

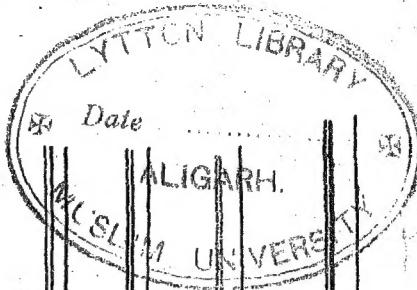
مکتبہ امیر کراچی تصنیف و تالیف

رب العالمین سید الشکین مولانا ابوبکر علی بن ابی سیف

کتاب التوحید

بظرافت و برزیدہ تاجران محمد عبدالغفور صاحب زادہ الشافعی

مطبع ناصح ناصحہ امین علی صاحب



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3124

الحمد لله

والسلام على

الحمد لله الذي وفقنا لهذا الكتاب اكرم مع الخدام ومميز الحرفين الباطل كالنور
من الظلم وكمن انبشيت اهل الخوض لا غفر الله عنهم على حديث الخوض بتقريب
السار وتخير القلم والصلوة وكسائر ما على عبد الله الذي اصطفى سيماء جسد بالسفاعة
المنطقية يحرق على لسانه ينابيع الحكمة وعلى الله وحكماء له اكرامه امتنا سبحة
يسرنون من السلسيل والريسمعوا حسيدهم فبغدا وسحقا لم يميزوا من
عدهم من اهل الدبال يؤخذ بهم ذات اليمين وذات الشمال اجتجوا دوك الا
فيم يدين اذون عن الانهار ويساقون الى النار ولا يزدوز على لاد
فلا تدروا ان يخلصونهم ولا يملأهم الله النعم اما بعد يگويند بن بيلى كترين
عديم الاوراك فيم الاخلاق كما زفت ان سعادوسر حبيب امت چنان ضرورده كه زخاير
فضل و نهر بر نى دار ووار كايه و زمانيم نفس با نوع معاهى و صوف حمان في كاره به انسان مبتلا
كه خور و عوام ملكه افراد اخام هم نى شمار و شهر گهنا كه كند زور و بيد و خوش گهنا و وگاه
خوش چو قه صبر و دران شود بخون نى كريد رنگ ناموزى خوش ليكن بفرار و

قدیرانه است و احسن تفکراتی و وسوسه‌های علمی نیست لیست اسرار و اسبقه‌ها و احوال باطنیه آنست و بار
دیگر دست به امر اقل مخلوقات آنست که سبب اولین پاک مویست بحال شده و نوشته چنان نیز در بر می‌آید
که جز با اهل حیرت و ذکا بعد از بدین سخن بر رویا و دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی هرگز
توانائی یابند و ذخیره برای روان نهیب شدت اصول و فروغی کلفت است آرد و در هر
معاصرین نگاری و تخرین یادگاری باشد و هر کس بعد از ادراک حقیقت آن اعتقاد جازم نماید
که تخرین امامیه که در شطاعت خلفای راشدین رضی الله عنهم جمیع آب در جگر دشتند و آتش جهان
میزوند و سیاه و رانی و سخن سرائی می‌چرخند اگر بودی رحمت قدم خند و او جدال دهند
جز خدیت و خسران بی نصیبی خندان جزیری گیرد است نیازند و حدیث الحوض سبب کثرت خصوصیات
شان مثل طوفان بحر خنجر شود و مانند تلاطم امواج دریای زخار نمودار و هر کس از کارم قدما و اکابر تخرین
مصدق و حال بکنه‌ها الموقح فکان من المخرجین بلکه جمیع استنیعات مولف باره
لازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین علمای و لدین آخرین بغداد و بال عقاب
و کمال تنگ گرد و همچنان باطنیان قلب بداند و بعین البصیر ببینند که بدلیل سنت و تحقیق و تنقیح این
و تالش مانند سفید حضرت نوح علیه السلام است که من دیکه الحی و من مختلف عجز غرق به خدیت
فرصت کثرت مشاغل لایعنی و موانع و قهر را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام ناملازم عند انما صلح
است بار بار یاد کردم گوشن نهاد و صبر و احیای را چندان بحال آورد که خارج از احصاء مدا و قراطس
آنچه بعد از تضرع و زاری بدرگاه باری حسب مقتضای و تائید الهی خیر الوری علیه و آله الصلوات المبرکات
الاعلی تخریر این کتاب شروع نمودم چون مولف سائل تعرضیات و ایهاات بلکه نیز زبانی و ملی اندامی
و تخری بعضی از امهات المؤمنین و خلفای راشدین و احوال انصافشان و گروه تابعین علمای کاملین از
مستطوفه صلوات الله علیه و آله و رضی الله عنهم جمیع این حد گذرانیده بود و آن جدیدیست فی مزاج و ستم
نظر یعنی که کالمع فی الطعام می‌نمزد و احاف و اقترح را درین باب به استقامت رسانیده و ما جرم احقر

عجا و کتاب خود را بایر و بر این تحقیقی و الزامی و قلبی عجا و اعتراضات مولف بصیرت
 من ظرافت و حکایات مضحکات بقول مضحکات مرصع نمودم تا انتقام بخوبی رود و بدو جوانان مزاح
 اندیشه ظرافت پیشه را هم غرضی بطلان آن پیدا آید برین با جراحی جراحی از حافظان اسرار و باران
 وفادار که شوق کلام در سر داشتند احدی زایل فضول و الهوس خود را به پاس محصلین نمی آید و بجمع
 زخارف بنوی می گرانید واقف نگشت هرگاه کتاب بنظر آید که اول کمال غایت وجه تمام می شود
 که مضامین آن به پاس ظهور در اید و از مخاخانه بطون بعالم شهود و برزخ نایه فاقد الاستعداد که صحت
 سکونت شیوه اوست و بدین تمام اظهار این کتاب مناسبی و نسبت به جرح و تهدید پیش آید تا آنکه
 یک سال و چند ماه جزئیات کتاب بکلیت انجاسید و بغایت ایزدی باختتام رسید و درین وقت اباح
 شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با سخن مولف فرستاده شود از حد تجاوز کرد و القصه که از
 طائفه نانی بعضی از سطرالرب که تعلق بخطای مولف در باره تخطئه امام محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله
 علیه داشت بانی بعضی از اصد قای جنبانی شنید بانی نکه اطلاعی بر رساله مولف بهرساند و معلوم کند که
 از چند می تمامی فرخرفات او را تدارک اجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیر خواهی بنده
 بعنوانیکه با معین یقین اسخ بتفراد و حاصل آید بخد متشنسایند و باطن بخطای خود متعترف و از آن
 روز بار دیگر بهمت بحدوثیات برگاشت حتی که مجتهدین آن دیگر علمای تنیعیان هم تکرار ملاحظه آن
 پنج و تعبیه کشیدند با جاب گفتیم که اگر کتاب است خواص و عوام چنانکه شما می کنید است اول کرده اولیا
 و انتشار بسیاری از سفوات او را محو خوانند کرد و مضامین جدید و فکر صایح بنده ترشید و نیز خطای
 مری غیر از آن قرار خواهند نمود و با معین با طریقی استنباطی پیدا خواهد شد که شاید اطمینان قلام سخن این خطای
 افتاده پسین شنیدنی عاقبت نه نشی متعقبات است که چندی نگاه دارم باطل فضول هرگز نمی نامیم عجز از
 شهرت سانش این کتاب خرد و از زبان بزرگ را نمی گویم که این بیان سنگست که بر سر من ده بود و حالا
 درین امر باید که یکدیگر را بویژه و دیگری بدو فرستاد که زندگی و دولت عجب بار انشا بدو ترجیح

تا کیفیات خویش فراوان عجایب باید کرد باری این رای زرین را پسند کردند و استند که سعی بر این
 بابست چه ظهور کتابانند آفتاب است و اینهم بحیال فقیر بلکه آن مردم نیز فرستادند که هر چند
 مؤلف بنابر حسن جلاق و بر پی انقیصال نشود و بلا خطه کتاب غنی و غضبش هم در نگیرد بلکه بنابر دعوی انصاف
 شام فیض آبشاش از دیدنش مضارتهای پذیرد لیکن از فرزندانش که و تیره پدر بزرگوار خود را از
 دست داده بحکم عصمت و جهل در بر بزم فی ناموس مردم افتادند چندانکه باید بود مبادا ناله فتنه
 درین میان که عامل وقت غش عیوب بمقتضای الناس علی نین لگو گنیم نه رسید اند بگذر شود و در اینجا
 باب تدبیر فرو نه نشیند مع هذا بعضی از سر آمد صوفیه صافی قدس سرار هم این خاکسار را بناظره
 علم الهدی امامیه دام عظم اثنا عشرید رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغممه عارف الاصول
 المهر نامه صاحب الزمان مولوی حسین مستغنی از توصیف بیان که خود خبا فاضل جانی
 والد ماجدش علی فی المقام حمیدیه در آینه حق ناقضای این طر نموده تعریف او سیر باشد شصت تنها
 ملایک شایان او که جن و بشر جلای قربان او به خف اسد انداله و اوزاره و کثر سابقه و انصاف
 بعد از احیای که مریدی بران تمجیل نباشد و تقصیرش در وفات نه گنج متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
 مجله می خنجم درین امر خاص اتم امید از میاس توفیق سماوی نماید ازلی آنکه خبا نچه آن مجله ضخیم بطبع
 خاصه و عامه ساخته بطبع هم در آرد و اصل خلاف از اموریکه بر اصول شان در باره حضرت خاص
 آل عبا علیه التحیه و الثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بحجری گراید اجتناب کلی عطا فرماید و تنها
 فصلی است که انت السميع العلیه الغرض تخریص بعضی طبع رسائل بطبع مؤلف قرار یافت
 باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال چهارم دو صد و پنجاه و دو از سنین حج
 پیرایه ختم در برگرفت و رتبه تقدیم بالشریفه رسائله حدیث امضی مسلم گشت چون سیل بدین
 بهجت سعی ترتیب یافت و تقسیم آن مردم از نزدیک دور شروع گردید کسی از اصل حق نمی دانست
 میفرمود که فکر جواب باید کرد یعنی اول که رسائل خصوصاً رساله اولی که بمحققات هم نایید یافته

چنان چنین استوار است که کسی را مجال گفتگو در آن باقی نیست با بجهل آواز بل من مبارز از در
 و دیوارش بلند می میگفت و غلبه افتخار اولیای او نشستن خضیض من با روح آسمان میرسد که ناگاه سخن
 نکته دانی نظر بخیر خواهی و غیرت ایانی این اقعه را سرزمین کرد و یادی عالی فطرت بلند بهشت بهشت
 شجاعت و شیر سلاطین ان بسالت و دیس که محیط دایره دانش و فکا ابر کرم بحر عطا کمال
 الشعر اشهر بر شمارند اگر دوده یک زده او به روز دوا آید و آن دوده نیاید شماره غنی حسام الدین
 فقیر محمد خان بجا در هر جنگ که داکت آیات حشمتیه مرفوعه و عجا کرات دواله
 اعتدایه مقلوعه که شمر دن و صاف خلیل اخلاق جمیل و را کتانی باید در از دست
 باید بس طویل پس با ضرورت برد عای او بر طبق و عید با ثوره اکتفا و زرم و شوباتا خرومی که باقی و
 ستاد من فانی و نا پاید ارست از کبریا می اطمی برای او طلبی هم توفیق طبع مجلد کند که مثبت شها
 حضرت شهید کرام علیه التحیه و الثناء و ارفع او نام قدیم و جدید مجتهد و فخریست همین کتب بگزینیه
 بنده که هم برین قیاس از جمله باقیات صحاحات آن گفت و بهند کتب بیکه خود به ترتیب از زبان او رو بخسته
 و حقا که نه زایل بنشیند ازین مانده بر جوع مردم عموما و خصوصا در سباحث کلام که میان فقیهین و فاضلین
 و ارست فقط بدان خواهد بود و بر زبان آرم دست عایشین لقا و محبت و النومی بردارم
 اللَّهُمَّ فَطِّرَ الْأَرْضَيْنِ وَالسَّمَوَاتِ وَالْجَمْعِ وَالْخَفِيَّاتِ وَمُفَرِّغِ الْمُتَوَفِّينَ فِي الْمَلَمَاتِ وَ
 مُلْجِ الْخُلُوفِ فِي الْمَهْمَاتِ اسْتَأْذِنُكَ بِحَبِيبِكَ وَصَفِيكَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَالْبَهَائِيَّةِ
 وَأَنْزِلْهُ أَهْلَ الْمُؤْمِنِينَ وَاصْحَابَهُ الْجَاهِدِينَ أَنْ تَنْدِفَ عَمْرَهُ وَأَوَلَدَهُ وَتُرْسِلَ حَسْبَاكَ
 مِنَ السَّمَاءِ عَلَى حَسَدِهِ وَتَعَصَّهُ مِرَالَهُ خُذْ أَلَامَ التَّائِبِينَ لِنَقْمِ وَتَغْيِرِ النِّعَمَ وَتُؤَمِّنْ بِهِ
 الْخَائِفِينَ وَتُمَتِّعْ بِهِ الصَّالِحِينَ وَتُوفِّقَهُ لِمَا يَنْزِلُ فِي تَوْبَاتِهِ وَتُضَاعِفْ عِبَادَتَهُ
 وَحَسَنَاتِهِ وَوَاكْتُبْهُ مِنْ حَجَلِ بَيْتِكَ الْحَكِيمِ وَزَوَّارِ صَرْحِ رَسُولِكَ وَغَيْرَتِهِ وَخَلْقَاتِهِ
 عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاجْعَلْهُ رَجِيمًا عَلَى الْعَمَلِ الرَّاسِخِينَ وَكَأ

تسلط علیک واحد من الجائزین + و متعزاً بقائه ناعمین + و بقاءه علی غایت + و
اجتناباً بحقوقه قارئین + و من لا قارئ الهلاک یا سالمین + و اجعل عافی الیک و صیاد
و خیرک فیہ ناکراً + یا معط السکالین + و یا محیب المضطربین + و یا عیان المستغنیان
و ذکر و بحال عیبتی تا بی حصه خود را بمقتضای سابقه بمقتضایک داشت و درخواست مولف موصوف
بر عادت خویش گفت که بدو شتر موقوف کی انکه قصد تحریر جوابش مصمم شود و دوم آنچنین آمد
خالی از تعریض و خشونت باشد و ساد و عمرانی که از من درین امور صد دریافت آن بود که خطاب
بشخص معین نیستم این عذر اگر چه نزد مخالفین هم بهتراز گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صد در الصوم
ولیکن نظر بر احم ذاتی و آخر بینی بعد از وصول رسائل فقیر را تا یکدین بلایع امر فرمود که اکنون جواب
بعنوانی مذهب باید نمود که از خشونت و تم طریقی و حکایات و وقایع تلین فن از اول تا آخر
معروض بجلید رعایت و اطلب هر می محلی باشد هر چند از راه گذر تیز زبانی مولف خم و دایمی در جگر بود
چنانچه مشهور است **شعر** حركات السینان کما الیتیم + ولا یکتاهما حرج
اللسان + مگر بھر حال عثمان گیسو تو حسن ششم نمودم و این ای جهان ای ای که موجب فراق
و رافع خصوصت شقایق است بطیخا طریقه کرده بدین مهم مشغول شتم و حکایات و کلمات و قیوم
السد را از هر مقام محو نمودم تا انکه لغت بایست عزوجل با خاتم رسید و بنظر استخوان جلین
گردید دهان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صحت و راز حال جناب ممدوح
در شتد او آمد و فرید به تمام و استحال طبع و تعویق افتاد بعد از حصول صحت صلاح رستم
احرف و فن ان استقرار یافت که هر گاه طبع چند صد جلد مبداء و لب یا ریخواهد مولف را بنی نظر باید بود
بشر آنکه تعطش و اشتیاق و در اوین رو و دفع کتم و محنت انتظار را که شدیدی تر از موت است سپاس
یعنی یک نسخه کتاب کاتبان نویسانیده بر طبق حدیثیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقابلات علیه
مصنف تحفه اثناعشریه قدس سره الخیر نیز خطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را بکار بناید و فرستاد و به فحاشات ارسال دارم و طبع کتاب بجای خود بوده باشد
و یک که این خبر به سامع مولف رسید یعنی از افادات خویش و چند خبره منقطع به بحث
فرستاد و هرگاه نظر بر این فاشا معلوم شد که بخط جناب خاتم العارفین قاضی محمد بن سید محمد بن
المکملین رحمه الله العالیین شاه ولی الله و ملک انار الله به خانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
کار فرموده و لفظ ناصب یا ناصب را ای آنجناب که اشتباه او صفت لهم بعد از بدترین فرق می تواند
استعمال نموده و دو بار مضاعف بر سر شریف و دو مان شاه صاحب صوف که از برای او آورده
شکر یک شمع آن بود که بر آید هر چند معنی خدام خاضعین و مقام این اقل الانام هرگز نبود و اگر شریف
شان باعث بیان شد که از این ~~مقام~~ و تقصیر این ~~مقام~~ و جواب مولف مقام بعضی از آن جناب را که
شده است که باید شاید از خواب بخت بیدار گردد و آینه بپوشش نکند و فقیر و جناب مدوح
و خصوص این با قهرح ملجاشدیم و لایا بر از روی مولف غلطی برود و شکریم و لیکن جایا عهد شکریم
که اگر جناب مولف از این مورد است برادر خدا شاهد حال است گفتی باشد شید که در جواب سوال دیگر
که توبه بید و ترتیب بعضی از آن بحسب ننگ شدن موانع و سوانح باقی اگر فی اشل تمام می شود
عالم شد و سلوک این راه باشد حاشا که این ضامین بخاطر فائز خطوریم کند من ~~عبد~~
حضرت مولف اینا بر نقصان اتقرا کت کلامیه خویش و مزید عصبیت خیال این معنی در سر بود
مکملین این است با خصوص مصنف مواقع و صاحب تحفه بوالله و نعمهم و شکر الله سیدم احوال و عباد
می نمایند و تقریرات علامه شیعہ بالا استیعاب نقل نمی کنند و احتمالات که فالح است که لا اله الا الله
فرموده و بگویند و با و تصحیف الزام در هر مقام حول خود را داخل می دهند و ناچار در بحث طریق
تفصیل سلوک اشتهم و بعد از در اصل ساله هیچکی را از خویشی نهی که بعضی از آن بطبع شد و بعضی
متروک که استعرف انشاء الله تعالی باقی نماند اشتهم و بعضی ملحقات هم تسامع فرمودیم و با استیفا
افادات علما قوم نیز هم اگر چه هر باب کوشیدیم و بعد از این و تقریر قطمیر شان باطلان معنی و

تقدیر ساندیم باز قلب تقاریرشان خصوصاً اقوال موافق عالی شان با فحش و جود متوجه
 گردیدیم و غرایب اجابت را که اسفار فن کلام ازان خالی بود و در کرم پس فقیر را در طول اجابت
 و درازی کتاب بعد از باید و نباشد شهر کین بن با خود تو مبدأ بوده و کفر و فزون که در دو تواتر فرود
 و اکمل شد که بعد از تدوین کتاب شهرش نزد مخالفین که از چند سال با اعلان تمام اتفاق
 افتاده انچه در باره جامعیت این اوراق بر ایشان زبانی اهل خصومت بگوشت لغات رسیده حضرت
 موافق بایان غلاط بکاتب خوش پیش رخ کن فرموده و چون ترجمه نقل نموده بنده نالالتی کمترین
 خلایق را مناسب نمیدانید که در آن بر دارم و نفس شوم را مسرور سازم با بکل از آنجا که کسر
 موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانیده اند
 این کلیت را به مقتضای کلام سنی گردانیدم و حکم آنکه در هر ورقش بحجت اعتراض حدیثی
 تنبیهی نسبت بخالفین مصداق آیت کریمه و کنا کنا حق ص مع الخاضعین واقع شده
 بتنبیهات اهل انحوض لا اعتراضهم علی حدیث انحوض ملقب نموده حالیا چند مقدمه قبل از شروع نوشته
 می شود و تا قائل البصیرت افراید و هنگام دیدن این عجاایب کجایه نخستین آنکه تقریر الزامی تحریر چه
 درین جزا با خصوص مسکات فی اصول شیعه در باب قلب طاعت مسوی مقتدایان دین و
 پیشوایان حق و یقین از حضرات انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرين صحابه کبار از مقبولین متشیعین باو
 از شمار تعداد اتفاق افتاده مانند عدم طلیه و لاوت و ناصبیت مبشرین و مندرجین عمام طاهرين
 سید النبیین نسبت ضلال و تبلیس بحضرات معصومین و انتساب احداث اهلدار فارسی و ابو و غفار
 و عمار یاسر و غیرهم من الاحباب الملائکین را گزیر و داده و بحکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
 مطالبی ثبوت بطلان نه نیست و نه شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل نمهند
 که سیاح سیدانی پیغمبرانی ازین بزرگان انحرافی از حاشا و کلام بلکه اگر اندک استظهار و آیات با مینمایند
 روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیر کثیر التفصیل معتقد حضرت ائمه هدی گشته تفصیل حال آنکه از اخصاب و امان

بخصوص لیفات شیخ صدوق ابن ابی عمیر قمی مثل عیون جهان بدیافت میرسد که حضرت امام
 رضا نسبت بانبیاء اولو الغریم علیهم السلام که ایمان بر رسالت شان بر کافه مخلوق قاطبه جمیع
 حضرات ابن بیت طاهرین بحکم کتاب مبین فرض و مستحکم است و تبر او نیز از او به تمام و اتی ازین باب
 گوش باید شد حدیثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی و الحسن بن علی بن ابراهیم بن احمد بن محمد
 الکوفی و علی بن محمد بن ابی ابراهیم قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم عن صفوان بن
 یحیی صاحب السمری قال سألنی بوفه صاحب الجبل کما یلقون او صله الی الرضا علیه السلام
 فاستأذنته فی ذلك فقال دخله علی فلما دخل علیه قبل بسا حله وقال هکذا
 علی ثانی دیننا ان نفعل یا شرفا هل یماننا ثم قال له اصبحت لله ما تقول فی
 فرقنا اذ دعوت دعوی فشرکت لهم فرقة اخرى معذون قال علیه السلام اذ دعوا لهم
 قال فادعت فرقة اخرى دعوی فلم یجدوا شهودا من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانما
 نحن ادعینا ان عیسی روح الله وکلمته فاقضنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
 انکم ادعینا الله علیه وواله بنی فکم تتابعهم علیه واما اجمعنا علیه خیر مما
 افرقنا فیه فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انما
 انما یروح الله وکلمته الذی کان یؤمن بحمل الله علیه وواله ویشهد به ویشهد
 نفسه انه عبد من بواب فانک انما عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته
 لیس هو الذی انما یؤمن بالله علیه وواله ویشهد به ولا هو الذی اقر الله عز وجل
 بالعبودية والربوبية فخر منک برأء فاینما اجمعنا انتم وبلغه محصل حدیث انکی از
 علمای نصاری که یوحنا نام داشت قبول خدمت امام رضا فایز شد پسید که و فرقه را با هم ساز
 و اختلاف و یکنی ازین هر دو دعوی کردند و دیگران برده عاشان گواهی افند فرمود که دعوی آن
 ثابت شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواهی بهم فرمود که دعوی آن بجهت

نیاید و سگاف تا دعوی می کنیم که حضرت عیسی روح خدا و کلام است اهل اسلام بران گواه میزند
 مایه و سگافشان که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خدا گواهی ندادیم حضرت بخواب او که بایان
 عیسی بایان آورده ایم که بایان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت بشارت به قدوس می داد و پیغمبر خود را
 میگوید پس اگر عیسی تو چنین نیست باز منی تبرای کنیم اکنون نصیحت کن که اهل اسلام بدو سگاف گواهی
 داده اند انتهی محکوم شده که در باره مسلمانین علیهم السلام ایستقامت اعتبارات را بر الزام اهل خلاف ذکر
 کردن جرمی انبی ندارد و موجب ظن جرمی نمی شود و از خیال قیاس باید کرد که فقه بلکه تمامی اهل سنت
 به نبوت و رسالت آن بزرگان ندانند که بجا اهل لغوت خاتم فصیح است عقاد می کردند و بایان
 و اولوالعزمی و آنکه دین را ناسخ جمیع ایالت میباشند و بعد از شماع مناقب اجماع ایشان
 بجان اول رسوله میزند که سانی که عرق حشران بجز او را که مناقب تصوفی او را در ظاهرش در هر
 آمد و در ولایت امامت ایشان شکوک و او نام بلکه حجد و نماز و کذب و بزرگی و انجمن ایشان که اکثر کتب
 همچنین بایان که طبیعت و اصحاب این عقاد و اریح که ظاهرشان باطن یکی است و خلفای اشدین
 ندانند که کثیری ندانند که قرآن مجید که شرف خیرات شرف المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم
 محرف و بدل و ناقص عقاد نمی کردند حضرت امیر را به اجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و آیات بیانات به حکومت و ابواب ملک و سواد تعبیر میفرمودند و توقع خضعت می نمودند و از انبیا
 این است اطهار قائل بودند و حضرت مرصنورا کاتم کتاب اندید استند و مانند چنین غایتین
 نمی فهمیدند از غیر ذلک المثالب الواقعیه و المطاعه تحقیقیه التي تعرفها و ذکرها من تفسیر العباسی و القمی
 و الکافی و بحار الجلسی غیر ما اشار الله تعالی پس از طریق رساله و سامعین این مقال را باید که از امور مذکوره
 وضع نشوند و مغلوب غلبه و غضب نگردیده باصول شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر ایشال این آیات
 اعتقادات و احادیث و تفسیرات و انجمن بران ترتیب معاد دارند و بعضی این آیات به حق و اوجان
 قطعی بپرسند این است نه در حلا صدق می زنم بخلاف نه در حدیثی رویم بحال

طلق: نه در سخاوت عثمان چه شیعه بد که نه در شجاعت حیدر چه ظاهری اجماعی سر خارج
 خواهم شکافه خوانا دل تو صلب کنیده چون جوزق دوم آنکه نه روز مرویات دستگیران
 موافق که چند ورق پیش نیست کما یغنی بانه منطبق نمی شود و باجا اطلاق دارد کما استعمده الشاکه
 و حال آنکه خیاب مولف چنانکه میدانی مرجع خلافی که جا کم کوفه بود و مثل انون شوق علم کلام از حلقه فزون
 داشت و کما انا میه شگیری و پیش دستی و اطلاق شائین میدیستند و باجا نقل از نه و یک بیان اول
 انکا بوی نموده و بیک شائین گاورین از گاوروری بگو سالک فلک سائید نه تقصیر الهی یعنی از علمای
 سنی که دنیا طلبی امیرات یافته اند از تصفح روایات بروقی معیشتی نمی فرمودند و جوایف که
 با این است آن سالک است صید و تحویر روایات غیر متناهی منطوقه تبلیغ کتب لاتعد و لا تحصى است که بی
 اعانت دیگران استقرار دوم و تسوید و نهید پیش لعل ورود و لیکن از غیایت یزدی امید موقوف دارم
 که عبارت منقول منها مطابق افتد از آغاز تا انجام و ان فعدت المطابقه حیانا فلا تسل من
 الا التزام و الله یسر کل شیء فانه علی کل شیء قدیر و بالا جابته حیدر دوم آنکه روایات از امیران
 کتب بیا و کردم که از شایر و مشیر ترین اسفار قوم است از تالیفات کسانیست که بر علم شان و
 اصحاب بیا و لیا می کالین می بینند و بعدیم النظم لقب میکردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند
 که اخبار را را جمع کنند و بعد فرغ از این شاق و محنت بیابان رخ و مجملات شان مرقوم بعد از آن
 و بسیار از ان اصول تالیف تصدقین کلینی و شیخ صدوق بن بابویه قمی این معلوم یعنی شیخ سفید و
 مرتضی علم الهدی و امام عظیم طوسی و علی و مثال شان است که شیخ و باز از زانیه روایاتی کامل و
 ذکر اسامی شان بالاستیعاب و بطلیل خواهد بود از تالیفات دیگران که خوش چین خبر من فضیلت
 در اینجا چه نام برم که چون از اصول و فروع متاخرین شیعه تصانیف خاتم المحدثین و الشککین با با و محلیست
 و در کتب آنها و بحار الانوار مزین فضلا و علما است سیمت چنانچه از بیاض چه آن هم وضع تمام دارد پس
 هر چند روایات و کتب و کتبش از پیشین و باشد لیکن اکثر اوقات ابیات موافقا و سیما حسب کتاب

مذکور بودیم در غالب بیان معنی روایات بر کتاب و نقل تراجم بحار اسطخ نظر الحاشیه تا فارسی
خوانان هم بهره وافر دارند و چون ایراد عبارت از کتب منقول عنها در هر مقام باعث آن بود که
ضمیمه کتاب هزار جزو رسد و استیجاب معایش صولاً و فروعاً که بعد از استقرار کتب غایتی نظر اند
متغذ گشتن از هر دو هم تصارفت استیم و حاجت بانام اصل کتاب گفتار کردیم و بد که هر عبارت و هر عیب کرد
اطناب کردیم هر کس خواهد بی غرض رجوع باخذ نماید و در بیان معانی روایات ایجاز لغویانی مرغی شمن
که اگر اصل کلام در دست بود مضمون با نصف سلاست عبارت و یک طرف فارسی گنجینه هم الاذرة و شد و و
چهارم آنکه چنانچه فقیر از هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه عوی نیست در انشاء عبارت فارسی هم و چگونه مدعی تواند
شد که گاهی تحصیل آن بهجت بر کاشتنه و نه صحبت با اهل این فن داشته غلط گفتیم در محاورات خویش هم
عده می شوم و بطلات لسانی هم قریبی می باشم تا با انشای فارسی لغویانیکه قبول طابع شود چه در از اینجا
انشاء علی راقیاس که انقصه علمی حاصل کرده ام هر قدر رست که جزو ما و نام چیزی است ندارم و ما حسن
فی شالی شهر نشکوفه سرگنی شمره شاخ دارم و بهمه حیرتم که در همان بجه کارگشت بار اینه الماس ساجین
ناظرین بآنکه باصداق و جالب لک که بشیر و مطا و کلمات حشر الکائنات سجال یافته باشد بگویند و زلات عرش
بذیل صفح بشوند و بسترش پر و و در نه خروشنه ان اردین الا الا اصلاح ما استطفی فکافو فی
الا بالله علیه تو کنت لیه اذنب با اینهمه ساده و لیها که دوستی اگر بالفرض تحریر مثل
اخلفه محاورات اهل لسان انطباق باید بد فاک من عجایب توفیق الیه و جلالت انیده آمان عوی کمال
فنون حکامی ریاضی طبعی الهی فی و خصوصاً انشاء فارسی بجناب مولف می رسد که عمر عزیزش بصحبت است و ان
این علم بشده و این هزار از ما بهر ان بالغ و شاعران بلیغ فر گرفته و مدت العمر است و بلند این وادی
نور وین در محاورات نویسی زایران گوی سقی بوده و همراه صدقائی ایمانی و مجتهد الزمانی در تصحیح و
تجیل رسائل خصوصاً رساله اولی که اشترنا الیه اتهام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش غلط و خلاف
محاورات متطرق گرد و چنانچه بواسطه بعضی از لغات مسموع است از جانب فرکار و غرایب لیل و خمیا

خواهد بود لیکن در ذمه بمقدار بایر او عبارتست مؤلف بخیر و در مسلک جواب بی تبدیل و تغییر و تعرض
 بخطای ای لفظی که خارج از ادب محصلین و موجب خلط بحث است و فائده معنوی مثل تصحیح معانی
 حدیث و تحقیق اسامی محدثین و بلا و نشان رجوع بدان نمی کند عادت گرفته آری در منبع القاب تغییر میکند
 لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سابق و سابق در چند مقام اتفاق
 افتاده پنجم آنکه محنت احقر العباد و در گردآوری کتب امامیه بجای بود که نهایت اعدا و بدایت تعداد آن
 تواند شد چه طالع امامیه که خوف و تقیه از او تیات مذہبشانست و تا زمان ظهور صاحب الامر تلاش
 هم در پنهان کردن هم در بلا و ایران بر تصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولوی حسین علیخان در جواب الضیاح
 پر ضرورت و در دادن کتاب مسلک خویش که از مباهات شیوع این مذہب غالب اوقات و عناد قوی مانده
 خیلی می ترسند و بر کمال خضعت کار می بندند و بار مانده پیچیدان بعد از استعاضای و رتبه چندمی از فضل
 شیعه بر ترتیب کتابها و نظام فهرست آن رفته و در تها از مهمات خود بلکه ضروریات سه و شسته
 و نظر بر عید موثق و ایمان شده که از دادن کتب مطلوب بفرغ نخواهند کرد و در تمیزی که حرورشان
 و مان خوشایندی بمشغول استخوان بپوشانیدی سافتهای در از قطع کرده فلما قضی الامر دست احقر
 از آنهم نیکگون بلکه اوقات فقیر را بطالیف اخیل ضائع کرده ندانسته اند که من چه فهم الو اجدون
 فانطبق علیهم قوله **وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ** اما مشقت دستیاب شدن
 عبارات صحیح و کتب ضعیف بیشتر باریست آن از نیمه شکل و دوشوار انصاف بکن که خود مؤلف حاکم وقت عیالجا
 در نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و پایی استدلالتش
 بسبب تلمیق اغلاط عبارات در چه مرتبه تنزل از عدم تمسک بطلوب اینهمه اختیار را که گویا ایران
 زمین هم زیر لگن داشت تا سلف و تلف در رسائل خویش بناله های جگر خراش از کجا بجا میسازد و از
 فریاد یار بها و شور و غلغل و اصیبتا با وصف ظهور کتب اهل حق و عدم خل شان درین باب و لبیک
 و است خود را میگوید این مشقت تا سلف این ضعیف بر حقیقت خود بلاریب محمول خواهد بود نه

از احادیث معتبره و مانند آن تا گزیرند بر این که روایت اصلی دیگر هم رسانیدم و الاور
 باقی آن خبری که انفراد و قیل و قال قدما و متأخرین امامیه که تعلق با مقام است اینچنین و بنیاد بر آورد
 تا معلوم کنی که تقلید نیست آن روایت خصوصیتی یکی از کتابها ندارد و استدلال علامه ملوی نورالدین صاحب
 خود تمام است و وقت ضرورت بچند نام اکتس که اصل روایت به تتبع او پیدا گشته بود و مصراحتا یا اشاره
 بر زبان مسلم دوم از عهد جبرائیل به چشم هر گاه مولف را خیال تصور و تالیف افکار خویش در دست
 نقیض آن را بجا بماند کور ساختم و در آخر مسکول جای که مولف دعوی تصور و التبتها و تالیف خود را در
 متصرف فرموده فصلی مستقل در تصدیق و بلکه بزرگانش نیز در اتم و فقیر هر چند بتایید از دعوی فقط نظر
 خویش بر آن مطالب جدید تخصیص آیات امامیه بر آورده لیکن هرگز نه تخریب دعوی مذکور نمی فرزند و اگر
 تقلید افکار و روایات مولف بر زبان رود که التبتها و تالیف بر آن باشد خارج از این قانون خواهد بود و
 والا لکن من الغافلین ستم آنکه اگر اهل خلاف با وصف معروف بودن باقتناع در این کتاب چاپخانه خود
 مذکور بینمایند و وقت تجویز بر زبان می آرند و بعد از شرح و تفسیر آن معنی که اصل رساله مولف را آغاز
 تا انجام تصویب محو گردید که اثباتش خارج از حیطه امکان است و آیات متناقضه و اگر احوال کتب شیعیه شایسته
 مجتمع شده که تطبیق آن غایب است و قاضی ما هم و فائمی که در مابین حاضرین که یکایک ایشان اند و تقلید محض گرفتار صیر
 و مطاع ایند و ایامه علیه السلام بر اصول شیعیه باطنی تر گشته که نظیر افریال آن بر گواران بعد از نظر مطالع
 خلفائی اندین فی الدنیا و آخرت شکل و پرده شوارب و چنانچه بسیار از کتابت بیان دلیل نیست بگویند
 و گاه بر او و شغل شوند و بوالهوس و در این اوراق شعار خود سازند و اول بید که تا ویلایت خفیه که اکابر
 مذکور است آن بعد از آن شده اند و نمونه آن بجا آوردن کتابت بیستم یافته پیش نظر دارند و این هم
 از مصنف تعیین باشد که شهاب قاضی نورالدین شمس و صفات ملا باقر مجلسی مولفات حضرت عتبه عباسی
 از طریق و کتب طریقت جمال الزکام را علما شیعه نقیض ساخته اند و در تبارین فن شیعی سخن نموده پس است که
 اصل نیست از گیر و در اجابت شان است بپرسشند و حال آنکه عالم العباسی که شیعیان بنیامیه

هر مقام قلب مطاعن شیعه بهمان وجوه بلکه با فضل آن تالیف یافت و تحقیقاً و الزاماً معنی الحق تعالی
 و لایعلی عیان گردید و اینقدر نیز بخیر ال اهل فضول ترک باشد که حال این بیان مثل زبان تو نیست که علمای
 اهل سنت را کتب شیعه بهم نمیرسد و علما امامیه این را معتمد نموده و از معارضات باطل جان بسلامت و شرف
 اتمام حجت خویش مخالف اصول می سرانیدند و نمیدانستند که آن روزی علمای اهل حق بسبب
 کم نیلی بدلائل امامیه هم راه سخن بر امامیه بود و خوانند که با آنکه امروز عدم جوهر بر سر برین
 و فقر و تحصیل سحر قید و دفع دخل مقدر که در مطا و عبارات جایجا مرعی شده اگر مستطیع شیعه را
 با خصوص جناب مولف حوصله گفتگو دست بهم دهند متعین گردد که در حدیث انحضرت و مانند آن سخن
 شیعه بر کسی خواب نیست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جانش از منع و ممانعت و نقصان احباب
 و تعصبی بی غبار است فلما مضائقه و لا اقام عند العلماء الا اعلام شیعه هم آنکه چون از معمولات این فرمایم
 است که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام تعجب تقریرات اید آن پر از نموده العبدز سسک اول سسک ثانی
 برای قلب قرار داد و هم تا کلام اصول شیعه بلا خط و اقع شود و عبارات و مضامین را از مولف
 بدست آناستهی مقلوب گرد و آرا بخاک درین سسک امتیاز کلام مولف از کلام فقیر مشکی و و بیابان
 متن خطوط کشیدیم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارت این سالک مولف بود و تعلق با اصل
 عرض داشت و تعصبات را لا تعلق بالمرام می توان کرد و خاتمه آورده و هر کتاب یک خاتمه و دو سسک
 جوابی و اطلاق بی نقص است و از اینجا است که نامش بر زبان خان صاحب محدوح و تسلیک جاری شود
 اکنون بچون توفیق الهی شروع در مدح امیر و اراز عجایب قدرت کردگار
 است که از خطا و خط و تقریر شر و زلال محفوظ مانم و
 سخن را در مناظره به بنهایت قصوی
 * * * * *
 فقط

مِثْلُ عِرْكَ الرَّضِيفِ احْمَدِي

رَبِّ الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ الْعَالَمِينَ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْحِسَابِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْحِسَابِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْحِسَابِ

بِفَضْلِهِ بَرَكَتُهُ تَابَ جِرَانُ مُحَمَّدٍ الْعَفْوَ صَاحِبِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

مَطْلَعُ نَاصِرٍ نَاصِرُهُ نَاصِرٌ عَاطِلٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

اما مسلك اول پيرين انصفت

قال لفاصل المتبحر الى كنه هداية الله تعالى الى الصراط المستقيم
 بیشتر از زبان ثقات اهل سنت هداية الله و اياهم چنان قرع صحاح فقیر کرده بود که اصح الکتب کلام الله
 صحیح بخاری است و العجیب که این قول مقدمه آن حضرت امام عظیم کوفی است که در دیار منهد و ستمان بجز
 این امر سینه در فرق سینه از حنبلیه و مالکیه بر گزار یافته نمیشوند و ثانیاً هم بدو حال آنکه عظم اعمال طایفه خفیه را
 بر خلاف مضمون احادیث مرسومه کتاب مزبور توان گفت و خیرت است که چگونه تقصیری ازین جهات خواهند جست که
 اگر کتاب مرسومه صحیح اصح الکتب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرج باشد بی شبهه از زبان صحابو
 است تا بخلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بخلاف حکم الهی است و اگر محمول بمطابق حکم الهی است البته بیشتر
 احادیث صحیح مزبور از کتب صحیحی است و فعلاً صدق نقیضین بکار اینکه بگویند صدور قبیح از ظلم کند و غیره تا
 از جناب باری تعالی که علو اکبر اجاز میدهد صدور حکم بالقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از
 اصداقایی ایانی از کتاب مطالبستان المحدثین تا یف فضل مصلی الاشاعره التاخرین شاه عبدالعزیز
 دهلوی چنان است که در مذکر جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی خلاف بر
 مجموعش کند حاشا نیکو و در این مقوله هم باعث فراوان حیرت است که در میان کتب افاده فرمودند که

که نسخ موطا باعتبار مولفین مجیده میرسد و اختلاف فیما بینها موجود و مشهورترین نسخ نسخه یحیی بن یحیی است
است که مولفین صحاح سته باعث کثرت و انتشار و قاطبه روایت نمیکند فاین حدیث این آگه لیکن فقیر باعضنا
نظر ازین تخافت و تناقض میگویم که صحیح مطلقه آن هر دو کتاب است تطاب و اصحیت احدیها علی سبیل مائنه
اخلو اجماعی اهل سنت و هر کدام که در صحیح دم باشد ثانی تالی او لعین است این خاصه قالی مع کذب
المقدم جائز نیست و علی هذا حدیث مندرج این هر دو کتاب لعلم البیقین از زبان حنی تر جان نیست
انتهی بلفظ اقول و استتبعین بالرووف الحیم هر چند درین تمام عاریهای خدشات بسیار می
این بکاره روزگاری خلل لیکن و اما خلاصه بر چند ی از ان مقدار میکنم خدشه اول آنکه اگر مراد این است
که فقط حنفیه صحیح محمد بن اسماعیل بخاری رحمه الله علیه را صح الکتب بعد الفرقان بنیند و مع ذلک در موطن
امو بخلاف حدیث مرویه کتاب مذکور حکم میرسد لاجرم اعمال ایشان مخالف مفسد و حکم اقدس چنانکه
است یا اکثر احادیث از حلیه و صف مسطور معطل عاری پس از او میشود و آنکه زمره مالکیه شافعیه
حنبلیه از قائلین این مقال بشمارند یا بزرگم حضرت مولف ثبوت این بیان هر فرق نمیکند که درین
بلاد کالمعوم اند اگر چه مذکور ایشان در کتب اولیه مضبوط و مرقوم است و بدین ترتیب باشد و هر کس مری و ساد
و بطلان ممالک حنفی زیر آن رئیس العلماء انیس الفضل وراثتی عبارت مرقوم الصدرا فاده می نماید
که صحیح مطلقه آن هر دو کتاب است تطاب و اصحیت احدیها علی سبیل مائنه اخلو اجماعی اهل سنت است
و معذور و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیعی غیر محتاج به بیان است علاوه بر آنکه خود مختص
که در فرق سنیه حنفیه مالکیه هر گز یافتنی شوند و شافعیه هم بدست بار خدا یا اگر بایستی فاضل تخریر داده
تاویل حرف و کند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در متج رساله ذکرشان بر زبان قلم فاد است
گذشته لیکن قطع نظر از آنکه تحقیق امانیه جماع تمامی اهل حق برین عوی نقل کرده اند تشبیه عبارت فاضل
جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی و اراق لطفاً قس علی هذا تمسک الکلام و در زیر کائنات اهلین است
شافعیه و غیره این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف است بر بنی تا بدوزخ احد علی زعمه بنو شریکین

وصی باشد بلکه وصی بعینه آخر زمان علی بن ابی طالب است و برین دعوی دلایل بر این وجهی
 پیشین بیان کرد بحجت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت را بخایر اند نمودم و بسیار از روایات طایفه
 تشیع و خلاص او بیل است چنانچه بر این طریق ایضا تشیعی می نازد و ملاصلی ما زید را و شریک زید بن شیخ به الدین
 عالمی فتنه و بدرس حکما عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته به مقام ابطال این بدعت میگوید
 وَمَا نَقَلَهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأَيْتُ أَيْ كُنْتُ كَيْفَ كُنْتُ قَدْ لَبَسْتُ هَذَا الْقَوْلَ إِلَى ابْنِ
 الرَّوَّانْدِيِّ لِيُعَاذَ رَبِّي بِنَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي دَعْوَى الرَّسَالَةِ وَيُؤَيِّدُهَا اللَّهُ كَانَ
 صَحِيحًا لَمَّا اسْمَلْتُ أَحْبَابَهُمْ مِثْلَ كَتَبَ أَحْبَابُ رَسُولِ اللَّهِ بِرَسُولِهِ وَوَهَبَتْ مِنْهُ
 وَغَيْرُ هَذِهِ الْعُلَمَاءُ الْمُبْتَغِينَ وَلَعَا ضَوَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَايَا مَنَعَ
 كُنَ التَّكَايُفُ مَعْنَى الدِّقَامِ الْحَقَّ بِقَوْلِهِ بَارِئًا يَأْكُرُ وَتَقْيِصُ كَتَبَ جَابِرُ تَرْوِجُ رُوحَ مَقْدُوسِ
 ابُو ذَرَّ غَفَّارِي كَمَا زُيِّنَتْ غَيْظُ وَغَضَبُ سِرَّانِ بِيَارَةِ الْكِبَرِ جَابِرُ الْفِي الْمُنِيرِينَ وَرَسْمُهُ زَكَاةُ كَلِمَةٍ حَقِّ زِيَارَةِ
 آورده بود و بعضا خوشش گشت منطوق باشد چنانچه خط الله تفسیر اهل بیت باشد عدل برین است که با وصف
 این ضرب شلاق بهشت نامی است و کلمات خشن و بر روی جمع کثیر او را دلیل ساخت لیکن در آخر این
 رساله بر اصول متهمه انا می دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابو ذر غفاری مانند اقرارسانی نماند
 کامل از دین ایمان حاصل ننمود اینست حال شوق اول بدین ابطال که تنقید الله ام و تحمیل الکلام بر من ان واقع
 شده اگر کنون ضمیر آنست که فرقه خفیه نیز با وصف قول سطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تنقیض هر
 ندر ایشان درین بلاد و ضریه مخالفت ایشان بجای است تطایب است بدگر فرق است پس با وجود عدم
 مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن نصیب که مفید گشت باشد در کلام حکما و انا الیه انقاد بعض
 از آنکه در اثر بحث را بر خصمین در انکار مخالفت حاوینت و سب تر میگردد و اندوخت و انظار ایشان
 بتضعیف میرساند تبرعایست و آن گفت که هر حله اول و از حلیه سوق اوله برده حاصل خصم حضرت
 این مطالب عظیمه بدون اقامت اوله قاطعه و حج ساطعه چگونه تلقی بعمل خواهد کرد و اکنون

مخالفت معظم اعمال حنفیه را اکثر کتب البرکات بالکتاب مزبور بمبراعات شیمه الضاف و محجب
از اعتداف و نصب العین و اشتقاق و ایالات فتره اصولیه در اخبار و آثار مریدان اهل بیت نبوک در حل مقامات
تحریر نفی معنوی بلکه بتفصیل و تحریر جامع اکابر سید ذریع طاهر و مرصع میکشند چنانچه منوج آن دین و اوراق حکم
ضرورت بر زبان قلم خواهد رفت بتفصیل تمام در معرض بیان آرند و مخالفت سائر فرق اهل حق را کان کمین
پندارند و بتقدیر عدم استطاعت بر شباع کلام در مخالفت حنفیه نظر بهمت بر شل سائر شیخیه
از خرواری و اندکی از بسیار محصور و مقصور دارند و دست از این بهنایم نظریه که در حقیقت تشبیب
شاعرانه است راستین کنند و انهم هیچ سبب را از منوت جویش نجات بخشند علاوه این تقریر را با
وجه و باره حضرات اصولیه بر زبان بر آور بزرگ مولف منتقل میتوان کرد و متفرقه فی المسکات الثانی
ان شاء الله تعالی خدمت دوم آنکه بر چند تفصیلی از اشکال مذکور و مولف رساله حجتیه
و حیرانی است لیکن بجمال و قوت جویش نزدیک این هیچچنان تصف بحال آسانی سیانتر آنکه جناب
مولف در مقام چند مخطوطه نگاه تحقیق شده مخطوطه اولی آنکه ملازمش در بیان حجتیه صحیح بخاری
و وجوب علی بن تقیله صانتر سبب ملازمت نمیده اند یعنی هر حدیث آن وجوب العمل است من بعد لکن
تحریر فرشته گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اگر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیبت
و همانان تقریر از جهت غلبه و هم تسلط سلطان کبر و جبر عقل است و الا بدون هر حدیث صحیح بخاری
مخالفت صحیح علمای اسلام است شیخ الاسلام ابو زکریای نووی و تقریر پیچیده فرموده و کاش آنست که هر
حدیث جائز العمل هم نیست چه جا آنکه واجب العمل باشد و اوله این سکه را از شرح آن مثل تهذیب
و غیره مفضل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین و الفقهاء المتبحرین بحال الدین بن ابی هاشم بن
عبارت میرسد که ضرورتیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان وجوب القبول باشد زیرا که در
حج و تعدل بعضی از روایه اختلاف است ممکن است که نزد امام ابو حنیفه را وی مجروح باشد و در تخمین
موقوف و چنین چیزی که آن را ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهى بلکه از کتب لغات بوضوح می آید که خور علمای شافعیه روایات دیگر از او در بعضی از مقامات تیر و
 بخاری ترجیح داده اند بلکه علی بن حنیف و شیعه و قسطنطین و سبل میگوید و العبد علیهم السلام که امام فخر الدین را در رساله تفصیل مذکور است
 شافعی طعن در بعضی روایات بخاری نموده انتهى و اینهمه که مذکور شد منافای صحت بخاری که حجت المجمع است نیست
 چه اینهمه متلا و قلا باین صورت مجتمع میتواند شد که در مفضل صحتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبوده
 باشد کمالا یعنی در متون نشود که صحت حدیث نزد بعضی عدم صحت بمان حدیث نزد بعضی دیگر مخصوص
 با حدیث اهل حق باشد زیرا که اکثر شیعیان بقرارداد فاضل و سلسی سابق الاقدام مذکور اند که گمان شیخ ایشان
 که جلالتا که در احکام قدانی امامیه وقوع یافته منشأ آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن
 بعینه است انتهى محصله پس بوقوع اختلاف در قدما و تاخرین اهل سنت را بر مذکور البته بطریق
 اعتراضی نیست کمالا یعنی و نیز متوجه نگردد که شاید اختلاف قدما و شیعه مصداق آیه کریمه ان الذین
 فرقوا دینهم و کافوا شیعا و مسائل فقهیه بعد از اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
 شیخ در مقام نقل میکند حتی انک لو تاملت اختلافهم فی هذه الاحکام و جدتة
 یزید علی اختلاف الی حنیفة و مالک و الشافعی و کمالا یعنی علی من تتبع اسامی اصحاب
 و القوال الذلک دینة تمام حیرتست که اجتهاد امام عظمی سلمی های دراز بر جمع و تلیق صحیح بخاری
 بلکه اجتهاد سایر مجتهدین متقدم باشد در احکام فقهیه حکم بر جمع باین کتاب کرده شود بار خدا یا لگویند که
 چون اکثر این احادیث بربان واده و اثر بود و آنها این امانات الهی که ان تود و الا کما ناسبت
 الی اهلها از کسی مخصوصا مجتهدین در نیگزیند پس می بایست که آن را ضبط العین شیت از احادیث
 تاخرین بصف بعضی از آن حکم کرده اند و جالبش از کلام شیخ این تمام بعد از اندک خود و همان شکیف
 می شود و هوید گشت آنچه شان سفر السعوات فرموده که حکم بصورت ضعف احادیث در زمان تاخرین طبق
 زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد البتة سماع شریط صحت قبول
 در رواه که واسطه بودند در میان ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن بجهت آن

دیگر که بعد از آن آید ضعیفی پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بعضی حدیثی لازم نیاید ضعیف
 و در زمان ابو حنیفه رجحان او این نکته ظاهر است و از کلاسیکه بعضی از محققین کرده اند که حکم متاخرین شهر
 و حدیث معتبر در حدیث اول است الا بسا احادیثیکه در این وقت از احاد بوده بعد از آن بوجود گشت طرق
 برواج این علم و کثرت طالبان جامعان که بعد از آن پیدا شده اند مرتبه شهرت رسیده باشد استیناسی
 باینمضی توان یافت انهمی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه فتنه علمانی امامیه هم تصدیق آن لب
 یکنشاید صاحب کتب اهل گوید که از توهمات اضحی بعضی متاخرین است که صحاح احادیث را مختصر و آنچه صحیح بخاری
 و مسلم بر آنست استند نه شده اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است این حکم از ایشان
 لغایت عجیبت چه قضایای بعد که سالها قبل از جمع این دو کتاب بودند بر خود لازم نموده بودند که استنباط
 از همین احادیث کنند و چه میدهند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی
 از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح مسلم اند که کوفت کرده اند و برنتیج کتب فقیه
 ایشان خصوصاً کتاب علی و باقی کتب استدلالیه یعنی کمال ظهور دارد و باطله ثابت است که صحیح جامع جمیع
 آنچه در صحاح دیگر نموده است و سایر کتب ایمن حدیث از اخبار صحیح بر آنست و بحکم و بحکم و بحکم
 این دعا کرده اند کسی نیز از محدثین باین زرقه انتهی قدر الضموره من کلامه باطله محو حیرتم که بر خلاف
 اصول مقرونه خفیان باین اعتراض من بقاء النفس الاماره کشادون حکم پسند و نه بایشان که درین باب
 تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیح را در جمیع و تالیفات مخصوص نیاید فهمید چنانچه خواهی است اگر چه جیسکه
 امامیه بحیث قصور و نقصان استحقاق از تحصیل آن بی بهره ماند با دعوی انصاف و فضیلت و
 ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق بآید بلکه آنچه مخاطب الامر است باین مقام فاده فرموده چنانکه بوی
 الزام ندارد و تحقیق هم ندارند آنی که از طالع کتب معتبره تالیف مثل قوانین دیگر کتب اصول فقه هم واضح
 که هر حدیث صحیح جایز اصل نیست فضلا عن آن که چون اهل علم بلکه از اصول نقل نموده است برفیق و آن
 بر رجحان غیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنهج و الکشاف و الاکسایر و امثالها

بوضوح می انجامد که بسیار از احادیث صحیح را رو می باید کرد تا که خبر موجب علم نباشد هرگز بران گوش
 نباید نهادن بعد از تفسیر لغوی و معنی جمیع بران نموده چنانچه قضاوی و بران گواه است از اینجا که نور
 شایع آن طور روید که حضرت مولف خلاف ظاهر دلیل که نه تقدیرش نزد خصم قابل تسلیم است
 باصول نیست بدل و بطریق معتبر به بخوبی خالی از غرض تراشیده صدق سرزنش است که باید که بعد از
 مانتیجی که گردیده و صدور الزام حقیقه در آمده عاونا العین مثال مدح الهیات که به تندی شیخ
 الطائفة ابو جعفر که باظهار امام عظیم شان پیش شیخ علی گامی که علیه خاتم النبیین علیه السلام
 در بیان کتابتین مطلب تحقیق از سبب امام عظیم طائفة متشیعین است که در مدح امام
 و علمائنا السابقون قد اوتوا سبیل کل خیر و خیرا طریق کمال فائدة و حصصا
 شیخنا الامام الاقدم و الامام الاعظم المستوجب لکرامته و المستحق لمراتب
 الامامة ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي قدس سره و انه لو اکر من نظرة النظار الى اعظم
 المطالب انقشت عبارته بروج سیکر و ند بعین یقین میدیدند که امام عظیم طوسی بسیار از صحاح
 احادیث این بیت طاهرین را بری صیاد مذہبش متروک العمل قرار داده و او تحریف رکلام و احادیث
 حضرات ائمه علیهم السلام را در مجموع را متفرق و متفرق باجمع ساخته و نظام ترتیب را فادان این رنگا
 در ابواب کور از نظر انداخته و شریک افشار او فهم معانی آن دست یافته حتی که باظهار صاف و اندک
 بنیاد و جواجمی و نود و چهارمین بریا و یالات بعید و افتاده کماست نموده چه انشاء الله تعالی
 صاحب این و نشان چنین اضطراب قلب و در جگر ضبط نموده در خصوص ان مقام راه انصاف
 و کشفیات امام عظیم خود هیچ ند که میفرمایند العبادة لصاحب العالی بعد قدح الفقیه
 و الکافی و کما التذنیب فهو رذک استقامت الا حکمهم و الا فیه من التمام
 الا انک کالفقیه فی الخلق و الاصول مع استماله علی نایلات بعید و وفیق
 غیر سدید و تقریر و یا یبغی ان یجمع و جمع ما یبغی ان یفرق و وضع کثیر و لا خیار

احسن آن توافق میدهم با قول شما و از آن حکمی با خود بنمایم امام فرمود بیایات بسیار است بلکه شد
 کسیکه ملاک شد و با این حکم پیروی امام گفت لغت کند خدا ابو حنیفه را که او می گفت که گفت علی گفت من بن محمد بن
 حکیم هشام بن حکم گفت که والد که اراده من نبود ملاک امام مرا رخصت دهد و قیاس شارح مذکور و شرح آن که
 بشانی موسوم است بگوید که این ابو حنیفه شخصی بود از بنی عامر و در بنی زومات بصره و فقه نیکو نیست
 اجتهاد میکرد تا آنکه دعوی کرد بر اصحاب امام حنفی محمد بن علیها السلام بر فضیلت حاضر شد و حاضر گردانیده و علی
 در مجلس آن روز شید خلیفه پس علی علیه السلام اثبات کند با گردن پس خلیفه قتل کرد و او را و اموال او را
 که در آن دعوی بودند و هر گاه دیدند خلفا که هر چه بول اجتهاد می کنند منع کردند و اجتهاد و هر که از میان
 است فقهار از بعد از آن را بر گردن پس مراد از ابی حنیفه در چنین احادیث همان شخص نبی عامر صبری
 و دیده ام این قصه او را بعضی نقل نمایند بعضی اصحاب خج و رضی الله عنهم پس تل کون نظر او درست شار
 و تباور کن و در مدح و مذم کسی مگر بر اهل آن نتهی بخش کلام الشارح و مولانا شایسته المتکلمین علی الله تعالی
 فی اعلی علین نیز عبارات این مقام را در کتاب عزرة الراشدین بعد حضرت آورده و بعد از آن که زبان
 اکابر امانیه ثابت شد که طعن بر این امام ابو حنیفه عین جور و جفا و حکم حدیث متفق علیه و در بحار هم مروی
 و بال این لعن و طعن خود را هیچ بابها از علامات کبری و دلائل عظمی بر قرب قیامت است که حضرت یوسف
 در رساله حدیث ثقلین مذکور است لعن ابو حنیفه که در حقیقت مورت صد گونه عار و ذلت بر او
 متبعین است که اعرف سرافتخار میدارد و حیث قال حال آنکه کلینی در باب مرقوم العبد در بدو
 لعن ابی حنیفه بجهت قیاس از زبان ابو الحسن موسی علیه السلام روایت کرده و هکذا لفظ الحسن علیه السلام
 الله ابا حنیفه کان یقول قال علی و کلت انتهى و احمد که اینهم تممت مختص است بخانکه اگر کتاب
 مستقره خوانی است که امام عظم تقیید صحابه که بدارک اجتهاد و اطلاع تمام و تشبیهان و حل منیا فلیف
 الیه رسیدن خاتم اخلفا الراشدین جایا اگر عظامی عالم را بوی حرم و ماتم بر خیزند و هر یک با بان بشارت خویشین
 محل استبعاد خواهد بود اما امر ثالث پس در کتب فقیه بر روایات ثقات مروی است که قوی امام ابو حنیفه

با حضرت محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام هر روز فرمود که قیاس بر نص مقدم میکنی و حکم
 سنت بر او میداری و ابو حنیفه گفت حاشا و کلاس بعد از او آمدند محمد بن حسن فرمود که مر و ضعیف تر می باشد
 یازان گفت که زن فرمود نصیب از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر انچه سهمش نیست تو سید
 می بود بخلاف آن حکم میکردم و حصه زن را دو چند می گفتم باز محمد پرسید که از صومعه و صلوة و رکعت و نماز
 نیز کمتر است ابو حنیفه گفت نماز فاضل تر است اگر مخالفت نص بقیاس جائز می باشد تم فتوی بقضای
 نماز جایز است و مر بقضای روز اگر چه سوال فرمود که بول نجس تر است یا منی جواب داد که بول اگر سخن جاسدین
 واقعی می بود حکم غسل بخرج منی میکردم عیاذ الله که من خلاف احادیث جده بود هیچ بابی را دوست نداشتم
 پس محمد برخواست و ابو حنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاشا ان را بر او چنین جاسد نشسته
 سازند و نیز در کتاب میراث عراقی که برای تطبیق افعال محمد بن ابی طالب علیه السلام و شرح و سلطان واقع شده چنانچه
 مختصش بر وایت این مطبع عبارت است این است که در مسجد کوفه نزد امام ابو حنیفه حاضر بودم که ناگاه حضرت
 امام جعفر صادق و صفیان ثوری و مقاتل بن حبان و جابر بن سمیه که در آن وقت از فقهای مشهور بودند هم
 چنین فقهای دیگر هم ایشان داخل شدند و چون ایات قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیده بودند و از استماع
 آن خیلی تر و تفکر داشتند و گفتند که مشافهت آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس ما بین این بزرگان
 سلسله سخن جاری شد بعد از این سخن بنفق الکلمه گفتند که ما رسیده که قیاس بسیار میکنی و در مقابل نص
 هم در نص داری و این بحث بر تو خوف میکنیم و اندیش می نمایم زیرا که اول سیکه در مقابل نص قطعی قیاس کنی و
 شیطان بر تو بپوشد و نص حنیفه بعد از استماع این کلمات از صحیح جمعه تا زوال آفتاب نظر کرد و در توضیح
 خدایتان گذارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن چیزی را برابر او را در حدیث
 بنجیر صلی الله علیه و سلم نمی شمارم باز بقضای او احکام صحابه عمل نمی نمایم و اتفاقا اینها را بر خداوند ترجیح
 میدهم و در وقت قیاس میکنم پس از این کان برخاستند و مرتب بهم اوزان الوصف بجا آوردند و بعد مدح او بخیر
 جبارت خواندند و گفتند که از زلات اتجا و زکرت فقال غفر الله له و کم اجمعین و اینها حقیقت این سطره است

سبب و طبعات تدلیسات و اده اما سیه که این گفت که از کجا بجز ساینده اند و از تعدیه صدق نام
 ابو حنیفه و حسن و جبریل بعضی و قبح بعضی دیگر خبری نگرفت و از آنکس که مورد شکی نیست این بود
 برنده اش که اعراف نعمان بن ثابت از امام صادق از ند و گویند که امام او را دشمن نمی دانست و در بسیار
 از مسائل و در افرم و غیره و جابر بن عبد الله بن جابر کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابو حنیفه
 رحمه الله روایت نموده می آید که گفت و الفاظها که ما افتد که نقانتم هذیه و انما یجوز الی
 حجام منی خلعتی فی فقال لک ادر میا منک و استقبل القبلة و یتیم الله تعالی
 فتعلک به و نلت حصلا لک لکن عندی فقلت لک لک انت ام حر فقلت لک لک و فقلت
 قال یحضر منی رجل بالصاد و علیه السلام فقلت اشاهدکم فاب قال شاهد فوجدت
 ابایه و استاذت علیه فحجبتی و جاء قوم من الکووفه فاستاذنوا فاذن لهم فدخلوا
 معهم فلما ضربت عنده فقلت لک یابن رسول الله صلی الله علیه و سلم لک استأذنت الی اهل
 الکووفه فذهبتم انما یستأذنون اصحابک من صلی الله علیه و سلم و انی ترک
 بها اکثر من عشرين الف یستأذنون فقال علیه السلام لا یقبلون منی فقلت و من لا
 یقبل منک و انت ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال علیه السلام انت اول من
 لا یقبل منی دخلت داری بغیر ذن و جلست بغیر مرؤنه و کلمت
 بغیر رأی و قد بلغنی انک تقول بالقیاس قلت لهم به اقول قال و یحاک یا نعمان
 اقول من فاسر بیدین جنین امری بالسجود لادم فابی و قال خلعتی منی بار و خلعتی
 من جبین ایما کبر یا نعم انما القتل او الزنا قلت القتل قال فلم یجعل الله تعالی القتل
 شاهدا و فی الزنا أربعة ایتفا سرت هذا فقلت قال فایما اکبر الکووفه و ایما قلت لک
 قال فلم امر الله تعالی فی البوول بالوصوفی فی الغسل یقاس لک هذا فقلت قال فایما اکبر
 الصلوة او الصیام قلت الصلوة قال فلم وجب علی الخضران تقصیر الصلوة و لا تقصیر

الصلوة أينما سرك هذا قلت لا قال فأيما أضعفت المرأة الرجل قلت لمرة قال فلم يجعل
 الله تعالى في الميزان للرجل سهمين وللمرأة سهما أينما سرك هذا قلت لا قال فأيما أكره
 القطع والسرقه قلت القطع قال فحكم الله تعالى فيمن سرق الدارهم القطع وإذا قطع رجل
 يدرجل فعليه ديته خمسة آلاف درهم أينما سرك هذا قلت لا قال وقد بلغني أنك
 تفسر آية من كتاب الله عز وجل وهي تسكن يومئذ عن العبد أن الطعام الطيب والماء
 البارد في اليوم الصائف قلت نعم قال لو دعا رجل وأطعمك طعاما طيبا وسقيا
 ماء باردا أنما آمن عليك ما كنت تنسبه إليه قلت إلا ليخجل قال أفيخجل الله
 تعالى قلت فما هو قال حبنا أهل البيت من أجرك سلمنا كبريتا وابتعنا حيويا
 بطون شهاوت شهيد ثالث شيعي حيث قال بعده في الأحقاق قد فعلت ذلك معي الشافعي
 ذلك في حيويا الحيوان ثم أجاب عن بعض أسئلة الأمام آرويه ويمكن مقصود من جنابنا
 عبارات هم سمت ظهور دار النست که روایات شیعه وخرافات ایشان بی کم وکاست نقل کنند
 و جوابش فی سید وعیان نابد که اروه الزام و افحام ابو حنیفه باین مناقشات که ادانی علما برجل قلوب
 انداز نصب امامت امام صادق علیه السلام وجودت تجر ابو حنیفه باین مناقشات که ادانی علما برجل قلوب
 که در کتاب حقیقه حیوان اتفاق افتاده لنا است لا علينا وارجح الالامی بامیه هم المؤلف
 فی الرسالة الثانیة باین روایت برامو موزور تجلی وروشن میگرد که تلخیصی پیش نیست موند آن است
 کتب فضائل امام ابو حنیفه چه صراحتا از ابن استفاد میشود که امامیه مقتضای حجرتون الک کبر عیون
 درباره الزام و افحام ابو حنیفه و قصد تخریر او آنچه روایت می نمایند خلاف حق بوده و بنا بر بعضی روایات
 مسند امام طوسی آورده اند که ابو حنیفه زوری بخندت امام جعفر علیه السلام فایز شد فرمود که امام سوو باشد
 که آغازش تجوید و انجام آن عا و وسطش خلاصت ابو حنیفه گفت سوره فاتحه باز پرسید که آن کلمه
 است که اولش کفر و آخرش ایمان گفت لا اله الا الله پس فرمود که قتل بیکناه که است یا از کتاب

جواب داد که قتل نفس فرمود پس چرا در قتل و دگرگاه کفایت میکند و در زنا حاجت چهارمی افتد
 گفت که در زنا مقصود ستر عیوب است و در قتل جای حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است که مبنای
 آن بر احتیاط است قتل که حق بنده است بخلاف آن همچنین مسائل دیگر را جواب گفت تا آنکه حضرت امام
 جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابو صفیحه نمود و مخطوطه ثانیة آنکه چون درین بار از کتب معتبره حقیقه
 بداده خاتمه المرحومین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور بمرئان الدین افغانی و همچنین کتب دیگر که بنویسند
 تألیف شده و اگر اوله آن موسسین معقولات است و بعضی از احادیث آن ضعیف بنظر حضرت مولف بلکه
 بمطالعه بعضی از اصداقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که مبنای مذاهب شیعه ضعیف و مجرور و احمق قیاس
 است نه احادیث صحیحہ خیر الناس و علاج این مخطوط آن بود که چند شیء شرح این کتاب بسیار علمی را نا
 محال الدین بن همام نوشته شده و میگردند و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة عبد الدین
 محمود عینی که دو تمبر و نایند مذاهب در آن آمده و حال وزارت علوم و مهارت او در فن حدیث آنجا است
 که محتاج تقریر و تحریر باشد و ایضا شرح هدایه و تخریج احادیث فی فضل علی علیه السلام تألیف فرموده
 و از افادات صاحب کشف الطنون عرا ساهی الکتاب الفنون بوضوح می بخشد که جمعی از تخریج شیخ
 احادیث کتاب مذکور کمر مت میان جان سبند حدیث قال و خرج احادیث الهدایة
 فقط مع اسانیدها حافظ عصره و وحید دهره الشهاب محمد بن حجر العسقلانی
 المحدث الحافظ المتوفی سنة اثنتی و خمسمائة و ثمان مائة فی مؤلف متوسط الحجم سماه
 بالردایة فی منتخب احادیث الهدایة و ذکر فيه انه استوعب ما وجد فيه من
 الاحادیث الا نارا و نظر فی اسانیدها و کار شد علی المذهب ضعیفا فلیکن الاعتراض
 دلیل مذهبیه و دلیل مذهب الحنفیه و ذکر ما وقع فی الخلاف باینکه الامت
 الکرام الاسلاف من غیر اعتراض لا تشیع بل بطریق الاضاف بونه ابوابا
 و ذکر فی کتابه باینکه من انار الغیظ لک و لهذا هو مؤلف مقبول و علق

لِلْمَوْلَا السَّعُودِ مُحَمَّدٍ الْعَدَوِيِّ عَلَيْهِ حَاشِيَةٌ كَثْرَةً فِي أَجْلِ الْحَادِيثِ الْإِسْنِ أَخَذَ
 فِيهِ الْأَمَامُ الْأَعْظَمُ الْمُسَامُّ الْأَحْمَدُ أَبُو حَنِيْفَةَ النَّعَّازُ الْعَامِلُ الرَّبَّانِيُّ فَرَعَ مِنْ تَالِيْفِهَا
 أَسْنِينَ وَمِثْلَئِذٍ وَتَبَعَهَا رِوَاةٌ وَلَقَدْ جَادَ فِيهَا وَأَفَادَ وَسَلَكَ فِيهَا طَرِيقَ السَّادِّ بْنِ مَرْثُومٍ
 وَعِنَادٍ وَقَالَ فِيهِ الْإِسْنُ أَخْرَجَ الْحَادِيثَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَادِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيُّ
 الْمَصْرِيُّ السُّوْفِيَّ سَنَةَ سَبْعٍ وَثَلَاثِينَ وَسَبْعِينَ مَوْلَى كَاتِبٍ لَطِيفٍ سَمَّاهُ الْقُرَيْشِيَّ
 الْحَادِيثَ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ
 وَقَالَ فِيهِ الْإِسْنُ أَخْرَجَ الْحَادِيثَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَادِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيُّ السُّوْفِيَّ سَنَةَ سَبْعِينَ
 وَسَبْعِينَ مَوْلَى كَاتِبٍ لَطِيفٍ سَمَّاهُ الْحَادِيثَ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ
 سَمَّاهُ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ
 حَاشِيَةٌ عَلَيْهِ إِسْرَافُ وَفَقَاهُ دِيَارُ كَبِيرٍ تَالِيْفُ كَرِهَ أَنْدَوَانِيَّةً فِي مَذْهَبِ قَصْدِ شُؤْهِ تَعْدُوَانِ الْإِسْنِ
 وَكَذَلِكَ سَمَّاهُ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ
 أَجَابَ شَرْحَ مَوَاسِبِ الْحَمَنِ فِي كِتَابِ بَيَانِ السُّنَنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ
 يَأْتِي فِيهِ كَامِلُ خَيْرِ مَوْلَانَا أَبَا إِيْمَانَ بْنِ سُبْحَانَ بْنِ بَكْرٍ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ الْإِسْنِ
 بَيَانُ قُرَآنِيٍّ وَأَحَادِيثَ حَجِيَّةٍ لَمْ يَمُودَ فِيهَا حَيْثُ يَكُونُ فِيهِ قَصْدٌ وَدَقِيقٌ سَمَّاهُ الْإِسْنِ
 بِتَأْيِيدِ سِلَاسِ الْأَمَامِ الْعَظِيمِ كُوشِشٌ بَلِيغٌ بِتَقْدِيمِ رَسَائِدِهِ أَنْدَوَانِيَّةً فَاضِلٌ شِعْرَانِيٌّ وَبَيَانٌ بَرَّاهُ بَلْطِيقٌ
 رَفِيعٌ وَأَمَامٌ عَاسِدٌ كَرِهَ أَبُو حَنِيْفَةَ رَاحِلًا قَهْمِيَّةً بِرَاقِاسٍ عَمَلٍ مَكِينٍ وَأَحَادِيثَ تَتَبَعَ نَحْوُ فَرِيدٍ أَنْزَلُ
 سَرَّاطِلَ كَرِهَ وَكِتَابَ سُنَنِ أَوْدِيَّةٍ تَبَحُّجٍ أَوَّلُهُ خَفِيَّةٌ حُدُودُ النُّظَرِ وَقَعَ شَدَّ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ الْإِسْنِ
 الَّتِي فِيهَا الْمَقْصِدُ الْعَظِيمُ بِالْحَمْدِ لِيَا زَيْنُ كَتَبْتُ لَوْلَاكَ الْخَطِيئَةُ فِي وَقَلْبٍ مَوْلَى بَاقِي
 يَمَانِدُ تَجَرُّبُ شَكَالٍ مَرُومِيٍّ بِرُخْتِ بَاوَصَفٍ كَاتِبٍ لَطِيفٍ كَرِهَ أَرْمَازِيَّةً فِي صَوْلِيَّةٍ
 آتَمَةٍ وَشُورِيَّةٍ بِرُخْتِ دَارِ كَامِلٍ كَاتِبٍ لَطِيفٍ كَرِهَ أَرْمَازِيَّةً فِي صَوْلِيَّةٍ

حفيضة نمودن علاج از آنکه قانون انصاف است و در مقام بعضی از عبارات و روایات کتاب میزان
 که مؤلف آن بعد تتبع و جمع کتب مجتهدین ندیده است حقیقه را بدلیل ساخته و بحال تقویت تحکیم بر او اکتفا
 ناکرده و بهم مذکور است تا وصل شود از آنجمله است آنکه خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله اقواله و اقوال
 اصحابه ما اختلفت کتابا و حجة المذهب لم اجد قولا من اقواله و اقوال تباعده الا هو
 يستدل بالادلة او اثار او المفهوم ذلك والحديث ضعيف كثر طرقة
 او الى قياس صحيح على اصل صحيح فمن اراد الوقوف على ذلك فليطالع كتابي المذكور
 و از آنجمله است آنچه شرفی از امام ابو جعفر شیرازی آورده و او بسند متصل تا امام ابو جعفر رسانیده که او می
 گفت قال الله و افترى عليك ما من يقول عمننا انما تقدم القياس على النص و هو يحتاج بعد النظر
 الى القياس و كان رسول الله عليه السلام يقول لا يقسم الا عند الضرورة الشديدة و ذلك
 انما ننظر اولاً في دليل تلك المسألة من الكتاب السنة او افضلية الصحابة فان لم يدر
 قسنا حينئذ مسكونا عنه على منطوقه و بحكامه اتحاد العلة بينهم ما و في رواية اخرى عن
 الامام اننا اخذوا بالكتاب ثم بالسنة ثم بافضلية الصحابة و نعم انما يتفقون عليه و ان
 اختلفوا قسنا حكمنا على حكم بحكام العلة بين المسلمين حتى يتجمع المعنى و في رواية
 اخرى انما اشتمل ولا كتاب الله ثم بسنة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثم باحادِيث
 بغير عموم و عتبار و في رواية اخرى عنهم و في رواية اخرى انه كان يقول احاء سن رسول الله
 صلى الله عليه و آله و سلم فكل الراس العين يابي و ابي و ليس لنا خلفه و ما جاء عن الصحابة
 و ما جاء عن غيرهم من رجال و مخبر رجال و كان يوم طبع البلخي يقول قتل الامام ابو جعفر
 رضي الله تعالى عنه ارايت لو ارايت رايا و اراي بوكر رايا اكنت تدع رايتك لرايه
 فقال نعم فقلت له ارايت لو ارايت رايا و اراي عمر رايا اكنت تدع رايتك لرايه فقال
 نعم و كذلك كنت ادع رايتي لراي عثمان و علي و سائر الصحابة و اما هذا اليوم و قد

بِنِ مَالِكٍ وَتُسَمَّرُ بِنِ جُنْدٍ وَتُنْتَهَى وَازِخَارُ رُشَنِ تَرْتَدُّ كَمَا يَبْهَبُ بُو حَنِيفَةَ وَارْتِبَاعُ عَيْنِ
 مَرْوِيَّةٍ اَنَا صَحَابَةُ قِيَّاسَاتِ اِيْشَانِ اَيْدِ بَرْدِ بَابِ شَاغِي سَتِ يَرَا كَيْفِي حَمَلَةُ تَقْلِيدِ اصْحَابِ دَرْجَتِ
 شَانِ ضَرْوَرَنْدِ اَسْتَدِ كُفْتَهْ كَهْ هَمَّ جَالِ اَوْ خَنْ جَالِ بَخْلَافِ اَوْ حَذِيْقَهْ كَهْ تَقْلِيدِ صَحَابِ رَايْجَهْ نَذَرُ شَدَّ وَجْهْ
 وَايْجَهْ اِمَامِ شَاغِي بَابِ صَحَابِ كُفْتَهْ اَوْ رَايْجَهْ كِي يَدِ اِيْشَانِ اَيْدِ بَرْدِ بَابِ شَاغِي بُو حَنِيفَةَ كَهْ تَرْتَدُّ وَبُو
 اِيْمَنْغِي سَتِ اِيْجَهْ حَقَّقْ بُو قِيَّاسِ كَسْرُ وَشِيْعِ سَفَرِ السَّعَادَتِ زَاكَابِرُفَلْ مِيْكَدْ كَهْ اِمَامِ حَافِظِ بُو حَمْدِ خَنْ
 كُفْتَهْ كَهْ اصْحَابِ بُو حَنِيفَةَ هَمَّ مَقْفُوقْ اَنْدَكْ حَدِيْثِ بَرْدِ بَابِ شَاغِي اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ
 وَاجْتِهَادِ وَوَيْضِي اَلْمَعْنَى تَابَعْدُ ضَرْوَرْتِ نَسَبِ عَمَلِ اَلْقِيَاسِ نَكْبَرُ عَمَلِ حَدِيْثِ اَقْسَامُ رُشَنِ بَرْدِ اَوَا
 شَاغِي قِيَاسِ بَرْدِ اِيْشَانِ اَقْسَامِ حَدِيْثِ مَقْدَمِ دَارِ دُوِيْنِ مَقَامِ تَقْلِيدِ سَتِ يَرَا كَيْفِي حَمَلَةُ تَقْلِيدِ اصْحَابِ
 نَظَرِ بَايْدِ كَرُو اَزْ اَقْسَامِ قِيَاسِ خَنْ بَقِيَاسِ مَوْثَرُ عَمَلِ كُنْدُ قِيَاسِ سَبْ قِيَاسِ شَبْ قِيَاسِ طَرِ وَهَمَّ
 وَوَيْ تَرْوَكْ غَيْرِ مَحْمُولِ سَتِ دُوِيْنِ مَوْضَعِ قِيَاسِ اَعْمَالِ حَادِيْثِ تَرْكِ كَرُو اِمَامِ شَاغِي
 عَمَلِ اَلْقِيَاسِ كَرُو اَلْاِيْشَانِ اَوْ كَرُو كَمَّ كَتَاَبِ بَرْدِ رَايْجَهْ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ
 خُو كُوِيْدِ وَاجِبِ اَلْمَعْنَى كُوِيْدِ هَمَّ جَالِ وَخَنْ جَالِ كَرُو اِيْشَانِ اَيْدِ بَرْدِ بَابِ شَاغِي بُو حَنِيفَةَ كَهْ تَرْتَدُّ
 تَقْلِيدِ مَجْتَهِدِ دِيْكَرِ رُسَدِ اَنَسِيْ كِي اِمَامِ بُو حَنِيفَةَ اَزْ اِيْشَانِ اَيْدِ بَرْدِ بَابِ شَاغِي اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ
 اَجْتِهَادِ كَمَّ مَطْلَعِ بُوِيْدِ وَرُسَدِ اَحْكَامِ اَلْمَعْنَى تَابَعْدُ ضَرْوَرْتِ نَسَبِ عَمَلِ اَلْقِيَاسِ نَكْبَرُ عَمَلِ حَدِيْثِ اَقْسَامُ
 دَرِ هَمَّ مَقَامِ سَرِ بَارِزِ مِيْنِ وَبَلْكَانِ اِيْشَانِ اَيْدِ بَرْدِ بَابِ شَاغِي بُو حَنِيفَةَ كَهْ تَرْتَدُّ وَبُو
 رَاوَرِ اَيْتِ حَدِيْثِ اَوْضَعِ وَجَالِ اَعْقَادِ كَرُو اَشَدَّ خِيَاَجَهْ اَكَا بَرِطَالْفَهْ اَمَا اِيْسَلِ اِيْنِ قِصَّةْ كَهْ كُوِيْدِ
 بَايْنِ مَطْلَبِ مَقْصَدِ كَهْ مَكْنُونِ خَاَطِرِ اِيْشَانِ سَتِ يَرَا كَيْفِي حَمَلَةُ تَقْلِيدِ اصْحَابِ دَرْجَتِ
 لَا طَا اِيْنِ جَمْعِ اَزْ تَا خَرِيْنِ شَمِيْعَهْ كَهْ تَبَا سِيْ بَرْكَانِ خُوِيْشِ اَمُوْدَهْ اَنْدَكْ اَبْطَلِ وَبِيْ اَصْلِ بَرْدِ اَوْ كَسْبِ اِيْمَانِ
 تَرْتَدُّ اِيْجَهْ يَادِ كَرُو مِلْ اَوْضَحِ سَتِ اَحْمَدِ سَدِيْ ذَلَاكْ نَشِيْدَهْ كَهْ صَنَّا كُفْتَهْ كَهْ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ
 بِمَقْصَرِ اَلْمَعْنَى اَيْدِ بَرْدِ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ اَوْ اَوْضَعِ

وَأَمَّا نَعْنِي بِمَا قُلْنَا مِنْ قَصْدٍ فَقَدْ رَأَوْنَاهُ عِنْدَ لَمَّا بَلَغَهُ فَقَدْ أَخْبَرَنَا عَنْكَ لَمَّا
بَلَغَهُ فَقَدْ أَخْبَرَنَا عَنْكَ لَمَّا بَلَغَهُ فَقَدْ أَخْبَرَنَا عَنْكَ لَمَّا بَلَغَهُ فَقَدْ أَخْبَرَنَا عَنْكَ لَمَّا بَلَغَهُ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ حِكْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي تَرْكِهَا أَجْمَعٍ فِي مَوَاضِعَ تَبَيَّنَتْ فِي الْقُدْرَةِ الْخَاصَّةِ وَغَيْرِهَا
بِمَذْهَبِ الْإِسْلَامِ مُقْلِدًا لِمَا ظَنَنْتُ فِي أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْعَالَمِينَ
لَا شَيْءَ كَمَا فِي الصَّحِيحِ وَالْأَخْرَجَ صَاحِبُ الدُّعَا وَالرَّسُولُ اللَّهُ صَاحِبُ الدُّعَا وَالرَّسُولُ اللَّهُ صَاحِبُ الدُّعَا
يَسِيرُ بِهِ كَرَامَتِ أَبِي هُرَيْرَةَ وَكَذَلِكَ أَنْظَرُ بِهِ وَبِجَمِيعِ الصَّحَابَةِ الْإِسْلَامِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِسْلَامِ
كَتَبْتُ عِنْدَنَا فِي الْأَحْكَامِ نَلْزَمُ الْأَوْجُهَ كَمَا حَدَّثَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ مِنْهَا الْكَلَامُ وَجَمَاعَةُ الْأَوْجُهِ
الْبُخَارِيُّ رَوَى عَنْهُ سَبْعُ مِائَةٍ زَوْادَ الْأَوْجُهِ وَالْأَوْجُهِ وَالْأَوْجُهِ وَالْأَوْجُهِ وَالْأَوْجُهِ
عَنْهُ فَلَا وَجْهَ إِلَى حَدِّثِهِ بِالْقِيَّاسِ أَنْتَهَى لَفْظُهُ وَكَلَامُ قَاضِي خَانٍ عَلَى الْقُلُوبِ فِي الصَّحَابَةِ مِنْ تَابِعِيهِ
فَهَمُّ مَنْ يَكُونُ فِي الْأَوَّلِ حَيْثُ هِيَ كَمَا وَجَّهْتُمْ فِي دَرْسِ الْخَفِيَّةِ كَمَا أَنْظَرُ جَمْعَهُ مَتَوَفَى كَمَا شَبَّهْتُمْ بِكُلِّ حَقِيقَةٍ
أَزْوَاجُهَا وَتُفَرِّدُهَا كَمَا يَكُونُ خَفِيَّةً يَكُونُ مِثْلَ مَا تَدْرُسُ فِي الشَّافِعِيَّةِ وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا
أَبُو هُرَيْرَةَ يَأْتِيهِمْ كَمَا يَكُونُ خَفِيَّةً يَكُونُ مِثْلَ مَا تَدْرُسُ فِي الشَّافِعِيَّةِ وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا
مَعَاوِيَةَ حَضَرَتْ أَمِيرًا مَبْتَدِعَ قَرَارٍ وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا
بِحَبْثِ كَذِبٍ وَافْتِرَاوَةٍ مَبْرُورَةٍ وَابْتِغَاءِ الْوُجْهِ مِنْهُ وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا
الْفَضْلُ لَيْسَ لَكُمْ مَرَادُ ابْنِ قَتَيْبَةَ عَمِيدِ السُّنَنِ لَمْ يَصَابِعْ بِهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا
شَمْرَةَ فَذَاكَ أَقْرَبُ بِلَا مَرَادٍ بِهَا مَعَارِفُ وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا
أَبُو هُرَيْرَةَ مَرُورِي نَسِيتُ وَبَعْدَ ذَلِكَ اسْتَقْرَأَ عِجْزِي بِأَيِّ بَرْنِي آيِدُ كَمَا بِطِفَالٍ مُرَاحٍ يَكُونُ حَالُ الْكَلْبِ وَدَرْسُهَا
وَمَرَّاحٍ رَاعِلًا أَمَامِيهِ وَكَيْفَ يُنْجِيَانِ خُلُوشِ شَيْءٍ تَحْتِهَا وَغَيْرُهُ مِنْ أَفْضَالِ الْكَلْبِ فَضْلِيَّةً شَمْرَةَ
وَرَحَى مَرْنُورِي كَفْتُهُ أَنْ كَمَا يَكُونُ خَفِيَّةً يَكُونُ مِثْلَ مَا تَدْرُسُ فِي الشَّافِعِيَّةِ وَدَرْسُهَا وَدَرْسُهَا
كِتَابُ كَامِلٍ كَثَرَتْ مَرَّاحُ رَاوِدَ بَارَةَ خَمِّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ الْبُيُوتَاتُ رَسَانِيْدُهُ وَكَثَرَتْ مَرَّاحُ مَرْنُورِي

کما لا يخفى على من هرة هذا الفن انك خديفة از طرف خویش نام بعضی از فتنه اختراع کرده و اقرار بر خراب
 این سید یا یوسف و در کتب استدلالیه در فن فقه مثل بدایه و شرح آن جای که جابین در امر اختلاف کنند
 که متعلق بحکم قضاست گویند که قول ابو یوسف رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت فضا و دلیل بجز کالیق
 الی غیر ذلک آنحضرت از جمله محال است که تکفیر و تکذیب بهیچ کردار صحیح آن سرور صلی الله علیه و سلم بر او یا
 معبره اهل سنت که دلالت قطعی بر دعای شیعه داشته باشد تا کتب بخلاف تکذیب و تکفیر صریح
 امم بدی علیهم السلام شایع شیطانی طلاق که درین و یکی اعراف بابین مقدس از اعظام
 امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلیل یقین و آیات معتدیه تحقیق شیعه بر اینها خویش استصفه نشان
 الله تعالی ثابت است که آنها در سبایل توحید که محل الاصول اسلام انواع افترا بر ائمه بدی میگویند
 و میگفتند که ما را حضرت مصطفی بن یقین کرده اند که هم خدا را بقدر نفی شر اعتقاد کنیم و عمل
 پر و سهل را خالی معتقد شویم کبر کلمه تخرج من افواههم ان یقولوا یقینون لا یکن
 با جمله اگر قلب مایل بعد از این تصریحات که درباره ابو حنیفه گذشت هم خلیج باشد و گمان کند که معطوف
 ابو حنیفه بر حلال خصوص صحیحه واقع است او در مقابل نقیض میگوید پس مسکات فی باب امامیه بلکه بر این
 برادر بزرگ موافق غلیان باطل خواهیم کرد فانتظروا الزم معکم هذا الشیطان من غلطه
 را بجهت آنکه چون مؤلف در کتب بعضی از شافیه یا متعصبین امامیه تصنیف نهیست حنیفه و بعضی از مطاع
 یقین داشته که اینهمه واقعی نفس الامر است مقلدان هرگز بر دو آن قدرتی ندارند و حال آنکه اینها
 زهره حنیفه تدارک اجبی بر آن ورده توهمات شافیه و مطاع امامیه پنج و بنیاد بر کنده اند فتنه بر کتب
 آن در زوال این مرض و دای شافی و علاج وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی یا عارفان کابر شافیه
 علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی الشهدی و توفیق النورانی و حجج الوارده از شیخه الامام
 ابو حنیفه باشد و گوید اناس کلهم عیال ابی حنیفه یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست او نیستند و بسبب
 او صاحب جلیله او علی را رواه بعضی ثقات در مسکات نظم است که از ان جمله این است

که تاخرین و کروه اند بخط شصت یافته هرگز استبار الشاهد قد برقی عبادته حيث قال بكل
للقول من اصح انما ارجو ان يكون قد تم على القياس لم ينقل المقصود الا ترى انهم عملوا بحسب
ابن مريه في اصحابهم اكل وشرب تاسيا وان كان محال للقياس حتى قال ابن حنيفة
لو ان رواية قلت بالقياس ونقل عن ابن يوسف في بعض ما رواه انه اخذ محمد بن المصنف
وانت الهمز الشاري وقد ثبت عن ابن حنيفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسول الله
الراسخ العير ولم ينقل عن احد من السلف شراطا لفقهاء في الراوي فثبتت هذه القول
مستحدث واجاب عن حديث المصنف والفرقة وشبهاهما فقال انما تركت اصحابنا
العمل بهما في القتيهما الكتاب والسنة المشهورة لا في ما روي في رواية فان حديث
المصنف في خلاف ظاهر الكتاب والسنة كما بينا وحديث الفرقة محال للسنة المشهورة
وهي قوله صلى الله عليه وسلم والتميز بالتميز مثل كليل على راسه يسلم ان ابا هريرة
لم يكن فيهما ولم يقدّم شيئا من سبابه فجهاد وقد كان في ذلك
الصحابه وما كان في ذلك الا ان كان في ذلك فثبتوا وسجدوا وكتبوا ما في كلامهم
او صاف خبره باهم عظم نظير احمد الناس رآه اكرورين تمام سجدا وان توجبتم كلام طويل بخلافه
مهلته بدو تفهيد يساعده وكتابي جدا كانه ودين باسبابكم باور ذبل بعضي زباحت خرافات
موافق حيث الدفاعي شوشري شهر خواهي كه شود خصم تو عاجز زغن محي بند بكار قول بيران كن
خصم زغن تو چون نكرد و نكردم به اور البخنها مي خودش بلزغم كن بدلائل الزاميه هم شون سازم
او باعتراف عماد و اكابر دين شيشل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسي تذكره وغيره او وغيره ان برغم انجند
فاصل ان جبار و جواب ايضا مؤلف در ساله حشد تقليد گفته اند از تکراره انه ان بيت بوده و اجازت اجتهاد
از حضور فايل النور ابن بزرگان حاصل نموده و در محبت ابن بزرگان بارگاه احدث نقد جاشين با
وسعاوت جواداني یافته در سبناط مسائل فروع لائل كتاب سنت و آثار سلف صاحبين نصب

العین شسته و هر گاه آن سیر که حضرت مولف لایلی که بر عدم تعارف و تلمذ ابو حنیفه در رساله مذکوره اقام
 کرده صلاحیت استقامت دارد بلکه فی نفسه متناقض و متضاد است از آثار قیامت اما امر اول پس از آنکه این
 دلیل در مقامات دیگر تمسح میشود چه تلمذ و تعارف است و دیگر عوارض التبه مثل زمانه بزرگ است و تصدق
 بقدم و غیر سبق بعد هم خواهد بود پس میتوان گفت که فلانی از مقبولین نمی و کاشانی و طالق و غیر
 حضور خطاب بغیر صلی الله علیه و سلم یا بعضی از آنکه طاهر حاصل کرد پس بدینکه چنانم داریم خود را از که ام
 قبیلک میثاری بار بسیار از لائل حقیقت بن اسلام و ابطال رسوم جاہلیت و مبتدع عاصیان و سلاک
 بیان کشیدند تا آنکه مخاطب شنس و او را شد و فراموشی که او در حال حقیق افتاد اینهمه دال نیست که آن شخص
 تعارفی هم داشت تا تلمذ چه علامه و دانش بر مکتوب لای زوالش نقیض نیست چه ابو حنیفه و غیر
 روایت طبع الاسرار مجرب و ملاقات آن مجامع ای تحمل خویش را نیز اشته و بناگاه از رهبری شوق بخدمت ایام
 فایز گردید هر گاه غیر خویش و تخر آن عالم مقام در یافته باشد شوق و التبه از یکی بجزر او از ره به شمار
 رسید ساعده فساد نماید خواهد بود نه زایل قد عرفنا انک الفاضل الذی فی کماله و کماله و کماله و کماله
 نقصنا و ان الکویت یفسر بعضنا بعضا اما امر ثانی پس از آنکه تفصیل میخواهد و کن علی میافونی چنان
 الرساله المرفوعه لکن مجلس آنکه مولف در بحث فرموده که در کتاب اویشا نامیه صلا تلمذ ابو حنیفه باقی میشود
 تکلیف این باشد از ابایه سنیان فقط برای الزام و یکیش آن و رواند این کلام و لای است
 این آیات میکند و الا خصم خواهد گفت که الزام و یکیش تا آنکه کتب غیر معتبره و این قسم روایات را نیز باید
 است چنانچه از صور هم میرسد آنچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع هم غالبه حکایت تلمذ از
 معبره اهل تسنن بر بنایید و فرض آن غیر واقعی باشد دلیل بر نیست که تلمذ جعلی ندارد و عیال را نشاند و قضا
 فساد قطعی از روایت سنیان است و افادات ملا باقر مجلسی علیه السلام در جلد اول از رجال الاو
 که ابو حنیفه بخدمت امام صادق گذارش کرده و در وقت قوی است که گمان میکند که او را کرده ایشان که از
 ایشان نیز از نو فرموده ما شا و کلام او را که گفت که اخبار ایشان را شنیدم می پندارند و هر یک از سب

جنبل می نمایند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کن که مکتوبی نزدشان باید فرستاد و آنهارا در آن
 مکتوب این عقاید بنویس باید نمود فرمود که هر گراما محبت منبکند انتهی موضع الحاحه امر که برای دستبصال
 الاصول متشعین نگاراید و از اینها فی ال انشا مخرج تمام یافت و آن نیکه هرگاه امام صادق و بر وی
 اعظم که با عتراف مولف جمع بنی آدم بود و راه صدق یاید و در باره قیاس ل نه زایش فرماید محال است که
 خصی نام از تبرا علی صاحب سر و نام خواص عجم الی کوفه را که بسیار از اکابر امامیه شوسه و در مجالس
 ترشیم آنجا از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود بنالند مشهور است که آب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش بودند حضرت بهمان که بلا محمول بر خلاف فضل الام باشد لا والله ثم لا والله و الحمد لله که برای
 تلمذ ابو حنیفه بسیار از شوابه و در سن فقیر موجود است که هنوز نگفتگوی علمای معین نیاده بر جری از ان کتب
 که مزید تعارف را مقتضی و ناده و عرفا تلمذ را هم اقتضای صریح میکنند علام مینایم که ابو حنیفه عیب
 امام صادق بود و نسبت فرزند ی با و داشت از رساله او اوردید که آنها را از تجلی روشن است که
 آن مولانا محمد یوسف وقت تالیف این مقام و ذکر مناقب ابو حنیفه تردد می و داد که کدام یک از این دو
 جناب ربیب یگیری که امام یکستند بود و حضرت محمد بن علی الرازی الهو کردی خازن مشهور
 که خیر از ارباب تحقیق و تنقید و امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در تکریم کمال الملک
 الیوم می نواز و بسیار از کتب معتده و در علم کلام مثل تحقیق شین شرح نهج المسترشدين و جامع
 الاصول فی شرح المفضل و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و شایع خوش و زیاده
 یا و کار گذشت و در رساله او اوردید که مقتضای کمال اورد شرح چه علام صحبت که آسمان بیضا
 تلمذ ابو حنیفه و ربیب ان و از جمله اخبار استخفا مشهوره الحاشیه و مولانا محمد یوسف علیه السلام
 و تردد و مرقوم شیخی کمال تحجین نشینند از مشایخ عبارت للاحظه شود و العجائب اهل
 الصلوات استنبه علیه السلام لا یشبهه علی الا علی و هو عن الزوج و اما اخو حنیفه
 معاشیه از الصلوات و بعضی از با جمله چون ابو حنیفه ربیب ایام باشد عدم تعارف التبر استعدا

خواهد بود چه جای آنکه برشتهار تلذ او نیز از خضره کور نص صریح واقع شود و از شصت امام صادق
 باین سر و امیر شیوان دریافت که اگر بعضی از علما قصه تلذ ابو حنیفه را ذکر کنند و دیگر بزرگان از
 اسانده او بشمار آرد بر جای خویش است نه محل افتخار و تحجاج مخالف کیفیتش و از اینجا که صاحب کتاب
 کاشف بر جمیع جناب صادق زبانی ابو حنیفه مناقب محمد ثانی کرده و تصریح باین تلذ نظر نموده
 لیکن محشیان اشاراتی باین امور نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلذ دلیل
 بر عدم است تمسک من امام است چه اگر آنجا بشیعه بودی البته ابتدا تصریح باین بود و حنیفه بود
 سیما و فیکه ابو حنیفه استیصال مذکور میسر و خواست کند کما عرفت آنجا چون روایات اکابر امامیه
 با و صفت صرف هم ایشان در بیست و نهم و بیست و یک از اخبار قیاس جزیری موی نیست چنانچه بطریق مستقیم
 کلینی در کافی بطریق مستنوع در روایات صدوق و علی الشرائع از پدر خویش تکرار تمام و تطویل الی الکلام
 و هم از محمد بن حسن قطان نیز از حسین بن احمد و در بیست و یک شیخ در امامی از حسین بن عبد الله خضاری
 از ابن شبرمه مرفوعه و روایات ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرک و کتاب حجاج محتجب و خفیه
 منی مانند بن شبرمه و غیره حجیت قیاس علی بن حسین خواهد بود و باقی اندک اگر تلذ می بود ترک قیاس
 میکرد و از شیخ امام نجاشی می یافت جو این رسد که آخر مفصل سامعه خراس خواهد شد کما اثر الیه
 سابقا باجماع متشیعین زمان طاقی ندارند که حریفی در باره ابو حنیفه بزرگان آید و قتل بن امام مالک
 شافعی احمد را چه مجال است که تضعیف مذکور در آنجا و بامراعات ادب بشیوه ائمه ایشان بوده کما
 مرت الیه لا اشاره طعن بر ابو حنیفه نماید احمد بن حنبل که لفظ او هر حدیث میسر و در فن نیست حدیث شریف
 باجماعی پس فیج و تشریحی پس عظیم دارد اکثر روایات مذکور موافق تصحیح محقق دلموی مطابق قیاس امامی است
 چنانچه کتب مذکور نیز بزرگان گواه است غالباً از این بگذر است که در کتب فقهیه خلاف اولیاء دیده
 می شود پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنیفه خالی از عار است اعتنا نیست و نیز واضحی گشت
 که ندارند به امام عظیم بر کتاب سنت مرویة سالت باب مجتهدات اصحاب علی معمول تلذ او

بنابر تسلیم یاکمین که در زبان عباسیه بودند علوم عقلیه فلاسفه و آن وقت مترجم شدن بود که هم امکان نقل یا
 بجز منطبق می نمودند و این مرتبه ایست که غیر ایشان انصیب شده خلک فضل الله یؤتی من یشاءه
 والله ذو الفضل العظیم اگر حضرات امامیه یکسکه بعضی از وجه ظنی از عصمت ایشان فی الجمله
 برین منصب عظیم حیدر و بشعده بازی و سرکاری منقبت را بمنقصت تبدیل گردانند بمقام منفرد محل
 استجاب نباشد معطله خاصه آنکه مولف رساله مذکورین مجتهدین را هر دو یکی و نیمه خیال کرد
 که در کتب معتدله حنفیه که اسامی بعضی از آن بزرگان قلم رفت هر دو مذکور را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
 و تصحیح مقالات جهان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث و صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو را بر یک
 کتب مقدم و ششم اند بر سینه اتباع مجتهدین از ضرب من تقلید جاری میشود و الا از آنکه راجع به چیزی درین باب
 منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا زوشتی از خواص الهیست
 پس اگر شخصی بعد از انصافین کتب پایه جهاد و سیر و تفسیر صحیح از تقیم نزد او ساطع اعتبار میشود و با جمیع
 و تقدیر بلا واسطه متوجه می گشت ضرور نبود که برقرار داد و تخمین در باب حد و روایت میرفت و مخالفت
 ایشان را بهیچگونه مباح نمیدانست آخرین بزرگان هم از جمله ائمه بوده اند و تصحیح حدیث لغایت قصه
 کوشیده باشند سیاح محمد بن اسماعیل بخار که او درین مور گوی سبق از اقران مثال بوده لیکن از جهات
 مجتهدین با است گریه نذاری که درباره چندین از زوشتی بعضی از علماء و فقها بحث دارند و شارحین و
 جواب آن و جوی نقل میکنند که بعضی از آن خیالی از غرابت نیست از ساطع صحاح سته و روایت میشود
 که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود جهاد می نمودند و نمایند مجتهدات خود را و این
 کتب غایب را به نظر داشته اند و مجدداً که از غایت انصاف مؤلفین صحیحین رضی الله عنهم تصریح کردند که احادیث صحیح
 در جمیع تالیفات معتدله نباید پشت بلکه احادیث صحیح را بر سینه که قصد ایراد آن نموده ایم و ازین مقام
 خوش فنی بعضی از اکابر مولف بر تبریه عیان میرسد که این قسم مطالب دلیل بر عدم صحیح بخاری و مسلم
 گردانیده حیث قال نووی که از محدثان را باب صحاح اهل حدیث و شارح صحیح مسلم و معتدله شرح مسلم

می نویسد آن اخبار و مسلمات را که از ما استماعاً یا تصحیحاً بل نقل عنهم انصرحاً
 یا نهماً استماعاً و اهما قصد جمع محل من التصحیح كما یقصد المصنف جمع محل من
 مسألته لا انما یخصر جمیع مسائله استماعی و ازین عبارت تصریح بعدم صحیح اصاویش
 بخاری و لم یصح استماعی بلفظه بر فرض تقدیر اگر ابو یوسف و صحابش بعد از جمیع کتب مشائش هم میرسیدند
 و جهت او میگردد و زیاده برین نیست که ائمه الشیوخ نسبت باخبر علی بن ابی حمزه اند که میشدند آنکه در هر مقام
 فتوی جدید صحیح بخاری میدادند و از حدیث و در هیچ متنازعین چهار سببی نمی کردند چه محتمل است که نظر باد که
 و اصول حکم در مقام باب سار حدیث مسلم و ائمه الشیوخ فوق می شد بخبرین احادیث بود او و و نسائی برین
 هر دو تفوق میداشتند و محدثین مثل محقق ابوی تصحیح باین امور میفرمایند که این تفاوت ترتیب مذکور
 شد نظر بر حسب اصل صحیح است و اعتبار اکثر و اغلب لا گاهی عارض میگردد و مرفوق و مرجع را چیزی
 که فایده و راجع میگردد اند و از احادیث دیگر پس اگر مثلاً حدیثی باشد بطریقیکه بالغی شهرت و او را باشند
 و موافق بودند او را ائمه دیگر از نظر نهی و تطبیق صحیح است لابد فتوی نخواهند از حدیث بخاری می نمایند حدیث بخاری
 و حدیث از تفوق علیه بلکه جمیع قسام مفضولیه نسبت با عالی خصوصاً اگر از آن ترجمه است که آن را اصحاب
 گفته اند آنحضرت عند العقلا بمرتبه عیان رسیده که در اند فاع اتصال مذکور از حنفیه حیرتی که در این
 می شد چنین مخطوطه متنبی بود و حالیکه با وصف تقلید و کاسه لیس حنفیه کاسه الشیوخ و ائمه تعالی بر علی
 اهل حق طعن میکنند اصل در حجت یکدور سانه آن بفرار غ خاطر شسته بود بر کند بیان فرمایند که چنین
 امامیه با آنکه گویند که اصحاب اکابر ابوجعفر کلینی است و بعد از جمع آن بجز حدیث شهرت و کثرت مذکور
 چرا با حدیث مرویه بن مخالفت نمیکند بلکه نصف کلینی را تقریباً ضعیف و موضوع میدانند و خود تصریح
 می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح و ثنبت بودند بنیابت قلیل اند و مدح و ثنبت شان بقینی
 نیست بلکه طنی علما و کثر حدیثی است که خطا روی آن این مردم باشند و باخبر فضل این رجال
 از حاشیه جهت که در لای که بعضی از کتب اصول نوشته است هم میدهند و این و وقوع روایات

اصولی از سبایل شیخ مفید و سید رضی در رد شیخ صدوق و مانند او هم میرسد و انشا الله تعالی
 درین محال نافع سمع و صبح خواهد یافت که عمایه اصحاب الهیه چند اند که گاه گاه انقضت
 انکار النبوة و انکار کسر العلم و نشان آنجا در دست کافی اساس الاصول سلاله خلاصه آنجا که
 افقه و علم باشند بل از مرتبه ای ملعون و مطرود بود و مانند فاطمات که بصری هم به حیرت که مؤلف ساله چگونه
 نفسی این کمال خواهد جست که خود کرده و زانی نیست باین همه عجیب بی تحقیق و متعصب زبان اعتراض بر حقیقه
 کشاون جلی از شامهر گشتیم خدای بی شبنده بدینی بچشمی عزیز از خوشن بسته گذار شست
 خدام نه لغت و گویا که خفیه صدر ظلم و کذب جناب ریتالی جان رسید اندر عفت گشته اند بلکه صریح
 حق و تنصیف فضل جالسی صوارم که کلام خصم را تا تمام وی دلیل عقلی و دلیل خاسته نقل میباشد براه
 خیانت گرفته اگر کسی را مطالعه تصنیف امام محمد بن راز و مثل نهیة العقول میسر نشود باید که جواب واره و کفر
 متانی تنبیه السیفه نامش گشته جمع کند عبارتش بعد از تطاول الفاظ خشن قلم میگردد که هر جا و قرار
 بنیده خوانده با بعد از هر تفسیر و یغفر له و یغفر له و در تلاوت قرآن مجید صد بار این است
 بر اسماء و مر کرده باشد قل من یملک من الله شیئا الا اراد ان یتوکل علی المسیح بن مریم
 و امته و من فی الارض جمیعاً و در او جمیع صفات کامله چند رخاونه باشد که امام سجاد و راعیه خود
 میفرماید که اللهم انی اعدت اهل السموات و الارض لیک و اعدت اهل السموات و الارض لیک و اعدت اهل السموات و الارض لیک
 لهم بر بعد از شهادت ثقلین بر حجت این عقیده دیگر زبان طعن از کردن انکار صریح از ثقلین کردن است
 آنچه مدعا صاحب شین الهی اثبات انکار این فقره ثقلین به اختیار از زبانش ثابت شد عقل است
 نسبت حق سبحانه تعالی مخلوقات خود نسبت غایت و الکی و سجا به الکی مطایفه است که این قیاس بر یک
 ناقص نوع انسان یا صناعت تا تمام اینها نباید کرد و مرتبه مخلوقات نسبت با تمام مرتبه نوکران خدا را
 و مردوران فراموش نباید فهمید که درین صورتها توحید ملامت نمیشود و صورت خالقیت و الکی
 هیچ جانی گفت نمیشود از بسکه عقل محبت اشیاء و نوکران این نسبت اند و علاقه با مذکوره را

و نظر دارند شنیدن این عقیده صحیح است و تعجب و اضطراب لاحق حال ایشان میگردد و بگوید که اینست
 بِالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَىٰ قَوْلِ الْبَاطِلِ وَرِجَالًا يَدْعُونَ إِلَى الْبَاطِلِ وَرِجَالًا يَدْعُونَ إِلَى الْبَاطِلِ
 اشاعه در بین سلف و سائل آیه خبیات عظیم بکار برده اند و آن اینست که صدور این افعال از جناب الهی یعنی
 تعزیر مطیعین توانا و کفره و لاعین نزد اشاعه سزاوارتر نوشتنند حال آنکه چنین نیست اشاعه
 صدور این افعال از جناب الهی جایز ندارند آری مذکور شد این نیست که صدور این افعال از جناب الهی
 قبح عقوبت ندارد یعنی عقل را چون بطور او و اگر اریکم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت مالکیت
 مطلقه و مملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بقبح این افعال نمی کند لیکن افعال بنابر وقوع و عده از جناب
 الهی با ثبات مطیعین و تعزیر کفره و شکنجین محال و متنعس بالغیر گفته قال الله تعالى لا تَصْنَعُ
 احْرَمَ مَرَا حَسْرَ عَمَلًا وَقَالَ اَمْ يَجْعَلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي
 الْاَرْضِ اَمْ يَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ وَقَالَ اِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِكَيْفَ تَشْرِكُ بِهِ وَقَالَ وَمَكَتْ
 كَلِمَةً رَبِّكَ لَا مَلَكَانَ يَجْعَلُ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ اَجْمَعِينَ پس این افعال با وصف تفان
 عقلی جایز الصدور نیستند بنابر وقوع و عده بخلاف آنها و با جزیر از افعال الهی فی نفسها ممکن است لیکن
 بقتبیل او و عده لطیفه آنها یا اخبار غیبیه آنها محال منع گفتن مثل بیان بی الهی تو به البیس و خود کذا نمی
 اما جواب از دعوی جواز صدور کذب و ظلم جمیعاً بطور الزام برین گیر باید شنید که ابو جعفر کلینی در کافی که
 بر اصول نامه صحیح الکتاب قبل باض عثمانی است که استخرجت جوهره نثار الله تعالی و محمد بن ابی
 بقطعی صدور احوال شایسته قال الله و قد سمعنا انهم تعبیر از لفظ صحیح الکتاب باره صحیح بخاری فی رد و مقام
 صدور غالباً است از اقامه صا و علیهم السلام و آیت میکند که محمدرضا بن عیسی که حضرت یونس سر خود
 بزمین نازانده است و با بغضت خود احاح میکرد و حتی الهی دور میکرد که سر خود را بردار که غدا بخوابم و عرض نمود
 که من بوعده تو گوش نمی دهم اگر بعد ازین عده هم خدا بکسی که مانع و محارض تواند شد آخر من بده تو ام
 و تو بزور و کار منی باز و می آمد که من هرگاه و عده میکنم و فای آن بر من لازم میشود و انتهی از اینجا عیان

گشت که روایت مقتدایان امامیه حضرات ائمه علیهم السلام بر السنه معصومین صمد و ظلم و کذب از ذات
 باریجا جایز می نهند باشند بلکه بعد از این شیاع تمام خواهی داشت که انبیای با و الحرم نیز از جمله اوصیای و منکر
 امامت ائمه الهیت و دشمن ایشان بودند و از طیب و لاد و بصره نداشتند پس لازم آن بود که اولیا بر وفق
 شیخ سید محمد رحمه الله علیه را شهر زبان بریده بکنی شست صم بکم به از کسی نباشد زبالش اندر حکم کار می کنند
 و زبان بطاعن غیر واقعی شاعره هم نمی کشادند و بعد که علای امامیه مثال این مقامات غیر از آنکه نشان
 گیرند و عند تحقیق از مذنب خوف دست شویند و از میدان سنا طره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد و چنانچه
 بر متصف صفت فاضل جالسی و حرام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار چنانجا بخواهد
 مقدار بعد از از رضا عنان بگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بخواه الصبیح نگاشته اند و بحیث ضیق
 عطن از تیمم آن دست بر داشته تا سیایا بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از
 معصومین معلومات علیهم السلام بجمعین بابانید صحیح مفید از عان نقول است که دوازده عیض برای یک سال از آمدن ایشان
 جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول صلی الله علیه و سلم و هر واحد بحسب حکام مندرجه صحیفه
 مخصوصه خودش در عهد امامت عمل می نماید و بعضی را قیقه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب
 می یابند و قی قدر الضروره بلفظه پس معلوم شد که ائمه بعدی با مقتضای حکام همان صحف مطهره که هر یکی
 از آن بر ابر فرو می زین گرام برده مانند قرآن مسبین جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمد و او را
 مستنطقه و لواهی تحالف در آن مندرج بود و ما موز بوده اند و با اتباع احکام قرآن شریف و احادیث
 عرضی متعلق نبود و هر کس بجا را لا نور فاضل مجلسی مانند آن را از کتب معتبره حضرات امامیه چشم بخت
 دیده باشد بطعم و یقین میداند که در باره امام باقر صادق علیهما السلام امر باظهار راه و حق شرفاف
 یافته چنانچه الفاظیک در خاتم غاس بر جناب امام باقر فرزند و سهل بود و دالت بر آن از روی
 هذمه حدیث التاسر و اقتراف و انشر علوم اهل بیتک و صیده ابناءک الصالحین و لا
 تخافن احدکم الا الله فان الله لا یسبیل و کحر علیک اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که هر کس این کتاب را بخواند...

لا اله الا الله واصل عقاید یزیدیه و همچنین در سبایل فروغیه نصیب العین میباشند و هرگز بتبایل
 و تسویل و خون بازی گاو تازی متوجه نیستند هرگاه عمو بخلاف احادیث صحیحیه عمل کردن درین اعراف
 علی رضای است که الی سبیل الاحماله سبب مخالفت امام طاهرین علی الاطلاق خصوصاً ما مورین باظهار امام
 اتحق اجمال خود را باطل خوانند و در فحاشیه و نقیضین اگر کلام حقیر الانام را بحال فعل حل فرمایند
 بنام خدا اینک گوید در کتاب مختصر که استبصار نام دارد جسته اند که در ملاحظه کرده شود از جمله
 احادیث ماورین باظهار حق حدیثی است عَنْ عَمْرِو بْنِ مُنْصَرِفٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي الرَّجُلِ يَقُولُ لَوْ صُنْتُ كَمَا كُنْتُ لَوَجَّهْتُ لِقَابِي بِمُخَضَّرٍ أَوْ قَالَ خَبْرًا ذَلِكَ
 یعنی عماره که در راضا و علیه السلام سوال کرد که شخصی منور کرده مگر هر دو بارانه شسته باز بخیر نشسته
 پس دو بار او را غوطه داد فرمود که کفایت میکند امام عظیم طوسی از این است بقیه حل فرموده برخلاف آن
 حکم نموده و از انجمل روایت ابو بصیر از ان امام عاقل تمام است قال ان شئت فغسلت رجلك
 قبل وجهك فاعيد غسل وجهك ثم اغسل رجلك بعد الوجه فان كنت تدين عاك
 الا كسر فاك على الايمن ثم اغسل اليسار وان شئت مسح راسك حتى تغسل وجهك
 فامسح راسك ثم اغسل وجهك یعنی صادق علیه السلام باو بصیر فرمود که اگر در وضو بجهت
 و ستمها خود را اول بشوی سپس از جهت اعاده کن از دستها را بشوی و اگر اليسار را بپوشید و دست راست
 نیز حکم اعاده است اگر غسل جلیین را بر سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است امام عظیم را بپوشید
 در تمام طرفه سحر کاری بجا برده که ذکرهای طویله بیان آن بجز قصه می گراید چنانچه بر این طریقی
 الاحکام متجسسه نمائند و بجهت آنکه در میان امام عظیم را غیر از غرض قهری جاری نمی توان کرد و السافل و کفیه
 الاشارة و الغافل الی الی الف الف و از انجمل روایت سماء بن مهران عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ابْنُ دَاوُدَ قَالَ ذَاتَ مَرَّةٍ فَاصْبِرْ فَمَكَ ظَاهِرُهَا وَبَاطِنُهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا كَأَنَّهُ خَبْرٌ
 يَدْعُو عَلَى الْكَافِرِ فَضَرَبَ الْكَافِرُ عَلَى بَاطِنِ قَدَمِهِ ثُمَّ مَسَحَ إِلَى كَأَنَّهُ يَمْسَحُ بِغَيْرِ الْمَسْحِ

سماع بن مهران امر نموده و در وضو ظاهر و باطن هر دو پارس کن چنانچه من مکینم و امام عظیم دین مقام نیز دست
 بدامن تقیه نیزند و بنیاد انصاف می کنند و مصیبتا هرگاه حال ماورین باطنها حق چنین باشد که در تخیل و
 کمره کردن شیعه شاعرید هیچ دقیقه نامری نگذارند و طهر شریعت را ببلبل قلب سازند و ارشاد نمایند که در
 گروه شیعه اختلاف انداخته ایم و اینهم ازین بزرگان بجا خویش مری باشند که هر که باعث تشنگی شود
 و مضل است کما سیحی تفضیل الشارح از رجال ماورین بخلاف افسان امر بر جمیع حضرات شیعیان این
 نمایند که چه خواهد بود و از آنجمله روایت حسین بن عبدالمست قال سألت أبا عبد الله عليه السلام
 عن الرجل يفتتح رأسه من خلفه وعليه عمامة يا صبيعه أي يجزيه ذلك فقال نعم
 یعنی حسین بن عبدالمست پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و او میکشند خود مسح سر از جانب قفا کند
 او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو نقصانی نیست در بخندن و بل با هم اعظم آنکه محال
 که مسح دست خود را از قفا زیر عمامه بر او انجام بدهد مسح نماید چنانچه در باب مسح غلبا این را بل
 ما خود از آنجا پیش می آید که از وی پرسیدند که بنی تو کجاست بحرکت خفست خود را از پشت گردانند
 بر بطنی بخاوه گفت که نیست تاویل ویم همان تقیه است که این کرد و بار غبار کند با فراتجسته و شاز آنجمله
 حدیث حسن بن ساره است قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن أصدقاؤنا يقولون نرى
 النعمان أصلي فيه قبل أن يغسله قال لا بأس إن التوبك يسكرو قال الشيخ بعد فقال هذا
 الاختلاف إنما على ضربين التقية لا تقاموا فيه إلهما كجبت كثير من العاقبة فمنهم من
 بنی ساره پرسید که اگر جامه من خمر آلوده شود بی شستن شومنا زودان بگذارم فرمود هیچ مانع نیست
 زیرا که بار چنانچه تاب خمر شامنی شود عجب ترا که شخ المشایخ طایفه که در اجماع تقیه سازند و تقیه
 و دیگران معتقد فقهی بنشینند و آده که ناز و جاب خمر آلوده روت و او را ویش این ماورین باطنها حق
 که در باب خجست خمر و و یافته و نورانیده آن مجید بران یافته معاذ الله که در تقیه حمل مفیر باید و سیکه که آن
 موافق این است و امام عظیم احاطت مشعر طهارت را معطای تقیه الشیاء این اعتقاد میکند که اثر تقیه

انفا غائب يا افران كه بشار وانظر الى هؤلاء الكبار انهم في كل واحد منهم من وكل
 بيه يتيهون وكل ذلك نسألكم من محققهم سيد الخلقين وترى منهم متابعه الشككين
 كاش حضرت عيسى بن ابي تمته را بر واه منسوب كروند و در آن با آن طيبين و طاهرين از لوث اين اوقات
 سبر و سرفه ميدادند چنانچه كه برين هم قناعت نفرمودند چنانچه بر تصفح شرح كليني و ديگر كتب دين
 و مذاهب ايشان مثل علل الشرائع مخفي نيت قیامت ايفت كه جمهو متاخرين برين مقدم و باره تقيه قلنج
 نمی شوند بلكه امام عظم خود را در باب حمل احاديث بر تقيه يا نهي فرارح حوصله از مقصرين بشمارند چنانچه در فوائده
 اين استر ابادي مضبوط و مرقوم است اين چند حديث كه در باب طهارت بخاطر و شتم و در نيقاشتم
 مودم نسبت با حديث امام صادق كه امام عظم طوسي مقلدين از بر تقيه و اقرا و تاويلات لا طائل من و نه
 بي شائبه بالغة طره از دريا و خا و ذره از صحراي ناپيدا كنار است بخت خوف اطالت بر نيقاشتم و اكتفارت
 تا اوليائي فاضل مودع به حواله اجمال در كلام بنده نه درازند و بعيت كور محيوسب از نيك كن اجماع البربر را
 ياراي آن نيت كه در اجمال عبارت آن مرجع اثناعشره گفتگو كنم و حرفي در باب قصود و عجز ملازمان از ايراد اوله
 بر و نحو مخافت خفيه با كتاب صحيح بخاري ح زخم مكر رايه لا و سباني صاحب ارم كه ملازمان نيز اورا مقتدا
 طافه خویش ميدانند سطر چند و ندرت اجمال بطريق ارجاع نقل ميكند كوش حق نبوش مسوع شود و مفرايد كه يكاني
 و فني و ايمان قليل البضاعت و علم و كمال ايفت كه در كتب چنانچه ليك چون بر سر تحرير كلام خصم می ايند كلام اجماع
 و اطراف جوانب آن عمل ساخته در معرض توضيح و تبیین آرند تا باین خيانت و ايمان باشد كه مجال بقص
 ارباب كمال يابند و خود را در حساب تبعه و امان اين ميدان آرند و در مواضع ديگر هم بحال تحجيد و تعييد امانه
 نموده چنانچه بر تقيه مخفي نيت و ايضا بسيار از علمای كرام و فضلاء علمای ماميه مثل فاضل حقايق
 احمد و بيلي مجاور قدس شريف مرصنوي كه برگز بسايل و استغنائاي مردم فتوي نهی نوشتند تا آنكه از
 ضريح مقدس علو كرام الله وجهه جوابي شنيده و العبد على موافق نهج الشا و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 آيات الاحكام و فاضل جالسي صوارم و غير او در غير آن تصحيح كرده اند و از اكا بر خود نقل نموده اند كه در انشا

بنصره صلی الله علیه وسلم بلکه سازانند و مسلمانان تقیة را انجا میسازند و اللفظ الاخر بهیچ وجه
 قال و تقیة را که یا نه اگر میگوید و اما ایسینک الشیطان قال لا تقعد بعد الذکر مع القوم
 الظالمین قال فی قال الجبائی و فی هذه الاية که علی بن ابی طالب قول الامام علیه السلام فی جوار التقیة
 علی انبیاء و کلامه و ان النبی ان لا یجوز علی انبیاء و انت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز
 التقیة علی الانبیاء و اما مطلقه بجواز تقیة ها بعد عدم الخوف و الضرر و عدم الفساد
 مع انهم لا یجوزون التقیة علی الانبیاء ثم نقل من هذا الکتاب دیکه عذر سوطی
 ان الامام علیه السلام انما یجوز التقیة علی الامام بلفظ و این عدم جواز تقیة را بر ای جناب
 سید سلیمان رکتب بکرا از اسفار معمره به لال بر این فرمودی خود ثابت کرده اند و متبع خیر حق
 که تا دل و قبول تقیة چنانچه است که از جاری آن را عاودیت خیر الامام علیه الصلوة و السلام باین همه
 تصریح کرده است و هم در این معنی باشد یعنی که حدیث انحصار صلی الله علیه و سلم در باب ساری بدر و مناب
 چنین که ابو بکر صدیق در وقت قلب مانند ابراهیم خلیل است عمر فاروق شدت مانند نوح که کسب
 الشان الله تعالی اخر بمقتضای مثل مشهور که تدارک آن خالی از رسوایی است بهر از جد و جهد و بیانی نمی آید
 و نیز حدیث جناب ابی که ابو بکر بمنزله گوش است عمر بن عمر که چشم و عثمان بن عفان می گویند که او ایضاً حضرت
 سلطان که را شش شیخ ابن بابویه قمی که تصحیح برادر بزرگ مخاطب در جواب البیاض فرو کمال البیضاء علی
 الاطلاق است کتاب عیون اخبار الرضا که باطهر مجلسی در بحار الانوار و شهرت اعتبار کلام ائمة
 آورده و در تصنیف تالیف همین است که به تقیة می پردازد و ضعف ضعیف و محمول بر تقیة باطهر می
 سازد و الا بینه و بین ائمة حجتی داند بعد از تاویلات اجیده و کلمات یکدست آن کسان بواجب تقیة
 می آرند و از تکذیب صاحبین خویش هرگز غفلت نشده خیر ظلم الجوی انصاف نیست و این مقدار هم
 بسوسلین بزرگان مدعی آنکه اگر انبیا و سلیمان تقیة و کذب شعار خود می ساختند بقول ائمة
 کافی کلمتی از کار بطلان شیعه کایدل علیه نقل نمی شود صریح الا انور که را یارای اقامت شعاع

قال و ان النبی ان لا یجوز علی انبیاء و انت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز التقیة علی الانبیاء

ان الامام علیه السلام انما یجوز التقیة علی الامام بلفظ و این عدم جواز تقیة را بر ای جناب سید سلیمان رکتب بکرا از اسفار معمره به لال بر این فرمودی خود ثابت کرده اند و متبع خیر حق

دینی می بود و جهان مملو از شریعت عز و صدق اصنام و ثواب و فقر و عافیت فی السماوات می نمود
 سیما صاحب سید البینین که معشوق با سواد و محرم و تمامی جن و بشر بود چه از آنها که از دست کفر و فحشه شیده
 و چه تعاب لام که از دست آن خانه نشیده با خصوص وقت ظهور بطوت اسلام و ملک کفار لیام که افاضی و ادانی
 قریش حلقه اطاعت فرمان بردار و در گوش غاشیه تنهال جان نثار پرورش انداختند و حضرت
 حق تبارک و تعالی فرمود که **يَا حُكُّوْنِ فِي دِيْنِ اللّٰهِ اَفْجَا اَجَابْ خَوِيْشْ** و بارها دانی شکر این عظمی
 امر نموده که **فَسْتَجِبْ لِدَعَايْكَ وَاسْتَغْفِرْ لَكَ كَانَتْ تَوَابًا** و این عازم تحمل بحران بول ثقیل این عظمی امام
 حسین جل حدیث بیخون دینی انورین حال و روایت کوشش این قصه گواه عادل و همچنین جاوید دیگر
 که در فاطمه طوال کجایشان اندازد و نیز در چنگل عتلاهی جهان بنهار برقیه افسر محمول نمیتواند شد و همین
 انصاف و فرید و لای این بیت اصل محمول خویش بکلف و در کار قنصع بشمار می ریزد و حقیقه برده بهر
 عجمه و اکابر خود و اولی البصار و الا بصارجی و درند و از اینجا بدلیل قاطع روشن شد که اینچنین
 مؤلف در حاشیه منبر عرض نموده است و افعال در از دست و کوه اندیشی بیسایه و از فارسی سبزه
 انتقال نموده می فرماید **لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ لَّكَ كَيْسٌ لِّلْإِشْرَاعِ** و آخر اینهم این ادب و انوار
 یا مثل علی الامامیه **لَا أَنْ خَلَا فَكَ حَادِثِ الْمَرْيُوهِ مِنْ طَرَفِ الْإِمَامِ** و اینهم **لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ لَّكَ كَيْسٌ لِّلْإِشْرَاعِ**
 که استنبیل که هم اینها است و بلفظ یعنی ال سنت مجال آن ندارند که باز شمشیر و آیات اینهم و در میان
 زیرا که این عادت که مخالفست چه موافق سفیان اصول ماموستی است و علقش خوف و تقیه است و ایل است
 و این را میسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامر ندارد چه بر قاضی ادانی جمعا و فردا معان ظهور داد
 که اکابر عظامیه غلط گفتند بلکه شیخین امین بن یزکان و یزبیکار از مقامات این عمل را حادث معتد صحیح
 که بلا ریب شک محمول باظهار اجماعی بود و دست شسته اند و مصداق **فَمَا ذَا الْعَجَلِ لِحُجَّةِ الْإِصْدَاقِ**
 گردیده اگر ال حق آن عادت را که ذکر و فقر و تبسرات ایشان موجود است و مقام معارف
 بالمثل اولی و کتب فضائی و اویل و تسویل با وجود و ستش حقیقه تنگ و برای اینها عند العقل است

[illegible]

و انچه در علم است که بجهت بخاری است

الحمد لله من از حافظ البوزع منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری است
 کرده اند و فرق دیگر بنا برند بکثری از تحقیق چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این
 قسم در غیر صحیحین احتیاطاً استخبار بجهت است و در باره صحیحین بجهت تحب نیست بلکه احتمال خنث
 و رغایت ضعیف است خوف آن از الطاب و جذآن لاسهات عبارت بعضی از اکابر کفایه میگویند قال
 بعض من الحفاظ اجمع اهل العلم من الفقهاء وغيرهم ان جلاله و کفایه بالطلاق ان جميع
 ما في كتاب البخاري من رواية عن النبي صلى الله عليه وسلم قد صح عنه و رسول
 الله صلى الله عليه و آله و سلم قاله كاشف فيه انه لا يخفى ان كاشف الحاشي
 حبا لثبته و اگر علامه ملوی عدم مرده این مسلم را در باب صحیح بخاری نقل فرموده نفی این مرتبه از صحیح
 لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم ذکر کتب العدم حدیث چهارم آنکه چون قوت
 حافظ از مؤلف ساله را سلسله است و باینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او سلوک غلبه
 و هم و سیمای اشتباه راه او زده یا این مخطوط از ابن حاجب بیان ساکن قصبه همان بصدق
 و عید قرآنی و یکدل فیهم که آنجا استغفر انشاء الله تعالی سر زده بیانش آنکه عدم خنث بجهت
 مجموع کتاب موطا در بیان حدیث حافظ البوزع را زی منقول است قال بوزع را از که در حدیث
 است گفته است اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه شک صحیح نیست
 نشود و این فوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظ و در کلام حافظ فرمود چون کتاب موطا بنویسند
 مصموم و مقید نیست این قول حافظ صحیح مجموع کتاب موطا را نافی و نه و هم و اشتباه مصموم و باصطلاح
 کتاب بنی غایتی الباب که نسخه یحیی مصموم و مشتمل بر چند از او نام است این امر آخر است کتاب
 موطا را قاضی نمی تواند شد و از اینجا کالفر لیه البد و الصبیح او اسفر هوید اگشت که علامه ملوی محض نقل
 این قول است اعتماد او ازین عبارت باصطلاح موطا بعنوانیکه اصح بودن صحیح بخاری معارضه
 چنانچه از الفاظ مؤلف واضح است لازم نمی آید بلی شهرت نسخه یحیی مصموم و مستبعد بود

عنه اطلاق الموطا وضمن بعضی از قیود کمالا یحیی علی بن طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میسه و اشهر بودن کتاب چیز دیگر است و اصل بودنش چیزی نمی گیریم و کلا اعتقاد علامه باصحت
موطایمانند اعتقاد حافظ البوزعه متفرض بر آنست که او بمطالع صحیح بخاری شرف شده باشد و این را نیز
منع است و لیکن غایه الامام از جای مولف اگر چه نظر بکتاب حال مستغرب است آنکه حافظ مسطور نقل بعضی از اکابر
نجدت امام ضاد ریشیا پوشش شده و از افادات آنجا بناید و اگر مخدومین و شیخ مستفید شده و
بصحیح صاحب کراهه الامیه بخاری هم معاصر آن امام بود و در او ان مانند اشاحاد کتاب صحیح خود
جمع میگرد پس اگر چه فیما بین ایشان کما سیحی بعد مشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ حاضر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمین احد نوشته نابرو شده و بعد تسلیم این امر هم نقد مد عابدست مولف نمی آید که
بخاری و مدت شانزده سال از جمع و تلفیق صحیح خویش فارغ گشته که مستغرقه انشاء الله تعالی از کجا که حافظ
البوزعه تا این حدت و راز از گزند موت محفوظ باشد و کوه منافعنا فله تسلیم که صحیح فرموده بمطالع او در آمده باشد
چه خبر برای شهرت تدوین کتاب هم آمده و زمانه در کار است و نفس من معاصر که مستغرق مطلوبت و بعد
تسلیم جمیع اعتقادات محتمل است که مراد حافظ البوزعه رازی ترجیح کتاب موطا برکت فقه باشد و قریه بر
اصابت این توجه آنست که علامه حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک اولی و اتوی بی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین و متبحرین و علامه ملوی از شارح موطا است که در مصفا صراحت فرموده که یقین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اتوی از موطا نیست بجز کلام علامه و بگویم در بستان هم در دیگر
تصانیف دلیل صحیح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتاب بعد کتاب مبارک
مسلم و بخاریست و لیکن در نفس صحت انتخاب اختیار احادیث که با علامه رحمه صحت سیده بخاری بر مسلم قوی
است چنانچه الفاظ او در کتاب بیان ترجمه ابو عبد الله بخاری تا سید المحدثین کما بطهر مشرح الکرامانی
اشعار بر این اردو آن نیست که از جمله تشکیک حدیث که نزد او وجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار
صحیح بود بر آن کتب افزود و بعضی از احادیث صحیح که باین صبر میداند ترک هم کرده بخوف تطویل یا

بودی دیگر و برای نوشتن هر حدیثی بجای آورد و دو رکعتی گذارد و در هر حدیث شش ماه از آن
 این حدیث را فراموش کرده و چون خواست که این حدیث را بیضائین آن تطبیق دهد آن در عرف محدثین
 ترجمه گویند و در حدیث شریفین قبر مبارک منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله علی الاکابر این مهم است که سرخا و
 و در وقت نوشتن هر ترجمه شفاهی ادا نمی نمود و باجمله کتب نیست و این جامع آن حدیث قبول فدا که در حدیث
 او این کتاب را با اسطر از وی نمود و هر کس شنید که آخر همه قریب است بالفعل جهت عاویض شود
 او شایسته است که این دو بعضی از رسائل صغیره با وصف صنف عبارت نیز اشعار بر حج و حجین و در میان
 بخاری بر علم نموده چنانچه بر تفسیرین پوشیده نیست گمان میرد که انچه او در تفسیر شافعی گفته که در فرائض
 سنت صحیح مسلم است و روایت مسلم بر الاکابر و غیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم بعد از رخصت سه روز متعذر از احرام فرمود و منتهی محصول دلیل نیست که برخلاف جهت اهل حدیث
 رفته و در بعضی از اخبار علی الظاهر قضا کرده زیرا که در کتب اکتشاف الطریقین علی سامی لکت و الفنون
 اکتاف نمود و در جواب الاصول تصریح بلکه نص صحیح واقع است محدثین در باب هر دو کتاب ظاهر است
 اما صحیح اکمل پس گاه هر دو صحیح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل آن معنی تواند بود
 صحیح بخاری صحیح نیست چنانچه اهل جالس و نصیر آبادیان او بخیه ندانند که محدثین یا امامیه هر چهار
 کتاب را صحیح اکتاف گفته اند و هیچ ندانند که کافی کلینی صحیح ترین کتب است چنانچه تفصیل در صواعق
 منبسطه انحضری و اینست که فایده با فاجواب جانهم جوینا بالاطریق الاولی و قول بعضی از معارفه صاحب
 بستان الحدیث هم آورده و در تطبیق و ادویه چنانچه معمول محدثین است و تحفه انشا الله تعالی
 که حضرت مولف عبارت جدا تحفه را که بر همه مجتهدین دل مقصود بود و مردم سار و بابر و مضمون بستان
 الحدیث بود و در حدیث غیر مؤلفین چنانچه اشارتی بدان فرمودند و در کتب اکتاف و کتب اکتاف و کتب اکتاف
 الا ان یقتلوا و اهل القتل یقتلوا و مقتولین یقتلوا و مقتولین یقتلوا و مقتولین یقتلوا و مقتولین یقتلوا
 با صحیح بخاری از ترجمه الا نور الحق که برین کتاب نوشته باید شنید که در حدیث تقدیم صحیح بخاری است

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتاب بعد کتابه البخاری و بعضی از مغایر به ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
 ترجیح بخارج هر یک و نیز این ترجیح باعتبار حسن سابق احادیث و جودت وضع و ترتیب تهذیب است
 و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از بحث است سخن در صحت
 و آنچه بدان متعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
 که در صحت معتبر است در سند و وی چنانچه از بیان شرط معلوم شود الی ان قال لسانی صاحب صحیح که از
 قدما فی المحدثات نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آن را قوی از خدای در معرفت آن برین حجج
 گفته نیست برین کتاب همه حدیث را از کتابین اصیل و دار قطنی که میگویند بعد از کوشی و برین بابیه
 هر گاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر منی بود بخاری منی وقت مسلم منی اندیغی نه منی در تصحیح حدیث
 و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دار قطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
 نگرفته است مگر کتاب بخاری را پس مسلم را در بروی استخراج و زیادت کردن بر آن یاد است بخوان عالم ابو احمد
 نیشابوری نیز گفته بود مسلم که شهادت میدهد بخاری را به مقدم درین فن و امامت در آن و تصرف
 به معرفت آن انتهای فخر است پس آنکه گفتگو درین است که موطا امام مالک صحیح و در کتب معتبر است
 یا سنن ابن ماجه جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر جمعی قول ثانیه
 را برگزیده اند چنانچه از شروع مشکوٰۃ شریف هوید میسرود و صاحب تحفه الاشراف جامع صحاح و سنن از
 جمله ایشان است من اجبا اختلاف است که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
 عسقلانی بصحت صحیح مافی الموطا قائل نیست و قس علی هذا بعضی دیگر از اساطین فقهیه و علماء و فقه
 ایشان بعضی از وجه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاق است پس معلوم شد که قول ثانی
 یعنی صحت مطلق آن هر دو کتاب است مطابق اصحیت احدیها علی سبیل نافع و اختلاف اجماعی اهل سنت است نیز بر
 خود شن نیست همچنین حکم به تقدم موطا و تلو بخاری یا عکس آن از حضرت امام شافعی رحمه الله علیه
 بعبارت متنوع و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب خطای امام

[illegible]

فَتَكُونُ أَنْ تَصْرِفُوا قَوْلَ مَا يَجِبُ إِلَيْهِ فَتَصْنَعُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ كَمَا دَرَيْتُمْ كَرِهَ فِيهِ أَنْ يَصْرِفَ
درباره آنست که عدالت را می‌توان چنانچه می‌نویسد بر سامعین و کاتبین خود را در وقت مقتول می‌بانی که بیشتر
مانند صورتش بود و چگونه قبول می‌نمود یا مانند بعضی از آیات قرآنی که سبب انشاء الله تعالی بجای صغیر
در خیال مولف صغیر نمی‌بود و شخص مقال آنکه در بعضی صحت فی الموطا و صدق استبانات از بعضی بن کفران
حیرت حضرت مولف نیست از خبرت عارض می‌شود و لیکن هرگاه در مسلک آنی از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب نه ایشان با وصف شمولش بکند یا قرا در کتب صحیح و معتبر است بلکه فضل آن
گفته می‌شود و غلط گفته می‌شود از قرآن است که فی تفسیر از کتب تفسیریه است و نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض صحت پیدا خواهد کرد و چون تفصیل حال کتاب که مشتمل بر کتب است
اقرای می‌شود و باید وصل الاصول یا می‌تواند اراک بر و بر مسلک آنی قبول و موجود است درین مقام بر
تفصیل سامعین و تفسیر او را لا یصلح حال آنکه این است و بر سر و می‌شود تفسیر و این آنکه هرگاه
اغقاد دارند بقصص و تبدل قرآن مجید با الفاظیکه معاد الله خلفا و عوان انصارشان بجهت و است
این است غیر صلی علیه و سلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده بانه چنانچه از تفسیر اهل بیت
و الفقهاء تفسیر منبر اسلام و مانند آن از کتب قدما و متاخرین جوید می‌شود و حقیقه سجاده اعلیٰ من نسبت الیه
الاف سلام و التحیات با بخیل و زانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصنف اهل بیت گفته شود و قصص از
حقیقه لازم می‌آید بجلال القاصد بقصد کوه که هر چند در اصل و زبور است و شمس از شمس و در تحریفی تبدیل
واقع شده لیکن بنمانند باض عثمانی بر اصول امامیه بعد از استقا و ثلث تخمینا کافی الکلینی با بجمال خود
باقی مانده بلکه بعضی الفاظ را اندام مانند او شهادت داده که به ما کتب من این آیه اولیٰ و ثلث کتب
بجای صغیر اندراج یافته و بسیار از الفاظ و افعیل الامر به برجم افشاء شریف مثل لفظ عمر لفظ فلان
مسلک است و علی بن ابی طالب و در بعضی کتب هم فی کمال التذلل و سبب شمس هم
بالامام امیر مومنان علی بن ابی طالب فی تفسیر فی الذی سبب تفسیر اهل البیت و استعمل

آنکه ما خود من المصنفین کما یحتمل علی من تتبع مصنفات محمد
امیر فضل الفوائد المندیه بنی که بر این لفظ مصنفانند آن که بر اصول امامیه و اصولی غیر نیست
و فصاحت بلاغش هم بسبب بل و تحریف حاشی باقی نه حاشی ضرور افتاده و لفظ بخل شل آن که در عبارت
باقی نهایت رسیده کما یظهر انبیا فی سطر شل و از اینجا منکشف میشود که اگر در فهم لفظ صفا قرآن عظیم تا هم
ظلم چهل نفر شریف تعلیم انوار الدین به الیوم الدین برادر او امامی نجاش و ابون اشغال کند بعد از
از دانش و سیرش نخواهد بود سکنه که بنیاد و محاطات همدگر بر یکار و می نیست همدگر افتاده که بن افاد
مجیدین الضیاع آخر طهار مطاع و ذکر مثال خلفا رضی الله عنهم اجمعین در منظره ناگزیر است قدیر با جمل شارین
صحیفه عوایع صحت مجمع آن از بد بلکه صحت آنرا اندک فکر کنی نپذیرد آن مجید می پندارند بستر گذارن
که چون صحت و ایت با عارف صاحب بهم تحقیق حال رواه فتو است او بالخیبر یعرف شأن الخیر
و بالوقوف علی الروایة یستدل علی علو الروایة و الاثر لکن با حکم ضرورت نیکر حال بعضی از رواة
که صحیفه سجاده تمام و حال از آنها مروی می پردازم و طشت از بازم بریر می اندازم که باقر صمد الدین
حسین که از تاضیرین شرح صحیفه است ریاض السانکین که بحال شرح و بسط نوشته بر هم خود وقت و تواتر
بکار برده و در تالیفات کلام حضرت امامین احادیث بر طبق اعتقادات اینجانب اند می صدور یافته بر
تقیق و تحقیق متناهی یکی از حاکمین این را و عیبه نامش به جمیع اسار واه ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای حال از تحقیق حال و حال شان کاری داشته اند و از حد التفت شان ظاهر
و باطن خبری نداده لیکن غایت علمای امامیه انتهای تالیفات اینها آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاده مشهور و مستفیض است لکن بعضی از رواة آن مجهول بحال باشند بجهت کیف صح آن را
بستم بدل نیکر داند و هیچ ضرر نمیرساند و این اول السهم صحیفه است که با عراف امامیه که زبان نیارند
غلط افتاده زیرا که ضبط اتفاق را و ابالات جماع شرط صحت است تا بد چنانچه بعد از این خواهی و است
انشار است و این بالبدیهت فرع معروف بودن دست فیکر که مجهول باشد و در صحت است

نقصانی بدید نیاید و در اینجا قول سبب اثبات از شیء حکم بقا تحقیقش و نبال شد که قدما و حدیثا و باره
رواه ابن سنت عماد و عداوة زبان بازی کرده اند سیما حضرت مولف که با این همه عیوب خانگی و در حق
افتاده نمی گذارد اکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت بر آنچه گفتیم دارد یا نه لکن سید نجم الدین
بهاء الشرف لکیر که ذکر کتب الرجال و لما کان فی سببه الضعیف فی الشرفیه الی
صراحها علیه السلام ناکیه بکلام استفاده التوکیدت بکلمه حد التواتر که یقین
فی صحیحها الجمل باحوال بعض رجال استانبندها و ذکر کتب الرجال المشایخ انما هو لاجل
التبیین بکلام اتصال فی الاستناد بالمعصوم علیه السلام انه ینتهی بلفظه والعجب کل
العجب که طایران مؤلف بحر و وقوع اشتباهات از مثل تحمیص صمد که بالا اجماع معروف حال بوده و فن
حدیث تفقه بغایت قصور سید رحمت مطلقا فرمود ان حیرت بهم رساند و همت خود را بدر یافت حال
رواه انجیل و زبور اهل بیت که انا الدلیل اطراف النهار یخونند بگردانند ای حاضر سلیمان است صحیفه جناب
انام بخادو آیا مستفیض و مشهور است و نسبت موطا با امام مالک قریب است که از محدثین از و فرار گفته
در روایت نمودند کما فی لسان المحدثین و غیره من کتب الفقه مستفیض و مشهور نیست که در اول جهالت حال را
قانع نباشد و در ثانی چند شبهه صمد و چند اقتراح کند که صحیح نسخ باقی نماند قریب است که در باب
عرش عظیم در جوش و صورت ارباب در خر و شلاید و خیمه آسمان بر زمین قدم و ستون عرش و کرسی بجای
مجملا حال حضرت مولانا خبیب الدین بهار اشرف المذخر الامامیه اما راوی و دیگر که بکبریا
پس ترک کفش او و لیسر چه صدر الدین مذکور با وجود تخریق رخن به حال مجهول پوشش نیز اقرار کرده گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدیم و آخر لا چارست به بحال ابن سمعانی که در انساب التجار و بعد تصحیف
لفظ صدق در حق پدرش و لفظ متشیع باضماء صدق در حق عرش و دره چنانچه از عبارتش واضح و واضح است
و هی هذیه و العکبری المعداد المذکور که احد له ذکر ایما و قفت علیه صرکت
الرجال لا یصلح انما و ذکر که ابن السمعانی فی کتبنا لکشاف فقال هو باق متصور

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز بن العکبری کتب عن جماعة من الرجال
يعكبري وغيرها حدثنا عنه جماعة من الشيخين بعد ادواصها مائت سنة اثنين
وسبعين واربع مائة وابو بكر بن محمد حدث عن احمد بن يوسف بن خلاق وابو علي
ابن الصواف وابو احمد بن الحسين بن العکبری عنه ابنة ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن علي بن محمد بن الصوفی وابو طاهر عبد العزيز بن احمد الكداني ومات يعكبري في
شهر ربيع الاول سنة عشرين واربع مائة وكان صدوقا وجماعة ابو الحسين عبد الواحد
بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز بن العکبری المعدل روى عنه ابن ابي عمير ابو منصور
كان صدوقا مشتهرا ومات في رجب سنة تسع عشرة واربع مائة يعكبري اثنى
على الامام السجستاني كونه مني كونه مني من اهل الجاهل والصادق كحول وطبيع يستحسن صدق
ورستی مجول باشد گوید که این همه که کندی کای بر او در است تحریر حالش از کتب اهل سنت انکار
صدوق بودن پدر و عمش بعد نص قوی بر نمی خیزد که علای رجال شیعه از حال او خبری او داده سخن از
و جوانان ریمان و باو بیست و نه در این سوره است نرم نبودن است چه بسا باشد که در حق
انه عمل غیر صدق صدور یابد و پدر و جد ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبه اولو العزمی میرسد پس صدوق
بودن پدر کی برای بکفایت تواند کرد و کیف از تشیع و صدق و راستی عدم و ثبوت شخص نبوت انجا
که گفته اند شهر انا نبود و صف اصنافی نه ذات به این قوی است بود از باب هم را به هم
از کجا ثابت که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر ذهاب تفضیل حضرت امیر بر جناب خنجر
فن پیش از پیش وقوع یافته و قریب بر نمی خیزد لفظ صدوق است چه اکابر علای اهل سنت و جماعت مکه
و متفقین اهل بیت اخبار و اصحاب کبار اصدق بنی گویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می یابند اگر اوست
نیاید نقد رجال امام جوع کن در باب که این مطالب و بکتان کور موجود است جای که ترجمه ابان بن
تلف مشغول شده و لفظ مصقال و جواب سوال است تقریر سوال آنکه ابان بن قنطرب بنی

تلمیذی از فهرست نام عظم طوسی نیز معلوم می توان کرد و این غضا سرب که صحیح از سقیم جدا کند
 و او انصاف و صیغ فرموده که او با تحقیق کتاب و وضع بوده و کام عظیم نامی یعنی شیخ خلی را نیز غرق صدق
 و محبت در خوش آن مده و خلاصه الا قول فی معرفه الرجال و در ایض و اقرانها نیز ذکر کرده و این داود
 اگر بجا را و او در مقامات و بیج نماید چهار را شاید زیرا که دو بار او را و محب و صین سبک سیر نماید
 آنچه شمس بن یحیی انفس گفته ام بکار این نسبت نیز یکصد الی حدیثی در شرح سطوفا و موده
 مجمل است و انظر الی عبارته و استاده هو الی الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
 البطلان بنهما فی الطلب لهذا و یخرج من مسند من قال لیس من هکذا من مرة و هکذا
 شیبان قال لیس منی کانت اسما فی طلب الحدیث عمره و کان فی اول عمره ثباتا کما خط
 و رأیت من اصحابنا یقرنونه و یضعفونه لک کتب کثیره من کتب مشرب الذریه کتاب
 مراد و میرالمؤمنین علیه السلام کتاب منار الحسین علیه السلام کتاب فضائل اهل البیت
 کتاب الایمان کتاب منار الایمان کتاب منار الایمان کتاب منار الایمان کتاب منار الایمان
 و لای اهل کتاب منار الایمان کتاب منار الحسین علیه السلام کتاب فضائل اهل البیت
 زید بن ابی اسحاق و غیره از زید بن ابی اسحاق حنیفه کتاب التلمیذات و هذا الشیخ
 و سمعت من کثیر لیس منی و سمعت من الی و ایه عنه که لا یجایس طریقه بنی و بنی
 انتهى قال الشیخ فی الفهرست محمد بن عبد الله بن الطلی الشیبانی یحیی بن الفضل
 کثیرا و ایه و حسن الخط و غیره که ضعیفه کثیرا و من اصحابنا الکتاب و الکتاب
 الطیبه و الکتاب المرفوعه کتاب المرفوعه کتاب المرفوعه کتاب المرفوعه کتاب المرفوعه
 من اصحابنا انتهى قال ابن الفضل بن ربه الیه و صرح کثیرا لک و رأیت کثیرا و
 فیها الکتاب المرفوعه و المرفوعه و المرفوعه و المرفوعه و المرفوعه و المرفوعه
 و ذکر الکتاب المرفوعه فی خلاصه من کثیرا و ذکر الکتاب المرفوعه و ذکر الکتاب

انما الغرض اني وذكرك ان داود في رجاله ثلث مكرات في المؤمنيين ومثلها في
 الجرم حار استهبطه بظلمه چون حال معروف چنین باشد اکنون چه ضروری که بذكر حال دیگر همچو
 اصول حضرات مصداق اقامه امور السجایا با جوف الباطن که با کبریا و مخالفت بائی انتم بدی لطیف
 و مقرون از شمیم صدق و راستی و عدالت و ثبات بعید موقوف بوده اند که ایم و معایب بخارا بر ملا
 ظاهر بایم و مخفی نمائند که هر یکی از این شاخ و برگ انامی صحیفه سجادی است مراد از این که با مخالفان
 مصداق که استباه و وهم او در بعضی از مقامات معینه است کما سیح انشاء الله تعالی و درین هر دو نیز
 فرقی است بین بونی است نهایت روشن هرگاه حال انجیل و زبور اهل بیت طاهرین بر عظم حضرت شمعین
 چنین باشد که پاره آن را بر او افتاد و اسی بر حال دیگر کتب بدین درجه رسیده اند عقیاس کن بگلستان
 من چهار مراد و از اینجا مانند صدا و قشکارا شده که امامیه را در صحت انتساب صحیفه دلیل نمائند
 که باقتدار اکابر خویش فرمایند که بلاغت کلام رعایت تقصدا مقام و خرافت اسلوب فصاحت
 عبارات مرغوب دلیل است که تکلم آن حضرت سید الساجدین است چنانکه مجلسی شرح از حسین
 فرموده که هر چند سند خطبه طالوتیه بر حرف قوم ضعیف است لیکن اسلوب نظم بدیع ابامی کند که از غیر
 امام صادر شود معلوم نیست که ملازم مجلسی در خطب عربی با و کتب منشیات بلغا که بر دقائق کائنات
 و معارف خالق موجودات هم شامل باشد چه اتفاق دارد و تعجب تا که اعجاز قرآن مجید بر عظم امامه و خبا
 بالفیاض نه بجهت بلاغت که لغایت قصوی رسید کما بطهر کتب و معنیج البلاغه و نه الا اتفاقا و فی القدر
 المحفوظ المتزل فضلا عن المحرف لبدل قد بر و نامل خطبه ششم آنکه حیرتیکه جناب ارجع و شهرت
 نسخه بیایم آنکه صورت باخ الموطا دست داده و شاز و یاد حیرت و موجب شده و پریشانی است زیرا که برگ
 رویش بجهت کثرت و هم که جامعین صحاح را بقول صاحب بیان الحدیث در تفرقه بجای بیایم و بی
 و بی این بیایم می اتفاق افتاده و منافی نسخه مذکور نیست چه علما فقیهین در کتب مستنده خصوصاً مفسرین
 کتاب البزاز اکابر طبرستان و مشال یا تیکه بر لفظ اکثر متضمن است بعضی صحیح بر معنی فرموده اند که کثرت بر دو

قسم است یکی ذاتی دوم اصنافی معنی اول در مقام آنکه بحیای احمدی در ترتیب تالیف موطا استنباه
 کثیر رود و این عام است از آنکه در ده مقام واقع شد یا کمتر از آن یا زیاد بر آن بهوت عام است از مرتبه
 خاص نیست معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصحابش یا در هر مرتبه جدا حساب که مدعی ناقص و کثرت وهم
 بحیوی صحت مجموع موطا است واجب از هم است الباطل معنی اول اثبات معنی دوم به دلیل قابل تعدد و حیز
 ترقیم آمد نه باینکه کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافاتی ندارد و کما سنصفه لک
 الله تعالی بخلاف نصب چنانکه توجیهی پیش نیست و قد تقران الموجد مانع والمانع یکفیه الاحتمال
 وانه اذا جارا الاحتمال البطلان الاستدلال لیکن فقیر با غرض بصر از بن فقر بر بطلان حد و قوت از اول قاطعه
 معنی اول اعتبار بعضی بهوت هم از هم و همت برایش نگارم اقول آنکه امامت حدیث جامع
 بودن بحیای بخود در روایت و استیفاء استیفاء نبودن او این هر دو نصب را کما پیشنی
 بدلالة طایقی خود از کلام ارشاد الامام علامه دهلوی در کتاب بیان مثل ظهور نگارهای چهره و بیوم
 بصار و نور آفتاب در رابعه النهار است و این معنی در صورت غلبه و هم در سنیان منقول است ضبط
 و اتفاقش علی کمال وقت لازمالات مستبدلات است و عبارت نه بدهی بن یکی از فرقه بر سر است و جده
 سلمان شد و در قرطبه از زیاده بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد از آن شوق علم او را
 عنان کنی شد و او بلبست سباله بود که همیشه هرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود و ملاقات با امام
 در سنه یکصد و سی و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجبیر جناب
 او خدمت کرده و از عبد الله بن سبک اجل شاگردان امام است نیز موطائی او را و جامع او را روایت
 کرده و جمعی کثیر از اصحاب امام در یافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را در رحلت به
 طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن سبک لیث بن سبک
 مصری و صفیان بن عیسیه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در رحلت دوم محض استناد از خدمت بن القاسم
 که حسنه مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است گفتا نموده و در رحلت اولی روایت نقل بر استیفاء

وهو رجل من آل الكندس وسكن قريش ثم هاجر من زياد بن عبد الرحمن بن زباد المعروف
بسيط بن القريظي أوى مقام مالك بن النسيب رضي الله عنه وسمع من يحيى بن البصر الغنوي
الأندلسي ثم وصل إلى الشرف وهو بزمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن النسيب
المطاع غير أن باب فمك كالب لا يخفى شاك في سمائها فأنبت رواية فيها عن
زياد بن النسيب وسمع من مالك بن النسيب في عينة ومصر من النسيب بن سعد رضي الله
بن وهب عبد الرحمن بن قاسم ونفقة بالمدينة قال البصر بن من الكبار أصح أم مالك
بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الكندس وكان سبب
ذلك فيما روى أنه كان في مجلس مالك مع جماعة من أصحابه فقال قال مالك
الفيل فخرج أصح أم مالك لينظر الفيل ويخرج يحيى فقال له مالك مالك لا تخرج فأنزل
لأنه لا يكون بك الكندس فقال لما جئت من بلادكم نظرت ليلتك وأقبلت من هذيك
عليك ولم أجد لا نظرك الفيل فأنجب ما أكلنا وسماه عاقل أهل الكندس وارتفع
يحيى عما ذكر الكندس وانتقلت إليه الرياسة بها وروى أنه استمر من شب مالك في ذلك
البلاد وأنفع به جماعة من بني كندس عدة أو روى عنه خلق كثير وأحسن
روايات المطاع وأشهرها رواية يحيى بن النسيب المذكورة وكان مع مالك بن النسيب
معظم ما عرفت له كرمه في ما عرفت عن أبي أيوب ثمة ما جلت رتبته على هذا
وكان أعلى قدر أهل القضاة عند ولاه الأمر هنا على هذه القضاة وأمنته
منه بار بفاصله جند طرا في النسخ أبو الوليد القريظي روى أنصر في يحيى بن عبد الكندس
فكان إمام وقية وبلاده وكان جليلا عاقلا إلا أن قال وكان أحمد بن محمد بن
يقول لم يعط أحد من أهل أولم بال الكندس منذ دخلها إلا سلا من الخطر وأما
القدر وحاله إلى الكندس من الطوبى يحيى بن النسيب في النسخ في مجمع ابن عسار

افادات دیگر بزرگان که بحیث خوف طول کلام متروک شد و واضح گشت که کثرت هم که علامه دهلوی بگوید
 نسبت داده باز که نشانی بیرون نهاده و هوالمطلوب اکنون کلام در تعداد او نام میرود تا آنچه در آن
 است بمنصه ظهور نکرده پس بدانکه جل این اشتباهات در انسای و اده است که باونی تو به تحمل میگردد
 در روایت امام مالک از عمر بن یحیی در کیفیت ضد و بینه خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم حکما معصومی
 که عبد الله بن عمر و عثمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جداست باز اشتباه یحیی بر جواد و نیز
 و کس که از مؤلفین اندکی شمرده است بدین باطنها بعضی از سببها این آنکه امام مالک گاهی در حدیث مذکور
 میفرمود که روایتی که از شهاب و او را عباد بن زیاد و از مغیره و زمامی در روایت همین حدیث رسیده
 برین هیچ بود که روایت یکیم از پسر شهاب و از این مغیره بن شهاب و او از پدر خود پس مصدوم میگوید که
 زیاد را از اول مغیره خیال آورده و درین فکر دیکه ان شاء الله تعالی بخوبترین وجه خواهیم دانست که حدیث
 مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نیست پدر را عین پسر عثمان برده من جد و هم او
 در باب سوره الهی است که بنی عبد بن فروه را بنت عبید بن فاعه خیال کرده و بالستی قضیه
 و تصوم و متوضا کل صلوٰه اضافت لفظ زینب است و از آن دریافت میشود که او در کتاب عبد الرحمن بن
 خوف بوده و حال آن که خواهرش و جد عبد الرحمن بن کورست و در باب دیگر بجای محمد بن اربع محمود بن
 لبید در سند آورده و قس علی هذا و غلطی که از وی در باب قضیه الاعتکاف است نمائند احتمال این
 هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که یحیی هم و چند باب موطا ابو سله و روایت کند
 که با قضیه الاعتکاف جمله است و هم او در باب المحرم فیصل ساسه و یقتل زیادت لفظ نافع است بهترین
 نمط اگر محله معاملات کتاب مذکور تصحیح نماید شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد و احقر البر
 این است که در جلد معاملات این مقدار هم بهم رسیده و احادیث و آثار که از حضرت سید ابی اصرار صلی الله علیه
 و آله و سلم و صحابه کبار و تابعین اخیر و موطا بن یحیی و غیره و قریب و غیره را خواهد بود و از اینجا معلوم شد که
 امام و اشتباهات او چنان است که قطره را بدریای عمان موزره را بگریک بیابان نسبت دهند و این چند

چند و هم بعد تنزل و تسلیم است و الا در مقابل شیعه موافق تقریر صاحب خبر شریفی توان گفت که چون
 یحیائی صمدی در زمان خویش بملاواندلس رئیس علمای و فقهای محدثین بود و رجوع فتاویات و شبهات را از
 و فیات الامیران و بزرگان ثابت گردیده و قد عرفته انما قلت فرقتش مانع از کثرت رجوع و تکرار نظر از کثرت نسبت
 اقلام ناسخین و خبر کی اصبار کاتبین این غلطه ما واقع شد حضرت امامیه رب الشیخ المغضوب علیه الامام عظم
 همین اویلاتی نمایند و در توجیهات کثرت امام و غلطه یحیائی می نویسد و اللفظ للفاصل
 الجلسه فی رجال روضه الشفیعین صحت قال کلما یقع منه من السهو الغفله و کان
 باعتبار کثرت نصایب و مشاغل العظمه فان کان ینحصر ایه فضلاء الزمان و
 سیم فنامر الشیخ و حصل لنا الظن من التشیع افضله تلامذته الذین کانوا من
 المجتهدین یزیدون علم ثلاثیة فاضله من الخاصة و من العامة مالا یحصى فان اختلفوا
 اعطوا کرمی الکلام و کان ذلک علی کمال و حیال و ذلک العصر و ان کان الشیخ امامیه
 کان فی ائمة الخلفاء العباسیه لا یهم کما یقال العون فی تعظیم العلماء و الفضلاء
 من العامة و الخاصة و انما کان الزمان شیخ الطائفة فیه کثیر بل کان له باخنة
 فی الاصول و الفروع حتی فی الامامة فی التمس و مساجد الفاضل عبد الجبار و الاقل
 و غیرهما مع التمهید و المراجع و شیخ الطائفة مشهوره کما ذکره فی تاریخ
 الخلفاء و لهذا المشاغل العظمه یقع منه السهو عنه احاصل مقتضای
 ترکیب شریفی که عرض سهو و بیان سبب مرجع طالبین کثرت شاغل و توشق شخص با
 علمای امامیه قدیمی کند بلکه امامیه شخص با وجود عظمت نیز بر حال خود باقی می ماند پس بیهیاض صمدی
 چرا در وجه اعتبار ساقط گردد و لیکن جامعین صحیح بمقتضا کمال حقیقا بعد از علم و امام که اینجهت
 عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخه صمدی و باز روایتش و کشیدند بخلاف حضرات متشیعین که
 ابو جعفر طوسی شیخ المغضوب الامام عظم لغت نمیدند و قدیمی در اعطیت او روانه شدند

في رتبة الأصول وشروحها المأثورات وأما الضبط في حديثه عليه السلام على السهو
 ليس يمكن إلا خيرا عن إسقاط بعض الحديث أو شيء مما يثبت به فائدة ويختلف الحكم بعد ما
 وانزع ياد ما اضطرر به معناه وإبدال لفظ آخر مما لا مدخل له في البدلية والرواية
 من غير ما يروى عنه فيحصل للسامع رجحان طرف الإصالة فيحصل الظن ويجب
 العمل بخلافه إذا لم يتحقق الضبط فأنه إما أن يكون التسمي أكثر من الذكر أو هما
 متساويان وعلى التقديرين لا ينجح بطرف عندهما إذا هما متساويان أو إذا كانا يحصل
 ظن الإصالة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعمال
 الأشياء منه مرة بعد أخرى ويطبق فيه إعادة ما حفظه بعد وقت أو قد على
 ضبط فصلا لا كما ديث أدون مطلقا لها قبل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
 وقال المصنف في مشرق الشمسين فإن قلت كيف يتم الحكم بجهالة الحديث بمجرد وقوع
 علماء الرجال على سند من غير تصريح على ضبطه قلنا لهم يريدون الله عدلنا
 لأن لفظ الثقة من الوفاق ولا وفاق لمن يتساوى سهوا وذكره أو يغلب سهوا على
 ذكره وهذا هو السري عدولهم عن قولهم عدل إلى قولهم ثقة أنت خير من هذا
 الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا أو موقفا لكذلك تعلم بماء لا شك في الحكم بكونه
 حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الحديث وحيد وقد ظن أغناء العدل عن شرطه
 إلى ضبطه ولذلك لم يذكر جماعة من المتأخرين يلبسها أي العدالة عن قولهم لا يضبطه
 لأن العدل إذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجز على رواية شررا عن إسماعيل
 ما ليس من الذين فيه ورد ذلك الظن لعدم موعها عن نقله ساهيا عن أنه كثر
 السهو فصار لا عن أنه غير مضبوط أو غير ضبط لا هذا النقل لا بنا والعدالة و
 المتأني لها إنما هو العلم بالسهو لعدم الضبط الفصلي الكثر على ما انتهى به لفظها

و اما ابو القاسم قمی آنچه در قولین خود که در اصول فقه مبیوطه واقع شده و نسخ مستقیم آن
 بدست یحییان افتاده گفته است خلاصه این عبارت است شیخ یحیی و ملا صالح ما زنده را فی زیادت بعضی از
 فوائد که براسی توشیح یحیی مصدق کار آید میر یعنی ضرورت بالا جماع که ادوی حدیث ضابط و متن باشد
 و الا سبب است نقصان در نفس حدیث و وقوع اشتباه در سندان قول و را اعتبار نخواهد بود لیکن از این
 ضبط و اتفاق غلبه دار و مخلوبیت سهو و سیاه است نصیحت بر آنکه اجماع عالمین خبر خلاف آن تحقق پذیرفته
 و از آیت شین بر حث القبل در ریاست می شود که قبول خبر عادل شخص ضابط تخصیص یافته و الا فاسق و
 عادل غیر ضابط و خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابر اند و یکی عاقل و دیگری ساهی باشد و حصول
 مرتبه بن نیز متضمن ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات و مستحبات خواهد بود و مقصود
 از لفظ ثقه که در کتاب رجال می گویند عدل ضابط است و از اینجا است که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گردانند
 که هم عدالت شخص از آن بر می آید و هم ضبط و اتفاق مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
 بجزو سماع حدیث نماید و بکتابت مراجعت و حفظ آن پردازد اگر چه کثیر السهو بیان باشد چه نسبت
 که شخص در مطالع و تألیف و مقاصد غامضه احادیث غرض کند و مقصود آن فوراً در یاد بگردد و عرض شد
 سهو مجبوری شود پس گاه در کتابت و حفظ اهتمام نمود و او را ضابط خوانند گفت و ازین تحقیق اشکالی عظیم
 رفع می تواند شد و آن اینست که علمای رجال حدیث شعی التوشیح کرده اند و حال آنکه روایت
 صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او حضرت صادق گفت که من مردی کثیر السهو ام حتی که حفظ
 نماز بر من شوار است و ممکن است جواب بگیرد که کثرت سهو در نیاز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد از
 سهو مخفی شک است الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که و هم اشتباه یحیی مصدق که بعضی شیخ
 و هم زبان مثل حبیب اندر سید کاخید علیه قول القمی ظاهر حدیث الفقیه بعد از خرید اهتمام مصدق
 در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و لجاجت و حکایاتش از روایات الایمان و لسان منقول است
 بر آن ارد هرگز در اعتبار نخواهد بود و قاض نیست ع که هیچ نفس شر خالی از خطا نبود و چه در حدیث

آنکه اگر مراد از قول مخاطب علی بن ابی‌احادیث سند در حدیث این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان نبوی است این است که جمیع احادیث سند در حدیث صحیح بخاری و مسند امام مالک یقیناً از زبان رسول مقبول است صلی الله علیه و آله وسلم و قطعی الصدور است نهو منوع و سند نسخ کلام ابو کریم نبوی است و شیخ صحیح مسلم بقا می‌کند قطعی صدور جمیع احادیث مرویه صحیحین را که قول شیخ ابن صلاح است رد فرموده گفته
 هَذَا الَّذِي فِيهِ كَرِّ الشَّيْخِ فِي هَذِهِ الْمَوَاضِعِ خِلَافَ مَا قَالَهُ الْمُتَقَوُّونَ وَأَنَّ كَرْرَهُ لَا يَكُونُ
 قَالُوا الْحَاجَاتُ الصَّحِيحِينَ الَّتِي لَيْسَتْ مُتَوَاتِرَةً أَمَّا يُفِيدُ الظَّنَّ فَإِنَّهَا أَحَادٌ وَأَلْحَادٌ أَمَّا
 يُفِيدُ الظَّنَّ عَلَى مَا تَقَرَّرَ فِي قُرْبِ بَيْنِ الْحَارِثِيِّ وَمُسْلِمٍ وَغَيْرِهِمَا فِي ذَلِكَ أَمَّا إِنْ قَالَ
 وَلَا يَكُنْ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَّةِ عَلَى أَحَدٍ مِنْهَا إِحْمَالُهُمْ عَلَى أَنْ يَكُنْ مَقْطُوعٌ بِأَنَّ كَلَامَ
 النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْتَهَى بِقَدْرِ الْحَاجَةِ وَتَوَهُُّهُمْ نَشُوهُ كَمَا كَثُرَتْ قَوْلُهُ
 کلام امام نووی حدیث است فلا بد لعل علی بن ابی‌احادیث را که ملازم حق و دیگر بزرگان از محدثین این هم
 رفع کرده اند و اللفظ له فی ترجمه بخاری حیث قال و باید دانست که حکم بصحت و ضعف لطیف‌الطباع است
 نه آنکه قطعی است که خلاف آن گنجایش ندارد بصحت احتمال خطا و سبب در تقدیر و ضبط و صدق و غیره و
 شیخ تقی الدین ابو عمر بن صلاح و دیگر قطع کرده اند در صحت آنچه یافته شده در صحیحین باینکه ازین دو بحکم
 جهل انتہی بخورده و اگر مراد از احادیث مذکور فقط متواترات هر دو کتاب است پس مسلم است که شمول
 این حکم برای حدیث کحوض و حدیث صحیح شهادی حدیث جمعی اثبات تواتر آن بحکم محققین این است
 جای خودش نیست گو باقر امام شیعه در رساله اثبات بدو حدیث کحوض منقوله باشد کمال تحقیق علی
 مرطابها و نظری زلات مصنفها و عشرات مؤلفها و لو سلمنا فمرد المؤلف لا یمکنه ان یکمل بحکم مؤلفه که
 باقتدای فاضل جالسی حیث قال فی احصاء و طعن بر سنیان تنها ازین جهت است که ایشان را با
 کفر و زندقه و ادراک حدیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه ازین جهت است که ایشان تصحیح حدیث احادیث
 کرده اند و یک گویند که آن قطعاً خراب است و مسلمین فرموده انتہی یا بصحت حسن من و باره

بعضی از اصدقای ایمانی خویش که واهی پیش نبود باریادین مقدمات انظار و اجازات علمی ال
 سنت اصداق صنفاً فاصنافه کوانیده و انشاء الله استعان به مقامات تقبله خواهی و نیست که
 فرقه اخبار که سواد عظیم ایمانی ازین بودند بلکه باطهار برادر بزرگ مخاطب مذمته الاجتهاد و مرجع
 جماعه اهل انصاف و شیخ ایمه هدی منحصراً ایشان اصولی از مقلدین شیطان اند و با ائمه الطیبت کار ندارند
 بر طبعیت حمد و اخبار اصول را بعد بلکه اربع مایه با وصف مولان بر انواع خرابیها کماست
 انشاء الله کما جماعه دارند قال الفاضل الشیخ حکیم مداه الله تعالی الصراط المستقیم
 و هرگاه این مقدار جاگزین مدر که ساجد گشتن شکی گشتن این چنین زنده که در صحیح بخاری ابن عباس
 ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه و سلم مزی است الا و انکم کما یزج الجبال من امتی فین خذ منهم ذات
 الشمال فاقول یا رب یمکنی فیقال لا تدن من احدنا بعدک فاقول کما قال
 العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فکما توفیتنی کتبت انما التفت
 علیهم فقال ان هؤلاء هم الزوال و تدن علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث
 و چون کمال عظیم از فوایم یخرب ازل سنت اوستی شود یعنی ایمان جنمی بودن بعضی صحابه و خلفان بعضین
 بقراین جلیه عمله افرزگان سینه کرد و مها کن بر طغائی این ناره افواه خود را مغذ و رنیدارند و
 بجز جیبانی جوابجا میدهند و مایدور و عیله و حتی الجواب ان هذا الحدیث ورد فی حق
 المریدین الذین کان معهم انفسهم انفسهم خلیفه رسول الله صلی الله علیه
 چنانچه مصنف شرح الباری و شرح میگوید امین کانی کذا لایک اثر بالنصغیر
 و لایک شیهه یعنی بغیر التصغیر قال الخطابی قل فله عدد من وقع له ذلك
 و اما وقع لبعض جفاته العرب لم یقع من احد من الصحابة المشهورین و شایع برانی
 در حدیثیکه قبل ازین حدیث مذکور است و تفرقه عبارت مذکور است و قال الخطابی و قد یسأل بعض
 ذکر عن ابن عبد الله عن قیس بنه هم المریدون الذین ارادوا علی ربی بکفایاتهم

ابو بکر و کفیرین حدیث میگوید قوله اَصْحَابُ الْاَضْحَافِ هُوَ ثَقِیْلٌ عَدُوٌّ
وَلَمْ یُؤْیِدْ لَهُ خَوَاصُّ اَصْحَابِهِ الَّذِیْنَ كُنْ مُؤْمَرًا عَنْ مَحَبَّتِهِ فَقَدْ ضَاعَتْ لَهُمْ اَعْصَمُهُ
عَنِ التَّبْدِیْلِ دَکِیْسٌ مُرَادٌ مِنَ الْاِزْدِرَافِ الرَّجُوعُ مِنَ الدِّیْنِ اِمَّا هُوَ التَّأَخُّرُ عَنْ بَعْضِ
الْحَقُوقِ وَالْتَفَتُهُ عَنْهَا وَلَمْ یُؤْیِدْ وَاحِدٌ مِنْ اَصْحَابِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِیْنَ کَمَا تَرَدُّ قَوْمٌ مِنْ حِجَاةٍ اَوْ اَعْرَابٍ عَنْ الْمُؤْمَنَةِ قُلُوبُهُمْ مِمَّنْ یُکَلِّفُ
بَصِیْرَةً لَهُمْ فِی الدِّیْنِ وَذَلِکَ لَا یُجِبُّ قَدْ حَافِی الصَّحَابَةُ الشَّهَوْدِیْنَ وَضَمُّوا لِلّٰهِ
تَعَالٰی عَلَيْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اَنْهَتْ عِبَارَةُ الشَّارِحِ حَذِیرُ النَّجَاشِیِّ مَعَ عَدَمِ الْوُجُودِ عَلٰی
تِلْکَ الشَّیْخِ اَلَّذِیْ کَانَتْ فِیْ اَیْدِیْنَا اَنْتَهٰی لَفْظُهُ اَقُولُ سَمِعْتُ بِالرُّوْفِ الرَّحِیْمِ
وَعَوٰی وَرُوْدُ کَالِ عَضَالٍ نَظَرٌ بِرَبِّ اَمَلٍ حَقٌّ بَا نَامَنْدِ اعْتِرَاضِ سَابِقِ مِنْ طَلَبِ وَخِیَالِیْهِ خُوشِ
اِسْتِ که دومی شیش نیست بلامناظر حصول تخرجه حضرات امامیه کما ستر فرمای توان گفت که چون عضالی غیر
مخوای این حدیث بر اینها وارد می کرد و بحث میکرد بنیاد ایشان بنده هم و ارکان و عام مسلک ایشان
ستیزان منضم میگردد حتی الاکان بخوانند که تیر میم و با سیر آن بر دارند وانی لهم ذلک بعد کما
اَنتَ که در عبارت داخل که مافی تحقیق بعضی از آنها امور و جزو است قول آن که تصغیر را بتقلیل عدول
کردن بکدام جهت چو این آنکه لفظ جبال و آیات بخیر است بده فعل در جموع باستعمال قلب است
بعضی را بتقلیل عدول کردند تا بالفظ جبال که در فتح حدیث واقع است متربط شود و اصیال لفظ را
که بخاری رح بروایت ابوهریره رضی الله عنه آورده تحقیق صاحب موس و مثالش و الکت قلبت
عدوی کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قَوْمٌ اَلْجَلُّ وَقَبِیْلَتُهُ مِنْ
ثَلَاثَةِ اَوْ سَبْعَةِ الْعَشْرِ اَوْ مَادُوْرَ الْعَشْرِ وَ مَا فِیْهِمْ اِمْرَاةٌ وَ هَرَجَ بَعْضُ شَرَّاحِیْنَ
صحیح بخاری طلاقش بر کمتر از اربعین هم بخوبی نموده اند لیکن جای از ضعف نیست چنانچه طاقش بر
شهراد است بدیهه کما لایحی علی الحدیثین میگوید تصنیف است آنچه حدیث جزو می حد در نهایت تحقیق آن

نموده چنانچه قال واليه مطعون الرجال ما دون العشرة وقيل الى الاكابر يعني ولا يكون
 فيه حراما كه عداوة توفين رجال ان را بصورت نكره وارد فرمودن نیز مشعر بر قليل متخیر است و عیبت
 که اگر بسیج طرق انجیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موندن ان هم بسودوم
 انکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی از تداو که برگردیدن از اصل دین و اسلام است و عدول
 اخلاق سببیه و تغییر روح تبرکزل یعنی اختیار و تکیه عین کفر نباشد عیبت و جایش انکه باعث
 عدول چند دلیل است در مقام برود دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی کردم کلی انکه در کتاب
 برودگار عالم خطاب بخیر یا فخر بنی آدم بر جای خود آیات قاطعه و بنیات ساطعه نقت ر یافته
 که حاشاک خلقات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زلفه بر وجه کفار نکوسا خواهند
 ریخت بلکه ان گروه شقاوت پروه را در روز قیامت بر عکس ال میان در حالت سواد و جهانبخت
 تا بر یکی از اهل مشرک از مومنین و کافرن باشد که متاخر گردد و برده ناموس کفار رو بر تمامی خلایق و ملین
 آخرین وریده شود قال الله تبارک و تعالی یوم تبصرون و جوه و جوه فاما الذین
 استوت وجوههم اکفرتم بغیا یما نکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
 فاما الذین ابصرت وجوههم ففرحتم فخرجه الله هم فیها خالدون مولانا نظام الدین بنی بوشای
 رحمة الله و تفسیر فرموده و فرامثال هذه الاکار فی القصرین فکان احدهما اولیة مین و مسلم
 البیاض محار غیر الفرج و السواد غیر العجم و لهذا سجاد مستعمل قال تعالی و اذا بین
 احدکم بینه اثنتی ظل وجهه مسودا و کما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
 الامیر الموعو یة قال له رجل یا مسود و جوه المؤمنین الی ان قال و تانیهم ان
 السواد و البیاض محمول علی ظاهرهما و هو المؤمن و الظلمة اذا الاصل فی
 الحقیقة الاطلاقی فمکان من اهل نور الحق و هم بیکایض اللون و سفار
 و ابصرت صغیفته سعی لئو یباین یدیه و عینیه و مرنکان من اهل ظلمة

الباطل وهم يسود اللون وكدره واسودت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
 جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الوقت كل صنف فيعطونهم
 او يصغرون بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه من يدبجه وسرور وويل وشوق
 وايضا اذا عرف الحكماء الدنيا انه يحصل في الاخر ما اخذوا الى التنازع اذ
 رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين ابن طبري مجمع البيان
 زياوه ترازين بتاسيد ونصرت كسانك ظلمت نور را بر حقيقت محمول كوه اند بر دست
 عبارت شريعت قال بعضهم الملاح يا ايضنا اضل الوجوه اشكرها واسفاه الله لسوء
 ينيل البغية والظفر بالمنية ولا تستبشرا بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
 وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والملاح يا سق ادها طهون انزل عن تلكها
 لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى وجوه يومئذ باسرة وجوه يومئذ عليها
 غبرة وهذه القول عدول عن حقيقة الفطر غير ضرورة والاقل اصح باحواله
 بحدود ثابت كد اين هر دو گروه موسميني كغارتو هر كس متاز و جدا خواهند بود و التباس كوني
 و قياست باقی نخواهد ماند و اما احاديث و اثبات اين مدعا بکار آيد و هر كس را يقين كلي و اطمینان
 افزايد و كتب فریقین با تفاضل و شمرت كسیده ايرایش غال از اطناب نمي نماید چنانچه متبعين
 كتب غيب و تربيت بجا مجلسي بود او كسار است اينهم از ميرين كتاب است فتمه كشف و حق
 كفاي خصوصاً وقتيكه شرك و كفر آنها بر همه كس از اهل شرايان به خطي ارجاز نيافته كقوله تعالى
 ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي اقرب من بعض
 ما كان لهم ان يستغفروا لهم لا جرم عمل روت احداث برتديل و تاخير حقوق بحكم و قيق نظر
 ضرور افتاد و و هم آنكه در روايت ابو سعيد خود موجود است كه خباب تم النبئين صلى الله عليه و آله و سلم چون
 خوانند ديده كه انكه اخبار الشفاعة من شريك دارند و بر آنچه عيب را بسوي و رخ مي شنند خواهند فرمود كه متحققا

از فرمایش بعد میانه منکر شد و حق تلفی عباد و تاخیر از حقوق ذمه ایشان لازم افتاد و بحال
 از تبدل و تحول شان که اسلام بود بصیرت قبول نکرده بودند و بعد از وفات سر عالم علم
 و مشاور بر فرشتند قدحی در صحابه گیار رسید ابرار لازم نمی آید و الحمد لله رب العالمین انما الله
 فاضل تبصره چنانچه لفظ خوص صاحب جفاة اعراب برین هر دو شاهد عدل است که غرضی در اول
 عبارت او و این مجازات تفصیل و اجمال در میان باشد و گمان میر که صاحب بنیاه محمد الدین ابو السدا
 و صاحب مجمع البحار اخنی محمد طاهر متوطن کجرات خلاف و برادر دیگر رفته باشند و صاحب غیر
 و مشهورین و جوایزین غلام البندید علی معاذ الله و در اندوه روت مستقی و ارتکاب کبائر و معاصی و تاخیر
 حقوق نبوی و نبوی خل نموده باشند فانه فلا و الا جماع چنانچه در کتب اصول کلام مثل تصنیفات
 امام راز و بزرگ وی تحریر و تفسیر فی الاصول و عسندی و توضیح و تلخیص و سنن و مسلم و شریح و حاشی
 و کتب اجابت مفصل شریع است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند و اقول و اطل
 بقدر عین باشد خارج و لو حسب و حدیثی نبوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
 خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فی هذا من المتبحرین بسنن الیقین حضرت مولف در فهم بود
 عباس این هر دو بزرگ با اینهمه خود ضرایب راه خطا عبوده و دیگر با اصل مدعای شان اتفاتی نداشته
 چنانچه مختصری می دانست انشاء الله تعالی **فان فی هذا حکم** باده الله تعالی
 صریح است و چه اینکه محتوی شد بر غیر و سنده چنین تفسیر لغوی کرد که صدق فحوائی است
 این را بداند که بعد از ارتحال جناب سالت کتاب مرتکب شدند و سنده یعنی اولاً مقوله جناب
 محشر است **فَوَلِّصْ مَا قَالِ الْعَبْدُ الصَّلَاحُ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا لَا يَبْغِي**
 عیسی بعد توفی جناب شان با عفا و الوهت جناب کلمه الله شرک باشدند و همچنان بعضی قیال عرب
 مثل بنو خنیف که رئیس شان با کائنات نوبه بود بعد از ارتحال جناب خنی بنام شرک باشد گردیدند و اینها جناب
 شفیع المذنبین بقوله جناب عیسی علیه السلام فرمودند تا بنما در خانه حدیث لفظ هر تدین مسیح

موجود و این اصل است و زینکه این حدیث بخوبی اهل روت وارد گردیده و بنده پیچیدگان با وصفی
است حداد به محض برکت شریف در اشاعت حق بدلائل با هر یقینی بر تبه بدیهی و اشیاء گزاف
که این حدیث در شان بعضی برای جواب علی رغم اهل سنت که بنا بر حدیث غایب ویرینه و حجاب طاهر زخارف کینه
بموجب بحث تنفی علی غرض احوال نیست **بَابُ فِي تَرْكِ الْحَلَالِ** مع من فیه صحیح علی اولی الامر کاف
الْاِسْتِيعَاذَةُ بِاللَّهِ کاف بالتصمیم نموده وارد است بچاره اشعار بلکه مالک بن نویره و اضرا
او در نه حساب این مراتب فیجاء اخبار کی حاصل بود و انظر الى ما التی است به بعضی از اخبار
تربا عن الحدیث و الا حسیا و غیر ناظر الى قوله بصناعة الکلیل بل نافع و اذنا فالدلیل
فأقول اما ان تداد مالک بن نویره و کتابیه ففی کتابیه لا فیه چه آن مومن با اعتقاد فقط
منکر خلافه بنصوب حضرت صدیق اکبر بود و قولین کتبه به حکام نصب کرده شان جایز نیست و بر کینه
سید با و پنج سید خواجه علمای ماضیان علیه السلام فی راجع النهار عدم و دشمن روشن
ساخته اند من شان نیر جمالی کتبهم الکتابیه و اینهم یکسو شهادت حضرت فاروق اعظم او مومن زبان
و مقال جناب بنان غلامی یا مخالف بمقاد مالک و مالک استرم بود و خواجه را بایات متواتره متضمن این معنی کتب
سیو جو و از آنجمله صاحب مرقع نقل میکند **ان عمر بن الخطاب** ای بکن بکون له لیتقل حال الدین
الولید یقتله عمر مالک بن نویره و هو مسلم و کذا ترویح امر تکه من لیکتبه و دخل بوجا
و لا حسین کاشفی در مقدمه تحفه النوادر در بیان خلاف میگوید و رای عمر بن الخطاب آن قرار
یافت که اساری و هو ال آن طائفه را که زکوة میدادند باز و ده و گروسی که اوقات خلافت
صدیق مجوس و ندر با فرایده و صاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفصیل بر تبه بکند
رسیده گرفت ظلم کرد و دشمن خدا که مری را از مسلمانان بکشت و زن او را گرفت البته
اقول و استعین بالروف الیم از اضافت لفظ قرینه و نه بشهرت شود
حضرت خطاب جواب فاضل گرانی و صاحب الباری و تحقیق که بزرگان را از شرح صحیح

آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و محصال صفات پسندیده و فعال حسنیه اعمال صالحه
 و مخلصیت اهل بیت علیهم السلام که بقول **قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا وَلَا مَوْءَدَةً فِي الثَّقَلَيْنِ اِنَّ**
رِسَالَتِي اَوْفَىٰ كَرْدًا استوده و طهارت و عجز و عجز که در عهد است عهد حضرت امان مجبول و مظهر بود
 برگشته انواع فتنه و فساد و فتنه و عداوت و ظلم و عداوت و بغی و طغیان را کتاب نموده بعضی را که از
 وین و حضرت اعانت فرستاده حضرت سید المرسلین علیه السلام نموده و نیکوئی حسان که در حق و کتب
 مدوح است باز اهل بیت نبوت که فرموده حضرت زهرا علیه السّلام **اَلْمَنَارُ وَرِجَالُهُ** این طایفه
 حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر نمیشی خدا و رسول خدا ازینها و قبح یافته پناه کتب
 تواریخ این طایفه است و در اکثر طایف این کتاب روی کتب معتبره و معتبرین این طایفه که در بعضی
 مجتهد اجمعی در کتاب مذکور که عرض طول بسیار دارد و این طایفه او امی تواند شد که خلفا و احوال اینها
 از خلفا و امامان حضرت علی که بعضی از اینها بودند بود و خراف و در زید و از حقوق اهل بیت
 پوشی گردیدند و انواع بیوفائی و عداوت و بر روی کار آوردند و براه خلافت و شقاق رفتند و در این
 را بلا اقامت اول بر معنی مصطلح از حد و حل نمیتوان کرد و کلام قاضی نورالدین شوشتری که نظر انداز
 و در حق خلفا آورده محمول بر محامل و با و ملاست با جمله اینهمه عبارات و معانی لفظ صحیح است و این
 نیز علایق فقهی این طایفه است که در احادیث و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
 و اسلام نص نیست چه نص درین مباحث بود و امری که نیست است که احتمال فیه را بر کتاب و در اطلاق
 این معنی اجمالی بر بی باقی نماند و کسی که در کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
 نص نموده باشد پس هیچ جواب القبح آن بدل شد و این معنی است که در بعضی کتب و بعضی
 این بر حدیثی برسانند و درین معنی است که در کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
 الی آخره اقول **قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اِلَهَکُمْ فَاتَّبِعُونِی** و در کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
 ایشان منوال است که در کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره

الله ورسوله ولو كانا ابائكم حموا وابنائكم حموا واهل بيوتكم حموا
 نازل شد و توجه بهت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشید بطرف اتصال بکفر با وجود
 حصول قرابت آنجا و سببیکه جناب سالت با پدر باره اسارای بدر شوری نمود آنقدر محبت یافته
 که در تفسیرش مثل مجمع البیان منہج الصادقین و خلاصه تفسیر جرجانی و لغت خان عالی الی غیر ذلک
 بتفصیل تمام کرده است که فاروق عرض کرد که عقیل راجل و نوفل را بر من فلانی را بطالان حواله بیاور
 تا سراییشان که آنکه کفر اندازد و شهادت داریم و دمار از روزگار اهل کفر براریم و اینهم درین روایت
 مندرج است که آنجناب علیه السلام فرمود که اگر خدا آید بغیر عمر و سعد بن معاذ که قاتل
 کفار را نمی بودند بجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافق را که از حکم بغیر صلی الله علیه و سلم
 عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد و نیز در تفسیر یقین باید دید حتی که لغت خان عالی بان علو و تعصبی
 وارد و تفسیر خودش را بکفری نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابوالحسن بن حسن جرجانی تفسیر خویش
 از ابوالحسنی نقلی که بر جرجان شیع او مجلسی در جلد اول بجا حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهد است یعنی
 و ستانی و مطارحات لسانی فقط برای طبع خلافت و امارت که از کاهنان شعیبه بودند
 صد و ریافت چنانچه از تصانیف ابابکر مجلسی مثل بجا و عین الحیات و غیره ابونصیر علی بن ابی حمزه
 محمود برینسان هر چند این فرخ فرات حضرات امامیه بر خیال خام غمزه و اراحت فرما باشد
 خواج و نواصب و الد و جوهر هم افزوده فتح و ظفر و دست مع ذلک برین تقدیر می باشد که عدو
 این بزرگان با جناس سید المرسلین می بودند با امیر المومنین و اگر اهل بیت طاهرین زیر آنکه
 منشأ اینهمه مجاهدات و مقاتلات متوکل و اسرار و زندیل و انقیاد کفار ذات مقدس می بود
 علیه السلام الصلوات التالیات چنانچه نام فخر الکملین را در نهضت القبول و تیسرین یعنی خدا
 قره اینهمه تفصیل شریف را رسانده اند و قس علی بن ابی طالب اینهمه صفات انصاف و تقوی بر
 خلافت با افضل و بایا نامه بودی بلکه بایسته که این کینه و عداوت نسبت بذات او نیستیم سیر

نه بجای خاتم النبیین زیرا که حضرت احدیت بر طبق وایحی صاحب امر استقیم از بعض معتدین و مجتهدین
 بجای برت صدوق صفار کاتب و لبست بار پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بار آسمان طایف فرمود و در برابر
 ولایت خلافت امیر المؤمنین با دو بر الله طاهرین باده بر الفرض مقرر نمود و تاکید شد از اید الوصف ارشاد کرد و حضرت
 الله علیه و سلم بر اصول صغیر و اساسیه چه تعلیمها و کاسلها و در باب فیه مرتضی و فی خصوص وقت حضرت
 از حجه الوداع بر روی کار نیارود و چه حرکات باطیه و صاعقه قشره را در حضرت حاضر می راد الفاظ آیت کریمه
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الیک خلاصه روز نوا ده مکرر بیج مقبول شد و در بار
 دوم بلکه سوم کافی معایب القاضی و من یقوم مقامه بلکه زیاده از ان جباخ و در جبار مجلسی است عتاب
 در سیمیکه و ان لم یفعل فما بلغت رسالته جباخه تفصیل این قصه وایت جامع الاخبار از حضرت
 زرا و که او را صدق الصادقین لقب داده اند جباخه کتاب حسن بن علی بن اود و دلالت بر آن کند
 و چرا نباشد که بار ما از زبان نمث صادق علیه السلام لفظ لغته الله در حق و من و ما تم و قبل
 دیگر که ترک ذکر شایسته می نماید کافی منج المقال موی شده و دلیل واضح است قال سمعت
 الصادق علیه السلام قال لما حج رسول الله صلی الله علیه و واله وسلم المکة
 فی حجة الوداع فکلمنا انصارا و مناهرا و قد شیعوا من مکة اثناعشر الف
 رجل من الیمین و خمسة الاف رجل من المکینة فجاءه جبریل فی الطریق فقال
 له یا رسول الله ان الله یقرک السلام و قد انزل الیک الایة یا ایها الرسول بلغ ما انزل
 الیک من ربک فقال له رسول الله صلی الله علیه و واله وسلم یا جبریل ان الناس
 حدیث محمد بالاسلام و احشی ان یخطروا و لا یطیعوا و مرجع جبریل علیه
 السلام المکانه و نزل علیه فی الیوم الثانی و کان رسول الله صلی الله علیه و واله
 نازلا بغدیر و قال له لا تحمد الله الیوم بل بلغ ما انزل الیک من ربک
 و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک فقال یا جبریل ان عشی من اعداء

مِنْ أَنْجِي الْفَوَاقِ فَمَجَّ جِبْرِيلُ وَكُلَّ عَلَيْهِ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَوْضِعُ يُقَالُ لَهُ حَدِيثُ قَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
 وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ كُلِّكُمْ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ قَالَ لِلنَّاسِ لِيُخْبَرُوا نَاقَتِي فَوَاللَّهِ مَا أَرَى مِنْ هَذَا لَكُنْ
 حَتَّى أَبْلَغَ رِسَالَةَ رَبِّي أَخْبَرَهُ عَمَلُ رُوَاهُ بِرَأْسِكَ اسْتَقْرَأْنِي غَاثَ وَنَسِيطَ كَرْنِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَزَارِ مَثَالِ بْنِ أَمْرِ سَعْدَاوَهُ جَانِبًا زُرْ وَأَيْكَا كَرْتَارِ وَضَرْبِ عَيْنِ شَيْخِ مُصِيدِ
 نَقُولُ نَسِيَابُ شُرُودِهِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَزَارِ مَثَالِ بْنِ أَمْرِ سَعْدَاوَهُ جَانِبًا زُرْ وَأَيْكَا كَرْتَارِ وَضَرْبِ عَيْنِ شَيْخِ مُصِيدِ
 أَنَّ اللَّهَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ انْصِبْ عَلَيْكَ الْإِمَامَةَ وَتَبْلُغْ أَهْلَكَ عَلَى خَلْقِهِمْ
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَخِي جِبْرِيلُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بِغُضِّ حَتَّى يَنْزِلَ إِلَيْكَ إِذَا خَافَ
 مِنْهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا عَلَى ضَرْبِ لِي فَأَسْتَشْفِئُكَ لِي فَجِئَكَ جِبْرِيلُ وَعَرَضَ جَاهِدَهُ عَلَى اللَّهِ
 فَأَنْزَلَ اللَّهُ مَرَّةً أُخْرَى وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا قَالَ وَكَأْسَتْ عَيْنِي
 مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا فِي الْمَرْقَةِ الْأُولَى ثُمَّ صَعِدَ جِبْرِيلُ فَكَسَّ رِجْلَيْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَرَ بَنِيكَ بِرَأْسِكَ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ
 بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ
 مِنَ النَّاسِ لَا يَجْمَعُ أَصْحَابَهُ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلَيَّ أَمِيرًا لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ
 خَلِيفَةُ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ أَحَدٌ أَنْ يَكُونَ خَلِيفَةً بَعْدِي سِوَاهُ مَنْ
 مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ الْقِسْمُ وَالْأَمْرُ وَالْأَمْرُ عَادَاكَهُ فَتَمْلِكُ لَهُ قَوْلُهُ وَالْأَمْرُ
 بَاطِلٌ عِنْدَ الْحَقِّ فَكُنْ لَكُمْ مِثْلُكَ زَيْدُكَ أَوْ بِلَالُكَ أَوْ عَمْرُوكَ أَوْ بِلَالُكَ أَوْ عَمْرُوكَ
 قَالَ تَوْحِيدُ بَارِي تَعَالَى وَنُبُوتُ جَنَابِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِجَالِهِ بِسَالِمِهِ جَابِجَا

خواهد فرمود بار خدا یا مکر عداوت تو و عداوت جیب تو اگر با یزید هم موافق و قلب سوادین چون
 نبوت سید المرسلین صبح تواند شد کما لا یفطرک الله و لا ینقضک و لا ینقلبک و لا ینزلک
 هکذا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای ارشدین مقبولین لسانی امامیه مثل سلمان ابوذر و عمار و غیره
 که در او جان شاکر حضرت پیغمبر و اهل بیت اطهر پیداوند و در مشاهد شرف و علمی طاعت بزمین نیاز می نمودند
 چرا محبوبان بودند این جماعت هیچ کس از قبایل قریش و احدی از تنسبان خلفاء و عوام انصاریان
 شان مقتول نگشته هر کافر می که از اقرار با ایشان گشته شد بدست حضرت امیر گشته شد اینک
 تو این طریقی حاضر است نشان باید و او از خدا شرم باید کرد و نیمه عتساف باید گذشت و حیرانم که
 خود اکثری رضای دیدنی باشد که فطرت سلیم داشته باشند و علم هدایت ارشادی فرستند و در زبان خلایق
 مرتضوی سرگران گردند بلکه از رفعتش هیچ کس نمی تواند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت است
 و ما بر بزرگان شان احوال ورده بود و آنها را از انصاف با بیان بلکه تشیع فرمودی چگونه این اوقات را
 علت عداوت قرار داد و علی بن ابی القیاس زهره انصار که با وصف خلوص ایمان و تقوا و ایمانی که عطا
 ایمان اتفاق خبر محبت و اتفاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه کار امامیه مثل شیخ عروجی می کنند از
 عداوت مذکور پاک و امن بودند و زبانه و ازین چه مراعات مصداق باشد که خلفای ارشدین
 اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بکومت تضای العبره و کوفه و دمشق و شام و غیر از گردند
 چنانچه شافعی سید مرتضی و تصانیف و غیر مجلسی خاتمه الحوادثین ایشان مثل محلیه فتن از جباران و انوکاه است
 و ایضا از دست خالد بن ولید بسیار از کفار لاتعد و لا تحصی بقتل و آند و نیم سعادتش و
 ترقی نهاده و چنانچه بر او انی مخفی نیکیست یعنی علی بهترین کس معلوم شده که این همه تنهای علی است
 با و یال ظاهره آن سید بزرگوارین نیست که و اند و الحجب کل الحجب که حضرات امامیه اس
 صفاتش میریزد و کبار و عوارین سید ابرار را قرار دهند و اشعار را میو امید ابر طاق نهاده و برین
 قدر هم قلوب ایشان ثابت نمی گیرد که اگر مهاجرین را با جناب مرتضوی انهمه کیستند و اگر سوادین

بعد از شهادت فی النورین چرا بدامن مبارک من آویختند و خود متصد خلافت گشتند و مثل
 مردان بگرازان برای امام منی نگینند و جناب امیر چگونه بر صواب دید این بزرگان خلافت و امامت خود را
 موقوف به شهادت فاروق عظم بعد از کتاج امام حسین غاشیه اسپیشان کی در بازار مدینه بر دوش خود ش
 می نهاد و وی النورین بعد از استرای زره حضرت امیر و ادای قیامش زره مذکور را چو اینچنان نشان باز
 میداد و بعد و قاص بعد استماع خبر قتل ذوالشده به بخت عدم محبت تر گفتند چرا ندانستید که کشید
 چاک گریانش چگونه نادان می رسید چنانچه از مطالعده هیچ البلاغه و جلاله و العیون و بکار الانوار
 کاشش فی نصف النهار و تفصیل قصه کتاج شهید کرداد آنچه از فاروق عظم در باره استیلاج و سرور
 این کتاجی حد و ریافته بعبارت کامل بجائی مسموع فرمایند فائده فی ترویج شهر با نوسن
 حسین علیه السلام عمر فرمود که شهر با نور ابر سر بر بنشانند و مهاجرین و انصار از نظر او بگذرند
 هر که او را رعیت یا و باشد خستیدار کند شوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
 اکت گفت او پیر است لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این مرد
 گفتند علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت و لایق نیست ایام پیش فاطمه
 در روز قیامت خجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر
 احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگست ولیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
 او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آغشته باشند
 و نشانه ها می کردند حسین را بر پستانند و گویند که عمر غاشیه حسین بر دوشش گرفت و با او
 در مدینه بگروید تا سه روز در سوم زفاف کردند و شهر با نور اکسین دادند بقصد کتاج اتمی موضع
 الحاحه بلفظه قطع نظر از نیمه زبان مخبر صادق مورد و ما کی طوی ثمن الهمی ان هو الاک و حی و حی
 بر مناقب این بزرگان و تمیلات تشبیهات ایشان با عصای رئیس خویش و ذوات
 مقدسه دیگر انبیاء اولو الضم که شمه از ان قبل ازین گذارش یافت و تفصیل این بعد ازین خواهد چرا

بازنو

می گردیدند آنی که مدح منافقین و نکار که سپینهای شان علما از کینه امیر المومنین بود بمشائری که
 فریت بران تصور نباشد و در حدیث شخص قاض است چه جاسادت سلیمان بن ابی ذر از کفر من
 الدلالة لقطعها التي تدل على خلاف هذه التهمة العظيمة والاعتناء بحسن فهمي واداء
 بالمدبرهول شيعه هم ضغائن وغوا اكل انفسه وبقوا ان كروك خلافت بربره علم امام حسين بن عثمان
 سبر ووازين رگزار اوباب صبا ولام بر وجه البليت كرام واتباع واتباع شيعه ايشان كشاده بكمه سببا
 كرامه سببا واداده شد و بجناب سلطان كرام رسيد بخرس كيت كيت تفصيل آن را بآيه جديان
 واز ايجاست كه حضرت امام حسن عليه السلام در حالت جنهار خلاف ائمه اطهار كه بر زبان برف
 رساله و علمای فقه پیش اطمینان انبساط امام و شمسند كاسته في انشاء الله تعالی جهامی می میگرفت
 كه در ايت و اين كره و زار می فرمود و قهر می سوخندارد و كذا قال الله تبارك و تعالی اني سببت في الدنيا
 انفسا واني لآله الذكري اني ارجل مهلت سببه تفصيل اين با جبر جامی خودش می فتنه بليك
 علمای قوم از راه ما قبت اندیشی بكار برده اند و شتم بر كالت و خرافت شتم بر و سبب شانی
 معروض خواهد شد و در خصوص نيقام تعريض ان نموده باستیصال مقصد و ديگر از مقدمات مؤلف
 گر ايم و سگويم كه با قيماندا عای تصميم عزم حراق بفاطمه كه صاحب سببه بعليد
 مجتهد در رساله طعن الرماح و ماسي كنشوري را بر امام مطاعن خلافت خريم نموده بسجج البشر آنكه دلات
 حديث زاله انخار و سبب قبيد قلمي و اداده حتمی حضرت فاروقی مدلول عبارت مؤلف باشد
 منسوخ است يعني كه روايت كتاب اول و سلطان كرامت عن زيد بن اسلم عن ابيه انه قال حين توفيع
 لا و بك بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم كان علي و الزبير يدخلا في علي فاطمة
 بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فلبسا و روتا و يرتجفون في امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن
 الخطاب خرج حتى دخل علي فاطمة فقال يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم والله ما من الخو
 اهل بيتك من اينك و ما من احد اهل بيتك بعدك اينك و ما من الله ما ذا انما اهل بيتك اجتمع هو

التفريع عند ان امرته ان يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر بن الخطاب
 فقال لعلكم ان عمر قد جازي وقد حلف الله لكم ان يحرق عليكم البيت
 واكرم الله اما حلف عليه فانصرفوا راكبين فقرأوا اياكم ولا ترجعوا الي فانصرفوا
 عنها فلم يرجعوا اليها حتى ما يهلكوا وبيك انهم وبعثوا بين يوم از بدین اسم وبعثت بها
 امرهم ان يحرق عليهم البيت فعدلوا ولا تعلقوا في قولهم فاروق محلي است بدفعه صحت
 الامور ان عبات سیر که فاروق عظیم را بتخصیص از بیت فضل الصدیقین تخیفا و ترسیا بر زبان
 که اگر بود که تعلق آنها خواهد شد غایب از بر آنها خواهد سوخت آتش قهر و غضب خاتم افروخت و لازم
 که این نبرد و تریب و واقع منکر تصدیق حراق خانه زهر ارضی است عنها باشت فضل العزیز
 اکابر عطا الله در کتب این و ایان خویش تنگوار تمام می نویسند که بسا اوقات آدمی بکلمات
 متکلم می شود بلکه شمشیر نیز به دست گیرد و قتل خا طبعین در دشت نمی شنید بلکه در آسنگی
 شکو و آوازی است باب قتال لغایت قصوی می کشند و در نیا شل حسن مجتبی علی صاحب
 ریاض السکین قصد از زار در سندان و از نیا گفته اند که امیران سخن بصیلات گویند و باشت که
 در نهان صبح جویند روزیکه یضه ثانی را انجم می رود و پیش نوح الشایخ و در حال شراغ خبر و
 حضرت زهرارسانند و بحال جزیع و فرج همراه صدیق تقریب تقریب نرو امیر المومنین علی حاضر
 و شکی نیست در وعده و گفت که نه طلبیدن ما بر جنازه فاطمی از ان بیل است که در غسل آن حضرت
 و خل نداده می تعبیر کردی که باو بگو گفت که ترا بمنبر و پیغمبر چه کار است اینهمه لیل که درت و غما
 است حضرت امیر منبر مودا گرفت شمشیر یا و کنه تصدیق خواهد کرد گفت ندی پس دست
 غسل شد و گفت که در دامن اول از ان بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در غسل فاطمه زهرا و باره
 نماز جنازه و با تعلق به بیت کرده بود که اجانب بدخل ندی حاشا که آن کلمه نبردند خود و هم
 کرده باشند بلکه چون الف و ن در بنام مصطفوی از اید الوصف داشت حتی که در همین نماز بود

مبارکش سوار میشد و در اثنا خطبه و این مقدس میکشید بر آمدن ابو بکر بالا ای مهران سوار
بر روی شاق آمد فاروق این کلمات طعنه ای است از مملات نسبت و صلاح او بر پیش قبر فاطمی بر آید
نار خبازه قرار گرفت پس صحبت بفرمایند که در ولایت پند و خطبه و غصب و سرکشی و کفر و الفجار از شما
بر آید و قتال عظیم و صیانه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین ششم سرور و مودت و برپا نشد بر سر فاروق
از روشن بر دارم بلکه قبل از این مطلب و پیران زنده نگذارم پس به جریب انصاف به نسبت مجموعی در صلاح و تقاضا
و برار او فاروق تن بر صناد او نداشتی مخصر و حال آنکه اصول معتبره بنوع امامیه یا و از مینه ندای
ایمنی بگوش خاص عام و دیدم که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام و درین وقت مأمور بود و چنانچه
قتل فاروق چنانچه مطالبه کتب فتن بران شده عدل است محمد اکبر گزاندن خطی از خود و در اندیش
دارونیک میداند که هرگاه حضرت قانع یا به غیر می قتل اوراق بیت فاطمی و سقا طحرین بترت و یا خلاصین
کار و یا و بناله شمشیر ضرب کرد علی اختلاف و یا تا هم انقضای زن و سوط بضمه سید کانیات تا آنکه از وی
مبارکش است انتساب تهمت نامساو الیه سیر منابر که موی علی سلام از استماع آن پیرین میخیزد
حقیقه مثال این بیخافات آبروی روانه این حکایات نفس قرآن و الذی توکل و فتنه که عذاب عظیم
می ریزد و موی سیف باشد بر مجروح شدن قبر نیت نار خبازه چگونه به واسطه استقامت مامور خواهد بود پس این
جوش و خروش چنانچه تهدید او ترساید و همچنین است حال فاروق چون در این مقام دعوی نموده
ناگزیر با شایان آن از کتب معتبره امامیه و فتنه شوم میگویم که اما انتساب تهمت فاسد است
انچه در تذکره الامیره و او است بنوع امامیه حجت شافی است و روایت شیخ اشعری و در عمل از امام
ابو جعفر و یعلی فی است حیث روی آله قال علیه السلام قالما الشرائع لله فقال
انزلونما انزل وقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیما ما قال فسكنوا بوالله
و رسول الله و انشر کوا بالله و اما قتل النفس التي حرم الله فقد قتل الحسن بن علی
یا صبا به و اما اكل مال یتیم فقد قتل یفینا الذی جعل الله لنا و اعطو غیرنا

واما الحق اولا کذا فقد ائزک الله ذلک فی کتابه فقال لیسى اولى بالمؤمنین من
 انفسهم واولوا حجة امهاتهم فعقول رسول الله فی ذریته وعقول امهاتهم فی حقیقتهم
 ذریتهما واما قد فالحصنة فقد قدوا فاحاطة فی منکر برهم الی اخره فخصر وعبارت
 تذکره اینست که بخین حق هستند انچه بخین نیست بل بت رسالت وحق ساختند و نسبت ناسخفا
 بحضرت فاطمه وادون ووشنام وادون باو وخصمیک و خلافت نمودن کشتن زدن مظلومه سقط شد کشتن
 مایه و آتش بخانه بخیر انداختن الی اخر النیدیان واما احراق و تخمیر پس مجتهد جالسی در ذوالفقار
 مصنوع بصحت قوی آن مدعی شده و عبارت تجربه خواجده و احکام شیعیه یعنی فاضل عمر فیه النام و کلام
 امام عظم علی و شرح عبارت مذکور نماید آن میکند حیث قال وبعث الی بیت امیر المؤمنین علیه
 السلام کما امتنع من الیه فاضل فی طائفة و فیه فاطمة و جماعه بنی هاشم و اخر جمل علیها
 کمرها و کان معه الزبیر و البیت فکسر و اسیفه و اخر جمل من الدار من اخر جمل و اخر
 فاطمة علیها السلام فالت جبینا الیه فحسرت الی اخر البهتان و ملا باقر مجلسی در تذکره
 الالبینیر بدعوی تشل انداختن کردن افراخته کما عرفت و ضرب تازیانه را از جمله معتبرات بنده
 و صاحب ثبات الحق نیز تصریح بدان کرده و ادعا شستن نخواهی بملوی مبارک فاطمه زهرا زهر آلوده
 و عبارات دیگر کتب مثل تخمیر بخش و غیر آن که از الیفات تقلیدین فاضل جالسی است و در انیم فی الت
 بخانه زهر از دند بحال رسوائی حضرت امیر بیرون کردند از قصص طعیه توان نمود و از پنجا حاشی اما بنیه
 در کتب معتبر طعن قوی احراق هرگز مذکور نیست و شیخ جلی در کشف الحق و دیگر آن در غیر آن غیر از غیر
 احراق خبری دیگر و مطامع خلفا ذکر نفرموده اند و رجوع از ان نه نموده از بهم می باشد و بنیه استغنا
 و فریاد کنه زری باگانه بی گناهی می باشد پس بد آنکه فاضل جالسی در عماد الاسلام در توجیه سکوت
 و قعود در خصوص وقت تخریم احراق بیت فاطمی گفته هذا القعود انما کان سیف فاحاذ الکون مستند
 بوصیه النبی صلی الله علیه و آله اما اذا کان کذا فیکون القعود واجبا و انما ساقیه تقول

خواهی داشت که چون صدق خواست که برای تنبیه یا تعزین زکوة پردازد فاروق بجای ایشان است
 و حق که کوی آنها باد و در خدا ظاهر است که اهل بیت را از هر یک عندنا فضل الصدقات
 و صاحب اسلام و صف کمال غنا و عداوت صحابه اجماع و ادعای حق و ایت حراق در کتاب
 بطریق کما سقت الیه الاشارة چون زوار گیر بجای طایفه امام مضر نیانند درین وادی
 شافیه مَقْصُودُ تِلْكَ الْوَاكَايَاتِ هِيَ تَبَعُهُ قَصْدُ اخْرَاقِ بَيْتِ طَاهِرَةٍ
وَكَانَ بِالْخَطِّ جَمْعُهُ عَلَى بَيْتِهِ وَكَانَ وَفَعْلُهُ كَلَامُ اَعْرَضَهُ
جَمْعُ الْكَلِمَاتِ یعنی وایا تیکه در باب نشاندن در کتاب آورده اند مضمون آن چنین
 نیست که عمر با اتباع خود بظواهر قصد بر خن غایب البیت نمود و پیغمبر در جمع کردن آنکه آتش افروخت
 و خانه را سوخت غالباً عرض او فقط مخالف کردن تخلصین بود و اگر هیچ و احمد که در آن گاه
 مقصود از جمع کردن حطب و مهیا نمودن اسباب حرب و تحریف تهدید باشد فقط قول لَا فَعْلَ
يَا اَصْرَفَ اَنْ يَخْرُقَ عَلَيْكَ الْمَبِيتُ بطریق اولی تهدید و ترس باشد بود
 که برای نظام خلافت صدیق که مثل حضرت علی و اه و تنبیه بود وقت شورش اعراب و حاطره
 آسمه کفار و مرتدین مثل عیسی و حجاج و سید که کذاب از فاروق اعظم که شدت خشونت فتح علیه السلام
 اقتضا داشت عز و ایل و عهد و صورت نیست که امر او تلف از تعظیم غم احرار آن باشد که حضرت
 معاذ الدیلمی بر خن جلیله آنها و نیست که میگوید و اگر معنی نیست که تهدید او نخواهد بود که ابر کلمات
 بر زبان آورد و کور و دشمن نبود معنی مخالف الفاظه منافق خاتمه رساله دیگر است که در حدیث نقل
 نوشتند زیرا که از مطایع آن واضح می شود که احرار بعمل بد و فقیر و افاد و تلف هم نیست
 چه در اول عبارت این رساله آن است که فاروق بحال جد و جهد را و ده احرار هم کرد و خواست که خانه
 مرقصوی را بسوزد و کلاً اهل او و صدر رساله دوم که محتوی بر لفظ تحریف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
 امتناع از تحریف بود و نه تسوین عبارت خزان بالا میطابق می رسد لال بر وقوع آسراف

خلافت بلا فصل ابو بکر صدیق بنمود و گفت که از امامت من کاره نمیتوان شد که اگر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در این دنیا بود و در مقام نبوت که با نظام مملکت و نظام امور بی تعلل و در جوار
 امامت اندام و با خشنود نشاندیم که بدین جهت که در مشوره خلافت هر شریک نکردند انبی محصلها و درین باب
 بسیار دارد است چنانچه خفی نیست منطبق روایت بدین خلف حضرت امیر المؤمنین بر بیت کردن آن جناب بعد
 از خونیف و تهدید این نظام به هم متعارضند و در نفس الامر در مقام روایت تهدید کما اثرنا الیه لایعبار
 بهماست اما اثر ثانی پس سلامی امامیه ز قدیم الامام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
 هرگز وقوع نمی پذیرفته زیرا که بر او است صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیت ابو بکر ننمود
 نکرد و تا زندگی جناب فاطمه زهرا و بعد از انتقال آن جناب چون اجابت کما ندره مدار او تسلیم می نمود و در هر یک
 احوال انصار پس اجماع و استحقاق تحقق نباشد چنانچه ثانی علم الیه امامیه بخارجی بیان گواه است
 و تا آخرین تالیف این نیز این تقاریر را عاده می کنند و بر طبعیات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
 و سببی بیانه گوش نمی شنید پس در گاه بدل صحاح روایات اهل سنت همین شد پس روایت زید بن اسلم
 التبت لاول حجاج و تمهید خواهد بود زیرا که بدو لولش است که حضرت امیر و دیگر متخلفین بحج و استماع
 تخلف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیده النساء الزهرا سلامی خویش رجوع نمودند و تن به بیت صند
 و رواند و این بدلول روایات صحیح بخاری و مسلم و تالف سیرج وارد کما قلتم و نیزند لول روایت زید
 است که جناب سیده حجت تهدید فاروقی به لیت اختیار کرد و اجنوا انیکه خوف و عباد و قلوب
 متخلفین اقامه نمود و بدلول روایت صحیحین برسم امامیه است که هرگز بطریق مدار او تسلیم نرفت بر
 ثابت دم و رانج دم باقی اند و انصار روایات صحیح معلوم میشود که زیر این چنین تخلف نکرده و این روایت
 مخالف است و نیز روایتی دیگر است هم جنب روایت زید که زیر شمشیر کشید و آخر نوبت بدان
 رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاشش گردید و هنگامه کارزار برپا
 چنانچه این شهاب گفته و ازین روایت مسلم نیز بعد استماع تهدید دریافت میشود پس ثانی لازم

آمد و احتجاج بر وایت تهدید با حراق در باره اثبات صفات این از وجه اعتبار بالابطال از مرتبه اعتماد
ساقط گشت اکنون بعضی از مضامین که در روایات متخلفه موجب ابطال شود و تطبیق از این نظر ورنج
باید شنید که لایسم که حضرت امیر با عتقاد عدم استحقاق خلیفه اول از متخلصین باشد و از اینجا است که
احدی از روایات صحاح و لاتی بر قیل و قال جناب امیر در استحقاق این منصب حضرت فضل
الصغیرین ندارد بل از طایفه است صحیحین و قصه فدا که برای ام المومنین چه لایقه بتیوان یافت که در وقت صدیق
مازندگی فاطمه زهرا را نکشت نموده و این تاخیر چنانچه در عدم اهل بیت صدیق نفس نیست چنانچه تاخیر نگرد و در نفس
تخلف هم نص می تواند شد زیرا که برای امیرین حضرت امیر قسم خورده بود که بعد سید المومنین را در شورا
نه فکرم که سوره آیات فراقی را خطا یا کتبه جمع نکنم کافی الاستیعاب الصواعق من کتبنا و غیره را
من کتب الایمانیه مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت محصل باره آخر این امر عظیم که اهتمام نشان
بر وجه حال واقع شد بدون امتداد زمانه تصور شود و هر چند محال جمع اهل بیت و صحابه غنیه از
بعد و دی کافی تا ایضات المحقق الدلوی تا مدت دراز در فراق برگزیده تمامی نفس آفاق و در گرون
و بیانش از حوصله شکر بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنهما را خصصتی می بینی
ز اند الوصف نسبت به بزرگان حاصل بود که بر این طریق متبیین می شود و تو این پوشیده نمی ماند و سنان
شروع حضرت شصین تا سید تقویت حفظ و حیانت حضرت توان بهر اوقات سقا و مسکن بگناه حراق
بیت اهل بیت سید اندیا را الی غیر ذلک من لاف و است خلاف مقتضای شکایت بنور باره متبیین می بینی
احدی از شبهه اوراق تا سید کوره با عانت فاطمه زهرا نخواهد پرداخت کما سیحی الشارح الله تعالی المستحسن
د اولی هم نباشد لکن نزد اهل حق سید و تیار ایشان هم در صحت هم در ایام بجا از تحمات بل و س
نه حاصل بجان سول شکی که بر مری و انس و کی ایشان روح روان موجب کائنات جسم جان
نموده ارشد بعضی از شکایات و ستانه مثل تهدید و در تقریر خلافت و در تقیید و مانند آن نیز ضمیمه
غیر ذلک الاموالی فضیلت المطولات پس نظر باین وجه اگر امتدادی می کشی در جهت صحت

بیان آید بجای خویش نه مثبت مدعی بداندش کفایت در سایر صحاح و سایر
 از روایات خود با که اول مطابق آن جتیه میسر در سید کشف صبح خلافت سید سلیمان است که سید
 منوره تارانه این حدیث را از ابی سعید حدادی در قصبه بیت تقریر خلافت ابو بکر صدیق روایت
 میکنند که در همان روز که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند صدیق
 بر سر برآمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زیر در حاضرین نیست و راطل داشت خطا نمود که
 تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت را میکنی بخوای زیر کفایت ملامت کنی خلیفه نبی خدا
 علیه السلام را از آنچه بر زبانم رفت بگذرد و در پی مواخذه شوم بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز در آن
 قوم نیست پس دستاویز او نیز حاضر شد و همین قیل و قال و سفود در میان آن بدو این هر دو بزرگ
 بطیخ طاهر حدادان در بیعت کردند از این مختصر این چنین روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبد الرحمن بن
 عوف گفت که ابو بکر صدیق خطبه خواند و فرمود که بکبریا الهی گاهی حوصله ارباب دنیا و دنیا را
 و علانیته نکردم و لیکن از تنه ترسیدم و در امارت احتیاجی بچشم و طاقی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
 دستگیری فرماید بعد از آن که وزیر معذرت کردند و گفتند ناخشنود شدیم مگر بحجت تا خزان شود
 و در سنه او را بر بودن صدیق بنی نصب جلیل شد که نداریم او یا را غار پنجه خدایت صلی الله علیه و سلم
 و شرف او با یحیی بن داود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حیات خود او را امام و پیشوای ما فرموده است
 طحطا پس احادیث صحابه رضی الله عنهم که شریک و قریب باشند بقایای حدیث کثیر که در کتاب
 بر حدیث امام المؤمنین مسطور که حضور و در انجام ما ندانم حضور حضرت زهرا را اصول امامیه هرگز نیست و رجحانی
 و استند به چه جای آنکه محصلش نفی بیت تاشش ماه بود و محصل و آیات اصحاب بیت تشریف
 قرینات خاتمه بر صلی الله علیه و سلم است که اسنادی در نفی مذکور است قد ثبت ان الاثبات
 مقدم علی النفی در روایت معرفت امام یعنی من که کعبه امام زمانه است و هیئت جاهلیه
 و مانند آن که در کتب معتبره مندرج است موبد همین است که طول کتب در بیعت واقع شده و در سایر

سعد بن عباد و بر خلاف علی مانی الصواعق و صواعق ضعیف و مردود بلکه خلاف آن از تخریب
 با وصف و تمام و طرق نیز محدثین مردود و مردود و مختلف است مانند سعد کا قال کل فی پنج مجموع
 از احادیث مطرود و نقل سید مرتضی در شافی و مجلسی و بحار می توان یافت که نزاع است جمیع سعد بن
 عباد و راجع است به جمیع این معلوم است که اتفاق اندکی که از جمیع در یافت می شود در جمیع قاصد
 نیست بلکه تخلفی و دیگر که تعلق بسند احادیث از دو آن بنا بر سیاق و شال و خباچه بر ناظرین
 بخاری شال نشاء و ساری مخفی نیست می توان گفت که این روایت که در آن بنا بر خیریت است و ابو سعید را و آن
 بسبب عدم سند از هر ضعیف است و غیر مقبول و روایت ابو سعید که منطوق آن چنین است که
 حضرت پیر رضی الله عنهما ز اول است سند و موصول پس بن التبعاصح خواهد بود و بعد از طریق
 تطبیق و دفع اختلاف روایات عقلا و فضلا آشکار شد و ضرورت بدان نماند که گوئیم بهیچ نوعی تخلف
 و تائید علامه واقع شده این همه که دید می و سبب بر تقدیر لفظ احراق است الاحوال و قوت
 در مقابل طائفه امامیه که درباره سخن ساز می سعد و هم نظیر اند می توان گفت که در حدیث فاطمه لفظ یقتل
 بخانجها صاحب استیجاب بر تصریح جاسعین باضی برای می و است کرده اگر چه تخریب آن که از بعضی
 منقول است لالت استباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ یقتل در معنی جمیع باشد و لفظ
 و قتل در لغات غرائب احادیث مثل نهاده چند بعضی قتل و احراق است و کفر الی غیر ذلک متحمل است
 در اصل بمعنا سخنان سوال واقع شده پس محتمل که مراد فاروق تهدید او و یقینانه غرضها سزاوارست
 باشد که نگاه نیز و آواز است در این شامل است چون جناب مصطفی حکایت قول و الاصل من غیر
 پس باید که تخصیص احراق را بدین منطبق حکایت علی الحکمی غنه لیکن راوی برجم خویش و است نهی نمود
 منتهی احراق حل کرد پس تطبیق هم حاصل می شود و لالت تهدید یا احراق هم ندارد و فضلا عن تصحیح و برین
 کتب مقیده میا حضرت امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات استباه روا کرده و حل نمید
 چنانچه از مجلدات بحار و شرح کلینی روشن آشکار است مخفی نیست که اشتباه و و هم را

استبعادی ندارد و هذا غاية ملایم المذاهب و لكن يجمع تعدد البنية الحكم قوله بجا به عرب اة
 اقول ان هذا كلام برهني است برهان من حيث است برهان جاسا که بروفي مرويات و تصديقات حکما که در
 دوفی المرتب الرفیع صدق اخباری باشد چنانچه در عبارت فاضل کرانی و حافظ ابن حجر عسقلانی
 خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی ندرک نیست و اگر اساس این اصول ایهی قطع نظر از
 بر محل خود نیست کما لا يخفى صدور دعوی است بر بعضی از کسانی که مورد ادعای او احداث او اند و از جانب
 مؤلف بتفصیل گفتورنی بر ابرام طاعن که الفاظه حدیث لایست کند بر آنکه این ساخت بر کسی خواهد کرد
 که مزید قریب خصوصیت آنجا نجدت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثابت باشد انهی محصله شیعین امضرت
 شد بدینسان که اسبینه انشاء الله تعالی فی المسائل احرر مفصلا قوله فانظر انکما التیاجع
اقول ان عنکم بکار تکاد رجوع لذلک بن مؤید و اتباعه و أشیاعه عن أصلی اعتقاد
 المؤمنین و الشیوخ و العباد کما يدل علی هذه الأداة ثبات سلامه فی الاقوال لا تریه
 و العباد ان الذل الذل المذکور من تحفة النوادر و المفصل الاقصى و الضمیر علی الاطلاق
 ینافی الردة المذکورة لا اذ تداد یعنی تبدیل لامه الشرعیة و التصدیق عن الحقوف
 الحقیمة فحق لا تدعی الله کان منکر الاصل و یماز و یفقه و قاله ابو بکر الصدیق و یحذا
 السبب و لا نقول انه اشرك بالله کما ادعیتم فی القول السابق بل نقول انه لو کان
 كذلك لما وقع الاختلاف من اهل الصمابة فی قتاله بل و جبال تقافهم مخیرین
 و لم یستصباله فان من اشرك بالله تعالی و انکره اسلام بعد قبوله فقتاله واجب
 محلا الخلاف و الشقاق بل هو عند الجميع موضع الوفاق و ان عیتم یا تداد الممالک
 لذلک و انحرافه عن بعض الحقوف و احداثه فی الشریعة ما لم یؤذن به الله سبحانه
 فیه کذلک لکن لا یمنع اجتماع الاسلام مع هذه المذاهب علی القول باسلام
 قبل تنفیج اخباری و وقع من الفاروق لا عظمه لا یدل علی طهر دة اعتقاد و

[illegible]

انكروا فرض الزكوة وذكروا ان خذوا من اموالهم خطاب خاص بزمانه
صلی الله علیه و آله و سلم لفظه و انما الله في بعض عبارات روایات دیگر که روایات متضاده
ترتیب خواهد بود درین نزدیکی محروص خواهد بود و گمانیکه او را با وجود نبوت روشن بالمعنی المذکور در
امامیه بطلان اتحاد مذہب نیست مومن پاک اعتقاد می پذیرد اگر دعوی پیغمبر برای او نصبت
و از نه اثباتش بر منتهی شان خواهد بود و باسنادی که نصبت ندارد که با تو کار
و لیکن جوگفته و دلیلش سار و محمد که مملکت مالک و طرفداران آن بی نصبت مالک بر اثبات
اجتهادش قدرتی ندارد چه اگر مالک الشان عقدا و خالصت حلا حضرت اهل الصابین نیست
جناب میرالموسوی امام برحق و خلیفه مطلق مسند است کما صحیح است در فی مجالسه و غیره فی غیره و کلام
الموقف الضایع بعد از آنکه در مصورت نیز اطاعت عال بویا بعد تو عطا صدقات و مال زکوة با این
تعلیل الذم الذم الایمیه و رعایه که وجوب التقیه بر ضرور بود چون او از خیار مسکن اثناعشر دست
شد و در مخالفت جناب مرتضوی و شیعیان که با مرتضی حسن همان مطاع لازم الاتباع بمعنی
نموده که فی الجار مصر گردیده و قد تقر فی خاتمه التجریدان فخالصه فستقر تبه جهاد و استنباط مسایل
شرعیه همچو انکار و منع زکوة از دلالی نصبت که برای او بر اصول امامیه بقیامند پس آنچه بوی رسید از خدا
رسید زایده برین که بکوشش تباه کافر نباشد لکن از گناه کبیره بلکه اصرار شن برین گناه امری است
که بر جا خود مرصوف از بر این یقینیه که شرف بلکه خصوصیت **قوله** چنان مومن پاک اعتقاد را **اول** آنست
است بخند و جد اول آنکه زکوة را که افسار معتبره فریقین بران لالت دارد مومن پاک اعتقاد پذیرد
ببخشیز و تیغ بسید رنج الصاف بر دین و دم آنکه بخار جمیع چیز که آقا منقول است و فصل آن
که شرح سخافت و خرافت مالک است بعد ازین خواهد آمد نصبت در اندیکه هرگز وی اعتقاد
و خلوص بنجاب مرتضی و حال نبود حضرت امامیه محض بنا بر صحبت مخاد اهل حق و انما که مطاع من جمیع
حضرت صدیق این همه در انفسی اختیار کرده اند بلکه قتال و عیش و سرور و آوار و بجهت

۸۹
 الحارز کوة که خلف شایر سلام است از صحابه کرام سر زده سوم آنکه اگر او من پاک اعتقاد بود
 بتقلید مرتضوی و خلوص بی ایشان که عصبان بود بر صدیق ثانی نیز گردانید چنانچه حق البصیر باقر مجلسی ذکر
 کتاب احادیث کلامیه پیش چهره بران دلیل است بر ذاتی و کلامه مخالفه و بعد از آنرا سنی و یونانی
 و خروج برخلاف وقت بدین جهت که اگر چه عیار نه پنداشتی و قد تقر فی البصیر ان رفع التالی حسب
 لرفع المقدم یکا که چهارم آنکه در بعضی از نقاد و دیگرین چون اهل اعتقاد و راس و پیش عیار این مجاد
 نه بود که عیار پر دازان مخالفت یافت که مبلغ زکوة و صدقه و غیره در دنیا انخواهم رسانید بلکه حضرت
 مرتضوی که خلفه حق و امام مقتدر است انخواهم دادند آنکه میگفت که بعد از وفات سرور کائنات اصدار زکوة
 فرض نیست نه مالا یعنی علی حدن اقتضای افضلا علی افضلا قوله برین گناه رسید این امر حصر یکار
 قید نقطه اعتباری شود یعنی گناهی زوی صدور نیافته بگرانیکه او خلاف صدیق المعصوم مرتضوی
 نهند شستن جرم و اثم باعث قتل مغلوب نری او و موجب روضه قبایل انوش گریه و استغفار
 عبارت جمع البحرین است و قد عرفت انفا فلا حاجة الی اعانة بنایا باجمله چنانچه شیطان در مخالفت
 الهی خود را از موجدین کاین زمین و مالک هم باوصف طاعت و کفایت حضرت قیوم سر از
 عید پس چگونه منون پاک اعتقاد نباشد که ایمان خود را بر هم حضرت مولف بحال رسانید و بر باطن محالین
 قاضی او را اندیشه شورش بلکه و فیات الاعیان بعضی از امامیه پوشید نیست که کم کسی قیامده باشد
 که او را در امر تشیع داخل نکرده باشند و قد بر فایده دقیق و بالتامیل حقیق و بحال که علای اهل حق
 شکر الله سیما هم فی الدین در اندک هم جمعین شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة و السلام نیز در
 معبره حکم کلام بقیه و از این طرح اقامت اقله بر دت مالک شیعین بالمعنی المشار الیه فکند مطالب امامیه
 از اصل و بنیادش بکند و از این شرح الاطلاع علیه مع فوائد جمیع فیلطالع ثم قوله چنانچه علای ما الی آخره
 اول علای امامیه درین مقام هم نگفته و نه غواتی که از امامه ایشان در محبت و وفادار مالک صدق
 یافته پسیم تدبیر نهی نیست بلکه زبان حال هر یکی از سلف و خلف طائفه عیدین و پیشین است

مترجم است بلیت عشق از روی حیا برده تقوی برپوشید به طبع بنیان کبر زخم شست من از با
 افتاد و ازیر که شریف تصنیف امام الائمه طایفه در کتاب شامی که جواب است فی القضاة عبد الجبار مصنفی ایتقان
 تألیف آورده بمقتضای حکم الشیعی لم یصیم و صدق آن که در وقت مالک المعنی التمارک زکوة از الزکوة
 بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که هیچ نگا و خدای است به چشم غیرت بین ملاحظه باید کرد و اما صانع
 خلایق قتل مالک بن نويرة و کتب تبایحه ماله و زوجه و نسبه و الی الردة التي لم یظهر
 منه بل کان الظاهر خلافا من الاسلام و یجری مجله فی الوطی من تغافل عن
 امره و الله یم فی حکم الله تعالی و اصبر علی سخطه الذی شهد هو به و قیل ان
 من یسئ ما روی من الاخبار کیف یجوز عند حصص منا علی مالک و اصحابه جلد
 الزکوة مع المظالم علی الصلوة و هما جمعا فی القرآن لان العلم الشرعی بانهما
 من دینیه و انکب الشک و شریعه علی حد واحد و هل نسبه مالک الی الردة مع
 ما ذکرناه الا قدح فی الاصول و نقص ما یضمنه من ان الزکوة معلومه صریحه
 صریحه صلی الله علیه و سلم و انجب منک لایحیی فیک و کذا لک سائر اهل الردة
 یعنی انهم کافوا یصلون و یحذفون الزکوة لاننا قد بینا ان خلایق مستحیل غیر ممکن
 و یقتضی بطلان ذلك قد روی جمیع اهل الثقل ان ابابکر و صلی بحش الذین انفسهم
 بان یؤذوا و یقیموا فان اذن القوم الذین یبازا انهم و اقاموا کفوا عنهم فان
 لم یفعلوا انما ذوا علیهم و جعل امارة الاسلام و البراءة من الردة الا ان و لا قاف
 و کذا فی سائر اهل الردة ما اطلقه من انهم کافوا یقیمون الصلوة و قد علمنا
 ان سائر ابائهم و طایفه و غیرهم امرای علی النبوة و خلعت لشریعة ما کافوا
 یروون الصلوة و لا شیئا مما جاء به شرعنا لانهما یقیمون هرگاه اهل حق این طایفه
 که این شیخی قدیر و صدیق ازین شیخ بیان و سائل نموده اند و قبل ازین روت مالک ما یستغنی فیکو

کتب عمایه طایفه از مفسرین ظهور جلوه کرده اند پس حاجتی بان متعلق نیست که افادات شریف از آغاز
 تا انجام زیر و زیر کنم و با کلمات تفصیلی در هر مقام حرف زخم مگر الفاظ النامین و تنبیه النامین
 شریف مذکور است منع از اقرار با دانی صلوته قیل و قال کرده است که من تا مقدا و نحو و اسما
 بایمان بهانی نه شایع بر همه کس بود که شایع شود و چنین است که اگر از از مقارنت صلوته
 زکوة و دعوی انبی است که اکنون ممکن نیست یک حدیثی که در حدیث است حدیث اولی الاثر قال کرد و فمیع
 اعراب من کل غریب عند النصف اللبیب بکذاش شبیه هر چه که علمای فریقین در کتب
 خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علمای حق پس بنمیت
 آنچه فخر المستکملین ایام المتبحرین و تفسیر کبیر تقریر پیش فرموده و گفته اند در فیهات خود نقلش که در حدیث
 میرو و فانظره الی عباد الله اخرج ما یعول الزکوة فی زمان این حدیث در حدیث
 وَقَالُوا لَئِنْ تَعَالَى آتَاكَ الرَّسُولُ بِأَخَذِ الصَّدَقَاتِ قَالَتْ ثُمَّ إِنَّكُمْ أُنْزِلْتُمْ فِيهَا
 سَكَنَ لَهُمْ فَكَانَ وَجُوبًا زَكَاةً مَشْرُوعًا بِحُصُولِ ذَلِكَ الشَّكْنِ وَمَعْلُومٌ أَنَّ عَمِلَ الرَّسُولِ
 لَا يَقُومُ مَقَامَهُ فِي حُصُولِ ذَلِكَ الشَّكْنِ فَجَبَّكَ لَا يَدْفَعُ الزَّكَاةَ إِلَى عَمَلِ الرَّسُولِ
 و اگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جائی بسیار و عبارت را در کتاب استطاب
 خویش جمع کرده و بی هم آورده پس مسلم است لیکن بان دعای شریف استحال انکار مالک بن نویره از اول
 زکوة و اقرار صلوته است بطی ندارد زیرا که بدیهی است و نه برانی بران قائم شده که هر گاه و چنانچه در کلام
 شارع مقارن یکدیگر نکرده شود تا محلی حکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقام باشد فکیف که هر دو هم
 درین مورد بر سبک واحد تنقل اللفظ و المعنی باشند و در مقام خود اولیا شریف را حکم میکنم که خدا را بی روبرو یا
 و بدون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوات می آید
 صطوح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از خدا و یا عدم تنبیه و در طریب یا پس دیگر چه
 باعث شد که و کریمه انما و لیکم الذکر و حق را خلافا لدرایت مقتضایان بر تصدق محل منفرین و خدم

تشریف اند میوه سراسی خوش باز نمانده بودن لفظ زکوة بمعنی صله یعنی صدقه بخیرین
 نمایند بلکه حقیقت بودن کوه در معنی فعل مدعی میشوند حالیا بمصر فرستادند که محل زکوة باوصف
 صله یعنی شری و آیات بنیات ضروری نیست بنده ساسن میو بصدر تقوی ازین تقریر برآید بلکه
 نیست که تبریک کننده در معنی خارج از بقعه امکانت بلکه غرض از بیانیه برآید که انچه امامیه وقت مباشر
 کلامیه این بناطره از دست گذارند راه قواء برآید که در مدارک علماء و معارف حکما تقریر یافته می باشد
 و اگر در بحث مذکور زکوة را بمعنی صلح اولی اند و آنچه در این الفاظه نموده اند فراموش سازند لاجل
 قایل با معنی شوند که در حساب اب میوه میوه که با آنها رعمه شکلات امامیه قدوه اهل صباست و
 فصاحت بجای پیش از شاعریه غنی بی بی میوه خاتون حسینه دینار المانی این ده خزانة عالم علم در
 آیات فیصلی علیهم السلام مجتمع شده بود تا عطا محمول ملک شام با ضمیمه حله هزار و سیصد
 رکوب در زکوة مفروض محسوب می شد که سبب تفصیل علی جلا تصحیح الزیاده علی فی الاوراق الی تعلق حضرت
 رایس اللمو الشیخ و الدیو مایه صفا علی الشیخ فضل الرحمن فضلار و هم آنکه اگر مطلب اینست که
 ممکن نیست که شخص مجتهد بود و احدی را در حکم کند پس شاید با جهل و ایرای که اهل غایت نیست
 اولیا شریف مفضی خواهد بود و این جمله استبعادات بلکه محالات است از روایات و عبارات علمانی نیز
 قبل ازین مجرور و ضج آورده که مالک بخت ضعیف سلام مخی الفیت امام احمد و الهی واجبات شری
 تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهادند است پس لیس امکان حکم نمیشود احدی را و چه فرصت الاخر
 از شخصی که مجتهد اجتهاد رسیده لازم می آید که مالک و ملکین و که بدار خجالت اهل صبا و اهل بیت
 اختیار بودند چنانچه آنفا گفته شد اگر کو جو نیاز قایل باشند ضرورت است که کو جو کوه هم قایل شوند
 بلکه گفت و اخلاف و حریفان که روایات فریقین ثابت افضای آن دارد که از ادای زکوة سر باز زنند
 و از غاوت دست نهند چنانچه گفته اند که قرآن بر زبان است و در میان جان طلبیست بیدار
 چو خرد و کل بساند و اگر احدی خواهد خواند میوه آنکه سکنه که کو جو کوه ضروری نیست لکن

آنها زکوة را بعد از وفات شریف شریف و طاعت حضرت از شرط نهند و بجهت انحراف و عدم رسوخ بر قواعد
 اسلامی علم لغت و عنایه بر افراشته و گفتند و اوقات الشرف طاعات المشروطه لیس حکم باینکه ممکن است
 انکار زکوة از شخصی که وجوبش را قبول کرده باشد از عیال و تربیات است و نیز آنکه اگر در امکان
 مذکور از تخمین فی الاسلام است فهو مکمل اگر لایحه دفعه و اگر سبیل عموم فیکفی فی تکذبه مارو
 عند الضرر بقصر و قدر سابقا حیران که مقتضیات عقل و شرع و درین که تفسیر خطا و مواجبت
 از حضرت شریفین وقت مناظره چهر اسلوبی شود و چنانکه اگر از صنعت شریف رضی
 که در نقل وصیت پیش از جمیع ارباب سیر خصوص ابوجعفر طبری ثبوت سیر طبری که مجتهد مشهور
 نیز در صوامع و حسام و غیرهما و از جمله مصنفین می نهد و بعضی از ائمه الفکر بجهت خطا و
 از میان شیوخ و طبع نظر نایم باز هم ذکر وصیت مذکور بقید عکا و نیست سیر که در صحاح روایات
 مروی است که حضرت فاروق و ثقات بن صدیق اکبر در وقتیکه اراده قتال الغنیم کوة بالهام ربان
 و دل او تصمیم یافت مناظره کردند و گفتند که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه که محفوظ اند و قوی
 خلاف آن را زاده قتل از ابوبکر صدیق جواب داد که آیا خانه این حدیث را یا نذارید که فرمود
 آن قتال که حق کلمه شعل باشد و زکوة از حق کلمه است یا نه بخدا هر کیانه ناز و زکوة فرق خود
 کرد و می قائله خواهم نمود پس صحاب کبار را می جهان را می در برابر چشم گذشتند و برای قتال بجان
 و دل خاستند پس خالیا اگر بر فرض تسلیم وقت انفاذ همیشه و نصب پیش که تنبیه انحراف عموماً
 بنصره تا و نش منظر بود از وجود و عدم انکار زکوة حرفی نزنند و طبق سنت نبویه خیر البریه علیه
 آلاف الصلوة و التحیة ام فرمایند که تا بر سر قوسیکه نازند هنگام اجتماع بانکار غارت و غارت
 قبل باز دارند و الا و شغل غارت نهند و لاتی بران نمی کند که کسی را بی وقت انکار از ایتا زکوة نکند
 با حدی من الدلائل الشیث فان عدم الذکر لیس دلیل عدم سیرا عدم ذکر چیزی که بعد از فشار و تکرار
 یقین بر مردم را علم آن با جظر از هم رسد دلیل عدم نمی تواند شد و ختم استتار این مسلم مکرر

مجامع اصحاب برالسند اصداغرواکابر جاری شود از حیالات عادی بهت چنانکه گفته اند مع خضای
 مانع آن از می کروسانند مخطیاه علا و ذکر اذان صلوات و عدم ذکر منع کنی شعر بر آن است
 که مقصود بالذات از فرستادن اشکرت قال و اتصال اهل بیت است که اکثری دعوی نبوت
 آغاز کرده و از شریعت غیر اکتیة خلیع العذار گردیده اند و بنید و تالیف بعین کوه مقرین صلوة ضعیفین
 و از نجاست که مفیدیه تمام خالد بن لید علی با تقدیر ابی البکر و التواریخ بامراول بوده حتی که در تحفه اش
 نیز منقول است که خالد بعد از هم طلحه و زبیر و جعفر و ابی طالب و جعفر و ابی طالب و جعفر و ابی طالب
 که چون انکار زکوة که از اهل بیت رسیده و در صحاح خصوصاً صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فخریه
 بر او تیش تعرض کنی سند سرسبز را در انکار آن غیر از تجال در شاطره قاضی عبد الجبار کدام باعث
 بوده است که بعد ازین خود و انست که بنیاد نه را بجلد بشریف نمایند که آمده بود و تبعید است که صحیح
 بخاری از نظر او نگذشت باشد برین استبعاد چه موقوف بر آنکه خود از عبارات تالیفاتش مثل شانی
 معلوم میگردد که جامع مذکور با چشم سر دیده که باور آن حانی آن بر وجه بصیرت توجه نگذیده و این محمد
 و انکار اگر فقط روایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع که معرفت بر مخالفین شریف چگونه
 حجت تواند شد کمالی بخی علی الوضیع و الشریف و اگر روایات مخالفین است پس روایات آنها نباید
 بلند آواز سیدیم که او التی بهر از دادن زکوة باز زده که در وقت قدوم لشکر ظفر بیکر برای پاک است
 خویش حلیه یا اینجمله باشد و آنچه شریف است که در قول صاحب سخی عنی و کذا سائر اهل لوه گفتگو کرده
 قابل آن نیست که طلبه هم سخی علی آن بر دارند زیرا که مراد از سائر روایات رسیدگی است و دیگر
 در میان نبوت کاذب و عابدین اهنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که حالت بالک و تنه پس
 کلاش نیست که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد و همچنین تامل روت فلا التباس و انساب
 و از نجاست که در کلام صاحب سخی هرگز از وجود عدم رسیدگی اب طلحه و عیسی خانه خراب عینی و آری
 پیدایشی شود کلاش و از قوم مالک است که راست خد صدقات بر انبیا و شت و هم کسانی که از

جماعتی دیگر اقبال اختیار کردند و اگر هیچ این طریقه صنعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
 خصم خود را بر غیر محل صدور الیه یورش فرود آورده و در بعضی آن شده و بر ظاهر است که اگر چنین
 حیل را و تجارب کار نمی برد و چون عهد اجمال سهومی شد که شریف از عهده جواب بگذشت
 و فارغ البال گردید و چگونه ضحاک کتاب به جز متوسط میرسد کیف که از شصت هم تجاوز با
 و اگر کسی در مقام کترین غالیق هنوز شبیه نماید باین عبارت قاضی مزبور که خود شریف کتاب
 شانی آورده و مسلم و کف خویش و شتم و ملاحظه فرمایند و آن عبارت است بر سر شبهه آخر هم
 و ذکر واقعه خالد بن الولید و قتل مالک بن نویره و مصداقها جمع در آیه من لیک
 وان انا لک ترکرا فامه احد علیه و نرغم انه سيف من سبوف الله سکه الله صلوات
 اعدائهم مع ان الله تعالی قد اوجبت القوم و حدنا زنا عموا وان عمرته وقال له اقله
 فانه قتل مؤمنا ثم قال الجواب عن ذلك ما قاله شيخنا ابو علي وهما ان الردة ظهرت
 من مالک بن نویره که در خبر آنکه رد صدقات قوم علیه علیهم السلام بلغهم مع
 رسول الله صلی الله علیه و سلم كما فعله سائر اهل الردة فاستحق القتل ثم قال فان
 قيل كان يصلي قيل له كذلك سائر اهل الردة و انما كفر باقتناع من الردة
 واسقاط وجوبها دون غيره انتهى منشا غرت و بهم شریف مرتضی این است که باور آن محل
 صحیح که عبارت قاضی بران متضمن است و فیه بیان دیت کرده اند متوجه نشده شمس از آنکه بگویند لکن
 عین صحت به فلا غرو ان یرتاب الصبیح مسفر کنون بدانکه عبارت مذکور و محل دارد
 یکی آنکه تقریرش در صدر گذشت و هم احتمالیکه سبب اعتراض شریف است و شکی نیست که هرگاه
 تخفیل فاسد و ارباب و قاطع باطل کنه لامحاله اول متعین خواهد بود باید است که خیال فاسد
 در معنی عبارت صاحب نیست که بقید ظن آمده است که مالک بن نویره مجروح است خبر فوات رسول خدا صلی الله
 و سلم صدقات بر قوم خود و کرد چنانچه سایر اهل بیت مثل سید و طلحه و غیر تمام صدقات بر قوم

خوبتر از گردانیدن و ادای نماز و ابایی ز کوه مختصر با یک بند و بلکه متباین بود و در اول ترده او سلام که
 این طریق شرابین حقیق بوده اند و بطالان انمغنی که شریفی می باشد و انفس متغویه بان باشد
 چند دلیل قاطع در عبارت معنی واقع است و لطف از همه آنکه شریفی که در اول آن قرار دارد یکدیگر در معنی
 صحیح عمل عبارت بر طول و بخت عصبیت بر سره یکی در حال آن که این را بسبب انقباض و اول
 آنکه باز پس دادن کوه فرج از چهره است که سید و گریه میان نبوت کاو و پندار و حواله است
 بر اخذ صفات و غیره که از اتباع و شیاع این شهر صدقات را نزد آنها جمع میکردند
 و بواسطه این بنیاد خاتم نبی از غیر مستانده هرگز این امور را خبر و آثار عینی و اثری
 می نمود بلکه خلاف آن در کتاب معصومین است و متفاضله مروی است که سید که انجذاب
 رسالت نبوی است و در مسیله رسول الله محمد رسول الله اما بعد
 فان لا ارض لنا انضفا و لا قشر نضفا و لا قشر نضفا و لا قشر نضفا و لا قشر نضفا
 بواجب ان بعین بی هم فرمود که هر شی که در مسیله که الکا ارجا بعد فان
 الا کثر و لا یقر فیها من تین که من عباد و العا قبله للتقین ان شفی بعد و این
 خیلی هیچ و ناخوب و در جمع ما و کی فرج کوشید تا آنکه زیاده از حد بر اس شهادت را باب بر شل
 صاحب بناج البیة که در ارتداد و جوهر و باغ شان را محمل کرده بود و بار او به پیصال شریعت عر ایتی
 کردند و قریب است که آن شورش و دعوی نبوت با و از سر نهید که ناگاه از او که بر طبقی و در قرانی فصول
 یا ای الله بقولهم و یحیی بنی که اذکی علی المؤمنین اعرف علی الکا فر بن
 یحیی دفن فی سبیل الله و لا یخافون لومه لایم خلك فضل الله یوتیه من
 و الله واسع علیهم شران بکدر و در این صورت ان الصدیقین کفایت فرمود و بعد از آنکه شریفی
 بفرمود و ماوی لایط الله و خود قائل است حاجت تفصیل نیست چنین نیست چگونه صدقا
 بنیاد خاتم نبوت میفرستاد اما طلیح بن خویلد که عروج و خروج او بعد و فانی

شریف تمام است و محراب
 یا فیه طری از اعراب
 شریف خالین ولید نیارود از هر میت
 و نه زکوة فرستاده اگر چه بعد از این باب که مذکور است
 شهادت شده اما اسود علی که امام و عیاله و لقب او و
 پس گاهی شیعند بود که جمعی از مردم بکارهای خویش فریفت و بشکری
 اختلاف است اکثری از محدثین می گویند که بدست فیروز و سلمی ششم حقه در عهد کرامت
 علیه السلام هم این لغایت نمود و جمعی از ارباب سیرا اعتقاد است که هدم اساس بنو نبوت
 کا و قتل آن حسین بن علیان خلاف افضل اصدیقین است بعد از آنکه اجماع بر آن از آنکه قاتل او فیروز
 مذکور است هرگز چنینی اثری در کتب بدی نیست که اینجانی غیر صلی علیه و سلم ساختن کرده باشد و
 زکوة را از او بخواهد فرستاده دوم آنکه صاحب گفته اگر کسی گوید که مالک آن زکوة را نداده
 پس نسبت آن را به او با و چه می دارد خواهد گفت و دیگران هم از بقیه اهل بیت نماز می خوانند و تخصیص مالک
 چیست نه آنکه نسبت آن را به او باین مردم بدان جت او داده که بمنع زکوة بسته و با سعاد و حسن
 خیال استند این قول و اول دلیل بر بطلان فیه شریف و تفضی است زیرا که اهل بیت شرعی و عیال
 نبوت کا و بد آنکه معارضه قرآن مجید بر دارند و در از از سوره الفیل این مملات مترسب از ذوالفیل
 ما الفیل و ادریک الفیل و ذوق قصیر و خرطوم طویل یا نماز اهل اسلام چه کار است صریح
 است و بعد از آن غافل از عقل و دین و و اینهم شریف و کرام خویش شاعری کرده باینکه گفته
 ما کانوا یرون فی السلاسله و الاشیاء ما حیات بشر اینها پس معلوم شد که از سایر اهل بیت و عیالان
 بنی یوسف مراد اند و نه المطلب است هم آنکه خانه عمارتشان نمی حکم و تالک اتباع او بجهت اینها
 زکوة بود و دیگر هیچ نیز بر آن قاطع بر بطلان تحصیل امانت شیعین است الا کفر سید کذاب

في است كلف وارتداد ابن
 على تجوز شواهد كرويا في هذا كلف
 من حله بذكر عبارات صانعا شرح صانعا
 مع تعلقات الروافض برؤية ابن مريفة للطعن في
 والله عنهما وادعوا فيهما المناقضة لنعنا والحاد
 شك في ثبوت الطعن في السلف قالوا قد أجعل مريفة في أول الحديث
 راجع وارتدادهم وفي آخره عن ابن بكير الله قال لا تدين من فرق بين الصلوة والزكاة
 ولم يكن في الحديث ذكر الصلوة والزكاة حتى يقول أبو بكر لا تدين من فرق بينهما وقالوا
 إن عمر لم يوافق على الحرب لقيام الدليل على قوله ولكن مساعداً وتعليلاً له كما في
 العصمة له وإن له ذلك وإذا كان ذلك فالتكامل مسلمين كما في آخر الحديث
 فكيف جاز لهم قتالهم وسبيهم وإن كانوا كفاراً مرتدين كما في أول الحديث
 فما معنى القول بأن لا فرق بين الصلوة وما معنى سبيهم واستعبادهم وقد أجمع
 على أن المرتد لا يسبى ولا يستعبد فلم يخل فعله وصنعه عن لعنف سوء السيرة
 وسيرة وقد كان القمام متاولين بمنع الزكاة محتجين بقول الله تعالى أحد مرتدواهم
 صدقة ومثل هذه الشبهة وجب الكف عن قتالهم وسبيهم قلنا قد ثبت بروايات
 صحيحة عن أبي عبد الله رضي الله عنهما وأسر وغيرهما ذكر الصلوة والزكاة على ما ذكرت
 في الطرق وبرواية ابن فضال رضي الله عنه البصار وأهمل أبو إسحق بن خنيسمة إمام
 الأئمة في الحديث بإسناده صحيح إلى أبي مريفة ومع ذلك يشبهه أن أبا مريفة إنما
 لا يذكر الحديث مما أعتمد على معرفة الحاطين فإنه كان شاعراً وخبر
 أجمع بين أول الحديث في آخره ودفع شبهة الرضا أن الذي ارتدوا كانوا صنفين

ارْتَدُّوا عَنِ الدِّينِ وَحَرَّمَ
مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ وَهُمْ
أَهْلُ الْيَمِينِ وَعَلِيٌّ وَنَاسٌ آخَرُونَ ارْتَدُّوا
الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَغَيْرَهَا وَعَادُوا إِلَى مَا كَانُوا عَلَيْهِ
بَسِطَ الْأَرْضَ أَحَدًا لَهَا فِي مَسْجِدِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَسْجِدِ عَدِ
لَهَا جَوَانًا وَهُمْ الَّذِينَ عَنْهُمْ أَبُوهُمُ مَرْثِيٌّ فِي أَوَّلِ الْحَرْبِ وَالصَّنْفُ الْخَبَرُ
بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَأَمْرًا بِالصَّلَاةِ وَانْكَرًا لِلزَّكَاةِ وَوَجِبَ الْأَدَاءُ إِلَى الْأَمْرِ
الَّذِينَ عَنْهُمْ أَبُوهُمُ مَرْثِيٌّ فِي آخِرِ الْحَرْبِ وَعَرَضَتْ لِحُرِّصَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ الشُّبُهَةُ وَ
نَاطَقَ فِيهِمْ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى قَالَ وَاللَّهِ لَا فَائِدَ لَكُمْ مِنْ مَرْثِيٍّ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
وَهَذَا الصَّنْفُ عَلَى الْحَقِيقَةِ أَهْلُ بَيْتِي وَإِنَّمَا لَمْ يُدْعُوا بِهَذَا الْأَسْمِ فِي خَيْرِ أَلْوَقْتٍ لِدُخُولِهِمْ
فِي عُمْرِ أَهْلِ الرَّحْمَةِ فَأَضْيَفَ الْأَسْمُ فِي الْجُمْلَةِ الرَّحْمَةَ إِذْ كَانَتْ أَعْظَمَ الْأَمْرِ مِنْ خُطْبَا
فَإِنْ قِيلَ لَوْ كَانَ مِنْكُمْ رُوِيَ الزَّكَاةُ فِي زَمَانِ أَبِي بَكْرٍ أَهْلُ بَيْتِي وَلَمْ يَكُنُوا كَمَا أَفْلَحَ كُنْتُمْ فِي زَمَانِنَا
كَذَلِكَ فَلَمَّا كُنْتُمْ أَنْتُمْ فِي هَذَا الزَّمَانِ كَفَرْتُمْ بِإِجْمَاعِ وَالْفِرْقَانِ فِيهِمْ وَأَتُوا فِي زَمَانٍ تَبَدَّلَ
الشَّرْعُ وَأَحْكَامُهَا وَلَيْسَ لَنَا كَذَلِكَ وَأَنْتُمْ وَقَعُوا فِي الْفِتْنَةِ بِمَوْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانُوا
يُحْكَمُونَ بِأَمْرِ الَّذِينَ يَنْتَحِبُونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَأَمَّا الْأَنْفَقُ شَاعَ وَاسْتَفْضَا الْعُلَمَاءُ بِمَا جُوبِ
الزَّكَاةُ حَتَّى عَرَفَ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ وَالْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ فَلَا حُدُودَ لَكُمْ قَرِيبًا بِالْهَدَاةِ
يَعِيدُ مِنَ الْعُلَمَاءِ مُعْتَذِرًا وَأَمَّا السُّبُيُّ فَإِنَّهُ كَانَ أَمْرًا لِحَيْثُ دَارَ أَنَّهُ الصَّحَابَةُ وَقَدْ
اسْتَوْلَى عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ جَارِيَةً مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ فَوَلَدَتْ لَهُ مُحَمَّدَ بْنَ حَنِيفَةَ وَلَمْ يَفْرَحْ
الْعَصْرُ بِتَغْيِيرِ رَأْيِهِمْ وَاجْتَمَعُوا عَلَى أَنَّ الزَّكَاةَ لَا يُسْبِي فِي الْجُمْلَةِ إِنَّ مَسْأَلَةَ الْإِسْلَامِ وَفَرَّ
الَّذِينَ كَانُوا هَذَا الْقَتْلَ وَالْقَتَالَ فَلَا يَنْدَفِعُ مِثْلُ هَذِهِ الشُّبُهَاتِ إِلَّا بِالْحَسَدِ يَأْكُلُ

حدیث بخاورد و شرح صحاح
 و دی و حق مالک آن نوبه همی قسم فرموده
 حدیث نیز همین جا بود اختیار کرده کما لا یخفی علی من
 در دلالت بیان دارد که غیر از بنو خنیفه بعضی دیگر نیز پیروی از مالک
 داده شد و امام اهل تشیع کلیه زائل شود از انجیل افاده علامه در مسکو
 میزند در سال و سیکه است جای که در مسکو امامیه در باره ارتداد صحابه اگر اسیر
 یارها الدین انصاری در تذکره شریفه که در آنجا از ایشان خبر میدهد و گفته که درین آیت کمال
 مناقصه بر حق البر و غیره از اصحاب رسول است صلی الله علیه و سلم که آنها سبیل گذار و ظالم
 صدیق اگر کشند و دیگر فرقه های حرکت تفصیل آنجا طول دارد و مقرر شده بودند و انکار از حق
 سبک و نیز بهر که حاضرها و کردند و آنها را به تیغ کشند و بسیار از آنها باز اسلام آوردند و از آن
 و از آنجمله صاحبیت حمید نیز زبان مجتهدی فرزند از چند مجتهد جالسی حکایت میکند که مجتهد
 از خواب ایشان اضرب ایشان که قال باز در بنو خنیفه و امثال آنها از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 کشند و با وجود آنکه آنها ایمان قطعی با حق تعالیین باز نداده و مشتند و در سبک صحابه و پیغمبر
 و بطامات از صوم و صلوة و غیر آن مطلب و دزد میزد و شر زکوة و تاویل و شبهه کما یستفاد
 من آثارهم از امر مذکور نمیداند و شک دارد از آنها را اصباح انکاسته و سیف الدشانشان سبیل مالک آن نوبه
 را بدون نقصائی عدت صرف شد و جمعی دیگر اقبل ساینده کما انطقت به اخبارهم و از آنجمله
 از سید بن طاووس و در جرایع عیسی شمل است معنی آن بر زبان اهل ترجمه چنین قرار یافته که عباس بن محمد
 مروی و تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسلام در میان
 طایفه ای عرب گشت که گوگرد اهل مدینه و اهل کوفه و اهل طایفه و سایر مردمان همه مرتد شدند و ازین خبر
 بعد از آن گفتند که بنی تمیم و زیات مرتد شدند و جمیع گردیدند بر سر مالک آن نوبه

بر بعضی و همه فیکر بر بعضی است
مداخمتها قریح صحاح متممین خواهد کرد اکنون
نویسه کرده بند کدام حالت بنظره باقی ماند و صحت
مجال و کجایش نیست بجهت که این دیات چنانچه بر بنده عادی و
که ادای صلوة و ابائی زکوة را از دایره امکان خارج نموده بودیم بکار می
شرفیت بین دعا و احوال که خود اصرار نمایند و با صحت روایات و عبارات از
خویش بر ایند البته نزد احد از طبیبان مرابین مرض صحت دانی نخواهد بود اینست حال شرفیت
امام الاندلسی و دیگران است که استماع او از قصص و منقولات و نوبت یا بخاری و بیہیات او لیسریه تا بقدر
و دیگر علما که برای سیرت ما که پیش ازین با زمین را بسط فلک کنند و زیاده بر اهل کتاب باره
حکایتی کنند تو را ندیده گفتند که قیاس الملک و قیاس الملک و قیاس الملک و قیاس الملک
قوله و اینهم یکسرخ **اقول** متعین اهل سنت کثر علم الله فی العالمین و کتاب الیسریه ثابت نموده اند که
حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مسیح و کاک جوج او هم خبر
و بیاع رسیده و غافل از قصاص اوان فرمان دانی خود نیز دلیل انجیلاست کلا انجیل و انجیل
که باقر مجلسی در عدم قصاص و ضرب فاروق با صحتی شریک است چنانچه عبارت حق البقین در بیان
وجوه طعن بر بکر صدیق این مقصودناطی است ہی ندیده یکی آنکه خالد را بعضی ملک قصاص نکرد و دیگر آنکه
حذرنا که خالد بازن مالک اقامت نمود و دیگر آنکه خون سائر متوکلین باطل کرد و قصاص و مین
را نکرد و درین کار را عیبا و اشک است و در تصنیع قصاص مالک از خالد محض شکایت است و آنکه
و لا حسین کا شفی الخ **اقول** حاجتی بیک روایت ملا حسین که حالتش شکستے شود باقی نمانده
بروایت مقبره اهل سنت ثابت فرماید که فاروق اعظم بیکر خواص را در ششست پس چنانچه گفتیم
امثالین روایات می باید کشید و نگردد و من حضرت حسن ملا حسین اسخ و ثاب است

از حقیقت بشری منزه
گویناگون و طارحات بوقلمون
بجینا بطهوری انجاسید که ناظرین قطعاً
مثل شیر و شکر می بینند مولا نارشد المکین
سناطه و سارعه در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل
گامی با هم متفق خواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ اخصاص
بن السیب ایت کند که گفته اند ان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان
فالمسئله بينهما حتى يقول الناظر ليهما انهما لا يجتمعان ابداً فما بعد قرب
على احسنه و اجمله انتهى بلفظه و اگر احیاناً بحجت خلاف آراء و سهل و سبیل این غیر ذلک
سن الوجوه حق یعنی احدی از بنین مظهر با شکوک پیش برافه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی نظر منور
و دیگری مخدول بنگارند و گردید و خلیفه وقت نظر عبادت قدیم و رعایت قواعد شریعت نوری
مصطفی و قربت اشنانی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث و تاریخ بلکه مبلدان فاضل
تکلم فتح القدر شایع بر عدل این مدعاست و اللفظ للاخیر و ذکر مقتدا بکمال است و شرف
من عثمان رضي الله عنهما سبعة آلاف درهم ثم قضاه اربعة آلاف درهم فترافعا الى
عمر رضي الله عنه في خلافته فقال المقتدا ليخلف يا امير المؤمنين ان الامر كما يقول
وليأخذ سبعة آلاف فقال عمر لعثمان انصفك المقتدا و أخلف كما يقول و أخذها
فلم يخلف عثمان فخرج المقتدا قال عثمان لعمر رضي الله عنهما انهما كانت
الاف قال فما صنعك ان تخلف قد جعل ذلك اليك فقال عثمان عند ذلك
قاله فيكون دليل الشافعي على جواز رد اليمين على المدعي الجواب انه كان يكره
الایفاء على عثمان انتهى چون سناطه و سارعه خلافات و مشاجرات امرونی و یونی و غیره تمیز

الْفِدَاءُ اسْتَشْهَدُ بِكَ

که بنا بر این جهت نقل این روایت را
کنیم الحرفان تفسیر فیروز الدین بازی اما مشی
میکنیم که روایت است که هر روز در سقاوتن اسیر گردیدند
السلام علیه و سلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابو بکر گفت که کار بر او
اگر هر یک طاعت و طاعت فدای بدیند یا شد که روزی بدو هدایت
مسلمانان را باده خود گفت یا رسول الله اینان تکذیب کردند ترا و سیر و ن کردند اینها را
بفرمای تا گردن زد و بگذاشتن خدا را عقیل العیسی و عباس بن محمد و فلان را بنی گردن زد
صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی او را ای مردم را اگر است که نرم میسازد و بر تنه که نرم تر از شیر
است و دیگر او را می باشد که سخت تر از سنگ است مثل نوازی با بکر جان شیل را بهیم است علیه السلام گفت
فَمَنْ يَمْنُ بِاللَّوْمِ وَمَنْ عَصَاكَ فَإِنَّكَ عَفْوٌ رَحِيمٌ و مثل نوازی می جو شیل رح است قتی که گفت که اگر
عنه الا در صحنه ای که فرموده یار او این و حالت که نرمی و غنی است که از انبیا علیه السلام صادر شود
بمستقام و متصفا و وقت خوب است بعضی از کفار هستند که بسیار شدند و کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و نه از اعدای ایشان آنجا است اتصال مناست و دل غنی و اگر بخلاف است آن نرمی
خوبی بعد از این آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود صحاب اگر خواهید یکشاید و اگر خواهید ویت بستاید
ایشان میت اختیار کردند انتمی کلامه ناطقین کنز الحرفان لفر لوبه یا بجله این خوش که از فاروق
اعظم بفرموده که در باب خالدين وليد صد و رافیت چون همه خالصا لوجه الله و خالی از مشروبات
ناید و چنانچه حکایتی لطیف است و به چندان اند که در این اخبار و حکایان بسیار آورده اند که در زبان
باستان جو انور بود که هر روز در حاکم به طعام می کردی و نهار روزی بسیار و از بطن اقی از این
خبر هم ماند که حکم ضرورتی و به خود را تکلیف داد و او را سکن عابد چندین علامات در بعضی

حجاج بن یوسف و عاکل که از اهل
 مدینه بودند و یا بر کسی سان که این
 بنی فلان از طایفه تو برآورده ام دست خدا این
 بر و اجابت گفت شد و گفت ترا در این ضیق وقت
 رسید شود و زود نزد عابد برو تا متعاش کنی و نشو و زن بیچاره که
 هیچ استیصال قطع نشد مشغول شد گویند چون برکناره و یا رسید دید که
 مردی از اهل مدینه را می برد و این بود که در این محله آسیدانگ که کنارش را بود و هرگاه
 در این ملامت نشانی نیافت بحال عجز و رنج حیرت و اسوای فکرت فرو رفت بمقتضای الضرورت
 الحظرات پیش حق تعالی دست یاری عابد داشت و در هم نموده و چه عبادت نمود و ارشد تا آنکه در غایت
 آسانی راه و یا زود دیده نزد عابد رسید و کاسه طعام رو بر او نهاد عابد لقمه خنجر تناول فرموده
 که ازین دریا خار چون بخت یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از بهمت علیا
 شما امید دارم که زود تر از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لب دریا رسیدی دست تضرع دراز بر او که می فرید گا
 بخور عابد یک گاه طعام خورده ازین با خنجر بده زن گفت که طرفه با چرا و دیگر است که هر دو طعام بخور
 و این هم لقمه بخور و این طعام می خوردی عابد بر لب سم نمود و گفت که ترا با این زن چه کار
 سر خویش گیر و آنچه گفتیم بپذیر القصد از تلامذات امواج دریا به سوسن عارفانی یافته سالما و غامضا و خاند
 خود قرار گرفت و با چرا از مبتدا تا اشتهای و بروی شوهر گذار شد و در از مرد حیرت خویش آگاه کرد و
 مرد گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار نیست که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وفیق که بدلم را شرح شد
 که ادای حق تو بپردازم است بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد بچنین بندگان طعام خورده الا
 زمانی که از عبادت خود مطلق درانده پس سبب این شال نعام با تو مقاربت کرده ام و عابد بصفی
 و سبب طعام در از ضرورت نفس علی در حال صحابه کبار از آنها چیزی را نصار که هر چه کرده اند از شش

و تبحر و استایش و آفرین و آفرینش
حسب کمال بود و عبادت کثرتش چون کمال را معجزه
اخبار غیبیه اطلاع می داشتند و باره خاله و مالک گفتند آنچه
که با وجود حصول مرتبه عصمت از صغیر و کبیر سهوا و عجز از ابتداء عمر تا آخر آن
و خط و معصوم از زلزله و زلزله بود و بر نفس سالامت داشتند و فرمودند آنچه فرمودند برای
مختص این قضیه طویل از بجا را لا اله الا الله می خواند می گفتم تا منظمه تهنیت بنیان بر خیزد و احد از شیعه بگریه
این سیمچران بنیاد و آن این است که جناب غیر صلی الله علیه و سلم بجهت امیر المومنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد و حضرت امیر خلی نامی بود و بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد می پرسید که چه چیز
است فاطمه زهرا رضی الله عنها ششمی می خورد که خبری نیست با بچه هر دو جناب خانه آمدند و خاتون
جنت تمام از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر ستار خان پیش سردار و جوان نهاد و حضرت امیر
ملاحظه این امر فرمودند حضرت بتول بفرستاد دریافت گفت که امم معصیتی از من جدا و شد که موجب تنهیم تغییر
افتاد علی رضی الله عنه فرمود زاید ازین که امم معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم می دادند که خبری
موجود نیست این قاتل طعام از کجا آمد حضرت سیده النساء و آسمان کرد و گفت خداوند تو خوب
میدانی که قسم من کذب بی غیر فرغ و اظهار من هرگز دروغ نبود انگاه جناب سالک بقصد ارتباط فیصل تمام بیان
فرمود که این قاتل طعام از درگاه ملک عالم در عجله و آن چند در هم که پناه خدا داد می فرستاده یعنی تغییر خود را
موقوف کن فاطمه را از دروغ گویان بپندار و یا لا اله الا الله که برای استیصال افوات امامیه و باره
ادعای وضع مناقب خدایا شنیدن قطع مطاع این بزرگان دین که سبب انشاء الله تعالی بکار آمد
که چون من مجتبی خلع خلافت خویش شدم شد و معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم ساخت و بخلعت
نواخت حضرت سلطان که بلا هیچ دقیقه تدلیل امام وقت فرمودند است حتی که برایت صاحب انفسه
و دیگر اکابر امامیه که تقسیم شرعی فرمود که الله اگر بخواهد مرا می بیند بهتر بود از آنکه وادی سلطنت

در دستنشدن حتی که لقب مبارکش مسود وجود
 دین رسوا سازنده مسلمانان و نام قابل این کلمه
 میان بنی امییه است العجب و ما اورا که
 طاهر و شریف و فاروقی که شهادت قرآن مبین بود و شدار علی الکفار
 بن برادر فقیه کما عرف شل قابل فحاشی کا تدار علی کا صوفیون الکفار بن
 سید و بر و خاتمه روز صلح حدیبیه ساد و الله بکفر و عدا و محمول فرماید و دستین
 در از دستین انضا کوه ماه نمایند و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بقلب مسود و وجه المومنین ان السکین
 اختلاف الایات فی ذلک انمود و سر پرستی را باقصی لغایت رسانند و اورا بمناق و محامد
 می ستانید و این تلقی بپهرت نبی و محبت اهل بیت برگردانند چنانچه ترجمه اش در کتاب کتب
 بر نمیمنی شاید عدل و ایشی شخصی است که گویا بانی سبانی فن مقید رجال است و شیخ علی امام عظمایان
 اکثر و خلاصه الاقوال حج و تعدیل رجال تعلید اومی نماید و راه تحقیق را بقدش می پاید و زیاده
 مقام تعزبت که این بزرگ دوگر متقدین از اکابر و اصاغر و صفای می نمینی که سواد بسوی
 امام عین بی اندامی نسبت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام است فکین حسن مجتبی رحمان سرور و نبیا
 و اطراف سفیان مسطور چندان با فخر از نهاده اند که اورا در حوارین این بختاب فرادادند غلط گفتند که از کتب
 تخیض الایام توان فهمید که حاربت از خواص این بخل و حسن است طرفه ترا تکل این حکام فقط بزرگ
 سفیان همدانی موقوف نیست چهره سجدین عباد و انصار را که در وقت تفریض خلافت بمعا و
 ازین قبل بخان و شرت بخطایایام وقت بزرگان اند که بار بار ذکر آن خلافت می نماید و بحال دستنگ
 و از دلی از شکرت حسن سجدین بیرون رفت حضرت امامیه بحال طیب طر و زمره طیب صحابه ابرار که
 روزگار بجا تکی متصف ساخته اند و ایل مورا این در غمخواری و لیسوی شمار کرده اند چنانچه ترجمه
 در مجاز المومنین باید دید و فدا و ان حیرت این است که تحسیر بمصالحه حسن مجتبی یا میر شام صحر

[illegible]

دار صاحب سراج در ترجمه لفظ حدیث میگوید
چشم غیر کریمه لعل الله یحدث بعد ذلك امر
مر جود و مجد و است شایه صدق است برین و نحو این حدیث حضرت
قال العالم الثقة عز الدين ابو الظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن
حسن البرزنجی محدث المدنی مؤلف الاصدار و نسب الحديث بالحرم
سیر فی السیاح صاحب کتاب اعلام سیر السیاح فی الباب الثالث والعشرون من کتاب
الکتاب انما لما احضرت قبل ان اذ فذلك مع رسول فقال قد فتونی مع اخواني
بالقبض فاني قد احضرت اموا بعد ذلك و لالت صرحه و ادبر سکر احداث بداع امور جدیده منکرا
میگوید نه اعاده را و کلمه می لله در این که کیف غفرت عن نفسها و استحييت من قرب سيد
الانبياء و هرگاه اینها یا قتی پس می نماید که احداث برآید و بعضی اعاده کفر نیز را صادق خواندند
و علی بن امان احمد ثواب بعد که ال برضا و ارتد و ابعد که خواهد بود و لم یز الوامر تدین علی عقابهم تفسیر و تا که جمله
اولین معنی کافرین بعد از اسلام هرگز نمی تواند افتاد و چه در معنی احداث و ارتد و تقابیر است بدین تفسیر
المفسر و التاکیه و الموکد طابق واجب اعلامه و ما لفظ من لفظ متدین و در حکم محبت اینها نیز از
لفظ متدین مصطلح شرع گردانی توان گفت اللفظ علی عقابهم حشو و لغو خواهد بود و هرگاه بالاتفاق من کافی
اخلل بعد از حال بول رجال همین و ساخت احداث شده لاثالث ایما یکی امر متلا و ما تفرع علیها و در صورت
قبض قبائل عرب شریط صدق است برچون ان مرثانی از حدیث مراد توان گرفت و لدین معین خواهد بود و کما
نصر علی صاحب یافیه ان الابر و صاحب مجمع البحار فی لغت العرب و اللفظ لجمیع البحار
و فی حدیث الخوض فقال انهم لم یز الوامر تدین علی عقابهم ما ی مخالفین عن بعض
الوکبات لم یزجج الله فی هذا میده باعقل بهم لانه لم یزجج الله میده باعقل بهم
بعد که و اما آنکه قد قهر من حفاة الاعراب انهم قد انظروا معاشر المرسلات

أَبْطَلَ رَادَةَ رَجْعِهَا

بِأَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْأَصْحَابِ الْعِصْرَ

الْوَحْيَاتِ وَاسْتَحْقَاقِ سَبِيلِهِ السَّعْيَ

الْخَلْفَ كَأَنَّ سَوَاءَ الْخَلْفِ عَنْ سَهْنِهِ عَتَرَهُ

صَادَسَبِيلًا لِلْعَارِ وَالشَّيْنِ بَلِ الْغَرَفِ فِي لُجَّةِ الْتَفَاقٍ بِالْأَمَانِ

يَدْخُلُ أَصْحَابُ الرُّسُولِ فِي حَقِّهِ وَلَا يَنْفَعُ مِنْهُ شَيْءٌ مِنَ الْمُنْذَرِينَ صَلَاتُ

و برکت شوق منور معنی حدیث وضع تمام دارد یعنی نمیدانی که چه احداث کردند بعد تو از غضب

احد التقلید پس بعد مقوله رسول الله علیه وسلم گفته می شود که بودند اخباری که رفته بر پاشنه های

خود از وقتیکه مفارقت کردند تو از ایشان یعنی بعد یعنی دوطرفی و عداوت که موالات اطاعت تو اختیار کرده

بهان شیون قدیمه جوع و طریقه ترو که را پی سپردند که اطاعت نکردند اشتند و علم لغت و عداوت برافرا

و مقوله نبوی که قرینه مضی روت قرار داده اند از وقت تحقق است فداک علیهم السلام چه اگر است میگو

از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی و ارساد و خاشان بازمی آمدند و بعد عروج جناب روح البهار

باز آن گفته در از سر می گرفتند التبع بحاکمیت قول علیه السلام قرینه اراده مضی از تعداد می فدا و او پس

فلیس بلکه است منور به هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه هم

احداث امر تازه یعنی غضب خلافت و مایتنفع علیها نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی

ارتداد و از احداث است بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطالبی مرتدین علی عقاب هم کافرین بعد

الاسلام نیست لیکن از او شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی عقاب است مامن عام الا و یجوز ان یلزم

الخاص پس که ام مانع است از مرتدین علی عقاب هم کافرین بعد الاسلام را و توان گفت گوئیم خراج

الدین خیر بجز این خود عین مطلوب چیست که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی ایمان حاصل میشود

چنانچه ترک اسلام را روت می گویند ترک ایمان هم روت خواهند گفت لیکن غرض این است که از

نمودند و الا خلاف قول خبر صا
نباشد لایحاله امر خدا که بر منصب بنام از آن
نایت که نور حایان ندارد و خواهد بود و وقوع امر ثالث
استحقاق الذاریه که ذریه که امر بیک که امر غیر
حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که ال برقع عصافرون غیر صادق است و در
بنویسند که برامه قبل متنبه کردند و چنان واقع شد که بکمال محنت و لالت اردو که ما قلنا و ای
که لا اله الا الله و هم در بخاری باب الاحکام مروی است عنی ایمنه قال قال النبی
الله علیکم ستمون علی الاماره و انما استکون ندامه یوم القیامه و فیهم الرضعة و فیهم
الفاطمة پس فی اینها اندک تا ال سازه که ازین یاده بخار از نصب خلایف جبر است چگونه میفرموده یا نبی
که اید و سیم بر استقبال قریب و مخاطب با صحابه بصیغه جمع چگونه لالت اردو بر سیکونه حصن
امارت عاقبت که شب است از بعد وفات رسول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذاک
خاک فقد وضعک غایه الوضوح ان ادعاکم الی ما انی و صاحب الخ بکری
انک علی الصلوة و السلام ما اراد خیرا لکم یا علی بن ابی طالب من جفاة الا اعداء
یا من یستقیم ال اراد بعضا منهم بکری یا علی بن ابی طالب انت علی بلفظ
اقول و استقیم یا ارفی لهم تصفیر روت و روت بعض قایل و یل تصویر لعم
موقوف جامع فضائل است زیرا که باصول مستند و آیات معتبره و تفسیر این بیت برجا خویش سق و
حاصل بکیر و است اکت اتباع او را که در تحایر یوسف مؤمن پاک عقا و بود نیز شامل امام و یات ال حسن
ایروا کثرش بر وجه است نام نه را یک است که فاضل فیما یورنی تفسیر کریمه یا ایها الذین
استقاموا علی صلابت و کثرت بینة الایة نقل فرموده اکتفا می نام فاضل مذکور بعد که خدیجی از ال
از او مثل غرضی و محار و سبیل که ناب که در اخیر احادیث از کتب سیر باره از حال کثیر الاختلاف آنهاست که از این

در عین بن حصین و غطفان
 عبدالباقی و بنو یوسف قوم مالک
 حاج بنت منذر المصنیه التي زوجت
 مام الشیخ بن قیس بنو بکر بن وائل بن الحارث بن قومه الحطیم
 مام بنو بکر و کنی الله امرهم علی بدلیه و فرقه و احداة فی عهد عمر رضی الله
 سان قوام حنیف بن الا بنهم الخید قصده تنصیر و ذهابه الی النعم
 امام روایت مسند ابن عیینة بن شعیب بن النعمان بن حصین بن حسن بن جابر بن شریک بن النعمان بن تفسیر است
 وافی بدایت طوره می فرماید که در لوانج آورده اند که نیره قوم مرتد شدند و در عهد رسول صلی الله علیه و سلم
 و ده قوم پس از رسول باز تفصیل جماعت اولی بر اخته و فیه خاکسار احمد از علمای شیعیان بر بنی قاضی
 که با وجود عدم تعداد مانعین کتب و شال آنها که در کلام مولانا نظام الدین بنیابوری نقل است تفسیر الامم الارز
 رحمة الله علیها تفصیل شان گذشت استعیاب بن نیره قوم ناید فتح الدین بن شکر الله کاشانی در منبع الضمان
 در شام یافت فسیله که در عهد خلافت عبدالقیس که راه ارتداد میروند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد
 ابوبکر سفت قبیله مرتد شدند کی فراره قوم عیینة بن حصین و غطفان قوم مرتدین که در عهد بنو سلیم قوم فحاة بن
 یایل بن چهارم بنو یوسف قوم مالک بن نویره بنی قحطیه قوم سحاح بنت منذر که زوج سید که از بوده
 و در کتب نبوت که و ششم قوم شرف بن سیم بنو بکر بن وائل بن الحارث بن قومه الحطیم بودند و کسان ایشان کفایت
 و در سبب انان قبل از آمدن کلام بر بنی نعتی انالی که او را در شیخ عرفی غالی توان گفت بهمان مقام بنابر حجاب
 چند از اهل روت قلم نموده و دعوات اتفاق شیعی و سنی بر دت بعضی از مذکورین فرموده و عباراتش این است
 و دیگر بعد مبارک آنکه جمیع خاص عام ارتداد ایشان با حکایت کرده اند و اختلافی ندارند بنفط الله
 بودند بنو فراره قوم عیینة بن حصین بنو غطفان قوم مرتدین که در عهد بنو سلیم قوم فحاة بن عبد یایل بنو یوسف قوم
 مالک بن نویره و بعضی بنو قحطیه قوم سحاح بنت منذر آن زن کج نبوت که دو آ خر زوج سید که از است

و چند گاهی بر دو کلمات باطل و شر
برمانزول یافته و کاغذ باو مخرج است که
گمراهان فریب که او از چهره پیل است آخر الامر بیدار
بخان و مردم کوشش داشت تا آنکه شش تین بن غالب بیدار
و اسرنداد او و چنین بر محمد خلافت خلیفه دوم عمر عثمان بنی هاشم از اسلام گشت که
رفت و از مویذات این فصل است اما علم طوسی است که با خراف صاحب روزگاری نالی از ابراهیم
که گفت قریب شد شش تین مردم دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند نماز را بجا
وز کوه را و ادانی کنیم پس او بگرا و گوشت بند و بیکر رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرده باشد پس آن را خواهم
کشود و برهم زد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شما میگرفت من بجز از آن نخواهم کم نمود و از برای شما و البته
جنگ خواهم کرد با شما و اگر خواستید که زکوة یک ساله شتران یا بار لیسانی که شتران یا بان بسته
میدارید بدهید پس اینها را پیغمبر رسول خدا از شما گرفت هر آینه با شما جنگ خواهم نمود و بجز آن را
آیت خواند و ما نحن الا رسول قد خلت من قبله الرسل اف ان مات او قتل لانتکم
على عقابکم و من یقلب علی عقبیه فلن یصل الله شیهة و سیمجر علی الله الشکر کرب الی
اخیر لقصة و انتقلت ترجمه روایت الطوسی علی لسان بعض الفقهاء این اگر از منکرین زکوة
مالک ایشان را نباشد باری بفرماید که عاید من ایشان بلکه ام معنی و زمره اهل بیت
داخل کرده اند انکار زکوة عین عا و نیم مقام است و بقدری از تدو شرعی حکم با بیان مالک مملوک و انصاف
چگونه جمیع تواند شد با جمله برستیجا این هم روایات از کتب متقدمه امامیه اهل سنت و جمعی شوم مالک ابی خضیم
جد لکانه تا یقین تو نام کرد پس از بعض قبایل اصبه روایت شد و گفتن بیدار خیر است و تنقیضات گونه
روایت کا حصر است لا غیر عجب که روایت تصحیحات ائمه عظامند خویش گوش نهاده و چه است و بعضی
از منقریان شیعه خصوصاً که یک شیعه را و سامعه خراسانی ویرینه او یکم برادر و پسر او باشد حیران

[illegible]

این رئیس است و باید که لازم می
بماند و محامیان که در کتاب است
بن قیس هذا المتن وقال خطبنا على هذا السبيل
ان يذكروا الى شخص النار بعد رسول الله صلى الله عليه
وآله اعدوا له اعداءنا القتل على الله فيها استخرجنا احمد وبقول مخاطب
بعض نفوس پس بجواب حضرت همیشه قبول این را که این باشد که شخص که ام گناه مخصوص
را منسوب بخود سازد مثلاً گوید که من اینم یا شارب شرابم یا قمار می بازی یا زنی را با من
که در وقت طلاقش می پرد و این که لزوم کفر محتمل است طلاقش می پرد و این خود نسبت میدهد
و نفی می کند اگر از راه نهضت نفس نه با هم چاره نباشد باری بصدیقه کلام مع الفی و کراهیه چرا چنین
بسیار شریک کرد و این در وقت شکست است که همان رسول با خود و انقباض چنین گناه عظیم شریک کردند
بلکه من با یار علی هم سلام را نیز نوشت تا ایندینا که شنید می شنید اول تحقق دارد و اگر قصد عام است
یعنی فی الجمله بازگی در سهوم لفظاً است و محتمل است خواه آن مرد جدیدی باشد یا کبیره یا شخص و گناه
و در نفسش بوده بود و هم بدیدم بلیان با هوای صده کمالا یعنی چه در صورت طولی و تسوولی که در حد
بیرا بر این است بر نعم خویش فاده بکار برده باش پس می شود و راز تبلیغاشن بر تمامی خویش
و بگناه فاشش کرد و کسب است ان شاء الله تعالی قول عاده امری را احداث می گویند الی آخره
اقول و محو حضرت که بر تقدیر اراده الهی است و ملائک نوری و مانند او از حدیث انحض
خلافه محو و نه لازم می آید زیرا که اعضا عاده امر اول کرده اند بعینه واحد اشراعی و جدید
لزوم کفر منوی است مقتضی است مجر و او عاده حکم است عند العقلاء غیر مسلم و سنی منع انیت حکم کفر است
در بسیار از امور امر آخر است که کفر طاری علی الاسلام چه دیگر و اینهم نزد فقیهین بر جای خود
ثابت است اما عندنا فظاهر کمالا یعنی علی مرتضی علیه السلام و سطر المذهب الاربعه

عن عائشة رضي الله عنها
مع صولحى بالبيع لا اذن به ابدا فلا يملك
وروايت صاحب اعلام در باب سيرة هم از كتاب كورنى ذكره
که در مفهوم احداث تازكى معتبر است اعم از آنکه بدعت ابتداء باشد یا نه لیکن
منعوى لازم نمى آید فان اعمام لا دلالة له على اخص باحدى الدلائل الثلاث پس بى بيان
ذكر مطاعن ما در مومنين و مومنات و تصرفات آنست از ايمان بشویند و هر چگون
خاطر است در زبان گویند که **هَذَا كَلِمَةُ اللَّهِ أَنْ تَقُولَ فَلَمْ يَلْهَأْ أَبَدًا** از كنتم مؤمنين
سوم آنکه بر تقدیر صدور امورند که قطع نظر از حدیث ابن ابی عوفیر معارض است بحديث امام
صاوق که ما مور باطهار حق بود و بر دایست شیخ المشایخ مى فرمود که اختلاف طبقات شیعه از جانب
فی البخاری الخلیفة عن ابن عباس عن محمد بن الولید والسنن عن أبان بن عثمان عن محمد
بن بشیر و غیره عن ابن عبد الله علیه السلام قال قلت له ان كنت ستأسد على
من اختلاف اصحابنا قال ذلك من قبلى یعنی بخلاف صاوق جری عرض کرد که از اختلاف
شیعه چیز بر من سخت تر نیست فرمود اینهمه اختلاف از جانب من است و هم در کتاب کور از شکل شیخ
مرویت و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زاره که پاره از او صا جلیل او قبل ازین قلمی شده که حکم چیز
را از امام باقر پسیدم پس جوابی ارشاد نمود پس مروی آمد و از همان چیز در همان وقت پرسید و جواب
اول شنید و مروی دیگر جوابی مضاد به و مخاطب گردید بعد رفتنشان گفتیم که این دو کس از شیعه شما
باشندگان عراق ندانند از اهل شقاق پس اینهمه خلاف از بیاسی حدیث فرمود که این اختلاف انداختن
است از بهر او شما اگر این اختلاف نمی انداختم قضای ما شما کمتر میشد زاره گویند که حضرت صا علیه السلام
گفتم اگر شیعه را بر سر من نیزه بیا بر آتش حکم فرما فی البقیه بگذرند و از سنان آتش ترسند

و نیز از امام سکوت نمود و هیچ گفت پس
پرسید که بود اکنون چنان حرف دیگر از
مورد که بیان کردین فرمودند و گفتند که اینها
مقصودین و توحید رب العالمین اصل الاصول و بنسبت بجای
انسان یعنی بدون لطف و شایان خباب قدس جسمی بالاتفاق
است و از انانیت تا باین اجوف غالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از ایمان
فرارند ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید یاد شنید این حدیث را احمد بن محمد در پیش قال
حدیثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزة قال قلت لابی
عبد الله علیه السلام سمعت هشام بن الحكم یروی عنکم ان الله عز وجل جسم
صمدی لورثی معرقه صمدی بمنزله علی من تشاء من خلقه فقال علیه السلام
سبحان من لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء
و لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء و لا یغلبه شیء
تخطیط و لا تحدید و لا انتمی بلفظه و از خجاست که کتاب این باره از بعضی مشایخ این
ملاست از چیزهای شیعیه و سید توحید تا آنکه جمعی شایسته و گوی می گشتند و سرسله می رسیدند
و فریاد و فغان میکردند که ای امام وقت ستمکاران تعلیم می باندند اصحاب و اهل خود که در توحید اعتقاد
داشتند و می گذارند این حدیث را در سلسله عدل باری بجا نیاوردند که گناه از بدعتیست
یا بدعتیست و اجناد بن نبوت گرفتار آید کاسته و نشاء الله و در باب نبوت بدعتیست یا نبوتیست
از شیعه صراحتاً با قطع آن قال خود ندود و خود نبوت گزینی نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که در مظهر نبوت و رسالت است اعتقاد بدیدارند بلکه شیعه هم در باره او
مشی از بدعتیست و تفضیل و غیر اینها بر این الیه دارد و شیعه کتب مقالات اهل علم این

اسرار واقعی می پندارند
 مرقه تکفیر مرقه تصویف نیستند چنانچه
 تبصره العلوم بر تفصیل آن مثل است و در سیال و صلب
 نمی خیزد بلکه نهایت اعداد و در شمار و تعدا و از بدتش قدم فرسوده باز
 چنانچه از کشف انعام عظمی منکشف میشود و بازی شطرنج را جایز ندانند و از طاعن اهل علم و
 طومانی شیعیان او بازی می فکر و خصمیتین را و عین بازی و لو کان مفروضاً و لو تضمنت بخوانند بلکه تجویز آن را از
 شوخی دلی باکی بجناب بام صادق علیه السلام برگردانند چنانچه در پیشان حسین بن عیدان رضا لا اله الا الله
 بن عمار و کتاب مختصر فی استبصار خوشه از خرد است قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
 عن الرجل یحب بذکره فی الصلوة لکن یتقرب الیه فقال لا بأس یعنی محو سیر عمار سیکو بدکارانام
 صادق پسیدم که مختصری نماز فرض بازی بند کرد خوش میکند فرمود هیچ باکی نیست استغنی از اینجا قیاس را بدید
 که هرگاه در یکی از این چهار کتاب تیسریم فضیله و قبایح موشی با و چهار صد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان
 و وقت نمیدریم خوش جمع کرده و صداتیق تقسیم کنند استه باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی هزار صد و چهار
 در تالیف بحار بحیر پسید چهار خاوه بود و مختفی نماند که شیخ طومانی در تصانیف خویش ملا تقی مجلسی نیز برگزیده
 ملا باقر جامع العلوم در لوامع جایجا تصریح نموده اند که ترک استتصال در حکایت حال دلیل عموم است
 که علی حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب را و ایشان را نام موصوف و دیگر و سواش و دیگر است و در
 یا بد که فکر و خصمیتین مثل انضای بسیار اید می و رکتین است و حسن چنانکه ناقص صلوة نیست ناقص
 وضو هم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازیها درست با و بی منت خلق تنگ می فرماید
 مصدق بود و در اول بی چون چرا و او خواهد بود غلط گفتیم زیرا که درین موضع خاص آن مخلوق را بهم
 دخلی تمام است و این مقدمه از غایت دشمنی بر و عن چنانچه محتاج نیست یعنی که علمای طائفة پیروان
 کنار را هم بجناب امیه اظهار و رکت وین ایمان خویش می رسانند چون ایراد کنند در اینجا ضرورت

مدنی الوافد نقلاً عن الاصول
 محمد بن ابراهیم فرقهها ص ۱۰۸ قال کما
 سید کرم الله واز امام کاظم علیه السلام پرسید که منی رنای منی باشم
 بنی منی را بسوی خود میکشیم و آن غوش را با غوش خود و اتصال سیدیم امام
 العجیب که بعضی از معاصرین در مناظره این کثرین استبدادات او امام و خیالات خام
 که حضرت صادق علیه السلام باین بازی تجویز فرمایند و حال آنکه در باره او شطح لفظ شرک و کفر ارشاد می نماید امام
 اعظم کی در استبداد آورده باشد پیش کرده و بیکدیگر و قمار و خشیخ و خشیخ ایام طهار را وقت نماز و حکایت
 کشیدن تیر از جسد حضرت امیر و بخیاری بنی سبب تفراق را نشانده و تفریق کرده و فقیر عرض کرد و من گفتم
 استبداد بر من می صحیح می نماید و بعد از آن موجود است طالعش غایب و مطلقاً باید ما غنی نظر نمایند مقدم اول
 البته بلا ریب است و حاشا که اهل حق نسبت این خبر با جناب امام علی را راه اعتقاد نموده باشند لیکن منشا
 اثرانی جزئی و اعمی بجز دیگر خیال نمی آید علما و برین امام اعظم شمار زیاده از این و اینها بسبب سبیل خرمین
 و انسان خویش نگاه میدار و چون تمام صفات این میر می کرد این قسم کفریات با آسانی آن سبب
 ظاهرین فرمود می آید و فائده الدین نماید و تالیفات خاندان ستمه مهارست که بعضی از خصائل را که از
 خصائص بنیان بگیا گمان می برد و ذکرشان بشماره و کنایه هم درین مقام نمی آید و در میان اهل خورشید
 شیخ المشایخ از آن منزه می نماید یعنی فانی و ذکر کرده که هر که در دست و خط اینها نشان معاذ الله در آن
 می یابد فبا بغض الله من اقری علی بن سید الوری افسوس که مخافت طول جاریست
 که سائل فروغیایامیه که مضحک ارباب علم و دانش است هنوز در استقامت باقی نیست عدم تداول و
 کتابین در دست یاده و بی مقام یا و کنیم با تحلیله از معاصرین قوم که کاسیسی و تقلید فاضل کشید اشفاق
 خویش ساخته اند چه نام برده و حکایت آنجا کنیم زیرا که خود او و تفرقه خویش را آنچه در جواب این سبب
 باز می آید آن گفته موجب خیر کی عقل و شنیدن است حیث قال فاضل ص ۱۰۸ درین مقام خط را

بابستان و اقتر جمع نموده بلکه
عبیدی را که از اسناد فرموده کلمات مشکوفاً لای
و سابقیت از مثال اقران برده و متبایان خیر و اقران بصیر
و هو بس و او یطمانه غلط پذیر نیست تنفی استیست کلام هرل نظام
اول آنکه این هر دو مسئله که در اینجا ذکر فرموده است کذب محض و اقترای صحیح است هیچ کسالی از کتب
از ان نیست عجب است که جناب قادت تأیید و حیاد از زم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابو جعفر طوس
و دیگر مجتهدین امانیت نموده است بر جرح مکتب امامیه که در اطراف کثافت خصوصاً در ممالک کثیره
الار جاره هندوستان بار و دارند شاهد عدل کذب اقترای است طرفه آنکه عدالت و تحریر از کذب
شرط را وی است لیکن فاضل صاحب شیخ المشایخ وقت خود است ملا و طلقاً سبالاتی از کذب و اقتر
اندازد الی آخر الهذیان برد قیقه سبحان سخن کالین بر فن ستر نیست که این کوه بن زبان
جیران تیه ضلالت مگر ای و شسته با و یه یافته و رای فضله خور عبید زاکانی متقی آثار و سوار شیطانی
که نقایب از چهره ظلمانی برشته در حق سائده خویش علم لغت و غنا و افزاشته چون بدین تعلیم
الضیق اردو خیر انکار و عو که و اقتراف صفری نوی بدو بیگانگی مصداق آن که اگر آگاه بود که صفت
الحیثی می گوید که حضرت علامه طوسی قدس سره الصریح در انقباس این تجویز راه بهمان فقه و هرگز انری
ازین لغت و بازی در کتاب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه حجت از دم دست لازم و استنباط جزئیات
از کلیات فقه شیعه هم هرگز تمام نموده چه جا آنکه صورت خاص این اختصاص و کتب و این ایام قیام
سرسوت موجود باشد چنانکه دانستی و در کتب انفا از شیخ طوسی غلویم امداد آن می نماید و بنظر این
است بصار پوشیدنیست که از بوقا حادث که امام عظم طوسی برین کتاب نموده و وضع است که این
روایا حکم علیها منشی است و روایتی که بعد از ان از عمار بن اوز حضرت امام علیه السلام در غامنه باب آورده و غیر
از شیخ اشعری کسی بران نمونده چنانچه از لامع لسان ظهور مسند و محدثین است که اگر شخصی

در دو مجتبی اگر باطن سرور را میسر کند و در هم
ن بریده این کلمات جاویده که مراد امام است که متوجه
است که این کلمات را در هر دو مجتبی واجب الایجاب است
این می شود باجماع دولت که مخصوص مختصین با مودین با طهارتی که انجتهاد و ادب
پسین مدخلی نه احتمال نسخ را حقیقه در ان گنجایی است اینها اختلافات و اینچنین از ان تعلی با طهارت
است قد مر قبل ذلک بهر سبب خصوص تجزین این از بیانی خاص با موضع مخصوص وقت مناجات حضرت
مکات و منصوص گردید اکنون بعضی را عادت شیخ المشایخ صاحب قضا و در کتاب جلال نشر است
باید دید که بحکم المؤمنین لا تضیکری قال قلت لک فی عبد الله من قوم ما یرون ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختلاف منی حقه فقال صدقوا فقلت ان کان
اختلافهم رحمة فاینها فم عذاب قال لیس حیث تذهب ذهبوا انما اراد الله فلی
نفیر کما فی قوله منهم کما انما لیس فقهوا فی الدین ولیندوا فقهوا فی الدین و لیس فیهم
تأمرهم ان ینفروا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و یختلفوا الیه فیتعلمون ثم یرجعوا الی
قومهم فیمثلونهم انما اراد ان اختلافهم من البکدان لا اختلاف فی دین الله انما الدین
واحد انما الدین واحد انت فی بعض کلام عبد المؤمن انصار پر سید که سنیان است میکند حضرت
پیشتر صلی الله علیه وسلم اختلاف است راست فرمود امام صادق را شاد و نمود که است گفته اند و بر او فرشته
راوی گفت هرگاه اختلاف است رحمت باشد اتفاق است خدا خواهد بود امام فرمود که در فهم غلطی دارد
اختلاف در هر صورت بود در هر صورت که تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف
تفاوت از بلاد مختلفه و ما بعد از آن است بر تحصیل علم نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خود
بعد از حبس چنانچه در قرآن مجید امر بان نموده اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
نه صدق و نه کفر است پس بر اهل بصیرت انصاف بر عیان است که حدیث حضرت عایشه

[illegible]

رفت ناسره صفایان و محسن بوده اند کمال احسان
 در این چنین را در باره ماور مؤمنین بهر شریکین میباشند
 و بیات خود بر تقدیر تقسیم شایع نظر از تو چمن فذک با بیکر صدیق
 در بیان خود پس درین چگونه مساعی داشته باشد اینهمه بکلیف تجویز ضرب کلند
 بهر سر کائنات و آن رسیده چه قدر از خیرتانی بعیدت چنانچه صاحب توضیح انور و مانند اواز
 علمای شیعه ستاین طبع از غایت کوه اندیشی بحال شغیر در از نموده اند لکن بحال شان در دنیا مد
 که اگر چه بی از ملائکه مقربین موسوم بقالین باشد بای تشیعین را اگر چه در مغرب مشرق دفن شده باشند
 بدون ضرب محال گرداگر و غیر شریف الیسنین در زمین بسیار دینهای حن مجتبی در باره دفن مقبره
 مصطفی و استماع آن از حضرت ام المومنین صدقه که متفق علیه فرقیست بدون ضرب محال کی
 ممکن و آنجا با وصف اینهمه قرب حدود و مضوی حاجت سوال چه باشد با جمله سخن بهرین است که
وَأَنَّ سَكَنَ الْإِنْسَانِ مِنْ سُوءِ نَفْسِهِ ۖ فَمِنْ سُوءِ ظَنِّ الدُّعَى كَيْسٌ وَأَوَّلُهَا
 بعضی از قدای شیعه که تارک سعادت است اما مصادق علیه السلام بودند و در فرض و تخرال عمر
 خود را نموند مانند عبد الله سخاوت بر آنرا علمای طائفه تایل حریب مراعات احوال امام زمان
 چنانچه قدوه مدلسین ابوعلی بن فضل کشمیری از ترمذ نقل میکند و میگوید آنچه بعضی از علمای رجال امامیه
 نوشته اند این قدرت که یادی آن یک دخل علیه احوال که **وَأَوْفَاكَ مِنَ الْقَضَائِ**
الْفِيَامِ وَكَأَنَّكَ أَكْبَرُ وَأَكْبَرُ جَلَالِ بَنَادِيكَ مَا يَسْتَحِقُّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ
الْجَلَالِ وَالْإِحْسَانِ یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق علیه السلام و اعراض و انحراف می کرد
 و سر باز میزد و مقصود از این است که آنرا آن بود که بسا و در وقت شرف بودند و نش حضور امام
 و تعظیم و توقیر آنجا قیام می داشتند و برای جوارح بقیه که نص قطعی قرآنی ماور مؤمنین
 و بیالات کریمه مذکوره فی المصد طائغین و قطعاً و یقیناً بهره از دین ایمان ندارند حضرت ام المومنین

چند زبان را از بجا از کفن قوت بفرست
القاری التوحید و اخیر جاری رواندارند و کبریا
علی القاری شیخ پزارند بلکه شلال را بر کفر انجمن و باسدین
المسیرین از مشوبات احوال کارند چنانچه کتاب سیر الجیش کسری فرشتن کن
در قرآن مجید یوسف الخیرین فاعلموا بالامعان المسیرین
از ابن لیکه قال استاذن ابر عیاس قبل موته کلمی عائشه و هی مغلوبه قالت لستی ان
یتو علی قیل ان عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و من وجوه السیرین قالت لستی ان
فقال کیف تجدینک قالت بخیر ان القیت قال فالت بخیر انشاء الله و حقه رسول
و اما شیخ بکر اعمرک و نزل عدلک من السماء و دخل ابن الزکی خلافا فکالت
دخل ابن عیاس فاننی علی و حدثت انی کنت نسکامسیا مویده یعنی صاحب توحید و خیر
جاری است زیرا که این معلوم شد که آمدن ابن عباس و ی ناگوار بود و از آنکه در سنایش و محدث خوان
گوشید پس نیت ترکید و در او باره و دفن بسیار از داج توحید و مویده و مویده خیر است چنانچه از جناب
المؤمنین در جواب بعضی از سائلین فرمود است که بعد از دفن عمر بن الخطاب صلی الله علیه و آله و سلم در محرم است
در احتجاب استناری بر دارم چنانچه در شکه شریف نیز از سند امام احمد مندرج است خود قول ام
المؤمنین از دفنی مع جدو حبی او خواتی یعنی مرا بجا خواهران من که از واج مطهرات خیر الانام صلی الله علیه و آله
و دفن کن نیز باریت است و احتجاب استخوان بدین غیر چه چندان میگذرد که عجله لازم کی بی برایت امام محمد
ابو عبد الله بخاری بر منی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مرا در قبضه باز واج مطهرات شناکرده و امام
شهر گردن و در مقبره شریف بجا فاروق بلکه مردم خوانند گفت که جوار فاق و بهیت از واج جمیع
صلی الله علیه وسلم اعتبار نکرد و حال آنکه بفرن فاروق را احتجاب استناری بود و نیز عده مکرر
بنابر آنست که فضائی باقی از جانب شرقی و مقبره شریف بر کاهن است و مقبره گشته است

بدین سوطی واضح می شود پس محتمل است که
 است که جمله ستانف باشد کان فانما بقول
 است که انما لا از کی به ابد اچنانچه مثل این تقاریر در کتاب
 بدین برضا و رحمة علیه و سال و دیده با توجه و رایت میگرد که در کتاب
 است شایع الا عاده لیست محله ادم بر نیکی باعث تاویل در کلام امام که
 است بلکه بار بخود و بعضی از انبیا فرموده حصول عصمت است که برای همه باریست جو و از اول
 و صحاح و غیره صریح علیه و سلم بالاتفاق مسلم و منقود و کیفیت بسوغ هذا التاویل و یحوز صرف الکلام
 عن الظاهر سنده الا باطیل و حاصل این تقریر که از کتب قم مثل تصانیف قاضی نور الله و سمری و غیره
 ما خود است که بیهان بلعیه صمدیان پیش نیست چه اول و ثبوت عصمت همه خصوصاً متکلم کلمات
 شارح الیهاب المکتفی الذی اعتقد و کج قاطعه الزام و انحام است که لا ینفی علی مرطال معصفت
 الامام کالهائیه و غیره من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابه که بار از مهاجرین و انصار و اهل بیت اطهار رسماً
 جناب المؤمنین و الصالحات الطیبین و مبطل اولئک خبر و ان مما یقولون انهم
 من غیره که در کتب که بر تقدیر عدم عقاد بعد الت و ثبات و عفت طهارت و نبوت
 ایمان شصت و دست میرود و به گاه ایمان از بدیعی اعتبار محبت خدا و رسول و دار آخرت و احضار از تنبیا
 دنیا منصوص قطعیه برای انجاء کتاب فی مجمع البیان و غیره من تفاسیر الفریقین مقام خود ثابت باشد و نسبت
 احدی که با ظاهر اصول لازم که مضمونی است چه تاویل جایز نخواهد بود بلکه در وجوبش شرط را با نیست
 فضلاء و جوازه و اگر سبب تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس چه لازم که قدما و متاخرین
 شیعه بر باره مشایخ و شیطان الطاق که با عتراف و اذلال باقر مجلسی در وضعه متعین و احوال
 قدما باین لقب لقب بوده چه از سر الصاف بر خاسته از حق و گذشته لطاق محبت بر کبریا و بجهت
 طلب ایل بیان این کار آن خسته اند فیه عباره التحاب المذکور و لقب مؤمنین الطحاف

وَمَا جَاءَ لَهَا مِنْ يَدَيْهِمْ إِلَّا كَذِبٌ أُولُوعَيْنٌ يَخْتَلِفُونَ
بِالْكَوْفَةِ فَيُجْعَلُ الْمَيْمُونُ فِي الْقَدْرِ فَيُحَرِّقُ رَدًّا يَأْتِيهِمْ
سَيُوقُ مَغْسُوقٌ فَاذَا كُفِّرَاكَ فَكَحِلْنَاهُ
وَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْكَوْفَةُ مَبَاحِثًا مَعَ الْعَالَمَةِ وَالْزَّمَامَةُ وَهِيَ
الْأَوَّلُ ثُمَّ جِئْتُ بِدَقْوَةٍ كَمَا أَقُولُ فَيُقَالُ شَيْطَانُ الطَّاقِ يُعْنَى مَنْ كَوَّرَ رَأْيَ الْأَمَامِ
وَصَاحِبِ الطَّاقِ يَكُونُ دَائِلًا خَلَا شَيْطَانُ الطَّاقِ لِقَبِّ نَهَادِهِ دَاوُدَ طَاقِ الْحَامِلِ كَقَوْلِهِ دَكَخْنِ دَمَارِ
وَمَرُومِ بَرِاقَتِهِ دَرَمِ دُونِ بَرِاقَتِهِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ
بِجَنَانِ بَرِاقَتِهِ بَرِاقَتِهِ بَرِاقَتِهِ بَرِاقَتِهِ بَرِاقَتِهِ بَرِاقَتِهِ بَرِاقَتِهِ بَرِاقَتِهِ
كَمِنْ لِقَبِّ كَبَشِ بَرِاقَتِهِ وَالْزَّمَامَةُ مَخَالِفِينَ بِأَشَدِّ ظُهُورِهِمْ بِتِ كَقَوْلِهِ شَيْطَانُ بَرِاقَتِهِ
وَصَاحِبِ حُجَّةٍ دَرَمِ نَاطِقَةِ خَالِفِينَ دَرَمِ شَيْطَانِ الطَّاقِ مَيَّ كَقَوْلِهِ لَيْكِنْ شَيْخُ الطَّائِفَةِ أَمَامِ عَظِيمِ أُولَئِكَ
لِقَبِّ كَوْرَجِيَّتِ بَرِاقَتِهِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ دَرَمِ
أَوَّلُ شَيْطَانِ بَرِاقَتِهِ تَفَرُّجُ كَرَمِ كَوْرَجِيَّتِ بَرِاقَتِهِ مَيَّ كَقَوْلِهِ شَيْخُ الطَّائِفَةِ أَمَامِ عَظِيمِ أُولَئِكَ
شَدَّ رَأْيَ بَرِاقَتِهِ بِطَبَقِ رَوَايَتِ شَيْخِ أَهْلِ مَحْصُولِهِ وَازِ نِقْمَتِهِ وَاضْهَرُ تَرَشُّدِ خَطَايَا فَاشِشِ
صَاحِبِ رَضَةِ التَّقِينِ بِعَيْنِي بِاقْرِ مَجْلِسِي وَتَبَاعُ وَتَشِيلُ أَوْ كَمِنْ بَرِاقَتِهِ نَدِيَّتِي مَبْرُودَةٍ كَوْنِي حَبَابِ
كَبَشِي بِرَأْيِ عَيْنِ بَرِاقَتِهِ لَعْنُ كَشَاوَهُ وَضَعُ بَرِاقَتِهِ بِرَأْيِ أَوْ جَعْفَرُ كَوْرَجِيَّتِ بَرِاقَتِهِ غَيْرَ أَنْ حَصَلَ
إِشَارَةُ أَنْ تَنْزِيلُ كَرَمِ تَحْقِيقِ أَمَامِ عَظِيمِ بَرِاقَتِهِ صَاحِبِ تَقْدِيرِ وَبَرِاقَتِهِ مَجْلِسِي مَعْلُومُ شَدَّ كَقَوْلِهِ أَمَامِ
نِيْزُومِي بِأَبْنِ لِقَبِّ كَبَشِي كَسْتَوْدَهُ أَمَامِ كَرَمِ فَتَرَقُّ بَرِاقَتِهِ أَمَامِ عَظِيمِ بَرِاقَتِهِ وَدَرَمِ
وَصُولِ خِيَا بَرِاقَتِهِ لَعْنُ لَيْسَا كَبَشِي كَلْبِي وَكَلْبِي وَكَلْبِي وَكَلْبِي وَكَلْبِي وَكَلْبِي وَكَلْبِي وَكَلْبِي
كَدَشْتِ كَمِنْ شَقِي وَبَرِاقَتِهِ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ
بَلَشْتِ شَيْطَانِ الطَّاقِ وَطَاقِ أَمَامِ عَظِيمِ بَرِاقَتِهِ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ لَعْنُ

که امامیه اهل حق درین تلقی روشن و قلب

در باره امامیه مالدیه و ما

چنانکه در ملاحضاتی مجلسی مذکور در تصانیف خاتین مجرب نبوت بیان شخص حجاز
در حق می نهند و اولیای ایشان بکلیت تاویل معقول کدام در باره زوجه محبوبه حضرت سیدین
در سیدین طاهرین گوش نمی نهند جز احکام اسامین کسیت که بدو اهل بیان رسیده و متعصبین ضایع عصبیه
اندیشه را بدین کلمات غفلت افکن فرستد سنا که ائمه کافه جمیع مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود و این مرتبه برای ایشان مانند بنای قلعه فارسی مضبوط و شل بنیاد هرمان مرصوص است که بعد مسر
طوفان هیچ گناهی لطیف هیچ عصیان تزلزل نمی شد حتی که باوصف اتمام اختلاف و رطوبات شیعیه
و امر نمودن سائیلین بایدهات و محدثات بزرگ امامیه شل شستن با در وضو و استعاب باطن
و ظاهر قدس در سجده عین محاسن مجمل و دیگر فضیلت های رسول ثقلین شل قریب کسیا نیکه هرگز در ایشان
بالوات و غوائل نیاروده و بدیع آنانکه هر یکی از آنها سر و طالع شیعیه از بدترین صلاقی بوده بنیان
کماکان استایکن از دم این عصمت از استبدادی عمر تا آخر آن نظر با آنچه استمداد امام عظم امامیه در بعضی از
تصانیف خود داده فرموده و فاضل جالبی در این حق نمائیم که موضوعش نیز ادبیای او حق باشد از آن
ضلال مگر ایستهم خدو شریع منوع است پس تواند شد که چون بعضی زلزلات قبل از است
اممه علیه السلام صدور یافته بود باین عبارت کلمات آن ادا فرموده باشند پس که ام حجتی
و حقیقت دامن کشیده که موجب از کتاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جمیع غائب کل
فرمایند و آن خاصه و کبار را بر بفرار شیعیه بچاره محمول نمایند این تاویل بدون جوان
این اسحاق چگونه حقی از جواز پیدا خواهد کرد و علاوه از کتاب حق الثیقین با باقر مجلسی وضع تمام
دارد که تمامی اوزار خاصه شیعیه تر تصور انحراف باشد من فک است گرون مبارک مصطفوی اگر در
و از سر ان مقام آن هرگز نشنند بار خدا یا مگر این حال مختص شیعیه معلومی باشد و در غیر این

من شیعه الاثمه لکن مرا تحیر و تفکرمی افزاید
 قول اولی و قالوا لکی نواهی و اونیضادی بجهت
 چگونه تصدیق بلکه تصدیق کرده شود که در باب شیعیان و اتباع هر تصدیق
 باشد و در باره مقلدین دیگر آمده که شروع در حدیث و کتب و غیره فواو خیر البشر اند خباب
 و فارغ البال با یکی اگر از شیعه فقط شیعه اولی و مخلصین این انصار و هاجرین مرا و گیرند این
 استبعادات یکسوی میگزیند و شاهد عابری می شنید تا کی در البطل حق و احقاق باطل گویند
 و مناقب جمع را برای جمعی گرفتار و فرستادند غرض بصراحت اینست که اکثر احادیث و مناقب بعضی از آن در مجالس
 قاضی شریعت بلفظ بشارت است ذکر یافته و در مناقب هر تصدیق و تحریف آنست و مخلصین این چنین
 عبارت سیر که صفوان بن بهران حضرت صادق عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در رحمت و نود و نوار
 داخل نشوند و در طائفه شیعه طوائف اند که گمانان کبیره و فواحش فحیه از ایشان سیرند نام اینها
 می نوشتند و در مجمع زندگانی میگوشتند فرمود همه در رحمت خوانند و رفت بر اعفوی بر ام ایشان ابتدا
 به بیار و تقاضای دین امتحان اینها بمسایه نمود و وزن بدگماست اگر احدی از این امور بخت
 یافته صعوبت نزع برای رفع ذل و اودای شافی است او می گفت که این همه موجب درد و آهناج
 است لیکن در نظام راجه علاج امام فرمود که صاحب خانه خلقی خریدست حضرت علی مرتضی و کیفیت
 مهمند که روزی است حضرت امام رضا و خطاب کرد که فرمود که از شیعه مرتضی کلین براند اعمال مسلم
 بروشته اند و در شب نوازشان از بارگاه آفریدگار جهان برداشتی نیافته الی غیر ذلک این احادیث
 نص صریح است و اینکه شیعه را عموماً از هیچ گناهی سوال نخواستند و کیفیت است ایشان بعد از سنا
 خا بد بود بلکه عبادات مخالفین را میسر و فائز اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه انصاف
 پژوهد انصاف بطه عدل باری بر مخالفین شیعه سربار است و در نیم مقام مقتضای الکلام خبر الی
 الکلام حکایتی بس عجیب و غریب و خفا که گشت که یکی از اهل فضلای اهل حق دوستی بود که پیوسته

حکایتی است که در کتاب
 تاریخ طبرستان
 مذکور است

چون گفت باز میداشت اتفاقاً روزی بسبب
 ملاقات را با بنی ساط تمام حل فرمایند و بسیار این گفتن باکی
 در ظاهر نمود و در داخل سنی اجداد از مساوات قدم بوس رسید که
 در مدینه نامیدند که تمام عدالت این دو را از خصایص خویش فهمیدند چنانچه در مطاوع
 در صورتی که پس از حلیت که در مقبره ایشان دیده می شود که روزی باز بر عیادت دیگران
 بشعیان معای ایشان با خواجوه خوابید که اگر حقیقت عدل و او همین است که گناه از کسی
 و دیگری بجا او معاف گردد و در آن شب چشم فروزد معلوم نیست که معنی ظلم در زمان الیه چه قرار یافته گویند
 که مجتهد جانی از چالاک طایفه فاضل سنی اندیشیده بود و او را با کبر او را و خویش را و او را فاضل و فضیلت
 و جلالتی که بر او فرمود که حدیث طینت با و تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
 بپوشاید و پس جناب مجتهدی حدیث طینت از علی شیخ المشلیخ روایت فرمود و بخشش آنکه
 امام ابو جعفر علیه السلام بخواست حق فرمود که از موسی بن نا و لواء و شتر بن محمد و زنی یا بدگر گناه
 میکند و روی گوشت آن جلالت فرمود که بعضی قرآنی گناهان بلا قصد از صادر می شود و زکات اخراج
 و بی رویی بدوای گوشت بعضی از شیعه می بینم که از تحاکب بر سطور نماید و عیوس می باشد و وقت
 تعلق حاجتم تخیر می گردد بخلاف صاحب دانا نماز می گزارد و صیام میدارد و زکوة را می میرسد
 می نهد و امانت با اهلش می نهد و در انجام حاجات بنسب می باشد فرمود که حق تعالی بزرگوار باک
 تا هفت روز شب بشیرین جاری نمودن بعد خمیر را از آن جدا کرد و طینت شیعه از اسفل آن گرفت
 اگر طینت شامل مانی خطای بود و ثمانیه فرمودم بودید و لیکن حق تعالی بزرگوار باک و قیام است
 روان کرد و تا خمیر و شنان با آوده شد و اگر بجایش می گذشت حدی از آنها اسلام نمی آورد
 و عمل نکند و لیکن هر دو را خلط فرمود پس آنچیز از معای و شیعه ظهور میگردانند و غرض از حلیت
 و اعمال صاحبشالی را تا شیر جوهر پاک شماست و روز قیامت آثار هر غصه با صیل خویش خواهد

پیوست چنانکه نور سحر بعد غروب باز بافتاب
را سوی باباز میدهند و او را رمعی مایه عیاق شان می
عرض کرد که در قرآن مجید هم از این امر نشان داده اند فرمود بلی جایی که پیشتر
سَبَّاحُكُمْ حَسْبُكَ اللَّهُ خَفَوُكَ حَتَّى مَا فَاضَلَ لَكَ بَعْدَ سَمَاعِ الْكَلَامِ
چنین گویا آورد و گفت که اگر در پایی خاطر من غار خمر اضی خلدا اجازت دهی که بسوزان
بر آرم فرموده مضایقه نیست گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در محکمت قرآنی خبر داده که
لَيُصْهِرَنَّ اللَّهُ مَا أَمْرُهُمْ وَلَيَفْعَلَنَّ مَا يَوْعَدُونَ و در حق خویش چنین بارش داده است که تا خدا
سپندد و کافران را بسگاه غضب و عصیان بجا نیاوردی تعالی و ملائکه گنجایشی نباشد
پس خلط هر دو خمیر آید از جناب ملائکه وقوع یافته باز حضرت مجتهد کلان و اگر جناب و سجانه محمد این
خلط را تجوید فرموده و غافلین را بی فسیل و اراده خاصه بر حق جهم بیدار فرمود پس بلیق انوار است
عاید اما سیر همان آتش در کاسه مجتهد متوفی بغایت تمغیر شد و بحال غیظ و غضب خاست و بفرزند
و لب خویش امر کرد که بگذارد این ناصبی که هرگز تندی نخواهد شد البته مقصود این است که چون شیعه
واقع فکر کند از شوق این همه رمعی که لفظ بر از ایشان جدا در پابند وقت و اگر بگوید است
خود سینه پس حاجت این همه تاویلات که صبیح و شام و احد را بصبح جمیع غایت گردانند و معلوم میشود
خدا یا بکار شیعه و تاویلات کلمات شمار الیه طائفه کیسانیه و هاشمیه و طایفه مراد باشند
لکن چون مقصود از آن کلمات طایفه طلب حضرت فیضان است است از قصه شفاعت به فارغ از آن
فروق که بلاشباه از اتباع و شیاع نمیشوند و بدین ملت کاری ندارند و در صد اول و الکافرون
و لا فی عرق و اندام اهل فهم و فطرت قالب قهی نمیکنند بلی اگر دوباره سنیان که بمعانی خویش اعتراض
یکن این حمایت شفاعت ابر گردانند بعد از خود و رواند خویش بوجع که سختی است که گشت
فقیه پیچیدگان را اگر خوف اطاعت نمیبود و در حدیث طینت از آله اخلاط فاسده رواه

بعضی از امور ضروری بحال مجاز و احال
 بر ارسایا این حدیث بخند و جد واضح و سید اول
 عا هین ایشان قاطبه حتی لایند فرد واحد کما هو طاهر احدیث اصول
 رسی نیز بدان شایسته است بر وجهی که بعضی از مخالفین بامیه بصوم و صلوة دیگر
 و ذات خالق ارض و سموات شناسانی نباشند بلکه مفهوم آن ملت العرمنی شناسند پس تا
 عنصر لطیف حضرت امامیه کجافت بر تقدیر بعضیت باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حال آنکه
 در کتب یحیی مرتبه عصمت خاصه انبیا و ائمه حضرت فاطمه است بحیث تو جد فیهم و لا توجد فی
 غیرهم و خود این حدیث شعر برین معنی است که اکنون احد از شیعه معصوم تواند بود و علاوه در صلوح
 و عدم صلوح جماعت آخر شاکل تقدیر علمای طایفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و اعتقاد و سب گفتگو
 الی مالا نهایت اندامی باید و ترجیح بلام حج بلکه ظلمت لازم می آید سیمای قتی که خاتم حدیث طینی است
 هو لا ادخل النار و الا با که در کتب یحیی مروست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه را بمقتضای طینت
 بجهنم داخل خواهیم کرد و هیچ برخواهم نمود و ضمیمه گردانایر بهر چه عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
 اصل اعتراض مسطور عین غث و رقیق و سخت و آسان است بر اهل استقامت و محض نیست مثل
 این خاتم در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است اشعار بهین ظلم دارد و تقدیر حصول ترجیح از علم
 باری تا تشیقات قوم در محبت خلق فعال الی حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عن
 اولی الالباب فلاننا من المطر و نصف تحت المیزاب و هم انکه حدیث صادق علیه السلام که
 فرزند ارجند صاحب طینت است با تحریف قاضی زاده ایران کلینی آن روایت نموده و هم در مناه
 مرتضوی که بعضی از تعصبیان بامیه حصول خویش تالیف آن کرده و مرگشته مخالف قصه خمیس تازی که
 از آن دریافته شود که نزو امام صادق علیه السلام هرگز ناز و نای مخالفین شیعه فرقی نبوده و خاشع
 عباد را تشویر و مهتان بدیده شود فی الکافی و الا بیالی انما صلیه ام زنی و نه الا تیر زشتی هم که

کتاب فی تفسیر کتاب الحامیه و حاصل کلام در بیان
است و زنا که غش است و سیاحون و مخالفین واقع اند
انتهی بلفظه دارد و مستند در بحث است نوی که از حضرت امام حق
روایت فرموده که یکی از اصحاب علی آمدن بیانه نماز کردن و زنا کاری
نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان اهل بیت
نشدند و پنج پیروده و نماز کردن و روزگرفتن بنزد انبی علیه و از آنجا پیوسته که در روز دارد و گیر و برود
هر صغیر و کبیر بحیث عود و ثمرات چنین عبادات عذاب عتوبت شیعیان ضعیف است و خواهد بود
پس رقام کریمه اولی الامر یبدل الله سیکرهم حسنات اند و اضع حدیث که غالباً
از قدای کلینی و صاحب فروع و بوند قصوی و قور سر زده و سهو و ذبولی رفته بایستی که آیت و اهدای
و لیکن آنکه گفتند و انما لا مع انقا الهی و اگر میگردد و این بسا و له چه بماناست بمبادله پیرو کما قال
العارف الرومی علیه الرحمة فی الشیخ شمس در بیان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند که سیر و حدیث
بی ادب درانه تنها داشت بدیده بلکه آتش در همه آفاق زده زیرا که معاصی شیعه که خارج از دقت
حساب عبادات اهل خلاف که مانع و فزع است بدل شد و فبطبق علیهم چنانکه قوله تعالی حکایتین
الحکیم علیه بنیا و علیه الصلوه و التسلیم است بعد کون الذی هو اذنی بالذی هو خیر علوه
محمّد بن الحسن بن محمد بن الحسن احرر العالمی در کتاب فضول مهمه فی اصول الائمه یا بی منقده که حدیث
مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب بیواتر احادیث اهل بیت است و نحو نموده و آنچه قاضی نور الله و سیر
از تحقیق کابر علما خویش و سبب کثرت عبادات اهل سنت و قلت عبادات اهل تشیع و در مجالس المؤمنین
می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده بر شیعه مترتب نشود و عبادتش اینست که چون
اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است یافته اند شیخ را از زوشت تعرض خود خاطر جمع ساخته اند و لا جرم
شیخ را بعبادت و بی حاصل ایشان کار ندارد و بهرست و موسسه ایشان در آن بی کار و چون از تشیع

[illegible]

علی نفوسهم القادسة وودواهم العالیة بایمان
 وطلبوا امر الله تعالى الصالح والعقوبت خفوة وثقل المیزان
 ولکنهم قاسوا علی نفوسهم بعض الانبیاء وادعوا لهم
 الاحداث الذی هو کفر معنی عندنا طغیة واهل ذکاء من جن
 وعلوم باوصف فمدان اصناف علوم میگوید که مؤلف تحریر را در تحریر عبارت کتاب امام که پنج مظهر
 نیست در پنج مقام شتباه و مواده و غلط او با هم افتاده **خمسین** این نگار نام و گنیت
 کتاب اعلام ابو عبد الله محمد است و نام و لقب کنیت پدرش زکریا و ارشاد یوسف عز الدین
 ابو المظفر و مخاض طیب هم و سرکار قدیم او باینهمه من ترانی و بلند آهنگها پدید را عین بیان کرده
 و باین تحقیق ایشان بنگار این شتباه در خود و خارج از عبارت کتاب بود واضح می شود و گنیت
 انصاری و الشفاء و الصلوة علی سیدنا و انبیاء و اوله و اصحابه السادة الجباران العبد
 الفقیر الی المولی اللطیف الجبیل ابو عبد الله محمد کتاب الشیخ الامام العالم المحدث المذنب
 ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن محمد بن الحسن بن زبیدی محمد که انصار و زبیدی
 المذنبی مودک المحدث بالحرم الشریف النبوی اوله الله سعاده الدلالت و هم انکه
 زنده را که بر وزن مرند نام شهری معروف است که فی القاسوس محیط برزند نوشت و قال
 و شرح جامع بخاری می گوید که در این تحقیق این لطیف را بداند زبیدی و زبیدی از المعجز و اوله الله سعاده
 و اشکار التوفیق الاضدادی کان عالما بالمدنیة فی اوله المصروف الیه اکابر المطوس فی
 زمانه باق و او با طائفه در تعلیمات تقوم الایمان بن عبارت کفر و اظن شیخ امام که امام الفائق
 المحدث بالحرم الشریف النبوی بحال المذنب شمس الدین محمد بن یوسف بن زبیدی الحنفی و هم انکه
 بجای فظ مولد که فی النسخة الصحیحة کلیمه بود و بر طائفه که شبه خیال خویش علم خویش و هم را کلمات بلفظ
 چهارم آنکه رساله مرقوم بر این زنده باب مرقوم است اول آن رساله مختصره صلی علیه و آله و سلم و هم

احتیاج سینه چنین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب ازین آیت مستلزم می آید و کلام الله
 آیات بسیار است برینکه او را که در عرفان و تفقه و فهم افعال قیامت پسند بایستی که الدالاله در دنیا
 نمی رود مثل لا تقولوا آمنا و قولوا استسلمنا انتهى موضع الحاجة من افادته اکنون سراسر
 حفاظ قرآن مجید را که نشان میدهد که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
 و قولوا استسلمنا شاید که حضرت مولف این آیت از جناب امام منتظر که حاضر فی الاصهار و نمای
 از البصائر است بمحقق تعالی محیط غریب بهادث بقول بعضی از علمای بر اصول موضوعه طایفه
 مصداق کلام قدس است اما یکون من جنوی نلتوا الا هو لا یعلم ولا یحس و لا
 هو سادسهم و لا آذنی من نزلک و لا اکلک الا هو اعلم انما کانوا استغاده فرموده باشد
 زیرا که قرآن مجید کامل بی تحریف و تبدل خلفا و تفریقین امام هم آغوش غماست بعضی از علمای ماسیه و
 کبری هم شریف و پیش شریف اند و فیضها پیش به خواجه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استغاده
 بیو استبراک اخلاص و غیبت کبری نیز تصحیح است یا باین روش که امام بصورت شناخت
 در محاسن و مواضع که خواهند حاضر شوند یا با آنکه بعضی خواهی بجان سکونت خود میسر سازند
 که آنها رسیده مراتب بعد از ان جناب کشاف نمایند و حکایات متضمن بنده غالب یاد و کتب
 دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آن حضرت باشد ذات مقدس الهی غایب باشد ما از نظر
 ایشان غایب تیم هر جا که ضرورت میدانند و من عند الله میباشند افاده علوم و حل مشکلات
 خلق میکنند و فریادری مظلومان و راه نمائی گمراهان رفع مکر و وبال بوجود و تالیف وجود آنحضرت
 صورت گیر و انتهی و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرقوم الصد نوشته اند از آنها هم بدین
 میرسد که خود جناب مرقوم را با امام مهدی هندی نمود و نشانهای صورت مبارکش را دید
 و فرمود که امام خود در مسجد بیلان طرف نماز سگزار و نژاد و پسر و مسائل و تحقیق کن
 چنانچه میباید که او را بحضور امام علیه السلام شرف و از تحقیقات انقی و مسائل دقیق

بجمله و گردید بلکه از روی روایات صحیح در یافت شده که احدی از شیعیان نیست که بشرف
قدیموس شرف نشود کافی الجاسکس تو قیع و قیع ناحیه مقدره که بروایت شیخین
طائفه و بجا رود و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر حسن شیعیان که قبل از خروج
سفانی و ندائی آسمانی و دعوی برویت امام نایب دوشتم باشد و امثال این روایت اگر چه
نزد عوام منزلت بموافک که از خواص طائفه امامیه است پیوسته گردانند لکن نزد کاهلین و متبحرین
نگاه گوشت او را بعرض شناسین می رسانند زیرا که اخصل الخواص آمده مانند زرار که با صدق
الصادقین او را لقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود و دلالت بر آن می کند
و همچنین امثال او مورد حسن تعبیر بوده اند چنانچه از مطالع کتب رجال خصوصاً تصنیف مرزا محمد
چندان واضح است که حاجت بیان ندارد و احمد مدعی ذلک که غصب سعادتش هنوز در ترقی
است و حقیقت **المیسر** است که چون قوت حافظ از مؤلف کلیه مسوئیت
لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا بَلَا تَقُولُوا آمَنَّا وَقُولُوا اسَلَمْنَا در تخمیلش مبدل و مطلوب
است کاش تجربه عقاید خواجگان خود رجوع نموده آیت را با تحریف و اصلاح نقل نمی نمود
که قَالَتْ لَعَنَ رَبُّ امَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اسَلَمْنَا و این هم بدین ناقد و بنیاده
هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مؤمن نهی فرماید غیر از حضرات شیعیان چنانکه خانه خراب که بروایت
جائسی در صومرازم لا ایتی و بروایت ملا حسن دوانی ملعون و کذا است اکیمت که او باین لقب ملقب
تواند شد سخن همین است که چون حضرت مؤلف یا نیمه مراتب علوم دینی بخود قدوه الی حدیث یعنی محمد بن
اسمعیل بخارج افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه یانکم بالکفر تلاوت کرده حق تعالی
جزائی او در عذاب مقام بخمارش ننهاد و لکن ما قبل من جهر بیز الایضه قد وقع فیة قولهم که هرگاه اینها را باقی
اقول قبل ازین گزشتناختی که احدی از تداوی یعنی عاده کفر و طریان آن علی لا اسلام حکم الی حدیث
اسپیش ریخته و کفر متوهم بر جای خورشید باشد چنانچه امام احمد ابی الدین بغدادی و ابی الدین محمد بن علی بن ابی الدین

مرتدین علی عقابهم تفصیل و تفسیر جمله اولین یعنی کافرین بعد الاسلام میتوان افتاد پس کلام باری
 عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبه اولی محض حقیقت اجالی است آنکه عکس شدن
 این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحابی اند
 یعنی امیدوارم که ازین راه برگردند و عقوبت نکیر نجات یابند و از دوزخ بازمانند حکم خواهد شد که بعد از
 وفات تو ازینها احداث سرزده و محبت آنها بآن احداث مستوجب عذاب جهنم است تا از یکین
 مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است با بود و چنانچه خواهد
 کرد و گفت علیکم شهید کما صحت فیهم الخ بحال مراعات ادب را خواهد نمود و دست
 ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احداث ارتداد و ایشان
 بعد وفات تو و اصرار بر آن حال است بلا شبهه و ندانستیم این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
 بعد تفصیل است هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن بعد از احداث علی الاخر ممکن است چنانچه
 صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التفاضل بینهم قوله علاوه الخ اقول
 کسانی که روی سخن مؤلف بالذات بر تفسیر آنها متوجه است یعنی مثل فاضل شمس الدین که بانی چنانچه یاد و
 علیه حی جواب دلیل بر آنست که تصحیح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اسلام
 لفظ واقع شده بلکه این بزرگان بخلافش تصریح فرموده اند جایکه بقیصیر حقوق و تفسیر از واجبات
 فرود آورده اند که اینها من نزل المولف و اگر مراد این است که عمل مرتدین بر اهل ردت یعنی اهل تفسیر و
 تبدیل هم حکم حبس است چنانچه این بزرگان گفته اند بر کلام حضرت که زینهار از لفظ مرتدین مصطلح
 شرعی مراد نمی توان گرفت همه بوجه و بعضی میگوید و با خیال شدن تحقیق تحقیق شیعیان که در اشغال
 این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه مراد از آنست علاوه بر آن صدق احداث ارتداد و
 و حکم آن برین تفسیر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت ارتداد و تفسیر از حقوق تبدیل
 اخلاقی است و این جنی با کائنات نوبه و اتباع و شیاع او کاینکه منطبق است با التکلیف

علمای تحقیق و غیره و اگر اعتراض بزرگان مذکور نیست بلکه بر صوغی الیه است این چنین
 می بینیم مضنی و غیر مضنی که است همه بر و عاید گشت لان نشاء القری من لدن کل قبح ایوالبیه قوله
 دوم در تائید اقول حال تصنیف و تالیف بعض قبایل عرب قبل ازین اجنوا اینکه برای الزام و
 انحام مخالف یکبار آید و موافق و موافق را بصیرت کلی افزایش بزرگان تسلیم نموده اند و گفته اند
 که جمله تازه و مضارعتی اندازد بعد از روایت امام طوسی و ابن طاووس و سایر بزرگان که میر حبیب
 است که در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم لعالم ایضا و قدوح بودن
 بعضی از صحابه اجماع اهل سنت معتقد شده و حکما فیکه است درین است که آن اشخاص که ایمانند
 و سبب آن حبیب است بلفظ قول چون امر ثانی اقول غلط محض است و این است که ازین حدیث
 بقراین جمله که شماران نموده شد امر ثانی مراد توان گرفت و قرآن دیگر و عقیده و مضارعت این
 رساله قبل از آنکه اجماع بر او برسد و نخواهد شد قوله فانی علی حبیبها ابن الاثیر اقول
 تصنیف صاحب بنیاد صاحب مجمع البحار برین معنی که خلفا و عموان انصارشان بصدای این حدیث
 اند که حقوق مضمونی البیت صلفور اغضب نمودند و عمل استخوان و مقام تخریب است بعد از
 خارج از احادیث تفسیر و افاده تخریب تواند بود زیرا که ابن شریک صاحب مجمع البحار این حدیث را
 یکسان است منطبق فرمودند که تخلف از بعضی اجابت و مقصرین حقوق عباد و خالق کائنات بوده اند
 و این بیان سبب است که فاضل کرانی و شهاب الدین عسقلانی بدالالت عبارات که مخاطب نقل نموده
 و صاحب شفا تخریب نقل کلام خطاب می دانند بوده اختیار ساخته اند و لهذا عبارت هر دو کلمات یعنی
 بنیاد و مجمع البحار عاده لفظ شارح کرانی و شهاب الدین کرده اند گفته اند که بزرگان احدی قد احسن
 بعد از آنکه از آن دو قوم من جنات که از آن جمیع تباری شارح این و البین الفاظ مرقوم
 است که متناو و بعضی جنات که از آن جمیع تباری شارح این و البین الفاظ مرقوم
 و کلام شفا که بانی این حرف است از کتب اهل بیت که از آن دو قوم من جنات

انما هو التنازع عن بعض الحقوق والتقصير عنه وكم تركوا واحدا من اصحابه صلى الله
 عليه وسلم واخذ الله رب العالمين فانما اردنا قوام مرجعها لا عرك من المتنازعة
 قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين ذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
 المشهورين رضوان الله عليهم اجمعين پس مراد او مراد صاحبان بهايه وجمع هر دو در حقیقت
 یکی است زیرا که در مثل فاضل کرانی برتقصیر از بعض حقوق فرود آورده اند گویشی در جمله
 مختلف باشد آدم بر اتحاد مطلب قتلائی و این هم سبب بزرگ پس آنکه خود صاحب الف با یکدیگر در اصل
 تصنیف بر تعلیل کلام کرده و در وقیع نموده میفرماید که نکته دیگر باید در اینست که شارحین فی الجمله بر یک تصنیف
 لفظ اصحابی را علی بعضی از آیات بر تعلیل و بیان کرده اند غرض از خاصیت آنست که صاحبان
 ازین عاری بلکه ناراضی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همانست که فاضل کرانی به
 نظر داشت یعنی خلفاء و اعران الضارشان از غوائل فسق و فجور و ظلم و جور منتهی بودند و فضلا عن الکفر
 و الشک و کفر و کفر مع عار و نار و عیب شین از صحاب رسول تشکیل مینماید که در کتاب برتقصیر حقوق
 و تخلف از واجبات حل کرده باشد و صحابه مشهورین که خلفاء و اعران الضارشان بودند کما معروفست
 المؤلف متنی نمایند و الا لازم آید که صاحب فتح الباری روایتی و تخلف از واجبات او قصیده مشهوره
 این بزرگان ثابت کرده باشد و این جمیع عار و نار برای صحابه کیاست است اینجا بوضوح انبیا باید که
 مطلب عبارتش کما نقل النحاطط همان تصنیف از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که آن را بقول خود
 و لم یقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگردد و مقصودش آنست که صحابه مشهورین مصداق رسول
 منتفی نبودند بلکه مصداق این بعض قبایل عربند که حدیث کحوض را برآنها وارد نموده و دیگران
 ازین عراب کافرشه باشند پس مطلب اینهمه کار بر می و احده عبارت جمیع الباری که در حقیقت
 عبارت بنایه است کما لا یخفی و خصوص خلافت نفس گفتن با جرای عیب و عیب است این جمله را آنکه
 مراد از نفسی اردن او در عبارت جمیع الباری اعنی لم یترک احد من اصحابه بدو است پس اصل الاسلام

علم لغت و عناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب بشارتین
قدیم رجوع و طریقه متروکه را بی سپردنند که اطاعت ترا کنند و علم لغت و عناد برافراشتند
چیز است اگر مفادش این است که چنانچه سابق عبادت است و غرضی بخول بودند و توحید بکار اعتقاد
نی نمودند و انکار شریعت و معاد و نبوت پیغمبران میکردند ابعاد از تفاوت ختم المسلمین بهمین ملک
شمارند پس می باید که جمهور علما امامیه بالخصوص حضرت مخاطب بمنبعی قوی دهند که خلفای شریفین
معاد و الهی و صلوات الله علیهم بودند و حال آنکه بعد از ساله انکارش جای واقع شده از آنجمله آنکه هرگاه اینها
یافتی پس می ماند که احداث بر ارتداد یعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی بن ابی طالب
وال بر مفاد ارتداد واجب نخواهد بود و این صریح است درینکه کفر خلفای بعد از امام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای رشیدین در صورت خیالیه مورد حدیث انحضرت نباشند و هو ظاهر ابطالان
و از آنجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترا سلام را در دست گویند ترا ایمان بهم ردت خواهند گفت و از اینجا دریافته اند
که مؤلف بعد از ایمان خلفای رشیدین بجای اسلام قائل است بکفر آنها یعنی ترک اسلام و این از
از عبارات نهیه کشیده و تحقیق احادیث و توضیح شده که امامیه خلفای رشیدین و انصار و چون
شان را بسبب بدیل خلاق و ظلم و جور بر اهل بیت ظاهرین غصب این بزرگان معاد و الهی کرده
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر همین مؤلف در جواب
افصاح لطافه المقال آنچه فرموده توضیح مدعای این قیل و قال است و میباید حال ابواب معارضه که
حضرت خدومی فرموده اند هر چه حاضر طبع قاتر است گذارشین میدارد و آن اثبت شخص
معارضه جناب نیکه قدماى امامیه قاطبه معتقد کفر سنکران است بوده اند و از کلام خواجہ فیض الدین
طوسی علامه حلی و میر نورالدین شمس قسری فشق الشیام استفاد می گردانیده عرض می کنم که فخر جمیع
امامیه شامشیریه خواه از متقدمین یا از متاخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعلم ان يكون محاربا ام لا كما فرست لیکن اطلاق کافر بر او نظر الی دار الاخره و سوره
 مال دست نبی اعتبار دار دنیا مثل جوارنا کت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده آنست که لازما
 خیال فرموده اند عنی ورود حدیثیکه مضمونش نیست که بعد از صلوات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 همگی صحابه بفرستند بخبر چهار کس و جناب عیسم خود این حدیث انسانی آیات کثیره احادیث شریه
 فهمیده اند مع ان الامر لیکند که آنکه تو جید و جیدین حدیث متوقع مناسب خواهد بود بلکه بجهت اینکه است
 بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین ابی سیرا که نمیدانند و اما میزد اصول این مثل توحید و نبوت
 و رکنی از ارکان ایمان نه چیز و سلام است این مماثلت باعتبار و آخرت یعنی منکر هر یکی از اینها
 مخالف یکدیگر است باعتبار این درجه قدرت ها و دین را در دنیا کافر نمی گویند گویند نبی باشند با حق بقطعه
 خطبه تشبیه فرموده که معاصرین ما و منهم الموفون و ان سومی امیر المؤمنین می نازند و حقیقه قدرتی
 بران ندارند که محشور بر اصول خود کلمه ناکستند چنانکه بر ناظرین جاکشی و شالش مخفی نمی ماند و انشا
 بعضی از روایات معتدله اما میگویند که مسلم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است و مسلک ثانی
 معروض خواهد شد خود مشهور است که اصحاب علی و صفی که راه مخالفت هر دو گرفتند و بر
 محاربه او و خون عثمان باجای سب گرفتند و حقیقت فلا فتن بل و فتن کن جبهه و شروت
 این طایفه علی و مورث این جنگ و جدل شدیث قال رضی الله عنه علی رواه تحت فکنا
 نهضت بالاکم نکت طائفه و مرقه اخرى و فسق الحزب کما هم کلمه
 کلام الله سبحانه انه يقول تلك الذکاة لا خیرة تجعلها للذین لا یریدون علما فی
 الاکثر و لا فسادا و العاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوا و وعوها لکنهم خلیت
 الذنبا فی أعینهم و رافهم و ترجعها و از نجاست که با عزت ز رگان و لطف کافر حرف
 ایشان اطلاق فرموده و لفظ مارق و ناکست قاسطه افغانوده محمد که علای شیعین چنانکه بر سبیکه
 اصول فرغ اینها را انصاف و جی کرده باشد مخفی نیست و خود میگوید آخرین لجه روز بود و او را

که بعد از علمای مابین اهل عمل و صفین را منکر توحید و نبوت نه نوشتند اینست حال کسانی که کار
 آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که مشربای کارشان با تحریف امام عظیم علی و خواج
 خواجگان و دیگر متحران شیعه مخالفت مرتضواست پس در قبال نیز هیچکس نگذرد این بزرگان تهر
 تکلیف شیعه چنانچه در شرح تخرید شیخ علی است و حجت اول بعد از تقدیم حجت بعد رفت و بعیش و سرور
 جادوئی احتیاط خواهند یافت بآنچه بر تقدیر رجوع خلفا بعبادت ملات و غرضی عداوت سید
 انبیا صریح تناقض و تهافت و کلام مولف است که بعضی از آن بگوشه و بعضی بر مقام خویش خواهند
 و قس علی هذا تناقض عبارت علمای مذکور و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن شمنی
 جناب سالت تأیید و عداوت آنحضرت کفافی سالف الزمان خستیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی آورد
 رفت و الا قائل شده بجمع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ازین عبارت است که درین
 فصل یاد کردیم و واضح است که منکر نبوت و شمن جناب سالت متصف باسلام نتواند شد و اگر
 مراد از طریق قدیمه و عداوت و عداوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شمنی این بیت است اما دست پس
 علمای امامیه که در احادیث و صحایب جبهت صحاح ساخته تقدیم رسانیده اند و بعضی آن همه بر وفق
 تقریر صحاح شنبه تا ششم بیان چند لفظ میسر کرده اند و ازین ادخلها و الضارشان آن است که
 ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند و آنکه از دین اسلام دست شستند کما عرفت سابقاً
 همه بر یاد می رود زیرا که این روش صورت امکان نخواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
 علیه و سلم الفت محبت با اهل بیت داشته باشند و هوید می دهد جدا و بولف می گوید که شنبه و نیم
 آن عداوت و عداوت با اهل بیت بود و بحواله که احادیث الهیه بر اینست که خلفا قبل از وفات
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم عداوت اهل بیت تصادف داشتند بر تقریر فاضل شمس
 که با اتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع و بی اعتبار برآورد و راجحاً استقامت می رود که سیکه شمن
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم باشد بعد از عداوت و عداوت آنحضرت و قرآن مجید را محرف

سازد بلکه هزاران نسخ آن را بآتش اندازد و خانه و خرد و امان و سید المرسلین که مهبط جبرئیل من بود
 آتش سوزد و بخت خصب حق بکله قتل و مصوم کفافی تذکره الائمة بایه تفاوت بدعی مذکور و او را
 مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی الکفار سلام است بینوا توجروا قوله و مقوله نبوی الخ اقول
 اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب درازی یا مجد الدین ابوالسعد او است یا فیاض
 محدث متبحر کجرات یا ابوسلمان خ طای یا ابن التین یا داود یا ابوزکریا سیوطی یا قاضی عیاض مالکی یا شمس
 بیضاوی یا دیگر بزرگان ریشال و اقران ایشان جمعا یا فردی مقوله نبوی اصلی علیه
 وسلم سند منی روست قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل سه قول
 است از آن پدید باشد و اوراق منجمه که مولف نقایب طبع در آورده ضمیر این رساله مطبوع
 ساختن از آن هم معلوم نمی شود که احدی ازین محدثین مقوله مرقوم را قریب شرک الکتب بنویره و نظری
 قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مولف بر آگوار مله ان مطلبی از جانب اهل حق تراشند
 و باز دفع آن را با سحر و تنصیفین خیر بشوند و خواهند که بدون توکیل از طرفشان وکیل شوند و بر اهلبه
 قریبی روند هیچ نه صفا ازین تدابیر اهل حق عاید نمی گردد بلکه نصرتش است حضرت مولف سیر
 جهور خیا لیه و تنایج افکار فرعونی خود را لباس تقریر خاطر خواه و بریک زند و امصدق کریمه
 الخ نقضت غمرا که بعد قولا کما کان کوی سقت بود و فذلک علیه السلام و علیهم و علیهم
 اصلی ازین حرکات غیث تقریرات خیف است که عوام بدانند که تقاریر اهل سنت با آن مرتبه نیست
 است که بادی اشاره نیست بود می شود و مجد الله که از طرف اهل خلا اعتراضات و شکالات
 بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر قطمیر البخوان معقول و مقول تریف نمودن و وضی این
 اقل الانام افتاده المنته که قبل ازین بکرات عرض شده معنی اینجاست آنچه در امان صافیه شایع
 کردانی و حافظین حج عسقلان و اتباع ایشان را آمده حضرت امامیه مجال آن نیست که بدلیل
 یافتن طرف ساخته دست خلفا را شنیدن عنوان علیه السلام جمیع ازین حدیث ثابت نمایند

و ان شاء الله تعالی عن قرب اصریح میگردد که اعتراضات سامی برین فضیله نامی جز نامی بلکه بدنامی
 نیست **ثبت قول** است تاریخ **اقول** هر کس که کتاب حادثه دویده و بست و بلند این میدان
 و سبع نوز ویده بعین التفسیر بداند و بدیده حق بین می بیند که ابرام خلافت صدرا حسین است
 بنویس علی صاحبها الآن الصلوة و التیمه توان گفت اطلاق احداث بدان چارائی بحسبت زیرا که
 مخاطب الامر است از خصایر این شیر آنچه نقل کرده خنی آن نیست که حد ام منکر است
 که در سنت معروف نباشد و قرین تفسیر و کتاب امیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است بیا کردن
 خلاف خطبه اول اگر چه اول است غلبت خلافت خدیو مودن کاری است پس کف امری است
 است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز از ان بار فضائل و کمالات و ادب و شجوه و بزرگه اتحقاق
 او بخلاف است شده چندان جاه تصدیقات سپرده که قریب نفس بر خلافت با فصول می شود و
 الله تعالی و رضای کلام با حصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
 خواهد شد که خلافت خلفای شیعین نیز و خطاب بعجیز صلی الله علیه و سلم و ان نیست ظاهر بران و
 و سلم بوده اما **اول** اسناد و شایسته بران ناطق است از انچه روایت ابو سعید خدری
 است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب شمرن جهان حدیث کبر قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم ان امن الناس علی کف فی ماله و محبته ابو بکر استرجاه
 الشیخان و الذین ذی و ابو سعید خدری را در آنست که انما الضیق انما یقولین و مخلصیت انما یخرج
 رجال فاضل استر اباد و نترت شمران ناطق است از انچه حضور صدیق همراه سلیم
 بر عرض کوشیدند عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال لا یبکر انک کما جید
 علی الخوض و صماچی فی الفکار آخر جله الذین ذی و عبد الله بن عمر شریف است که برایت
 علماء امامیه مثل صاحبیات الحق چون معاویه باث و لشکرش نمود اجازت از جناب امیر
 گرفته همراه از اجله صحاب بر تفسیر اوفیه و مناقب مرتضویان را گفته و معاویه را خلافت

نسخ کرده و تنهایی ناصر و معین پوشش محبت اهل بیت طاهرین بریزیدی دین بعد از سلطنت و طاعت
 خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق می علی در سبب الشهادت و دمشق شافیه خواجه کتاب فیه فی التکلیف و احوال
 و اکثر نسخ از جمله عاشق بشار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرقوم و جنگ کل مقابل بر سرین عوام
 علی را راه صاحب الحاکم فی المجلس بران دلیل است لفظ بالیضا و کلام عبد الله بن محمد بن جابر عبد الله بن
 مطیع که با حظه تا ویلا شریف عید که حینت مکتوم و احدا را بجمع غایب را جمع سازند کلام و لاتی بر پیش
 بخلافت نیست یزداد و فکیف که تالیفات قد بار و در تواریخ و سایر کلام نص صریح و عدم بصیرت علیه السلام
 واقع شود و حاشا که این عمر موافق زعم حاصل است را در شرح المآل فی تحقیق الرجال بتقدیری
 و دیگر برادرش شریک معادین است سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت
 در جنگ صفین بهم کار او باشد و لازم می آید بطلان فاعلم المروم مشکلیان لازم است که حاصل است را
 در کتاب کور در ترجمه او که چند سطر بر ترجمه عبد الله بن عمر بن العاصی مکتوم و فکیف که
 سیات فی حاکم الله بن محمد قال بلغنی انه انی معکم و لست اقول انی لست
 الک الله علیه و سلم قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم اطع اباک
 ما دام حیا و لا تقصدوا کانا معکم و لست اقول انی محضش بعد ملاحظه ترجمه
 در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از
 و ابو عمر و کشتی و ترجمه عمار گفته است چون شکر بیان حاویه سر عمار را پیش می برزند و اختلاف
 کردند کسی گفت که او را من شتم و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفت که شما افتخار بکنان او
 می کنید و حال آنکه حضرت خاتم النبیین بود که ای عمار با عیان تر خواهند گشت و عمار و کفایت پس
 تو چرا رفیق شده گفتی پدر من شکر گامی پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر دین حضرت مرقوم
 عبد الله تا که پدر نهیست حیاست اطاعتش بکن و عصیانش را در چون پدرم رقیبت
 همراه تو شده ام و لیکن قبضه شمشیر دست نگرفتم از منتهی پس برقت بیعت عبد الله

بن عمر که با اتفاق روایات کتب طریقین مثل استیعاب اصحابه فی معرفة الصحابة و مسند الفراء
 و شافعی مرتضی علم الهدی و امیه جوابات اول از تحفه اثنا عشریه الی غیر ذلک من کتب المعتمد
 درین مقامات و محاربات منقوی بود لازم آمد که حضرت فاروق از لشکر یان سعادیه با و فیمین المظاہر
 و آخر اوقات لایع و لایحیی نیست حال منقیدین طائفه که هنوز در ترجمه عبد الممدین عمر بن خطاب ترجمه
 عبد الممدین عمرو بن العاص سرق نمی کنند تا بمطالع و قیقه این فن چیده و اوایل او سنی علمای شیعه
 این نفوات و منکحات را نمی بیند و بعینه می محمد بن ابی حق نقد عمر خود را در مانی از چوبین مقام تطفلی است
 تطویل زاید مناسب و زیاده تر ازین برده ناموس کبار و الفین ندیده باصل معارج
 میگویم و میگویم که از آنچه از او بود و میگوید است از تشن برایت بنیاب اسم المومنین که ایمان
 وزید و حفت و عد تشن بن صوفی و کتب مجید بنایت شمس از زبان صدق ترجمان سید الخافضین
 است عقیق من التاراج حجه الکرسی و لک که و از اخلاص وایت عبد الممدین عباس بن
 الممدین که و خلاصه الاقوال بر زبان امام عظیم علی توفیق و سراج است هم از انحضرت صلی
 الممدین علیه وسلم ابنا کرمی و انما منه و ابوبکر آخری فی الدنیا و الاخره علی ما اخرج
 حلال الدین السیوطی و غیره من المجلدین بآرخه یا کبار یا بملک و شقای از
 مزید عداوت و اتفاق معوی بی اصل نایند و گویند که محمد بن ابی سنت بنام این بزرگان و مثال
 ایشان که احادیث آنها بعد ازین می آید احادیث فرورد را برافه اند لکن قول صاحب هر مرد و بان
 او علی نقل کذب این معوی است که اصل انصاف و فقره سنجان محمد بن ابی شانند که هر جاز و جاب
 صلی الممدین علیه وسلم باینهار سیده که کاست رایت می نمایند انهی مخصوصا علما و سادات گذشت که
 بروایت صدوق و طایفه صدیق بجای گوش انحضرت و بروایت بن جمهور شل ابراهیم علیه السلام بود
 بروایت تفسیر امام حسن مکرری علیه السلام منبره اسس مع خاتم النبیین کاست صفر انشاء الله تعالی
 خداوند متعال بزرگ را از باب احادیث و بیعت مکان بدون کار علمای امامیه مخصوص حضرت

حضرت مولف است و بسبب اثار و اخبار و تقوید در مناقب و تعلیق بعد از فضیلت و اگر بر شما
 بحدیث تواتر رسید چنانچه حدیث محمد بن احمده و ابی حنیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک مسیحی
 و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان در لالت تمام بر آن اردو و اصل این قصه که حضرت امیر المومنین
 علی کرم الله وجهه هرگاه خبر فضیلت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محدثین آن جناب
 از شیخین اصل میدانند بحال غیظ و غضب سر بر سر آورده و ارشاد نمود که بحد اقرار محدود و خواهم کرد
 یعنی هشتم تا دوازده ویرا خواهم زد و در کتب و رسائل قدما و متاخرین یا میانه یعنی افادات حسین علم
 و حضرت شیطان لطاف و مفضل و فضل الفضل از یزدی موجود است و در کتب معتبره این فقره مخصوص
 قطعیه اینهم اندراج یافته که خیار امیر خلیفه چهارم است آن جناب یا بن لقب یا و باید کرد و چنانچه
 در مسکات آمده خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول سیئه اکابر با تفهیل و قال واقع است
 بعضی گفته اند که اینهمه بنا بر تفسیر و تفسیر و خوشایند اصحاب تصور و نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
 سینه الکتون یا اعتقاد می کردند و جمعی گفته اند که این همه سخن سازش عین غلو و غل است چگونه عقاید
 توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر ما قیمن قاسطین که تفسیر از جمله حرمان شرعی بود
 زبان خود را بگز و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی بیان نفرمایید مقصود
 آنجناب از این تمهید آن بود که این تفضیل موجب فتح شیخین و کشان و تقصیر و حقوق من
 است چنانچه این تفضیل لازم می آید که شیخین و فضیلت و جاهت نبی شریک و تقصیری باشند
 زیرا که تفاضل متصور نمی شود مگر سیئه و کس که قریب به گرد فضل باشد و فضول با فضل در
 اصل فضل شریکی تواند بود و اگر شیخین درین امور با جناب علوی خلا ضروریات دین است از
 حدیث بعضی از اکابر امامیه مسوع شده که شیخ علی امام عظم شیعیه از علمای متاخرین رو برو بعضی
 از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جهان بلاست برده و تا سیاه است و الا امام عظم الطول
 راضی آن گشته و العجب و کمال الحجب که شیخ علی عبارت تجرید است و خود که نزد امامیه

سلطان الحنفیست کافی شرح ابن خاتون علی الاربعین هم یابون و حیث قال فی اثبات
 افضلیته علی رضی الله عنه من الصحابة المشهورین کما خلفوا الی اشیدیکان بعدکم
 و انتم هم خلقا و اطلقهم و جمعا فاقدهم ایمانا و اقصاهم ملبسا و استأثمهم
 رأیا و اکثرهم حرمه علی فامه و حدوده الله تعالی بکبر حضرت امام عظیم امامیه انهم یابون
 که من شرح ابن بن جریر است که من بن ابن است که مرا و و ترا فراموشی برادر و شرح
 او هم ایمان میفرماید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لفاطمه علیها السلام
 زواجک اقد هم اسلاما و اکثرهم علیا و قال علیه السلام یوم ما علی البدر انا
 الصید و الاکت بکروانا الفاروق و الا عظم سلطنت قبل ان اسم البدر بکبر
 و امنت قبل ان امن و در جایگاه شیخ جلی امامیه و فضائل غایب حضرت امیر کربلا
 شرح و بسط کرده و اما در باب ذکر نموده میگوید که هر چند عثمان شریک بن فضیل است لیکن
 بنی اسب المومنین غیر سوزیر که مرتبه فاطمه از او است تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 وقت قدوم او بر جنازه حضرت محمد صلی الله علیه و آله دعا کرد بعد ازین احادیث دیگر از امامیه بدی منقول
 خواهد شد که این نوع تفصیل حضرت امیر که شیخ جلی کن را موجب حد اقر او است و در آن موجود
 و بعضی مثل فضل اتباع او چنانچه بر اطن کتاب شقی از تصانیف شریف مرتضی و در کتب
 مستنده علی القاعه ثانیست که فضل بن شاذان اتباع و شیعیان او بدان وقت مذکور
 را و بنی خبر تفصیل مذکور از جناب امیر سوزید بن غلام است که بالاتفاق روایتش لایق اعتبار نیست و بلاخط
 این نفوات و تصدیقات باعث کمال وحشت می شود زیرا که هر دو امام عظیم در کتاب رجال خلاصه
 الاقوال علی بن احمق حقیق حسن بن اود و صاحب تخیص اطراف و مباحثه و مدح کرده
 از جمله اولیا جناب مرتضوی و صاحب نین بلا حقیق ربیب را شریف اند
 سیک در ویش گفت که کرده ناشی از کمال عداوت و عناد با صاحب مرتضوی و اهل بیت

انجام داده که خود را با از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که او یا فضل انیم است یا نه
 یا نه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیاکه تمامی مشهورین و کابرین فن ستا
 و محبت و کتب اینده حضرت انیمه تشایر و تخصص کما قال استبارک و تعالی ان ذلک الحق و تحقیق
 اهل التبار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه اقع است اما امریانی پس از آنکه
 است حدیث حدیفه که مثل الی نور سلمان فاطر مناقب از انسند کابر مخالفین هر دو می است
 و جلال مجاهدین رکتب الشیان محلی است چنانچه بعونه تعالی در مسکنات فی نمونه آن بر او خواهیم کرد
 ان الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقدوا بالذین بعدی ای بگو و عمر
 غایه السعی امامیه روایتی است که صدق این شیخ که با عراف صفا خلاصه الاقوال
 و غیر او در حفظ حدیث کثرت علوم نظیرش کم است و بدعا حضرت صاحب الامر و الزمان خلعت وجود
 یافته در کتاب عیون اخبار الرضا بنیل فادمت مامون قاتل امام موصو امام التکلید ای سیه و ده و فاتی
 فلسفه در آن نقل کرده و آن نیست که یکی از اهل خلافت که افضلیت ابو بکر صدیق بر اوست مجمع
 علیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی است با قدای شخین با خصوص شواد بود و الاجهت افضلیت
 مامون جواب داد که احادیث بسیار روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی شده
 لیکن غالی ازین حقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است
 بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
 لازم آید انطوائی این اندر اسالت سید المرسلین پس حکم ضرورت ثبوت قائل باید شده حالیا
 لابد است مدایت و ایت بر عاصدت لیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابو بکر است لال
 کردی محض باطل است و هرگز عقل آن را بر نمی تابد زیرا که انحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حکما
 و بهترین بنیاد بود نهایت تبعه است که است خود را با محال مر نماید و الا لازم باطل فالما لازم
 بیانش آنکه شخین حسن بروج متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بحکم و صورت

متفق باشند و این محال است که در فر و انسان و راجیان خارجیه من جمیع اجهات الحیثیات
 موافق باشند پس مر باقتدای شان معالکلیف بالا یطاق است چه اگر یکی اقتدا کنی لامحالہ کفایت
 دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر لقبی و سبی اینی است متوجه شد و عمر بر خلافت
 آن فتوی داد و عمر خواست که ابوبکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره مغرول سازد و ابوبکر او را مغرول
 نکرد و عمر متحده النساء و متخرج راجع ارام کرد بخلاف ابوبکر و عمر دیوان عظام مقرر نمود و در زمان ابوبکر از آن
 اثری نبود ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت بهنجین بود دیگر
 من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام الکلیین بنا بر مصلحتهای ساخته که مختصر
 در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت که آن در وقت ملاحظه فرموده اشته از پیش خود
 آگاه سازد و آن اینست که روایت میان مرد و وجه رفع نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
 اهل سنت اقتدا بالذین بعد ابوبکر و عمر روایت کنند و بعضی اقتدا بالذین بعد ابوبکر
 و عمر صورت ثالث را کسی روایت نماید پس بر صحت روایت مذکوره مضی انصبت که اقتدا کنند
 بدو شخص بعد من که آن کتاب و عزت است ابوبکر و عمر و مضی رفع اینست که اقتدا کنید امیر مردم
 بدو شخص ابوبکر و عمر بعد من بكتاب و عزت است ابوبکر و عمر و مضی رفع اینست که اقتدا کنید امیر مردم
 بتقلید مامون و شیخ صدوق و ثمالش ثابت نموده باید شنید که علمای ما جوانان حدیث مقتدا باین
 طور داده اند که حکم تقلید بخین است و استیلاست بر آنکه در سبک از افعال احکام اختلاف داشته
 پس روی آنها ممکن نباشد و ایضا می باید که محصور باشند و احدی بآن قائل نیست علاوه بر این روایت
 بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لسیان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
 او نسبت باصحاب امام حسین که بدشت کرد با افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
 مذکور را نصب ابوبکر و عمر روایت نموده و الذین بعدی را کنایه از کتاب و عزت گروانیده و بحدیث
 ثقلین تاسید آن قصد کرده اگر چه مخالفین و رباره روایت نصب کمال آنها دارند و بدفع

آن می گوشتند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدا و صیغه جمع است و خطاب به جمیع اصحاب
باز توجه بدو یکس منعی داشته باشد علامی جواب داده اند که مدار ابو بکر و عمر بر یک تخصیص افتاده تا
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب بغض می بود بایستی که ابو بکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد و نه برایت لایحه
من قبیلش کشید و شش و این صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که ابو بکر وقت نصرت خلافت عمر
روبروی طلحه که درین باب نزاع کردی بخاند و نیز بایستی که تمامی صحابه بقتوت تمامی اهل احوال شان روزه
نویس میکردند و حال آنکه بسیار خلاف هر دو اختیار کردند طایفه صحنه باشند و نیز بایستی که خود ابو بکر
و عمر مخالفین پیش از آنکه از خبریت متبصر یا خنده می گفتند که مخالفت با خطوبت است علاوه اینکه اگر این
اما دیش نصرت است باشد باید که جمیع صحابه با هم باشند بحیث نجوم و نیز امامت بسیار و عید
بن مسعود حکم است و ابجد عمار و مسکو العبد العبد بن ام عبد لازم می آید انتهی محصوره و بر باطن چون
کتب قوم منفی نمی ماند که بعضی از علما شان و نحو تقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث دارند
و در وجه و روشم خرافات عجیبه که ترک و کثرش مناسب است بیان میکنند چنانکه فاضل جایی
در سلم با و از بن می گوید که اجمال حدیث الحوض لیل بر تقیه حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه
انشاء الله تعالی و از کثرت آن مار که مؤلف آن بسیار از فواید ابرار اصول خوشین که چشم
نمیده و گوشت احدی نشینده روایت نماید گل دیگر شکفت بر اثر نهان طریقت و سحت
سامعین نخل آن نیز عبارت فارسی یادی که شیعیان صیغی با هم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث افتد اینچنین اند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد از آن ابوذر غفاری است این
مسعود اند و لیس آنکه حضرت سید ابنسین در حق ابوذر گفته که آسمان بر سر کس سایه نیندازد
و زین کس بر پشت خود نبرد استمه که از ابی زور و صدق احمد زیاده تر باشد و برای این مسعود
فرمود از صیغی برای منست خود در آنچه رضای این مسعود است و مکرده میدانم بر امت خود آنچه را
او مکرده میداند و همچنین که تو ذکر کردی میان شان مشکوک است ایمان و صدق و مناقب جلیل

این مرد بزرگ متیقن و مطلق پس اینها را با شنیدند شیخین و چون آن دست علی علیه السلام
 این بصیرت برای تبیین است خود فرموده و خطاب عالم نموده لاحاق که شیخین را هم اقتدای ابو
 و این مسعود واجب شد پس بان با صبری رفته است و هرگز نتوانست که این دلیل را خود شش کند
 مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر علیه السلام بر حقیقت خویش محمدی باشد ترجیح
 و تفصیل ابی در جناب بر تفسوی لازم می آید و این معنی کسی مقتضایست شیعی چون
 ابو ذر با اینهمه فضل و تقدیم تابع جناب میسر بود معلوم شد که آن جناب استنا صبی گفت که
 خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث بسوی ابو ذر و این مسعود را جمع نمیدانند
 شیعه معارضه و محبتی که نام ابی در و این مسعود و آن صراحت مروی شده یعنی اقتدا با این
 من بعد ابی در و این مسعود هر یکی بر حال رواه خود سند حدیث بیان کرد آخر شیعه گفت که
 اکنون بر حکم مثل کلید باید شد و اقتدا ابو ذر و این مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در بیان اول
 شیخین اختلاف است من نگارم بخلاف بیان فضل ابو ذر و این مسعود که تو هم او را این مسکنی و اتفاق
 بهتر از اختلاف است امر بعد گفتگو با برادر معارضات آن جانب پیوسته که تفسیر آن بیانی را طول
 و طلال نیست قصاص آن را که باره از حال او دریافتی در جایی دیگر نبرین حدیث آنچه گفتگو کرده بودیم
 اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که قطره ریایات احادیث مرویست نشان نصب العین و راهنما
 و مرایات دیگران به جوی نشمارند لازم می آید که در تبتا شیعیان و این دو عالم که غیر شیخین و است که در
 باشند زیرا که روایات این هر دو کس حصول فروع شریعت فایده کند و اگر مراد آنست که اقتدا
 و رایام خلاف تبتا پس این را نیز بدان تسکین ثبت نمایند پس حدیث پیغمبر علیه السلام علیه السلام
 که با آن اتفاق می افتد یعنی کل معنی صلا اول صلا فی النار نیز عارضا همان میکنند زیرا که
 امور عده ایشان را در حدیث متفقین مذکور اند مع ذلک که می آید و هم آیه است که
 و ینکونوا امتیک لیکم مخرج هم مطلق است اگر اهل سنت که بینه که تقصیر را با شیخین است

بعد من ایشان را امام عالم و بنید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع تواند شد مگر گویند که مراد
 حضرت نیست که یکی را بعد دیگری پس از من امام و بنید گوئیم که این قول یکی و غیر مضبوط است
 آن بجای غیر صلی الله علیه و سلم بی ادبی و یا و گوی زیر که امامت منزه عما عدا ابی بکر است
 حضرت پیغمبر و اگر اقتدا عام است پس تین یا چهار و ده شما از دست داده حکمت خروج پوشیدند و از
 اقتدای ایشان چرا انحراف گردیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم دست
 در نصورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند موافق کتاب کامل بجای نیز نفوات فرخفا
 مامون امامیه شل شیخ و سید بطریق آورده و بر وجه خیالیه خویش کوی سبق از میدان مناظره برده
 ایراد عبارتش کنون خالی از تطویل کلام که نالایم بین الخاص و العام نیست ای برادر گاه
 بر غایت سماعی امشب معین جواب انجیدت حاصل کردی پس این که اگر دیگر کتاب تصانیف
 متأخرین قوم در مطالع خویش پس بر می معلوم خواهی کرد که اکثر تقیم بر آنها ما خود از همین اصول است که درین
 ادراک بضبط آن بر دهم و این معنی مانند ظهور است در راتبه الهیه است که اطفال محدثین و متکلمین را از
 التفات بین فرخفات تنگ عار است بخدا می کریم و آنکه لقسیم و تقسیم عظیم کنه که درین
 سخت متعجب است در سیکه اگر زن و انداخته بر این تقاریر بقدریکه تعلق بین فصل دارد و گفت علمای
 قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس نرزد بطالانش از هر طرف تازه تیر بر می خیزد
 ناچار حکم می بینی بلبتین فاحش را هون نهاده چند حرف بطور اجمال انتظامی سازد و بوسیله
 کما یبغی نمی برد و اول آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن نصر الرازی در همین کتاب
 عیون چهار که از افادات امام التکلیف شیخ عیاضی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق و اولاد
 میدانند معلوم است روایت کرده و از مطالعه بخار نیز دریافت شود که شخصی از امام رضا
 علیه التحیه و اشنا سوال کرد که آیا جناب صلی الله علیه و سلم فرمود که اصحاب من مثل
 ستمار گانند بهر که اقتدا کنند راه خواهد یافت هم فرمود که بگذارید از برای من اصحاب

و صحبت مراد حق ایشان را عایت کنید امام رضا علیه السلام حکم صحبت این سرود و حدیث خود
گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از این اصحاب آن بزرگان است که تبدیل و تغیر از ایشان
نیافته اند و حاصله از مطالعۀ این حدیث باطل است و عاوی شریفی که حکم باقی است
مسئله هم ایشان است لا یقول احد زید اگر تحقیق این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا
تا من است عیان که حکم صحبت بخوم فرموده و هر یکی از صحابه را بشرط عدم تغیر تبدیل مقتضای لایق
و است که ما عرف آنرا و اگر این بخوم بدی در ابل بیت محصور سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ
حدیث آن ساعد نیست لازم می آید مصدق تغیر و تحلف از این بیت نبوی بحکم حدیث صوفی از خلا
یا بحر می علی است و همان یعنی بندگان است و احترام العباد را اعتقاد است که آن اصحاب که است
اصلی با خراف ساسانی امامیه قیام و زیدند و مصدق تغیر و تبدیل نکردند نیز بر اصول و روایات قوم
که در واقع دشمن همه اصحاب این سرود و طبع شریف بود و برای دفع مکاره شیعیان برین مقام برود و پیش
صدوق در کتاب خصال ترجمه آن لفظ یا و مجلسی علی با نقله اکابر هم کفای نماید الفاظ حدیث
خار ابام صادق علیه السلام نیست کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
عشر الف مائۀ الا فی من المذنب و الفین من غیر المذنبه و الفین من الطالحین
یوفونهم قدری و لا یخرون و لا یخسرون و لا یخسرون و لا یخسرون و لا یخسرون و لا یخسرون
الکلی و النصار و یقولون فی فضل ز و احنا قبل ان ناکل کل جنس الخیر یعنی اصحاب خدا
و از زده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از زیدند و دو هزار نفر از زیدند و دو هزار نفر از زیدند و از زیدند
و یکی از ایشان است که بود که بجز قال باشند و مزجی بودند که گویند ایان همه یک قسم است و هر
بنودند که امیر المؤمنین علی را ناسر گویند و خسرانی بودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخل نیست و دین
خدا برای خود سخن نمی گویند و در شب فریاد می کردند و می گفتند خداوند اقبض کن بر دمای ما را این
نان مید بخوریم انهمی و در بعضی از روایات بخوریم خوردن نان زمین استماع خبر و اقبض کر بلا

مثل اسمای اعمال سیاه ساخته و تاویلیکه امام الامام ششمین علیه شریف مرتضی در قتل سلمان
 از جانب ابوذر عطار نموده مایضک علی الشکلی و ستمه انشاء الله تعالی اکنون حال مخالف ابوذر و سلمان
 باب فروع باید شنید که حرفی از ان بر زبان میرانم که در کتاب عیون خبر ابوذر از امام محمد بن علی بن ابی حمزه
 بن موسی بن ابی بصیر صفاق علی بن عیین جده مروی است که روزی سلمان محمد ابوذر را بضیاط طلبید و
 بروی او دو قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار بر قرص از طرفی لطیف دیگر باز میگردد و بخورد و سلمان
 سلمان بپیش رسید ابوذر گفت مباد که خام باشد سلمان بکمال غیظ و غضب در آمد و بعد از گفت
 که خیلی جرات دمی دیگر نشکر خدا بجا نیاورد و نه انستی که آب ریای غش عظیم و ملائکه تفریق آسمان
 و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در آن خلی تمام است ابر و باد و مه و خورشید و فلک
 در کار انداخته تا توانی کیفیت و بغفلت بخور و بهر تو گشت و فرمان اراده شرط انصاف باشد
 که تو فرمانبری ابوذر عطار نمی نامد شد و حضرت نمود را وی گوید که بار دیگر سلمان و موسی ضیاط
 کرد و بار چه نامی نان خشک را تر کرده پیش می گذاشت ابوذر گفت اگر ناکافی چه خوش بودی سلمان باز خانه
 بیرون آمد و مطهره خود را برین گذاشت و نمکی بدست آورده نزد همان نهاد ابوذر ناک را به او داد تا بگذرد
 تمام می خورد موسی گفت شکر خدا را عزوجل که مرتبه قناعت ببارد و فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
 قناعت بودی مطهره من برین نهی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضي گشت انتم خلاصه این
 روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب قمی خبر صلی الله علیه و آله و سلم که مانند ستارگانند دلیل
 قصه که صاحب این بار از متکلم شیعه روایت کرده همان و کس یعنی ابوذر و ابن مسعود را دیگر هم بازیم
 تقریر یامون بر حضرت امیر حرف بچرف منقلب میکرد و بیا نش آنکه معیار معرفت حق و باطل از احادیث
 که بجناب استم نموت نموت کند باظهار یامون اتباعش اوله عقلی است و دین تمام دلیل قاطع
 و حجتی لایع بدست ارم که دلالت بر وضع این حدیث می نماید چه حال عقل است که حضرت
 انبیاء که در تحفیف تکالیف شرعی برای است خود می کشید بحدیکه بمر احدث بسیار بجا نیاورد

پنج بار اگر دست خور با بخلت یا لایطابق سپارد و بدائع بارگاه صمدیت را و خازن تحائف
 و ستاقش گذارد پس بگویم که ابو ذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بودند لازم می آید که اطلاق ابو ذر بر احد
 و این مورد دیگری درست نگردد و واحد با معنی الاخر ممتاز نشود و هر محال بدیهه چهره در معارک حکما بدلیل
 قاطعه تقریر یافته که هر چه در خارج کسوت وجود پویده در سلک خزینت منسلک گردید و اگر با همه که مخالف و خنثی
 باشند البته قندی یکی از اقدار دیگر خواهد بود و لا یتبع لقیضین بل التفاضل الکثیره بنی که ابو ذر با همه
 اعتقاد آن است که خودتین خود قرآن مجید است ابن مسعود بحکم روایت است و کلینی در تفسیر اهل بیت حقان
 بود که هرگز دخل قرآن مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و انجم او محض بی وجه
 و تعلیه شیطان واقع شد عذری بی بکر الحضر می قال قلت کون جعفر علی السکاک
 ان ان مسعود کان یحیی المموت تین من المصنف قال کان ابي یقول انما اهل ذلک
 مسعود برادر او و هم اهل القرآن و کفوا و باقر مجلسی رجایات العلوی را در دو نام و سلطان
 و احادیث انیمه می انعرف کرده و اهر او را شنبه گفته بدی او ارجح و نیکی او را مرجح و نسبت به
 صاحب خاص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حدیث ابن مسعود را از موالدین خلفا و مقصد بیان الشیاء در
 غلط گفته بلکه امام اعظم در خلاصه الاقوال و مقصد الشیاء و عمر کنشی و را از جمله خالطین با لکین شمرده اند و در
 زمره مریدین اصحاب ثلاثه نامش برده اند پس حال عقلی است که خیال اقدس حاتم الرسل قدیمی است
 باین بزرگ تجویز نماید و ایضا در حضرت ابو ذر باب کوه مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
 هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور در ریاضت تواند شد و نیز ابو ذر غفاری در اخبار نبویه بلکه تصدیق
 خدا و رسول در فضیلتی مورد مذنبی و نیست این قصه در جای خود بحول الله و قوه عنقریب کتب ارزش
 خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه اکابر امامیه در حدیث افتد تحریف بدیل بکار برنده و در
 ابو ذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورده اند همیشه موضوع و باطل است دوم آنکه اگر تحریف شیخ
 صدوق رسید مرتضی و غیرها که شریک الساری فرض کنیم و گوئیم که مراد از الدین کتاب الله

و عترت اند پس چنانچه بگوید بافتن نامی امام دون غیره مخصوص کند و درین کلام اشاره هم به طاعت است
 چه پس می باید که حضرت عیسی صلی الله علیه و سلم امت بقول انما یؤمنون بحلیف الاطاع گذارند
 باشد زیرا که از روایت علی بن ابی طالب و شیخ ابی حمزه ثمالی و شیخ ابی حمزه ثمالی و شیخ ابی حمزه ثمالی و شیخ ابی حمزه ثمالی
 ممکن نیست که با یکدیگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بر عظم امامیه ظاهر است چه مخالف جناب مرتضوی
 و فاطمی و جهاد و عدم جهاد با خلفا و بعضی و توح یا فقه که اکابر علمای طائفه اهل بیت اند باینکه باینکه باینکه
 پوشند تا آنکه کلمات ترجمانی که موی فخر صید از تصور آن برین بنی خیر و دو و ده از ده که ایشان بر آن گذارند
 اصول امامیه بر این است که ایشان گذشت که مانند جنین هم پرده نشین شده و مثل غاشان رخا نه گشته الی آخره
 و آنچه باینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت امام حسن و امام حسین و ابی صلیح معاویه و جهاد و حریف پیش
 بحالی است که بگوید آن تواند که شید و فریاد و محاسن که مراد آنست که افتد آید بعد از تهر آن
 مجید و امامی که از عترت می باشد و در وقت امامت می گذارد که بعد از معصومین نماید پس باینکه باینکه
 در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه خلاف بجا نشاید یعنی انداختند و با و امر مخالفه مثل
 غسل جلیس و طهارت و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک است اما موافقت با خود و قبل ازین گذشت
 که حضرت امام صادق و در ایجاد این اختلافات افتخار تمام بوده تا باینکه است انصاری چه رسد و اگر
 اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده و محو و موهبت بکار خویش و خسته اند بشمار
 معلوم شود که قول یکی با قول دیگری بسیار مناسبتی و ربطی ندارد و ظاهر است که هرگاه یک امام از جمله خلفا
 درست مرعوم ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات و اقوال جماعتی از ائمه در هر طریق اولی
 خواهد بود لیکن حسن بن علی الطبری با دو عجمه و اینها پرده عصیت بر بصیرت خویش می تابد
 و چند از مخالفان شیعیان بر عزم خویش انساب بنیضا قباله مذکب حضرت صدیق و مدینه شریف
 میگوید که افتد ابهر یکی مخالف افتد است و دیگری فلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
 غیر الله و کونوا فیه اختلافا کثیرا و اخری و قرآن مجید و قرآن مجید و قرآن مجید و قرآن مجید

نمیدانست چنانکه آنکه شیعه و ازده اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه این چنان
 که هر یکی مدعی تجدیدی نهاده و آنرا خلق میکردند و انتهی بقدر قد ختم علی قلبه و اینها به علم تسلیم و فرض
 محال است و الا قوال صدق که مراد از اندین کتاب حضرت مدخود و شریعت است زیرا که بروایت صاحب
 از مار و حدیث متصل الذین بعد نام ابی در عفا و بعد المد مسعود مروست فقارضا فضا قضا
 و بعد المد که نامش یحیی بن خالد است حق و است که کندی بر حال خود باقی و اعتراضات امده اما میگوید که
 هشتاد و شش متصل و ابی یحیی یعنی مطالع اند و تمام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصلش این
 است که خبر اقتدار مثل حدیثی است که مجهول باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدار یحیی
 کرده و در لفظ بعد و الا لای نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدار ایشان باید نمود
 و از نجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله وسلم
 در بعضی از طرق سیرت و یحیی بن خالد از آن حضرت بودند و عقیق شریف میفرمودند و بعضی از اصحاب از این
 سوال کردند که سلوک آن مستلزم حق بجانب باشد پس آن حضرت چنان فرمود که سیرت و یحیی بن خالد
 تا بهر خواست رسیدند مقصود و وجه نایب و تقویت و ظاهر است زیرا که این بزرگان با هزار فصل
 جالسی حدیث مذکور را در شان یحیی بن خالد داده اند آدم بر آنچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده پس
 افادش صحیح که صبیان است احسن تا که کسی نمیدانست و لایعی او از جانب کثرین عرض نمیداد
 که اجمال احتمال بسیار از احادیث رسول متعال در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
 مثلاً در حدیث ثقلین که در باب است با عتراف مؤلف بر ساله حدیث ثقلین هیچ نصی صریح
 از آن در احادیث رسول کونین بر این مورد و در بزرگوه فرموده اند که تسک ایشان بهب است
 است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
 دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شریک تسک نمایند و تقویر ایشان بجای آرند
 یا شایع سیرت و یحیی اینها لازم گیرند اینهم محال است که در اصول مجاب یا در فروع و جبهه سبایل

فردی مراد است حتی که بازمی معلوم و ترتیب مدارج سیادت تمامی شهداء و ارتضا و صطفی بلکه درجه
 الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از اربعه تناسل و بیست و یکمین مرتبه و دخول در قبل و در بر منوعه
 فاضل بیست که از مذکار آن بقول علامه دهلوی علیه الرحمه غریبان القوط و دیگران را احاطه می کند
 و قس علی نه در حصول خصوصاً توحید باری که اصل الموصول است و ایماه امیه مثل شایین و یون
 الطاق تقریر آن سیکر و نه و بعضی با این بیست میرسانند من بعد سخن در بیست که جمیع اهل بیت مراد
 یا بعضی جناب سیده البصیرة و غیره و اصل اند یا خارج اصول یا می علی یا یحیی یا یسایا فی المساکین
 انشاء الله تعالی بقضای ان التشیع العرفی مستلزم للنصابیه یقتضی خروج است و کون این است
 حال عمده احادیث که با میانه بعد از تسویل و تاویل فی جمله بکار آید اما احادیثی که بلفظ طریق و سلوک
 و حقوق و کشتی و دریا و یا این صحرا و است پس لایزال این احادیث که شیعه و حدیث اقتداست بنقل از
 بیدار و نه خود مضمحل چه تحمل که کسی پییده باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در شامی راه
 صحرائی بی شمار و دریا نامی ناپید کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب که بیست و
 بلند این سیدانها نوریده باید رفت مع که سالک بنی خیر بنود ز راه و رسم منظر طایفه الی غیر ذلک ان اشکالا
 و از حجتی اما اقاصی آید ظهوری می شود که آنچه صاحب بار بار ذکر گفته بود و تماشای ناشی از غلبه
 سود است و با دلی تخیر بر وی منتقل است بیا نش آنکه اگر مراد از احادیث بنی خیر صلی الله علیه
 آنکه و سلم که بعد از من تسکین من رضی نما سید و قرآن شریف است و او با قرآن است و هدایت
 و اتباع او مخصوص اند و بغیر او التجا کنند آنست که فقط روایات و احادیث احکام انجذاب را
 نصب العین ارید و احادیث روایات دیگران که معصوم نبوده بلکه در طوفان بی تکیه گرفتار
 شدند به جوی شمارید لازم می آید تکذیب یا می شعار وین و اسلام که غیر انجذاب است کرده باشند
 زیرا که روایات احکام جناب میر و حصول و فروغ شد بعیت غرضی فانی کند و همسرین قیاس است
 حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگوای مطالع کت حدیث امامیه روایات جناب

مشاوران و درست و زیاده تر کام و باره امام زین العابدین است که با عارف مجلسی صاحب ثبات الحق
و شال شان و عزت ایشان بود و در خروج و دخول بر روی مردم از شدین پرستند و احدی از
سفید پاییان یسوی خویش راه نمی آید و او اما بعبادت و تعالی اشتغال می داشت سایل منیع سایر
علوم کمتر از آن حضرت منقول گردیده و بر او شنیدان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق قاده و مستفاده مسدود باشد سایل منعی از آنجناب چگونه باشد و ایند افتخار را مایه جزا و عیم
آنجناب که هر چه باره تعبیر آن تعین عبارات واقع شود کمتر است که سابق تفصیل منقول است
کمالا یغنی عن سائر طالع اثبات الحق و شرح الحقیقه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه خیرین مثل
که در دایره بحث زیاده و توسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذکور است
منسوب بایشان است و نیز بزرگم علای طائفه مثل شوش و در مجالس المؤمنین تبایسلفه انصرت
راویان با حادین آنجناب کوفه و بغداد و زیاده از سها و هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه
از جناب تصویق آنحضرت امام مهدی نصب العین ازند باز هم بخریات سایل وافی نیست والا
اکابر فقهائمی این صنفه جراحه اعتباری قیاس کم با عارفان از محدثات البلیست جمع میکنند
چنانچه نمونان در مسلک آخر نظر سامعین ناظرین خواهیم گذرانید و اگر ادانست که آنچه از علی مرتضی
بعد از من در ایام امامت خلافت بعمل آید بآن ثبت نماید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باقی
مستند علیه است یعنی کل من ضلک و کل ضلک فی النار این مدعا را استاصیل میکنند زیرا که امور محدثه جدید
آنجناب بر اصول موضوعه و حدیثی نشانی نکرده اند و صرفی از ان نیست که هر چه بر اهل بیت از دست
اعداد بگذرد و سیر و تماشای آن نماند و هرگز برای سرپرستی ایشان برنخیزند اگر چه فلان فلان باشد
که ذکر مثل این خلاص موجب انضجار و اهل نفاق را باعث نهانان فخر گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امام است اینی بعد از من اهل بیت امام عالم اند گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع شوند و شکفت زیاده از ان بگویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخت یک

است انشا الله تعالی بنمایان که بلاغت کلامش شاک فزای سبحان بت کمال بی ادبی
ولی اندامی بر اگر که انما حسن من شایع حضرت امیر است خلافت سیر و نذیر و اگر افتاد عام پس از کثرت در آن
و فرزندان انکه هر می چه بد کرده اند که اکابر امامیه با خراج شان خلعت خروج ناصبت پوشیدند
بار خدا یا مگر برای اقتدای ایشان را عادت دیگر که در مدح محمد بن حنفیه حضرت زید شهید و مجاهدین
و از شایعیه مرو است دست زنند و در صورت خصوص بر طبق نعم شجره بر ایشان به نیمی مانند و اگر
گویند که حج مرتبه عصمت است که در انما عشر موجود و از غیر شان سلوک و نفقه گویم هرگاه ضلالت یسیر
ایضا اختلاف الی غیر ذلک المعاصی الی کادت ان تکون کفر بر هم زن بنیان عصمت
بیچاره اقارب است که مال کارشان هرگز باین حد نمیرسد بلکه حقیقت امرین با هم رفتن این عن المنکر
بودند چنانچه محروم باشند و هم آنکه دعوی صدوق که اهل سنت نام بخین در دو صورت دفع و نصب
روایت کرده اند و بن چنین است که اطفال اهل حدیث هم باین فرقی نمی شوند باطله علوم و بنی
چهارم محمد که روایت ابوعلی ترمذی و ابن ماجه قزوینی و امام حدیث و حاکم و بیاض پورعی و غیره
جاسع صحیح مروند که است بر تصدیق صدوق امامیه است و بعد از آنکه درین قسم تصدیق کلام است
مرفعی خود اول دلیل است جاسیکه تصحیح کرده که خاضعین یا انکار شدید از نصب کنند خاندان
با جمله چنانچه بر این تصدیق صدوق است که بکار می یزد قول شریف مرفعی این که سند حدیث اقتدا
قابل اعتبار نیست فقط بواسطه عبد الملک بن عیسی تصدیق می نماید و بی زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک انما است این حال صحیح ابن بابویه حدیث اقتدار او دفع و نصب ابان و جاسیکه
بر صفحه قرطاس شمس صبیان کافیه خوان هم بر این قاضی می کنند و صا از ان پدید آید که صدوق
امامیه حقیقه مرفعی اقل بود و خطی او از نصب عدوت بنیبر علی علیه السلام است که حدیث انما
را برین کتاب حمل نمود و شجره جری بالله عن احمد فوق الکواذیب ج ۱ الکامل العی و یاقوت
فعلی و علا و بنیاشان را که دفع و نصب بر لفظ عا و بنی با کلف بنیبر علی علیه السلام است

چهارم آنکه از امام المکملین یا معینی مامون خیلی عجب است که مخالف و متناقض احوال آمده و آنچه
 فیما بین معصومین گذشته کما مرثیه الاشارة لفضیل العین بدو و عین نصیب اختیار ساخته بر ذکر یکدیگر و آنکه
 فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبلا درین جزو البشیر بطور اجمال مذکور شد بهر جهت بر نگار و طرفه تر آنکه حکم
 کلی میکند که صحت و سقم حدیث بالمحض لای عقل معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
 که حدیثیکه بواسطه کسی آمده باشد می خواهد غیر آن نزد شمارند زبان با نگارش ننشاسید و گنیزد این
 کلام معصوم نیست شاید که از احادیث باشد و در صورت نگار تکذیب است و نفوذ باله لازم آید
 چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بر آن ناطق است و بنده الفاطمی علی افضل الخیر
 فی البحار را تذکره ابوالجحد است آنکه بهرحی و لاف در می و لا خارج نسبت الینا فانکم لاتدرون
 لعلی شی من انشی فیکذبا لوالده عزوجل فوق عرشه نیز دلیل عقلی را هر جامع صحت و سقم قرار نداده
 بلکه بطریق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را سوخت و مخالفت قرآن مجید
 مقرر فرموده اند الی غیره فلک و آنکه در مجلسی در شرح اربعین منگوید که ترک روایات بمحض الاستیجاد این
 شان البته بدین معنی احادیث را بحدود استعادت عقلیه ترک نمودن دست از ان بریدن و برین ارجح نیست
 بلکه بی دینی محض است اگر در مقام روایات آیه بدر که ضاؤل لای عقلیه بلکه تعلیم بران ریش و آورده اند
 و ائمه مذہب این قوم بصحت آن حکم کرده اند بر شمارم غرض اصلی که از تحریر بر این اوراق است
 میگرد و چنانچه اگر از اثر نفی قضای این است که ناصبیت را و مذکور ولی او بی او نیست
 بشمار اگر بلا یاکسینت کنت هم فافوز فکذا عظیمی آور کتب اهل حق و علی بسا ایشانش
 دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه بر گزینا و نمی آید که اهل تقدیر مثل عبدالرحمن بن اسماعیل و شمس الدین
 و همی و اهل ایشان نصیب عدالت اهل بیت را باو نیست و او باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش صحت
 را بوی برگرداند فلا ینتهض حجة علی الخصم چه بعد ازین در بحث رفض و نصب خود است که مایه
 درین تلیق حق صریح اعتراض کرده و جوار نصیب العین داشته و تحقیق را

درین باب فضل نمودن و بر تقدیر تسلیم افادات شریف بازم تقدیر عاجز است که بعد از این که نقطه از
 مطالبه کتب حدیث مثل ترمذی دریافت شود که بواسطه غیر او نیز این حدیث را محمد بن ابی کوفه
 کفیف که بعد از شرح و حواشی بسیاری از طرق برای این حدیث واضح است و مخفی نماند که از حدیث
 ائمه البیة تخصیص شخصین بیدیت و بظاهر است که مدلول حدیث نجوم بحدیث اطلاق و عموم خبر است و دیگر
 است و مال این حدیث بحدیث خصوصین جزو دیگر خود علمای مذکور باین سبب باظهار شریف تفسیر بقدر
 منصوص بودن لفظ ابابکر و عمر قایل تخصیص است اندکی آنکه گذشت ملازم امانه کلام احدی صحیح است
 کما در علم التفسیر کفیف که علمای اهل حق مثل علامه ثانی سعد الدین تقی ازانی و شرح صیقل و سید
 سند شریف جرجا و شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المکملین و حجة الاسلام و المسلمین حاج میرزا
 کرده اند که در باره فعلیت الامر فقط استحقاق شخص کفایت کند و هرگاه در تفسیر شخصین تفسیر او
 اهل سنت معلوم بودند و نه منزه از سهو و سیال پس اگر صدق و تحقیق با وقت وفات این حدیث
 را ذکر کنند قباحی لازم نمی آید از قیاس قباحی است که حضرت امیر با وصف حضرت فخر المکملین
 و منزه از سهو و سیال و وقت انقضا و بحدیث ابوبکر صدیق با مورد دیگر که تفسیر ایشان در کتب امانیست
 و غیره و مرقوم است بحدیث فرایده و فی بعضی بیاید و نه نماید پس واضح شد که غایت از تفسیر این
 مرخصی در صدر عبارت شافی زبان دراز کرده باره امام رضا است و در خانه آن بزرگوار چنانکه
 در باب خاتم اختلاف است بن احمد مخفی نماند که صحابه کبار سیرت شریفین را مثل سنت رسول تعلیم بنظر سید
 مجدیکه قلوب سید عیوب میدهند و از نجاست که شریف تفسیر تقییه خطاب بر لفظ چه حصول ثبات
 هم قایل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهاده و بجا در شرح مقاصد ازین مورد که در حدیث
 است که در سیرت شخصین زبان و خاص و عام از صحابه خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام بودند و ما را
 این از ثمرات حدیث قدس و تخصیص در ابتدا و در باره این هر دو بزرگ است معاذ الله
 از صحابه مخالفان ایشان کرده باشند چنانکه و هم شریف مرخصی است و کونست

که کسی خلاف کرده باشد پس دعوی عصیان محض بے دلیل هرگز نرود علای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
 خلفای راشدین خصوصاً شیخین هرچونکه باشد موجب عصیان است و از اینجا است که در شرح قدیم و جدید
 خبرید الحقایق طو جائیکه عبارت مخالفی علی فسطح دارد است بحث و اعتراض کرده اند و اصل عموم این قضیه
 را انجا که برابر ساخته شده است آنکه دعوی کاربر شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و ضایع
 جمیله خویشین هیچ موردی را بحضرت مرتضو ننمود و هرگز خلاف انتخاب نیز نمی نمود و از
 اطاعت شیخین کاره و مستکلف بود باعث کمال تحیر میشود این دعوی رو برو علای اهل حق که
 که انصار عقیده امامیه نیز بچشم عبرت دیده اند از غرایب امور و عجایب بهر است سر کوب جبار را که
 از خلص صحاب مرتضو و نمایان اهل بیت بود شکستن در و بروی خلیفه ثالث رضی الله عنهم نیز
 اینهمه جنگ و جدل کردن و دشنام دادن از حسن حصین تقیه پائیزون نهادن کما برت الیها
 الاشارة فی صدر مذمه العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفی و مرتضو نبود باری از باب موعظت
 و تعلیم و اطاعت چگونه توان گفت موید مخالفت است آنچه کشتی صاحب تانجیه و در گنج
 او آورده اند که المومنین امر کرد و او سرگز قبول ننمود کما سیحی مفضل انما شانه
 و ازین مقام همیشه که ادعای مطهریت ایمان و فضل ابوذر و این مسخر و علما قوام توهمات
 عجیب است عقرب و بی مساک آخر خواهدی است که اصول معتبر و شیعه برخلاف آن تلقی است بروایات
 موصوعه طایفه سرگز قطع برضایل این رگان امکانی ندارد با تحمل برین چیز بحث گفتار کرده
 دیگر اسحات را بر فطانت از کیا گذارشته باز باصل مطالب جمع نمیکند و میگویند که از آنکه است
 قصه خلوت بنیادید المسلمین با مرقبه جلیله روز نوبت ام المومنین حفصه عظمیه و فتنه انوار
 و سکوه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیا و بش رویش سجده نبوی ثالث که بعد ازین خلعت برآ
 او بکر باز بفرموده دریافت در حق و حق است بهر است ایشان را بود چنانچه تفاسیر است
 مثل تفسیر کبیر بر این میگوید در تفاسیر امامیه نیز در جمیع طریقی و خلاصه المبع کاش

و تفسیر فی جرجانی و غیره این قصه ثابت شده و بیانات مستنده تحقیق یافته پس اطلال شهر کازرون
از امامیه در شرح انوار البدر یک بحث خصوصیت عداوت در ابطال این قصه لایق بوده و سببی عبارت
است از آنکه تعالی این بشارت برای ام المومنین مسطوره که کمال ایمان این اخلاص زبد و غنچه از قرآن
مجید قطعی الهی است کامرین قبل لالت بر استحقاق تخمین و حسن ریت ایشان عدم غضب
خلاف و آنچه بدان متعلق است اردو سیاه و قلیک قصه غرور خندق بان الفیاض باید که البصار مخالفین این
معاینه برقی و محاش خیره و قلوب صید زار و اگر آن تنگ تیره باشد و بجهت آنکه این قصه هم
بر روایات معتبره فخرین ثابت شده و درین مقام بر روایت مجلسی در حیات القلوب کتبنا می آوریم که چون
رسول خدا صلی الله علیه و سلم لوجی آسمانی را می سلمان فارسی و جعفر خندق پسند فرمود و میگوید
و انصار را امر کرد که سیاه و کلنگها آورند و حضرت خود آمد اگر در حصه مهاجرین و کلنگی آورد
و خود میکند و حضرت امیر المومنین علی ام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد
فرمود که عیشی نیست اگر عیش آخرت خداوند بیا مر از انصار و مهاجرین و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه گشتن گردیده اهتمام بسیار کردند و در کندن خاک را نقل میکرد و چون روز دوم شد
با داد آمدند بر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول گشتند تا آنکه گاه یکی برید
که کلنگ در آن کار میکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را بخیریت حضرت دستراوند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون مسجدی فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده آورده
مبارک در زیر گدازشته و از آنکه بر سنگ خود شکلی بسته است گفت یا رسول الله شکلی در
پیدا شده که کلنگ در آن نشسته و من خاست و به سخت روان و چون آن موضع رسید
طلب و از آن آب عنوساخت و گفت آبی در روان حکمت نشان گرد و موضع ضعیف بود
نخستین شکلی که در آن گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن تی ساطع شد و در آن تی قضا شد و این
پس بر دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قضا شد و این دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قضا شد

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر آنها تابیده شایع خواهد کرد و مسلمانان از استماع
 این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعده ملک سر می رسید
 پس بدو از ترس و دروغ و خدق بیکدیگر گفتند پس تعالی قل **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** لعلکم تهابون
 منافقان فرستاد و این بابویه را بشارت کرد که چون کلانک اول راز دولت سنگ را شکست
 و اندک کلبه یامی شام را خدایمین داد و بخدا سوگند که قصر یامی سرخ آن امی نیم پس کلانک یک روز
 دیگر را شکست و گفت اندک کلبه یامی ملک فارس را بداد و بخدا سوگند که بحال قصر فارس را
 بوی نیم چون کلانک سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت اندک کلبه یامی یمن بداد و بخدا سوگند
 که در واره یامی صدراعظمی نیم انتهی بلفظ چون حدیث فرد کامل یامیه و غیره اطلاع یافتی بدانکه
 خالق جواهر و اعراض این شایق و مجاهد را بر زبان چنین دشمنان جاری گردانیده و قدرت کامله خویش را
 مانند روز قیامت توأم تشهد علیهم السته هم و آید فیهم و آرجلهم با کمال توابع ملکوت
 بمرتبه ظهور رسانیده که اگر دو فایر طوال در شرح فواید این حدیث رسول متحال مشککین گرد و فواید
 نتواند کرد لکن حکیم الیسیر علی اکثر بر چند فایده اطلاع دهیم و مستنباط دیگر فواید را بر تو کرامت
 و ناطق گذارم فایده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلانک فرمود که
 سفاخی این بلا را بدست من سپردند و انیمخی نزد اهل حق و بصیر صورت منی نبود و اگر سفاخی شکسته
 بلیاقت و اشتقاق بخیر آن برگزیده نفس اتفاق باشند تا فتح این بلا و که از آنها وقوع یافته و نور
 رضای نازدی بر آن تافتند پس فتح و وفور می حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند فایده دوم
 آنکه سنگ کور سه حصه شد و در هر حصه برق و همان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
 نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ائمه ایان کمال فضایل بسیار بدست
 و همت از دوا و کفر بلکه احتمال ضیق و فقر است و نیز باطل را بیدار و آنچه کمال العجب که کابر
 علمای قوم هر جا که در قرآن حدیث لطیفی یا شریفی یا نبیانه نصیحتی یا بانی جمیع ایمانگان

برند که در واقع مستلزم سلب اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهمت
 صلی الله علیه و آله قیاسیم روز روشن شد و عالمی آخر گرفت گوش طایفه هر چه نهانند تا یقین قلبی پیدا
 و اینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل آنچه در نزول سیران آسمان حدیث دل و مانند آن که خصوص
 خلفای ثلثه را در باب خلافت و نشو و نما بی سلام تمیضا کند یعنی بر عصیت و عداوت و بیگانگی اهل حق
 و عداوت پیروزانند و احمد بن علی را که فایده سوم آنکه سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بشارت حاضرین جنگ خندق را بر تسلط خلفا ثلثه و االات تمام بران ارد که حق تمام از خلافت و غلبه
 ایشان را خشنوده و آنچه را میسر تر از آن نشان بدهند زیرا در واقع اصلی شده است بحال عقل
 و خلافت نقل که با وصف حق این روایات و صوغه منفری تسلط خلفا ثلثه خوشوقت بودند و بر سر
 و پیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصاً حضرت امیر شیخ و اتباع ایشان ابشارت شدند
 خلافت خلفا عین غضب حق شیر خدا و تذلیل این یکبارگی اتصال شجره اسلام بود و گردید و مدار
 که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تغذای و آوار آتشین نمود
 و آنچه تمام باشند بر سبب اصلی نگذاشتند و جناب امیر معاویة را رسول اهل امت نهادند
 انص بیانات و ردیدند و جناب امیر معاویة النساء و محسن شهید کردند و ام کلثوم را
 بقتل عدوان بخانه خویش برود و تحویل است عاده و عقل که عاربات و قتال ایشان
 جهاد باشد و حق تعالی از آن خشنود شود چون خصم یعنی ضامی الهی ثابستند و بیست و یک قطعه
 و یقیناً از رخ و بنیاد برگزیده شد و نوید این مقصود حدیث کلینی از حضرت امیر معاویة است که ما و من
 بجایا و نمی شود مگر یک صفات است که یمه التائبون العابدون الحامدون
 الساکون الزاکیون الساجدون الامرون بالمعروف والنهي عن المنکر
 و الحافظون للحدود اللطیفون بخلقهم و الحامدون النصار ثانیان و من و از اینها
 رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان تجلی این صفات کامله بود و

مجموعه بیان ایران الزامی است و قبل از آنکه در مقابل این مناقب مجاهد خلافاست و زود از طرف خویش
تراشند و این حدیث را ازین عالم زین العابدین و کافیه و انی چند و تن کان مضبوط است بقدر ضرورت گفتار منوم
حضرت شمسین درین احادیث است و باکم کردند و آنچه در مناظره فقیر بعد قیل و قال بسیار گفته
نمودند و گفتند که آن در چند سطر ثبت نمی گنیم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عزوجل تائیدین
خویش بر جل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب نباشد فقیر عرض کردم که ای میرزا
با خصوص حضرات معصومین و مؤمنین التبت تائیدین خدا کرده اند پس اگر نواصبت باین احادیث
و شنبه جانش با عین جواب است علامه از دین بدیهی می گردیم یا باطل گفتند و می خاوه
که باطل مقصود باشد گفتیم چون بر جا خود با معول فریقین ثابت است و کسی نکار می تواند کرد که در زبان
خلفای شریک تائید مذمت اهل سنت واقع شده پس حقیقت مذمت بانی مؤمنان ترتیب مقتضات
باینات رسیده و الحمد لله علی الظفر بالطلوبه از جمله امور که اعلام آن بر ضروری است بدانکه مجلسی بعد از
روایت ابن ابیویه در خبر خندق چنانکه استی و ایت کلینی دال بر اینکه چنین مجاز از زمره اهل انفا
بودند و ذکر کرده چه با هم اگر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میداد و حال آنکه قدرت نداریم که بقضا
حاجت بیرون ویم مقصود از ایراد این اقوال و بهتان آنست که این نوع منقبت را هم بمنقصت بدل
سازند و کلام الله لا یقدر ان ینفک فان الله یمتحنهم نوره و کلماتهم یبدل و من یخسر و عسره
و کفره العائدون برای البطلان این شعبه باز به هر سه فائده ضروریه کافی وافی است
مع ذلک و دیگر در بخاری بکیت اهل عداوت قایلیم است و این پنج اجمال آنکه از احادیث
مزعومی امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بخاری و غیره مرسی است در ایت می شود که شخین و اشال شان
اینهاست چنانکه شیخ صلی الله علیه و سلم و احادیث و نصرت آنجناب کیه روایات می یلی نیز در ارشاد
القلوب اهل برکت از ان اختیار افتاد که باخبار کاتبان مظلوم و سلطنت و غلبه نمود و بر کسری و قیصر
اعتقاد می کردند و می دانستند که بلاری بر روی این شوکت و و بدیهیست یا خواه افتاد و پس از این شارت

پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر طبق اخبار کائناتین بود و در وی سستی نداشت و در او احدی که علی اتمام النعمه
 و اکمال الحجة و از انچه است امانت صدیق در نماز پیشتر ایستاده و صف حضور تمام اصحاب
 کبار از مهاجرین و انصار حکم جاریه با التماس و آیات اجله صحابه که جمعی از آنها بزرگان امامیه هم
 در اعداد موثقین و معتمدین شمرده می شوند و بعضی از ایشان که منزهتی بران هرگز تخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
 اعتراضات قوم مورد و لوم مذکور خواهد شد و متنباهی مسامحی اهل خلاف که در شب مطاعن فرعون می ایل
 بیت اختیار و نشر و فایده مجموعی اصحاب و برابر نقد انصاف را که از دست خویش و بازند و ابواب
 جور و اعتساف را بروی خویش مفتوح میدانند آنست که عائش صدیق و خضر ابوبکر صدیق و ابوالفضل
 غلام آزاد کرده او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسانا امانت نماز ایشان تعلقی و پشت نخواهند
 که این امر جلیل و ذکر جمیل البوی مولای خویش بازگردد و در اینجا نیز بنده کترین غلامی در دفع
 این تمسبات که محبت حکم می بندد و می گوید که اما بلال پس هر چند غلام آزاد کرده صدیق اکبر باشد
 ولیکن بی بیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
 مرتبه او بجای رسیده که در اصول و روایات فقهیه بسیار از اشرف قریش و صحابه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بسلامی او هم میسرند چون در مقام هم کار بحث و جدال با شیعیان افتاده و احادیث اهل سنت
 را این فرقه بگوشتن اصفا جانین دست ناکزیر از اصول موضوعه چیزی منقول می شود که این بابیه
 با عتراف مجلسی در حیات القلوب مذکور از امیر المؤمنین و ایت کرده که سبقت گیرندگان بسو
 ایمان پنج نفر اند پس بن سابق عزم و سلمان سابق اهل فارس است و صحیب سابق زوم و بلال سابق حبشه
 است و خباب سابق قبطه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت روایات ایشان حدیثی است که در
 ورق ثابت گشته بر قدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن حدیث
 است نقل میایم تا هر یکی از خواص و عوام بهره ازان برگردان اینست که از حضرت امام زین العابدین
 علیه السلام مروی است در تفسیر این آیت که وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مَرَّهَا لِلَّهِ وَاللَّهُ كَرِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا لَكُمْ فِي هَذِهِ مَثَلًا لِّمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 خشنود خدا و خدا مهربان است نسبت به بنده گان خود و حضرت فرمود که این آیه در شان
 جماعتی از بنیان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را
 برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جمله ایشان بودند بلال و صهیب و خیاب و عمار بن یاسر و پیر و داور و
 ابابکر و ابی بکر بن قحافه خرید و غلام سیاه و چون خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم آمد حضرت امیر المؤمنین العظیم علیه السلام و با ضحاک بن یزید ابوبکر العظیم میگردد پس جماعتی از اهل فساد
 گفتند ای بلال کفران نموده و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای امت و ترا خرید و آزاد
 گردانید و از قید بندگی و تغذیه کافران رهایی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از این کارها نسبت
 به تو نکرده است و تو توفیر و تعظیم او را زیاده از ابوبکر بجای آری این کفران نعمتی است که نسبت با او
 میکنی و حق ناشناسی است که در حق او جعل می رسی بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر
 زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجا آورم گفتند معاویه و دیگران چون توانیم گفت ابوبکر
 را زیاده از حضرت تعظیم نمانی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شماست که میگفت جایز است
 که من علی را زیاده از ابوبکر توفیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
 مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلق است بلال گفت علی نیز بهترین
 خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم آوردند و عا که خداوند بیاورد بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من
 ازین مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیترین خلق است رسول خدا صلی الله علیه و آله
 زیرا که او را خدا بر او رسول خود گردانیده در دین خود ابوبکر از من توقع ندارد و آنچه شاق و توقع می نمایم
 زیرا که میداند که علی از فضل است و میداند که حق علی زیاده از حق او است زیرا که علی مرا از
 عذاب پروردگار رهایی بخشیده است بسبب اوقات و تفضیل دادن او بر من

دیگران سستی نعیم ابدی بهشت گردیده ام انتهى و از اینجا است که صاحب تخیل الاقوال صلی
امام عظیم شیعین در خلاصه شمال ایشان در اجمال مدح و عظمت ستوده اند بلکه خود حضرت امام
باقر و صادق از مداحان بوده اند پس معلوم شد که باوای رسالت سرور کائنات سوزن این
جانب طلال بهر سائیدن بخار تهمت مذکور بر او منقش نشاندن چنانکه از کتب الیه مثل افادت
کتوری و غیر او صحت و صوح دارد و کمتر از اقرا و هتبان طایفه ذابیه و غرابیه از طوائف شیعه است
که مال عقدا و آنها بطاهر این بیت میسر بدیت جبریل که آمد بر خالق چون دیش می شد
مقصود علی بوده اما هم المؤمنین عا که صدقه رضی الله عنهما در تفسیر فیل مبارک
ازین آیه و کلماتی باین مضمون می فهمد زیرا که خود جناب قدس آلهی بحکامات قرآنی مشکمل جواب
این تهمت از طرف ام المؤمنین شریفه خواجه گشتند که آفر او هتبان سپید انبیا که بابا
صدیق امیر میفرماید و بااست دیگری با وجود او رضی نمی شود و البته که بااست قطع نظر از آن
بگیره بودش مثل ارتکاب گناهی سر آمد اهل نفاق و اهل آن خویش کرده بودند و واحدی ریسی
پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از فکر این تهمت و نسبت این اوث بدامن آن
عفیضه صاحب طهره ناوم و شیما ن شوند چه جا آنکه تقریر این رو برو اهل ایمان گردانند خواجه
بر تبیین بجا روشانی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب بخشند و از جندی اجزاء آن بهر انگالو
و سنجواندک اندک عاریه بهم میرسد محتسب ماند در تمقام بر تخیل افادتش که باعرف او جامع
تقریرات قدما و تشیعین است نظر بعجوم فائده بعبارت فارسی متوجه می شوم و بر مواضع غلط فهمیها
و دعاوی لاطاله او آگاه می سازم در جواب صاحب معنی میگویم که بزرگان بار باره
خبر ناز که منسوب بابو بکر است قیل و قال بسیار نموده اند و دلیل آورده اند که در امامت بابو
خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست جمله تقاریران نیست که اول خبرها
ابو بکر در مسجد نبوی وقت شهادت او منضغان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد است که در این

خلافتش بخارجی آید و مفید عالمی شود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود و نه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و بر بنید عاقده ای و دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرأت دریافت
 کرد که ابوبکر امام جماعت است بعد از آنکه فرمود که ما الله مثل صحبت یوسف دوم آنکه آنحضرت بعد از آنکه
 عتاب باستماع امیر المومنین و فضل بن عباس بنهر عید و عهد و مسجد درآمد و بر ابوبکر تقدم
 و این دلیل صریح است بر اینکه امر امامت از جهت عایشه بود و بسبب بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
 تعیین بعد از آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود و سپس عایشه گفت که او قوی
 است بر آن تواند کرد که در مقام استاده شود با امت عمر حکم کن آنوقت فرمود انکن تصویب است
 یوسف و این تقریر محض دایمی صحت است زیرا که کلام آنحضرت باید است متعلق بغیر خود باشد
 نه خارج از محبت و صراحت میدانیم که صحاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع و پیروی امر
 نبودند بلکه همه والد بشید احسن جمال او شدند و مراد است میگردند و هر یکی بسوی خود میل
 دیگری او را تلفت میکرد و ایندیش بی تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم پدر خود و اقامت مقام
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواسته بود و دعوی الفین که حضرت صلعم و فقیه مسجد الشریف و ابوبکر را
 بر قرار داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که شیوع مطلقا تابع سازند و حال آنکه نزد
 فقیهین و لایل بسیار و لالت میکنند بر آن که بشو انشود مگر افضل قوم برتر شیکه در حدیث یوسف مذکور است
 و دلیل دیگر که دعوی الفین است مصل کنانکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه و سلم و فقیه و مسجد
 الشریف آورد از ابتدا و قرأت ابوبکر قرآن مجید خوانده یا آنها آن ایلی خلافت بن علی
 ابوبکر ممکن نیست من بعد علم اهر کتشیحین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت تلزم خلافت
 ابوبکر است یا نه دعوی نصیحت خلافت ابوبکر جهت امامت و بر نماز که از حسن بصر صاحب
 حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کسین ایاق را که در صد جواب بحث ساله است و خوا
 که مظنه مستحکم و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بر عزم مولف مناقب

جلیله استحقاق و اهلیت انتخاب با شهادت رساننده خندان غرضی باور و شش متعلق نسبت با حقینی
 سرگاه به صبیح طراف و جنب کلام امام ائمه شیعین العفو و امان و دید و بست و بلند گشت
 فرخنده قدما و انور و بدی کنون به تمام غفلتها و عا و لا طائله شان توجه شود اما آنچه
 که خبر واحد است یعنی خبر عا شست و دو گیزی میوه سطره او زنیهار رویت نکرده چنانچه مجلسی نیز در جای
 بدعی همین معنی شده و بر زبان ترجمین بعد گرد آورده و در آثار روایات این قصه بر عزم خود گفته که این اخبار
 احادیث و بعد از آن نیز سید و از رجال مخالفین روایت کرده شد و روایات مذکوره به هم پیوسته
 بسوی عالیه و اتفاق فریقین معصوم نموده و در توشیح او در میان ما و مخالفین حکایت
 پس مقام آنست که اولیای احوال است بر مفارق خویش بریزند و از سبب افتخار بوجود او
 و رطافه خود بر خیزند چه این دعوی نظیر روایات خویش است یا بر اصول اهل حق علی الشان
 اقوامی محض است که استعمرفه انشاء الله تعالی و علی الاول الزام اهل حق بر روایات منقرضات و کلمات
 علمایی خویش و خواستن مخالف تصحیحات کار قوم است که با اهل سنت و اصول و فروع بر روایات
 مسلمة الزام میدهند و اخبار اسکا و افحام با قدرتی ندارند اند هم بزرگ بعضی از روایات
 دیگر و صدور امر بنوی بکرات و مراتب با مرتبه و اول از ابو عبد الله بخاری است
 عن ابن عمر قال لما انشأ رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فبذل له في الصلوة
 فقال ابا بكر فليجعله لنا سنن قال بن روايت صحيحين صحابه فليكن روایتی مستدرک
 حاکم و سیمعنا ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قالت الانصار من ائمة و منكم امير قال فانتهم عمر فقال يا معشر الانصار
 استعملوا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يومئذ الناس فاليكم يطيب
 نفسكم ان يبقوا ام ابا بكر فقالوا لا انصار نعوذ بالله ان نقتدم ابا بكر يعني عبد الله بن مسعود
 میگردد که سرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم ازین جهان با برسی جاودا تشریف برد و در سقیفه

بار اوده است خلاف سعد بن عباد جمع آمدند و بعضی از صحابه مهاجرین و بعضی از خوارج و کثرت ایشان
 در سقیفه آوردند و سلسله گفتند و آمدند و انصار از خربزبان را ندانند که یکی از ناویکی از شما می شود و فاروق
 اعظم ایشان خطاب کرد و گفت یا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم البته ابو بکر را امام
 مسجد خویش قرار داد پس کیت از شما که در تقدم از ابو بکر خاطرش خوشوقت گرد و انصار بعد از آن
 کلام پناه بخداستند و از قول خویش برگشتند و از اینجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین و محدثین بنحیه که حسب
 بکار از جمله ایشان است از راه عصمت و تکبار گفته اند که اگر قصه امامت نماز صحیح می بود و ولایت
 بر امامتشان میکرد بدلیل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابو بکر و صحابش چرا این قصه انصار احتجاج
 نمودند و دلیل امامتشان بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر صلاحتی نیست انتهى آنچه که در
 مجلسی و سند او مثل شهو که در دفع کور احافطه نیما شد صادق آمد زیرا که در مجلس فتن از بکار انوار
 همین وایت که برای کذب دارد که درم از استیجاب لفظ بلفظ آورده در جایکه باعث عاشر
 صد لقمه بر وضع حدیث امامت ابو بکر صدیق رقم کرده میگوید که غفر الله لهما و الله تعالی مطلع خواهد
 شد که عمده استنباط انقاد خلافت بر پدرش همین امر امامت نماز بود و چنانچه در اخبار ایشان
 مروی است در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
 چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که با احتجاج عمر با مردم از بخت ابو بکر تمام شد انتهى تا قال المجلسی
 علی سنان الترمذی من بعد گذشت است که بر طبق آنچه در مجلس چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرقضی
 اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر بنحیه که فرمود مشیت صحیح می بود و ولایت
 بر مطلق بود حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلیل دیگر و الهده فی روایاتها علیهم السلام
 یعنی علی بن ابی طالب را محتاج نمی شد پس انهمه در از نفسی در واقعه غدیری از ان قبیل است که مدعی
 است گواه است و از جمله روایاتی که از انس بن مالک مجلسی بکار آورده یکی این است که
 صحابه نماز فخر روز و شنبه بودند و ابو بکر با آنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پرده حجره برداشت و نظر کرد بسوی آنها و آنها در صفوف بودند بعد از آن مجلس فرمود ابو بکر
 بسوی عقب خود آمد تا با صفها شامل گردد و گمان کرد رسول خدا اراده کرده است که برای نماز برود
 آید و قصد کردند که از نماز کردن باز نمانند بسبب جت و خوشی دیدن حضرت رسول خدا پس آنحضرت شهادت
 کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد از آن اندرون حجره رفت و پرده را فرو انداخت و روایات
 دیگر از عبد الله بن مسعود است که میرقام خود بعضی از آن سرود و خواهد شد و احادیث دیگر از ابو بکر
 اشعری که میارشد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و خوشی در مرض آنحضرت گفت امر کنید ابو بکر را که
 با مردم نماز کند عائشه گفت ای پیغمبر خدا بد رستیکه او مردی قیوت است هرگاه در مقام تو خواهد
 ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواهد یافت اینهمه روایات و احادیث را جمعی در مجلس
 از کتاب جامع الاصول یاد نموده و بعضی از روایات منقوله اول بعد از این گذارش خواهیم کرد و بعضی
 مجلسی کور بمقتضای طینت خویش مدعیان شده که خبر واحد است و آنها می محمد روایات بسیار
 صدیق است کما عرف روایت دیگر هم در صحیح بخاری هم در دیگر کتب معتده عن عبد الله بن
 عبد الله بن عتبة بن مسعود قال دخلت علی ابن عباس فقلت له الا اعرف
 علیک ما حدثتني عائشه عن مرض النبي صلی الله علیه و سلم قال ها
 تعرضت علیه حدیثها ما انکر منه شیئا غیر انه قال سمعت لک الرجل الذی کان
 مع العباس فقلت لا قال هو علی بن ابی طالب وحدثت بعضی از محدثین بطریق دیگر
 روایت نموده بنحوی که راوی آن خبر از صدیق و ابی بنی هاشم صلی الله علیه و سلم از همان بسوی حجره
 صدیق و ابی بنی هاشم را رسید و تقریر است صدیق تبریک تمام و خروج شریف نماز و بصفه تکرار
 بود بر این عابر خبر کرد او همه تصدیق نمود و گفت که صدیق نام شخصی که همراه عباس بود و زبان آورد و گفت
 نگفت که او علی بود مخفی ماند که حضرت ام المومنین عائشه بسیار از مناقب حضرت امیر و قبول نهرا
 و وزیر طاهره ایشان بار بار زبان آورده و چنانچه محدثین صحیحین نیز از این مقام ناگزیر بعضی

از احادیث اقصای روایات از ائمه و روایت امام احمد در سند خویش است از امام المومنین مذکور که
 مَنْ كُنْتُ مَعَهُ فَعَمِلَ مَعَهُ و این با حدیثی نیز این حدیث را روایت کرده و از انجمله
 روایت طبرانی در کبر از انجمله است که النَّظَرُ إِلَى وَجْهِهِ عَلَيْهِ عِبَادَةٌ و این روایت احاکم هم در
 سند رک خویش کرده و از انجمله حدیث است عَنْ عَائِشَةَ عَنْ فاطمة ابنة فاطمة
 اَلَا تَرْضَيْنَ اَنْ تَكُوْنِي سَيِّدَةً لِّسَيِّدَةِ الْعَالَمِيْنَ وَ سَيِّدَةً لِّسَيِّدَةِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ سَيِّدَةً
 لِّسَيِّدَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ و از انجمله روایت ابن ابی شیبہ عَنْ عَائِشَةَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ
 الْعَالَمِيْنَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ اَبْنَةِ عُمَرَ بْنِ الْوَسِيَةِ اَمْرًا فَرَعُونَ وَ حَدَّثَنِي عَنْ اَبْنَةِ خُوَيْلِدٍ
 و از انجمله روایت ابو داود و احاکم است عَنْ عَائِشَةَ اَنَا اُجِدُ بَيْتِي فَاخْبِرُنِي اَنْ اَهْتَمِّيْ سَتَقْتُلِي
 ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ وَ اَنَا اِنْ بَقِيَ بَعْدِي مَرَّةٌ تَرْتَبِعُهُ حُمْرُ كَأْسٍ خَالِجَةٍ بِأَمْرٍ اِيْلَافٍ شَيْخٍ سَيُؤْتِي
 مَعْنِيْ فَيَسْتَبْلِكُنِي بَلْ كَرِهَ اِمَامُ الْمُؤْمِنِيْنَ هَذَا لِقَعْدِهِ عَلَى قَالِ بَعْضُ الْأَكْبَرِ مِثْلَ عَلِيِّ الْقَارِي الْحَقُّ الْمُدَوِّي يَهْتَمُّ بِرَوَا
 سَنَائِهِ فِيهَا نَامُ حَضْرَتِ امير و بعضی از طرق مروی و منها اهل حق فضائل مرقوم را در کتب خود از امام
 المومنین نیاورده بلکه عمایا نام نیز روایت فرماید بلکه خود مجلسی با عراف صاحب فیهما المتقین میگوید که
 و را مالی صدوق میاقت عطا روایت کرده اند که او گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی بهترین
 خلایق است شک نمیکند در و مگر کافر می آید بی فطرتی غیر ذلک من الاحادیث پس با فرمایشی
 بجای عدم تمسیر بعضی عداوت معلل کرده بلیسی تالیسی پس نیست مع ذلک امام المومنین از فیهما
 و شیایان بعضی از حیان معصوم نبوده و وقت تعیین تمام مرقوم گرفت و در رد و بریل بر امام خیا که
 معمول و مرسوم است و ایضا از کتب اهل حق مثل شروع صحیح بخار و مشکوٰۃ شریف معلوم می شود
 که خروج شریف بطریق فرورد و سبب اتفاق افتاده و در وقت تحال سامع بنید فضل بن عباس
 ثوبان بن غیرا و غیره نوشت و از کتب از امام امین فضل بن عباس از امام المومنین
 پیروی بر می آید پس تحمل که خاصه لقیه در بودن حضرت علی و سامع و فضل در انجمله

و دو اوجان شامی و او اند از تیز زبانی و لالت زنی اما میه نجات می یافتند اینهم صورت نه بسته
 کما سقر انشاء الله تعالی و بر تقدیر یکدم المومنین صید تیره منقض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وصف اطلاع این معنی خبا نچه طالع تصانیف مجلسی مثل حواله یقین و جلال
 الیهون فی حیات القلوب بکار الانوار بران شاهد است مده العمر او را و حاله نکاح خود نکاح دارد و
 حال آنکه اجماع طایفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با ناصبی عقوا یافته خبا نچه تصانیف امین اعظمین
 ایشان لالت بران میکند مع ذلک صبیحه و راهبات المومنین داخل فرمودن و دیگر مجامد و مناسبات
 در محکات و تهنیه نازل نمودن هیچ و بنیاد منسب قوم مستاصل مینماید با چکله سیکه بر کایت قوم
 یافته نیک می اند که محدثین نشان در او ان تفرقه چیز یادت و تحریفات که بروی کار نیاروده
 و چه درینها که نگرده و از نجاست که زیاد است همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول و قهر
 نشود حالیا یا ز بر سر مطلب بوم و گویم که تنها جماعت صحابه را و این حدیث پستند
 بلکه قبل ازین برین و راق گذشته که خود خباب رضی الله عنہ را و می بین حدیث است و فی الکتاب
 عَنْ قَلْبِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَن رَسُولَ اللَّهِ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَضَى إِلَيَّ وَأَيُّمَا بِنَادَى بِالصَّلَاةِ فَيَقُولُ مَرْؤَا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِلَا تَأْسٍ
 فَلَمَّا فُضِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَظَرْتُ فَإِذَا الصَّلَاةُ عَلَى السَّلَامِ وَقَوَامُ
 الدُّنْيَا مَرْضِيْنَا الدُّنْيَا مَنْ رَضِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ بِنَا قَبَائِلًا
 أَبَا بَكْرٍ رَوَاهُ أَبُو عَمْرٍو فِي الْأَسْتِجَابِ فِي بَرْكَ وَكِتَابِ تَهْمِيدِ بَسِيرًا زَاخِرًا وَنَحْوِي
 روایت نموده و بر استحکام خلاف صدیقی بکار برده کمالا یغنی علی بر طالع الکتاب المذکور
 حاکم با وجود محکوم بودن شیخ کما افاد الموفق فی الرسالة الاخریه و دستبرد انچه در
 هم از خباب امیر و هم از بر روایت نموده با چکله خبر امارت صدیق و در نماز خبر و احد فقیه و ازین
 جهت حکم عیدم اعتبارش نمودن خبا نچه از جواب جالی مجلسی صاحب سید و اسکا را

و قدرت عبارتست از قبل خبر علم الهی و تقدیر و مجسمی غیر هم کار دیگری نیست اگر خداوند عالم
 شریف و ملا باقر بچو دعا و لا طائله نظر نمایند و این مبارک شان کی از دستهای تشیعین سلا
 می نماند چون مثال این حاویست که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای شریفین ملازمین صحبت خاتم النبیین
 و اهل بیت طاهرین را و آن باشند و بتواتر و استفاضه رسیده بیکه قاطع نزاع منازعه در مجمع
 سهارجین انصاف شوند و بمرتبته لال خباب مرقص و حضرت زبیر فایز شوند بر ایمی استحقاق
 و نایب خلافتش بکار نیایند پس از خبر طبرکه با بی صحبت و ثباتش بهم در بهوت و حدیثانامدنی
 العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعا محالین شود و حالانکه امامت
 حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که خبر روایات تواتر و درین
 زنجیر بکار نمی آید بخلاف جمیع اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر است
 ابو بکر از عائشه صدور یافت من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 پس بجای طریقت آنچه روایت جمله اصحاب در مقام صحبه و زبیر بن عتبیه بیان کرده که امر نبوی بود
 حاشا که عائشه صدور پذیرد که مره بعد از امامت یگرمی غیر صدیق بنده و عرض سامیده و خلی
 درین امر باشد مع ذلک مثال ازین گذشت که احتمال افروختن باین عالم المؤمنین عایشه کما
 الباء و غیره موجب لب ایان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل دلالت است که حضرت بعد
 دریافت امامت ابو بکر عتاب بجایست نمود و او را بصحبه حجاب یوسف تعبیر فرمود امری است
 که اطفال اهل حدیث هم بتابع آن تزلزل نمی شوند و از جانبی روند بلکه برایشان هووم خنده
 می نمود زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عایشه و قصه بوده که در باب
 امامت صدیق برتبه قلبی او که تنفق علیه روایات فریقین است کما اشترای قبل ذلک امر است
 نمود و در شهادت امامت یگرمی کشوند اگر باور نیایند بحدیث که شریف قضی در فحول غفلت
 آنهاک سینه پدید روایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتم روایت ابوی

این است قالت عائشة لما رسول الله ﷺ رقیق إذا قام مقامك لم يستطع
 أن يصلي بالناس فقال مری ابا بکر فليصل بالناس فعادت فقال مری ابا بکر فليصل
 بالناس فانك صواحبك سوف تاه الرسول فليصل بالناس في حياة رسول الله صلى
 الله عليه وسلم وخاتمة رواية بن عمر بن حنبل قال قالت عائشة ان ابا بکر رجل رقیق
 اذا امر عليه البكاء قال مروة فليصل بالناس فعادت فقال مروة فليصل ان كان
 صواحبك سوف وخاتمة رواية ايات صدقته في الخلق لمجا ط ان خبر واحد من قصة
 الطلاق محي كنت ردوكت كلامه كفا بران مودة حق پوشها بکار می زند این است فقالت
 عائشة فقالت حفصة قولوا لعوان ابا بکر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء
 فامر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله ﷺ انك لا تدري
 صواحبك سوف مری ابا بکر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت
 لا احب منك خيرا يا بکر از همه این و ايات بوضوح انجا ميده که قول شريف مريض
 اتبع و شياع او ميرد به بيان است چه دلايل است درونی که گفت جريح دارد و آنچه
 که مقصود از خروج الی مسجد با اينچه جريحه عزال بوبکر بود و خرافه می است که بايش پديد
 نيست مير که اگر عرش معاذ الله من ملک مقصود بود می هر بار مروا ايا بکر با وصف اينچه مير
 که اصالة و وكالة الفاوق قناد معنی نه اشتی اکنون انض بکر بشنوع عن عبد الله بن زمعة
 قال لما استعز بر رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه وانا معك في فريضة الناس
 دعاه يلا لي فصل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مری ابا بکر فليصل بالناس
 قال فخرجنا فاذ اعر في الناس كان ابو بکر غائبا فقلت ليكم من فصل بالناس
 فقدم فكبركمنا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر جالسا
 قال فان ابو بکر يابى الله ذاك والسبيل يابى الله ذاك السبيل بعث الی

ابی بکر عیسی بعد از آن که عمر بن الخطاب را در آن وقت که در آن زمان
 به جمع انبیا صلی الله علیه و سلم و عمر بن الخطاب را در آن وقت که در آن زمان
 اطاع و اسلمه من محرمه ثم قال لا لا یصل بالانسان ابی فحافه یقول انک
 مغضبا آخر جمله ابوداود و غیره من الحدیث این زیاده ترا که ازین چه خواهند بود که امامت
 عمر فاروق را برگزین فرمود و بار دیگر ابوبکر را امام کرد و بآن شدت و اتهام بیرون آمد و سید بار
 فرمود که عمر امامت نکند و این هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
 راضی نیستند و اینجاست ابوبکر صدیق هم ثابت شد و معلوم گردید که مقصود از اینها که است
 و فضل امامت دیگران که بلاشبه امامت نازل الایق بودند و استحقاق آن داشتند همین بود
 که در حق خلیفه سازند و فقهای صحابه کبار بوقت خلافت امامت باین دلیل ثابت نمایند
 و احمد بن علی که هر چه بکون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینها تلویح و توضیح
 و اشارات و تنبیها و دعوی انیمضی و در روی مشکلی و محدثین الحق که مقصود شریف عز
 صدیق بود و امیرای محبت و شریعت که در حیرت خیر و تقریر نمی توان گنجینه و خروج از جناب
 باستانت امیر المؤمنین و فضل بن عباس و کمال جد و جهد و مسجد رسیدن قرینه انیمضی هم
 که امامت صدیق را کرده و ثابت نماید لیل بودنش چه بدنه بینی که روز امامت فاروق کمال
 کوشش خروج فرمودند و سربار که از حجره بهقه بن بیرون کردند و امامت صدیق را باین
 که زیادت بران در خیال کسی نگذرد و خاطر احدی خطور نکند ابرام و حکام نمودند و بانی
 حدیث عبد الله بن زمره چه جای آنکه عزش مقصود باشند خدا شاهد است و کافی باشد
 شهید که مرض عصبیت شریف مرتضی و نقله ان او را و الی و بمسارخصه و عتاد
 ایشان اید شفا می نیست بلکه چون در آن و سازگاری مرض خفی یافته بودند و نشانه
 خیزان تجید بر اصحاب زود بر تخیل ثواب جماعت شاکند باقر مجلسی این روایت را

در مجلد فتن از مجلدات بخارا آورده که ترجمه آن بر زبان مجتهدین باین عبارت ادا می شود که بخاری
 با سند خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نفس خود سبک
 و رفت بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد و بخاری رسول خدا و مردم نماز ابو بکر یعنی بتکبیر او استی
 حیفا از شریف مرضی که دعوی نصفت و همه دانی میکنند چنانچه بر ناظر تصانیف و مخفی نخواهد
 و هنوز وی ازین روایات تفسیر مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
 نیست که خروج آنجناب اگر چه با اعتماد بر اصحاب و لیکن بجهت خفت مرض و گردن زدن
 بجاعت بودند برای امری که او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض نشانه ای دارند
 اکنون این ضایعین بر روایات مستنده و زیادات غیر مستند و بلند می گویند از تنزل روایت
 نهم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر ابو بکر صدیق در اوقات شهادت و مرض بعد از آنکه سر شریف
 که مروا ابابکر فیصله بالناس هفتده می شود و ابتدای این مامت بر او است مثل صاحب بن
 القوه فی سوانح سنن النبوة از عشاء شب جمعه است و انهای آن بر باز فجر و شنبه است و در این
 روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه با مستعانت جلد اصحاب
 منور فرمود ابو بکر صدیق را از ما منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنبایی بکر
 لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحیح و غیر صحیح با و اشته
 اند پس بعضی از ایشان غالباً بظاهر حدیث تسکنته تجوز و امام و رین جماعت
 خیال است و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم است که چون آن را
 شریف ضعیف و ناتوانی خصوصاً در آن رسید بدلائل تکبیر و نماز صدیق نماز میکرد و روند
 با و از او بر اتقالات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وفات یافتند و برخی ثباتی قائل
 گشته اند و برای ثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه روایت آورده اند
 که آن کاتب ثبات و القصة و جمعی تبع و رفته آنجناب را در یکی امام و در دیگر ماموم دانسته اند

چنانچه بر ما برین فن حدیث شریف و ناظر شرح صحاح مثل توشیح و غیره مجتبیست و این
 اختلافات در نماز ظاهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خفت وضو استنشاق اجده
 روز شنبه یا یکشنبه مسجد درآمد و در بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بسیا
 از اکابر علما اما شیخ فضل از آن پیورند و بخلط بحث بر دارند و آن نیست که در صحاح روایات
 و حسان سلمات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن بن ابی علی و فی شرح علی القاری ^{علیه السلام}
 از انس بن مالک و مانند وی مرویست که آخر نماز سرور و جهان محبت خلیفه اول واقع شد
 و متبهای اشکال برین روایات نظر با حدیث صحیح نه زیادتیکه در جانب خلاف واقع
 شود و آنکه جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه که با اتفاق فریقین ازین جهان
 گذران رخت اقامت بجست و بر فوق اعلی پویست پرده حجره شریف برداشت و با امامت
 صدیق سرور شد و قریب بود که مردم بکمان خروج شریف شوق تقاضای سعادت انظار او
 نماز را بشکنند و صفوف یابیر هم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را بر افکند و در میان پرده
 وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظاهر آن روز هرگز دریافتند چه وفات
 آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استوائ چنانچه در مواهب اعلام و شرح شفاعت
 علی الاول نماز از جمله محال است و علی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
 پس محال نماز صبح دوشنبه در حجره صدیق ادا فرموده باشد پس از آخرین چگونه باقیست
 صدیق تواند شد و جو البشیر ^{ان} نکه بروایات معتبره موسی بن عقیب از زهری کما فی المرقاة
 شرح المسکوة و روایتیست این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی ب حصول می انجامد
 زیرا که بجای خود این مقدمه ناگشت که زیادت ثقات که مخالف اصول نباشد عتبا
 میکنند و تا وقتیکه محل صحیح بهر سبب در انکار شش نبی آیند و تفصیل این زیادت بر
 قرآن و وجه تطبیق آنست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تبرؤا

آنجا برده باشند و طاقت خروج نیافت قرأت صدوق طویل او پس زبیده بر افکند
 و بر سر غلطیدن خفتی بهم رسید که تعیش طبعیت معبر تواند شد پس بر فضل بن عباس و عکاش
 در آن وقت تکبیر فرموده مسجد شریف داد و ابوبکر خواست که از مصلی باز پس گردد و نشستن
 مبارک گرفت و او را بر قفاش ثابت داشت خود با هر دو رفیق در صفت داخل شد لیکن بحسب تواتر
 مرض نشسته بود و این وقت که در رکعت نماز واقع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در مسجد آسود
 و اصحاب در بعضی از نهجهاست که بگوید که بیخ فرمود فانه لا سکان بخدا فیروز و نیز باطل شد
 آنچه بعضی از منافقین امامیه بعد از کربلا در کربلا و سرور شدن جناب سالار بنو شته اند که انمعنی دولت
 بر تفریق آنحضرت صلی الله علیه و سلم اندازند زیرا که عدم انکار محمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
 یا از جهت تقیه و از روی گریز باشد الی آخر البهوات و مخفی نماید که تصحیح مخالف حدیث موسی
 بن عقیقه و پیغمبری بر ذمه مدعی تناقض است فکیف که آن عارض چنانچه با حدیث ترمذی و نسائی
 است باریات معتبره که در آن خفت مرض و وفات شریف باشد حتی که اخبار اصحاب با هم گریه و سبدا
 آن مبارک باو گفتند و بر او ای قضای حاجات خویش و بگویند کافی المؤمنین و خفته
 تمام دارد مع ذلک استلال فقیر با شریف است که مروا ابوبکر فلیصل بالناسین با
 صدور می یافت ندیرین خصوصیات کمال انجمنی و از انچه درین اوراق بخدمت
 عجل الله له ایامیه گذارشن اوم و همیا کردم معلوم شد که ترتیب عتاب بر و اجابت امهات
 المؤمنین لایستی گفتن بی اصل قرار دادن ناشی از خلل و تمییز و غش و تدلیس و محض سب و
 بلکه از روایات معتبره و تعامی و کوریست کدام برون آنگه معنی صواب یوسف و حقیقت تشبیه
 درین حدیث درست شود و تفریق آن حضرت صلی الله علیه و سلم که ابلغ بلغا و فصیح عرب
 عراب بود و بطریق بی گد و پس آنکه این عوی ز شریف مرقضی طرفه تراز و حاوی سابقه است و اول
 دلیل بر آنست که علم الهدی هیچ کتابی را از اسانده فن فرا نگرفته و بخدمت مامری و عمر یف

و تحقیق علوم دینی را نوی ادب نگوده بلکه اورا عبور برکت جاوید ایل حق که از زمان تالیف
یونانم از آفتاب هم مشهور تر است اتفاق نیفتاده غلط گفتیم بلکه او محض کند مناظرش و چون
ناهموار صدق کاکه هم خشب حسنه که خالی از علم و نظر و عقل از حلیه دانش خبر بود جمع
کتاب محل اقبال باب آیه چیری دیگر است هر آن قوی مغز را چه علم و خبر که بر او سیر است
یا دفتر مامور شدن شیخ مفید درباره تعلیم این منصب دید و برادرش متشرف بلید از حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم و تلمیذ حضرت رضی اورا بلفظ علم الهدی در نوم بعضی از وزیر
عباسی روایت شهید امامیه در کتاب الربیع و مانند آن مطابق تحقیق مولف را یا نوار که سبط
را بعضی از تها و یورپیک حضرت ابنیا و امیه علیهم السلام تصحیح و غریب از رسم هم است
شیطانی و خیالات نفسانی است باجمله از معنی لکن جمیع یسفا و لیا اورا خبر از میگردانما
لانا هم از لطیف باوصف ایراد سندر محذیر با امیه حرف میزنم بگوشت حق نبوشش و
و سه از ناسره مخیر گرد باید دانست که بر وفق کمال حدیث مراد از صوب زینحاست
و صیغه جمع نظر بخبر ماوست که مراحل حلیه با نقاشی می نمودند و در بخار آوردن و امر و مساک
بطیفه می نمودند و مقصود از این تشبیه آنست که حال عالیه در مخالف ظاهر و باطن مثل زینحاست
که زمان بصیر الضیافت طلبید و عباسی بر آینه تزیین و مراتب مجاز اند الوصف کجا آورده
هر یکی را تزیینی و کار دمی حواله کرد و مقصود از این مورد الزام شان بود تا باشد به جمال الوصف عینا
اختیار از دستشان و و حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عالیه خیال شام نشسته
و ظاهر ابرقت و خرنابی بکبر برای امت غیر و تمسک به و مدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم از این خطاب عتاب نکند عالیه صدقه بار و اگر حرف امت غیر او بر زبان نیارد
و دست از این عذار بارده بردارد و تفصیل این شام خود روایت ام المومنین صدیق
کتاب سنده مثل حجج بخار و صحیح ابن حبان و اللفظ المحدث که اخیر حیث

ذَكَرَ الْعِلَّةَ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا عَاوَدَتْ عَائِشَةُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فِي ذَلِكَ قَالَ بَرُّ شُعَايِبَ وَخَبَرْتُ عُمَيْدُ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ
 لَقَدْ عَاوَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى ذَلِكَ وَمَا حَلَنِي مَعَاوَدَتُهُ إِلَّا أَنِّي
 حَسِبْتُ أَنَّ يَتَشَامُّ النَّاسُ بِأَبْنِي كَمَا وَفَّكَتُ نَدَّكَ لَنْ يَقُومَ مَقَامُكَ أَحَدٌ إِلَّا شَامُّ
 النَّاسِ بِهِ فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَعْدِلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ
 وَصَاحِبِ عَقْبِ بْنِ أَبِي دَاوُدَ وَدَوْدَ خَنَازِرٍ تَرْجَمَ أَنْ يَكُونَهُ وَدَوْدَ لِي رُطُونِ خَيْثِ زَعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ رَوَيْتُ اسْتِ كَقَدْ وَدَيَا مَبِ اجْتِ مَرَاوَدْتُ بِمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَرُمَ لِي مَا
 قَوْمَ رَأَيْتُ بِي كَرُمَ لِي مَرْمَرًا يَدُ غُرُضٍ مِنْ ابْنِ كَثْرَتِ مَرَجَتْ مَبَالِغَتُ ابْنِ بُوْدُكَ وَخَا طَرَفُ مَرَجَتْ مَرَجَتْ
 وَفَرَارِئِ مَعْنَى خُودَتُمْ اسْتَمُوا كَمَا كَرُمَ دَوْدَ ارْتَدَّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَرُمَ لِي مَا
 وَابْنِ لَيْتَاوَهُ شَدَّ هَامَتُ مَرْمَرًا كَرُمَ كَرُمَ بَاشَدَ بَلَكُ طَرَفٍ مِنْ ابْنِ بُوْدُكَ يَحْكُمُ قَائِمُ مَقَامِ خَضِرَ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَشُدُّ إِلَّا كَرُمَ مَرْمَرًا بَاوْشَامَتُ نَدَ وَفَالِ بَدَزَنَدَ بَارِينِ مَجْوَاسَتُمْ كَرُمَ لِي مَا
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابْنِ مَرَاوِدُ بُوْدُكَ بَكْرًا وَدَوْدَ بَكْرِي رُجُوعَ كَرُمَ دَوْدَ كَرُمَ لِي مَا
 أَنْ ابْنِهِ مَرْمَرًا هَتَّ كَرُمَ بُوْدُكَ صَدَقَ لِقَبْرِ ابْنِ جَالِيهِ وَمَقَالِيهِ مَضْمُونِ امَامَتِ خُودُشُ وَبَاوْشَامَتُ
 امَرُ كَرُمَ كَرُمَ لِي مَا رُفَرَانِ جَبَانِ مَعْلُومِ مَبِشُدُ كَرُمَ امَامَتِ مَبِ مَفُوصِ كَرُمَ لِي مَا
 ابْنِ بَارِ عَظِيمِ رُفَرَانِ دِيكَرَانِ نَهْنَدُ لِقَبْرِ قَتِ صَدُورِ امَرُ شَرَفِ عَدَدِ بَرِ ابْنِ كَرُمَ امَامَتِ
 وَامَامَتِ قَوْمِ امَرُ بَعْرُ يَكْسِي دِيكَرَا مَرْمَرًا يَدُ بَاوْشَامَتُ مَجْلِسِي رُجَارِ جَابِي كَرُمَ صَدُورِ امَامَتِ
 امَامَتِ بَكْرِ صَدَقَ مَرْمَرًا جَبَابِ امَامَتِ مَبِ مَبِشُدُ لِقَبْرِ مَبِشُدُ جَبَابِ امَامَتِ مَبِشُدُ كَرُمَ
 رَوَايَاتُ ابْنِ صَاحِبِ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ زَمَخْدُ مَبِشُدُ امَامَتِ مَبِشُدُ لِقَبْرِ مَبِشُدُ كَرُمَ
 كَرُمَ دَوْدَ شَرَفِ مَبِشُدُ مَرْمَرًا يَدُ بَاوْشَامَتُ مَبِشُدُ لِقَبْرِ مَبِشُدُ جَبَابِ امَامَتِ
 فِي الطَّرَفَيْنِ وَوَجْهَهُ اَلَّتِي مَبِشُدُ مَبِشُدُ مَبِشُدُ مَبِشُدُ مَبِشُدُ مَبِشُدُ مَبِشُدُ مَبِشُدُ

الناس به و اظهرت كونه لا يسمع المومنين و لم يخبر ارا دت ان ينظر احسن
 يعذرهم في محبتهم و اظهرت كرام في الضيافة و توجيها في كلفها و اوده و
 بعلم ظهور كونه اين است او ارا دت تشوش كه مر علي كجا انهن يشوش علي يوسف
 معناه انكن صواب يوسف في الظاهر علي ما تردن و كذا في الحاح كمال اني
 و بر عاقل يلحق بوشيه نيت كه از نيم به عاقل تلحق حاصل مي شود و مقصود است كه چنانچه از خاف
 عليه السلام را تشوش ميگردد و ارا دت اين عذر طبيعت مرا كه ميكنند از اين تشوش باز نماند و قصه دراز
 كنيد و با مر امانت ابو بكر كار نيشويد عجب از فاضل جاشي كه در عداد الاسلام خود و ارا
 امانت و عونا قضا و بعضي از روايات كه حضرت البربر در مقام استدلال فكرش نموده و در دور
 اين مقام ميگويد كه آنچه از عاقله و سبب اجبت مروي است انهم متناقض و متباين است و در ارا
 گاهي علت اجبت باين جور بيان ميگردد كه در خاطر مني آيد كه مردم دوست كنن باشند كه قايم مقام حضرت
 صلي عليه و سلم شود و در شهادت او عرض انجا ابام ناز باشد و گاهي ميگفت كه مردم چنين سخن فاني خوانند
 ز و دشنام خوانند كه و انهي لخص تقرير و خافت اين كلام بعد ايراد تقرير جناب صديق
 با شبايع تمام نه بجز تبيين است كه حاجت اين نوشته باشد غير از جاشي صديقي از عقل و عاقل
 تواند كرد كه يك مضمون در دو تقرير ادا كردن يا بر اي محلولي و علت قرار دادن مستلزم
 تناقض مني باشد چه خوش بودي كه او نيم به يابي ثبات قرار مي شست و راه فرار مني سيم و كه در بعضي
 اكثر مني از عاقل شيخ المشايخ و كتاب علي الشرايع با عراف شيخين و متدين جاشي صديقي عاقل
 ميگردد و گاهي في الواقع كذا است و گاهي با عاقل اعتراض قدامي شيخه كمال است و كذا است
 مراجعت عاقله از ارا دت ابو بكر ميكنند و از حضرت باي حديث كه سر اسر عاقله و عاقله جناب
 مصطفى در و التفتاني مني نماند و مولف عاقله بعد نقل اين خرافات بني بندياد و روايت صاحب
 روضه الاحباب كه نقل شوي در مجلس المؤمنين تا سبب اجبت المتقين را و ارا دت

شعبه داخل کرده است دل بر کذب با هم المومنین صدقه و اقرا می اورام امامت ابو بکر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم نمی نماید و آن ایت باطنی این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا فرستاد
 که نازنی که در اعیه خطبه داشت بنفسم زدیم و باز آمدیم و گفتیم چیزی ندیده ام که بخارا آید حضرت بود
 تحقیق خالی دیده بر رخ وی که گیسوان از رنگ آن بلرزد نصف گشتم گفتم که یا رسول الله که
 می تواند که از تو چیزی پنهان کند پس چون جالسی بنجد نفوه کرده مخلص آن این است که عجب از سنیان
 که در اثبات امامت ابو بکر روایت و خبرش که حاشا معلوم شد تمسک جویند و دعوی فاطمه
 زهرا و شهادت آل عبا بر بنده کلمات فاسد میگویند اهی و بحمد الله که جواب تحقیقی از عرض
 بر تقریر جناب صدقه واضح شد و طریق جدل نگه درین مراجعت شاید تعلیل شود و کمال الشرف
 بعد از آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم منظر باشد چه دینی که بر اصول طایفه باوصف مزید تا یک
 و غایت بدینی و آن که قتل قتل رسالت که مزید بر آن متصور نباشد
 و استخلاف حضرت امیر القاهد شیخ روز غدیر جعل و مراجعت که واقع نشد که امر متبل و تازه
 نیست که از مطالب احوال کتب امامیه منافی تصوی که قبیل زین العبدین آن بزرگان غامضه
 واضح و هوید است که جبرئیل این پیام حضرت ابی طالبین در باره اقامت جناب مصطفوی بر
 امامت در رسانید لیکن سودی نه نشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم قدر حاجت
 و گفت که اگر چنین کنم قریش بر من نوبت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت نیاید
 گردیده و برین قدر قناعت نورند بلکه از همه که جدا شوند و بغض و حسد خود را ظاهر کنند
 چون بدین رسم و رنج این همه را با انجام رسانم درین عصر مرا حذر و دارند پس خطاب عظیم و عتاب
 شد بدین سبب که قلک انکار انکار بعضی ما انکار انکار ضائق با صدق
 باز تا خیر و کشتن حال و در محبت اقم شد تا آنکه فیض بوی آبی در رسید که ای سول زودتر
 را خلیفه کن چو نه از دفتر رسالت امامت آورده شود پس تواند شد که حضرت صدقه

و در حاجت و معاوت بعد صد و مروا ابابکر فلیصل بالناس بیگر و خاتم نبی صلی الله علیه
 و سلم در نظر داشته نمیده باشد که مقتصد است با حق و با غرض میگردد و بی حیرت است
 معاوت تمام می شود با ام المومنین صدیقه را اتباع علوی نصب بدین چهارده روز که با و صفت بسیار
 اقامت نمیدار بر خلاف امر نبوی گذشت راه سفر اختیار ساخت بعد از گریه در کار و فریاد و فغان
 گفت که مرا همراه خود باید برو و حشمت نان طفلان بدست من نیاید سپرد و گریه و موم بدینده میگردد
 که نبی صلی الله علیه و سلم از اینجهت علی را همراه گرفت که بوشن لشکر شوم بود و چنانچه
 در تفسیر تفسیر بن باجر آمده است حجت قال و حاکمنا فیرا لک و بنین و النبی
 فاحرف النافقون یعلی و قالوا اما خذناه الا شاماً و یوم فیکع خذک علیک فاما
 سیف و سلاحه و الحق رسول الله بالجرف فقال رسول الله ینا علی الکرم لیک فاک
 علی المذنبه قال نعم و لکن النافقون زعموا انک خلتنی شاماً و یوم قال
 کتاب النافقون یاکل اما ترضی ان تبکونی و انا اقول کتبک علی هاری
 مومنین الا انک لا یتوب فی الله الی غیر ذلک من محال است و بنی الا انهم
 روایات تشیعین فاجاب باجواب و در اعتراض ثانی بجهت و جرم نموده می شود اول آنکه محال
 که مخلوق به حسن صورت نمیکند شمشیر کلام را با بهام ادا کرد یعنی مجرب و محال
 ویدم که کار حضرت آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نخل می باید که نخل
 حسن صورت آن مقصود نگرداند بلکه اخلاق حسن را در نظر دارد و جمال را تابع آن سازد و تصور
 از ایضام آنکه جناب خاتم النبیین چیست که است نظرش که ستار و الی الاوهان است
 قصد نخل نفرماید و کاشش روحانی و الا حمسمانی بر اصد یقینه افراید و آنچه آنحضرت صلی الله علیه
 فرمود تفسیر این جمال بود و از نیاست که نیک بر صد یقینه نموده و موم نظر آن است که
 تحقیق واقعه قبل خبر منکشف شده یا نه بر تقدیر اولی موجب عجز و خوار باغبان است

فرید اعتقاد و مومنین و کعبه شافعین باریب خواهد بود و این تقریر بهتر از دایمل مخالفین است که
 مکنون خاطر محمد بن خفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه بشهادت
 و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بحال جدان جدان انجاسید اظهار مدارج علیا اولاد و درم
 بامشش متعقد شوند و بظهور این مجسمه عظیم که حجر اسود زبان فصیح بامشش افرازد و محمد
 بن خفیه را از انکاشع نمود راه مدار او تسلیم نمایند کافی مجالس المومنین و انصار این بحرا و نیز
 تاویل کترین جلایق بهتر از تاویل محلیست و در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصه طول
 است غالباً بگوش مستمعین نغزده بلخص آن با وارد میکنم تا گوش سامع و ناظر طرب شود
 مجسمه حیات القلوب غالباً از طبعی نقل کرده که آب و هوای مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون
 بجزایج ابوذر سوافقت نکرد و از جناب پیغمبر مستوری خواست که بکس کوی خود بسوی حلیه
 مزین رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که فراقان پسر برادر را بکشند و اهل و عیال
 را بجزارت بزنند و تو در کمال پریشانی و زواری که نزد من استخانه کنی ابوذر گفت که ازین بگو و اما
 هیچیک واقع نمی شود بلکه خیریت تمام در بمنزل مقصود می رسد انشاء الله تعالی چون حضرت
 سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتبع بیدین گشتند و اثبات اهل رابت اراج و زدند
 و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال تنگی و پریشانی در رسید و درین وقت باقرار
 کرد که خدا و رسول سرت گفته بودند پس جناب سالتاب صحابه را صد از و تا بدار که این
 و جور برخاستند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند و کف کتاف
 مذکور ازین بحال دو جواب نوشته یکی آنکه در آن وقت ایمان و تصدیق و محلی نداشتند
 بود و دوم آنکه عرض اصلی می ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته
 شدن پسر برادرش تلف جان مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که
 سجزه حضرت ظاهر شود و مردم بدینند که انجناب را بوجی الهی از خبر عینی اطلاع دست

و او و برمی ابو فر ثواب آخرت زیاده تر میسازد و فاجعه و یا اولی الالباب نه الالباب
 و حال این تاویلات در آخرین کتاب مفصل معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی ثالثا السلام
 که صد و این قسم در دفع که مقتضای طبائع نسوان و بر اوضاع کاره صرا و قیدیان و انهامک
 و محبت سرور نسوان جهان بود مستلزم کذب و اقرار یا رفع هتعا و این چیزها در امور دینی باشد والا
 لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین و شریعت باشند از روایات امهات المؤمنین قاطبه حتی حضرت
 ام سلمه و زینب و دیگر از واج طهارت مقبولین بسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که بومی خافیه از دهن مبارک می آید و درین جهت و اقرار یا عاقله صدقه شریک نیستند چنانچه فخر
 امامیه نیز مثل امام احمد و زبده و غیره توضیح بدان کرده اند بلامر دست دارند و اینها را نیز وضع
 حدیث نپذیرد چه جا آنکه در کتب جلال متون نشان بر دارند بلکه طرق این رجال نجای فاطمه
 هم نمی نمایند زیرا که در علل الشرائع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجامع شالی می رسیست که جناب
 و فقیه سربار که تصور بر انوی می کشد که جعفر طیار رضی الله عنهم اجماع فرستاده بود و دیدیم
 و تا به که خود حتی قسم شرعی آنجناب را که و الله چیزی واقع شد دروغ نباشد و شکایتش
 پیش خاتم النبیین بر و جبرئیل مینازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
 فاطمه را فرمود از جوی لیه فتولی که در غم انقیاض الی آخر القصد و قبل ازین گذشت حضرت
 امیر شمرعی سیده النساء را که خبری در خانه موجود نیست بکرات مرات مخالف نفس الامر و است
 پس و این حدیث را من الاخر هم قابل اعتماد خواهد بود و گفته بود که شخص و جناب او از کذب و دروغ
 با خصوص مکه قبسها شرعی از شرم و طاعت او می است چنانچه از زبده شیخ بحواله الدین
 و شرح آن از از نذرانی و قوانین ابو القاسم هم در سابق وارد کرده و جو از ثبات
 آنکه فاضل جالسی را برای بحث امامت که بهر از شقت و محنت بواسطه فاضل حاضر میاست
 تفسیر نهج السداد لطالب الرشاد و زبده رسیده روایات صحاح مستند و انان که با اینها

رسانیده که حضرت زهرا و عوی به فدک نمود و مقبولین لسانی امامیه شهادت دادند و حقیقی نشانند
 که حضرت فخر المله و الدین رحمة الله علیه اگر چه نزد اهل سنت امام ائمه گنید است لیکن در فنون حدیث و تفسیر
 و تفقید آن آتش علم نیست چنانچه در کتاب طبایع قرة العینین تفصیل چنین اشارتی بدان فتنه
 ابوالعلاء شریف جرجان و بعضی از محققین شرح عقاید سید الدین نقی زاری جبرس و این سخنان
 از آن قبیل است که نصیر الدین طوسی را که حضرت امامیه سلطان المحققین یا و یکستند و کمال
 عظمت و جبروت ناشی میزند لیکن کلام او را در اخبار شهرت احادیث بدانکه لا یخفی علی من نظر
 و با توجه بر اسرار شریعیه و بحوی فی خرد بلکه در وقت تشریف مقال و کلمات درشت بر زبان قلم بر
 میگذارد اگر فرق بین امام و حضرت او در باره شریعت غرای مصطفی و عدم بدین
 بنحوی مورد قول حضرت است بهر تو بر اوج فلک چه در آنجهت و چون ندان که در
 ساری آنکست و با توفیق الهی امامیه هم که در پی هر امون غلامی گردد چنانکه از سلاله
 ضعیف برادر و جانشین آنکه در تائید اخبار و توضیح اصولیه نوشته واضح می شود و شایسته
 اینست که چنانکه از خطای امامی امامیه هم تقدیر می نمودن تا آخرین می نمودن که از آن پس
 کلی جوف بلکه مذمت بحدیث صوفیه و فلاسفه می تراود و آنچه خواهد بود حضرت الدین شاری که در
 ایشان تحقیقات مسلم و وجود و بیان تفادات عارفین بر طریقه مقصودین و محققین علم و تحقیقات
 در فلسفیه حکمت یونانیة فربه غلو سید از آنکه در مقابل فخر الدین را از در شرح اشارات او
 و حمایت شیخ رطین و مقدسایان و از حکما داده اند و درین حدیث حمایت یاران از دست او
 و از آن افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انهمی مع ذلک
 و عبارت بزرگان مرقوم الصدر بر نقل مخالفین که تبلیغ و تبلیغ ایشان تعبیه شده نیز قریب الیقین
 که بنامی و ابجاسان از طعن به فدک بنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذرین سلیم و طبع
 است یقین بآنکه محدثین ثقات هرگز بدو عوی به عطا و نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تبحر او در فن منفی حدیث شریف علم النبوت است صراحت دعوی ضروری و مستند است
 را قابل اعتبار نشمرده و حضرت فداء المحدثین اسوه العارقرین صاحب قرة العینین تقصیل الشیخین
 فرموده که باطل محض است هیچ جاد و اشی بآن صحیح نشده و علامه و بلوی در تحفه عشره از تقریبات
 و کایده امیه گمان برده و فکرت برخلاف احادیث صحیح سلسله بر بعضی از تواریخ غیر معتبره است
 اندازند چه جای آنکه روایات ابن ابی الحدید که از حق انزال گزیده بمنابر اهل حق میسازند
 اعانوا المدین فی الکتاب الذی شرت الیه ضلال البواح و زلیع صراح کما وقع فی طعن الریح
 آنچنان امور آنکه هر چند که در خلاف اصول است ولیکن الزام نپندارند و جوابها
 علماء را و لو شایسته سیر باید لال گردانند و در باره حدیث تهجد بدست منقول است شیخین که
 اصول را با پیغمبر منطبق است که در تعلیمی امجد و احداث نمایند و شکر که به می ماند و هرگز اقوال قدما
 خود را یا نهی از آنکه در این از روح علم الهدی می پرسم و همین حال را از اولیای مجتهدین او که از شما
 صاحب حق را از راه کسب پیدا بر شماران و یازنان و یکرا که بلا تشن برده و چند ستمار
 خود بر رویه دست از سر نشنایند و شکر است که خط بزرگجا تقریر علم الهدی و متبعین
 بایستد این منطبق نمی شود که استخاره حدیثها و در حدیث خود و تحالیه الشیخ فی نفسه علی غیر ذلک
 المفسد الذی اتفق علی احوالهم فضلا عن العلماء الاعلام و برستار اشرار که در کان و کان
 مطیع و تقاضای بودند و او در افتخار آن خاصه است که بداند این فائده الدلیلین و در حدیث و حدیث
 صحبت بر آن قوم اطلاق یافته و می باید که فالوفاط ملازم و رفیق شخص باشد چنانچه مؤلف بر آن مقام
 عدم انطباق صحیح را عر ب تقریر کرده و زنان صرخواز را عینین طاعتین را لیا بودند چنانچه علامه هم
 مخفی نیست پس او در چراغ اندک و زیاده برین نیست که از لاملت زنجار است برودند سلسله
 که بعد از الزام انعام محبت لیا و حضرت پور قدس اندا و اسبوز لیا ایل کنند و ملنا که عرض اصلی آنجا
 از ابتدا اما کتب حضرت پور قدس علیه السلام بجانب پیش بود پس این مصالحه غیر از این

ابو بکر صدیق است پس چنانکه دوستی و بر تقدیر تسلیم اینست که استقامت فاروق
 که از ام المومنین جعفر صادق صادر شد محض بطور و کالت نبود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح می شود و عجب اکابر علما
 طایفه را در این مورد ظاهر و مظهر را صحیح پیش آید تا آنکه بطریق سفارت و دعوت نمایند که هر یکی از علایق تصدیق
 و جعفر صادق است را بجا نیت خویش بکشید و اگر این دعوت بلا خطره حصول موضوع خود باشد پس ترجیح و اولاد
 باین مقام اهل حق چگونه صحیح خواهد بود و محاصره که غیر موضع و آنچه شریف است و اولاد او گفته اند
 که تقدیر عدم عزل ابو بکر قبل موضوع و کشتن متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که باید با ائمه
 شصتیکه ائمه ابانیا علیهم السلام در شرب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیاء و رسل تابع و مقید او باشند بعد
 و امثال این جمیع عکس است نماید چه بر تری که صحیح و کتب معتبره فقیه از ان مکتوب و شواهد و صورت نیست
 که نه کسی بر اینست تا ز قاصد و دیگران با واقع نکرده باشند و از افعال شریفی که علی علیه السلام
 بعد از تصفح روایات چنان ثابت شود که آنجا را بعد از تقدم احد از صحابه کبار و انعقاد جماعت
 و امارت بر او درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مرویات معلوم می شود که
 هیچ نبی از اهل عالم فانی بسری جاود او پیش نیامده قبل از آنکه در پس استی نماز گذارده و چنانچه
 امامیه نیز مانند این روایات را در لواط خود آورده و بر وفق عادت معتقد ایمان خویش تحریفی نگذاشته
 و بر جمیع خویش مورد طعن گویند و چنانچه اخبارش رجوع کنند و در آنکه خلفای یکدیگر را
 خَلَفَ عُمَارَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَصَلَّى خَلْفَ الْأَعْمَى ابْنِ مَكْتُومٍ وَقَالَ لَا تَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ
 حَتَّى يَصِلَ خَلْفُكَ جُلُوسٌ أَمَّا كَيْفَ جَازَ اللَّهُ عَمِّي أَنْ يَقْتَدِيَ بِرَعِيَّتِهِ وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ
 يَقْتَدُوا بِهِ وَالْعَقْلُ السَّلَامِيُّ يَنْكُرُ هَذَا وَيَكْفُرُ مَنْ قَالَ بِهِ انْتَهَى وَجوابه آنکه اگر اتفاق
 فقیهین در وقت تعیین امام بر پی سجد خود که گام استنداد عرض بود جز ابو بکر صدیق نمی گیرند و اگر
 چنانکه معتقد است که روایات مخالفان هم امر امامت مخصوص ریاضت صدیق است که بوده و احد از صحابه
 در دنیا این شریک و پیغمبر گشتن در کتب امارت که شریف است و با عرض درین مقام نموده اند و شریف

ترجمه ابو بکر آورده و آن را اینست روى الزهري عن عبد الملك بن ابى بكر بن عبد الرحمن
عن ابيه عن عبد الله بن ربيعة بن الاسود قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو على درعاه يلا لى الصلاة فقال لنا من يصلى بالناس قال فخرجت فاذا عمر بن
الخطيب وكان ابوبكر غائبا فقلت قم يا عمر فصل بالناس فقام عمر خلفا كبر سمع رسول الله
صلى الله عليه وسلم صوتا وكان هجعا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فابن ابوبكر
يا بنى الله ذلك والمسلمون فبعت ابى بكر في اياه بعد ان صلى عمر تلك الصلاة فصلت
بالناس حول عليته حتى ما تيسر لعبد الله بن ربيعة يسويده من نود ان حضرت صلى الله عليه وسلم
ورقت شيدا و در من حاضر بودم که بلال خبر انظار مردم بفرموده حضرت فرمود امر كنسيده
که امامت كنند نماز با مردم می گزارد پس چون آمد و ناگاه با عمر و خوردم و ابو بکر حاضر نبود پس گفت که ای
تو امام شو عمر بر خاست و بکسر گفت چون حضرت بکسر بحر که بلند آواز بود شنید پس بید که ابو بکر باز فرست
حق تعالی و جماعت سلمان ازین انکار دارند که با وجود ابو بکر کسی امامت قیام نماید کس فرستاد واصدق را حاضر
کرد بعد از نماز عمر بن ابوبکر درین طول مرض امامت کرد تا آنکه وفات یافت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بمضمون و ابیاتیک حکم با مجلسی
موافق روایات محدثین امامیه است خود مجلسی را در بخار نقل کرده و درین بین شد حالیا از او کیا اخذ صانعین
بحاکم پسیم که اگر توافق روایات خویش بر او صاحب تبعیان السند الی اللهی مروی است که ابو الخطاب فرجیا
بالوافق و جناب الاستاذ و بالاتفاق و اگر از نو فست بعد که توافق صدر این روایت اعنی مروی است بانا
مقصود دارد باز هم مدعا اهل حق از دست نمی رود و اگر کسی ان چیزی که منی شود زیرا که برین حکم است
بر فرض شش بود که کار عظیم یا شخص علی اللول بسیار از حضرت او شکلات دست بگریان یا میسرند بگریان
مسائل اجماع ایشان بر یکند اول آنکه شریف ایدر شافی خواجه و بجار ترجمه آن منقول است گفته که
بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم در نماز بکسی که فضل باشد بر ترتیب قبل و چنانچه گذشت
و مجلسی بخار بعد از این میگوید که این سخن از صحابا ناامیه معلوم است و محتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم است و فرستادن لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله بر حکم شرع
 مطلع نباشد بخلاف شریف تشیعین که در یک بحث مصدح گویند خطای منکر شده فاعلمه و ایا اولی الامر
 دوم انکار این شیعیان عنایت مجلسی زمان مجتهدی که این امر عام است هر یک کار وید کار استند است
 و امامت مسیحی شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و کمال افت
 بلکه عدوت امامیه بر اصول خودشان جنایت البریه لازم آمد زیرا که ابتداء و بقا امامت فضول با وجود
 افضل بخیر نمی گند و چنانچه با اظهار قضی مجلسی استی غلظت السید المرسلین که حکم بجز امامت فاسق و افت
 عادل هر دو علی السویه غیر مودع و هم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم افتد امیر المؤمنین قائم
 الامر المحمدين الباقين علی بن ابی طالب را باطل فاسق و فجور و محدثات شر و تجويز نموده باشند و حق که
 کسی بر غیر وی گماشته است چهارم آنکه تطبیق عتاب خطاب نکنیم بیهوش است و ستر ام المؤمنین بر
 تقریر سید مرتضی و شوارب است زیرا که چون آثار برای فرستادن بود گناه او در باب امام کردن جعدی که متباد
 الی الله عز و جل جناب خلیل علم دنیا و علیه الصلوٰه و السلام بدلات حدیث نبوی بود و کما هم هیچ نخواهد
 شد پس خطاب عتاب به بی محل بی توقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تأمل بکار نمی برند
 و علی و اولاد و اشبا و تبعیل را حق ستم میشوند و آنچه برای قدیمی خویشناشاید و باره این
 گمانان زیر قلم میفرمایند بقرآن الحاشی فی العباد الله قال الشیخ و قد علق القوم و کول
 قول الشیخ صلی الله علیه و سلم انکم لاصو محبات یوسف بنی یدل علی جملهم ففان
 لهذا القول من الشیخ صلی الله علیه و سلم سبب معروف و هو الله علیه السلام قال مر
 ابا بکر فقال عایشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل سیف فان قام فقامت له یمک
 العبرة فمر عن رجل للناس فقال لشیخ صلی الله علیه و سلم عند خادما علیه
 انکم لاصو محبات یوسف و قد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشایخ
 اصحاب الحدیث اعتداه فقلت له اول ما فی هذا الباب انک قد اعترضت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردّها عليه أمر حتى انكر عليها ذلك في
 الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ورسوله صلى الله عليه وآله
 وهذا اعظم مما تنكره على الشيعة من شهادة لهم عليها بالمعصية لعبد النبي
 صلى الله عليه وآله عند محاربتها لأمير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
 النبي صلى الله عليه وآله كان من احكم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن لشيء من الشئ خلافه
 ومثله بصيرة واما كان يصنع المثل في موضعه فلا يخرج مما مثله به في غيره شيئا ونحن
 نعلم ان صور حجاب يوسف مما عصيان الله وخالفته بان ارادت كل واحدة منهن
 من يوسف ما ارادته الاخرى وفنت به كما فنت به صابغتها وبذلك نطق القرآن
 قال الله جل اسمه فلما رآينه اكثرته وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
 ان هذا الامر كرم قالت هذا الذي كرمنا في الدنيا فليست في الدنيا ولقد رآه ذو العرش غيبا
 ولئن لم يفعل ما امره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة رفعت ان شعر
 ايها ولم تدر شرف ذلك المقام له ولم تفهم محبة الرياسة وعلى المرأة لكان النبي
 صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصور حجاب يوسف قد وضع المثل في غير موضعه وقد
 الشئ بعينه وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يحل عن هذه الصفة ولا يحل
 عليه التقصير ويرفع عن الجمل بحقيقة الامثلة واذ كان الامر على ما وصفناه
 ثبت ان التمثيل مما وقع من النبي صلى الله عليه وآله ولو وضع خالف المرأة له و
 قد هو لا يثبت بالامر عليه ففنتها محبة الاستطالة والرغبة في جوار الفضيلة
 بذلك الرياسة على ما قد مناها انتهى ما في اجزاء المذكرة الجديدة بلفظه وانما
 واضح شك في سيد ابن قوم هرويسات حضرت خاتم النبيين افضل الصديقين وام المؤمنين جنات
 ورواها ابدال تبيين نهايته انكره كرايمه خاتمة الاشان في حجبكم خوروا

موضوع من بابي شيعين كما لما باقر مجلسي از حدیث در عمار روىت کرده كه بنابر فضل بن محمد
 قال وكان بلال مؤذّن رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلاة في كل
 وقت فان قدّ على الخروج فحمل وخرج وصلى بالناس وان لم يقدر على الخروج
 على ان الى طالب فصلى بالناس كان على بن ابي طالب الفضل بن العباس بن ابي طالب
 في مرضه ذلك فلما اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلة تلك التي قد
 فيها القوم الذين كاتوا تحت يد اسامة اذن بلال ثم اتاه بغيره كعادته
 فوجده قد نزل فسمع من الدخول اليه فامرت عائشة صهيبان ان يضى الى السجدة
 فيعلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد نزل في مرضه وليس يطيق النهوض
 الى المسجد فعلى بن ابي طالب قد شغل به ومشا هداه عن الصلوة بالناس فخرج انيت
 الى المسجد فصلى بالناس فاحاله بغيره وصحبه لك بعد اليوم قال فلم يشع الناس
 وهم في المسجد يستظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم او عليا يصليهم كعادته
 التي عرفوها في مرضه اذ دخل بونكر المسجد قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
 نزل وقد امرن ان يصلى بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وان لك ذلك
 وانت في جبر اسامة والله اعلم احدا بعث اليك ولا امر بصلوة ثم نادى الناس
 بلال فقال عازبكم رحمكم الله لا ستاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
 كما اسرع حتى لبنا فلكه دقا شديدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال ما هذا الذي العنيت فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس وفتح الباب
 واذ بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال ان ابا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى وقف
 مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يورع ان رسول الله قد امر بذلك فقال وليس
 ابو بكر مع جبر اسامة هذا هو والله الشراطين الذي طرف الباحة المدينية

لقد اخبرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك وقد دخل بفضل وبلال معه فقال
ما وراك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد الذي نفسي بيد وقد نزلت بلا سلام دار له و
فتنة عظمى من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصيا الناس بها
بين علي وفضل بن العباس ورجاله يجاز في الارض حتى دخل المسجد ابو بكر قام في
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد اقبل اليه عمر و ابو عبيدة وسالم وصهيب
والنضر الذين دخلوا او اكثر الناس في قفوا عن الصلوة فيظنون ما ياتي به بلال فقام
الناس رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قد دخل وهو تارك الحائكة العظمى من
الرضا عظمى ذلك وقد قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر من رايه فقام مع الحارث و اقبل
والنضر الذين بك انوا معه فمادوا خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فمادوا خلف رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو يسير وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلاته ثم انقلب فمدا
ابا بكر فقال يا ايها الناس لا تعجبوا من اني في امة واحدة واصحابه الذين كفروا وجعلهم
تحت يد اسماء وامرهم بالمسير الى اوجوا الذي وجهوا اليه فخالقوا ذلك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة والافوان الله قد اكسهم فيها اخرجوني الى المنبر فقام وهو
مرهون حتى هدموا دني من قايوم فحمد الله واتى عليه ثم قال ايها الناس اني قد جاءني
امر لي ما الناس اليه صارت واني قد كنتكم على حجة الواضحة وليها كلها
فلا تخفوا مني بعد كما اخلف منكم فبكم من بني اسرائيل يا ايها الناس انكم احل
لكم لا ما احله القرآن ولا احرم عليكم الا ما احرمه القرآن فمخلف فيكم الثقلين
ما انفسكم بهما ان تضلوا انزلوا ان الله وعمر اهل بيته هما الخليفة فيكم
وايها الناس اني قد ترقا حتى ربح اعلى الحوض فاسلكوا ما خلفتموني فيها وليد اني

رجال عن خضوعك ما ينادي العربيه من لا يل فيقول رجالا نأفان ونأفان فاقول
 اما لا سمعنا فقد عرفت ولكم ان تذكروا من بعد فستحكما لكم ثم نزل عن المنكر وعاد
 الى حجرته ولم يظها ابوبكر ولا اصحابه حتى قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم انتمى من
 الحاجة من الحديث الذي هو من اطول الاحاديث يعني عاوت شريف بعد اعلام بلال ان
 ابو بكره قدرت خروج باقعي باستعانت بسجدة والاحباب امير ابامست امره موثا انكره وزمى صحاب
 بنو بكره من غير قدوم انسور يا امير بوذندك ناكاه ابو بكره بسطه پيام عاليه كه قابو عين تسبحى هر چه متر
 بر خيزد و در سجده در آمد و خواست كه نام شود بعضى صحابايع شدند و بلال ابانك زد كه ايا اناس تان منى سجد
 اور از اناس تان زاريد بگفت سر اسيمه كه حضرت زوید و بدره و غرض سانكه ساخه عجب شد كه ابو بكر
 جعش سامه خلف كه در موكه انست گشت حضرت بلال غبط و غصه بعله و فضل تحميد زده پيران كه در ان
 عه و انال انقه ابابو بكره زنده و انكرى شطار بوذندك بلال چه خبر اول حضرت ابو راحي تام از حرات گشت و نماز
 شد و بلال نكسيفت ابو بكره و فقار ابو بكره زينت و رسوا جهان پوشيدند كه با وقت قضا حضرت كه اناس تان
 و حضرت صلى الله عليه وسلم جاشتند و مرض امانت دم بر پايزد برين بنشسته معاشان شجره و از حضرت
 خبر داده و نه مانده باز گرديد انتمى محصله بكان و شريف اوقات شد و مرض حكم نمودن بابا عليه باشد خفا
 دل اول بديت محمول است تعرف عالما مفصلا انشاء الله تعالى كن عويعيم و راوه فرو نشتر از كت حضرت
 خوابه بود و اندم بر اينكه حال خود فرو نشتر بر جاويش اهل قوجان است پس بد انكه اين همان بخت صد
 عتات از واج سطرات انكار از امانت عمر و طلب ابو بكره خياجه از كت صحيحه با انكه شت بد بلى ابطال
 و حديث لا يستعملون فيهم ابوبكر ان يؤمهم غيره على ما رواه الترمذي و جماعه
 من الحديثين المؤقتين كذب ان هذا هو الذي يتعلق بالسبق الاول اما ان
 بشق ان تعلق و در بيان نشانك حكم بامست خصصين نظر مذنب بر يقين بر اصد يون
 يا بر مى تصنىضى منها هر گاه ثابتي چند و خبر تواندند لا محاله اول تسين خواهد بود

اما اول این را که روایت معین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در جاری اوراق و شعور آورد
راوی آن خدیجه است و مثالب و مطاعن او بر و ایات طائفه زیاده از حد شمار اگر چه آن را مثل سلطان
بر زبان نیارند چنانچه کتاب ایشان بر آن گواه است بلکه خود تفسیر ایل بیت علیهم السلام که مؤلف آن
ابو جعفر کلینی است تمام بر آن دارد که او در بعضی از غروات او مخالفت جناب سید المرسلین و
و از روایاتی که در این باب است بسوء حال و نشان ناطق است و در کتاب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از پیش مر و نیست چه نام توان برد اگر برای بقا حکومت خویش وقت خلافت مرتضوی کما حی
انشاء الله تعالی قرار کند بعد خواهد بود و کفایت که روایت او مخالف ایات تفسیریه شهوره و واقع
شود کما شرف الشان الله تعالی اما ثانیاً این آنکه صاحب از چهار و دیگر اکابر امامیه بیکدیگر و مجلس
بحار جماعه قریه سابقاً اقرار کرده اند که اصحاب بار وایت کنند که حکم بنوی مخصوص نموده بلکه این
فرمود که امر کسی است تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمه آن به خصوص است پس و اینکه
مجلسی در بحار آورده و قد نقلتها مع محصلها آنفا و بدو شش تصحیح این است مرتضوی است بسیار منقول
گشت و بر تقدیر تعارض من و دو امر من غیر اعتبار ساقط و از زوده قبول مایل شده و امامت جدیدی با خصوص
سالم از معارض است و هو المطلوب اما ثالثاً این آنکه این روایت مجهول و بدو شیخ مفید
و شیخ طبرسی که در ثمان عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده و مرافقه سابق
قد ضرور و ایت چنین طائفه می آرم بگوش حق نبوشن باید شنید که حضرت صلیم و خانه جناب امام
المومنین ام سلمه بگذر و روز در ایام مرض پدر پس عاقله از وای و دیگر را راضی کرد و فرمود حضرت که ای
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شد بد شد پس بلال هنگام نماز جمیع آورد
و در آن وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندا می نازد و او حضرت مطلع شد پس عائشه
گفت که ابو بکر را بگویند که با مردم نماز گزارد و حضرت گفت که عمر را بگویند که با مردم نماز کند حضرت چون
نخانیان شنیدند و غرض از ایشان آنست فرمود که دست از این سخنان بردارید که شما

بزنانی نمی آیند که یوسف را میخواستند که همراه کنند چون حضرت مرگه بود که ابو بکر و عمر بالشکر اسامه
 بیرون آمدند در بیوت از خندان و خدمت یافت که ایشان بر افتند بدید بر گشتند بسیار تخفیف و بان
 شدت مرض فریاد که بسیار ابو بکر و عمر و مرگه ناز کردند و این باعث شبیه مردم شود
 بروش میله مشین و فصل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را می کشید بسیار
 و چون نزدیک محراب رسید دید که ابو بکر سفت کرده است و محراب بجا آنحضرت علیه السلام است
 و ناز شروع نموده است پس دست مبارک خود اشاره کرد که پس ایستاده خود داخل محراب
 نشست و با مردم ناز نشسته او که و ناز را از سر گرفته اعتبار نکرد و با بنجر ابو بکر گریه بود و چون سلام
 نماز گفت بجان بر گشت ابو بکر و عمر و جماعتی از مسلمانان اطبله و فرمود که من نمیفهم که شما بالشکر اسامه بیرون
 روید گفتند یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم و برستم برای
 آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون رفتم و برستم برای آنکه عهد خود را تازه کنم
 و بگری برستم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه و بیرون روید بالشکر اسامه
 خدا لعنت کند کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه هر چه این سخن را فرمودند پیش از تعجب رفتن پس
 بر گشتن از خرن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسیار بچرخشاده و از اطوار پندیده منافقان
 و دست از فتنهای ناسه ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صد گریه و ناله از زنان و فرزندان
 آنحضرت چنانکه آه و سوس میزدند و بیرون از مردان زنان و مسلمانان بر خاستند حضرت مبارک
 نشو و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دو آگ و گفتند که سینه تا بسوی از برای
 شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دو آگ و گفت بیاورد عمر گفت که برگرد که
 این مرد زبان میگوید و بیار بر و غالت شده است را کتابت اینها پس اختلاف کرده اند
 آنها که در اینجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و گفته اند که قول قول رسول خدا است
 علیه السلام گفتند که در چنین حالی چگونه مخالف رسول خدا را باشد پس ابو بکر و عمر رسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب

کردی فرمود که بعد از این سخن آن که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست لیکن وصیت میکنم شما را که اگر
 بدیت من نیکو سلوک کنید و در ایشان برگردانید و ایشان بر شما نیکو گاه برتر چهره روایت بخین طاعت باقی
 باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون بنافتن هر دو حدیث تهنیت بخار نصرت و در نیکو رسول خدا صلی الله علیه و آله
 بعد از آنکه ابو بکر صدیق از محراب باز پیش میزد و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابو بکر در قیامی
 متواتر میزد و قبل از آنکه انصاف بنویسند صحابه مانند خاندان که میخندند مثل چنین چهره نشین شدند و در اول
 روایت شیخین ایشان نیست که بعد از آنکه در قیام حضرت صلی الله علیه و آله سلم در خانه ملک ایشان همه عمر با
 باخضوع ابو بکر و عمر و حباب آمدند و عذای میخواستند و در مجلس ساسیه بایه عرض میبایستند
 و حضرت در باره رفتن ایشان همراه آنها که میبایست میفرمود و بجا آمد که چنانچه بیت موضوعه بخار نصرت
 حدیث شریف است همچنین بار و آیات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی این شهر آشوب
 ما زید را و دیگر محدثین امامیه بسند مستوات و طرق متکاثر از حباب میر و امام باقر و صادق و مانند
 ایشان با تحریف مجلسی ریحات القلوب روایت کرده اند منافات صحیح دارد و لخص روایت نشان
 اینست که حضرت امیر المومنین روزی برخلاف عادت بر آفتاب در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم
 جدا شده بود و حضرت فرمود که اطلبید یار و برادر مرا حالت و خصلت بدان خود را خواندند و حضرت
 بعد دیدن ایشان چادر بر سر کشید و یار و برادر خود باز گردانید چون هر دو برگشتند باز جامه خود را دور کرد
 و فرمود که زود اطلبید یار و برادر مرا از شیخین اطلب در خمران خویش و دیدند باز حباب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی اطلب میکند این اطعمه
 زهر امیر المومنین علی را طلب کرد و حضرت تا دیر یاری سرگوشی نمود و ابو بکر و عمر بیرون استاده بودند
 چون برگشتند پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم با تو چه گفت جواب داد که هر اباب علم تعلیم نمود که از
 هر اباب باقی شود استی که بیکه خصال بن ابو بکر شیخ المشایخ انا عشر یطالعون خیر و او را میدادند
 که مثال این روایات کتاب بطریق معتبره متکاثر از حباب امیر المومنین ام سلمه خود حضرت امیر المومنین

و عبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین و ولایت النون تسلی ز روح
 مجلسی و یاسمی و سوال کند که این محیی و ذکات کتب تخفین یا بار اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
 خدا یا مگر قائل شوند که ایشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الهمم
 بودند فلیضحکوا قلینا و لیبلوا کثیرا جزاء عما کانوا یکسبون یا بخرق عادت شاید
 لقب پوشیده می آمدند که معاول عقول را بفضول از کافیه و در کامل بجای سمت ترقیم یافته که از
 ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر و شب برون نیامدی اند البقی گفته بود از ان لقب در مسجد حلی مد
 و نماز سیکر از روح ظلم عثمان نهایت انجا رسید از خوف جان حدیثی اقرار کرد که رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم فرمود یوم ذوالفجر فانه اعظم الا حیر چون سج روشن شدی مسجد رفتی تا از خوف بمن نشد
 انتی سفاخر افاته شافقص و مکر آنکه مخطوب وایت بجا رفتی و اقصه قرطاس است از امانت
 ابو بکر صدیق و الا لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاع علی
 و باب قرطاس نظریه بعضی از وجود برهم شود کمال انجمنی و بدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه و روایه
 و کف خضرتا انما بعدیت است چنانچه معلوم شد پس وایت برضو به سبب مخالفت این و ایات متواتره
 از ائمه مدعی علم السلام سابقا از درجه اعتبار خواهد بود و منافقین نظیر تقریرات مجلسی و جالسی که
 درباره امامت صدیق و خیال نشاء ام المومنین صدیق صدور یافت آنکه از صدر روایت مقرر
 مجلسی سخن آن میرود و دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در شبیکه ابو بکر صدیق را رفا
 خویش با جازت سامیه گردید قبل از آنکه عاقله صدیق را طلب کند ازین سانچه خبر داد و تلف و تاسف و
 چنانکه عبارتش نیست و قالوا لا سامه کیف ینبغی لنا ان نتخلف عن مشاهدته
 رسول الله صلی الله علیه و آله و استاذنا فی الدخول فاذلهم و امرهم ان لا یعلم بدخولهم
 احد و ان عوفی رسول الله رجعت العسکر کم و ان حدیثا حدیثا لیس عوفی
 خلیف لکن فی جماعه الناس قد خال بونکر و عمر و ابوعبیده لیل الدنیه و رسول الله

صلی الله علیه و آله قد نقل فافاق بعض الافاقه فقال قد طرق لی کشاهد المذنبه
شرعیه فقیل له وما هو قال رسول الله فقال ان الذین کانوا فی جیش اسماءه قد حج
منهم فخرجوا الفون عن امری الا کربی الله منهم برأ و یحکم لیسوا و اجیش اسماءه فلم یزل
یقول ذلک حتی قال کما کانت کثیر و این روایات با نیمی ناطق است که هرگاه آن شب نامش
سفیده صبح نمودار گردید و بلال را می اعلام برود دولت رسید صدقه و نصفه بابت پدران خویش
کردند جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازین لیل هر اجت شخین در بدینه پی برده و خلی و رلق و ضرر
افتاده الی غیر ذلک من التاقت و التهاقت و التاقت علی من ادنی سکت و التهاقت و التهاقت
مثل سار صا و الی که چه گفته را چاه و پیش فرق نیست که دعا و می یکیده باقر مجدی با تیاقت
روایات حضرت صدیق باونی توجه نمودن گردید چنانچه درین نزوی می معلوم خواهی کرد و در دفع این
تناقضهای صریحه اگر هر یک از مشایخ امامیه صدق فالتک من المنظر فی الیوم الوقت الی غیر
شود و تا قیامت مهلت یابد و آنرا که خرافات خویش را بر یقین است که بهای و یلات در یکدیگر و تسوایات
ایشان خارج از اصول و مخالف قانون خواهد بود اما را الجا پس از آنکه با اتفاق روایات معتبر
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمسجد شریف او را بالاجماع حضرت امیر بر منصب امامت قائم نموده
بلکه بکبر هم نموده خود تکلیف تمام امام شد و ارکان نماز و حالت جلوس و اگر و محال تحمل است که در
کمال شد و درین و حصول خفت نماز و التبعیه و قد مر سابقا بحركات غیبه بمسجد آئینه البوکر
صدیق ابان جد و جهد که مذکور شد و مغرول کنند و در هیچ و نه لیل او تا آنکه چند روز با شیان غفت
در شد قیقه را ازینج بر کنند و غلام از او کرده ابو بکر را نایبیش گردانند و امام زمان را بر منصبش
با وصف عیت و مقارنت و ورود و الله لیجمعنک من الناس من یحبونک فایند تا و زاده امام
صدوق نامد نیه العلم و علی بابها بر کافه خلاقی میکشود و زبان از خای نید می نمود و شایع
بر کسی می نشست و نزع وجدال از میان بر می غایت لا اقل بر می الزام مخالفین بجا

می آمد و بنیاد استلال سیفی بر پایه میرفت طرفه آنکه معمول سلاطین بفرزگار که بر
عقل و فراست استالدارند همین است که هرگاه کسی منصبی را از انانیا آنها غصب کند و بجهت
جراحی و می کشند و خود نفس می جوید و بشوند مظلوم و مظلوم را بر مقامش می نشاند و ظالم و جائز را
بیاد افرا می سازند بلکه دار از روزگار می آرد و گاهی بی سبب تعالیست بهت علیای گانند و آنکه
خود بجای آن ستم بریده مسلط شوند و غلام آن صاحب ظالم را بجای نائبش قرار دهند ازین
معنی صحیح می تراود که اورا مغرول کردند و دانستند که و می آیند این نیست با غاصبین و ظالمین
متقابل نمی تواند شد بلکه مضامین دیگر هم در اینجا هست ظهور دارد که در بیان شش طیفه سواد اجازت
نمی آید پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت مرتضی محض یعنی ولی حقیقت است و روایت بجا می آید
و موضوع تعیین ابوبکر الصدیق الامام و هو المطلب یا خدا یا یاکر گویند که مفضل است
المؤمنین فضیلت خاتم المرسلین از ائمه امانت شد و چنانکه از کلام شریف مرتضی غیر او ظاهر
می شود و جوابش اول آنکه لایسزم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حصول موهبت امامیه افضل حضرت
امیرالمؤمنین مفضل باشد بلکه از کتاب الله معلوم توان کرد که ائمه معصومین هم در خارج شش
و در حصول عصمت بر انجناب در اوقات مختلفه باقی بودند و هم آنکه اگر فقط بر حادث شش نباشد
مضامین تحریر شده است و شوم بلکه فضیلت جناب مرتضی که بر جای خود است زیرا که در مدارک کلید
امامیان تحقیق پیدا کردیم و تحقیق صوفیه کما قال الجالسی فی حسانین رفته اند یعنی مرتبه امامت هزار درجه
و رسالت خلقت است و لهذا حضرت خلیل الامریه امامت بعد ازین همه ارجح حاصل گشته و از آنجا
اکثری از تکلمین چنین گفته اند که در اثبات فضیلت جناب امیر از انبیا علیهم السلام ثابت
مبارکه دانند آن استلال می کنند در آخر وقت شش حاج می گویند که چون عینیت نمی تواند شد لابد
سواد است در جمیع مراتب جناب معصوم را خواهد بود و مگر نبوت و رسالت است زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کمتر اند و از ایدیان پس ششنا می آید باشد و اینهم در اصول روایات امامیه بر جا

خویش از اجاره آثار میرین شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفی و جلاله کمال مع المناقب المحمده
 التي توحده لله ولا توجد في غيره محال بود چنانچه از مصنفات کراچکی و برسی شیخ صدوق و کتاب صلیح
 القلوب روضه الامیر بجار الا انوار روشن است اگر گویند که سر را اینچنین صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کرد پس دلیل
 حضرت امیر سر وند و با اینهمه که محض کثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر که ایدل علیه السلام
 حدیث اخصال المروئی عن الرسول المتعالی اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بخواهیم احاطه کنیم
 بشیوه اند علی مرتضی را بخواهیم علوم و بلاغی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیده و به
 طاهر است که مرتبه کلمات او در و صفت و منزلت علوم او می و شرف است اگر سید
 المرسلین را نفس نبوت و رسالت و او در جناب مرتضوی را با ما است که با عارف محققین
 شیخ زاهدین مناصبت که اعرف سرفراز کردند و با اینهمه که مال نبوت و رسالت محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم و غایت نبوت که استغفار انشاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 بوی مغرر کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند و در آن تصانیف علم الهدی و شیخ
 الطائفه بلکه شیخ الشیخ و جلاله العیون مجلسی عوام هم از آن بهره وافر می دارند و در باب
 میگویند که جناب امیر باین بزرگی هم بارها شرف شده آری فرق نیست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم حیض من بین بود و وحی علوی بمقتضای ما و نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضای
 نصرت علما و قوم کاسیجی فی المساکات الثانی کلام و پیام بلا واسطه که برای حضرت مرتضی و حسین بود
 اشرف از کلامی است که بواسطه فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مراتب کرات نزول وحی بر جناب
 دوازده هزار و مجتبی و ذاب جبریل بسوای المومنین است و چهار هزار چنانچه در عنوان و راقی است
 و اگر جناب مرتضوی شریک نبوی نبود بر اصول امامیه هرگز قد رسید الگوین میفرمود بلکه درین
 مقام نیز تفوق برای امیر بود زیرا که وحی فرشته درین آن بدینند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر عرشین فرق این است که پیغمبر خدا را از مقامی ملایح علیه بعد از زمین آسمان و منت الازکان

بلا سکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا شقت و کرب اینهمه درین سفر بقلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم تسخیر تمام یافت چنانچه روایت کرد یکی از این عباس که در بخارا منقول است شاهد عدل بر این است
که نام علی بن ابی طالب را تمامی ساهنا و حش و کرسی از نام من مشهور تر است هیچ جماعتی از فرستگان
نگذشتند که آنها از جناب تصوی نرسیده باشند ناگاه ناگاه آنجناب امیر المومنین افتاد که زیر عرش
استاده فرمودند که درین غرضم سبقت از من برود جبرئیل گفت که این فرشته است که آفریدگار جهان
بر صورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را از اید الوصف بهم رسد و روشن
سینند با وصف این فضائل که با عترت اهل بی در گوهر مراد و زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نیز علما شیعیان رسیده توله آنجناب در عین کعبه است که یرای حضرت سالتاب نیز منقول نیست
زوجه اش خول زهر اسیده نسا العالمین بلا منظمه و فرزندانش حسین اند سید شباب اهل الجنه
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین ایشان فدا شده نمیکندش جبرئیل امین که بفرمانی عظیم شکایت کرد
معلم سید المرسلین ابو جنت پیغمبر پاک اسطه نشان گردی امیر المومنین مفتخر و تبارک و تبارک و تبارک
شما تخشع مرتبه رسیده که عشره عشرین را از حضرت صلوات منقول نگردیده تهمت می شنیدنی رستم و هندی
در از آن محض ایگان و یگار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان عجمی خدائی می گردانند از
یاد جهان جهانیان برده سخاوتمند بجای کشیده که حکایات خاتم طائی را همان نسبت که برگزیده
بگلزار باغ کلامش و لوق باز از حجاب اهل شکسته و ازین است که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق شده قصه نزول سوره ایللی که عقرب کور میشود حرفی از آن کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار بر توی از آن کتاب رکت حدیث و کلام با خصوص
حکایت حکیمه که رواه امامی طبریز اتهام آورده اند ثابت است که معاتب الکی از غیر معاتب افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت سالتاب بجا در کتاب طباب موجود است چنانچه بعضی از
روایات بطریق نمونه از خزوار و باره لفظ امیر المومنین تصریح واقع شده و تازه تر اینکه

در تکلیف حیات القلوب مرویست که نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل
 الیک فی علی و ان لم تفعل عدتک عدا الیمانی یعنی ای پیغمبر برسان بپست خود اما علی و او را بخدا
 و روزناک گرفتار خواهیم کرد بخلاف جناب امیر که در هر مقام پستایش و محبت موصوف و امامت آن
 جناب رسیده آیت بدین مضمون و مخفی نماند که هر چند خلفای ششم رضی الله عنهم اجمعین بر اصول شیعین بنام
 مبارک علی مرتضی ازین آیت محکوم بوده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لاحماله است
 بکار برده اند که بجای و ان لم تفعل عدتک عدا الیمانی و ان لم تفعل فما بلغت رسالتهم و اندوختند و عدا
 که ازین استبادهات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
 مشوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصحابی صحابی سحر آن را که بجای است هر دم گرمی و غنچه نین
 کند بجزی ستمی چون برین چند حرف اطلاع یافتی در یاقه باشی که اکثری از احادیث نبوی که
 افضلیت علوی را بر تمام کائنات قاطبه مقتضیست مثل علی خیر البشر من ابی فقه کفر الی غیر ذلک مالتعهد
 و لا تخصی ضرورت که بر اصول امامیه خاصه که باره از ان مسموع شد بظاهر خویش که عموم افراد است بمسئولان
 باجماع بر اصول این فرقه اگر مدافع و مناقب مرتضوی را باره افضلیت تتبع کرده شود چندان خواهی یافت
 که عشر عشر آن برای جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و از نیاست که علای کرام ایشان اعتراف
 بآن کرده اند که او مانا الیه بلکه اگر بغور و محان ملاحظه رود و فرقهها و مدافع و محامد هر دو جناب مانند ظلمت و یون
 خواهی دید و قد قال الله قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی
 الظلمة و النور و این مضمون هم من تقاریر نفس گفته ام عیاشی بل عارف مجلسی و بکار از ابوالنضر
 قابوس از امام صادق روایت میکند قال للسواد الذی قال قلت لرسول الله صلی
 الله علیه و آله انی ظلمتک و ریانه قرست ات پیغمبر است و باقر مجلسی بعد از سخن سازنی ایجاد
 بعضی احتمالات بیه تکلف و تصنع و استه و سواد را بجهت قش حل کرده و در باره نورانیت جناب امیر
 بسیار از آیات قرآنی مثل و کثیرا خصینا فی امان و کثیرا حکم من

الظلمات في النور وكريمه قال لا اقول الله وعز وجل وكما وصفتكم واشعوا النور الذي انزل من عند الله
 ليظفروا الله بقرانهم الاتية الى غير ذلك من الآيات كما في محلي بجا را بى درين موقعت كرهه مر او
 از نور ايات الاصفى حضرت امير و از طاعت غير او چهل مثال و مر او اندا طقت بس كى بطلت كجا نور
 ومن جعل الله له نوراً فذلك نور نور انعمه كى شيعه اكثر من متعلق بعالم دنياست اگر حال
 عالم آخرت و اخيه بان تعلق در و در كى با ميطا كنى مضمون فضليت امير كل مير بعين العين
 زير كى مفتاح جنت و نار ايجبا حيدر كى را خواهند و او ملائكة مقربين جناب سيد الميرزا ايجبا
 ان غير محض خواهند بود و از اين است كه در احاديث قدسيه متواتر و مشهور كشته كه در حق بر حق
 على آفریده ام اگر چه سر اطاعت من كند و پشت را بر حقى و ست و برگزیده ام اگر چه سر عصيان
 من و زوالى غير ذلك من الاخبار المعجزة و الاثار المعجزة التي ذكرت في السابق في كتابه و
 و الامم مثل ذلك كقوله قطعاً بر چند از روایات كفايتم و تفصيل از نظر طيفه بودن با مقام موقوف
 و ارم شيخ المشايخ و عقل خود روایت مى نمايد و در كتاب جمال خير جا كى كه مفاد وقت بر و
 حضرت امير شمرده كه احد و ان شريك سابق مرتضويت كرو و اما الثامنة والستون
 فان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال يا كذا كذا كان يوم القيمة نادى مناد
 من الجن ان العرش اثنى سبيل الانبياء فاقوم ثم ينادى مناد ايسبيل الله وحيه يقيقون
 فيا ايها النبي خذوا من الجنة ويا ايها النبي خذوا من الجنة ويا ايها النبي خذوا من الجنة ويا ايها النبي خذوا من الجنة
 اقرأ ان نذعها اليك ويا امرؤ ان نذعها الى علي بن ابي طالب كذا كذا ويا ايها النبي خذوا من الجنة
 الجنة و النار و بطاير حتى كى صبيان هم مى فهمند كه نيست فضل جناب خير صلوات الله عليه و آله
 جنت ناچيزى و بگيرست و احوال و چنانكه بر اى اميرضا و اين روایات متوجه است بخير مى يكر و
 اندك نال نموده شود و غلط كنى حاجت تفكر و تدبر صلايت كه هر گاه جناب امير بر جميع طبقات و در
 و فراديس جنت كور و سبيل ناكش و بگيرد كه امير با حقى نكند كه شايد تصرف اعرف كه روشنيها

جست است بدست حق پرست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب به
اوین نایب داری و شش سال عمده وزارت از سلطنت که منو با منصب بود که اشرف و اقبال
و مستدام است نسبتی ندارد اگر و ایات امیر را تصفح کنی و انچه برسی و در لوامع در باب اعراف آورده
سیر سیر بدینی بلکه فصل خویش رجوع نمائی به غیر صلی الله علیه و آله و سلم را در قیاب هرگز مستقل نخواهی
و اول دلیل برین مورد و ایات تفسیر امیر است که صاحب لوامع الوار التجدید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از آنکه لوم الدین حضرت امیر المومنین است و آنرا مودات این فصل است انچه در کتب
اهل تشیع با خصوص تکلیفات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن بر و اخذ مروت
که اگر تمامی در خطها افلاک شوند و بحر پیدا سبیا گردد تمامی چون انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب را شمار نهند و پس معلوم شد که فضائل کسی نسبت بفضائل
علوی مشکلی نمیتوان گفت که شاید محامد جناب قدس لاهی هو از آن با چنانچه در بیاض عثمان است
و لَوْنُ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا قُلُوبُ الْغَنِيِّ وَالْغَنِيِّ سَبْعَةٌ الْجَحِيمُ مَا فُتِنَتْ كَلِمَاتُ
اللَّهِ فَخَفِيَ عَلَى كَيْدِ خَائِمَةٍ وَهِيَ كَيْدُ الْغَنِيِّ وَهِيَ كَيْدُ الْغَنِيِّ وَهِيَ كَيْدُ الْغَنِيِّ وَهِيَ كَيْدُ الْغَنِيِّ
و رَأَيْتُ كَيْدَهُمْ لَا قُوَّةَ لَهُمْ وَوَجَّهْتُ إِلَيْهِمْ كَيْدَهُمْ إِلَى كَيْدِهِمْ كَذِبٌ كَبِيرٌ
اراده می کنند که لوامع الله را در عجب است که در قضا این چنین باشد که سبک نماید بلکه اگر از لفظ الله گرفته
جمیع کلمات است و آن امیر را در کتب است و آنرا که اگر اندک حان از لفظ الله فراموشی بقصین غایبی
در یافت که درین خصوص نیز تفوق با حجاب امیر است و برای علمیم و غیر نیز که مفسرین امامیه میل طبری
و جهانی و غیره از کلمات را که در است که میده و آنرا بر معلومات و مقدرات الهی حل میکنند
در پرتاب است که بسیار اخیر است مقدرات او تعالی که بجهت تعلی اراده بصد آنها و متعین بغير
داخل اند بر این چند فی حد و آنها ممکن باشند لیکن خروج آن از دایره قوت است که قوت ظهور آن کلمه
در عالم امیر است که مسلط است بر آن اسناد و محامد هر کس که بر این ظهور و فعلیت بر برگرفت که بعضی

از ان تعلق بر ذریعیت است و نه باشد اینهمه تنزل و تسلیم است الا تا آنکه کتاب محمد مصوم بن محمد بن
 بن علی بن محمد بنی لاسر اباوی که کتاب قدیم عربی را با پارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
 فضایل و جمیع ساحتها یک میداند که مراد از لفظ کلمات رایت مذکوره یعنی و کلماتی که در
 الایه تجدید است ام حسن عسکری ذوات قاضیه اهل بیت اند که در آن جناب امیر المومنین که فضائل و
 کمالات ایشان با دیگران در نیاید و به پایان نرسد و نموده این معنی با اعتقاد او نیست که خدا تعالی
 چند جا این بزرگان را بکلمات تعبیر فرموده از جمله آنکه فتکفی آدم من ذلله کما کتبتی
 المقصود اینهمه مراتب مناقب جناب اقدس حدیث ثابت باشد یا نه درباره جناب پیغمبر صلی علیه
 و آله و سلم همیشه اصول با مطالب معرفت جناب امیر و در چنانچه از تفسیر طبیعت ابروی دید هرگز
 نیست ها تو اینها که از کتب صدقین و در افضلیت امیر و فضولیت
 حضرت بشیر و نذیر این پنج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب هر چند با علی رود لیکن مرتبه مستحق
 نمی رسد چه جا وقت نیز که عقل چنانچه استبعاد نمیکند که تلبیس شخص بعضی از وجوه است و خود شش
 پیدا کنند همچنین اگر مرتبه ناسی علی شود که ام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
 که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل اقامت توان کرد پس انانسانان را عایا باشند که گویند
 از سخنان می ربانید و ایشان را علم مراتب ایشان حیران میماند پس چه مجال که ناسی نظر فضیلت
 کلی و مزید ثواب خرومی کثرت فضائل و زیادت فاضل را یکدیگر مختلف باشد چه جا آنکه همسری یا
 امور با جناب اقدس حدیث بلکه زیاده از ان نیز بعضی ثبوت رسد و احادیثی که چنانچه مضایق
 مجلسی آن گواه است موجود که جناب پیغمبر صلی علیه و آله و سلم در حق شهید که بنا فرموده که بسام و برادران
 است و با اینهمه امام از صلوات بر وجود خوانند آمدنشان قائم آل محمد است علمهم و فضلهم و علیهم
 آن که مطابق عقاید امامیه باشد و رساله حسین بن علی که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تا بیان کند
 همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم دارد او فضیلت خواهد یافت و خواهد استخفاف القصه و

زیادت و فووضائل و کثرت مجاهد و مجتهد و نسبت لفضائل و کمالات محمد صلی الله علیه و آله
 بر اصول مایه کسی گفتگو نمی تواند کرد و ازین است که چندین فرق از فرق شیعه با جعفر عقل و قرا
 انجنا ربنا بالوہیت ستایند و همه در خدا بی او توقف نمایند اگر کسی فضیلت
 با حضرت احدیت متحقق نبود باری این عقل را بر این عقاید گردیدند و در باره پیغمبر صلی الله علیه و آله
 آنکه و سلم چرا این عقیدت بهم رسانیدند و این تقریر نیز از کتب قوم استبایط مینوان کرد و باید در اثبات
 افضلیت مرتضوی میگویند که انجنا ربنا بالوہیت است که مردم بخدای او قائل شده اند و با ما هم
 بسیاری را شمار داده اند که از انجلا در احقاق ثبوت ستمی بی بیات مرقوم است اریات
 لَوَ انَّ الْمَرْصُی اَبْدَى حَلَّةً ۖ وَ اَصْحٰی النَّاسِ طَرَسَ حَلَّةً ۖ وَ کُنْیَ فِی فَضْلِ مَوَکَا عَلٰی ۖ وَ وَفَّعَ الشَّارِکَ
 فِیْہُ ۖ اِنَّہُ اللّٰہُ ۖ وَ اِذَا رَکِبَ قَوْمٌ مِّنْکَ مَلَّکَ ۚ کُنْیَ نَجْوٰی بَرِّ وَ جَوہِ مَشَاہِدٍ ۚ وَ مَحْسُوسٍ ۚ اِذَا شَدَّ الْخِجَارَ ۚ
 مَرْتَضَوٰی ۚ وَ خَطْبَ صِدْقٍ ۚ وَ یَافِیۃَ اَفْجَارِ ۚ اَکَا بَرِّ قَوْمٍ ۚ اِنَّا زَیَادَہُ از حدیث بعضی از الفاظ خطبشان میبینیم
 اَنَا اُحْیِی الْمَوْتِی وَ اَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَنَا الْکِتَابُ الْمُبِیْنُ وَ اَنَا حَلَّتْ نُوْحًا
 فِی السَّفِیْنَةِ وَ اَنَا صَاحِبُ قَوْسٍ فِی بَطْنِ الْحَبَشَةِ اَنَا جَاوَزْتُ مُوسٰی فِی الْبَحْرِ وَ اَهْلَکْتُ الْهَمَلِ
 اَلَا وَاَعْطِیْتُ عَلٰی الْاَنْبِیَاءِ وَ الْاَوْصِیَاءِ وَ فَصَّلْتُ الْخَطَابَ ۚ وَ تَمَّتْ نُبُوَّۃُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ
 وَ اٰلِہٖ وَسَلَّم اِن کلمات طیبات بر لوامع افوار برایت افزود و سلمان است اما خطبه فخر که با آنها برایت
 بن بنابر روایت نموده انهم بر امثال بن امورشامل است یکد و فقره آن نیز غیب می شود و انا الحاکم
 لِلْخَلْقِ اَنَا مَنَزَّلْتُہُمْ اَنَا عَدَابُ هَٰٓؤُلَاءِ اِن قَالَ اَنَا صَاحِبُ الْاِیَّاتِ الْعَجِیْبَاتِ اَنَا اَعْلَمُ
 اَسْرَارِ الْبَرِّ ثَابِتٌ لَّی نَا مُنْزِلُ الْمَلٰٓئِکَةِ مَنَازِلَہَا اَنَا اَخَذْتُ الْعَهْدَ عَلٰی الْاَرَاخِ فِی الْاَزَلِ اَنَا
 الْوَاضِعُ عَنْ اُمَّةٍ مُّحَمَّدٍ الْوَرَاثَ اَنَا اَبِی السَّجَّحِ اَنَا الْعَابِدُ اَنَا الْمَعْبُودُ اَنَا الشَّاهِدُ اَنَا الْمَشْهُودُ
 وَ وَ خَطْبَ طَیْبِیۃِ کہ میانہ کوفه و مدینه اتفاق افتاد این مضامین در قصه دریافت انا صاحب
 الطُّوفَانِ اَلَا وَاَنَا صَاحِبُ الطُّوفَانِ اَلَا وَاَنَا صَاحِبُ سَبِيلِ الْعَرَمِ اَنَا صَاحِبُ الْعَرَمِ اَنَا

صاحب الامر المكنى نابت انا صاحب عباد والجنات انا صاحب نوح ولا يا ربنا
مذكرها انا من ليلها انا من جبرها انا من ملكها انا من مدبرها انا من صاحبها انا من
اذا اول انا الاخير انا الباطن انا الظاهر انا مع الكور قبل الكور انا مع الكور
قبل الكور انا مع القلم قبل القلم الاخرها وسموهم نشود كنز وعلماي لها پيرين
افا و انست هم كفاي باشد كه از صوفيه در بعضي از اوقات بعد صد و يك بار كه تكليمي و محمد بن
الشان كه صوفي و مائل بصوفيه بود و رايه تراز كفاييد اين قسم روايات باجمال تنها و كسب بن
و ايمان خايش روايت كند و فضليت ابي الحسن بن بابن تصوف دارند و از اين مقامات هم ميشود
كه مرتبه جناب ابي محمد حضرت الوهيت رسیده بلكه از ان هم در گذشته چه جاي جناب ختم رسالت
فكيف كه نام نيابت و مفضوليت بر زبان آيد و اخير اساطير علم كلام و حديث كه از صوفيه
انصرت كند دارند چنانچه اشارتي بدان نمودم در روايات و درستي اين نوع كلمات طبقات و جبريات
و تسويات و محال و رده اند و روايات و منوعه و احاديث بخجوله از صندوق شيخ صدوق و ابانان
شيخ الطائفة امام عظيم خوش بر مقي زنده و او تحريفه كافي و احاديث عبرت رسول باني سپيده خدا
شاهد حال است كه بخجوله و احاطه شمس ليلاني بل بيان بر خولست بر جر از ان مهلات حكايي از ان
خرافات آگاهي كنم باقر مجلسي بخيار از جناب نام باقر علوم اولين آخرين روايت كند كه است
كه ميوه در آخر سورة غاف چنين نازل شده ان الله انزلنا هذا القرآن و جعلنا لسانك
يعني بازگشت خلق بسوي ما است و على حساب آنهاست مقتضو از اين تحريفات بهر آن است كه اخير
جناب مرقصوي و در خطبه افتخار فرموده كه من محاسب خلق ام مطابق آيت قرآني است سبحان
الذكر ما يجيب راجد رطله طفل ساخته اند و بر آن مورتني خرافات مذمتش چه بهتر آنها كه در كتاب
ان كره اند النول بلكه و حرفه از تو جهيات تهر جهر و صنفه متقين بايد شنيد ميگويد كه بنابر اين عيب
مستوفى ايا خيال بود و خبر طراحي ما هم خواهد بود و تفهيد برين ميشود كه ان طراحي ما هم مستوفى

علی حساب ایشان است یا بقدر صفات است یعنی صاحب حساب با سبب الله جل و اقدس شده چنانکه
 جهان این دو وجه دارد است چون مدار حساب و معیار ایمان لایتن آن قره تعین دو دوان امکان است
 پس گویا حساب برین است الله تعالی علم سوم آنکه چون خود حساب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 با فضیلت مرصوفی فرماید و ذکر فضائل خویش که ساطع فضیلت باشد شرکت مرصوفان
 نماید و ارشاد کند که در فضائل و حسن شریکیت تمام چنانکه در کتاب صفه و بحار موجود است اکنون
 کلام در فضیلت آن عالی تمام علمای شیعیه عین جور و جاست چهارم آنکه سنان که حساب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضل او و جانشینان او را میانه بواله دست و التقیه جاری میشود و
 که فضیلت یافتن از اعدای شریکین نصب امیر المومنین و محراب مسجد بعد از الله ابو بکر صدیق است
 اعدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که حق ابرمزش نشاند و کجبه خویش سعادتی نمود و باز
 می نرزد و الی غیر ذلک الاحتمالات پس هم که در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق البقیه می خویش
 مرویت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اول از همه میان تعیین جنت امام محمد غنی آمد نمود و اینهمه فقیه
 که در احادیث آمده است که حضرت سلطان جنت رسالت است صاحب الامر نماز خواهد کرد و پیشانی
 مرصوفی طریق اولی جایز خواهد بود و علایق نظر کجاست فضایل او و نور محمد و مناقب جانشینان
 از مناقب مرصوفان و انصوح و ایح است بسیار کش بر کشف خویش نهاده اند پس اعدای چرا جایز نباشد
 و در دنیا بیضا بن عجب و کثرت است با بنادر مثل سیبویه و خورشید بن سبیل اقرار سلاطین و عظم
 کشیده اند و گفته اند از زبان صدق بیان حضرت خاتم پیغمبران و خوار نقل می نمایند و اینها را می بیند
 و در اینها بنظم و لیدیر بر وفات رسول حسن الحبار فی معرقه الایمه الاطهار نام حسان بن علی است
 فرماید بر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور را بر این فیصد و اوقاف العمل
 یُنَبِّئُهُمُ الْفُتُوْنُ الْمَ تَرَاهُمْ فَاَنْكَلُوا دِيَارَهُمْ وَ كُنْتُمْ تُحْمِلُوْنَ عَنْهُمْ كَثْرَتَهُمْ فَثَبَّتْتُمُوهُمْ
 قَدْ قَالَ لَنَا الْمَلِكُ الْمَغْلُوبُ مَا صَدَقَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي يَدِهِ فَاحْلُفْ لِي يَا مُحَمَّدُ

وَاَصْنَعُ رَحْمَةً لِّیْ + وَمَكَانٍ وَصَحَّ اللَّهُ يَكَاةً اِیْنِیْ جَامِیْ كَهْ اَزْدِ كَرِیْمِ دَسْتِ مَبَارَكِ شَرِیْفِ
 مَكْنِیْ شَسْتِ دِلْمِ بَرُوْتِ اَنْ رِیَا نَسْتِ بَرِیْمَانِ مَقَامِ اَنْبِیَا وَنَبِیْنَ مَرْدِ دِیَا بَیْ خُودِ نَهَادِ وَاَكْرُ كُوبِ كِهْ اِنْ
 مَعَالِدِ بَیْتِ ضَرُورَتِ بُوْدَهْ الضَّرُورَاتِ تَلِیْحِ الْمَخْطُوْرَاتِ كُوْمِ قَطْعِ نَظَرِ اَزْ اَنْكِهْ اِنْ اَقْرَبِ خِلَافِ اَصُولِ مَوْضُوعِ
 اِمَامِیَّتِ كَمَا عَرَفْتَ اَنْفَادِ اِنْجَا وَتَحْتَ عَزَلِ صَدِیْقِ ضَرُورَتِ شَدِیْدِ تَرَا سَتِ كَا اَلْاِنْجِیْ اَلْوَجْهَ اَلْحَقِیْقِ
 وَحِیْ اَنْبِیْ وَرَبِّیْنِ نَا زَرَسَدِ كِهْ دَرِ سَجْدِ دِیْرِ كُنْ مَبَادِ اَخَاطِرِ حَسَنِیْنِ كِهْ یَرِ كَرْدَنِ تَوْ سَوَارِ سَتِ زَرْدَهْ وَطَلُوعِ شُودِ
 اِیْسَتَاوَنِ بَغِیْمِ خِدَا صَلِیْ اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاَلَمْ یَسْلَمْ عَقِبِ اَلْوَحْشِیْنِ كِهْ مَنطُوقِ حَدِیْثِ اَلْبُیْهَاتِ خَیْرُ مَهَابَتِ اَزْ فَرَزَنْدِ
 خُوشِیْنِ بُوْدَهْ وَرَقْتِ شَدِیْقِ ضَرُورَتِ هَمِ تَجَوِزِ اَقْرَبِ نَیْنِدِ حَالِیَا بِاَزْ بَاصِلِ مَدْعَا شُغْلِ شُومِ وَكُوْمِ اَمَا
 خَاصَّ اَبْرَ اَزْ اَنْكِهْ كَلِمِ بَا قَرِ مَجْلِسِیْ رَجَا كَمَا عَرَفْتَ مَفْصَلِ اَوَّلِ دِلِیْلِ خِلَافِ اَبُو بَكْرِ صَدِیْقِیْ رَیْفِ
 نَبِیْ سَاعِدِ هَمِیْنِ اِمْرَا مَامَتِ بُوْدِ وَنَرَا عِ الضَّرَارِ هَمِیْنِ دِلِیْلِ اَلْقَطْعِ بَا فِتْنِیْ اِسْ مَعْلُومِ شَدِیْقِ وَحِیْ
 اِمَامَتِ مَرْتَضَوِیْ دَرِ سَجْدِ شَرِیْفِ اَفْتَرَا مَحْضُورِ بَحْثِ اَنْ هَرِ كَسِیْ اَزْ عَقْلَا تَجَوِزِ تَوْ اَنْدِ كِهْ دَرِ رُفُوعِ
 اَصْلَشِ مِیْ بُوْدِ فَا رُفُوعِ عَظَمِ چُكُونِهْ بَخْلَافِ اَنْ كِهْ اَكْذِبِ مَقْدَمَاتِ بُوْدِ اَسَاسِ دِلِیْلِ اِنْ رَا نِیْ مَجْمَعِ نَهَادِ وَاَضْرَا كِهْ
 مَنَازِعَتِ اَشْتَنَدِ خِلَافِ سَجْدِیْنِ عِبَادَهْ خُوشِیْنِدِ چُكُونِهْ تَلَقُّیْ بِاَلْقَبُولِ مَعْنِیْ وَنَدِیْقِ بَلَكِهْ اِیْسَتِیْ كِهْ دَرِ جَوَابِ
 كِهْ اَمِیْ عَرُوفِیْ كِهْ اَبُو بَكْرِ اَزْ جِیْشِیْنِ سَامِعِ خَلِیْفِ كَرْدِهْ مِیْسَجِدِ یُورِ سَیِّدِ اَجَلِیْ بَغِیْمِیْ صَلِیْ اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاَلَمْ یَسْلَمْ
 اِمَامِ شَدِیْقِ بَغِیْمِیْ اَوْ رَا اِحْجَالِ اَنْدَلِیْتِ وَخَوَارِیْ مَعْرُوفِیْ فَرَمُودِ وَاَزْ دَسْتِ مَبَارَكِ نَبِیْ اَقْدَرِ سَوَا
 كِهْ دَقِیْ بَارِ نَهَا نِیْ خُوشِیْنِ وَاَبُوشِیْنِ اَنْدِ كُوسِیْ اَزْ وَجُودِ وَاَعْدَمِ شَا خَیْرِیْ نَكْرَتِ جَوَانِ اَوْ رَا بَا قِیَّتِ اَمَا
 نَا زِ نَبَا شَدِ اَسْتَحْقَاقِ خِلَافِ بَغِیْمِ خِدَا وَاِیْمِیَّتِ زَعَامَتِ كِیْرِیْ چُكُونِهْ دَاشْتِهْ بَا شَدِ اَمَا
 سَا وَا اَبْرَ اَزْ تَعِیْنِ اِمَامَتِ مَرْتَضَوِیْ مَطَابِقِ اَقْعِ مِیْ بُوْدِ كَلِمِ بَا قَرِ مَجْلِسِیْ سَبْقِ وَكَلِمِ شَارِحِ
 اَنْوَارِ بَدْرِیْ حِیْثُ یَقُوْلُ اَنْ قَوْلَ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاَلَمْ یَحْفَظْهُ یَنْتِ عَمْرًا اَبَا بَكْرٍ
 وَاَبَاكَ یَلِیَّ اِنْ اَمْرًا مَتِّیْ مَرَّتْ اَبَا طَلْحٍ مِنْ وَجُوْهِ مَنَاهَا اَنْ اَخْتَجَّ یَوْمَ السَّقِیْفَةِ یَقُوْلُ
 اَلَا عَمَلُیْ مِنْ فَرِیْشِیْ وَكَلِمِیْ خَرِیْدِیْ وَهَؤُلَا اَوْلَى لَدَیْكَ اَلَمْ یَكُنْ عَلِیُّ التَّحْمِیْمِیْ كَفَلْنَا اَوْهَ اَرْحَامِ

جناب مرتضی و مقام استدلال تحقیقا و الا ما بان اثبات میفرمود و عجب که از امامت خویش در سجد
بنویس معزول گردیدن ابو بکر صدیق بآن فضیلت و رسوائی و آفتاب او در مدینه و در آن نزدیکی که اول
در مقصود امر واقعی بود و احتیاق و لیاقت بیکر را برای این مجلس از هیچ و بنیاد متصل می نمود
نیزند و با وجود قرب عهد و عدم ذم هول و سیاهان غفلت ازین واقعیه زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایاتنا و قد حملوا علی التقیة بزبان حق گوایانند از این شیء عجایب **روایت**
که دلالت بر امامت مرتضی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کترین
خلایق رسید و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و ترغوشی الاطافه منهم کانشیر
الی اجتمع غریب الشار الدیقالی همین می سرانید که امر بنوی بر فرد منتش بود و پس
تعمین امامت مرتضی برای نماز با عترت مجلس کماله سبب اظهار این جماعت کثیر
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الدین زمره که از حجة شریف برگرد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و الا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و دلش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی نام نشود و اولویت خلافت برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله
اتفاقا قبل از سایر مرض بیکر است نماز تحقیقش کرده است لازم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
را شده از فاروق اعظم که فضائل و کمالات و زاید بر فضائل ذمی انورین است چه جا عبد الرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن مجروح است و استخبار گمان برده
القصه و مراد من یصلی بالناس روایت صاحب استیعاب و تصریح بام صدیق
که در روایت بود او دار عبد الدین زمره در قره العینین تفصیل شیخین فرسالمه نصره
الصدیق مولانا محمد فاضل قدس سر و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد
کرده ام امر واحد است و ازین است که عبد الدین زمره که محاورات عرب نیک نیست

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت را بزرگ صدیق نگذاشت و بلکه برای این کار دیگر را از صحابه
 چهار برادر و هر چند مراجعت کرد لیکن بزرگ قبول نرسیده و محقق نگذاشت که این نوع استدلال
 بعد از آنست که مخالفین با قدا و حدیث را حاوی می که معانی غریبانش در قضایه و مجمع الحجاب
 و مانند آن همین شده محمول است باینکه چنانچه برناظرین بکار و رسائل مخالفانند آنرا
 نیست اکنون در طلبان است و موضوعه بالا با قمر و بزرگانش و در مطالع تصدیر امامت در تصدیر
 بعد از آنکه پیروی بر امامت صدیق کدام شطرا با قیست طرفه آنکه با قمر مجلسی با وصف او و
 تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضه حضرت ائمه علیهم السلام که در مذمت امامت ایشان
 حدیث است روایات امامت صدیق با ضم خضر عات نفسانی در بحار آورده و در نحو متاخرین آن
 بزرگ باقی مسلم برده میگوید که از بعضی احادیث قعود بنوی در پیگو ابو بکر و از روایات دیگر تقدم
 آنحضرت و از بعضی وصف بولش واضح میشود و همچنین نیاز مردم نیاز ابو بکر و دعوی قیادت
 قوم و ولایت بر بزرگ بودن او پس بذا را رده تا خبر با وجود منع انجمن است مخالفت کردن
 ابو بکر نیاز پس آمدن از همین جهت بدلول برخی از احادیث قدیله و حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و منطوق حدیث شد و جامع الاصول عکس آن را هم برین حال است و
 عتاب شریف عیاشی وقت مراجعت و مقصود روایات خرافات که رجوع این عتاب بجهت
 فرستادن پیام امامت بود بر خویش و هم بر قیاس با دیگر حدیث و سخن ابو بکر و دیدار شریفان علی
 خلافت جانب تحقیق و گذشتن خبازه شریف و هم برین صفت است و لایزال است
 برینکه حضرت سید زبیر بن نیا و ابو بکر امامت میکرد و بدلول حدیث عیاشی است که وقتی
 درین ایام با شما اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافعی است با روایتی که از آن
 خلف ابو بکر بود و هنگام این مناقضت قول انس فقیه است بزرگ تقدم فاعلی سیده ابی بکر
 تقدم چنان می خواند که رفع حجاب و یا قبل نیاز بود و روایت دیگرش که مردم خواستند

که نماز را بشکند و ارشاد شده که تمام کنید دلیل ابدیت است همچنین وایت عبد الله بن مسعود را که
 مستطوف غیبت ابو بکر است از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آن و پیام با ابو بکر
 رسانید و الحکم متعارض و متناقض استی تلخیصی که فی عبارات المطبوعه و فقیر کم باید بدین جهت
 با تقدیر آیات مذکوره که غالباً کاشف تعلیقات و باشد بجماعت هر چه تا مترسی گویم که اینهمه لاف
 و کرافت علمای قوم است عاقلان که تعارض و تناقض بوده باشد اما **الاول** پس از آنکه قنود
 آنجناب نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پیروی بسیار صدیق بود لیکن روایت تقدم
 باعث بار امانت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و روایت بودن در صف مخصوص این اقصیه
 غیر مسلم بلکه در صف بودنش زودفات است در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بشکوه شریف
 هویدا و آشکار می شود و قد تقرر آنکه لا تناقض بین قولنا ان ذلک قائم بصفه لنگار و
 لیس بکائمه وقت الزوال فما ظنک بالتناقض فی دعوی قیامه یوم السبت سلب
 القیام عنه فی یوم الاثنين پس مجلسی عی تناقض هنوز من می تندیب نیرایه شده اما
 آنچه گفته که آنجناب را از پیشین در پیروی چپ شده بود پس بر کسانیکه خدمت حدیث کرده اند موجب
 نیست بر اطمینان در باب عوام از صحیح بن حبان وایتی نقل میشود بد آنکه محدث مذکور بعد از
 حدیث ام المومنین صدیقه که رایت طولانی است و تلمیذ تفصیل بعضی از تفصیلات است لیکن در
 باره جلوسش این که آیا بجا نیست همین بود یا بطرفیست محل واقع شده میفرماید انا الحسن بن
 سفیان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن نمیر قال حدثنا ابو معویه عن الامام
 عن ابراهیم عن الاسود عن عائشه رضى الله عنها قالت لما وجد رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من نفسه خفة جاء حتى جلس عن يسار ابي بكر وكان النبي
 صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس واعدل و ابو بكر قاما ثم اتى واما **الثاني**
 پس مراد از اقتدای مردم با ابو بکر صدیق نماز گزاردن شان است بر کسیر او گو یا اقتدای نمودن

بر این است امامت صدیق و دعوی اقدای مردم درین سائحه و لغی آن باینبار اختلاف نیست
 حقیقت و مجاز هر دو صحیح کافی قولنا زید اسد و زید لعین اسد و اما الثالث پس است
 ادب مخالفت نامیدن و در تاخر کلماتی یا اراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن بسیار
 حضرت ملا باقر مجلسی بانی مهابادی شیع کار کسی از بنی آدم نیست زیرا که صدیق بر عایت حق نبوی
 خواسته بود که از مقام خود باز استند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بمقام امامت فرستند
 لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود و کربل و درینوقت حاصل آنی پیش نیست مانند کسی
 که بقدم رجلا و یو خراخری در شان اوست عجب آن شریف مرقضی لقب بعلم الهدی و تابعین
 و متبوعین! و که این اغزل نامند و از نهفوات خویش باز نمانند و اما الرابع پس است
 ابوعلی ترمذی و مانند او ناطق بقصده دیگر است آن اقدای جناب سرور انبیا با یو یکصد
 در نماز صبح و شب نیست که وقت زوالش وفات شریف واقع شود و آخر آن روز هر صبح
 مردم تحقیق یافت بعد از آنکه بعضی در موت آن سرور تردد کرده بودند پس بجا قصده یوم السبت کجا
 و اقصای یوم الاثنین بگر اشعار مشهور که عبدالمعزوی در شرح تهذیب کریمیه پیرامون ملا باقر
 هنوز عبور نکرده شعر در تناقض است حدت شرط و ان و حدت مضمون و محمول و مکان
 و حدت شرط و اضافت جزو کل و قوت فعل است در آخر زمان و در نیمقام نیز بطالع صریح
 ابن جابر کار آمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیق که جلوس شریف و صفای زن
 معلوم می شود و میگوید هذا خبر یومهم منکم یحکم صناعه الاجار و لا یفقه فیهم
 الا نارا انه یضاد سائر الاخبار الی تقدم ذکرها و لیکن بین اخبار المصطفی صلی
 الله علیه و آله و سلم تضاد و لا یترک و لا یکذب بعضها بعضا و لا ینسخ بعضها
 منها القرآن بل یفسر عن مجمل الکتاب و مبهمه و یباین عن مختصرها و
 مشکله و قد ذکرنا بحمد الله و مراده علی ان هذا الاخبار الی یروى کانت فی

صَلَاةَيْنِ لَا فِي صَلَوةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى خَيْرِ مَا وَصَفْنَاهُ فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْأُولَى فَكَانَ
خُرُوجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا بَيْنَ الرَّحْلَيْنِ وَكَانَ فِيهَا أَمَامًا وَصَلَّى بِهِمْ
قَاعِدًا وَأَمْرَهُمْ بِالْقُعُودِ فِي تِلْكَ الصَّلَاةِ وَهَذِهِ الصَّلَاةُ كَانَ خُرُوجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ بَرِيدَةٍ وَتَوَاتَرَهُ وَكَانَ فِيهَا أَمَامًا وَصَلَّى قَاعِدًا فِي الصَّفِّ خَلْفًا بِي بَكْرِ
ذَكَرَ لِبَيَانِ بَارِئِ هَذِهِ الصَّلَاةِ كَانَتْ خِلْفًا لِلَّتِي وَصَفْنَاهَا قَبْلَ ذَلِكَ نَاخِصًا
بِمُحَمَّدٍ الْجَهْدَانِي قَالَ حَدَّثَنَا سُحُبُ بْنُ أَبِي هَرِيرَةَ عَنْ سَوِيدِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو
بَكْرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ عَنْ حَمِيدِ بْنِ الطَّوِيلِ
نَاسِ بْنِ نُبَاتٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ خَرَجَ صَلَوةً صَلَاةً هَارِ سَوَّلَ اللَّهُ صَلَاةً اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَعَ الْقَوْمِ فِي تَوَاتُرٍ فَخَلَفَ بِهٖ قَاعِدًا خَلْفًا بِي بَكْرٍ قَالَ أَبُو نُعَيْمٍ هَذَا أَخْبَرَنِي فِي
الْأَوَّلِ تَابَ عَنْ الْقَوْلِ شَيْئًا مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ بَصَادَةً مَا عَادَ ضَمًّا فِي الظَّاهِرِ وَبَرِّ
تَسْرُلَ وَتَسْلِمُ مِنْ مَجْلِسِي نَعْمِيهِ وَتَوَجَّعَ شُبَّاهُ مِنْ بَعْضِ زُرَّوَيَاتِ مُجَلِّسَاتِ بَعِيدَتِ نَاكِتِ
سَعْيِهِ أَمَامِي شَيْئًا مِنْ رُبْعِ أَرْبَعِينَ مَجْلِدَاتِ بَحَارِ الْغَيْرِ فَكَيْفَ يَكُونُ إِذَا كُنَّا مَعَهُ شَيْئًا مِنْ رُبْعِ أَرْبَعِينَ مَجْلِدَاتِ
اشْتَبَاهُ رَوَاهُ يَشُونْدَبَرُ صَاحِبُ شَيْءٍ فِي مَكُونِهِ كَيْدُ قَوْمٍ عَدَمِ سَلَاتِ بِلَاغَتِ وَكَلَامِ أَمْرٍ رَجَبِ
رَوَاهُ اسْتِ كَثَرِ الرِّجَالِ عَرَبِيَّ جَابِلِ وَازْجَلِيهِ فَمِنْ وَفَاتِ عَاطِلِ بُوْنَدِ وَهَذِهِ
عِبَارَتُهُ عَلَى مَا أَوْرَدَهَا بَعْضُ الْأَكْبَادِ بِرَوَاةِ اللَّهِ ضَرْبُهَا وَلَمَّا كَانَ هَذِهِ الْأَحَادِيثُ
مِنْ تَقَرُّبَاتِ الرِّوَاةِ فَإِنَّ رَأْيَ اللَّهِ ضَرْبُهَا فِي عِبَادَاتِهَا فَهِيَ مِنَ الرِّوَاةِ لَا تَنْهَمُ كَأَنَّا
عَلَمَيْنِ فِي الْأَكْبَادِ تَنْهَمُ وَمَعَا شَرِئِلِ حَقِّ مَعْوِي غَنِي كُنْ كَمَا كَثَرِ غَالِبِ قَاتِ أَوَّاحِدِ
أَخْضَرَتْ صَلَوةً عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَنِينَ بِأَشَدِّ لَكِنْ مَقْصُودُ اسْتِ كَدَاحِيَانَا شُبَّاهُ أَرِئَانِ صَدْرِ
يَأْتِ وَتَحْتَمِلُ اسْتِ كَدَاحِيَانَا شُبَّاهُ لَكِنْ مَقْصُودُ اسْتِ كَدَاحِيَانَا شُبَّاهُ لَكِنْ مَقْصُودُ اسْتِ كَدَاحِيَانَا شُبَّاهُ
وَأَمَّا الْأَخْبَارُ مِنْ بَعْضِ بَايَمِ دَاوُدَ حَفْصَةَ بَارُوقِ عَظِيمِ كَدَاحِيَانَا شُبَّاهُ لَكِنْ مَقْصُودُ اسْتِ كَدَاحِيَانَا شُبَّاهُ

یافته منع است این را بحدیثی ثابتند وانی لهم ذلک اگر برافراآت خود را رام اهل حق میخوانند پس
 بلا شک و شبهه با طهارت اکابر خود قاطبه عین الوافضولی و ابو الهوسی خواهد بود و کامر غیبه مره
 و اما السادسین مقصود صدقه رضی الله عنهما از ترتیب این مقدمات که بمباران
 متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین نیست
 سید جمال الدین در روضه الاحباب شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب ثابت بالنسبه آثار آن بزرگوار
 شده که چون ابوبکر صدیق تباه شد شریف حمی محارب رفت و مقام امامت از خباب اقبس خاتم
 النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم بر کشید و بر زمین افتاد و تمامی حضار ناله و مصیبتا بلند
 کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصة همان بود که مردم غالب بدینترشد و رفتن بسقیفه بعد
 اطلاع بحقیقت حال مثل شغول بودن اهل بیت علی شریف عین و ردیخی بوده زیر کمر و در
 مقامات آئینه تفصیل هر چه تا مقرر خواهی دست نشاء الله تعالی که از خار زده شریفی که گرجا و زنی
 مگر اکابر مهاجرین و را بنابر شد ضرورت بجهت سیرت بسقیفه ریزه انداخته و بخواهد که بستی نیز
 صحیح پیشکش کرده و از خارها تشنه نشدند که اسل تاریخ طبری از برهم خویش بعینه در عبارت
 نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعیین موضع دفن همه بعد بخیز و از تمام اهل الصیدین
 واقع شده و اما السابج پس چون خروج شریف بر آنرا آخرین صبح روز وفات
 وقت نجات از اغار و پیشروی بود و کما فصل فی مقامه و بروایت صاحب جرحه ان از شدت
 مرض نجات یافت که نماز صبح در سجده گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت با یقین و استقامت
 که ستر شد تا آنکه مویهای خود را شان زدند و سر همه در شپها کشیدند با قصیده لم یخیزن
 ثلثا منافی ندارد چه روز و شب روز چهارم از امامت صدیقین تجدید یکجهت بود این قصه
 بوده یکی در باو می گویند قول ابن عباس حدیث صدقه متعارض بنمایند و جوشن مقتضای مملول
 عبارت بعضی از شرح بخاری مثل غایه التوضیح و عمدة القاریان نیز میتوان گفت که استادی این

ایام ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا آن خروج فرمود از وقتی باشد که آنجناب
روز شنبه در نماز پیشین میاید یا این الاصحاح در مسجد آمد و این مجاز در محاورت مردم کثیر الوقوع است
که اگر زیده مطالعه کتاب باشد از نماز جمعه تا صبح یک شب ترک نماید و وقت چاشت زنیاسفارت
فرماید در حکایت حالش بگوید که زیده مطالعه کتاب کرده پس محصل روایت انس بن بطریق نقل مجلسی که
خرج لنا و ابوبکر یصلی الله علیه و آله و سلم بطور کثایه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز
امامت با مردم کرده و ابوبکر بجای آن سه روز امامت میکرد و انشد ذلک من الاصحاح
واما الشان من پس دعوی تناقض را جمال تفصیل غیر از مجلسی امامیه کار دیگری نیست
مراد از اشاره وقت دم الی بکر همان اشاره است که در روایت اخیره فصل مردی شده
یعنی بعد پروه بر داشتن ابوبکر صدیق بجان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا نماز
باز پس آن در حضرت پیغمبر صلعم تقدیم او اشاره فرمود فی خطبه که جمال التفصیل نماید و ابوبکر
مجلسی آیت قرآنی که تعلق قصه حضرت محمد دارد و از بعضی زنان تنهایی آنجناب از برخی همراهی ال
آن عالی قیام الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بر فسرین و حفاظ قرآن مجید ستر نیست نیز
متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر هیچ منظرین بهتر از منظر شریف نبوی نموده چنانکه مجلسی در بجا آورده علی الطاهر
بر آنست که مثلاً تا یکمین رصده واقعه باشند یا منظر اتفاق استمر او نظر کرده باشند و غالب که منظر
مجلسی در مثال این روایات که بعضی شرح ترمذیین است کمالاً بخلاف علی من طالع مشروح
الصحاح و غیرها که شایسته التمسک الی القاری بمعنی رفعن حمل نموده و منقطع افتاده و اما
التاسع پس دستور سابق لاسم که قصه روایت عبید الله و عبدا الله در وقت احد بوده باشد
دعوی تناقض را چنانچه گذشت لازم که حد زان ثابت فرماید تا بحجت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید درین ایام این قصه در وقت وقوع یافته و از جمیع روایات واضح می شود که واقعه

روایت عبید الله بن محمد بن برواقه روایت عبد الله بن محمد بن واین را تبر عابد و دلیل ثابت
میکنم اما اول این بن آنکه در حدیث عبید الله بن روایت که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله
پیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد و فاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
الحاکم امامت عمر از انس و صلح تباه کیدات مرقوم الصدر صدور نیافته بود و الا خلاف این غیر
صلی الله علیه و آله و سلم با اینهمه شد و لازم می آید و هنوز مستبعد و اما ثانیاً پس لفظ پیغمبر
الله علیه و آله و سلم روایت عبد الله بن محمد که مجلسی نیز آورده و اتفاق محدثین طبرستان
واقع شده مرقوم این یصلی بالکتاب است و آن مقتضی تقرر امامت ابوبکر صدیق قبل از صد
این امر است و لازم می آید که حکم امامت بر منقش باشد و قد عرفت بطلان آنکه حکم
مذهب لفریقین با چهل محو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض جرمی داشته
باشد با خدا یا مگر زعم مجلسی است که در روایات اهل حق غیر از یک یا بر تراز و آنهم بلفظ حسن
یصلی بالکتاب شریف نفوذ نیافته و این ضلالت را هیچ و دالی علاج نمی توان کرد و قس بر این
صریح بعد الله افلا تدان کون عجب فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین بود که بدینی
توجه بعد از تسنن و تسلیم آنچه نقل کرده و یا درانی آغاز نموده مریط و مضطرب است بنیاید و اتحاد
کتب در آنکه در هیچ بابی خالی از تعارض و تناقض نیست ملاحظه می نماید حتی که فقط در تفسیر
با عترت امام اعظم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض و تناقض در ابواب است
و آخر علای کبار امامیه مستبعد بودن تا ویدایش نص می نماید که کثرت فی صدق و کثرت
باز هم مجلسی مزید جبارت خویش درین نمی جنبه و از نفوآت خفیه با اتباع شریف نص می نماید
منی از نید عبارت امام اعظم او علی نقل صاحب الفوائد المذنبه این است حتی آن یکا بمن
الفقه لا یسئل الا و جدد العلماء من الطائفة المختلفة فی مسائل منه او مسئله
مستفاوتة الفتاوی و قد ذکر ما ورد عنهم علیه السلام من الاحادیث

الحنفیة التي تحض الفقه في كتابي المعروف بالامتنان في كتابي الحديث
 الاحكام مما يزيد على خمسة الاف حديث قد ذكر في اكثرها اختلاف الطائفة
 في العمل بما و ذلك شهر من ان يخفى انتهى لفظه بله ان تتبع نموده و هو ظاهر و كذا هو عليه
 ابري سبحانه و تعالى عما يقولون علوا كبيرا انهم لم يزلوا يسمعون من الله و ما يسمعون
 شديد حتى كرهت ان يسموا ببعض الباطل و بعضه بعض و طعن في حديثه و ان كان
 و يخالي بودن اعلى و غش من عاذ الله ان يغير ذلك من الكفر الصريح و يبرهن
 چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام و باز در اینجا صاحب شافعی در حق شمام که اینهمه
 کفر و ضلال از معتقدات وی بوده میفرماید کان من اجله احکامکم لا کمکم جعفر
 الصادق و علیکم السلام و هو رضى الله عنه استقامت مسائل التوحيد و من حضرته عليه السلام
 باجملة اهل انصاف حضرت که قول بید و من سابق مانند آن که در قرآن و حدیث وارد است
 و آنرا مجهول الکلیف استن خیر می گیری است تا اینکه تحسین آن از امام علی می زنی که شیری جای نام و
 بخلاف این کفریات که آمده با وصف اخلاق کریم و کفر و تضلیل آمده امامیه و قیقه فرونگشته
 باجملة اهل عشائره و عصبيت و عباد بر بصیرت علم الهدی عیسی و جالیسی و غیر هم تمیذ مسائل
 لغرض انما ویت فرمودی آمده اند به دعوی آن لاعلم و دراک و غور و روایات امامت
 صدیق نمودند بعد از رد اجمالی بر دعوی خفیه ایشان میخاهیم که بر شالی از تراض و تراضها
 روایات قوم که پیش از حصار و خزانه خاطر محفوظ دارم برای نشاط سامعین و نظار و غضاط
 اولی الالبصار که گفتا نمایم پس این آنکه اگر کسی روایات شان نزول آیات سورم الی
 که در حق حضرت امیر و جناب سیده و حسن و فضه کثیر ایشان در تفسیر اهل بیت و فرائد ابن
 ابراهیم و مجمع البیان و تفسیر صفا و علوی و صابر و عالی و کاشانی و جرجانی و رازی و تالیفات
 مشهور و امانی و شیخ و نهال آن مرویت جمع کند سر خود را بدیوار حیرت خواهد زد و عقیده

مجلسی و جالسی و قدما می ایشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد و در اینجا بعضی از آن اختلافات را
 استطراداً و بعضی را بالذات ذکر کنیم **تین اختلاف درین است** که چون نین بعضی از آنها بمی
 شدند و حضرت امیر و فاطمه زهرا و کنیز مذکور سه روز نذر بیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
 آیا این نذر تعلیم و تقصیر و چون عریضه صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم
 برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمیه با طهارت ترجمین بجا رود و جمیع البسیان و دیگر تفاسیر است
 یا فقط بکفنه فاروق که مایه کفر همین تفسیر قرأت بر او اهدیم یا با شریف آن حضرت قصه
 المد علیه و آله و سلم چنانچه از مطالع جرجانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف الهام و قلب نور
 مرتضوی بخشنده که ماک و بعضی از روایات الی روایا افضل بود شاید آن اختلاف
 و هم آنکه حسین هم شریک این نذر بودند که ماک و بعضی از روایات الی روایا افضل بود شاید آن اختلاف
 روی الشیخ فی الامکان فی المجلس ذکر کعب و الا تعیین یا نه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی
 از احادیث بان شعر است زیرا که از ملاحظه آن روایات ثابت میگردد که قطعه قرصان چون قصه
 سه بزرگ هر روز بختم می شد و همین سه صدای خود را در راه خدا میدادند **احتملاف سوم**
 آنکه سه صاع جواز یهودی فرض گرفتند یا با جرت غزل صواب بود و آن در نخلستان که
 از حضرت امیر از شام ما صبح اتفاق افتاد و این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی امی زیارت
 آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه ایشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی از اصحابی از
 طعام بخشید که افضل و الجار **اختلاف چهارم** آنکه جناب سیده در غزل صوف شریک
 حضرت امیر بود یا نه متفقنا چنانچه از احادیث اول است بلکه استكمال فاطمه زهرا علیها السلام
 حکایت آنکه امی و خدیجه و منطوق روایات خرفانی **اختلاف پنجم** آنکه غذا و وقت طعام چه بود
 مدلول آنکه هر سه روز سه قرصان مذکور می بخشد و اگر هیچ یا سه قرصان روزی با جناب خیمه
 سلمی المد علیه و آله و سلم فرض گرفتند چنانچه ترجمه الحاکم و بعضی از احادیث بخلاف آن را ملوک است

فقه
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

که جریره بود فقط و جمعی غذای دیگر روایت کنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهر است و گفت
 این بیت علیه السلام و عدم الف والن الثیان اطعاهما می رکن از یک غذا می گویند و ضیق معاش
 و ذکر معاش تقضی همین است که از یک غذا پیش نبود و هرگاه خلفای شیه با عترت افکار اسلامی
 طائفه که می اظهار حق تصیف است المستبد المکلفی مثل السلف و بحار المحلستی کمال
 زید بکشد و او ترقه و تله دهند و مردم آن زمان بمجانبه و کاسه نان خورش و بر روی طروق
 که در یکی سفیدی و در دیگری زردی یعنی ماکیان بود و تغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
 خیر البحاری اشال و در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک یا اهل بیت النبوة و اختلاف
 ششم آنکه چون بابل را مسکینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر فرمود
 او بجناب سیده که در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجا و صحیفه المتقین است یا در شهر چنانچه در روایات
 دیگر است اختلاف ششم آنکه جواب سیده الناسا بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
 کما رآنا اختلاف ششم آنکه جناب سالت ابی جلی علیه السلام و سلم
 شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این بنا را و دعوات بنصه ظهور سیده نقل
 صاحب کشف الغم و ابی فرت از زید بن سرج التفات باول دارد و در کتاب دیگر است
 اختلاف ششم آنکه سیده فورسکین و قسیم و اسیری هم آمدند یا این اقعه از انکسای وقوع
 نیافته حدیث جعفر در تفسیر این بیت با واز بلندند اسید بلکه محبت و مایا نلین خبر بکوت افطار
 نبود و روایت صاحب قبیل و غیره که این بیت در شب است و پنجمی الح و واقع شد و نزول بود
 این تی در فورسبت پنجم این است شاید آن سکنه و احادیث و یکرا قضای آن می نماید و
 اول مسکینی و ثانی افطار آمد و روز دوم قسیمی حلقه بر روز و فورسوم اسیر سوال کرد و هر سه روز
 باین هر سه بزرگ اسیر و قرص نان جوین می بخشیدند و بخوردن قطرات آب قناعت می کردند
 و حسین بن انیر کرشمه و شتم اختلاف و ششم آنکه انبار مسکین و قسیم و اسیر

بر نفوس تقدیر بحر و چرخ حریره و غیره بود و یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته و ستار
 خوان کشیده و خواستند که دست لطعام دراز کنند منطوق نذیری از احادیث مهلت است
 که کفر اما الصدوق و بعضی عدم آن **اختلاف** یازدهم در حدیث سالکین است
 که این بزرگان از نماز مغرب و تعقیباتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه روایت بعضی از روای
 وال بر است زیرا که طنج غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود که ماکو مصحح
 فی بعض الروایات یا لیس الصدوق بن تقدیر یکم بحر و طنج بخشد باشد قبلت مدور
 سالکین لازم آمد و آن متانی بعدیت **اختلاف** دوازدهم آنکه شیخ مجاهد
 بعد طنج عجم بود و کما المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس صحیفه السقین است **اختلاف**
 سیزدهم آنکه حضرت امیر روز سفارش یکی از مسکین و یم و امیر روز و جناب سید
 شریا تقی است و فرمود چنانچه مطالع امانی بران گواه است یا این سفارش یک روز و نیم چنانچه
 روایات دیگران بیان ناظر است و فرسید عقیده نیز سدید آن **اختلاف** چهاردهم آنکه
 جمعی کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می خست و ابتداء خطا
 جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخامی او بی آنکه فوت بسفارش مرقه بعد او
 رسد و جناب فاطمه زهرا در روز سوم فرماید که هست من مخرج شده از آسیا گردانیدن و
 جز یک صاع نر و من چیزی نمی مانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوند ایا ایشان را
 ضائع نگذاشت کافی منجم یقین دست از حله می خویش بریدند و روایاتیکه االت بر فتن
 یا استقرض سه قرص عدم شرکت چنین ارد قبل ازین اشارتی رفته و طالع قدر و آیه را می
 که فضله کثیر هر روز یا سهیل بدست قوت هر روز چهار می کرد **اختلاف** پانزدهم آنکه
 بعضی از احادیث ال برین است که حضرت امیر سه صاع حوراکه می فرستاد و به سیره بود و در
 کشیده و مدلول پاره اخبار آنست که خاتون حبت یا فضله کثیر وین غشت و ششست بود و در حیات

مرصع و قد عرفه انفاً **اختلاف شانزدهم** آنکه طایفه گفته اند که از ثلث جوهریه
 نخته بودند و مسکین با تمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر است کردند و به یتیمی دادند باز ثلث
 باقی را همان بخشیدند و امیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این سالکانه
 و تازه تر اینکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل را در لباس مسکین و یتیم و سیر برانجام
 میفرستاد و قلبه بر این رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب بخری و مانند او ریا
 می شود و بر هر طایفه از روایات کتاب امیه مثل تفسیر کاشانی و غیره که اسیر از مشرکین بود
 جبرئیل ایان میخراشد و دعوی تلبس این ملائکه مقربین و مثل ایشان بصورت مشرکین نمک
 جراحته باشد **اختلاف هفدهم** آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
 یا یک روز فقط کما هو الظاهر بعضی از روایات باول نظر میکنند و بعضی بطرف ثانی **اختلاف**
هجدهم آنکه طریق اشیاء بود بعضی گویند که هر ستن در یک وقت بخوف خشیت الهی است
 طعام برداشتن و بعضی باین ترتیب گفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز نیز
 سماء بفضله تعلیه و از روایات قومی از قدما می آید امیه به ثبوت رسد که مؤثر جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال حضرت یمن و همچنین جناب سیده کما نقل
 المجلس فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهل بیت خشنود و فصل اول بود چون آن
 دو عائی این بزرگان توجه خود میدادند که مکافات دعا او کنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
 ثواب موم سائل دعا کرده و ثبوت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده یا این بزرگان او را منع
 فرمودند **اختلاف نوزدهم** آنکه انچه مسکین و یتیم و سیر عنایت فرمودند همان
 قرصه های نان جوین یا حلوا و غیره بود که بجهت حال در خانه نهند کما فی کثر از روایات
 و بعضی از احادیث بخار و تراجم آن نیست که شریعی بود که بصیافت از خانه حد لقمه سیر
اختلاف بیستم آنکه محنت سائلین بر طبقه قرآنی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یقیم بر همه چنانچه برناظرین بجای و غیر آن مستثنی اند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه خذیفه و تنیاب
 شد زنی را در اثنای راه حواله کرد تا ایمان خود را بخورد و در وقت محبت مسکین نذر و جنایات زهر
 علیه السلام ثبات مرتبه ایشان را نشاند و فرمود تا خجالت از حصه خود در گذشت به چنین غلام بخجالت
 اسیری تضرع و زاری نمود **اختلاف است و یکم** آنکه بعضی حدیث را وندی حضرت خاتم
 المصلین علیه السلام با امیر المومنین علیه السلام طلبت بهای مقدس او قبل از ورود آیات کریمه تشریف برد
 حکماست **بجز آنکه** الله تعالی در روایت تفسیر قرآن غیر احوال برین است که حضرت امیر تنها
 بعد نزول آیات فوراً بخانه بعضی از انصار قدم رنجه کرد و دیناری بر بیل قرظانوی در دست
 او نصف مال خود را بر آنجا حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفته در اثنای راه
 بمقداد بخشید حکم آنکه وی از چار روز گذشته بود و مخالف این روایات باشد که کاشمش
 رابعه النهار است زیرا که اول این قبلت بعدیت البته متعین الاجتماع است کما لا یخفی دوم و نحو
 اگر سنگ مقدس از مدت چهار روز با وصف آسودگی او با تمامی اهل و عیال از بناخرامی عجب
 بنوی صلی الله علیه و آله و سلم که بطریق مثل مشهور هم خراب و هم ثواب بود هرگز مقبول نمی شود مستبعد
 بلکه محال است که این قسم عند الطیفة را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنده و نشانی غایت
 نوزند و از گرسنگی جان بسلاست نبرد سوم استقر اضطرار بعضی بعد از اینها بخار خشمی است
 آسودگی تمامی اهل بیت بلا ضرورت بطحیه بن نشین نمی آید و چه جای آنکه دست زرق تا چند روز
 برای این بزرگان بلکه مسایگان ایشان نیز از احادیث اضعیف شود کما هو منقول فی الجکار
والطریق که این طایفه علیهم السلام فاقد دستهای اختلاف است و سوم آنکه خبری که از
 آنکه جبرئیل امین بعد از آسودگی الطیبت برده اهل بیت بر خجالت محمد بن عبد الله علیه السلام
 مسلم نازل نمود و یاد دین ایشان شد اگر سنگ و بهراری مال برخی مثل روایت را وندی
 در جمیع اول است و مفاد برخی ثانی اختلاف است و سوم آنکه خبری که از

کریمه یوفون بالذکر و یخافون یوما کان شراً مستطیل و یطهرون الطعام علی حیاء
 مسکیناً و یتیماً و اسیراً الی اخرها نازل است هذما نقل فی الصلوات و صحیفه النبیین
 و غیرها و مقتضای روایات دیگران بخلاف آنست اختلاف است و پنجم آنکه
 سنوای این بیت اگر کسی زایل یان سبده مسکینی و یتیمی و اسیری در دهه العمر نفیض خوانند
 مورد این آیات کریمه تواند شد کار و اه القوی استاذ الحکیمی فی تفسیریه یا مرتباً ثار و است
 صد و اثنایان بالغیب فالحق از ایشان بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات تحت
 رساله اشعاری بران دارد و مستغرقه ان شاء الله تعالی یا آنکه مرتباً ایشان را مذکورین
 بزرگان تخصیص یافته گزاف بعضی الکتاب الکلامیه و البحار و ترجمه با آنکه جمعی از ایشان
 تفوه می کنند که اگر چنین مروت و سخاوت را و اتقا از کسی بیکر نموده صاحب در یافت برای او هم
 مثل سوره ال تی سیراید و در و در سبک مید و اذ لکن فیکس و درین مقام خبر آنکه علمای امامیه
 بگویند که سوره ال تی با خصوصیات معلومه چند بار یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و دیگر در وقت نزول مصحف فاطمه باز در اوقات دیگر امیر نزول جلال یافته جوای میسرت
 نیست و اینمغنی بر اصول امامیه متبعان می ندارد چنانکه بناظرین این اوراق پوشیده نماند
 بخلاف آنکه صاحب رساله صغیریه نسبت به بعضی از بزرگان سینه تفسیر شده گفته اند که بگوید
 چنانچه نسخ مرقم شده است نزول است غیر مرقم واقع شده یکی در وقت غیر خدا و دیگر
 وقت خلیفه ثانی فاقرباً یا جمله اگر کامی روایات امامیه درین یکقصه جمع کنم اختلافات عجیب
 تعارض و تناقضهای غریب پیدا برانجه ذکر کردم محسوس شود و هزاران روایات بهم رسیده
 از ارباب تائید تکفل بیان آنست و برانچه گفتا کردم بر این بصیرت موجب تنخیز اذنان است
 و اگر تناقضات مرویات این طائفه در امور دیگر مثل واقع نزول و الفضا را از آسمان یا بهر سبب
 در صلاح بعضی از کافران که قتلش بدست مردان اتفاق افتاد و الفقار در واقع شایخ در

خرمایاقاش سید و خرمزده بود که بمحضره بنوی در صورت خود ظهور نمود و باو گفتم و الله بحجت و وسیع ترمی شود
 و مقصود این فصل که تسبیح موده فاسده تقریر ثانی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شری
 در مجالس المؤمنین شنیدم هزار مکتوبات و مصنفات محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
 باو گار گشته و زنده کی هشتاد و سال یافته و کتابی از مصنفات است که بنام ثانی می باشد
 از دست خود و پس از چهار دهه اگر اجم و بقیه اخلاط رویه و آنچه سود او به خطا نماید و از اهل مناسم
 و گویم که آنچه شریف مرتضی گفته که بر تقدیر عدم عزال بود که وقوع اختلاف نظر است
 آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابوبکر بوده یا انتهای آن یعنی میگردد و جوابش آنکه اگر مراد از
 آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن نماز خود امام شد و ابوبکر صدیق باجائش برقرار است
 چنانچه از روایات منقوله مجلسی بخار و اخرج تراست و نه سبب کثرتی از محدثین و متقدمین همین است
 و دلیل اختلاف شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از متحققین تسبیح آن بوده
 و بتائیدان پر و اختصار مسلم است لیکن ازین امر سبب امتشاج اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
 مقصود اهل سنت عموم و خصوصاً از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق این معنی نیست که امامت او بعد از
 برای جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل حضرت
 و اولاد امامتش پیش نظر دارند و این مکتوبات قبله ایشان از خبر صفحات السنه محدثین رواه شده
 منقرین جمله ظهور می یابد که حضرت عفو و جهات کسابقا با جمله بدعای قدامی امامیه روایت
 خروج شریف مهوایان از جلین که سبب امامت صدیق برای اوست است ثبوت نه بیست و پنجم
 به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صدیق بازن یکشید و بنحو امام شدند و ابوبکر میگفت و ابوبکر
 تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند باید دعای امامیه بطبی و سببی آورد و حقیقه شود بدعای امامیه
 سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق مضرول فرموده و از آن باز
 تقریر امامتش بر سایر اصحاب نمود پس مکتوب و احادیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح روایت

و در شب پاره بر داشت از مشاهده امامت صدیق و افتدائی اصحاب و عقب و اتفاق کلمه اسلام
 خوشی شد و تبسم کرد و کجاست هرگز از ملاوه بران عین امامت صدیق قائل نبود و این قصه
 پنجم از شرح صحیح بخاری و وضع می شود قال الشيخ جلال الدين السيوطي في التكملة عند قول
 الراوي عن نسيك ابن كبر قد اختلف الروايات هل كان النبي صلى الله عليه وسلم
 في هذه الصلوة اماما او مأموما فمن الناس من جمع بالتعدد ومنهم من ربح
 رواية انما كان اماما لو كان اماما موعودا احفظ في حديثه لا يجتمع من غير ولا بن
 ماجة فاستدل الشيخ صلى الله عليه وسلم القرآنة من حيث انتهى ابو بكر عن
 بر تهر فاضل اني چگونه بر الشبان وارد خواهد شد چه انصافی تواند گفت که وقوع اختلاف
 ابتدائی قریب و انتهای آن وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انصاران امامت فرموده
 و در وقتیکه ابو بکر صدیق امامت نموده و محمد را که درین مقام که علمای اعلام با پیروی غزل حمد و ثناء
 بغضای از انادات مجتهدین با پیروی رساله ضعیفیه و متضاد قول بزرگان شمرند و سبب
 خیر که خدا خواهد و خیر بایه دو کان شیش کرنگ است و در بیان دیگر برای امامت اهل الصدقین
 رسید بیان شریک سبیل ایجاب آنکه مجلسی خاتمه محمد بن شعیب آنچه گفته و لیل نیست که با امامت ابو بکر
 امر نبوی را بیضا پذیرفته بود و چنانچه تفصیل در نستی عدمای امامیه تبصر شرح شریفیانی که در کتب
 غزل صدیقی می نمایند و بسیار از محدثین طائفت این غزل را مثل واقعه فرستادن ابو بکر صدیق
 برای تلاوت سوره برات میدادند و میگویند که مقصود و تمایز علیه الصلوة والسلام از سر و ابابکر صلی الله علیه و آله
 بان تقضیه خلیفه اول بود و کمالیج من الجار ایضا پس یافت شد که صد و هشتاد و یک مرتبه
 خود ثابت است که قول بر لیلی که زوال بن امامت از ابو بکر صدیق و رفته اند و مرسل آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم ثابت باید که در وقتیکه آنحضرت با حق از مرض بر سر رسید و باستان اصحاب
 تشریف داد و این تفسیر لاحد منهم کائنات من کان چه و نستی که مخالف اوصاف کذب و افترا که

از ذاتیات مذہب دست در اثبات امامت حضرت امیر وقت اشتداد مرضی شیریندیز سیر افکنده
 بحسب حکم که شریف مرتضی در مخبر ساری خویش چنان منکاش که امور بدیهیه که درین فصل باید که درم نزاع
 حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اعلاطی آنها درین بحث واحد مع قطع النظر عن اعلاط
 و منقولات وقت فی کتابه المسمی بالشیانی کادان تگون غیر متناهیة حضرات ماسیلہ و العالیم الیہ
 لقب داده اند بلکه این تہمت بدمہ خیار امیر المومنین نہادہ اند کما مرت ایضاً اشارہ ویدل علیہ صلیا
 کلام الفاضل التستری فی مجالسہ من بعد التماس است که اگر سابعین ناظرین اوراق این
 شنیعات ابر و ترش کنند و سرکہ بر و مالند و از ملاحظہ تقریرات فقیہ تقلید صاحب صوارم نہاد
 کہ چہ فی فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلہ منبع المکان را بسفارت نسبت کردن استیصال
 انصاف نمودن و راه انتساف نمودن است چہ از کلام با فنی و جز و مثال ایشان از اکابر
 سینان علی نقلہ بحالسی طایر سیر کرد کہ ریاست علوم ادیبہ و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از فضلہ
 اصول بذاتش شہسوی می شود و در وقت خویش مرجع مذہب شیعه بودہ و اجماع ایشان بر جلال
 قدر و رفعت ذکرش اعتقاد یافته فقیر کہ ما یہ بخوبی البش خواہد گفت کہ ہر چند استغاثہ مومن
 جالسہ نظم و فریاد مقلدین او از سهام شنیعات علامہ و ملوی نورالدین مرقہ و ابن ہشام
 درباره شریف ثانی فی و ربکا الی لغایت شہین و استوارینہ نماید بلکه قلوب ناظرین سامعین باید
 لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیت کریمہ **وَ اِنَّ اَوْفَنَ الْبُیُوتِ لَمِیَّتُ الْعَنَکَ کُتُوبٌ**
 و رحن شان می نماید و بغایت آید و توفیقات مکتوبہ کہ محتاج آن نیست کہ احدی از مکتب
 سنت و ابطال آن برخیزد بلکه بجز نقل فاوہ قدیم فاضل جزایری در کتاب البانوار النعمانیہ
 از ہم میریزد و این موقوف بر بیان قصہ است کہ طول و عرض بسیار دارد لکن بہترین خلاصہ
 عادت مستمرہ خویش منحصر آن را در مقام می رود بدان کہ علم الہدای قوم اجلت نگذشتہ المشایخ
 یعنی صدوق ماسیہ کہ استاد و استاد است قابل اسہو خیاب غافل بنیہ و بعضی از نماز ہا است

طعن تشنیع و تحمیل و تحیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عیالات خود ملحق و زندق و ضعیف العقل
و محط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از یحتمل و سوائی او فرو نگذاشته چنانچه خبری در کتاب
ندکور از جانب ثانی بنی است که میگوید در طهری و این کلمات بر نقل ثقات میفرماید
إِنَّ تَشْنِيعَ السَّيِّدِ عَلَى الصَّدُوقِ وَكَيْسٍ مِنْكُمْ عَلَيْهِ بِجَلَالَةِ الصَّدُوقِ أَوْ أَنَّهُ لَيَعْتَقِدُ
فِيهِ مَا دَسَّ بِهِ إِلَيْهِ وَلَكِنَّهُ مِنْ بَابِ تَغْلِيطِ الْمُجْتَهِدِينَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى أَنَّهُمْ رُبَّمَا
رَأَوْا تَجْهِيلَ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِهِمْ فِي مَسْأَلَةٍ مِنَ الْفُرُوعِ بَلْ تَفْسِيفُهَا
وَالْتِكَاثُ فِي عَرْضِهِ وَنَسْبَتُهُ إِلَى الْجَهْلِ وَالْحَبْطُ فِي الْعَقْلِ مِنَ الْمَلَاحِظَةِ الْوَلَّاحَةِ
حَتَّى لَا يَتَكَلَّفَ أَحَدٌ فِيهَا وَارْتِكَانَ ذَلِكَ لِحَالِهَا فِي تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ مُحَقَّقًا عِنْدَهُ
بَلْ فِي لَوَاقِحِهَا وَقَدْ شَهِدْنَا مِثْلَهُ مِنْ بَعْضِ شَائِخِنَا الْمُطَهَّرِينَ مِنْ لَأَعْرَاضِ الدُّنْيَا
الَّذِينَ يُؤَيِّدُونَ إِلَى أَنْ قَالَ وَلَا أَفَافُ الْمُرْتَضَى الْفُهَيْدُ يُنْقَلُونَ عَنْهُ الْأَخْبَارُ وَيَعْتَدُونَ عَلَى
رِوَايَاتِهِ لِأَنَّهُ تَارِيفُهَا خَتَمُهَا بِمَنْ تَقْبِلُ وَتَشْنِيعُ بِمَنْ تَصَدِّقُ مِنْ أَزْهَبِهَا أَنَّ شَرِيفِ ثَانِي
او را جاهل و محط و مستعد و ملحق و زندق و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از یحتمل و سوائی او
فرو نگذاشته چنانچه خبری در کتاب ندکور از جانب ثانی بنی است که میگوید در طهری و این کلمات
بر نقل ثقات میفرماید إِنَّ تَشْنِيعَ السَّيِّدِ عَلَى الصَّدُوقِ وَكَيْسٍ مِنْكُمْ عَلَيْهِ بِجَلَالَةِ الصَّدُوقِ أَوْ أَنَّهُ لَيَعْتَقِدُ
فِيهِ مَا دَسَّ بِهِ إِلَيْهِ وَلَكِنَّهُ مِنْ بَابِ تَغْلِيطِ الْمُجْتَهِدِينَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى أَنَّهُمْ رُبَّمَا
رَأَوْا تَجْهِيلَ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِهِمْ فِي مَسْأَلَةٍ مِنَ الْفُرُوعِ بَلْ تَفْسِيفُهَا
وَالْتِكَاثُ فِي عَرْضِهِ وَنَسْبَتُهُ إِلَى الْجَهْلِ وَالْحَبْطُ فِي الْعَقْلِ مِنَ الْمَلَاحِظَةِ الْوَلَّاحَةِ
حَتَّى لَا يَتَكَلَّفَ أَحَدٌ فِيهَا وَارْتِكَانَ ذَلِكَ لِحَالِهَا فِي تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ مُحَقَّقًا عِنْدَهُ
بَلْ فِي لَوَاقِحِهَا وَقَدْ شَهِدْنَا مِثْلَهُ مِنْ بَعْضِ شَائِخِنَا الْمُطَهَّرِينَ مِنْ لَأَعْرَاضِ الدُّنْيَا
الَّذِينَ يُؤَيِّدُونَ إِلَى أَنْ قَالَ وَلَا أَفَافُ الْمُرْتَضَى الْفُهَيْدُ يُنْقَلُونَ عَنْهُ الْأَخْبَارُ وَيَعْتَدُونَ عَلَى
رِوَايَاتِهِ لِأَنَّهُ تَارِيفُهَا خَتَمُهَا بِمَنْ تَقْبِلُ وَتَشْنِيعُ بِمَنْ تَصَدِّقُ مِنْ أَزْهَبِهَا أَنَّ شَرِيفِ ثَانِي
او را جاهل و محط و مستعد و ملحق و زندق و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از یحتمل و سوائی او
فرو نگذاشته چنانچه خبری در کتاب ندکور از جانب ثانی بنی است که میگوید در طهری و این کلمات
بر نقل ثقات میفرماید إِنَّ تَشْنِيعَ السَّيِّدِ عَلَى الصَّدُوقِ وَكَيْسٍ مِنْكُمْ عَلَيْهِ بِجَلَالَةِ الصَّدُوقِ أَوْ أَنَّهُ لَيَعْتَقِدُ
فِيهِ مَا دَسَّ بِهِ إِلَيْهِ وَلَكِنَّهُ مِنْ بَابِ تَغْلِيطِ الْمُجْتَهِدِينَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا حَتَّى أَنَّهُمْ رُبَّمَا
رَأَوْا تَجْهِيلَ مَنْ خَالَفَهُمْ مِنْ أَهْلِ مَذْهَبِهِمْ فِي مَسْأَلَةٍ مِنَ الْفُرُوعِ بَلْ تَفْسِيفُهَا
وَالْتِكَاثُ فِي عَرْضِهِ وَنَسْبَتُهُ إِلَى الْجَهْلِ وَالْحَبْطُ فِي الْعَقْلِ مِنَ الْمَلَاحِظَةِ الْوَلَّاحَةِ
حَتَّى لَا يَتَكَلَّفَ أَحَدٌ فِيهَا وَارْتِكَانَ ذَلِكَ لِحَالِهَا فِي تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ مُحَقَّقًا عِنْدَهُ
بَلْ فِي لَوَاقِحِهَا وَقَدْ شَهِدْنَا مِثْلَهُ مِنْ بَعْضِ شَائِخِنَا الْمُطَهَّرِينَ مِنْ لَأَعْرَاضِ الدُّنْيَا
الَّذِينَ يُؤَيِّدُونَ إِلَى أَنْ قَالَ وَلَا أَفَافُ الْمُرْتَضَى الْفُهَيْدُ يُنْقَلُونَ عَنْهُ الْأَخْبَارُ وَيَعْتَدُونَ عَلَى
رِوَايَاتِهِ لِأَنَّهُ تَارِيفُهَا خَتَمُهَا بِمَنْ تَقْبِلُ وَتَشْنِيعُ بِمَنْ تَصَدِّقُ مِنْ أَزْهَبِهَا أَنَّ شَرِيفِ ثَانِي

تشیع و تحمیل و تحیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عیالات خود ملحق و زندق و ضعیف العقل و محط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از یحتمل و سوائی او فرو نگذاشته چنانچه خبری در کتاب ندکور از جانب ثانی بنی است که میگوید در طهری و این کلمات بر نقل ثقات میفرماید

تا لیا بیاورد است تا اثر جانی و متقلدین او از تشنیهات صاحب مخدوین کترین مثل عبار از تند باد
 نیست و نابود میگردد و بطریق اولی جواب فاضل خبر انری از طرف این قاصر الباع هم حکایت شده و نیز اگر
 فاضل ثانی یا علما علی اهل سنت از مدسین و بلعین میدانند و کفر و فسق او بحجت عدالت حلقه از شرین
 و اهل بیت طاهرین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و دیگر مقتضات باطله شش مثل مدین حکم میرسد
 گوشت لایق مذکور در طائفه شیعیه عدیم الظنیر و معدوم المثال باشد چه بجای آنکه او در محبت انا
 صدیق رضی الله عنه سهوا برود و قضا بخورد و در بجای خبر که اطفال و بستان هم بران خنیده
 میزنند و بلیا و تفسیر از تشنیهات میگویند و حاشا و کلا که جناب علامه دهلوی نور الله
 و این اقل الا نام را در قضا محیف کلام مقصود از تشنیهات ثانی یا قلی خویش باشد بلکه مطلوب
 همین است که کسی از ناظرین سامعین بتقریرات عامه فیه پیش از سب باطل را اختیار سازد و از
 مذمت حق دست بردارد و چنانچه خبر انری تفسیر آن کرده آنچنین است که جبهه جانی و عوام
 قصه سیادت ثانی یا را بداند و اشتباه نماید و مستغاثه خود را بر آن گذارند و دستا و خویش را
 از این سبب بکار از سادات بکار دیگر بکار نامی نموده و جناب سیدیه و حضرت سید الانوار صلی الله علیه و آله
 نمی کنند و قاضی و معصای پیش سیدنی را بدتر از سگ و داند و قاضی کاشانی و خلاصه المصنف
 عند السبب باشیم در ارتکاب گنایای روایت نمایند و دیگر علمای امامیه در کلمات تعدیه مرقضوی که بر
 ترتیب و فقهی حق کرده اند نقل میکنند آن **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ**
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ و آن **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ** و آن **لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ**
 قرابت قرابت است که از این سبب است که از اهل حق سبب آن را که از کافران سبب را بداند و سبب
 که بگوید از تشنیهات ثانی یا که تو هم در میان اهل حق و حقیر نمی ایستاد است بر و ابان
 و بی یکه و باب تشنیهات ثانی یا هم بقید قلمی آر که هر چند شیخ مفید و مناهات خویش
 تشنیهات ثانی یا بیشتر از آنچه در کتب کمال شیخ عاملی منقول است که در این شهر است که از دعا

صاحب الامر و باب الشيخ المشايخ است چه توفیقات اجتناب در بعضی از مقامات اند بر افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب هوایع پیش
المر صاحب تحفه انوار عشریه میسر و منع ذلک از خواب تابیده از فرق بسیار است ابالیه و با جمله
کافی البحار و لباسها انبیاء و ائمه علیهم السلام تصرفات بشیاء کماستصرف نمود چه انشاء الله
تعالی پس امام الامر و فرمود کامل را مایه را با عتراف برادر مهین مؤلف که بدعای حضرت
امام مهین در رساله نصرت اخباریه لباس سبزه و پوشید نمود و زندقه گفتن بی دین و بی
قراردادن و زبان کمال طعن و تشنیع در حق او کشاد و این را محذور زندقه خواهد بود پس فاضل اعظمی
مستحق تکریم و تشنیع و تفضیح بوده باشند و هر چه گویند از خدا رسیده و احسن باقی است
بزرگش نخواهند اهل خرد که نام بزرگان پیشینی بر او انکسار میدهند و سبزه انداخته و عترت
شانند که هر چه است بر ایدست شمس سیکو هم و خوار و خاشاک این راه را از دست آنها جدا
میسوزیم و یا اولی الامر انیت انتهاض یکدیگر و لیل بر تحقیق و بیاقت حضرت ابی
صدق که براعات ابحار و اختصار اتفاق افتاد و حالیا بران گفتا نموده باصل اصول و در
و بر بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مؤلف و را مشوجه میمانم **قوله** و اگر کسی بداند **اول**
اینهمه تخالب بصور خیال خویش است و احقر العباده و البسبب عدم حضرت تعزضی بدان
ضرورت **قوله** بی عقاد و اصل چهارم **اقول** چهارم که اصل پنجم را برخلاف هر
باشد اتفاقاً حق و دیگران از علمای خویش اصل چهارم چون گفته اند که نبوت با توحید یا
با عدل را که با عترت کار طایفه از صفات قرآنی است مؤخر از آن فهمیده باشد یا خدایا
شاید محمول بر این است تمام و یا نظریات خردیانی بعضی از وجه خواهد بود لیکن باصل طایفه اصل
الاصول باید گفت اصل چهارم چنانچه روایات اصول را بجایگاه اول بر آنست که بعد از اوست
امام و حصول شیخ هیچ صغیره و کبیره بدتر حال ندانم بیاید که سبزه ایاریه اعلام و

اعتقاد قدیمی امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقا و لاحقا با خدا آن اشارتی نمودم نگفتند
 است حال عدل و معاد و گناگان شیعیه فرق دیگر را در سنجیده اند و مخالفان محض بعقاب نیستند
 بر زبان نیاوردنی باقی ماند نبوت و آن بر صورت خیالیه و عقداست مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه ولایت
 و الهیت کامرا فلان نقل قول که چنانچه ترک اسلام داردت میگویند الی خره **اقول** بسیار
 از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف در آن بهتر از قرآن است بر خلاف
 این و حکم واقع است چنانچه برناظرین مضاح محض نیست و بخداست که مامورین با ظاهر ارجح خود
 بنص صریح فرمودند که عقا و با مامت از ضروریات نیست پس حل احادیث بر کذب با قیاس و اصول
 از جواز ندارد اگر چه شارحین بود سها پنجه خرافتها گفته باشند در مقام بران جمال گفتاسم و فیصل
 این مطالب از آن خبر و ختم که در نامی طولانی در آن فائز خواهد کرد و ناظرین و سامعین بسبب بیست و یک
 خوانند شد **قول** غرض ما نیست **قول** بلف براله عباد که از فتح الباری می شرح کرانی در ابتدای اتی
 خویش قلبی نموده اثر از نیستی در آن نبوده که از جمله احد ثواب بعد که در تداو شرعی سمر و جمله علم از
 مرتدین علی عقابهم مراد است و در هیچ حیرت و امواج فکر کم که چون صبا کب راری حساب
 فتح الباری اشاره و صراحت در همان عبارت تداو را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول کرده
 باشند از احداث تداو شرعی چگونه مراد توانند گرفت لم یز الو اودف آن چگونه قرار خواهند
 داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند بی نوشتن عبارت
 شان کلام و امثال این مطالب که در آن و غیر عموم خویش گوی سبقت از رسیدن بناطره بود
 خارج از کنگر قانون تصنیف و تالیف است با کجکه اگر مراد از عبارت کرانی و مستفاد همان
 عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس لا الت آن بر آنچه مولف فهمیده ممنوع است
 لابد که مراد قاضی الدلیل و اگر بنیاد این قیول و قال عبارات دیگر است پس نقل کردنش از شرح
 کرانی و غیره بی ضرورت تا این بحث و نظر در آن غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مولف است

یانه و غائبین است که در فهم مجاز بزرگان مرقوم الصدور در مغلطه یا گرفتار شده یا آنچه شرح
 کرانی و عقلانی نزد اوست تقیم نیست کما اعترف به قوله و اینکه از ما احد توانی اقول درین
 نزدیکی بخوبترین وجه دریافت شده که ادعا صدق احداث خلافت خلفای راشدین با عترت
 جناب امیر در هیچ البهلا نغمه مؤید و موعود من لدن بودند بدیهی البطلان است و شکرت
 آنست که این دعوی بر اصول مقرر اهل سنت نمایند معاذ الله من تلک المذهب علاوه
 و دعوی ترتب ارتداد شرعی بر خصم خلافت امیر المومنین و مخالفت او که از خلفای راشدین
 زعم مخالفین صدر و یافته نمودن بلکه راه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمانان ندیده و چون چنانچه
 از بخاطر است و قابل سلام آنها بودن و وقت دار و گیر از اجاث اهل حق ازین دعوی
 قرار کردن بار او تبدیل خلاق حسیه از لفظ ارتداد یا فشر و یا هر گز متناقض
 و قد عرفت تفصیل مذکور الیه اکابر هم فیا سبق تا آنکه با عترت شیخ علی در شرح تجرید نبات
 خلفا از عذاب بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق نبات تجریدی من خستها الا انها قال
 می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بنا فاسد فاسد است زیرا که بنیادش بر آنست که صاحب
 نهایی صحابه کبار را موردین علی عقاب هم قرار داده و جفاة اعراب را از دایره این سانحه
 اخراج کرده و هو صلا لا یصفی به العقل السکیم کما مر و استمع له زیادة السیاق
 و التقریر عند قول المؤلف الخیریک ما انض علیه ابن الاکلیل و یقریر بترک جبا
 خود مقرر است که اذاجار الاحتمال لطل الاستدلال برین وجود احتمال صحیح و عبارت صانها
 که تقریرش سابق بر کوشید از استدلال ایشان نامی اثری نیست بلکه فیه اگر بخاطر کسی
 اقول عبارتیک از بنای نقل فرموده با وصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی بعضی دیگر
 به دران واقع است اول تصحیح آن حرف نم من بعد در اینجا از عبارتش فهمیده و قال کتم
 بدانکه لفظ او بعد لفظ جانی از قلم ساقط شده و لفظ جانی بمعنی غما یا جانی مقابل او ابرار قمر

کرده و علامت نموده که از این بدل است بران نوشته من بعد لفظ تقصیر که مشتق از اقتصاص یعنی
 قصاص گرفتن است در مواو و دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگویم که منکر مقابل معروف
 است و معروف یعنی نیک و آن عام است از واجب مذکور چنانکه در نهان پیدا کند که تصریح بدین
 واقع است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد
 یا کبیره آری قرآن عبارات و الفاظ را باید دید و برنا سبب آن حل باید کرد و ازین است
 که جمعی از شارحین شغای قاضی عیاض هم برین تعبیر تصریح کرده اند کمالا یعنی فان اراد
 بعد صدق هذا المعنى على التبدل انه لا يصدق على منكرى الزكاة مثل المالك
 وغيره فهو مخالف لما نطق به اخبار الفريقين وشهد عليه انكار الطريقين لان
 انكار الزكاة الذي صدق من هو كذا على ما عرفت سابقا كما انه رتبة ورجوع على الامر
 الذي كذا عليه كذا في احداث في الدين وابتداء في ملكه سيد المرسلين كانه
 لم يكن معروفا في الكتاب في السنة ولا اجتماع الامم فكل واحد منها قريب من صدق
 باعتبار المعنى بل يصدق كل منها على الآخر من بدعي عدم صدق احداث
 على هذا كما تريد كيف يدعي انصاف لنفسه بين ابدى لا شهاد وان اراد بعد
 صدقه انه لا ينطبق على من اختار الكفر البواح مثل عباد ولا ضمام وارتكب
 الشرك بعد توحيد المالك العالم فيخرج حينئذ الى لا تفارق قوله ونحو بعض
 طرق اه اقول باجرائی عجیب که مؤلف غیر از او عاوی استعدا و دلیل و برائی بران قائم
 نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بکار نسیب و از افراد تبدیل و تغییر این خود بله و صبیان و نساء
 فهمید که اگر بزرگان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زکوة میداد و بعد از جناب سوگند و بایست
 را بمعنی از وجهه خیار نمود و التبدل بر روی احداث و تبدیل و تغییر هر صداق می آید و چنین اگر
 از اصل سلام جوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا المعنى العموم فكيف قد ورد لفظ تبدل ببعضی

از طرق و دلیل عدم صدق احداث برآورد و باشد محجب است که فریب بعید باشد و برین کج روی
نام انصاف باند قارن **كَلَّا اِلَّا انْصَافٌ هَذَا اِلَّا ظُلْمٌ وَاَعْتِسَافٌ مَّا ذَا قَوْلُكَ**
بلکه بصراحت **ال** است الی خز **اقول** الی گفته ایم که ولایت بتبدیل ساختن امری که قرار یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوٰۃ و فرضیات آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه
او بآن سابقه هم قرار یافته بود جفاۃ اعراب آن را تغییر و تبدیل ساختند و بجموع خبر
وفات شریف نزد و خاد و غل باختند چنانکه نقاش از مجمع البجرین گذشت تمام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مولف بر طاق گذارد و بدعوی مختصر بودن امر قبری
خلافت بلا فصل مرقضوی سر بر دارد و این مقدار هم بدش نخلد که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر بخواند که میان شیعه و سنی محل تنازع است **اَلَا تَلْبِسُ بِلِي زَيْنِ عَابَرِ نَاشِئِ**
و حقیقت الامر این است که چون ضعیف در کاکت اوله طائفه خویش بر امامت بلا فصل جناب
امیر نیک و انداز اشاره بدیسه هم نمی کنند بصراحت چه رسد از خیال و صغیر شد که بنیاد تقریر
اکثر فاسد و سماع تحریرش غالباً کاسه میباشد **قوله** و از آنچه تبصیر **ال** است **اخ اقول**
که یکم حدیث الحوض ابراهیل را در او کفر منطبق میگردد و چنانچه را که نزد مختصین در کمال شوق شجاعت
بودند بآورد و شرعی متصف میدانند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم به بعضی از
اصحاب است اگر چه از کبار مهاجرین انصار نباشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از
ایشان خوف ارتداد و حکم لا یتصور الضلال بعد الهمه حاصل نبود الا ناسی نبوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص لالت بران ندارد که احدی را از
حتی که جفاۃ اعراب من بخند و خند هم نیز مرتد نشوند و منتهای کار جز تنافس چیز دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر خوبی دریابند که مولف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس نبوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و شیعیان او از مقصرین حقوق و سبیلین امور سزد
 نه یعنی که بروایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوبی این گروه دین فروش دنیا خرمین غیبت
 دنیا و دوستی بر روی که زکوة ندادند و محمد یک در وقت اسلام در باب کوة و جسمع و تقویض
 صدق استند بحدیث و علم بوفات سرور کائنات صلعم کایدل علیه استدلایم بالکرمیه ع
 حذرون! اموا لیهم یک استند اینهمه بالبدایه الاولیه تنافس نبوی بود بلکه احداث و ارتداد
 بالمعنی المعلوم نیز بود و از اینجا نماند تا شیر صاوق بر ضد ظهور جلوه گرفته شود که قول مؤلف بر گاه
 از احداث ارتداد و مراد باشد لامحاله خلافت خواهد بود که خلفای راشدین انجمن پرور
 باطل محض است اول باید که دلیل بر صراحت نماید باز باین مخرج فاعل کتاید قول و مع
 اخ اقول هر گاه بر عدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و محقق
 دستایش جوابیکه خود مؤلف تحریر آن بهادرت فرموده و بعضی از مقدمات در آن فرو
 بر جای خود نباشد و الحمد لله علی ذلک **قوله** هر گاه از احداث **قول** اگر مراد از ارتداد
 رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شراح کرمانی و صاحب نهاییه و مجمع البحار التبه مراد
 لیکن لازم نمی آید که این عرض خلافست مرتضوی که معاذ الله بر عسم اما میل از خلف
 نشیر ظهور آمد خواهد بود زیرا که تنافس نبوی منحصر در خلافت نیست کما عرفت
لا یطاعوه علی من ینکر الزکوة مستدالین بالقرآن فایلین بآن فرضیه
مختصه بنما رسیده لایس الجان ولا یخفون عذاب النار لولای العابدین
من اهل البی و العبدان **بایدل علیه صحاح** اکادمی بل تصور
الفرقان قوله اگر کسی **اقول** دلالت صریح این حدیث بر خلافت مرتضوی
 و منوع است چه احتمال ارد که این حدیث در مخاطبه زمره انصار صدور یافته باشد چنانکه
 مؤلف بعد ازین خواهد گفت که خطاب لا ادری الخ لولای بعد مخصوص بجناب صدیق

و اتباع و شیاع اوست و حال آنکه مؤلف در مقام مشارالیه مستدل است اختراع حتمان را
 کفایت نمی کند خلاف نصیب این شیخان که توجیهی و منعی پیش نیست پس مضمون ازین حدیث آنکه
 ای گروه انصار خیابان بنمایید که از شما هر صی بر امارت و خلافت صواب خواهد شد و این سرحد را
 و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب نیابت در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد
 که گروه انصار بعد از واقعه سید الا برار و سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباد را
 بر سر امارت نشاند و بعد از آنکه انصار بعد از غفلت و لغزش خویش در آن روز که
 نمونه روز قیامت مورد کریمه آن ذلک الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل
 کل من ضعه عنک ارضت و تصنع کل ذات حیل حاکما و تری الناس
 سکادی و ما هم بسکادی بوز و ترس باصل شکاری رسیدند و بجزو القیاط حجاب
 افضل الصدیقین و بنیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
 راشدین باشد نه بطل خلافت ایشان ضوآن له علیهم جمیع و الاضمار اصول امامیه محتمل
 که حجاب میر و بعضی از اتباع و شیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری لدل حجاب
 فاطمه زهرا و سنین او در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بار را بصبر و سکون مفرموده و خواستند که بتفریق جماعت و شوق عداوتی سلیم مشغول شوند
 و این قسم احادیث که در آن تحدید از حرص علی الاماره مذکور است و رکتب فریقین مروی و بطور
 چنانچه بر این طریق مجملات بجار الاوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از حجاب
 سیده هم ترک وصیت بهمت صفت بصاحت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
 و بحار بر این شاهد است و از اینجا است که در مجمع البحرین میگوید و من له حدیث فاطمه
 فاخذت بلبا بیک سر فجدت به الیهما انتهی و هم ترک تعقیه لفظ ببت الفاطم
 قدر حسان است حاشا جنابها عنی که فی سیر محتمل است که اکثری از مقبولین امامیه

مرد باشند که ستره کشیدند و بروقت موعود نرفتند و جناب میر شرف حضور نیافتند و مصداق
 حاصل حقیقت شدند کافی الباری و سببی تفصیل الشأ الله تعالی و طلقش غیر از کاسه لیسیم خلفا و حسن
 امارت قصدا و شوق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیر بهوش مخفی نیست
 که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل تشیع بیشتر اعاذی خواهد یافت که اهل تشیع
 خلاف خلفای اشدین است و این بحجّه نبوی است که بر امر استقبال متنبه گردید و بحال کمال
 و بقی آن عالمی را فراموش گرفت و موجب بصیرت اولی الابصار و باعث کعبه و سترش بلکه
 استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه روایات کتب معتبره محدثین ایشان قبل ازین
 بر زبان قلم تفویض یافت و تازه تر اینست که فاضل کاشانی در خلاصه المنهج و صاحب
 علمی و ذیل تفسیر آیت کریمه یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمه الله علیکم اذ
 جاءکم جنود فارسلنا علیهم ریحاً و جود الم تر وها وکان الله یاتکم لکم
 که بغیره خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود می کشیدن خاک و بالا آوردن شل زینماک
 شریک صاحب بود و عاودتی ایشان میفرمود **اَللّٰهُمَّ اِنِّ الْعَبَسَ عَیْشُ الْاٰخِرَةِ فَاَغْفِرْ**
اَلَا نَصَارَ وَاَلْهَاجِرِیْنَ درین اثنا سنگ در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت علیه
 السلام علیه السلام را خبر کردند پیشین بدست گرفت و بر سر سنگ دو و انگشت شکست و نوری
 بر دست گفت که اگر بغایت شام بمن دادند نوبت دوم و آنک یگر شکست و نوری دیگر
 ظاهر گشت فرمود بلا دین بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را در شکست گفت الله
 اکبر تعالیه ملک فارس قبضه اقمه از من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
 میدهد چه امر از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس شام و من صد میکند انهمی عباده الکتاب
 انسانی مختصه همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطریق متنوعه و سخنان مختلفه این قصه را
 وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات تفصیله بر نبوت این ائمه و اهل بیت در حدیث اجماع

انکارش نیست و در اینجا حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارات
 موجز ادا می شود و آن اینست که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی از احادیث
 که ظاهرش دلالت بر تنافس اصحاب دارد چنانکه گذشت محصل بعضی تشبیه مخالفین بنی اسرائیل
 است پیش کردند گفتیم اگر این احادیث که مجلسی هم بطریق متنبه و دیگر اساطیر شیخ با سند و خوش
 در بخار و غیره آورده اند دلالت بر لطایف خلافت خلفای طائفه کند خلافت حضرت امیر بطریق اولی
 برهم شود و اماست باز ده امام که بران مبتنی است بلام نیست و نابود گردد و چه خوش گفت صاحب
 خفیه انار که برانه شهر شادوم که از رقیبان و دشمنان گذشتی که گشت خاک ما هم بر باد رفته
 باشد **قول** پس مصنفی باید که آن **قول** چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی
 که دعوی مؤلف که این حدیث صحیح در منصب خلافت است تبلیغی شیطانیست و بر سرک امامیه صراحت
 زاید در صورتیست بیا تصور بگو و مثلاً میفرمود که شما می فرمایید فلان و فلان غصب حقوق امامیت را
 اراده میکند و این موجب تفاوت با بدی و مستوجب جزا و عذاب نکال سردیست مای
 فلان و فلان از خواب غفلت بیدار باشند و پیغمبر و رسول از گوشه های بیرون آرید و بدینیکه
 خلیفه بر حق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط و ذات او گرد آمده
 که اگر ما در مختون را بیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گو یا گردیده و بر بازوی راست او آیت
 کریمه و قلمت کلمه زیاک صدقاً و عدلاً گزیدیم پذیرفته و از خمیازه بدین که شوق لب
 کشیدن نمره گشته و گاهی محلم نشده و سایه نشین بر زمین نیفتاده و بوی دهن و دهان حسرت نرغده
 تا تازی نهاده و بر تنگ مهر زده و زمین بر از او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع
 انگشتی که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسایه نخل خشیده و از صغیره و کبیره عداوت
 قبل الاقامه واجب با معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک باز ده کس اولاد او نیز به همین صفات
 متصف خواهند شد و در عین رکوع خواهیم و محل بعنوان کون خواهند داد و کمانی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی فی المفتاح والکافی دروضه الاخبار والعماد والبحار پیشینید و بر اقوال و کوش
 فراورید و اطاعت او کنید و از عصیان و عداوتش اجتناب نمایند و مثال ذلك من العبارات
 الواضحه الداله و حالانکه بر اصول طائفة متشیعین و صیغیکه خباب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 در حالت حضور تقضای و انذار غشیرتک الا قرا باین عبد العباس فرمود و بتاکید
 ارشاد نمود و بر علم شیعه از لال مانت حضرت امیر و غصب و عدوان اصحابت کما یلوح من متن
 المجلسی مؤید خلافت صدیق می باشد و بر عدم خلافت بلا فصل حضرت امیر ندانم و برین مقام
 بر قدر ضرورتی مقتضی می گویم قال ابن عباس کلم ازل له کما امرت به رسول الله صلی
 الله علیه و آله و وصای و مودعه علی و آله لیک بر عمل عنده قال ابن عباس کلم
 مضی من الزمان و حضرت رسول الله الوفاة فخصرته فقلت له فذا العباسی و اقم یارسول
 الله قد ننی اجاک فما تأمری فقال ابن عباس خالف علیا و لا تكون له ظهیرا و لا
 ولیا قلت یارسول الله فلم لا تأمر لنا سیدنا محمد بن الحنفیه قال فبی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم حتی اعمی علیه ثم قال یا ابن عباس سب الکتاب فیهم و علم ربی و الذی
 یخبر الخبیث نبی لا یخرج احد من خالفه و انکر حقته من الذی یخبر الله ما
 به من نعمه یا ابن عباس ان اردت وجهه الله و لقاؤه و هو عنک کاضی قال کلم
 علی بن ابیطالب فمیل معه حیث ماک و ارضیه اما ما و عاده من عداؤه و ال من
 و آله یا ابن عباس اخذ لک من خک شک فیة فان الشک فی علی کفر انتهی
 الکون معنی این حدیث بر زبان مجتهدین قلمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه لازم و مجب
 علیه السلام بودم پس زهد فی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و قسم
 که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نانی فرمود و مخالفت کن موافقت منما علی او
 البته تو از برای او عین بد و کار و ناصح و تابع و دوستد از ایشان این معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب بصلحت فقیر از فرقہ جازرہ فاجرہ کافرہ ہمراہی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب شو عرض
 کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بعدی گریست که پیشش شد باز فرمود اصل
 میرم است سوگند یا دمی کنم از دنیا یک کس چون خواهد رفت از گردی که مخالفت نمودند و
 انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید از
 فرمود که براه علی سل کن و دشمن باش دشمنان تحقیقی که شک کردن در حق علی کفر است و لعن
 این حدیث در خطاب ابن عباس که مددگار علی شواخ صراحت بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
 هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را نهی از اطاعت و نصرت امیرالمومنین
 فرمود ضرورت است که او باطاعت حضرت صدیق حکم حدیث معرفت و اطاعت امام است
 تکیه کلام علمائی امامیه است ماسو خواهد بود و به ثبوت التخصوا امام بر مقتضای شخصی مذکور
 و جوابش بخند و به متیوان گفت اول آنکه آنچه جناب امیر بروایت صاحب بخار و اثبات حق
 و مانند او در جنگ جمل رو بروی سیرین عوام که حدیث عشره فی الجنبه بار آورده و خود را بر
 ایشان داخل کرده افاده نموده بر این مقام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای سیرین تو قابل قطعیت
 جنگی من شدی من ای لوح تو درین مره گویم تم پیش مخالفت من نمی آید که او نهی حالیا
 معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بر عمامه میگویند که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس
 آنرا دانستی روایت کرده و بر خلاف صدیق ناسید میکنند تا گریه قبول کردم و آنچه او مطالب
 مذکور امامیه خراج نمود چون کسی صاحب تلخیص و خیر جامع او نمی ناید و بر تبصر او گواهی مید
 و کثوری و رکانه خود و دیگران نیز تشیع او را اثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
 فَأَمَّا فِرَاقُ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ حُجَّةٌ دُونَ الْأَدْعَاءِ كَقِسْمِهِمْ كَمَا قَالَ الْعُلَمَاءُ الطَّائِفَةُ فِيهِ وَاجْتِماع
 غَيْرُهُ تَنْهَاهُ وَدَعْوَاهُ أَنَّهُ جَوَانِ زُخَالِ بْنِ عَبَّاسٍ تَصْنِيعُ نَحْمٍ وَرَوَايَاتُ قَدِشْتِمْ
 مطالعہ آریم نیک معلوم میشود که او ناصر مخیرین مطیع خلفای راشدین بود و هرگز معتقد نکلام

بما فصل جناب میرنده بلکه بر حقیقت خلفای ائمه نبات و قرار ورزیده پس واضح شد که اوقات
 نقیض نمی فرور برای خصم هرگز سفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت نصرت
 این عباس را و باره خلفا برقیه حل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همین
 صلی الله علیه و آله و سلم و حفظ جان ناموس می را از اطاعت انقیاد و مرتضو منع فرمود و چنانچه همین
 بخار و دشمنای ترجمه از یکدست خود یکدیگر و سطر بر این ایت بجا زاید و که فوند از نیت منقوش
 خویش در گذشته پس این ایت تفسیر ال بیت کاستمخ انفا طها فی السکک الثانی این تاویل و
 قبول را دومی نماید و مخلص این نیست که جناب امیر این عباس از گو ساله پسرستان شمار فرمود
 پس اگر اطاعت مولات خلفا از صمیم قلب شد صدق گو سا که پستی از محالات خواهد بود
 و مقام تحریر است که علمای امامیه بقیه این عباس اطلاع حاصل شود و جناب امیر که سینه مبارکش
 مثل لوح محفوظ حاوی هر یک و بایس لوی خبر از آن لغو و باید من بکای شیطان و انقیاد از حق
 گو ساله پستی بر شخصی که بقیه مولی و بطبع خلفا باشد صادق بدین ایل سباید که حضرت امیر
 اختیار بقیه بر اصول امامیه مثل سلمان ابو در هم سابق الاقدام بود و معاذ الله امام گو سا که پستی
 باشد و الا لازم باطل الملک و هم شمله و در بدایه اطاعت و انقیاد این عباس نسبت بخلفا از صمیم
 قلب و قریب به روایت در کتب معتدله شیعه موجود و آنچه در اینجا ایراد کردم کلی از گفتن فرشته
 از ترس نیست سو هم آنکه از منطوق حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است
 خلفای ائمه معادوات جناب برقصه انداختند زیرا که حق تعالی ایشان را با انواع نعم و افره تأیید
 فرموده و عالمی را بر طبق انبیاات مصطفی بر دست ایشان راه راست نمود و اگر همین معبود
 می بایست که مثل خواجه خدایم الله سلوب النعمه میشدند و کلام مقدس نبوی تعالی
 شش خرافات نفس الامر میگردد و پیچیدگی از اعمال ایشان و بارگاه خداوندی قبول نمی تواند
 و حال آنکه در کتب غم مرویست که چهاردهاد و مقامات ایشان با هیچ قبول رسید پس علوم

شد که عبدالمعین عباس را که در خانه حدیث امیر با طاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
 امامت حضرت امیر است نه قبل از آن پس این حق است و موبد این مدعاست قید
 انا ما در جمیع اراضیه اما یعنی اطاعت و انقیاد کن و باو خوشنود باش و حالیکه او امام
 باشد و مرا و از آنکه تر و در حق علی کفر است تر و دشمن نمودن در استحقاق آنجناب است
 چنانچه بنی عباس خارج است سودا و در وجه هم و موبد و موبد این فهم است حال
 عبدالمعین عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت حضرت آنجناب بشال اعانت
 خلفای شیعیه اختیار کرد و برای الزام آن ائمه چونیکه کفر حضرت مرتضی مهذا اکتفا شروع
 کردند که مرتضی محکم بپست حق جل و علا بخلوص نشین در مناظره آن گروه بی دلیل و راجح
 کرد و الحمد لله علی و خلیفه الباقی و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سید را برادر
 و دلدار کو بگوگردانید هرگز دلش برید و حضرت آنجناب قرار گرفت بلکه حقیقه اطاعت
 و انقیاد و خلیفه اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بجا و غیر آن بابتها چهارم
 آنکه عرض ابن عباس که زندگی تو آخر شد و اجل تو نزدیک رسیده اکنون و زبانه
 علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چهارم را تبرک مخالفت امر نمی نمائی علی باقی الروایه
 المذكوره و دلیل صحیح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 صحابه با او تبرک مخالفت نموده اند تا بامامت مرتضوی چنانچه در اذان شیعیه است
 چه رسد به اگر جناب مرتضوی در روز غدیر بر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین اتمام میفرمود
 و نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من القامات المزعومه عرض ابن عباس
 بنیاب اشرف الناس صورتی از اسکان نمیداشت و موبد همین است سوالات اصحاب
 دیگر از ملازمین وقت یار می حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قدیمه پیش از
 پیش از این متذکره و مستبر و نسبت از جمله که در باب شخصیت چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز و آنچه مفارک آن گذشته منعقد
گشته سوال عبدالمسعود است که بار رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر چه بر او صبی و نایب غسل میدهند گفتم و صبی تو کیست بار رسول الله
گفت علی بن ابیطالب اله آخره و سوال ابن عباس جواب فضل الناس صراحة فتصنا
آن میکند که اصحاب مخالفت بنویسند و اندوالات با بایسته فرمود که هنوز مخالفت و حد او
مرا بطرف نکند و اندازد که خلافت علی چه نام می سری و از بنیاد و صبح تر شد که دعا و لطمه طاهله
و اخبار دله برانست با فضل انبیا و پیروان که امر امامتش مفروض از جناب حدیث بود و
خلافت انعامی ثلثه سببی بر حسب عدوان و اینهمه بزرگان واجب التبری و العداوة و
ساخت و پرداخته عبدالمدين سبا و اتباع اشباع آن تدره الاشقیات چنانچه
آخرین اوراق با تحریف کار بر طائفه حال آن لیم بر همین سلب فضل خواهیم کرد انشاء الله
مقصود اصلی آن اعمی و الاستیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم با یقین بدانند
که با وصف تاکیدات ایزدی و عتابات الهی که زیادت بر آن تمجیل نباشد حتی که گرفتار
عدا و کفر تمام اصحاب و اهل بیت و عباد و در قلوب اودم رسوخ یابد و مدعیانیه و کفار و کاذبان
و رطلهای ایشان مژگون و لطمه و زخمی انجامید بخوبترین وجه بر آید و از مرض ابن عباس و ابن مسعود
اینهمه بوضوح انجامید که مثل حدیث ترویل و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام
که صدوق و مجلس و ویلی در ارشاد و اخراج نموده اند و در بیان تلافی و افی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجاست بعنایت الهی اگر زنده میمانم و در رسائل دیگر ضبط کنیم
و نیز حضرت مولف اسال سیدام سحر و زنایم عذر با پذیرد امی بارز که خاک شده
همچو آنکه جواب سید الرسل بعد از حصول فاقه و دعوی متشیعین که جناب خلیفه با فضل بود

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از پنج و بنیاد بر سبکند زیرا که مالک انبیت که در علم الهی
قرار یافت و قضای بر سر گرفته که خلافت بسوی می گیران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلاف
اولی که نمی گویم و مردم را بر یک مخالفین علی العموم امر میفرمایم که در نصیحت مجاوله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجاوله انبیا علیهم السلام را اتخاذ فرموده قال الله تبارک و تعالی فلیکما
ذهب عن ابراهیم الرُّوع وجاءته البشریٰ لیحکد لکنا فی قوم کوطار ابراهیم حکیم اَوَّاه
منیب بلا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انکم اتیتهم عنکاب عثر
صرح وجود و ایند عاز اصول رابعه بکار بکار بجا خود روشن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت مدینه شکست بود که خلافت بلا فصل علوی شدنی نیست و تصد
بر سرست نه معلق پس بعض غدیری بر امامت ائمه منین و محبین دیگر و اوقات که آن در نصول
می شمارند اصلی نداشته باشد و پاره پاره شد آنچه از اتباع و شیعیان ابن باشل مجلسی و بجا و غیر او
میگویند که عرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن لشکر ساهله خراج صحاب و جماعه
انجناب با میر المؤمنین بنا زعت نکند و جمعی بر گماشت تا ایشان را خراج نمایند انبیت
حال و حامی ششیمین اخباریکه معلق با خزان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق بنوید و بنیاد و فرمودی خلافت بلا فصل امامیه را خواست و در بخار و آید
و دیگر است که صد و آن در باره امامتش تصحیح تمام در که قبل از هجرت مدینه بر جلال
اصول خویش کام سابقا و انفا مفقودانه ضایحه اما اعظم حل و شرح تخریج تفصیل قول تبارک
اعنی و للصلح الحلی فی قوله سلوا عنکمه یا مرفقه المؤمنین و انت الحلیفه بعد و غیر ما گفته
اقول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام و هو الصلح الحلی من رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مواضع توارثت به الامامیه و نقلها غیرهم نقلها شافعا ذرعا من
انه لما انزل قوله تعالی و اذ رخصتک انک الا قریب من رسول الله علیه و آله

اَبَاكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ يَضَعُ لَهُ طَعَامًا وَجَمَعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُمُ الْكَلِمَ
 يُوَارِدُنِي وَيُعِينُنِي يَكُنْ اَخِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَوَصَّيْتُ فَقَالَ اَنَا اَبَاكَ وَوَارِدُكَ
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا اَخِي وَوَصَّيٌّ وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَوَارِدُنِي فَاسْتَمَعُوْهُ
 وَاطِيعُوْهُ اِلَّا اَخِي **باب** حَلِي كَخِيَالٍ مُنْكَرٍ كَغَايَةِ الْاَخْتِصَاصِ تَضَوُّي بَنِي
 عَبْدِ الْمُطَّلِبِ كَهَفَاقٍ وَكَفَرْنَا اِلَّا اَشْدُوْا بِرَوَايَاتٍ شَيْخِ خَوَاصٍ شَيْنِ زَيْنَبٍ بَخْلَافَتِهِ
 كَهَاضِرٍ نَوَازِدٍ مَعَهُ اَصْدَقُ بَعْدِيَتِ بَكْوَايِ شَانِي بِالتَّصَالِ وَالتَّفَصَالِ بِهَرُوْبِ رَابِعِ
 عَدَاوَةٍ بِتَقْدِيرِ التَّصَالِ كَلَامُ خَيْرٍ صَادِقٍ مُخَالَفٍ رَاقِعٍ مِي اَمْتِدَادِ الْاَبَا وَصَفِ السَّلَاحِ
 ذَاتِيَاتٍ خِلَافَتِ بَلْكَ اِيَّاكَ نِيْزِ كَمَا فِي الصَّوَارِثِ ثُبُوْتِ خِلَافَتِ لَازِمِ مِي اَيُّدِ عَيْنِ التَّفَصَالِ
 وَهَوَاِ الْمَطْلُوْبِ سِرِّدِ اَنْكَرُ **باب** اِيْنِ رَوَايَاتِ قَطْعِ اَزْاَجِهِ وَرِسَالَتِهِ اَسْتِ
 وَانْجِدَالِ عَنِ كُنْتُمْ اَنْدَ حَدِيثِ اِلَى شَيْخِ الْمَشَاجِ اَسْتِ عَنْ سَلَمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ سَأَلْتُ
 رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَصِيَّتِكَ مِنْ اَمَّتِكَ فَاَنَّهُ لَمْ يَنْجَحْ اِلَّا اللهُ
 نَبِيًّا اَلَا كَاَنَّ لَهُ وَصِيٌّ مِنْ اُمَّتٍ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَلَيْسَ بِي
 بَعْدُ فَكُنْتُ مَا شَاءَ اللهُ اَنْ اَمَّتْ ثُمَّ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَنَادَى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا سَلَمَانُ اَسْمِعِ النَّاسَ عَنِّي وَصِيَّتِي مِنْ اُمَّتِي فَهَلْ تَدْرِي مِنْ كُنْ وَصِيَّتِي
 هُوَ مِنْ اُمَّتِي فَقَالَ كَارِ وَصِيَّتِي يُوْسُفُ بْنُ زُوَيْنٍ فَقَالَ هَلْ تَدْرِي اِمَّا كَانَ وَصِيٌّ
 اِلَيْهِ فَقَالَ اللهُ وَرَسُوْلُهُ اَعْلَمُ قَالَ اَوْ هَلْ كَيْدُهُ لَانَّهُ كَانَ اَعْلَمُ اُمَّتَهُ بَعْدَهُ وَوَصِيَّتِي وَاعْلَمُ
 اُمَّتِي بَعْدِي عَنِّي بَنِي اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَعْنَى لَانَّ نَارِي يَكُوْدُ كِهْ رُوِي مِنْ بَنِي خَنَابِ
 رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِسَمِيْعٍ كِهْ هُوِي تَوَارِيْنِ اَمْتُ كَيْسَتِ نِيْرَا كِهْ خُدَايِ تَعَالَى
 سَبِيحِي بِسَبِيحَتِكَ وَكَرَاكَ وَصَلِي وَارِ اَمَّتِي قَرَارًا وَحَضْرَتِ فَرَمُوْدُ كِهْ نَوَازِدِ بَرِيْنِ وَاضَحِ نَشْدُ كِهْ وَصِيٌّ
 كِهْ بَرِيْنِ اَمْتِ وَرَكِي كِهْ تَعْدُوْشِ خُدَايَا اَمْتِ وَرَسُوْلِهِ اَمْلُ شُدْمِ حَضْرَتِ هَرَا وَارِ وَارِ وَفَرَمُوْدُ كِهْ اَمِي

سلمان تو از تعیین مصلی بن سوال کرده بودی سیدانی که مصلی موسی را پیش که بود گفتیم که این
 بن بن که لفظ قی در حق او بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ سیدانی که سبب مصلی بودن
 بود گفتیم که خدا و سوال و نیک سیدانند فرمود و پیش از اینست که او اعلم است موسی بود و امام
 و مصلی اعلم است بعد بن علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتده از ارکان اربعه امامیه
 سوال در زبان اخیر نبوی منقول است جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین پنج سید علی بن
 ازین امر گاهی کسی از بن نرسیده و من کسی بن باز در میان نهادم اکنون بدانید که علی
 بن ابی طالب خلیفه من است و وجود الت روایت شیخ صدوق بر دعای بنده نیز کاشمش
 نصف النهار است زیرا که با اتفاق فریقین بلکه تمامی است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 موسی مدینه و وفات حضرت ابی طالب است کما لا یخفی و در بحار و حیات القلوب هم صحیح
 است که سلمان بعد از حیرت بر زبان در از خبرت مصطفوی صلعم شرف شده کما سیکانی
 المسکات الاثنی الشاء الله تعالی و از حدیث امامی اینهم بطور پیوسته که اعلیت حضرت امیر
 خود خطاب ندیر و بشیر را تا این وقت معلوم نبود پس دیگر کسی را چگونه معرفت آن باشد و اینجا
 بسیار از روایات شیعیان در باره اعلیت هر تفصیلی که قبل ازین زمانست موضوع و منفردی
 میگردد و برین قدر چه موقوف است زیرا که از اوصاف انوار ربی السبح است بروایت ابن عباس
 رضی الله عنهما که بر خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسو جبرئیل و میرا
 جبرئیل با من اقبل و مراجعت سرافیل موسی حضرت جبرئیل این عقیده حل شده که محبت هر تنه
 در آخر عمر یکبار محبتی می باشد چه جای تفرات است تفاوت بلا فصل و از نیمه تمام تمامی
 احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در باره محبت امیر المؤمنین روایت شده
 و آنست که فقط این محبت و دخول جنات کافی و کافی است بلکه هیچ گناهی بعد از
 سفر نمی شود و الی غیر ذلک بن الامور التي اشترت اليها سابقا و آتيا من غير نية بالانفس

خرابها که در اصل مانت بلا فصل در اخبار امانیه و اصول ایشان واقع است مؤلف
 رساله را آنکه بدین ازا که کتاب الفین با هم عظم خوش که طبعه طفل محمد بن مستکین توفیق ان شهر کمال
 یحیی علی بن طالع جوابه السمری بقره العینین بر الالفین اشاره فرماید بر خود می بگوید و بخونیا یک که در خلا
 منضموی از امور مقررده مضمونه بوده فاعتر و ایا اولی الالباب قولوا ان هذا الشیء عجیب
 باجمد بسیار از اسکالات و اعتراضات از روایت ملا مجلسی که حصول تشیعین را چنین
 است بخاطر پیچیدگی موج زن است لیکن خوف تطویل کلام زد که آن حذر نموده در بقیه کلمات
 ممتومه مخاطب غور و فکری کنیم **قول** آبانمی یعنی این **اقول** بی می بینم که ایراد سین ای
 استقبال است لیکن قید مرتب نه بلکه حضرت مؤلف بکار آید و از روی او یعنی بعدیت متصله
 بلا فصل رو نماید نفس الامر ضروری نیست بخند وجه **اول** آنکه غلبه اهل دم بعد مخلوبی شان در
 سال اتفاق افتاده و حق تعالی در حکمت قرآنی حرف سین در اینجا استعمال فرموده که و هم
 من بعد علیکم سید علیون فی توضیح مسکن و در واقع امری که در چند سال منضمه شود و جلوه
 شود و مرتب که آن گفت گو نزد جناب قدس الهی بمقتضای التمهید فیه کما یفید کافرا به فریحا
 متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من آیات القرآنیة کادت من الکثرة
 ان لاسای و هم آنکه حضرت سید المرسلین ابغ البغاء که کلاسن و بلاغت فوق
 کلام کل مخلوق نزد ارباب الضماق است در حدیث افراق است بهفتاد و نه مرتبه که در
 علمای فریقین سلم الثبوت است حرف سین را یاد نموده که مستغرق می علی ثلثه و سبعین مرتبه
 و بر فرعون مؤلف رساله ضرورت که اینهمه فرق و زندقانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 یا مجرد وفات شریفی در عالم موجود شده باشد و این امر شبهه و کثرت معتبره که در مقالات
 اهل عالم تصنیف گشته و نزد علمای فریقین هند اول استند مل و محل قاضی ابوبکر باطل
 و فاضل شارح و تبصره العوام سید مرتضی باطل است زیرا که درین استراق

که متبع بابش پیش متوجه روید بدی کشند و در مقصد صدق منظر فرج و ذکر جمیل آبادیهات
خود اندک استماع ملائکه مقررین و غیر ایشان نیز در وقت واحد از محالات فرق درین فرق بین است
که حکم بعضی مرتضو در زمره انبیاء کاسته نشاء الله تعالی قطعا ثابت و ملائکه باین عنوان که محال
ازین قوم بکریان مجتبت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب فکر فقیر افتاده به ثبوت نرسیده و لیکن اگر بعضی از
جلد نامی بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید
و ادیم نشان ز گنج مقصود ترا ده که گمانز سیدیم تو شاید برسی و حسن بعد تحقیق نماند که معانی حسن
ابن عباس رضی الله عنهما و متعلق به در ذین قصه چهار شق مرتقی میشود اول آنکه چون حکم جدید و در حدیث
صلی الله علیه و آله و سلم برانگشت و فرمود اگر ترا مروت منظر نیست باز خلاف او اختیار کن و آل و عقیق
آنکه هرگاه وجوب مروت منظر است آنکه از سوال من بعضی راه یافت بهرا اصحاب تبرک من انقضت
منی فراموشی بعد از گریه فرمود که در بار ایشان اجل بهم رفته پس باید که کور محل نمی توان کرد باز من که تسلیم نمودم
که منکر استحقاق و سلوک انجمنه خواهد بود پس وقت امامت استماع و طاعتش باید کرد و دوم آنکه او را خلیفه خواهد
کرد و یا نه فرمود خلاف او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلاف باید کرد و یا نه
و جوابش که در مجابا گریه سوم آنچه تشریحین بجا گفتند چهارم آنکه امر ترک مخالفت را نه و نه و نه و نه
را مدخلی نبود و بعد از آنکه تا به مدعی را فهم اخذ و در هر یکی ازین حقوق موجود و بعضی از آن را انقضت
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه ابراهیم استخوان در اجاث کتاب کاشف من فی را الهیانه است

والله یجیب عن الشیء الی الله المستقیم

مبینه الیوم القیامه من فضله اعطی کتابه بحسبه

مخصوص بسیار و پر کشیده و از وفات شریف تا این افراق زمانه متدبر گذشته و از خجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که ناشر بر نام مجاهد الدین صاحب الدیوان گذشت نموده ذکر نهیب
اعتزال و غیر آن گفته که این مذاہب مذکور رسول صلی الله علیه و آله و سلم با صاحبان پدید آمده اند
و بی مقام بر یکدیگر کتاب مذکور که بر شاربلی عظیمه بر اهل حق متضمن است اسلام می نامیم
فاصل منور میگوید پدید آمده اند که حق جز یکی نباشد ازین مذاہب دلیل بر ایشان نیست و خدا
شرفیت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حیث قال کُنْتُ نَبِيَّ اسْرَائِيلَ تَقَرَّبْتُ عَلَى اسْنَانٍ
وَسَبْعِينَ مِائَةً وَتَسْتَفِيقُ أَمْتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَتَسْبَعِينَ مِائَةً كُنْتُ فِي النَّارِ أَلَمِةً وَاحِدَةً
قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَدُنِّي هُمْ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ كَرُمِي
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر قبا و دود و غمره و روزه و سر انجام است که
متفرق شوند امت من بر قبا و دود و غمره و روزه و سر انجام است که
یا رسول الله فرمود که آنسانیکه بطریق من و بر طریق اصحاب من اندانندی کلام مجر و فقه و حجه الله که این بزرگوار
نشدن این بزرگوار فاصله چند سطر و سیاه و بیان اعتقاد و شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام و غیره عظیم است
بدو مدار میگوید اول جمعی اند که ایشان اهل سنت و جماعت میخوانند و خطای فقه و البصایر رسول است و خطای
رحلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و بقیه سنی کمال اول و بدین لایزال سبزیان بن بزرگوار
و تفسیر از هر مقام بیت بحال قدرت آید که تسلیم او و رویش فرود و بدین هیچ حرکت نشود که
همانست که بطریق اصحاب رسول است هر که بطریق اصحاب رسول است تا است موهم آنکه در واقع هیچ
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کر بلا علیه التحیه و الثناء نیز حرف سیر و ادب است
فوقین بحال بانکه مستقل الحسین علیه السلام کافرا لاله الخفا که مقلان عده من علی الله علیه و آله و سلم
الصمد و ذوق و بلا و ایقعه طیف استین ازین بجز حجت خاتم المرسلین قلوب اهل خدا حاصل کافیه
و بر از پنجاه سال تقریباً از وفات شریف شرف المخلوقات تمت ظهور یافته و اگر حضرت مولف

روایت را در احادیث رسول ربانی و تحریفات خلفا را در آیات قرآنی خیال رود بمقتضای مذہب خود این
 همه دلایل را بجوئی و عبارات حسب مجمع البحرین را که بری زمین و نزد خود نگاه میدارم بر الزام او درین مقام
 نمی رسم و آن نیست و شکی در این نیست که توسع و ذلك لا تنها قلب المصدراع من الزمین
 الضیق و هو الحال الی الزمین للتوسع و هو لا يستقبل کس و عو بعدیت تصلح لیاقیما مذکور
 دیگر نیز اشاره بکلیت بیخ رجلا صوفیالی یوسف کرده چهار هم آنکه این همه بعد تنزل تسلیم بوده والا مارا
 میرسد که گوئیم که شهید ثالث امامیه در کتاب حقائق الحق بعد از آنکه حدیث نبوی را بکم مستحسن و علی
 الاماکره و انکاستکون ذلک یوم الفیقه ففهمنا لم یبق و بدست الفاکله برای سخن عرض
 که یوسف صدق است و در از شرح هر کس نقل کرده که سین در حدیث بر استقامت اکتاف جمال بگزاروی
 می رود که تحمل است سیر بر آید باشد چنانچه درین کتاب کریمه واقع است سنگین صافا که انکاستکون ذلک یوم
 پس و آنست که عرض نبوی را بعضی بلایست تحقق خواهد شد و مخفی نماند که از عبارات حدیث بر اصول الحق
 که از تعبیه و اتفاق و در دو مرتبه در صحیح می تراود که هر صحن کنندگان را تحقیق و لم یبق امارت کما یفنی بهر
 باشد و این بر سخن از این میسر بطریق است که خطاب ایشان باشد بار خدا یا اگر حضرت معین خج است
 که خطاب به معینه جمع مقتضی است همه مخالفین و زبانیان سرور و خود باشد لیکن از دلایل بر این امر
 بنام برآید شود که این عرض در حدیث چنانچه در اکثر می را بابت قایل اند و گویند که مراد از صدق که میسر است
 و شک نیست که فی الله یوم و است که می و عذرا لا اله الا الله انتم انتم که حضرت امام هدی و سایر
 و اتباع او است که در زمان نزول این آیات از ایشان عینی اثری نبوده بخلاف آنکه میسر که اسرار علی شان نبور
 وقت ماضی بود و قول ازین کلام کاتب عرفی که شکیست که تحمل است که خطابه کرده انصار باشد معین بعضی از اصحاب
 دیگر که متصل و فوات شریف واقع شده فقه و لا تکن من الغافلین قوله و تخالطت بهم این اقوال اگر
 مراد جمیع صحابه اند هر صحن است بقول این امام نیز لازم آید که در حقیقت خطاب بر تیر و مادر و خواهرشان باشد
 و شک که او امام منطبق شد کاتب می خسانه خلفا را بفرمود و حکم و مشق و امارت که بعضی از اشیاء

و در صورت بعض غیر معین عامی شیعہ کما به ثبوت میرسد معلوم نیست که یقین خلفای اشعریین و جواد
 چندین احتمالات کدام دلیل سنی را بدامید که تعارض این اشتقاق و در رفع شود و البعد ازین دلیل دیگر است
 فیه یقین که در تعداد زیاد و در الفین باشد بحقیقت خلفای اشعریین گفته اند انشاء الله تعالی قول و اذاعت
 الخ قول و اذاعت ما تلوک علیک فی مواضع عدیده و الفین الیک فی مواضع کثیره
 یسبح کلام اللؤلؤ الذی و الفاضل اللوحی بآجاث نورانیة هم مشکوة الهدایة و
 الا یار و مصابیح الدیة و الا دعا عن اهل اله نصار یکاد من تر یضی و کولم تمسسه نادر
 ظمک حقاً ظموا کما لولوا علی قلل الطور ان ما افاده الحقیقة الکونیة و اجماع المدقق العسقلانی
 المدقق بل عایة التحقیق لا یسوق به شی من الغبار و الکدورات و لا یرد علیه شی من
 الاغترضا تفضلاً عن ان یکون لیس مستقیم و نفسه و ان ما ادعی هذا الادیب الیسیب
 من انک لأم لحدیث الجردی و النفاذیه کص علی هاکیه مرامه و هو ان المرد من لفظ
 المردین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خاص اصحابه المشهورین من
 المکسوسین الظلمانیة و الهواجر النفسانیة لا یدل علیه دلیل و برهان و ما کلام اللؤلؤ
 سلطان بل نفوه و یقول انه علی مقصی عاد انه کیف ما کان و مستقره مرة بعد اخرى
 مقصداً ان شاء الله تعالی قول کما نص علیه ابن الاثیر قول ابن التوفیق و ابن ابی شیبہ
 این دو عاقدت که هر عبارت صاحب خایض و غیب است لیکن چون بولف برونو مقصود بول
 برای عام مفید است از تکرار و طول کلام و نقل عبارت صفایه و زیقمام که بنیاد رساله و فلسفه
 است هرگز نه اندیشه اول دیگر عبارت می و از هم بعد از ان و عاقدت هر دو را باطل بنیاد هم بداند
 ابن شکر که بولف بخیر از ان و عاقدت کما سبج البحار لی کم و کاست و نیست و فیه حدیثی از حضرت فقال
 انه من یرا لولاً من ان علی عاقدت من متخلفین عن بعض الواجبات فلم یرحمه الله الهدایة و
 باعقابه هم لانه کم یرتد احد من اصحابه بعدة و لما اردت ان یرحمه من جفاته الا عاقدت

که احد از صحابه کبار را که فرموده که ما فرموده و تقریر یا علاوه برین تقریر عبارات علماء که شامل یکدیگر افتاده نیز
 بر دیگر انطباق بسیار حاصل علی التوافق ولیکن علی الشقاق و اگر در دو مقام از ادوار بر کفر حمل کنیم و
 جفاة اعراب از قصد حق و محض خارج نمانیم چنانکه مؤلف کرده و نتیجه برین است و نتیجہ برین است و نتیجہ
 اینست که احد از صحابه کبار را اختیار ساخته که کفر بعد از اسلام منحصر در جفاة اعراب است و عقیده که شنیده
 نسبت به عامی که در کتب صحابه مشهور است آن خواهد بود که درین بابی که نفی کفر مستلزم تحلف نیست
 لوجود الوضوح و کمال الایمان الا خلاصه علی الاختصاص علی الاختصاص علی الاختصاص علی الاختصاص علی الاختصاص
 چون پیشتر حمل آمده و مسلم اندازا با صحابه تعبیر فرموده میباید که هم خاص است و هم عام است و قطع نظر عن کفر
 مجرود و عاصره و انما الفریقان اما کما روی اخبارنا قاع صولهم و قاطع فروجهم بالقطع و البقیة لا بالنسب
 الفریقین کما سطره انما الله یعلم انما انما یسیر خیال مؤلف لازم می آید که از ادوات شرعی و فقهی و فقهی
 اعراب مجبور باشد و چنانکه ازین گذشت که این را در ادوات بسیار از اقوام اعراب بداند ولیکن از جفا
 شریعی مثل زکوة از بعض جفاة که در کتب اهل الفریقین عبارت است از ادوات قوم من جفاة الاشرار بر بنیت اسلام
 بخلاف اول ما انما یسیر علی کبر اراوه معنی کفر و در مقام خیال کرده قبول کو نیست زیرا که از پیشتر
 که از ادوات کفر است و از ادوات نیست که هر جا قید علی عقابله ضافه کند و تکیه کلام خویش کند و نه بداند که قید
 آنست که صاحب این باب بگوید که کفر بعد از تصحیح درین عبارت است که از ادوات تحلف قبول است و اراوه کرده
 را منما بکفر نموده و صاحب جمیع الاماکن اسلام آورده حیث قال فی حدیث محض لم یزاولوا و نه بین
 اعتقاد هم مختلفین عن بعض الاماکن اسلام الی آخره پس این قرینه معلوم شد که در هر دو مقام نفی
 و اثبات تمام تقصیر مختلف مراد است که سخن بران میرو و لا غیر و الاطابره آن بود که میگویند که کفر بعد
 اصحاب بعد و انما کفر قوم من جفاة اعراب است اما از این پس آنکه درین بابیم بحثه انما فرخنده انجام چند
 و یک از محکمات شرح صحیح بخاری که در محث اعتبار آن هرگز میباید بر امون خاطر محدثین نمی گردد و خاصه محکمات
 از شرح کرمانی محض تا میسر آسمانی بهر سبب که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر است و او صلا علی

اما نه گزشت و بسیار از محدثین اتفاقات بران علامات اوثیق نوشته اند هرگاه بمطالعه آن مشغول
 معلوم شد که شایع کرانی در شرح این حدیث جای تحقیق علامه خطابی را که شرح اوستی اعلام السنن تهریج صاحب
 کشف الظنون بر دیگر شرح تقدم است و در فاش در سند و سبب و شت اتفاق افتاده و طبع نظر دارد
 و در مقامات متعدد عبارات و ابصار استعداد عبارت مقام اول که متعلق به حضرت است آنکه قال الخطابی
 لم یرو بقوله من تدین الروه عن الاسلام و لک قدیه بقوله علی اعتبارهم و مضاه الخفاف عن الحقوق الواجبه کقولہ
 ارتد فلان علی عقبه اذ ارجع الی و را و لم یترک بحمد احد من اصحابه فارتد قوم من جناته الاعراب الذین دخلوا
 فی الاسلام غلبه و رتبہ کبیرتین چندی و نحوه انتہی و بتقریر معنی نیست که مطلب اوسلیمان خطابی که
 چنانکه فی نقل فرموده نماید آن از دیگر شرح بخاری مثل عمدة القاری و فیض طاری که سید محمد حفص بن
 جلال الدین محمد جمیع نوشته نیز دریافت می شود و حاصل این تقریر و آنچه در آنجا جمع است اینست که
 می بینی که این است بلکه عبارت از این باشد که شاکل غلط گفتیم اکثر الفاظ اینها و سبب که در متن است معلوم شد
 که مقصود این هر دو نقل نیز اثبات ارتداد جناته اعراب است بمعنی خلف و تقصیر و نفی آن از اصحاب حضرت شریف
 ندیر و محمد الدیه که فقیر بر بکات انفس و محبت حضرت خاتمه الخدین و مرشد بر صیاحب شخص شاعت بر ایا راه
 بر آید الی یوم الدین آنکه مراجعت باین نسخ مقدمه نماید یعنی کور علم شده کلا یعنی علی من نظر الی لا و اوق
 المسانید بار غدا یا کور او کیا حضرت مولف ساله و کند و گویند که درین عبارت نیز مراد شایع کرانی است
 شایع کرانی است بهیچ وجه و این است بهیچ وجه که در فهم عبارت نمایان شد است پس در اولیت در معنی که عبارت
 نمایان و جمیع الجار را بجانب کلام محقق کرانی باز گردانند و نسبت عکس آن چرا جائز بلکه واجب باشد گوئیم اول آنکه
 حضرت مولف از عبارت کرانی و عسقلانی خلف اصحاب بر ارتداد ایشان از تنگ عارفان و اثبات آن
 برای جناته اعراب نموده و از جناس که در بی رو اخفا گردیده و در همین مقام نظریه را در دستهای صالحه
 و آله و صحابه با قافیه جمع جایده و ان دعاء الکفرانی و صاحب قسح الکبار انه علی الصلوة و السلام از او خاص صحابه است
 من جناته الاعراب است بهیچ وجه بل را و در بعضی هم بلایس چگونگی عبارت کرانی را که در اول نقل حدیث و خلف صحابه

کبار است عبارات صاحب بنمایه و مجمع البحار که برعمود اول است بخلاف این اصحاب و در ارجع توان خست
 دوم آنکه قبیل ازین گذشت که مؤلف از عبارت فتح البحار می گزینی که انصاف بر او را زید و سید و غیره را
 فرو داده اند و برین تقدیر نیز ارجاع عبارت کرانی بسوی بنمایه و مجمع بصورت خیالی مؤلف از سبقت او چه گفت
 هر که گفت خود کرده درانی نیست سوم آنکه بر تقدیر هر دو عبارت کرانی متنقض خواهد بود زیرا که مؤلف در رساله
 اخیر از کرانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خویش بنمایه گزینی است ملاک بر این ارد که او کمال عودت و قضا
 و حفظ و اتقان آن کتاب همه را بخاری پده لیکن بقدر از آن بخوبی معلوم شود که عبارت مذکور در عبارت اصحاب
 از تخلف و تلف حقوق واجب و واقع شده زیرا که از آن بوضوح می آید که حق تعالی اصحاب شهسوی را از تبدیل و تقصیر
 تخلف محفوظ و اصول و آئین چنانچه این بزرگان در حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اعلام و کلامه السلام
 و عبادات خالق الانام و اجتناب معای و انام میگویند بر این طریق سخن تمام بعد از سر و علیه الصلوٰه و السلام
 و شهادت و غیره است که تبدیل و تقصیر و تاخر از حقوق عام است نفسی عام مسلم نفی خاص است پس بنوبت رسید
 که آنها را بشود و تقصیر و اجتناب و تبدیل و خلق و سبب نموده و بطریق اولی از کفر و نفاق از خدا و سرور بودند بخلاف
 قومی از جنات اصحاب سرور و حجت بنای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که تخلف و تقصیر تبدیل از آنها ناست و از عبارت
 بنای مجمع اعتقاد مؤلف مجمع فضائل و اولیای الهی باشد و تخلف اصحاب ناست بشود پس خارج این عبارت بعد از آن
 مذکور مسلم متنقض خواهد بود و قوی نیست که بر تقدیر اول ناقص و درین عبارت واقع میشود و بر این همان یکبار کرانی
 بر حد و نیاید و گفت تخلف بنای تقصیر است این یکبار دوم در این باشد چهارم آنکه خطاب و کرانی از شایع بود با بودند
 ارجاع کلام کرانی بنای تقصیر است بطریق اولی است که بگوید بنویس حول این که ابو ویطای که اهل الوضع الطبع
 بنمایه بر تقدیر و تعلیق کرانی عبارت محرف میگوید که در عنوان سبب است که سبب بنویس بود که سبب بنویس است علیه السلام
 و بلکه در این عنوان بنویس را در این بنویس زیرا که آنها را خدا تعالی از تبدیل و تقصیر باز داشته و امر او از رجوع از و نیست بلکه
 تاخیر تقصیر از آنها کافرا نشده بلکه تخلف از حقوق و جمعی شدند و مورد حدیث انصاف گردیدند شکر خداست
 تا ازین سبب مسلمین بنویسند و شاعت در حق شان قبول بنمایند و چنین نیست که کافر شدند قومی از جنات اصحاب

موافقه القلوب کسانیکه بصیرتی درین ندارند و کمتر بصحبت انجانب مشرف میشدند و ازین رتبه دوری
 و جمعی از مشهورین از غم نمی پیدایشی و بمعنی غیر از شیخ حلی و متنفذ یا شخصی که تقلید ایشان خود را در مقام معرفت
 الاراکه کند که استخفاف نشماردند و کسی تن نخواهد داد و یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسد زیرا که آن بین
 قاصد و ابال صدها و مضمون جمله لولا که است که ملازمین محبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه برین
 قناعت نرسیده و راه و نیست فرمودی بیکه تمامی اصحاب فرقه شدند و فلان تصحیح می کنند چنانچه از بعضی
 قاضی شایسته بنور اوضوح خواهد بخامد که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز بصحبت شریف
 مشغول و مشغول شده اند بسیار از جهات اعراب از جناب غیر حلی علیه و آله و سلم و دور میمانند و من اینها
 ازین اعیان است و صفا گفته اند که بفرقه علوم تشبیه مطبق و اوقات بیانین بطور اجمال آنکه شرح کرانی از جناب
 اعراب بدین چنین بیاورد و بنا بر تفسیر و اراوه ممول غیر لفظ خود گفته اکنون بکتاب معتبره رجوع باید کرد و
 دید که او را از این چنین علی کفر می پسند یا از نقصان شمار میکنند آنکس بیا از محلات تشبیه موجود و در راه
 او علی لفظ که باز خرافه و عقیده و ملاح و تقوی لایق نوشته اند و گاهی را در زمره آن مردم که بوی
 بکفر واقع شده و خل نکرده و از نجاست هر کی از تقدیر و اربابین الفاظ یا و یکند و هکذا و اطلاق کفر
 قلن نه و کان من جنات کذا کذا کتب علی از بعضی کتب چنان بیروت میرسد و متفاوت و دیگر و کذا و کذا
 وفات غیر حلی علیه و آله و سلم با بعضی از محدثین مخصوص از زمان شریک شده و فی الفور بدست عازبان
 گذشته و اصحاب کبار او را را کرده و سلاسل باعث برائی و نیستند و لیکن چه درین اقسام رسیده و صلاح
 تقوی اختیار کرده و بجهت کبابی نظیر این پیچیده و نیامده که خاتمه او بکفر باشد پس اگر عبارت کرانی را
 بطرف عبارات خبری جمله و غیر او را جمع کنند تشبیه بدست نخواهد شد زیرا که در دست اعراب عبارت
 این تیره و صاحب معنی و موافق ممول بدست کفر است که اعرفت و این معنی و عبارت کرانی
 متصونی شود و در مقام اگر طلب علم دینی او بی غرضی اعمالی نیامد و بگوید و نیز بهم خواهد رسید
 وَلَکِنْ فَمَا ذَکَرْتُکَ فَاَیُّهُ الْمُسْتَفْهِمُ یَرْوِی الْحَدَّثَ اللَّهُ رَافِعَ الْمَلِیْنِ

[illegible]

والله ادرنه که تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن نگرفته شود که تقصیر در حق قبول عذر او ام الا الله العزیز
 مرا باشد تا البته تاویل خیلی چندان می تواند مختصر این همه یک طرفه کسی انصاف کند ادرنه و علی الا
 را با تاخر و تقصیر در حقوق که ام مناسبست لفظی معنوی انتهى ما اثر نداده بلکه علی کلام صمدی لفظی
اقول و استعین بالرفوف الرحیم قبل ازین جوه عمل تقصیر بر تقییل فصل گذشت
 فکانه کاد که استحقاقها پس بعد اگر مقصود است که شارحین بر بی تخصیص خلفای رشدین اخوان انصاف
 شان شده اند از همین جهت قبلت عدد و عمل کرده اند پس باید نیست که چون آنها نظر بر جوه کثیره انجید را
 بر کسانی بنطبق فرموده باشند که از ضاه اسعرا بودند کما مرسلها و انفا حاجی باین نیست که برای اخراج
 خواص استحقاق تقییل عمل کند و اگر مطلوب چیز دیگر است فلا بد من اصغر اجزاء او و ان شاکه ان الیه
 حتی ناتی عینا که و ما علیک قوله و حال آنکه **اقول** بخانن این فهم بر هر کوزه از ادراک دارد ظاهر و باهر
 چه با تفسیر تمام تمام شفاعت دعاست که جناب شفیع مشربیدر کلمه یاب که احب اسماء الهی
 است بعد اضافت بیاسم جناب این شفاعت آنها خواهند کرد پس بجا تقییل عدد و تقصیر تمام داد
 گو فهم مخاطب لا مقام و استحقاق ایا بی او بان نرسیده دعاست که ای پروردگار عالمی بنظر رحمت خود بنشیند
 و از سر ان مقام تمام شان گذشتی این قبل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمة در غزلت زلفی بهم فرموده
مشو چه کم کرد ای صمد فرخنده بی زرقدر رفیع بدرگاه حق که باشند شستی که ایا ن خیل
 بپیان دار السلام از طفیل چه چاره این کلام شیخ مشعل مستوفی غیاوری نویسد که لفظ است بر تقییل آمده
 و اینجا هم عرض مؤلف نشیند که تقییل آنها که شیخ سیر از بیان کرده مقررند از دیگر غیش این خواهد بود که ای
 عالم اینها چند کس از کد ایا ن اگر کثرت تصدق بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و اگر ان می بود یا من در حضور
 کثرت انجمن خود مید شفاعت از تو نمید آتم چون طفیل اند شفاعت شان تو جو و معاده الله که کسی از اهل
 اسلام این عقیده باشد هرگاه شفاعت عالم فرماید و کمال طریقا طریق این منظور دارند و تمامی افراد است موقوف
 بلکه احب اسماء تقصیر و عجز است امیدوارند ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشند شفاعت خویش را

در تقلیل عدد که باین در نحو استن شعر بر حال بی ادبی و سوء عقیدت بر صور خیالیه مؤلف خواهد بود لیکن این حد
از عقلایان این اعتراضات یکیکه و ایرادها بخیف رضا نخواهد بود و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف رقرآن مجید هم
غور و نامل بکارند برند و هرگز ندانستند که این مجاوره در کلام خالق چون که وحی منزل است هم موجود و لقوله
تعالی و هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْکُمْ یعنی باز گردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای
تعالی مدعا اینکه آفریدن یا اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیرا که مواد و قریب
موجود است انفعلی که فی نفسہ للعالمی و مجمع البیان گفته و التَّائِي تَنْكَرًا قَالَ هُوَ يُمْكِنُ الْفَعْلُ
وَالْعُقُولُ زَادَ عَادَةَ الشَّيْءِ أَهْوَنُ مِنْ بَرَاءَتِهِ وَتَعْنِي أَهْوَنُ أَيْسَرُ أَسْهَلُ وَهُمْ كَانُوا مُقَرَّبِينَ
بِلَا تَبْدَأَ فَكَانَ قَالَ لَمْ يَكُنْ كَيْفَ تَقْرُونَ بِمَا هُوَ أَصْعَبُ عَلَيْكُمْ وَتُشْكِرُونَ مَا هُوَ أَهْوَنُ
عِنْدَكُمْ بِأَجَلِهِ اِبْدَاعِ حَبَاد وَاَعَادَهُ اَنْ رِعَادُ زَوْبَارِي غَرُوبِی است و قدرت کامله او هرگز کما
ندارد لیکن سوق کلام بر مقتضای فهم بیشتر است که ابداع بر شکل و اعاده را آسان میدانند و این مجاورت و کلام
ایزد و سبحا واقع است از وقوع مثال بن امور کلام سبب المرسلین که از جمله شبر است چه خبر مانع تواند شد
و درین کلام که ادم قباح است که این چند کس را به خشن که بخشد بایشان آسان تر است و اینها را
بر دلیل قرآنی بقرینه صناعی احادیث کاتبی بلکه علی بن ابراهیم استناد او که در صدر اوراق اشارتی
بدان نمودیم قمر از کبر و بنا بر آنکه شاید خطا باشد و انصارشان این محاورات سقیمه اضافه کرده باشند
پس کلام مر تصحیح و نهج البلاغه ضعیف السبب بر وجهی که استثنای است که در خطاب عاصم بن زیاد است
صدور یافته اَنَرَى اللّٰهَ اَجَلَ لَكَ الطَّيْبَاتِ هُوَ بَيِّنَةٌ اَنْ زَاخِرًا اَنْتَ هُوَ اَهْوَنُ
اللّٰهِ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ لَمْ يَكُنْ لَكَ اَهْوَنُ لَمْ يَكُنْ لَكَ اَهْوَنُ لَمْ يَكُنْ لَكَ اَهْوَنُ لَمْ يَكُنْ لَكَ اَهْوَنُ
شهادت است و لا یغرب عنه فَمَا لَكَ دَرَجَةٌ فِي السَّمَاءِ وَكَانَ فِي لَدُنِّهِ عِبَارَتِ از علم او
و هیچ امر از امور و فعلی از فعلش بر او آسانتر نیست و عطف است و هزاران مراتب با و ترا عطا
آبایی و مهبات بلکه زاید بر شفقت و عطا است سید کاینات صلعم است پس حاجت این شفا

و استعطف است و بر فهم مولف سبب از منتهای درین مقام برای الزام در خاطر
 کثرین مکرر است مگر تذکار آن خالی از لوازم نیست قوله ولیکن توجیه ثانی اقول ان الله توفیق
 تفصیل کشف این تلمیح موقوف برین است که باز عبارت کرانی بر طبق صدر ساقلمی شود و الا ان
 در فهم مولف قبل و قال رود انگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرانی علیه الرحمه بر دارم و بحث
 بر آنستم سارقم به اکتفا مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که محقر بجهت از حال کاش
 نیز متذکر می شود می فرماید که شایع کرانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث باطلی تفسیر
 عبارت مذکور است گوید و قال محمد بن یوسف الغزالی في حديث كثر عن ابن عبد الله بن
 قيسمة قال هم المتدينون الذين ارتدوا على عهد أبي بكر فقاتلهم أبو بكر و تفسیر غزالی
 قوله اصحاب نصيب الاصل و هو قليل عددهم و لم يرد به خواص اصحاب الذين لم يرد
 و عرفوا صحبة فقد صارت لهم الله و اعصمهم عن التبدل اوليس المراد من ارتداد الرجوع
 من الدين انما هو التاخر عن بعض الحقوق و التقصير عنه و لم يرد واحد من اصحابه عليه
 الصلوة و السلام و الحمد لله رب العالمين و قد ارتد قوم من جهالة الاعراب من الموفاء
 قلهم ممن لا بصيرة لهم في الدين و ذلك كما هو جليل حاف الصحابه المشهور برضوان
 تعالى عليهم اجمعين انتهت عبارة الشارحين للخارج مع عدم الدنو و على تلك
 النسخ التي كانت في الدنيا بعد خلاص الما نند بهی ولی است که طبق عادت شریف باقی افتاد
 مولف درین مقام هم افزاید و در بیان قبش و فهم غنی آن نارسا گردیده و بحد وجه و جداول
 دعوی بن حنی که قول کرانی اولیس المراد تو جیه ثانی است و در حین است فلا بد علیه من انفا
 الدلیل بلکه بطالب دلیل برای تنبیه تیر عا قایم میتوان کرد بایشان که او عا تو جیه ثانی وقتی
 شود که تو جیه اول قبل از آن تمام گذشته باشد و در تمام هر چند بخور و فکر میرود که تو جیه ثانی نباید
 پس دعوی جیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که اقول و لم يرد به خواص اصحابه تا انما هو التبدل

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و ازین قدر مورد حدیث تعیین معنی
 از حدیث تعیین شده بلکه تعیین معنی از حدیث تعیین مورد حدیث رسول البعاده و آنچه بدان تعلوق دارد در
 عبارت بعد است پس حمل عبارت کرانی یعنی قوله لا و لکن لیس بر توجیهی که در بعضی ابطال است
 بار خدا یا مگر اولیاء و لکن بگویند که عبارت قبل یعنی قال محمد بن یحیی سفل لغز نری که در حدیث
 رساله مذکور است قد عرفت انفا توجیه نیست فیکون قوله بعد ذلک و لکن توجیهی که ناگیا
 لیکن هرگاه اندک غرض معانی بکار رود اینهم بوجه بسیار مضحک محض ابد بود و الا اگر دعوی
 مؤلف که شارح کرانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث با دلی تفرقه عبارت مذکور است بگوید که وقت
 بر آنست که این مقدم و تاخر کردنی در صحیح بخاری یافته شود و حال آنکه هرگز چنین نیست کما لا یجوز
 علی کافیه فتنه آخن هکذا سید بلکه عکس آن در جامع صحیح سیرجا خوش ثابت است زیرا که ابو
 عبد الله بخاری آن حدیث که با دلی تفرقه دارد شده بعد از حدیث مؤلف و ایت فتنه و لکن تفسیر
 اینست لکن فتنه و اننا سألوه حدیثه ذات الشمال فاقول کما قال لعبد الصالح و لکن
 علیهم شهید کما دمت فیهم علی قوله العزیز الحکیم پس معلوم میشود که مؤلف را در صحیح بخاری شبهه و داده
 یا او بر روایت بعضی از اصحاب ایمانی غول یا بانی بنیاد نهاده ثانیاً آنکه مقدم حکم مذکور است که
 شارح فرمود آن حدیث مقدم را شرح کرده باشد و حال آنکه نسخه معتبره که حاشیای آن مذکور شد موجود است از
 حدیث مشارالیه و شرح آن درین مقام که تمام تفسیر کلام الهی است یعنی و اری و تفسیر در آن
 یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرانی سمت ظهور دارد زیرا که اول حدیث را شارح مصنف
 کتاب البیاض بخوبی ترین وجه شرح کرده چنانچه عبارتش در خبر و سابق گذشت اکنون تفسیر
 حدیث دوم چه ضرورتی باینکه در همین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یجوز پس معلوم
 که اولیای مؤلف کتابی دیگر دیده و شرح کرانی هم بایش تباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
 بخاری می باشد چنانچه حدیثی که عبارتش با هم مختلط گردیده است ایشان رسیده عبارت

معلوم را از آن حواشی نگاشتند و تنقید و تفتیح را مد نظر داشتند و از اینجا عقده دیگر حاصل شود
 و آن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کو اکب واری و صدر رساله حضرت مولف
 قلمی کرده قرین تعبیر نیست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالباً بقتضای شیخ و حواشی شیخ
 بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ حلال الدین سیوطی باشد و موبد این معنی می آید که عبارت شیخ
 الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور بخاری است دوم آنکه در باب ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
 عبارت کتاب بسطورت است حيث قال برابر با اینصاف مخفی می باشد که بعد از آن تا الفیلین بران
 منسوخ فتح الباری اینصاف بخاری غیر آنست بدست آنم افتاد و این مقام که در آن دیده شد چنان
 مدغم گشت که اگر کسی از اول الالباب این اعتساف قطع نظر کرده بعین اینصاف فیما حره نظر کند
 اثبات اینچنین پیچیده در صدر آن بوده ام کافی و بسند انکار و چه ازین عبارت صاف پیدا
 که منسوخ فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تا اینصاف رساله بخط العه مولف در نیامده و الا بخاری
 را که بدون چشم شلال اول علی المقصود بود و از دستش داد و حال آنکه مذکور آن تحریف نمیشود و لیکن
 طرفه ماجراست که قول مولف بعد نقل کلام عثمانی و کرمانی اینصاف نیست بجا که الشیخ این
 الی اخره دال بران است که مقام حدیث حوض درین هر دو شرح چشم دیده شبیه بنیاد انکار می
 از وی باجه ملحقات برمی آید برین باشد که نسخ این شرح که وقت تحریر نزد مولف بود و وجودش
 بسبب کثرت اغلاط برابری نمود و اندفع الشکافض و لیکن شکل اینست که وقت تصحیح
 فتح الباری در ملحقات بر سر این زخاوض عام هوید انخواهد شد که این نسخه هم بر خط بود حتی که اگر حدیث
 بر وجودش ترجیح دهند بجای خویش است من بعد که در این است که در عبارت مجموع که بطور
 کرمانی انتساب فرموده حدیث یوسف فریری را که ببلده قریبت فتح فا ورا و سکون با سوتده
 آخر آن را ثانی بر طرف همچون متصل بخار واقع شده منسوب است او از آخرین واه و هیچ بخاری
 منسوب چنانچه قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بقطر غریزی تعبیر فرمودن بر کمال تحریف مولف

و غزوات علوش بر بان قاطع و بر بولوش از کلام کرانی دلیل ساطع و صلیک این لفظ و بعضی از
رسائل مولف عبارات علام بر آید و حیرتی بر مولف و مولی او ستولی شد پس جمعی قریزی بقای
و رای مشد و ویای متناهة تحتانید و رای مخفف نایند خوانند و بعضی لفظا تفصیلات در حکایات
طویلکیرنجایش دارد و در رسائل دیگر لفظات کلمه خواجهی دانست شایسته بر تصدیق بر
عبارت مذکور از شرح کرانی است لیکن این غنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که با دینی تفرقه
عبارت مروی است بهین عبارت شرح کرده اند که شیمه الضاف لوبالاست بقیارة از اولیا
مولف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را عباراتی شرح کنند
باز لفظا چند ورق یا چند صفحه جدا حدیثی دیگر آزند و عباراتی برای شرح آن نهجی نویسند
اگر مرد و انضمام یا بدکتو جیه و باز عبارتی که ذکر کنند توجیه نانی باشد بنا برین خرافات میگویند
گفت که عبارتیکه شرح در حدیث ما قبل گفته توجیه حقیق است و آنچه در انشای آن افاده کرده توجیه
و دم و آنچه بعد از آن آورده توجیه انشائی است که هم جزا اینهمه نارقیاست که چنین بزرگان تصدیق
در فن کلام شوند و با سحرین مثل عقابانی و کرانی اراده مقابل دارند و هرگز مفهومات غلیظ را
نه بدارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی اعظمی بشارت بدارد این امر منوط به
و مسلم و جو را بمقتضای حدیث فریقین از میان برسد و چه دو هم آنکه هرگاه خود
مولف معترف بستم نسخه شرح کرانی است چنانچه دانستی پس است که اینقدر کم بخیال نشاید
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده که استیجابی بیکان بعضی از انشاء الله
نقالتی نخره از طغیان مسلم ناخ افاده و در نیت هرگز و عوی توجیه نانی نمی کرد و کاشتن
دیگر از صحیح بخاری نظرمی نمود و اگر وسیع بانی شد بشرح مشکو شریف شبیهت میفرمود
تا این لفظ پیش نمی آید و از عباراتش بقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرانی واقع شده و اینهمه
کلام تو جمعی شین نیست که در کتب دیگر میافکنی که فارجع الی ما قال الحق

الذاهل قوله اصحابي اصحابي مكررا على صيغة التثنية ليقولوا قد روي عنكم
 ولا اصحاب صيغة جمع فله والاول او قوله ان ناسا من اصحابي قال الكرمان لم يرد به
 خواص اصحابه ولا كذا لانه لا يرد في الجمع من الذين وانما هو التاخر عن بعض الحقوقه
 بحمد الله احد من الصحابة وانما اردت قوم من جماعة الاعراب المؤلفة فلو انهم اتفقوا بالضرورة
 وجهوهم كمن سئلنا كذا وليا مولف برادران مضامين بن عبارات تدارك فاق وسعت
 واوقات باوصف محبت كليات قدرتي نيافت ببارتقيد رهم جمع بقلب خوش نكوه
 كه شايه حرف تعليل باشد برين تقدير رستمى منى مخصوصه است بخانه باستقلى شارلى بدان فقه
 معنى كنهه غيبه على الساعديه واسلم خواص اصحاب اراده فخرموده زير كه حق تعالى شيان با او پير
 على الاطلاق محفوظ داشته وعلت حمل ارتداد بر منى تبديل است كه رجوع دينى از ان مراد
 جهت آنكه در كتاب الانبيا گذشته و تفسير اين حديث كه قيد على الاعقاب بن حال است
 بلكه مراد تاخر از بعض حقوق و تفسير در انست از اين تبديل و تفسير هم خواص اصحاب بكان
 مانده اند عجب است كه ذين مولف اين حال نرسد و بسو باطل متبادر شود لغو يا الله صديق
 النصير هم از تو انكول عبارت نسخ شرح كرامى كه تصحيحش بار بار بر زبان خمار مود
 عنايات مبدعه سبحان زود فقيه و رويافته بايشين تا اطمينان تام حاصل و اختلاج فلو غاصو علم
 سئل شو محمد كرامى يفرمايد من الحديث في كتاب الانبيا في باب اهلهم عليهم السلام
 الخطا في اصحابي تصغير الاصحاب هو تليل عده ولم يرد به خواص اصحابه الذين كرموا
 وعرفوا بصحة فقد صابهم الله وعصمهم من الشبه بل و كمال ارتداد الرجوع عن الدين
 هو التاخر عن بعض الحقوقه والتقصير فيه ولم يرد احد من اصحابه صلى الله عليه وسلم ولا محمد لله
 وانما اردت قوم من جماعة الاعراب المؤلفة فلو انهم اتفقوا بصحة كنهه في الدين و ذلك
 يوجب مقدحاز الصحابه المشهورين رضوان الله عليهم اجمعين و از اين عبارت كه در

نزد احدی کلام نیست مگر کسی که از ما هرین فن آزمای میند مطلق میشود و صحیح دریافت شد که هرگز
 توجیه ثانی را مدخلی در این نیست بلکه معنی تحقیق سابق را تحریر فرموده اقتضای اثر محدث خطابی نموده
 من بعد باونی همان نظر باید دریافت که جمله معروفه اصحبت و نسخه مؤلف بدون حذف تقدیر و
 تکلف درست نشود بخلاف معروفه الصبیح هذا لفظ اصحاب معنی عصمت از نظر فقیر گذشته
 و احتمال مجرب و جابجا در کلام عرب برابر با بلکه احادیث رسول بانی بلکه آیات قرآنی و اوست
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ فَمَنْ فَرَسُوهُ لَا فَاحِصَهُ الْيَوْمَ مِنَ عَمَلِ اللَّهِ وَفِي
 الصَّحِيحِ الْجَارِي عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَرُئِي أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى
 يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا ذَلِكَ الْإِلَٰهُ اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي مَا كُفُّوا وَأَمَّا هُوَ عِلَّا وَجْهَهُ
 این لفظ بحرف من میباشد چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد و الحمد لله علی حصول الشبهة
 و رفع التردد و المظنة هرگاه اینهمه امور طریقی شد اکنون بجز مؤلف عرض مینمایم که گمانی بجایزه و بدو
 حضرت چهارست که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نیز تحقیق سامی محض است بلکه عامی مینمایند
 کتمان حق را که اهل نسبت است فرمودند خالی از فضول نیست چه هرگاه تفسیر و استتار و لب
 موضوع شریعت چنانکه سابقا است میافا و کشیده و پیر نیاید بدی بر علم امامیه مدت اصرار بوده
 باشد کتمان حق نزد اهل اثن و بیش از خیابان گاران منسوب نخواهد بود و مؤید این بدعاست
 آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صحیح از آن هویدا می شود که محدثین اهل سنت بطریق یا هو حق برود
 کلیه که جمیع الشیاء کاتم حق باشند از بدالشیء عجب قول و اگر خارج از قول انظار خارج
 از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت به جمیع اهل حق بر زبان صدق حجاب
 گذشت است با ضرورتی از نظر اکران اشاره اجمالی فرمایند که بر تفصیل آن قاون باشند که
 برین تقدیر کتابی ضخیم بحواله الملک القدر ترتیب بهم و عین این دعوی برای علمای طائفه شیعیان
 ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این فیصله و قال حضرت مؤلف بدان

اینست حدیثی غیر مرده و در کتاب مجاوله فرماید چه جای آنکه بالتخصیص بر آن حضرت
 علیه السلام و مؤمنین عموماً این هم واروده باشد که از ایشان پیروی اتباع و شیعیان است
 که برای صحاب کجیم استغفار کنند اگر چه اخفا قرابت قریبه و ششبه با آنکس از شما شود که فهمیده
 عامی صواب است یا فهم گرامی مگر نظیر این عوام بر طبق ارشاد است که بر اصول و ابواب
 شیعین معتبر بیاخت عثمان است قوله و بعد از این اخ قول خفض و قرآن و حدیث و منون
 حکیم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مولف زیب و ختام یافته مجال نیست که لی زایل شود
 کرامتی را از ازل و عرض شمار و شریک منصف الف جامع الفضائل و الکمالات انکار و غایبها
 معترض ضمیمه که تلاوت کریم از تعذیبهم و انقضوا کلامه و ان تعذر لهم فانیات
 العزیز و الحکیم از شفا عیسی و از شفا شمس از شفا شمس و از شفا شمس و از شفا شمس
 و سندش بکلیه دلیل شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است انما الامام الکلیین حضرت محمد بن
 رازی علیه الرحمه و تفسیر کبیر فیروزه را شرح بعضی از کلمات کبیر و از کلام علی بن ابراهیم
 صلی الله علیه و آله و سلم و حق الفساق قال لیکن قول عیسی علیه السلام ان تعذر لهم
 فانه عیسی ادک لیس فحق اهل التوکید ان التعذر یبکی علیهم و لیس لیس و حق
 حق الکفار لان قول الله و ان تعذر لهم فانیات انت العزیز الحکیم و حق
 فذل علی ان ذلک کثیر لکافی حق الفساق من اهل ایمان و احادیث شفاعت الفساق
 و حق عیسی بنبت حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم بالظرفه که قول و لکن که کافران
 بالفصل النبوی که الله مفاکله قوله فی غیر بیان اقول اگر مراد
 نیست که به تبعید محمد فی النار پس از نیمه مقدمه بنویسد بلی است نفرموده و اگر مراد و خوار است و لو کان
 اخلاص بعد فلا ضبر و لا ضرر و بظاهر است که اقدام و ارتکاب مالک باعثن بگناهی که در کتاب
 فریقین منقول است امریست که آن را که بیا رسیدن گفت پیش هر واحد از مالک و غیر او

برای دخول جنت اهل است و نه کارا و که انکار زکوة و عدم صلاح و اتقوی بود و مرسل قوله فی تفسیر
 هم انهم اقول از کجاست که فاضل کرانی بر ابراهیم و فحاشیت نظر فرموده شاید از تبدیل و تقصیر
 مراد او نزد حضرت مؤلف صغیر باشند و لابد علیهم السلام **قوله المختصره اقول** انی سمعین
 ناظرین ازین متوقف خبر سوال کند که شخصی در وقت می او و دیگران تحصیل میکرد و بعد ازانی مجبور و استماع
 خبر وفات سرور کائنات گفت که مراد اوست که اکنون تعلقی باقی نماند آن شخص بر اوست یا بی خود
 برگزیده یا نه و پس عیبهذا اخوان و شجر من پیش که او در سبقت فریاد و هم پیش او از دست تو
 میخوام او و و العجب کل العجب که نسبت فقط و معنوی از فاضل کرانی درخواست نمائید
 و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تفکیک علی عقابهم در احادیث مرعومی ایمنه عنی ارتداد است
 الصحابه انهم بر تبدیل خلاق حسنه بجهل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الا قیام سید اندک اول بایه
 از آنها استفسار کنند که ارتداد او کذا فی را با تبدیل خلاق کدام نسبت است بخلاف علمای اهل حق
 که قید علی لا اعتبار بقرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد او شده اند و ارتداد او علی احوال برگزانیان
 کبر از تبدیل او شجر و تقصیر از حقوق اجبه فرود آورده اند مثل کرانی خطابی و جزو اوست و اهل حق
 او از علما شیعی می باید ازین بزرگان استخفافی که **قال لفظ اصل استخفاف** استخفاف است
 الله تعالی الی الصراط المستقیم و هر چند اینقدر را که بعضی میسید ترمذی و ضعف
 بسبب بر اثبات با کناش نموده کافی و بسند برو نکین شفاء التعلیل و او را التعلیل هنوز نیست
 ایراد و که بر این دو تین یکیشم یکیشم میزد که لفظ اصحابی که در حدیثی از او است تمام
 دارد از نیکه اصحاب است مراد باشند لجه و حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصحاب
 دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرح و تبیین است که بعضی اول اطلاق این لفظ
 بر اهل بیت و نسبت چنانکه اهل قبایل بودند و موطن مساکین و غنی و غنی گذرانیدند و بجز یکدیگر
 انهم بعضی از آنها جارا سالما ب ندیده پسند چنانچه بکاء علی هذا قال الذکر منانی بوجه و تکرار

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا القیوم حیا است که گناه کردند و مستحبران مانند پس اگر
 حدیث بحق ساینکه بقول اهل سنت و جماعت الفوت است شدند و او باشد البته کلمه لم یزالوا علی محل بلکه شوا
 خواهد بود و تعالی الله عن ذلك علی کبریا و حاشا ما لا یکنه عن و شاید خدا چه او می طلب و بقیه
 می شود که ارتداد و ابعاد و قتل و عکله که یزالوا مرتدین چه فایده دارد پس او خواهد بود و مگر امر خلقت
 که تا زمانی در از برای حدیث و ارتداد و علی الاعتقاد نسخ و قائم ماند بلکه بجهت شان الی یومنا نیز این
 دارند و علاوه اینهمه چیزی آخر که دلالت بر او بر نیکی از ما اخذ و ابعاد از ما یعنی از قبایل عرب مراد
 بلکه خصیفت و یا تفرع علیه چنین است که کلمه منند فار قسّم لغت است در وقوع ارتداد و علی الاعتقاد
 بجهت و مفارقت رسول که یا اصحاب البته بصیرت صاف یعنی تحقیق محمول خواهد بود و بر ظاهر است که
 اگر با فرض بعضی قبایل عرب بر تداو واقع شده و اما کما بعد برهه من الزمان من انتقال
 الرسول علیه و آله صلوٰه و السلام لکننا عنده حاکم الذکر و کما لا یخفى علی احد منکم
 خلافت که بجهت و مفارقت روح طیب حبیب این و اندن طهر جسد منور را بی غسل و کفن گذشتند بر
 سقیض سازی به بقیقه نبی ساعده متناقصه و بر و ختمند با خیمه پروا ختمند و ساختند آنچه ساختند پس
 ارتداد و علی الاعتقاد ابتدای زمان فراق جناب ختمی آب ازین دار من و شاق که در لول صریح احادیث
 صحیح است و ما و صد و اثباتش بودیم بلا شبهه و ارتباط تحقیق گشت و معنی منند فار قسّم تطابق
 واقع افتاد و علی بن ابراهیم خواهد بود از احادیث و اگر خلاف است که با فائده لطیف و احادیث و تفسیر
 محال نکاوید و اگر کسی گوید که مسلمانی حدیث بخیر بیان کرد بسیار عبارت مناسب است لکن
 مجال تاویل وسیع و ذیل خالی احتمال وسیع و از احادیث محال بطلان است که گویم که اینجا خبر
 این دو احتمال یکی روت بعضی از قبایل عرب دوم غصب خلافت بطریق محال ثالث امکان ندارد
 چه حدیث حکایت از واقع میکند و چون حاکی خبر صادق است وقوع لایمندی و خبر این دو در ملائکه
 بعد از انتقال رسول العالین امری دیگر که استحقاق جنم بران برای مرتکبین آن از صحابه سقیض

شود صورت وقوع گرفته بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم رود واده و صلاحیت تفرع استحقاق
 چه هم بران بوده باشد از وقوع همین دو امر خواهد بود بلکه فرع یک امر معین اگر احتمال دگر باشد بیک
 بر عکس طرف ثانی و الجائز بر ذمه است اینک ی و اینک میدان آنچه در بار و شت باشد
 بمسئول اظهار کرد انشی بلفظ **قوله استعین بالرفوف الرحیم** هر چند جناب سلف
 سر آمد اولی الالباب است از ذکر لائل بر عادی خویش و استعین نکشد و افادات جدیده
 بابل شوق بحث لیکن من مقتضای نیاز مندی و غنوی و حقیقت و اخلاص و تحقیقات و غور
 تامل بکار برده در طب از یابن کامل از ناقص نمیگزینم و میگویم که در شق اول دلیلی که بر
 ایراد ایراد کرده صحیح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب پنج شخص
 کرده و گفته که **خوَصَّ اصْحَابَهُ الَّذِينَ كَانُوا مُؤْمِنًا وَعُرِفُوا بِصُحْبَتِهِ** یعنی خواص اصحاب
 آنجانب که بحضور مقدس شخاصون استند و بصحبت شریف مشهور و معروف بودند مراد نمی باشند بلکه
 مراد از آن قومی از جنه اعراب عوام اصحاب اند که در زمره مؤلفه القلوب شمرده می شدند باز گفته
 که **وَلَمْ يَرْتَدْ أَحَدٌ مِنْ اصْحَابِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَكَانُوا رِثَّةً لِلْعَالَمِينَ** یعنی
 بعد از آنکه احد از اصحاب آنحضرت صلعم گم می نه نشده و تقصیر و واجبات و حقوق ضروری نموده و این خود
 بدیعی غیر محتاج با استدلال و احتجاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب جنه
 اعراب الاکلام او متناقض و متضاد خواهد بود و با جمله قول جناب مختصر صرح نفی ایراد اصحاب
 کلمه جمعون الی قوله شمرده دلیل صحیح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود و صریح و ظهور هر گز
 نفی شده تا بمطالب قیقه و خیایا و زوایای خفیه چه رسد اما و قیوم نگردد و سابق نفی و دعوی
 این جنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث از اصحاب شمرده پس از عجب و زنگار و غرایب
 و غبار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب شمرده **فَذَلِكَ مُسْلِمٌ كَمَا كُنْهَ لَا يَسْتَلِزُّ**
الْمَطْلُوبَ و اگر مراد اینخی است که در عوام اصحاب عدد و نگردد پس منقض لفظ مؤلفه القلوب است

که در آن عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ در مقام وال برانست که آنها اصحاب بودند پس لکن
 اختصاص وقت ایان بجهت نشاندن آنجا دریافت شد که هنوز مولف ابی معنی لفظ مولف باوصف
 اتحاد و ملایم و اطلاع نیست و تفاسیر قرآن مجید در مذاهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلافت
 المنهج کاشانی و مجمع البیان طبری نیز نکبت فقیه مثل قواعد و غیره رجوع نموده و باین پایه حکم نمود
 مناظره با علمای اهل سنت و سنی و در الفاظ شنیع در حق کار محمد ثین بر زبان می آورد و معنی
 لفظ مذکور در اینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا ایف قتلش ان مر می نمود و در پی
 غنائم زیاده تر عایت آنها می فرمود پس صحابیت انضا یعنی سرخی ظاهر شد که از زمره عوام هستند
 زیرا که ارتداد بمخفی تبدیل و تقصیر مختلف از بعض حقوق است نه بمخفی گفت بعد از اسلام شما که با
 دانستی و چون این جباه مقصرین از زمره مولفه الصلوات هم از جهال بودند و لهذا در شرح کرانی و دیگر
 شرح که محل این بحث است لفظ من لا یحیه لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مولفه
 الصلوات و دیگر پیشین یا به بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب جایان پیدا
 است که بعضی از مولفه حدیث حسن سلام رسیده اند یا محمل فاضل کرانی ارتداد و در آن مرقوم نموده
 حَبِثَ قَالَ وَ اِنَّمَا ارْتَدَّ قَوْمٌ مِنْ جُحَاةٍ لَا عَرَبٌ مِنْهُمْ لَوْ كَفَرُوا قُلُوبُهُمْ مِمَّنْ لَا يَصْبِرُونَ
 لَكَ فِي الدُّنْيَا بَرٌّ و شل زعموم نیست که انکه احدی از خود من صدق این حدیث نگاشته و کسی این حدیث
 مرتد نشده اند که عوام هم مثل خواص بودند حالیا با اختیار شوقانی نظریه بعضی از وجوه جواب
 میدهم و میگویم که مخفی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرانی این را رد و او را و عباد
 منقول بر سر و نسخه صحیح و سقیم بر تصحیح و اجابات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
 اصل اسلام باشد و جناب مولف از کجا ثابت نموده که فاضل کرانی که روی سخن غالباً بسوی اوست
 را است علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او همان عبارت منقول فی الصدور رض نموده که مراد از ارتداد
 رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او اخبار را

مانت علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه می توان گفت که نزد او اینها مانت علی التبدیل و التقصیر و
 التماخر عن الحق بودند و منافق این موراجعت اسلام باعتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی
 مثبت بالبرهان است قوله چون بقول شرعی نه است اول تسلیم قول حضرت نه در حقانی
 را اولی الجواب و نه لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول خائب عدم صدق و علی التبدیل غیر محتمل
 بما یستلزمه و شکی فاما انطباقه علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات و اصرعوا علی الاعمال
 و ارتکبوا المنکر کما قال الذکر ما فی غیره لا یستلزم علی من له ادنی بصیرة فی الدین کیف
 یخفی علی الکاهن و در اینجا همین نظر را باید غلط که عقاود متشیعین در باب خلفای شیعین
 از اصل قایل باشد و بیاد این فرقه را از هم باشد آگاه کند و آن نیست که هرگاه بابتدال لفظ
 همین معنی برای لفظ اصحاب باشد و لا اله الا الله و رابع لها پس میگویم که اگر مراد از لفظ صاحب در کلام
 اذ یقول لصاحبه لا یختر ان الله معنا استعمال اوست خلف بلاریث باشد که ابو بکر صدیق
 بار و نبی و و نبوی سید المرسلین هم بود و مع قطع النظر عن الفان الاخر فقت فی الکفر فیه
 الذکر و قد کتب علی میانه و ما و رحم و شان نزول کاپر ضحیات خضر امامیه قاضی شوهری
 و احقاق حق و غیره و در غیر آن که لفظ صاحب که ولایتی بر ایشان بود بگذارد و همراه گرفتن او
 از اشارات بهجت خیال این معنی بود که میاد افکار از این رفر آگاه کند و موجب ایصال حکایت شود
 و هرگاه کفار بر سر رسیدند با کشت یا ایشان و لا اله الا الله و اما اینکه بعد از ما میاد افرا
 رسید یا کرا اعلام کفار با یا می برگشت الی غیر ذلک من الاقتراب الی تکاد السموات
 یتفطر فیها و تنشق الارض و تخرج الجبال هنا کان که یک شش کند کور امی و بی که نرسد
 استدل الی اختیار کرد و اگر متصور خیال قدس لای لفظ مذکور نزد حضرت مولف معنی ثانی است
 فین من دعوا الیه اناء اللیل و اطل اهل النهار و تستغفر له فی العشی و لا یسکرا طال
 الله یعباته و یسر افعاله و ادم الله فیه الله و جعل کل خیر فی الله زبیر که موت

ابله که بگویند بر اسلام که مراد از این نیست از اینجا نیست و حسن فائده سایر خلفای را شدند
 باجماع مرکب الا لازم آید که جناب ائمه حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را هم در دست و تهمت
 فاشه میآورد و این پاک سیده الفساحه و دود خور و اما و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را
 دشنام دهد و به بطون و سوز و دود و معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین تفصیل هر چه تمام تر
 گذشته گفتند که لا تغفل و اگر مولف از راه عقساف حکم باسلام این شخص را بدو آید و او سر را
 افتد و در انکار توجیه و نبوت معاد صراحتی هر چه نماید و امور مذکور را از موانع اسلام و مقتضیات
 ارتداد و کفر نداند و فتنه که است و فتنه که است بکار نبرد بکار انصاری و اعوانه **قوله** و توهم می شود
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه برگز و وارد نمی شود چه احتمال داد
 که آنچه جناب خاتم النبوت را از روحی الهی در باره دار و گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد از نبوت
 احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شد و هم بدانگونه خبر داده که نسبت به از اصحاب
 بسوی و فرج خوانند که بعد از من شفاعت اعضا بکار است و چه جوهر مهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
 آنهاست قبول نخواهد شد و بلکه در حق بعضی فائده خواهد بود که در بیان وقت ازین رو که جناب خاتم النبوت
 و ظاهر هر چه است که حکایت مطابق محکم عند ما شد پس واقع را که بعضی از وجوه قبل بود و این اجمال
 آنرا سر برده اند و هر کس که بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را
 این امور و اسامی و ذات آن بیاد می ماند و شش و در معلوم بود باز راه اجمال و طریق
 توجیه و تفسیر می رود پس دلیل آن بر ذمه است زیرا که بسیار اخبار که تعلق باحوال سرور دارد و حضرت
 باعلام نام که معلوم شده مفضل و شریح و در روایات دارد و گردیده که برده از روی فسق و
 کفر است برافنده پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم مفضل را محمل بیان فرموده و از تفصیل خوف و تقیه ننگ داشت چنانکه جانشی
 بعد از پیغمبر را می بینیم که تقیه در کلام آنجناب گنجایشی ندارد و عموماً باید که آری بر مکتور احاطه نماید

بقول سوجه که مؤلف آن را بصورت و هم نقل نموده و تعصبا و عنادا بر شخصیکه بصیران حمل کرده برجا
 خویش با قیست و نفی در آیت و احداث بر طاهر خودش محمول با جمله از نیست در هنوز لازم نیاید که
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بتفصیل تمامی احداث آنها معلوم بود و با عیانهم آنحضرا می شناخت
 و حیرانم که خبر دادن بداری و حکایت انچه لوحی الهی حضرت را دریافت شده بر اصول الهی
 حق کیست که این امور است که تفصیل محذورات و شرور آنها میدانست و ذوات آنها را می
 شناخت این است که ام را هم بدلیل ثابت فرمایند و بر مانی بر این معنی قائم کنند که این حدیث
 علم تقصیر ممکن نیست وانی لهم ذلک بآر خدا یا اگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گوید که ابو ذر را
 راوی انچه حدیث عزان کرد که یا رسول و ما کن که خدا تعالی مرادین زمره محصور شدند فرمود
 که تو از آنها نیستی و این دلیل است بر آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان
 با عیانهم می شناخت و الا جواب بنجا که جای ابو ذر و او از جمله آنها نیست چگونه می شنود یا
 حاکم را که تبصره مؤلف در رساله اخیر محکوم بشیع است یا ندانید که ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 استماع حدیث حوض نظر بطنیه خوف و خشیت که در پشت القاس شده که شاید پس از آن زمره با هم
 حضرت صلوات فرمود که لا انشأ الله قوما بعد ازین بر مقام خود انچه پیش مذکور شود و شاید چهره
 و ظواهر با وجود عدم تجربه و معلوم گوید که این هر دو دلیل هرگز معارضی مؤلف و اولیای الهی
 ندارد و مستلزم تقصیر نیست چه مثل که آنجا بجهت حسن فائده حضرت ابو بکر صدیق و ابو ذر
 رضی الله عنهما که از حضور در جنگ و دیگر شایسته خبر که را علی اکبر داشتند فقد ختمت کلام
 و بسیم از بشارت عالی بران ترتیب فتم و اولین اصول اربع مآثر حضرت است پس بر آن که اول
 معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات مرتبه کن که انی را بعلم تقصیری می شناسد
 و الله متقی هذا و در ذلک با جمله انچه جواب صدیق و ابو ذر را ارشاد شده و در حدیث
 علم قائم پیغمبر ان سخن فائده این بزرگان از جهاد فی سبیل الله و حضور در شایسته خبر که با

بنا کید تمام فرمودند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تقاسیر امانیه مثل خلاصه
 المنهج نیز در واقعه بعیت الرضوان واضح و واضح است وافی و کافی است و صحت جواب موقوف برین
 نیست که با عیانهم معرفت اهل ردت و تفصیل محذرات آنها داشته باشد و هو ظاهر علیک السلام
 فضلاً عن الفضل که پس عدم درایت جلال خود باقی و ازینجا طرف شد ایجاب و دل که بسبب زو
 بر مذهب اهل حق ثابت فرموده گویند متعرضین جواب آن هنوز مشغول بوده باشند و در خیال اند که عظیمه
 بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث تشریف هم بزبان مولف معتبر است و متعرف تفصیل انشاء الله
 تعالی چنانچه بجز از این بعد قبول است چه جای جواب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معتبر است
 اکنون میسر شد که مولف از ارتداد علی الاعتقاد چه اراده کرده و صورت حمل آن بر تبدیل تقصیر
 چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزیری و مثاله کرده اند همان میگویم که جناب مخاطب قبل ازین
 فرموده بود که ارتداد علی الاعتقاد با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت است **بلفظ** با معنی
 بر تقدیر یک ارتداد و شمر او شش باشد پس قول باین و السلام صحاب که امر نقله سابقاً با این
 چگونه جمع تواند شد **قول** هم دلیل لطیف **اقول** حال تراکت و لطافت این دلیل شریع و باین
 بنده دلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از برای این دیرینه بلکه تقویم بار نیست زیرا که
 قاضی شوتری و ذب نبیره و احقاق الحق و غیره و غیره آن ذکر کرده اند کاش لطافتش با اعتبار
 مناسبت از مقدمات حاصل می بود و حال آنکه عنقریب واضح می شود که مدار علیان او من من البغیة
 و بنا بر آن بیانات ثبوت است صاحب دروغ و غیره و من الحق که بر کمال قاضی مذکور در این حدیث
 و قصص این دلیل در حواله اند پس لطافتش که با یاقانده بنده هیچچنان اول بر تقویم عبارت
 بر از من بعد او را با اتباع و شیعیان از دلائل جدید و پیراهین **سید** سید سید سید سید سید
 و ایدینا لله علیه السلام که زوال این تدبیر علی اعتقاد که تبدیل علی کون شد الم تبین
 و استقرار هم و هذا انما یظهر فی عاصم بن خدیجه و غیره که علی بن ابی طالب علیه السلام

قَدْ ذَلِكُمْ يَكْتُمُونَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ حَالِكُمْ خَشْيَ خَشْنِ رَأْفِ حُرُوفِ رَاكُوشِ كُنْزِ كُنْزِ كُنْزِ كُنْزِ
 لاف و گراف و ترک شیمه انصاف و احتیاط طریقه اعتداف است چه هر که تتبع و شخص و درات عرب
 کرده و کتا بهای قدیم و جدید را از کتب عربیت بمطالعہ خوشتر آورده خوش می خواند که عرب این لفظ
 را در خوردن و آشامیدن و آمدن و رفتن نشستن و برخاستن و نزو کشیدن و دور گردیدن پیش
 از پیش و رجوع و رات خود اطلاق میکنند و استمداد و استمرار و عمومی مراد می دارند و بنا بر این مقامات صحیح
 و اطباء و انبیا و اهل حق و اهل بیت و ائمه و اولاد علیهم السلام می گویند و می گویند که زَلَّ الْوَلَاءُ بِالْكَافِرِينَ
 إِذَا قَبِلَ عَلَيْهِمْ فَلَا تَنْفَعُ الْوَلَايَةُ لَكُمُ الْيَوْمَ حَتَّى تَسْمَعَ سَاحِرُ الْغِيَرِ خَلَّكَ مِنَ الْحَاوِرَاتِ
 و اگر بعد از این همه اهل تصف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد از زمان شرف المصطفی
 و ائمه علیهم السلام و کلام آمده باشد و کلام ما در احادیث و تفسیر و اهل بیت طاهرین است و اهل بیت
 علیه السلام پس در ابطال این محال و عاویث معتبر از کتب جاسعین اصول تشبیه نامیم و این عقده از
 برکات و انوار آن طبعین و طاهرین کشایم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما
 از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در وسط آن عبدالله عباسی از اطاعت و ترضوی
 زجر شدیدی فرموده اند و قد مر من قبلی و الفاطش که معرفت آن درین مقام ضروری بود این
 قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا إِذَا قَبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ فَلَمَّا رَأَاهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ فَمَا زَالَ يَدْنِيهِ حَتَّى اجْلَسَهُ عَلَى فَخْذِهِ
 الْيَمَنِ ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ فَلَمَّا رَأَاهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ فَمَا زَالَ يَدْنِيهِ حَتَّى اجْلَسَهُ عَلَى
 فَخْذِهِ الْيُسْرَى ثُمَّ أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ فَلَمَّا رَأَاهَا بَكَى ثُمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ فَمَا زَالَ يَدْنِيهِ
 حَتَّى اجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَلَمَّا رَأَاهُ بَكَى ثُمَّ
 قَالَ يَا بَنِيَّ فَمَا زَالَ يَدْنِيهِ حَتَّى اجْلَسَهُ إِلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ
 بَنِيَّ ابْنِ عَبَّاسٍ وَآيَاتِ مِي كُنْدِ كَرُورِي جَنَابِ سُولِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَوْ كُنَّا كَالْكَاهِنِ

حسن مجتبیٰ نظر آن حضرت معلوم چون ویرا دید بگریه درآمد باز فرمود که ای فرزند من نزد یک پسر بیست
 انتخاب من مجتبیٰ را نزد یک خود میگردانم و تا آنکه او را بران رست خود نشانیده بهترین شیشه که در بازار اوید
 و بسیار گریست فرمود و نزدیک پسر همیشه او را نزد یک خود میگردانم و تا آنکه او را بران رست پسر نشانیده باز
 فاطمه زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس شیشه او را قریب میسر نمود تا آنکه
 او را در پرو خود نشانیده باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و بسوی خود نشانیده
 پس همیشه او را نزد یک گردانم و تا آنکه او را بدست راست نشانیده و درین یکدست محاوره مذکور در جای
 مقام متعل شده و چنانچه هر است که محیی بن بزرگان بحقیق در یک زمانه واقع شده و مراد از کلمه
 مذکور غیر ازین نیست که چون هر یکی ازین اصحاب بعد قریب آمد او را زیاده تر نزدیک کرد
 و بصورت خیالیه بنویسند مخصوص قاضی شوستر که متعلق عن الزکوة را که با عتر افشش تا در دست
 است و کشید مصداق لم یزلوا فی دانه بیاید که صحبت خیاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از
 مناسب و تقریب آنجا بجانب خود چند سال حل فرماید فانتقدوا یا اولی الامر و انکم عباد الله
 و مالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره در آن وقوع یافته از جمله قصص معلول است که سبب
 او کتاب گناهی عظیم یعنی بعد از قرآنی از جمله انصار و اشراج کفن از بدن با خواش طیان مجاز
 با او نمود یاس کلی از رحمت پروردگار بر سرانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن
 قصه بود که کشید و از نزد خود پراند و او چهل روز و شب بضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
 وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابُوا مَجْزَلًا لَمْ يَسْتَكْبَرُوا فِيهَا وَمَا أَصَابُوا مِنْ غُلَّةٍ فَاسْتَبْشَرُوا بِهَا وَلَهُمْ لَكُمْ وَفِي هَذِهِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُدْعُونَ
 مذکور در فعال غیر قاره که آنی بیش نیست و دست باشد در باره جفاة احوال زنگین زکوة که زمان
 صحبت آنها نسبت با من و مذکور یعنی محیی و فاطمه یا نسبت احباب ندگی جفا میتوان گفت چرا خوب
 انکار خواهد بود و انشاء الله و سبب آنکه واضح خواهد شد که انچه حکامی انامیدین با از ممتد او
 و استمر از زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سبب قاتل بود و انچه در ان زمانه از او آمده

شریف است که تا زندگی برآید و معلوم صراحت نمود و توبه و انابت نصیحت می آید و از اول
 راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس عویلی یعنی که کلمه زیاده ای محل بلکه خسو خواهد بود و از هر کلام و
 نام لازم بر این خاص و العام هست و اما ریب یک بی انگام و در مقام باری و مثالی تقریر مذکور را واضح می
 گردانم که در خانه زید فرزندی متولد شد که خاله نام او کند شقند و او سه روز ننگانی کرد لیکن از اول
 وقت ولادت تا آخر حیات غیر از بجا و زاری فلق و بقراری چیزی زدی صد و بیست و یک شب
 در حکایت از حال خاله مذکور البتین حرف میزدند و گوید که کم تر یک یک می گفتند و گدازند
 بطن ابرو و همچنین بر یک نام صاوتی است اگر خاله تا و روز ننگانی کند و قس علی نه آنچه جگر ننگ
 سه ماه زمانه حیاتش است و باید از آدم تریا و دیار تد و احدی و قضا و علی که موافق بدعی آن شده پس بداند
 هر گاه معلوم است که در دست از اصل سلام و غلبه اگر کفر و لوح مراد نیست لکن حاله لفظ علی بهم
 چنانچه گفته اند و مولف هم از آن دارد و در کار است الا مجرد از تد و اسویم خلاف مقصود خواهد بود
 ای تقدیر علی عجب هم باشد یا نباشد عبارتیکه مولف جامع الکمالات خود انشا فرموده صد و آن
 سو قف بر آنست که تا زمانی که فضل الصلحین احد از انعمین کوه ازین جهان رنگدشتیا
 بلکه کلام چون شمشیر تالیف شده باشند و اثبات آن البت از حضرت فاطمه علیها السلام نیست پس
 وقت تمام این بیان نقل است که جمعی از آن را در دست بخلاف مرده باشند و از آیات قرآنی ظاهر
 است که قبل چیزی بگریه است موت چیز دیگر و کافی است زبوت لغا سر احد با عرابا از عوالت
 بر دیگری در قرآن مجید حیث قال استعانی نکات کما یاتوا و ما فیهم کما یسیر علیها
 و ایاز جمله خود خوبه شریف است و از آنها کلام مذکور از مطالبات فضل الاصل حاصل خواهد بود و این بیان است
 که قلاوه جواهر از اینجا تا آخر حیوانات نایب چنانکه در شرح توضیح مذکور است از اینجا که اول کلام
 بعد از دست الفاط و ترکیب است صفا مقام می باید گرداند انکافض ابراز آن نموده صناعه کلام
 را شایسته الصبر و زنده اول از جمله و اصل مطالب البتانی باید نمود که مطالبات فضل الاصل می باشد

انشود بخلاف افاده حضرت مولف کما عرفت و ظاهر است که جمله زیر الواب وصف افاده معنی پیدا
 که بقدر امکان با مایه واضع از ان درخواست بر نقد صیاق است فلا بد منه و و با فاکه
 الْمُتَمَرِّضُ إِلَيْكَ وَ حِينَئِذٍ يَصُدُّكَ هَذِهِ الْجُمْلَةُ أَغْنَى لَكَ بِزَالُوا كَمَا رَوَى فِي الْحَدِيثِ عَلَى
 حِفَاةِ الْأَعْرَابِ مَا تَوَلَّوْا أَوْ قَتَلُوا فَإِنَّهَا أَعْمُ مِنْهَا وَ تَعَالَى اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ عَلَى الْكَذِبِ عَلَوًا
 کبیرا و الاضا و بمقام و جوی دیگر است ان نیکه از احوال عبارت مولف درین ساله و سائل خری
 چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت صلی حقیقت او و مفصله مجاز است پس نباید از جمله
 نتیجه مولف این است و ابعدا و قتلوا علیه این است که بجز وفات سرور عالم مرده گریه بجا نیست
 و آئند و اینهم خلاف واقع و منو و چنانچه از کلام فاضل شوهر می گذشت که اصحاب بعد چند ماه خبری
 کردار خویش رسیدند و مولف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض بعضی قبایل عرب ارتداد واقع شد
 فَأَمَّا هُوَ بَعْدَ بَهْءٍ مِنَ الزَّيْنَانِ مِنْ أَنْتَقَالَ الرَّسُولُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ صَالِحُ الْمَلِكِ الْمُنَازِعَةِ عَلَى
 الرَّكُوبِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ وَ أَرَادَ بِإِيجَابِ بَعْضِ مَلِكِ بَاحِدٍ كَمَا تَدَّ وَ لَعَدَا وَ مَا تَوَلَّوْا عَلَيْهِمْ مَوْجُوهٌ خِلَافَ
 است و بتقدیریکه هر دو را ذکر کنند و گویند اَرَادَ تَدَّ وَ لَعَدَا وَ قَتَلُوا وَ مَا تَوَلَّوْا عَلَيْهِمْ طَعْنُ نَظَرِ انکار و صورت
 قید علی عقابهم اختیار اطباء بنامه متیقن است و در صورت تجرید یا اعتبار حرف تریجی هم از ان
 مَرَدِّ يَرْتَدُّ عَلَيْهِ أَتَقَالَهُمْ نَدَارُ از نکته افاده است و از نامه یعنی با وصف ملت یا فتن بدت و از
 و اناب اصلاح ایشان بنهر رسید که اعتراف مولف و این خصوصان و دل تشنج و تفصیح است
 است فیکون مَرَجُوهً كَمَا لَا يَخْفَى عَلَيْهِ عَلَا وَ سِمْ بَرَمَ که منته فاقیم اگر می باید پس ان کس را خواهر
 بود بلکه محبت اتصال ان باللفظ قتلوا علیه این معنی نباید خواهد بود که بجز و فراق برگزیده تمامی ان
 اتفاق بر ارتداد گشته شدند و ظاهر الفساد و الای با است که مولف سلسله پیغمبر بود که نزد ان مَرَدِّ يَرْتَدُّ
 چه فاده دارد و در شیار لفظ صند فاقتم که ام لطف تصور است کما لَا يَخْفَى عَلَى تَوَلَّوْا
 البصير و لا يَنْتَقِلُ شَيْءٌ خَيْرٌ وَ وَجْهٌ وَ بَرَمَ رَامِي رَحْمَانِ كَلِمَ زَالُوا بر افادات حل طلب

الناس حتى دخل على عائشة فسلم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو مشى نبوة
حبرة فكشف عن وجهه ثم ألت عليه فقبله وبكى ثم قال يا بى وأختى والله لا
يجمع الله عليك موتين أما الموتة التي كنت تبت عليك فقد تمتا ونسخت مذكورا
نظر في ما كان قد علمه من سيفه وقال لا اسمع أحدا يقول مات رسول الله صلى الله عليه وآله
والله لا أحضره بسيفه هذا وأما عثمان بن عفان فممن حتى نذيت له وبجاءوه
تكللا بعد أن قد أقعد على فلما استطع حراكا وأخفى عبد الله بن أبي سفيان
كمدوا ولم يكن فيهم أنتم فأخبرهم من أبي بكر قال يا رسول الله وكان
أتبهم ما أبكر جاء وعيناك تهلان وورثك تذرنا وأغضبنا بغير عداوة فقمنا
على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فالت عليه وكشف النقاب عن وجهه وقال طيبكم يا ميسرة
وانقطع هؤلاء ما لم ينقطع لأحد منكم شيئا فعضمت عن الصفعة وجعلت بين
البيداء ولو أن الموت كان اختيارا لاختارنا الموت بك بالنفوس أدركنا يا محمد
عند ربك ولكن بكربنا لك ومترجم تاج طبري که باقر ان مزار احمد کتبی و مزار شیعیان
انچه بجا برده مطبئه آورده خلاصه ابن بطریق که وقت وفات شریف جاست گاه روز و
بود و روز و هم بیع الاول بن سانحه وقوع یافت و آنکه و هم بیع الاول که اندر دست
و فاروق و وفات انجناب بگوشه تا آنکه صدیق را بایت کرید و شکل آنکه رسول گفت
من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم على اعقابکم بزم ساخت و ناره عظیمه
و در شهره اورا منطفی فرمود پس جوانان و خانه مقدس را زدند و بسیار گریستند باز و سب جمع شدند تا آنکه
شخصی در مسجد آمد و گفت چه شد ای که الفضا و رفیق را آمانند و با سعد بن عباد و بیت کینستند
صدیق را بجز نبایر و فرغ این کار را راده یقین نمود و در شان راه با ابو عبیده جراح و زخمو او هم
الفضا را و ایشان را و او تا آنکه مجمع الفضا رسیدند و حال برین نوال بدید و بعد گفت و

عَلَيْهِ وَاللهُ وَسَلَّمَ لَمَّا فَضِلَ اجْتَمَعَتْ لَانْصَارِ فِي سَقِيقَةِ بَنِي سَاعِدَةَ فَقَالُوا تَوَلَّى هَذَا امْرُؤًا
 مِنْ بَنِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَعْدُ عِبَادَةَ اَخْرَجُوا سَعْدَ الْيَهُودِ وَهُوَ مِنْهُمْ قَالَ فَلَمَّا
 اجْتَمَعُوا قَالَ لَابِيْلَهَ وَلِبَعْضِ بَنِي عَمَلَةَ اَلَا اَقْدَلُ سَتَكُوْنُ اِلَى سَمْعِ الْقَوْمِ كُلِّهِمْ كَلَامِي وَلَكِنْ
 تَلَوْنِي مِنْ قَوْلِ اَسْمَعُكُمْ فَاَنْتِ كَلِمَةٌ يَخْفِظُ الرَّجُلُ قَوْلَهُ فَيَرْفَعُ بِهِ صَوْتَهُ وَيُسَوِّعُ بِهِ
 اصْغَابَهُ فَقَالَ لَبْعَالُ رَجُلٌ لِلَّهِ وَآتَى عَلَيْهِ يَامَعَاشِرَ اَنْصَارِ اَنْ لَكُمْ سَابِقَةٌ بِالْاَنْصَارِ وَفَضِيلَةٌ
 وَالْاِسْلَامُ لَيْسَتْ لِقِسْمِكُمْ مِنَ الْعَرَبِ اِلَّا مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاللهُ لَمْ يَنْصَحْ عَشْرَةَ
 وَفَوْقَ مِائَةِ عَشْرَةٍ الْعِبَادَةَ الرَّحْمَ وَخَلَعَ اَوْ نَارِ فَمَا امْرُؤٌ يَهْدِي قَوْمَهُ اِلَّا رَجُلٌ قَلِيلٌ
 وَاللهُ مَا كَانُوا يَفْقِدُوْنَ عَلِيًّا يَنْصَحُوْنَ رَسُوْلَهُ وَيَعْرِضُوْنَ دِيْنَهُ وَهُوَ اَنْ يَدْفَعُوْا عَنِ اَنْفُسِهِمْ
 ضِيَاعًا عَمَلًا بِهِ حَتَّى اَرَادَ بِكُمْ رَيْبَكُمْ الْفَهْمِيَّةَ وَسَاوَا لِكَيْمُ الْكِرَامَةِ وَخَفَّضَكُمْ اِلَى الْبُخْسَةِ وَرَفَّعَكُمْ
 اِلَى اِيْمَانٍ وَرَسُوْلُهُ الْمَنْعُ لَهُ وَالْاَصْحَابُ لَهُ وَالْاَعْلَاءُ لَهُ وَلِذَلِكَ وَاجَّهَادَ اَعْدَائِهِ وَكُنْتُمْ شَدِيدًا
 النَّاسَ عَلَى عَدُوِّهِمْ وَلَقَدْ عَلِمْتُ مِنْكُمْ حَتَّى اسْتَقَامَتِ الْعَرَبُ بِكُمْ فَاَلَا تَعْلَمُوْنَ
 مَوْكِبَهَا وَاعْطَى الْبَعِيدُ الْمَقَادَةَ صَاعًا عَرَا حَتَّى اَتَى اللهُ رَسُوْلَهُ بِكُمْ اَلَا تَرْضَوْنَ اَنْ يَسْتَبْقِيَ
 لَهُ الْعَرَبُ تَوْفَاهُ اللهُ اِلَيْهِ وَهُوَ عَنْكُمْ رَاضٍ وَبِكُمْ قَرِيْبٌ عَيْنٌ اسْتَبْدَ وَأَهْبَدَ اَلَا تَرْضَوْنَ
 النَّاسَ فَإِنَّهُمْ كَرُمُوا النَّاسَ فَاجَابُوْهُ بِأَجْمَعِهِمْ بِأَنْ دَرَوْفَقَتْ الرِّأْيَ وَاصْبَتْ فِي الْقَوْلِ اِنْ
 نَعَدُوْا مَا رَأَيْتُمْ فَوَلَّيْتُ هَذَا اَلَمْ تَرَ اَنَّكَ فِيمَا مَقْنَعٌ وَلَصَالِحُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَمَا تَمَّ اَعْمَلُهُمْ اَدْوَالُ الْكَلَامِ
 فَقَالُوا فَاَنْتِ مُمَاجِرَةٌ قَرِيبٌ فَقَالُوا لَوْ اَتَيْنَا جِوْنَ وَصِيَابَهُ رَسُوْلُ اللهِ اَلَا وَرَأَوْا
 وَخَرَّ عَشِيْرَتُهُ وَوَلَّيْتُ اَنْهَ فَعَلَمْتُ اَنْتَ اَعُوْزُ اَلَا مَرْدٌ كَجِدِّهِ قَالَ سَطَأْتُمْ مِنْهُمْ فَكُنَّا
 نَقُوْلُ اِذَا مَرَّ مِنْكُمْ اَمِيْرٌ لَنْ نَرْضَى بِدُوْنِ هَذَا اَبَدًا فَقَالَ سَعْدُ بَعْثَا بَعْثًا
 مِمَّنْ هَذَا اَوَّلُ الْوَهْنِ وَاَنْتِ عَمْرُو الْخَبَرِ فَقَالَ اِلَى مَنْزِلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاللهُ وَسَلَّمَ
 فَارْسَلْ اِلَى رَبِّكَ وَارْتَدَّ بِكُمْ فِي الدَّارِ وَعَلَى بَنِي اَسِيْلَ الْبَيْتِ فَجَاءَ النَّبِيُّ فَارْسَلْ

و فیقه البصار بقیفه توصیه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصله سیصد بار ذکر نقل کرده
 معلوم میشود که خبر خبر سیقه بعبیر آن مذکور بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت بسوی خود کشید و
 گفت بر خبر که رفتن تو در جمع انصار ضرورت و فاروق گفت که من را امر عظیم یعنی تهنیت غیرت مشغول
 و درین درد عالم گرفتارم من از اینجا هرگز حرکت نخواهم کرد و او قبول نکرد و گفت که قیام تو و رقیبت
 بر ضرورت عبارتش درین مقام نیست **وَالْأَخْبَرُ عُمَرُ بْنُ الْكَافِرِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**
وَكَانَ الَّذِي أَنَاكَ مُعَيَّرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَخَذَّ بِيَدِهِ وَقَالَ قُمْ فَقَالَ لَمَّا
أَزْعَمَكَ مُشْغُولًا فَقَالَ إِنَّكَ لَا تَبْدَأُ مِنْ قِيَامٍ فَقَامَ مَعَهُ بِأَجَلِ ابْنِ مَعْدِي كَرَامَاتٍ وَجَارَاتٍ
 و الی صبح بران ارد که رفتن شبحین بعد ازین گفتگو قیل و قال بود و آنهم بنا بر رفع فتنه انصاری بران
 طلب خلافت و تصریح بر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج و آوار و الا می یافت که ابوبکر
 صدیق و مجروح و استماع خبر وفات شریفه را ناچار راه خط استقیم بسوی سیقه میدوید و حرفها نشنیده
 نیستند و بوقت بر انصاری کردند و از انیسین **این است حال شقی اول** و اگر حیوانات را نیز
 حیوانی سیف یارید **فَمِنْ أَمْرِ أَنْ يَكُونَ كَيْفَ لَا أَوْ هَذَا أَوَّلُ مِنْ ذَلِكَ** و اگر کتب خدا را با کتب تو میری
 و نظراتی و از باغبین زکوة و مخفی از احکام موبده شریعت سید کائنات صلعم لفظ مندر فاقتم حقیقه بی
 شوب گفت و ایجاب این معادون می دید و الطباق می باید زیرا که استدلال جماعت بروحی باطل
 خویش بکریه خذ من أموالهم صدقة دلیل صریح بر آنست که بجز و استماع خبر قیامت است
 وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند گویند راه را و ده و شقاوت آنها علی رسول لا شهادت و طلب
 زکوة بوده باشد و بر ظاهر است که صدور این کلام آنفی کم یزاکو اقرتین علی اعقابهم منند
 فاذقتم از حضرت ملک سلام است چنانکه روایت بعضی از اجل محدثین بران گواه است چنانکه فیقول
تَعَالَى اللَّهُ الَّذِي كَرَّمَ بِرَأْسِ الْمُؤْمِنِينَ نَقَلَ كَرَاهَةً لَمْ يَكُنْ عَلَى مَنْ مَكَرَ سَكَ لَاهُمْ
 و رد آیه تهنیت بعد ازین روایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که **قَالَ ابْنُ كَلَامِ آفَهْ بِكَارِ نَامِ**

سلسله است که این کلام از ملائکه مقربین سرزده لیکن تبدیل و تغیر قریب است و از آنها خبر یزدیست
 شیعیان بعد از آنکه گفتند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا آمَنُوا بِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** والا می باید که خود ملائکه از اهل حدیث
 و تبدیل و تغیر باشند و در حق ایشان می آید **وَأَنَّا كُنَّا مِنَ النَّاسِ يَالَهُ وَتَتَسَوَّى النَّاسُ وَتَتَسَوَّى النَّاسُ وَتَتَسَوَّى النَّاسُ**
تَعْقِلُونَ بآنکه صد و این کلام و حقیقت از کسی است که پیدای دنیا و نهان نبی و نبوت است پس گاه حق جل و علا از عدم
 روح اسکا آنها و نفی آنها انداخته و از قیام حقیقت خودش محمول خوانده شد که در ظاهر و شهرت آن نبی است
 باشد علاوه بر این نیز قیام فرموده اند و از قیام قیامت و دنیا و نهان نبی و نبوت است پس گاه حق جل و علا از عدم
 الصدق قایل باشد که این کلام در زمان نبوت است که آنرا خبر و قیام نبوت است پس گاه حق جل و علا از عدم
 از این خبر و قیام قیامت است و درین مقام نکسب عتیق و لطیف و دقیق است که او بی
 عجز و تامل کار نبرد و آنرا نیکند و از قیام مشعر بر آنست که علت نامه از تباد و انحراف شان مجر و صفا
 جناب نبی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و ایند عا حقیقه درین مقام تنها برین مردم صادق
 است که زندگانی آنجناب را علت فرضیت کون و نبوت بخلاف ابو بکر صدیق و اتباع او که مجر
 فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باعث گریستن و تعزیت نموده و ماتمیل ببلک گردیده و جنوب
 رفتن بسقیفه بلکه باعث توجه بسقیفه استماع خبر سانحه خلافت سعد بن عباد و جماع انصار بر خلافت
 و امامت بود و قول بعضی از ایشان بامامت و کس از مهاجرین انصار در یکوقت بوده و جماع بود و امام
 و افق انصار را می کشانی علی الشیخ و انعم کواجماع و خدا است و مطابق و آیات اهل حق و حبیب
 قتال برین سلسله است و به کار سینه و فریقین خلافت سعد بن عباد از شاد و سرور عالم بود و با این
 تفصیل دریا که گویا بجز و سر فرقه اند و خوشه اند که در پی ازین بار و باز دارند و حق را بر سر کشانند
 و ناسره این فتنه را بآب تلخ و سر فروشانند و بهر حال انیمه کوشش بر طبق حدیث متفق علیه می آید
 که امام از قریش می آیند از غیر ایشان و تخریب الله که الایمه من قریش عیسی است که اکابر امامت
 گواهی داده اند چنانچه از مطا الله صادر و من جانبی و تب حدیث انامیه سمت و صفوح دارد و گو

برادر بزرگ مخاطب علی باد جواب ایضاح بحجت کت استقر او تحریر علم کلام الحارح از ان
فرمایند منت خدا را که رفتن این بزرگان اگر چه باحاج و دیگران باشند لیکن باجنت رفع فناء عالم شد
والا کدام منت که بعد خلافت بعد که شاق بر جمیع مهاجرین و خلاف احادیث سید المرسلین
بود بر اینی اند و هر گاه خود و سلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که در ان لازم نمی آید از وقوع
این سوخ و اختلاف اکثری از اهل سلام طعمه نمیشیر کفار اهل دت میگردیدند و بنیاد عمار اسلام
خراب مکنونات مسلمة کذابان با مشید چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بر تفسیر فضل الصدیقین عدم
نیکه اصحاب بیان گذشت بخلاف خلافت صدیقی که بلا رب بیخ و بنیاد کفر و نفاق از عالم
برکنده و بد انبساط اهل سلام منشأ انقباض انظار لیام گشت گفته لا و هو دین الله الذی
اظهره و جنده الذی اخره و ایداه حتی بلغ ما بلغ و طلع حيث طلع و غر علی
مؤمنو من الله و الله مبین و عده و ناک صر جلد چنانچه حضرت سید مرتضی تو صیف ان
در خطبه بیجا البلاغه مشغول شده و قطع نظر از ان خود علمای امامیه با وصف فرید عدا و حلفها
که با السی السببیه آدم هم آن مقدار نخواهد بود و قابل جرم و دوزخ می شوند و ایشان را بخلات
ظاهر می آید را با استینوی متصف میداند چنانچه بر ناظر شافی رسید و شافی شرح
کافی و جابر مجلسی مخفی نمی ماند و اگر مناسط اینهمه بر توجع نمی بود بایستی که مثل یزید و مروان از هم
زمره می شمردند و آسمی آنها بر زبان می بردند اقدام پرینکه عمل همیشه الحوض از احد ثواب
بعد که وارد و اعلی الاعتناء بنصیه منند فارقه هم گرفته انصاف صادق می آید و المظنون الحالی
ایضا لایزنی ببلک و جوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح انصار بعد از ان مجلس کمال غلبت
و رکب فریقین مثل صحاح شده و حصول امامیه بجا جابر مجلسی متواتر است و مقتضای جمله زیر الو
آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب صادق حدیث حوض مثل مالک و عقیقه بن حصین افتاد
کما عرفت سابقا پس لامحاله این ایشان هم از عیار و کدورت ستره خواهد بود

و از اینجاست که خاتمه خطبه آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالبه
بجای خجسته و دیگر تصانیف نامی مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهند این از جمله اعمال است
با انحصار برقرار و او مؤلف سال که جناب سید المرسلین صلعم بذوات مخصوص صدق حدیث انجوش
عارف باشند که معرفت بلفظ صدق حدیث مذکور برگروه انصار معاذ الله من ذلک فشار
ایشان فرمایند و الفاظ خاتمه خطبه شمار الیه است الا و ان لا انصار کربشی الذی
او علی الذی و انی اوصیکم بتقوی الله و لا احسن الیهتم و اقبلوا من محبتهم و
تجاوزو عن محبتهم یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت است ازین اندر ایشان اعتماد میکنم و شمارا بخوف و خشیت الهی و حسان کسب انصار
و حبیت نامیم پس در دل کنید و خوشنود باشید از نیکو کار ایشان و رکنید و چشم پوشی نمایند از بدکار
و جهل که در این خواص صحاب کبار از مهاجرین انصار ازین که دوت و غبار پاک و پاکیزه است انجوش
فی ذلک و حقیر قال الله تعالی و یحبکم ما تکره و لکن الله یحبکم
اکیان و ربه فی قلوبکم و ذکره الیکم الکفر و الفسوق و البغیان اولیات
هم الی انشدون فضلا من الله و ربه و الله علیکم حکمه و خیر از قول مخاطب علوی
یا قول کسی که بیدیده در عبارات غیر مخدوش کرده و از هم ریشیه لیکن چون تفصیل نگویید و در وفایه
بهرام هم پیوسته اگر شرح باشد یعنی از احوال دیگر هم میگویی قول و بیا بیا است الی آخره اول
سنت که ظهر از زمان اکسین فیه و برادران و بعضی معلوم وقت طلب کوه باشد لیکن معنی از یاد و در
آنها بجز استماع خبر فاشد روا علیه السلام و اسلام تحقق یافته و الاسلام که قبل از طلب کوه استماع آن
باستدلال آیات کریمه و در ایشان و زیاده و این رتبه اوصاف شده مگر وقتی که اعوان انصار
اول کنی را از ایشان خطبه کردند فاما علی مطالب بلیته علوی چون این بودا لم یزلوا را از ایشان
اندر آبی است و تمانی این مایه از قبیل انبار واقع قبل از وقوع است و در معنی که آن مروه مجرب

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تبدیل و تقصیر کردند و راه ارتداد سپردند و هیچ عبارتی
 و کدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در اومان نشان مضمی تبدیل مسکنه کوه را نسخ شد
 گویند و آن بر مردم بعد چنان اتفاق افتاده باشد و نهایت از عقل ز زمین بعید است که مؤلف و مؤلفین
 که ارتداد و انجین کوه بعد از طلب کوه بود و این دعوی نیز از قبیل دیگر تریات مؤلف است که قاضی
 از وی ممکن نیست قوله بخلاف مراد است **اقول** انساب بقیه سازی کمال کشاکشی و گاه و گاهی
 بجانب جری و لین است فالامریس کذلک لما عرفت و اگر بطرف انفسار است پس بر فرض تسلیم
 انفسار من حیث الاجتماع فی السقیفه مصداق ارتداد و علی الاعقاب منته فارتقبت شهادت یک
 بالا جماع مصداق لم یز الواکه اصرار و استمرار می خواهد توانست بود و هر دو امر از ایشان متضمنی مساوی
 است مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث اصول بر صحابه تطبیق و در سبب تدالی این حدیث
 الخدار بر حرمت نماز کجمله لا تقربوا الصلوة گوش نهید بلکه مطلوب دانست که خواص اصحاب خطاب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را
 بر نمی تابد بلکه بنابر بلند باطل بسیار و دولالت بران دارد که احدی از خواص اصحاب مراد از این
 حدیث تواند بود و لهذا **الحجة البالغة قوله** قد بر فامه لطیف **اقول** لیت شریک ما ذالاد
 من التعسف فان كان المراد منه ما قلته في الفضل السابق يعني ان اردت من جهة
 المفارقة عدم حمل الزمان كما انما كان فهو ينافي ما روي افرقيان من ان
 الشيخين لم يبرحوا عن مكافهما الا بعد براءة من الزمان اعني بعد تشرية اهل بيته
 الحسن والحسين ودفع بعض الاختلافات التي وقعت بين الاعيان مع ان ذهابها
 الى السقیفه كما كان لا بعد استماع الاخبار السقيمة وظهور شدّة الضرورة وإن اردت
 تجويز الحمل فلا مبرر وجوابه واضح بين على انه ينطبق حقيقة قوله تعالى او ما كنتم
 فادفهم على ملكك ونظركية فهو باطل ان الباطل كان زهوقا و انك ان اردت

از علماء دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بر این نیست که آنها چنانچه بگویند ویر
 کما فی القرآن المجید در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بسر میکردند و در وقت خلعتائی ارشدین بنی مین
 جاوده می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوئیم لاسم که حال آنها بیک
 پنج و یک تیره بود بلکه خود قرآن مجید بر این ناطق است که حال آنها در وقت سر اسلام بطور دیگر و در
 یسر اسلام بسیار آن خرد و چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی آیات قرآنی تفسیر آن کرده اند پس چون
 شوکت اسلام در وقت خلفا زایاده شد و اتبدا آن صحیح خلافت افضل الصلحین است احتمال قوی است
 که آن منافقین بحال سر و اختفائی حال خود مانند عبد الله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که جمیع
 بران بودند بحسب طایفه استقامت خود را اختیار نموده باشند خباب قدس الهی که داناتی بخان
 و آشکارا است ریاض و سمعه آنها را که مجد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد با احداث تعبیر نموده
 باشند و در احداث آن نسبت بران آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرارشان بر یک حال نبود
 کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبه ملی
 و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سندی منع قول
 علمائی ماسیه بخصوص شیخ مدائنی یعنی ابن ابی الحدید و غیره است که فاضل جالسی در عماد و خود نقل کرده
 و در صوارم و چین کمال حسین و آفرین و اعتراف بحال متاثر شدن ترجمه آن پرداخته حجت قال و ایضا
 ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغه کلامی بسیار متین
 گفته که هر که از اهل الضعاف باشد بر او و بر کلام او حسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
 آن بفارسی نیست که شبیهیت در نیکو منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مرد آنحضرت
 و سبب خفیه شدن منافقین بعد وفات آنحضرت است که در وقت حیات آنحضرت صلوات الله علیه
 قرآن تشنه فریاد می نمود چنانچه قرآن مجید معلوم است از ذکر آنها و معنی جواب انشأ

و شهرت نفاق آنرا میشد پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نجاران انتقال فرمود و چون
 مستطیع گردید کسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بطله می پیوست اظهار نماید و آنها را باین قطع
 و زلات سزاشن فرماید و کسی که متولی مر خلافت گردید همه را بیکم ظاهر اسلام و مناسبی است و نویسد
 در یک سکه کشید بنی نبی که حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را فرمود و لا تَصِلُ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا
 و این لالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را با عیانهم می شناخت و چون حضرت از
 جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبه اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند و با مسلمین معامله اهل اسلام
 مینمودند بعد از این چون بلاد مفتوح گشت تمام بسیار بدست آمد باخذ غنائم و بسیار پیشه خود کردند
 و از آنچه که مقتضای نفاق بود و آن را در وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع میشدند مشغول و غافل گردیدند
 و چون توح بلاد و ترقی اسلام و کثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود و عمل آمد بسیار از ایشان پیش آمد
 این منجر از اهل اسلام افتی گردیدند و بسیار همان نفاقیکه داشتند داشتند انتمی بلهه آمدیم
 پس سیکه در آفات قرآن برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته و عذاب را سخن کرده اند
 پس نجات بعضی از آنها که بقوامی روایت آنحضرت از ابوسعید خدری است لامخی که جوالمش آنکه
 برند بسیار این محدثین تحمل است که منافقین فی الاعمال این منافقین فی الاعتقاد و الاعمال کلینا بر
 اتحاد و نفس نفاق مشهور شوند و بعد شفاعت از گیر در نجات یابند و آنها بدرکات اسفل شتابند
 باقی ماند آنکه شریک این منافقین با بیعت مشون چنانچه از عبارت منقول طحاوی ساله لایمور
 انجامد معقول نمیشود و از آنکه این خلیان گشت که در تفاسیر یقین در مقامات بسیار خصوص در فی
 تفسیر الله یستقری بهم می نویسد که مر او از این است شهر از حقیقی است که مقصود که از تعالی شایسته
 در روز قیامت و باره جزا نشان محاله مستهزبان خواهد کرد و چنانچه آنها خوشوقت شوند و بالیقین
 که مار شل موئین ان غدا حجیم نجات بشیند و بیشتر بجای آورده رسانیدند و احتمال دارد که شمشیر آنها باجا
 میونین بر آید نکت باشد و در وقت و در جرحی شریک و در وقت و در جرحی شریک و در وقت و در جرحی شریک

اعمال خویش بایند بعد از آنکه قطعا بداند که بار اهل مومنین در عصات قیامت بر او نازلند و این
 معامله که با منافقین پیش آید بجهت آنست که اینها با خدا و رسول و مومنین مخالفت میکردند تا قاتل
 تبارک و تعالی ان المنافقین یجاذبهم الله و هو جاذبهم و نیز فرموده یجاذبهم الله
 و الذین آمنوا و ما یخفون انفسهم و ما یستعرون انکون لرا بینهما تصحیات و غلظ
 و غده باقی باشد باید که عبارات تفاسیر رجوع کند و در باید که در مجمع البیان طبرسی باینه از جماعه مفسرین حسن
 و سدی نقل کرده که خداوند منافقین اینست که یطیهم الله نور الیوم القیامت یثوبون مع المسلمین هم
 یسلمون و لکن انور و یضربونهم بسور اثمی و در تفسیر حضرت عجلوی گفته که خدا تعالی جزا دهنده است
 ایشان را بر کفر و مشرکیشان و اینان است که در قیامت ایشان نیز نورانی نهاده چنانچه مومنان او داده اند چون
 قدم چهره دهند نور مومنان باقی اند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند و بنور
 و درونخ افتند و جرجا نوشته اما خدا تعالی ایشان را قیامت آن بود که ایشان را فروگرداند و عقب مومنان
 میروند و عقبهائی قیامت برینند تا آنکه بیشتر رسد فرشتگان عذاب را ایشان رسد و ایشان را
 بدو درخ بریند استهی بلفظ و علمای اهل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی بذكر دلیل نیست عیادت مجمع
 البیان در بیان نیست تحت تحریر نیست که مجتهد جالسی باینه دعوی تبصر و اجتهاد که دارد از این امور
 واضح و جلاله و یا تجاها در کتاب جسام از عذاب قیامت و تفتیح غیاب هم می اندیشد و بر مثال این
 روایات که در مذنب یقین ثابت است میخندد و این هم از قسم حیث و البته بر سبب اهل حق
 می بندد که طرفه اینکه حق تعالی در حق منافقین بنفر باید انهم فی الدار الاکله استقل هوانا لکن
 و ایشان را بخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند که حق تعالی بآنها نور
 که امت خواهد فرموده استی بلفظ از اینجا واضح میشود که فاضل جالسی بر آیاتی و اخباری که تعلیل قیامت
 دارد و نه المانع کامل حاصل کرده و قرآن مجید را از تمام کامل فر گرفته و نعم ما انشد فی الضمینه بلفظ اولاد
 لی تفسر که قرآن بدین خط خوانی شبیری و حق مسلمانی با بجز از این مقام هویدا شده که صدق

این حدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و درین صفت ملکه را سینه بهم رسانیدند و حق تعالی
 در حقشان سینه نماید و من اهل المدینه هم و اهل النفاق و لا نقولکم بحکم تعالیم اشکالی ندارد و خوبی است
 که مدینه را بر آنچه در تفسیر علویت گفته یعنی از اهل شهر مدینه قومی ندکه خورده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
 تا در منافعتی جهان مابین شده اند که توای محمد کمال فطرت و صدق فطرت نمیدانی ایشان یعنی
 را در سواد اول خود پنهان دارند و آثار ایمان و حسان بطهور می آرند لکن ایشان را با عیان ایشان
 نمی شناسد و اینم ایشان را که بر سرال ایشان مطلق است و از نجاست که رسول خدا صلی
 الله علیه و سلم لفظ اصحاب یا اصحاب علی خلاف روایات در حق ایشان را نشاء خواهد فرمود و شفا
 ایشان مستعد خواهد بود و ازین مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شده که مؤلف ساله درین این
 احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از نقلی بر
 همین است که از حدیث است که امام عظیم علی و بسیار از علمای متبحرین شیعه با نهار قاضی
 در حقائق الحق معتقد نفاق غاصبین خلاف نبرجم خویش می نداشتند و با انجبه حدیث حوضی ایشان را رد داد
 و احداث خلفا را رد شدین معاذ الله من لک تهدلال میکنی و آخرت بتاویلات
 انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خاص یعنی خلافت بلا فصل مرتفع و کما
 میگردید و این انکار هم بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمت ظهور یافته پس نداد و نفاق درین بود
 جمع تواند شد و حالانکه در سلاطین انشاء الله تعالی غفر چه میداد می شود که اصول روایات مقتضیات
 امامیه که علمای حنفیان ضبط آن پرداخته اند تا و این رسول را از اصل و بنیاد بکنند بجلای این
 غیر از علمای که آنچه در تطبیق حدیث حوضی منافقین بان حضرت ابی بنییدین گفته اند متذکر باشند چنان
 که سینه مؤلف و اولیا او هیچ تمسیر و تفسیر بر سر نزل نمیتواند کرد که اعتراف نفا و انحراف از اهل البیت
 قول نه از قول کسی طلب علم و نبی ازین فضل مدعی انصاف است که که چون از عبارت شیخ الکبار
 که در خانه این ساله نقل شده جمالات که چنانکه یکی از ان انفا و ضیای آن چه پیدا باشد از فایده این

همانا حضرت زار کشمیر است که عابری و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و تهی می شوند
 و هم گاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این ساله بنظر آورده و با این ساله ضم کرده چنانکه از صد
 عبارت لطیف و واضح میشود باقی گذشتن این عبارت علی حالها شاعر بر کمال حققت فهم خاطر توان
 شمرد و بر تقدیر عیدیت پسند فطانت مولف و با بحاق عبارت فتح الباری توان عجب
 عجایب است که احتمالات خود در شروع بخاری موجود باشد و حضرت عیسیٰ انصاف چنین فرماید و بعد
 لا طائل روی مناظرین کشید و لفظ کوه سیدان بر زبان تسلیم آورد جزا الهی بخیر
 انجزا و عن جمیع السنین تعلیمه باید دانست که قمار تکلیف با میشل شیخ مفید و سید مرتضی و
 اشباع اینها از ساخرین مثل قاضی نورالدین و احقاق الحق و غیر او برین دعوی که حدیث مخصوص بر صلفها
 را شدن منطبق میشود و در غیر هم و جمعی مرجح میگویند که سیدان نیست ثم المتبادر من قوله ان
 لا تدرون ما احدثوا بعد ذلك ما یقولون فاعلوا کفصی خلافة النبی صلی الله علیه و آله و سلم و
 انهم یکرانه و هم اهل بیت و اکل مال فدا علی ظلمه و جورا علی طمعه علیها السلاک
 و لهذا قال منهم سقما سقما لا یزالون یحکمون فی الزکوٰۃ عن ابی بکر الزهراء و اما
 القاضی و معلوم نیست که مولف ساله برادر فکر این وجه هر محوشی برین بارده ولیکن زو فیقر بهمه ان
 و معان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مولف است که احتمال
 توارد این مطالب که در ساله مذکور آن گردن افتار بر افراخته در کلامش منطوق باشد و الا هر سنی
 صغیر و کبیر تواند گفت که مولف است کاس لیس و تعلیمه قاضی شوشتر اختیار ساخته اند که
 بحر خویشتن با کمال ای دیگران را استیضای چاشنی مولف که بر خاتمہ ساله بطبع است بدین مقال
 است و صرف الها انشاء استیضای آدم پر نیکی دلیل مذکور که قاضی نوکر کرده و واقع متناهی دارد
 با مثل افادات سابقه اما سیر خرافتی پیش نیست پس بدانکه این جزیر شمل وجه دیگر ضعیف
 است بخیند وجه اول آنکه موقوف است بر حقیقت خلافت با فصل می نمودن باطل و حق

جاییکه بحديث کلینی بفضل علم و علمای دین احتجاج کرده میفرماید که در کتاب کلینی که در مذہب مائیت
و معتز از آن کتابی نیست اگر مذہب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است بلفظه و از اینجا مآخذ اقوال بعضی کفار آشکار شد که در حقیقت انجید است و آنکه این امور
واقعیت ترو دوری است علی نیست از اینجا واضح تر شد که در طریق انجید گفتگو کردن باریت را
بر تفسیر ائمہ باریت و اهل نمودن این اختلاف کجروی خواهد بود و آن مسلم است بمقتضای استدلال معتز جالسی
است زیرا که ائمہ علی بنی بر برای رعایت مذہب اهل سنت ذکر فرمایند و بر کذب افترا اقدام نمایند
بنیاد استدلال بر این بخاون و این کلمات و در حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذہب اهل حق را خواهد پنداشت
و برای دفع آن چنین نباید بر رویاراه کلینی بحال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و الا تضاد بین انصاف بالا
یعنی علی حدیث العقل و فضل عن الفضل محجب داریم از صناعت کار بر طائفه که خود بر اهل حق زبان دراز
کنند و گویند که چون ایشان از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده شود میگویند که در صحیحین نیاید چون
روایت مسلم پیش میگویند که بخاری صحیح الکتاب است و باعتبارش هیچ کتابی نمی رسد هر گاه این جمله
شود که کتب حال سیکشایند و در جرج و تعدیل رواه دخل نمیناید شمره ای که حال خوب نیستن باید به تفسیر
و دیگران چنانچه در و در مقام ترمذی تمام نموده آید و حاجی الت که انچه علمای شیعه طعن زنی کردند از
لاف ذکر است بخلاف این طعن و تفسیر اهل حق که بر طبق فضل الامر و بیان انصاف است آنهم به بیان شایر
قصه مختصر بر ذکر کنند که نام ابوالنخعی در آن واقع نشده اند اما نمود اگر خرافات طالت و در آن
حق بود و سناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان اوستی اندک و در آن عینی و اثری نیست و از اینجا سناد
شد انچه بعضی از معاندین بنابر تدلیس و تبذیر در سند حدیث کلینی از فہرست شیخ الطائفه و خلاصه امام عظیم
خویش از کلام صدر کثیر از وی در شرح کلینی قبل مقال و کاتب و جدال کرده اند و شہاسی سعی ایشان با وجود این
خرافات حمل روایت بر احتمالات و اسبیه مضبوط بر اتفاق متقیه است بحدیثی که متفہمی تمامی طرق و سناد
حدیث بخلاف نام صادق است بواسطه انجمن کتب در کتاب مستقیم بخوانیم الذہب کتب امر و

بالحق و منع از تفسیر بود بجناب سید المرسلین متقی می شود اگر علمای امامیه گفته خویش را منع شود
احتمال تفسیر در آن بطریق روایات سابقه از مستند و محالات است و آنکه دیگر البته در وقت تفسیر بر قدر
ضرورت کتفی باشد چنانکه از کتب و این ایام ایشان می آید نه آنکه اقرار بر خدا و رسول باین تفصیل نمایند پس
مخفی نماند که نفی میراث هم در دنیا فرقی نمی خیزد که در غیر آن از ارض و عمار و مایه آنها این حکم جاریست
و من آنکه فعلا بیان جعل که ذکر در هم و دنیا را بر شرافت باشد و از نجاست بر حمله کم یورث و در هم
و لا دینارا که تفاقم نموده اند بلکه آنرا از روایات و احادیث در حدیث فرو داده اند تا احتمال جریان
میراث و ارض و عمار و غیر آن را سلب شود و معلوم گردد که میراث انبیاء علیهم السلام منحصر در علم
حدیث است و دیگر هیچ وجهی ندارد که بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان حکام ترک
در تروکات انبیاء بر وجهی گفته اند پس اهل غنا و انچه در دالات بحیث از غایت اعتساف و توصیف
گرفته و باین از فقر خرافات یا نموده اند و ذکر آن ضاعت اوقات استماع ذلک اطفال است
بر استیصال آن قادر اند فان کلمه من المضحکات و الخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور
جان خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیاء علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه هر جا گفته اند که میراث ثلث حقیقت
است پس آنرا علی بن ابی طالب و جعفر بن محمد و علی بن ابی طالب و امیر مومنان از کتب و اشیاء و اخبار و روایات
انما آوردند و در سامع و اسأل الاصول بر جا خویش ثابت شد که ظاهر حدیث و قرآن حجت است و هر که دلیل
قطع بر خلاف آن قائم نباشد فاعمل علی الظاهر یعنی عجز مدعی میراث شیعیان سوم آنکه دعوی بعضی که خلفا
مال فک را خورند یا نصف اقرار بتورع و در ظاهر ایشان چنانچه از مطالع سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طریقی رکاعی جهانی حضرت آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهر الشکر بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح و العدا له و باطن الشکر و المعصیه با جمعی عجیب
خریب است در صحاح و غیر صحاح مروی و معلوم و متفق است که اهل عقلیه نیز همین است که شیعین بنضی الله
عنها و فک بر عمل جناب سید المرسلین را منع و ثابت قدم بودند و حاشا که دست ظلم حقوق

فاطمی علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گفته شد که باظهر صاحب رجب
اکابر طائفه این حدیث را بر خلفا حمل کرده گفتند آنکه ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برایت حقوق
این بیت می پرداختند و بعد از وفات شریف علی بن ابی طالب نمودند و خود قاضی شو ستری و در مقام طلبها
کرده که امام عظمی ما مثل دیگر اکابر خلفا را از این اتفاق می شمارد پس استدلال و بحديث حوض برآید و اینها
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها با کفار است مگر تصویب بعد از وفات شریف از قبیل
برالسنة نبور نمود و این همه شهر بر آنست که خلفا طریقی سابق را ترک فرمودند و مولف بر آنکه در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمی رجوع و طریقتی است و که را بی سبب گرفته که
اطاعت ترا گذشتند و علم گفتند و خواهر برافراشتند و نیز از عبارات دست که ترک التقلید
نمودند پس فهم شود که خلفا را از غاصبین و محدثین می پندارد و از دایره تارکین برآورد
قرار از مطرو و قوت تحت المیزاب بر علمای طائفه اش لطیف صریح پیدا کرد مع ذلک
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین نامیه سزاست مستلزم غضب حقوق ساکنین داخل اموال
این دلیل و دیگر محتاجین است بانه و از اینجا واضح شد که مخاطب این مناقب بنابر وجه سابق و این
بودن ترجیح فاضل مانند سنج الغنا که عارفه از فکر آن دست برشته **قال** **فقال**
المبشر الحکیم **ه** **اه الله تعالى الى الصراط المستقیم** و چون افضل
حسن تائیده از بیان این حدیث فرمود با نفاذ و دلالت صریح و در اینجا و در فراغ
دست داد اکنون بدلیله آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتن بعضی صریح برین میگردد و آخر که حدیث
فرمود در شان حدیثی که بر و شرکار و مدکار آن شان واقع است حاجت تجسم نیست استدلالت که بجا
رفت نیست بر آنکه صاحب جامع الاصول زموط را وایت میکند که آن رسول الله صلی الله علیه و آله
وَاللَّهِ لَيَكُنَّ **قَالَ** **لَشَهَادَاتُ** **أَحَدٍ** **لَهُوَ** **كَلَامُ** **أَشْهَدُ** **عَلَيْكُمْ** **فَقَالَ** **بُودَ** **عَلَى** **الْصِّدِّيقِ** **السَّنَاءِ** **كَيْفَا**
رَسُولُ **لِلَّهِ** **بَلَدَ** **تَحْتَ** **أَمْرِهِ** **سَلَامًا** **كَلَامُ** **أَسْمَاءُ** **وَجَاءَ** **عَدَا** **كَلَامُ** **أَعْلَاهُ** **فَقَالَ** **رَسُولُ** **لِلَّهِ** **بَلَدَ** **تَحْتَ** **أَمْرِهِ** **سَلَامًا**

لا ادر فی ما شئت ثون بعدی فیکی ابوبکر رکنی ثم قال انما لکما شئت لکما
 سلم النبوت که حدیث خود تفسیر حدیث میباشد و در سخن فیما بین غایت وضوح دارد چه صریح است
 لا ادری ما شئت ثون بعدی تفسیر و تبیین با حدیث ابوبکر است و بشهادت حدیث از رجال مذکورین
 الغیبه و حدیث بخاری که مرعی ضمیر با حدیث او باشد و مرجع آنها حجیم باشد مخاطبین مذکورین حدیث مطوعا
 مراد هستند و غایت توجیه حدیث و طمانینست که این حدیث بطریق احتمال و معنی واروده مکن خود اولاد
 که رضای صاحبان مانع صیرت از البصارتی نیست واضح است که حدیث بخاری هم مراد از این قول
 میکند چه حدیث بخاری که از زبان غیر صادق است خبر استقبل سید پس قوی آن واجب هرگاه همان
 کلمات صرفه تبصره ضمیر غیبت و صیغه مخاطب حق مخاطب من صفا ماه اعاده فرمودند و منهد البکر رسول
 از اصحاب حدیثی واقع نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین پس مبرین گشت که این کلام خبر بوده
 است از قبیل نه احتمال و معنی اگر سبیل منزل فرض کنیم که ضنون حدیث بطور احتمال عقلی است
 تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه بد آسان نمیشود که در غرضه متوجه بطلان سبیل احتمال
 عقلی نمیشوند که اگر زید بن جابر رضی الله عنه شهید شوند حضرت جعفر طیار علیه السلام سر دارش گریه کنند
 اگر او شان بدر چه شهادت رسند عبد الله بن رواحه سر کرده که شوند و اگر او شان هم شهید گردند
 مسلمانان هرگز انوشه باشند سر دار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهید شدند و اهل
 فوج خالده بن لید را حاکم خود کردند پس میباید شد که اگر بطلان حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود و در
 حقیقت اخبار غیبی بوده است علاوه اگر از بزرگان اعتبار صرف با احتمال عقلی نمیشوند خصوصیت این
 مبر که چه بود بلکه بطور دستور نقل می باشد که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه نفر و گشت
 نمیشدند پس تا علی بن ابی طالب انانجام لا ادری ثون بعد خبر از احداث یقینی میباشد نه مجرد احتمال
 و معنی است دلیل ثین برین ها و اگر آنست که اگر فقط باین غیبت مخاطب میفرمودند که اینها شهید
 شدند و حاکم ایشان بخیر شد شهادت ایشان چگونه یکسان باشد که هنوز زنده اید و معلوم نیست که

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود و همین ارشاد میشود که حسن خاتمه اینها که از جهان فتنه بستان
 بیست و شما هنوز زنده اید و لا ادری تصنعون و محصل این بعد الیوم این افرادند شما و تقید این باطن
 صریح دلیل است بر اخبار از حال استقبال که این بزرگواران بر غیبت رسول بر سر کار آورده و الا از ایشان
 مورد کریمه و آنکه اعلیٰ خلق عظمیٰ و مخاطب خطاب و جاد الهی که با حق است
 بلکه تغذیه است که بجز و احتمال نمی آید چنین بار غار در جواب سوال حسن خاتمه خودشان کلام ارشاد سازند
 که از آن شباه نام و خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلامه و ال بر شک ارشاد کردن ضروری بود و بنظر من
 که آن شاعر الهی یا بشر حسن علی تا آخر عمر خاتمه تمام بخیر است نه که عدم از زمان منفوریت
 با احتمال حدیثی بعد از اتمام خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون احتمال بر لبی از ادب باشد بلکه و
 الناس پس بعد است چه جا که من کلامه و ال کلام خالق و فوق کلام مخلوق بلکه اگر اخبار مستقبل
 نباشد قید بعد است لغوی محض باشد کما لا یخفی علی اللیب صفت شتان بین شان رسول الله الیک الامام
 و مثل نه الکلام انبی مجرد از قول و استعین بالرفوف و کلام اگر او سواد است
 که از او و سو خاتمه صحابه کبار بطریق اصول مناظره با ثبات رسانند اکنون و نه من بدان مشغول
 نیست پس لطفاً نشان بر ناظرین این جزا از اجلای بدیهات است و بدو نحو مشغول فضل الهی گردان فرمایند
 بشاید این نزد باین فقر بجهان می رسد که با دنی توجه کمتر است پس این قول خلیفه بل لاشی فی القیمة تمام
 مقدمات رساله حضرت که بعد تا یفش خلوه و جمله لفظی من بسیار بر بزرگواران می کشد که
 اشتد فی الرجح فی یوم عاصف گردید و حال تمیسات تدلیس اشعیر همراه بود
 علای و دیگر قید یا حدیثاً با خصوص چند در کتاب محمد شیعیه برادر من مولف فاده و در
 افراد کانیات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و معرفت انشاء الله تعالی فی صلا و اگر او مثل است
 بعد خیال خود و قابل است و علمت فارغ شتم پس باینه تحسینات فاسد است که خود را و چون
 از اینها و ال حق است پس گمان بر نخل احتمالات ضعیفه و ایراد سند کاخیفه ظاهره است پس

مستحق است که بر یک کل جزئی که در حکم قسطنطین خوش کرده باشد چنانچه زبانی ثقات جبار بن علی
فریقین گوشت فقیر رسیده که باراد و خلا و لا تذکره این امر از حضرت مؤلف صدور یافته که در حدیث این
مذهب نصب منع و جانب اهل سنت جانب شلال است فقط منع مقدمات شان که مراد از
زکوة اند و اصحاب کیا نیستند و اکتافیت میکنند و خلق احوال ایراد کنند که من در پی آن شده ام راه
تبرع و حسن انتهی مقاله پس حالیا در ابطال این تقریر بچند وجه گفتاری و اول آنکه خود
حضرت مؤلف جابجا در این رساله بر تعارض علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل متبحر کرمانی لفظ توجیه
اطلاق کرده چنانچه در تمامیکه در جزو گذشته بنظر ناظرین در آمده گذشت که در باره اجتناب از عبارات
کرمانی لفظ توجیهیانی اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبعین و نیز در
کتاب مطالب صحیح بخاری و مانند آن برین شیخ رفته اند هر چند موهمین اند و بیامی صاحب پیش
پیرمیشی ولی است که در اصول سطره قرار یافته که هر دو جانب است پس شکل اول تبدیلی لایجاب ثابت
که علمای اهل حق که در شیخ نشان ایشان است مانع اند و عجیب هر یک خود جابجا مؤلف در اوراق حجاب
این فقه دار که نسبت آن موضوع است هر دو وجه مانع است مانع را احتمال اکتافیت میکند بزبان خود و شکار
ساخته و در اینجا بود خود را از این فقه دارا سلب و پراخته و منصف خود را که استدلال است فرموده الحق انداخته و وجه
آنکه قول سابق و اگر کسی بداند که سلفی شده اینچنین بیان کرد بسیاری عبارت سبب است لیکن مجال تاویل
و ذیل غرض همان است که از احوال الاحتمال لایستدلال گوئیم که اینجا بجز این و احوال احتمال ثالث امکان
ندارد اگر احتمال دیگر باشد بایشان بر عهده طرف ثانی و ابطالش بر ذمه ما است نیک گوی دیدن
انتهی مختصر الفرض است در استدلال بودن مؤلف و موحد مانع بودن الحق از امثال این مقالات
تحریر و غزرات علوم و کمال مهارت و تعریف بودنش درین فنون بر یکنه ان از خاصه عامه و
می شود و الا بغایت متعجب است که شخصی اینهمه رسائل تالیف کند و با استعداد و ذوقی بمقابل
مجاهد و اکابر علمای اصل حق سبحان فاضل کرمانی و جز می و مستطانی و بن بر سر مجرم

هم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود را صیغ نشود که من مانعم یا مستدل ان خصم من بکدام جانب است
 به حسب رو بکه درین بحر که مانند طالع کلام است انما فمنی نا خود را کم کند لغو و باید من تدلیسات
 المدلسین و تدلیسات المدلسین وجه سوم آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ طوسی
 مثل کشف الحقیق دلیل صریح است بر اینکه او قدما را و از حدیث الحوض را رد و کفر یا فسق صحابه ثابت
 کرده اند و عبارت شیخ طوسی و مثالی بعد ازین می یابد انشاء الله تعالی یعنی مستدل نیست مگر اینکه
 شخص دعوی کند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلا فصل حق حضرت امیر ^{المؤمنین}
 بود زیرا که جناب پید المرسلین آن جناب را وقت سفر تنگ در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
 فرمود که انت منی بمنزله هارون من موسی که آنکه لا ینبی بعدی و صحت شناس موقوف است
 بر آنکه تمامی مراتب روانی براسی جناب مقتضوی تحقیق باشد پس خلافت بلا فصل ثابت گردید و حقیقت
 مانع خیرین نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلاً سنی در جواب این استدلال
 کند که لا اسلام که جمیع منازل روانی حضرت علی و رضی حاصل باشد و لا اسلام که خلافت موسی از مرتب
 نارون بود چه در صورت حیات نارون بعد حیات موسی نبوت بالاستقلال حضرت نارون
 حاصل میشد که بهر ازان مراتب قوی از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت شناس موقوف حصول
 جمیع مدارج نارونی است نیز ممنوع است تحتی که شناس نقطع باشد باجماع چنانچه اهل سنت و ائمه قائل
 اند بهر با بایر است که بر دارند کمالا یعنی علی من طالع سطولات الکلام همچنان که توجیه حدیث الحوض
 در مقابل حضرت امامیه نیز نصیبان خبر منع پیش نیست لا اسلام که انجدری در شان خواص صحابه
 شده باشد بلکه محتمل است که در شان مقصودین محدثین از حقا که اعتراف کنند با وجود انهم تصریحات هنوز
 بنیانش در گذرد که منصب اهل تشیع حدیث الحوض تدلل بر آنند و احداث صحابه کبار است و منصب
 اهل تشیع است استدلال بر سبک و کم اکنون و جهان منصب تدل بر این است که لایق نخواهد بود
 و بیجه در این امر استدلال باشد زیرا که در مثال گذشته می باید که طایفان تدلل بر این است که

و گویند که حدیث منزه است که ما و مقابل بلای سلف است آوردیم از کتب اهل سنت است و شارحین حدیث
و طایفه ایشان از آن چنین چنان قرار داده اند و سخنان را بر استقامت قطع حمل کرده اند و مانع میکنند و میگویند
که لایسلی که استقامت قطع باشد و بعضی از مراتب را درنی مراد بود بلکه منزه است بر عموم استقامت بر استقامت متصل
است پس بر این صغیر و کبیر بیان شد که خیال مؤلف مانع بودن خویش مستدل بودن اهل حق و عدل
است و شوق بعضی اهل طاعت است بلکه از زبان گویم که بلای و صعبان هم بر آن میخندند و از ملاحظه این بهر
و استقامتی ایشان تنون نمی شود و چه چهار هم آنکه خود حضرت مؤلف معتمد الشیخ بعد
و ذکر استلال خوشین بر احداث خلفا و غضب خلفا و متصو عبارتی در کتاب مذکور آورده که
البطل خیال مؤلف که احتمال منصب است دل دلیل است آن عبارت بقدریکه تعلیق با یتیم
و اردو نیست که نتواند که این حدیث را در کتاب علامه قدس سره هم دلیل بر قبح مال بسیاری از
مسئله مال اصحاب بهر گر و انده اند و احتجاج و تمسک آن بر آنند و خلفای ثلثه مخصوص هم از آن دلیل
است که فقیری اینها است آن تفسیر شده و اگر باطل آن از انصاف نگذرنند بپذیرند که لا نظر آن
تمام انظر الی ما قال و در حق بنده طوطی و جملة الایات این عبارت برید عامه حقیر و اصحاب تحصیل نمانند
ضمیمه غرض اوست از این یک عبارت دو فایده که بیخ کن خیال خام مؤلف علی مقام است
آنکه نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استلال از حدیث بر روی فاعله اصحاب نموده اند و
ایشان منصب استلال بود و دوم آنکه در زمان متأخر که مؤلف معتمد الشیخ از حدیث از آن خلفای
ثلثه مخصوص هم است که در غیر منصب استلال در این معلوم شد که امامیه بر هر زمانه همین منصب است شده اند
این مؤلف و هم کرده کن بعد گذارش است که فقیر را در لغو و برادر همین مؤلف قیل و قال است
تعالی در خانه اوراق این مسلک لائل قاطعه روشن میکنیم که دعوی فقر و از انب و کراف آن
بزرگ است در کتب قدیم که صد سال تصنیف آن گذشت این خود استلال از حدیث اخوض موجود
در آن فقر و دانی از عدم تتبع آن کتب نقصان شهر است و بنا بر این فقر و دانی است خداوند

وقوع یافته تمام عبارات معتدله و در اینجا نقل خواهد کرد الشارح العالی در مقام برآمدن و ضرورت
 شدیم که معرفت و التماس کنیم آنکه الطالعمولف برین وجه موقوف نیست بحواله و قوت
 از وجه دیگر برین ما غریب برود و خواهد شد قوله اکنون الحقول این کلام بنیاید
 و هم است برین که حضرت مولف بر سر و خاتمه فصل الصدقین اشغال و استدلال میکند و مستحق
 لفظ آخر است که دلیل برین و محمول ازین گذشته کمال الخفی علی الطالبعین قوله غداً یفتقر الی الحقول
 این دلیل ششم است بر استدلال مولف لفظ دلیل و بیان الی غیر ذلک نفس شصت سال است
 نامد که این همه بعد از او شمار بعد از ذکر دلائل دیگر است و الا بعد تتبع تمام و غور و فکر و کلام مولف
 علمای اعلام میتوان گفت که غالباً هیچ صفحه ازین سال نباشد که دلالت مستدل بر حق و باطل را
 چنانچه بقولات سابق در خیال مولف دلائل قاطعه و بر این یقینیه بود و در واقع از قیاس و برهان
 حال این نص صریح فرمودی نیز بدستور باسبب است که بنیادش بر جور خیالی قیاس و استغراق است که جناب
 الصدقین که نص قرآنی صاحب سوال تعلیم و تائید حق تعالی جابجا در محکمت است و آنرا
 با احوال و فشارش می نماید و بحال این حدیث در کتاب غزالی نص غیر باید که یا ایها الذین
 مَنْ یَرْکُبُ مَنَکَرًا عَنْ دِینِهِ یَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ أَذَلَّ لَهُ الْکَافِرُ الَّذِی یَعْلَمُ
 عَلَى الْکَافِرِ یَعْلَمُ هَذَا وَفِی سَبِيلِ اللَّهِ وَآیَاتِهَا قَوْلُ لَوْ مَآءٌ ذَلَّ فَضَّلَ اللَّهُ بَیِّنَهُ
 مِنْ تَشَاءٍ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ و در سوره نور در تفسیر کلمه فی سبیل الله فی سبیل الله فی سبیل الله
 بحال علوشان و عظمت لفظ اول و افضل که دلیل بر فضیلت است یا در مروه فقال قال و یا ایها الذین
 الفضل منکم و السعته الایه از حدیثین بهت عین باشد و چون بابیه است تمام معنی است است
 وینویس و نخواهد بود و ذلک فی سبیل الله خواهد بود و تعیین الفضل الی سبیل الله علی الاطلاق و آنکه در سبیل الله
 صاحب بیان غیر ازین خبر در حدیث اول است که نمیدانم و ذکر کرده اند دلالت صریح برین دارد که او مورد
 است و در مقام تفسیر کلام فخر المکمل انما را به برهان الی لیس الدین برین است

است که بایستی سخن برین رسانیده و شبهات و اوامع مخالفین را از حقیقتش من گزینیده
 را غیر از آنکه بایستی آنرا و کوهها و وقت المناظره آخر ابل حرفها عن مواضع الحفظ
 ناموس مذکور هم غالباً هرگاه مهاجرین و ولین انصار سابقین که آخرین صیت جناب بید نشین
 در مسجد قدس خود با عزت و صاحب بحد در حفظ حقوق ایشان بود و محدث و غاصب حق اهل بیت طاهرین
 باشند کیست که بهر از دین ایمان تواند داشت بقال شعیب شل اهل روت و قیصر و کس شری
 تواند آراست و دوا و جهاد با همچو سید که با اسو و عسلی خانه خراب تواند داد و دواست باید ملت صطفو
 صلی الله علیه و آله و سلم تواند بخشاد و جناب اقدس آبی از ساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد که اید
 علیه حدیث الکافی و قد مر قبل فک قولی زیرا که صاحب جامع الاصول از قول محتجب نماند که
 شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدلیل کلمه هو لا یضییهم فممن عفت لیه و نقیضه حالیه و نقیضه
 مجموع شهادت احد واقع است بحیث لایستد فرد واحد و البوکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام
 شده که با هو الظاهر و مؤلف ساله در محققان بعضی ز عبارات اصحاب سیر با ثبات رسانیده که
 ارشاد و انجیدیت ترمیز بان حلت شریف اتفاق قاده حیث قال مخفی فماند که شهادت پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم بر ای شهادت احد نیز و یک زبان حلت نسو و راز دنیا بود چنانکه تصحیح کرده با
 شیخ عبدالحق و طبری که در ارج النبوه باین عبارت و چون از اینجا باز گشت از دعای احیاء و موت
 فانه شد صداع طاری گشت و یار شد و الاضمار فی ذلک البیاض فی موضع اخر و فی هذه
 السنه نزل النبی صلی الله علیه و آله و سلم شهادت احد فقال هو که اشهد علیهم فقال
 ابوبکر السدایا خرافهم یا رسول الله اسلمناک ما اسلمناک و جاهدناک ما جاهدناک
 فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لی و لکن لا ادری ما احدثون لعین فبکی ابوبکر ثم
 قال انالک امین بعدک ثم رجع الی مدینه و ظهر له السجی ثم توفاه الله عز و جل
 استفی ک آله بعینه و بلا شبهه درین و ان گشت اهل اسلام نسبت با توحید اید الوصف

بهر سید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابو بکر صدیق که هنوز
 علم او بحدیث الحوض در خیر منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از آن
 انخوا که در اصحاب کبار و مخلص حو اب سید النبیین است که حال اسلام و جهاد شما معلوم است لیکن حسن خاتمه
 تمامی افراد شما مثل جمیع افراد شهداء احد که نبض قهرانی جنتی باشند متیقن نیست محتمل است که درین
 سلسله حدیثی سرزند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین بجا نبض حدیث
 علیه السلام متصف با حدیث گردند و مستند این معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهیداء احد است مطلقاً
 از اخبار فریقین است و روایتی از بخاری و ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن عساکر و ابن
 و سلم فی موطا و غیره قبل ذلک القصه مدعای مؤلف که از ادو ابو بکر صدیق و دیگر خلفای راشدین
 است خاصه ثابت نشده و آنچه ثابت شده مدعای مؤلف نیست مگر بعد از آنست که اگر مخاطب و الا
 مراتب اعتقاد آن را در که غیر از ابو بکر صدیق و دیگر کارا و از غاصبین خلافت دیگر می از اصحاب و را
 و عابر شهداء احد مخاطب بود و کما یدل علیه قوله هر گاه همان کلمات را صرف تفسیر ضمیمه غیب و صیغه
 مخاطب محقق مخاطب و من جناباه اعاده فرمودند پس باید که بدلیل این حصر ثابت فرماید و ادویه که
 اقامت و له تواند کرد احتمال را حج و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
 که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
 تکالیف شرعیة جهاد التبریر بنیاهم صادق می آید پس اگر نبوت حدیث برای جمیع افراد مخاطبین
 باشد حتی بلیزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر فر آنها نیز از دست میروند و اگر
 خطاب بعضی و ن بعضی باشد کما ادعی المصنف پس نا میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض را
 خوانند بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده و خوال ابو بکر صدیق و اشال و که در موافقات
 محدثین مثل افادات عالم نصوص قطعیه بران موجود است که ابو بکر صدیق مانند او حکم نبوی از زمره
 حدیث الحوض خارج اند و از جمله آن حدیث امام المنین امام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

بعضی از صحابه غیر مشهورین مصدر را احداث خوانند شد اگر چه احداث معلوم نباشد لهذا آنجناب
تبعاً و تیسیر این مضمون را اعاده فرمود پس این سلب و خالص خطاب بخواص باشد و مراد حفاة باشند نخست
زیادت خوف و مزید خشیت بر آن جماعت حاصل شد یعنی هرگاه این خواص صحابه را چنین پیغمبر بمانند
بر حال آنکه هنوز بحال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناصب خود بدراجات اخروی عدم ارتکاب احداث و عیبت
بجا آوردن اعمال صالحه است و مانند خلجان عوام که خطاب بر نصیحت بکسی است و مقصود سرزنش و توبیخ
صاحب بکثرت وقوع این مورد محاورات عرب با فرار کرده و مفسرین فزاینده هم نوشته اند که خطابات
الهی که در بعضی از آیات مثل فلتقلی فی جهنم مملو است خود آنجناب خاتم الرسالت است لیکن بنظر
تهدید و ترس است و این طریق ابلاغ فی الزجر است و بر توفیق خیر روشن است که چنانچه نزد اهل سنت
عصمت انبیا بر جای غرض مخصوص است و بنیاد عدالت حفظ این بیت الطهار و صحابه که با نیز موصوفت شد بر
و الحجب کل الحج که علمای امامیه مثل ابن مالک و ابوبکر صدیق نموده زبانی ابوذر غفاری در بعضی از
احیان نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح شما خیرین حکم بجهاد و خیریت
نمود و فرمود ابوذر بن روی عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه این ماجرا در
مسکات خروانی نسبت انشاء الله تعالی و حال آنکه ابوذر را حضرات امامیه درین خطاب نقل میکنند
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمی گردانند و در مقام احداث را بر و سه ابوبکر صدیق نقل میکنند
فاخبروا یا اولی الابصار یا تجهلوا اگر حالیا علمای قوم ابوذر غفاری متعصبات اخوت اسلامند
و اگر محامد که در حدیث مشارالیه برای شما خیرین مشخص شده و در روایت امامیه خاصه بکثرت تمام
مردی گفته از ابوذر و سبب این باب ابوبکر صدیق هر چه خواهند تفوه بآن شوند و الا جواجم انبیا
تعم فرق نیست که در جواب سوال صدیق بلی و لکن لا ادری ما تجدون امه را شایسته
یعنی اسلام و جهاد شما مسلم نیست لیکن معلوم نیست که بعد از من چه احداث سرزند بخلاف جواد رسول
ابوذر که نصرت حق اخوت ابوذر است که اسبغ مع ذلک حتی لا ادری که من و انتم

احداث است بر اصول فریقین اکی و مستکلف از محل بخدیش بر خلاصای راشدن است اما بر اصول
حق پس از آنکه خلافت اینها بصورت قطعی مرضی جانب بود و چنانچه آنموجب آن در سابق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته که هرگز ابو بکر صدیق و یارانش با جماع مردم
حدیث بخوض نیستند اما اصول ما میگوید که بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اول حق باشد پس آن
نیز نمیکند و شاید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته است اما اصول موضوعه ما میگوید
خاصه بر اینست که مسلک خرمی بدانشاء الله تعالی خلاصه اش آنکه بنمیزیم علی حدیث او بدعت است
بزرگان تفصیل نام میدهد پس چگونه معاذ الله از کتاب کذب سلب بابت از نفس نفس خود فرموده
باشد یا آنکه لقیه نزد جمعی با مایه خصوصاً در اوقات آنجا را جایز نبود و کما عرفتم سابقاً پس معلوم شد که
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی مردم مستقام با حمال حج ارشاد فرمود که درین سلسله احادیثی صد
خواهد یافت که موثر معلوم نباشد و مخفی علی آنکه تشبیه اسلام و جهاد و شهادت احد ضرر نیست که از باب
تشبیه کامل شد چنانچه در مطاوعت معلوم شده و هرگاه ما باینکه وصف شد بودن در اثبات ما مستقام
فصل در خصوص حدیثات منی بیهوده بارون من بوسی ایش کمال حل نفرمایند زیرا که مضرتی شدید پیدا
ایشان دارد چه در صورتی منعی نیست که ای علی غیر از نبوت در جمیع مراتب اشکال را درونی و بیگانه را
آن بود که در زندگانی بوسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص بدو داشت و بعد از آنکه خلافت بدیگر آن رسید
پس نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیکنتم نقیض بایده عونه اهل حق که در مقام منصب دارند اگر تشبیه را بر
کامل حل کنند و در سرزنش نباشند تشبیه محتجب است که حضرت مؤلف در مقام تشبیه منمیزد و اگر بعضی
آنچه ضرر و مایه بجا ترش آنکه مخفی میباد که در بعضی نسخ جامع الاصول و مطاوعت بعضی سائل نیز آنرا
الکائنات بدون فخره استقام دیده شد لیکن چون استقامت سابق کلام مناسب و گویا حجت در باب
طایفه بود و همان شجره اختیار کرده شد بلفظه کنون خاطر سرگازین جانشین است که من در اینجا
استقامت تبرج و همان بر این حق کرده ام زیرا که در استقامت علمای ایشان تو نه گفت که از وجود خود بعد

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق خبر نمیدید بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار میکند
 خود بعد مفارقت آنجا سبکدیس لازم نمی آید که صدیق بقا خود با جوان انصار بصفت احد
 بعد جناب سید المرسلین فیمیده باشد بخلاف نسخه انا الکائنون که طایرش است که البته بعد
 باقی می مانیم و احداث را برو کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حریف
 آوردن در اینجا چه مفید است که خود زیاده تر باشد اغراض و اعراض فرمودن کمال تر و حسن
 بر منصفین قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که نظر
 حجت حریف بود باز او را در تنگنا و لاک کشیده و کوش او چنانکه باید بالیه فاقول ان الشتر
 باطل نیر که در صورت اختیار نسخه که خالی از عجزه باشد نیز این قبل و قال را حریف او شکست
 بیانش آنکه مؤلف در جای بسیار ثقیله صاحب معتدل شیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث شبلیس
 چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث پراکنده در دو پوشیده یکی بهمه و دیگری بدو
 آن در قواعد و سبیه تفریافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن فرع محمول بر اصل میباشد
 و مخالف اصل میباشد پس حجت حریف بر حال خود است خواه نسخه اولی اختیار فرماید خواه نسخه
 ثانیه و مؤلف علمی فیمیده که در نسخه انا الکائنون حجت حریف بحسب طایر هم باقی نماند و بهرگاه
 و الاضاحریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول برادر همین جناب در کتاب مذکور
 مباحکین واجب بر ضرور و انا الکائنون یعنی نسخه استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب کما
 بمنزله را ذکر می کنند و کما با اعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا الکائنون
 یعنی نسخه اول بر ثانی که مؤلف آنرا جمله خبریه می پندارد و این موجب حمل نفیض بر نفیض دیگر
 است پس بدون حمل ثانیه بر اولی انطبیک در حدیث بحکم صاحب معتدل شیعه و الاضاحریف
 نمی بندد و دلیل خصم للمؤلف بحال و قد کان مخدوشانی باله و حجه اند که جناب مؤلف درین کتاب
 خود اقرار کرده که استفهام بلیق کلام مناسب است پس درست است که مخدوش را بر مذکور

حل کنیم و اگر مرد مولف چیزی دیگر است فال تصویر واجب علیه حتی توجه الیه قوله وسلم الثبوت
 است که آن قول اگر از مخاطبین بجهت لا اوری متحدون بعدی افضل الصلوة و انشائش مراد باشد پس
 بلا ریب این قرار داد فریقین است زیرا که بر هر دو ند سبیل خوبی و بد قوم خوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بود که معرفت فی الصمد چون انکار فرمود و درایت را از خود سلب نمود معلوم شد که آنحضرا و نبودند
 و هذا بدیهی جدا و اگر مرد از اهل خطایان مردم اند که حدیث آنحضرت بر آنها المطابق نموده شد
 بحسب خطای مجموع مسلمانان و در حوال آن خطای نامی نیست پس هیچ کمال اعتنا لازم نمی آید بحسب آنحضرت
 اما یک کمال جبارت و توحید است که انچه قبول زهر او در مخاطبه حضرت علی رضی الله عنه و انمود که مانند چنین
 پروه نشین شده و مثل خاندان در خانه که خسته و خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسه و حقیقت تطهیر
 جناب تصفیه است کما یتلکنا ثلثه و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت نشینودی نکرد و بقیه
 فدک را تصفیه نموده کما قال الجبسی حتی یقین و ند اند که خلفا درین وقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود
 مجلسی در کتابت کور اقرار کرده که این کلمات بعد از ادای خطبه طویل که در جمیع اصحاب و مجتهدین
 و غیره در فتن جناب سیده انسا رنجان هدایت گاشانه بود صبح و آن خطبه که مانند چنین رحم بره
 نشین شده بودند و کی مثل خاندان در خانه که خسته بلکه ظهور ایشان در الوقت باشد ظهور و شرف
 نصف النهار است بلی لفظ گرگان سید رند و می برید و تواز جایی خود حرکت کنی التمه بر حصول
 اما سیه جلفا منطبق است لیکن عدم حرکت عدم محافظت ناموس تنزل زهر او حقوق و از شرع الی رب زدود
 سکایت مریضه است پس بجز این که با لامیه که خوب چنین گویند و بر دیگران را زاوله و این ضعیفه غلبه چونیکه با خطا
 لا اوری متحدون بعدی که هرگز بر اصول طرفین بر حلقه باشند منطبق نمی تواند شد و کجا خطا فاطمه
 که نزد تمامی اهل عالم لا محاله سکایت مریضه بود بلکه معاذ التمه سنی آنجناب که با وصف رود آیت فلا
 تقعدا بعد الذی کرمی مع القوم الظالمین و کرمیاتکم اذ انتم کتمتم محذرات مخفایا بحسب
 و وقت خروج محذرات غفرت طهارت و فتن ایشان جمیع اصحاب بر اسطالاف کفر و خانه نمی نشینند

و هجرت از مدینه ببلوگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزیند بلکه اگر ادنی غم و قابل
 بکار برسد و آنچه در محدوده مطاعن خلفا تصریحاتی طبعیه پیش کنند و قیاسا ترتیب بند نصب بعین ازین خوا
 دریافت که درین کتابیات و حکایا کار از تفسیق هم و گذشته عین تفاوتی از کجاست تا کجا مراعات ادب
 اجازت نمی دهد که تحصیل این جمال پر دارم و زیاده و سبب پریشانی تاویل محلی صفتی است که
 درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود و مصلحت و ترک مخالفت را بچشم و سوزی بجنبانند و چنانکه
 سبق زیرا که وقت اعلام حضور و غیاب و هدایت کاشانه ممنوع است اهل بیت و کسانی که در حکم شان با
 بعد از آن که حجاب و کبر و بدین برادر و آره با هم جریب انضار کی این و هم در خاطر شان راه یافته بود و از
 آن رکار باشد و آنهم بعد از آنکه طشت از بام افتد و عاصبین و ظالمین مرعوب و تشیعین بدو است
 هجوم کنند و انواع اندامان با بیعت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی از آن شوق می شود
 و انگاه باین مخاطبات که مانند جنین هم پرده نشین شده و مثل غائبان در رضائیه که خسته و خود را دلیل کردی
 و شکایت من بسوید بر من است و محاسن من بسوید و در کار من است اعجاز کما الله عن آه مثال
 هذِهِ النَّوَابِلُ وَالتَّحْقِيقَاتُ الَّتِي تَكَادُ السَّمَوَاتُ تَفْطُرُ زِينَةً عَلَاقِ وَحْشِ
 که حدیث و طایفه تفسیر بهم میکنند و صدق حدیث اخوض المعین مینمایند که معاذ الله فضل الصلحین و هوا
 خوانان او بوده اند فرع آنمغنی است که حدیث اخوض اعتبار زمانه تقدم و حدیث شهادت اعتبار زمان
 باشد و عقرب خجایی دانست که مؤلف در اثبات این تقدم و تاخر بر خدیج و ابی طالب و خود و کوشش تبلیغ
 مینماید مگر دست او بجامعی عار نگین نمی شود قوله و غایت توجیه آه اقول اگر احدی اهل حق
 مصدر این توجیه شده حاصلش بنابرین غالب آنست که تمیل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
 احتمال عقل قبل از حدیث اخوض وقت و عابر شهادت را احد و اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
 لا ادر می تاخرون بعد و بنابر این توجیه هانست که در مناظره اثبات رسانیده اند که الموجهات و المنافع
 یکفیه الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مؤلف درین اوراق گذشته و از اینجا بوضوح می انجامد

که مؤلف رساله بی توجه به موضوع نبوده و آنچه بران وارد کرده وارد نمی شود زیرا که اساس بحث بر اینست که حدیث انحراف مقدم بر حدیث انباشتن بر ذمه مستدل است و انی له ذلک
 زیرا که از عبارت آیه عجز مؤلف برین امر نیز واضح است و مقصود ازین تقریرات آنست که اهل فرائض
 و فطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مؤلف از ملکه استدلال و حصول مناسطه نابلد است
 و بر اثبات اینچنین مقدمات هم قدرتی ندارد قوله دیگر گاه همان که اقول چون نزد مخاطب دلیل
 و بر این دلیل و میرین شده که جمله لا اوری ما تخدئون بعدی بر سبیل حمال نیست بلکه اخباری
 است و گفته درایت قطعا و یقینا ما اول کما یجی فی کلامه و بر جا خود ثابت شده که این خود کلام نزد
 علمای شیعه نیز وقت شریعت اسلام نیست بلکه قریب فوات شریف صدر در یافته کما ستوفیه
 المسک الک خراش را انداخته و قبل ازین گذشت که متصفین با مایه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم تفسیر داخل نمی باشد و هرگز جایان سرور در عموم اوقات بخوبی نمیکند پس درین وقت که
 قرانی و الله یعصمکم من الناس الطینان کلّی هم سید بطریق اولی تفسیر و اخبار کنند جایز نخواهد
 بود و برین خطا تشکیک اصول موضوعه مایه غیر افعال صبیحان بعد البینه این قسم تفصیل واجب و محتمم بود
 یَقُولُ كَيْفَ أَشْهَدُ عَلَى خَلْقٍ مَا قَبْلَهُمْ وَالْحَالُ أَنْكُمْ تَقُولُونَ بَشْرًا خَلَقَهُ الْعَلَوْهُ لِيُوقَفَ
 الْحُكْمُ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْفَوَاحِشَ إِنَّكُمْ مِنْ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ الَّذِي تُؤْتَوْنَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 ذَاتَ الشَّعَالِ وَذَادُ مِنَ الْخَوْصِ بِالْأَوَاجِ الْعُقُوبَةِ وَالذِّكَا لَ فَا قَوْلُ هُوَ لَا إِصْبَاحَ وَارَ لَكَ
 نَهَانَهُمْ يَسْمَعُونَ فَيَقَالُ لِي أَنْكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدُوا لِعَبْدِكَ فَا قَوْلُ كَمَا قَالَ لِعَبْدِكَ
 الصَّالِحِ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الْقَبِيلَ عَلَيْهِمْ
 وَأَنْتَ عَلَيَّ شَهِيدٌ أَنْ تُعَذِّبَهُمْ وَأَكْفَهُمْ عِبَادَكَ وَارْتَقَهُ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
 الْحَكِيمُ فَمَا أَكُنْتُ عَلَى الْقَوْلِ الْمَذْكُورِ وَلَا يَجِي الْقَوْمُ الْمَرْبُوبُ بَلْ يُقَالُ لِعَبْدِكَ
 الْكَافِرِ إِنَّهُمْ كَذِبٌ وَالْأَمْرُ تَدَارِكُ عَلَى عَقَابِهِمْ فَا قَوْلُ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ أَقُولُ

انکم مثل هؤلاء الشهادۃ الذین قال لله تبارک و تعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
 سبیل الله اموات بل حیاء و لکن لا تشعرون وقال فی موضع اخر من کتابه المجید یرزقون
 فی جنات ما اتهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلقوا بهم من قبلهم ان لا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر اصحاب قول الله عزوجل لا یستوی اصحاب النار
 اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فاذنتم شهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال و
 تریکون ان اتی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الله کبیر المنع ان انک خباب
 بن معمر صلی الله علیه و آله و سلم اشال انیمه فیما صلی فی قیامه فی نفس الامر و انک تشرب بحال جبال انهم مل
 کذب صریح معاذ الله انکنا فرماید و نفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید و ارشاد کند که ندانم
 که شما بعدین چه احداث کنید از هذا الشیء عجیب و در اینجا قول مجتهد جالسی در حسام تا شاکر است
 که حدیث انحضرت از دلائل تقیه خباب بن معمر صلی الله علیه و آله است و بعد از یاد حدیث بطول و وجه
 بدین منطقی کرده چه در مقام اگر بمقتضا تقیه کار نیکو می یابست که با عیانهم مردان بآن جایز
 تا انیمه خلاف تعیین آنجا واقع نمی شد انتمی بلفظ سجال البس خضر جالسی با وصف عجبها و بلکه
 یکانگی خود در علم کلام این مقدار هم یاد نشده که وقت ارشاد حدیث انحضرت که نزد فریقین و آنرا عمر شریف
 مروی است اوقت تقیه بود یا نه و من در باب انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه اعتقاد دارم و در نفی تقیه
 از انجا چه تصریحات که نکرده ام با جمله چون احتمال تقیه در حدیث انحضرت لاتفاق نمیتواند
 چنانچه علقش دانستی پس حدیث عاشر شهداء احد که نزد مؤلف بعد از حدیث انحضرت بطول تفسیر واقع
 شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله بر صحت خیالیه جالسی تفسیر تفصیل که یاد کردم و در آخر توهم
 ضرر بوده و انحراف علی کفر قوله مع هذا الخ اقول اگر قصد مؤلف از اصحاب حاریرین و ملارین
 خباب بن معمر بنید پس معاذ الله که از ایشان حدیثی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه
 از ایشان مجاب است سیفی سنانی و توسع و تقوی بطریق رسیده بحکم احادیث صحیح و فریقین صدق

حدیث
 انحضرت
 صلی الله علیه و آله
 و سلم

رضوان الهی گردیده پس نسبت احداث ایشان بدلیل حدیث حضرت سیدالسااجدین علی الهی علیه
 حدیث و احداث و خروج از اربعین حضرتان که مجاهد است اگر مقصود او اینست که احد از اصحاب
 انصاریان خواهند خواست از جاده اعراب صدر احدی نشده مگر خصم خلافت پس این صریح است لا علیه
 من فاته الدلیل و سند من روایا فیه یقین که سابق ازین گذارند پذیرفته من بعد حیرت عظیم رسید
 که مولف رساله بار بار فکر این معنی میکند که در هر دو حدیث خبر تقریر ضعیف و غیبت و خطاب
 فرقی ملحوظ نیست و مآل نتیجه تقریرات بدان میگردد که شاید بحث لفظی مناظره اعتبار بوده نه
 مستحکم این کلام مفید ملاحظه شود و هو کس من حاکم الحکماء این هنوز در نمی یابد که اگر تقریر ضعیف
 هم در میان نباشد چون بنا بر جمله لا انوری ما تعدیون بعدی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما
 احدی سرزند و مناظره جمله لا تدیری یا احدی فوالله بعدک بر جزم و یقین است پس تفاوت در هر دو مثل بعد
 آسمان زمین است کما الخفی علی المصلین جالیا تطبیق لفظی چه کار می یابد و کدام فایده بر آنست افزاین
 نمی بیند که زید قائم حمله خبریه است و زیادت یک حرف مثل خبره استقام از دانه خبریه بدر برید و عمل
 بدشایسته نیست که شود و درین هر دو جمله باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرف ملحوظ نیست و حال آنکه
 بنا بر احکام صحیح یعنی اشاره و اخبار اقصی بگوید که واقع شده اند و قس علی هذا امثله آخری که گفتند
 شخصی قوله و اگر بسبیل آیه **اقول** این کلمه نیست بلکه در بعضی از مقامات ظن شریف نبوی صلی علیه
 و آله و سلم بمقتضا صلح نظم هر کل ظاهر از نوع دیگر بر آید که گمانشهد بده قصه زید بن ارقم اگر است
 بحساب مطالب صحیح بخار و نوار و مویب الله اسل شرح آن باشد کامر بار بطول علامه سید محمد
 تقی زانی رجوع کند و یابد که او در سادوی آن کتاب بر نقل فرموده و مختصر این
 قصه بدان میرسد که زید که در بعضی از غزوات از اسیرین اهل فضل عبدالبن ابی بن سلول
 روزی استماع نمود که او در خطای بعضی از اعراب اقران خود میگوید که خرج کنید یقینا این
 که نزد آنحضرت صلی علیه و آله و سلم باشند تا آنکه از آنجا متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

وَأَسْمَيْتُهُمْ بِالْأَكْمَرِ وَوَقَيْتُهُمْ بِأَنْفُسِكُمْ وَأَبْرَزْتُمْ لَكُمْ الْقَتْلَ فَأَصْلَحَ بَيْنَكُمْ
وَأَيْتَمَّ صَبِيَّائَكُمْ وَأَخْرَجْتُمُوهُمْ لَكَ أَنْوَاعًا عَلَى غَيْرِكُمْ ثُمَّ قَالَ لَتَرْجِعُنَا إِلَى الْمَدِينَةِ
لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَمُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَكَانَ فِي قَوْمٍ زَيْدٍ أَرْقَمَ وَكَانَ غُلَامًا قَدْ لَهَقَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ فِي ظِلِّ شَجَرٍ فِي وَقْتِ الْهَاجِرَةِ وَعِنْدَ قَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنَ الْهَاجِرِينَ وَالْأَصْحَابِ
فَجَاءَ زَيْدٌ فَاجْتَمَعُوا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي لَيْثَةَ اللَّهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَاللَّهُ لَعَلَّكَ
وَهَيْتَ نَاغِلًا قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا وَهَيْتُ قَالَ فَلَعَلَّكَ غَضِبْتَ عَلَيْهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا غَضِبْتُ عَلَيْهِ
قَالَ فَلَعَلَّكَ شَرَّهَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ لَشَقْرٍ مَوْلَاةً
أَخْرَجَ فَخَرَجَ رَاحِلَتَهُ وَرَكِبَ تَسَامَعَ النَّاسُ بِذَلِكَ فَقَالُوا مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ
عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَلَمْ يَرْجِعْ فِي مِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ فَرَجَلُ نَاسٍ حَقَّهُ سَعْدُ عِبَادَةٍ فَقَالَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لَتَرْجِعَ فِي مِثْلِ
هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ وَمَا سَمِعْتَ قَوْلًا قَالَ لَهُ صَاحِبُكُمْ قَالُوا وَآيُ صَاحِبِنَا غَيْرُكَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زَعْمَةَ أَنَّهُ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَ الْأَعْرَمَ مِنْهَا الْأَذَلَّ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ وَاصْبِائِكَ الْأَعْرَمُ وَهُوَ صَاحِبُكَ الْأَذَلُّ فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَاللَّهُ
عَلَيْهِ وَاللَّهُ يَوْمَ كُلِّهِ لَا يَكُمُ أَحَدٌ فَأَقْبَلَتْ الْخُرُوجَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي لَيْثَةَ لَوْنَهُ
فَحَلَفَ عَبْدُ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا فَصَمْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَاللَّهُ
حَتَّى أَقْبَلَتْ إِلَيْهِ فَلَوْ غُفِقَ فَلَمْ يَجِدْ لَيْلًا وَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ لَكَ
كُلَّهُ وَالنَّهَارَ فَلَمْ يَنْزِلْ إِلَّا إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْخَيْلِ نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَاللَّهُ
وَنَزَلَ صَاحِبُكَ وَقَدْ لَهَقَهُمْ الْأَرْضُ مِنَ السَّهْلِ لَدَى صَاحِبِهِمْ فَجَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي لَيْثَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَلَفَ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ وَأَنَّهُ لَيْسَ هَذَا إِلَّا إِلَهُ اللَّهِ وَأَنَّكَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ وَأَنْ زَيْدًا قَدْ كَذَبَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَمَا أَقْبَلَتْ الْخُرُوجَ عَلَى زَيْدٍ

اَرْقَمُ شَيْئًا مَوْنَهُ وَيَقُولُونَ لَهُ كَذَبْتَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدًا فَلَمَّا رَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ كَانَ زَيْدٌ مَعَهُ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تَزِدْ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بَرًّا ابْنِي فَمَا سَأَرَ
 إِلَا قَلِيلًا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَانَ مِنَ الْبَرِّ حَتَّى عَزَّزُوا زَيْدَ بْنَ
 عَلَيْهِ فَتَقَلَّ حَتَّى كَادَتْ نَاقَتُهُ تَذُرُّ مِنْ ثِقَلِ لَوْحِي فَسُئِلَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 إِلَهُ وَهُوَ يَسْلُبُ الْعَرْقَ عَنْ جَبِينِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِأُذُنِ زَيْدٍ فَرَفَعَهُ مِنَ الدَّخْلِ ثُمَّ قَالَ كَلَامُ
 صَدَقَ قَوْلُكَ وَوَعَى قَلْبُكَ وَأَنزَلَ اللَّهُ فِيمَا قُلْتَ قُرْآنًا فَلَمَّا نَزَلَ جَمَعَ اصْحَابَهُ وَقَرَأَ
 عَلَيْهِمْ مَسُودَةَ الْمَنَاقِبِ بِرَبِّهِمْ قَدْ مَوْتُونَ نِيَّتِ زَيْدٍ أَلَّا يَكُونُوا كَمَعْصُومِينَ كَمَا دَرَكُوا سَيِّدَهُمْ
 بَلَدُهُ بِأَصُولِ خَاصَّةٍ أَيْلِ شَيْخٍ مَرْتَبَتُهُ أَلَّا يَزِيدَ رَتَبَتُهُ رِسَالَتُهُمْ دَرَكَتْهُ عِلَافٌ وَقَعَ
 بِرَأْدِهِ كَمَا مَرَّ بِسَهِرٍ كَاهٍ حَالٍ خَيْرِينَ بَاشِدٍ فَمَا ظَنُّكَ فَمَا صَدَرَتْ عَنْهُمْ عَلَى نَهْجِ الْإِحْتِمَالِ بِعَقْلِكَ أَلَّا تَحْتَجِبَ
 نِيَّتُكَ مَقْصُودُ فُقَرَاءِ زَيْنِ رَوَايَاتٍ وَتَقَالِاتِ الْكَارِصَةِ وَاحْدَاتِ أَمْوَافَةِ الْقُلُوبِ نِيَّتِ بَلَدُ زَيْنِ بَحَا
 مَقْصُودُ أَصْلِي نِيَّتِ كَيْفَ مَوَافَقَةٍ دَرَكُوا كَلَامَ وَفَنَ مَنَاطِرَهُ وَتَفْخِصُ رَوَايَاتِ خِيَانَةِ سَيِّدَانِي وَلَعَبِ زَيْنِ
 أَيْمٍ خَوَايِ دَانِ نِيَّتِ جَنْبِي مَحْضُ نِيَّتِ دَارِ طَرَفِي أَسْتَدْلَالِ بَلَدِي نِيَّتِ نَدَارِ وَلَكِنْ قَوْلِي نِيَّتِ
 كَمَا بَايَنَهُمْ وَنِيَّتِ رَاحِ حُصْلِكِي وَارَادَةُ مَنَاطِرَهُ بِأَعْلَامِي أَعْلَامُ وَتَبَيَّنَ كَيْفَ أَيْمٍ مُجْتَمِعِينَ مُتَكَلِّمِينَ
 فَهَبْ لِي بِأَفْرَاطِ رِضَا وَدَاوِصَارِ عَتِ أَخَذَ مَلَأَ بِسَبَبِ نِيَّتِ تَحْصِيلِ ثَوَابِ دَاوِدَ مَكْرُوحِ
 مَصَارِعَتِ قَدِيمِ خِلَافِ عَمُودِ وَوَأَشَقِ مَضَاوِقِ تَقِيَّةِ وَتَقِيَّةِ عَقْلِيَّةِ وَتَوْحِ يَافِقَةِ خَيْرِ أَعْلَمِ
 كَيْفَ أَيْنِ مَصَارِعَتِ جَدِيدِ جُكُونِ شُرَكَاتِ وَشَيْخِ حَسَنَاتِ نَوَادِ بُودِ قَوْلِ فَخْرَتِ خَيْرِ طِبَارِ عَلِيٍّ
أَوَّلُ خِلَافِ عَادَاتِ شَيْعِينَ سَبَبِ كَيْفَ أَيْ غَيْرِ مَعْصُومِينَ لَفْظِ عَلِيٍّ سَلَامُ رَايَا اسْتِقْلَالِ
 نَوَابِغِ وَخِصَالِ أَيْمِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَايَا لَوْ طَرَفُ نَدَارِ نَدَارِ كَيْفَ أَرْطَالِ عَمُودِ شُرُوحِ أَصُولِ رَايَا رَايَا
 فَارِ سَيِّمِ الْوَامِعِ وَاضْمِغِ مِي شُودِ كَيْفَ لَفْظِ سَلَامِ خَيْرَاتِ أَيْمِ طِبَرِ مَرْتَبَةِ خِصَالِ مَقْدَمِ قَدِيمِ
 اَزْغِيَارِ رَايَا مَرْمِي لَوْ طَرَفِ تَبَلُّغِ كَيْفَ أَسَامِي مَتَبَرِ كَيْفَ الشَّيْءَانِ بَادِ كَيْفَ اِنْ جَمْعِ شُودِ نِيَّتِ خَيْرَاتِ

که علمای شیعیان را از اصحاب انبیاء علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی امانات را بحضرت سرور کائنات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق القین باقر مجلسی مرقوم است و ستعرف حاله فصله الشارک لکما شکرکیت انیدن بخا بد نیست پس در ذکر لفظ علیه السلام در عا
 ندرت خویش باشد و نه مراعات اصطلاح محاصین با خدا یا اگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خوا
 بود چنانچه از کتب قوم این با خبر اند که خواهد شد لیکن کسانیکه تا ویلات و تسویلات علمای طائفه
 نیک دیده اند مخفی نیست که در احتمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و
 تقدیر نام بحق ناطق که در عبارت دستور العمل یعنی صحف آسمانی ماسور باظهار حق و ممنوع از کذب
 و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمدند که باشند بر شتر عات توهمات امامیه متمثل است بحال
 مؤلف سال که برخلاف اقیه مناطره لعلهای اهل سنت بنمایند و خلاف حاویش آمده که بعضی از این
 کتاب توحید این باب و میر و نیست و بعضی مصنفات دیگرش نقول از منطوقات آن صریح معلوم
 میشود که حائل مثل خمر است و ان الله اکلهم من نفعه قطعا و یقینا از کتاب سفر ماید پس کمال
 جریان این تاویل توهم نیست چه با آنکه مذکور ختم او نیز این احتمال را زیاده فاقترقا قول علامه
 اقول سئل را اینچنین احتمالات در اثبات مدعا که حدیث عالصن بر منقشی است که از حدیث نقل
 صفائی را شدین مرادند کافی نمیشوند مگر و قلیکا لازم ثابت فرماید که چون در نحوه مشهور خبر از امر
 یقینی بوده و مورد احتمال پس حدیث بر طایفه برین تمایس اخبار از حدیث قطعا و حتما و نوع یا منه و آن که خلالت
 و از اینجاست که حضرت مولف خود استنباط پوشه و دلیل دیگر است زنده و بر کما آخر و یتقیام از کتاب
 جودت خویش تمیز شد بلکه حقیقه قلوب اهل ایمان است که کار آن منجر شد قوله و دلیل برین اقول اگر این
 هیچ و کار و الا لا ثابت نمی شود که جناب فضل الصمدین بعد از ختم المصلین صلوات الله علیه و آله و سلم
 در دین چنین حدیث کرده باشد و وقوع شکیبای تمام و خیر عانت از ارشاد کلامند که در نیز ممنوع است که
 جمله لا آدری مکتوبه چون بعضی بر دعای مولف لالتی ندارد و مگر بدلیل قطعی اثبات سال که

و دخول صدیق در زمره محدثین و متبیین بر ضرورت است و هو لا یقین علی ذلک چه راست و واضح
 شده که دخول صدیق اگر حقیقه و خطاب هم ضرورت نیست تا بعد از احوادث از چه رسد باینکه شیبای
 که است نظر بدخول ضعیف درین مجموع است گما عرفت سابقاً فلا ضعیف و لا ضرر فی حق الصدیق
 و کون فی مرتبتی و نهایت توابع مقام آنکه حد شوق در مضمی حدیث لا ادر با خودتون بعد محصل است
 آنکه خطاب سالک صلی الله علیه و آله مخصوص بخلیفای شدین و نه با اهل ایشان باشد ای صدیق احوادث و بدعت
 از تو و شیعیان تو خاصه صدور خواهد یافت پس چگونه حسن خاتمه شما گواهی دهم باین شوق مدعی شیعیه
 شما می آید و می خردی حضرت من سالک است و دهم آنکه از جمیع شما بحث که ایشان فرموده و احادیث
 احوادث و بدعت صدور خواهد یافت اگر چه قبضه آن فرا معلوم نباشد و ضرر این شوق باتفاق خواهد
 عوام بر آنکه در روایت مثال از این احوادث درین کرده اند که اسراف انشاء الله تعالی نسبت به تمام
 زیاده متیقن است چه امانت یزید منصرف بر امانت من تصویب هرگاه حاصل فاسد شد فرع بطریق اولی
 فاسد خواهد بود و دهم آنکه حال مجموع شما مثل مجموع شده اند و بدعت بلکه بعضی از افراد شما مثل سلف
 صدور احوادث خواهند شد که معلوم نباشد و بر ظاهر است که تا موافق مثال این شقوق را بدلائل باطل نخواهد کرد
 مقصود او چگونه بقوت خواهد رسید و اگر فقط خطاب صدیق درین بنام مقصود می بود میفرمود که ای ای
 و عوی سلام و جهاد که از تو صدور یافت همه محمول بر بای و همه است هرگاه اسلام تو و حساب تو مقبول نیست
 جهاد و کی مقبول تواند چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مراد است و دشمنان سپرده راه
 فرار اختیار کردید و بار بار داد و خالفت و شقاق او دید پس عوی جهاد کجا راه داشته باشد پس این
 خاتمه بر شما که بعد از من هم لاحواله صدور احوادث و بدعت خواهد شد چه معنی دارد بلی برای
 امیر المؤمنین و اتباع او گواهی میدهم و میگویم لا ینبأ منکم که در زمره شهدا احوادث بلکه مراتب علیت
 یا نه از یاده و در این لفظ خاص یعنی احوادث تعبد آن لفظ بعد صحیح دلیل است بر اخبار احوال
 مستقبل که مالک آن نوری و شائش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی کار آورند و آن

امری بود و جدید که هرگز از اکتساب او نیز فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم صدوق و غیر
 بخلاف خلفای اندین که تصریح علمای امامیه در بعد از آنکه مصدر احادیثی بسیار در زمان خیرالایمان
 شدند که **سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ** لَمْ يَنْشَأَ اللَّهُ تَعَالَى وَالصُّدُوقَاتُ تَدْرُجُ الْمَحْطُوطَاتُ وَرَبِّهِمْ أُولَئِكَ
 مراتب بن ایمان ترقی کرده بودند که **هُوَ عِيَانٌ لَا يَخْتِاجُ إِلَيَّ بَيَانٌ** **قَوْلُهُ** لَمْ يَنْشَأَ اللَّهُ تَعَالَى **أَقُولُ**
 حاشا که عدم از عیان نفور است بویکر صدیق و محال و با احتمال حدیث آنکه بعد از انتقال خود مدتی
 فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بعد از حیات آن جناب نیست که برای جمیع
 احداث شده است چه عجب بعضی از این سلسله صدقات شوند و در حقیقت آنکه احادیثی را بدو
 بلکه اگر آه **أَقُولُ** بعد از تنزیل تسلیت می فرمود که مراد از آن حضرت ابو بکر صدیق و حواریین پسند
 المسلمین پسند و این ممنوع است چنانکه بار یاد استی بلکه سیر غایب لامل و بیان این مقصد را به آن سیرین
 کردم که خلفا بر اصول فروعین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد از این تفصیل سرجه تا سرجه
 کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند و علاوه بر این کلام رسول قبول که کلامش را اعتراف سال
 مؤلف در کلام خالق موقوف کلام کل مخلوق است محال پس فایده قید است در حدیث و طاعت آن
 که احداث نخواهد بود بویکر بعد از من و این با خود علمای امامیه از اصل برکنده اند که استعفاء از انشاء است
 و اینهم بعد از این سیر اینقدر در بر خواهد کرد که امثال این احادیث در کتبشان نیز موجود است بلکه شیخ
قَالَ **أَمَّا** **الْحَدِيثُ** **الْمَنْعِيُّ** **فَهُوَ** **بِهِ** **وَاللَّهُ** **تَعَالَى** **لِي** **صِرَاطٍ** **سَيِّدُهُمْ** **وَكَرَّمَهُ**
 دلائل و اضمحلال معصیت کافی نیست پس این همچنان خود حضرت صدیق کبریا شاهد قول خودی
 که این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد از آنکه اعتراف صدیق کبریا را کلیه پیغمبر کرد و آن
 اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام نور و مانی طریقی **عَنْ** **الْهَوِيِّ** **أَعْتَدَ** **لَا** **أَمْرِي** **مَا** **أَعْتَدَ** **لَوْ** **لَمْ** **يَكُنْ** **يَعْلَمُ**
 با یقین است که من بعد پیغمبر خدای زنده می نامم که بر فدا خود گریستند که **أَيْدِي** **عَلَيْهِ** **وَكَلِمَةُ** **أَنَا** **بِذَلِكَ**
 هر چه که استقامت علی مگر فی بعض طرق حدیث و آنست که او انصاف دادند چون قصد خلق

بودند با قضا می اثرشان خلق را هم برین دایره گیری می باید گرفت پس هم اینکه ارشاد رسول
 فقط با احتمال می بود که چنانچه بدو نایقان انتقال رسول صلی الله علیه و آله وسلم پیش از خود
 نداشت غایتش نیکو چون لفظ بعد احتمال می بود هم قیام بود و جواب شد نبوی عرض میدادند که لا
 ابقانا الله بعدك یا رسول الله وعرو من کما بعدک اگر بر قیام خودشان بعد از رسول استنباط از
 کلمه بعد بر سبیل تسلیم و فرض مسلم داشته آید و الا جای پیروزی نیست که کسی بمجرطی این روح خوب
 با علی عقیق بن سقیفه بنی ساعده بنی تميم و انجاست و جدال بود از دلائل دولت و جلال
 بحال طلاق فرستاد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب مدوح چنانکه
 در حدیث زورست فی نفسی مقال صحیح است و انا سنلقی علیک عند ذکر کمال تعجب
 سازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر خلافت و امارت دوخته بر نیاید و هرگز تصدیق داده بودند آن
 روح نبوی موجب تکرر دلائل و مانع حسن قهر و جسد و کدورت است بقیه بلکه بموجب است
 ائمه المحمدين صا حینا بالاعلام سیره الرسول علیه السلام جسد مبارک نبوی الهی بی غل و غش
 افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدنم باد جسدان گویم که در مثل آن مدت صباد موقتی شیر
 میگرد و پس چاه این حضرات دیدن دارد که آیا امری مهم تر از تجنیز و تمیز نبوی هم می باشد چنانکه
 خاتم النبیین شفیع الدین جدید العالمین هرگز خیال سامان آخرت او بر رسول حق طریقت
 نکرد و فقط بر ریاست تانی نظر دوخته باشند فای الله اعلم من ذلك و از آنکه من مدعی
 لما نقلت فاستمع ما فی ذلک الکتاب ذکره بالانقطاع و لا انتحار انفقوا هذا السنه علی ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم توفي يوم الاثنين شهر ربيع الاول لعمدة السنين
 قبل عید اشداد الشیخ و فکل الاستاذ ابو سعید عبد الملك فی کسایة من
 النبی انه توفي يوم الاثنين للتصريف من ربيع الاول وهذا أقرب والله اعلم قال ابو اسحاق
 و كانت تبعه إلى کبری سقیفه بنی ساعده بعد ان قبض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

وهو في بيته لم يفرغ من أمرة قد أخلق دونه أهله الباب فلما بايع أبو بكر في
 السقيفة وكان الغل جالس أبو بكر على المنبر فقال يا أيها الناس إن الله قد جمع
 أمركم على خيركم صاحب رسول الله وأنا في شئنين أذهما والمغار بايعوه فبايع الناس أبو بكر
 ببيعة العامة بعد السقيفة فلما بايع أقبال الناس على تجهيز النبي يوم الثلاثاء وقال
 بعد ذلك لبقيل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموت ولا تغيرت رائحته وقد طال
 مكثه في البيت فلان يذفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الأربعاء لا ربع عشرة
 خلبت من ربعه كل وقيل أنه دفن ليلة الثلاثاء حين غابت الشمس لا قول أجمع
 انتهى حينئذ من مجرى تصوير بقاى خود بعد الرسول باوراك از فحواى لفظ بعدى گریه و گلو گریه کرد و با
 سر و عاقل کان اردو لاوله دم لا و اوله دم و حکایتی از طرف مناسبتهم بیاو آمده که هرگاه علامی ملک
 از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر مدت عمر غالباً خون شمع هم از دست مبارک زنجیه باشند و در
 شجاعت امیر البرز و قاتل الکفرة الفجرة لیث بن غالب غالب کل غالب علی بن ابی طالب خیر می شوند
 دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول طلق تغییر می حال شان واقع شده از مبراهی خدا
 انصاف کند که این تساوت قلبیت یا شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب رسالت
 یا دلالت در بر رسالت و این منی فقط بشهادت عقل نیست بلکه امیرالمومنین علیه السلام در جواب
 سوال جناب ابن ابی قحافة از وجه خزل ملال جناب شان کلماتی فرموده اند که دال است بر عدم
 تأخر خرمی الیزوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هر هذیه في كنز العجايب و سید
 ابن بر بوع جاء علی بن ابیطالب ما شغفنا متحازنا فقال له ابو بكر اراک و متحازنا
 فقال له اعدا فمآله یجناک فقال سمعوا ما یقول انشدکم الله اترون احدا اخرن
 علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منی بحال ان لم یکن یسجد لک و یخضع و یوکی
 خود من صدق صراخ شریعت است و چه لایستد و زود که کفایت در و در این بیجا کان جبار

شهادت بر چنین کذب صریح یافتند و سکوت برداشتند و الا نقل و اینها را در صورتی که نفس است
 بر عدم تحزن ابی بکر فرموده من الصادقین الذین و در حق شکر گفته اند و اما مع الصادقین
 با جمله امر حضرت علی اهل سنت است که بجا توجه انکار حضرت عمر از وفات رسول آن میکنند که از فرط غم
 این کسی که بر می هوش و لا یعقل شده بودند و یکی عدم عقلنا حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
 شان می آرند و باز او را میسازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب یزد بود که بجز و تصور و همی بقای خود
 بعد الرسول گردید و شارب بر او شان طاری گشت چنانچه از جمله یکی ابی بکر در تم بکی ظاهر است
 و در غار که بدلات لعل قرآنی اضطراب و اضطراب را لاحق شان شده بود و آنرا هم با اول بخن بر زبان
 بنویسید و میسازند و مطلق چشم مال الضمادیده بصیرت شان از تقاضای غنی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
 چه سنگدلها بود که در یوم وفات سمت ظهر گرفت و حضرت سینه از خدا و رسول صلعم بود که بجز و تمام نموده
 نداشت شجاعت یکبارند و اگر اینها شجاعت محبت باید که حضرت فاروق اعظم که آنچنان بدشمن و دشمن
 شده بودند و نهایت مرتبه جهان شنید و اگر درین پایه جناب عمر را از رسول صلعم بود که بجز و تمام نموده
 زوال عقل رود و او باز آن حال است در ظرفه العین چگونه زوال پذیرفت که تحمیر و تکفین را هم گذاشته و باقی
 در صدد اخذ خلافت و امارت افتاد و او را کار و مناظره دادند آیا کسیکه اینقدر تحزن را در درگیر
 گریبان پاره نمی سازد و سر پرستار زندگانی که از غایت و روح اقدام بر اینها نموده و با وجود
 آیات قرآنی مثل اِنَّكَ مَكِيَّتٌ وَاَنْتُمْ مَكِّيَّةٌ از فرط غم مسائل جزیه یا تم از سباحت و کلمات
 از فکر متعاده بود و بجز و تمام که مانع بود و محال انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف فات بر کار
 نداشته باشد و این کسی که می را از امکانات شهادت و بجز و تمام صانع اول خبرنا خوشتر از جبار و هرگاه
 بعد از اقامه نعین موت آن بزرگوارش خواهد شد حالش چه خواهد شد اقل مرتبه نیست که سر کارش با بکار
 و الولی خواهد بود و زینهار از سر قبر بدون جبر و قسر بر نخواهد خواست و دنیا و مافیها را در خوش نخواهد آمد
 که در میان آن بعد و هر دو که خواهد پرداخت و کسو سقیفه خواهد دید و بجز و تمام شجاعت فی بابی

ولیکن حکم شریعت عزای مصطفوی از خروج و فرج که عادت عوام و معمول و مرسوم همه مکان
در بای غفلت است مماکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاضن ایسی هم از جناب مصطفوی
ابن رضاین نقل کرده بحکم حدیث اشراج که منفق علیه یقین است باید خواند که سنان بن ابی الدرداء
عنه السلام قال لا یجوز قولہ جیرکیر الخ اقول سرکه قصصا را کار فرماید و در احادیث صحاح اند
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل امور خیالیه و همیه است و تحت پوچ و غلط است
دیگر و جوهه که هم تحمل است یکی آنکه صدیق اکبر اقل عمر است بنو که اکثرین مراتب احادیث و تشریفات
سبعین مجاط است و کثرت عمر شریف بلا حفظ ظاهر آیات قرآنی مثل آیت کریمه *لَا تَطْعَمُونَ عَلَى الدِّينِ كَلَامًا*
و روایا احادیث که در بعضی از عروضا صدور یافته و مجد شهرت و تواتر رسیده بنظر عموم و اکنون کثرت
نبوی از حدیث ولو احتمالا استفاد شد بنا بر آن صدیق اکبر کتیباً بلکه در عدم بکار همجو صدق با
مقام استعجاب و تعجب است آنچه مذکور شد مسلم آن نیست که ابو بکر صدیق مدح و ثناء و تحسین
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کج دلیل دوم آنکه تحمل که نسبت صاحب
بعضی که باعث عدم شهادت انتخاب بر جموعه مسلمین اصحاب آن وقت شد موجب مفسدیت
این جموعه از جموع شهادت احد که دید بکار و زار و فریاد و بقراری فرموده باشد لیکن قبول ابو بکر صدیق
و دیگر حواریین جناب سید المرسلین هم جبرئیل انصاف و حضار بینه از ضوالم و جناب مدبره فقد
غفرت لکم از جناب حدیث در حق شان بروایات و یقین و صحاح سه و جمع البیان و خلاصه
المنہج و غیر ما وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه نیست که با
که مخاطب با وصف خطاب احد باشد که غیر هم مرادنی باشد *فَمَا أَكَلْتُ إِلَّا لَوْنِي*
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق این شیخ الشیخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار و غیره صلی الله علیه و آله و سلم را که در نماز واقع شد موجب درجه اول از غلو میباشد
و خلاصه از بدترین کائنات اعتقاد دیگر دهند و تصنیف کتابی خفیه را فقط بر اثبات وقوع امور

سید المرسلین و در وقوع بر سر کربلا باعث حصول جزا و نجات شد و چنانچه در تاریخین و کتب معتبره
 و افادات سیدین شد و هم در مشربیت و خطابیت کریمه و اما کتب معتبره الشیطان
 فلا تقعد بعد الذکر فی مع القوم الظالمین و آنست که در روز چهارم و پنجین است ^{حالی}
 مصداق کلام قدسی فقد غفرت لکم الی غیر ذلک من الایات و الاحکام است اگر اندک
 و مایل رود دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چهری خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
 طاهرش نیست مگر سوال از حضرت جمیع اصحاب که بعد از فتح مکه بکثرت تمام بهر سیدند و سلام فرستادند
 و در شاق و تکالیف شرعی شریک شدند از خانه خود و دیگران را برین که بارها مناقبشان بر زبان
 تخرجه صادق بلکه صدق الصادقین باعتراف و اظهار تضرعین گذشتند و مانند اعضاء رسیه نزد آن
 جناب عزیز بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده که هرگز احدی از بنیاد و روضه نخواهد فرست
 و همه یاسن در پشت عنبر سرشت خواهند بود و کلام و تصرف ایشان در تعالی بکلی حالت غلبه خوف
 و خشیت متضمن است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جبل و غیره زبانی جناب
 و ندیر بر وایت عامه صلوات الله علیه و کانی الجاری پرسید که این بیان من در آن وقت سالم
 خواهد ماند یا نه اگر ابو بکر صدیق نیز در بعضی از اوقات حال خویش بجا سوال کند بعد خواهد بود یا
 اتفعل الله به و حضرت عیسی بن اجماع از اهل بیت پرورند و از اتباع او یام خویش و بار خواجه
 حضرت خاتم النبیین باز باند بر روایات ائمه که سید ابایان است ابو بکر صدیق اول کسی است که
 در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در آنجا هم
 صاحب خواهد بود چنانچه نفوس و مصاحب و دیگران در کتب بکر آورده اند عن ابی هریره عن
 النبی صلی الله علیه و سلم قال اتانی جبرئیل علیه السلام فطاف بی فی ابواب الجنة
 فاکرین الباب الذی دخلنا و اقمی منه فقال ابو بکره الصدیق یا ابی انت و امی
 یا رسول الله کنت معک قال ما اناک یا ابی بکر اول من یدخل الجنة من امی

وَعَنْ أَبِي الدُّدَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَعَنْ أَبِي عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 لَا بُدَّ أَنْ تَصَاحِبَ عَلَى الْحَوْضِ صَاحِبِي الْغَارِ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ حَسَنٌ
 بَسْ سَوَالِ زُخْرُو وَكَرْ اُخْصِ الْخَوَاصِ حَتَّى يَنْتَهِى إِلَى بَكْرٍ أَنْتَ لَمْ تَجْعَلْهُ مَعَهُ ابْنُ نَافِلٍ
 مَجْمُوعُهُ شَهَدَاءُ أَحَدُهُمْ يَنْدَرُ مَا رَأَى أَيْضًا أَلَا فَهَذَا هُوَ الَّذِي رَأَى بَشِيرُ بْنُ أَبِي
 أَحَادِيثَ يُكُونُ كَمَا هُوَ تَفْسِيرُ مِثْلِهِ لَصَبِ الْعَيْنِ أَرَادَ لَقَدْ جَدِثَ حَكْمٌ وَغَيْرُهُ مِنْ تَقَامُ حُجُجًا
 وَأَنْتَ كَمَا بَوَكَرَ صَدِيقِ بَرٍّ لَدُنْهُ هُوَ وَخَوَالِدُ زَمْرَةٍ مَعَهُ يَنْتَهِى تَسْلَمُ تَقْضِيهِمْ هَسْتُمْ نَزَارُكُمْ
 نَوْجًا بِأَحَادِيثَ مَعَهُ أَرَادَ بَلَارِيبَ رِيَابٍ خُشْيًا وَرِيفَاتٍ كَمَا بَوَكَرَ صَدِيقِ سَبَبِ قَتْلِي كَمَا أَرَادَ
 شَيْخُ خُزَيْمٍ خَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَهْلٍ بِوَسْطِهِ لَوْ وَرَأَى شَالِ انْتِقَالَاتٍ يَكُونُ لَيْسَتْ خِيَانَةً وَرُفُوعِي
 حَضْرَتِ سُلْطَانِ سِرِّ نُبُوتِ قَرِيبِ وَفَاتِ خُوشِ خُطْبَةٍ خَوَانِدُورِ شَارِ أَنْ فَرَمُودُ كَمَا حَقَّ لِقَالِي كَمَا
 أَرَادَ بَلَاغَانِ خُودُورِ آسَاشِ نِيَاوِ اخْتِيَارِ ثَوَابِ خُرْتِ مَخِيرِ كَرْدِ بِلِ افْخَرْتِ بَارِ كَرْدِ يَدِ صَدِيقِ
 الْكَبِيرِ رَوَايَتِ جَامِعِينَ صَحَاحِ كَرِيزِ زَارِ كِي غَاظِ نَهَادُورِ بَاسْتِغَاغِ خَبَرِ وَفَاتِ شَرِيفِ فَطْرِ شَبَابِ وَاصْطِحَابِ
 بَرِيدِ فِطَانِ وَفُوكَا وَرَقْتِ قَلْبِي أَوْ اقْرَارِ كَرْدِ وَفَسْ عَلِي نَدَاورِ اِيَامِ وَبِكَرِ وَفَتِي كَمَا بَغْمِ بَرِ عَلِي عَدْلِي
 وَسَلَمِ بَشِيرِ تَامَمِ بَارِ شَدُورِ بَوَكَرَ صَدِيقِ بَابِ شَبَابِ شَرِيفِ سَهْرِ كَرْدِ وَدِوَرِ مَحَارِبِ اَزْ اَزْ بَلَاغِي خَلِيلِي
 بَرَزِينَ افْتَادُورِ اَزْ عَايِنِ اَيْنِ بِهَشُونِ خِيَابِ اَيْنِ صَحَابِ كِيَا بِشَوْرِ قِيَامِ بَرِ خَاسْتِ خِيَانَةِ قَتْلِ اَزْ بَلَاغِي
 بَسْ اَفْطُورِ فَرْضِ تَسْلِيمِ وَرَايِجِ اَمْنِ اَسَاسِ اَفْتَدِ بَكْرَةَ خَطَايِ مَهْكَرِ غَلَاظِ اَفْتَمِ اَكْبَرِ اَسْتِزِيرِ اَكْبَرِ اَسْتِزِيرِ
 كَمَا شَهَادُورِ اَخْفَرْتِ عَلِي كَمَا عَلِيهِ وَآكَ وَسَلَمِ كَمَا بِرِ اَيَاتِ خُرْصِي وَرَقْتِ قَلْبِي اَبِي بَكْرَ صَدِيقِ شَيْخِ خُزَيْمِ
 خَلِيلِ قَبْلِ اَزْ بَلَاغِي اِفْتَادُورِ اَمْتَقِيلِ اَشْدُورِ اَيْنِ بِالْبَدَايِ خَلَاوَرِ عَوْدِ اَيْنِ اَبَانِ اَسْتِزِيرِ اَكْبَرِ اَسْتِزِيرِ
 شِيرِ خَدَاكَ بِرِطَبِ اَشْرَادِ مَصْطَفَاكَ مَوْلِيَّتِ عَقْلِ زَرِينِ بُوَيْدِ اَنْتَ نِيَاوِ رَحْمَةِ قَبُولِ نَابِطِ وَارِ حَضْرَتِ
 اَعْمَادِ سَاقِطِ مِي شُورِ حَقِيقَتِ رَقِي لِحَافِطِ اَبُو سَهِيلِ سَهِيلِ بَعْلِ بِنِ عَلِي سَيِّدِ اَلْحَسَنِ السَّكِينِ

الرازي في كتاب المواقيت بين اهل البيت والصحابة وقد نقل صاحب رياض النضر في
 مناقب العشرة عن علي رضي الله عنه قال ابا بكر اواه منيب اين هو ولقد راك في حركات
 تنزل ابري حضرت ابراهيم خليل وادست وخصوص ابو بكر صدق اوردن همان شهادت نبوي
 تذكرة عنود است كما لا يخفى ويزيد ايت امام صادق رضي الله عنه از امام محمد باقر رضي الله عنه بن
 تقدير عا ذله وروى غيره وانه قد مضى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وابو بكر غائب بالشيخ عند
 زوجته بنت خراجه فسل عمر بن الخطاب سيفه وتوعد من يقول مات رسول الله صلى الله عليه واله
 وسلم وكان يقول انما ارسل اليه كما ارسل الى موسى عليه السلام فلبث عن قومه اربعين ليلة
 والله اني لارجو ان يقطع ايدي رجال وارجلهم فاقبل ابو بكر من الشيخ حين بلغه الخبر الى
 بيت عائشة فاقومت له فدخل فكشف عن وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل
 يقبله ويبكي ويقول توفي والذي نفسي بيده صلى الله عليه وسلم يا رسول الله ما
 اظن بك حيا وميتا ثم خرج سريعا الى المسجد حتى جاء المنابر فقام عليه واداء الناس
 اجلسوا اجلسوا وانصتوا فشهد شهادة الحق ثم قال ان الله تعالى نعانى بكم وهو حي بين
 اظهركم ونفاهكم انفسكم وهو الموت حتى يقبل احد الا الله عز وجل وما محمد الا رسول
 قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن
 يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين وقال انك ميت وهم ميتون وقال كل نفس نفسا
 الموتى قال تعالى كل شيء هالك الا وجهه وقال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك
 ذو الجلال والاكرام ثم قال ان الله عز وجل عهدا اصلى الله عليه وسلم وابيها حتى اقام
 بين الله واطهرها من الله وبلغ رسالة الله وجاهدا عدا الله حتى توفاه الله وهو حي
 وترى كثر على الطريقة فلا يهلك هالك الا من تبعك لبيبة والنساء والنبي
 فمن كن الله ربه فان الله حي لا يموت فليعبده ورضك ان يقبل محمد صلى الله عليه وسلم

وَمِنْ آيَاتِهِ هَذِهِ هِيَ آيَةُ الْإِسْلَامِ وَهُوَ أَنْ تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 فَانْزِلَ اللَّهُ قَامَ وَكَلِمَتُهُ بَاقِيَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ نَاصِرٌ لِدِينِهِ وَمَعَ أَهْلِهِ وَأَنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَيِّنٌ
 أَظْهَرَ نَافِعًا لِلنُّورِ وَالشِّفَاءِ وَبِهِ هِيَ آيَةُ الْإِسْلَامِ وَهُوَ أَنْ تَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَتَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
 وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا بَالُ مَنْ أَجْلَبَ عَلَيْنَا مِنْ جَلْوَةِ اللَّهِ إِنَّ سَيُوفَنَا لَسَيُوفُ مَا وَضَعَهَا بَعْدُ
 وَلَنَجَاهِدَنَّ مَنْ جَاهَدَنَا كَمَا جَاهَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا يَتَّبِعُنَّ أَحَدًا إِلَّا
 لِنَفْسِهِ أَسْتَوِي قَدْ لَوْرَدَ بَعْضُ أَهْلِ الْإِسْلَامِ قَوْلَهُ وَالْإِسْلَامُ أَقُولُ أَنَّهُ خَرَجَ فَرَضَ مَقْصُودًا بَعْضًا
 وَنَدَّ لَيْسَ بِتَوْفِيقِ الْمَرَاتِبِ بَلْ مَنَافِدُ جَدِيدًا بِإِتِّفَاقِ الْقَائِمِينَ الشَّيْخُ كَرِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَطَائِفَةُ الْأَنْبِيَاءِ
 الْغَيْمِ سَوِيٍّ مَقْصُودًا تَنَافُتُ بَلْ كَيْفَ يُحَقِّقُ وَيَتَّقِي مَوْتٌ وَدَفْنٌ وَدَفْعُ اخْتِلَافٍ بَعْضُ الْأَصْحَابِ لَمْ يَخْتَصِرْ
 صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِإِسْحَاحِ تَامِ دِيٍّ أَهْمَاءُ بَرَزُوا وَجَدُوا لَكُمْ أَنْفَاءُ بِرَايَةٍ مَامُ صَادِقٍ
 أَمَامُ بَاقِيَةِ رُشْدٍ شَدِيدٍ كَمَا بَوَكَّرَ صِدْقٍ أَوَّلٍ بِرَايَةِ تَعْرِيفٍ دِرْخَانُهُ أَخْضَرَتْ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 وَجَدَ مَبَارَكُ شَيْخٍ بُوَسِيدَةٍ وَزَارَ أَرْكَبَتَهُ وَصَلَوَةٌ وَدُرُودُ بَرُورٍ فَرَسْتَادَهُ بَازِ مَبَاهِثٍ وَبُكَرَ كَرَامٍ
 عَظِيمٍ أَمُورٍ بُوَسِيدَةٍ وَفَضِيلَةٍ أَكْثَمُ الْأَكْثَمِ انْصَبَّ الْبَصِينُ كُنْزُهُ وَاحْتَدَى لَدَيْهِ مَتَهَامِي رُزْدِي
 أَهْلُ السَّلَامِ بَرِيعًا عَظِيمًا فَضْلُ الصِّدِّيقِينَ تَرْتِيبُهُ بَلَى لَطْفُ بَلَّافٍ كَرَامَتُهُ مَعْدِنَاتُ
 الْإِشَانِ هَمَّ جَامِيٍّ أَنْتَ كَيْفَ سَرَّ بَنَاتٍ خَارِزَتُهُ هَمَّ مَقَامٍ أَنْتَ كَيْفَ بَرَّ بَنَاتٍ رَجَائِكُنَّ سُنْدُ
 بِيَابَانٍ بِرَفَاقٍ خَوِشٍ بَرَزَتْ وَدُوعِ الشَّيْخِ مُصَلِّ رَزَيْنَدُ وَبَدَلُ بَيِّنٍ وَخَشْمُ كَرِيَانٍ بُوَسِيدَةٍ وَنُفُورُ
 اخْتِرَائِي وَآهْنِي وَصِدْقِي بَرَامِي مَقْصُودٍ سَيِّدَةٍ بَرَزَتْ وَدُوعِ الشَّيْخِ مُصَلِّ رَزَيْنَدُ وَبَدَلُ بَيِّنٍ وَخَشْمُ كَرِيَانٍ بُوَسِيدَةٍ وَنُفُورُ
 تَالِيفُ كُنْزُورِي وَاضِحٌ مِشْهُوَرُ كَرَفَتِ جَنَابِ سَيِّدَةٍ وَدُوعِ الشَّيْخِ مُصَلِّ رَزَيْنَدُ وَبَدَلُ بَيِّنٍ وَخَشْمُ كَرِيَانٍ بُوَسِيدَةٍ وَنُفُورُ
 أَدَامِي خُطْبَةٍ طَوِيلٍ الذَّلِيلُ لَنْ طَلَّاقِ لِسَانِي رَشْكُ فَرَايِ بِلَاغَتِ سَحَابَانِي مُصَلِّ رَزَيْنَدُ وَبَدَلُ بَيِّنٍ وَخَشْمُ كَرِيَانٍ بُوَسِيدَةٍ وَنُفُورُ
 وَفَاتِ سَيِّدِ انْدِيَا بُوَدَا كُنُونِ انْصَافٍ كَارِ فَرَمَانِي كَارِ انْخَرُفَ طَالُ جَنَابِ سَيِّدَةٍ كَارِ فَرَمَانِي كَارِ انْخَرُفَ طَالُ
 شَبَّ وَرُزْدِ أَمْرٍ تَقِينِ انْمِغْنِي بُوَدَا نَدَا كَرِ عَمْرُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي بَافَتْ غَيْرُهُ خَرَجَ طَالُ

و گریه و زاری چیزی از قصد دریافت سیاست از زمین نکرده و آنچه بدان تعلق دارد چه جا آنکه با حجت
 اتمام حجت علیه چشم بر زمین فک و زود و تش طمع ز خراف و بنوی خلاف زهد و توکل و کانون
 سینه مبارک افزود و اصل قطره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصویق
 یا تصدیق ساخت و فوات شریف باغ ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و اینهمه طلاق
 انسانی نگردد و بلکه بموجب ایت الله الخدین که امام امیه امامیه است با فاروق عظیم که بر اصول
 موضوعه ایشان در بیاباکی نظیر خود نداشت معاذا الله خیال صنعت مصارعت و دود دوست
 مبارکش بگریان و گرویش رسد و اینهمه کشاکشی در اصح الکتاب یعنی کافی موجود است
 چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتی که متبوع کتب قوم بر آن
 اطلاع دارد و در بحار جای موجود است شعر بر آنست که این مصارعت و کشاکش مکرراتها و فساد
 عجب عجب آنکه بر اصول موضوعه اهل فکر که از قوت حافظه بجه نداشتند گر فتن فک حضرت
 را هم روانه و بخلاف خلافت بر اصول اهل حق برای حضرت صدیق از معانی روایات امامیه
 چنان گل میکند که اگر خیر غصبت تقدیر یک خلیفه بر زوفات سرور کائنات زمین فک بر اصول
 خیالیه قوم ورق بگرداند بگوش حق پوشش قبول عذر امیر سید غالب که سنا بنی ما ششم را عیاذ
 بالله بابت و تفنگ تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته و خیر میرفتند و بار و اگر اعجاز قلم
 با بخیبری رومی نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسانند شنیدند که این کشاکشی و فوج کشی چنان پوشیده
 و پنهان ماند فلک در شهرهم مآد و نظر هم و اگر صد و اینهمه از جناب طایفه زهر القبول مجلسی در
 بخار و حق یقین بعد و فی المبدء و بنده است مدینه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام و نگاهبان
 ساکنین آن خیر القایع زاد الله شرفاً و کرامتاً از شمر تدین و اعدا و دفع اختلاف آراء از اصحاب
 الانبیاء چه استبه الله طلباً لمرضاته تقدس تعالی نباشد خصوصاً وقتی که بعد از این فرموده شد
 که بضرورت مذکور و دفع گزند خانه جنگ در آنوقت نازک خلافت قبول کردم اگر شما اکنون

اکنون بیت دیگری کنید من اول سابعین خواهم بود بلکه ازین هم کارش رگه شست آخر ده خانه
 منروی گشت حوارین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خصوصاً جاسه تصدیق کند ششده خلافت بیکر
 رسد و او معقول شود و در بر مردم فرار کند اگر تعطش و ابیات شسته باشی بجای باغی نضره
 رجوع کن قال ابن شهر آشوب لما بویع لابی بکر قام فخطب للناس واعتذر اليهم قال
 والله ما كنت حريصا على الامارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت فيها راعيا ولا سالكها
 الله في سر ولا علانية ولكني اشفقت من الفتنة ومالي في الامارة من راحة ولقد
 قلت امر عظيم الى اخره وفيه ايضا في ذكر استيفاء الاله ابی بکر من البيعة عن زينب اسلم
 قال دخل عمر على ابی بکر وهو اخذ بطرف يساره وهو يقول هذا وردني الموارخ ثم
 قال يا عمر لا حاجة لي في امارتك قال عمر والله لا نقبلك ولا نستقبلك فخرجته فخرجته
 ابن الحارث عن ابی الجحاف قام ابو بکر بغير بيع له وبايع له علي واصحابه فقام ثلث
 يقول ايها الناس قد قلتم ببيعكم هل من كاره قال فيقوم علي رضي الله عنه في اول الناس
 يقول لا والله لا نقبلك ولا نستقبلك قد امك رسول الله صلي الله عليه وسلم فمن الذي
 يؤخرك خرجه بن السمان في المواقفة وعنه وقال احتج ابو بکر عن الناس ثلثين في
 كل يوم يقول قد قلتم ببيعكم فبايعوا من شئتم قال فيقوم ابن ابي طالب فيقول لا والله
 نقبلك ولا نستقبلك قد امك رسول الله صلي الله عليه وسلم فمن الذي يؤخرك خرجه بن
 السلف والشيخ المغيرة وابر السمان في المواقفة والواحد هو اود بن عوف الحميري
 القمي ثم كوفي فنه روى عن احمد بن الحارث بن ابي بکر بن ابي بکر بن ابي بکر بن ابي بکر
 ابيه رضي الله عنه قال لما استخلف ابو بکر خير الناس سبعة ايام فلما كان اليوم السابع
 اتاه علي بن ابي طالب فقال لا نقبلك ولا نستقبلك لولا ان ارايناك اهلا ما بايعناك خراج
 ابن السمان في المواقفة وروى ايضا في ابيات مؤلف كتاب ذكر في مودة ما كان لسان

منوّه شود و در باب کرامت وی رضی الله عنه از امارت روایت را رفع آورد و محصلش آنست
 که او وصیتی مختصر در خواتمه و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر سباهش
 و جوهه آن بر شمر چون خلیفه شد را رفع میکرد که سباهش سپیدم فتنه انصاف و تقریر فاروق و خوف
 بیان نمود و انهی محصله طرّفه آنکه عرض علمای امامیه در خصوص این مقام کما یلوح من عجا و الحالی غیره
 از ایراد و تقسیم و ایستانت که کرامت خلافت از صدیق ثابت نمایند باز بر همه کس فاش کنند که اول
 خلیفه اول فاش گفت کلی او و حال این است که او را با وجود این ضرورت سر و تدارک و
 که در اقاله زمره بعد از وی دریافت از خواص و عوام بر طایفه استغنی و اباء و الکاب
 و در ملکاتانی غریب این است که صدیق اکبر امامیه یعنی ابو در غفاری و صفت و صیت و
 خباب سید المرسلین صدیق که نه آن هکذا که میگویند که ای ابوذر بدیشکین دوستم ارم
 از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر سباهش بر دوس
 و تکفل الی میثم شوق و شوق در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم که در کتب فقیهین دست مثل بجا محلی صحاح اهل حق و شروح آن
 سیما شرحی که امام نووی و جرحیه مسلم نوشته اند است قول جبرسار که اقول اگر مقصودش آنست
 که او صفت خیال تغییر کوجب اتفاق افتاد و اراده اخذ ریاست مصمم گردید فلانسان ذلک
 مضمون بلکه یقین است که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحاح مندرج است شکی نیست که او
 مقدّم انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم تغییر نشود و کیفیت تغییر آن دنیا بعد از روزی که از
 لاخطه این هم احادیث که بواسطه جمله احباب منی اند و هم مرویست بآباید که سائل شیخ طاهر
 ششم و وفات محدث دلبوی جمع کند و فاشی که او گفت درین زمانه اختصار بخود رسیده
 الکثیر و لا یقتضی و اگر در حدیث دیگر است که در حدیثی است که بعد از آنست
 قوله یا امری مهم زاه اقول معنی قول آنست که من ترا ترجیح میدهم بر همه

و حامی سابقه است و سند منع در دو اخبار و آثار در آمده اعوان سحرین از قواعد و احکام
 اسلام مثل سید کذاب بنی بخت حضرت رسالت است چنانچه بعضی از احادیث که الفاظ گذشته
 اشارات آن منطوقی و کتب بطریق تفصیل آن محتویست **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَقُّ قَدْ جِئْتُ قَالُوا لَا نَمْلِكُ**
الْكَذَّابَ وَالْعَصِيَّةَ وَمَنْ تَتَّبِعُهُمَا مِنْ الْأَعْرَابِ يَنْظُرُونَ وَفَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
حَاقِينَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ مَتَوَلَّيْنِ عَلَيْهِ أَنْ يَخْرُجُوا تَرَايَاهَا يَطْهَرُونَ هُمْ وَأَنْ يَتَعَرَّضُوا
لِأَهْلِ بَيْتِهِ الْعَرَفَةُ وَقَبُولُهُمْ وَفَيْتُكَ كِبَارُهَا وَصِغَارُهَا وَيَهْدِيهَا بَنِيَانُ الشَّرْعِ
وَيُخْرِجُهَا أُنَاكَهَا وَفَقِيرِي بِرِسْمِ كَرِهُتُ خَلِيفَةً شَيْدَ وَآخِرُ كَارِهَا بِرِسْمِ خَلِيفَتِ سَاعِدَانِ كَرِهُتُ
 و بعضی بر رضی و برخی بخت عباس رضی الله عنهم جمعین مایل می شدند چه شورش و غلبه واقع نمی شد و چه نه
 و فتنه که برینهاست و از نجاست که در اشغال مشهور است که در ویش در گلیبی بنسبت و دو و شانه
 و افسوس بختی که از کس ستم متجاوز باشند و در کتاب علی شیح المشایخ انچه از احادیث
 آمده شرح شده است که فساد و فتنه های متعدد خلفا مثل تعدد و واجب الوجود و راضی و ساست
 با جملہ مخرنین عن الاسلام و فریدین لیام یکطرفه ماندند غلط گفتیم بلکه برای ایشان عهد
 بحصول می پیوست که صد عید قربانش میشد تا شای این برای بعین سید میدند که اصحاب مجرب
 وفات رسالت است بخت اختلاف تشا جریا هم می و نیزند و آ بر وی یکدگر می نیزند پس نصرت
 فرمایند که انچه واقع شد از اتفاق برخلاف افضل الصلوات و الشکر کنش بر بلا عده و نه هیئت تهر و بود
 انچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنه ها و صحابه کرام و ظهور حسیج در گروه اسلام غیر از محمدی
 زندیقی بد باطنی نیستی احدی از اهل شیعانی را قبول نخواهد کرد و علاو فرض سیکم که با و شای
 عظیم الشان از جهان گذران حلت فرمود و شوران عدا و در بیمار او هم رسیده بود و مجرب وفات او
 شوریدگی شان زبکی هزار و از هزار به شمار رسید و هر یکی از یارانش که خلافت بر آنها نبود و خوا
 که نصیبت میسلی از قوم خود برد ازند و امامی مقرر سازند تا درین نزدیکی لشکری و مقابلۀ اهل تدا و فتنه

که بعد از آن ملک بیع الشان بودند آرایه و برق و فوق مدینه او کوشش نماید و اصل آن ملک که خلا
 و ایشان بود اول مراسم لغزیت بجای آوردند و بر قدر ضرورت انکشاف کرده اختلافها که نظر بحکمت مردم
 در صورت غسل و دشمن بدیده آمده بود و بدلائل قاطعه بر پشت مشغول غسل و بودند که یکبارگاه بر
 زمره اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن با آنها بوقت او متعلق بود و برای کفایت مهم غسل و کفن
 بر جای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوشش نهاد و خود بسبب کجای گویی نظریه دفع این فتنه بسوی آن مجلس
 شتافتند و اهل محفل را به بر این ساطع از خیال ندکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت و دفع فتنه و دفع
 آشوب حوادث و محسن با وصف تلویح و توضیح آن بادشاه بخلاف آنها متوجه این امر شدند و دست
 که اگر اول نصب رئیس متوجه نشوند و کافیه و قاطعه بر غسل و کفن که بجهت کس تعلیق داشت با جماع تمام
 خلایق گردانید و بجهت عمل بر و پیش که برای غسل من آن فلان چاه که از شهر دور واقع است
 باید طلبید بیست اجتماع فراموش کردند و با اختیار حاکم تو خجسته هم تعیین است و از آن است هم منظره
 است که منظرین و فرزین میدان خالی یافته و شهر در آینه و فتنه و فساد یک از بدتها و قلوب خوبان
 کرده اند لغزاع خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و شریعت ظهور آید و لا جرم هم جمیع ملک هم خوف
 اندامی بخانه مقدس ازین قوم بپایک است پس بر نصرت واقعی که اسم بیک ازین هر دو ترجیح
 باید و نصب رئیس و دفع اختلاف که من ازین از بنایه فرادی و فرا و باعث اندک کث است تمام
 کنندن بعد بدین پروازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب اجتماع بر غسل و کفن نموده نهاتسنا
 خبازه که لی است و از آن نمی تواند شد بعد از و دره نصب رئیس را و کشته بجهت که شوال و از جمیع
 عالم ترجیح دارد بلکه از شجاعت است از نجاست که ازین دوستان با ایران و توران بلکه در هر دو عالم
 حصول و مر سوم است که کار پروازان شغال سلطنت ریاست بجز و هم هجوم اعداء و تو هم در آنه اند
 اول نصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجنیز خبازه میروند الطاف از همه اینک شیعیان است
 مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل جاسسی قسمیکه بعضی از احکام و اصولی که از شهر کشته

ودارت مع بعلها وولدها على الصغار صغارها وكبارها كما هو مخرج في روايات
 الطائفة وأسفارها حتى خلت على أبي بكر فجلست ثم أنشأت أجهر القوم أي بالجماعة فخرج
 المجلس ثم أمهلت هنيهة حتى إذا سكن نسيج القوم وهتفت قوتهم فاشتد الكلام
 بالحمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكاءهم
 فلما أمسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما أنعم
 وله الشكر على ما أكرم والثناء بما قدم من نعم ابتلاها وسبوع الأسماء
 ونمازها ولاها ثم عرفت له خصاء عدها وما هي عن جرائد أمدها وتفاوت عبادها
 أمددها بندهم لا شراذمها بالشكر لرضاها واستجد الخلائق بأجرها
 ونفى بالندب الأمثال وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الأحرار
 تأويلها وصغر ألقاب مصروفها وأثار في أفكر معقوليها المتبع من البصائر رؤيته من
 الأكر صفة وزير الأوهام كيفيته ابتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها
 وأنشأها بلا أحد أمثلة أمثلها كونها بقدرته ونزاهات منسيته من غير حاجته
 التي كونها ولا فائدة له في تصورها أمثلة أمثلها الحكمة وتبنيها على طاعته وإظهار
 لقدرته وتبذل البرية واعتراف الدعوى ثم جعل لتوا على طاعته ووضع العقاب
 على معصيته زيادة لعبادة من تقية وحياشة منه الجنة وأشهد أن محمدا
 عبده ورسوله اختاره واختبه قال إن أسأله وسأله قبل أن أجشاه وأصطفاه قبل أن
 أبشاه والخلائق بالغبية مكنومة وبسيرة ألهاء ويل مصونة وبهاية العدم مقررته
 علما من الله تعالى بما لئلا موم وإحاطته بحوادث الدهور ومعرفته بمواقع القدر
 ابتغته الله تعالى لما لا موم وعزيمه على مضاهي حكمة وإفاد المقادير حكمة فإن
 الأسمم فرقا في ديانها عكفا على نيرانها عابدة لا وناها منكر لله مع عرفها

الله محمد بن عبد الله عليه وسلم ظلمها وكشف عن القلوب بهما وجلى عن الابصار عما
 وقام في الناصر يهداياه واقتدى بهم من القواية ولصبرهم من الصنابة وهذا هم الى
 الدين القويم ودعاهم الى الصراط المستقيم ثم قبضه الله اليه قبض راحة واختيار وعبد
 وابنا محمد صلى الله عليه واله عن تعبد هذه الدار في راحة قد جفت بالملأ ليلته الابرار
 وضمان الرب لغفار ومجاورة الملك السجبار صلى الله عليه وآله وآمينه على الوحي
 وصفيه وخيرته من الخلق ورضيه والسلام عليه ورحمة الله وبركاته ثم انفتحت
 الى اهل الجنة قالت انتم عباد الله نصاب مرة وحمية وحكمة دينه ووحيه وامناه
 الله على انفسكم وبلغائه الى الامم وترجمتم حتى لكم الله فيكم عهد قدما لكم
 وثيقة استخلفنا عليكم كتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضياء
 اللامع بآية بصائر مكنفة سائر مجلبة طواهر مفاتيح شياعة قاعد
 الى الرضوان اتباعه مود الى النجاة استماعه بهتمال حج الله المنيرة وعزاه
 وحماديه المخرجة وبياتيه الجالية وبراهينه الكافية وقضايله المسدودة
 ورخصه المروية وسرايره المكتوبة اينهم عبارات سجع وقفي وقفات ركنين ليفلح رباح
 وتبرق ريك فراى بلاغت صهي في فزوق مجل الوالقاسم بليغ تحريده شل اعشى وجزيرة بذر
 برصغير كبير ورايد بسم السدان خطبة است كه خود علما نما الفين يصحح ان در مشكلات گرفتار شده اند
 وانچه در شامى ان خجابه مهاجرين الضار يا خصوص حضرت صدق اير تفسير وكيفية ومها
 تزيين عبارات بليغ وكلمات فصيح يظهر انجاسيده ويكوشينه است بله اگر حضرت امام جعفر
 قرآن ان بيت عليهم السلام يا خصوص عزة النورين وللايت له وتصانيف الامام جعفر
 سند رج است كه اند واز اوجى منزل بن اسما على لسان سيدة النساء بنده خسته بر تمام خواهم
 بود خبانچ بعضى از اسادات با سهر و خطاب فرزند خویش كه بتى و بيا من عشيقه محاوره خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت نهایت رسیده بصلحت آن می نویسم
 که قصیده قرآن مجید شود و سواد این معنی است افتخار ابا بیدیه می بینیم بلاغت این خطبه که بر تبه قصوی و درجه علیا
 رسیده و این خواست که با عترت اهل بیت مجلس بعد از نقل خطبه و اخلافت نسخ آن در مجلس فتن از بحار الانوار
 بوضوح می بیند که علای ابا بیدیه زبان قدیم در این خطبه در درسه نامی گفته اند لیکن **لعل** و **قصر** و **مشیج**
 است که از واضع این خطبه بقرنی یعنی ابو العینار سقری چنانچه قدما محدثین اهل حق گفته اند و روایات
 بحار موبد است تصور و قوری رفته و آن نیکه جواب صدیق را که معاذ الله بزم شیعہ در جمیل و بلاوت
 ضرب المثل بود و بهره از فصاحت بلاغت نداشت نیز عبارتی آورده که بهر بلاغت کلام رسیده
 سار العالین نیزند بلکه اگر اندک غرور و فکر واقع شود و رسالت الفاظ و بلاغت سعادته تفوق
 بر خود می شنید که یا بخت رسول الله لقد کان ابوک یا لمؤ منین عطفا کریماد و فارحیما
 و علی الکفرین عذابا الیما و عفا با عظیمافان عروناه و حدیثه ابابک دون النساء و احبا
 یبعاک دون الاحباء اثره علی کل جمیع و ساعده فی کل مرجم لا یحبکم الا کل شهید
 و لا یغضکم الا کل شقیف انتم عتره رسول الله الطیبون و الخیرة المستحبین علی الخیر
 ادلتنا و الی الجنة مساکنا و انت یا خیرة النساء و ابنة خیر لا نبیاء صا دقه و قولک
 سابقه فی وفور علیک غیر مردودة عن حقیق و لا مصدودة عن صدوق و و الله
 ما عدت رای رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا عملت لا یأذیه و ان الرایک لا یکذب
 اهله و انی اشهد الله و کف بک شهیدا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یقول نحن معانیر الانبیاء و انور ذهاب و لا فضة و لا دار و لا عفار و انما انور الکتاب
 و الحکمة و العلم و الشیعة و ما کان لنا من طاعة فلولک لا مر بعدا نا ان یحکم فیہ حکمه
 و قد جعلنا ما حافی لکراخ و السراح یقاتل به المسلمون و یجاهدون الکفار
 و یجاهدون المکرهة الفجار و ذلک باجماع من المسلمین لکما تقر به و حسد و لم استبد باکان

الرأوف في عهده وحال ومان هو لك وما بين يديك لا تروى عنك ولا
 تدخر ذنوبك أنت سيدك أمه أبك والشجر الطيب لبنيك لا يدفع ما لا يحسن
 فضلك ولا يوضع من فرعك وأصلك حكمك نافذ فيما ملكت يداي فهل ترين
 أن أخالف في ذلك أباك أنت في كلامه وجون سلات وبلغش مثل آفتاب وشن سلات
 وشرح آن حاجی بقاموس فہرذ آبادی نہایہ خبر می صحاح جوہری نیفتادہ بخلاف لغات وجماد را
 جناب سیدہ الفسا کہ در اکثر تقرراتش حاجی بابن کتب وادہ کالائینی و تجمہ المذکہ الخجہ علمانی
 مثل ابو الفضل و غیر او خصوصاً ملا باقر مجلسی در جبار برائی صحت اعتبار ابن خطیب دست و پا میزند
 اول دلیل بر وضع آنست زیرا کہ مال اینہم ساعی بدان میرسد کہ زید بن علی بن حسین
 البہ عنہم اجمعین تصحیح آن نمودہ و خود راوی آن ز آباد را محاد خویش بودہ کہ ساینکہ ابکار
 کشادہ اند اخبار او روغ گویند ہستہ و بضامین ابن خطیب اعتقاد کامل داشتہ و حال آنکہ سفار
 معتمدہ حتی کافی کلینی ولالت برشن او دارد و دیگر کتب معتبرہ بنیدار ملندہ آواز رسیدہ کہ لغت سارک
 روافض برافضہ برای پیشوایان اثنا عشریہ از افادات و کرامات اوست چنانچہ بعد ازین تفصیل
 تمام خواہی دانست پس انساب وایت خطیبہ مجملہ بآن بزرگ اقرار برافضہ است
 افتادہ و این سخن از راہ تدقیق تحقیق است الا ابن خطیبہ برای تفسیح علمانی قوم برابر برادر دلیل
 است چنانکہ آن کہ اخبار اکابر امامیہ بآن منوط و غرت ایشان بآن مربوط است ہمانست کہ بر
 زبان مجلسی و حق البقین و دیگران و غیر آن بہ بیان سگان گذشتہ کہ مانند جنین رحم پرورشیدہ
 مثل خانان و خانہ کریمتہ گما عرفت فی مواضع حدیثہ باجماع غباریکہ مؤلف رسالہ درین قول
 برانگیزہ برگزیدہ تفصیل بعد نقض نمی نشیند لیکن بر اصول موضوعہ شیعہ لا اثم لا یجوز تدریس
 منفعتی تسع کہ خود میرد پرہ خویشمن قولہ حکایتی اخ اقول این حکایت مانند تثبیت است
 برگزیدہ برافضہ ابلی حق ازین قسم جزو غشاک غباری نمی نشیند چہ قطع نظر از آنکہ در متن تحریر و ثبت

آن بکوشانی رضی عنہم الهدی امامیه شجاعت نامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار و غیره را جمع است
 حَتَّ قَالَ وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ أَصْحَابَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ لَا عَيْنَ لَهُمَا
 فِي الْحَرْبِ إِلَّا جِهَادٌ وَاحِدٌ وَعَمَّا وَنَحْنُ نَعْلَمُ قَصُورَ كُلِّ مُجَاهِدٍ عَنْ مَنَازِلِ أُمَدٍ
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجِهَادِ وَأَنَّهُمْ مَعَ عَلِيِّ مَنَزِلُهُمْ فِي السَّجَاعَةِ وَصِدْقُهَا
 يَلْحَقُونَ مَنَزِلَهُ وَلَا يَفَارِقُونَ رُتْبَتَهُ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغُرْفَةُ الْفُضُولُ وَالْغُرْمُ وَالْغُرْمُ
 الْكَرِيمُ وَوَجْهَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ الَّذِي لَا يَحْجُمُ قَطْعُ عَيْنٍ مَرَّةً وَلَا يَنْكُصُ
 عَنْ حَوْلٍ وَلَا وَلِيٍّ الذِّبْرُ وَهَذَا حَالُ مَنْ تَسَلَّمَ كَحَالِهِ قَبْلَهُ وَلَا يَتَّبِعُهُ بَرَكَاةُ الْخَلْقِ أَبَاتِ
 قُرْآنِي وَاِحَادِيثِ خاندانی در باره شجاعت صحابه کبار عموما و ابو بکر صدیق خصوصا در دست داشته
 باشند و عموما عجزشان علی روس الاشبهاد از عجب شخصیات در مقام بر یکدیگر است حدیث
 اتفایکم قال المبارک و قال محمد رسول الله و الذین معکم آمین اعل الکفر کار
 رحمتا بینهم الایه پس بدین لالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا
 یار غار و صدیق ابی الله معهما بعض قرآن مجید شد بدین کفار و حیم و رفیق بر اهل اسلام بوده اند
 و شدت یار کفار بدون شجاعت و تهور و ثبات قلب مخصوصیت و از نجاست که قدام امامیه این است
 و اثبات شجاعت در تصوی با فادات خویش آورده اند و در این فی این است لال
 بطریق اولی جاریست کما اشترنا الیه عکلاف غیظ و غضب کفار نسبت بصحابه عموما و حضرت یق
 خصوصا که بارها در انداز یکدیگر قتل و دقتی هم می نیکد آشتند کما استقر فی الشارح المدعی و در عداوت
 مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زاید الوصف میگوید چند چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری
 در باب هجرت دلیل برافت و سبب اشترنا المدعی بدون تهور و جوار و فریاط با شتران زمین است
 کفار و منافقین است مکان ندارد و ایضا آیت کریمه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ**
عَدُوًّا لِمَنْ آمَنَ فَقَدْ بَاتَ بِاللَّهِ كُفْرًا و یجوز انکه از آیه علی المؤمنین استمر علی الکافرین است

حضرت ابوبکر صدیق علیه السلام در باره شجاعت صحابه کبار عموما و ابو بکر صدیق خصوصا در دست داشته باشند و عموما عجزشان علی روس الاشبهاد از عجب شخصیات در مقام بر یکدیگر است حدیث اتفایکم قال المبارک و قال محمد رسول الله و الذین معکم آمین اعل الکفر کار رحمتا بینهم الایه پس بدین لالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا یار غار و صدیق ابی الله معهما بعض قرآن مجید شد بدین کفار و حیم و رفیق بر اهل اسلام بوده اند و شدت یار کفار بدون شجاعت و تهور و ثبات قلب مخصوصیت و از نجاست که قدام امامیه این است و اثبات شجاعت در تصوی با فادات خویش آورده اند و در این فی این است لال بطریق اولی جاریست کما اشترنا الیه عکلاف غیظ و غضب کفار نسبت بصحابه عموما و حضرت یق خصوصا که بارها در انداز یکدیگر قتل و دقتی هم می نیکد آشتند کما استقر فی الشارح المدعی و در عداوت مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زاید الوصف میگوید چند چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری در باب هجرت دلیل برافت و سبب اشترنا المدعی بدون تهور و جوار و فریاط با شتران زمین است کفار و منافقین است مکان ندارد و ایضا آیت کریمه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَكُنْ مِنْكُمْ** **عَدُوًّا لِمَنْ آمَنَ فَقَدْ بَاتَ بِاللَّهِ كُفْرًا** و یجوز انکه از آیه علی المؤمنین استمر علی الکافرین است

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
که علمای امامیه در باره شجاعت و خلافت علوی چنانچه از نصایف سید مرتضی و ابو جعفرین
ضمیمه و مجتهد جالسی در عماد عیان بگرد و تقریبی که انفا گذشت و آنچه متکلمین اهل حق و سید
رازی را گفته اند در تفسیر کبری و در کتب خویش آورده اند بر خلافت و شجاعت صدق که بنام
یاور بغیر او اهل ردت رفته بود و حضرت علی رضی و در احوال اصحاب را با صلاح تمام از اشاره
باز گردانیدند کما سفینه انشاء الله تعالی و لایق تام دارد و لفظ از تدا بدین تیه علی الاعضا
همین است که ابو بکر صدیق را دست نه جناب ایر چنانچه بولف هم را آن اعتراف کرده و حاجب گفته
که گناه اصحاب احداث و بحث ایشان بعلق تابست و از توحید باری و معاذ و نبوت را غیر
ذات تخصیص و فتیکه احادیث کلینی و در دلائل و قرآن را ضمیمه آن سازم لیکن وقت مساعد نیست
ایات دیگر مثل قُلِ الْحَافِظُونَ مِنْ الْأَعْرَابِ بِسَدِّ عَوْنِ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَهْتَفُونَ بِهَا
لُتُفَاتُوا لَوْ كُنُوا يَعْلَمُونَ که از کتب امامیه حروف بحرف گفته شود و خطب مکاتیب و خطب
سرو و در تفاسیر و تفسیر باید دید که در معنی اولی باشد و چه گفته اند باین لفظ مثل
دیگر ایات بر کسانی اطلاق می یابد که واقعات دیده و نیست و بلند این سیدان نور دیده با و
را سخته و سبابت حاصل نموده و بعد از جناب سوده با ملک بر جمعیت صدق شهادت
کافی و روانی است و معنی در کتاب المواقفه لایزال السلام و روی غیره ایضا که الشیخ
عبد المجید بن عقیل عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال یوما وهو فی جماعه من الناس
قالوا انت یا امیر المؤمنین قال مثالی ما بارت احد الا ان تصفت منه و کما انما
ابو بکر ما کان یوم یجعلنا الرسول الله صلی الله علیه و سلم غریبا قلنا من ینکون مع النبی صلی
الله علیه و سلم الا لا یجعلنا لیه احد من المشرکین فی الله ما أدنی منا لیه احد الا ابو بکر

وَيَعْلَمُ هَذَا وَيَسْتَلِمْ هَذَا وَيَقُولُ وَيَكْتُمُ أَنْفُسَهُمْ رَجُلَانِ يَقُولُ رَبِّي اللَّهُ ثُمَّ قَالَ عَلَى رَأْسِ اللَّهِ
عَنْهُ نَسْتَدْرِكُكُمْ بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ
وَاللَّهُ لَسَاعَتُهُمْ مِنْ أَبِي بَكْرٍ خَيْرٌ مِنْ هَذَا لَا خُصْمَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ رَجُلٌ يَكْتُمُ بَيِّنَاتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ أَعْلَنَ
أَيَّانَهُ وَهُمْ حَدِيثُ يَأْخُذُ الْفَرَقَةَ فَأَوْدَهُ أَجْبَتْ وَيَكْتُمُ عَنْ الْحَسَنِ قَالَ الْحَسَنُ لِي أَيْضًا لَيْسَ بِي بَشَرٌ
لَا مَوْجِبِينَ كَيْفَ يَسْبِقُ الْهَاجِرُونَ وَلَا نَصَارًا لِيَبْعَثَ إِلَيْكَ وَأَنْتَ سَبَقْتَهُ سَابِقَةً وَأَوْزَيْتَهُ
مَنْقِبَةً قَالَ فَقَالَ عَلَى رَأْسِ اللَّهِ عَنْهُ وَبَلَّكَ أَنْ أَبَا بَكْرٍ سَبَقَنِي إِلَى رَجُلٍ لَمْ أَوْتَهُمْ وَلَمْ أَخْصُصْ
يَسْبِقُنِي إِلَّا فِي شَيْءٍ لَا إِسْلَامَ وَقَدْ مِ الْهَجْرَةَ وَمَصَادِقَتَهُ فِي الْغَارِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَأَنَا أَتَى بِذَلِكَ
بِالشَّعْرِ يُظْهِرُ إِسْلَامَهُ وَأَسْتَفِيدُ وَيَسْتَحْقِرُنِي فَرَسٌ يَسْتَوْفِيهِ **وَالصَّابِرُ** شَجَاعَتُهُ وَابْتِغَاءُ
وَشَقِيٍّ وَخَيْرٍ وَدُرِّ كَانَتْ كَوْنُهُ بِمَوْجِبَاتٍ لَمْ يَكُنْ أَبَا بَكْرٍ صَدِيقِي رَأَاهَا إِسْلَامُ غَفَّ سَيَارُوهَ تَحْدِثُ
عَمَلِي أَيْضًا أَلَمْ يَكُنْ وَرَيْبًا لِي بِأَحْوَالِهِمْ وَأَوَّلَ تَخَلُّبِهِ كَمَا وَشَدَّ غَلْبَهُ إِلَى بَكْرٍ صَدِيقِي تَبَسُّمُ كَيْفَ
تَغْيِيرُهُ دَوَائِرُهُ وَرَيْبُهُ وَخَيْرُهُ أَوْ رَأْفَتُهُ كَمَا جَهْرُ سَابِقَتِهِ تَغْيِيرُهُ نَوَيْتُ بِأَنْزِلَاقِ رُوحِ سَيِّدِ
لَيْسَ بِرَأْسِ تَبَسُّمِهِ بِأَنْزِلَاقِ رُوحِ سَيِّدِ أَوْ رَأْفَتُهُ كَمَا جَهْرُ سَابِقَتِهِ تَغْيِيرُهُ نَوَيْتُ بِأَنْزِلَاقِ رُوحِ سَيِّدِ
تَا أَكُنْ دُرِّ كَانَتْ كَوْنُهُ بِمَوْجِبَاتٍ لَمْ يَكُنْ أَبَا بَكْرٍ صَدِيقِي رَأَاهَا إِسْلَامُ غَفَّ سَيَارُوهَ تَحْدِثُ
بَيْنَ نِيَّ جِيدَانِهِ تَغْيِيرُهُ نَوَيْتُ بِأَنْزِلَاقِ رُوحِ سَيِّدِ أَوْ رَأْفَتُهُ كَمَا جَهْرُ سَابِقَتِهِ تَغْيِيرُهُ
بِرَأْسِ تَبَسُّمِهِ بِأَنْزِلَاقِ رُوحِ سَيِّدِ أَوْ رَأْفَتُهُ كَمَا جَهْرُ سَابِقَتِهِ تَغْيِيرُهُ نَوَيْتُ بِأَنْزِلَاقِ رُوحِ سَيِّدِ
وَاللَّهُ وَشَقِيٍّ وَخَيْرٍ وَدُرِّ كَانَتْ كَوْنُهُ بِمَوْجِبَاتٍ لَمْ يَكُنْ أَبَا بَكْرٍ صَدِيقِي رَأَاهَا إِسْلَامُ غَفَّ سَيَارُوهَ تَحْدِثُ
نَضْرِبُ رَأْسَهُ وَدُرِّ كَانَتْ كَوْنُهُ بِمَوْجِبَاتٍ لَمْ يَكُنْ أَبَا بَكْرٍ صَدِيقِي رَأَاهَا إِسْلَامُ غَفَّ سَيَارُوهَ تَحْدِثُ
نَسْتَدْرِكُكُمْ بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ آمَنُوا بِاللَّهِ
قَالَ أَلَمْ أَلَسْتُ مَا رَأَيْتُ الْمَشْرُوكِينَ يَكْتُمُونَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ كَيْفَ
الْمَشْرُوكُونَ أَلَمْ يَكُنْ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَدْ أَدْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يَقُولُ فِي الْهَجْرَةِ

فَبَيْنَاهُمْ ذَلِكَ إِذْ خَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ فَمَنْ أَلَيْدُهُ وَكَانُوا إِذَا
سَأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ صَدَقَهُمْ فَقَالُوا السَّتْ لَقَوْلُ فِي الْهَيْتَا كَذَا وَكَذَا قَالَ بَلَى قَالَتْ فَلَقَدْ شَتَوُا
بِأَجْمَعِهِمْ فَأَنَّى الصَّرِيحُ إِلَى بَيْتِكُمْ فَهَيْلَهِ أَذْكَرُ صَاحِبِيكَ فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى مَخَلَ الْمَسْجِدَ
فَوَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالتَّاسِعُ مَخْرَجُ عَلَيْهِ فَقَالَ وَنَلَيْكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلًا بِقَوْلِ
رَبِّي اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ فَلَقُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَقْبَلُوا
بِضَرْفَةٍ قَالَتْ فَرَجَعَ إِلَيْنَا فَعَجَلَ لَا يُمْسُ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ إِذْ جَاءَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا
يَا أَيُّهَا الْجَلِيلُ وَالْأَكْرَامُ حَامِلُشْ أَنْكَرُ رُؤْيَى مُشْرِكِينَ وَرَسُولِهِمْ بِأَسْرِ خِيَابِ بَيْتِهِمْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
بَابُ الْكُفْرِ فِي أَصْنَافِهِمْ وَنَقِصَةُ أَبُو بَكْرٍ خَيْرٌ لَوْ قُتِلَ بِأَيْدِي الْخَنَابِ بِرِوَاجِ تَامِي كَفَارًا زَانِدًا مِي وَرَسُولُهُ
وَالْوَكِيلُ صِدْقُ رَاحِمَانٍ وَنَدَاكَ جَوْنُ سَبِّهِ بِرُوحَا خَوْصِ سَانِدَا رَجَائِي خَوْصِ دَائِشِدْ وَاشْكُرُوا تَعَالَى عَمَّا فِي رُؤْيَى
بِأَجْمَلِ صَدِيقِ الْكِبَرِ بَارِئُ دُوسْتِ كَفَارِ زَانِدَا مِي شَدِيدُ ثَلْ رُؤْيَا وَلِ بَرِ دَاشْتِ كَلَامِ سَانِ خَلَامِ زَيْبَانِ
أَنَّ الْكُفْرَ زِيَانِ مَعْلُومِ زِيَانِ خَيْرِ مَقْصُودِ عَلَى بَرِ دَاشْتِ مِي وَدِكَرُ وَاحِدُ شَاخِرِ كَلَامِ سَبِّهِ رُؤْيَا
وَلَيْسَ بِشَيْءٍ شَرِّ مِنْ أَرَا حَمَلِ اسْتِ رَوَايَتِ حَافِظِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ بَابِ عِلْمِ عَنِ السَّيِّدِ بْنِ
عَمْرٍَا قَالَتْ خَرَجَ ابْنُ شَاهِرٍ اسْتَفْهَمَ دَاكِيَادِ احْتِلَاقَ تَعْنِي تَوْقِمْ لِرَدِّهِ فَجَاءَ عَلَى بَنِي أَنْ طَالِبِ بَيْتِ
اللَّهُ عَنَّهُ فَخَذَ مِنْ يَمِينِهِمْ فَجَاءَ عَلَيْهِ فَقَالَ إِلَى أَيْنَ يَا حَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ أَهْلُ لَكَ مَا قَالَ لَكَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوْقِمْ أَسَدِيكُمْ سَيْفَكَ لَا تَقْتُلُوا بَنِيكُمْ وَأَرْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ وَاللَّهُ لَكُنْ
أَصْبَنَاءُ لَكَ لَا يَكُونُ إِلَّا اسْلَامُ بَعْدَ اسْتِظَامٍ بَدَا فَرَجَعَ وَالْفَاظُ رَوَايَتِ كَلَامِ نَوَافِضِ بْنِ
لَمَّا هُمْ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْ الْمَدِينَةِ وَالسَّيْرَ إِلَى أَهْلِ الرِّدَّةِ أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بَعْدَ اسْتِظَامِ
وَقَالَ لَهُ أَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوْقِمْ أَسَدِيكُمْ سَيْفَكَ وَأَرْجِعْ إِلَى
مَكَانِكَ وَتَوْقِمْ بَنِيكُمْ وَأَنَا أَقُولُ لَكَ تَقْدُ جَنَّتِكَ وَأَرْجِعْ إِلَى الْمَدِينَةِ فَكَانَ هَلَاكُ كُلِّ مَنْ كَانَ
بَعْدَ اسْتِظَامِ فَقِيلَ لِي آيَةُ وَرَجَعَ وَحَضَرَ إمام رَايَ مِنْ بَنِي زَيْنِ قَسَمَهُ بِأَعْرَافِ جَالِ السُّيُوفِ عَمَّا وَارِثَهُ

مابین عبارت بیان فرموده و فی آخر الامر اغنی وقت خلافتیه یکم بلفظی الی قول احدی و اصل
 علی انه لا بد من الحاربه مع ما یلی الزکوة حتی ال الامر الی ان حرج و حلا حتی جاء الکتاب
 الصالحه و تضرعوا الیه و منعوا من الدها بکم لما بلغ العسکر الیهوم انهم موتوا و جعل الله ذلک
 سبباً لدولة الاسلام انتهى حاصل قصه آنست که ابو بکر صدیق روزارتد او بخواه اعراف فی القور
 یا اسپارشد و شیر پروان کشید تنها بجهاد قصد کرد و قصار حضرت امیر و بعضی دیگر از اجله با بزر
 و انصار در رسیدند و گفتند ای خلیفه رسول خدا کجاست و چه ساخته پیش آمد زمام نافرمانیست که گفتند
 با حاج نام گفتند که سبب خود را و خلاف کن و بار تبه زار رفتن خویش در اندوه میگرد و بسوی مدینه قصد
 و لشکر روانه کن اگر بار مصیبت رافقه تو پیش آمد بعد تو کیست که با نظام مسلمین بر آید اگر این نوع افتاد
 را که اهل سنت در جمیع اعراض خود بکار می برند و برای نقض شبهات شیعه و اظهار عدم تقریب لایل
 ایشان از کتب قوت بغیر می آرند بخارم کتابی براسه تقدیر این مساله باید م نوشت حضرت امامیه
 اگر اندک تفصیل بشتند الزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی برداختند بلکه در اشعیت ابو بکر صدیق
 و کمال ثبات قلب در هر که نامی فتره الاقدام زینهار رود و صور خیالی خود را راه نمیدانند چه جا آنگاه
 چنین بنگشید و غاوتنگ و رای ایما را چنان نام و قرار دهند که در کتب کلامیه مستخرج من افواههم
 ان یقولون الا کذا باقی ماند آنکه خون پشته هم نام عمر از دست خویش زینشید اگر
 کلام سلف بتنبی حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسان است تقریر آنکه غالباً در
 زینخون خون پشته و کلمات ادب جناب به طغوی و مرتضوی که در قرآن مجید مذکور است و عنکبوت و جود
 سینه نمیده اند کافی تفسیر شیخ الکلبینی و سبخی و یارهای فی السکک الشانی انشاء الله تعالی لخطوط الیه یکایک
 باشد و مؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار و کافی مرویست که بخندست امام صادق علیه السلام
 و اولی از قول را سبک گاه کردم فرمود محمد بن اسحاق گفتی بلی فرمود او را بید ششام یا مکن از حضرت
 و سلطان محمد طودار انتهی مختصر و این قسم مراعات ادب اسامی و دیگر از امیه این نیز مرویست

اتفاق هرگز محمول نتواند شد جماعت کسی به نبوت نرسد و خیر امکان نیست تا با جماعت چه گفته اند
والا فاروق اعظم نیز که روزی منافق را کشته کافی قضا فی الشیبه مثل خلافت المنیع و غیر آن که در باب چهارم
باید احوال منسیرین که در ذریعیه متحد باشند اقرار رفته و در سبب نزول بنده روایاتی که بسیار
دارد شده و مورد موافق بر زبان قلم نفس منقول شده شجاع و دلیر باشد بهرین **قیاس**
اثبات شجاعت در تصویب اصول بهرین نزدیک و لا الهیت زیرا که هر از انجناب در حضور پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم از قلع باب خیبری الی غیره که صدها یافته و باریب قبیل معجزات و برکات سرور کائنات
بود و بسبب اگر در واقع به صفت شجاعت اقصاف پیدا شد لا اقل در وقتیکه عنوان انصار خلیفه
اول حیا ذوالعنه خانه او را سوختند و دروازه را به شکم مبارک سیده الفسافره کوفتند و قرآن مجید را
تحریف تفریق کردند و ام کلثوم انصاف به نذر چیزی از شجاعت بروزی کرد و حال نیکه که تمام
مامور بخطر ناموس طبعیت بود و اثری از آن ظهور نمود پس عوی شجاعت یعنی چه **تصایر**
بطور صوری خیا لی مولات نیست بلکه اول دلیل به چند عاقلات لطیفات سیده الفسافره است که مانند
جنین حمیده نشین شده و مثل غسانان در خانه که خیمه الی خرافه و به مجلسی زیرا که این خطا باستان
آنکه صفت جماعت را ساسا مسلوب اصل آن کلیه اصول شجاعتی ملوع باشد تصور نمی توان کرد و گفت
که انجناب تمام خلاق شجاع باشد لا الهیت هم لا الهیت بدل توج مسلمانان بر اصول موصوفه اما
نمی آید که با وصف مرتبه شجاعت انصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اهل البیت از خیمه الی البیت
در شان و ستان خود را این کند و انفراده فرماید و گاه است که ارشاد جناب سیده الفسافره یعنی بعد از
شجاعان هر یار خاکی افندی شجاعت اصل شجاعت باشد بهر جا که جماعت فرموده زیرا که در مقام تعریف
سفالات را استعمال میکنند گالا یکنه مع الله استرعی هکذا و اگر قتل عمر عبده و در بار شجاعت
مقصود دلیل آنکه کائنات علی ذلک غنی واحد ششم جای سخن برای سخن وسیع میدان مناظره برای سخن
که در پی انرا هم مل هنت بدایشه تریک سیکر و نه بینی که فرار شخص لودره و واحده عند الامام علیه السلام

چنانچه از کشف الحق و حق یقین احقاق و مصائب محاسن مانند آن واضح است و عمره کور و زنجیر
 به زنجیری خورده بشهادت کتب نوانیخ از تقابل اهل اسلام گرفته بود پس قبل نام و می آنهم بطایف صلوات
 فی البحار و حیات القلوب رقت سان نباشد چه جای آنکه برخلاف عقل و نقل چنانچه حکایت
 وضع است از جناب سید المرسلین است نایند که حضرت علی علیه السلام گفت که خیر من عباد الله التقلیدین
 و از آن افضلیت الاطلاق احتیاج نماند میدهند چنانچه شایسته مقامات حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 وقوع یافته بلکه شهادت امام عظم و شرح تجرید العقاید بکرات عامی آنجا بسیار اید و در بر کرده خارج
 دایره بحث خواهد بود و کماست الیه الاشارة آری بقدر نامی باب الفضل ما شهدت به الا اعتدای
 ذکر حکایت عمر عهد و که امام عظم و مرشد افخم او فرموده بر اهل حق در ما نحن فی فیه است چه در کتب فیه بیان
 که چون آن شقی حضرت امیر را بر او و مینا دست یزد گفت از آنکه می آید که بر تو شمشیر نه ام اگر بگویم
 تیغ می کشیدم و اگر عمر مبارک تو را بگویم که سر از تقابل او می پیچیدم پس بشکر خود طعنی شو کسی از ایشان
 به تقابل من بفرست صاحب تلمذ حیدر را بفرستند و عصبیت و عناد و کبر و وار و میگوید شمشیر و گفت
 عمر و منی لا و سپهر جوانی و از عمر ناخورده بره ترا نیست کام رخا ش و کمین و علم از برایت بسوزد و من
 ز خویش تبار توست نیزه بسی نام جوینده باستقیر و جهان بسیر برده باعتر و کام و کمین جلد می کشم
 نام و اگر چنین شستم و نظر که بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 و آنمضمون نزد نصف لبیب میگوید و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 و مرد و اکی و شیر مشهور باشند و بر تقدیر یکدستین جان می بودند و قرار از جنگ اخذ و مانند آن کجاست بزرگ
 می نمودند یا در غار آثار نامرئی بر صدق ظاهر همیشه ناسبان بود که حضرت امیر تفصیل جبر ایشان
 میکرد و الاقل محمل می فرمود که نام و می تو خود ظاهر است که اشال خویش را در میدان طلب میکنی می
 فوالفقر ربنا و از آسمان نزول یافت و بیت لا فتی لا علی لا سیف الا ذوالفقار از آسمان
 ملاک بلند شد و از مقابل خویش دور میکنی و ندانی که در هر غره شمشیر و طغر نام من بوده و نه از آن کفار

نگویند را رسیده است که هر چه اطفال میدانند و چون این جمیع را با اجتماع منقول است
 بلکه خلاف آن که شوکت و شان چنین از آن دو بالا می شود و مرویت یقین دانستیم که نسبت صحن این
 بزرگان ساخته بر درخت کاسه لیسان پیوسته و الهیته شد که اگر کسی چشم حقیقت و صحن صیرت
 نگاه کند شجاعت فاروق را با شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روزی معتده وارد است
 عمر بن خطاب بجز و شرف بیان بظهور شعار دین اسلام التماس نمود در رسول مختار با کار نگار
 خود که سلاح بر تن است کرده بودند و مقدمه آنها فاروق اعظم بود از دولت سر اسیر آمد و کفایت
 محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر کمال حسی و دلیری بقبل پیغمبر صلی الله علیه و آله
 رفته بی نیل مطلوب بنخواهد کرد دید در نیوقت که او را در خواص آنحضرت منسلک دیدند و در آنجا
 آنها بر آمد مقدار این حال فاروق اعظم بانگ بزرگ که آن از جا خود مجنبد و رنه بار سر از دوش
 بردارم و اطفال را تنی که دامن و از و اج را بیه که نم فحاطین اشرار یکبارگی بر فاروق رخنه آویخت
 در مقابل ایشان پائیات افشوده بصورت فاروقی جمیع شان را پراکنده گردانید و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلامت حال او شادمان شود و گانه ناز در خانه کعبه ادا نمود و آنچه از
 روز هجرت از که بدنه علی بن ابی طالب و فوج یافته قدر دانی آن خود از حضرت شاه مردان تروا
 معتبر مرویت مادل بر کمال ثبات قلب او است کمال انجفی علی المستعین قولم عاجز میشوند و
 درین نزدیکی بگوید اندک که برگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضا حدیث متفق علیه یقین که
 ضرورتی که اهل حق قیام قیامت با وصف اقصاف بطهم و غلبه بر عصر موجود با مقابله
 هر کس از نواصب خارج و متشیعین امثال ایشان اهل احدی چیره دست اند و صفت عجز و زبونی و
 و ذلت و انعام و الزام خوردن لوازم دایه حضرت امامیه است که نور مانند چنین خاشین برده
 اند و با نیمه صباحت و ملاحات در پرده تقیه مثل محمد است اسیر مجرند و آنکه محترقیه از سر و در
 بر داشته آن بحال احادیث متواتره قوم که هر که تا خرمج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند دین و

وایمان ندارد و کمالا یعنی علی مرتضی کمالا اعتقاد است تسبیح و تحمید و منزه
مقتدر است صحرایی وین محض باشند و چون برجا خود ثابت بلکه مثل بدی اولی است که در آخر زمان
صفت اسلام خارج از حد بیان هم خواهد رسید و تحت تشیع و تقلید ملا حده اهل کتاب کار خواهند
نکاه عیان است احتجاج الزبیریان ظهور امام زمان برآورد که این محدثات مطلقا فایده خواهد بود
بالبین سطوت خلافت و بدیه سلطنت آن امام برحق بر آئینده و ادوایستال ایشان که در وقت
جلالت تقیید برآیند و بعد غده کثوالت ضما غر خوش انظار نمایند خواهی بود که هنوز علما
امامیه تقلید فاضلی و فیه مد نبوده و تحقیق الباطل خاطر خوش می کنند و کایدت چنان
و بواسطه نفسا و اول لقطیعه گمان برده علی زوس الشهادت میگویند از نصرت و حدیث جناب
المسلمین نصرت و غلبه اوله است و این در نصیب امامیه افتاده است و ن غیر هم در زمان حساب
الامام مکنونات ضما غر خوش را که بگو بلکه بر باز و بر دیار ظاهر خواهد بود که دانی خرافات هم و لغو
ما قال لعارف الشیرازی شهر گراز بسط جهان عقل مخدوم گردد و بخود گمان نبرد و بیکس که
نا و انهم قول و دلیل شجاعت می زنند اقول اگر مراد آنست که برین امر نام شجاعت می نهند
و غیر ازین حرف حکایت که در تحقیق عین با و تست دلیل شجاعت ندارند پس امام زمان که بگویم
این دروغ بفرغ مصداق این است جهان عظیم است چنانکه مملکت استی و شوم نشود که معاذ الله
حضرت مولف من آثار انفس اخف حکایت و افرایشان اوضاع کرده باشند زیرا که مقتدایان
او در این امر سابق الاقدام اندازانچله جامع باضرا بر ایمی این قصه را ذکر کرده گفته که سنیا این امر را
که در تحقیق قضاوت قلبی است موجب شجاعت ابوکر گمان می برند و نام تهر بران نمی نهند چنانچه
بتبعین مجلدات باضرا مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجه اتهام شجاعت
میشمارند قد لک گذر وقت و فوات سرور و جهان با وصف شورش اعراب اهل تهر را و ک
فریدی بران تمجیل نباشد که معرفت بابی ثبات افشردن حجت و فرع را بخود راه ندان و ک

بهره از فهم و فراست دارند باز سبب کمال نبات قلب استقامت است و البته بعد تعالی که برین
 استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانشی و تازه نیست که فاروق اعظم بزرگوار عرض
 رسانید که اعراب کمال شورش کردند و توبه بخوای که جعفر بن ساه را روانه کنی چون بسیار از شما عازر
 بشکروا و نافرود شده اند مصداق آن می بینیم که ایشان نزد خود نگا همداری که باعث قوت و فراخ خاطر است
 ابو بکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بایستد تا غم که سباع و بهایم را بخورند و هرگز از آنها جدا نباشیم
 باز هم در روانگی این لشکر کجاست بصیرت خیر صلی الله علیه و آله و سلم تا خبری روانه اندازم هرگز بصیرت با
 نخواهد رسید مگر با گفت در که در تقدیر است از برشته اعراب شورشش آن خاصا خونی و باکی نمی آید منتی
 محصل فی الرافض و رد الشوران عالم و عطلای نبی آدم مخفی نیست که درین حالات و مقتضای
 بعد از ثبوت مرتبه امامت نیست از دو و شصت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در معان دین و اسلام بویا
 فیونا و ساعده فساد طهوری نمود ذلک تقدیرنا لعلنا العظیم علوا و باید فقیری آید که کمال این
 که بر همه خلفا را شنیدن و اوجان نشان میدهند از از شجاعت مرتضوی شجاعت صدیق را باین مقدمه
 با نبات رسانیده باشند کمال این کلام المؤلف چشم است که حضرت مولف از اسامی این کمال
 اطلاع و دید بلی آنچه بخاطر فایست آنکه حال صدیق را بر طبق روایات سیرت با استقامت یاد کرده
 در مناقب و شمرده اند و بدین ترتیب این امر است آخر چنانچه ملاحظه کتاب مابین النصرة و ما بینان تصدیق
 مکنون فقیر دلیل واضح است قباح مرتضی مولف است که غیر ازین دلیل بدست خود نمیدانند که این
 بناطره شیعین آنکه تقریب که ایشان تا تمام است افراسنده و اولین فایز قول از برای خدا
 اقوال چون حال کمال زنده و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک و مجالس اهل روت گردان
 و سید اقیس و تفسیق جناب مرتضی نور دیدن گریبان فایز کشیدن اصول مایه بار بار شنیده
 از برای خدا کسی انصاف کند که این قسوت قلبت یا استقامت اینهمه حرکات ال است عدم
 و توکل عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر نبات قوت نمی می کند و نه مخفی نقطه نشانه است

عقل نیست بلکه خود امیر المومنین آنچه در جواب کلمات قادس با عتراف مجلسی کتاب حق یقین
فرموده اول دلیل بر تقدیر مذکور است باندک غور و همان ملاحظه فرمایند صبر کن آتش خرن خود را فرو
نشان نمی خور برگزیده عالمیان و باقیاننده دریت پیغمبر سستی در امر دین خود نگویم و آنچه از جاب
خدا ما بود هم عمل آوردیم و آنچه تقدیر بود از طلب حق خود در آن تقصیری نکردیم روز تو و اولاد تو را
خدا ضامن است و آنکه کفیل روزی هست ناموس است و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهرست الخ اینهمه که شنید بر عدم اختیار صبر در اوقات شکر است و حالانکه در هر هزاران هزار از
ملاک مقربین و جناب سید المرسلین و اعیان المومنین سید شیخ بابا بل بخت و قسری بر نمی بخشد بکمال احد
و چند فرین شد که درین جناب فتن صبر و سکوت اختیار خواهیم کرد و نیز اشارت بر آن میکند که در اوقات
خاص صفت رزاقی و تعالی اذعان کامل حاصلش نمود پس اینهمه ظهور در اج سنگدلی و بی صبر و لغت
قناعت و فقر و صیت لاف و کراف اهل تشیع در حق آنجناب که همیشه در خرن و ملال مفارقت رسول
معال انداللق آن نیست که اطفال بلکه مجانبین هم بگوش خود را جا و مندر شاد و مرتضو که روزی
تر الخ نروا باتباع نص طعمی ریو طن جناب سیده حضرت کیر یا الهی عدم توکل و تحزن است
فانه من الصداقین الذین و مرکه و شاکه هم و کو تو اجمع الصداقین باجماله حضرت امیر
که با عتراف کار خویش صدق لقب خوانند و سبخی تفصیل انشاء الله تعالی پس غریب تبار که کجا تو
گریه و بکاء فاطمی میکند و می نویسد که از فرط هول و ایهامی یعنی وفات سرور انبیا محمد صلی الله علیه و آله
تامت و راز و تحیر بی حس حرکت نماند و کجا مصاعت گریبان کشیدن فاروق و فتن بجامع اصحاب
و جهاد لسانی و طلاق زبانی را بنده آن طاهره طهر نسبت میکند و لکن من بعد قتل آن
الانتم هم لا تشعرون باز او عایسازند که خضر فاطمه را محبتی با جیب نیرودی خیابان بود که در میان بیان
نمی شنید و از آنجناب غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه باورین مصیبت عظمی نظم فرموده
که سر از آن نیست شمع صفت علی مصائب لولائها صفت علیام صدر که البیاب

و ندانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عظیمه در طلب فدک که از عمایه این فرقه اتفاق افتاده
 و در میان رقبه ایشان پیدا و نیز خوار و خاضع مقتضای عادات بخاطر اینها می خلیده باشند یعنی
 اینها گریه و بکا و انزوا در بیت اخضر بعد طلب فدک و حصول یا بل از حصول آن که بنصبه بزرگوار
 شده اما محاله حسیده نبود بلکه هر چه این همه گریه و زاری و بیقرار و بیجا که زانند از آن تفرقه
 لحنی یافت نظر نقیبه آن زخارف نبوی عدم ظفر بر مظلوم است اینهمه را بهزار مشت و انواع تکلیف
 محبت نبوی کشیدن کی فروغی داشته باشد مطلق چشم آن نضاف و دیده بصیرتشان از انوار
 نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگد لیس و تنگ ناموس اکبر و اختیار دولت و مخالفت و
 آسانی بود که وقت طلب فدک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات با میل از خدا و رسول
 شرم نکرده باشند تمام حجت میگذازند و از امام امیر و او امی عظم حقوق مسلمین حتما و میگویند که
 بعد از آنکه کفایه امامهم فی الجاهل و انیت در هم نمی افتد که این تمام حجت اینها نصیب
 مومنان است یا بر زمره نسوان و اگر اینهمه غوطه زنند که استقامت و تهور است پس از این
 امیر که بقول فاطمی اند چنین رحم مخفی شده و نهایت نامروی و بیرونی خواهد بود و گادگت علیهم
 اصونکم و نظریه حقهم و بابت مایل و تسویل با عتراف خودشان بنده خواهد نمود و با جملگی از انظار
 را از قطع محبت جناب سید الانبیاء بود و با بجز استماع خبر خصم فدک که جز از وال زنده و توکل
 و او بر دیگران تو خفت و طهارت مدته الامر بشایده اشغال این مصداق از جهانی روند چه جا اگر در
 وجود این عظمی قیامت بگری طالب باشد مستعد شوند حالت خزن و مال چگونه در طرقت این زوال
 پذیرفت که هم ماتم و شیرین اگر شسته و رسد و اخذ خلافت در زمین فدک افتاد و و او مناظره با خلفا
 و او سکا پر با سید او میاد او یا کسی که از تیر را خزن و او این میگردد و گریان باره نمی سازد و تا
 جبهه و روانه نمی نشیند و سر برنگ نمی زند و او من صحرار از بخیر بانی خود نمیکند چنانچه فضه کثیر و بعد از
 وفات سیده انسا اتفاق افتاد و در وقت استماع خبر وفات سید شهدا آنچه در احادیث خویش

اما سید از خبا سبیده نقل میکنند و فاطمه لای بجایند نش و انی نیست سلیک که فرد و روح مانع بود
 و از غایت تقوی اقدام بر اینها نفرمود و گوایم دیگر مثل امام رضا و غیر او با ظهار اکابر بدین معنی بود
 این بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال خدمت معانی و او آنکه شست و یزد که
 چندی اردو آنهم باین جهت نقل که سائر سار بنی شمر را همراه گرفت توقع این بود که اگر فضا و الواد
 امجا و تخریص هم می نمودند دست از این سبیداشت بلکه نظر با حصول شرعی که سببی باینجا علی
 روایتهم منع اینها می برداخت بلاغت سبب را در حق اینها صحت است و لا اقل از نقد نمی گذشت و مقتضای
 خبیث و ناپاک سبید شود گرفت و خوردنش شمار کی رسد و تمام حجت ابرام وقت است که ما شما هر دو
 او ستم آنچه او خواهد کرد و عین صواب مسئله لا جواب قطع نظر از سببه نام الایمه و خیر الایمه بلکه افضل
 الانبیاء و المرسلین اصول تشیعین چنین و خاتمین تفسیر کردن تشبیه او را از مرتبه نفیس و تقیید هم
 و آنکه شستن در توره چنگیز خانی کی داشت تا شربت سول ربانی چه معاذ الله من هذله
 الخ فان علی علیه السلام الذی کانت سبب کار حصول طائفه که دلالت بر فضیلت علو از جمیع انبیاء و مرسلین
 قبل ازین گذشت و فیها هدایه لالتقین و راتبه لالتشددین محال انصاف است که کسی که تاب نشیندن در
 رفات بزرگوار می نداشت باشد و این هدایه را کمتر از زلزله ساعت شمار و بجز و قریع صماخ
 کردن خبر ناخوشی از جبار و وید بهوش کرد و حالش بجز و شیندن قصه غضب حق خود
 چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سر و کارش با بیکار و الویل خواهد بود و هرگز نندارک غضب حکام
 الشفائی نخواهد نمود و زینهار از سر قبر بدون جبر و قسر خواهد برخاست مدتی دنیا وافیها و او را
 خوش نخواهد آمدند آنکه در انهار ایام مصیبت بید و هروله خواهد برداخت و سوی مجامع حکام
 خواهد وید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بجز شور و شغب تعلیم برای توطیه فرار
 خاطر و سعت پیش و لا خود که کما یستعرب عیاره الکهار و حی القیان یکله سر و ناله و
 نخواهد شد و عجز به روزگار و ضحکه هر دیا آنکه مجلسی ربحار و قاضی در مجلس و دیگران

و غیر آن بعد از تصریح و تفصیل آن یعنی که چون ابو بکر صدیق و کلامی جناب سیده الفسار از فکال حراج
 نمود و آن مین و قابو می خویش گرفت جناب سیده در جمیع اصحاب شریف او افاده می نمایند که این بیت
 مخصوص بازمی گیرند بجهت جنابتی که از غضب ظالمین و غاصبین برایت میکنند و از نجاست که جناب
 امیر المومنین در فکال تصرفی انصاف و سیان و ثقیف نموده بطریق سخن گذاشت و جمعی از راه ناعاقبت
 اندیشی آنکس را بدین در نظم آورده اند برادر من مولف و شاعر الشیخ نقل بعضی از شعرها را در کتاب
 چون نقل کفر کفر نیست و باولی عمو و تاملی بالین علمای شیعه بر میگردد و بعضی ابرامی نامی تا بحقار و کلام
 سخاقت و خرافت اکابر و عماید قوم زیاده تراضح و بیان گرد و دوی بنده نظم روزی اتفاق
 بداد و بخار و کرد با شمشیر نمی تکرار و حق زهر اچو بود باغ فک و غضب بکر کرد و گری یار و
 در زبان خلافت خود هم از چه نکر گفت حیدر کراره چون شنید این کلام را و گفت و بیت
 جواب از ده گفتار و خود شیر خور و سگ و در سختی لب و داند غار و بعضی از اهل طرافت جواب این
 اشعار و مسلک گفتند که این اشعار و کلامی است که عاقل و معنی است باطن از آنچه
 و چنین یاد نمودم می تواند که درین حال فرید حرم جناب سیده بر اصول متشیخین است که در تحصیل
 جنت بعد اتمام حجت عمو چه کوششها که نفرموده القصه که کجا کسی شیخ نهافت و ناقض کلام
 اینحضرات تواند پرداخت و بجز خودم و او از که توان مخ است که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
 و بشطاعت از واج مطهرات چه قدر از تفصیح خاندان نبوت بلکه سلاله شان از علما امامیه می زند
 انداز جمع با سخن کنایه می یاریم و می گویم **اول و انمضی قطن اول و باعد التوفیق**
 قطع نظر از آنکه اهل بیت جمیع رطب و یابس این کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص و بیغنی است
 که اکثر روایات نهیض نیز در آن مذکور است میگویم فی بحث من حین ما اولی الامر انکم می پرسم
 که از عدم تاثیر صدقی چه اراده میکند اگر مطلب اینست که او بر خازه نبوی نگریسته و تعزیت اهل بیت
 بجای آورده و **اول و انمضی قطن اول و باعد التوفیق** و اگر تشییر آن باشد که گریه صدق

در ایام خلافتش مقول نیست و این دلیل بر عدم تاثیر است پس عدم محبت لازم می آید و چون
 آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابو بکر صدیق در میان خلافت خویش وقتی که بر سر
 برآمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم بی اختیار
 گریست و پیشکش شد و از منبر بر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر زبان آورد و حالش را نمود و کرده چنانچه قاصد بن محمد بن عبد القاهر در رساله تلخیص و تلخیص روایت نموده و
 احادیث صحاح و حسان و روایات شریح صحاح مسته بلکه تنون نیز این را میسر میکنند و آنست که مسلم
 آنست که مقبولین امامیه بن سرور صلی الله علیه و آله و سلم عقیبتی نداشته باشند چه گریه و بکا ایشان چنانچه
 سبارکش هم ممنوع تا با اجداد و ایضا بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صدیقی نبوده
 باشد و هو باطل با جماع اهل حقین زیرا که وی زود ذات صدیق چنان بود که صدیقین و وفات سرور ذات
 و سببی تفصیل انشاء الله تعالی اما ثانیاً پس از آنکه دلالت حدیث کفر اتمال بریده حاشا که ممنوع
 است چه چنانکه هر دو مرتضی کرم الله وجهه از نفسی خزن صدیق نفسی خزن لایق باشد که حاشا که غنا
 را بمفارقة جدیب به العالمین و نظر کما هست علیت ظاهرین نمود و داده بود و مقصود تفصیل
 از اثبات غم و اندوه برای خود خزن و غمخواری و باره علایق دین چنین و استیصال مرتدین و کافران
 بود که عین خزن بر آنسرور بود بلکه فوق جمیع آسام آن لغم با قبل شعر غم دین خود که غم دین است
 همه غمها فرو ترازیست و ازینجاست که صیغه تشبیه بر خود استعمال نمود و چون هر دو جناب دین
 نفسی و اثبات بر او است بوند و خاطبین طریق سکوت پیمودند پس عموماً کمال دعائی قساوت
 صدیق که و اما لازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی دریافت
 حضرت خود گواهی داده و دست از راستی که موجب دعائی خدایت پذیرفته که سببی انشاء الله تعالی
 فی السکات انانی بر جای خود نباشد چه چنانکه سکوت خاطبین با حضرت موافق سرانجام این کذب
 افضل الصدیقین حمل نمیراید و تقدیر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قرب

بشهادت است یا دلالت بر کذب متکلم میکنند و ندانند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
 تحقیق کرده ملاک تصدیق و تصفا و تحقیق این امر و ذات صدیق را برانند صریح صادق بخلاف اعتقاد
 امامیه در باب حضرت امیر که گویا در علم انبیا با ازین ملازمت بر اصل بعیده دور میدارند و از اینجا
 ظاهر شد که ذکر کریمه و کوفای مع الصادقین در باب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مقتضای قیاس و
 وقوع باقیه بلکه برای مقبولین امامیه بخصوص علی و صدیق الشیخان مثل سمرقانی است که سمرقانی نشان
 تعالی با جمله بنابر اینها تامل و توجیه که ذکر کردم نیست که رتبه صدیق رضی الله عنه از روایات و آثار
 سابق بوضوح انجاسیده و مجدداً آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکار می گفتمند چنانچه در بحار و در
 کت احادیث مثل باطل النضره شاهد عدل نیست و بجا خود دلایل مبرهنه تبصرجات حدیثیه
 کما مر از این پیش که مهاجری تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از تحکیمات است پس این از تسلیم
 حدیث که اعمال توجیه کند میتوان کرد و اما سیکه مؤلف این جمال بر ندارد و استدلال و نام است
 و ازین توجیه ایچ و جبهه صدیق غنی مالک الکرامه متحققاً بشام اهل فطانت و فرات
 که شاید مقصود تصدیق است یعنی باشد که این تخرن بوفات سالکین بمرسیده یا بجهت تخفیف
 فتنهای انوار اگشت اول ظاهر کنند بن و لویش مرثانی اشعار کنم فاجتناب از حد و خود
 و در شایسته امور مهمه خلافت و انتظام خلافت از اعدادین که فضل عباد است شریک نایم
 در شرفانی گویم که پس آنکه در خانه خویش جبرائیل و در ائمهیت خود جبرائیل که هم خوبان و هم
 بر تعیل نواب است و تجمیده که حضرت امیر بعد از شرفی کما یبلغ من التقریر شریکات خدا
 شد و اعانت فضل الصبیح اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین عاقل از روایات ائمه
 تواند دریافت حاجت شهادت و روایت دیگر نیست قوله لا انفصال اخ قول انهمین جلال
 علمای طائفه مثل شهادت علی النقی است اندک تشریحی بخیر در کتاب خویش با فادات فاضل جای
 گفته از این واضح میشود که این قسم دلایل موقوف نیست که جمیع کتب احادیث و سایر تواریخ مشاهیر و اقوال

از نظر استدلال که شمه باشد و مستبعد جدا بل محال عاوه و این تقریر در باب مؤلف است که شمه
 نبطلد که کتاب این فنون بمنزله آنچه خواندستان است و قد ضرورت هم از نظر ششم گذشت که مؤلف
 از اسامی تاریخی و خیلی مقام خود است چنانچه عموماً عالم مخفی نیست قوله این همه شاه و مرصوه اقول
 آنکه گذشت که هرگز عدم سخن ابو بکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف بدینصفت
 شده و فاطمه و حکایت آنجناب لالت بر آن ارد که جناب مرصوه را اصلاً و مطلقاً با نام آنسید
 و اصلاً کلمه المد و مخواری طبیعت و غیر از نزد مثل چنین و قرارانند غایتی که باریک و هم قواع
 است و قانع بنیان لایل عقلی است و ندلیل خود که منطوقی تبدیل طبیعت و نحو اسلاال ایشان
 بود و در حقیقت اگر بیا میتوان گفت کاری دیگر نبود و نشان منبها قول که کجا توجه آید اقول اگر مراد
 عدم آثار فن صدیق است بهیچ وجه برای تنبیه انصار است پس این عدم غنائاً بر انتقال خاتم النبیین گفتن از
 عجایب است است تکلف که بعد از آن مهاجرین و قریه یاب پس چنانچه حضرت سید و اگر این طایفه
 برای غسل و تجنیز و کفین افضل است پس قیام نمودند و براه مصواب گفتند زانی جهان را چنانچه
 صدیقی و تنبیه انصار و بند است و رتق و رفق جهات نیز عین مصلحت و مصواب آید و فی حضرت
 و اوقات با هم بود و ششم حکمت است اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بنده مصلحت عام را بدو بخا
 ست که احسان بکار و طبیعت بخار و مناقب ابو بکر صدیق در دنیا و دنیا گفته اند که در وقت شصتین
 حسن یعنی که با نیست که هر روز از آن جهان دارند و شصت سال از انقبض علیه گفت بر خوشا اتفاق
 عمل خوانند که در او اگر مراد عدم ششم و غسل است شلال این شصت سال شوق غریب است زیرا که
 این امر را بشیر بپس نیست بهیچ وجه خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پیش از ابو بکر صدیق و این سعد و
 ضعیف الله عنهما فرموده بود و یا امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و شوق داشت این عدم شصت سال
 ناسیدن آنجا محبت و غریب بلکه از جاییدن شد و اگر مراد عدم شرکت و نماز است چنانچه بعضی از
 متقدمین علی نام عظم نامیده بعضی از رسائل که مقصود از آن تطبیق مذاهب مسلست

برند پیش سیر و حکایت قریب اودن بعضی از سلاطین است که شیخ صلی باظهر اود وقت شان بود و
 اندک ما حصل احد علی چیزی و تکفینده الا علی شعله انباه و ما صلی علیه السلام علی
 و من تبعه و الا ما صیه ایضا علی ذلک و فاضل طری در کمال مجاد و عوی جماع بران کرده گفته
 که جمله علما اهل سنت است که خلفا بدفن عزاد و نماز رسول حاضر نشدند انتهی کین و ایات فریقین بدی
 البطالاست چنانچه از کتاب اعلام واضح شد و الیفات ملا باقر مثل جلای العیون بخیر آن نیز همین ناطق
 است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و منع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
 امامت کرد و سایر اصحاب رخصت او کرده و نفر دخل شوند و صلیه فرستند و حید اشوند و از بخار و دیگر
 تالیفات ملائی مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند و لیکن نازی که گراوند آن نماز جنازه
 نبود و این با و سودا و ظمانی را بقول شیخ شیر از علیه الرحمة که مر این مرض اودانی نیست از او
 نمی توان کرد و بار خدا یا اگر ملا و اولیای او در مقام نیز او عا نمایند که جبریل امین باید که ملائکه مضمین
 لغو و بالید شیه شیطانی اختیار ساختند و ایشان نیز مثل حالت حدیقه ازین عبادت باز داشتند
 کا صبح به مجلسی که کتب المذکوره بل اگر مراد از عزالتقریه مصطلح است و اگر بایتم شیون بعد از آنکه
 موسیقی وزیر و جم الطباق باید و از نماز یک نرد جمعی در امامیه قرار یافته فاجع است که کذا
 قد یصدق و اگر مراد از عدم اعتقاد عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات تصدیق
 نقل نموده ایم یعنی افتاده فیه و کاستی و کاستی من خروج چه لفظ دفن علی مانی النهایه انجیر
 القاموس المحيط و غیر عام من کتب الفتن یعنی پوشانیدن آمده و خود مؤلف گفته که ما من شایع واک
 و ترا دهنه الخاص که سابق پس استدلال این لفظ دلیل بر خوش فمی علمای امامیه باشد پس منی
 عبارتیکه نفی حضور دفن را در آن است چنین باید فهمید که در تحمیر و تکفین حاضر نشدند تا آنکه از الطباق
 باید و قبل ازین صورت دفن بخین تفصیل قلمی شده و موند انیم منی است آنچه در کتب امامیه بر و یا الطباق
 آورده اند که ابو بکر صدیق و عمر وصیت کرد که تو تحمیر من مشغول شو چنانکه من دفن و فاتحه

الله عليه وآله وسلم مشغول گشتند و تصدیق و استیفاء اگر این قسم و صایا که عین در دینی بود و ولایت
 بر آن حضرت خدین از سید الکونین داشته باشد چنانکه علما طائفه بآن آویخته اند البته آن حضرت خلیفه ثانی از
 اول آنکه خلیفه ثانی در وقت نماز بخاراه او شریک قوم نبوده و آنکه صدیق را در بعد اوت خود شریک
 لازم خواهد آمد و الحان باطل بالاجماع با چکل نه و فقیر اقل الانام امر علیا امایه پس غریب قناده که بجای
 خود میفرمایند که قرار از زحف خصوصاً جهاد و یک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن نفیست موجود
 باشد کیره ایست بلکه اگر کبار و مستلزم کفر و نفاق است و بجای خود میگویند که عمار یاسر و قناده و خلیفه
 و عبد الله سمع و که از مهاجرین مقبولین اند و در جنگ حد مدگر خنقند حتی که امام اعظم حلی در کشف
 المراد تعبدا و کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید و هو کان فی غزاة احد جمع له الرسول مکیه اللواتی
 والرایة و كانت لایة المشرکین مع طحمة بن ابی طحمة و کان سبی کثیر لکمینة فقتله
 علی علیه السلام فاخذ الراية غیره فقتله علیه السلام فلم یزل یقتل واحدا بعد واحد
 حتی قتل تسعة نفر فاهزم المشرکون و اشتغل المسلمون بالغنائم فحمل خالد بن ولید
 باضحاياه علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فضربه بالسیوف والرماح و اخرج حتى
 غشی علیه و اهزم الناس عنه سوی علیه السلام و در روز حنین نیز همین قسم
 اعطاء و یسارند و تخریج احادیث فراغت میقبولین لسانی می پردازند بر یک روایت از آن
 روایات لایق و لا تحبلی قصاص میرو که در بخارا شیخ مفید و شیخ طوسی بنده معتبر روایت که نامی
 در این فرشت و داند و در بعضی از نهاده داشت که بلای مقبولین لسانی شد که در آن
 ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند شریک نهان بودند پس با حکم نفاق و کفر مقبولین خود کردند
 و یا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه کجا فرار ایل
 بر چنین شخص قرع می نهد و جامی دیگر تقد او مانند او را از مقبولین خود که با طهارت امام اعظم کما عرفت
 و بر روایت شیخ المشایخ فرو کمال امیر علی الاطلاق در علل الشریع و بعضی از نهاده و

نامردی او در بیجاخت و تهور و استقامت تصف میفرمایند و بر ملا میگویند که اینها از زمره صحابه
 با حسیب بود محبت نامند و علم جهان بخاری فرشتندان نهانشی عجب امثال این مقامات
 مثل لقمة لیلکة الید و الصبیح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک باری فرض کنیم
 اما سید فرزند حضرت صدیق را بزیات صحیح و متهم بخلاف اجماع که صاحب سد الغایه و مانند اثبات
 قرص صلیق و در جمیع شهادت شرف نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم اصل شجاعت اینجانب مرتبه
 ندانست هرگز خلل را در نمی یابد فتدکر و لا تکن من الغافلین قوله و در غار آن اهل این ایام
 جدید هم بدستور قدیم بود ابحاث و نظارت بخند و چه میگویند که بعضی قرانی من حیث هو هرگز ولایت
 اضطراب بقدری صدق ندارد چه لاخرن نمی از خزن است و لاسم که نمی از شرفی لا است بر وقوع
 آن کند لایستی الی قوله تعالی و لا یطیع الکافرین و لکننا فقیهین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم و لکننا
 قوله سبحانه و لا تدع مع الله الا اخر الخ الخ من لایات الی صدق و و در حدیث و مخاطبات
 اولیاء و لا یتبایا بل فی افضلهم و اشرفهم بل خزن لیل صدق و نفس خزن اندوه هم
 تا با اضطراب اضطراب فرمودی اکابر یوسف که ابو بکر بنایامردی چون آواز کفار که بر غار رسید
 شنیدند که یوزاری آغاز کرد و تسبیح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد و چه خواهد کرد
 منقربی قاضی نورالدین شوشتری گفته اظهر الحق و الخافه حقه علیه السلام و ترا دلققه و
 ان عاصیه و در احق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه شد و قل ظهر من جبهه و کلام
 ما یكون من مثله فساد الحال و لا خفاء الخ باجماع اینهمه خطه اموات ساله را و بنیفاه تقلید
 قاضی شوشتری را و با تقلید امام اعظم علی که بنا بر تصحیح برادر بزرگ مولف ه ه ه ه ه و ایشان بخار را
 ضلالت کشیده روداده چه او در کتاب نهج و غیر آن بر وقوع خزن و بیان بودن صدیق را بر اصل
 قرانی مدعی شده و حاکم در کتاب لیلکة الید و الصبیح و لکننا فقیهین قوله و در غار آن اهل این ایام
 و لا یتبایا بل فی افضلهم و اشرفهم بل خزن لیل صدق و نفس خزن اندوه هم تا با اضطراب اضطراب فرمودی اکابر یوسف که ابو بکر بنایامردی چون آواز کفار که بر غار رسید

بِمَوَاسِفَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ اللَّهِ وَقَدْ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنْ إِمَامِ عَظِيمِ شَيْخِهِ رَأْسِ عَظِيمِ
 أَشَدَّ كَيْدَ لَوْلَى نِيَّ جَوَازٍ وَتَقَرُّوْا زَانِ حَبِيبٍ هَرَّ كَرْنِي زَانِي سَتَلَمَّ وَقَوَّعَ نِيَّ بَاشِدَ غَلَطَ لَقَعْمَ سَتَاوَا مَامَ عَظِيمِ
 اَوَّلَ زَانِي تَقَرُّوْا مَظْلُومَ بَاشِدَ بَدَهْ جَنَاحَ حَكَايَتِ أَضْعَافَ أَهْلَامَ كَيْ تَقْتَوِيْشَ بَاسِدَ لِيَا مَ زَانِي شَيْخِ مَفِيضِيْهِ
 تَابِخَ وَرِيَا ضَلَّ جَبَسِيْ كَتَبَ دِيْكَرَ مَوَاسِفَتِ اَلْاِبْرَتِ بَاسِدَ صَيْغَةِ نِيَّ هَرَّ كَرْنِي جَدِيْ اَزْ دِلَالَتِ وَقَوَّعَ
 وَبَلِيلِ نِيَّ شَوْدَ وَارِيْخِ اسْتَكْرَ وَرَخَطِ طَبَايَ وَوَصَايَا مَصْطَفَا وَرَقِ خَنَابِ مِيرَا مَجْلِسِيْ بَحَارِ اَلْاَزْوَارِ
 كَرْدَهْ خَلَا صِلَ شَرِّ كَرْدَهْ اِيْ عَلِيْ زَنَاهْ لَوَا طَوَّعَ مَكْرَ قِسْمِ دَرُوغِ مَخْزُوْهْ كَرْدِيْ مَكْرَ وَارِ شَهَادَتِ زَوْرَ بَرُوْزِ
 بَا بَعِيْدِ بَرُوْزِ رَاشِدِ لَطَالُمَ نَالِ مَشْوَازِ قَدَفِ مَحْصَنَةِ بَرُوْزِ بَرُوْزِ اِيْ مَقْرَنِيْ رَسَبَدَ وَرِيَا رَا بَسُوْیْ خُورَاهْ
 كَرْدَهْ كَرْدِيْ زَايَا مَنِيْ لَرَشْدِكِ بَا خَدَا سَتَمَا اَكْهَ فَرَمُوْهْ وَبَا يَدِ كَرْدَهْ وَبَا طَنْتِ كِيَا نَ شَوْدَ وَارِ اَوَّلِ
 مَنَافِقِيْنِ خَوَا نِيْ بُوْدَ كَسِيْلِ كَرِ صَيْغَةِ نِيَّ اَزْ فِصْلِ رَصْدِ شَرِّ اَزْ رَخَطِ طَبَايَ تَدَالِ تَامَ شَوْدَ وَجَهْ مَدَا كَرْدَهْ
 بَرُوْزِ بَا كَرْدَهْ وَوَلَعُوْا بَا سَدِ سَهْ وَارِيْ تَقَرُّوْا مَصَايَا وَرَكَبِ قَوْمِ سَهْ شَيْخِ اَلْمَشَايِخِ كَرْدَهْ وَكَالِ اَلْاِبْرَتِ
 عَلِيْ اَلْاَطْلَاقِ سَهْ رَعْلِ اَلْاَشْرَاحِ بِرَوَايَتِ اَنِّ بَرُوْزِ اِمَامِ عَظِيمِ حَلِيْ مَكْرَ شَيْخِ مَفِيضِيْهِ وَارِ اَصْبِيْغَتِ
 بَرُوْزِ اَزْ كَلَامِ اَشْرَاحِ مَكْرَ وَهِيْ هَلَاكَهْ يَا عَلِيْ لَا تَتَكَلَّمْ عِنْدَ اَجْمَاعِ قَدِيْ اَكَا نَهْ اَرَبْ قَضَا
 اَبِيْكَ كَمَا وَكَلَهْ كَرْمَنَ اَنِّ كَرْمَنَ اَشْرَاحِ وَكَلَهْ مَشْرِائِيْ قَرَحِ اَهْلَ اَبْرَتِ وَعَصَ بَصَرَكْ عِنْدَ
 اَجْمَاعِ قَارِ اَلْاَطْلَاقِ اَلْاَشْرَاحِ يُوْرِيْ اَلْاَهْمِيْ فَرِيْ اَلْاَلِ كَرْدَهْ اَعْلَى اَلْاَشْرَاحِ اَهْلَ اَبْرَتِ اَشْرَاحِ
 غَيْرِكَ وَارِيْ اَشْرَاحِ قَضَا كَرْمَنَ كَمَا وَكَلَهْ اَنِّ يَكُوْرُ مَشْرِائِيْ مَشْرِائِيْ كَرْمَنَ اَعْلَى اَلْاَشْرَاحِ
 كَتَبْتُ جُنُبًا فِي الْفَرَاشِ مَعَ اَهْلِكَ فَلَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَارِ اَشْرَاحِ اَنِّ يَكُوْرُ اَعْلَى اَلْاَشْرَاحِ
 نَاوَرِ السَّمَاءِ فَتَحْرِقُ يَعْنِيْ اِيْ عَلِيْ مَقْتِ حَبِيبِ زَانِ وَرِشْتِ مَكْرَ اَنْدِشْتِ لَالِ اَلْاَبْرَتِ
 زَانِ فَرَزْدَتِ سَهْ وَرِشْتِ لَشَرِّ كَرْمَنَ اَعْلَى اَلْاَشْرَاحِ اَنِّ يَكُوْرُ مَشْرِائِيْ مَشْرِائِيْ كَرْمَنَ اَعْلَى اَلْاَشْرَاحِ
 حَبِيبِ زَانِ خُوْشَبُوتِ زَانِ دِيْكَرِ مَكْرَ اَنْدِشْتِ مَشْرِائِيْ بُوْدَنِ فَرَزْدَتِ سَهْ اَبْرَتِ كَرْمَنَ اَعْلَى اَلْاَشْرَاحِ
 بَاشِيْ بَسْ تِلَاوَتِ قُرْآنِ مَجِيْدِ بَرَانِ فَرَشِ مَكْرَ اَنْدِشْتِ سَهْ كَرْمَنَ اَعْلَى اَلْاَشْرَاحِ اَنِّ يَكُوْرُ مَشْرِائِيْ مَشْرِائِيْ

و این حدیث که آنرا حدیث وصیت نام می‌نهند پس عریض و طویل است بر محصل چند فقره آن با اختصار
 اکتفا واقع شده و آنچه که محققین اهل حق مثل صفائی و جلال الدین سیوطی و محقق فیروز آبادی و ملا علی قاری
 و غیره می‌گویند که این همه احادیث را ملاحدوده و زنادقه وضع کردند و چه خوش گفت هر کس که گفت هرگز
 بر نیکنده خوری است اگر این صایار احمد بن یحیی آوردند حضرات امامیه چه خاشاکها بر او یال شان
 نمی‌پاشانند ولیکن قرآن بر سر پیه‌های حضرت شیعه که این بابو یحیی باب اینهمه خرافات که در حقیقت
 عین ناصبیت عداوت اهل بیت است مطالبه خویش نمود و هم امثال وفقود النظر میدهند که هر مرار
 و امام جعفر بن طاهر صادق و اورا بصیغه سبانه یعنی صدوق می‌نامند و باز در مناظره اهل حق در
 می‌کشند و هم بر فرض تسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شده و مصائب بر او خود خیار
 سازد و از کنار شهر اصف و اید و الوف و پنج و غمنا بردارد و ذات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم را از مصائب
 و محن بارانجات دهد چنانچه از استیجاب اسد الغایه و ریاض النضره الی غیره و کما یصنع انجاسید
 پس سخت است بعد بلکه محال است که او غمنا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و در وقت معلوم
 بروات خود خزن و اندوه که بنا بر تشیع و طعن است نماید و حال آنکه علما نوشته اند که خزن غیر عیب است
 اگر خوف بر نفس است و لا یخزن علیهم و قال خطا بالک لیم که کتفیت
 از غیر ذلک سوم آنکه بروایات فریقین سابقا و جدید حضرت مرثی و لا اختار معلوم
 که صدیق اکبر مثل حضرت ابراهیم خلیل او و نبی و اینهم تقریباً تقدم اول دلیل بر آنست که چون
 او فقط بر آن نفس خویش نبوده محال عقل است خلاف نقل که چنین او و نبی و شفیق و رفیق و زبانی
 المرسلین علی قلب باشد چهارم آنکه از کتب معتده فریقین مثبت میرسد که جناب سالت
 ما علیه السلام با نامش مرثی و لا اختار و اصحاب صد ما سوره و ستوره بعض
 روایات می‌گویند که لا علی هذا انشاء الله که این چنانچه این نامت بر مال این اخلاص شجاعت
 دلالت دارد و روایات صحیفه و وجهه که که نوصب الله و چه هم که در اینفات مجلسی مثل بجا و غیره مرثی و
 کشته

گفته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان شاری شرف
 حضور است بطریق اولی تقضی ایمان و وفاء خلاص و شجاعت و فرید خصماص خواهد بود و مقتضا
 او ای پیاغی خوری خورن او ای مومنین است که کفار و صدها ایدارشان باشند چنانکه با فضل
 الصلوات علیهم فی حرم مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه اگر فقط خرن لال ای نفس خویش می بود
 ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس بوی که صدیق نبض قرانی در محبت خاص جناب اقدس الهی آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چگونه شریک بشد کایدل علیه قوله تعالی اذ یقول لجماعهم که لا تحزن
 ان الله معکم اگر حضرت مدحین مزید ولای اهل بیت بمقتضای او عای فطانت و رشاد و شمیم
 انصاف و سدا و میفرماید که این محبت بر سبیل تهدید بود و کفوا لظالم افعلوا ما شئتم فان الله
 معکم ای بکار خیر که ازین کمالی قدر که کمال نیست طلب نیست که خدا همراه باشد نمی اعمال
 مرا می بیند از نیکی پس چرا آن بینکی خواهد داد و ای بوی که خدا همراه است یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
 و نفاق پس چرا آن روز قیامت بکار تو خواهد نهاد و این احتمال بر تصور خیالی شمع و در باره
 حضرت امیر مومنین است چنانچه غفر ربی باری بدان می رود و این تقریر و معنی مختار از افادات حضرت
 امام است که بطلت له او و عنادهایت نموده شهر تپستان قسمت چه سو و از بهر کامل که حضرت از
 آبجوان شریف می رو سکندر را به قهر و ان نیست که اسکن از آری و کی دنیا که آفرینا به سبب محرم نند و امام
 بتقدیر حضرت که در خبر آن هم آغوش بکار بوبال خرو می تهدوش گردیده و تبرک انکه می ستانند که صغیه
 سکاح الغیر نظر لشکر است مر تقصودی است این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه از بعض
 تکلمین نیز بیان گردیده اند فاعلم فقری نور الیه شرفی رود و قدح تقریر و لانا نظام الدین شایان
 علیه الرحمة و در رساله آیت غار اشاره بدان کرده قال ان ابنا کبر قال یا رسول الله خرن علی
 احبک علی بن ابیطالب ما کنا منه فقال له النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قال کما کنت
 ان الله معکم ای محقق و ای علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم قد راضی و عبارت حضرت

روایات است که اگر میگفتیم که قرآن دلالت بر وقوع میکند البته تناقض لازم نمی آید و اولیای علی
 علیه السلام را با عارف قاضی نورالدین شوشتری در همان رساله که دو بار عبارتش منقول شد ابو بکر
 صدیق را نشاندند و در آن نگارنگ تاریک اول خود داخل شده پس حال است که چنانچه این بار عارف
 برای حفظ احوال و کائنات او جان نثاری و بدقت حقوق کفایت پذیرد از آن خویش شرفیاب
 باشد و عبارت قاضی نیست الا انی انما انا فی کمالی ثانی اثنین بیان حال الرسول صلی الله
 علیه و آله و سلم را عجب کرد که حوله فی الغار ثانیاً و دحو لابی بکر او که کما نقل فی السیر
 انتهى و در اتفاق هم با یمنی این اعتراف موجود است این سنی احمدیست مستفیض بسیار است
 انظر و مانند اکثری جمع کرده اند شخص آن نیست که چون صدیق هر او آنحضرت صلی الله علیه و آله را بارش
 شریف مشوجه باشد که می بیند و گاهی در عقب و باقی بجانب است توجه میکرد و ساعتی بطرف
 قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابو بکر کانی را چنین ندیده بودم چه افتاد که در فتنه راه خنایست
 میکنی عرض کرد که قسم من بجا بیانی حضرت از شر دشمنانست مباد که ازین حیات درینده و طریقی
 رسانند و هرگاه ابو بکر صدیق کجاست آنجا که بپای قدم میرفت تا اثرش بر زمین بقصدی بود حضرت را
 راه تا غار روشن بود و چون نزدیک حضرت اول غار در آمد پس در آن غار رنگ تاریک آمد و سوار
 را نیکو کرد و در سوارخی که بار چاشن رسید کردن و فاکو و با می خود محکم گذاشت و چون آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم را بخواند او بدست است آنحضرت صلی الله علیه و آله را غار ایذا شد و بعد از آن با نیت و اول
 ثبات قلب بجا ماند و با نیت شریف و اولی آرامی آنجا که گویا نمود چون حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم او را بریان و بکنند ما مقررین دیدار نمود و کما تجزئ اذا الله صلی الله علیه و آله و سلم را
 نموده در رحمت خدا بار تو ای ابو بکر صدیق که مقصد یقین مباد و شکی نیست که مردم هر دو نفر که
 بعد از آن در کتب است که در حق بقیا بر اعتدال ننمود و انسان آن نمونی در شست من بجا که
 نامی آفات بیزاریت شریف غلبه می آید و هر که خود حضرت مولایا میخیزد و فصل سالی

ذکرش می ترست قیامت اینست که حضرت مولف بعضی از خلص اصحاب حواریین خویش
 را در خلوت پرچیده و مقام آیت غار را از قرآن مجید رو برو انعامی کشاید می پرسید که خدا را حاضر و نا
 هسته بگویند که از مسطوق الفاظ قرآنی در باره ابو بکر چه بزرگی بد فضل و نبوت یا جو و منفعت آید
 جماعت مذکور متفق الحاشیه بعد از غرض و معانی بگویند که در نبوتش نیست لیکن جلالش چنین و
 چنان است مولف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از مسطوقات صحیح ایان و خلاص این بزرگ
 بشوید رسد و آنها نیز نمایند می کنند لیکن چون نوبت بآیه و راق و مناظره اهل حق می رسد برض
 صاحب تخرید و بعضی دیگر از مجتهدین متأخرین بسلامتی شوند قال الله تعالی و اتخذوا له
 استیقنتهم ظلما و علوا فانظروا کما کان عاقبة المنافذین
 اگر مرد از خزن فقط اندوه است که بعد از حق شری و حق می باید بقدر اعتراف انسانی آنرا
 لیکن محال ذکر آنجا که معرفت موقوف و اگر کار و زاری و فریاد و بیهوشی است که ما و غیر ما را
 پس چنانچه خلاف خط و هیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ضایع و نقص و است و لا یتقدم علیک
 احدا من العباد الا بامر خدا یا مگر گویند که دل صدیق مساو الله با کفار بود و این هم جبار
 این را و راق بر زبان از نه زبانت نفس و لغزات شیطان است کما لا یخفی باجماع از وجه لائق و لا یستحق
 بعضی از این بطریق انوفج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این چنان اندوه را بطریق و آیات کما مر
 شطرها بنساق صدیقی می شمارند و خلاف مدعیان فریاد و آمل بدست که مطلق چشم مال انصاف
 دیده بصیرت شان از تعامی نمی کشاید جمعی گویند که کجا و زاری برای اعلام کفار بود و صد می کنند
 افنی با ابو بکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کتاب سقر در همان ساله و دیگر ایفات خویش تقوه
 بآن ننوده و حاضر امیر هم و کتاب مرقوم الصدوق قول بآن کرده و هرگز از جلال او کبر یا الهی و
 روح مقدس نمی خشم خوف و شرم نمیکند و محو فرمایند که بقدر عبادت صدیق و توسل و عدم
 و آیت نبوی با اینند است او زاننده و معاشرت و مصاحبت و پریش چه ترو و مادر و شوی

نفس نبوت بر آنی شود بلکه نفس فرست هم بر جای خود بنماید چه جای مزید عقل و گیاست نسبت
 به جمیع است چنانچه مجلس در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعضی اصحاب ائمه (علیهم السلام) فرموده
 صلی الله علیه و سلم ما اقسَم الله للعباد شیئا افضل من العقل فقوم العاقل افضل من
 سهر الجاهل و افطار العاقل افضل من صوم الجاهل و اقامه العاقل افضل من شح
 الجاهل و لا یعت الله رسولا و لا نبیا شیئا سکت کمال العقل و یكون عتله
 افضل من عقول جمیع امتیه زیرا که تقدیر عدم تمام صدیق که با آنها صاحب کمال بحال و غیر
 در کمال بسناده بود متوجه باشد که شاید کفار را ولایت خواهد کرد که حضرتنا فلان راه رفت و غیر
 نهذب بخوان هم ستر نیست که اراده الطریق مستلزم الیه مال الی المطالب باشد بخلاف
 استقامت چه بود که یک صیحه کافر را از دور هم اعلام تواند کرد و کیف وقت یکروز سرور ابرار
 رسد بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد و شکی نیست که ای شور بختان از خدا
 تبر سید و در گرفتاری غم المومنین یاده ازین می کنند در نصیحت هم معنی محبت برقرار میماند و هم
 بکفار حاصل میشود و آنچه بخیرال عباد قوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یا در غارت حق کفر
 وقت سرت بود که اکنون بر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت خرن مال
 و نیز بدین ناقص این میزان با این خطره نکرده که انفی مودب طرفه نادیده لعل و در که فیض علی باشد
 ندانست که وقت گزند صیحه بجا چنین خرن ممکن بعرض یرین خواهد رسید و بعضی برانند که اینهم
 خرن داند و بنا بر امری توافق فداوه چنانچه بوی بیخی از قول مولف هم بدایع اهل باطن
 و بر شمه بان میشود که این خرن داند و بنا بر عدم وثوق بر و اعید الکی و اخبار رسالت نبای
 وقوع با فتنه چنانچه اینهم هملات و غرافات از زبان پاکه و کتب دیگر می توان یافت و همه حیرت که هرگاه
 این ضمایم جایز باشد بر حصول خاصه حضرت امامیه بجناب مر تصورات راجع ساخته شود جز آنکه دست
 بر اصل نظر اندازند و پرده ناسوس خن و بدیده پیشین و دیگر خیال نمی رسد بهایش بر وجه

تخصیص و اجمال آنکه از مطالعہ بحار مجلسی بصائر الدرجات در کمال ظهور است که چون جناب
 سید الشہیدین را به حجرت مامور کردند و ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب بر فراش خود بگنجد و خود
 بغبار متوجه شود و آنحضرت ^{صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم} با امیر المؤمنین شوری نمود و این را از رافضیہ باز
 گفت بدزوه عرض نمایند که آیا از خوابیدیم برین فراش است تو بسلامت خوابد یا نه و از حصول
 مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی مجاہدان الی کفر و ضلال الیوشیده رو بغبار نهد و ندخوفی و جز
 ایلمؤمنین لاحق شد کہ سبب بانجناب رسانند تا آنکہ باین فلق و اضطراب بن برآمد
 و طی سافت نموده بشرف حضور فائز گشت بانجناب اصحیح و سالم یافت حضرت از سبب حرکت
 پرسید پس اضطراب فلق خود را اظهار نمود پس کنون سنج و وثوق مرا تصویب بر معا عید طی
 در بارہ حفظ سید الشہیدین از اید می کفر و مشرکین و ہم ذات صفت شریف کہ از انماست او
 بسلامت خواهم ماند کجا باقی نمایند و احکام از اول الالاباب بنیاد و متباحت و دلایلی باین
 همه اضطراب و اندوه کہ موجب قطع سافت شد و بامتداد کوشید بخلاف ابوبکر کہ از جای
 خود جنبید از ترس از آن محفوظ و مصون نماند و مخالف است و شوری اتباع او
 کہ انفی را مودب اما لیت صدیق گمان برده اند انچه کفار بانجناب میرالید کردند کہ از
 کثرت ضرب و شکن تمام بدن مبارکش متعرق شد چنانچہ در بحار مجلسی نقل از قبیل تنبیه و تبیین
 باشد کہ علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز ہم فائدہ بران متربش حاشا بنای عمر فارک
 و از بنجاست کہ باندک غور و معان در مطامع حواریین سیدانش و جان یقین جانم سلمه ترنگ
 کہ اکابر علماء و قدما را فامید لباس محبت او عالمی از نومحبت خوارج تصدیق است میرا بند
 و از عدالت اہل بیت علیہم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصہ ایشان از شجاعت کمال
 ایمان تصدیق شیر خدا شری و نہ از اصول و فروع شریعت غاوری و دشمنی و فساد افکار
 منقری کہ از طهارت بدینش لغزشی برود و در بیان سال آنکہ محمد بن جبریل طبری می نویسد

که ابو بکر از هجرت در فتنه پیغمبر صلعم بسوی غار خضری بنمود تا آنکه از امیر المؤمنین سر سید و از تو حیدر افضا
بسوی غار خضروادو گفت که اگر ضرورتی داری با نجاشی بگو و ابو بکر سیرت میرفت تا آنکه در سید
وحضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین هست پس پیشی سرعت فرمود و درین شمار شرک
نعلین مبارک از تنم جدا شد و انگشت پای شریف بعد از ملاقات سینک فکار گردید و بیل
خون از آن زخم تاوید جاری بود و در نهایت کم کسی که بزیارت کتاب نه کور که نجاشی تار
الوجود است مشرف شد و با آنچه علمای اهل حق از کتاب منور و قصه هجرت افضل کرده اند
و دیده بی اختیار نموده است مبالغه تلاوت میکند و قریحه هم تپست لالت دارد و زیر آن ترجمه
طبری که باعتراف کشمیری در نسخه مرقا بلقی اصل است نفوذ فقیه موجود و غنی و اثری ازین تباران در
افتدنی تو بسپس معلوم شد که عین فقر است و الاشیعی که این و است و فقر و سگندشت و احباب
کل العجب که حضرت مولف یا اینهمه دعای انصاف و تنجیب آنکه بهر وی اعتساف نجاست
گردانین این زن بذات مقدس غمی چندین خیره و مضحکه نماید و بلا خطه اینهمه روایات
نه کور که بیخ شجاعت و رسوخ اسلام اعدا کرده اند و میگویند و خزان بسوی آنجناب جمع میگردد
قاه قاه نمیکند شجر چشم بداندیش که برکنده باد و در نظرش عیب نماید نه قوه سلطه
اقول این از جمله کرات فضل الصدفین است که بجز تسلیه و موعظه محمد فاروق که در چنین
بدیشه گرفتار شده بود و خسته بهشیار شد و بر ترق و ترق خلافت و تدارک آنچه از انصاف و صدور یافته بود
کم است و خواست که بجهت تمام باین امور پرواز و اینهمه بعد از آن بود که ابو بکر صدیق اخلاص
مردم را و غسل و دفن از میان برداشت و اجله اصحاب بطبق صحت شریف برین امور کفایت
چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیار از تواریخ مویدا این نمون که کمالی غنی علی مرتضی
بلکه از کتاب نوارد بریه میتوان یافت که اجتماع و رقیفه و شغل مهمات خلافت بعد از وفات پیغمبر
المد علیهم و آله و سلم است و این کرات بدان میانه که علمای جلال و تواریخ امیر و کرات و هجرت

حضرات ائمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب و بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چند آنکه
 و می موصلت میکردند شورش می روید و بیاد می نهد و قضا را اولیائی او با یکی از اصحاب امانت
 در خوردند و این اقدار اندوخته کرد و تا آنکه او با جراحان امانت در رسانید امام بر سر نقش رسید
 و یکد و کلمه موصلت که نسبت به او اعظم در حرفش نبود و زبان صدق ترجمان ارشاد فرمود
 بجهت استماع کلمات موصلت آن شخص فاقه کلی یافت و بکار خود شتافت و از رجال کثیری بسیار
 از کرامات امام صادق درین باب که فلانی از جمعیه فلانی از ملاحده و زناد که در دین خود بخت
 مستعد بود و موصلت کسی از بزرگان گوش نمیکرد و بجهت رسیدن بخت آن امام بدین جهت
 گردید و از معتقدات باطله خویش تائب گردید و بحال زنده و حسن ایمان رسیدیمت و صبح
 دارد و حکایت فاروقیه درین موردش اضطراب و بهوشی بر عظمیاء خویش شستن
 بیخبر علی علیه السلام و اطمینان اقامه او بعد از حصول یقین بموت آن سرور درین عالم بسیار
 مثل حال بعضی از ائمه است که بهماش در کمال قلق و اضطراب بودند تا آنکه در زمان پس چندی
 در خانه رفت و باز آمد و روشن گرفت چنانکه ناگاه او از نوچه از خانه هدایت کاشانه
 بلندی گرفت هیچ اثری از تعمیر و اضطراب برهما وقت باقی نماند اصحاب کیار از علتش سوال کردند
 فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قتل بودم اکنون که روح او بدست قابض الارواح و رفته است
 از بار و هم و تفریح و شوم جهان ای که لا یموت انا لله و انا الیه راجعون پیغمبر نبیان که حضرت
 مولف در مقام حاشیه نوشته بغایت لطیف و لطیف است آن عظمائی جهان ارشد خوانند و یافت که این
 کرامات اکبر است که بر زبان قلم بنده قسم زده و آن نیست که از اتفاقات عجیبه که فقط اتفاقا
 لغو نموده و هر که از قلم این سچان چکیده بود و صدیقی از نهایی بنامش داده بود و حدیثی نقل کرده
 که این الفاظ بر معنی حقیقی محمول شدند فی حدیثنا السقیفه فان شلق ابو بکر و عمر و عثمان
 اتهم ای بین هم از مسخران کمال که در حدیثنا یقولون الا که خبر عثمان از عثمانی اکنون این است

واضطرار و فوراً بنیام که از ارباب علم بر اصل درست دیدنی است و معلوم آنست که حضرت
 سید در جواب از نهایت در دسترس بار رسول خوانند گفت که اینها از دودین بوده است سبحان الله
 و زمان انقراض از تجنیز و تکفین که امم بیهوشین نازل میشد و المقام تقیضی التفصیل و کن علی موعود منی فی زمان
 آخر است بلایه اقول و قتی که اندک ششیمین صلی الله علیه و آله در باب قن ثمان بجانب سقیفه بعد از آن
 صحابه که اگر چه نسبت تمام باشد خوبین خود در یافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
 در عالم اندک خبر کار این بود که کسی باعث خروج باشد خلاف عهد و توکل حضور و مجامع
 اصحابی بعد از ششماختی حاجتی بدان نماند که بدین کلام التفاتی نموده شود و هیچ تردیدی نیست
 امریاتی نمی ماند که کار علما می طارند از نهایت در دسترس بار رسول مقبول میگویند و او وجود حضا
 سید شده از زور و از پیرامون ترسی نکرده افاده می نمایند که اینها از دودین بوده پس بکلی یا بلکه
 جناب سید بن ابی طالب از دودین و اسلام خارج میگردد و جرات باشد که حضرت امیر را
 مثل فواصیله اینهمه بعد از جمیع باند جنین و جماعتی که میگویند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
 و رفع وجه مخالفت سر و عالم این طالبه واقع میشد که امم بلیه زاده تر از آن نازل می شد که
 حضرت را باین عقیده است آنرا ندانند و نیز اگر جناب علی مرتضی در تجزیه و فن شیریندیر عجب نیرود و راه
 خوشا که خلفا بعد از وفات سید انبیا میرفت که امم دایم عظمی برین منزلت می یافتند که
 ازین نازل شد و جناب امیر را بطریق معلوم شود حکام تفصیل مرا را اینهمه امتداد زمانه که بدین
 نیابت قریح یافت با تفاق روایات فریقین تجویز حضرت امیر بود و المقام تقیضی التفصیل و کن علی
 موعود منی فی مقام آخر خلفا اما بعد المولف لایسین که فی الا خلاص حبش وقع عن
 الا فتلا الله الان ضمیم الیه النها هم مع ذلک عجب عجب من انفرادی که مولف است ششیمین است
 و سوابق سید که فی خلاف با هم دانسته و هرگز غرض نکرده که خصم او نظر با مونس الامر سید را
 گفت که این سرعت برای آن بود که انصار را از غفلت و کارانته و بیروسی تمام خود را

وجاهدنا كما جاهدوا يعني فلم يخص هؤلاء بشهادتك عليهم فقال عليه السلام
 بولانتم اخوانهم ولكن لا ادري لكم دون بعد فلذا خصصتهم بالشهادة من غير التمسك
 على الخبر بقوله هؤلاء اشهد عليهم قبل ان يكرهتم لكي لا يكرهوا ان يسموا على فراق
 المصطفى ثم قال انما كانوا بعد استيفاءكم تأشوا حقيقة لا استيفاءكم من ابي
 بكر بعد ان اخبر النبي صلى الله عليه واله وسلم قال برسم البر فبعد ان شهدوا له
 ومن مات قبله صلى الله عليه واله وسلم افضل من خلفه ثم بعد ذلك كان
 منهم من اصاب الدنيا بعد اتمام الشهود والتعيين فلا يستعمل اليه انتوى فافترقوا
 الى ما نض هذا العبد لك على كون ذلك الحذر شيئا ايا الغيب وقرع مع كنه
 استحقاقه كون الاستيفاء حقيقيا وهرگاه كه استيفاء حقيقى كه از قبيل انساب بنا
 لامحاله معنى جمله خبريه خواهد بود پس بيان ابو بكر كلمات تو كيد معني ان ولام تا ايد ويدرني است
 كه چون اينجا كلام بانكر نيت و از جمله خبريه فائده خبر مهم مقصود نيت بلكه لازم فائده خبريه
 است پس كلمات تو كيد معني بيان خواهد بود كه سامع از كلام رسول بزرگي ايمان بقاء خود حاصل
 كود و زنجار ري ندارد و مخاطب كسى خطور نكند كه قول شامخ خبريه حجت نيت چه خبر مهم حقيقى
 باشد زيرا كه اگر چنین شود اول خراب حدیثي اكبر استيفاءم سيكر وند و بعد چواپي پيشروى كيد
 ميضر شود لا باعلس علاوه و صورت استيفاءم حقيقى جنبه نبوت سابق عنوان كلام ابو بكر تهرگاه بودند
 پس البته جواب استيفاءم بلا و نعم سيد اندرني شبهه و رفاهه حديث منقول ميشد كه در بعضى بيان كوت
 ميضر شود و هرگاه واضح شد كه جمله انما كانوا بعد استيفاءكم معنى جمله خبريه است و در وقت حدیثي اكبر
 برانبار بالغيب روشن تر از سفيد صبح بود اگشت پس كسى كه بعضى غير واقع در پي انساب احتمال
 و همى افتاده كاسگر هم از ان شخص صاهى غلط گفتم و بجهت القول بلكه آهوى و كاذبه بلكه
 قول حدیثي مى ناييد و هرگاه اينها بافتي فذلك الكلام را تفسير پيرى بهر زبان و چنين گفتم كه انساب

بطور احتمال و همی است بعدیت هم بطریق احتمال و همی است چه لفظ بعدی قید ما بعد ثون افتاده
 است یعنی لیس لم علم لعلکم تتقون بعدی او متحد ثون اشیا یکون مسبب السو عا
 و اگر بعدیت یقینی است احداث هم یقینی است کما هو ظاهر یعنی تتقون یقینا و متحد ثون
 اشیا که و چون بدلائل با هر ظاهر گشت که طرق تو علم احتمال و همی صورتی از جواز دارد بلکه
 بشهادت علای اهل سنت غلط گفته با تعارف خود صدق اکبر را بسته شد که حدیث اخبار با
 است شق ثانی تعیین شد و احمد اند علی ظهور الحق و پوشیده مباد که در باد می نظر شبه می افتد که قصد
 کلام بیکه لا آور خود اهل است بر شک احتمال و همی باز اخبار از ان نمی بدین که در نظر دقیق و همی
 است چه اولاً قائلش اینجاست بعدیتی عرض می پدید که لا اوری دال بر شک بود و اما چرا یقینی دانسته
 که رسید و ابانها هم با سنی اقبال و همی با سنی السلیخ هم ظاهر گردید و اما لا اوری تعلیق احداث و همی
 احداث ندارد بلکه برای موصوفه متعلق است پس بدانیم که چه امو احداث خواهد ساخت بعد از ان
 این تعلیق متعلق به حاصل محذرات است با سطلی محذرت و اما انما این کلام بر حسب محاوره واقع است
 که هر چند مخاطب به حال مخاطب گاه باشد مگر گاه است که تفصیلش از جهت فطاعت و شناعة
 یا صلو آخرنی کند و یا پیام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه خواهید
 کرد و اینجاست که یکسری سلیقه هم کلام بطور اوری نمی نیست این کلام فقیر مضرب شد محاوره نیست بلکه
 از خصوص قرآنی و آثار نبوی هم مشتق است که بنیاب سالتان حال خلاف شخص خبر بود و
 اختصامی فرمودند چه صورتی که نفسین تقسید است و آخر من عن بعضی من کاتبان
 خبر از خلاف شخص خبر داده بودند و از این خبر انوار و شکست سالتان علی بن ابی طالب فدا شد و خبر
 و رشک و خاتم حدیثی و سلیقه از ان بود و ان اشیا که از ان فاعل خبر و فاعل خبر و فاعل خبر
 و اینها و لالت صحت دارد و بر کلام خود خبر اندازد وضع بر اهل محذرات خبر است و اما خبر
 بجهت لالت خبر بود و خبر صادق مذکور شده فان مقصود نا یقین است و اما خبر و این خبر

که در دو کتاب غنائین هم می باید حاجت آنها را نیست و اینجا که میگوید که لا تدری در حدیث بخاری حمل
بر معنی حقیقی نیست الا که در اینجا احتیاجی مذکور است الصدق عدم او را که موجب است بعد از قرائن از حدیث لازم می
آید و این خلاف مقتضای سلامت الایمان شد و منتهی بلکه خلاف با تفرع عند حکما هم است عموما اینجا هم
از لایموری معنی حقیقی مراد نیست حالیا انصاف عبد البر هم دیدن دارد که صاف اعتراف کرده
گفته که منتهی من احبابی که دنیا بعد از وظایف باشد که احداث ضروری بود و جناب چه صلح بطریق اخبار
بالغیب فرموده بودند **فلا یستدل به** در کتابی انصافی او هم دیده نیست که با وجود اعتراف این امر
باز میگوید که اما انحصار فی التعلیل فلا یستدل به و اسفاه جناب صدیق اکبر بذات خود مخاطب باشند
و آنچه آفرینانی بکار برای صحابیه یقینی باشد و آنچه وقوع گرفته خلیفه شدن جناب مروج است و با وجود
اینهمه سبب که بر انحصار یقین نباشد و اینجا را اخبار بالغیب بدون حدیث گذارش او شده و میگوید
آنست که چون من جمیع بودن زیرا که درین احداث بعضی از صحابیه شریک می نماید با بوند و نقیحا
خبر شایع اول بود بلکه می توان گفت که با عجز نبوی از زبان سائل سوال بجهت تکلیف الخیر که تعلیم حال
و احوال معشوق بود و برآمد تا هم جواب بگو مطابق سوالی شده و هم اجازت مستقبل از حال جمیع معجزات
پذیرد و اگر کسی هم توهم دیگر که این توجیه وقتی درستی افتد که حدیث مروی فی البخاری اولاً از
زبان صحابه بیان نبوی برآمده و حدیث موطن بعد از این تقدیم و تاخر از کجا اثبات میسر است
که گوئیم ازین قبلیت بعد از حدیث و حدیثین فرقی در اصل مدعا و نهی و بعد از شرف نیست هم
اول و لا بالا بهرام حال بعضی صحابه را شاد کردند و بعد از آن ابهام را بعد از ثانی تفصیل فرمودند که
آن حال کیستند و در صورت تاخر حدیث اولی و لا ارشاد کردند که فلا ینها بعد انتقال من احداث
امور میکنند و تا بنا حال آن محدثین پنج روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و ازین است که در حدیث
بخاری تفسیر فخر رالی من می باشد بلفظ صحابی فرمودند تا ساجین است شباهت می کنند که حال
مردم را از اصحاب نبی باشند بلکه بلفظ تصغیر یا فرمودند تا ظاهر شود که انصاف امور و اشتاق

[illegible]

بلایه شافعی و نه یافت را در اجاد و بیکدیگر او هیچ کس بر او اخته غیر شافعی نیست مجموعی بر خلاف
 تصریحات حکامی فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعه بعضی از کتب رسائل چنانکه ملا محمد علی
 بهر سید و تیار شود و پشت از بام و پرده از مکانها فرجام می افتد و بر هر صغیر و کبیر مانند یک
 اجلی بشود و علم و حکمت را حاصل میگوید که نه در طب افسار ساخته و پرداخته چند ملی زیاده و شقی است که
 نیاز بر آنکه فریبی و شافعیست بحباب نموده ای نسبت او اند قوله و اگر کسی گوید آه اول
 این سوال جواب گویا خطاب بازید فرعی است لغات بدان محتاج المینیت و این بل توان این
 قسمل او گویا پاک است و شیعین بدان که در حقیقت مطلق انسانانند هر چه خواهند گفته باشند قبول
 شیخ شیراز مصرع و یکین علم در کف دشمن است و از تمام معلوم توان کرد که حضرت صدیق
 سابق را در منصب خلافت مصمم داشت و در تئیس سبب آن میکوشید و بهر احوالش نیز
 در پی این امر بود پس لفظ بعدی بعدیک در احادیث فریقین بر فهم امامیت این بزرگان
 بی عمل خواهد بود و نه بینی که در بسیار از مقامات اراده یا خفیه ایشان بحال ظهور و قیام یافته
 و طعن و طعنه ها بر آن تقریر کرده اند و از استقامت محاسن برای تحریر صیغه ملعونه و مخموده
 و در انشای استقامت بحباب بعدی با وصف اینهمه روایات و تفسیر و شهادت معتبره
 و مرتضی و افتادش نیز بهر وجهی که در این بیان نام مبارک حبیب جهانی زیاده
 که سمت فکری آنطور جوهری و حیاتی از حضرت مولف و جده از اخلاص و در یافته نه و نه
 که اینهمه تکلفات خصوصاً در یکا و زاری کا حضرت شیعین است و بس که در بیان ثواب و شویون
 بر خاسته پسید که ملا بر روایات که در کتب معتبره خود نیافته اند پس نه تنها یکی و فتاوی یکی خاص
 بزرگان گالی نامی است که در تکلف و تصنع معروضه نظیر اند و متاخرین هم با د امرائی که اکثرین بر اولاد
 افتراست و در این نه بهر جهت باشد و پیران باطن کمال احسان و حق ایل است می ندارند و در توان
 استحقاقی و در این نه بهر جهت باشد و پیران باطن کمال احسان و حق ایل است می ندارند و در توان

[illegible]

قول امام مازنی بران اول دلیل است و خلاصه تقریرش آنکه برادر عارث را قومی قتل کرده بود
و ایم ترخیم همیشه بنابر شهر و قول جمهور مشرین کتاب مذکور از قیامت است که شاعر فریاد برادر بزرگش تمام است
میگرد پس قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا ایمینجی انشا فوسست یعنی قاتلین از قبیل
و عشیره من اندام مازنی گفت اینکلام جمله خبریه است لیکن واقع اخباریهست بلکه انشا فوسست
و اندوه است سرگاه این مطلب را سید از زبان طریقی و معین جا گرفت و غایب که بدین مؤلف
سم درآمد اکنون میگویم که صدیق در قول خود انشا کما سنو فائده خبریه مقصود دارد نه لازم فائده
آن بلکه شل یا دریم علیها السلام که تقدیرش متعین و امید او برهم خورد و اظهار خسر و افسوس
و انشا خسر است میکند یعنی و خسر تا که عمر تو بیا قصیر است مالبیاطول معروض منید ایشیم و انشا
خسر یعنی است که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست و بهر حال چنانچه در عرف قدیم و جدید
جاریست مقصود او بیک صدیق انشا خسر و افسوس است و لازم فائده خبریه و قتی ضرورت باشد که
حضرت مؤلف بران قطعی ثابت نماید که او در اخبار بود و لازم فائده خبریه قصد کرده وانی که
ما عرف انما امانیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد حدیث افاده نموده خود نموده است چه
جای آنکه حدیث را از بیخ و بنیاد ستا حاصل کند زیرا که محال است که بیه حضرت صدیق نظر بیا
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بحجت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهادت اراحد کمتر
و استقامت از وجود خود بعد از نجای استقامت حقیقی باشد و خیاب غیر صلی الله علیه و آله و سلم جواب
سم ارشاد نموده باشد و در کتب احادیث می بین وایت نموده با و لیکن از نظر مؤلف که منظور
مطلوب مختصر از کتب و حدیث قدیسه گذشته باشد پس اینهمه اقبل شهادت علی النبی است و حاشا
بر آنکه علی طائفه قبل از من است گذارتن یافته فلاخبره امره انما انشا پس از آنکه در
تفصیل سرچینه تا به توضیح انجا می رسد که بعد از خبری آنکه صدقه بفرستد انشا فوسست و انشا
خبریه یا پس با وجود آنکه شارح موطن یعنی سید محمد زرقا که مؤلف در استقامت و انما افاد

اوست نص بر آن نموده که جمله انما الکائنون استقام تا سنی است اینجا در معنی خبریه گرفتن از
 عجائب افادات خواهد بود پس احتمال سابق را منکر شد و نه توجیه القول بما لا یرضی به قاله لازم آمد
 تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحثت ارادشی قهری مخرط شده و بنور اسلام شرف گشته
 و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم بار بار در اصحاب بیکار قدرش افزوده که صدق فی ابونیکم حسین
 کذب النکیر چه رسد قول هرگاه اینها یافتی الی آخر التفریق قول این تقریرات نیز مخدوش
 به قول و مورد اجابت دقیقه فحول است بوجه بسیار لیکن بوالاخصصار بر بعضی از آن مکتفی
 نمیکنیم آنکه محتمل است که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لاسم که بهمت قید بعد
 که بر اصول خاصه اناسیه از خود و زوائد ملکه مخالف واقع است کما سبقت الیه الاشارة برود
 مستلزم باینکه هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و ملازم وجه دلالت میباشد
 ما داسیکه تقریب دلیل نفرماید احتمال مذکور بر حالت خود است و مؤید این احتمال است که بعد از جمع
 و تفهیم احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بخلافت خلفا را شنیدند و آنکه اول
 ایشان ابو بکر صدیق است و بر دست او اهل ارتداد و خذلان بقول خواهند شد و در اوقات آن
 گروه حق پروده دین اسلام مؤید خواهد که دید بوجی الهام معلوم فرموده بود و انیمه امور بر وجود
 بعد آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
 نبوی منصوص قطعی واضح میشود که آن جناب برین خلفا واقف بود و سببی انشای آنست که بخلاف علم
 احداث مؤلفه القلوب جفاة اعراب به تعیین و ابوات آنها که واضح آن از احادیث و قرآن مجید
 باین پنج درخیز منع است علاوه محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی واحداث
 محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهدا و ائمه کواهی باجمعه انیمه احتمالات را گذاشتن و
 رد بر و اهل حق کردن آنست که من تقریر و تمیز را ذکر می کنم و باطل آن می پردازم خبر تبیین چنانچه
 مقصود نیست بلکه هر ورق این ساله کذب این دعوی است که کتب کتب یب قول صدیقی و ارواده

احداث این بزرگان که قرآن مجید و احادیث حیرالوری بر بنادبشان انصاف و قطعیت است همه
 آنها شکفتند و هم آنکه بنبار و جداول از وجه اربعه مخاطب باره رفع دلالت لا ادر بر احتمال
 افادات سابقه است که مقصود از جمله اشکال انشائی فاده لازم خبر است چنانکه شخصی بجا فطران شریف
 گوید که تو حافظ قرانی و جواش تفصیل گذشته که این منطقی نیست و دلالت بر آن دارد که اسفا
 معتقد به بلاغت از نظر مبارکش بلکه صدقای ایمانی او نیز بوجه بصیرت گذشته و نفوای کلام علی
 اعلام فرسیده علاوه گزین بر حصول یقین قوت نیست سیاکسین چنین اوا نهیب که بکار و زاری
 از عادت او باشد و رقت قلبی او از قطعیات سوهم آنکه قبل ازین بزبان قلم رفته که اصول
 و یقین احداث حضرت صدیق خاتم النبیین و انشاد الله تعالی در مسلک آخر تفصیل
 که فریدی بر آن تصور نباشد خواهی دانست که سرگز این احادیث بر خلفا الطباق نمی یابد و
 خباب بنخیر صلی الله علیه و آله و سلم بر تال خلفا و قوت تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک
 خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب دسیه هم باید فقیر نمی آید که چون نوبت به بیان
 معنی نامی موصوفه رسیده صیغه جمع بجای آن نهاده باشد بلکه لفظ مفرد مثل امروشی مثلا تعبیر نماید
 بر تقدیر تسلیم می موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنید بعد
 از من سرگاه علت غائی از تحریر این ساله فریب عوام است در معنی آن مفید یا یعنی قید نام
 که چها امور احداث خواهد کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشارت به
 خلافت او هم اشعار بخصب و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک علی اصول است شمس
 نفوذ بانه من استصحبین منجم آنکه مؤلف رساله درین درکی تصریح فرموده که در معرض بیان است
 نباید کرد پس حال آنکه او خود علم حدیث و تعیش المکین فت حال خاتمه خویش مفصل نفرماید و در
 اجمال هم احتمال بکار بزند بلکه نفی و ادیت بر خلاف واقع از خود نمایند و این شان علیهم السلام بعد بنیاد کیفیت
 سید المرسلین که بر آن از شبهات و تحقیق حق بر تمامی حزن و سحر جوش کشند بود و هم آنکه عبارت

مؤلف اعنی مخفی نیست آه ادل دلیل بر آنست که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از آن معلوم
 میشود که انجاء بجهت فطاحت و شاحت اتم فیصل محشوات نفروود و بیم بدستور تر است و او
 لا طائل سابق سخت پوچ و پا در هواست زیرا که اقوال مفسرین فی یقین خلاف آن دلالت دارد
 و بنظم عبارت خلاصه النجج کاشانی که عبارت فارسی است التفاضلی کنم میگوید که روایت است
 است که سبب آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم روزی را فرستاد که در میان آن
 اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدین پدرم و هم حضرت
 رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت باریه قطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پاد
 اسکندریه بود او را تنجه نزد حضرت فرستاده بود بنجانه حفصه طلبید و در انجاء بنجست خوش
 مشرف گردانید حفصه بعد از مر اجبت چون در سرار السبه دیدیم انجاء بنجست تا رسول الله
 آمد عرق از روی مبارکش بچکبک حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را انجاء
 من آوردی با او خلوت کردی حرمت من نکنداشته و بادیکر زمان این عمل نکردی حرمت
 فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای ضای قوب
 خود حرام کردم اما سخن بر سریت نزد تو با نیت باید که با کسی نکوی و در آن خیانت نکنی حفصه
 قبول کرد و چون بیان او و عائشه مصاحبت و صداقت بود در پس دیواری که میان خانه عائشه
 عائشه بود آن دیوار را بگرفت عائشه خبردار شد حفصه با وی گفت ای سیه خواهر فزده
 که رسول باریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بنجانه عائشه این
 حکایت بریل کنایه بازگفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
 یعنی باریه قطیه و عیاشی به خدا خود از عبد الله بن علی و عبد الله بن ابی جعفر صلوات الله علیه و آله
 که چون پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم باریه را بر خود حرام گردانید و در اخضای آن حفصه را امر فرمود
 حفصه را گفت مرا سکر دیگر است باید که از این را با یکس نکوی و در گمان آن کوشی و او این

تنهایی و آن نیست که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این است شوند و پادشاهی کنند مقصود
 از سخن جو شغال شد و شادمان گشت و این بر دوسر را با جانش گفت و سر اینک ایشان این سخن را
 باید ز خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه تعجب کردند و در افشای قصه مصلحت
 خود تعجب بر زنش نکردند حق تعالی این آیت را از ساختن آیه و از اینجا ظاهر شد که چنانچه
 از تخریم ماریه مقصود آنست و بشیر ام المومنین بود همچنان از امر ثانی و کبر سیکه ادنی بهره از اسلام دار
 میداند که چون این خلافت را بر اصول ائمه و حقیقت کفر منقوی و تحریف شریعت و مصلحت
 بود بشارت مومنه بلکه او مومنین این جناب سید المرسلین بشارت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
 که چنانچه در غر و خندق مومنین را باین اشارات عاکیه بشیر کرده اند از ورام المومنین با مخصوص
 این اوقات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقض فهم مؤلف داشته باشد سیاق
 این خبر از قسم اخبار کتبنا سر موبه چه جا آنکه بر ادعا و لا طائفه مؤلف بکار آید یا خدا یا اگر گو
 که ام المومنین سلام و اینان و امیره مد است و در نصیحت امیر المومنین فریت ظاهره
 او علم عباد بر افروشت لیکن در نصیحت لازم می آید که نکاح صطفوی و انس صحیح نباشد چنانچه
 فقه را در کتاب سید بر میخی نقل کرده اند که نکاح مومن با جصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
 حربی استند کار اینجی علی سطلح الامام چه جا آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علما شیعیه که حضرت علی
 و حصه را مثل بنی کفار و منافقین بنامند توحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
 شده که وَلَا تَجْعَلُوا لِلشِّرْكِ شَيْئًا و وَلَا تَجْعَلُوا لِلشِّرْكِ شَيْئًا و وَلَا تَجْعَلُوا لِلشِّرْكِ شَيْئًا پس ایمان که
 اصل اسلام است چگونه بزلفاق محول تواند شد خصوصاً و فقیه که تعلیل توانی را در مقام صتم
 نایم چنانچه باین تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارت غر و خندق طبعان و برقی اسلام در
 خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است و احمد مد علی ذلک سفتیم حدیثی که در آن
 حضرت امیر البصر و خاموشی امور ساخته اند الفاظش صحت ظاهر اجبارت مؤلف نظر بدان

میکند که چون بصیر را بنا و فرمود خلافت خلفا از قسم صیبت و بلا خواهد بود زیرا که صبر و در صیبت
 نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف عاقل از آنست که صبر پنج مرتبه صیبت میباشد بطاعت و عبادت
 انقیاد و اطاعت هم اطلاق میباشد پس میتوان گفت که حکم مصابرت در بعضی از وجوه کما شترنا آید
 مدعا آنست که خواهد بود ولی هر اول علی المقصود و از اینجا عام رساله حدیث از باب و راه فوج خواهد بود علی
 عرفیه و غالب هرگاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصابرت برای مدعای من کافی
 و دانی نیست الفاظش را ذکر نفرموده هشتم آنکه لفظ اینها و لفظ او اهل و لفظ فقرات بصیبت
 جمیع با از بلندند ای بن معنی میدهد که آنچه قبل ازین خاتمه و حدیث الحقی در حق ابوبکر صدیق
 و مانند او آمده و آن بر خلافت راشد و آنها دلالت دارد همه از موضوعات است این خاتمه سالم وضع
 و اقرار است باین گویم که هرگاه اینقدر حدیث از اخبار مصطفوی است و دلالت بر معنی میکند که حضرت
 از حال قوم خبر میداشت و میدانست که اصحاب بن علی مرتضی را خلیفه بلا فصل خواهند کرد و این را حکایت
 است هرگز باز از فریبی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم روز غدیر و ما قبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگذاشته که مافیای
 الفصل والنقل النضار و عمو زوال است که میباید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
 و ان لم تفعل فلنکوننک من الخاسرین یا فاعلم انک عذابا الیما و در خصوص این امر آن حضرت باین
 است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با وجهی که میدانست که مجاهد با تقدیر
 اندر وی هرگز هیچ نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلافت مصباح و حق عبادت
 صحابه را زمین که محل شفقت و عطوفت بودند پس آورد که باین سبب و بن ایمان شستند چنانکه
 این قیام را در عدم تنصیب نصیب الدین بود و کما لا یخفی علی من درستی تصاند القوم سیما العقیفه و دخل
 الحیمیری حکم آنکه از لفظ لا از کم فاعلمین و لفظ تا میر میوان دریافت که اهل صل و محمد را در مصاب
 تمام است آنچه در خیالات امامیه مکرر شده که امامت مثل نبوت است از جانب حق تعالی کسی از

علماء و سادات مدخل نیست و مویدا یعنی است آنکه چون مردم بر بیت نزد امیر المومنین شدند
 و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرمایند و این همه را مشرف نماید فرمود اگر مهابرین و دین
 و اهل بدعت و بدعتی وقت خلیفه بنیوادم شد چنانچه از خطای انکتاب بامیه مثل منج البلاغه و شرح
 آن مویدا می شود و این هم در آن مروی است که حضرت امیر خطاب اصحاب گفت که یکبار الهی بزرگ
 خلافت مرثیانشان بدو بامیه بیت کردید و حال آنکه خلافت ولایت زینهارند و این همه کلمات
 طیبات بر خلاف معتقدات مایه لالت دارو کاناو العلمون و لا یسئلون فاضل جایی در عباد
 الاسلام که جامع مهنات علمای قوم است در تاویل این قسم احادیث مرتضوی و متقابله حضرت
 امام را از چه چیز و تائب که خورده و چه تسویات فرخنده و تاویلات خفیه که بر زبان نیامده اند
 و عناه قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را بر حاشی نگذاشته اند و همه انجیالات و او نام خویش را
 ساخته لغو بالندند و هم آنکه حالیا وجه انضای امر خلافت در قلوب مخالفین هم درآمده باشد
 که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر تفتت بر یوسف علیه السلام فرمود یا نبی که انقص
 رؤا اذ عکس اخوتک فیکید و الاک کید الشیطان لا یستار عنک و مبین
 و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر با صلی الله علیه و آله و سلم این عبارات عالیات و
 خصوص چنین مما اکن مخفی بدیشت تا موجب جسد نشود و مفاسد پیش نیاید باز و هم آنکه از قبایح
 مذکور فی الصد بعد ازین وجود سند و تواتر آن بر و فائها مضدا و ما قال الله تعالی کاف
 اعجاز شایع و کافیه و کافیه و واز و هم آنکه محتمل است که حدیث مطهر
 باشد و حدیث بخار متاخر چنانچه حدیث بخار الانوار بر تاجران لالت دارد و قدرت من قبل
 روایات صحیح اهل حق نیز مویدا نمایند عاست کالانجی علی المنجین محتمل است که عدم درایت شد
 موطن محمول بر معنی حقیقی بود پس قباح عدم ادراک روح نبوی از کمال لازم می آید پس فهم
 آنکه دعوی تلازم درین مورد و امر که چون عدم درایت حدیث الخوض محمول بر قبح

مثبت در حدیث احد هم مثبت موقوف بر آن است که مؤلف رساله که منصب اهل دل را در پیش
 بر تقدیم اول و ثانی بیان کند و هنوز او در نیایاب عاجز نیست کمالا بختی پس عموماً می گویند که در حدیث
 فاسد بر فاسد خواهد بود چهارم آنکه آن معنی مجاز در این دو حدیث چیست اگر همین است
 که فرشتگان حدیث انجمن است آنجا از تفصیل محدثات بنمایند پس همان آتش
 در کاسه زیر که عدم درایت و عدم ادراک روح بود بعد از قراق از حبل لازم آمد و حال آنکه در
 مقدس متوجه بعلم تفصیل است استغفار است در یقوت که نام حلائق بهم باقی نماند خواهد بود و اگر
 این پنج باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصلح الهی مقتضی عطا علم تفصیلی است
 ستم که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد یا نه و هم آنکه آنچه شارح ررق از این خبر و
 استیفاء نقل نموده مؤید فهم سحران است زیرا که مقصودش غایب آنست که مجموعه شهدا را احد و
 روبرو سرور کائنات از جهان فراخت بعالم بقا کشند فضل از این مجموع کسانی که حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم استند و وجوه قضایات آنکه بعضی از این اصحاب تعلق دنیا است و او
 مجموعه اولی از ثانیه فی الجملة فضل با و خصوص یقین بر یقین قوی می گویند که شارع از این
 میفرمود و تفصیل آن لب می کشد و یا فضیلت و مفضولیت باعتبار سربزرگ می بود با جمله از قول
 صاحب شهاب لازم نمی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر این خرم و یقین خبر از غیب داده بود
 بقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرمود اگر چه بر یقین احتمال بود و بر طبق واقع بر آمدن مقصود غیر
 ثابت ثابت غیر مقصودشان و هم آنکه در محو کمالی انصافی ابو عمر که خلافت صدیقی را مبداء
 خلافت باشد میداد و نظر با حدیث مستفیضة و یقین کما مرت من قبل مشار و نراست و ضیا اعتقاد
 میکنی که دلیل علیه انصاف مثل تمهید و الاستیعاب غیر ما عین انصاف است بقدر هم آنکه و حشر که
 حلقه از این که بدالت طبعیه احادیث و یقین می آید اسلام و مسلمین خرب کفر و کافران با اهل دنیا
 شوند قبل از این آیات و احادیث بر نیکو عاقد شدت بازه آنکه تا کلینی تفسیر بر این است و در جمیع

شریف ز امام صادق علیه السلام بذیل کرمین سبحان الذی استغنی بعبدیه کلاماً آورده و در
مجلس در ایضات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقش نموده الفاظ حدیث نیست نه آنانی بخارن
نبله و اوانا و فی لکن و اناء فیہ ماء و اناء فیہ خمر فسمعت قائلان اخذ الماء غرق و
غرق امته و ان اخذ الخمر غرق غرق امته و ان اخذ اللبن هادی و هدت
امته قال فاخذت اللبن و شرب منه فقال لی جبریل هدیت و هدت امته
ثم قال لی ما ذاک ایت فی مسیرک فقلت نادانی مناد عن یمنی فقال لی و اوجبت
فقلت و لم لتفت الیه فقال ذاک ادعی لی هو فقلوا جبت له تهودت امته
من بعدک ثم قال لی ما ذاک فقلت نادانی مناد عن یساری فقال لی و اوجبت
فقلت و لم لتفت الیه فقال ذاک ادعی النصار و لو اوجبت له تنصرت امته
من بعدک ثم قال لی ما ذاک استقبلک فقلت لقیته امرأة کاشفة عن ذریعتهما
علیها من کمال رتبة الدنیا فقالت یا محمد انظر الی حقی احوک فقال لی افکها
فقلت امسک لهما و لم لتفت الیهما فقال تلك الدنیا و لو کلمتهما لاحدات
امتهک الدنیا علی الاخره من بعدک انتهت الروایة بلطفا یعنی خبر ما خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و فی شب جمیع بفرایده نماز نیست مدح نردوس و نماز و غیر
و در دم آب و در دم خمر بود ناگاه نمیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و اگر خمر
بهمی بی خبر شوند و در شیر میهند گردن بس من شیر نوشیدم باز جبریل گفت از عجاوین و کارهای
چه وید گفتیم از دست ندانم جبریل گفت جواب داده بود گفتیم نه جواب دادم و اتفاقاً کردم
گفت خوش شد و الا است میوه می شد بعد وفات تو باز گفت و بگو چه وید گفتیم آوای از جیب گفت
جواب داد گفتیم که جواب دادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جواب دادمی است تو و یضاری
از قبل میگویند و در آن روز باز گفت که چه بشیر است گفتیم نه بی بر نیست کرده گفت ای محمد از

مبنی بر این سخن تا گوئیم نه گاهی بسوی او کردم و نه التفاتی با او نمودم جبرئیل گفت از زن دنیا بود و
 خوشبختی که التفاتی نکردی الا است تو بعد از وفات تو دنیا را بر آخرت اختیار میکردی و انتهی محصلها
 چون مولف لفظ بعد را در اتصال حقیقت میداند و در انفصال مجاز سیکو و صیرورة الی المجاز
 مادامیکه غرض از حقیقت بر آید و امنیت پس ثابت شد که بعد از سرور صلی الله علیه و آله و سلم
 صحابه کبار دنیا را بر آخرت ترجیح نداده اند و هرگز خلافت ایشان بر دنیا نبود و بقول مولف بعد
 ایشان در عصب خلافت اختیار است و سلطنت منحصر بود و اینهمه عین اختیار دنیا بر آخرت
 پس اگر صحابه کبار عصب خلافت کرده باشند کذب روح الامین بلکه جناب سید النبیین بلکه حضرت
 رب العالمین صلی الله علیه و آله لازم می آید و الا لام باطل فاللزام مشکوک و صورت بعدیت منفصله یا بعدیت
 علی الاطلاق قطع نظر از آنکه مخالف مسلک مولف اسوة المحققین است لازم می آید که در وقت
 نبی امیه با خصوص نیز پیشقی نیز اختیار دنیا بر آخرت وقوع نیافته باشد و هو خلافت با تقرر
 عند الفرقین کلا لا یخفی با سجد این بزرگان از اصحاب دنیا خیال کردند که حضرات امیه است خصوصاً
 منصب حضرت مولف که با تکرار قرآن حدیث کارش از احتساب هم در گذشته و هر یکی از صحابه
 او در مخالفت واقع زائد بر دیگری بود چنانچه شاعری نظم کرده نظم ای دهانت زلب لب دها
 شیرین تر خنده شیرین سخن گفتن از آن شیرین تر و بنابر ضرورتیکه با سجاد و ابحاث این ساله
 بوضوح انجاسیده بجواب گفت می پردازم و الا بر قول شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل میکردم
 شعر آن کس که بقرآن خبر روزی ؛ این است جوابش که جوابش همی همچو هم آنکه بعد از مطالعه
 این همه احادیث و دلائل قطعی بر خلافت خلفا راشدین و کمال تقوی و زهد ایشان با یقین
 این احتمالات در شان ملازمین و حواریین سید النبیین از نوع بخاراتی است که جوهر دماغ مولف
 فاسد کرده بی متوان گفت که با عجز جناب نبوی از زبان حضرت صدیق سوال نکرد بصیغه مشکلم
 مع الغیر که اشکاف از حال مجموعه صحابه بود که مولفه القلوب و جفاة اعراب نیز عموم و تقبول داشت

بر آنکه تمام جواب نبوی مطابقت بسوال پذیرد و هم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک بن نویره و آضراب از نو سلمان صورت گیرد و فاسخ بر علی ذلک و بر تقدیر صد و صدیقه و شکم و اعدو صدیقه مخاطب احد هر چند می گفتیم که این مجاوره مثل دعا بعضی از ابی اهل بیت است که با خصوص در مرتبه عصیان فطلم شده اند و صدیق اکبر در انتساب سلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت نیست بلکه متغی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمه دیگران هم ارشاد شود که اهل او و جاهد و اهل او و جاهد شهدار احد حضرات امامیه کوش برین تقریر نبی نهادند و داد مضحکه و سخریه میدادند آنکه فقیر پیچمیز در نیوقت نبارا شد ضرورت برو صایا امام علیه السلام که بر اکتفا ارشاد فرموده و پانزده ورق بجلد اول بجا تمام گشته دست میزدیم زیرا که از ساطع الله آن اعتقاد امامیه دریا میشود که با وصف خطاب بصیغه واحد و هم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتضای شیعین بخود اجتناب نکند نمود عبارات حدیث **اَیُّهَا شَامُ کَیْفَ تَکُونُ عِنْدَ اللَّهِ عَمَلُکَ وَأَنْتَ شَقَلْتَ عَقْلَکَ مِنْ أَمْرِ کَرَامَتٍ وَأَطَعْتَ هَوَاکَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلَکَ** گویا این شام شخصی است که حکم ابو عمر و کشتی بر جمیع اصحاب امام صادق و فصل و بزرگی فائق بود و صریح از عبارات وصیت معلوم میشود که ارشاد کاملی مقبول است اعمال او نزد این در سجانه مستبعد بود بعلت آنکه ناسپرده پیرو خواش نفس شیطانی میکرد و موافق بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حال آنکه علمای امامیه ویرایش حضرت شیطان الطاق حکما سبق اعتبار فهمیده اللقب المبارک بی نظیر میداند و میگویند که در مثال این کلمات حضرات ائمه خصوصیت مخاطب لفظ و مرعی نبی با نور و هم آنکه انچه مؤلف در باب تقدیم حدیث طاهر تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیکرد و چه متوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخره صحیح بخاری و عدم انکشاف حال صدق حدیث الحوصل لازم می آید که تفسیر قبل از علم مفسر باشد و تسخیل عقلا و نقل و این ازوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داد و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احادیث بران نهاده و بر ظاهر است که مفسر

بودن ثانی و محمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست پس تا خرده بحث بحال
 مستحب است خصوصا هرگاه که دلیل فرعی محاطی در محقق بر اثر حدیث موطا قایم کرده که هیچ
 انشاء الله تعالی ضمیمه تقریر مذکور گردانند شود زیرا که در نصیحتی ناقص صریح لازم می آید هیچ
 تناقض بگیر که بلاخط تقریرات حضرت مولف در مقام نظم فرموده و انشاء الله تعالی در محقق
 رساله جای که اشتباه در دلیل قوی بر آن قطعی بر عزم خویش بر تاخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
 خواهد فرموده که خواهد شد فاسطه انظار را بسیر اول التضرع جعظرا با کثیرا
 انکه استدلال با احتمالات او نام دست انداختن زینب بدلی بدلی ثابت کند که تصغیر
 برای اشتقاق فرعی عطوفت بود و علت جماعت قبل ازین بوجه سده در یافتی که انچه در حدیث
 عبارات شارحین کتاب تطایب صحیح بخاری قبل و قال کرده از تحذیرات فاسد بود پس در هرگاه
 فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خوانند شاید اینهم لطیف و انجاسید بانه که مورد عطف
 و مبهط شفت از جهات پنجم خواهند رفت آری فرق نیست که نکته عطوفت
 از تصغیر با وصف احتمال دیگر کما عرفت المصدر خیر غفانت بخلاف انیت حال گفته مذکور از
 حدیث موطا بسیم و کما انکه انکار فرق و تقدم و تاخر از ضمیمه تقریرات سخت معنی افانک
 قد عرفت ان فی هذا التقدم والتاخر فظاهر لا مکارا الاول واستعمال التاخر
 علی ان ههنا فرقا اخر و هو جواز حمل عدم الدایة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
 اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری وعدم جوازیه فی انعکاس استعماله
 حمل النبی صلی الله علیه وسلم و کذبها شاه معنی انک لعلیه بان الصدایة و انما لعلیه
 یصدک منهم الکفر المعنوی و غصه مخالفة الوعی و بدحلو النکال
 الاخری و القول بانه لا فرق بینهما وان کلا حمل علیهما لعلیه انما لعلیه
 است و دو و هم انکه خالفت و مناسبتی لطیف تازه از فصول انچه بوجه بی دراز

معلوم توان کرد و الاعادة بلا فائدة از مقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همین است که خلفا
 توحید و نبوت و معاد نبوده و احداث ایشان منحصر در ما بعد انحضرت است طرفه تر آنکه با این همه
 تصریحات بتقرین صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم دندان سفید نیاید
 و شیخ و زرد میشود و حال آنکه در الوقت که اتفاق هجرت افتاد بالا جماع از امامست مگر تصویب
 و اثری میان شیخ و این عصیست و خدا در انهایی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
 مؤلف ال است بر آنکه انوکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حال آنکه بسیار
 از احتمالات بلکه اکثری از اوله و بر این تبرع در سابق مرتب شده که مراد از ضمیر غائبان
 و مانند آن همان لفظ اقلوب و حفاة اعراب اند معاذ الله که حواریین و اید المرسلین مراد باشند
 نیست و سوم آنکه جمعی از مفسران مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
 بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را تفصیل تمام یاد کرده اند عجب که در هیچ
 باب هیچ دعاوی مزید انصاف با نهانی سر و بالا زمین و خضر حق اصحاب انصاف را
 اصحاب الهدی در شان انهاست متبادر میشود و بل نه الا انحراف عن الانصاف الاولیج فی شریعت
 من بعد سیکندر که اگر سماع و ناظر بر طبق فرض مؤلف تصف با انصاف خوانند بود و قیاس
 که غیاب مخبر صادق بلکه اصدق اصوات حقین باجای خلافت باشد و غرضه خندق مانند آن
 خیره داده و درین پر و و حدیث اشعار بر حال حفاة اعراب نموده و لیکن جب جاه طمع ریاست
 و محبت غلاتی بلکه سیران را خلایق که نه و شغل مهاتالی و طلی انجامد و که غایت قصد آن
 بدون اختیار شیخ ظاهر امکان نیست عنان لک دست مؤلف را بوده و نیاز علی ذاک خیر
 است دعای سعادت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و اشانش در رعایت دارد
 لیکن در تقریر حضرت فاروق اعظم این سعادت را با جناب مؤلف بجهت انچه صلیت
 در شریعت گفته اند و ذکر فی نصیحة المؤمنین و نصیحة الشیاطین چه در ونگ می نماید و قال

الفاضل المصنف الحکیم هداة الله تعالى الى الصراط المستقیم واکثر من
 هم فاندونین کدام بتلای عیسی تعصب است که حق نبی نبرد و از بحث و جدال بگریزند
 نکته هنوز این کینه بر جلود و زبانی مبارک شش کینه نوز در کنش دارد که بسیاری هزاره درانی هم
 میدوزد آن انکه روی فی الضمیر الجاری فی باب غزوة الحدا یدیه عن لعله و مسیب
 عن ابيه الذين هما ثقتان على ما في الفضل الجاری قال لقيت ابا عبد الله عازب فقلت
 لك صحبت في سؤل الله و بايعة تحت الشجرة فقال يا ابن ابي انا ابن اخی لك لا
 تدري ما احداثا بعدك اكنون نكامل بيايد غلط گفتم اصلا تا ملی در کار نیست بلکه از اجلا می
 بدیهی است که این محابی جسان اعتراف و توجیه مضمون اندری ما احد ثواب بعد که لا ادری تا حد ثون
 بعدی نموده اکنون کجا اندگان آنکه حدیث اول در حق جفاة عرب است و نشان اصحاب از نسبت است
 پس از رفع است که جارت شبهه آنکه در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین با حمال و همی مخاطبت با
 حدیثی که فرموده بودند و نهایت بذل جهد و زبانیل از حدیث است که شیخ نورالحق بن ابراهیم
 عهد الحق محدث دهلوی در ترجمه مجمع زبور متصدی آن شده است حیث قال گفته است این
 سخن را از راه تواضع و شکست نفس اشاره کرده است به فتنه ما یکم واقع شده بعد خلافت
 عمر بن الخطاب آنکه از احادیث سابقه معلوم شد که قسمه مسدود و بود و بعد از اتمی و سخاوت این
 توجیه بخانات که حاجت تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت مخالف از رگد زبانیها
 در نظر عامیان مجبول عجز و اینا ید اصداغ با حق ناستمحو ال و انصفوا و ان انیکه سلما که انسان از
 راه تواضع و شکست نفس التبه نسبت از کلام مطلق میگوید میکند که من گمکارم و گناه ما از من
 صادر شده است دین مقوله اگر خلاف واقع هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب
 و غالباً بجز معصومین علیهم السلام این جمله ناس من حیث الواقع گفتن صحیح باشد لیکن این
 نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی منسوب و ساز و شلا گوید که من از عیش و شرب خرم یا قمار

میبازم الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت لبان شرع بر غیر و
 تبدیل در وین که ملزوم کفر منسوب است اطلاق بر می آید و پس خود نسبت میداد و بقرض محال
 اگر از راه انضمام نفس خاتم جایز باشد باری صیغه تکلم مع الغیر و اگر صحابه چه در چنین
 کثیر شرک میکرد این طریقه شکست است که صحابه سوار با خود در انساب چنین گناه عظیم شرک
 گردانند و تفسیر که مخاطب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک و صحت و بایعت اگر سیکنه طوبی
 لکم و صیغه و بایعتم تا هم جائی تاویل بود و بایمانده اشاره به فتنه مانی بعد از آن فتنه با و قسم اندکی
 ظلمها اینکه بنی امیه یعنی محال عثمانی بر مسلمانان کردند و قتل عثمان و حال آنکه در فتنه و طعن و تخریب
 یا ناصب آنها و کرمی اخل نبود و در حرکت دوم بجایه بر این عازب شرک قتل عثمان نبود پس است احداث
 بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص لش که تکلم با و گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
 عثمان مراد بود و آنکه تدری چه معنی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغه تکلم مع
 الغیر اقتضای آن دارد که در جامعه که آن فعل یا خطاب قائم باشد صفت جامع باشد و را می شرک
 در آن فعل و اینجا بقرینه قول قائل صحت و بایعت البته غیر تکلم هم از صیغه تکلم مع الغیر اصحاب سوار
 مراد اند لاریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل تکلم هم شرک داشته باشد و علی این حد
 مراد بر این عازب نیست بلکه امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی بطوع و بعضی بکفر شرک احداث بود
 حتی آن اشخاص که علی بن ابیطالب را خلیفه بلا فصل میدانستند آنها هم بعت خلفای شمر کردند و چه
 ظاهر شرک احداث شدند و مخافت آنها ازین امر بجا بود که خدا می کریم بسبب عدم اجتماع عدو
 برای جهاد و هر احدث از آنها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احدی از من حیث الظاهر معدود دارد
 و از اعتراف برابرین عاویظ معلوم میشود که او هم از جمله عارفین حق اهل بیت نبوت بود پس جواب
 قائل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خیر عاقبت از آن ستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که
 اصحاب کردند و من هم شرکای آنها یم آنچه تو یقین خیر عاقبت داردند ارم و سستی

مشکلم مع الغیر واضح شد و ضو حاکمانا و نیز وجه انک لا تدری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و
 او سرگرمید است که خلفای شش غصب خلافت کردند و خلافت حق و صلی هم نهمین بود و اینها
 گفت که توفیق دانی که بایان چه کردیم و آنچه وجه ضرورتش احداث مقارنالا انتقال الرسول بعد
 بر سه من الزمان ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بطریق اولی ثابت است چه روت قبلاً
 را که چندان عمر صد گشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب است و دو سال واقع شد پس
 حقیقی بعدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون با عمار اهل بیت نبوت
 و الهیتم نوره حق بر زبان ضحاک جاری میشود هیچ لوی فخری بعد کلام تم قول میگوید و در
 حواشی بخاری گفته اند که برابرین عازب از عمر بن ابی طالب بود مقصود از سناده
 بنحیفان علی بن ابی طالب است و تصریح کرده از ترس احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که بطریق
 من التصحیح است انتهی و لذا صحیح علی تمام درست چه یا علی بن ابی طالب علیه السلام خبر در
 احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق بنیاب و لایستاب بود و
 احداث متزعزع کردند صادق نخواهد آمد و توهم میباد که کسی امثال آن باشد که تفسیر خلیفان
 و تبعه اش تواند که چه اولاً این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باب گفت و نظر
 ازین هم قائل مدح برابرین عازب صحبت رسول مع بقیه الرضوان کرده بود و او را تنبیه گفته
 اگر عیاذاً بالله برابرین عازب مجنون یا سفیه بود البته احتمال شد که در جواب قول قائل که خوشا
 حال تو که شرف صحبت رسول رسید و بقیه الرضوان کردی بگوید ای برادر زاده توفیق دانی که
 معلوم غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد الرسول کرد و الا فلان غایتش اینکه اگر
 قائل میگفت که طوبی لا صحاب الرسول و اصحاب بقیه الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
 ما احداث بعد احتمال داشت که کردار حاویه مراد میگرفت غلط گفتیم تا که مشکلم را بنوع نامحلول در
 نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید سعیت رضوان ابایی صریح دارد که از احداث
 مراد

توان گفت چه در صورت تقریر کلام قائل و جواب برابرین قلوب فاعلین احداث تصدیق
 بصحبت رسول و سباحت تحت اشجره خواهند بود و حال آنکه تا از زمان سجاد و پیغمبر هم مشترک بود و فضلا
 بقدر رضوان چنانچه موسی نور الحق لمجاشده بعد عبارتیکه نقل اس بعض حواشی البخاری از نقل
 شده می گوید پوشیده ماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیت رضوان جمعی داخل
 مخافتان امیر المؤمنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کہا بودند یا رب مگر نسبت
 به صحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین عالم چنانکه در مذاهبی بلطیفه و التوجیه او بن
 العنکبوت و احمری بحال بن یزید عن انه لا یؤخذ بالخصم یلین انه لا یؤت و با این همه حج
 که بنایت و ثنات بعض عرض رسید این کعبه باز هم عاقله جو ایستادگی نکنیم و میگویم که اینهمه
 تفصیل حاصل است کسی الله و لا رسول انصاف کند و عجز سازد که نهاد این بر سر حدیث
 الا بدیه ما احد ثوابه که ولا ادری ما متحد ثواب بعدی خطا بالابی که و احترام پیران عارفان
 بقولش لا ادری ما احد ثوابه و هیئت و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی که بهتر از هزار
 دلیل نیست و البته بخبری الحق علی ما نهیم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همزمان
 بن ابطال صلاوات الله علیه نسبت احداث ثناء همان جناب امامت انساب میگرد
 پس بجای راه رواقت که راه اسلاف خود میر و مذمذ و راند و نیز بوضوح پیوست که بهیئت
 رضوان و اشال آن چون حسن اعمال الی آخر التمرقائد ندارد و انتهی کلام الثناء قول
 و استعین بالبرکات الرحمن درین اوراق نیز صحبت و نظریست بوجه دیگر
 نظر بختیار بر سبب از ان گفتنیم چنانکه در سایر این سالک مطمح نظریست بحث اول آنکه
 غفریب بدانل ساطع و بر این قاطع واضح شد و درین نزدیکی بخوبترین وجه روشن می شود
 که قبلای عجمی تصدیق ادکیت و معنی غلط خط و قد فیلس بهیئت و از صحبت و جدال
 بی سر و پا که درست نمی کشد و تیرهای حکم و زخار شکاف که در کیش خود دارد که کباب هرزه در این

و از چنانچه در و بلکه اثبات قهر الهی در حق من که یکبار در سوز بحث و درم آنکه رسول
 مولا ساله چنانکه دانی بران قرار یافته که در صورت همیشه خویش ثباتی آنهاک می نماید که او را از
 بدیهیات و لیه هم هول و تهور و امید بدو درین حدیث چون لفظ احداث منحل شده فهمیده است
 که این همانی حدیث که در حدیث محض برای حقا احوال استمال یافته و لایس که هر جا که لفظ
 احداث استعمال یا بدو از ان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر وین معبر از انست
 و راستی حدیث ظهور یافته و بر تو بروز یافته که این لفظ را بسیار از بزرگان دینی رخص خویش
 بلکه انبیا سابقین آورده اند هر چند به تقسیم احداث در سابق گذشته لیکن به تنبیه مولا باز فکر
 بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بدین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است
 که در کتاب مطالب الاله اخفا عن خلافة الخلفاء مرویست عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه
 قال قام علی فقال خیر هذا الامم بعد نبیها ابو کبر و عمر وانا قد احدثنا بعدکم
 احدا نانا یقصد الله فیها ما ینکاه واز ان جمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده
 و در سابق گذشته انفس انفسیت عن ابن یعفور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
 یقول و هو لا یفزع یدک الله الشیء رب لا یحکم فی النفس طرفه عین ابد او اقل من ذلك
 فاما کان یا سرع من ان احدث الدمع من جوانب الحیثه ثم اقبل علی فقال ان ان
 ان یعرف ان یونس بن مکنه وکله الله تعالی النفسه اقل من طرفه عین فاحذر
 ذلک قلت فبلغ به کثر اصحابک الله تعالی فقال لا وکر المؤمن علی ذلک الحاکم کان
 من کما واز جمله ان ترجمه بخار و دیگر کتاب سنده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در ترک او
 استعمال یافته و الا سیباید که حضرت مولا معاذ الدکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام
 اعتقاد داشته باشد بحث و درم آنکه آنچه مولا میگویی که اکنون کجا مانع بر مقام خود
 و عین صدق سداوت بر آنکه بعد از منی این مراحل گمان رود حدیث محض در حق جهنم

اعراب باقی مانده بلکه سبیل یقین میشود چه بر این عارض هرگز بر اصول الحق مورد حدیث
 نتواند شد و این امر بر اهل حدیث بظاهرت یراکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایات معتبره
 است که فرمود بدو رخ نخواهد رفت احدی را ایشان که زیر درخت خرابیت کردند چنانکه گذشت
 و دیگر مناقب نیز در روایات معتبره منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 جنتی است محال آنکه عذاب بر او مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت تمت و در رخ
 برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلاً افروخته شود پس بر مقبولین
 سانی مامون نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد و حال آنکه تتبع کتب ایشان مثل
 فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص تذکره و نهج المقال میداند که آنرا علما و رجال مامون این
 بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل نه این امور را که فلانی در سببه الرضوان
 حاضر بوده و فلان در جنگ بدر و فلان در حدیث سر یک شده الی غیر ذلک مطلقاً نمی رند و قیام اضافت
 و نه حسنیت او را تتبع می نمایند و حال آنکه مقبولین ایشان برایتا بوسیله که فرات بن ابی اسیر
 در تفسیر آورده از صدق سید او بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر ایشان را مجاور
 مذ شتند تا با اعمال صالحه دیگر چه رسد بخص و ابی آنکه هرگاه آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
 و کوفوا بحکم الله بما کان نزولاً جلالت یافت حضرت بیاران خویش چنان فرمود و گفت استیسه که این
 در حق کیست حضار التماس نمودند که بجلالت کبریائی الهی را اعلام نمیشد مگر ابود جانه گفت که جمیع اصحاب
 تو باین صفت تصف اند و ایان تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب نمود و آیت را بذات بر تفسیر
 فرمود و وجه لالت این را بر آنچه گفتم از قسم بدیسات و لیمه است علاوه حال بر این عارض از کتب
 رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر او مستبلا
 اگر نظر بتواضع و هم نفس احدث را بنحو و نسبت اوده باشد عجب نیست آنرا گذشت که خود را
 امیر با آنکه در خلافت خود پیراه صواب نرفته میفرمود احدی را تا او تحسیر مینمود که از من

فتنه بانوبت جهاد کفره و مشرکین بنمید و محاصره و محله برین در البصیحه شکم مع العین فی ترکیب
 احداث سیکرد و معاذ الله که دامن کارکش بلوث احداث مولف یعنی تبدیل و تغییر شرح و کفر
 معنوی بلوث باشد و از اینجا است که در حق عارفین و اولادین نظم کرده اند شعری عبادت را بر حق لیکن
 زدن شتی اعمال الوح و قلم و دشتن و این بر عیاض که از خرمن فیض صحبتها مرشده و کرم الله
 وجهه خوشه بار داشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه در زبان سازد و بعد خواهد بود و محبت
 چهارم آنکه انتساب عینی کنایه مخصوص بطرف خود و موقوف بر خصاص این قضیه
 اوقات است مثلاً اگر بنامین احباب سخن بزنان برود که فلانی خیلی متقی و پیر کار است پس
 می گوید استغفر الله من سخت کنه کارم و شما در انتساب تفرع و تقوی هر چه است و دارید الی غیره
 من العبادات و هرگاه سخن در تعریف عبادات و افعال حسنه جاری شود که زیر یک کمال عفت دارد
 و راه احصای کانی یعنی نمی سپارد و پایی ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره و
 سبق از مثال قرآن خود برده میگوید که من با انواع فسق و معاصی مبتلا می باشم و در
 نزدی مثل ستمی کیاب و ماد و الوجود می شمارند بلکه هر دو حق تعالی می دانند و چون کلام در استعداده
 و فضیلت و غیره می کنند میگوید که من جاهل ساطق و حرف ناشاسم بلکه کذ و تاراشم الی غیر ذلک
 آنچه حضرت مولف گفته که این نمی باشد که کنایه مخصوص بخود نسبت دهند و خیر منع است بلکه
 میتوان گفت که این انتساب خاص مخصوص بر تمام مردم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
 و دانی نهان و آشکار نیز از تکلیف خاص حینه را ابتدا نسبت بخود و دنیا نیکو فاضل جائی
 کتب مطبوعه خویش مثال نیمه را از باب خوشامد معاذ الله بدارد و قابل مضحکه شمارد و بیانی که
 جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در اوجیه صحیفه کامله که عند الامامیه زیور و زوار
 اهل بیت طاهرین است و قد تم فیصد الاوراق سفیر ما ید فی ملک الشیخار شفا فی
 فی سورة الفلق و ضعیف الیقین و ان کما کفکوه و عجا و زبانی و طاعته فنیسی له

و استقصای مملکت است ازین کلام هدایت و خلوص الیایام ضابطه و هویدا است که
 اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان بعین عثمان نفس مبارکش را بقصد خویش گرفت
 و سبب و روش آنجناب بمهرین حریان بلکه ضعف یقین و اذعان که راس جرم و خطاست
 اکنون حضرت مولف ارشاد فرماید که درین نقاب نسبت گناه مخصوص که با آن
 از معای صول کیا باشد است باینه و این دو قسم اول یا بدشمن و یا قسم ثانی و اگر این کلمات که وقت
 تصریح و از یادگاه باز غرض و جل عرض کنند خارج از باب انزع گردانند معنی که در و بر و اجاب
 کسی که در صدد مدح شخص باشند که در شرف از ما سخن فیه خارج خواهد بود چنانچه بوی معنی ازین
 پنجم شد ثالثا ما میباید باغ نکته بنیان بر بحث حجم آنکه هرگاه جائز نیست که کدام گناه مخصوص
 غیر از این یا منسوب بخود سازد خاصه و قیاس انتساب با غیر هم باشد پس همه جرم که حضرت
 معصومین گناهی همچو اشد ار که در حقیقت بر تحقیق مولف بلسان شرع بر تغییر و تبدیل و درین باره
 کفر مضبوط است اطلاق می یابد بجهت یونس علیه السلام چگونه نسبت او ند چنانکه در موضح شد
 و استی کفون اگر مراد از احداث ترک اولی است که باید علیه وارد فی الجار پس اعتراض
 حضرت مولف از اصل معلق و مفرع باشد و الا کفر معنوی حضرت یونس کفر ظاهری و باطنی
 کسی که درباره آنجناب چنین زبان دراز کردند لازم می آید معا و الله من کذب آدم بر نیکی
 چون حدیث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد و عصمت اینست
 لا محاله بر ترک اولی محمول خواهد بود و هرگاه برابرین عازب شرکار و یا اتفاق معصوم
 حمل حدیث بر ترک اولی و یا یا بلکه و یقار به لاسنی که جوابش هر چند از فصول سابقه می آید
 بعد از آنکه فی الجمله نازکی داشته باشد آنکه اتفاق و یقین بر عصمت انبیا علیهم السلام تمام است
 که باه الا شکر خواهد بود و هو نه الا یستؤمن و لا یغنی عن جوع کمالا یعنی علی بن طالع
 کتب الاصول الفروع بلکه برناظرین کتب قوم مخفی نیست که بنوعی طائفه امتناع صد

صغیر از انبیا و ائمه سهوا بام قیل و قال دارند و گمانیکه برین استماع اقامت اوله می نیند
 مثل مقدار و مانند او علی بن حسن شد قم که در بحار برقیه بلیتش اشعاری رفته در سوالا تیکه زو فصل
 عاملی فرستاده بران عرض میکنند و میگویند اما الصغیر فلو جهنن اما اولاً فلاک السهو لیس
 اختیار یا فلا لیکلف ترکة فلا یعد الصغیر معاً معصیه و جهنن فلا یصح تبعاعه
 ولا یجوز نهیه ولا ینتفی فائداً البعثه و اما ثانیاً فلا ینحصر التفسیر بوجوه و کون
 السهو و اما سہوا فی عبادۃ و غیرها منہم خصوصاً مع عدم الکثرۃ
 و اما التماح فلا ینقض التفرقة فیہ بالسہو منہ اشد بعداً فانه علی اطلاقه لیس
 بما یعد جمیعاً و لا نقصاً فی عرف الناس عامۃ الی اخری و علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط
 شوبت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برنی حضرات امامیه درباره توجیه تاویل اقول تقدیر
 خویش که اکثری را بنامند شیطان الطاق و غیر او با عتراف کابر علما قوم لقب بین القاب بوده اند
 و احادیث صحیحہ حضرات ائمه معصومین در کوشش و عن آنها صدور یافته چه محضلات شکات
 که پیش نمی آید مع ذلک چون بر احادیث و تفاسیر و تاویل و توجیه باید کرد و خیالیه و افاد
 ملا محمد تقی مجلسی است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص حضرات شایسته عظیمه حرا ازین مرتبه
 بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان در بیغ مبادید کرد و پس بگویند که درین
 مقام ضرورتی دای است اینچنان نیست که تعرض نمید ببحث ششم آنکه محتمل است که
 بعضی از زلات و لغم از بران عازب بعضی از اجباب و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 سرزده باشد و او را بر زلات آن یکدیگر کس اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل
 و قال حاضر واقع باشند از جهت بعضی متکلم مع العیر تعمیر نموده تا بر عونت نفس و شاید
 شرف حاضر شدیم بحیث عنوان کردیم فریفته نشوند و بدایح و محامد مردم فریب نخورند و
 گفت جواب بر آنها نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از اصحاب شریک در احداث باشند

و هذا محل الحكم على الموضوع له كما في صيغة التمسك مع العبر كما يطلق على كذا
 فصاعداً يطلق على كذا أيضاً حقيقةً بما جمل من لفظه برابن عازب ثابت يمشي و لكن انما بعض
 زلات ولو في خلوص العبادات و زعم بعض اهل الفقه ان في كل شراب بغير الرضوان يكون سداً
 باشد مثل انما در اقامت صلوة و ايتار زكوة و صوم رمضان مبارك و ادای مناسك حج الى غير ذلك
 من الواجبات البدئية و المالية و المركبة منها بخلاف عادات ايشان و زمان سيد انس و جان و صوم
 و فنوری زفته باشد آن ابدین لفظ تعبیر کرده باشد پس ثابت نمی شود مگر عام و مدعوت مراراً
 انه لا دلالة له على الخاص بل على دلالات التمسك و از اینجا هم رفع شد آنچه حضرت مولف ^{علیه السلام}
 لا طائل بکار برده و گفته که انسان این میگوید که من اینم یا شراب یا خمر زیرا که معنی قول برابن
 عازب پیش ازین نیست که از مازلتی و کنایه می بود و کس غصب ضلالت و قورق معاشی
 بیت علیه السلام الى غير ذلك الطمان التي قررت الامامية في حق الخلفاء الراشدين كى لازم
 می آید با اینهمه در مقابل شیعین توان گفت که صیغه التمسك مع الغير از ان قبیل است که جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لفظ ان الله معنا بر صورت خیالیه عامه قوم که مداخلت تمام در علوم ادبیه
 بنابر تعظیم خویش ارشاد نمود بی آنکه صدیق یا هر تقنی را در ان نسبت دخل باشد چنانچه حق
 تعالی جابجا در قرآن مجید صریح جمع را در حق خویش تعظیماً و اجمالاً الاستعمال میفرماید و هر چند
 ملاحظه این تقریر یا وصف لحاظ تواضع و کبر نفس درین مقام بعید نماید چنانچه خود و پیروان در
 حاشیه نهیه اصل ساله خویش که از خانه صدیق ایمانی مقبول مهابتی بدست نبیه قهار و معلوم
 که بحجت که ام مصلحت طبع آن در طبع مولف سخن نمیشد می فرماید بر سبیل ادنی سلیقه در جواب است
 عرب از مخفی نیست که عذر را بیکه از صیغه التمسك مع الغير لفظ و دانش مراد گرفته است لا غیره قابل صفات
 چه مقام مقام عظمت نماند که خودش را بتعظیم ذکر اسیر و مگر مقام مقام فروتنی است که اعتراف بزرگ
 افعال انهمی بکنین بر نکته دقیق و معنی عمیق مشتمل است کوفه بن سلیم حضرت مولف بآن سر

و آن نیکه بر این عازب را اختیار این صغیه اشاره بصدد زلزلات و لم خولش تکرار نماید و شمار
میکنند که آنچه از من تنها صد زیاده و تکرار و کثرت گو یا فعل چند گسوده و این نکته در توضیح و
نفس اول خواهد بود و نه نافی آن و عو شرت و بگر این برین فعل هم لازم نیاید و این دلیل محض
جانب حق نشین گفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بجا رانندگان استیلا طو ان کرد و الحمد لله علی کلک
بحث هشتم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از اعمال و کرد و اهل تواریخ نقل آن میکنند
و قی باشد که تدارک آن از ذمی النورین نهی نبوت نرسد و این قولی قال منبر مطاع عن نجباء بن عمرو
میشود اگر این ترازو بی مقام باز کشایم و جوابها اهل حق که از انما و تحقیقا نوشند انداخته بنماییم و من بعد
نفس شهاب بعضی از ناو قضا فن کلام کو نزد اکابر ارمیه سیکانی منسوب باشند بنگارم از مقصود
اصد و علت آنکه این کتاب محروم مانم لهذا آن را موقوف داشته اند که احبات دیگر مشغول بشوم
بحث نهم آنکه در حال برابر عازب چندین احتمال موجود است کدام شرط سنها پس بدون
ابطال نیمه حتمیات خلاف او درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضامین و حاکم
حضرت مولف است که جایجا و حاکم ابطال نقیر و تعلیم میکند بحث نهم آنکه هرگاه بر این باب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بافضل امیرالمؤمنین بود پس شرکت در احد
و بیعت خلفا و بعد از آنکه خواهد بود الا مقبیه و تقییه چون در بی مقام بدلیل بسیار خاصه
بجبهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الایمینه و شیعیه از تحکات بود و تارکش بلام
بحکم حضرت امام رضا خارج از دایره تشیع و دین ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بر آن گواه پس میداید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مولف گفته که خوف ترس
بر این عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله من معقول گفتی بلکه و تحقیقی
قدس سرک و تدویر که جز این مقام نباید و جمیع اعتراضات که تعلق این امر مورد است از ادوات
نهایی که چون تقییه شوم افضل عبادت حق قیوم و در کثرت ثواب و تربیت شمع الفسار محال

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بران اطلاق باید اگر بعضی از زلات و علم اصحاب
بیمه علیه السلام خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد بحث و هم آنکه از نسبت احد
که بر این عاقل رسو خود کرد و او را از متقدمین حضرت امیر کمان برین از جماعه عارفین بحق اهل
بیت نبوی شمرن نماید و ظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مولف نسبت احداث بخود و بنمود از جمله عارفین و متقدمین گمان بریند و این هر دو بزرگ را برین
واحد خیال کنند و بعد علی لکن بحث یازدهم آنکه چون بر این عاقل در باره این
بیعت که از متختمات و اجبات بود بیعت خوف و تقید لفظ احداث ارشاد فرماید که کائنات
المولف علی ذلک پس اینجا به عرض می شود که فقط اطلاق احداث برین که اولی نسبت
بلکه بر اجبات نیز اطلاق میاید زیرا که این تا قضایات هر یک و نهائات قیچیه کدام و حضرت
حضرت مولف اینش میاید و علقش برین نیست که چون و در حواریین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
افتاده شتم حقیقی بر هر مقام خدای آن و کساروی عفو و کفایت لایاخره اشد و ابعی بحث
دوازدهم آنکه معنی و وضع سر تکلم مع القی است که این هر دو احداث برین و احد
باشد و چون برین تطابق هر صحیح و مساند که میشود که این احداث نظر بقیود اجبات
بود پس میاید که انچه از اصحاب بعد یافته نیز از تختمات باشد که علقش چیز دیگر باشد که اینها
الاشارة مراراً فیما سبق بل صحت به فی مواضع فلیتدبر بحث یازدهم آنکه ضرورت سابقه
والاحتمال کما مر من وجه مقتضی است که بعدیت را در نیام بر بعدیت منفصله حمل کنند و بنظر
هرگز نبیند که علیه السلام و سلم از اهل و نیاند اند چه جای آنکه از غایبین منت خلاص
وین سخن محققین قرآن برین از مره معاندین عقدا نمایند فاعبر و یا اولی لا بصار بحث
یچهاردهم آنکه حکم جاب مولف بقیود جلایانی اما میاید در فتح اسبل معلوم شد که صحابه را خبر خلاص
باعلی بن ابیطالب خلاصی نبود و از اینجا هم شیو مییوند که اصحاب پیغمبر اعتقاد بتوید بار

عز وجل ونبئت حضرت خاتم النبیین و معاویه بدستند بانی مائده غضب فوق ال بیت و شهادت
 بذاک جن جن بن رساله نه فرخوف و وای بر آمد ثابت شد که ایشان عظیم بودیم احمد علی داک
 بحث با نرو هم آنکه آنچه خدام مولف در حل این احداث خلیفه شام و اصحاب اعتراف
 کرده و ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث برابر بن عازب از استخلف نیست نه هیچیک از اینها
 بر سر و چشم که استمری گوید که اکنون حدیث معاویه الخلیفه می رسیدن یا جفاة اعراب و صفارین
 منسوب خواهد شد یا بر سره مقبولین ال شیخ خواهد افتاد و چون بنیای سحانی و تاسد
 آسمانی امرا و اهل سبب ثانی یا ثالث السبعین خواهد بود و وجه بطلان آن که نزد مولف
 احداثا متحد ثلث همان حدیث و نسبت فاعلی مراد آنکه در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث
 الحوض هیچگونه برخلاف اصول ال حق اول شیخ کا سببی مفصلا منطبق نیست اینهم منطبق نیست
 و بهو المطلوب بعد از این حضرت مولف اختیار کلی است خواه حدیث برابر بن عازب را بجنب
 اعراب تطبیق دهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب اسویل کشاید با کمال سلیطه مقبولین چون
 منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عتق رب مسلک ثانی و لایل این امر اخیر مسامح امامیه میخورد
 بلکه ناک بر جرات ایشان می باشد و تجدید که برین ایچچان این معضلات دارد نمی شود
 زیرا که احداث را در کفر معنوی حصرت نسیم بخلاف مولف کا عرقه مفصلا فتدیر و تشکر
 بحث شامرو هم آنکه اینهمه حادث را گرد آورده و در میان نمودن که برای احداث
 خلفای راشدین جمع این همه حدیث بهتر از هر دلیل است حضرت مولف را بقدریکه انفا
 گذشت مغفرت دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کما فی علی الد
 مراد و آن اصولی فمقبولین برخلاف سید سلیمین بنهار منطبق نیست پس غیر از جابجاء
 یا مقبولین شیخ از زمره اصحاب مجلی بر این قرار خواهد یافت کما عرفت مجمل است و مفصلا
 انشاء الله تعالی بر دل انشود پیش مخفی نیست که چون با اینها مولف این دلیل که

بعين نيت بنهر از نهر و لیل باشد پس حال سائر اولی که الفین امام عظیم شاه خیمبر اجرت باشد
 این کتاب بحث وضع میاید و الحق را مستحق بخشیم الطالان نفعی در بحث مقدم آنکه
 هر چند حضرت مؤلف را طلاق لفظ و رفض و رفق خود و سبب صانعین خود معنی تعریف قصه
 مکن البته چیزی حق علی سانه جفت یازم ما اطلعه فی شانها ما البس و اثباته و القائه فی فیصل
 و تحقیق مقام آنکه جامع تفسیر حضرت امام حسن مکی در وضع کردن را و یعنی فی فصل بن
 بن جبریل بن عیسی و ذیل تفسیر کریم بن مکی سبب سبب و احاطت به
 خطبت و اولها و اخبار التارخ فیها خلون میگوید فی الصادق علیه السلام ان
 عمرا اذ نهی نهد یوما عند ابی لیس و اخبر الکوفه بالشهادة فقال له القاضی فم
 راعما فقد عرفنا لا قبل شهادة لك لانك ما فضی فقام عمرا و قد اردت عدت
 فرفضه واستغفره البكاء فقال له ابی لیس انت رجل من هال نعلم والحديث لیس
 یسوء ان یقال لك رفضی فترأ من الرفض فانت من اخواننا فقال له عمرا
 یا هذا ما دھیت فی الله حیث دھیت و لکن بکیت علیک و علی ما بکای علی
 نفسی فانك تسببت ان رتبة شریفه لست من اهلها از عمت ان رفضی و یحاک
 لقد حدثنی الصادق علیه السلام ان اول من سب الرافضة السحرة الذی لیس اسما هذا
 آیه موسی فی عصاه اسوا بیه و اتبعوا و رفضوا امر فرعون و استسکوا الکل و انزل
 بهم فسماهم الرافضة لما رفضوا دینہ قال الرافضی من رفض کل
 ما کبر الله و فعل کل ما امره الله فاین فی الزمان مثل هذا فاما بکیت علی نفسیه
 شنبه ان طاع الله تعالی علی قلبه و قد تلقت هذا اسم الشریف علی نفسیه فعاقبه
 رقی و تزلزل و یقول یا عمرا کنت رافضا لک باطل عاملا للطاعا کما
 قال لک فیکون ذاک مقصرا لی عن الدرجات راسا فکنت و موجبا لشدید

العقاب علی ان نأفشی ان یسألک عنی موالی یشفاعکم واما بکتاب
 علیک فلعظم کذبک فی تسمیتہ بعل اسمی وشفقتی لشدیدة علیک من عذاب
 الله ان صرفت أشرف الاسماء الی اسجعلک من أرذلها کیف تسمی بک علی
 عذاب کذبک فقال الصادق علیهما السلام لو ان علی عمار من الذنوب ما هو اعظم
 من البسموتی واکل رضین لمحت عنه بهذه الکلمات انما لکنید فی حسناتہ
 عند ربہ عزوجل حتی یجعل کل خیر لک من اعظم من الذنوب مرة ثم یقوی
 یعنی روزی دست امام صادق علیه السلام را بر روی بزرگوار عرض نمایند که قاضی کوفه یعنی ابن
 بعلی شهادت را قبول نکرد و گفت که تو ندیده ای پس از زره براند مثل فتاد و گر
 زاری آغاز نماید و قاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رض بدی آید باید که بمقتضا علم و عمل تو بوی
 و از برادران باباشی عمار گفت گریه من بدی نیست بلکه برای تو و برای نفس خود است
 اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب بزرگ است که از جمیع بزرگواران
 دست شوی و جمیع اوامر و نهی بجا آرد و از اینجا است که اول این لقب بزرگوار فرعون قبطی
 که ایمان آورد و بعد مشاهده عجز و سوسوای فرعون بجمع گردید و فرعون پس
 خود را الای این لقب مبارک نمی یابیم اگر برین لقب سکوت کنیم خوف آنست که در قیامت
 درجات بر او کمتر شود یا بغیر این لقب گرفتار آیم و گریه من بدی نیست دروغ گوئی تو و فرعون
 است که اثر شرافت از دل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه چسبید و اندر و اما
 صادق فرمود که اگر گمان عمار از آسمان و زمینها زیاده تر بودی سیرت این کلمات کجاست
 و در قیامت عمار چه ان مرتبت خواهد یافت که هر یک از آن هزار بار از دنیا بزرگتر خواهد
 بود و انتی مفاد و از اینجا حال موافق کابر علمای او که بنا بر استخار این لقب البیان
 می کنند و خود را از ان دور دور می کنند کما سیج انشاء الله تعالی و صبح می برونند

حاکم المخصر که در روایت حدیث جناب خاتم المرسلین بخطای جناب خاتم خلفاء الراشدين در باب
 روضه فرموده از کتب اهل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مراد بگویند و در جمیع جماعت حاضر
 نشوند لقب خازن افضله باشد باید که ایشان انجرائی اعمال شان رسا و مختص باشند بدیهات و لیه
 روشن بشود که حق بجانب اهل سنت است که این لقب از بدترین لقبهاست آن را بمقتضای احادیث
 بلکه آیات قرآنی نیز اخراج فراد کائنات اند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و توح
 ایشان شک نیست شیخ مفید و ارشاد و دیگران در غیر آن بمناب حلیه آن بزرگ طب
 اللسان اند این لقب مبارک در حق کار با مسمیه باطنها محدثین فریقین علی رسول انسان زبان
 آورده اینجا بر کلام صاحب البحرین مطلع النیرین و مانند او گفته ایم که استیجاب است
 اوله بحبت کثرت شرف و هو هذا الحدیث فی الرافضیه و الرافضیه و هو فرقة
 من الشيعة رَضُوا بِرَدِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نَهَاهُمْ عَنِ الطَّعْنِ فِي الصَّحَابَةِ قُلْ
 عَرَفُوا مَا كَلَّمَهُ وَ أَنَّهُ لَا يَتَّبِعُنِي مِنَ الشَّيْخَانِ رَضَوْهُ لَمْ يَسْتَعْمِلُوا هَذَا الْقِسْمَ فِي كُلِّ مَنْ خَلَا
 هَذَا الْمَذْهَبَ وَ أَحْلَ الطَّعْنَ فِي الصَّحَابَةِ أَنْتَهَى وَ از اینجا خیال مؤلف در بعضی از اوراق که از این
 صدیق ایمانی او پیر سیده یعنی ائمه اهل بی جاوید که در کتب بنیان و مذمت روضه مرویست
 بمحلول و موضوع ایشان است زیرا که در افضل و راضیه محاوره مستحکم است که در زمان بد
 شهید واقع شد استیج همراه حدیث عمار و منی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند
 برآمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که با هو المبدأ و عند الاطلاق نهوش فی المقصد و اگر احادیث حضرت
 ائمه پیغمبر است پس اینهاست از مطلق که ندیده که حصول این بلکه اربعمایه و نه اربعه
 صحیح ثابت کرده بلکه ابواب فصول در بعضی محقق کرده اند که جداول علوم این متبحرین همان شیخ
 نهی می شود و قال الله تعالى فَانْفِرْ مِنْهُ اثنى عشر كعينا و بعضی زکامات کاشعیه

صدر این اوراق در میان کشته و بعضی از مسلک ثانی خوانی شنیدند ان شاء الله سبحان رسول
 بدون آنکه فرقه و فروع احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اخبار از عجب بود و چنانکه گشتی چگونه این
 حضرت عظیم الشان را نمایان نموده باشند چنانکه جناب قدس بودون و آیتی بسیار که باین خبر
 ضعیفی نگشوده اند و علی ای تقدیر مراد ازین که قدس روافضی است که ما هو القباور یا مدح جناب خجسته عارفی
 تقریر کرده و چون ثانی باطل است اول تعیین باشد اما بطلان ثانی پس از آنکه مستلزم ناپسند
 حضرت زید شید است که بشهادت مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهان و انقیاد
 او در تصانیف این علم و مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس باید گفت که قبح روافضی را حاد
 سید الرسل و روایات و بعضی بقیع فدا اثنا عشریه باین لقب بزرگان حضرت زید شید
 ظاهر شده نور اعجاز نبوی تافته و سلب فضل از اثنا عشریه که در بدوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم خصوصاً نجیب غلو دارند مثل السلاخ و اثبات است پس منی قول حضرت زید و فتنه
 فتنه امروافضی پس است که چون تمام برین پیغمبر خدا را ثواب بنده شستید و بجهت عدم برین
 ایشان معیت هرگز نشاید پس لا محاله آن فرقه بنسبت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور
 آنها خبر داده و دام و قبل از آنها یاد نموده علاوه عقل و رزق که تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
 السیدین را فاضل را که بدگوی اصحاب دست بنیکی یاد فرماید و مؤید همین است حدیث آخر که
 کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هر کس که مراد بگوید اوراق قتل کنید و هر صحابی
 مراد بگوید اوراق زنده مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی بنده مانند
 آن بزرگ شسته کا صبح به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی اوراقینی فی تصانیف این است که آنچه
 اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه و سلم خطاب در تصوفی و زمام روافضی روایت کرده اند
 و قدر عفت و تنبیل عین حق و جواب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و مجازات
 اگر جناب امیر المؤمنین به جفا می امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش میفرمود که آنچه

اعمال موجودان مذہب اتباع او گوشش فرمود و نظریه و بایات فریقین گفتگو درین است آیا این
شقی را بعد نهدید با حراق جلالت نمود یا با آتش سوخت فاضل کشمیر در جلد اول ترجمه مدعی امر است
نقد و گفته که در کتب معتبره سنن و شیعیه تصحیح است که حضرت ابی المومنین عبداللہ بن سبا و شیعیان
اورا با آتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در شان آن واقع است **فَقِيلَ إِنَّهُمْ طَائِفَةٌ**
مِنَ الرَّاافِضِیِّیْنَ اَدْعُوا اَنْ عَلَیْہِمْ رَضِیَ اللہُ عَنْہُ اِنَّہُ وَکَانَ رَضِیَ اللہُ عَنْہُمْ عبد اللہ
بن سبا و کسان یهودی یا فاحشہ **اِنَّہِمْ فُتِحَ لَہُمْ** بستر از کتب خائن مثل کتب معتبره زیارت
کرده کہ حضرت امیر ان ملعون اتباع او را بجهت نکارتو باز مقامات خود شان حراق فرمود چون
ان مقدار دہن نشین سامعین و ناظرین شد حایا دوسہ حرف از کلام مجلس زدند کہ **اَللّٰہُمَّ بَدِّلْ**
اَحْوَالَہُمْ حضرت زید شہید یا پیشینہ تاد در عبارت مقتولہ صاحب مجمع البحرین برین را اطمینان قلب
دہد و اغرضش کہ فاضل مجلسی در آن مقام پیشینہ بلکہ کلام و متناقض گردیدہ بر سر کتب است
و ضحی باید و آن کلام اینست **بَدِّلْ اِلَیْکَ اِلَیْکَ** کوفہ مجلسی و دند و دعوی شیعہ یکزد و با حضرت
ابیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجرا را کردند کہ شنیدہ اید و آن ملاعین دشمن نبی امیر
بودہ اند هر چند خواستند کہ بر ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیس ہشتاد نفر تکبیر کردند
و پیشینہ یک ایک از شہیدان رفتند و گفتند کہ شما میدانید کہ امر بالمعروف و اجتناب عنکر
کہ نبی امیر کردند و دمار از خلق بر آوردند این فرض عین بیست کہ بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعہ فریب خوردند عرض ایشان آن بود کہ **اِنَّہِمْ اِلَیْہِکَ جَافِی**
گشتند مجلس رفتند پیش زید و چندان محاح کردند کہ زید رغبت کرد و خروج با وجود آنکہ مکر حضرت
سجاد باو گفته بود کہ سجاد اخرج کنی کہ بیدارم کاری نمی سدی تو را می کشند و یکتا سہ کوفہ بر داس
می کشند کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار تو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس
قبول نکرد و مردمان و را نگذاشتند و برین داشتند شش ہزار کس از آن مدبران نابکار

سوار و سپاه با و سوگند خوردند چون بدید خروج کرد و با آن لشکر بدر جاسح کوفه رسید جمله زید را
 بدید شدند و گریختند مگر قلیل چون بدید آن حال بدید گفت فضولی یعنی مرا گدازند و مرا که نند از این روز
 شیعه افضی میوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتاسید قول صاحب مجمع البحرین ازین مصداق
 خالق علی البشارتی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قد یا و حدیثی می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
 بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه عرض کرده بودند
 غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجلس عیزان واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفه الزائر
 گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت را بر اهل شهر را
 پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جا پاور کوفه نزد
 من تبر است و دست بریدارم از خانه که دیدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
 منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونها مسجد کوفه تمام جهش است انتهی بلفظ و ازین قسم
 احادیث بسیار در تصانیف و از حضرت ائمه عالمین کان یکن مندرج است چون ملا مجلسی خود
 حکم اتفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارات تذکره دانستی البته بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
 منافقین اند و معلوم شد که مثل سایر السند اهل حق که هرگز از شیعه کافیه منافق برآید یعنی بر
 تعصب نیست و اگر خدای عز و جل میخواهد اوله دیگر بر نفاق اهل کابراین قوم که بنیادند بر
 را و ابتدا بر موسس دند و خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل نفاق ازین مقدار
 حجت متاثر نمی شود و هنوز و محو فرید و الا اهل بیت و روزبان میگرد و فای حدیث بعد که یومین
 و از رویه این فصل است آنچه در کتاب خبایین تاویل توریه و یقینه مروی شده که زوی بعضی از اهل
 روبروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد دار اظهار
 نمود که ایشان را بنیکی یا و میگویم سائل گفت من ترا بحجت نبض صحابه افضی می بندم شعی جو
 داد که گفت خدا بر کسی باد که احدی را از اصحاب دشمن دارد و هر که با عشره مبشره سوطین بهم رساند

لغت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بروی باشند و بر چند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم از این
 روایا آورده لیکن تا و بلا تشکیک نیز دارد و کرده پس واضح شد که تفسیر امامیه چنین حسین گفتند و پس
 فروختن از اجتماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات مکرم نیز باندا و امام مذکور پیش
 بدتر از دشنام مادر و خواهر و پسر و چهل و یاتجالی کار بشیعه و لالت دارد چون کتب قوم برین
 جلیله و عواید جز بیکه کل است بخوانند که بدست الحق عبارت هم دهند از وصایای فاضل عباسی
 است که کتاب در هرگز بنی نباید و او و بجه الله که هر چند در اختای بمطالبی وافر تقدیر
 فائده بران مرتب نمی شود و ناموس خفایا کار قوم بر باد میرود و از اینجا کاشمیس فرایقتها
 آشکارا شد که افادات فاضل طبری یعنی حسن علی صاحب دلیلهائی که آن چشم ندانسته و
 عصیت بر بصیرت گذارسته از جنس مضحکات و خرافات بلکه ضلالت بعیر و فسوات حمیر است
 قال مابهر وقت که اهل سنت امامیه را فاضلی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و بدقت
 زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم زیدی چهارم جبر و پنجم شیه شافعی هفتم مروانی
 قدری آنهم دشمن اهل بیت یا ظالم آل محمد و پنجم حطب جهنم با باشد آن انبی بلفظه خدا را اندک انصاف
 فرایند که تلقیب اهل سنت بلفظ رافضی بیکه اسم معنی ازین هر دو ممکن است بیبهات رد
 مانع از حق نبی و حق گوئی شده و عداوت و عناد و محاب مجاد علمای شیعیان بیکه اکابر ایشان
 چنانچه بر اطرین مجالس المؤمنین پوشیده نیست از کجا بجا برده چون تا کوفه عمار را رافضی گوید و
 آن چاره از راه انصاف جز جناب میمیدی معاذ الله حقیقه کسی لایق این اسم نه پندارد و قادر است
 تدبیر این نام و کسر آن این لقب مستوجب جهنم عقدا و کند حشر فاضل طبری و اتباع و شیاع او که
 اهل سنت را رافضی گویند غیر از نیرید و شمر و عبید الله زیاده بیکه اسم کس خواهد بود سینه و کون
 و بالمره نهاده و الله عزیز و دو مقام اما نسبت خروج و نصب چون البش آنکه از کتب تدوین
 در مقالان اهل عالم کاسبت ایها الاشارة فی صدر زنده العجالة طسا هر و با هر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین امام المؤمنین علیه صدایقه و حضرت ابو الحسنین معا و باشد
 همچنین در عقاید دیگر که تعلق با کیهات باشد آن را در مثل انکار حوض ربوبیت و بودن سوره یوسف
 از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زنی مخالف اهل سنت باشد و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
 و ذریت مرتضوی من حیث الاعتراف و شمس بود و بختن خون ایشان حلال داند و در بدگویی اینها
 دقیقه فرو نگذارد و یا با شیعیان ایشان از جهت انقیاد و محبت با بدید می زند از جهت مال و مال
 دنیا عداوت بهم رساند و علی می قتله و بدید بعل سنت از نیمه الواش نمره واقع شده ندانی که
 تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت و شتمین بحیثیت
 الذکوره التي يدل عليها بعض و یا تا هم الموضوحه کما لا يخفى علی من طالع المنزلة لکشمیر فهو ايضا
 کذا کتیر که قیاد و حدیثا طایفه متشیعین را درین نسبت کند و بشبهه ابلیس و شیطان تعبیر
 مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین فی مذهب شیخ الاسلام ابو العباس و صواعق محرقة برین
 بنشیند یکی و مواقع خواجہ نصر الدین کابلی و محقق علامه دهلوی رحمته الله علیهم جمعین بران گواه است
 باشد شهید او اگر با اینهمه طهارت و دل خلاق قلب بآن سوخته زوال نپذیرد پس با بر سر سرق
 مذکوره از واقف و خواجه و لو صحت هر دو معنی یعنی میکنند یا شاعرانها کینه و بادش با و گویند لیکن از ثبات
 این لعن و تهر او باب فضا که کافی ندارد و امام وجهی مع ذلک که حال ما میره محبت و بغضت
 اهل بیت به بنید و آنچه از اساطین این سبب در باره اهل بیت علیهم السلام صد و یازده یو عا
 و نه شش نیند بروی مخفی نیست که انساب خراج و نصب ایشان بسیار است کما لا يخفى
 علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سر و سر را و تحقیق این بحث را که ناصبی حقیقت نیست
 در رد کتاب مطبوع مجتهد جالسی بفضل را برین نوشته ام چنانچه بر خاطر این پوشیده
 اما اطلاق لفظ نیمیدی پس اگر از آنست که اهل حق معتقد است عقاقل خلافت حق
 اومی باشد پس بطال آن را در شرح عقاید نسفی و شرح مفصّل و صواعق محرقة و مانند آن باید

اتفاق علمای اهل حق بر حق و سبک کلام در نیست که او کافر شد یا نه بسیار گفتند
و بسیار توقف نمایند و جمعی نفسی او قائل شوند و ازینجا است که علم الهدی نامیه اجماع همه کس بر عدم حقیقت
و استحقاق او در شافعی نقل میکند و قد نقل فی البحار الصیال پس در اطلاق لفظیزیدی بر اهل
سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاضل اینهاست و اگر چه پیش آنست که بعضی از قبا
بیعت او کردند و بعضی از مناصحتش رعیه از نواب یافتند باز انصراف اختیار کردند پس از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظیزیدی حضرت شیعیان اطلاق پذیرد که طبق
روایت مجلسی در بحار و در کتب معتده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
جمع اسم و کنیت خود را در حق می بخورید فرموده و بسیار از مناقش در کتب ایشان مرسلست
و سبکی بنده منهار و غوث شهید که بلا صریح غماض کرده بحال طیب خاطر نزد یزد قمره بلعظا امیر المومنین
بار بار یاد فرموده که کول در اینهم و متعنه نفی از او تحصیل نموده اما اطلاق جبری
پس عاقلان که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتده کلامیه ایشان بابطال
مذهب جبریه دلیل است روشن مگر خائنانشان جعل سیرت را علاجی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امامیست و او است که حدیث طینت را بجهت حسن سیرت معتقد اند کما مر و گویند که
عبادات اهل سنت بجانبا بازمی گردد و گناهان ما و اعمال سنیان محسوب شود و اهل بدعت
الاجبر صریح و ظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات و الاعتقادات الفاسده اما اطلاق
لفظ **شبهه** بر آنهم در باره قدامی امامیه حقیقه و متاخرین ایشان بجهت و اثبات
قوله **هم العجل** آخری البق باشد زیرا که بشوایان ایشان باندیشان شیطان اطلاق حضرت
جل محمده را جسم منجی ابعاد منتهی وصف میکنند و بجهت شبهه تمامی جسم او را تعالی تعالی قول الظالمون
علوا کبریا بایشان میانند و اعلا را بر او بر اعلی خالی و کواکب قرار میدهند و بر این همه کفر یا نسبت
اصول ایشان مثل کلینی و غیره دلالت تمام دارد و لعن کردن آنهمه علیهم السلام اجماع استماع

این خرافات اول دلیل بر آنست که کسی بر اینها تمسک ننهد و بخلاف سلف صاحبان اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه پیشانی ایشان بوده اند زیرا که منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که
گویند که لفظ یحیی جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقدان استیم و
تا ویش نمیکیم و بلا کیف میدانیم مثل دست جنب و اعتقاد میداریم چنانچه مرتبه مرزا محمد تقی میرزا
این عقاید ستایش و محبت میدادند امید بد فایده این آنکه اما لفظ منافع که ظاهر
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است پس مرستی که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و تقی
بسیار میرند و این معنی صریح این ایمان ایشان است بکسی که کسی متبادر نمیشود و یحیی ^ع عون الله الذین
امنوا و ما یحیی عون الله الا انفسهم و ما یستعرون اما لفظ مروانی بن بعینه ^{بن}
لفظ نیریدی است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی حرام
که در باره خواب امام زین العابدین که با سلامه مروانیان بیعت فرموده بلکه بیعت با
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک یا قیما ندردی و دشمن ^{الهدی}
و حطت چنینهم اینها از خصائص حضرات امامیه و خواجه و نوصب خاتم الجمعین است این غیر هم نصیب
ذلک یراکه در احادیث فریقین قدریم محض است گفته اند و محسوس تجد و خالق قیما ند و میگویند
خالق خیر نیوانست و خالق شر اینها من چنانکه امامیه خالق جواب خدا تعالی میداند و بنی نوع
انسان بلکه هر یک و خاک خالق هر ارض اعتقاد میکنند و چون بسیار از اولاد مجاد و پیغمبر
السلام علیه و آله و سلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان رویت کنند که نوصب و خواجه
هم شرمنده باشند و نیز با تعارف مجلسین در لوامع و تذکره خلفای چهار بار امامیه بوده اند پس
حطب چنین باشند و هم دشمن اهل بیت آینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین
یوح و با و هر دو بلکه در بی ثباتی مثل نقش آب مانند عایش سراب محمد علی ذلک آنچه بطاعن اهل حق
بروایات خود هم فراهم می آرند بدلائل اصول نشان نیست و نابود میگردد و بعد از این خرافات

که حالتی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جمله اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه حرمی و
خطیبتی اثبات کنند توانند کرد الا که گویند ایشان ابو بکر را خلیفه ندارند یا از خلافت تبرائی
انتهی متعالی سجده بعد از اینهمه خوب بگویند فاضل طبری مقصد اطالعه درین عبارت چنانکه ظاهر است
و دعوی عصمت بر شیعه میکند از اینجا معلوم تواند که عصمت از خصائص بنیاد و ائمه سیده
النسازینهار نبوده ولیکن اقلیلا و ندره من جمله المطایبات هر گاه معنی فض مصداق آن
باو که قاطعه تحقق شد و هیچ ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی لقب باین خطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه هر چه این لقب و کلمه عین حق و صواب و اگر موافق و اگر غیر
بملاحظه آن در تشیع فقیه کوشند و شکر ریزی را گذارند سر که فرو شدند خلاف را اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب بدر از دشنام مادر و خواهر میدهند لهذا فقیر را در تحریر
این جزا که از بهشتا دور گذشته کلیه از ان جناب الا ان فلتة اللسان منزلة اقام لافلاک
لیس خلافی الحسنا بحت بحد هم آنکه حکم بانمیغنی که بقیه الرضوان بقیه شبر و طست
اکابر خود را در باره مقبولین خویش بر او دادن بر کار قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین شعار بران رفته و بر تقدیر شرط می بایست که علمای شیعه باین
واقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهل بیت میکند و در
و توثیق الکفای برین تمیساتند و مناط عدالت و ثبات این اعمال را نمی گردانند از کفایت این
امور که فلانی در خجالت حاضر شده و فلانی در بقیه الرضوان چه بکشاید کمالا بخفی بحت
نور و هم آنکه اگر نوبت خدایم آمد گویند که مادر باره ایمه بحت دلالت عبارات و دعیه
ضعیفه انجیل ابن بیت و مانند آن مجامع شان عقاب و در این بزرگان معاذ الله جوئی شمار می
گفته موافق بصوابه باشند انعم بالله من ذلک و انوب اليه من المذالك قال لا رقی
حقه جمیعاً ما حکمک فی التنازل عن مالک قال انما فی المبتدع

الحکیم باده الله تعالی فی صراط مستقیم مستتر بنا و که این اعتراف احدی فقط
 از بر این عادت رضی الله عنه شده است بلکه جناب فاروق اعظم خود تعریف نمود در بخاری فی باب
 بخره النبی اصحابه الی المدینه حدیث طویل از ابی بروه بن ابی موسی لاشعری نقل کرده که آخر این است
 وَاللَّهِ لَقَدْ نَفَسْتُ بِهَکِیْهِ وَوَدِدْتُ اَنْ ذَاکَ یَلُوْذَ لَنَا وَاَنْکَ لَکُنْیَ عَمَّا نَا بَعْدَهُ
 جَوْ مَائِدَهُ کَمَا فَا رَا سَا کَرِیْمٍ فَقَالَ اِنَّ اَبَاکَ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ اَبِی وَوَجَدَ لَکَ نَحْمَیْهِ
 بر آنچه گذارن او شده پوشیده نیست چه بظاهریست که اصل است از نازن بر عدل و ورع و تقوا
 عمری است اعمال خیر از تکثیر مسلمانان فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین پس آن نقد باز در میان
 که بتواند و اینچ امل است از ان شیخ حسن بن امی غصب خلافت و مایل بر نه که ام گناه منکر صادر شده
 که سوگت بخدا یاد کرده تمنای بخت کفاف را سایر اسرین هستند و عدم حیط اعمال ان سعاد
 توانان نبوی را چنانکه از جمله پیر دلنا ظاهر است مخفی می بیند هستند و اگر گویند که عمل حضوری
 جناب سالتاب شرف و اراد که نیم که اولاً لا نسلم بلکه اعمال زنان غیب یا ده شرف دارد و چه
 آوان حضوری جناب نبوی بر حسب روان تائید است غیر و لو اثر صد و معجزات که ام کسین که اعمال
 خیر از صد و نمیشد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد از
 آثار یونون باغیبت توان است و تائید آنچه اعمال خیر بنفید باسلام و عهد خلافت خودشان
 از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشرتیر آن در زمان نبوی صد و نیافته چه هرگز مرقی
 که سر گروه غزوه باشند یا از دست بفریق آشنا کافری را کشته باشند یا قبیل از قبایل عرب
 توسطشان شرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العلین است که اعمال سابقه فریتی
 داشته باشد و علاوه اینهم در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث نیست که اعمال پاک
 محمد بنو قام و برقرار باشد و عمل خیر و شر ما بعد کافی شوند پس نعل شر چیست که با اینهمه اعمال خیر تکافو
 داشته باشد و هرگاه مثل بوموسی شمری اعمال حسن ما بعد زمان نبوی را زیاده بیشتر باشد

پس با حال زبان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند قضی است
 که اهل سنت معتقدند که اخیر این حدیث همین خوانند گفت که گفت ابو بردیه که پدر تو بهتر است از پدر من که
 سیاق حدیث بخواند که ضمیر فقال را جمع بسوی عبداللہ بن عمر باشد چه را و حدیث خود ابو بردیه است
 و مقوله عبداللہ بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
 نقل باشد نه که فقال بلکه آنکه تکلف گویند که این مقوله را وی است که از ابو بردیه روایت و حکایت
 میکند لیکن باز میگویم که با وجود این تاویل سق کلام ازین ابادارد چه ابو موسی اعمال
 ما بعد از اعمال سابق افضل و او پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد از اگر
 عمل ما سبق بنفقت و منقبت پس محل آنست که عبداللہ بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با ابو بردیه
 بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است که بالعکس قضیه شکستنی و واضح
 و عوی سید لیل است و عین باند ازین توجیه تماشایی دارد و بنا علی هذا ازین حدیث بشود پیروی
 که ادعای ترتیب فضل محض فضول است چه بگوایی پس خود خلیفه مثل ابو موسی که انیمه حال است پدرش
 در صحابه که ام کتب اهل سنت هم روایت از فاروق عظیم فضل است فاما لطن بان جمله الاصلی که اینک
 توجیه کرده شود که ابو موسی در عداد و بغض جناب لایت یا خیار از انصوص صحیح ظاهر است از جهت
 عمر افضل بود لیکن شکل انیک مخالفت یعنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهیم کرد که جناب فاروق
 درین باره که از صدیق اکبر تمفضل داشتند چه جا که ابو موسی نهی کلامه یعنی اول استعین
 بالرفوف اگر چه هم برین تقریر هم علی طبق استون انما اعترضا ان الکالات متوجه
 است اول آنکه ازین هر دو اعتراض چه خواسته اگر مضمون این را خرافه سازد او توبه دهند
 است کمالیج ما قال فی حق برادر بن عازب جواب ان انما سب من ان زنبک الما یوجب
 و موبد انیم معنی است آنچه در بعضی از کتب جایز است کلمات ابو توبه دهند متبر بر این عازب
 ضرور آورده اند پس بر وندست فاروقی بر موعوم سولف هم بجز من شوم چه شوم وندست

همچنان کمتر از تحسین و ندامت بر این عازب نیست بلکه میراثب زیاده تر است و عجیب
 آنکه مجرب و معتبر مکتور را برای احوال و اخبار خلفا و رشیدین که دقیقه از اصول مایه نظم و جور
 اهل بیت نام می نهند و همراه خلافا باشد اینها را در اختیار و احسنه کما اعترف به المؤلف فی القول
 السابق علت توثیق و اندواین به ندهت و تحسین فاروقی را بجوی ایشانند پس بدانکه حضرت
 مؤلف در کتابت بعمل آورد این اعترافات از باب ندامت و توبه به شمار و مثل عذره المشککین طالع
 خویش یعنی مامون الرشید علی صاحب به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
 با حضار و ارکان دولت گفت پیدا کنید که ندهت سیر از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
 یارون الرشید فرگفتیم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می گشت گفت بگردانید که
 الملک عقیق و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که کنونات خاطر را بر این اند
 و محدثات خود را بر ملا گفتند بخلاف جمعی است که بحال لغت و عناد و گدازند و گاهی اعمال قبیحه
 خویش را قرار نهند لیکن اینها نیز و ما این تحسین و ندهت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میاید که توبه بر این
 عازب نیست تحسین و ندامت او از عدم معیت امام حسین بر زبان مایه مقبول نباشد و او را در زمین
 اهل بیت طاهرین اعلی سازند و از قبیح کتب مایه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک این تصریح
 ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از انصاف باشد که گاهی اقرار با حد
 خود نکرد و بر کمال لغت زیستند و این خلاصه تصریح اکابر مایه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
 در همین اوراق تصریح کرده و گفته اند که توبه کرده شود که ابو موسی و عناد و بغض جناب لایت
 چنانکه از انصاف صحیح ظاهر است از حضرت عمر افضل بود و لیکن مشکل اینست که مخالف این معنی را
 قبول نخواهد کرد و سخن خواهد ساخت که جناب فاروق در پیاده از صدیق اگر تفصیل داشته
 چه با که ابو موسی انتهی با رخا یا لنگر گویند که توبه بغض از بسین مقبول نیست و لیکن مؤلف خود ترا
 دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم و حیات هم در حال انحصار معترف محدثات

خویش بود و مطالعه کتب امامیه نیز بر آن گواهی میدهد کمالا تحفین مکاروه مخاطبات فاروقی بابین
 عباس کے در حالت نفس نماز پسین بوده کما هو الظاهر و اگر توبه و تبتی که آدمی زخم کاری خورد و
 از آن چند روز زنده ماند ثم فواید و نتایج عابث باشد لازم می آید که چنین بزرگان بحسب کمال
 مبتلا باشند و یا بهره ازین تحقیق نداشته باشند و بهین سو الطن فی بعض الایام علیهم السلام و بحی
 تفصیل الشارح و دوم آنکه افتخار و نازش اهل حق بر تقوی عدل حضرت فاروق
 و انچه از دست او بطریق اشارات سید الانبیاء از رواج دین بین معان ظهور داده و خدا لان
 کف و مشرکین بنصیر و زور جوده باشد اتباع سفن خیر البریه است کما فاروق عظم نابرجال حق
 خست الکم بتقلید انبیاء علیهم السلام چنانچه از اصوات امامیه ظاهر خواهد انشاء اللہ تعالی این اعمال
 حسنه نصیب داشته باشد پس اهل حق چگونه افتخار و نازش نکنند و کما حسب امر تصور و تفسیر
 ایشان نکاح فله کبر تبون نور چشم رسول قبول ابا و بی اختیار کرده و حسین بجان سید مقتدر
 بزبان حال و حال کمال مدح و ستایش فاروقی بزرگان خویش و روند چنانچه نوافض مولانا محمد
 حسین موسوی متکفل بیان آنست بریکه و روایت از روایاتش قصار میرود عن عقبه بن عمر
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ خُطِبَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ نَبَتْهُ مِنْ فَاطِمَةَ وَ أَكْثَرُ نَبَتْهُ إِلَيْهِ فَقَالَ عُمَرُ
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدِي إِلَّا صَغِيرَةٌ فَقَالَ عُمَرُ مَا عِنْدِي إِلَّا كَثْرَةُ تَرَدُّدِي إِلَيْكَ
 إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ كُلُّ حَبِّ سَبَّ سَبَّكَ صِهْرٍ
 مِنْ قَطْعِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِلَّا حَبَّيْنِ وَسَبَّيْنِ وَصِهْرٌ فَقَامَ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 فَأَمَرَ بِابْنَتِهِ مِنْ فَاطِمَةَ فَرِيَّتْ وَ بَعَثَ بِهَا إِلَى عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَاهَا قَالَ
 إِلَيْهَا فَاجْلِسْ فِي حَجْرٍ وَ قَبِّلْهَا وَ دَعَا لَهَا فَلَمَّا قَامَتْ أَخَذَ بِسَاقِهَا وَقَالَ لَهَا قَوْلُ الْكَافِرِ
 قَدْ رَضِيتُ قَدْ رَضِيتُ فَلَمَّا جَاءَتْ بِجَارِيَةٍ إِلَى ابْنِهَا قَالَ لَهَا مَا قَالَ لَكَ امِيرُ
 الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ لَمَّا رَأَيْتُهَا قَامَ إِلَيَّ فَاجْلَسَنِي فِي حَجْرٍ وَ قَبَّلَنِي دَعَا لِي

فَلَمَّا قُتِلَ أَخَذَ بِنَاقَتِي وَقَالَ لِي قَوْلِي كَمَا بَيْتُكَ فَلَمْ يَنْصِبْ فَانْتَحَبَهَا إِلَيْهِ وَقَدْ كُنْتُ نَذِيرًا
 لَكُمْ فَمَا شَرَحْتُ كَأَنَّ جَلَامُكُمْ مَاتَ وَرَأَيْتُ دِيمَاكُمْ حُطَّ عَلَى رُءُوسِهِمَا اللَّهُ عَنْهُمَا أَمَّا كُنُوزُ
 وَأُمَمِيهَا فَاطِمَةُ أَسْبَغَتْ رُءُوسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي قُحَيْفَةَ أَيُّ فِئَةٍ هَذَا الشَّيْءُ
 أَمَّا حَقُّ اسْتِزَادِهِمْ فَأَنَّى وَلَكِنَّ فاطِمَةَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُمْ فَقَالُوا لَوْ رَأَوْا وَجْهَهُ فَمَا أَمُّكُمْ كُلُّكُمْ
 وَهِيَ بَوَصِيَّةٌ صَبِيحَةً فَقَالَ نُظْفَرُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَوْلِي لَهُ أَنِّي يَقْرَأُكَ السَّلَامَ
 يَقُولُ لَكَ أَنَا فَصَيْنَا حَاجَتَكَ الَّتِي طَلَبْتَ فَأَخَذَهَا وَصَلَّاهَا إِلَيْهِ وَقَالَ وَنُظْفَرُ إِلَى أَمِيرِهَا
 فَوَجَّهَتْهُ أَنْ يَأْتِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَرِيدُ إِلَيْهَا صَبِيحَةً فَقَالَ لِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَكَرَ الْحَرْبَ بَيْنَهُمَا فَقَدَّمَ وَرَأَيْتُ بَيْنَهُمَا نَكَرًا عَمْرًا لِحَالِي أَنِّي أَحَبُّ إِلَيْكُمْ
 عِنْدَ عَصَائِرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي قُحَيْفَةَ أَلَا أُمُّكُمْ كُلُّكُمْ وَهِيَ
 صَبِيحَةٌ فَقَالَ لِي بَعْضُكُمْ فَقَالَ لِي لَهَا أَمْرَيْنِ مَعِيَ قَالَ ثُمَّ فَرَجَعَ إِلَى هَاهُنَا وَقَدْ عَمِرْتُ بِظَرْفِ
 مَا رَجَعْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي قُحَيْفَةَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَجَاءَ أَفْخَاؤُهُمَا قَدِ ابْنَيْنِ بَيْنَهُمَا اللَّهُ وَأَنَّى
 عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهَا إِنَّ عَمْرًا طَلَبَ إِلَيَّ اخْتِصَامًا فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ لَهَا مَعِيَ مِيرَةً وَإِنَّ كَهْشَانَ أَرْوَجُهَا
 أَنَا أَحَقُّ بِهَا فَصَلَّيْتُ الْحُسَيْنَ وَكَلَّمْتُ الْحَسَنَ فَقَالَ اللَّهُ وَأَنَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَتَايَ مَرَّعِي
 عَمْرًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَقَّى عَنْهُ وَهُوَ أَحَبُّكُمْ وَلِي الْخِلَافَةُ فَقَالَ قَالَ
 صَدَقْتُ وَلَكِنَّ كَهْشَانَ أَقْطَعُ أَمْرًا دُونَكُمْ بِالْفُطَاةِ عَلَى نَازِلِ مَا يُرِيدُ أَنْ يَأْتِيَ رَأْسًا بِسَبِيلِ اللَّهِ
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَبِئْسَ عَالَمِينَ لَيْسَ خِلَافَتُهُمْ وَلَوْ كُنْتُ رَجُلًا مَجْمُوعًا بِحَاضِرِ شُعْرَةٍ مَعَهُمْ وَيُؤْمِنُونَ بِكَيْفِيَّةِ وَبِئْسَ
 خِلَافَتُهُ وَأَخْبَابُ وَصَفَاءُ بَيْنَهُمْ ظُلُمًا كَبِيرًا وَبِهِ سَطْرُهُ لَيْسَ بِصَوَالِ أَمِيرَةٍ كُنْتُ بِهَا خُورًا وَارِدًا زَوْجًا
 تَكْشِيرُ وَخَيْرٌ مِنْهَا عَلَى الْأَوَّلِ وَبِئْسَ خِلَافَتُهُ بَدْرُ بَيْنِ بَيْنِ نَبْتٍ كُفْرُهُ كَرَاهِيَّةُ خُورٍ وَبِئْسَ خِلَافَتُهُ
 جَدِيدٌ تَحْرِيفٌ نَدَسُوتُكُمْ خِيَارًا وَبِئْسَ كَاهِنُ رَأْسُ كِتَابٍ مَجِيدٍ وَارْتِشَ نَهَاؤُهُ مِنْ خُرُوشِ رَأْسٍ كُنْتُ نَبْتٍ
 بَلَكُمُ تَجْصُوتُكُمْ وَلِي نُورِينَ بِرُءُوسِهِمْ وَفِيكُمْ تَجْرِيْمُكُمْ تَقْطِيلُكُمْ سَوَادًا لَيْسَ بَيْنَ مَا يَسِيرُ كُوشِدُ نَبْرُوتٍ

امام اعظم طوسی در نهضت و استبصار اقرار بر جناب سید المرسلین نمود و گفت یا و دارم که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در یکوقت گوشت خرد متعه النساء را نه و حرام ساخته لغو و باطل است
 البتة الصبیح والا فتر الکلیج تا کجا منقریات قوم را کسی یا و کرد و یا شد که گوشت خرد و دندان گس
 از اینجا باشد آفتاب نیز و زهر بود اگشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر و نازش است و کدام
 یک از این استوجب کفر و نفاق مصرعه فکر هر کس بقدر همت است و علامه و ملوی نور الله
 ضریح در رساله وسیله النجات بچهار بعضی از سائلین و تفهیدین چنین فرموده عبارت سوال
 و جواب استطاب و بنیقام ثبت میشود سوال اول بیان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده
 سفیان و نحو میکنند که مذہب یاقوت است و موافق قرآن و حدیث و کتابهای شیعه همه باطل و
 اقرار است و مذہب اهل بیت نیست بلکه مذہب اهل بیت نیست که سید اریتم و شیعه هم همین دعوی کنند
 که قرآن مذہب است و طریقه یا طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه و کتابهای سفیان
 غیر معتبر میگویند و این با و جواب شافی از آیات قرآنی که در آن جا و ضرورت کسی نباشد و حجت
 گرد و باید داشت که طالبان هدایت بران عمل نمایند و از مذہب باطل دست بردارند و جواب
 ای برادر اول بنیامی هر مذہبی در یافت کن کتابهای هر فریق را یکسو گرد و در طاق نه و چون
 بنیامی هر یکی و تفکرات آن بنابر آیات قرآنی مطابق کن و بنیامی هر کدام مذہب که حکم و راستی
 بینی آن مذہب حق است نه کتابهای آنها میخوان و عمل را و بنیامی هر مذہبی که باطل یا کتابهای آن
 و سادش طمانی دانست و آید از گرد آن گرد و آنها را پاره پاره کن و یقین کن که آن مذہب نیست
 رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذہب طمانیست پس بدانکه بنابر مذہب اهل بیت بر ایمان و تقوی و صلاح
 و رستی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین
 الله علیه و آله و سلم که هزار سال پس و ند و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا
 و نماز کردند و امانت حیات شریف همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بوسه و نوا

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خلافت مجتهدی و انصاف و راستی گزیدند و خدایت الهیت
و محبت آنحضرا بجا آوردند و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنحضرا نشست و خیرست نموده همراه
آنحضرا با کفار جهاد کرده و در بیان آنها نماز خوانده و همیشه با آنحضرا صحبت داشته و بیوفات آنها در حق آنحضرا
و دعای خیر نموده و بسیار روح و مناقب آنحضرا بیان نموده و بنا ندشید و کفر و نفاق خلفای ثانی شده و
غیر هم نهرا ان صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنحضرا ایمان نفاق آورده بودند و هجرت بهم
ریاست و طمع دنیا کرده بودند و همه جهاد و عبادت آنحضرا برای رایا بودند برای خدا و لعنات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بابل است او ایذا رسانیدند و مرتضی علی باباری نکردند و حق او را بزرگ کردند
و متابعت نماز علی رضی الله عنه همراه آنحضرا بنا بر خوف و تقیه بود حتی که علی رضی الله عنه و خضر طاهر
در کجای عمر رضی الله عنه برای تقیه او و نام ببران خود ابو بکر علی و عثمان علی و عمر علی برای تقیه
آنحضرا و صحابه مخلصین اندک بودند و بزرگتر او و سلمان و عمار و جابر و خدیج بن بکر ای برادر
چون بنابر دین و تقیه یافتی پس بدانکه دلیل بر بنا ندشید سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از ان بر اثبات احکام آن بنا کافی است و بنا بر اختصار در اینجا هم چند است نوشته می شود
قوله تعالى والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه و سابقین که اولین اند از مهاجرین و انصار و آنانکه سر و می متابعت
سابقین کردند و نیکی یعنی بایان طاعت رسانیدند خدا از انصار رضی شد و از آنحضرا رضی و اعدا لهم
جنات تجري من تحتها الانهار و بسیار از خدا برا آنحضرا بهشتی که جاری اند از منازان و حشای آنحضرا
خالد بن ولید که این مهاجرین و انصار و متابعت کنندگان آنها در بهشت باشند همیشه این بیت بر زبان
میکنند که مهاجرین انصار سابقین همیشه اند و متابعت کنندگان آنحضرا که بعد از آنحضرا بودند و طاهر
آنها اختیار کردند آنحضرا هم بهشتی اند و شک نیست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و عمر و عثمان علی رضی الله عنهم بسیار می بزرگوارند

اولین اند و هر که ابو بکر از مهاجرین اولین نداند سبب انکار آیت غار کا فر شد قال الله تعالى
اِذَا حُجِرَ الَّذِينَ كَفَرُوا تَوَلَّوْا اَلْفَنِينَ اِذَا هُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ
اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا جَوْنِ بَیْرُونَ کردند رسول خدا را که در حالیکه دوم و دوسم بود و چون بودند
هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا بر خود را که ابو بکر صدیق است
اند و بگین بشود رستیکه خدا با ما است و متابعت کنندگان آن خطا بوقتی مهاجرین انصار اند که بعد
اینها ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در پشت جواب
بود پس ثابت شد که ایشان قطعاً هجرتی اند هر که ایشان را هجرتی نداند سبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر در نیت مقام شیطانیاید و تراوسه دهد که شاید مر او ازین آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه و حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابو بکر و غیره برای
طمع و دنیا جواب بگو که ای ابلیس و روع میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود و خداوند
آینی که اول بعد هجرت و بابت قال نازل شده فرموده اِذْ اَنذَرْتُكَ لَکُمْ بِالْهَمِّ ظَالِمًا
اَوْفَن و و شور داده شد جنگ کردن کفار مر کسان را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین
سبب آنکه آنها از دست کفار ظلم کشیده بودند و اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْمٌ و بدستیکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است اَلَّذِیْ اَخْرَجَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ دِیَارِهِمْ بَغْیًا حَتّٰی اَلَّا یَقُولُوْا
رَبِّنَا اللّٰهُ اَنَا نَمَکَ بَیْرُونَ کرده شدند از سرزمانی شان بغیر حق مگر گفته اند آنها که برو کار با الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که سبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط سبب آن است
را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً الله بود نه بر طمع
و دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفورانند ای برادر هر که ایمان بقرآن دارد
چون بر وثابت شد که خدا تعالی کسی را جفتی فرمود و گفت که آنها درخت بسبیل بودند
باشند تمام عمر اوصاف او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

و میدانند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه سیه لیکه خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که
 این اجتنبی نمودم و درین ضمن شماره به حضرت جمیع زلات و تحقیق گشت پس بگریندگان او
 حق آن کس طبع و تشنه نبودن اعتراض مناسب گشته که درین است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
 بدخستید او را چه ایشسته میکند و ظاهر است که اعتراض کردن ریت مقام کفر است بنده را که
 خدا ایشسته خوانده است البته می باشد است اعتراض کسی در حق می تهری ندارد و او را در حق
 نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس این وجه تمام شبهات و وسوسه شیاطین سابقه
 و احتیاج نماند که جواب آن برده خواهد شد اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلام
 المقدس یا خدا یا مکر مولف شرکار ایمانی او بقلید فاضل طبری در کامل که برده حیا از چهره طما
 بر داشته و غشاده صاحبیت خروج چشم گدشته خوانند گفت که تخمین کی ازها جری بودند بلکه سخن
 حال حضرت بعل زهر افروخته نیت ترویج وطن خود را گذشتند و در حقیقت جواب این نه بیان خبرها
 سیفی ستانی با مقلدین طبری که تمامی این است اصحاب سالتاب رسو کرده است اند که نوزدین و
 اسلام افروزانند الله هم توره و کو کمره الکافرون چیزی دیگر نیست و مالک ترمولف
 رئیس التوحید اختیار لفظ ترویج نسبت بقدر خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
 راه کمال و در باره خاتون جنت رفته فخر اسم الله جمیع التحین عن الرسول و البتول و اولاد الطین
 الطاهرین برهم انکه حکم مولف ترجیح امان مان غلبه چنانچه بطریق اهل سنت است فقط یا خود
 است پس رشتن اول سیایه که از کتاب مستنده اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که اثبات آن کنشی داشته
 باشد چنانکه کتاب اهل تحقیق ترجیح اعمال ضحی خات سالتاب بر آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشریه که سیریل
 مسکه تفصیل نام دارد و همچنین رسایل و یک و کتب و دلیل تشریفات بلکه در تحفه اثنا عشریه نیز تصریح و
 بر این موجود است فادو الله که بگویند انما رانده بانه و نقل با حشاشیرانه که در بخا و قیقه یا نیست و طبع این
 علیه السلام را بخت کفر و حرام است و چه نیست و کفر و نیرنگان با قیقه نمیشود و چه بچشم و لور و شاد و حسن و بوی

دارند و چون جامع باشند از مؤمنین که اسباب لعنهم باشند و گنامان ایشان از مغفرت
 و تکفیر نص قرآن ثابت باشد بالیقین انجاعت بهم و حکم انبیاء علیهم السلام خوانند بود و در
 سب تحقیر و انانیت و بدگفتن نهایت کار آنکه انبیاء را اسباب تحقیر موجود نیست و این را بعد از وجود دوم
 شد و محدود بعد الوجود چون محدود صلیت درین باب باند اتایب بگناه او تعبیر کردن حرمت
 و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر است و مغفرت گنامان ایشان را با قطع از وحی
 و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعت و تعالی رضای الهی باعمال ایشان با تخصیص متعلق باشد
 پس در صحابه پنج اند و بیان انبیاء و یقین باندان بر منصوص است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی
 باشد بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را بالیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفس حسنه است
 بلفظ المقدس و وجه لالت این عبارت بر مقصود جهت اشتراک علت و قیاس اوست و انهم من الشمس
 مان بسیاری از احادیث امامیه بر و ایات کلینی و صدوق و دیگر محدثان در جمیع اصول همین ملاحظه است
 که حق تعالی برای بنده گان از سابقین لا تحین در جای متفرقه فرموده که خاصه هر فرقه گردیده و هر چند
 تاخرین کثرت اعمال خیر نمایند لکن مدارج مهاجرین اولین نمی رسند و علت فضیلت ایشان خبر سابقین است
 و جهت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که متبانی و متبانی تالی فی الغای الهی بود هیچ معلوم نمی شود و این
 برادر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه بعد و یافته بهتر از اعمال الی بعد خواهد بود و وجه المقصود و غایت سعی علمای امامیه
 در روایات علامه و بلوی قدس سره اخیر چنانکه بر یک موقوفات شکی و کثیری دیده است آنکه بعضی
 از علما خلاف این تحقیق گفته و جویش بعد از خاندان کبیر که ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
 مخفی نیست توضیحی لکن امام بنیالی روشن کنم که شیخ جلی امامیه هنوز در سلسله تنزیل سیر المؤمنین از انبیاء اولوا
 العزم از متوفین است چنانکه علامه و بلوی در تحفه شاعیه اشاره بان کرده و صاحب فوائض گفته
 قَالَ بِنِ الْمَطْهَرِ الْحَلِيِّ أَجْمَعَتْ لَهُ مَا مَرَّ عَلَى الْعَلِيِّ الْبَقْدَانِيْنَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 أَفْضَلُ مِنْ أَكْبِيَاءِ غَيْرِهِ أَوْ الْعَزَمِ وَفَضْلُهُ عَلَيْهِمْ خِلَافُ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِينَ

فی ذلک و کذا لک الحمد و کذا لک الحمد مع هذا صاحب حسام اینده سبب مذنب منصوب قرار داده
 معلوم شد که خلاف اینست و توضیح بعضی دیگر قانع نمی باشد اگر چه آن بعضی مرتبه امامت عظمی بدو توفیق
 شد که نشود می بخیره و نور منجی بدو نصیب زند ریخته بود کلام علامه و بلکه نور الهدی مجید و اختراعات و فوائد بلند
 من نه انحرافات و پریشانی فیه مقتضات خیالات خود الزام الی حق و درخواستن کار حضرت
 مؤلف است و در غیره و از اینجاست که دلائل و براین این رساله سخت به نظام افتاده اگر چه نسبت
 بدیگر رسائل حضرت مؤلف عالی مقام در کمیش نیاده تر است تمام فرموده باشد و مناسط اینهمه خرابیها آنکه
 مجتهد جانیسی با وجود دعوی سیادت و در حق کسانی که بدون سلمات اهل سنت قصه الزام در
 دارند و در کتب مطبوعه خویش اصدق دل و نیت صمیم دعای بد فرموده مع هذا ازین حکم مؤلف
 که اعمال زمان غیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف ارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صمد و ز
 لازم می آید که صدقات متأخرین که بحال خلاص در راه خدا داده باشند تیر از اوقات مصداق
 یوسف و یاکان و یخافون و یومکان کان شکر مستطیرا و یطعمون الطعام علی وجه مستحکم
 و بتیما و آسیرا باشد و قتی که روایات کتاب کشف الغم عن حضرت الائمة و مانند آن که دولت
 شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نبوت و صدور امر و تائید شریف با عطا رسا کلین در کما
 سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین و او سخن خواهد رفت پس آنچه ازین
 بزرگان اعمال صاحب صدر یافته بحرب رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تائیدات شریف توای
 صدور معجزات بود و بخلاف متأخرین که آنچه از حسن تبار روی کار آورند ریا و سمعه و ادران اخبار
 و ضلی نیست محض قوت یانی و انا تصدیق غیبی علت آنست که معا و الله منی لک علت اینست علی
 بعض و عناد با صاحب جوارین رسول خدا و جمل است که باعث شرمندگی متشیعین خصوصاً منافق و
 التکلیف از روی این است طایفه که دیده چهارم آنکه حکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم کدام کس بود که اعمال خیر از وصا در نمی شد دلیل این معنی است که احدی

و بعد عتی از صحابه خصوصاً ملازمین صحبت و زمان آن سرور قریباً فتنه جایی آنکه مره بعد از اولی کوفه
بعد از آنکه بتواتر و اتصال بطور انجامد که راه بنوک وقت مراجعت شریف بهمانند آید و وقت مبارک
رازم و بنده و زهر بلال الطمشان کنار بند و در وقت منع دعا و قرطاس چنانچه آنها که بر حصول مایه
از کمین بطون مبارکگاه ظهور نیارند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مولف
از منقربات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه شعاری پیر خنی
رفته و الحمد لله علی کتب خدا یا مگر مناسط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل تسلیم بر صحیح
فاضل جاسسی میتوان گفت که چون الزامی فرج تحقیقی است چون اصل نباشد فرج چگونه تحقیق خواهد بود
انتهی ما فاد فی کتاب المطبوعه صحیح آنکه انکار از سر کردی فاروق و قبل و قال مولف مجابیده
یعنی دستا و دعوا الی الاسلام بعد از فرض تعدیل بنحایت بنین میکشد چه هرگز مومنی نیست که در آن
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خطاب بر طفل می نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و در گصفات
عالیه نظیر خودند آشتند و در ابتدا عمر مثل نخای آن بودند کما قال لار دستانی و غیره بلکه از
بجای مجلسی و اگر تصانیف او ثابت شده که ولادت اینه بر خلاف نبی آدم اتفاق می افتد
یعنی از آن مادر بوجود می آیند و نشود نمائی ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یکساله
بینمایند سر کرده غره باشند یا در حالت اختیار کافری آگشته باشند یا قبیل از قبایل عرب
یا عجم بتوسط شان بر روایات معتبره از فضلاء صلامی اصولی و اخباری منخرافات میرسد
سبزو اگر مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصداقت همدگر کشیدن این مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوار شدن بر سر دوش آن سرور و عدد و هر که در کوه چاه
مدنیه بنور بجا و غیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعث مبارک و مشهور است
مصدق حتی اذا بلغ الله که گردیدند و حروب بغا به پیش آمد و حضرت امیر جمیع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آن زمان اثری از قوت بازو و سر نیزه و سپهر و سکا از ایشان بقول می گشت

یا بمنظره خواجه ملا عین با فرو می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه بست بلکه ابن عباس بن
 عبده امور شد و نظر و تصور باز کردید و محمد بن حنفیه را و و صفین و قتیبه صفوف قتال آراسته مهر
 و محبت از میان خایسته شد چنانکه ظن علی علیه الرحمة فریاد شمر نه آبی در و سر جزیر ناب
 نه مهری در و گرم جرافات از حضور مرصنوی جازت قتال و استعمال سیف اتصال عنایت
 گردید پس او سمیت سبازان لشکر مخالف که رسیدان جولان می کردند و جز خوالی آغاز نموده بودند
 روانه شد و در وقت صبح یزیدی بر سر هم کردن لشکر شام توجه گشت و گوئی شیر و کله کوسیدان
 افتاد و یا بازی بجاعت کیوتران رو نهاده تا آنکه بحال مرد می مردانگی و شیر و فزرا نگی گردان
 لشکر و یزیدین ابی سفیان را بضرب تیغ بید ریغ و طعن کسان جان ستان ره نورد
 بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اجل غلطانید چنانچه ابوالقاسم طوسی شایسته
 گوید شمر بر و زید و آن یلی زورمند و بشمشیر و خنجر بگزر و کند و برید و در شکست
 به بست یلان با سر و سینه و پا و دست و محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قوی چون دید که
 سبازان سینه و مسیره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند توجه بشکر حضرت
 امیر شد و در کاس جادت انسابی را بوسه داد شیر خدا بخشی بجوئی و غنچاری افسر بوده
 باز حکم کرد که زود تریشک مخالف تاز و و پروین و ارباب الغش ساز و گویند که و بار دوم
 شیر بشیبه بیجا و نهنگ در یامی و غاف و الففتر حیدر کرار از غلاف کشید و چنان
 سرعت تمام تاخت و زد که از گشت تا پشته بار و می زمین پانته کوه النود بلند و دریا خون پانته بروج
 و سیل چون روان و از صفوف و گشت بقلب آمد و او شجاعت و ثبات قلب و در کمال
 غلبه عطش که جان طلب آمده بود کالبرق الخاطف از گشت باز کردید یکین درین مراجعت مجوم
 فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرصنوی استمالت او نمود و با سپرد او را سیر فوج و جوت
 که باز بمقابله مخالفین و شجاعت و دلیری و در آوی گوید که مقارن این حال محمد مذکور است

در چشم گردانید و بذره عرض رسانید که و اعجاب شجاعان عرب و عجم حسین را بمبارت طلب میکنند
 در صفا نام ایشان صاف پیر زبان می آرند می پدر بزرگوار تو ایشان امانت کارزاریندی و نام
 عار و تنگ بر خود می نمی حال من بدین بر جسد سید و هنوز مامور بشیرینی می شوم گویند که جناب سید
 نمود که ایجان پدر تو فرزند منی حسین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می پندارم ایشان
 مثل هر دو چشم خود می نگارم فخر الدین بنی خیر اصل این حکایت در کتاب منتخب فی جمع المراتب و خطب
 کرده و مورخین بحال شرح و بسط وارد نموده اند و از نجابت که محمد بن حنفیه علی ابن الحسین رضی الله
 اجمعین فقیه دعوی است بر خویش کرد از صبیان اطفال شمر و خود را از شجاعان و بطالان خیره
 از دینی و زجل و صفید دریافت و باره استدلال است و در و چنانچه روایت ابی عبیده همی بود
 و حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابو جعفر در کافی شاید عدل این دعوی است و هذکذا کفاظه
 ارسل محمد بن الحنفیه الی علی بن الحسین علیهما السلام فخلایه فقال له یا بن اخی قد
 علمت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رفع الوصیه و الامامه من بعده الی امیر المؤمنین
 ثم الی الحسن ثم الی الحسین ع و قد قتل ابوک و لم یوص انا عک و صولت بک و وکادی من
 علی و فی سببی و قد نمی احب بک فی حد انتک فلا تار غنی فی الوصیه و الامامه
 و لا تخا جینی شلح در شانی شرح انجذب گوید و کادی یکسر الو و من علی ای بلاد و اسطی
 و فی سببی بتقدیر و انک فی سببی و قد نمی یفتح القاف کسر الهمله ای ساقی و
 صدک عنی من الجهاد فی و قله حمل و صفیر و نحوهما و ان یمقام حال تا ویلات قوم و سینه
 نازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود این حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود و خوبی عیان شد
 القصه بتقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافر می گشته و نه بدعتش احدی از قبایل سلمان گشته
 در هات امور بحضور فاضل النو و خیل بود باینه و جناب خیر البریه این بزرگان را بسبح لبعبر کام فی انت
 می بود باینه حال شان مثل حال حسین خواهد بود و نگاشتن چنین همراه خویش هم و چنانکه خبر علی و سی

الشيخ ابو العباس وخبره و هم در دیگر غزوات هم بر صحبت شان شفاعت میکردند باینکه زبیر که معمول گردیده
 از وی بیست که چنانچه در تقابله دشمنان را شجاعت یافتمند و همچنین همراه خویش این قسم واقعه دیده
 را نگاه میدارند و العجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طبر و مانند آن دلیل فضیلت آنجناب
 بشمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت بجناب مرتضوی بر آن ثبوت خلافت
 بلا فصل میگردد و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون امر الهی نخواهد بود
 و سمع و بصیر حضرت سید المرسلین را که چنین بودند و در ملازمت و حواریت آنحضرت صلعم بسر میبردند
 و رتق و فتق امور اکثر صوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی رجاء نقل از علم
 الکبیر بلکه به بدایت عقلیه نیز دریافت می شود از کفر و فساد منزعه نمیدهند فاعلموا یا اولی الالباب
 و از ملا حظروا و اینکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسین دارد و بوضوح می بخشد که چنانچه حسین بی اجازت
 در میدان مصافقت نمیدانست همچنین باینکه اجازت بودند بلکه نفس مرتضوی کرم الله وجهه و اخراج
 هر دو امام عظیم شیعیه سابق ازین بدرفتاری رسیده که ابو بکر صدیق روزی ششبار از علف بر کشید
 بسبب کافران حرمی بد خویش متوجه شد و قتلش بهم انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 باز گردانید و از صحبت یافت خود بدو ملوکان مان که بفرید عقل و گیاست و قوت قدسیه نصیب دارند
 جدا نفرمود و نیز استصحاب چنین در غایب فاق نظر بصراحت احادیث و روایات از آن قبل بوده که
 با دشمنان و فرار خود را جدا نمیکند علاوه برین نظریه بعضی از صوفیاء است که حضرت مرتضوی را
 که حکیم خباب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را و ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
 حکمی جدا نمائند از آن طلب کنند و گفت ای تنه اعلی کا کما و در خانه خویش رفت و قبضه شمشیر بدست گرفته و بر
 برآمد و بار سر آن شقی را از دوش برداشت چنانچه قبل ازین از تنه سیر امامیه گذشت کافر میداند یا مثل مالک
 او را نیز نمون پاک عقاد و پاک اعمال می بندد و شمشیرش را که چون بر جای خود در قرآن مجید و حدیث
 ثابت است که حضرت مقدسه انبیاء و مرسل علیهم السلام به جنت کمال فرستاده و عصمت و خوف و خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر و بکار از ایشان کما یجی الشارحه کتاب و روز و در بکار و از آن
 بر سر پیر و نواز خوف و عقاب آبی چندان که بستانند که بر خضاره ای ایشان زخمها بداند و حق تعالی
 بجا بجا در حکمت قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از خبرات مستناید و در احادیث
 شیعه و سنی صریح است که ملائکه تقریرین از روز یکشنبه آفریده شده گاهی بکسب شناسانده اند و بعد از این
 بر روایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر کسی اعمال عبادت و غیره حاصل کند یا نه هم باید که
 اعمال حسنه را تحریک و از عذاب از احوال قیامت این مانند بلکه از بحار الانوار الشارحه کتاب هویدا
 و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم در حق عبودیت الی غیر ذلک پس حضرت
 مولف بحسب خوف و خشیت فاروقی آنچه در مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
 خواهد بود و با اصل مذکور هیچ نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح شفا
 مذکور فضله و قدریه همین پنج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 و باقی انبیاء و مرسلین ضرورت است که از عقاب عذاب آبی تا وقتی که در دنیا باشند نمی ترسید و باشند
 خواهی جناب آند که آبی ایشان را مومن فرماید و خواهی نه لیکن چون مذکور ایشان را با سبها گوناگون
 پوشیده و در هر بهار و خزان بزرگ شایسته یافته حتی که اجماع حضرت مولف و برادر عین الیقینی
 فاضل اخباری اصدقا امانی بعد از خرفش بسیار در روزی که از خدمت علما می وصول
 و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتم تجرید العقاید طوسی بلکه تحقیر و توهین گریزان
 قرار یافت که خواهی ایشان درین کتاب بطریق مدینه و دارامی بیاید و براه اتفاق میرود و درین
 چیز و گرو بر زبانش چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
 دیده باشند که بر غم شان دلالت بر غلبه رجائی خلف داشته باشد با اعتقاد و فرمود که در
 شرح شفا مذکور است قائل شدند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران بر آمده است و
 باینکه شربتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شمر نه چشم عدو خود و بزرگتر عیب است

کل است حد و در چشم دشمنان خمار است * علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سیده الساجدین رضی
 الله عنه و علی ابائمه جمیع در صحیفه کامله میفرماید که الحاکم من در قبضه شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
 این جناب نیست که قبول محلی نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
 و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمارد جز آنکه بحال طیب خاطر دست بجهت قدوه مردمان دراز
 ساخت بلکه بجهت رابر است دعا آنها مقدم داشت یا آنکه در واقع حره خلف آن جناب از منخرین
 یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التجه و الثنا وقت مرگ گیر
 و بجا بجا خط آن آغاز نهاد و چنانچه مفصلاً خواهیم نوشت انشاء الله تعالی بضم آنکه آنچه از فاروق
 در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال خیر مثل حیرت و معیت بهر شکوه و مصداق
 در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال بعد غریبی داشته که قبولیت آن اعمال
 با خصوصیات زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال بعد که خیریت آن بی یقین است
 منصوص نیست و کتب بحال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث امامیه کما و انا ایقل ذلک هم نصرت
 در تکیه آنچه از صحابه کبار بهجت سرور و دو جهان از اعمال و عبادات تعاقب فتاده هیچ عملی برابر آن
 نمی تواند شد علی ثواب تبرאות مع النسا خارج از محبت و استثنای از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثواب
 برابر آن نیست فیکیف از مرتبه چهارم در گذر و بدایت عقل نیز بآن حاکم است که اعمال خیر
 صحابه در زمان حیات شریفه غیر آن ترجیح نام دارد چه با قطع و در محل خود ثابت شده که اعمال
 السیدین از اعمال دیگران زودتر و افضل تر است پس عملی که صاحب کمال را شریک در آن و
 داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود ندانی که بمشارکت جماعت آن عمل است و حدانیه حاصل
 می شود مانند کیفیت که هر جزو از اجزای مرکب بدی می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
 هشتم آنکه آنچه در حدیث ابو بکره قبل و قال بنوده منی نیست که در خاتمه آن بجای صیغه تکلم یعنی
 فعلت لفظ فقال باشد و آن نیست مگر بدین مؤلف یا ذوال اصد قاضی ایمانی او که احتیاط و

عبدالله را چنانکه زید که قبل ازین از کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت برید صاحب کبارند پس باید
که افضلیت ابو موسی شمری مذکور باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه ضمیر
بسوی او می مذکور گردید که هم عدم تکلف است و هم مطالبت اصول و عقاید و هم آنکه دعوی
که ابو موسی شمری اعمال حسنه را بعد از اعمال سابق تفضیل داد و دعوی بی دلیل و حاشا که چنین
باشد چه چنانکه او اعمال لا قدر را تساقط ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این جمال
ظاهر دعوی تفضیل معنی خواهد بود و منتها می تمنای فاروق چنانچه از کربانی و دیگر شروح بوضوح
می بخشد آنست که هرگاه نیز این اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو با هم متضاد میشوند و بعد
آورند و پس از آن ارد که بتوسل اعمالیکه همراه پنجم خبر البشیر بجای آوردیم بخت یابیم و نعم ما قال بعض
العرفاء شمر طاعت ناقص را موجب غفران نشود و را حقیقت گرد و علت عصیان نشود و از صلی و تقی
در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجایب قصه ما در روایات صحاح مرویست بر سر فرائض از آن کتاب
میایم عن سعد بن عقیبة عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان رجل من بني
كان قبلكم يسبني الظن بعلمه فقال لا هله اذا انا مت فجزوني فذكروني في
الجحيم في يوم صايف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال احبك على الذي صنعت قال ما احب اليك
فما قلت فغفر له واصل ابن حكايات هم متفق عليه فریقین است چنانچه از مطالبه کافی کلینی تصنیف
صهوق مایه المومنین انجاء و از سخاوت قرآنی و آیات بنیات کتاب بنطاب سیزده صیغ میشود
یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی من انكحته الله من
عبداء العلماء چنانچه از بحار فاضل مجلسی مخبر شد که در آنست که حضرت پیغمبر صلی
علیه و آله وسلم فرموده که اگر شخصی عمل بعتقاد پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس آنچه از حضرت
فاروق نقلی است یا زید که خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شمر بنده همان به که تفضیر خویش به عذر بدرگاه خدا آورده و نه سراوار خداوند شمس

کس نتواند که بجا آورد و با بکله چون مقدمات صور حیا لیه مولف از قبیل بنابر فاسد باشد
 نتیجه آن که عبد الله عمر اعتقاد کند و گوید که ابو موسی اشعری از فاروق فضل بوده نیز فاسد باشد
 یازدهم آنکه توجیه ضم نفس حرج بمنع می کند کما سبق مراراً ان الموجه مانع لیل و را دخی
 و ادن و از و لیل طلب و استن لیل نیست که مطلب او با وجود ظهور تفهید تا بطلان قبیده
 دوازدهم آنکه بعد از از توجیه مذکور تحاشی و استن نیز موقوف بر مقدمات سابق است
 و فساد آن هیچ شک و یسیری بر قانون منافی نیست نیز و هم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
 رضی الله عنهم جمیع محض فضولی و استن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبد الله
 عمر با فضیلت ابو موسی بر عمر مولف و هو ما یضحا علی النواکی بل الشکلی کما لا یخفی چهاردهم
 آنکه توجیهی درباره فاروق ابو موسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است و ذکر آن
 هوس خام را بخت و سخن بیویت گفته بی حس تشیع که مکلف و دشمنان مرصوبان منافاتی ندارد
 مبتنی تواند بود چنانچه از تصانیف سی علم الهدی مثل تبصره و غیره سمعت ظهور دارد و پانزدهم
 آنکه غرض از آنکه عبد الله بن عباس با جعفر که ساله برستی و بخلاف شدید از اهل بیت نبوی
 تصحیح مولف و قولی که علی بن ابی طالب از تشیع حاصل است نه غایب که بنیاد این قسم توجیه بر تشیع باشد
 تنبیه بدان که اگر الله ذنبک و نو بناد نور الله قلبک و قلونبا که حضرت مولف در مقام عبادت
 معبوده خویش حاشیه ظلمی کرده که مستر میا و که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از او صاحب
 با حادیت صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر حدیث منحصر نیست که مخالف تا و بی کرده
 بوده باشد بلکه گفته لطیف بود ازین حدیث هم بر آورده شد انھت بعینها اقول و نیمایم
 نیز خباب مولف رساله اجمال محل بکار برده و مورد تشیع مجتهد جالسی کما سبق فی صدر نشره
 الرساله شده کاشا شارتی به بعضی از ان حدیث می نمود و جوابش بتفصیل تمام می شنید و لیکن
 فقیر با بعضی نظرات این محبوب بگوید که اگر مراد از دلالت ان حادیت فضیلت جزئی است

بنابر تقلید بان سبب بودی حقیقه در لی تذلیل الی بیت مصروف است و در کمال است و غرض از ایشان
افسانه های عجیب است و لیکن قصد قصه را نیز که این از و چنانچه بسیار می از حصول مایه
در خاطر قصه از ویرایش کن است از توفیق فعلی است و لی التوفیق میده از توفیق **قال الفاضل**
المتبحر الحکیم **بسم الله تعالی** **الی الصراط المستقیم** چون از دعوی حدیث مزبور
و عویم اصداق باقی است از نیم جلی و این بنویس که در صحیح مزبور می مناقب عمر بن الخطاب بن عباس رضی
عنه با خطاب بن خطاب مذکور است بعد عبارت طویل و اما ما اثری از جزیعی فقهو هنر اجماع
و من اجل احکامک و الله لو ان لی طلاع الا در حدیث هبلا افتدایت به من الله عن
قبل ان آراه و این حدیث چنانکه می بنویس صحیح است و خوف شان از غضب زید که هیچ
نصرته بان عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب است یا موصولان جناب است
انساب معنی اشال حضرت سلمان البوز و مرقد او بوده باشد و اما شرع حکما از سید سر و سنی
نرسانیده بودند و نسبت با حضرت جناب تقصیر نگارده بودند که اقتدای طلاع الارض و سبب بعض
ان اراده داشتند و از مواضع روز قیامت چنانکه از قول قبل اراده است خواهیم مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد و خواه بسوی موت یا قیامت بقبریه معنوی رسیده و اگر کسی لفظ
اصحاب جمیع صحابه نبوی مراد گیرد و لا شکر کم است این عباسی بصحبه قبول و این یک در این جهت
اضه و تقصیر نیست چه عزم خود چنین گنای عظیم سوا می خلافت و با تفرع علیها از اخذ فذل و شمس
الی غیر ذلک فاروق غلط واقع نشده و اگر باشد اظهار این بدو حضرت اهل سنت است و توجیه را که بحقیق
که ضامن فرموده چنانچه از ذکر اخباری بخدایت و این است عمری را و اینک علی الصبیان الی کل اندک نبای
انساب است که وقت مرگ در این معنی صحیح جابجوز غالبیاد که این معنی علیا مشیت و ان غیر هم
طالعی مرتب عموم شان که اگر شخص نگار هم باشد از جهت مظلومیت خطه او میشود و چنین است و جزیعی
اعتراف بانیکه این جزیعی مرتب حضرت ابن عباس و اصحاب است و گویند ذات که باده حالت سگ است

خوردن که اگر تمام روی طلا و پیش من بودی بعوض آن کل فدا میکردم قبل از ملاقات
 خدا ایضا موت اینها بهر هضم نفسان شد ز من ایضا غلط گفتم خاک برین اعتنا و نیز
 ساد که از حدیثین اولین شملیه نسبت احداثها صحاح که بطریق عذیه متکثره مرویست حتی که
 اگر دعوی قریبتر کرده شود بعد ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح میرسد پس گشت که حدیث
 بشارت عشره مبشره نمیست چه در اول لای با هر منو عقیقش که علانی است حدیث هم آمده که در حدیث
 بیان کرده اند هرگاه میر این قوی با ثبات رسیده که در حدیث لاتدری ما حدیث بعد از احداث
 همین غصه خلافت مراد باشد جنت بر اصل بعد است گو جنت شد او باشد و چون جنتا محض صفاق
 انکار از یقین منفوریت جناب بن ابی قحافه بحکم لا ادعی ما حدیثون بعد و اخبار بالغیب احداث
 محالیت با جعفرات شهم فرموده اند تبشیر جنت در صورت ارشاد حدیث نور از حدیثین که درین هم حکم
 باجماع نقیضین است اقلیت آن و تقدیم حدیث تبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
 اعظم وقت مرگ که اکابر همان مرتبه بر الکعبه نمی فرمودند که بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
 از اعمال کفایار اسباب بر من نمایند و گاهی در اوان جنتها از جرم و فرح نمایند و حسی کنند که اگر تمام
 روی زمین و نزد من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه اقوال و تحسین باله و قول کریم
 این محفولات نیز مثل حکایت و افسانه بتقلید شیخ حلی که راه اصولیه و از جناب مولف مندرج
 بیاد فقیر آید که علی مذکور در بعضی از تصانیف حدیث در مطاعن خلفای شدیدین عنوان شده است
 علیهم اجمعین از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل نهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که
 وکی باید که این رز و را به پند که مثل رز و نامی کفار صد و ریافت و قول جناب منور و رز و وقت
 نگاه کند که قوت بر الکعبه یعنی مطلب خویش بدیم با جمل اشیا و اتمه اصناف بشمار بران توجه ادا
 لاخصا فیلی از کثیر التعمای میگویم تحسین آنکه بر اطران این اوراق التبعه صد و بیست و شش
 کا صبح اذ این صبح تمام دارد و نعمتیک فی شان نه انقام عصر دروغی انجرا باشد و در دوم آنکه

احقر العباد قبل از طالع شرح بخاری از بنیام در نص من جمعی مولف که ولایت بر خوف حضرت
 فاروق و باره غصب طاعت او تامل میکردم و بدل میگفتم که در بنیام نظر مقدمات سابقه و تصریح
 صاحب الشیعه و دیگر علمای طایفه که بها اکتان تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی با قامت له الطیال
 این خیال نیست بلکه نقطه که حدیث خدایه که در صحیح بخاری در باب غنیمت که تموج کسج البحر عبارت از آن
 سمت وایت یافته ایم دفع و هم مولف فی سبب الفاظ آن وایت اینست که عمر بن حفص بن
 عیاض ثنیان ثنیان شایسته شایسته سمعت حدیثه یقول بینا نحن جلوس عند عمر
 اذ قال لیکم یحفظ قول لیس فی الله علیه وسلم فی الفتنه قال قلت فتنه الرجل فی اهله
 فما له وولایه وجاره یکفرها الصلوة و الصداقه و الا امر بالمعروف و النہی عن المنکر
 قال لیس عن هذا اسئالك و لکن التي تموج کسج البحر قال لیس علیک منها یا بنی امیه
 المؤمنین ان بینک و بینک یا بامعلا قال عمر ایکسر الباب ففتح قال لا بل یکسر
 قال عمر لا یفلح ابدا قلت اجل قلنا لحذیفه اکان عمر یعلم البأس قال نعم فما عاودوه
 عند کلبه و ذلک لانی حدیثه حدیثه لیس یا غالیط فھبنا ان نسأله من الباب فامرنا
 مسرعا فاسأله فقال من الباب قال عمر یعنی خدیفہ میگوید که من با جمعی از اصحاب و عوامین
 خطاب شسته بودم وقتی که او رسید که از شما کسیست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم را و باره
 یاد و شسته باشد گفتیم که من باید وارم که خضر فرموده که فتنه مرد و زن مال و فرزند و همسایه و شریک
 که نماز کند و او را من به یکی نمودن از بدی از بدی شدن تدارک آن میکند عمر گفت من از این
 سوال نمیکنم بلکه از این شسته برسم که موثرین سبب است مخصوصیت کثرت رعت مثل موج و ریاحین
 گفتیم از این فتنه بر تو باکی نیست زیرا که در سیانه زمان تو آن فتنه دروازه است بند کرده شده که
 هیچ فتنه در زمان هرگز بر پا نگردد و عمر گفت ای خدیفہ آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند کشاد گفتیم
 نخواهند کشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست قیامت نیند خواهد شد چنانچه معمول

که بعد از آنکه استیقام در روزه متعین نیست گفتیم بی راسخ کیونی راوی گوید با حدیثی گفتیم که آنجا می رسید
 آن روزه را خدای تعالی خوب است چنانکه می دانم که شب در وقت روزه آید و شب را که
 من حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کردم که هرگز منظره را می دیدم و او را در آن گنجایش نیست
 می گوید که حدیثی در حدیث بود و قدرت نیافتم که از وی پرسیم که مراد از روزه که بود پس رو
 که در علم و شرف و علم و دخل و دستگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جوابی تمام داشت امر کردیم
 پس او پرسید حدیثی گفت که مراد از روزه مطلق که مانع از فتنه بود و ذات عمر است نه می محصله
 از طاعت اخذ نیست پس بوضع می بخشد که چون روزه عظمی حدیث نبوی نیست که بعد از من قیام
 وقوع خواهد یافت کسی خلیفه ساخت تا پیش از بخار و که درت نموده باشد چنانکه حضرات اهل
 شیع گمان می برند که مقصود او از شوری صرف خلا از حضرت است طاعت و کلام آدم بر
 شهادت فاروق عظیم پس آنکه خود امام محمد بن محمد بن جبار در کربلا حدیثی نیز در کتاب
 و بیضی آنکه حدیثی آورده اند که در شهادت و فصلی است و می دانستند که شهادت آن
 رَجُلٌ نَسَا سَعْدُ عَزَقَاتِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَحَدًا وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَخَفَّ بِهِمْ فَقَالَ اثْبُتْ مَعَا عَلَيْكُمْ لَا أَنْبِي وَ
 صَدِّيقُ أَوْ شَهِيدُ أَعْنِي رُوِيَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَرِوَاهُ عَالِمٌ صَالِحٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكُوهٍ أَحَدُ رُفُقِ افْرَدُوهُ
 صدیق و فاروق و عی النورین بودند پس کوه بلزله در آمد حضرت فرمود بجای خود باش و تسنزل
 مشو که بر تو کسی بر نیامده مگر یک شب و یک صدیق که فی الحال این و صدیقتانند با عمر و عثمان که
 آنرا شهادت خوانند شده و آنجا بصیغه مفرد از آنست که در فعل تنبیه و جمع بر است و بر همین معنی فلان
 صیغه تنبیه که در بعضی از روایات واقع است فلان حدیث یفسر بعضیها که صرح به التوافق مرار
 و تکرار و دلیل شبیهات آنجا بلکه دیگر جوانین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز قصصی است که در کتب
 واقع شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بودند اندیشه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در صحیح خود روایات

مبنی بر کمال این علی بن محمد بن هرگاه بر حدیث خلیفه و انچه بدان تعلق دارد احاطه کنی حال نص
 فرمودی حضرت را صحت شد که سراسر بی بی نیست بلکه از اصغرها تا عظام و بدو را ستی از خیالات تمام
 من بعد که شرح بخاری بدست آمد و مراجعت این تمام واقع شد و یافتیم که سیل اکثری را شارحین این
 کتاب طایفه ای هستند که با وجود حسن و بسیار نقد و طراوت بشری بجا آورده و گفته اند الان حضرت
 باطلون است یعنی که صاحب تیر توضیح شرح اجماع صحیح می گوید قوله من اجلک کان تفرس الکفتنه
 سطره بعد یعنی خیر حضرت عمر بن الخطاب بن عباس و باشد او از آن بود که بفرست و است
 فتنه بودی بعد از من بر پا خواهد شد و لا یعقوب بانی صاحب خیر جاری می مقام اهل
 نصیح رفتند و گفته اند لا قرب ان یقال ان عماده رضى الله عنه ان جردی کما کلمه که گفت
 با اماننا عن جد و نسل الفتن و ظهورها کما مر سابقا من حدیث حدیثه فادانوقیت
 یظهر الفتن فیمایک فی عمری الذلک و کلمه النفسی و اما خصه بالذکر و الکلام من
 مسوقا معه و لا انه کان حدیث السن فوق بقاءه الی ان حدثت الفتن و من جملتها
 قتل عثمان رضى الله عنه و وقوع الحرب من اجل و الضیقین و اماده نیریدا و قتل الحسین
 علی رضى الله عنه و قتل ابی البر و فتنه حکم و حجاج یعنی در توجیه این حدیث بیشتر
 که گفته شود که او فاروق است که این همه بقراری من بر آسمانست زیرا که فتنه از آن من
 ممنوع بود بعد از وفات من و میان اهل اسلام فتنه نابر پا خواهد شد پس حال شما خیر میگویم و تخصیص
 عباس بن و وجهت باین که بخاری بود و دوم آنکه بسبب جوالی ظن بقبار این عباس تا ظهور
 فتنه باشد مثل قتل عثمان بن ابی النورین و وقوع حرب جل و صفین و سلطنت زید بن و قتل شهید کربلا و از
 زید و فتنه است حجاج غالب بود از این کلام که صاحب خیر جاری گفت و جدا صالت این عباس
 و بیت فرحت یکران در کلام فاروق عظم نیز بود است و معا و الد اگر مراد خوف از خلافت
 و ایصال ضرر بابل بیت اطهر می بود چنانچه قاتل مولات آن میکند اصالت این عباس

و بهیئت خطاب میرود و الا طبعین و قلب موصوع میشد برین تقدیر یا یستی فرمود که اما متری
 من جرنجی فمکن یا کون علی بن ابی طالب و اولیس فلیس خدا یا بگوید یا فرعون و گمان مولف بر
 موضوع خود نیست باشد کما و سبجی فی المسک الثانی انشاء الله تعالی و شوهم میاود که شاید دیگر شارحین
 توجیهی برین مقام کرده باشند که با حد از دلالات مفید خیال مولف باشد زیرا که خلاصه آن تبصیح حفظ
 عسقلان و شیخ جلال الدین سیوانست که جرج فاروق را می صاحب بر باره اختلاف بود ایشان
 بحسب سیار که قیام قلند مینابین المسلمین و خلافتش شوهم نباشد فاین نه امانت مولف
 آنکه اندر مولف از جرج خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول من اجلک من اجل صاحبک فیهی
 بر آنست که ابن عباس مع خلافت بلا فضل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و اینجای الحق مجرب
 و ایشان بختیم را بن عباس است که اهل نظر هر شرح کتاب الحادیث و اسرار الرجال مثل الاستیعاب
 و اسد الغاب و الاصابه فی تمیز الصحابه و غیره احوال انبیا و اعدا الامتیه برین تبصیر کتب محققه
 نمی نماند که بر توین او فراموش نموده اندانی که کشی و غیر او و توین بعد از آن بزرگ گفتگو دارند و
 احادیث در باب ایراد میکنند خواجه فقیر بحدان بسیار از آن روایا بخاطر خویش محفوظ از وزن
 بحجت مخالفان قطب بر اشاره کفایت کرد و چون با عرافت لقب جایزین است و ضمیمه باقیه
 از اصحاب سید المسلمین عمل به صادر نشده بر عصب خلافت و حق تلفی اهل بیت مال انبیه و اوایل
 و قال بدان بکشید که ابن عباس گزینا اهل بیت بنو النبی اند و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
 نیز بر گوسا که پستی و درازستی او دلالت تمام دارد کما سبجی انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
 اصحاب انصاف خلفا بنو و آخر چه بود باعث قبح او اگر چیزی دیگر باشد بعضی این روایا با حیا و ایا
 زنا و لو اطمع سیکر یا شرب خمیری نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علما امامیه بفرموده است
 اندر تبرکات مجلسی و بجا و حق البیقین قمار می با و طنبور مینویخت لی غیر ذلک من الکبار چه ارم
 احتمالات جمیع ضمیر انقل که در آن را و سید بن خضر و سید بن قیس است که هنوز حضرت مولف

اصد قایم بمانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شریک بن افادات که عجز به اولی الامر
 بلکه اخوه که روزگار است بودند صحیح بخاری را چشم ندیده در صد و مناظره با علامی اعلام گردیده اند بعضی
 از عبارات مؤلف نیز که تعلق بخاشی دارد با بعضی مناظر است که مستحق النشر است و گفتنی بهائما
 مبینا که پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول روت الهی نزاعی حق نیست مگر برای
 انبیاء و اهل بیت برای کفر و شقیه فانهم عن ربهم یومضون پس عتقاد بریت نزد
 مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیما بین فیهم المولف قطعاً خدا را با مکر او لیاء مؤلف بجای
 دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المومنین از غضب خلافت
 بر آنست که لفظ خبری مراد از آنست که من اجل فلان رخاوت است و بر بالضر و بر غیض باشد که شکار و مضامین
 الیه لفظ اجل خوفی مثل تطلم داشته باشد و هر منوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان معنی غمخواری
 و باره استعمال پیدا بد از قاموس محوط و محاج جوهر نیز همین امر دریافت میشود و از مخایه جزیره
 در حل بعضی از لغات احادیث بنویسند صلی الله علیه و آله و سلم تراوف لفظ من اجله و لاسله
 و منوع تمام دارد و همچنین از شرح جامع بخاری سیما از خبر جاری کمالا بنی علی بن قیس جالبی اگر
 لفظ منکاب می من اجلک طلاق می یافت و منوع بعضی خوف میبوی قبل و قال مؤلف کنجایش
 سید شت و اولیس فلین ستم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه و باره تطلم
 اعتقاد و شیعیه هر است نمی نشینند فضلا عن اعتقاد و ناسعنا شریسته و جماعه نیز که هنوز و تطلم
 عباس نظر باصول شیعه خوف و فشار و کلام است چه جای آنکه جمیع اصحاب بتاؤ از فاروق باشند و او از بنی
 جمیعاً خوف غلبه داشته باشد و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مر فایحایم فارغ
 باشند و در روز فاش جهان گریه و بکا نمایند که چنانکه احدی از بنی است منقول نباشد بنی
 شیخ ابو العباس فرموده الله ان یضمه الیه الضمانه الذمیه و یجترع فیها الاحتمالات
 الرکیله السقیة ما شتم آنکه عواخذند که جا بجا نمودن دلیل بر آنست که حضرت نور

يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ وَلَا كُلَّ ذَلِكَ لَقَدْ صَحِّحَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَحْسَنْتَ
 صَحْبَتَهُ ثُمَّ فَارَقْتَ وَهُوَ رَاحِلٌ عَنْكَ ثُمَّ صَحَّبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صَحْبَتَهُ ثُمَّ فَارَقْتَ
 وَهُوَ عَنْكَ رَاحِلٌ ثُمَّ صَحَّبْتَ صَحْبَتَهُمْ فَأَحْسَنْتَ صَحْبَتَهُمْ وَلَكِنْ فَارَقْتَهُمْ فَتَفَارَقْتَهُمْ
 وَهُمْ عَنْكَ رَاضُونَ قَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صَحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَرَضَاهُ فَإِنَّمَا ذَاكَ مِنْ مَرَّةٍ اللَّهُ مِنْ بَيْدٍ عَلَى وَأَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صَحْبَةِ أَبِي بَكْرٍ
 رَضَاهُ فَإِنَّمَا ذَاكَ مِنْ مَرَّةٍ اللَّهُ مِنْ بَيْدٍ عَلَى وَأَمَا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِي فَهُوَ مِنْ أَجْلِكَ مِنْ
 أَجْلِ صَحَابِكَ أَوْ أَصْحَابِكَ وَاللَّهُ لَوَ أَنَّ لِي ظِلَاعَ الْأَرْضِ هَبْلًا لَقَدَّيْتُ بِهِ مِنْ عَيْنِي
 اللَّهُ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ وَمَوْجِبِ الْإِنْجَالِ أَتَى الْكَلْبَ جَارِيَةً وَمُنَاقِبَ تَرْضَى قَوْلَ حَضْرَتِ عَمْرِو بْنِ
 الْقَعْقَعِ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْقَعْقَعِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلَى رَاحِلٍ شَتَّى فَلَمَّا لَهَا رَاوِي بَيْنَ
 بَيْتِ كَيْفَ تَكُنْ نَفْسُ بَيْنَ بَيْنِ جَدَّيْنِ أَكَلَتْ فَكَلَّ نَفْسُ بَاعِثَ بَرَاءِ بْنِ جَدِّهِ وَمُنَاقِبَ
 فَارُوقَ كُتِبَتْهُ وَازْنِيقَامِ وَاضْعَى ثُبُوكَ حَضْرَتِ مَوْلَى أَصْدِقَاءِ حَكَمِ لَطُولِ عِبَارَتِ مَعْنُوهُ بِاسْقَاطِ
 بِرِوَاغْتِنَةِ تَابِذِ بِنِ عَوَامِ طَلِبَةِ مَرَكَزِ شُودِ كَيْرَادِ وَنَجْدِ بَشَرِ وَمُنَاقِبَ تَطَرُّبِ بَيْنِ بَيْتِ كَيْفَ تَكُنْ
 بِالْمَدِينَةِ التَّلْبِيسِ وَوَارِدِهِمْ أَنَّهُ خِيَالِ مَوْلَى كَيْفَ فَارُوقِ رَاحِلِ بَرَاءِ بْنِ جَدِّهِ
 لَطَرِ غَضَبِ حَقِّقِ اِبْلِ بَيْتِ مِي رَسِيدِ تَلْمُزِ نِفَاقِ ابْنِ عَبَّاسٍ تَزِيرِ كَيْرَادِ وَتَبْدِ اِبْطَرَفِ خَوْفِ
 بِي وَرِغَاوَسْتِ كَسِي صَوَانِ خَدَاوَسُورِ وَصَدِيقِ وَجَمِيعِ مَوْثِقِ بَرَاءِ فَارُوقِ ثَابِتِ كَرْدِ وَجَدِّهِ
 اِسْمُ كَيْرَادِ خَدَاوَسُورِ سَبْطِ بِلَاوَرِ وَتَابِ اِعْمِدِ شَرِجِ شَدِيدِ بِلَاوَرِ اِلْاِشَانِ اِلْاِنْفِصَالِ اِلْاِنْفِصَالِ
 بَاوَا بِيهِمْ مَالِيسِ فِي قَلْبِهِمْ مَعَاذِ اَللَّهِ مِنْ لَكِ بِرِجْدِ نِفَاقِ ابْنِ عَبَّاسٍ اِهْوَالِ اِمَامِ بِيْكَرِ
 اَللَّهِ كَسِي اِزْاِئِلِ حَقِّ اِبْنِ قَائِلِ بَاشِدِ بِلَاوَرِ اِلْاِشَانِ بِاِصْوَالِ خَوْشِ اِبْنِ عَبَّاسٍ اِفْاِوَاكِ سِيْرِهِمْ
 اَللَّهِ خِيَالِ خَامِ مَوْلَى عَالِمِ قَامِ سَلَامِ اَللَّهِ كَسِي فَارُوقِ اِعْظَمِ مَكْدِ سِلْبِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَصْدِ كَرْدِ
 زِيرِ اِبْنِ عَبَّاسٍ مِي كُوَيْدِ كَيْفَ كَسِي اِنْفِصَالِ خَوْشِ وَخَوْشِ وَخَوْشِ وَخَوْشِ وَخَوْشِ وَخَوْشِ

و آنکه وسلم از تو در حالت خورسندی دفات فرموده و فاروق گفت که من از تو و علی بن ابیطالب
ابو و رسولان مقداد خوف میکنم و لا محاله سیدانم که شما با من عداوتی سیدارید پس رشتاق خود او را
در و عکونید داشته باشد و تقریر او بر خلاف این تذکیر لایات او و فیلزم التناقض فی قدم بطمان بودن
فی قلب المؤلف و محله علی کت چهار و هم آنکه سنان که علامت بیان غلبه جابر خوف است
ازین غلبه در عین وقت موت و حضور قاضی الارواح است که روحی مشکوکه الصانع عیالیه
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللّٰهِ وَقَالَ الْحَقُّوقُ
الدَّهْلَوِيُّ فِي تَرْجُمَةِ هَذَا حَتَّى عَلَى تَحْسِينِ الظَّنِّ بِاللّٰهِ فِي حَالَةِ الْمَوْتِ اِعْتِمَادًا عَلَى أَضْمَالِ
وَكَمَرِهِ قَالَ ابْنُ عَرَبٍ عَلَامَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يَكُونَ الْغَالِبُ فِي مَدَّةِ الْحَيَاةِ الْخَوْفُ فَإِذَا
جَاءَ الْمَوْتُ يَغْلِبُ الرَّجَاءُ بِسَبَبِ أَنْ يَكُنِيَ بِأَثْبَاتٍ سَانِدَةٍ كَمَا حَدَّثَ عَنْهُ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ
أَنَّ رَجُلًا قَبْلَ إِيَّانِ بَلْكَ لَفْظِ مَا طَعَنَ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ بِأَنَّهُ يَكُنِيَ بِأَثْبَاتٍ سَانِدَةٍ كَمَا حَدَّثَ عَنْهُ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ
بَرَأَنَتْ كَمَا فِي رِوَايَاتٍ زُرَّاحٍ بَلْكَ لَفْظِ مَا طَعَنَ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ بِأَنَّهُ يَكُنِيَ بِأَثْبَاتٍ سَانِدَةٍ كَمَا حَدَّثَ عَنْهُ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ
نُكْرَهُ بَلْكَ لَفْظِ مَا طَعَنَ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ بِأَنَّهُ يَكُنِيَ بِأَثْبَاتٍ سَانِدَةٍ كَمَا حَدَّثَ عَنْهُ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ
تَعَالَى وَدَرِغَمِ قَامِ لَطِيفِ اسْتِ بِنِ قِيَقِ كَمَا حَدَّثَ عَنْهُ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ بِأَنَّهُ يَكُنِيَ بِأَثْبَاتٍ سَانِدَةٍ كَمَا حَدَّثَ عَنْهُ عَمْرُو بْنُ جَالْتِ
بَدِست آمد در همین جای بدست مشکوکه و قول ساج که فقیر بلامرأجت باصل بعینه ذکر کردم دلیل بر
خود آورده میکنم وقت طبع رساله بعد از انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق و دیگری
لا اله الا الله علیهم السلام اجمال درینید پرداخت تا عوام در آینه افقند و دانند که حال شما چیست
خفیه ثانی خالی از علامت یا نبی بود پسر مخفی نماند که در اصل سالن مذکور که تا و سال بلکه زیاده از آن
در کشمکش خود اثبات فتاده بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علیه
مَا كُنَّا نَعْمَلُ فِي مَسْئَلَةِ الصِّدْقِ عَلَى الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ انْصَرَفَ الْبُيُوتُ كُلُّهَا عَلَى الشَّيْخِ فَقَالَ
طَوْرًا لَكَ بِأَنَّ تَأْكُلَ الْكَلْبُ الْكَلْبَ وَتَقَعُ عَلَى الشَّيْخِ لَوْ دَرَسْتَ فِي تَحْقِيقِ نَيْفِهَا الطَّائِفُ ابْنُ

المبارك

المبادی و غیر الصالحی قال را می بویکر الصدوق طیارا و قعا علی شجرة فقال یا
 طیارا الله کود دستان کمت شجرة الی جانب لطیر یومر کل کل فاختار فاد خلنی
 فاکه قال کنت اذ ذکرنی ثم اخرجنی فبرأ و کم اکن بشرا تاکه در باشد که در صورت
 ارشاد کرده اند محمول بر نهضت نفس خواه خوف الهی می تواند شد که چنین گویند نهضت نفس که گاهی تنها
 بودن از قسم نبات و گاهی از ان هم در گذشته از فضل نبات زدگر صحابا با ثور نیست و حی قوی بری
 چنین خوف میاید بلکه نوع اعلا شکرت منعم تحقیقی است که او بایت و لقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع
 می خد و ایشان بکثرت که شرف چنین در ان حاصل بود گذشته تنامی نباتیت بلکه حیوانیت توان
 گفت دارند و لک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش از همین جنس سبب محو شدن از خطوط عرضیه بخوبی در
 فهم همچنان رینامد و الا تجربه بر آنهم تصریحی واقع می شد و متبادر آن جزین نیست که این عبارت مطروح
 در خرافات و خرافات همگرا فادات مطبوعه بی کم و کاست بنمایند سهند اکبر از تصانیف علما
 قوم که مولف از جمله مقلدین ثنانت موجود است جایجا بقسم روایات البطریق می رند و زیاده از
 در باره خلفا را شدن بنمایند تصوی می نمایند صریح بعد واضح باد که فقیر اکنون در مضیقات
 کلام اجمالی مرتب میکند بگوشتن ان بد شنید که از خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی
 صدور یافته عین اتباع مستن نبویه بوده کاش خیرت مولف کتاب مکارم الاخلاق را میدید و در
 یافت میکرد که درین امور چه حادث در طرق ما میسر گردانیده بلکه آن صایا ابوز غفرار است
 رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی ان فتاده و از عبارت و صفت و ترجمه بلای
 ند کور پیست که در ان و غیر از مومنین کسی حاضر نبود و از ثناء آن متعارف واقع است که امی ابو
 بدانکه اگر شما نماز کنید تا بمقدار یک دو تا شود و روزه دارید چند آنکه تا را شود نفع ندید مگر مقدار
 و روح و تقوی باشد امی ابو ذر اگر در عمل باشد مثل عمل مفتا و پیغمبر باید که آن عمل اختیار داند و برسد
 و از پنجا کمال فضائل عظمت و بخت شریف باید بود که یا وصف یا و است احوال از هر کجانی

قره العین بنی شعیب انشا چه خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت عیسی بن
 بنیروایات کنز العمال علی نقل المؤلف از حساب روز جزا و احوال شد اید قیامت رسید و کمالات
 زینحار خیال نمی آورد و از روی بنایت و عبادت میفرمود باقی ماند آنکه این قسم تنها ما از دیگر
 صحابه مرویت پس این همان شهادت علی النقی است که باظهار صاحب تر به در مناظره رسید
 اشکین انار اند بر آنکه الی یوم الدین کمایدل علیه کتاب عزة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
 متقدمین مثل کشوری قابل صغالی باشد خصوصاً از حضرت مولف که بلاری کتاب صحیح بخاری هم
 بنور و احسان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مولف در فن کلام و تتبع احادیث انبیاء
 و ائمه علیهم السلام طفل ایچده است او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار با خصوص
 مقبولین لسانی امامیه روایت چشم عبرت بیننده النون حسیله بجلد هاشم جبار که حقیقه و جوش
 ذکر واقع کلمات این آرزو نازکت بمروری بقول بنید که سلمان گفت یا لیتنی کنی گنگستا
 لا هلی فاکلوا الحی و صرنا فاکلنا و کما استمع بدکیر الشارعی کلش بنی عیال خود گرفته
 بودی دست مرابره باره می کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر و رزق بگوش من نمی رسید طاهر اصیل
 عیال و آلات بر آن که سر سستی و ضد تنگداری ایشان اید الوصف الاویدیت علی ایشان
 بود و وصل خلقت خود بخلی و دشمنه خواهستند که دیگران خصوصاً آل عبا و بن عبد الطیف را بگویند
 بی تحقیق همین است که اول خوشن بعد و دشمنان کنول از زبان صدق ترخان حضرت شهید طیف
 لفظی منقول میگردد که بر خید بدالات مطابق بر بن آرزو و اولالات ندارد و مگر بدالات التزام آخر
 ما شن بسوی همین چیزی کشد چنانچه روایت مالی بنیج صدوق سنوچ شود حدیثنا محمد بن موسی
 ابن التوکل قال حدیثنا علی بن الحسین اسعد ابادی قال حدیثنا اسحاق بن محمد
 بن محمد بن محمد بن سنان عن الفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابي یحیی عن
 علیه السلام قال سئل الحسن بن علی فقیل له کفیت اصیبت یا ابن رسول الله

عش و کرمی افلاک عمامه و الید و ملائکه و جن و انس و غیرهم منقول است ختم کنم عن ابی حمزه رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اری ما لا ترون و اسمع ما لا تسمعون
اطب السماء و قولها ان تبسط ما فیها من صنع اربع اصابع الا و ملک و اضع جهته لله سجدا
والله لو تعلمون ما اعلم الضحک کم قلیلا و لیکنه کثیرا و ما تذکرتم بالنساء علی المنبر و خیر
الا الصبیح یجاءون الی الله لوددت انکنت شیعة تصعد قال الطیثمی فی قوله
لوددت انکنت شیعة تصعد هو کلام ابی ذر اشبهه و النبی صلی الله علیه و سلم
اعلم ان الله عز وجل یقر علیکم ما لا اوضع عما هو فیہ و تسمی قوله هو اظهاک الخوف فیها
و تسمی انما یجئکم الله من عباده العلماء انتم یخضعون
یعنی یقر حقانیت و استیجاب که بشارت و غیره علی او علیه السلام فرمود که حق است و هم خیرید که بشارت
و تسمی خیر که شما از فی شوق و محبت و جوار که است هم نالی نیست مگر که فرشته بشای خود را بشارت
ناتان خدایه بخدا کند و هم که شما میاید و تسمی شما هم که خدایه بگوید و بسیار بگوید و بسیار
و تسمی رب مودود را که ان خبر افتخیر و بختیکه من زروی ان دارم که در حق میبودم که فرمودم که
ان ابی جری خارج قلین می کردند و گریه ای ترا برای علوفه انعام می بردند ملا مجلسی بعد جل افغان
این حدیث از شما خبر دیکه حاصل منقوش گذشت میگوید که طبعی برین حدیث شوق و بختیکه دیکه تسمی
خاتم حدیث یعنی تسمی ابی ذر حق کلام ابی ذر باشد کلام جناب سید انام که ازین زرو نامیرا و
است ملا مجلسی در ان میگوید که مقصود از ان اظهار خوف و خشیت الهی است که سنانی اقریب
عظمت نیست بلکه این است که مودود و شید میباید یعنی که حق تعالی و قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا می کنند از بندگانش مگر علمای انهی محصله احقر العباد و اما کن زبان خود را مثل خمیر
و جانی غیر ما کمال خشونت آلاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خسوفات نمائند
و قلب قلیل و فاشن که متعلق بتناهی صدیق اکبر است چه بخنان سخت که از قلمش نمی چکد یا بخواهد

سوفت و اگر علمای هند پیش ازین قسم تقریر با جز آنکه اصل شریعت را که تهنید نفس و کتاب
 اخلاق جمیل و تواضع و فروتنی است برهنه زنند و برینست خیر البریه و اولاد طاهرین
 و اصحاب طیبین و خیریه کنند و فادش هیچ خیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلافت ملوک کهنه چه بر
 تشییر او کی کرد که دخل و معقولات نمود و از انهم در گذشته علم دنیا و اوصیاء را که ماثور و منقول است
 بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن حدیث را از دست تافت ضرورت شرعی اصحاب و هراس
 احباب با عت توجه جوابش گردید و در این فقیر بزدان کشید و الا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
 الرحمه نظم کرده مصرعه جواب جان بدلان باشد خموشی چون علمای زمان طلب معاش جوع بموت آفرید
 و بعضی جهت وجود دیگر تمیعا تشامی نمودند و اجرات تمام تبالیف بمرید اگر این امور را از علما
 که بی برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهند بعید خواهد بود اللهم ابدل الذین و المسلمین
 بظهورهم عاكلا و تبارک لا من اعدائهم را که او را جلا و افخ که کنوز الملک
 و الملک کون الالف و غلبه علی من اعرض عن سنن جدیک من اهل الجور و النفاق
 و نشر بخدا هم کما بشرت جدک خیر الوری و قلت له انا فتخداک فتخا مینا و سوره
 و جوههم فی الدنیا کما سودت جوههم و الاخره و اعدت لهم عذابا مهینا و در علمان قصیده
 کما دمرت علی قد ما هم تدبروا فلا یصلحون الا قلیلا و لا یتکون الا کثیرا و یعیشون ذمما
 و یصلحون سعیرا یا سر و هم آنکه قید منعم با اعتبار مفهوم و لالت بران دارد که فعل الو
 لو لو عین بدان و او حکم نظم او که از اهل سنت صدور یافت تحت نظم و سید است لیکن فقیر حیرا
 که چون بر مجربیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کمالنهای نیز اعتراف مجربیت او
 موجود و انانکه سر سبستی و از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان تنهرا با جناب است کما لا یخفی
 علی من طالع الفضل و روایات التی و ده الفاضل الطبری فی الکتاب المور و در نظم او که اقم نظار قیامت
 قال الله تبارک و تعالی ان الشیء کظلمه عظیمه قطع نظر ازین چون از احادیث سابقه که در دست

امامیه هم استفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات مدینه و بدر
 رضوان الهی گشته و برقی و محاشش زیاده بر باقی عالمی افزا گرفته پس که در اقطار این نور کوه
 البته ظالم و جفا کار خواهد بود و همچنین حادثه دیگر بر کمال ظلم و جور افاض صریح و قهت فتنه که اول
 علان چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است این سخن این سخن
 جور و جفا یک بر فتنه که بدست اهل بیت تمام اهل الش و پیش غیر از خفاش نشان شل زیاده از فتنه
 رابعه النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب علی بن صدق صواب طلب فدای می سپردن آن
 پرست بلای و شنی اهل بیت رسالت را از بنجا قیاس می برد که در هر سال از اسم این عید را می خوانند
 بجا آوردن و با شکل محول همان معال که کرون که آن مجوسی بدین برقم تشیعین بعمل آورده و عین حق
 و پیرویت است که از ابولو و این جابایا گرفته اند بار خدا یا که چنانچه بر اصول شیعه شکر است
 و نبوت جمع تواند شد و اتفاق بهر معنی که باشد یا امامت متفق الاجتماع است چنانچه بر بنده و تفسیر
 اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی همین نزد علمای طائفه بابائش کدین مقصد و وجه
 نباشد و نیز اگر بنده مجلسی که این همه کرد و بلا و کذب و افراط را بگفته است مثل جهان پیوسته ام
 کاشم فانی شوند و مناظره اهل حق جان سلامت بنزد زیر که نزد و روغ که هر کس را بخواهد
 شناسد و هم آنکه تفسیر حزن که برای این عباس و در صحابه بود از حدیث بخاری در ضمن قاضی
 حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه بدیشینه که تواند بود که فتنه خنجر مذکور باشد و فتنه
 بغداد تعبیر فرموده باشد و از تفسیر فریقین نماید علی جمیع البیان صحت این استعمال و الطلاق
 نیز سمعته نه بود و در و تحمل که اراه همیشه ماضی از باب محال بود پس خانی است که قسم است که با
 اینقدر زرد انتم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و غدا را نماید و مقصد از این بیان علمت فتنه است پس
 جواب این عیان فاروقی و در باره نفس و شکر قنار خنجر و است بدو تمام شد یعنی خنجر من با کسی
 خویش نیست بلکه برای شامت و در فتنه واقع نشود و آجمال دیگر آنکه سالی است که معلوم شد که

جزع تو برای اصحاب است فقط برای نفس خود خونی داری پس جهاب داد که خوف شدید دارم
 و اینقدر فدی می دهم قبل از آنکه عذاب بیستم و نه شان لایبیا و الاولیا الماعرف سابقا و
 شارحین مثل ملا یعقوب خیرا و معنی خیر است کمالا یعنی مقصد هم آنکه قید ادعای قرب تو در حدیث
 سابقه که از صحیح بخاری و موطا مالک مشهور است آنکه با نفس صحبت در زمین لایبیا که بلاشبه هر دو
 بخاری موجود و دلیل نیست که سلف نچه در ضعیف صحبت صحیح فرمود و بار در صدر رساله فلی فرموده یعنی
 احادیث سند بخیران شبیه از زبان خبر صادق است بخاطرش هرگز نیست چنانچه این است که طبیعت
 و حد از جیب بخیر صلی الله علیه و آله می کشد و این طبیعت بدون قیاس معتدل نمی شود چنانچه از کلام امام
 نووی رحمه الله علیه قبل ازین بوضوح انجاسید پس حق تو از اولین عدم تو از آخرین یعنی چه یا خدایا
 مگر صحبت منحصر درین و حدیث اولی باشد و این سخن که پیش نیست علاوه بعد از حکم بقطیعت و
 از حضور فالن النوراضا و لفظ قرب به جبریت میگرد و بعد هم آنکه به عتدای عالم یعنی خواهر
 بود که این جمله است و دعوی مؤلف بوضوح بود و حدیث بشارت عشره مبشره از آن پس
 است که در صدر اوراق رساله خویش بحثی مالک کش گفته بود که عدم و تشکیک عالمی کاشمیر
 نصف انوار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق این سه ترانه ماز پوده غیب محلا واقع بر آن چنانکه
 ناظرین بر اوراق ایشان بچشم قطعی بینند این چون محمول است که بعد نقل کلمات منقربات قوم خط
 به چنانکه با احتمال ابطال آن بحث به قیاس مشهور و معارضات و مناقضات آن محمول شده بخاطر
 جوش میزند و رفته رفته نزاعهای زبان که همچون کمال قهقرو فقر که اینده بطول میکشد با آنکه
 سه فتا و عتبات عالم قوم در مقام عراض و غراض نمودم و بر ذکر مؤلف محفوف و اتم چه خوش بود
 که حضرت مؤلف بکمال دلیل بر موضوعیت آن نقل میکرد و تا قدرتی که در جوابش ظاهر شد و محنت
 انتظار باقی نماند و نور و هم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث سابقه که
 بعد از وفات سرور عالم بر رو کار آوردند و تحقیق نیست که هر چه پیرانه عزیزی بر سر او نهاده اند

مؤلف اصد قاضی یانی اوی باید بدوشاید درین صنعت شریح و احسان بحال بل حق الطهار
 کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخه از انالکاسون منظور شد و حقیقت
 بدینست که این نسخه عجایب و غرائب است حضرت مؤلف درین زبان آخرویده می شود اطلال البدقائه
 و لیستنا لقائه قال فصل المبحر حکیم بده الله تعالی الی الاصرط المستقیم
 و بعد التیاء التي سیکویم که اگر صدق تو ابر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از شالیه
 خصوصاً عدوت با مور و نص ال من الاله و عاوی من عاواه نر و کافه امم و منهم الشیعہ بر حق
 و احادیث مزبور و در کتاب صحاح مندرج می بود هر چند بلا حفظ اش اضطرابی عظیم دست میدا و اه
 تاویل مسدود بود لیکن معیندها امكن تباویل و توجیه می برداختند و هرگاه نصوص خلافت
 یعسوب الدین امیر المومنین و شالیه غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت
 واحدی از آنهاست ملزم عدم استقامت مجموع است در کتاب اهل سنت بکثری باشد که از حد
 تواریخ معنوی و رکزد و صد ماحدث محاضره یکدیگر باشد و دفاتر و ریطرتون شیعیه که هرگز عقل
 سلیم مجبولست آن همه طوایف که بطریق مختلفه از زبان اشخاص متعدد که بابا کن متضاده سکنی هستند و در
 از نه متخالفه موی باشد زینهار قبول نمیکند علاوه حین اذعان باشد عاقل و نیدار سرگز و ریلیا سببی
 نمی نماید و التبا و تباویلات یکدیگر بارده و دست آستین میکشد و الا انکار ستواتر بالمعنی که بدار امان
 عاویطایر علی المهره بحال المعجزات البتو لیر و یخبر الاحاد و برکت البده استهم اساس انباش می
 کند فمن ثبوت ان سیر رب بن الموطر و یقوم تحت المیزان فایخیا ربیده استی کلامه علی هذه العبارة
 اقول استعین باروف المرحوم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجه
 که تعداوشن شوار باشد مگر بقصد انتصار که در اجاث این رساله ملحوظ است بعضی از ان
 الکفای کم و قصه و راژ کوتاه میگردد امّا اولی این زانکه چون لامحاله مراد از خلافت مطلق
 با فصل است بین خود و این موی هم تواریخ معنوی الکاف و کتاب اهل حق و عجایب مضحکات است

کاش بنابر این نمی خویشد دعوی وجود خصوص بروایات امامیه اگر چه احاد باشند می نمود تا بمقابل
 اومی گفتیم که اگر مراد یافتن این خصوص بلا معارض است فحش منجبل ندعی آن خلاف الواقع و غیر حقیقت
 و لائل بنده الدعوی فی الفصول السابقه والا فتعارضت تساقطت و مخفی نیست که چون این
 خصوص که اشاره بدان کردم از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف اقامه است پس
 لامحاله تقدیر اوردان مدخل نبوده باشد چه جای آنکه ایما امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
 چنانچه ملا مجلسی بجارالانوار از نشانی سید مرتضی بحواله قضای نقل میکند که ملخص آن اظهار
 اینست که قیاس نبی بر ائمّه و باب تقدیر قیاس مع الفارق است زیرا که سید ابی جعفر و جمیع احکام شرعی و است
 پیغمبر میباشد که معقرش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقدیر نبی جایز نباشد بخلاف آنکه حکم ایشان
 بخلاف نبی است بقدر حاجت و اما ثانیاً پس از آنکه اگر مراد از مشایب ما علم و اقیقه خلق است
 است پس محاذ الله و حاشا و کلام که در روایات صحیح که سناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
 آنکه از حد تواریخی هم در گذر و صدها حدیث حاضیه بگردانند و اگر مراد از مشایب سناط است
 امامیه پس عقلائی عالم بغایت دشمن است که این طائفه بنابر مریضه عدوت همچو کبایر از میان
 و انصاری شائبه مبالغه از ضروریات بدیهات هم انکار میکند و در بیان آن هرگز مرتبه انبیاء
 الرطب و الیاس و النفع و الضرر را می ایشان باقی نمی ماند بلکه کاردین شریعت که مبنی بر نبوت
 انبیاء است بجهت وقوع خلل درین اصول همه بر او میرود و مقصود بانیان بسبب تشیع عرفی همین است یعنی
 که حضرت مؤلف بسیاری از مدّاح و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سلف انبیاء بلکه سید
 سید و سرور ایشان بود صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت احداث و کفر و ففاق
 شمرده و هَلْ هَذَا إِلَّا الْعِدَاؤُةُ وَالْعِنَاةُ بَرین تقدیر نبوت رسالت نبوت پیوند و
 امامت ایمنه بصورتی بند و فاکثر اَیُّهَا شَرُّ مَا جُمِعَ خَارِجَ از غیر امکان است شیعیان
 کفر و ففاق خلفا معاذ الله ثابت کنند و مراتب انبیاء از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شیخ یوسف

محشر و از جناب تصوف تا حضرت مهدی بحال خویشین باشد و او را که مؤلف بنا بر شیعیه عاقبت اندیشی که
 از اکثر مقامات ساله شریع و ادب و اشعار است و نحو تو اثرش از خلفانی رشیدین میکند و هنوزش خبری
 نیست که اگر اهل حق و ولایت مدافع و احادیث محامد از جناب دیدار جمع کنند از الواف هم در گذر و بلکه اگر
 باره محامد خلفا فقط اقوال احادیث که اهل بیت فراموش و آثار او را و اهل قرابت ایشان را
 نیز بر یک باز هم قضا و شمار آن شوار آید و در مقام حکیم که یک کلاه که یک کلاه که برای توفیق
 سبوت که زبانش گاهی بی غوغ و بی غوغ آلوده می شود بعضی از روایات می بینیم و محشر خلفای را از این
 قریب که گوشت شوا و شمع بنیاد لایح کن بر و این سخن از جماعه محدثین تواتر است و بسند صحیح از امام
 محمد باقر رضی الله عنه و عن ابائه کافه اجمعین منقول که شخصی از این جناب پرسید که در باب شیخین چه
 سبب برای فرموده که این بیان دوست دارم تقدیرش که گمان طائفه در حق تو است که اینها از راه
 خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیای باید از امت و این گفت و در شیعیه است شمام
 عبد الملک که خلیفه وقت خویشین و شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردیم بایستی که از
 سطوت و شوکت او که معادلی اهل بیت کشنده ایشان تترس میکردیم هرگاه مایل را بدست می
 تقدیر شیخین و معتقدینان بعضی داشته باشد روایت دوم از محمد بن طایب است که حال
 عثمان بن عفان از حضرت امیر مفسر کرد و فرمود که امید دارم که من عثمان مصداق آیه
 باشیم و عنکما فی صدق و هم من علی حوائک علی سبیل بیان روایت سوم
 از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن خلیفه نشسته بودم جماعتی منت عثمان را عازم کردند پس
 خلی کرد و خطاب بن عباس نمود که یاد داری که من بتدریج حضرت امیر روز جل حاصل بودم تو
 بدست چپ و که ناگاه خبر آمد که ام المؤمنین عائشه قتل عثمان میکند حضرت امیر که
 دستها خود برداشت و فرمود من قتل عثمان را نمیکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند و
 سهل یا جلیل بن عباس بنان تصدیق می کشد روایت چهارم از امام محمد باقر است از

بزرگوار خود را پس از این امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلاثه خواهر
 میکردند فرمود شما از مهاجرین آید که حق تعالی در محکمت کتاب استطاب و مدح آنها بنمای
 که از سوال مشهور و دیر خویش بر آن اعلای کلمه الله بید شدند و فضل و ضوان الهی طلب کرده
 درین جمیع او رسول او را نصرت نمودند و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** جماعتند که گفتند که فرمود آیا شما از مشرکین
 انصار آید که انواع عافیت بخال فقر از مهاجرین بمنزل داشتند و معیشتنا طعمه صیقل
 عمل کردند و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گفتند فرمود در گاه حال شما برین سوال است که چشم دیدیم و گوش
 خود شنیدیم پس طاری آن گروه ثالث که بعد ازین بود که در مدح و قرآن مجید اند و دعا مغفرت
 برای فغان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین انصار پاک و صاف می باشند نیز بخوانند
 یعنی راه ضلالت اختیار کردید و از دایره اخلاص ایمان آمدید و روایت پنجم از امام صادق
 از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر کرده مرا از او بزرگوار فرمود خبر از
 صدیق میخوای سائل گفت تو ویرای این لقب یا میفرمائی فرمود بگردیدار تو او را خجاست
 صلی الله علیه و آله و سلم و نامی مهاجرین انصار این لقب استوده اند و هر که او را صدیق
 نداند حق تعالی در دنیا و آخرت او را صدیق نکند و برو با شخصی دست شور و استقامت
 از کثیر که امام باقر گفت که آیا شیخین چیز را از حقوق شما محسوب کردند فرمود نه سوگند کسی
 قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده که مقدار دانه خرد
 چیزی از حقوق ما محسوب کردند گفتم قربانت شوم تو ایشان را دوست میداری فرمود بلی و
 مرا که محبت ایشان حقیر سازم و دست خود بگردانم و در دوزخ فرودم که هر چه از مصیبت بخورم
 در دست ایشان رسد بگردانم نیز از اند خدا و رسول از مغیره بن یسویان که بر اهل بیت
 عداوت و دشمنی نمودند تا آنکه مردم را نسبت بآنان پیدا شد روایت ششم از امام محمد باقر است
 او را پرسید که فلان بگوید که پدر بزرگوار تو می گفت که آیت دانی باریت که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

مِنْ غُلَامِ اَخَوَانِ عَلِيٍّ سُرُورٍ مُتَقَارِبَيْنِ وَرَحَى شَيْخَيْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ نَزَلَ شَدَّ فَرَسُهُ دَرِي سَبْعِينَ
 كِهْ اَنْ كَلْبَهُ جَوْدَهْ كِهْ تَقَالِي اَز قَلْبِ اَشْيَانِ دَوَرِ كَرْدَ فَرَسُو كَلْبَهُ جَاهِلِيَّتْ بُوَد وَاو لَدِ تَمِ عَدِي
 وَاَشْتَمُ كِهْ بَعْدَ اَز اِسْلَامِ وَاِيْمَانِ مَحَبَّتْ بَدَلْ شَدْنَا اَنَكِهْ چُونِ اَلْوَكْرِ صَدِيقِ اِو دَوْرِ خَاصَهْ سِگَرِ حَضَرْتْ
 مَرْتَضَوِي بَدَسْتْ خُو اَبْلَاجْ وِیْدَا وَاو اَوْشَغُولْ مَقْبُودِ دَوْرِ مَعْنِي رَوَايَاتْ سَبْیَارْ مَوْلِيَّتْ بُوَا
 مَعْنَوِي مِیْسَرِ **روایت پنجم** اَز عیدِ اَحْبَابِ بَهْدَانِی هَسْتْ كِهْ اِمَامْ صَاوِقْ بَرَايِ خُصْمِ قَوْمِ كِهْ اَز
 مَدِیْنَهْ عَزْمْ سَفَرْ كَرْدَهْ بُوَد نَدَ تَشْرِیْفْ اُورْدَهْ فَرَسُو كِهْ اِلْ عَصْرْ خُو رَا اَز مَن بَهَامْ سَانِیْدَهْ كِهْ بَرَكَهْ
 بَرِ كَجَانِ سُوَد كِهْ اَز شَیْخِیْنِ سِرْ اَرَمْ لَسْ بَدَانَدَهْ كِهْ لَسْ وِیْ زَرْدَكِی دَا رَمْ وَاو اَرَمْ دَوْدِ شَقِی حَمِی بِنْدَا رَمْ
روایت ششم سَمِ اَز اَنْ اِمَامْ عَلِی تَقَامْ هَسْتْ كِهْ مَحْدُثْ طَبْرَانِی اُورْدَهْ كِهْ وَاو اَز شَیْخِیْنِ سِرْ
 فَرَسُو دِ سِرْ اَرَمْ اَز كَسِی كِهْ اِیْشَانِ بَعْدِی بَا وُكُنْدَ دَوْدِ اَرَمْ كَسِی كِهْ بَا اِیْشَانِ مَوَالَاتْ مِیْنَا كَلْفَتَنْدَ
 كِهْ شَايِدْ تَوْبِرْ سَبِیْلْ تَقْبِیْدَ اَبْجَمِیْنِ كَلِمَاتْ مِیْگُوْنِی فَرَسُو دِ بَرِیْنِ تَقْبِیْرِ سِرْ اَز شَمِ كِهْ مَن اَشْتَمُ وُتُوْعْ سَلْ
 جَدِ مَن فَرَا خَرْتْ اَبْكَارْ مَن نَبَايِدَ دَوْرِ مَعْنِي سَقَارْ اَنْ یَا اَنْ غَلَاظَرِ رَوَايَاتْ مَحْمُودِیْنِ پِشْنِ اَنْ مَشْرُوبِ
 اَهْلِ حَقِ مَشْرُوبِ **روایت هفتم** سِرْ اَز اِمَامْ حَقِ نَاطِقِ هَسْتْ كِهْ قَوْمِ اَز اَهْلِ عِرَاقْ كَجَانِ
 نَسِیْتْ بَا كِهْ عِدَاوَتْ مَقْصُودِ شَیْخِیْنِ مَدِیْنَهْ بَاسْتْ عَاثَا كِهْ چُنِیْنِ بَا شَدِیْنِ هَر دَوْرِ زَبَرِ كَانِ
روایت یازدهم اَز اِمَامْ اَبُو حَنَفَهْ هَسْتْ كِهْ دَرِ مَدِیْنَهْ مَنُورَهْ وَاو دَشْدَمْ وَنَزَا اِمَامْ بَا قُرْصِی
 عَدْرَهْ فَرَمُو اَنْجَنَابِ اَهْلِ عِرَاقْ خَلِیْلِ دَلْتَنَكِی دَاشْتْ فَرَسُو دِ مَن نَبَايِشْتْ سِرْ مَن بَعْدِ
 بِلِیْمَهْ تَشْرِیْفِ سِرْ بُوَد مَشْتَمِ وُكُنْدَ چِهْ فَرِیْمَانِی دَر حَقِ شَیْخِیْنِ فَرَسُو دِ رَحْمْ كِهْ حَقِ تَعَالِی اَشْيَانِ
 كَفَرْتْ كِهْ اَهْلِ عِرَاقِ مِیْ گُوْنِدَهْ كِهْ تَوَا اَز اَشْيَانِ سِرْ اَرَمْی فَرَسُو دِ بَرِیْنِ كَعْبَهْ دَرُوعْ بَسْتَهْ اَنْدَ بَا رُفْصَهْ اَمْ
 كَلُومْ كِهْ خَبَابْ مَرْتَضَوِي كَلُومْ خُو وَاو اَوْدَرِ مَخَاحْ فَاوَقْ وَاوْدَ بَا كَلُومْ كَاشْ مَكْتُوبِی بَدِ مَضْمُونِ
 بِنَجَابِ اَشْيَانِ سِرْ اَرَمْی فَرَسُو دَا طَاعَتْ لُوشْتَهْ مَن نِیْكَنْدَ اَمِی اَبُو حَنَفَهْ تَوَفَرِ مَن مَرُوسِی اَخْصَا
 كِهْ اَز حَقِ سِرِی چُنِیْنِ كِی بَكُورْ بِنِ اَهْلِ خُو دَر **روایت دوازدهم** اَز اِمَامْ صِهْرِی هَسْتْ

که گفته ام باقر را چه میفرمائی در حق شیخین فرمود و گویند بخدا ایشان اوست میدارم و استغفار بر ایشان
می کنم و کسی از اهل بیت نیافتم که او را ایشان موالات نهشته باشد و اینست **روایت** نهم نیز از اهل علم
است که مردم از انجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بیگفت فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه سن ایشان محبت میداشتند و ترجم بر ایشان میکردند **روایت** چهارم نیز از انجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیه سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابو بکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گویی مگر فرمود که او صدیق است یکبار در باره او چنین عقاید
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق صلی
الله علیهما تخلص کنم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هر چند علمای شیعه و اهل حق پوشیده اند لیکن
باز هم کلمه حق بر زبان ایشان جاری می شود صاحب کشف الغم نیز مثل این روایت را آورده و هر چند قاضی
مقیری و صدر احقاق الباطل هیچ و تناسب پنجم و لیکن کوشش و بجای نمی رسد چنانچه بعضی متعصبین
کتاب که مخفی نیست از نجاست که ملایک و مستحکم در بحث است تصریح و تصریح بر آن کرده که انچه
صاحب کشف الغم ذکر می کند مقبول و مطبوع و یقین میباشد و قد تقررت ان لا تقر ان العقل
حجة علی انفسهم **روایت** پانزدهم از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان اند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت** شانزدهم از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر
از جمله شجره صادق حال شیخین را هر یک فرمود که اسمی از من ایشان محبت دارم و از دشمن ایشان نه دارم
زیرا که آنها امام هدایت ارشاد بودند **روایت** هفدهم از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابو بکر و عمر نداند از احادیث شریفه غافل و از سنت نبویه بی جا است و دیگران را بی طاعت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خوردند که انجناب فرمود عین صدق پیدا و یودنه توریه و تعبد و نشاء
ندیدم و فقه من جمیع اهل ایشان از احادیث سرور و انوار و در محاسن مجلسی بجای می نویسد

ثابت شده که عادیث امیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری است از کلمه الله
 علی الذی روایت است هجده هم نیز از امام مدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بنام
 شمره را عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی الله اعلم بما اصلحت به الخلفاء الراشدين
 المؤمنین آنها کینه پس اشک چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها جیب من اند
 ابو بکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند سر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
 سرور کائنات محفوظ ماند و سر که اتباع آنها را ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و تسکین ایشان
 از خرب اعمی باشد یعنی فلاح و دستکاری نبض قرانی در حق ایشان است و روایت نود و دوم
 از مالک بن انس است صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیرزبان
 روز وفات فاروق بر خنجره اش استاده فرمود که زمین بر داشت کسی را و آسمان بر ستاره
 ناکند که دوست تر باشد نزد من آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بنیامینی مشهور
 مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بجه الله که کتب معانی الفین هم بر آن گواه است و
 مذکور ملازم مجلسی کار بر او در بجا الانوار شایده که در منیت خلاصه مقالات لا طائفه شان آنکه
 حضرت امیر ازین صحیفه ملعونه مراد داشته صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عیارت از
 که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود و باید که شوری کردند و بجه و همد تمام نوشتند که امارت و
 را بخاندان ایلیت مغل ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفیه و
 حنفی فیت که در کتب سیر از اسفار فریقین معلوم است که سرگاه کفار دیده ظهور اسلام را دیدند
 تا بعد ازین بایان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم کمیزان محفل سجیدند و در افتند که راه
 بر اصحاب پیغمبر مسوی جنبه متفوق است و حاکم انجالی یعنی نجاشی بواسطه و مدارات اهل اسلام
 بوجه تم بجا آورد و او طالبی مثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم نطق است بر یک حال بسته اند هر که عهد کردند که رشته محبت این مصلحت قطع باید کرد و این را

که خارج از که واقع شده اخرج باید نمود و بجز از اتفاق بزمید توشیح کتابی نوشتند که بعد از اخرج
 رسم نکاح و تقییم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود و اگر آنکه حضرت با
 و دست از نصر تشن بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنویسم و بنویسد الطائفت
 انجذاب بیرون برآمدند و در آن محب اقامت کردند و این قاست تا سه سال کشید پس حق سبحان
 ارضه را بر آن بخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از ام مقدس او تعالی تحو کرد و حضرت پیغمبر
 علیه و آله و سلم با بطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را
 و بچنان میزدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش در گذشتند پس حضرت با تمامی قوم
 بیست و سالی در که معطیله اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
 بن کلمان و تخمین ششصد و هزار باب است واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه
 که منصور بن حکم بن هاشم بود شش گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز شایع
 پیدا است ضبط و اتفاق روایه شیعه باید دید که از کجا بجا رسانیده این صحیفه ملعونه را جزو آثار
 معجوله و روایات موضوعه و اذیان طائفه که طعن بر صاحب در خیر ایشان افتاده و وجود نیست
 فَاَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كَيْفَ كَانَتْ فَسَادُ الْكَلِمَةِ دَفْعَهَا وَ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ أَفْتَرَهَا وَ أَهْلَهُمْ كَيْفَ
 خَيْرُ الْوَدَىٰ بِرَجْبَةِ عِبَارَتِ بَحَارِ اَیْنِست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه دفن و نه سیر آن
 و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تناسی آن کرده در وقتیکه عمر فوت شد و پادشاهش بر آن
 پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت فَاَحْبَبَ اِلَىَّ اَنْ اَقَالَ لَكَ اللَّهُ بِحَقِّكَ هَذَا
 الْمَسْجِدَ اَنْ تَخْتَصِرَ اَوْ تَزِيحَ كَفْتَهُ كَلَّا اِنْ اَبْنِیْ شَهْرَ اَشَوْبَ بَکَ کِتَابَ قَبْلِ اَنْ يَأْتِرَ هَلِیْهِ السَّلَامُ وَ تَنْسِرَ بِالْقَالِ الْاَذَانِ
 اَمَّا كَلِمَتُكَ وَ اِصْنَانُكَ مُرْدِیْست که اعلام فرمود ضایعی تعالی آنچه در کتب ایشان بود آنرا
 صحیفه بود و زکریا که را دوست و ولی گرفتند و صدوق در بحار الاخبار از مفصل بن عمر
 کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام اَلَا تَعْلَمُ اَنَّ هَذَا کِتَابُ اَللّٰهِ

فرمود آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمیع اهل سنت این قول را از مناقب
عمر شمرند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت صلوات الله علیه و صادق علیه السلام مقصود مسائل فقهیه
مفنی صحیفه را بیان فرمود و مؤلف صراط مستقیم گفت که نایب میکند این چیز یکبار سنا و کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نیز وفات خود بفرس غر و دعا کرد و او را کسی پرسید گفت بجهت
با ابوبکر و عمر بریکه باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی غیر
ذلک من قرأت القوم سور الملائه واللوم فانهم جاوا العجب علی عجب و یا و الغضب
علی غضب طرقت آنکه برین بیتان هم پا ثبات و قرار نمی فشارند و مقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن و کینه ناخدا دارند چنانچه برای تفصیح و تفحص آیات قوم مانند صبیح و ق
روشن است بر روایتی از کتاب سلیم که اقدم فضل از جمیع اصول رباعیه و صحاح مصطلح الشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعراف عمایه طائفه عنقریب خواهی انت الشار الله تعالی آنکه نموده
می شود که از معصومین و تیر از اسامی لاحصین این عبارت مروی است وَفِي الْأَخْيَارِ لِلدِّجَالِ
وَهُوَ كَالْجَسَدِ الْحَيِّ وَالصَّحِيفَةُ وَالْكِتَابُ وَجَبَتْهُمْ وَطَاعُوا نُهُمُ الَّذِينَ تَعَاهَدُوا
عَلَيْهِمْ وَتَعَاهَدُوا عَلَى عَهْدِ وَتَكَرَّرَ وَاجْتَدِثَ چنانکه می بینی نص است و آنچه گفته بودیم از این
وطاعت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کرد
مقتضی آنست که اینها در فرقه شان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی و بجا بعد از این
الفاظ اقرار بآن کرده و البته الله تعالی و تقدس که توجیه آن تخصیص بعد تعلیم یا عترت است چنانکه
تشیعین عین تکلف و تعصب میگویند نَصَابُ الْبَابِ عِنْدَ الْأَوَّلِ الْكِتَابُ وَ الْكُتُبُ الْمُنَادِيَةُ
و توفیقات ازلی شامل حال می شود عنقریب بر سامع مخاطبین مجبور میکند که این کتاب بفرمایش
مرآتوی بر پایه تالیف پوشیده و زیر بنیام گرفته و ائمه در می احد بعد و احد از آن برز با خاسته
جاری کرده اند پس عامی عدم استقامت عبارت است اتصال در غایتش کردن است مصرع

در کفر هم ثابت نه ز نار را سوختن **روایت** بیستم از ابو ذر هروی و مثال او با سنیان
 سکاثره و طرق متوافره که یکی از اصحاب بر تصوف بر این سبب العین قبلین ان بیدین و گذشت معلوم کرد
 شیخین با بیدار میکنند جناب ابراهیم بن ابراهیم ازین سبب عظمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش و مسجد
 فرمود و بر سر برآورد و پیش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگفت بلطاف مسجدی نگریست تا آنکه
 مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل لذیل ریخاند و ارشاد کرد که چه حال است تو چرا که دیر در دوزخ
 و در رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدینگونه و قدوه قریش و آبائی مسلمین انداختند
 رفاقت سید المرسلین بصیقه صفائیه و ندو حق امر بالمعروف نهی عن المنکر بجا آورده اند حضرت
 الله علیه و آله و سلم مثل ایشان کسی دوست داشته و برابر ایشان ای کسی نمی دوست تا وقت
 ازین هر دو بزرگ نشنود و پس هرگز در حیات و ممات کن سرور او را جهان را می سید المرسلین بخا
 نکرده و بکبریا آلهی که دانه را شکافت و نفس ناطقه را از کرم عدم بوجد آورده و دوست نخواهد داشت
 ایشان را بکر سمن بزرگ و منجوس نخواهد داشت اینها را اگر بدلیصی محبت ایشان نزدیکان خداست و خدا
 ایشان بعد از رحمت و تعالی است حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب بشیر و نذر یافت و فرمود
 گفت که من حاضر بودم و در و بر سمن ابوبکر را برامی اما مست برگزیدند باز قصه بیعت خود بزرگان و
 و فرمود آگاه باشید که هر کس که خواهم شنود که مرا ازینها فصل سبکو بد خدا قرار و خواهم زد و چه جا
 کسی اینها را بدگوید و بعضی از طرق یقتضی الحديث یفسر بعضه ببعضنا آمده که حضرت
 را بعضی از یارانش گفتند که جرات نهاده و باره منقصت یحیی بن ابراهیم است که آنها اعتقاد دارند که تقیبه
 می کنی فرمود پناه بخدا می برم ازینکه ظاهر من چیز باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی که در دل خود غیر
 از مدح ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد ازین بن سبب العین اخرج کرد و فرمود که اگر دشمن من نکرده و
 بشهری که باشم بر ایوان نشود و بسیار از مدعیان اوست خویش و بدگویان صحابه کبار از ایشان
 تامله آن شیخی بقای او آورده و در آتش نهاد و هرگاه کتب در حال با سنیان کشی و غیره پیغمبر خدا را بخوانی ایشان

گشاده شود و تین و اثق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر اورا اجلار و بسیار سیار است
 در انشا خداخت و نزد جمعی از عمه کس تقام و اجبی گرفت و ستاد و شاگردان و ترو خشک انشا
 بسوخت و انهم در کتب متعدد حضرت امامیه موجود است که امیر المؤمنین بر فضیلین خویش تهنید فرمود و بار
 حدیث را و عید کرد و چنانچه در سابق به تفصیل در بر کرده و از اینجا است که اکابر امامیه مثل شریف
 ثمانی و غیره و مقدم با حفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالکاه تقیه
 نامشده این فرسیاه بحسب عم شان اتفاق نیفتد و از روایات این حدیث تفصیل است که چون
 سیانه الحق و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حدیث را واقع شده و آنها بسبب عدم اطلاع علی و
 الاشاره گفته اند که اگر از کتب روایات ما حدیث مذکور حدیث مذکور حکم بر آید و از نهی خود دست
 بر سیداریم و طوق تسبیحی برگردانیم و از هم و آخر جناب امامیه که نسبت بدگرانی ایشان فرما از این
 نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند و از جرئت پذیرمود و با قرار این است که بسیار که
 بکشند و اسحق علی ذاک و میگردانند حدیث و آنچه در باب فضیلت شیخین از این حدیث آمده حدیث
 که تا یکید تمام فرمود که مرا خلیفه چارم بگویند و سر که لفظ خلیفه اول در حق من میگوید و چنین
 و تصدیق اینها از کتب امیشل جمع البحرین غیره روایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
 از باقر علوم اولین آخرین سید الساجدین شهید که بلا از جناب علی مرتضی سر دست احکامت میرا که
 فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین راه هادی نمیه بودم که بزرگی کثرت اللجیه یابین المنکبین از حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و مرجا گفت پسر من التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
 چهارم و رحمت خدا و برکات او باز حضرت التفات شد و گفت که ای خلیفه چهارم منیت حضرت
 فرمود بی راستی گویی که او خلیفه چارم است پسر گزشت و نشانش پیدانش و بعد از آنکه حساب
 اواسع نیز حاصل این حدیث اعتراف دارد و در بیان غیر نصیبت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد
 و رخانه حدیث رضوی افزونند که حضرت میفرماید که بعد رفتن آن رخ خض که دم بزمین که گشت

که برادر تو خضر بود و وجده البیته آنکه خلیفه اول دوم است که در حق او وارد شد انما جعل علی و الاخر
 خلیفه و خلیفه دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض و خلیفه سوم
 یسوع است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی و اجمع خلیفه تمام
 نبوی زبیر که سوره برات او تبلیغ کردی این دو سوره فرمود و اذ ان مر الله فی سوره الزلزال تعالی
 الخ لا کلامی انتهی مخصوصا و ازین فقرات و مهملات در کتب قوم خصوصا اصول رباعیه پیش
 از مرویت تا گنج کسی کشف این تمیضا تواند کرد و لیکن بر سر از ان بدون گفتگو در ولایت است رابع
 بر خلافت خلیفه رابع و ما یعلق بند لک گاه میکنم که از وسط الخط ایت کشف الیقین جناب کشف می
 که خلافت در قرآن مجید بر سه کس کورست حضرت آدم و حضرت داود و حضرت میرالمؤمنین
 کریم و علی الله الذین امنوا الا نیه پس ایه تاویل در حدیث خلیفه رابع سه و دو با اکنون
 جناب میر خلیفه باشند رابع و مؤید افاده و افراسی صاحب طرائف کشف است حادث
 آنکه در بیان یافته اند و لیکن فرمود ان حیرت که قیود آیت کریمه علی الله را چگونه
 بر اصول خویش حضرت مصلح منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران را از بنیاد
 بنی اسرائیل بی آنکه تخیل و ساطع پیدا آید کافی خلافت مارون ثابت میشود و حق تعالی
 کما استخلف الذین من قبله من اولی الامر من بعد من خلیفه اول و ثانی
 نیست ثالث و رابع هم تواند بود با جمیع ازین فقرات بر اصول ما مید که یوما فیوما و تر اید بقصر
 هدایت و رایت زیاده میشود و یقین می بخشد که حق بطرف اهل سنت است و رواه و محدثین با و منکر
 و بدین میگویند و در هر مقام با ستار کند با فرائض می شوند عوام را فریب و بکیت ایشان
 را باقی این شکل است قطعه سخن چنین بتوانم چاره کرده که تا من خود نگویم او چه بیند
 ولی از مفسری نتوان آید که او از خود سخن می آفریند از عجایب فقرات صاحب کامل
 سلطان صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفه الناس لقول شیخ شیراز شریف که در قاضی در تفسیر

مصرف گرفت استیش که خیر: او را از پیش خود برانند برافرا این سفری کسی که پدر خود را بهجت
 نصیحت بخت سوخته باشد بخرکت چندان از وی دوریت روایت است و یکم از ابو بکر
 ابو جحیفه است که من از جناب امیر بر سر سجد که شنیدم که بهترین است بعد بنی ان ابو بکر و عمر اند
 روایت است و دوم از دار قطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
 بخدمت امیر المومنین شرف خدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بهر دو عالم صلی الله
 علیه و آله وسلم آفتاب خوش نیاید و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیخین ابو جحیفه
 دوستی من دشمنی ایشان و همچنین عداوت من محبت ایشان در دل مومنی جمع نتواند شد و روایت
 است و سوم نیز از دار قطنی است ابو جحیفه که من جناب مرتضی را فضل استگان می بینم
 چون از مردمان خلاف آن شنیدم سخن نمکنم کردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
 در خانه خویش برد و از وجه طلال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز با فضیلت ابو بکر و عمر
 فضل فرمود پس من عهد کردم که این حدیث بعد از همه تعصبات مردم نروید و در خواب هم نماند
 چون این همه خلوتها هم از باب اقیقه و مخالفات فضل الامر باشد پس این است و ارشاد الله خصوصاً
 جناب مرتضی که در کدام وقت جلوه ظهور گرفته روایت است و چهارم از
 محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 شیخین اند و این شیخین بنابر حضرت امیر و ایام خلافتش که نزد هیچ عاقل ندان همان حق
 و تقیه نبود و بدو شیخین از سر آمد شقیامی بهر دو عالمی عبد المومنین با از کس لطیفان منصفه ظهور آمده بود
 با خیار تو آرا منصفی و مروتی گشته چنانچه قصه انبیا شیخ الاسلام ابو العباس و گریزگان از
 محدثین و تکلمین این شایسته است و آخر اصناف باره که یکدیگر فاضل طریقی از آغاز تا انجامش شود
 و محدثان بلکه بعد از آنکه غور و معانی کمالی نقش بر آید که تا آخر بهجت مرتضی هم بعد از او قطع نظر
 از جمیع و تطبیق کما مر فی القدر بطلان این اعتقاد است بر آیات متواتره از امیر المومنین

گرم المد و چه بجهت سیده چه بجهت که در نک در بیت بجهت وقوع اشتباهی که مقتضای حقیقت
 بشریت با سبب غرور و امان در اول فصل است و این قسم شتبا مات مشهور است و در بیان
 نباتات و احیاناً بصورت چنان سیده روز طاری به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیا نچه گذشت و در حسن خاست
 خویش که معروف است در کمال اتفاق افتاده و قس علی هذا حال که دیگر که در بعضی از حیوانی از ضرورت است
 مذمت اصول و بانیه فاعل شد و حتی که حضرت شهید که بلا در باره امام حسن مجتبی قس منع خلافت
 آنچه گفت و در آن فصل که گفت که انصهار و قس فاعل حضرت خیر العقبه که کمتر از روز شش بود و در آن روز
 بتول فخر و در آن طبیعت سید ابیها که پیش از آن در میان می رود تیر خمیسمان گردیده باشند
 صناع هم از دیگر این است که شریف ثانی و آنچه در بجا نقل است نیز از بعضی قبول اقطر خواهد بود
 آمده که از جبهه پیروان کار استحقاق و محامه صدیق اگر حدیثی بی ثبوت نه بیست و نیت الف
 از او است و اینها که نقل آن بقصد تمام از افادات و لا نا محمد سنی موسوی برایت محمد بن سید
 بخاری و در قطعی و ابو ذر و هر دو حافظ سمرقندی و طبرانی و سید سهروردی و افتاء و در تائید آن
 این بعضی از روایات و احادیث معتبره ظاهر است که نسبت به حفظ قصه و رقی از اخبار دیگر گاهی ترسیده و از
 از ویانی ناچار گمار باشد که اتفاق شده و اگر دیگر کتاب الحق که تالیف آن بر سابقه صحاح اهل
 بلیت و قیوت و صدقاً قایمانه ایشان ظاهر شده و آنچه شده مانند کتاب الحاقه و ریاض النضر و تالیفات
 محدثین و مذاق و خطاط جمع روایات صورت بند و کتابی ضخیم پیش از هزار خبر و میاید و یا خست اینها را
 بواسطه او و انچه استنبیح بخاری و سوال تعلیق و فرزند آن دیگر بزرگان این است که اما بصورت آنها
 قابل نیستند بلکه از آنکه آنها بزرگان هم خراف می آرند باز به نحو مزید و لا این است سید ابیها که در آن
 می کشند و طرق متعدد اهل سنت می رود و یافته چه نام توان به در حال عقل است که الحق بین بصیرت
 اهل بیت نبوت که بنیان و صورت و بزیات کتاب می کشند و بنیان حلیه و لامل تعلیم بصیرت است
 و استنبیضات اما میگوید و عوی قیامند و از بصیرت آنها نماند است پس است اندازند و وایا

ابانسه و جاجله اش حل الطاق و ابوالجار و داعی باب النسخ اهل کفر و نفاق کما یسجد انشا الله
 تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله دست بر آرد و حال آنکه
 در بجا رو دیگر کتب معتدله شیعه بجای خود مدلل شده که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و کتب نبویه رسول باقی
 و احادیث ائمه برین هر دو غرض باید که بشرط الطباق و موافقت قبول گردنی ورنه برود و یوازند
امار و ایات اتباع و شیاع حول برادر خود غمی محمد بن ابی فرقه بعد از تخریج آن بود
 رقص می کردند و قلندین خویش را یقین کامل در دماغ و مثال صحابه کبار می افروزیدند پس بعضی از آن
 اشاره می نمود که از آنجمله قصه خیاط است که دو قمیض حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض کرد
 ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر بیهوشی یکی از آن که الهی کرده ام و بر دیگری تبر از ششین
 نموده ام پس هر چه قبول تر باشد آن در بر خود بپوش **لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَادْفَنِي بِهِ** حضرت
 امام صادق قبایلی گفت پوشید و از آنجمله روایت دیگر است که روزی رسید بسید بن سلام علیه
 و علی بانه و ابنا نه و جمعی شخصی خورد و لعین نیرا کرد و رفت دروغ بگردان را و که حضرت
 او را بخواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیط می توانی او را عرض کرد که من از فدایان تو ام
 هر چه شاد و فرائی در انجراح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که تو ابی کلمات بمن بگو
 و ثواب عبادات من که درین شب زود کرده ام بگیر انتهی محصلها زیاده بر موجب توحش
 او لوالله صابر است که فاضل تفرغی بسید بنوره در مصائبش قمیض دوم را در سبک و از
 وجود قمیض اول سبک شد و حکم امر یقین علیه نفسیه ای ذکر الهی را از خیاط صاحب قمیض
حَيْثُ قَالَ وَالظَّاهِرُ الْمَنْقُولُ هُوَ مَجْمُوعُ خِطَاةِ الْقَمِيصِ الثَّانِي وَالْقَمِيصُ الْأَوَّلُ مِمَّا
خَاطَهُ صَاحِبُ الْبَوَاقِضِ بِلِسَانِهِ مَتَى يَأْتِي عَلَى مَنْ حَفَّ حَوْلَهُ مِنَ النَّصَارَةِ وَاعْوَانِهِ
يَصِدَّقُونَ بِأَنَّهُمْ بِلِسَانِ الْعَظَمَاءِ هَذَا لَهُ لَيْسَ هَذَا مِنْ شَيْءٍ ثَانٍ أَمَّا خَبَرِي
 نیست که این قسم حادث است اما صاحب قمیض الاغنین علی زعم النصارین جمع کرده و با فاد او را

انباع و شیعاع حول بن سواد را مکتوب و شجون ساخته خرفی از آن ببار ضرورت بلج و تبریه صاحب
الانواقض که از جمله سادات و شرفا است و ریجا وارد کردم و از اکابر قوم سموع است که تصنیف این رساله
قبل از این است که شیخ غالی علی بن عبد العالی تالیف کتاب هرات الالاهوت و جوب العجبت
و الطاعوت که نامش در بجا هم مذکور است و در اید و بر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این کتب را مکتوب می برداختند و ثواب این صحاب و صحاب غیر خدا را اصلی اند علیه و آله و سلم
مشاکل ثواب متقه النسانی ساخته که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و چهارمین
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین و س علی بن اعلی فی خلاصه المنهج هم سید هرگز این سواد
شیطانی و خیالات غولان بیابانی نه و صیدان مجانبین هم رواج نمی پذیرد تا اعتضای روزگار
چند علاوه هرگاه که شجین العیاد باشد اصول طائفه و کتب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف کلامی
پس در قیصل اول و اختیار قبا می نیست بر اشعیان محل الخار هرگز نخواهد بود و شجر فی فروع
محکم آمد نه اصول و شرم باد از خدا و هم رسول با جمله خبر کسانی که البسین علیه السلام و الخدایت
عقل و دین کن مضابطات مبدل کرده کیست که با مثال این آیات فقریات و قصه خیاط که بدتر
نزیات سوز نیست گوش نهاد اما روایات سر حوب است که تعامی از حق و کوری باطن
ظاهر مقتضای است که میرنگان است فی هذه الحقیقه فی الاخره و انی و اصل سید
جبلت او بود پس تقریب مسلک است فی قبح صانع هر یکی از سامعین ناظرین شائق خواهد بود تنقیر الله
که کسی از اهل حق بیزدات آن کور باطن نمی مضل و معوق فریب و کما قال حافظ شیراز علیه الرحمة
ع کی روز اهل نظر از بی نابینا می بقلید از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن میروم و گویم اما
ثالث این محمول است آن طوایر موضوعیت آن ساطیر که مخصوص لطائفه شیعت است هرگز خدا
عقل نیست زیرا که علمای ایشان عماد زنا و قد و سر آمد ملاحظه را که بر السنه ائمه اجداد ملعون و مطرود
و بدتر از شهر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی کافی کلینی بران گواهی می دهد و در

احادیث آمده بی نظیر نبوده اند پس اگر چه نهمه و آیات نفسها کثیر باشند نسبت با حاکم
 اهل سنت از آنکه بری و وجود نماید احادیث متفیض حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم و آیات قرآن
 بی کم و کاست است بیکند که اعرفت من و جهات لیکن در عقل بسبب عتاید و نقایح و سطین
 مخالفت آن بنابر مرید بختاب مسین و احادیث خاتم النبیین بحیثی نمی آرد و چنانکه از حصول
 از بیه و جارا الا انوار ظاهر میشود و اگر قلب ساجدین ناظرین در کفر و زندقه آن سو سطین بنور حقا
 داشته باشند باید که بسکاتانی این عجا که نافعه ملاحظ کنند پس بدنه انشاء الله تعالی
 مطابق لما قلته پس عاقل این اتراد و یلات ریکه علای قوم را ببارشیک و مفرغند خواهد
 دانست لا اقل طبعه لطیف و محکم را بقیل قال عفا و خواهد نمود و چه شد که از کتب اهل حق
 سیایان اوراق پریشان مثل الشمس وسط السحاب است که دعوی خلافت با فصل حضرت
 امیر المومنین و تواتر بالمعنی و در تحقیق اتباع نفوات ابن سبا و ادعای مخالف علما می شنید
 چنان هم اساس ایمانی و نمین است بلکه انکار نبوت و آیات قرآن مسین من شاران بهر بکن
 المطر و یقوم تحت المنیر الباسخار سیده و لکنف علی هذا المقدار من الابحاث و الا نظار فانها
 کافیه لا ولی البصار و الا البصار تنبیه بدان احد که الله تعالی فی الدارین که موافقت نماید
 نیز علی العاده المعهده حاشیه نوشته چهار تن آنکه مستمر مباد که انچه پیرایه عرض کرده از سوانح
 وقت است که این همچون صلا بکتابی ندیده و از کسی شنیده فقط حدیثین را البته بمقام ثبات
 شائبه و یا به امکان آن دیده بود پس اگر مروضات کترین احيانا اتفاق با کدام کلامی از علما
 ماسبق داشته باشند نمی خرد و مجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید است بهیمنها
اول کترین نام بمطالع احقاق خوشتری و جلدات نثره کشمیری و غیره از عالمی و تفرقه
 حاصل بود و چنانچه جایجا اشاره بان نمودم بعد از مطالعه کتاب محمد شمشیه که خبر روز اتفاق قاده
 اطمینان قلبی بهر سید و مضمون این شمشیه بران قطعی بلکه گشتیم انش آنکه قال چهارمی که در زمره

بنده علم شهر برافراشته و علمای اصولیه را و افادات خویش را و انشیع اینده می بدر ساخته
 چنانچه عقرب غباری داشت اشارت کند که در بحث سوم از کتاب بعهده خود که در جانب خلف
 راشدین و دیگر اصحاب کبار بر عزم خود قرار داده و درین چهارم میفرماید که در سکه و فصل اول از باب
 شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني فرطكم
 على الحوض من مر على شرب ومن شرب كيطمأ أبدا وليدرك على قوم آخرهم ويعرفوني
 ثم قال بئني وبينهم فاقول انهم مني فيقال انه لا تدركي ما اعدت للعبد فاقول
 متحقا متحقا من عيش العبد متفق عليه وسم و فصل اول از باب شفاعت از کتاب بطور است
 عن ابي عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انكم تحشرون حفاة عراة غرلا ثم
 قرأ كما لبنا انا اول خلقه تعبده وعدا عليه تا انا كنا فاعلموا واول من يكسر يوم
 القيمة ابراھیم وان انا سامن اصحابي يؤخذ بهم ذات الشمال فاقول لا اصحابي
 فيقال لا هم ثم يذالوا ثم يترك على اعقابهم فاقترعتم فاقول كما قال العبد الصالح
 وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم الى قولها العزير انكم متفق عليه و ابن عبد البر رحمه
 بشر بن اوطاة اینجی بسیار آورده و گفته که در بعضی چهار بسیار آمده و از حدیث اول فهموشم
 که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام ظاهری داشته و در باب اول از آنها اتفاق بوده
 است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و از آنها جدا شدند و از آنها جدا
 از آنها با وجود امکان و خلل بود و در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد هیچ نباشد از
 حدیث دوم که مردی بطریق کثرت است بملک و عدم خات خلفانی باشد و تابعان موافقان
 ایشان که غایبان خلفا است محمد امیر المؤمنین علیه السلام بودند و لالت قطعیه و فسخ تبایان
 و عابریه است که این رب و لالت نماید بلکه بسیار از اصحاب بعد از وفات حبیب سبب
 مرتد شده و امری در زمین اعدا شد موند که پیغمبر رسول و نامرضی شده و رسول بود

چون انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وارد باشد و اجلس است که از تعداد صحابه پس از
 رحلت سید الانبیا سر زده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه هم برین منوال باشد و از تعداد هر کس از آنجا
 از وحدت رسالت است از هیچ یک از صحابی بعد از حضرت صلعم صد و نیاخته و اگر سبیل ندرت
 وقت باشد که بعد و هم آواگر از اکثر صحابه جدا و میشد باقتضای عادت البته مسجع و مروجی
 منقول میشود فلین فلین پس از آن از آن تعداد نخواهد بود مگر از تعداد باطنی و ظهور آثار فاق که بظانیه
 اسلام بر زبان و دل سیاه کفر نهان باشد و آن صواق بنی آید الا نکشت کنندگان از بیعت
 گریز و فرارند و این همه تا بر و ایشان خود از همین مره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
 محمول نموده اند بر آن کسانی که از ادائیگی کوفه با بکر در خلافت و نموده بودند و او با خاقان
 و از اهل روت قرار داد و ایل و توجیه کور فاسد است چه آنکه امتناع از ادائیگی کوفه را بطلب سلام
 یا امری از ضروریات و منع و بودند زیرا که کلمه بخوانند و نمازی کردند و قائل به ایمان و جو کوفه بودند
 بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن تخلاف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل برین ششند
 چنین نموده بودند پس اصرار شد که ابوبکر را صلح گرفتن زکوٰۃ بسبب عدم صحت خلافت او نمی
 شمردند و نیز میگویم که تأیید اراده همین صحابه بخیریت می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول
 و فضیلت شهادت و شهادت بر آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لئن لم یأخذوا بحدی هو لا
 انهد علیهم فقال ابو بکر الصدیق المینا یا رسول الله اخوانهم سلیمان ما اسلموا
 و جاهدنا کما جاهدوا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لی و لکن لا ادری ما یفعلون
 بعد منکم ابو بکر ثم قال انما لکم کسوف بعد ان خرجت من المکان
 و این حدیث بخیر است که با وجود سلام آوردن جهاد کردن ابوبکر و ثمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حکایتی بود این نهان کرد و گویند او قسمی که بری شهادت گواهی او مینماید باینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم خوف زهد او بر ابعاد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی میداشت و احادیث منقول سابق

هم مشتمل است بر لفظ احد و الواحد و احداث صادق می آید لا بر همین اصحاب که محمد خاتم غدیر
 بشکستند و طلسم دیگر ساخته مرتد گشتند و مانعین ز کوه مخا و طاب چنانچه نبوده اند بلکه مخاطب نبوده
 ابو بکر و اشال او علاوه میگویم که لفظ ^{لن} ^{بذلک} ^{الامر} ^{تکلیف} که در حدیث آمده و لالت مینماید بر شک
 اصحابی که انی زنده و برین ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر انصاف کوه
 جبرائیل و خلافت ابو بکر متصل زمان فات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقبول شدند و
 زنده نماندند پس صادق علیه خیر از شد و متابعان ایشان کسی نخواهد و ازین حدیث فایده
 دیگر بر آید که انجیل اهل سنت نجات و دخول جنت بر ائمه و موسوم بمبشره روایت نموده اند
 منظور لاف و الوضوح است و مخفی نماند که این حدیث اهل سنت تمسک بر اثبات محبت
 با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردانند که او نبیستین خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 گیرد و این استدلال ضعیف است که ابو بکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشند
 بر سایر الناس محبت و با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شود بلکه شیوان گفت که گریهش گریه
 اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از آنحضرت زنده خواهند
 و امری بدین حدش خواهد کرد و پس امارت و جاده مضمر صغیر خود میدست مستر بیانیست با و
 داد تا شک و دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از وفور شادمانی هم گریه
 و دلیل صلح تمسک دارد و محاربان هر پیغمبر و جمل با امیر المؤمنین تنها ماصد علیه السلام هم نمیشد
 گفت چه اگر در حدیث لفظ فارقهم آمده است و این بظن بر این معنی است از زمان فعل می آید پس
 است از زمان ارتداد منافق آنحضرت یعنی سفر او از نجف و جاهد بود برین دلیل که بعد رحلت آنحضرت
 ارتداد آنها صا و شده باشد جنگل و حصین بعد انقضای بیست و پنج سال است و شش سال از وفات
 سید بنات رود و او بود و بنابرین لفظ فارقهم در حدیث آید پس لا خیال صدق است مذکور
 مردم مشارالیه هم خواهند بود و الاخر خیر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر آنها را افرا

این کلی دارند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و اشمال آنها و اینهم نزد اینها باطل است
 چنانکه بر عارفت عقائد ایشان مکتوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و در
 نماز که حاجت را قدامت علمی مقدم بر کسب هم دلیل بر رفع مال بسیار از موسلمان بهجا به تصریح و نه
 اند و احتیاج و تمسک بآن بر از حد و خلفای ششگانه مخصوص هم از آن متبیل است که فیزیکی بضاعت بآن
 متفطن شده و اگر ناظران از انصاف رنگد زنده بیدارند که لا تظنوا انی قد قال و انظر الى ما قال
 وارد است انشی بلفظ از این اشارات و عبارات با سهل طرق بر تاملی عالی و ادانی صبان شده
 نتائج طبع نقاد مؤلف را از ادجز تر نین و تسبیح بعضی از فقرات عربی و فارسی که برایشان
 علمای اعلام در تحریر آن رفته و بر عم خودش نگار فضاحت و بلاغت بسته و حقیقت نمیتوانست
 بلی شاید بر اینون خواطر جمعی که بحقیقت حال بی نبوده اند و که چند امر در تضاد و تضاد متضاد کلام
 نتائج نگار مؤلف عالی مقام است نخستین دعوی صحت کتاب بود و صحیح بخاری می مخالفت جنفیه
 با احادیث آن که اثری از آن در افاده است صاحب معتد الشیعه یافته نمی شود و هذا الوجه
 کسر کبیرة بحسب الظمان ما حقر اذا جاءه شیء من این مضمون
 نظر از آنکه مانند مضامین هر چه بلا حجت و برهان است که ما اکثرنا الیه فی التصدیق و ما
 کتابی که فاضل بخاری تصدیق جمع اغلاط بخاری در آن نموده و بخوبی که سفری ضمیمه بر خود
 جمع کند و تفسیر آری مساعدت نظر و بلکه بجهت پاوشن انتقام توجیه شد که کورست جنابچه آن وقت
 بر اینان که در خانه شیخ منقول همان دیده ام هنوز موجود است و دوم فصل قول
 شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث اخوض که هر چند صاحب معتد الشیعه به تخیض
 اشاره کرده لیکن کلام و از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مخطوط شیش نیست
 زیرا که از اشیای منتهیه فاضل بخاری درین مقام جهان کسوت ظهور می پوشد که او در
 نقل آن به ترتیب بود و مملکت شروح را در تفسیر محدث آورده و از مخالفه که و در

مستوفی ص ۵۰۳	بسم الله الرحمن الرحيم	سوال لفظ عجوبه انيكه
--------------	------------------------	----------------------

و اگر متوجه حجت قهقری کند و گوید که هنوز یکد و تقریر از فادیت مؤلف باقیست که در کتاب مستوفی
 بلکه در هیچ کتابی علی و آثری از ان بدید نیست مثل استدلال و بر عدم تحریج حضرت افضل الراشدین رضی الله عنهم
 اجمعین بحدیث کثر الحال که از سعید بن بریوع روایت کنند و گمان بر نش که قول انتخاب ترون احد
 اخرا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منی کذب صریح بوده و قصه فاروق بن صاحب سول مختار را با مود دیگر
 ضمیمه یا ختن باز بتشیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریضه سومی سقیفه رفتن
 را برای صدیق مقرر نمود و گوئیم که از مزید ادب آرا مقلدین و دوستان مجتهد ماضی و حال و استقبال احد
 میکنم ورنه فاش میکنیم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر این تقریر در لریب نیست زیرا این
 از تسایح افکار مؤلف است که فاضل جالیسی در کتاب طعن الساج که بنام نامی اکبر اولاد خویش و قبیله است
 نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضعاف اشاعلام از دمار و اتباع اشراش فرا گرفته باشد از رساله
 حدیث الحوض زدی نموده این سرفه هر چند مستلزم صدور کرامت خرق عادت از جناب مجتهد فانی
 مثل اول ثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بنیده کتب حال مخفی نیست لیکن شان جنابش این نوع از ان
 که این امور را نسبت با و توان کرد که اعتراف همین سمعت و اثبات الامتیه و ادعایهم فی باب لریب حاله توارد قابل
 باید شد و در باره مؤلف که فقط بقوت باطن خویش بنا طره علماء اقدام نموده چنانچه خواهی دانست
 بعد و کرامت معتقد یا گشت اکنون بدل جان سومی دعوی مؤلف یکدیگر و بد عبارت کتاب مذکور
 شنید که در کثر الحال از سعید بن بریوع روایت نموده جابر علی بن ابی طالب ابو ماضیه تما متحارزافقا
 ابو بکر اکراک متحارزافقا لایعنا فی مالم یعنا فقال استمعوا ما یقول انشدکم الله ترون احد
 علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منی خلاصه اش انکه ابو بکر روزی حضرت امیر را محزون دیده از

حزن استفسار نمود فرمود مصیبت از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر او داده که آن
 مصیبت بر تو نیست پس ابو بکر گردان گفت بشنود که علی چه میگوید من سوگند میدهم شمارا بخدا که کسی
 از من زیاده تر خزون بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است جهان الله شهادت صحیح اهل اسلام
 آنحضرت در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لاحواله در کذب ابو بکر آنحضرت
 نگذریخه او رسول صلی الله علیه و آله و سلم است یا آنکه کذب ظاهر است زیرا که عزیز حزن او بر حزن این
 بعید از عقل است معنی از فتنه و بقیفه برای طلب خلافت شاید عدل بر کذب است و عجب آنست
 که حال حزن خود را از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و توقع شهادت آنها بود اگر مقصود است شهادت
 بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل خزع و نوحه و بکا فیه و حایضک علیه الشکی زیرا که احتمال تصنع درین مورد
 است علاوه آنکه اجرای سقیفه و غیر آن شاید بر شایسته آنانند که کوه است و کاش بر همین قدر احد از
 حضار گواهی میداد عجب که بعد از شهادت خلافت بنی امیه باز هم بی ثبوت نمی رسد که کسی گواهی آن داده باشد و اول بیان
 که صدیق سنبل آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار صوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نموده کاهن محرم
 اهل است و ابو بکر چون غلبه حزن نه داشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمود پس حزن
 باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال لیل زیاده حزن ابی بکر اجرای عارست کن این احتجاج متشیع عارست
 زیرا که خلافت حزن دلالت دارد بر سبب حزن ابو بکر حزن مذموم بوده نه مدوح ششهر پس کن حدیث غایب
 که عارست نزد عقل آن حزن بمقراری شیخ معمر بن ابی آخوه بلفظه القصه مؤلف عالی مقام
 را که بدون مطالعه ضروریات فن کلام مثل تحفه ان شریه چنانکه خودش متعرف بوده و رسائل او هم شهادت
 بآن می نماید و بعینه دیدن تصانیف مجتهد جالسی و فاضل خجاری و قدما شیه محض با شرق باطن کالیف
 رسائل پر از حقه نور و در این بر ساحت ضمیرش بطور کشف شهود یافته و در هر امامیه بجا شیخ الهی
 حکمت استرا قیبه قرار باید داد و با او بسبب محلی بن همه توار و خاص مانند ملا شیه ابابیده فیه که مولد او قندهار بود
 و در هند و سستان نام بلند پیدا کرد و در شاعری علم شهرت بر افراشت و در سرائین امر از نام و اقبال

احقر العباد و از قبیل تعرض منشی فیروز که در بروی جمعی از فضلا و شعرا با وی همربانی کرد و ادب و ملاطفت
و طرافت و ادب و نظیر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر فقیر است و خالی از استیسا
و انشعاش طبایع نظریان نیست بنویسم که در زمانیکه که کمر جهان گیر پادشاه و رسوا و کجرات بود اگر کسی
از علمای اهدار و شعرای هر دو یار و ران ایام که نو بجای روزگار و نو عروس و مصار توان شمرد بموکلایانش
جمع میشدند روزی با اتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا النور ناظم این شهر ارباب است درین حدیقه بجای
خران هم آغوش است و زانه جام بدست بخانه بروش است و بجرم یاده گرفتند باز نور را به کفن بدوش
صریحی بدست مدبوش است و ملا محلی گوینده این ابیات ارباب است مرگ آمد و بی هیچ بدرفت و خاتم
چون غارتی از خانه ارباب توکل هر لحظه خطش غمزه اندر نظر آید و همچون خط او ستاد که بینی تامل و تلا
مختص صاحب این بیت پلیت در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان بمن پریشان خاطر فرم و لطف پشیمان
نیستم و از آنجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیداشد چون زلف
و کز آن بمیمنه او یاران پیچ و تاب میخیزند و از دعوی توارد او کاسه زهر بلابل می نوشیدند و میدادند
که اکثر مضامین مبتذل مانند فرزندان تبخنی بلبلان سیاحی را بدور نظر مردم جلوه میداد چنان قرار دادند
که استند ها شعار از نو نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین ارد با او غمربانی کند و لفظ
وقتیکه او قریب بنگاه که فی الحقیقت زمرنگاه بود در رسیدیم و توقیرش ز اندک الوصف بجا آوردند و از
و اگر ام تمام او را بالادشاندند و از هر دو سخن را ندانوبت با نشان رسید ملا گفت پلیت
جیت و با دانه گلگون مصفا جوهری و حسن پروردگاری عشق را پیغمبر منشی فرمود این شعر را از
شعر دو کی است شعر عشق را پیغمبر و لیکن حسن آفریدگار توئی و زود در هم پیچیده و مطلق با حسن
النفات نکرد و بر خواند پلیت ز بسکه که رحمت بند در جگر ناخن و جوشیت ما هم از پای تابانتر
منش گفت این مطلع از شعر غنائی صلوئی چربتر و شیرین تر است پلیت از بسکه سینه کدم و
ناخن بر داشت و چون بیت را پیست را پای منیام و بر هم خورد و طعن بر شعر منشی همه اهل مجلس گفت

مدین الحق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مولف که با وصف اعتراف
 غم آن نسخ کاغذی فی الواقع و مصدر رساله جبارت بیکران عبارات کرده و در نقل و فهم آن ز راه
 صدق و صواب بغایت در افتاده بلکه نزد باب نشن و شنش رسالت آری راست گفته اند
 که از خردان خطا و از بزرگان عیال سوم ذکر احادیث و دیگر مثل حدیث حرس
 الاماره و بودنش باعث انفعال ندانست در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
 هم نیست تا بصراحت چه رسد و اینهم خیال خام و از وسوسه نفس بدین فرجام است زیرا که یاد دارم
 که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش بر وایت بخاری از مشکوٰۃ شریف ترجیح با فضل
 و نام راوی اعنی ابویهریره و در تقسیم مطالب صرف کرده و آنچه مولف در خاتمه از متواتر بودن مطالب
 الی غیر ذلک را از نفسی نموده در اوراق کتاب معتد بر آورده این او جابجا بتفاریق مسرود است بجز جمله
 ظن غالب است که اگر کتاب مذکور چه در ترویج فقیر بماند تلخیص بسیار از بقیه تفصیلات بود
 زاید بر اصل است لکن اتفاقا این سرراشکشف نشد فرق نیست که در کلام فاضل
 اخبار جبارت سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مولف ان گفت بقره
 زینب قیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علما اما سیئه بیست مجموعی در بخش حدیث حرس
 بصیارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود آنچه باید پسکه علامه مذکور
 نورالهدی مرقدہ با وجود عدم دعوت و تفرد بلکه تصحیح بر بعضی در میا به تحفه انتاعشیه که گفتگوی
 قرون با ضمیمه این تقریر فی این کتاب کرده ام نزد مولف سارق باشد و خود حضرت مولف
 که دکان افادات خویش را با ثبات دیگران خصوصا فاضل اخباری که فرقه هولیة خرج ایشان
 از او تشیع اینچیده بتالیف این رساله تفرد باشد و اینهم مطالب کثیر محمول بر تبار و فائز
 معاشرا لعل لا یزال یقولون لا یزال یقولون لا یزال یقولون لا یزال یقولون لا یزال یقولون
 مولف مذکور بجهت تفرد و تواتر دلیل یقینی ثابت شد و این صاحب تحفه ازین جهت پاک و پاکیزه

اکت جه نهایت کار است که او را افادات سابقین مقتضی است و نشان برین مسافرتین و
 مقتضیست بر گاه حال و نحو تفرق و توار که مؤلف نموده بدین بر کس از خواص عام و رآید اکنون
 برای تصدیق دعوی فصل چهار که تسکین حدیث حوض در باره ارتداد خلفا را شدین بصورتی
 انکار نیست کلام جمالی ذکر می کنم پس بدو است که چنانچه در باره تصدیق صوخیانیه مؤلف مطالعه
 عبارات محمد شیعیه است اجتماعی پسند است از عان مقوله برادر مسلمین مشاهد محدثات قاضی نور الله
 سوریه کافیت و همی که از قول من المعلوم ان من انهم ابو بکر الزکوة لا متناهم عن اداء
 الزکوة اليه كانوا يودون ويصلون ويكلمون بالشهادتين ولهذا قال ابو بكر والله لو منعوا
 عقلا لقاتلهم و قد قيل والله لو لم يكلموا بالشهادتين او لو لم يرجعوا الى الاسلام
 لقاتلهم لکنهم لما اذكروا خلافة ابوبکر امتنعوا عن اداء الزکوة اليه لا انهم
 استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرقه ابو جعفر الفقهاء قومهم و اوقفها
 اخرون الى تفرق امر الخلافة على من يستحقها وعلى تقدير استخلاصهم حراکه
 كانوا قائلين بالشهادتين كما رو عنهم فاطلاق الزکوة عليهم لو كان
 باعتبار اکارهم للزکوة التي هم من رؤيات الدين و لم لا يجوز ان يكون اطلاق
 الزکوة على الصحابة الغاصبين للخلافة المظاهرين بالاسلام القائلين بالشهادتين
 ايضا باعتبار اکارهم بعض ضروريات الدين وهو خلافة على الثابتة عندهم
 بالنظر ايجلي في يوم الغدير وغيره كما مر انفا ثم التمساده من الاخبار في لا تدعى
 احدنا بعد كما يكون فعلا لکصب خلافة النبي صلى الله عليه وسلم و اخذ من ان
 هم قدار اهليته و اكل مال فدا ظما و جورا عافا لیه و لهذا قال قدمم خلفا
 لا يكون الزکوة عن ابوبکر و ايضا قوله عليه السلام اني الامير تدعى على اعقابهم
 يدل على طول مدة المزدین و استمراريهم و هذا انما يطهر في غاصبي الخلافة

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان زمان کتابی در مناظره فریقین تالیف کرده حاتم ابو
 آن نیست گفتیم مگر آنکس هو کو حیدر علی است علیه الرحمه جواب داد که حال آن نیز که در کتاب
 سید انم اورا کجا یارای این نوع تقریر و تحریر بدین علوم هست یا شکر گفتیم که شاید فلان فلان باشند
 که در علوم تحصیلیه علم آشته بار بار فروخته اند فرمود عا شاکه علمای این شهر درین فن و شکار
 داشته باشند قصه کوتاه در آن زمان شخصی مرا با فر نام و غلطی بود و خود را درین معرکه بکته تازی
 دانست این جز را در یاد الرای دید و گفت که جواش بس سهل است من بعد چون این جز را مسطره بخانه
 خویش برد و دانست که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکها که اجزا مذکور را باز پس او غنای
 که هر چند نقصان این جز را آسانست لیکن شهر پر آشوب و خوف از مردم افغان خصوصاً عبد
 خان است همچنین بعضی دیگر از علمای فضلدار که نزد الحاس علیخان تقرب داشته و خاصه هاست
 آنها لگانه درین فنون می پیوستند امتحانات افاضه چون همه کس درین معرکه سینه خند و کمر
 نشانند و از رونق فضل آن که مشکل ترین جمله مشکها بود و بر تافته و معنی سپیدم ایمن و
 یو کون الدنیر اشکارا ساختند فاضل جالسی کتابی و الفقا تالیف کرد و توفیق اخلاص
 چون پنجاه و نهمین روز از آغاز تا انجام از شاه جهان بادر رسید و لذت و آذنه و کام جهان جهان
 انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صفا از هر کوه و بازار بلند گرفت فاضل مذکور هر خموشی بر
 و فضل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من بایب نجم الهیات از خمسه فراموش طلبیده شدم و چند اشرف
 برای ساعتی که تبیین سال ساختم و همچنین جواب اول رابع و تاسع و خواستم و حسب اتفاق
 جواب بایبالت در عین غفلت و اشتیاق بمعرض رسید آمد شمع جادوی خند و ادم با خنیا هم
 بمحمد الله که بس از آن خریدم و با آنکه فاضل جالسی تصنیف تالیف صوارم و حسام و غیرهما
 بعد از آن بخوده که از خرم مرا محمد خوشه عینی فرموده انتهی مقاله و باخبر ما که این حال
 بشهر لکجا و او تا ما می آمدن این مقال اخبار می و کمر طلبه علوم چیده که بعد مطابقت صوارم

و حسام از کجاشک حوصله بدر آمدند و تالیفات مرزا محمد فاضل جالسی را الضب العین داشته است
 سناطه بلیک مکاره بدست آوردند و بدو نفر و عوام را از راه بردند بحدی که لافش در عمارت
 از خرد تا بزرگ در عمارت و توار و در باره حدیث انحض چون آبجیات از طلائیات
 آمد بلی که فاضل اخباری و بعضی از مطاعن که از کتاب بیعانی گرفته و فاضل طبری کامل
 بعضی از روایات این طعن را شمار نموده و نحو نفر و می کرد و جی سید است چه این استلال
 فی الجمله و تازی دارد که در کتب اوله مثل تالیفات ابن محکم که اصولیه بود و در فتنه
 دارند و گویند که توفیق و قیاس صاحب الامر و باره او صا جلیل و کما یل جمیل او از ناحیه
 مقدسه بر آمد و الحال آنکه کیدل علی خلاف کماله کفیه علی صرح کماله و احکام القوم
 اعرف به الفاضل الاخباری فی رسالتنا لنا بشید مذهبیه از نظر فقیر نگاشته و در
 تالیفات سید مرتضی مثل شرح اصول حدیث و روایت موجود باشد لیکن این تفسیر که مختصر
 از مقدمه الشیعه منقول شود بخلاف تفسیر خالیست از تحریف و افادات ابن قیبر
 ازین مقالات متأخرین از حقائق شری و تری و سرفات جالسی و شالیه و شرح این
 مجل در کتاب کورید بل طاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در سنجیا ببقای جمیع
 عبد الرحمان بن عوف منقول است باینسان از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الله
 ابن عمر قال یا امی قد خضت ان اهل لکنی کثرة مالی انا اکثر من مالک
 قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان من اصحابی من کان یرانی
 بعد ان افارقته فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاحبسه فخرج عمر فدخل علیها فقال یا الله انا منهم
 قالوا و الله و لکن ابوی بعدک احدا و در روایت دیگر قالک و الله و انک لا حد بعدک
 هکذا و در حدیث تدبیر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد وفات پاک
 نماندند است بطریق کنایه چه سببیکه ناجی و جنتی است و بدینسان بکجا خواهد شد

آنحضرت را خواهد دید من این را باید شنید که عمر بختی نامی که می کرد آن کسان مگر نفسیه بصیرت که
 بکار آوری بر داشت خود پیش از حال نوشتن نیکو آگاه بود تا سمع انجیدیش از عبد الرحمن بن
 بکر بانه و عنده بانه پیش از آنکه عمر بن خطاب و ابی ذر و دیگر عبارت ها شنید
 که هم در مقام جبهلی اختلاف آن روایت بیان نمود و نظر بر خفا متر و ک شد هر که خواهد اینجا
 به پیش از آنکه عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 به چنانست و نام آن عمر بن خطاب کسی بوده و اینها هم سوره در جواب آن کلامیکه گفته است
 سیاق آن واضح است که در او را بداند پس بگوید که من آن عمر بن خطاب را دیده و آن دروغی
 استعمال در او یکی آنکه پیش از آنکه عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 پیش از آنکه عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 نیست که من بعد از آنکه پیش از آنکه عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 گفتگوی خود و نامید اینصفتی نماید روایت دیگر آن فصلی که بعد از آنکه عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 از آن قبیل باشد از تبر یعنی من کسی بعد تو می خواهم که یعنی ترا ازین امر بر پاک گردانم
 و بگریزی بری نخواهد کرد و الهام شد بعد از آنکه عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 در آن اصحاب با صدق علیه اخبار پیش بودند معلوم است که عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شان تو چنان نوشته فرموده است این حدیث در باره
 دیگر آنست که عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 گفت و ازین قرآن و شهادت عمر بن خطاب را عرضی انداخته و او را پرسید که من آن جمله بمنین صحابه استم یا آنکه در حدیث نام
 خالی نیست از اینک بخان بود که گمان برده و فهمو القصد و یا این چنین نبود بلکه بقول بیان مخصوص
 بدخل نیست بود درین حالت انصراف و پسیدن و از ام سلمه عمل بوده است بلکه مستند هم
 کلام هم رسول صلی الله علیه و آله و سلم می شود زیرا که باقی حدیثی بود آن عمر از حدیث ام سلمه

قطعا در شان عزیز عمر میباشد و در اینجا فایده دیگر بر آنکه حدیث مشهور و در صحاح اینها که مشتمل
 بر ناجی جنبی بودن کس از مضرات ایشان است چه اگر وقتی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عذر را
 بر آنکه که از عمر بیشتر است لاک خود بسبب کثرت مال چرا می پرسیدیم سلمه و عفت با اتفاق مال چرا
 می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف را از خب قطعی بود اعمال صالحه از دست برداشت و مال گشود
 بعد از آنکه او زکوة و دیگر واجبات فقرا و مساکین و مستحقین می رسانید با وجود این هم اگر در کسب مال
 کثیری ماند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **قول** قطع نظر
 از آنکه در چهار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری نسبت نظر با استقرار کتب جالیه
 گفتگوی بسیار تعیین و ثوق بعضی از روای آن شوار و اغراض علی از زلات او که در بیان
 معنی حدیث از وی صادر شد کمالی میگویم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
 خلش منسوب نخستین آنکه فاروق خود را ناری میدانت پس باید که همچنان باشد والا این
 اضطراب و خدوش نردم المؤمنین بر کشف حقیقت مهمل خواهد بود تعیین المقصود و جلال
 فصول سابقه که عبارت بجا و غیره در اینجا نقل شده و بسط سخن و فرید خوف و خشیان بر
 گزیدگان بارگاه احدیت در از گردیده استنباط می توان کرد لکن بجموع فایده بعضی از وجوه
 اشاره میکنم **اول** آنکه جناب امیر خاندانی هرگاه ذکر و زنج می شنید بجهای می می گریست
 بلکه مبارک میکوف و آرزوی جادوت که تفصیلش در جا خالی از سوا نیست میفرمود چنانکه
 صاحب عقبات الاخره نیز این وایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو در واکه مجلسی در بیان
 احیای ترجمه آن نموده و عیسه بر او می فعال خبر می ده معلوم میشود که آنجناب و سوان خوشان
 کناره کرده و در مجلسان بی النجار میرفت و مناجات و خارج از مناجات گنا مان خویش را باو میفر
 وازند آید طبقات و فرخ چندان زار نالی می نمود که عبارات کا تبین و ابیات ناخود از تفسیر آن گویا
 است راوی می گوید که در نشیون رخسان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر نخواهم در ناامید

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بجا آنکه که بگویم
 او را و اینی بر همین آسیر که نه خویشان را و رنجات تو اند بخشید و نه فیسدا و بفریادش تو اند بهر جهت
 اهل محشر بر درج می کنند و او درین عقوبات گرفتار راه از آتشی که جگر با بریان کند و آتش را فرو
 ریزد همچنین تا دیر نوحه می نمود تا آنکه صد و حرکت مفقود شد و در دل گفتم که خواب غلبه باشد نزد یک
 رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت ادم حرکت نمود تو گوئی چو بی خشک بزمین افتاد چنین
 داشتیم که راهی ملکات باشد اتمان و خیران نرو فاطمه زهرا رسیدم فرمود چون بود حرف حرف
 که دم فرمود و باکی نیست این غشی غالب و قات از تیرس عذاب او را روید بدین بر روی
 سبار کش و ند چشم بکشد و باز همان نوحه و خطاب جبار را غار نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت را حاضر
 ملائکه عقوبت خوف از حکم قاضی روز جزا می نمودن آیت کریمه و لا یقبل فیها شفاعه و لا
 یؤخذ فیها عدل و لا هم یقصر عن بکمال نکاواری یاد نمود این همه بر اصول مختصره فصل
 اخباری و الی بیت که خود را آنک و ناری میدانست بمقتضای بکمال انسان علی نفسیه
 بصیرت می یابد که اینهمه مقالاتی واقع باشد والا این اضطراب و بقراری که شنید و سوال از جناب
 رسالت الهیه علیه السلام و آنکه و سلیم که خاتمه من خبر است کما شرت سابقا و فرید فریاد و فغان
 چنانکه عرفی گوید شمر گوش آل همان و حلقه با تم یکیت و شیوخم تا کشید آنگاه یا مائی ن
 بی غمی خواهد بود فعیل الم مطلوب آری فرق نیست که حضرت امیر و قیتکه استغاثه نمود و از حال گرفتار
 خویش دست ملائکه عذاب عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب سالتاب خبر داد احد از صحابه کبار
 و حضرت خاتون قیامت گفت آنچه ام المؤمنین رضی الله عنهم اجمعین برافروقت همراه قسم شد
 گفت کاش ایان غلاظ یاد نمی کردند و مجروح میسر می نمودند اینهم صورت مذلت بلکه وقت
 حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراف فی فصل اخبار بکمال حفظه آن دو بالا می شود زیرا که می گفتند
 این نوحه و ماتم از فکر ما شرم و نسب العین شستن شد اید جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافت

از اینجا بر اصول بیان تا بالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه دیگر نیز مکتوبات از حالات
 شان مذکور خواهد شد از هم می ریزد و انشوس که فاضل اخبار برای تحصیل ثواب آخر و که بر طاعت اوصیای
 و اهل بیت رضی الله عنهم جمعین است شد بحال عجبت نیاراید پرو کرد و الا زمین ادب و سوره شمس
 میگردم که حضرت اینهمه از ایاها و تطبیق حدیث الحوض بذات مقدس خویش این بنا بر عبادت
 که کالیسی خفا و نیای دون یا باعتبار علم ما کان و مایکون خست بسیار کردند قال الله تعالی
 وَكَانَ كُنُوزُ الْمَالِ الَّذِي ظَلَمُوا لَهُمْ مَكْنُونًا وَكَانَ كُنُوزُ الْمَالِ الَّذِي ظَلَمُوا لَهُمْ مَكْنُونًا
 کاتقصیر و خود را با تمامی اهل بیت فلیل نمودند و مانند خنجرین لحم بوده نشین شدند و مثل
 خانان بدلات قطع حدیث حضرت زهرا و خانه که بختند خندان که کالین بدیشیج سبیل بود
 معاذ الله ساطع کثیر انجذاب گروانیده اند یا بجهت کیا و دیگر اگر شوق ثانی اختیار فرمایند و همرا
 مشغول به بیان خواهد بود پس فاد و فرمایند که آن کیا نرجو بود و عین است که فاضل اخبار
 جز آنکه بنده را این سباه کنی فرما و کن میری و دیگر و اول تو جلا و اجماع میر سید زید که و شکیر قدسی
 ایشان را نمی تقدیم شوم و در مقام از پا خود و در مقام تمام فرو فرستد کالایجن علی من شریک قدس
 ایشان را و هم آنکه تقدیر فاضل اخباری درباره حضرت حسن مجتبی خواجه شاهی و است زبده تر
 جاریست معلوم آنکه این اندر این را بسید الساجین هم و در پیش و زید که قبل از این از
 اهل بیت گذشته که انجذاب خود را بکشم شیب و نشیند این را باطن وجود ثابت فرموده جا
 که گفته نگارم بدست آن جناب است و حکم آیات قرآنی شیطان بهم دشمن نبی آدم است خصوص این
 نفوس قدسیه که گاهها آتش چنانکه در حکایات اولیا منقول است بر ایشان نشان میآید
 کمال جدد و جهل از تقسیم ثواب تقسیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصد
 فاروق و قسیر و نشانی از آمدن کلام است زبده از حکایتی است که جمعی از ان امام عاقله مقام
 می نماید که خطی در آخر شبی است که بخت از او ما الله شرفا و مکرر شده او بخیمه بود و در باره استغفار و سزا

چندان حضرت وزاری و استغاثه و مقراری نمود که بر زمین افتاد و گرد گرد گشته شد
 پس پس بر وقتش رسیدیم و شرف در کنار خود گرفتیم و دریافتیم که حضرت امام زین العابدین
 است گفتیم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا با این همه قربت و جرات و کمال تقدس نزد
 و عبادت نمیدار گزید و بکار که باعث اتزناق روح و کاهش جسم است از بهر صلیت پس شداید
 قیامت یا فرمود و گفت ای صمیمی مگر در قرآن مجید خوانده که حق تعالی پیغمبر را فدای فدا افش
 فی الصدق فلا انساب بکینکم یومئذ و کاینکه ان انفسه خفته که ازین بیت
 است که البکر صدیق و اثنای راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا طریقی گفت چگونه دل ناسم
 که بدارین فتنه گشتم زیرا که خصم اقل نبوی نورانیت و ضیاء برکات بی اتباد و خود می باید
 بعد از معاشرت با اعیان حال آنکه سبکیم القصه طریقی روح و جسمانی یعنی رسول با
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این تقریر تسلیم پرداخت و از اتفاق نمره دشت یا مناجات
 حضرت یونس حدیث آورد عدم اعتماد بر وعده ایزدی فروتر از نیست کامری کلینی یا بگویند که
 خوف و خشیت این نفوس قدسیه بیارم کتابی بدست تصنیف باید کرد پس شرح فاروق باقی بکار
 شبه بر می خود زدن است و این منوات فاضل اخباری شخص این نامه نامه بعد از خلفای شریف
 نیست زیرا که در باره نامه دیگر که در اظهار معاف خویشین جاده مسلول که پیغمبر بر زمین
 بحرف است و با بعد از خرافات فاضل مذکور که ناریت این مجال انوار استعظم باشد
 بار خدا یا اگر گویند که این همه فریاد و زاری و بر و خالق ارض و سموات و افراد کائنات بر
 تکمیل سیئات یا نافه شیعه بود و بس لیکن این قسم تا ولادت در باره خلفای نیز جاریست بلکه تطبیق
 اولی زیرا که سنیان گنایان خویش هم احترام دارند و کتب ایشان هم دلالت بر آن دارد و اگر
 کاتبین معاصی ایشان را می نویسد بخلاف امامیه که مقتضای لطیف ایشان چیزی دیگر و گنایان
 ایشان خارج از قریب برین معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرت ائمه طایفه براسی نسبت

و این بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلانفیده مرة اخرى مفصلا و تحقیق حق فرین
 مقام است که دوزخی و جنتی بودن شخص بر حکم احکامین موقوف است بر این که در جنتی بودن
 خویش که ثابت کند علاوه بر این بزرگان این قسم کلمات بر انفس خویش نوحه و تسلیمات
 کرده و دلالت بر جنتی بودن بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل از این گذشته که
 سوطی درباره خویش عین اتباع القیاس و صاحبین خود را بجهنم حقارت و بدین از سنن انبیاء و سلفین
 است در وصایا ابوذر غفاری صحیح است یا ابا ذر یقول الله تبارک و تعالی اجمع
 علی عبدی خیر و ان اجمع له اعدائک و اعدائک فی الدنیا اخفک یوم القیمة و اذا
 خافنی فی الدنیا امنه یوم القیمة یا ابا ذر یقول ان رجلا کان له کمل سبعین نسیجا
 لا تحقرة و خشی ان لا یتقی من شرا یوم القیمة الا ان یجی و عین بجات رحمة ان یجی عبادت
 میکند ای ابوذر خداوند عالمان مغیرا بدین جمع نمی کنم بر بنده خود و خوف را و جمع نمیکند بر ای ابو
 اینو را پس اگر در دنیا از من این است و خایف نیست در روز قیامت او را اگر از من ترسان است
 در دنیا او را در روز قیامت این میگردد انم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل من باشد و پیوسته باشد به من
 خیر شمارد و ترسان باشد از بنده مباد اجماع نباید از شر روز قیامت انم باجماع در مقام انما فوس
 حسرت و ندامت بزرگ است بر این صورت ازین حضرات صد و یازدهمین حضرت این بزرگان است و قابل
 اخباری که غرضه طاعتین و الا یکن و است از راه عتساف منتهی را بر دوزخی بودن این بزرگان جل منیاء

ان الذین جاءوا ایلک عصبه منکم لا تحسروا شراکم بل هو خیر لکم کل
 امر عصبه منکم الا انکم لا تعلمون الذی تولی الامر منکم که عذاب عظیمه
 اقتضای نفس کشی و مجتنبات از عذاب همین است که همیشه در خوف و ترسانند و دنیا چیده و است
 بخاطر حفظ است خبر و خبر و اطلاع میدهم که بنده شیخ طوسی حضرت انیمه است که در دنیا
 امیر و عاقبت باز من بفرموده خوف میگردد و رفقا نیز میگردد بستم سوگند خدا یا فرموده که بنده

دیدم و زمان شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم گرویی را که در هر صبح و شام گزافه و بولیده
 میبودند سکهها گرسنه شده و از کثرت نماز پیشانیهایشان مانند زانوی گوسپند گشته
 انواع عبادت الهی شب بنده و در بوند و سوال تمامی ایشان همین بود که از آتش و دوزخ نجات
 یابند و کمال مرتبه ایشان اینست که با این همه عبادت از عذاب الهی همیشه خالت میبودند و در هیچ وقتی
 از خوف نمی آستوندا نهی محصلها و کلی از دایم این نفوس سیست که هر چند متحمل بکمال و تحمل از واکل
 باشند لیکن خود را به تکلف در دمایم نمی گنجانند پس در نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد و
 میبود و از کثرت مال منزه بود چگونه درین معبد داخل تواند شد تا نوبت باین قبیل و قال رسید
 مقدمه و هم آنکه حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت خونی فاروق
 راه تقیه و مدارا سپرد و چون آنکه مدانه و خوشامد که بنص قطعی بغیر صلی الله علیه و آله و سلم
 و صاحبای علوی حقیق است بجنب قبله وین ایمان ال سلام اعنی امهات المومنین که
 بلا ریب گوی از لوازم ذاتیه ایشان بود سیما در امور شرعی چنانچه بحواب عبدالرحمن که
 قدوة الفاضل خلیفه ثانی و ثالث بود و بیغ نفیر و قریع تشیع است و ثبات آن اصول و ملحوظ
 تکلف و نصنع و اگر بر اصول خویش الزام ال حق میخواهد پس عا مجتهد جالسی مصری اثر خواهد
 و اگر کسی اشتیاق کو مشرق و دلی در سر باشد بخاتم کتاب عین حیات رجوع کند و درستی که در منزل
 فاروق بود حالتش بر وایات شبیه گشت ما شا که او بیرون مین فی حدود آن فط غلیظ باشد چنان
 ما و مومنین بلکه تواضع و فروتنی او نسبت با حاکم الدنای مومنین معروف است گوشایان علیا علیه السلام
 بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث و تفسیر است همیشه هم باشد بی درستی او برکت
 و فساق بود علاوه بر ذلالت بچار و جمیع البحرین و کلینی مگر یاد نداری که جناب سید حاشا چنانجا
 عن فی الکتاب ما سماعت با و نمود و گریبان او کشید و در تعریفی نکرد بلکه راه تواضع بیوفی و کمال
 عند ام المومنین بر وایات شبیه که تفسیر بر یکراست است فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزندانم در باره خویش خیالی و لدی عین حق و مصداق است
 باری حق بیزبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک باقات عیوانی که در خمس مضبوط کنی فکر را
 با ولاد فاطمه بده و نزد امیر کل میر که خلافتش من فرزندش غدر بر منوچهر گشته حاضر شود و تو نصیحت
 اختیار کن **فَاِنَّ التَّائِبِينَ الذَّنْبُ كَيْفَ كَانَ ذَنْبُكَ** که من بعد که ارشاد است که بر تقدیر از ارشاد
 تعرض که خصل خبری فاده فرموده هم در این فاروق بجهت ششم بر خیابام المؤمنین که در این
 اسلام در صدق و صفا او سکی و بر پی نیست پاک است هم در این دیگر اصحاب صاحب لولا که و بر
 تقدیر نانی نفی این تبریه خاص است که در باره فاروق از ضمیمه ششم مرتب فرمود و هو الاستسلام
 نفی اعم مقصود ام المؤمنین بلکه چند آنکه ترا ازین و عید پاک میدانم در حق و دیگری اتحاد نمی کنم و
 چگونه چنین نباشد که فاروق را از زمان فضل خلاق بود بود او بافت نه مسدود و باجماع این تبریه
 با ضمیمه ششم می که زاندر بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعت جنت بر فاروق است
 زیرا که محال است که با وصف اعتقاد و ناریت و ام المؤمنین در حق او قسم خورد که تو هرگز و چشم
 نخواهی رفت و هرگز در عتاب سالتاب اخل خواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
 تحریر این افادات کی بود آری کلام او از ابتدا تا انتها در باره جناب مرتضی و نظر با حصول
 مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیم نیز نیست جبار است که اگر جنتی قطعی بودن و در آن نبودن
 جناب امیر و زمره مصداق حدیث اخوض معلوم جناب معصومه و ابو در او بعضی دیگر از اصحاب
 و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 در شان تو چنین چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال برت
 جنات نعیم و طبقات جمیم الکی الی غیر ذلک من المراتب التي مرت من قبل و این که در او را حله
 ملائکه عذاب در باره دیگر نیست الا آخره مقدم سوم آنکه اگر فاروق مخصوص بن خول جنت بود
 لازم نمی آید عدم تصدیق رسول اینهم مستلزم ناریت او علی ای تقدیر مدعا حاصل جوش

آنکه جواب از طرف شهید که بلا بلکه حسن محضی بلکه حضرت علی مرتضی جواب از فاروق است و عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مواد مذکور بحجت زیادت عاقلانه پادیه تر لازم آید
کمال انجمن و ازین مقامات طحسی که بر عبد الرحمن بن عوف منوره مثل اخطال لبسان بی ادراک
شده گفتگو کرده از هم رنجست و سلسله قیل و قال دوازدهم گشت ایماند انجمن در باب یکصد و نال قائل
کرده و آن در باره حضرت ذکریا علی نبیا و علیه السلام دارد و شیوه زیر که حکما قوم اتفاق خوش
برین معنی نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت وراثت نال بود و در هیچ خوف از کثرت نال چه
معنی دارد انبیا طهارت قطع محضی می باشند زیاده برین نیست که نال را از او جدا و جدا بقتضیر
میرسانند من اجتماع نال کثیر و شخصیکه در زحمت کند و نه پیشه تجارت از دیگران بسیار است و از
بود معقول نیست و سنان که از کلبه مبارک با نصف اینهمه سخاوت و چه اخروی چیزی است لیکن
خوف از تنبی اعمام اکنون بحال اهل بصیرت می آید تا برین حفظ آن غازی از خواب آلودگی طلب فرماید
که از کارزار و فتنه کثرتی عاقلان باره از حال عبد الرحمن بن عوف باید شنید و ترجمه ایشان که
در استیعا جاف و یوسف بن عبد الله بن محمد عبد الله بن فریست که با او هم شهرت موجود که در یک
روز سی سی برده از او و با اینهمه وقت طواف کعبه و حاجی کرد و آنکه قتی شکسته
بار خدا یا مرا از بند نخل نفس آزاد کن و در مرض الموت میگفت سید من که چه واقعه و
گفت عیوب بن عیوب از من بهتر بود یا چه گفتن از من که او بر نیاید و حفره سید شهدا را از من بهتر بود
برای او گفتن نیافتم می ترسم که بسا و انصیب او دنیا بکثرت مال او باشند و از ثواب بیکار من
مانم و از اینجا میتوان یافت که فاضل مذکور در سه تا ترجمه آن بزرگ را با استیعا بنید و با آنکه
او را هم صدقا ایمانی بوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعه این فاضل کامل بوده و اگر
مزایا حسان سخاوت و کثرت صلوات و در راه خدا زیاده ازین بخوابی روایات و دیگر بشنو
عبد الله مبارک از شهر از هر می ایت میکند که عبد الرحمن بن کور و در عهد سعادت مهربان

علیه و السلام نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز آنقدر در چهل هزار دینار بیشتر از بقیه
 زیادتر که نوبت بار کردن برانصدقه ششترنی سبیل الله رسید و در مرض موت بر اصدقه
 حضار جنگ بدو وصیت کرد و هر کس را چارصد و نیاورد چون حدیث بشارت خویش از امهات
 المؤمنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بودند با قنطارهای شتر در راه خدا تقسیم کرد
 چنانچه بناظرین کتاب بعد الغاب و اصحابه فی تمیز الصحابة و رجال مشکوة شریف ستود و تحفه نخبه
 چند روایت در اینجا وارد کرده و از دیگر فضائل کمالات او چه نام بریم فاضل اخباری بقدر
 این خویش که کینه و نفاق و طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از نخبه نصیب حرویش
 بغایت آید و بر هر کس این گفته و از اینجا گفته اند شهر چون خدا خواهد که برده کس و ده بیلیش
 اند طعنه با کان برده این همه که بخدمت جناب مؤلف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و جواب
 سینه داشت حالیا آدم بر طهارت و بیانش برین پنج است قال الفاضل المتبحر قد
 اهل الخوض فی ثغرات رساله التي تسبق بحديث الخوص برار باب
 انصاف من سبوا که بعد مدتی در از از تالیف این رساله نسخه فتح ابزاری بغایت
 عز اسمیه دست آرم افتاده و این مقام که در آن دیده شد چنان ندع گشت که اگر کسی را دلوله الالباب
 اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف با حره نظر کند و را ثبات بخند این هیچیز زور صد و آن بودیم
 کافی بسند افکار و حسب اتفاق در بین آن اتفاق طبع این رساله دست او بود و نه بدو
 اینکه تعرضی باین تائید یافت فی ملک الله رساله بنده العبارة کرده شود عبارت مغرور انهم
 بطبع رسانیده شد قوله و انه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ بهم ذات الشمال الى
 جهنم النار و وقع ذلك صريحا في حديثي هرب في الخراب صفة النار و طرقت على
 بر يسار عنه و كلفه فاذا ذم من حجاج اعرفهم خرج رجل من بني و يوفهم و في حديثي
 هرب عندهم و ليدان رجال عن حوض كجا را كعبه الضال اناديه الا هم

قَوْلُ فَاَقُولُ يَا رَبِّ اَصْحَابِي فِي رَايَةِ اَحْمَدَ فَلَا قَوْلَ فِي رَايَةِ اَحَادِيثَ الْاَنْبِيَاءِ بِاصْبَحْنَا
 بِالْضَعْفِ كَمَا هُوَ فِي حَدِيثِ اَبِي سُرٍّ هُوَ خَيْرٌ مِنْكُمْ وَفِي تَقْدِيرِهِ هُوَ كَلَامٌ قَوْلُ فَيَقُولُ
 اِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اَحَدٌ قَوْلًا بَعْدَكَ فِي حَدِيثِ اَبِي هُرَيْرَةَ الذَّكَوْرُ اَنْ تَهْمَزَ تَدْوَا عَسَى
 اَدْبَارُهُمُ الْقَهْقَرَى وَزَادَ فِي رَايَةِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ اَيْضًا فَهُوَ اَنَّكَ
 لَا تَحِلُّ لَكَ اِنَّمَا اَحَدٌ قَوْلًا بَعْدَكَ قَوْلُهُ فَيَقَالُ لَهُمْ قَدْ بَدَأَ لَكَ بَعْدَكَ فَاَقُولُ سَمِعْتُ اِسْمَاعِيلَ
 اَوْ بَعْدَ بَعْدًا وَالتَّكْوِيْدُ لِلْبَيِّنَةِ وَفِي حَدِيثِ اَبِي سَعِيدٍ بَابُ صِفَةِ النَّارِ اَيْضًا فَيَقَالُ
 اِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اَحَدٌ قَوْلًا بَعْدَكَ فَاَقُولُ سَمِعْتُ اِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِ بْنِ وَزَادَ فِي رَايَةِ
 عَطَاءِ بْنِ يَسَّارٍ فَلَا اَرَاهُ مُخْتَصِرًا فِيهِمْ اَلَا مِثْلُ مَثَرِجٍ لِلنَّعْمِ وَكَامِدٍ وَالطَّبَرَانِيُّ مِنْ
 حَدِيثِ اَبِي بَكْرٍ رَفَعَهُ لِيَدْرِي عَلَى كَيْفِ رَجُلٍ مِنْ رَجُلٍ رَأَى وَسَمِعَهُ حَسَنٌ
 وَلِلطَّبَرَانِيِّ مِنْ حَدِيثِ اَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ عَنْهُ وَزَادَ فَقَالَ كَارِ سَمِعْتُ اَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ عَنْهُ اَنَّ اللَّهَ اَدْعَى اللَّهَ اَنْ يَجْعَلَ
 مِنْهُمْ فَقَالَ لَسْتُ مِنْهُمْ وَسَمِعَهُ حَسَنٌ قَوْلُهُ فَاَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّادِقُ
 وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا اَلَا اَقُولُ اَلَا اَقُولُ اَلَا اَقُولُ اَلَا اَقُولُ اَلَا اَقُولُ اَلَا اَقُولُ اَلَا اَقُولُ اَلَا اَقُولُ
 وَالباقِي سَوَاءٌ قَوْلُهُ قَالَ فَيَقَالُ لَهُمْ لَنْ يَزَالَ مِنْكُمْ تَدْبُرُ عَلَى عَقَابِهِمْ وَفِي رَايَةِ
 اَلْكُتَيْبِيِّ لَنْ يَزَالَ وَوَقَعَ فِي رَجُلٍ مِنْهُمْ مِنْ اَحَادِيثِهِ كَيْفَا قَالَ لَمْ يَنْوِي ذِكْرَ اَبِي
 عَبْدِ اللَّهِ الْبَخَارِيِّ عَنْ فَيْصَةَ قَالَ هُمُ الدِّينُ اَرْتَدُّوا عَنْهُ اَلَا يَكْفُرُ فَقَالَ لَهُمْ اَبِي بَكْرٍ
 يَعْنِي عَصَى قَتَلُوا وَمَا وَاَعْلَى كُفْرًا وَقَدْ وَصَلَهُ اَلَا سَمِعْتُمْ مِنْ وَجْهِ اَخِي عَن فَيْصَةَ
 وَقَالَ لَطَائِنُ لَمْ يَزَالَ مِنَ الصَّحَابَةِ اَحَدًا وَاَمَّا اَرْتَدُّوا عَنْهُمْ مِنْ جَفَاءَةِ اَلْعَرَبِ مِمَّا لَا تُضَرُّ
 لَهُ فِي الدِّينِ وَذَلِكَ لَا يُوْجِبُ قَدْ حَافِيَ الصَّحَابَةُ الْمَشْهُورِينَ وَبَدَّلَ قَوْلَهُ اَصْحَابُ الْبَيْتِ بِالْضَعْفِ
 عَرَفْتُهُ عَنْهُمْ وَقَالَ غَيْرُهُ قِيلَ هُوَ الظَّاهِرُ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمَرَادُ بِمَا مَعْنَى اُمَّةٍ اَلَا تَعْلَمُونَ
 اُمَّةً اَلَا جَابَةٌ وَنَحْوُ قَوْلِهِ فِي حَدِيثِ اَبِي هُرَيْرَةَ فَاَقُولُ بَعْدَ اَلَهُمْ وَسَمِعْتُ اَبِي بَكْرٍ

كَرِهَتْ خِيَالَهُمْ وَأَكْبَرُوا مِنْ أَمَّةٍ إِجَابَةٍ تَعْرِفُ مَا لَهَا لَوْ كُنَ أَهْلُهَا لَمْ يَكُنْ لَهَا
 وَهَذَا رَدُّهُ قَوْلُهُ فِي حَدِيثِ السَّيِّدِ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ وَكُنَّا فِي حَدِيثِ أَبِي مُرَّةٍ قَالَ ابْنُ
 التَّيْنِ يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ ثَوَانًا مِثْلَيْنِ أَوْ مِثْلَيْنِ الْكَبَائِرِ وَقِيلَ هُوَ قَوْمٌ مِنْ جَهَنَّمَ الْأَعْرَابِ
 فِي الْإِسْلَامِ رَعِيَّةٌ وَرَهْبَةٌ قَالَ الدَّادِيُّ لَا يَتَّبِعُ دُخُولَ أَصْحَابِ الْكِبَائِرِ وَالْمَدِينَةِ فِي
 ذَلِكَ وَقَالَ النَّوَوِيُّ قِيلَ هُمُ الْمَنَافِقُونَ وَالْمُرْتَدُّونَ فَيُجَوِّزَانِ يَحْشَرُونَ بِالْعَرَفَةِ وَالْجَحِيلِ
 لِكُونِهِمْ مِنْ جَمَلِهِ الْأَمَّةُ فَيُنَادِيهِمْ مِنْ لَحْلِ السَّيِّئَةِ الَّتِي عَلَيْهِمْ فَيَقَالُ لَهُمْ بَدِّلُوا لَعْنَتَكَ
 أَيْ لَعْنَتَكَ عَلَى الظَّالِمِينَ مَا قَارَفْتُمْ عَلَيْهِ قَالَ عِيَّاسٌ وَغَيْرُهُ وَعَلَى هَذَا فَتَدْبُرُهُمْ
 الشَّرُّ وَالْجَحِيلُ وَيَطْلُقُ أَوْرَهُمْ وَقِيلَ لَا يَكُنْ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ بَلْ يُبَادِرُهُمْ
 بِمَا كَانَ يُعْرِفُ مِنْ أَسْلَافِهِمْ وَقِيلَ هُمُ أَصْحَابُ الْكِبَائِرِ وَالْبِدْعِ الَّذِينَ تَأَوَّاهُ عَلَى الْأَعْلَى
 وَعَلَى هَذَا فَلَا يَنْقَطِعُ دُخُولُ هَذِهِ النَّارِ يَحْتَمِلُ أَنْ يُرَادَ وَاعْنِ الْحُضُولَ وَالْعَمَلُ بِهِمْ ثُمَّ
 يُرْمَوْنَ وَلَا يَتَّبِعُ أَنْ يَكُونَ بِهِمْ عَرَّةٌ وَجَحِيلٌ مَرَفُهُمْ بِالسَّيِّئَاتِ سَوَاءٌ كَانُوا فِي زَمَانِهِ أَوْ بَعْدَهُ
 وَحَسْبُ عِيَّاسٍ وَغَيْرِهِ مَا قَالَ قَبِيضَةُ رَأَى الْخَبْرَ أَنَّهُمْ زَارَتْ بَعْدَ صَلَاتِهِ اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ وَلَا يَكُنْ مِنْ مَعْرِفَةِ بِهِمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ السَّيِّئَاتُ لَا تَفَكَّرُ أَمَّةٌ يَطْهَرُ بِهَا عَمَلُ الْمُسْلِمِ وَالْمُرْتَدِّ
 قَدْ حَطَّ عَلَيْهِ فَهَذَا بَكْوَرُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَا يَصِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمَا كَأَنَّهُمْ قَبْلَ أَنْ تَرْتَدَّ لَهُمْ
 لَا يَسْعَدُ أَنْ يَدْخُلَ فِي ذَلِكَ أَيْضًا مَنْ كَانَ فِي زَمَانِهِ مِنَ الْمَنَافِقِينَ وَسَيِّئَاتِي فِي حَدِيثِ
 الشَّفَاعَةِ وَتَبَقِيَ هَذِهِ الْأَمَّةُ فِيهَا مَنْ أَفْقَاهَا ذَلِكَ عَلَى هُمْ يَحْشَرُونَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ فَيُعْرِفُونَ
 أَعْيَانَهُمْ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ بِهِمْ تِلْكَ السَّيِّئَاتُ فَتَعْرِفُ صَوْنَهُ نَادَاهُ مُسْتَضِيًّا إِلَى اللَّهِ الَّتِي
 فَارَقَهُ عَلَيْهَا فِي الدُّنْيَا وَأَمَّا دُخُولُ أَصْحَابِ الْبِدْعِ فِي ذَلِكَ فَاسْتَبَعْدَ تَعْبِيرُهُ فِي الْخَبَرِ
 لِقَوْلِهِ أَصْحَابِي وَأَصْحَابُ الْبِدْعِ إِنَّمَا حُدِّثُوا هَذِهِ وَأَجْنِبُوا الْحُضْرَةَ عَلَى الْمَعْنَى الْأَعْمَى
 وَاسْتَبَعْدَ أَيْضًا أَنَّهُ لَا يَقَالُ لِلْمُسْلِمِ وَكَانَ مُبْتَدِعًا سَاقِطًا وَأَجْنِبُ بِأَنَّهُ يَتَّبِعُ أَنْ يَقَالُ

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب على مقصده ثم يرجوا الشفاعة فيكون
 قوله سبحانه تسليما لا ملامة لله تعالى مع بقائه الرجاء وكذا القول في اخبار الكبار وقال
 البضا وليس قوله مرتدين نصنا في كونهم ارتدوا وعن لا سلام بل يحتمل ذلك فيقول ان
 يرادهم عصاة مرتدون عن الاستقامة سيدور الالصالحة بالسيرة انتهى
 قد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 حديثا فقال يا ايها الناس اني فرطكم على الحوض فاذا اجتتم قال اجتمعوا على رسول
 الله انا فلان بن فلان قال اخرنا فلان بن فلان فاقول ما السلف قد عرفوا فاعلمكم
 احذتهم بعبد وارتدتم ثم ولا تجدوا الذر في حوض من جبريوسا ذكر في اخبار
 صفة النار ما يتجلى من الشرح من الفاظ الاحاديث التي اشركت فيها ارشاد الله تعالى
 وازعاجا يوافقكم ويطاوعكم اين رساله كلامي ودر باب تقدم و تاخوردت اصحابي وحدث
 لا اوري ما تجدون بعد كونه و هم وراو اخر رساله شافات بين عاويث بعد بشارت
 بعشره بشره بيان كونه وراوان تصحيح رساله بوطيع و بياض مبرور مغفور محمد ابراهيم خان خليف
 الصدوق مير الامام اعلى مردان موم اسكنها الله بحسب حبان و بده شد كه حديث لا اوري
 ما تجدون بعد و در قربان ان قال روح نبوي با على عليين بر زبان كبر بار نبوي كه شد
 و هي بده قوله لما شهد على شهداء اخذ في نمانه كه شهادت بخير استبداء احمد و وليت ان يثبت
 ان سرور از دنيا بود چنانكه تصحيح كرده بان شيخ عبيد الحق ديلوي و در مدارج النبوة باين عبارت
 و چون زانجا بازگشت از دعا و احوال و اموت فارغ شد صداع طار گشت و بمار شد ايضا
 فلان بياض في موضع اخر و في هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم و كان شهداء احد
 فقال هؤلاء اشهدوا عليهم فقال ابو بكر لسنابا خواتهم يا رسول الله اسلمنا كما
 اسلموا و جاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بل و لكن لا ادرى ما تجدون

بَعْدِي فَبِكُمْ قَالَ إِنَّمَا لَكُمْ بَعْدِي كُمْ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَظَهَرَ بِهِ الْحَقُّ لَكُمْ تَوْفَاهُ
اللَّهُ بَعْدَ عِدَّتِهِ أَيْكُمْ وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ
أَوَّلَ لَيْلٍ سِتْرًا تَرَى صَدْرَهُ وَجَدَتْ لَهَا أَوْعَى مَا تَحْدُثُونَ كَمَا رَأَيْتُمْ تَبَشِيرًا وَلَا احْتِجَاجًا تَأْوِيلَ
تَوْفِيقٍ فِيهَا كَمَا شَاحَ مَدْرُوحٌ تَفْطِنُ بَيْنَ مَضْلُومَةٍ مُسْتَعْدَّةٍ أَنْ كَرِهَتْهُ أَوْ كَرِهَتْهُ أَيْ قَاتِلًا مَاتَهَا
مَعَهَا تَأْوِيلُ سِتْرٍ قَطْعُ لُحْظٍ مِنْهَا أَيْ مَجْمُوعُ زَيْجَرٍ بِشَرْحٍ وَبَسْطٍ تَامٍ بِإِثْبَاتٍ سَائِدَةٍ وَبَلِيلٍ بِطَلِيلٍ أَيْ
زَيْهَارٍ بِبُودَةٍ وَبَذَرَةٍ كَمَا لَمَّ بِهَا أَقُولُ تَعْلُقُ بِحَدِيثِ أَبِي النَّضْرِ مِنْ فَضْلِ مَنْ مَاتَ فِي
زَمَانِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ بَقِيَ بَعْدَهُ وَهَذَا اخْتِلَافٌ تَأْوِيلُ مِنَ السَّلَفِ وَالْكَرَى
أَلَمْ يَرَدْ فَضْلُ جَزَائِي لَا يُصَادِمُ الْكُلَّ وَيَبْنِي الْإِنْسَانَ أَنْ يَتَأَمَّلَ فِي مَعْنَى هَذَا الْحَدِيثِ
حَتَّى تَنْزِاحُ عَنْهُ الشُّبُهَةُ أَعْلَمُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَبَشَّرَ صَاحِبًا بِالْجَنَّةِ فَلَيْسَ
بِشَارَتِهِ أَنْ لَا يَحْتَاجُ السَّبَبَ مِنْ أَسْبَابِ خَوْلِ الْجَنَّةِ أَصْلًا بَلْ الْبَشَارَةُ إِخْبَارٌ
عَمَّا تَوَلَّى إِلَيْهِ أَلَمْ يَرِ بَعْدَ حُصُولِ أَسْبَابِ النِّجَاتِ وَكَذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ لَأَنْبِيَائِهِ بِالْجَنَّةِ
مِنَ الذُّنُوبِ فَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ ذَنْبُ الْبُغْيَةِ وَلَيْسَ مِنْ مَقْصَدِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ سَبَبٌ
فِي خُرَاجِهِمْ يَكُونُ بِهِ أَنْفُسُهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَعَدَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ يَوْمَ يَوْمِ أَسْبَابًا
لَا تُحْصَى مِنْ ذَلِكَ تَذَارُؤًا رَأَى الْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَتَعَرَّبَ وَخَامَمَ الْعَصَاةَ وَكَيْلَ لَهُ بَيْنَهُمْ
وَبَيْنَ مَا يَرِيدُونَ فِي بَعْضِ الْأَحْيَانِ بِإِذْنِهِ يَوْمَ هَارَ رَبِّهِمْ وَصَرَفَ قُلُوبَهُمْ وَخَوَّلَ ذَلِكَ
كَمَا أَنَّ اللَّهَ وَجَدَهُمْ بِالْفَتْحِ يَوْمَ تَدْبِيرِ الْقِتَالِ كَانَ سَبَبُ الْفَتْحِ وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ
جَمْعُ مَا عِيدَهُ وَإِذَا تَمَّ هَذَا فَقَوْلُ الْمُبَشِّرِينَ بِالْجَنَّةِ أَكْثَرُ النَّاسِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ
أَشَدَّهُمْ خَرًّا مِنْ مَظَانِ الْعُطْفِ أَوْ مِنْهُمْ خَشْيَةٌ مِنَ الْغَيْرِ وَالسَّبْدِ وَالْأَعْظَمُ
أَعْظَمُهُمْ اتِّجَاعًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشَدُّ اعْتِنَاءً
بِوَعْدِهِمْ وَتَذَكِيرِهِمْ وَتَرْكِيهِمْ نَفْسَهُمْ وَالتَّوْبَةَ عَلَيْهِمْ وَفَتْحَ الْعَاطِفِينَ بَعْضَهُمْ وَبَعْضًا

یُزَجَرُهُمْ عَنْ مَبَاحِاتٍ وَمَكْرُوهَاتٍ لَا يُزَجَرُ عَنْهَا غَيْرُهُمْ وَهُوَ أَهْلُ صَلَواتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 لَا يَتَّبِعُ لِصِدِّاقَيْنِ أَنْ يَكُونَا الْعَاذِينَ فَإِذَا فَهِمْتَ هَذَا السِّرَّ كَانَ هَذَا الْحَدِيثُ وَكُلُّ
 مَا يَجْرِي مَجْرَاهُ مِنْ مَنَاقِبِ الْبَشَرِ مَعْرِفَةُ السِّلَاقَةِ خَوْفُهُمُ وَالْجَاهُ لَهُمْ وَلِسُلْطَانُهُمْ عَيْنُهُ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِتَرْكِيهِ نَفْسَهُمْ وَأَنَّكَ أَنْ تَرَى كَيْفَ كَانَتْ أَمْرُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَكَرَّمَهُ وَجَلَّ جَلْمُهُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ وَجَوَالُ عِبَارَتِهِ مَرْبُورَةٌ تَاخِرُ شَاوُ حَرِثَ مَرْبُورَازِ حَرِثَ
 مَصْدَرِ بَاصِحِي بَاصِحِي وَحَدِيثُ مُتَعَلِّقِ بَشِيرِ أَرْسَفِيهِ صَبِيحُ بَلِّ مِنَ الشَّمْسِ عَلَيْهِ كَيْدُ السَّامِرِ وَشَرِّ
 كُتِّ فَمَا يَزِمُ مِنْ ذَاكَ غَيْرُ خَافَ عَلَى مَنْ أَدْنَى سَكَّةٍ وَقَدْ بَيْنَ قَبْلِ مِنَ الْكُثْرِ فِي هَذِهِ الرِّسَالَةِ
 أَقُولُ بِإِذْنِ تَوْفِيقِ بَرِّ الشُّرُورِ أَنْ قَبْلَهُ سَبْجُ وَرُشْدُهُ لَانِ سَبْجُ كَيْدِ بَصَارَتِ عَيْنِي وَ
 بَصِيرَتِ قَلْبِي وَازْدِ شَرِّ نَيْتِ كَيْدِ وَطُحْقَاتِ سَمِ حِلَّةٍ وَاقِعِ نَحْشَتَيْنِ تَصْصِيحِ عِبَارَتِ فَتْحِ الْبَارِ
 بِطَبَقِ سَابِقِهِ أَشَارَتِي كَيْدِ أَفْقَرِ حَقِيرِ أَفْئَادِهِ دَوِّمُ كُفْتِ كُورِ دِلَالَتِ عِبَارَتِ مَكُورِ مَطْلُوبِ
 مُؤَلَّفِ كَيْدِ الْحَوْضِ بِالْأَرْبَابِ رِبَارَهُ خَلْفَانِي رُشْدِي نَيْتِ وَكَيْدِ كَيْدِ عَيْنِ عِبَارَتِ أَيْدِ بَيْنِ
 أَوْ رَاخُودِ وَخَوْدِ قَبْلِي حَاصِلِي شُودِ وَرَيْدِ كَيْدِ حَضَرِ مُؤَلَّفِ أَجْمَدِ وَرِسَالَةِ نَوْشَةِ عَيْنِ حَقِ وَصُورِ
 سَوْمِ بَحْثِ وَظُورِ دِلِيلِكِ بِرِ تَقْدِيمِ حَدِيثِ بَخَارِي وَتَاخِرِ حَدِيثِ سَوَاطِاقِ اِقَامَتِ كُودِ وَ
 مَا يَتَعَلَّقُ بِذَلِكَ أَمَّا مَرَحَلَةُ أَوَّلِ سَبْجِ بَلِّ أَنْكَ لِنَسْخَةِ فَتْحِ الْبَارِي كَيْدِ سَبْجِ فَتْحِ الْبَارِي
 بَارِي آدَمِ أَرْطَرِ بَارِي نَفْسِ حَدِيثِ كُذْشَةِ وَبَاصِحَتِ وَتَقَابُلِ مَقَرِّ كُشْتَةِ خَانِجَةِ حَالِشِ
 اِزْبَانِ تَعْرِضَاتِ فَتْحِ مَعْلُومِ خَوَادِشِ وَرِقُولِ أَوْلِ شَايِدِ كَيْدِ نَسْخَةِ مُؤَلَّفِ كَيْدِ غَلَطِ بُلُودِ
 سَطْرِ كُذْشَةِ يَدِ وَرِجْلِ أَنْ قَسَمِ غَلَاظِرَاهِ يَافِقَةِ يَاشَرِ كَا مُؤَلَّفِ اِبْنِ لَاتِ وَعُمَرَاتِ وَ
 دَاوُدِ وَطَلِي تَقْدِيرِ أَنْ سَطُورِ لَحْظِ بَيْنِيهِمْ نَيْتِ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّكَارِ
 الْحَدِيثِ وَبَلِّ فِي حَدِيثِ اِنْسِنِ الْمَوْضِعِ وَلَفْظُهُ لِيَدِينِ عَلَى نَأْسٍ مِنْ أَهْلِ الْبَحْثِ
 حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ أَحْتَجِجُوا دُونِي الْحَدِيثِ وَفِي حَدِيثِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ أَنَا فَرَسُكُمْ عَلَى

و در قول ثالث لفظ فهو بعد از لفظ الضمانی است و مهمل چنانچه لفظ انما عبارت است از متعده متصل لفظ
 الضمانیست فبقال آنکه لا محاله کما استدلوا بعدک وبقال تفهم قد بدلت العبد کما
 و در قول رابع لفظ هو بعد از لفظ الضمانیست و اینهم بدستور است و چون و مهمل بدستور است و مهمل بدستور است
 این مقدار نیز گفته شده که مهمل تحتین است و اینهم بدستور است و اینهم بدستور است و اینهم بدستور است
 چنانکه قبل ازین گفته است که ناچار این کلمه و در کلمه اند چنانکه سبیل در تاتفاق می گویند که
 کلمه خود جدا شود و راه کم نماید یعنی بخار و در جهت شروح و کتب اینکات حد مثل اینها نیز بخار می شود
 باجماع و از لفظ حمز از اعلا فاشبه بدستور و در قول سادس نیز لا از لیل و مرثی القدر الضمیه محاسبین این
 درین لواز و ال الضمیه غایبین قریب یافته و اینها نیز که اعلام اینها نیز که هم البصیرین و نجاشی نوی
 فریری باید نوشت که نسبت را در هیچ بخار نیست حضرت مولف در استمدار اللفظ حمز نیز ثبت کرده است و
 انفسا من الکرا و قال حمزین من الف حمز و کما استدلوا بعدک وبقال تفهم قد بدلت العبد کما
 مولف و اینها نیز که نسبت را در هیچ بخار نیست حضرت مولف در استمدار اللفظ حمز نیز ثبت کرده است و
 فرستی که مولف الف لیده و لیده و است کرده و در تمام قضا ملهم الی بکر لفظ البکر لفظ الف بالیسی نوشت و در مخرج
 حالا انصره که بخشی یاری او نیست حالا البصیر یعنی بنیامی شاید و در جمله و یویده که نویسم علیهم لفظ علیهم بنصره
 باید که با لفظ ظاهر و در جمله بعد از اینی لو کانوا من الله الاجابة بصیغه مضارع مخاطب غایب از معرفت و در
 واقع است و دلالت بر حال خرفان و میکند زیرا که بصیغه غایب یا ضعیف یا کیده بلقی نسخه فقیر نیست باید که
 بکون افعالهم تعرض علیهم لکن افعالهم تعرض علیهم مضارع باید مضاف است که افعالشان بنیامی صلی الله علیه و آله
 و علم عرض شود و بر تقدیر ضمیر جمع کما دلیل و کما خود یا از و تر این قسم اعلاط حضرت مولف کسی عرض
 تا معلوم باشد که افعال خدا یا انی او که شرکت یافته بودند باعث اینهمه خرافات شد تا ناچار افعال کسانی است
 و در عرض افعال اینهاست و در باره مولف که بهر حال غایت و مخطوطه معنی است چگونه و چه نویسم و لفظ
 ترکیب الی اینها نیز که نسبت را در هیچ بخار نیست حضرت مولف در استمدار اللفظ حمز نیز ثبت کرده است و

باید کرد و الا تضییع المعنی کما لا یخفی و لفظ ان بنیاد و محسن الخوض بدال المعجزه باید فهمید چنانکه تفصیل گذشت و
 در مقام تفصیل بعد از تبیین فاسد بعد از تبیین بلام جاره جو دو در محل جیب نه یکنس لا یکنس و ضرورت چنانچه بر او اهم نمی نیست
 بجای نامی السبب اما السبب کما فی صیغه غایب از معرفت صیغه تکم از نیابت ثبت باید فرموده همچنین اعلام دیگر که باونی غور بسیار
 و سابق عبارت بر روی بد تعرضی بدان کردم اما هر حال و هم پس طی و نش نیز تعجبانی غایت ای آسان از زیر کیهان
 و وجه این عبارت که مطابق صورت و همه موافق اول مقصود و موضوع رساله است حال آنکه هنوز آنکه افشار نیز وجه
 در نیافتن کاغذ مشهور و طبع در دست بل از ضد متضاد باید رسید و طلب چه باید کرد چنانکه گفته اند که ع تصنیف را
 مصنف نیکو کند بیان و لیکن عزیز که در صدد ملحقات و عبارات کتاب فتح الکبار کرده حیث قال بحقیق و درین
 او ان اتفاق طبع این ساله درست و بود نه بدین نیکه تعرضی بیان تا سید باقی فی تکالیف رساله بنده
 کرده شود عبارت ضروری را هم بطبع رسانیده شد انتهى قابل نیست که اطفال بجه خوان هم باستماع آن قریب
 خورند چه جا آنکه اصح تخیل و ارباب مدرین این ام گرفتار آیند زیرا که اگر طبع رساله از بهر سیدین عبارت فتح
 الباری تقدیم است بایستی که یکدور در وجه دلالت هم می نوشتند و بعد عبارت نکو می فرمودند و هم گزید
 کسی آید که عجلت طبع از تسویدش مانع شد زیرا که طالع خود تابع بود بطبع و ظاهر است که او با احاد الناس
 نمی تواند کرد و کیف موصوف هر چه خلایق که رتق و فتق تمامی فقر و قلم بدست او باشد بلکه بسیار از غرضش نیز بسیار
 مولف متعلق بود و تقدیر ترا خورشید این چه نیز سنگ راه نتواند شد مادم بر تخته زمانه پس آنهم بکار مولف نه
 آید زیرا که می بایست که همان زمانه که رساله حدیث خوش طبع شده بود و طعنه ای غرض می نمود و لا اله الا الله
 خواه بطبع تمام رساله که است و بر آنکه شده بود هرگاه از طبع فارغ می شد و طعنه ای جاری می شد بنیاد که آن
 وضع و ترتیب رساله در بعد طبع و تجوید مولف به بود و قبل از آنکه رساله واقع کند لکن جمله بر آنکه رساله
 نسخ ناقص عبارت از طعنه است که رساله ضوابط و اتمام فرجه نه در میان که اوله از مد او صحیح که رام رضی الله
 عنهم و جمیع این صدها بودن ایشان بر این است که الخوض نیز تمام نشد و توده از کتب بیان بر آید بار
 خدا پاکر محصل است و موافق آن باشد که چون از آن رساله بیهی و فقط چنانکه از سانساری رساله و

کافی بود از جهت تعرض به بیان اتفاق یافتاده و این دعوی در حقیقت است بر بدستش بلای و
 بیانی در کار است بدو خرد الفت و طبع هر یک که در نسخ ابار و دالات بریدها او یک در احتیاط حقیقت دیگر هم میشد
 ولیکن مخفیست جو او است که عبارت این کتاب که مؤلف اول و لیکن مطلق خویش بدیده شده و بقیها النفس و عوی
 بدست کرده جایگاهش که عالمی و چنانچه در اجزای سابق و اجزای مقدم اسعار با این مضامین فقه اکنون بندها
 بمقتضای مواعید بیکه قبل ازین نوشتن گشته مفصل میگویم که هرگز عبارت معلوم هیچ دلالتی از دلالتهای
 مدعا مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه ساقی مظلوم و مفید اهل حق است اما قول اول که تعیین است با زور
 موضع این که برادران مذکور است پس التبع خارج از باب التراجع است بلا اعتبار کسی را در آن نیل و انیت
 اما قولانی بر آن نیز از همین باب مفصل است با انکار نمیتوانیم کرد و احدی را انحراف ازین نیست که
 یا صیحا خبر میدهد از حد و است اما قولانی است بر حضرت شده بمؤلف میسر اند زیرا که او درین که بجان حد
 جبهه سعی تلاش و بیانش که مقصود از سلب و از خراب ختم رسالت بلکه لایزال و احدی را بعد که نفی علم تفصیلا
 و این قولانی است بر جنس علم او و فیکون قضا انقضه و نفی جنس علم از حد ثبات بدعا این هم در مقید بر
 الحق افتاده اما نظر با صحت این غایت ظهور احتیاج به ترتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین هم دانسته میشد
 الله علیه و آله و سلم را بنو انیت و محی معلوم بود که در زمان خلفا را شنیدند و بر و معانی برین معنی که بطون بنا بر ظاهر
 خواهد رسید این ثبات حد یعنی چه هرگاه حد را خیال بر دو بنا کنید ثبات فرمود معلوم شد که بر دو حد بنهادند
 نه خلفا را تنها بوقضا بود اما بیکه بود بظاهر کتاب و باطن نیست بر این اصول موضوعه که حد استقیماست
 مفصله انشاء الله که این است علم تفصیلا حد ثبات خلفا و در هرگاه در حد ثبات نفی علم دارد و باشد بطریق
 معلوم که خلفا خواهند بود و این حد قبل ازین گذاشته میشد و محی عن قرینک لا فرید علیه انشاء الله استعان که حد
 عرض حال خبر بپسول متعال و آن نفس مدعا نمی تواند شد زیرا که از آن کلیت خبر آید مستلزم آن نیست که آن
 هر کس علی الاطلاق عرض کرده باشد تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال شد و ابداع بنام است
 بی انقضاء است که از احادیث و عرض احوال احادیث نفی رایت حضرت خاتم فص رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالباً منظور خطاب قدس الهی بجات بعضی از بندگان خویش از گمراه
 قیامت باشد حال جناح آنها بر جناح ائمه است و بواسطه فرستادن یا بواسطه شکست سفر نمایند تا بتوسط
 و شفاعت سرایان و گیسوان بگذرند و زلال غصه و محو فرمایند و المقصود از آنکه در ظاهر ظاهر است
 بجات هر کس خصوصیت ایشاد و از روی کتاب مجید که لا اله الا الله محمد بن محمد و التائید اجمعین است
 توسط تقاضای سید بر آن افتد و از بجات بعضی از علما و مدلول حدیث عرض اعمال سلف و حاجایان
 گردیده گفتگوه اندر مع ذلک عرض اعمال هر کس مقتضی علم تفصیل به محذورات و در میان ایشان است پس در این
 بجای نمی نشیند باجماع حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی علیه و آله و سلم محذورات صد حدیث از حضرت
 که حقیقه آن بود نیست آنچه دانستی که بعضی از محققین این حدیث را نظر با حدیث دیگر و با آنکه بعضی دیگر میگویند
 پس سلف نمی آید که اگر او این قیود را بدو باطل سازد وانی از آنکه اما قول این پس نه چنین است زیرا که دلالت بر آن
 که بعضی از اینها از این که در خلاصه نمیدهند و چند قدامت شیعین و براه خلفا را شدین پس سلف را داشته اند و لیکن مدعیان
 و مجتهدین بدان نیست پس بر او این ظلمات بجز علامه خطا و فاضل کرانی و جزو شایسته از اجابا کما است
 مگر و باد الزامی سوال بود و او آسیه لایبیا صلی علیه و آله و سلم بر سلف فایده می بخشد و جو اشیان بعد
 تا مل همان نظر بر می آید و این بحث نیز قبل از این فصل قلمی شده اما قول خامسین خطاب بر مل آن است
 است فلا یصلنا ضرا کما لا یجید بهم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر و بکار و رحمت بودن این سخنان
 و یقیناً سفید علما و کلام از مضرب مرخصه و سببی شرعاً نشاء الله تعالی اما قول سادسین
 مدعیان است از آنکه دلالت بر آن دارد که صدق این حدیث خطا بودند که در وقت صدق این حدیث
 خود رسیدند اما قول خطابی پس عین عای است نقیض صورت خیالیه مؤلف مدو شرا نیست که از پیوسته
 احدی حدیث و غیر سیدالکشتی بلکه جنفاه آن جناب چنین کرده اند فینطق علیهم و قدیر تفصیل اما قول خامس
 که کفر مراوست از استامت عت که پس درین قول هم تا سید مؤلف نیست زیرا که او صد حدیث
 بر خلاف است که بدو و یا از جمله مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن سبب بکار امامت را

در عهده هیچ هیچ که در حال آن نه بودند هیچ را وی گوید که بعد از اجتماع این همه اختلافات شجر
 کهن چنانکه در صف آخرین و بحر شری را بد چو شیر عری که امی حاضر بر تهرین تفسیر اول خلاف
 قرینه و مضاد عقل برین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
 گرفت و روایات نموده می مثل امام محمد باقر و آلایان را در که مقصود از لفظ طور سنین که است
 و در گریح پس یکی از حسین یا قیامند و تفسیر ثانی هر دو بردارند و قمر حساب خارج میشوند و چنانکه
 نمی افتد بلکه آنکه که از این هر سه لفظ یعنی تین زیتون طور سنین خلفای ثلثه را شدند با دم ساس
 اظهار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین شمار دارد که همین کس مراد اند و چون غیر هم
 از حضرت همین وجود طبع و طرافت همه کس چنان شدند و تقریرات به پایان رسید اما قول او
 که ممکن است دخول اصحاب کبار و بدیع پس انطباق آن بر مالک انامیه و غیره نمی تواند شد بجام من
 قبل مطلق مؤلف عدد خلفای راشدین سید المرسلین از کجا اما قول امام نووی پس
 قول بن التین در تجویر منافقین باید فهمید و حالش آنست که سابقا به تفصیل گذشت که در حقیقت
 حضرت بدعوی مؤلف میسازند اما قول بان سیکه یقین بیایند دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید
 برای ایشان می توان شد پس بید علامه خطاب و قول کرمانی و مانند ایشان است و سراسر
 استیصال افادات مؤلف میکنند که قائل تمامید عذاب مصداق حدیث انجوز است و در دنیا
 نیز زبانی با دربار متجربین نموده چنانکه پیش ازین انستنی قس علی نه از ترجیح قاضی عیاض و غیره اما
 بخفی اگر چه خطاب بر این عبارت را نمی تواند بود که چون فهم با عیانهم و لا بصفتهم باعتبار اکتانوا علیه قبل
 ارتداد هم خطاب مؤلف ابل بر مطلق خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها
 با عیانهم و احدا شهم می شناخت که بخت فطاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادی ماتحدون یعنی
 و فصل گفت که خلافت مکررا غضب پیدا کرد و پسین طلب عبارت مذکور این است که جایز است
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار سلام سابق و صفات

ندر یا فقه ازین جهت اخبار را آواز داده سفارش آنرا نموده باشد مطلوب مولف اخبار لازم
 نیامد که در وارد نیا وقت رشاد حدیث شریف ذات آنهار است و هم صفار فاما مطلوب غیرت
 و الثابت غیر مطلوب اما نفی استبعاد از دخول منافقین میان سواد نشان آن حضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم پس دلیل بر این صحت تجویز این یقین و مانند است مادم اساس مقدمات سارله
 مولف کما عرقه سابقا و لاحقا من بعد اقول البکیه در عبارت فتح الباری مسطورا و در این جواب سوال
 مذکور تاملاتی پیش از آن مذکور گشته راجع می شود پس جواب بقیه آن غیر ضروری است و شقوق آنکه
 بطریق حله سوم مشغول گردم اما هر حله سوم پس جایا بر می قطع آن عنان را و هم خانه المنخطف
 باید که بدانند اول استیحا علما ناقضا و فها کمالا که مولف در سابق خا نکند انی و رفند که کلام
 جزا تفسیر وارد کرده که خصم او توقف آن تقدم حدیث بخاری فیسره و لیس بران طلبیه مقصودش
 آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل استیسا باشد کلام مولف
 قبول کردنی نیست و مولف در این مقام با خذلان حواس سزای شناخته چاره جز این بد که
 مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر حدیث مخور است پس تقدم و تاخر هر دو مساو
 و نه نیست که قبل از آن تفسیر بودن حدیث موکا برای نفع ابهام حدیث بخاری قابل شده پس است
 مقتضی است که تاخر حدیث بخاری یا در دعوی جمال و یا پیش از آنکه جاب با تمام صلی الله علیه و آله و سلم
 حدیث شد را صریح ابهام قصد نمود و اقتضا آن میکند که تاخر بر آن جای نباشد این اتصال و آن شاقص و
 آنکه در بیجیات مدعی شده که دلیل بر تاخر حدیث بطریق است پس اول است و آنکه تاخر حدیث بخاری
 تجویز میکند منافقین پس در حدیث ثانی مخالف قول مذکور و البته فیما فی فی ثانی منافقین هم آنکه تقدم
 بطریق حدیث بخاری حکم مساو سابق می باشد که بخاری حدیث بخاری می باشد حدیث بخاری هم تاخر باشد
 زیرا که تاخر حدیث حوض ریشار هنوز با ثبات ساینده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری حدیث بخاری و تقدم تقدم
 علی الشیء مقدم علی الشیء پس مکان تقدم حدیث بخاری بشارت با ثبات رسیده و حال آنکه مولف

درین مختصات بنا بر حدیث موطا از حدیث بشارت نفس منوره همیشه قال فی وقت الاستسباح و چون
 از عبادت افزوده تا آخر باشد و حدیث فرور از حدیث مصدق با صیغی بی حدیث مفصل تشریح و تفسیر صحیح علی بن
 الشمس علیه السلام روشن تر گشته و فیه فی التناقض الثالث هرگاه تفسیر تشریح تفصیل در یافتن
 لغتی در و لالت دلیل تا آخر حدیث طاسخن کترین جلالتیق بشو که مطمح نظر تاقب مؤلف در نسخ عبارتیکه ملاحظه
 عبارت اتفاق است تزییف و تشریح عبارت جلد اول باضی که در تعلق با ثبات و عمو اول ارد و عبارت سبوق
 شبانی و هر که ادنی خود و حاکم هر مقام نماید بالیقین بدانند که دلیل عام است و دعوی مؤلف الیقین
 اما اول پس از آنکه حدیث طاسخن بیان حالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم او این تفسیر تا آخر از
 حدیث چون نیست تفسیر که محتمل است که در دوم ازین معنی سوم نفس علی بن حدیثی جز از شاد و فرموده
 و بعضی از شواهد و تفسیر این حدیث صیقل الیقین نظر از روایت حیات الطوبی مجلسی تا آخر این حدیث قبل ازین و
 کرده ام فلا حاجه الی الاعاده و تفسیر اتفاق بر آن دارند که مرض الموت انسر و علیه الصلوة و السلام تهاد و کشیده و
 رحلت بعثه و فحارة اتفاق نموده آگاهی پس از آنکه مؤلف تا آخر حدیث موطا از حدیث عشره فی الحشر
 که صحیح نبوده العباده حقیقتی است و در آخر رساله سنن ابی حاتم حدیث بشارت بعشره بشیره بیا
 پیوسته و غایت مدلول دلیل تا آخر فرمودی که عبارت کتاب مستطاب نیست تا آخر حدیث موطا از حدیث بشارت
 است و جمله بشارت عام از حدیث تشریح مذکور است که لا یخفی کس مدعی مؤلف هنوز با ثبات نرسیده مقصود
 ازین تفسیر بدستور سابق اظهار عجز حضرت مؤلف است آنکه او از طریق تهاد لال بدست یا اینجه صاحب حدیث است
 خوشی ناز و قبل ازین فرع صلاح صحیح کرده که تعیین وقت شاد حدیث شهادت بر الهی مفید فایده و مفید
 مخالف بلکه در ایراد و اظهار تشریح بر او نیست ظاهر خود را بر این و کردن سخت عاقبت ندیشی است
 بلی اگر در بیان حدیث این عبارت بخلاف تفسیر فی الجملة و در مدعی که خلاصه مخاطب بکلیات شده اند و اولین حدیث
 بایست که نظر خارج طاسخن قدا بر تحقیق مقدمات و بعد تفسیر خطا بخوارین ساداب نظر کترین جلالتیق تا آخرین
 از تفسیر و تشریح جدید الزام غالب و قابل تسلیم خطا بخوارین ساداب تفسیر و یا اولی الباء

اما مسکات ثانی پس تفصیلش برین عنوان است که بیشتر از زبان
 متشیصین بدان آمده و ایام جهان فرع صحاح فقیر کرده بود که اصح الکتب قبل بیاض عثمانی کافی و جلیلی کلینی است
 کل العجب که این قول نظر از افادات معتقدان فرقه اخباریه که در دیار هندوستان وجود ایشان بدست انضمام
 یافته نیست بلکه قول شیعه نظر امام عظیم علی که درین تعلیم کثرت موجود اند و لطائف صوفیه موسوم بطبیعی اطباء
 مولانا حسین علیخان در این حضرت مؤلف مذکور است خیرین ایشان محدث و مبتدع اوست که تسعیر انشاء الله
 نیز بهین احوال آنکه معظم اعمال ابن طایفه را بخلاف مضمون احادیث مروری که کتاب مزبور نقل روایات مذمت آنرا
 و تقایس توان گفت و صورت است که چگونه تفصیلی ازین عرصه حال خواهند جست که اگر کتابت کورحمت و ثلوق بود
 و عدم تطرق تحریف را حادث نماید بداهه موسوم بصحیح الکتب قبل بیاض عثمانی است یعنی احادیث مندرج
 از زبان مخبر صادق بی زایت نقصان است پس خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بخلاف حکم الهی است
 و اگر معمول مطابق حکم الهی است البته بیشتر احادیث صحیح ضروری که برالسنة قوم بوصف اصحیت و تواتر و شهرت
 معبرند و کما یجی نموده انشاء الله تعالی اگر کتبت صحیح عاریست و فایده صدق انقیضین بگویند که صدق
 قیام از جناب بابر تعالی عن ذلک علو کبر اشل ترک اصلاح و رحق عباد و ارتکاب ظلم صحیح مانند سلف ایتام
 از آمدن مجاد و سیم از حضرت صاحب العصر و الزمانی اعطای قوت و کنت برافستد خیره و ریلاد مقصد
 ایران جایز میدانند و نتیجه این کمال سقیمه و ضرر بعقیمه را بحدیکه نزد اوسط الناس بلکه اکثر و صغیر ایشان
 قیامت صحیح و صیبت کبر توان شود یعنی ایشان نشد خدای تعالی در هیچ چیز خباثت ایشان بدو را
 اما این زبان می آرند و صدق حکم بالانقیضین بلکه بقایض کثیره هم داده اند و ازین تمثیل که امام صادق علیه السلام
 فرموده علی کبر و کثرت خودش آنجه اینهمین الفاظ نموده و تلقه الاسلام امامیه اصل این قصه بر خنده
 و خرافات در آنجا آورده و میدانشود که حکیم علی الاطلاق جلت نعمانه و تقدست ساحت مقتضی
 مستحضر نه بر جامه کتبی آن تا ختن که جاما سبر باید انداختن و بر اصول امامیه زیاده اشیا می
 کشید چه چنین نباشد که ملاصاقی بر شرح کافی و در فرقه نسخ از بداعی نقل آنچه گفته آمدن می شود

که در اول انساب از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در این جمع از خطا
 می باشد و بوی این تحقیقات افادات و مقدمات باینسان نه می آید بهیچست که قد معبود خود را به
 شرمی بپایند و این حکایات و روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحظه مکن بویست
 المقصود در این مقام برخلاف داب و تلف مقام و سلی دارم و بر باری و مرقوم الصدور می آید
 که اگر دست از این انصاف جدا نکنند قتل خود بر بربزند بیا لش انکه لا تا موقوف
 در کتاب نه الاجتهاد مع خبر از این مقام اهل الصاد که نام نامیش از حقیقت سخی خبر می دهد و فرقه
 بحسب مخالفت ایشان اصول و اجابیه است طیار از کاسه لیسان ابو حنیفه می گوید و هست حکما
 خود را با خراج تمام اقصای و ادای آنها از دایره تشیع ایست که علمیه و التیمی و التامی کار در اینجه ارشاد
 بنیاد او در باره مقام این حضرت امام عظیم علی که تحفه حضرت بدو است این سرکان صد تقریر واقع
 احتمال دلی و تسویل باقی گذشته چنانچه عبارت سر اسرار است آن زر که فایده او از فوائد کتاب
 مسطور است بدینکه علی که امامیه زمان غلبت سرد و قسم اند چهارین و صومین طریقی اول قدیم و
 موافق مسلک صحابه علیهم السلام است نه سبب جدید و ماخوذ از غایت تفصیل این مجال می آید
 انشاء الله تعالی انی انصاف در سبب فایده را بعد در بیان مقدم طریقه اجاب و متحد و مسلک اصول مفید بدین
 علی کلمات گفته اند که امامیه در عهد امام علیهم السلام و بعد از آن احوال عیبت کبر محل اجاب صحیح مرقوم
 از معصومین بیکر دین و بر اکثر اصول دین هم اطلاق از آن می رود و اجاب در تعلیه و تنبیطات مسلک
 طیفیه مثل تاخرین سوم قد از بود چون از علی عارنه اصحاب طریقی مذکور شد تا مثل ما علم کلام و فقه و
 مستند لای و ضبط نیست و خبر روایات منقوله ایست که امام خود تالیف را بر این دفعه این عار کر و
 متاخرین بایست که این فقه تصنیف کردند و بنا بر آنکه تحفه گذشتند و حاصل شدند از آنکه امام علیهم السلام
 نبی فرموده اند از علم کلام که معنی چنین است که عقلی باشد و امر علم فن کلام از جناب طهر خودشان فرموده
 از این خفیه در اکثر مواضع از سبب کلام و حصول مخالفت با روایات متواتره و از حضرت طاهر فرمودند

بیشتر از مسائل فقهیه خلاف باجای صحیح از اینها سر زده و او را که یک مصلحت این عقل است و کس در نه محمد بن احمد
 بن حنبله و حسن بن عقیل و عیسی بن جعفر و غیره در این دو کس قصاص یافت پیش سید مرتضی و رئیس الهای بنف
 شاگردان حج و ظاهر کرد و این فقهی شائع گردید تا اینکه فوت ابی اسحاق رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قوا
 و اصول عامه نموده آخر افاد و ابعاد بیشتر در فوائد دیگر سیما فائده را الهی که در آنچه در خدمت محمد بن حنبله و ابی اسحاق
 فرمود نقش خالی از سوراخ نیست مع بذات که حاصل نقل آن تواند شد که سببی از استقامت مقام را در یک کس
 شغرتان حلو اجماع است و شوریده و مجتهد خود را نمودن بهر زرد و عیان از نحو این امر لامحال میتوان دریافت
 که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولی بیچ دقیقه نامری نگذاشته و مضمونی در تفسیر و تشریح و تفسیر
 این طائفه در دل نگاه داشته تا در فائده ساسه بفرماید که مقصود از قیاس است که مقابل سماع اینها دلیل عقلی
 شنیدن از خصوصین علیهم السلام و مراد از اختلاف روایت او این هر دو معنی شامل است مستطاعات طائفه یا
 چه آن احکام سماع از مضموم و روایت اما لفظ قیاس پس چند معنی اختلاف موارد و مواقع است
 قضا اهل سنت یعنی تشبیل مصطلح نو و اند که بجات از تقدیم حکم یک چیز بر چیز دیگر باشد و منطبقین است
 بر یک قیاس و قیاس مرکب قضایا که چون تسلیم کنندان قضایا را لازم آید بجهت است آن قضایا که دیگر
 عرفی عام که شامل است تشبیل قول و قول دیگر حجج عام و ادله را میگویند و همین معنی مقصود است قیاس
 که منوع است در شرح چنانچه در احادیث اشعاری و شیخ فرقه شیخ فرقه و در جلد آخر وسائل الشیعه از محمد بن
 نقل کرده که بکسان خود از اسبابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار حضرت
 امام رضا علیه السلام نقل نموده آنچه جانش است که هر کس که اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از یک خدا
 انرا از بر خلق خود پس مشرک است و در یک اعتقاد کرده شده است بروحی خدا محمد صلی الله علیه و آله
 و در معانی الاخبار با بناد خود از ابی عبدالله روایت نموده که هر کس که درین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
 از است گویند و او را با فاجای عالم آتشی از این حدیث ظاهر شده که آنچه مشروع از مقصود مذکور است و
 معنی الامکان در احادیث تطبیق با مذکور پس دانید که در این است قیاس است هر از این اهل سماع باشد و این را

قبول میکنند و هم شیخ سائق الذکر در سایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او با سنا و خود از امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که آنحضرت از کتابهای شیخی فضائل پرسیدند بجواب فرمود که آنکه کند هر آنچه آنها کرده اند و ترک کند آن که برای خودی گویند انتهى ازین حدیث تقابل روایت بکار اطلاق شد پس شیخی خلاص روایت باشد و نیز میگویم که برین دو دلیل عقلی است آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول مرتب قیاس ابلین یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلین و علی بن ابی طالب بقدری است که قیاس ابلین از قبیل تشبیل مصطلح قضایان و بلکه شکل اول قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چرا که مفادش چنانچه از قرآن مجید متفاد میشود اینست که بعد از محمدی بسج آدم علی نبینا و علیه السلام بخیا اقدس و سجا نه عرض کرد که من آدمم بهترم چون آنرا کشا فریده شده آدم از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهه بصورت شکل اول است قیاس فقهی باشد نیست نیز تفصیل در احادیث ذمه قیاس مخصوص قیاس منطقی بهم نمی توان گفت زیرا که معصوم بابو حنیفه و دیگران خطاب نموده میگفت اند که من سیده هستم که تو قیاس میکنی زیرا قیاس کن که اول قیاس کننده ابلین است خطاب است که قیاس منطقی بصورت قیاس ابلین بود این از قبیل شکل اول و آن از باب تشبیل است و چون مخالف قیاس بشکل قیاس حیطان میگردد نه از بعضی قیاس با حصول نشان امام علیه السلام نیست بحث و لغواست بلکه هیچ عاقلی صاحب فهمی را ندارد که شخص تحصیل علم منطقی مثلاً می کرده باشد و او را اینها و تحصیل حکمت نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زیرا این کار کن بلکه قرینه کلام سائق از امام علیه السلام شاهد برینست که قیاسی که شیخی از آن فریاد میخاطب میکرد و حال آنکه قیاس مصطلح منطق معین بود و وجود و ازین باب بر معصوم لازم میکرد و عیاذ بالله بسیار آمده و هر قیاسی ازین اجلاوت باطل شد و باقی نماند مگر همان حرکت از دلیل عقلی تقابل حاجی است عام و شال است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس باشد که اقلی است معنی اطلاق می پذیرد و چون قرآن در اول انتقاد مضمی در احادیث موجود است از ادعای سونین گرویدگان اینهمه ثابت است اکثر ادعیه صریحین از قسم ظواهر اباحت اعلیه و صریحاً و غیره که با تعارف خودشان مقید طریقت بقدر اقل قیاس مذکور بر امام معصوم علیه السلام خواهد بود اگر کسی بگوید که معصوم از او قیاس نیست

که کلمه و راسی خود بغیر بلا خطه شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادله عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی مجروح و
نفس کند و حال استنباطات ظنی که اصولین باقی مانده این چنین نیست شواهد و علامات و اشارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که اطلاق این قسم حکم قیاسی صحیح علیه و بیان اهل اسلام از رویات و سنن محمدی است
الیه علیه و السلام و عامه محققین میکنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترک میان اصل و فرع تفصیل میکنند
تا امکان حاصل می سازند و علامه مقابل قضایای باطل می پذیرند و قیاس اهلین از همین جهت مردود میدانند و هیچ
گاهی مجروح و اهل نفس نبی شواهد و قرآن کتاب سنت حکم جایز نمی انگارند پس این قسم قیاس نیز باطلیه
السلام بفرمانده تصور میگردد و طعن محصوم علیه السلام بر ابو حنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تمهید بی
اصل میشود معاذ الله من هذا انتهى کلامه و اگر سیرا معجین و ناظرین هم مردود مستولی شود که انحراف ساله
نیزه الاجتهاد و فصیح و فصاح طائفه اصولیه کوکات محله مذکور شد بر مقام خویش نمی پذیرد که تصور
اخبارین مانند اهل کتاب سبب بعد گرا را لاشی میگویند و مثالب عیوب بیک گرا میجویند بلکه اهل اخبار و کفر
تفصیل اهل اصول تصدیق می ربایند و کمال غلو در بعضی می نمایند پس کلام کلی در یکی مخصوص کلام
حجت باشد گوئیم ایراد کلام صاحب مته الاجتهاد برادر همین مؤلف صرف قرآن خلاف و عناد که در کتاب
این سالک بحال او اگر استمه که معرفه چنانچه عده سابق را که در صدر اوراق مسلک اول زبان قلم رفته و فایده
مظهر تناقضی و تهاشی عظم است که در کلام او کلام مستفیدان و وقوع یافته کمال انقضی مع ذلک انقضی
موصوف در اثبات آن بذیل چند حدیث حضرت مصون ثبت کرده گویا از بدیهها اولیه توان شمرد و بری
دلیل معنی لفظ تنبیه بر زبان بیاورد و بر آنیکه از بر این عقلیه قامت نموده و در تریق ملت آن جهت علم
تبع مقالات و کتب فنی از مروت و کلفت پیوده کار بر علما که اهل اصول از هندستان تا بایران فادان
اقترا میدارند و آنها را در مره خوش می شمارند تصدیق نمائید آن فرموده اند حضرت مؤلف علی انصاف
حریتش کی مجال از بد که فحش اطلاق رد و قبح آن بر زبان زد اگر باورت نیاید مجله اول از کتاب
الانوار اما متاخرین شیخ رجوع کن و بر آنکه او ذیل شرح بعضی از احادیث و حدیث را بر تو فایده کی بجای است

ابو حنیفه رحمه الله فرمود از بعضی سببها نقل کرده رو بر راه انصاف آورده مخصوصا آنکه تعلیق باین بحث دارد
 و اگر دیکم که مراد از قیاس مفهوم قطعی قیاس اصطلاحی فقهاست تا راه استخوانات و آرا مسدود و طریق اوله عقلیه
 مسکون گردد و بلکه مقصود از آن قیاسی است که استخوانات عقلیه و آرا را واهی و در ادله غیر سمعیه را شامل باشد
 و را در حضرت ابیه علیهم السلام نیست که در طریق عقلی بیشتر خطار و میسر بدین امور دنییه اعماد بران نیاید
 بلکه در جمیع مسائل اصول و فروعی رجوع بایست نبوی ذریط ظاهر و مرئوسی لازم است و قیاس که باین
 و العذاب بکار بر دو مرتبه مقدماتی استحقاقی و بعد و در سر گذشت قیاس منطقی است زیرا که آن تعلیق
 به خیریت و فضیلت داده خود از داده حضرت آدم است لال که ده باز آنرا صحت قیاس گردانید و شکل اولی
 ترتیب داده ماده خیرین با دم و کل کان و ده خیرین داده غیره چون خیر امنه و از آن ثابت کرده که
 بهتر است باز فاضل مجلسی حمل قیاس مذموم را بر قیاس فقهی ضعیف و خفیف و گفته و تقریر این
 کرده که باین اول منبسط کرده که علت بزرگی آدم که است طینت اوست باز قیاس مذموم که گرامی بود
 داده در کوزیاده تر از آدم علیه السلام است پس باید که او را سجود سازند چه جا آنکه معامله بر عکس شده و سبکگاه
 این تعلیل باعث کفر بایش بر بطلان معنی از معانی قیاسی و اول دالات خواهد کرد و تمهید کلام بعد از این
 خواهد یافت آن محصله چون بر نحو کلام این ترک اطلاع با لاریب شک مستقیم شد که تقریر فاضل اجازت از
 مسلمات است حکما اصولیه مجال سزاواران اند و واضح شد که تند لال طائفه اصولیه ایشان این اتحاد
 که در درست آرا و مقامین را صح اکتب قبل صحیفه عثمانی مروست بر بطلان قیاس اصطلاحی فقها فقط و در از
 نفس در مطاع الشیخ دن آسمان زمین دن در غیب را بکمال تعصب منزله از غبار مخالفت ایله بدی
 بردن بعد تسلیم واقعیت این ارباب اگر حنفیه را مستحکم میسازند اصولیه را ضعیف میسازند عظیم میدهند بلکه بر ایشان
 نسیم مایل است و نیز بعضی ضووح انجا میدهند اگر اصولیه قیاس مذموم را بر ثانی و صفت ضعفت آن عمل
 کنند و لالتش بر بطلان قیاس حنفیه را منسوخ است غایه الامر دلالت آن بر بطلان قیاس است الفارق او و
 و لایق این جمع حاشا که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده با که اعتراف بفاضل الاجامی الضیاء و سحر علی

وهو لبيان قياس البرهان خویش کوشش می کنند و از تسکین هنوز دست برنمی دارند چنانچه مقتضای اصل
الاهل ایشانست که در دل چیز دیگر و بر زبان چیز دیگر و هر چند موجب امانت و کسایت باشد لکن بعد از
بعضی از شبهه می آید که بر این مگرین و سبیل فقهیه عمل بر شل سار مالا بدیدر که لایزال که نمون یا بر جیل پیدا
این سبک زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرر و زیانماید فاعلم ان اکثر الاحکامات التي ذكرها المتأخرون
دخلت في القياس نحو ما رواه ان ارض ظهر أسفل النخل والقدم فاحتموا به خشبة الا قطع وسفل
العصا وسكة الحرف نحوها وكذلك ما روي ان الشمس تطور الارض الحصر والبول اذا
فالحقول بذلك ما ينقل ولا يحول نحوها جواب الاحتجاج الا وانه ولا شمار والشمس
التي على الشجر وكل ذلك قياس لا يتذكر الا من يعرف معنى القياس وهذا ما قلناه
في شرح الشرائع عن العلامة انه منفع في التذكرة من خارج الروايات ولا يخفى الى
الطريق النافذة اذا استلزمته لا يشرف على جارية وان لم يضر بالمارية وقال المستعرف
في هذه المسئلة بالخصوصية نصا من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الما قبلت عن
اجتهاد من ذلك ما روي في الخلق من الشرائع في مسئلة العوض اذا كان معصيا
ثم ظهر فيه عيب لم يكن كما وصف كان يكون عبدا على له حشره فان زنجيا
ان شاء رده وطالب بالمثل والقيمة وان شاء امسكه مع الارش قال شارح بعد ان
ذكر الاحتجاجات العقلية والنظرية في هذه المطالب محال ان لم تكن اجماعا عليه اذ لا
نصفها وانما هو احكام اجتهادية ثم قال ولو في فوات الوصف يتعين اخذه به لا ريب كان
حسنا انتهى قال بالرائي الا سحسا معا الى اخرها فاذا شئتم فكتابه هداية لا برار اقول
قال الشهيد الثاني رحمه الله تعالى في عوارض الصداق وعليه السلام الرجل يوزن ويقيد ليصل حقه
فيمنع رجل اخر فيقول ليصل حقه هل يجوز ان يصلح بذلك الا اذا كان اقامته قال لا ولكن
يؤذن ويقيم بها اني الاحتياط لم ارها را داسوا شيخنا في الدين قال لا ضعف

سندها با هم فطیحه و قرب الابرار و لا قامة الا لله قد ثبت جواز اخذ
یاذا غلب فیما ذار نفسه اول الشیء وقال فیہ ایضا قال لفاصلک بکوه کما روی عن
النسائی صلی الله علیه وسلم قال ان احبنا اكون فی الصلوة فافتح السور اريد ان اتمها
فاستمع کما صبی فالتجوز فی صلوة مخافة ان تقصرت انما فاذا اجاز الاخصار عاينه
بحوال الطل حازت الزيادة عاينه لکن الله اعلم لک من الاحکام الغیر الواضح فی حکم
مرساة الکلام وفتیکوت کاسه لیس فی حضرت ابو حنیفه بدین راجع بدینا که حرفی از ان نیستی
طعن لوم بر اجتناب مصلحتین و کشادن عین کفران نعمت خواهد بود و کما قال شمس شهر و جود مشی
انمی اید چه کافر نعمتی است و دشمنی بودی و هرگز استانی نیستی و ازین قیام مرتبه بدی می آید که بجز
در رساله حدیث تعلیمین باره قطع سابقین از ان در ان کلامی و تعبات یزد و تاسید سما و جانی که بدین پیش که بعضی
و بعضی اشاره بحدیث قیاسی آن دول که وید اندر جمع میکند و حقیقه خطاب با همه خویش واقع شده حقیقتا در اوج
اینکه قیاس مستطاب از آیات قرآنی است و اعتدوا یا اولی الامر منکم و اولی الامر منکم است که عامه هر کس که شود
که قاعده و یا اول الامر که در آنجا که با قیاس ضمیمه متبلی ای امم سابقه بها لک از اماکن
نیاد و نیا و هشال ان بیان فرماید و تقریر علیها طبعین را بعبث نامور سازد و ایشان از ان پیش می
مرا و گیرند این امری را که با و است و ان کلمت سعادون جنل ازین هم شکوف تر است که اولی الامر ازین امر مخطور را که
حلال الاحرام و نفی و ثبات آنرا از ان امر مسلم و بدین بران متفرع میگردد و با وجود آنکه احادیث صحیح محفوظ
با تقریرین بلکه سوار خیا بخر محدثین با میسر می آید بآن کرده اند و قد عرفت سابقا و نریع قیاس می باشد و خبر
احادیث و نوادر بنیاد نهادن کدام حدیث ثانی از مفاد و احادیث چگونه ثابت میشود که سعادون جنل
مسائل فروعی عمل با جهاد و امری خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی نیست که جولی را حاکم من فرموده بودند
او گفته باشند که در مورد فتنه و رتق فتنه انجا که از انجا و محرمات باشد و در ان حکم خدا و ول برین سید است
بران عمل میکنیم و در ان حکم خدا و رسول نمی آید که بر خود جهاد می سازم و ابا جلال و ابا جلال

دارند و میگویند که سرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت برخصو و مانند آن اقم شده و با اتباع
 ظنون نیز جام و خیالات خام و قیاسی اساس علم کوس الناس با یکدیگر میسرانید که این شایق اگر در وقت کمال
 عقل بود پس معلوم و نیایان تحمل باشد و الا تکلیف از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در تاویلات افکار اندر ظاهر
 افادات از تلمذه صاحب تحفه اشاعره به قدس ه الغریب مانند نور قلل طویرت که اعدا بار و دشان نیز
 ازین محذرات و نکات است و اگر حضرت مولف برین امر در کتبش دل نهند و شایق نکات دیگر
 فی الجمله بحد درستی باشد باشد نیک است ازین قسم امور بطور سابق که حصولیه را سرکشی از ان تقدیر انصاف
 حکم نخب و مثل قطره از بحر نشان بدیم و آن این که فاضل طبری بلکه این معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز با همراز
 و بحار لفظ صور را که در آیات قرآن و احادیث رسول یزدان پیش ازین ارجا احتمال یافته جمع صورت و در آورده
 قیامت که در باب ضرورت ماده بیولوژیکی انسانی بر سیر و خیالات خام مقتضای این تحقیقات گشته ایضا
 اولی آنچند در باب حضرت اسرافیل و ارباب و فرشتگان و در بیان قبول و برانگیختن اهل قبول بحکم ایزد غفور در تحمل و زبور
 اهل بیت علیهم السلام و در اقامه نظر ایشان بده کبریا الهی این چنان خاطر سبب از طلبه علوم خطو نخواهد کرد
 بل فی ذلک و قد علی البصائر غشاوة انصافانید که ازین تحقیقات امر معاد حساب که موقوف بر دیدن صورت و شایق
 یانه آنچه مورد و بحار و انقیاد برادر بزرگ مولف اصرار حقانیت وجود است و چگونه برین راکتقا توان که در این
 از سطحا همان این هم مویلا میشود که گروهی از علما امامیه چندان الفت و انس با قوانین حکما خصوصاً در شایق
 گرفته بلکه درین رسته بعنوانی مسرف و بردند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین دایم معصومین را مثل الشیخ
 قمر و کلام حیوانات بانس و و اهل بیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات
 کردند و انیمه را از حیزر مکان خارج نمودند و در بی تحریف احادیث و خصوصاً کتب و سنتشان را به تعبیر و محله
 و غیره و جز اتباع ظنون و کاسه اشیای بدین چیز دیگر مضمون نمیشود اگر مقام لطفی نبوی البتة یا ازین
 لغت امامیه در مسائل فقهیه احادیث ائمه علیهم السلام مکلفتم و آن بحث تحقیق که اب و گش متعظیمین را بخوبی برین
 سیراب کردیم و فقه با سحر از قدیم الایام بهین امر بگوش فقیر منور و به متبع اصول قواعد مذکور است و معلوم شد

دار و دهر بی هم اورا می ستایید و در اولیا کالین از اصحاب میرالموینین که داخل می نمایند و فراموشی را بادی
 در هیچ الحاق نمی جویند و در محبت و در مزاج دل می کار و آن بزرگوار تباری سلاف خویش را بحدیث
 معتمدین پذیرد و چگونه بدین حال آنکه جامع آن با عترت حضرت امام عظیم علی و خلاصه الاقوال و ملا محمد تقی و الد
 ماجد و مجلسی رجال و فضیلت از خالص اصحاب تصوف بوده و باطنها بعضی از اجله بزرگواران میرالموینین جمع
 توفیق آن قیام نموده از بجا را الاوار مجلسی هم بدایت عمر بن از نیا از ابان بن عیاش که عنقریب حمله و سمع
 خراش خواهد شد آتش صبح روشن است که احتیاط سلیم معاذ الله بجا رسیده بود که تهرایت حضرت امیر اصحاب
 نبی همان ابو و مقصد او عطا و نمی کرد و آنکه از دیگر می پسندید که حال بخیر است بجز آن که گاه این بقیه استیجرت می
 شدند و در کتاب خود از حدیث روح سیکر و خیال و الفاظ حدیث سلیم مطالعه فرموده و میخواستند تا من اهل الحق و
 الصدیق و البر عن علی بن ابی طالب علیه السلام ان الفارسی و ابی ذر الغفاری و المقداد بن اسود
 و کثیر بن احدهم اسمعه من احدهم الا سالت عنه الا خرجت اجمعا علیهم و جمعا انهم فی الضمیر
 و در آخر ابان که نسخه سلیم را جناب سلیم صاحب بن سید و از صبح تا شام من المبتدئ الی المنتهی عرض کرده و البقیه
 بنحیر صلی الله علیه سلم فرمود و عمر بن سلیم فرزند امام موینین ام سلمه نیز هر روز شریک بن مجلسین شد و ابان
 جناب این هر دو بزرگ تائید سلیم مشغول گفتند و بجهت تمام کتاب قرار کردند و این هم در کتب معتبره میرو
 و مضبوط است از همان اثبات کاخید سطر و درم قال ابان فخرجت من عامی ذلک قد خلت علی علی بن
 الحسن بن عبد الوکیل عامر بن و ان الله صدق رسول الله کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
 و کثیر عنده عن ابن مسعود برقم سلیمت زوجة النبی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی و عمر و
 علی بن الحسن ذلک اجمع ثلثة ايام کل يوم الا للیل بعد اعلیه عمر و عامر و ان الله علیه ثلثة
 ايام فقال اصدق سلیم حجه الله هذا حدیثنا کله نعرفه و قال ابو الطفیل و عمر بن
 ابن مسعود ما فی حدیث الا و قد سمعته من علی و من سلمان و ابی ذر و من المقداد
 و امام محمد باقر علیه السلام لهذا استماع این قصه آن کتاب و تلف آن البقیه و سدا و در و شاد و ستوده و بلی

و صیدیان گاهی مخفی نبوده که بجایه یعقوب کایسنی که از خرمین فیض سلیم و شالاش خوشه آبرو داشته کی باریک است
علیا فارگشته و گمانش که از روایات محدثین آفاق سیما حضرت زراره و شیطان الطلاق مخلو و شجون است باین
قصوی سیده و ظاهر است که روایه کتاب سلیم در احکام صحابه الانبیاء صلی الله علیه و سلم و شالاش که حضرت
امام رضا کاسبق فی المسالك مل مانند نجوم سما یا در حکم آنها باشد محصو و مقصود و ایدیه بی کتاب است
تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هر کاس جادت است صاحب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده و
کحل اصحاب طیب سید و گذشته علاوه بسیار از واقعات که از زبان امامت نجابت امامت نام علیها السلام
بر روی کار آمده سلیم بن سید و کلینی از زبان دیگر شنیده و بر آفرید اعتماد و دفع استباه و التباس دم و
تحقیق حقیقه امام نجابت بنی فخر کرده کافی اعتقادات صدوق و متشعین و حقیقه المتقین و لیس النجیر کالمعانی
نظر باین وجه یقینی اگر کسی طاعت بر صحت مجموعش کند حاشا نکند و در این مقولات عشر باعث فرادان حضرت
که در کتاب یعنی بجایه الانوار حضرت که مجله فاده فرموده که بعضی عظمای امامیه این کتاب قبح می کنند و
راطنها از نفع ذلک تصریح حضرت امام اعظم در خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال زیاده تر بطرح می انجامد
حسن بن علی بن اود که او در قرن متعبد امام و متعبد شیخ الطائفه و افقه و اعرف با حادث ایفا گفته
مجموع موضوع بودن این کتاب به طالب رجال شیخ افکار و جهت قال لیس الیه الکتاب المشهور و هو
موضوع و باعث انچه دم و قبح و لوم و جرح که این شرکان در حق کتابش از زبان آن ورود و نقل حضرت امام
حلی و اساتذ او نیز در خلاصه الاقوال مغیره دریافت میشود و اینکه نسخه او نقل بر اقر اما عظیم و بسیار نفیست
شیخ ابی جریب حضرت امیر و فقیه پرش ابو بکر صدوق پیام اجل فراسید کلمات معطیات و هیئت
التفکر و اعتقاد و توحید نبوت و حقوق این سیت بخور ابیدر خود یاد و نمایند و باره امامت امیر المومنین و
ان از علم کان و یاکون مکالمه بابا که وضع استبعاد مردم در پیش از آیات قرانی که مودع می فرستد و از ایزم
علیه السلام را هم اتفاق افتاده ساجد اولی و لعان ظهور او چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کامل است تفصیل
قصه محل را بر روایتی که بفرجه یافته که ابو خسان ابی بن اسمعیل الهندی او را سب و سبک و ننگین عمر

بن ابی کرد در حالت نزع پدر پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بجای می بینم که پیش این بن حالت نزع آمده
 گفت یا بنی کر جل علی مظلماً اذ احلک فیها کتباً اذ افیق حدیث او تقیمت و مراد آنست که
 بسر من و در برابر من مظلماً است و بحق او که فارم اگر از این مظلماً کلام می آید و ارم که بسیار رود و درخت
 یابم چه گفت آن کس که پدر گفت علی بن ابیطالب علیه السلام چه گفت رضی عنهما آن که علی با بوم و حلا
 بخوانم که او مرد سلیم است پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدتر بر تو است چنان و چنین گفت
 رضی عنهما بنده ام که حلالی بخوانم از تو اگر تو باشد و محبت فرمائی او را حلال کن امیر المومنین گفت که ام
 اما پدرم بگوید تا بنسب و در این حال خلق گوید ما من او را حلال کنیم محمد با نام و گفت بحق تعالی اجابت دعا کرد
 علیه السلام چنین میگوید ابو بکر گفت احسان لا یصلی علی کعبه اشان اگر چنین کنیم تا بوز قیامت دم
 طاب لهن گفت کنیز بن عمری علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت یا بنی
 وَجَّهْتُ سَکْرَةَ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ کُنْتُ تَحْمِیدُ وَاُمُّ سَکْرَةُ مَوْتٍ تَحْمِیْتُ اَنْجَه تَوَازَانِ گران
 عمر گفت اَحَدٌ یَا بَنِیَّ اَنْ یَسْمَعَ مِنْکَ بَوَّابُی طَالَمَا قَالَ الْبَوَّابُ یَسْمَعُ مِنْکَ خَدْرُکَ اَمِی بَسْرُکَ مِنْ اَنْکَ
 بشنود از تو پس ابوطالب آنچه گفته پدر تو پیشانت کند با امیر المومنین علی ثقیلی که دو مهر را خبر داد از بنحال
 گفت صدق یا علی و گفت اَسَمِعْتُ لَعْنَهُ وَیَقُولُ اَنْتَ اَوْدَقُ قَوْلًا لَمَّا سَرَحَ فَقَالَ کَلَّ
 ابو بکر با عمر گفتی بسا که این جمله تو کردی از کتاب فعلت فلان مؤلف کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و
 سعاد خیل و سالم مولای ابی خدیفه و ابوعبیده جراح در حال مرگ جمله ویل و شبو رو یان کردند محمد بن ابی
 گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضرند و مرثیات میدهند بدو رخ و در دست محمدی است
 علیه السلام صحیفه است که مادر اینجا محمد با خود نوشته بودیم می بینم که صحیفه میخوانند و مرثیات میدهند و عمر او
 معا و جمل و سالم مولای ابی خدیفه را و ابوعبیده جراح را بدو رخ عاکشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند
 بهر سبب و لیکن این از او پوشیده دارد تا علی بانی ما شتم بر شما شامت بخندم گوید پدرم گفت یا عمر بن خطاب
 نه من غار با و بودم که محمد گفت من زمین جیشه نفیسه جعفری می بینم که بر رویا چار است من گفت یا رسول الله بن

دست بچشم من بایست من نریزیدیم و با خود گفتیم که این مرد سحر است و چون بیدار شدیم با تو که عمری بن حال باز
 گفتیم ای مردی تو بران جمع شدی که او سحر اعزاز انجا ببرد آنرا بگوید که من گفتم یا ابنت قل لاله الا انک گفت
 خد که گویم خود بنیتو ام گفتن تا بدوزخ رسید و در تابوت شدن چون در تابوت کردی گفتیم هر یک یکو بدوزخ رسیدیم
 که تابوت چیست گفت تابوتی باشد و زیر حلقه طهارت دوزخ و در کات و انجا دوازده تن باشند که این ابو بکر و عمر و
 عثمان و معاویه و نیزه تا آخر ایشان بآن رفت چون گفتی که دوزخ تابوت از تمام خویش که غش کنی
 بیرون آن و نزد محمد گوید یا ابنت گفت **قَالَ اللَّهُ مَا أَهْرِي لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ صَهْبَاءِ هُوَ الَّذِي صَدَّقَنِي**
عَنِ ابْنِ كَعْبٍ إِذْ جَاءَنِي فَيَكْفُرُ الْقُرْآنَ لَعَنَهُ اللَّهُ گفت ای بد زبان میگوئی گفت خد که
 ندانم بنی گویم لعن خدایر سیر ضحاک است که مرا باز داشت ز فکر خد البعد از آنکه آمد بمن پس چون قمر بنی بید
 لغت خدایر و روی بر زمین نهاد و زار میگردد و بویل مشهور تا محل جان او ن عمر و برادر عمر عبد الرحمن آمدند
 و از من پرسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنه را با علی باز بگوئی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
 بهشتی با علی در خواب سخن میگویی و جمله حالها اعلام میکند او را و از خبر جامع او را معلوم میشود و نیزه را با او گوید که
 با او عیسی مریم و یار و دوستی زن ابراهیم ساره که با ملائکه کماله میگردد و ایشانرا امید دارند این که در قرآن موجود
 است و جبل بوقت مرگ گفت ما در حجه الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول ننگاریم که علی حکم کند شریعت
 و اسید بن زید بن عبد بن زید چون رسول متوفی شد معاذ گفت من انصار را کفایت کنم شما قریش را کفایت کنید تا ما
 شد آنچه خدا طاعت در باره نیکتر از او و خط و خطا و کالت این بکردن اعتقاد و در باره خیار و تقرب الی الله طلبا
 لمعادته از شریعت خدایر بنی شیطانی و نظار اتفاق افتاد و این تفصیل را مصنف کتاب احسن الکتاب فی فقه الامه
 الاسلامی محمد بن زید و شریعت ایراد کرده اند مخالف اندیر که بر بند و عدم اعتبار عمل کنند و بجا طرحی شوق گرد
 معند تفصیل بسیار از این موضوع و در نسخه سید ابی طالب ای وجود منشا فلیرج ایها فایز بنام من که این ایها که من
 السماک زید که محمد بن ابی بکر اتفاق خواص و عوام اجتماع انار و اخبار مروی عند الفریقین و در حجه الوداع بر دست
 کلینی از امام باقر و صفای علیها السلام اظهار کشتی بخاشی عتقا میر و امام عظیم طوسی و علی و حسن بن واد و وصا

منج المقال منوف الخیض الا قال قاضی نور الدین شوشری و مجالس المؤمنین و ملا باقر مجلسی صاحب جلال الامور
 و غیر جم که باور دل سنا انا را و قشر باید بولین گنا باید در از وجود آمده و و با سینه پیش از حد حضرت جبر
 علی اختلاف الزمان پیدا شده و خلافت ابو بکر صدیق و سال و چند ماه پیش از این حضرت ستم سالگی محمد بن
 ابی بکر و عمر و عطاء بن ابی ریحان و فیما بین این بزرگان اتفاق و خواص امامت علو و جبر علی
 نوک خراج از قبیل اکان چنان بود اندم فکر واتی از کتب متعدد شریف و جامع است پس آنکه حافظ متحرر عسقلانی
 و فتح الباری فرموده اما اول من حمل ان ابی بکر الصديق قبل وفات النبي صلى الله عليه وسلم
 بشهادة اشهر و ايام كما كتبت في الصحيح ان امه اسماء بنت عميس و كانت في حجة الوداع
 قبل ان يدخل مكة وذلك في او اخر من القعدة سنة عشر من الهجرة و انك في غيرهم
 معلوم شود که محمد بن ابی بکر در وقت کالت سال هرگز نام نگشته بود پس التماس است که کمتر خیال کنی از
 که مصنف کتابت فلان که و کتابت ابی بکر و تیش مذکور است از مصنفش عینی و آری بدینست
 بود آخر بمقتضا شهر خویش و مثل شاه گونیدگان که یا بنید گانه جویدگان بدو نه است شیخ طوسی
 ضبط احقر البرباد و آنکه این کتاب استاد الاستاد و این نام او طهر بود و در مقید اخبار و التفت
 و اسفار بد طوسی و التفت اولی و شته تصنیف کرده چنانچه حضرت شیطان الطاق کتاب فضل و التفت
 فرموده و از جمله اقرات سلیم بن قیس الی قصه دیگر قلمی میشود که با طهار حسن بن عیسی و و شاهر و ریش
 اما سیزده امام تقریفاً یعنی زید بن عسکین که از دست و انیان شریعت سعادت چیده و کمال
 خداوندی حیات جاودا فایز گردیده نیز از امیر ابن بیت است غیر ذلک من انما کیر الله بالمشاهیر
 و خیر فی رضی حال ابرهول امامیه حضرت زید شهید کمال روح و تقو و زید و علم و نجاة سخاوت مصنف
 لیکن چنان معنی امامت را که اثنا عشر ختم شده پس عوان ابری غیر مصوم و امامیه یعنی ترو و احدا
 و منوال که هر که در از او و عیسی علیه السلام قال من ادعى انه امامي
 فليكن مني و انما القيل و قال في الصحيح ان بوايع الله و جعلهم مسوغة قلت

ابن داود و دیگر اکابرین بنفید بنفید او تصریح میکنند و جمعی در انصرافی و کذاب میدانند و میگویند که او
 انصرافی صحیح است و این کتاب را بنام او وضع ساخته و با او اولی لایحه احوالیا ضمه سطر از بنده
 حسن بیکر از کتبتنم و تکلمین شجیه باید شنید و از آن دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم و روایت شیع او
 کذاب و غیره بود و یا نه و کتب عهد پیشانی از وی داشته اند بطریقی است از جمیع علی با خوف و بجهت حسن بیکر
 فی کتاب السیسی بالاسم عشر فی الرد علی السیسی بگوید که ما فرغ ایضا المؤمنین علیهم السلام من قتال
 اهل البصره سر بکسر البصری و هو قتل الله یاحسن لقلنا کثرت من رافقه لقلنا
 فقال لقلنا کثرت من رافقه الدماء فقال سبع و صبیح اذ فقال والله لقد قلت
 یا اهل کس قوم ما کما کوا یصلون الخ سبعین راضیون فقال ای المؤمنین علیهم السلام
 قد کان امر انیت فما صنعک ان تعیر علینا عدونا فقال والله لا صددتک یا امیر
 المؤمنین لقد حرجت فی اولی ما غنسلت و لخطت و صبت علی سراج و اناک
 اشک فی انی لکلف عن ام المؤمنین عائشه هوالکفر فلما انتهت الموضع نادى مناج
 یاحسن ارجع فان القاتل و المقتول فی النار و رجعت عن عمل و جلست بکنتی فساکن الیوم
 الثانی لما شک ان لکلف عن ام المؤمنین هوالکفر فخطت و صبت علی سراج و
 حرجت اربدا لقتال حتى انتهت اذ ذلک الموضع فنادى من خلفه یا حسان ارجع فان
 القاتل و المقتول فی النار فقال ای المؤمنین علیه السلام صدقت اندر من ذلک
 المنادی قال لا قال ذاک امولک ینبش صدقک ان القاتل و المقتول فی النار
 ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در کتاب بن بیکر از این مقدار حدیث را در عین بحاث آورده
 سفا و من کذب خباب میر یحیی اربعه جل چس کند کرد و او در مشغول بود و سر و بسیار از آن سخن گفت
 بخلاف آنکه خون بسیار از چهار بختی فرمود تمام کن خود گفت چنین میفرمود و قومی را که حق نماز و روزه
 بجای می دادند کشتی فرمود چرا آنها را کشتی که در وقت بعد از غسل و خنجر برین سینه کوفته اند

[illegible]

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه فقریات که شامل قصه عیونیت
بنی بلی بکراست نیز در کتابان جهانی که در حقیقت تالیفات آن بر تفصیل از آت اقع شده و بیستم
عبادتش است این سینه عمر گفت که پدرم تو مرگ علی حاضر کرد و از او حلا میخواست عیونیت گفت تیرا حال
کنم تا و در او را بخود نگاه کردانی پدرم رو خود بدیدار کرد و سستی ثانیاً کلامه احتمال عادت کرد علی نیز شهادت
بعد از این عادت کرد پدرم رو بدیدار خانه کرد علی برخواست از خانه بیرون رفت و چون طبعه بر وی شد شیر و اند
باز خود حمله از وی بیرون آمد جمعی شتران و قند و بشارتها میدادند بهشت همراه سر و بر آورد و چنانکه در کتب
که روح او بر آید گیر گفت الله لو ان لم افلاک و ارض و من فیها و ما فیها الا کما فی کتابی چه امری هو الیطالع
بخدا که اگر با من بود هر چه در زمین است از رزق و سید و عباد می از نهول پنجه مطلع شدم بران
این روایت ابن عباس است و روایت قال کوه دست آن که کما دخل فی النار و شش و ششم که در حال نش
ششم اشال این آید و لایق فی الیوم منیر است کما انک ظاهر ما منک فیض رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه السلام و قد مات فی انی و الله لا یرک الناس بواقعه یصد هذا و ایا کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب
حقیقین ما حکم فیها ابو بکر و عمر و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب
موزه و جعفر زنده بودند ابو بکر و عمر طمع خلافت نکردند و لیکن من متبل شدم بدو و گند زنده با سر
که عقیل و عباس بن و در وی بن ابو جعفر محمد باقر است علیه السلام انتمی بلفظ باز حضرت ملا باقر مجلسی و بن
ند که رافاده نمود که حق نیست که اشمال کتاب سلیم بر اشمال این بود که و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب
باشد و عظمی و جلالت افضلیت است کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب و کما فی کتب
و با جگه ندران تمام می کردند و اگر این کتاب حدیث قدس باشد پس کفر احوال مایه که سند اول این است
استقامت از شراپ به شد زیرا که کمتر از احوال ایشان کتابی خواهی یافت که با اشال این کتابا باشد و حق
نفسه نیز از فضل و بلاغت و غریب فرست خدام مولانا عالی مقام که بر این تفصیل نسخ و نسخ و نسخ و نسخ و نسخ و نسخ
که تمامی این کتب را به هم زنده بلکه اشمال نمودند و محمد که حق بر این جابر شد فان لا انکر حکم انخل کما فی اشال

عرب با یعنی بنی نصر و بدم نصر فقط بر می ایشان موضوع گفته و آید ما حد این فرزندان چند یعنی ملا محمد
 تقی صفها بعد از آن مال بسیار و بدین شیوه و غلط و نصیحت محمد بن ابی بکر را تعلیم و در آن اسما و نبوت عیسی علیه السلام
 ان هذا الشیء عجیب قبل ازین ملا فی بعضی اوقات شنیده و کتب معتدله می دیده شد که این گروه حق شریزه فقط
 تشیع سمارند و قائل بودند اکنون ریافت شد که با اوقات ملا محمد تقی از او بگوید که محمد بن ابی بکر که مدتی دراز
 در آن ایام نیز در نصر ابی بکر صدیق بود که بر ملک مجلسین کاسی می نشست و اول از او می پرسید این نوع مسخره
 و خوارق و آن که تعلیم و تلقین او را طفل و ساله کار و کامل حال شده و ریافت و با وصف این امر و خوارق
 معجزات نقصا سطرقت و العجب و ما اوریاک یا العجب که کجای منته بانهمی بر اوقات روایات امام عظیم
 طوسی در تصوات و هدایا احکام و تصحیح دیگر علمای اعلام روایت بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبطل و جمعی
 از اکابر تشیعین مثل ابن دریس سلا و ابن بره و سران و خلیفه اجماع بر نعتی نقل می کنند و محتارضا قوا
 و تحریر و ارشاد و تبصیر و مختلف و تنقیح و کثر العرفان غایه المرام و نهایت المرام و مهدی با سع نیز همین است
 کما لا یخفی علی من طالع ارام المعاندین پس امام فاضل و خارج و اهل ارد و شرعی علی زعم الروافض چگونه
 صورتها را پیدا کنند و محمد بن ابی بکر چگونه لطیف و لادیت تصف بوده و قدوه طائفه امامیه باشد و کیفیت که فقط بحسب
 بنیاد و حرف شرفا و حق و دارد که در و بلکه لفظ صلو الله علیه و آله و سلم شود و آبا کرام سران امام بسیار
 از سادات کرام را بر اصول موضوعه تشیعین بصره از لطیف و لادیت بدست نیاید که است فخر این
 تعالی بگردیده که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین از ابو عمر و کشتی در حق و نقل میکنند و شهادت
 عصمت بر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام که محمد بن ابی بکر می
 گذشت حضرت بر صلو و حرمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
 از جانب او در آن تا نبوت عیسی از جانب او در روایتی دیگر فرموده اند که در هر ائمه یک کس می باشد
 که بذات خود نجیب است و پنج نجب از آن ابی است و محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هرگاه حال
 نجابت و شرافت و کیفیت لطیف و لادیت محمد بن ابی بکر در یافتی لوازم و عوارض این تیره این قسم لطیف است که

که در کتاب جاسن تجر و کتاب اعمال فضول مهمی و مضبوط است بر این منبع محتاج جواب بود
 قال الصادق علیه السلام یقول وکذا الزنا یا رب ما ذنبی فما کان لی فی امری
 صنع قال فینادیه مناد فیکول أنت شریک لثلاث اذ ذنب الداک فذنت علیها واثنت
 حرس وکن یدخل الجنة الا طاهر وراه ارام باقر وایت میکند قال سمعت ابا جعفر
 الا حرس وکذا الزنا وکذا فی شجرة وکذا فی حرم وکذا فی شیء منه وکذا
 ابي عبد الله قال لو کان احدکم من ولد الزنا یخفی سماعه بنی اسرائیل فقیل له واسبغ
 بنی اسرائیل قال کان غایب فقیل له ان وکذا الزنا لا یطیب به احد وکذا یسئل الله منه عملاً
 قال فجعل یسبح بین الجبال ویقول ما ذنبی وعن علی بن الحسین یقول لا یدخل الجنة الا
 من خلص من آدم وعلی الصادق علیه السلام قال خلق الله الجنة طاهرة مطهرة لا یدخلها
 الا من طهر وکذا فی غیر ذلک من الروایات البیاضة فی الکتاب المذکور
 وازمطاعه فضول مهمی ووضوح می یونید وکما جمعی از امامیه علیها بر این احادیث اتفاقاً وسته اند وچهار
 توجیهها را یکم کرده اند وچندیکه که منقدین بر این حق ترجیح این روایات میسر و نه اند خیار بسیار که بلا علی
 که در موضوعات حدیث جمع فرموده می شود با اینهمه که اسنی ملافه را کارطایف باید دید که اجماع امامیه
 عدل این نقل می کنند وایل سنت سید را از قائلین با ظلم منید فاعتبروا یا معاشر الناصفین واز
 مطالعة جارجان روشن شد که شیخ صدوق سید مرتضی و ابن ادریس یه متشیعین اتفاقاً وکفر وولد الزنا است
 اگر چه با این که اکثر کتب معتق و بدیهه کار باشد هر چند که از شیخ که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضه
 دست و پا زده و کوشش طبع کرده برای عدم حصر نسخه سلیم در روایت ابن مسرور کذاب بشود اما این
 جوابی بر آورده و این است که ابراهیم بن عمیر یانی نیز از وی کتابی کورستان تهی و بنده که درین
 خلقت و درین جوامع باقی است خدا را یکد و صرف دیگر بحال خصماً باید شنید و با صفای آن کوشش
 باید نهاد که حسین عصار می گوید و زنگان نیز اوست که کرده اند و حکم الضعف را نموده و از نیجات

که حضرت امام عظیم علی نظر این جمله را در روی رباره او برسانیده هر که خواهد کتاب خلاصه الاقوال صحیح و کتب شریفه
 ثانی تشیعین بر تعلیمات خویش بر ترجیح تعدیست بحث میکنند اما آؤه قلنا عارض الحجج والتعدیل
 و لا کول مخرج مع از کلام الجراح لمعدلیم یدکم مستند الینظر فی امره و اما ثانیاً
 فلان النجاشی نقل توفیق و ما معه عن اربابنا و غیره کما یظهر من کلامه و لکن
 باری العباسی هذا الخبر عقده و هو یدعی الذکر بعبارة علی توفیق الله قد لا یضرب فی
 مخرج من الجمل لکن این اگر مثل بر سر هم یا فرض محال بگیریم هم از روایتی پیدا شود که عضال را نمی شناید
 چای آنکه غیر از یانی بعد از این تا این حدیست ملائی عضالی حدیثی است که عجب است که امام عظیم علی من بخیر و
 حذره بلکه قدما و اور نسخه صحیح کتاب بنو یوسف و بنی هاشم و در کتب طبرستان سنی و افراسیاب
 نشود و اما تفسیر جمل نسخه او بر دو تفسیر است و اول آنست که این بزرگان این مقولات را طایفه ایشان هم خطی از
 و قصبه گذشته و تفسیری نیست که چون این تاویل را بر این خبر اما میخیلی و بحث از ابو عمر و کتب و اتباع و شیاع
 او همین جهالت خاطر خود را نشان داده باشد زیاد تر محو حرمیم که چون میگویند که در و سباده او قاضی حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام بیکه سیولانی و جابر خشیج ظالمانی را تهی کرده و نیز او کتاب لبس را قبت
 احتضار از و ابان مصدر بیتان سبزه کما فی التلخیص و کتاب ابن اودین و عوین که این نسخه را از این
 العابدین علیه السلام تواتر کرده و این قول جبرئیل بن جابر آن را و ان چگونه است مکان باید گلا آقا
 کلمه و موقوفات آنها و مویده افرا بانست که سن از کتاب سلیم را بحسن بصر نمود و هم کار افرا نیز که این قول
 اول دلیل است بر آنکه او عهد میثاق از دست و آیات قرآنی را مثل لا تقصصوا الا ایمان بعباده
 توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کتباً لا یسر شیئاً من احمه و وزمره اذ هم ینکونون با خبر این
 و داخل شده و لیکه بر شیخ او قائم کرده یعنی تالیف ترک رفاقت مرتضوی و شیعه از عا بان
 نذر و والا بایست که در رباره عبد الله که عکین بوش فوت قتال فیه باغیه زیاده و غنای دیگرین و کما
 المجلس فی المجلد الثامن من الجواهر و فارق و خط نموده و در تفسیر معاری و کوشید بریزید خروج کرد و چنانچه در

مسکات اول دانستی میکنند و بهر یوسف منشیه علی همچنین سعد و قاضی که تاسف او در بحار پیش از این
منقول است بحر و ملاقات و اتفاق و تعلق تو از حجاج که بسیار از قدما می دانستند که گشته چگونه الطحطاوی
رسیده چنانکه سلیم گفته بود که زینهار کسی خبر نکر که وقتیکه او را مانند خود و عقدا و کسی در انداختن العهود و استماع
الیه و من چنانچه ابان بر او این استماع کاسد بر حسن کعبه تمت و شرط تشیع نهاده و من حضرت السید جدید
و بعضی از اصحاب سید سلیمان را بلوث این خیانت بلوث گردانیده حاشا جناب هم چون لکات گام حال
کتاب سلیم و اعتقاد و کتاب قوم در حق آن در نشین شد اکنون در باره کتاب دوم یعنی تفسیر سیرت که استاذ کلینی
جامع آنست آنچه علما نامیده که فرموده اند دیدنی و در شرح و بحال حقیقا نگارده شستی است مخلص آن
نام نامی لقب می شد نور بر شایسته طور بود استیج نذاصنا فواید مدینه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی است و رئیس امامیه قدوة المحدثین و کتاب و مستند علیه است کما نص علی ذلک فی الجارحانی کتاب
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکنند و میگویند و هو تفسیر شیخ یحیی فی الشریعه المأیة المأیة علیه السلام
ما هو کلامه من اصحاب الصلوة علیه السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب بسیار از اصول امامیه از جمله
که نشانه زبر که گویند نامی تفسیرند که افاده حضرت باقر علوم او و این آخرین حضرت امام حق باطن حضرت صادق
که در کتاب مخفی خود بخاتم الذی ثبت شارح علوم و علوم می آورده اند و اگر صحیح است شمار او را واقع تحقیقی و اصلی بوده
به روز خود هم در زبان این حضرات خلافت الامر نگذاشته بخلاف امیر و دیگر که معاذ الله اصول این مرتبه و لا
این باب طاهر بنیة العصر علی که الشیخ و مالدیه و باطنها حق شناسانند باینهمه جامع تفسیر که علی بن
ابراهیم قمی است که ابو جعفر کلینی کی از نامانده است و چنانچه مطالعه فواید مدینه و دیگر کتب معتبره بلکه خود کتاب کا
بران گواهی است و اینها از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب حال تنها
صاحب فواید مدینه بره در حقیقت کتاب مزبور زرقه بلکه دیگر بزرگان را اصولیه اخبار نیز اطوار و روح آن اجل
آورده اند از اینهمه منصف و جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلال کمتر از کافی کلینی نیست ملا باقر
در بحار الانوار در بیان افتاد است لایان بنیاد و این کتاب را از کتب معتبره و بسیار سفار معتبره می دانند

و این قبل و قال شهادت علی روی الناس هم وسیله بخون و ذریعہ اختلاف حواس است زیرا که جل و اب
 است و صوفی از ابو جبار روایت کرده که یارین طبعی است و بدین قدر بود و بر سطره حضرات امیر به ملعون
 سطره و در هجوم و در و بلکه بر زبان مصوم بنام بعضی از ثیابین طبعی موسوم است چنانچه اهل تصدیق را با
 کلام که در فن این سمار جلال مرئی تحقیق دارند و بهت جمیع مقالات اهل عالم می گارند برین امورند که اتفاق
 نموده اند برین که از مطالع تصدیق العوام و تذکره الامه علیهم السلام و منہج المقال خلاصه الاتوال باشد
 آن از کتب جلال ظاهر است که آن اسوه اهل ضلال و جعل تفسیر طبعی و جعل جلال است عبارت بعضی
 کتب خوف طول نشان هم قابل استرا با و می زکشی نقل میکند لا اعمی الشجائب بالنسب الهمکله
 المضمون والراء والحاء الهمکله والباء المنقطه تحتها نقطه واحده بعد الواو و مذکور
 لا شبهة فی ذمه سنی سر حویا باسم الشیطان که اعمی تسکین الجحیم باز اینهم در کتاب کوفت
 شده که در تفسیری است که با نام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر و ابی نایه قال ابو عبد الله علیه
 السلام کثیر النوا و مسامحون ابی حفصه و ابو الجارود کذا ابون مکنذ یور کفا علیهم لعنة الله قال
 قلت جعلت فداک کذا ابون قد عرفتم فما معنی مکنذ ابون قال کذا ابون یا قوتنا فیخبر قوتنا
 اهد یصل قوتنا و امیر کذا ک و یسمعون حدیثنا فیکذبون یعنی حضرات امیر به و اینها هم
 که در ریاضی اند و بنیانی ندارد و لغت و ندو بصیر میگوید که در می صاوق علیه السلام در حق کثیر النوا و امیر
 انحصار ابو جبار و ندو که ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب مکنذ با و انرا اندر ایشان لعنت خدا باد
 گفتیم قربانیت شوم نمی کذاب می نام لیکن معنی مکنذ چیست فرمود کذاب مذکبی آیند نزد ما و اظهار میکنند
 تصدیق می نمایند و حال آنکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پردازند و از کتب دیگر نیز
 دریافت می نمود که او تعقا و با ما نیست و منکر است حضرت صاوق علیه السلام بود و موجود و مشرعی و
 جبار و از طائفه زیدیه که اخراج امیر به از دایره امامت و خال زید را و او را در بنی اسره و او را مهادت
 برای محمد بن عبداللہ بن محمد بن محمد بن قاسم بن حسن بن یحیی را خا و زید شہید علی خلائفهم فی ذلک

اعتقاد و حقایق ایشان از ادیان مذنب است نامی باشد همان کور باطن و ظاهرت ای معاشق مسلمان
 قریب است که طلوع شمس جان بخریب و در باطن به بسود و گردد ملا باقر صاحب کتاب اوصاف شهاب و در
 بر و ابیات تفسیر این ندیق آفاق برادر کلاک شیطان الطاق باوصف غیبی آن در همین کتاب افاده می نماید
 فرموده و در تذکره الامتیر بسبب این حافظه بعبار ^{فایده} اورا بزم ششم تناول نموده و اللفظ الکتاب لا خیر
 حیث قال البحر الخرویزیدیه چند فرقه اند جاوید ایشان سر جویند خیر خوانند ملکه ابوالجارود زیاده و بنظر که
 رئیس ایشان است از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از روایه احادیث است و نیز در آن حضرت علیه السلام
 احادیث بخواند و می شنید و مردم میگفت و در کتب شیعه اقوال و بسیار او را خرمند شد و مناقق بود که هم
 بود و حضرت باقر علیه السلام او را سر خوب ندی فرمود که سر خوب نام شیطان است مسکون بود و یا نیست ابوالجارود
 و اصحابش بگویند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم خلافت علی بصفت کرده پس پیغمبری مطلقه و لا خیر لقی
 در مصداق خود باین موصیج فرموده که اخیری علی المتقین از اینجا ناقضها و تها فتها می آید بطایفه یارید
 و لاف گرفتار قوم در باره روایه اهل سنت و جماعت افتاد و ایشان به پوشتین اهل حق بمران عقل با ندید
 غاف شیراز و یوان فرخ حال خویش چرخ لطف نظم فرموده شهر بسر تجربه که ویم درین ویرکانات
 باد و کسان هر که در افتاد و افتاد اگر خوف طول کلام و اهل حق را نام بکشید البته از کتب این قوم
 بان حرج و قبح روایه کلام تمییز بحیر رقم می یابد که موجب حیرت کافه عالم شد و مخالفت و عناد و خصومت
 این بدین فرموده و لا اهل بیت امجاد مثل یمن زور بر تمامی خیر و کبیر و دشمنی می کشد و بوضوح تمام ظهور بالا کلام
 انجا مید که حضرت امامیه را با این احادیث دین مذنب نشانی تقسیم ملاحظه و زنا و ده را که جمیع سرائر آن عجز بودند
 گزیده اند و درین حدیث تفسیر این نوع عکس فرموده را بر حیده لیکن نقیض با خدائی نظر ازین شرک به تناقض و تها
 غیر متناهی بگویم که صحت این هر دو کتاب متطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحت احدهما علی
 سبیل انقد اخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر که اهل صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است انجا صحت
 تالی سحر کذب مقدم جایز نیست و نه احادیث مندرج این هر دو کتاب بطلان یقین از زبان حق بر جان خویش

خواهد شد و درین لباس هم فی الحقیقه مضمون شفاعت او خواهد بود و عاقل طبعی را باید که معانی این آیات
 را بجوایر الفاظها و قیودها و دلالتش را در توجع استماع دیگر مطالب همه و مقاصد جمعه شود و در معانی با هم کمتر این
 نظر فرموده حدیث حضرت امیر نظر انضا قال و لا تنظر الى الصبي قال عملك ليس بذاك جوف كمالی عظیم از خجای
 این حدیث بر اهل تشیع دار می شود یعنی ایشان نمی بودند بعضی صحابه و خطبان تعیین بعضی اهل بیت بلکه اکثر ارکان را بهر
 جلوه بلکه دلائل عقیدیه و نقلیه شعله افروز کانون سینه می گردود و مباحث را طغای این ناله افواه خود را ممدود و
 می گنج بجا جواب میدهند و می آید و در علیه حتی الجواب لهذا الاحادیث و در دست حق خفا
 الثالث و من تبعهم و اساکهم و یحیی عجمهم چنانچه بقوله حضرت ملا باقر مجلسی استدلال ایشان بر حدیثها
 دلیل روشن برین دعوات و نموده آن رجبات القلوب بر جا خوش گذار شدن یافتند و ملا محمد تقی آنها
 در اربعه صاحبقران بلکه در ایشان را هم عظم علی در کشف الحق و دیگران در غیر آن مصادیق مرشده اند بلکه بر
 تقدم باخطا این هم حادث را جمع افروزی به عورت خلفا ثلثه و مخلصین اینها از کمال جسارت و ولری
 بنماطه الحق یاد کرده اند تا باشد که ایشان را تاویل آن شغل شوند و در فکر جواب و اعتراض بشکافند و چون
 از او دیگر انجا و افاضی ال حق یقین که قطعا استیصال نه پیش بین میکند جان بسلا بنده عیار امام عظم و کتاب
 مزبور این الفاظ حسن ثبت است لطلب الخامس فیهما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحیدر فی
 الجمع بکن الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن والعشرون من التوفیق علیه
 قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انا فطکم علی الحوض من و حر شرب
 من شرب لم یضئ ابدا و لیدن علی قوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بیتی و ینیم قال
 ابو حازم سمع النعمان بن العباس و انا احدهم هذا الحدیث فقال هكذا سمعت سهلا
 یقول قال فقلت نعم قال شهدنا علی سیدنا الحدیث سمعته یرید فیقول لهم من انتم فقیل
 اننا عبد الله قال فما أحدنا بعد ان قال فقول مستحقا مستحقا لمن بدل بعد ان رواه و دیگر
 از آن کما اعلام اهل سنت عمل شد و گفته روی الحیدر فی الجمع بکن الصحیحین

مِنَ الْمُتَّقِينَ عَلَيْهِ فِي الْحَدِيثِ الشَّيْخَيْنِ مِنْ مُسْنَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ قَالَ إِنَّ
 النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا وَانَّهُ سَيَجَاءُ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِ فَارْتِ الشَّيْءُ قَالَ يَا
 أَصْحَابِي فَقَالَ أَلَا تَدْرِي مَا أَصْحَابُ نَوَابِدِكَ فَقَالَ كَمَا قَالَ لَعْنَةُ الصَّالِحِينَ وَ
 كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَيْدًا مَا دُمْتُ فِيكُمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتُمْ كُنْتُ أَنْتَ الرُّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَنُتِ
 عَلَيْكَ لِي شَيْءٌ لَعْنَةُكُمْ فَإِنَّهُمْ عِيَادُكُمْ فَقَالَ لِي فَأَنْهَمُ كَيْدَ الْوَأْمَرِ تَدَابُّرَ عَلَا
 أَعْقَابَهُمْ مُنْذَرًا فَأَرْسَلَهُمْ بِأَرْبَعِ جِهَاتٍ وَاسْتَدْرَكَ تَبَعُ كَرِهَ قَرِيبَ بَرْزَخٍ رَوَّابٍ بِرَبِّهِ قَلَمٍ بِرَبِّهِ
 وَفَاضِلٍ بِرَبِّهِ بَانَ نَارُ السَّيْرِ بَانَ وَقُلُوبُ الْحَسَنَاتِ نِيرَانُهُ وَتَحْسِلُ بِأَمِّ عَظِيمِ أَمَامِيهِ مَسَاجِدُ تَبَعُهُمْ سَائِدَةٌ قَامِي
 نَوَارُ السُّرُورِ وَكَانَ حَقَّ الْوَقْفِ كَمَا فِيهِ الشَّيْءُ بِاسْمِهِ تَقْصِصُهُ تَبَعُ حَبَابَةِ رُجُوبٍ بِشَيْءٍ تَقْبِيلُ الْحَقِّ
 وَجَوَابُ كَيْدٍ بِرَبِّهِ رُجُوبٍ مَوْجُودٍ كَيْدُ شَيْءٍ عَلَى أَلْجَافِ حَقِّ تَقْوَمُ شَرُّهُ حَبَابَةُ فَاضِلٍ خَبَارِي نِيرَانُ جَوَابِ الصَّاحِبِ بَارِ
 ابْنِ بَابِ أَشْجَارٍ كَرِهَ هُوَ يَدُورُ وَشَاكِرٍ بِرَبِّهِ جَوَابُ فَاضِلٍ مَوْجُودٍ بِرَبِّهِ جَوَابُ أَشْجَارٍ كَرِهَ
 قَدَرًا أَنْ لَا حَاكِمَ إِلَّا فِيكُمْ رَفِيعًا أَسْمَاءُ لَا حَاكِمَ إِلَّا فِيكُمْ كَمَا تَحْقُلُ الْحَقْلُ عَلَى كَيْفِ الزُّكُوفِ الْخَلْقِ
 الْحَقْلُ عَلَى فَاضِلٍ الْوَلَاةِ تَدَابُّرَ كَمَا سَابِقًا مَرْجَحَاتٍ ظَاهِرَةً لِحَقْلِ عَلَى الثَّانِي دُونَ
 الْأَوَّلِ انْتَهَتْ عِيَادَتُهُ مَعَ الْوُفُوقِ عَلَى تِلْكَ الشَّيْءِ الَّتِي كَانَتْ فِي أَيْدِيهَا خَالِ الْوَلَاةِ
 قَرَأَنَ مَرْجَحَاتٍ كَرِهَ تَحْقُلُ الْحَقْلُ عَلَى تِلْكَ الشَّيْءِ الَّتِي كَانَتْ فِي أَيْدِيهَا خَالِ الْوَلَاةِ
 وَلَا يَكُونُ كَرِهَ تَحْقُلُ الْحَقْلُ عَلَى تِلْكَ الشَّيْءِ الَّتِي كَانَتْ فِي أَيْدِيهَا خَالِ الْوَلَاةِ
 الرَّفِيعُ الْخَبَارُ تَدَابُّرَ كَمَا سَابِقًا مَرْجَحَاتٍ ظَاهِرَةً لِحَقْلِ عَلَى الثَّانِي دُونَ
 بَلَدٍ بِرَبِّهِ تَدَابُّرَ كَمَا سَابِقًا مَرْجَحَاتٍ ظَاهِرَةً لِحَقْلِ عَلَى الثَّانِي دُونَ
 بِرَبِّهِ تَدَابُّرَ كَمَا سَابِقًا مَرْجَحَاتٍ ظَاهِرَةً لِحَقْلِ عَلَى الثَّانِي دُونَ
 بِلَالٍ تَدَابُّرَ كَمَا سَابِقًا مَرْجَحَاتٍ ظَاهِرَةً لِحَقْلِ عَلَى الثَّانِي دُونَ
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا وَانَّهُ سَيَجَاءُ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي

فَمِنْ خَلْقِهِمْ ذَا الشَّعَالِ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُهَا فَيَقَالُ لَكَ لَا تَدْرِي مَا آخِذُوا بِعِبَدِكَ فَاقُولُ
 كَمَا قَالَ لَعَبْدُهُ عَالِيٌّ وَكَانَتْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا أَمَّا دَعَمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبُ
 عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنَّ لَعَبْدِيكُمْ فَاثِمَةً عِبَادَكَ قَالَ فَيَقَالُ لَكَ فَاثِمَةٌ لَمْ يَرَوْا مَرَدُّهَا
 أَعْقَابَهُمْ مِنْ دَارِهِمْ فِي بَعْضِ بَنِي النَّحْتِ أَيْضًا فِي حَدِيثِ الْمُسْلِمِ وَالسَّيِّدِ عِبْدًا بِمَا تَبَيَّنَ
 مِنْ لَمْتِيقٍ عَلَيْهِ فِي مَسْأَلَةِ كَيْفَ مَرَّةٍ مِنْ عِدَّةٍ طَرَفٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَا أَنَا
 قَائِمٌ إِذْ مَرَّ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ يَتْبَعُهُمْ قَالُوا هَلُمُّوا هَذَا إِلَى أَيْقُنْ قَالَ
 أَلَا الْبَارُ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا أَشَانَهُمْ قَالُوا تَوَضَّعُوا رُتَدُوا وَعَبَدُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ فَتَقَرَّرَ عَلَى الْفَقْرِ
 أَرَاهُ يَخْلُصُ فِيهِمْ لَمْ يَكُنْ هَلَّا لِنَعْمٍ وَنَعْمٍ يَخْدِثُ تَبَاهُتَ سِيرَتِهَا كَثْرَ صَوَاحِ الْإِنْسَانِ سَلَوَاتُ
 أَنْبِيَاءُ لِفِطْرَتِهِمَا خَرَبَ وَبِكَرْتِهِمَا قِيلَ قَالَ نَمُوهُ أَنْدَ قَطْعَ نَظَرٍ أَرَادَ أَنْ كَرِهَ سَيُكُونُ كَمَا جَاءَ
 بِرَأْيِهِمْ قَرَأَنَ نَعْمَ وَنَعْمَ بِرَأْيِ شَيْخِهِمْ أَرَادَ بِشَيْخِهِمْ قَرَأَنَ كَرِهَ صَدَاقُ خَوَالِي حَادٍ
 بِهِمْ خَطْمُهُ وَاعْوَانُ الْفَصَالِ شَالِ نَذَرَ كَبَدُ خَالِ بْنِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ بِأَبَدِهِمْ تَكْتُمُ سَمْعُهُ
 أَوَّلَ امْتَوَلَهُ خَبَابُ شَيْخٍ مُخْتَصِرًا عَمِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ لَعَبْدُهُ عَالِيٌّ وَكَانَتْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا أَلَا
 جِبْرِتُ حَضَرَتْ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدُ تَوَفَّى خَبَابُ شَانِ بِاعْتِقَادِ الْوَسِيَّةِ خَبَابُ كَلِمَةِ الْمَشْرِكِ بِاللَّهِ شَيْخًا
 وَبِخَبْرٍ خَلَّصَ شَيْخُ بِنِ اِلْ سَنَتِ كَرِيْسَانِ ابُو بَكْرٍ صَدِيقِي بُو دُبَارِ خَالِ حَتَّى نَبَاهُ تَمَرُ كَرِيْدُهُ دَلِيلُهُ
 شَيْخُ الْمُنْبَغِينَ مَقُولُهُ خَبَابُ عِيسَى عَادُهُ سَوْدُهُ أَكْصَابُهُ الْبَحَارُ خَصَّ هَذَا بِمَنْ لَمْ يَسْمَعْ الْقُدْسَ
 عَلَى أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَنْفُضْهُ وَلَمْ يَجَادِ فَإِنْ فَعَلَ شَيْئًا كَذَلِكَ فَهَذَا نَذَرُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى اللَّهِ
 عَلَيْهِ وَالْإِلَهُ وَكَفَرًا ظَاهِرًا أَيْضًا وَلَمْ يَبْقَ لَهُ شَيْءٌ مِنْ أَحْكَامِهِ لَا سَلَامَ وَوَجْهَهُ لَمْ يَنْفُضْ
 كَمَا بِنِ كَمَا بِنِ بَقَا بَقَا بِرَأْيِ سَلَامٍ مَخْصُوصٍ بِكَيْفِيَّةٍ أَنْ رَسُولُ خَدَّاصِلِ لَمْ عَلَيْهِ وَلَمْ يَنْفُضْ خَلَا
 اسِيرُهُ السَّلَامُ نَشِيْدُهُ وَنَفْضُ عَدَاوَتِ خُفْرَتِهِ شَيْخُهُ قَرِيبُ بِنِ مَوْسَى قَرِيبُ بِنِ سَمِيرَةَ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِ وَكَرِهَ سَلَامَ بِرَأْيِ كَافِرٍ كَافِرٍ بِحُكْمِ الْإِسْلَامِ بِرَأْيِ ثَابِتِ نَيْتِ قُلُوبِهِمْ بِرَأْيِ

بخروند و ثانیاً در غایت حدیث لفظ مرتدین صحیح موجود است و این نص است و اینکه این حدیث نقل حدیث
 آخری از حدیث است که گفته اند که جمیع الاثلاثه حق است و او را گردید و بنده و همچنان با و
 بیست و او می‌فهمد که تفسیر ذیل در شاعت حق است لکن این هر تفسیر بدیهی اولی و صحیح می‌گردد و گفته است
 و در طلب باقر مجلسی که سابقاً از حدیث اقلوب آنجا از جابر نقل شده و همچنین احتجاج و در مضمون معاصر با آنست که
 خلفا را در جمیع احکام خود و ذیل که اگر گفته اند بدیهی باطل است لکن این حدیث در شان بعضی از کبری اهل
 تشیع که بعضی از آنها بنابر وضعی و بعضی بحسب ضغایان کثرت خجسته و طمع زحارف گفته
 بموجب حدیث جعفری ترویج با نامت با فصل منصف و حقیقت آنجا باطلان حدیث را صحت و متعین می‌نمایند
 مصداق خاص حقیقه شدند و در کلام صدق التیام ایما علامت عیب با گو ساله پستی و در از دست می‌بوی
 گردیدند و برفاقت علوی هر تراشیدند کما فی الجار و غیره من کتب الرجال سیمای تفصیل از اشار
 الکبیر المتعال و او است بجا به ابو بکر و عمر و عثمان و بن لایقوم مقام هم در حساب اند و این مراتب فیض
 که حدیث اخراج و است سلیم بن قیس را می‌مانند و بر این لایق است از اخبار را که حاصل بوده و انظر الی
 سائر این حدیث که این حدیث را در حدیث و لا عیسای غیر ناظر اقل و بصره القائل
 بل نأقدا و فاقه الله کل فاقول ما اذ عاء از تدا و الحکماء و من یملک لیم نظر الی
 الحکماء و الطبا و علیه فقریه بکافر فی چه جها را الفاظ این حدیث و قیودیکه در آن سر و است
 ازین را در بعضی از ابی است و روایات نامیده که درباره خلفای ثلثه بصورت خلیفه علمای اثنی عشر
 و حتی سانی و احادیث رسول بانی می‌توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و بر مطلق فقیر
 به همچنان که در این پیشتر قاضی است بر اندکی از بسیار اکتفا می‌رود دلیل اول لفظ یسین قیوم من
 اصحابی است که در حدیث کتاب سلیم بن قیس را می‌واقع شود آن بانی نام دارد و ازینکه اصحابی است
 را او باشند چنانچه در حال خالی نیست از اصحابی نام که یار و مصاحب نبی و نبوی می‌گویند و او است
 یا عوف خاصه یعنی شریع و بدیهی است که معنی اول اطلاق بن لفظ بر اهل روت درست نیست چنانچه

از این خلاف و شقاق و ارباب عداوت و اتفاق بودند و بصمیم قلب شرف حضور حضرت مقدس خبر می داد
 علیه السلام نمی یافتند و انواع مکر و حیل در قسام جعل و کلبین بر می داشتند و جفا می نمودند و علیه السلام می گفتند که از هر
 بر و آیت انصاف و انصاف بر طعام هر روز نام بکار می زدند و در غره تنوکی با خصوص وقت دعا و راه کمال عداوت و عدا
 می کردند و بزبان صدق ترجمان می کردند و این را می شنیدند پس آنجا التماس صحبت و نیکی بلکه دنیوی غیر محروم
 در مقام بعضی از روایات مشار الیه تصریح می کند و از ترجمه بجا تو هم کابره را دفع می نمودم و تفسیر عیسی
 روایت شده از عبد الصمد بن شبر از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود میدانی که حضرت پیغمبر
 علیه السلام پیش از موت می فرمود شد تحقیق که آن وزن یعنی عاشره و خفیه در خورانیست و از حضرت
 پس گفتند که آن وزن بدان کنایه ای بود که در بدترین خلق خدا هستند از هر دین و دین را می خوانند
 بلکه می فرمود که در تفسیر خود از همان ایام عالی تمام برایت حسن است و شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نقل کرده و در باب هم کردن با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصد کشتن آن بابت دعا و از شرفه کوه
 روایات عجیب در این باب شیخ طبری صدوق شیخ صدوق دارند که در فاطمه و آل محمد و آل فاطمه
 شیخ اول است که چون رسول قبول صلی الله علیه و آله و سلم از غره تنوکی مراجعت نمود و از ایشان راه دراز و نظر
 منافقان و عیسی بن ماری شنید که آن حضرت را لاک کنند پس هر یک از آن شد و خیر ایشان پیغمبر است و از
 که آن حضرت را که نفرستد کسی که بروی شران ایشان می زند و دیگر و نامزد و در آن شب را بیشتر آن حضرت را
 می کشید و خدایه از عقب آن آمد پس حضرت خدیجه گفت که زن آن شران بخار که بر او است و او را
 خدیجه آنهارا در و کرد و بدست حضرت که در پیشگاه شیخناختی ایشان را گفت یا رسول الله حضرت
 فرمود که فلان فلان فلان بودند و او را قتل می کردند و از آن روایت می نمودند و از آنجا که او را
 شیخ ثانی است که شیخ المشایخ لقب او نیست پس بعد از خدیجه بن الیمان که آنها را بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و علم مردم و او را نگامیکه از خجک تنوکی مراجعت می نمود چهارده نفر بودند و او یک و محمد و موسی و ابوسفیان و زید
 و طاهر و حسن و قاصد و ابو جریه بن جراح و ابوالاحود و غیره و شیخناختی ابوالاحود و زید و حسن و طاهر

و محمد بن عاصم ابو موسی اشعر و محمد بن الحسن بن عوف و ابی القیس نام حسن عسکری علیه السلام و در آنجا
 مقبره امامیه که در دنیا صاحب کار الاوار کرده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن و در بعضی دیگر
 تصانیف و غیر این قبضهها مثل زندگیت که از عهد مذکاران تواند برآمد چندی نامی ناظرین از مطالع
 بر آب بکوه قلوب ساجین اندوخت که آن خوش است با بکوه بر اصول موضوعه امامیه ایشان را بعضی اول اصحاب
 نمی توان گفت و علی بن القیاس از اهل بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مردان زنیها صادق نمی آید
 چه در خصوص موت علی الاسلام شرط است و در اینجا حضرت الانصام اخبار امامیه علی الکفر تحقیق میکند
 و در پیش خون آنها بسبب تداد و معاوات مرخصی واجب میداند و محمد بن النضر و سید خلیفه که در
 و شریف تهرانی علم الکتاب اطفاله نیز با عترت مجلسی برحق البقیه همین جاوه می نماید و هیچ بکفر وارد آید
 خلفا حیا و آیتها باید دانست که فی الجمله عیاتی در حق این بزرگان می کشد آخر تناقض و منافقت معلوم
 شان همین را گوئی کشد خلیفه نیز ناظرین این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی است که حیات
 معنی مناسبت لغوی قرار دهند بلکه البته ماخذ شرعی کتاب سنت و حجت پس منقول شرعی
 شد است و بی صرف خلاف آن مراد نتوان گرفت و در خصوص معنی ثانی اولی بالمره خواهد
 بود و علام صدقه علیه السلام قال: **الَّذِينَ حَقَّقُوا بَيْتَ سَيِّدِ الْمَسْلُوكِ وَحَقَّقُوا آيَاتِ**
الْقُرْآنِ الْبَيِّنَاتِ وَبَيَّنَّا لَكُمْ شَعَائِرَ الدِّينِ وَبَيَّنَّا لَكُمْ كُفْرَ سُلَاكِ الْبَيْتِ الْبَيِّنَاتِ الْبَيِّنَاتِ
أَعْمَالُ الْبَيِّنَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ كَمَا بَيَّنَّاكُمْ مَرْكَاهُ وَبَيَّنَّاكُمْ مَرْكَاهُ وَبَيَّنَّاكُمْ مَرْكَاهُ
 بایان شد مراد خواننده بود که البته امامیه منافی و معاد آنها علی و س الناس جاری می شود مثل حضرت
 مهدی (ع) امامیه می بود و برادر بزرگان ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حدیفه و ابن سحر و خدیجه
 و اولاد آنها و غیر این عبادین الله و سعدین عباد و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان آن
 کسان که با قریب جایی مثال و اندیشیده اند و دلیل دوم آنکه تصدیق از لفظ بار اصحابی مراد و مرشدین
 ایشان را بر شهادت و با مجوسین آن را دیگر است که ما اعتز به علی اکرم سید عالم و

الخیر و این چه عداوت و عناد با اهل بیت است که معاذ الله از جانب رسول الله با جد و جوارح
 که برای ناصیه بن ظالمین ببار و صفات آنها بر صوفیه اما سیه قلم آمد و باره دیگر بکلام شد ضرورت بیان
 خاتمه فیض خواست شفاعت سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت را دست بردار
 منقرض است چه خراب شد بدو رخ زنده خدا را اندک انصاف باید کرد که اینها بر سلسله شریف قضی و مصلحتی دیگر
 اما سیه محل شفاعت بوده اند و چون کفر از کعبه بر خیزد و کجا ماند مسلمانان طرفه آنکه در حکامات
 ارشاد شده که از نشان پیغمبر و متوکلین بر لعید است که برای اهل کفر شفاعت بر خیزند و بعد از توقف
 آنها از انصاف و دفع اند دست بد آن حجت نروا و نیزند اگر چه آنها قریب قریبه و تائب باشند و جناب
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره شفاعت این مردم تشییر فرمایند و امر الهی را در باب القاضی الشیخ
 کما سجدی انشاء الله تعالی و حقوق فدی القدره خویش را فراموش نماید یا خدا یا اگر گویند که انتخاب در شفاعت
 آن قوم سی عظیم رود و لیکن این احتمال محض یک واهی ناشی از غفلت و خود را بی است بگذرا که شفاعت
 بر سر خود و حق و حق اینها و حقین است ندانی که قرآن مجید بر این طوطی است که اهل عرف هر یکی را از مؤمن و
 کافرین اجلا آریا که کفر از بیاض و او و جوه خواهند و شفاعت الله تعالی فیهم و علی الاعمال
 رجال یقرئون کلا سیه ما هم و نادوا الصواب لعلنا ان سلام علیکم که کید خلوا
 و هم یظنون و حال عقلی نقیض است که جناب سید المرسلین در شبهه قتل و بر کعبه سیه که شفاعت از
 طاهر سید النبیین باشد باز هم قوت دلیل بر جای خویش است این چنین و لیس این هم در حال خلافت
 حدیث سلیم بن قیس است که از کاتبین بر آمده چه بدالست که از آن معلوم شد که این شفاعت احدی
 هم که خواهد بود و کام و میرطل این خیال غامضی میگیرد که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه
 السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه مشرب و تهیاج و نصیحت شیعیه و
 منوره و اهل سیده آنکه خویشانی از قرآن مجید فرموده که لایک کفر و اهل کتاب
 و المسترین فی کفر خالذین فیها و لایک هم شریک که گفت با رسول الله حضرت فرمود

امام عبادي عليه السلام از حضرت امير المؤمنين كه در روز قيامت من با حضرت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم
 خواهم بود بفرموده او در سينه از جوف خورشيد و شمعان خود را و نيز درين كتاب ابرو كه است كه اين كه خنجر نازل
 شده بود كه يا محمد يا علي الفياض في كل هذا عيني و از اين باب است حديثي كه در كمال الزيادة از امام ع
 عليه السلام مروى است قال لما اسرى بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم و لم يقل له ان الله مخيرك في ثلاث ينظر
 كيف يرك قال اسلمه هراة لا قوة لي على الصبر الا بك فما هو فقال اولهن الجمع ولا نارة
 على نفسك و على اهلك لاهل الحاجة قال قبلت يا رب رضيت و سلمت و منك التوفيق و الصبر
 و اما الثانية فالشكر يا رب الخوف الشكر يا و بذلك ففجعتك في و محاربة اهل الكفر و الك
 و نفستك الصبر على ما يصيبك منهم من لا ذى من اهل النفاق و لا لى في الحرب و الجراح
 قال يا رب قبلت و رضيت و سلمت و منك التوفيق و الصبر و الثالثة مما يليك اهل
 بيتك من بعدك من القتل ما اخوك فيك من اميتك الشكر و التقديس و التوحيج و
 الجود و العفو و الظلم و اخذك انا القتل فقال يا رب سلمت و قبلت و منك التوفيق و اما ابتداءك
 فظللم و شتم و مويد حق و غضب الذي يجعله لى و ضرب و جرح و حمل و يدخل على
 حر و هوا و سائر لها تغيير و زعم و يسيها هو ان و ذل ثم لا يجد ما يبا و يطرح ما في بطنه من
 الصبر ثم من ذلك الصبر فالت على الله و انا اليه راجعون الى ان قال اما انبساط
 فان و من عند عرشى فقال له ان الله قد سمعك فخلق له ظلمة و ظلمة و ذلك فاحكم
 فيه بما جئت فان اخرجك من هنا فيهم ففهموا العز فاذا وقف من ظلمها امرت الى
 النار فيقول اظالم و احسن ا على ما فوطس و جنب الله و يلقى الكفرة و يرضى الظالم على يدى و باليت
 اخذت مع الرسول سيدك يا و يلى التبيخ و لا تخشع فلا يا خيرا و از اين باب است حديثي و انبساط
 هو يد و اكار شد كه خياب چهره صلى الله عليه وسلم راجعون شب معراج قرب الهى زايده الوصف است او بعد از
 وقت از غصبت و محرومى جناب لايست و محرم و حور و حور و ان حق است و كشته شدن

در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و توفیق شدن فدی که در آن خلق پیدا و ضربات تازیانه و سقط شدن حسن
 و موت آنجا بجهت این سانحه همداران مانده بتفصیل تمام خبر داده و فحوائی خاتمه انجی شب طول الذیل
 آنست که جناب اقدس احدیت همداران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون خست را نزد یک
 عرش عظیم کمال غرور و تعظیم جاویدم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق و احکام سازم و اختیار کلی بد
 او سپارم پس و بجز وصول اختیار حکم فرماید که اینها را از دست بد فروخ اندازد و با صاحب حق
 سازد آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت افسوس زبان زد و دست باکم کند و دست بدین
 احکام زند و ابو بکر صدیق بطریق وایت اجده مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را بخل
 نکردم و سید و وحیت و رفقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را اختیار کردی و ملک با بخت و ملک شریفی
 و ملایر مجلسی حضرت مولف و اصحاب الناس است که شفاعت خدایا الله و انشاء عوان شان بلفظ یارب
 اصحابی صحیح قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر احدیت صریح مناقضت و مخالفت
 جناب فضل الانبیا با فاطمه زهرا است بلکه حکم خدای تعالی زیر که او بتغلبین و ظالمین السوءی جمع می
 و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از آن جناب نجات می بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که قریالی و
 باره خلفا فاطمه زهرا در حکم از خویش حکم ساخته و معالده غاصبین خلافت را بطور او که شسته و املا محال
 بر طبق اخبار آلهی که قطعاً و یقیناً حضرت خاشاک در وضع را در آن غلی نیست حکم بدخول ایشان در فروغ
 خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت یاده تر لازم آمد مگر قائل شوند که جناب شفیع المؤمنین که در پیش
 مقامی سهولت فرموده از انبیا بر او منزه بوده لیکن در قیامت که جناب و سهولت کلمه از میان برخیزد و
 اشعه و انشعفت که در نور و در هر یکی را از منورین ایمه طاهرین خصوصاً انبیا و مرسلین است
 البتین کمال نور است و صدیق و علم هر یکی را بر کمال عروج رساند و بسیار شفیع مثل ملک که در
 مانند محسوسات و منکر اندانیده علوم اخبار از دین شریف همه لغات و فدا شده و این عرض تمام
 هیچ و از ازاله نمی توان کرد و بار خدا یا مگر حکایت هر قیامت را از غایت اضطراب و خضوع

در میان آن زند تفسی و رانی خویش را از افات مصائب این جاث بکرم الضریق بتبشیرت بکشتیش منحصر
 در نصیبت نهند از بد لیکن کترین جلالتی لشکران لغت قمر آن مجتهد با صفتی لطیفه جاو وانی را در
 حضرت امامیه کو مقصد آن زول نباشند تلاوت خواهم نمود که آن الذین تسبقت لهم من الله الحسنة
 اولئک عنکام بعدون کایسمعون حسنینا و هم فیما استنھت انفسهم خالون
 لا یخفونهم الفرج اکابر و تملکهم الملائکة هذا ایامکم الذی کنتم تعدون
 خدا صما حضرت مبطوحی رب العالمین بجاورد قتی که بر حوض کوثر باشند و همت خود را از شربش
 سیزا فرمایند از بهول قیامت و خوف از لکه عت در این ان چه نام توان برد لغو باشد من الامام القاه
 و الهیة الکاسد و الشار الله تعالی و آیات دیگر در ذیل دلیل چهارم رب قم خواهد پذیرفت دلیل
 سوم تصغیر اصحاب است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است موجود کما اثرت الیه با تعاد و ظاهر عبارت
 فاضل جانی رسوا نمیشد تصغیر است علاوه بر آن بعضی از متاخرین کتب افادات نشان از مستقام
 طرفین برعم اکابر امامیه میباشد و ابیت نموده کمالا یخنی علی المتصفین بیانش با جعفر اف حضرت سواد
 انکه چون مقام مقام شفاعت و دعوات که جناب شفیع عشر تصدیق کلمه که احباب اهل بیت با جنات
 بیای شکم جناب یزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس انجا تفصیل عدد و چه ضر دارد مگر پیش این خواهد بود
 که اینها چند کمال اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آموزش اینها بر تو و شوار می بود یا من بخیر است چون
 قلیل اند بایمروا البته عاقلان این معنی ضایع خواهد بود علاوه مخاطب عالم الغیوب الشهادت است حجت اشاره
 بتفصیل و تکیه عدد حدیث نیست مگر اینکه مثل لفظ یا منی تصغیر است و کما باشد جناب سالما استفاوا
 و استغاثوا بکلک تصغیر ذکر کرد از کثرت که تخمین است و اینها نیز حضرت امامیه و عطاء و شفقت بود حالیا
 نه پیش از آنکه قبل ازین که یافت از حکم بوجوب قبل ایشان و منصف بودن اینها بر شمس و محال حکام در دنیا
 و آخر جمیعاً و فی القیمة فقط که میرا تواند کرد و این معجزه محاوره با جناب احدیه واقع شد که مخلص این انصار را
 انداختند که در شب غیر شربت همراه خود ببرد و از آب حوض کوثر که برای اینها است سیراب کنند

و تجویز کردند که ملائکه عذاب بر کلین عقاب برده ناموس آنها و عرصات قیامت رند و هرگاه چنانچه
صلی الله علیه و آله و سلم قبر حسین را بخوار فاضل الاوار خویش میکنند باشند تا عذاب الهی ایشان قهر و بلا خطبه
فرماید چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاضه فرموده است که وقت رفتن آنها بدو رخ که
بالمدین لک منتهای آرزوی شریف بود و شفاعت مستعد شوند آن ملاشی عجب را ایضا هر که اصول امامیه را
نیک دیده بود و محتجب نمیدانید که از جناب شفیع العالین صلی الله علیه و سلم این مضمون را حاوی یک مایه بود
و شفاعت رسیده که هر که با این بیت من مخالفت نماید خواهد کرد و نصیب اوست حق خواهد بود و اندک ظلم
جور و باره ایشان خواهد داشت من از وزیرم استحق عذاب الهی است و روز قیامت مخصوص
شود خواهد شد و هرگز شفاعت و نخواهم پرداخت در نی مقام بر یکدیگر از ان حاوی تصدیق میکنند
باید دانست که ملا سلطان حسین کتاب عقبات الاخره که در بیاض اش جمع احادیث قطعی الصدوق
از ائمه علیهم السلام اقم کرده از جناب میرزا محمد باقر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنند قال علیه السلام
قُمْتُ الْمَقَامَ الْكَبِيرَ فَشَفَعْتُ لِكُلِّ كَبِيرٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُشَفِّعُنِي اللَّهُ فِيَوْمٍ وَاللَّهُ
كَاشَفَعْتُ فِيمَنْ أَدَّى حُرَّتِي أَنْتَهَى بِفِظِهِ نَبِيَّ كَرِيمٍ شَهِدَ بِخُصْرٍ شَانِ خَفَاءٍ شَيْئًا بِرَأْفَةٍ وَرَفِ
پوشد کذاب صدق الصوابین لازم آید چنانکه مستحکم در روز قیامت از صفی تقریر کرده اند و این احادیث
موضوع و تفسیری گردانند پس افسوس که هر چه خواهد اختیار فرماید و عجب از همه آنکه حضرت ملا باقر صاحب کتب
و عبادت مذکور در دنیا و جهنم و اهل قبل و اندوخت شفاعت را آخرت گمان نبرد و چنانچه میرزا شرف الدین
زعم امامیه بنقد رسم علم ندانسته باشد دلیل چهارم لفظ لا تدع یعنی چنانچه خلاق عالم روایت ملا
مجلسی علیه السلام تعلیم من نسخه سلیم و حیا القلوب و شفاعت خواهد فرمود که ای نبی محمدی که آنها چه بگویند و احدا
بر روی کار آورند و این کلام رفقی حکم و روایت جناب باره احد این صفا نص است و کذب حق تعالی و کذب
علو اکبر احد از تکلمین بکلام اسلام تجویز کرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احد اشناط
نمود و این امر خلا ضروری ندانید بیه است زیرا که علم جناب افضل ازل تفصیل هر چه تمام تر خیر است

و کلیات حال ناصبین من عجمی اما سیه فر گرفته بود و با اعلام آنجناب اعلیت طاهرین باین قضایات
 خبر یافتند لکن خلفانی نشند مرا و باشند بنین محمد و محمد و میکند و لازم باطل عند جمیع المبلین فالمرزوم مشکله
 از روایات من این سخن ساقها و انفا و کلام بنده اقل اخلیه که ششست و نه و زوایل بسیار و روایات من
 بیشتر در باب سیه موجود است بر وجهی که تمام این بحاله نافع مرستی و ملحوظ است تبرکات بعد
 دوازده ماه چهارده حصص کفای نام و اول بنکر روایات تفسیر اعلیت که است و کلینی جامع است کما
 مر از می که این حدیث اول آن ابو عبد الله صادق علیه السلام و عبارتش بقدر ضرورت این است
 أما الذین امنوا فاعملوا انه الحق من ربکم یعنی امیر المومنین علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه و آله
 البیان علیهم و اما الذین کفروا فاعملوا ما اذا اراد الله به من شانه مثل ان یصل یکنیکم فخر الله به
 علیه فقال و ما یصل ان لا الفاسقین الذین یقصدون عذابی من بعد ما یستقبر فی عذابی
 علیه السلام و یقصدون ما امر الله به ان یوصل یصله امیر المومنین و الا کفیه و یفسدون
 فی الاصل و لیک هم الخاسرون و صد انچه در هر چند بعد از این فصل تعلق ندارد و مگر چون با جیب
 به مطالبه این یقین تواند دید که این همه از بهتها شیاطین مثل ابوجار و و شال و بر این طاهرین المجله
 آن عبارت منیام عن ابی عبد الله علیه السلام ان هذا الذین یعنی ان الله لا یستخفهم ان یضرب
 منکام ما یفوضه فما فوقها صریح الله و امیر المومنین و ابی عبد الله علیه السلام
 و ما فوقها رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی معا و الله حضرت امام صادق علیه السلام غیر باید که مراد
 حق سبحانه و تعالی از نه حضرت امیر المومنین است و از مافوق آن جناب سالت است و دلیل این سخن من
 موضوع این است که مقصود قول و تعالی از الذین که منوا امیر المومنین است و مطلوب اما الذین کفروا
 ناصبین خلاف است که هر سببان مدقربان برین خوش یابی ناسخ و کفایت و جلیل است که در حدیث
 سرمد و الا بل طاهرین که جمیع این خصوصیات امیر المومنین سید المرسلین بر انامیه سیمایا حضرت
 این حدیث آن جناب عیان است که حاجت بیان نیست باشد اگر این قسم تفسیر را اهل حق و مکتب مذهب

و اسلام خویش را بپوشیده اند و حضرت امامیه بلا نظر آن چهره است که در حق ایشان را نمیدانستند
 جز قاضی از خبر اکیست که بدو اهل حق رسید و محرفین و سید لیلین ملک سید المرسلین را که بر روی صلح و بیعت
 عوام لباس محبت اهل بیت پوشیدند و درین پرده باستیصال شریعت پوشیده فقر عدل خود نشان دادند و از
 این جا ویت را بپا و افواه را بپوشید و هم از خجالت التماس و در خطاب فرغاری که آیت کریمه که
 اخذنا منکم ميثاقا ان لا تقولوا كذبا و ما نكفركم و لا يخرجونكم من دياركم ثم اقررتهم
 و انكم تشكروا انكم كنتم كذبا و لا تقولوا كذبا و ما نكفركم و لا يخرجونكم من دياركم ثم اقررتهم
 عليكم منكم و انكم كنتم كذبا و لا تقولوا كذبا و ما نكفركم و لا يخرجونكم من دياركم ثم اقررتهم
 و انكم تشكروا انكم كنتم كذبا و لا تقولوا كذبا و ما نكفركم و لا يخرجونكم من دياركم ثم اقررتهم
 بسیار دارد از چشمت تهر و حاجت نفس نمودم اینهمه اخبار غیبی است که ابوذر را پیش از مرگ و پیش از خبر دادند و
 بجهان واقع شد حدیث سوم آنکه آیت کریمه و من الناس من لا يملك لنفسه نفعا ولا ضررا
 و يشهد الله تعالى في قلبه و هو الكاذب الضال و انما هو في كذب و انما هو في كذب
 الشرف و الفضل و الله لا يملك لنفسه نفعا ولا ضررا و انما هو في كذب و انما هو في كذب
 چهارم آنکه مراد از طاعت در کرمیه و من يترككم فاما بالطاعة فتعلمون و اما بصبر فاني انما
 و منوه و فني و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب
 الله و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب
 الطاعة و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب
 و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب
 که اجماع اهل طاعت و این محمد را بپا ایستادند نیز ضمیمه است مذکور و جایی که آیات قرآنی همچون این
 این جمله را از کرسی بزرگتر خوانده حدیث ششم آنکه قول و تعالی انما هو في كذب و انما هو في كذب
 انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب و انما هو في كذب

که از جمله آنها خلفا باشند عیاداً با الله ولفظ حدیث مفسری این است الفلق جب فی جهنم تبعوا
اهل النار ونبشید قهره سال الله ان یاذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق وجهه ثم
قال وخذ ذلک الجب صندوق من نار یتعوض منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق
وهو لنا یوتی فی ذلک الثابت سبعة من الاولین و سبعة من الاخرین فاما الستة من
الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه وحمود الذی اقرهم علیه السلام فی النار ورفعون وایوشا
الذین اشد العجل و الذی هو الیهو و الذی نصر النصار و اما الستة من الاخرین فموسی و
والثانی والثالث والرابع وصاحب الجحاح و ابن علی انتهى حدیث دوازدهم که مراد از
دفع اول و ثانی و ثالث و رابع و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم است که
بعضها فوق بعض از اخرج بیده که یکدیگر را هلاک کند که یجعل الله له فاعماله من بعد
خليفة اول و ثانی و سید مقصود از فی بحر الحی یعنی غیبت و موعی خلیفه ثالث و فوقه موعی بطریق
است و از ظلمات بعضها فوق بعض معادیه و فتن نبویه او گرفته اند اذ اخرج بیده و شان طایفه و فتنه او
الی اخر الروایة یعنی مانند که چون صداین جاوید و تفسیر باشد و امام حق مطلق خضر صادق علیه السلام او از
بعوضه جناب امیر و از مافوقها یعنی عکس و با جناب بشیر و نذر باشد حالیا از حضرت امامیه شنبه طایفه
راشدین که اصحاب کبار هر چه نفوس و خرافات سر زده عین حیات است مثل سکون سکایت لیکن از
بعوضه و عکس و با جناب بحر و موج و مخافتی است شهر مشهور و خواجه حافظ شیرازی اگر درین مقام
طوری نشان دهند مناسب نماید شهر فرقی است از بعوضه که ظلمات جاوت تا آنکه منعش
اکبر است و فاعتر و ابی اولی الالباب و قولوا ان فی الشیء عجایب این شیهات اصل ند فیه به غریبه
که گویند هر و جناب مثل کس و زاع از عهد که تخمین نبودند و این شایکت باعث اشتباه جبریل و امیر
موسس که میکند و مال روایات امیه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع ند علی که بر زبان امامیه
واقیه کمتر از نوبت و خارج نباشند میگوید و آنچه بعضی از اکابر معاصرین تضعیف این شیهات و

[illegible]

اکثاف واقع شد و اگر بخور و اسحاق ملاحظه رود گویا بطور قاعده کلیه خواهی یافت که درین مسئله استیلا حضرت
 کلینے در مقام که لفظ کفر و شرک از تداود آیات قرآنی استعمال یافته خلاف لایزال الحق و صبر و تفکد الله
 شیخ شایخ کلینے الا عورتها ما بها من حلفا را شدین که بنیاد کفر و ارتداد از دستها نشان میدهد
 بروایات تقریبات از جانب محصورین ذکر ساخته و این حدیث که زبان قلم رفت و درین اوراق مندرج
 اگر چه اکثرش زعم او از ابد الہدیت میرو باشد لیکن چون علم ایشان نظر تبصرجات قوم از جناب خاتم النبیین
 ما خودست و وراثت باین بزرگان رسیده پس اعتقاد شیعه علم تفصیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره
 محدثات و مبدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذ بالله ثبات خواهد بود و الا لازم آید که ابو بکر
 و منالشی که با نقاب ابابلیست و شیاطین تعجب بودند در تفسیر آیات قرآنی از جناب ول ربنا شہرام
 پیشوائی سبیل + امیر خدا مہدی جبرئیل + زیادہ تر علم داشته باشند و این دو احدی اقصای ادائیجین
 بحسب ظاهر مسلم الشوئث اگر چه حضرت قدوة البشرین المنذرین روایات امام الایہ ایشان نقل نمائند
 و عنکبوت پس اگر خلفای اہل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیل چگونه قول
 عزوجل لا تدعی احد ثوابک خطاب صلی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجابہ بسیار است اکنون
 عنان شدیز خانه اورسیدان استغفار بقیہ روایات مطابق عدد موجود و منقطع میسازم و در وادیکار
 احادیث میسازم حدیث پیرویم روایت ابن عباس است و بسط طویل عباد موضع حاجت از ان نقل کنم
 فَقَوْلُ عِنْدَ ذَلِكَ يَا رَجُلُ سَمِعْتُ الْحَيَّةَ وَسَرَّيْتُ بِأَهْلِ الدُّنْيَا فَالْحَقُّ يَا بَنِي فَكَيْفَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
 وَجَلَّ يَا فَتَكُونُ أَقُولُ مِنَ الْحَقِّ مَنْ أَهْلُ بَنِي فَقَدِمَ عَلَى خُفُونَةٍ مَكْرُوبَةٍ مَعْمُومَةٍ مَعْصُومَةٍ
 فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَرَمِينَ ظَلَمُوا عَاقِبَ مَنْ غَضِبُوا وَذَلَّلُوا مَنْ أَذَلَّهَا فَقَوْلُ الْمَلِكِ
 عِنْدَ ذَلِكَ كَمَا بَيْنَ مِنْ حَرِثَ حَرِثَ وَهَلَانِي وَنَعِ شَدَّ جَنَابَ نَجِيمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرِيَّةُ
 طاسره خود را جمع فرمود و فضائل ایشان را شاد نمود و آنچه بر آنها از دست اعدایا عتاب گذشته بود حی
 از ان خبر داد و در باره جناب سید الفاروقین امور را بر شمرد که چون عتاب الامام نیابت مقصود

و ایندانی قوم بر لقاء اهل بیت امجا و علیه السلام من رب العباد باشتها انجا مد فاطمه زهرا
 کبریا عرض کند که خداوند اکنون را پیغمبر خود ملحق کن پس اهل زعامی اهل بیت در حال خزن غم و فکرم
 او را غصه کرده باشند و او را دستهای شهادت سیده زهرا من حاضر شود پس منی جا بدکم که خدا یاد و کن رحمت
 قوی که در حق باره جگر من ظلم خود او هستند و حقوق و تلف ساخت پس لا اله الا الله که منید و انار اجابت شود
 هرگاه جناب سید الشهدا ازینهمه مطلع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبر و لعن فرماید
 و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این عالم بجهل سبیل شود و انجناب اینهمه که در غبار
 و عداوت و بعضی در اشتیاق ایشان که محبت محکم بر بند و دنیا و شفقت و عطوفت که در باره
 فاطمی مرتضی و شهادت مبارک خود بر کند و اینو سبحان لا تدیری شاد نماید حد چهارم
 نیز روایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که شیخ امام عظیم طوسی را مالی خوش از شیخ اشیاخ اخراج کرده قال
 لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاةَ بَكَى حَتَّى دُمُوعُهُ لَحِيتَهُ فَهَيَّلَ
 يَارَسُولَ اللَّهِ مَا يَبْكِيكَ فَقَالَ بَكَى لِدُنِّي وَمَا يَصْنَعُ بِي شَرُّ أَهْلِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي
 بِفَاطِمَةَ بِنْتِي قَدْ ظَلَمْتُ بَعْدِي وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَلَا يَعْينُهُ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي
 فَسَمِعَتْ ذَلِكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا
 تَبْكِينَ يَا بِنْتِي فَقَالَتْ لَسْتُ بِكُلِّ مَا يَصْنَعُ بَعْدِي وَلَكِنْ أَتَبْكِي بِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 فَقَالَ لَهَا أُنَبِّئُكَ بِمَنْ يَسْرِعُ إِلَيْكَ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي إِنَّ رُوحِي
 شَلَّ رُوحًا أَوَّلَ مَجْلِدَةٍ فِي بَارِحَتِ رَأْسِي وَآوَارَ بَلْبَنْدِ اسْكَنْتُ كَهْنَاتِ بَيْتِ بَيْتِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَلَبُوا جُورًا
 وَالْأَمْرُ جُنَابِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ النِّجْمِ وَالشَّامِ ثَمَانِ مِائَتَيْنِ فَجُفِصِلَ كَامُ وَافَتْ دُحْنِي كَالْفَاظِ لَوْ حُدِّثْتُ بِكَ
 حَكَايَتِ فَرَزْدَادِ حَدِيثِ بَانِ وَهَمِ رَوَايَتِ كُنَاكِ لِي هِيَ الْبُولِغِي مَوْضِعِ حَقِّهِ وَرَأْيِ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ لَعَنَ بَنِي أَبِي طَالِبٍ لَعَنَ الصُّغَارَيْنِ الَّتِي لَكَ فِي صُدْرِي هُنَّ
 يُظَاهِرُهُمَا لَا بَعْدَ مَوْتِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاحِقُونَ ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ

اندک بر این مور و اوقات می نمود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و توفیق این احادیث و آنچه
 بعد از این آید در سر و صفا فیه خاک را بر سر گزار تا با داخل نمی ماند کما یخنی حدیث سجد ستم و
 امام اعظم طوسی کتاب الی باعتراف شهید ثالث در مجالس المنین است از قیس بن سعد قال سمعت
 علی بن ابی طالب علیه السلام یقول انا اول من یحیی بن یسری الله عز وجل یوم
 القیامه ^{لله} یعنی حضرت امیر المومنین بود که من اول نزد خدا می تالی جهت خصوصیت مخالفان
 خود را نو بر زمین خواهم زد همان امد جناب تصوی قسیم حبت و بار بر دشمنی آنها پیش قاضی و فرزند
 مبارک بر زمین ند و خواهد که کمال جود و جود غنی خویش را بدو بخش برسد المرسلین با وصف انبیه علم
 تفصیل که در حقیقت علم تصوی و حجت آن مثل قطره از دریا و ذره از صحراست شفاعت آنها که در
 عطف و اقسام شفقت در باره شان مگردار حدیث نور و هم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
 که چون حضرت سول صلی الله علیه و سلم بخار علی رطت نمود و مردم کردند آنچه را بگو و عمر و ابو عبیده آمدند
 و مخصوصه کردند با انصار و حجتیکه علی با است گوید ایشان گفته حجت ایشان این بود که اسی کرده
 قریش احق اند بخلامت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که
 خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت سول صلی الله
 علیه و سلم فرمود که اما من از قریش اند سلمان گفت من نفتم بخیر است امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
 حضرت سول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
 که اعانت میکنی مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس عرض کرد که حضرت یحیی است که بشوید جبرئیل میگردد اندامان
 داد طاهر میگردد و چون از غسل و کهن و خطوط فارغ شد مرا طلبید با او در وقت داد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
 مادر عقب او صف بستیم و بر او غار کردیم و عالتش در آن حجره بود جبرئیل خیم او را گرفت که آن نماز را میسر
 رخصت داد و صحابه را که ده نفر داخل میشدند و بر دو حضرت ایستادند و علی علیه السلام است الله
 و ملائکته که بصره را تا آخر بخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه

ظنه واثبتوا له الاثر لقائم المؤمنين يعني تحقيق كبريت كبريايان في جنان كبريايان
 كروند اورا كروند واني موان انهي ترجمه حديث سليم علي لسان الباق المجلد في كتابه حق اليقين والاثبات
 حديث برطلوب عيان است كه حاجت بيان ارد حدِيثهم وتفسير امام حسن عسكري عليه السلام از حنا
 اميرت وبحث طول عبارتش بر طلب ضرورتا نموده مي دي قال قال رسول الله صلى الله عليه و
 يا اهل الان اصحاب مولى اخذوا عيالا من بعده وخالفوا خليفته واستخلفوا مولى بعد
 عيالا وخالفوا فونك وانت خليفته على هؤلاء الضاهور اولئك في اخذهم اهل الا
 فموا فونك واطاعتك فموا عني الرقيق الا على ومن اخذ بعدى اهل فونك ولم
 يتب فونك مع الذين اخذوا اهل فونك من اهل السام وكنتموا في نارهم
 خالد بن عجلدين واني حديثهم ورد عاي سابق والاخرى حضرت يرا كه مدلولش است كه با عتقا
 افضل البشر تباه صبر جانف و تخذين عمل سامري كه في توبه نهيان فتند در قيامت يكسان است و انهم
 منطوق حديث مرقوم است كه اين قوم با صبر علم نبود و در فونك خوانند بود و ليسوا بها عيان با و له
 با جباريت و بدل علم جهل و شان نهيان خصوصا خاتم المسلمين منزه از ان جباريت و علم
 روايت ضا كشف الغم از جابر بن عبد الله انصاريت قال دخلت فاطمة عليها السلام على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في سكران لم يفت فأنكبت عليه ففتحت عينه وافتق
 قال يا بنية اني المظلومة بعدا واني المستضعفة بعدا فموا اذ اذ اني و
 من غا ظك فقد غا ظني ومن سرك فقد سركي ومن كك فقد ككني ومن جهلك
 فقد جهلك ومن وصلك فقد وصلك ومن قطعك فقد قطعك ومن انصفك فقد انصفني ومن
 ظلمك فقد ظلمني و لك ممي وانا منك و انت بضعة مني وروحي لتي بين جنبي ثم قال
 علي السلام ان الله اشكى اظالمك من امي ثم دخل الحسن والحسين فانكبا على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهايمكبا وبقوا في انفسهم النفساء فدايا رسول الله صلى الله عليه و

عنه رفع راسه اليه ثم قال دعهما يا اخي يسكنان واشمهما وكنز ودار واتروا
منهما ما فانهما مفتوحا لكما ظلموا وعدا انا فلكم الله تعالى من يقبلهما ثم قال يا علي
انت المظالم بعدك وانا خصم من انت خصمك يوم القيمة وحدثت نيزار بن يقطين و
قطيعة مدعا فغيرت بتقريب تقدم زيرك اخذت جعلي الله عليه وسلم ريان فضائل ومحمد فاطمة زهرا
العباسا واما انما ايدى ابي عبد الله بن عباس واما انما ايدى ابي عبد الله بن عباس واما انما ايدى ابي عبد الله بن عباس
که شکوه ظالمين غاصبين حقيق تو در بروی خدای غرور جل خواهم کرد و دشمن کسی خواهم بود که دشمن او علی را
روز قیامت اینهم را شاد فرم آنست که حضرت ازین سوانح و حوادث بخوبی مطلع بود و حسب است
دوم و کتاب مختصر از تصانیف حسن بن سلیمان نقل از هر یک کتاب الله المتق
فی مناقب اهل التق برایت عبد الله عباس و اینهم طولانی است مقام ضرورت این مختصر
که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای بن عباس اگر ملائکه مقربین انبیاء و مرسلین می آیند بر تو
حق تعالی نسبت ایشان در توفیق اندازد عرض کردم که حضرت کسی است که وی دشمن دارد و فرمود بلی تو می زنی
من این خیال ازید که دست مستند و حال آنکه هیچ نصیبی از اسلام بر ایشان نرسد و او تعالی تفرست
عجب است که خود ازین امور خبر دهند و روز قیامت مخاطب خطایا تدری شوند و عجب ترا آنکه انبیاء
السلام در صورت انقضای المومنین خواهی خواهی بکنند و در فرض تسلیم شفاعت کسی در حق ایشان
قبول نکنند و جناب سید المرسلین در حق محرفین بیت اهل بیت محرفین قرآن مجید و قائلین در معصوم
الی غیر ذلک است شفاعت شوند کبریک کلمه تسبیح من آقوا هم ان یقولوا لا کذا کذا
و یوید این مطالب است این بودی بجا الانوار متضمن بر آنکه جناب قدوة الانبیاء بعد از بیان علامات و صی
فرمود که اوستی سال بقیه حیات خواهد ماند و انواع ایداع و ملازمت غاصبین اید و بر داشت در آخر این
البکر قتال خواهد کرد و فحیاب خواهد شد انتی النصارا هم ازین جنس است آنچه تفسیر عیاشی حضرت سید الساجدین
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب با امیر المومنین فرمود که هرگاه ابوبکر را خلیفه سازند چه خواهی کرد

که این تمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی نامید ثواب بهتر است از آنکه تمشیر بستی گنجی قال
 نامی عرض کرد چون خیر من نیست صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس عمر و عثمان بهمان پنج مذکور ساختند
 فرمود چگونه باشد حال تو و اینکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در اوقات باید اختیار کنی از دو کار
 یا تمشیر کنی یا آنکه اگر چنین کنی آتش را برای خویش میآوری آماده درانی انتهی مخصوصا حدیث سبت و سوم
 روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان طاهر باقر مجلیه باین الفاظ درجیات
 القلوب یب زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
 که حضرت امیر المومنین کاتب وصیت نامه رسوخ اصحابی علیه السلام بود که حضرت بر او القاب کرد و او نوشته
 و جبرئیل ملائکه مقربین گویان و در حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفته
 و لیکر چون وفات آنحضرت فرشت جبرئیل از جانب خداوند جلجل نامه نوشته تمام کرده و هر کرده آورده باین
 خداوند عالمیان ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر و صبی علی
 ابی طالب آنکه نامه آسمانی را از آنجا که در وصی تو و گواه گیری تو را با آنکه نامه را با و سپرد و او ضامن شد و عمل نماید
 با آنچه در آن نامه است پس امر کرد حضرت رسول الله علیه و سلم که هر که در آن خانه بود بیرون کند بغیر علی بن ابی طالب
 فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میسرانند ترا و میفرماید که این نامه چیست که در
 و غیره از آنجا که در ده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با آن تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
 با آنکه من گفتم از برای گواه بودن امی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چون این سخن را آنحضرت جبرئیل شنید باین
 بدن مبارکش از خوف از دیدن فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است از همه نقضها و از دست همه ملامتها
 مسوی او پروردگار من فاطمه خود نموده این بدیه نامه را پس جبرئیل علیه السلام
 نامه را بحضرت ادا و امر کرد که حضرت امیر المومنین نماید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم باینحضرت تسلیم کرد
 فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا با آخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که این محمد پروردگار منست بسو من شرطی است که هر کس که فتنه است و است از فرزند

نزد من برسانیدم آن را و آنچه خبر خواستی تا بجا آوردم و او ای سالتی می خداوند من حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از تو بدو و ما درم نهاد تو باد که تبلیغ رسالت کرد و خبر خواستی تا بجا آوردی
 می نامم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهم از تو که گوش خشم و گوشت و خون من هیچ بیل گفت من نیز از برائش و آنچه
 گفتید از گواهی من حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی اگر فتنی صیت مرا و دوستی آنرا و ضامن بر سر باشد
 و از برای من باشد که دانی خبر عهد که در آن نه شدست حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی و بدو و ما درم
 تو باد بر من آن ضامن آن خبر خداست که مرا بکار کند و تو فوق بد که با منا عمل نام من حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم فرمود بنحوا که بر تو گواهی گیرم که چون ز قیامت نزد من آئی بر من گواهی ده که حجت تو تمام کرد و حضرت
 المؤمنین فرمود که جبریل میکشاید آن ملائکه مقربین که حاضر اند میان من و تو گواهی ده حضرت امیرالمؤمنین که گواهی دهید بر من
 نیز ایشان گواهی گیرم بدو و ما درم نهاد تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان گواهی گرفت از جلاله
 بر آن حضرت شرط گرفت با هر جبرئیل از جانب خداوند عالیا آن بود که گفت یا علی و ده کن آنچه درین نامه است
 و دوستی کسی که با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و پیران من و ان ایشان بر آن صبر
 بر فرود آمدن ایشان بر فتن خو و غصب کشیدن و ضامن کردن حرم تو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که جوانی که را شنیدم از
 بر این المؤمنین میگوید که گویند یا میکشیدم آن خداوند بکده که دانه شکافته و ضلالتی آفریده است که شنیدم از جبرئیل
 که می گفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کن که در آن تک حرم تو خواهند کرد و حرم از خدا و رسول
 و ایشان و از خون مرا و خفا خواهند کرد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که جوانی که را شنیدم از
 جبرئیل این سخن شنیدم و بدو افتادم و گفتم که بلی قبول کردم را ضعیف شدم هر چه تک حرم من بکنند و
 معطل گردانند و ریشم از خون نیکین کند و در به احوال صبر خواهم کرد و امید اجازت پروردگار خواهم داشت
 تا آنکه ملامت من بر تو آید پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را جمع کرد و حضرت
 و ایشان اعلام کرد که مثل آنچه حضرت امیر اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت
 پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سب زدند چون حضرت امام موسی علیه السلام شنید

تا با نجار رسانید راوی سپید کرد و آن وصیت نامه چه نوشته بود و حضرت فرمود که منتهای خدا و منتهای
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راوی سپید کرد آیا و آن نوشته بود که منتهای انجمن خصلت امیر المومنین
 کرد و حضرت فرمود علی و ائمه اطهار که در آن نامه نوشته بود که نشنیده قول حق تعالی که انما یخلف
 الامم و نکتب ما قد عوا و انا هم و کل شیء احصینا کافی اما مبین بین منی زنده می آید
 مردگان را می نویسم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر حال ایشان تبشیر و هشود همه خبر را احصی
 و را نام مبین بنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم باز حضرت
 امیر المومنین فاطمه صلوات الله علیها فرمود که آیا فهمیداید آنچه شما گفته ام و قبول کردید که با من عمل نمایند
 گفتند بل قبول کردیم چنانچه حق قبول کرد پس او صبر کنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و بار به خشم آورد و نهی
 و لایحه بخدایت انصاف قسم امام صادق علیه السلام برد عاصبه که جناب غیر صلی الله علیه و سلم بمقتضای روایات
 مضرایت غیر محذرات بدست آمده از حدیث تفصیل تمام و نباشد است که در ظهور و روشنی
 از آفتاب شد حدیث و چهارم با اعتراف ملا باقر مجلسی در حق یقین و غیر آن با سانسید خبر
 او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در قیام گریبان حضرت امیر علیه السلام کشید و نهی و ایضا
 می دزد چون خبر دیکم در مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید این بیت را خواند یا انکم
 ان القوم استضعفون و کادوا لقتلکم بنی سنی از قبر شریف بیرون بدجانب ابو بکر
 حضرت است حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و صد خطاب شد که شناختند که صد حضرت رسول است
 که گفت با انکم خلقکم من ترککم من لظفایکم سواکم و رجال یعنی یا کافر شد با آن خداوند
 که ترا آفریده از خاک پس از لطف ترا در ست مرو کرد و لطف و دلالت قطعه اخیر شریف هم بر بدعای آن
 نه بخنان است که محتاج ترتیبیات باشد حدیث بسند صحیح از عبد الله بن بکر است این روایت
 و کتاب کمال الزیارات و ابیات که در ترجمه ابن زبای مجلی در حق یقین آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمود
 از بدین تا که پس منبری فرو دادیم که آن را عسکان گویند پس گذشتیم که سیاه هوا از جانب راه

تغذیه الامه فلما قرا مقتل الحسين ومن قبله الكذاب كذا ثم اخرج الصحيفه
 وفيها ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيها قرا امر ابيك وعمر وعثمان و
 كعبك كل نسا منهم وكيف يقع على علي بن ابي طالب وقعه الحمل ومسيل
 عائشه وطلحة والزبير وقعه صفتين ومن يقتل بها وقعه النمر وان وامر
 الحكماء وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسب وامر يزيد
 بمعاوية خذ انتهي الى قبل الحسب فسمعت ذلك فكان كما قرا ولم ينقص
 ورايت خطه في الصحيفه انه تغاير الاخ الحبيب ايت نزار بن ابراهيم فاطمه واوله ما طعمه
 بهجه است که خبریات و کلیات خلفا راشدین تفصیل بهجه نامت در علم سید المرسلین سوخ تمام در زیر این
 عباس بعد مقتل امیر اجماعی شایب که اگر نزار بن ابراهیم را غارتها و گفت که روزی در میان من و شما
 صحیفه که الاما این زبان خاتم النبیین خط خود بر من و من نمود و عبارتش چنین اندر یافتیم که انچه از سوخ و وها
 از دست خلفا بر این است سید انبیا صلی الله علیه و سلم که شش فصل مذکور است قصه شهادت فاطمه زهرا علیها
 انچه حسین مجتبی و شهید که لاگذشت تفصیل نام واقع است حتی که اسامی مصرن و مخرن و بعد از آن مندرج
 است و افعی و صفین و اسامی متولان جنگ خروان سلطنت محویه بن شیبان نامها شیعیان که
 در زمان کشتن خوانده شده و آن صحیفه مسطور گشته که بر آن مصداق این حدیث خلفا ثلثه باشند و علمای
 امامیه بنهار اقرار و نه پس نفی رایت از جانب سالک صلی الله علیه و سلم و باره محدثات و مخیرات
 چگونه است آید باجماع از این حاوین ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبین خلافت امیر المومنین بنده
 و اینان هم می شناخت و بنامی جوید و خفا و احد و ابداع عباد ابابنه کلیه و خبریه اطلاع داشت پس
 این علوم از جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر تقدیر مذکور مستلزم که ابی تعالی است سجاات ابراهیم
 بر دشمنان مستتر نیست که خبر خید بعضی از این آیات را بر اسامی قدسه امیده بدایقه باشند
 و لیکن چون علوم این نیرنگان خود از جانب سالک مصداق رو جزنا عن جبریل عن ابی است

ما عرفت فی صدر المسک الاول و تارة ترينکه صاحب منية المريد از مقام سالم و حامد بن عثمان غيرهما
 روايت کند قالوا سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول حديثي حديث ابني وحديث
 حديث جدي و حديث حبي حديث الحسين و حديث الحسن و حديث علي و حديث
 الحسن و حديث امير المؤمنين و حديث امير المؤمنين حديث رسول الله صلى الله
 عليه و آله و حديث رسول الله صلى الله عليه و آله قوله عز وجل انتم بعيني و مصابي
 التقيين بعد از آنکه روايات ائمه معصومين پيچ کرده که مراد از من التقيين بن رسول و تعالى قال
 يظهر علي غيبه احد الا من اتقى من رسول حضرت اميرت گفته که مراد آنست که رسول خدا
 عليه و سلم علم کان يا يكون اقيامت آن حضرت تعليم کرده است و اما هي بلفظ سهل از جمله محالات است که بايد
 اينهمه علوم تفصيل و در حق خلفا و شياع سلب زيات از جناب پيغمبر واقع شود و انجنان بجهت شفا
 اينها قاطع رحم قريب حق آل مجا و خوش باشد بآر خدا يا مگر باصول موضوعه طافعين معنی خدا
 نيست زير که از قديم الايام در باب حضرات ائمه که مظلومي مظلومي از روايات ايشان است هر عين طريق جور و
 مسلول بود نگاه کنی لقب حضرت ابوالآبار عليه العترة و النسا اعني اوصفي الامام الامهات يعني حضرت حوا
 که حسد برخيزات بودند و دشمنی ايشان نمودند چنانچه تفصيلش از احاديث كتاب عجوب اخبار الرضا
 معلوم توان کرد تمام حديث علي بن بابويه حديث احمد بن عبد الوارث بن محمد بن عبد الله بن الحسين
 الطار قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة عن محمد بن عيسى عن عبد السلام بن صالح
 الهروي قال قلت للرضا عليه السلام يا ابن رسول الله احب اليك الشجرة التي اكل منها آدم
 ما كانت هذا خلف الناس فيها فمنهم من يروي انها الخطة و منهم من يروي انها
 الغيب و منهم من يروي انها شجرة الحسد فقال كل ذلك حق قلت كما معنى هذه الاحاديث
 علي اختلافها فقال يا ابا الصديق ان شجرة الجنة شجرة الخطة و اما كانت شجرة الخطة و
 فيها عينك و ليس شجرة الدنبا و ان آدم عليه السلام لما اكرمه الله تعالى ذكره باسجد

ملک کینه له وولد صالحه الجنة قال في نفسه هل خلق الله بشرا افضل مني فعمله الله
عز وجل ما وقع في نفسه فاداه ارفع راسك يا ادم فانظر الساق عرفت فرقع ادم
الساق المشر فوجد عليه مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله على ابراهيم
امير المؤمنين وزوجته فاطمة سيدها العالمين الحسن الحسين سيدا شباب اهل
الجنة قال ادم يا رب من هو قال عز وجل هو الذي بعثت فيهم خاتمك ومن
جميع خلقي ولو لا هم ما خلقتك واخلقت الجنة والدار ولا السماء ولا الارض
ولا اياك ان تنظر اليهم بعين الحسد فاخرجك عن جوارى فظلم اليهم بعين الحسد
ثم ما من لهم فسلط الله عليك الشيطان حتى اكل من الشجرة التي هو عنها وتسقط على
حوالها فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشجرة واكل ادم فاخرجها الله عني
وجل عن جنته واهبطها عن جوارى الا انك في الجنة بظلمة يعني راويها كنت في الجنة
كرونت كنهم بود يا انك يا حسد فرموا هم حق واصل كنهم بود و خوشه ما ينگور هم و او هم كنهم
جوان ادم بيشتر بود و لا كنه بده بيشتر كه همچون ديگري نيت اند تا ادم سر بلند كرد و
كه بياق عرش كوتب است لا اله الا الله محمد رسول الله على بن ابي طالب امير المؤمنين وزوجته
فاطمه سيدها العالمين الحسن الحسين سيدا شباب اهل الجنة برسيده اينها كينند فرموا فرزندان
بهر از تو تمام خلق در ايشان از حشيت ناز و آسمان زمين نشاني نمي نهند پس چرا بايد بود و چشم
نبايد الا از حشيت پس چرا كه پس آن دم سبب زال ايم و سبب نجات فاطمه زهرا بر ابي حشيت
خود نهند پس ايشان اسلطان كردند تا انكه از رخت نند و اند ما خوردند و از همساكي جدا گشتند پس حشيت
كه خبايحه و حشيت خلق شنيخ و حجاب طبعي ايم نه اي اگر گشته كه اگر ادم گناه نيكروا و ادم از اولاد او
مركب پديدان نفي نهاده اين گناه خاين بخوابي رخت اهل بيت زالت بنگار اولاد او عمويا خاين
رغمه مهره اينها و در پيشين توارث باشد فان اسمي كه بالشكرني رحمت شود و در پيشين است

بمقتضا بشریت عارض شود. و اما اینکه بعضی آن کارکنند آدمی که کار بران نمی شود چنانچه در بعضی
احادیث از ائمه عترت ماثور شده و اینها معلوم است که حضرت آدم تمسک کرده و به کلماتی که تفسیر آن
بنابر احادیث بسیار با سمارال عباد شده پس این تفسیر برین حدیث معنی غلط که از قبیل ترک اولی بود
اصرار روزیده انتهى قول لنا صلب کما علیه بالحقه اقول این کلام محسن بحث و کلام این کلام
است بوجه بسیار که تعداوش شواهد است مگر برای نشاط ساین و نظار بر خند و چه قصر یکم اول آنکه
اگر معنی منع صحبت از خارج حدیث مذکور از روایات صحاح نیست که حدیث از اصول را چه شایخ مذکور
نیست و جامع کتاب کور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرورت که هر کتابی بسایه آن باشد یا مراد از
بدالات المرام انکار اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دایره بحث را بر اهل حق
وسیع و بر اهل حق اند چون هر فردی که در دست است بر آن وقت احتجاج و قصد المرام اهل سنت و جماعت
شتر که به که می آید و چه رطب و یا بس که حکم انفرقی میشت بکل حشیش بر آن است نمی اندازند بلکه
او مطالع جلد اول از تجارت است زیرا که از این معلوم میشود که مجلسی بعد از آنکه فصل بیان اصول که مآخذ کتاب
است کتاب صدوق را برصفتا سار محمد بن محمد و آن جمله آن عیال اخبار ائمه هم با آنست
شرف مآخذ اعتقاد آن دارد که کتاب مذکور باید کتاب بکوشش علل و احوال توحید نصایح آن
و ثواب الاعمال غیر از مآخذ معتاد و فضائل شیعه و اشهر و مصادقه الاخوان و اعتبار و تواتر این اصول
اینست باشد حدیث قال لا تقصروا فی الاشیء عدا کتب الا که لایق به الی علیها المکار
فی هذا الاکصر و هی خا خله فی اجازاتنا و نقل منها من تأخر عن الصدوق و هو الا قال
الاختیار و محبت که مراد از شهاب مجرب و شهرت و افتاد و ان سامی بن رافو احوال و اضم است بلکه تمام
و اعتبار از علمای علامت چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی و بی خله الی خدا و هم از عبارت دیگر است
بدالات مطالبی جایز است و الا احتجاج و استدلال و روایات کتاب مذکور از اخبار صحیح نخواهد
بود و بلکه اصوات با بر ایجاد یعنی قابل جالوسی که مطبوع و غیر مطبوع نیز بر باد خواهد رفت

مع و کشف از مطالعه کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد از وفات پدر و ایتی که مشتمل بر
 و نند و باشد و کما یبغی بمرتبه چهار و اتحاد و نرسد خود تصرف میکند کما سبقت الیه الاشارة و از اینجا معلوم
 توان کرد که عدد قدیم عزت طبعین بحالعه این کتاب نیز شرف یافته و اگر مراد منع و اقامت و حد است
 رواه است مثلاً پس در لالت دارد بر آنکه چون در کتاب بضیحه المومنین و فضیحه الشیاطین و این است مذکور
 بدون فرستاده مسطور است کما یبغی بمرتبه چهار و اتحاد و نرسد خود تصرف میکند کما سبقت الیه الاشارة و از اینجا معلوم
 بل از حدیثی که در سند حدیث نام چهار حدیث واقع شده است که در حدیث دوم علی بن ابراهیم
 عبد السلام اکنون مجازاً از حال ایشان بگویم که کتب حلال المایه خبر در باید بود حال حال است و بعد از این
 راوی اول خود ظاهر است که فرد کمال المایه علی الاطلاق بر افادات او در جمیع تالیفات و احادیث این کتاب باره
 حاشی و باقی اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علمای مایه برین امر که ملا فی از شیخ صدوق است
 می کنند مع و کشف شهادت رسید تا که نزد مخالفین از اخبار نهوات است و قولی مثل قول است
 نیست خبر راوی مذکور را بشبیه است و نه با اینچنین بر گواهی و موقوف نیست بلکه دیگران نیز تفسیر
 بودنش تخصیص میکند و بیا و فقیر نمی آید که کسی خبر او را از بایه اعتبار ساقط کرده باشد یا بخواهد بر ناظر
 افادت مجلسی را سمار حال مخفی نیست اما بقیه روایه دیگر کتاب خلاصه و تلخیص و غایبی غیر از این بود
 است هرگز احتمال جالبی نیست الا بعد از این است سید الانبیاء که اصحاب ائمه شیخ محمد بن بابویه
 و دیده بر نابدلی انقدر است که بعضی از اهل تنقید و باره راوی خبر گفتگو دارند یعنی بقسطنطنیه
 مایل می شوند و باره دار السلام نمی روند و لیکن ناظر جمله آخر روایت پوشیده نیست که مجلسی در باره خلوص
 آنکه او در لباس تن بکار خویش مشغول بود بلکه عیاناً و جهره و بعضی از اوقات بجهت تنقید و تفسیر
 طبلسان توریه از دوش بر می داشت بقاییت علیا کوشیده و می آفرید و تقدیم رسانیده و در هر
 از تنبلی لغت مثل صحاح و قاموس و نهاییه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابوالقاسم حسین
 محمد بن الفضل مشهور با نام غریب صحاح و مجمع البحرین و عتارف و اظهار و اظهار جمیع البیان

[illegible]

علیه السلام فقط است و الی آخر از این جهت که چنانکه طریقی گفته که کاهی سدا
 بر معنی اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جالسی بجا از حدیث نبوی آن ورده یعنی حدیثی که آدم فقط
 از روی مرتبه ای بود و دیگر هیچ وجهی که در آنجا نیاید بطلان است و چه اول منجین خود بود و اول آنکه عباد
 طائفه و حجت است غار بدین رو و معنی آخرین که یا و حدیث ثانی است که نه که خبر از باب صفت بود و کما سیت
 المسکات فی مفضل السی و بقیام که کمال و ایراد و حدیثی که در حدیث نبوی از حدیث بطریق اولی
 ثابت است که حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 همگرا واقع شده اند و مؤلف هم چنانکه دانی افاده نموده که بین التفسیر و التکلیف و التکلیف و التکلیف و التکلیف
 و کسانیکه حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 آن است که حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 است و حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 میکنند و خود معتقد جالسی و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 اول محمول باشد نه ثانی و اگر فیض و تقدیر این هر دو صورت که کفار را بر اسر شوند باز هم نقد عابد
 اهل حق بنیای تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که محال حقیقی ندارد و چنانچه بر طبق معلوم تحقیقی ثابت است
 آنکه چون این حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 تحقیق لفظ حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 بر امر خود که مرتبه اش از سطح بلای نیست و معنی اول و ثانی از سیما آن نور است چه معنی داشته باشد و حدیثی که
 حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب و اهل عقل و مضبوط است شرعی و سیرین قدر و بقیام
 حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 این که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که
 حدیثی که در حدیث نبوی است و در حدیث ثانی آنکه تحقیق با صیغی کرده اند که حدیثی که

که روز قیامت خود حضرت انبیا و مضافات عالمه خود را از خطبه بر بعضی از مقررین تحصیل الثواب
 سعادت و رخصت داشت غلط گفتم چون حضرت امیر اجمال جاه و جلال طلب کرده بخت نور خواهند
 نشاند جمیع انبیا و سلفین خطبه خواهند کرد و کافی المناقب العلویه پس نشان کسی که لایطمع شغال ذره
 و نشان او پس بعد بنمایند که حضرت آدم و حوا را بر قنقنا کمال ایمان بدین لت و خوار که چند برگ از درخت
 انجیر بر سر گاه نهاده باشد تشبیه کن و از اجماع جو سق نقیر خندق را اندازند و با وصف چار شدن چشمه از چشمه
 ایشان توبه ایشان قبول کنند و این همه است و یا سه سال علی نقل صاحب مجمع البحرین کشید و ثبت
 آن محسن محمول علی تحقیق و مداوة العترة راجعاً آنگاه از تتبع کتب و روایات قدای امامیه شیخ
 صدوقی از خرنهای شان خوشتر حدیث است و استقرار تصانیف و مطالعة نور العقلین چنان اوضح می گنج
 که چون آدم و حوا علیهما السلام مرتب خیمه حضرت امیه سباق عرش دیدند و آنگاه در سید که از اراده وال
 این بدایع عظیمه از روی آن بر نفوس خویش بر خیزد باید بود و گرنه در بنی و عصیان من مبتلا خواهند شد
 و از ظالمان و ستمکاران مسخر خواهند شد پس بدیدند که خدا یا ظالمان کیستند حکم شده ظالمان انقوّم
 که در عترة امیه بدیختری نایند عرض کردند که خدا یا چنانکه نسلتین مره تقدس بهشت بماند و امید داریم که
 ظالمان در دوزخ پیچیم پس در رخ حکم الهی کوف غدا بها و صوف عفا بها ایشان ظاهر نمود و تمام حالات
 ظالمین را صبیح با ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و بدعین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 در کف اخل اند کلما اراک و ان یسر جواهرها اعبدا و کما انضجت جلودکم بدلائل
 سیواها لیکذّبوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد این همه معرفت و ارتقاء حجاب از روی
 نعمت ایما خواهند کرد و از جوار خود دور خواهیم افکند و کمال سوا می و ذلت بحال شما خواهد رسید باینکه
 شنید هر دو بزرگ مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر خند و دل شکوید و دیدند و از اجلا بدیهات
 که آن ظالمین کفر آل آدم و حوا بعد تمام صد و سیاه شان منشو شدن باعث نباهت افرید کار جهان معنی
 ایا کما ان تنظر الیه ثم یبعثر الحسد و تمسک من ذلک عندک و محله که در کرامتی

فَتَدْخُلُوكَ فِي الْكَلْبِ فِي شَيْءٍ وَعَصَى كَوْنَهُ الظَّالِمِينَ ضرور بود کسانی بوده اند که
مستحق محنتی بر طوبی اینها صدور یافته اند که کسانی که فقط بر تنی قناعت پس اینهم احادیث و
ثبوت آنچه گفته و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و نفقات جالسی مورد کلام هر از این زبان قلم
آوردم نص قطعی خواهد بود فقط کلام آیه الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و دیگر آنکه اینان که حضرت آدم و حوا را در حدیثی تحت سید بسیار نفوذ یافته اند از خود
شهادتی این حضرات عینی و اثری بودند از آلات و طریق تنگ جدان قتل و اطلاق جبر و نه این هر دو
بلاصول موضوعه شیعیه که تا کنون بیان کردیم و نیز در ذی القدرین که بدون استعمال سوف وصال حشر
خدا را بر نعم طائفه با مال گردنیا فراموشی خداوند معجزه اسامی متبرکه که امید از نوران روی بر باقی عرس
مکتوب بودند اما هر چند آدم و حوا بازند لیکن در تنش بران نرسید پس گفتند که آدمی تا بمقتضا حد
نمیکند آنهم نه پیش و نه رفتی نیست حالیا برین چند بحث اکتفا نموده حاصل حاصل مشغول بشوم و میگویم
و لیل پنجشنبه آنکه لفظ احد ثوابی تلفظ برخلاف منطبق نمیشود چه بپیدا که معنی لفظ احداث پیدا
کردن چیزی تازه است احاده امر را احداث نمیکویند و لهذا لفظ احاده معدوم و در کتب قوم شایع است
احداث معدوم صورتی از جواز ندارد صاحب صراح در ترجمه لفظ احداث میگوید که چیزی که نبوده باشد
و این نص است و آنچه گفته و نیز که لم یعمل الله لحدیث بعد ذلک امر و ذکر مکرر از این جهت
که مفسر تجدد و مجد است شاید صدق است بر این دعوی زیرا که این جماعت صبر خیال و اصول
حضرات امامیه در وقت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شمنی با این است و شتم و جناب عده النساء علی مرتضی
و حسین و دیگر معبودین سید سلیمان از پیغمبرین جدا داشته و جناب خاتم الرسل از جهت مخالفت جدا و
اینها در نصب مرتضوی با وصف تک از زول جبریل تا کتبت احضرت رحیل هر روز تسبیح میخواندند و
تسبیح فی المساکین الاول چون مضمون است مرتضی و تقریر این شواهد با دلایل بر این مرتضی و باقی
مجلس خالی از راهبیار باقیست و در این مجلسی که مجاور قدما و شیعیان او و دیگر کتب و آثار است و صحیفه بلعده

با اتفاق دیگر نگاشته و متفق الکلمه گردیده باشد که قسمهای غلط و ایمان شده و پاؤز که حالات
 را از خاندان نبوت خبر کند و علی بن ابیطالب را در میان غلبی نمایند پس غلبت و انقراض غلبت
 حقیقه امری تازه نباشد بلکه آن عین نقصان حق حقیقه مذکوره و تصریحات قوم و حیات آن در صلی الله علیه و سلم
 باشد که حکم احادیث نبوی بر جمیع شیخ و رجال و فعال صحیفه مذکوره بودند باز بعلوم آوردند نگاه و خانه کعبه
 مد فوئس کردند پس اینهمه عاده امور است که در من پیش صلی الله علیه و سلم حکم یکسان کنند و او امر و نواهی آن
 حضرت گوش نمی نمودند و مو خط و نصایح شریفه بجوی نمی پذیردند چنانچه قصه عدم قتل فرعون و یهودیه و تخطیب
 جیش اسلام منع و دو اقلیم از آن اصول نامه و تقریر است که کتب کلیه لالت تمام دارد از هر کسی احد
 مقبولین اهل تشیع کما هو الظاهر بر بی تردید نیست چنانچه غفر رب است و هرگاه اینها یا قتی پس بماند
 که احداث بر آید و بجای احاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی نه اما احد ثواب بعد که والی میفرماید و آید
 بعد که خواهد بود و علم زوال امر تدین علی عقاب هم تفسیر و تاکید جمله اولین یعنی کافرین بعد اسلام هرگز نمی تواند
 و فرما و در حقیقت احداث وارد او تغایر است و بین التفسیر و التفسیر و التاکید و التاکید که تطابق واجب است احداث
 او بجای لغو و لفظ مرتدین در دست حکم نیست بخارینهار از لفظ مرتدین مصطلح شرعی هر اونی توان گفت
 و الا لفظ علی عقاب هم مشهور و لغو خواهد بود چنانکه لا با تمجیسی بخار بعضی از علمای کبار امامیه بدان فتد و این
 مذنب اختیار نموده اصل شریعت بر هم میزنند زیرا که مقدمه سناکت اصحاب که از سر باطل میشود و وجه چنانچه
 که بران لازم نمی آید مثلاً اگر امامیه شیخ الطایفه من تبع منجمه من القدام و المتأخرین کما فی مجالس الشیخ
 مقدمه کلام حضرت امام کلثوم با عرصه می آید چنانکه زید از ایشان بوجود آمده و یحیی بن عمار و پسر شریع و زیدان
 خلافت خلیفه ثانی در وقت که برگزیده معلوم نیست که ازین هر دو مقدم که بود علی را و صاحب الکفا عین
 الصادق بر تاول و تسویل میکردند و میگفتند که نظر اجماع اسلام خلیفه ثانی درست گردید حالیا که این
 معاد الله از مرتبه اسلام نیز نصیب نداشتند مرتد شرعی گردید باشند البته این نکاح تبر از فاحشه زنا
 خواهد بود معاد الله و این کتب بسیار می از مقبولین امامیه که مو و صلوات الله اشرف شرفا و نجیب نجیب استند

در خصوص قرار دادن صاحب کمال بجهانی کما یجی الشارح تعالی ولد احرارم خوانند شدالی غیر ذلک من
 المناسبات التي لا تخص علما و اولئك احادیث علی الشریع و دیگر کتب معتدیه و استیقات شاید این
 است که حضرت امیر از ان جهت با خلفاء و احوال شان جفا و نکو که اسلام آنها برقرار ماند چون این
 سر و جایتل باشد و تمام حجت که عالم است شیخ المشایخ از علل مستفاده خواهد بود و عباد
 حدیث شاری نیست حدیثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى
 عن ابن عباس بن معمر عن حماد بن عيسى عن حماد بن زيد بن عيسى عن حماد بن عيسى
 عليه السلام قال روي عن علي عليه السلام انه قال من كان يدعي عموال نفسه الا انه ان
 يكونوا ضلوكا كما يرجعون عن علي عليه السلام احب اليهم من ان يدعيهم في احوالهم فيصير
 كفار اكلهم و هرگاه بالاتفاق بر کمالی که در میان رسول المبعوث است چند ساخته عاقل
 الا غیر یکی امر خطا و التضرع علیها دوم و شش کتب از قبایل عرب بهوم ساخته و الفین که در حاضر فی المسک
 السابق چهارم خراف مقبولین لسانی ایشان حقیقه و سبیل انجا بخلافی باشد قاطبه برین امر اول امر اول
 گرفت اما حاکم جابرین خواهد بود اما بطلان اولی فی این امر نیست زیرا که شفاعت خطا خواهد
 مرد شرعی باشد علی الاطلاق خواه در احکام آخر و فقط هیچ گونه مستثنوی نیست که معرفت با بطلان
 این از سبک ما کن تویر و اتباع و شیاع او در عقاید مؤلف من باکی عقاید و منکر خلاف مقتضای حقیقت
 صدیق اکبر بود و تفویض صفات و زکوة به حکام نصب کرده ایشان جایز نمی باشد و برین بنا رسید
 با بنی انچه رسید خواجه علما بر پیشوایان اعتقاد او کالتشخیص راقبه النهار عدم و نشر روشن ساخته اند و شیخ الاطلاق
 فلیج الی کتب الحکامیه باجماع و این امر اول مراد است ان گرفت آخر همین خواهد بود که انصاف علیه السلام
 و شهید هم نور الله الشریع فی مصابیه حقیق قال ان مراد الکثیر من الصحابة من عبد
 ذوی القربى من احوال النبي صلى الله عليه وسلم و انما ذكره من مشاهير الصحابة
 المذكورين على ملازمة النبي صلى الله عليه وسلم والله اعلم بالصواب

احداث است نه بالکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابق مرتدین علی عقابیم کافرین بعد
 الاسلام است لیکن ارتداد شرعی هم فرد از افراد ارتداد علی الاعتقاد است و ما من عالم الا و يجوز ان يرد منه
 انما صحت که ما مانع است که از مرتدین علی عقابیم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوئیم زیرا که
 السخاویه انحرار این خود عین مطلوب نیست که بی سوغ اعتقاد اصل الاصول یعنی ایمان کامل حاصل
 نمیشود چنانچه ترک اسلام ارتداد میگوشد ترک ایمان بل بلکه تبدیل خلاق حسنه را بسیه و ترک یافتن التقدير
 سبب اختلاف شخصین و فی النورین هم ترتب خوانند گفت چنانچه از حدیث و ابن سوری و عمار و مانند ایشان از تصویب
 السانی ما صیاد و شد و انشاء الله تعالی تفصیلش عنقریب عرض میشود لیکن غرض این است که از احادیث و بعد
 از تعداد شرعی مراد گرفتن لم یز الوامر تدین علی عقابیم مراد فساد قرار دادن چنانکه از عبادت بجا ماندن
 مجلسی و اتباع اوست و میگرد و مستقیم نیست و اینکه از ما احادیث و بعد که احادیث اموری جدید که تفصیل
 مع و تعیین المراد آنها که نیست از مرتدین علی عقابیم ارتداد مقبولی یا سیه و حبس الترتیب علی الاصول
 مراد باشد فخذ الاتفاق و نعم الاتفاق و نیز اگر خاطر کسی طمان کند که سلبا که از احادیث بمعنی بدع ارتداد
 نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصلاح اهل شرع مراد نتوان گرفت گوئیم که حد واحد چنانکه مراد فی لغوی
 باللفظ بحد و بدع و ارتداد شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدث گفته و فی الحدیث
 انما فصلی الله علیه و سلم من حدیث فیها حدیثا او اولى محمد تأقیل فیها الحدیث که مراد
 الحدیث که یس معناه و لا معروف من السنة و فی الحقیقه و ما ذلک الحدیث قال
 القتل و الحدیث یروی بکسر الدال و فیها علی لفاعل و المفعول معنی الکثیر من جنس
 و اداته و اجاره من خصمه و حال بینة و بین ان یقتض منه و الفتح هو الامر المستدع
 نفسه و یکنون ان یؤوفیه الرضا به و الرضا علیه فانما اذا رضی بالبدعة و وقفا علیها
 و لم ینکرها علیه فقد اواءه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنى
 علی کاد تنکد و نیز در اکثر طرق بخیرت مانند روایت سلیم بن قیس و حدیث شریف استخ و افا

امام رضا و عیون روایت کرده الفاظ بعد از تحقیقا و تحقیقا و تبدیل و تغییر واقع است مؤید است
 که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد پس تبعید است بلکه بصراحت و ال است
 تبدیل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد و حقیقت خلافت علی بن ابی طالب
 علیه السلام که آن باجمود و وفات سید و کائنات به ترویج و شکست ساختند و بر افتاد یا بنبر و هندی
 از آنجه تصحیح ال است بدانکه از احداث زینهار ارتداد مراد نتوان گرفت قاری بعضی از کلام هم
 فی معنی الحدیث المشهور عن الصادق علیه السلام قال ان الله عز وجل قال رسول الله صلى الله عليه و آله
 سلم بعد ذلك لم است احسن علیکم ان کثیرا و لکن احسنی علیکم الدنیا ان تکفوا
 فیها و وجه لالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بعض نبوی ثابت شد که از بعض صحابا احداث واقع شود
 و بعد از اینهم بعضی از افع شو که شکر نخواهند شد بلکه مخافت منافق و دنیا بود پس بصراحت ثابت شد که آن
 احداث در ای شری که بقرینه مخاطب با مسلمانان انجام او فریاد است خواهد بود و علی ندایان
 مسلمانان مطلقا بعد از انتقال رسول صل الله علیه و آله و سلم واقع نشده و یا مرتدین داخل صحاب بودند و الا
 قول مجبر صادق لازم آید و ذلک محال باشد و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امری که متعلق
 بخلاف مثل صوبه و اگر کوفه و قضای و مشق و مانند آن که درینا صوب نبوی مرتبه جلاد او خواهد بود
 تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اگر می انصوبین
 شیعه غیر از خدا و برگوسا که پستی و بعضی با خدا صوب نبوی جان او نداد و موقع امر غیر از
 یکتب علیه حدیث الحوض یطیق علیه استحقاق النار علی هؤلاء الکبار کما
 صرحه غیر مرده و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث امامیه بیشتر اعاذت خواهد یافت که در این
 عصا فرمودن مجبر صادق است و باب تعلقات خلافت و این صجره نبوت که بر سر مستقبل شنبه کوفه
 و چنان واقع آید که کمال حضرت اولالت او علما قلنا و ای ذکال حدیثی است مثل حدیث سابق
 در مطاعن اصحاب که ام که بر علم شیعیان بر این اتفاق افتاد و بجز اینها نشان نمی آید که

الکلامیه مرویست و شواهد آن در بحار الانوار و حیات القلب غیر جماعه دارد است قال
 النبوی صلی الله علیه و سلم استخرون علی ما رآه و انما استکون ندامه یوم القيمة فتع
 المضرعه و یثبت لافا طمعه کس صفی باید ناندک تامل سازد که ازین پیاده خبر از نبیل سبوح
 خاصین خلافت اجرت چگونه میفرمودند آیا منی نبی که ایرادین بر استقبال قریب است و تحاطب صحاب
 کبار را میبویست جمع چگونه ولایت دارد و ینگونه حرص امارت عما قریب حکومت کوفه و بصیر و شوق الی
 غرور که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذ ادسایت
 ذلک فقد و ظمک غایه اوضح و ظمک غایه الظهور ان ادعاء الفاضل
 الخلیفه و ولایه محمد بنی فی البحار و الکلام مع انه علیه السلام ما اراد سوا حق اصحابه بل المرتدین
 و المناقضین الذین هموا بالنبی الاول و قالوا عند طلب الدفاعة و الفرج طایر ما قالوا الیس
 یستقیم بل اراد بعضا منهم بل اریب کما نص علیه الفاضل نور الله الشکر و الکثیری
 و حیهما و قد مر سابقا و نکته دیگر باید دریافت که اگر کسی با بعضی از آنها تصریحات تنبیهاست
 توهم در گیرد که تصغیر لفظ صحابی علی ما و شمس تسلیه بر قیسه و بر تقیل است پس اگر تصغیر
 چه امر و خواهند گوئیم که غرض اینها صیانت اکثر مقبولین خویش ازین عار بلکه ناریست حال آنکه
 این قبل بر هر کس ادنی او را که در ظاهر است چه مقام تمام شفاعت دعا است که جناب شمس
 تصدیق کلام یارب که احب الیه است باضافه بنامی تکلم بجناب ابرو است شفاعت آنها خواهند کرد
 پس این تقلیل عدد چه ضرر دارد مگر سببش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر کثرت می بودند
 اینها بر تو شوار بود یا من بنحو آتم چون قلیل اند بیامرز و البته عاقلی با جمعی ضایع خواهد بود علاوه
 عالم الغیوب الشهادت حاجت اشاره تقیل و تکثیر عدد و جیت نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که
 معنی تصغیر می آید باشد جناب التماس فافا و شمس فافا بکلام تصغیر ذکر کردند و هر چند این قیاس
 عرض سیده زهرا منصف است اثبات ما که اکثر بصدقه کافی و بسند بود لیکن شمس

لِّلْعَلِيلِ وَارِثًا لِّلْفَلِيلِ هنوز دست از برادر و گریه بر این در استین نمی کشم پس حتی در گوشه این در
 و غنا و عصبیت و عداوت و لدا و خویش گذارد و لیل ششم آنکه جناب سید المریدین
 حضرت عیسیٰ اعاده خواهد فرمود تباروت است که می گویند قُلْتُمْ لَهُمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ
 فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ وَكُنْتُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا
 اِنْ تَقْدِرُ عَلَيْهِمْ فَأَنْتَ عِبَادُكَ وَارِثُكَ لَهُمْ فَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مشغول غایت شد
 و این شعر را گفت که باز سفارش تو جسته و قبل ازین تفصیل هر چه تمام تر بقید قلم آمده که شفا عجلت
 بدلات مطابق باشد با تقصیر و التزام اصول و قرارداد حضرت ماسیه کبار هم از جمله مخالفات است چه جا
 مره بعد از ذکر عبادت مع ذلک از مضمون مفهوم است که چون بود که جناب سالت منظر مدید که خدا
 تا و قیامه من بقید حیات بودم ازین مردم احدائی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه پنجه هرزه تو
 خوب سید اینهم با منی صحیح دارد از بودن خلفا ثلثه مورد حدیث الحوض جمع از ایشان بر اصول حضور
 شیعه شریب زور محدثات بدعتا و اقسام نفاق و انواع مخالفت سرسبز و خباثت مطالعه بکار الاله
 مجلسی بران گواه است بلکه روی حیات القلوب نیز تفصیل این مطالب سباه است در باب شخصیت
 دوم از شیخ مفید استاد حضرت امام اعظم طوسی و شیخ طبرسی مخالفتهای شنیع را درباره معصیت
 و تخلف اینها از لشکرش ایامی امامت مسجد شریف بجای رات طولانی آورده و در اثنا آن نقل میکنند
 که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدست مبارک خود با بکر اشرا که کرد که پس نیست و خود داخل محراب مسجد
 نشست و با مردم نشست نماز او کرد و نماز از سر گرفت اعتبار نکرد با بنجه ابو بکر کرده بود چون سلام نماز
 گفت بخانه برگشت ابو بکر و عمر و جماعتی از مسلمانان طلبه فرمود که من گفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
 رو کنید بنی سول که گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابو بکر گفت که من بیرون رفتم و گشتم بر آنکه جماعت
 را با تو ناز کنم گفتم یا رسول الله من بیرون رفتم و بر آنکه خواهم که خیر بیا ترا و دیگری پرسید پس حضرت فرمود
 رو کنید لشکر اسامه بیرون روید یا لشکر اسامه گفت که کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه ستم

این سخن را فرمود و در پیش خود از تعب فتن مسجد و برکتش و از حزن اندوهی که عارض شد آن حضرت را
 بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار نا پسندیده منافقان دانست از اینها می فاسده ایشان پس مسلمانان را
 گویید و صد اگر چه و نوحه از زبان فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان زمان مسلمانان بر جا
 پس حضرت ختم مبارک کشود و کسب ایشان نظر کرد و فرمود که بگوید از بر این دانی و گفت که سفید
 تا بنویسم از بر اسمائیه که گواه نشود بر گزین گناه حجاب بر خاست که دو ات و گفت با یار و عمر گفت کرد
 که این مرد ندیان میگردد و بسیار روی غالی شده است را کتاب خداست پس اختلاف کردند آنها که
 در اینجا بود بعضی گفته اند که قول قول عمر است بعضی گفته اند که قول قول رسول خداست ^ص ^ع
 و آن دو هم گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا را باشد پس دیگر پرسیدند که آیا بیایم بر آن
 فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست لیکن ایبت بکنم شما را که با این بیت سخن
 نیکو سلوک کنید و در از ایشان بگردانید ایشان خواستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از آنچه شنیدیم عا
 مجال آن است که شما کنند در کفر عمر که کسیکه عمر مسلمانان اند و اگر تعالی غلامی خواهد که صبت کند کسی
 مانع صبت او شود و مردم بر او طعن نمایند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که صبت کند که صلاح جمیع است
 در آن باشد و کسی مانع صبت او شود و در میان حال آن حضرت آزرده کند و نسبت ندیان با حضرت
 دهد چگونه خواهد بود حال و در حال آنکه حق تعالی بفرماید و ^{لَا يَنْفَعُ سِحْرَ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا هَوًى} و حق تعالی
 یعنی سخن نمی گوید آن حضرت از خواستش نفس نیست سخن و مگر وحی که با و فرستاده میشود و میفرماید آنها
 از ارمی نشد خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صد کفر معنی
 بعد از حضرت عمر فاروق اتباع و شیعیان او در جن جلیات سرور کائنات بر اصول را با تشیع یا خصوص
 بر حقایق اعلام مجلسی که خلاف فهم سلف باشد اظهر من الشمس این را من المست و آری مقام کفر نبوت
 مقام عیاد الله و بسیار از بزرگان کائنات که قابل اسلام حلیقه ذکر خلفا می شنیدند زبان مجلسی خاتم الختم
 ثابت میکرد و دل فقیر از ادراک آن با نند که با یک شود و بیایان بر این اتصال خرافات

یکدو حرف میگویم که معلوم نیست که این لایم هرزه در او باره جناب به نصوی که دشنام به غیر صلوات
 الله علیه و آله و سلم از زبان عمر رضی الله عنه نفوذ باله بطیخا اتماع نمود و بران سکوت و زبیدی و خال
 در صیغی تعالی بنصیدید انکم اذا کفرتم چه اعتقاد و ادبار را یا اگر معتقدین مجلسی تقلید گفتوری
 گویند که حضرت امیر وقت طلب فرطاس کجا حاضر بود لیکن اینهمه نظر بر و ابیات بحار الانوار و حیات القلوب که موجب
 آن در مسکول گذشت سخافی و خرافاتی بیش نیست زیرا که از آن واضح می شود که امیر مومنین را و قات
 الشیطان بخیار جدا شده مگر و قتی که هرگز در آن وقت فرطاس و دوات طلب فرموده اند و کشتن سلیم
 حضرت حدیث بر تصور آن مقول است که نص در مدعا بلکه بر تصور قبول این مایه هم دالات تمام دارد پس
 تقدیر بفرجه موافق خدای عز و جل و امتش بخیر گرداند و زایش را مثل دشمنی و اوجیت بند است
 سنت جماعت چهار ساز و از اختیار عار او را باز دارد این کفر بدشمنان جناب به تصور بیگ و
 وَاللَّادِمُ بِالْطَّلِ وَالْمَلَكُومُ فَهَلْ مَسَّ عَجَبُ بُولَفِ كَالِی سَائِی بِهَمَّ صَبَحِ تَمَامِ بَارِ تَدَا اِلِی شَانِ دِزِ زَمَانِ
 انحضرت صلوات الله علیه و سلم خلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی
 علیه و سلم هنوز در حیا بود که ایشان مرده شدند الی آخر الفقه تسلط آیت کریمه که کور و ازشا و مقوله
 عیسو که با عترت بولف سالک و تمام کبار را میبرد و گناه از پیشین بروج بر همان چارچوبین نافع شده و در وقت
 بودنش زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب به غیر صلوات الله علیه و سلم تکرار
 تمام ملاحظه فرمود و در کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوند ما را در این نشان
 بودیم هیچ خرابی ندیدیم بچهار فاقه توفیق ایشان گمان بودی که بچیز خواهد بود و متوجه نشود
 که صدور این کفریات مختص بنیان اجتماع جناب سید ابرار بود و پس قبل ازین از روایات مابا و مجلسی
 در یافتی که این گروه در ملاک پیغمبر صلوات الله علیه و سلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند بخانه جبرائیل
 بیکی مانند آن که انقباض و حیات القلوب و دلیل است روشن و مجتبی است میرزا بر مقلوبین است
 اما اینان میگویند که در حیات متناهی می انطباق کلی خواهد یافت کما سطره انشاء الله تعالی

دلیل بر صحت و رد بعضی از روایات است و آنرا که از او گرفته اند که غدا بگویند عقیبت
 قیله از آن زمان که حدیث اخوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت الطباق این سخن
 نیز برخلافی باشد بین سید که مجلسی اینها را و کسانی که این بزرگان را معاذ الله احکام آخر و مانند کفا
 و شریکین می دانند از حالات است بخلاف قبولین سانی اما سید که اگر بعضی از آنها را رد و ترجیح
 یابند و بعضی را بپذیرند و با باند بپذیرند و نه هرگز مخالفت اصول با سید لازم نمی آید زیرا که روایات
 ایشان بعد از این خاموشی است که بعضی بعضی خفت تا ششم جمع می شده بود بخلاف حال خلفای پیشین
 شیعه که بطور واضح این نجات بعضی و گرفتاری بعضی دیگر در هیچ حال امکان ندارد و کسانی که حق
 شان قابل تخلیه غدا بپذیرند تفصیل نمیکند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی غدا بپذیرند
 خواهند بود و همچنین قابل دخول عرفانند نیز بر ایشان قاطعیت همین اعتقاد دارند و طائفه که نجات
 آنها نیز تفصیل بکار نمی بیند پس اگر نجات بعضی از آنها و گرفتاری برخی دیگر قابل شوند خرق جماع
 لازم می آید و در مقام برابری دفع توهم کجای عبارت کتاب ضالمه و امام عظم علی کفای می یابیم
 الْمَكْرِبُ لَعَلَّكَ أَفْرَاقُ قَالَ النَّبِيُّ حَرِّكَ يَأْخُذُ عَلَى حَرْبِي وَكَاشَكْتُ فِي كَيْفِ مَنْ حَارَبَ
 النَّبِيَّ وَأَمَّا صَحَابَةُ فِي الْأَمَانَةِ فَقَدْ اخْتَلَفَ قَوْلُ عُلَمَاءِنَا مِنْهُمْ مَنْ حَكَّمَ بَكْفَرِهِمْ
 لَا تَهْمَدُ فَعُولًا عُلَمَاءُ ثَبُوتُهُ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةٌ وَهِيَ النَّصُّ الْجَلِيلُ الدَّلِيلُ عَلَى الْإِيمَانَةِ مَعَ
 وَدَعَاهُ خَيْرٌ إِلَى إِيْمَانِهِمْ فَسَقَاهُ وَهَوَا قَوْلَهُ اخْتَلَفَ هُوَ عَلَى أَقْوَالِ ثَلَاثَةِ أَحَادِثٍ أَنَّهُمْ
 صَحَابَةُ وَنَحْنُ نَحْنُ لَعَلَّكُمْ اسْتَحَقُّوا الْجَنَّةَ الثَّانِي قَالَ بَعْضُهُمْ أَنَّهُمْ مَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ إِلَى
 الْجَنَّةِ الثَّلَاثُ أَنَّهُمْ أَرْضَاهَا بَرٌّ وَنَحْنُ وَجَمَاعَةُ عُلَمَائِنَا أَنَّهُمْ مَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ الْكَيْفُ
 الْمَوْجِبُ الْحَاكِمُ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ لَعَلَّكُمْ الْإِيمَانُ الْمُقْتَضِي اسْتِحْقَاقَ الثَّوَابِ دَلِيلٌ
 آنکه در این روایات بعضی روایات بلفظ اعتقاد و بعضی از احادیث بلفظ مژغ و مفید کرده اند دلیل بر
 از این ثبوتات فسق و حدیث است فذلک هو المقصود و لکنه ما یخرج من حملا

عَلَى الْخَلْفَاءِ فَإِنَّهُمْ كُنُوا عَلَى صَوْلَتِهِمْ الْمَقْدَرَاتِ وَفِي حُكْمِهِمْ كَمَا مَسْرُوكًا عِنْدَ جَمْعِهِمْ
 وَكَأَنَّكُمْ عِلْمُكُمْ بِهِمْ فِي هَذَا الْمَقَالِ وَكَأَنَّكُمْ تَقْصُرُونَ عَنْ أَنْ تَبَيَّنُوا كَفَرْتُمْ بِسَبَبِ بَيِّنَاتٍ كَمَا لَوْ لَوْ
 مَرَدُّهُنَّ أُولَئِكَ تَقْصُرُونَ لَوْ كُنْتُمْ بَيِّنَاتٍ بِطَبَابِ كَرْدِينَ بِطَبَابِ وَشَرِّهِمْ عَرَفْتُمْ أَرْفَعُ فَصَحَّحُوا بَلْغَاكَ
 كَلَامُ فَرَقَ تَامِي خُلُوفَاتٍ تَحْتَ كَلَامِ حَضْرَتِ امِيرٍ وَخَالِقِ بَعْضِ سَمَوَاتٍ أَرْجَاهُ سَبْقَةِ الْكَلِمَةِ عَمَّا لَيْسَ
 خَلْفَايَ لَمْ يَشَأْ وَتَبَاعُ شَيْخَانِ بِنَارِ مَرَادٍ نَبَاتٍ وَهُوَ الْمَطْلُوبُ وَجَدْتُ أَنَّكَ مَوْلَى رِسَالَةٍ قِيدَ عَلَى عَقَابِهِمْ
 وَبِصُورَةٍ أَرَادَ شَرِّهِمْ وَارَادَهُ كَفَرْتُ وَنُفُوزَ دَاوُدَ وَوَرَزُومِ ابْنِ قِبَا حَتَّى نَظَرْتُ بِذِيَبِ وَاصُولِ
 فَرِيقَيْنِ فَرَاتِي وَاحْتِلَافِي بِذِي غَيْبَتِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَلَيْلِ تَحْصِيْمِ
 أَكْثَرُ جَمْعَةٍ لَمْ يَزَالُوا اِقْتَصَايَ أَنْ مَيَّ كُنْ كَمَا اسْتَدْرَجَ بَيِّنَاتٍ وَارْتَدَّ أَدَانَهَا كَذِبَتْهُ بَاشِدُ حَسِي
 اسْتَدْرَجَ زَمَانُهُ بَعْدَ نَوَاحِي كَمَا يَطْهَرُ قَاضِي نَوَارِ السُّيُوفِ وَارْتَدَّ أَدَانَهَا كَذِبَتْهُ بَاشِدُ حَسِي
 بِاعْتِرَافِهِ وَحَضْرَتِ مَوْلَى تَوَانَدُ شَدَّ فَعَلِي بِذِي بَيْكُومِ كَمَا اسْتَدْرَجَ زَمَانُهُ بَعْدَ نَوَاحِي كَمَا يَطْهَرُ قَاضِي
 أَبُو بَكْرٍ صَدِيقِ سَيِّدِ كُلِّ بَلَدٍ بَرَّكَ خِلَافَتِهِ قَرَارِ بَاقِيَةِ مُنْطَبِقِ نَبِيٍّ وَخِلَافَتِهِ قَبُولِ بِلَافِي خُصْرَتِ صَبِيحِ
 أَبُو ذَرٍّ عَمَارَةُ سَلَامَانَ حَذِيفَةَ وَجْهِهِ مَسْمُومَةٍ وَحَضْرَتِ عِمَاشُ فَرَزْدَةِ الشَّيْخِ كَمَا شَابَهُ الْكَلَفُ وَنَقَضَ بِلَافِي مُنْطَبِقِ نَبِيٍّ
 چنانچه در آیه ای که خود ثابت است و صحیحی انشأ کرده است و لیل و هم آنکه صدق است
 اخبرنا که ساجد بن یحیی بن محمد بن ذکوان الشَّيْخُالِ در روز قیامت ایشان خواهد گشت از اصحابِ قَرِيبِ مَنَزَلِ
 وَفِي الْمَكَانِ وَجِلِيلِ الشَّيْخَانِ فَخْمِ اسْتَدْرَجَ زَمَانُهُ بَعْدَ نَوَاحِي كَمَا يَطْهَرُ قَاضِي نَوَارِ السُّيُوفِ وَارْتَدَّ أَدَانَهَا كَذِبَتْهُ بَاشِدُ حَسِي
 تازه در آخر نسخه سلیم بنی که سابق حضرت امیر ابو ذر و سلمان بمقداد مکرر این حدیث موجود است و دلالت تمام
 دارد که این نسخه بمقبولین خواهد گشت و الفاظ حدیث بطریق نسخه قبریست که در آن الحذف قوم همین
 حَبِيبٌ وَفِي اَهْلِ الْمَكَانِ مَتْنٌ فِي الْمَدِينَةِ عِنْدَ حَتَّى إِذَا وَقَعْنَا عَلَى فَرَائِصِهِمْ وَدَاوَنِي اِحْتِلَافِ
 دُونِ وَاحْتِلَافِهِمْ ذَاتِ الشَّيْخَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ اصْحَابِي اصْحَابِي فَقَالَ إِنَّكَ تَدْرِي مَا
 احْتَدَوْا لَعَنَهُ لَمْ يَزَالُوا تَدْرِي عَلَى عَقَابِهِمْ لَمْ يَزَالُوا تَدْرِي مَا مَضَى

نیز از محل انجید بن خلفی ثلثی است چه رفت مراتب جلالت مناقب بر مقبولین سابقین البته
 سلم الثبوت است بخلاف تخمین فی النورین که این عوی بصورتی ایستاده و در میان کتفین و شکره
 اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد بقرار تحریر آن بنابر حق ضرورت بیجای نماند و تمام این کلمات
 اقتاده در معنی گذر و فی تفسیر ایل بابت و یقینت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم یسبیه بابت
 کمالی زینت و کانت مخرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فی غزواته و کانت
 الجرح و کان اُسبها معهما فاراد ان یمنهم و یدراجح فحلت علیه و قالت ابنتی الی ان نفر
 عن الله و رسوله فرجته فجعل علیه رجل فقتله فاخذت سیفها فجعلت علی الرجل
 فصرخت عافیه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بارک الله فلیک یا نسبیة
 و کانت رسول الله صلى الله عليه وسلم یصلها و یدها حتی اصابتها جرحات کثیرة و
 حمل ان قیمته علی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال روئی محمد لا یجوز ان یمنی فصرنا
 علی رجل عافیه و کانت فقلت محمد و اللات العربی و نظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الی
 رجلا من المهاجرین قد التی ترسه خلف ظهره و هو فی الهیمة فناداه یا صاحب الدرس الق
 ترسک و سئل انک تفرج فی ترسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا نسبیة
 خدی للترس فاخذت للترس و کانت تقابل لمشرکین فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الیه وسلم لمقام نسبیة افضل من مقام فلان و فلان و کانت یمنی موضع الحاجة انزل
 باسراع ترجمه این است و با بلا اتم توجه باید شد بقراینکه از زمان نسبیة خبر کتب نیده در حدت مایه بود
 او را بنگاه می که خبر و کار او کند و پیش از آن جنگ همراه بود و چون است که بگریز نسبیة را و او را و کلام کرد و گفت
 ای فرزندان خدا و رسول میگریزی و او را گردانید تا آنکه مردی مشرکان آن سپهر که کرده او را شهید کرد و پس بنسبیة
 سپهر خود را گرفت و بر آن کشید سپهر خود را و او را گشت حضرت را و تشیع کرد و گفت خدا بر تو برکت دهد ای
 نسبیة خود را و او را پیش و می حضرت باز شد و نسبیة و سبیلان فخر در اسم هر کرده بود که آسبیلان حضرت

تا آنکه حجاجات بسیار باورسید این قمیه بر حضرت حمل کرد و میگفت محمد را بین بنامید من بجای
 نیام اگر اواز من بجای یابد پس ضرری بردوش حضرت زد و فریاد کرد که ملات و عر سوگند بخورم
 کستم در حال نظر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنامد از آنها جبریل فتا و که میگفت خست و سپر خود را پیش
 او بخت کرد و حضرت را ندانند که ای صاحب پند از سپر خود را ببر و بسوی جنهم او سپر انداخت و حضرت
 نسیمیه گفت که سپر را در این سپر برود و با مشرکان قال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسیمیه
 دفاعی را و اسرود بهتر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان حتی کلاسه فی حیات القلوب به گاه علی روئس
 نسیمیه بر خلفای ثلثه ترجیح میدهد و فرار ایشان را با و از بلند بیان کند و گفت و تجمل و قرب منزلت ایشان
 نزد سرور انجمن جهان کجا باقی ماند و بدین سخن مسکین قطعاً یقیناً رسید که هر چند این بها و اشیای
 برای کسری خفشان خلفای ثلثه این روایت او و اما نقد النسیمیه بحال شد بدین مقدمه باشد و لیکن مقتضی
 اصلی شان حظه تیر شجاعت و شجاعت خیال میر و عین خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر و
 بر آن در که حفظ و تصبانوی بگوشت و شش نسیمیه واقع شد و ثبات قلب تر جهان شکار بر آنحضرت
 از وی بخواهد و یافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که خیاب میر کبیر هم سیم و شمر که منصب او
 نتواند شد با وصف آنکه البسیه از دست کفایت شربت بهادت چشید لیکن هرگز نسیمیه انصرافی و غیر
 زدند و بلکه بعد از آن همه سوانح بجا فرستی تو شود و مانند شیر میخیزد و هر گاه او را شمشیر بدست آید
 چند آن او شجاعت و شیر و درانی و دلیری و او که قصه رستم زال و در خیاب این میر زال اند فسانه عمر
 می اصل می نبات نماید و العجب کل العجب که ذوالفقار برای او تروال جلال بنیادگر از
 آثار تهر و دلاور او چنان بنمود که هرگز احدی از کفار از دستش جان سلامت بر دس مراد از فلان
 فلان ظان اصول شعیان خیاب میر و عمار را بر و خدایه یاد گیر مقبولین لسانی امامیه باشند که در خیاب
 شویا بودند و پشت اوند که سابق خلفا ثلثه علا و لفظ افضل که مقام فلان الخ خطاب بر هم نهاد
 این سخن رسید که هر که خلفای ثلثه را اراء فخریه درین صورت می یابد که این همه بزرگان اول شجاعت

شکر باشد و چگونه دلها سی اما می که هر کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
 برین مضمون قرار خواهد گرفت بخلاف مقبولین شیعه قدس بر النصف این همه که میشنید حرفی
 جنگ احد بود اگر حال دیگر غزوات از کلام مجلسی روایات معتبر است قوم در با جنگا را شدند
 با تو گویم فی الجمله بر تفصیل این معلوم خواهد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در اکثر غزوات ایشان را با لیل
 و خوار فرموده و اینها از دست مبارکش خوار بها کشیده اند مثلاً در غزوة ذات السلاسل و غزوة خیبر
 نصیب و امام عظمای طوسی طبرسی و طبرستان و در صفات ایشان بعنوان است که با قبر مجلسی رحیات القلوب
 ترجمه آن پرداخته مخصوص آن که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را با چار نه از نفر بر سر کفاز فرستاد
 و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و مار از روزگار ایشان ببارد لیل بیکر یا گرویی از مسلمانان ملاقاتی
 کرد و پیام او انمود و گفت بکرات و اگر قرابت تو مانع نمی شد ترا با جمیع استقامی تشتمیم کردید که با شما کار
 نداریم و نخواهیم که محمد را با علی قتل رسانیم ابو بکر یا لشکر خود گفت که سوئی مدینه قصدید یا علی عسکر بیرون
 وی را تشتمیم چهل و یک روز قبول نمود چون بدین رسیدند حضرت فرمود ابو بکر مخالفت من
 کرد و می گویم بعل نیاورد و عی شدی پس بمنبر برآمد و گفت ای مسلمانان ابو بکر را امر کردم که
 اسلام عرض کن و بعد متناع بجای و مشغول شود و بجهت نام و از لشکر رسید با عظم نکرد اکنون که
 جبریل عمر امیر شما می عمر و در میان من که ابو بکر کرد القصه هم گریخت و جبریل خبر داد و حضرت بمنبر
 و فضیحه او معاذ الله بلامرئیه باز خطاب بفرمود که نافرمانی کردی و خلاص من بجا آوردی و عیان
 را می خود نمود خدا قبیح گرداند ای ترا اکنون علی امیر شما را آخر القصه بطولها یا بجملة قصه
 در میان آن بود که عدم تطابق لغت منازل خلافت و ابایا منوعه جدید ثابت کرده شود و قیافه و انفا
 گذشته که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدست حقیت زبان صدق تر جا خود اصول امامیه چنین در و انبیا
 سجده ششم وقت طلوع است و طایرین دلیل خشاک خرد و پوشی چاره ندیدند الی غیر ذلک را مقام
 الهی اتحیی کثیره طرفه تر آنکه در و نیاد بی تذلایل باشند و حال آنکه حکم با سلام ایشان نمودند

روز قیامت که در آنجا است رسوایی آنها با وصف کفر مقرری شان در آنوقت روانه اند و اگر با اینهمه
جلالت شان و فضایل بزرگان بحال خود باشد عجیب نیست که اینها نزد جناب میرزا علی علیه السلام بحضرت
منزلت جلالت قدر در رفع و ذکر لیاقت غلام شریف شده باشند که هونی الواقع که لک حیرت دیگر آنکه محبت حضرت
خاتم نبوت را در باره شخصی علی الاطلاق و بی آنکه کمال سلام او در بحث امامت پندارند و اخلاصیت و عطا
مرتضوی از آن بابت چندین شیخ مفید علی را روی الحاقی فی حسامه در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر از ره گذر
مشبهات نفس باشد نسبت بلکه بنابر استحقاق تصافات محبوبات کمالیه است و هرگاه کسی چنین
خدا باشد تصف بحالات تصور و مقوله بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریر و در مرتبت خلفا راشدین از
جبرائیل اعتقاد کنند فاعلموا یا اولی الابصار والنظر والی رفوات بهولاء اکبار و تکلف علی بنده الادله
القاهرة القاطعه تلك عشرة كاملة باقی ماند تطبیق اوصاف عشره بزرگ مقبولین کما تشیعین تا
این میگویم که هر صفت مذکوره در حق ایشان بر جا خود مثل بدیهه اولیه است اما الصحابه
فصیان الاحتیاج الی دلیل بر آن لا یتوقف علی التوضیح البیان بر آنکه فهرست امام عظم طائفه نجفی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمر و کتب حسین عضا کثیر و نقد الرجال بن داود و خلاصه الاقوال حضرت امام عظم و دیگر
تخلص الاقوال و ترجیح المقال و مجالس المؤمنین و تجار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره بسیار بلکه بشمار دالات بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان ابو ذر و عمار و غیر هم من المقبولین در ادعوا اینکه ظهورش مثل آفتاب
النهار هویدا و آشکار است و انشاء الله تعالی نمونه آن از کتب متداوله قوم در حق بعضی از آنها بعد از این منقول
خواهد شد اما رفعت منازل و کثرت فضایل بر آن نیز بر السنته مخالفین از همین اومی است لکن
چند حرف در مقام گفتار کم لا باقر مجلسی در بحار با خصوص باب پنجاه و نهم از کتاب حایب القلوب میفرماید که
بسته خبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین از احوال ابو ذر عتار سوال کردند فرمود که علوم او است و شرف
است که از آن چیز بیرون نیاید پس حال حدیث پیچیده فرمود که نامهای منافقان یا در کثرت بحال عمار را

پرسیدند فرمود که موسی است که مغر استخوانش را ایمان است و فراموش کاری بود که چون یادش
 می‌ورد نذود و تند گری شد پس از حال عبد الله سعید پرسیدند فرمود که قرآن خواند و نذر او نازل شد
 گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او در یکتا بی پایان
 الی آخر حدیث و نیز در حق خدایه از انجمن و یست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار بخود و
 آگهی بود و نیز از جمله مقبولین مذکورین دیدن رقم است که حضرت امام عظیم علی خلاصه الاقوال و حصا
 تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیر المومنین و سابقین نوشتند و از متشیعین برداده که فصل
 جاشی بر وجهی سبزه در هم در صوامر جوین بنابر تجوی و جهاد بیکه در سر و از بد مذکور از جمله
 و فجار و اعدا حیدر که از سرده باشد و اگر او شایسته است که وی بنابر تعداد و احداث بمقتضای حدیث
 اطهار ارتدات الصحابه کلمه الاطلاق فلان باشد عمار از مرده معاندین این بیت و فحش فیض ایشان مجسوس
 پس در مناسبت این تقریر کلامی نیست خدایا اتفاق و نعم الوفاق مختص حال عقل و خلاصه نقل است که ششم
 مرتضی مصنف بعلوم عقیدت نزد حضرت مصطفی مقبول نباشد نظر کنی بحديث امامی و در ویتا خوب
 که در اینجا نقل میگردد و بوجودش از اخبار عظیم از ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 اولیائى انما اهلک و انت منى و هوک و هوک و شیعتک شیعتى و اولیائى که
 اولیائى و ثوابک مضمون و است ابن عباس در باب صحیفه که بنامش محفوظ محل هر یک با پس بود
 و بنی ماسعین بنیفا و شهد از جمله ایشان بلال خادم رسول تعالی است که خوبی و بزرگی و خلاصه در سوره
 زبان کار را در مسائل گذشت فلا نصیه مرقه آخر و محاسن و شیرین از فضائل و کمالات و مغربیت
 و از انجمله جابر بن عبد الله انصاری است که بقول بن عقیده که حضرت امام عظیم در خلاصه خود نقل آن کرده است
 البته شایسته منتظم بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس است که عمل مذکور و دیگران نیز بمح
 پرداخته و در مناقب از زبان مجرب صواق و انبیا و فاطمه و زینب و ابی امیتا امام
 عظیم طوسی است اینست از امام رضا علیه التحیه و الثنا که آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که حرمت هر دو حق

عم من عباس عایت کند که او بقیه پدران من است و ایضا پسند مقبره از این عباس من است که
 که فرموده که از ارکاند عباس از ارمن کرده زیرا که عم آدمی شنبه پدر او است بخیر ذاک من ابروایت
 آورد و اما مجلسی که کتابه الکبیر اعظمی بجا را لایق و کتابه الصغیر اعظمی حیات القلوب جمیلا امامیه در قم حضرت
 عباس از انقیاضی احباب زمره سلمان غیر او نموده حال علمای قوم درباره رعایت است آن بزرگوار
 که عین جبریت مصطفی بود و مختصر بطریق اجمال و ایجابات و خواهم گفت که این بزرگان در طبقات
 آنجناب نیز خرقه دارند و فکرو دارند و قول و اولیاد و اسفی الی المشتکی و از انجمله حضرت عبدالعزیز است
 که بدست هیچ مصلی و مصلی او از مجتهدین و تصاویر و احادیث آنجناب است حیث قال فی خلاصه
 الاقوال کان محبا علی علیه السلام و تلبیکه و محاله فی الجلاله و الاخلاصه و کل
 المؤمنین علیه السلام اشهد من ان یحیی و از انجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احادیث
 و التباقی آن برین بزرگان باره تراجم شان و شرح و حالات استماع واحد
 آنها بحواله قوه منفصله نقل خواهیم کرد باجماع در رفت منازل این گروه صدق حدیث و فیض السنه
 علمای قوم پیش از این بر امون و طریقی نمی گرد و از پنجاست که تشریحی در ابرام مطاعن حکیم فاجان
 سگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزلوا مریدین علی اعتبارهم من فارقهم و لا انکسبت مکرزیکه و مریدان
 در حق آنم و هم که حضرت رسول خدا را بنظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که اینها صحابه
 من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرید بوده اند بر ایشان نهائی خود را از دقیقه که تو مفارقت کردی این تصور
 نمی شود مگر گویا اینکه از او آخا بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسانی که از او آنها ظاهر باشد حال آنها
 بر مجلسی شخصی نخواهد ماند و فلیف علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصحاب در حق آنها دلالت
 میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهى لفظه اما بول الی الشیاء
 محل شفا خاتم پیغمبر این مقام عظمت و استعفاف سید السو جان پس گو یا از اجلا بدیهه است
 نه جای آنجا و فرشتا علی سخن مخالف و در خصوص این مقام نیست که شفاعت از کتاب صحیح خوف از ویر

و شدت و تکلیف اخروی بر نصیحت فاضل مجلسی در حق یقین و غیر آن بمقتضای دلالت حدیث شریف
 که ذخیره شفاعت مختص بر اهل کباب است صورت نمی بندد و در کتاب کباب و صد و هشتاد و نه نشان
 در اصول امر و نیست جوایش که نکند مخالف یکایست بلا محبت حواله قلم می شود که اما احش
 بر لایل بسیار و بر این بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد و عموماً و خصوصاً اما اول پس از آنکه محققین
 ایشان بجا آورده و کشتی در کتاب سمار الرجال و انبیاء و اشیاء و از امام باقر و صادق علیهما السلام
 روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب سالتاب مرتد شدند مگر کسی که همان ابو ذر و مقداد و
 گفت که عمار را چرا ذکر فرمودی حضرت فرمود که اندک سیلی کرد و بزود برگشت باز فرمود اگر کسی
 خواهی که هیچ کس نکند و ترددی در وجوب متابعت مرتضی بهم رسانیده آن تعداد و پس این روایت
 در اکثر کتب ایشان منقول و مرسوم است و مضمون آن با وصف محض بودن بقبر آن و دلالت بر
 مضمونی سیر لیس از تعداد واحد و جمیع مقبولین اما به غیر مقداد ثابت شد و اینهم بمحض شریعت
 که ابو ذر و سلمان نیز از مالکین خلفا و ناکسین فاقست مرتضی و سرودین درباره کفایت است
 سید اوصیاء و کو اجماع نظر اهل بعضی اوجوه بودند سکنه که نظریه بعضی از روشا یا شل مقداد بود و لیکن
 بنیاد این تمایل بعد از ملاحظه حارج اصول احادیث معتبره یعنی اصنافی و جمیع متبیین است و مقداد
 نسبت به دیگران بعد از اثبات تحقیقی و الا این احادیث با هم که مقتضای مذکور بود و این حال
 مسکاتین ایشان و از جناسی احادیث دیگر که در شناسایی آن نزاع طلق اندازیده و علیهم السلام شهادت
 جلوه گرفته شود که در این بین توسع و مجاز و رجوع این گان بعد از تعداد و شریعت و کتب و کتب و کتب و کتب
 عرفت آنفاً غالباً نسبت نیست پس از دور و پاره آوردند در نه مدلول و اما یک خزان اهل بیت اطهار است
 که او در مضمون نیست و روشن است او بسیار کشیده که هیچی انشا الله تعالی و می دانند او است و است و است
 حق البقره که از حق می آنچه درین کتاب مذکور است بهر صورتی که انکارش از این مذهب است و لیکن
 و بخیف نانی و شناسها حواله نمود و در میان این خلافت نگامه کارزار که فرمود تا باید نفس و کلمه

بعضیست شهادت مرقی در باره حدیث تا بوقت و ناظر بهین است که عمار یا سرور کان را بعد از
 نبوده بلکه زبیر که در وقت بر فاش شدن بی ثبات فشرده و از مطالعه بحار و ترجمه آن صحیح معلوم است
 و زمره را بعدین یا بعضی ابو ساسان انصار و غیره را شمرده اند عمار یا سرور کان عجلت التیة بر حسی صفا
 محمول خواهد بود و بر مقتضات مخالفین عیان است که زبیر با وصف پوشش از اهل عقوبت و نکال اصفا
 شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بد او گیر قیامت گرفتار آیند بر اصول
 اما سیه بعید نباشد و محقق نماید که برای اخراج عمار و احوال زبیر در ارکان رابعه چگونه برین
 بسند کنم زیرا که نسخہ سلم که زبیر حاضر است در صدر آن بن حدیث از سلمان مردی است قال قلنا
 عن الکلیل حمل علی فاطمة علی حمار واحد یسیر الحسن والحسين علیهما السلام
 فاکتدع احدا من اهل بدایع المهاجرین وکلمته لا انا فکلمته وکلمته دعه
 النصیر فها استمعوا له الا اربعة واربعة واربعة واربعة ان یصبحوا محققین رؤسهم
 معهم سیالهم علی ان یبایعوا علی الموت فاصبحوا یوفاه منهم الا اربعة فقلت
 لسلامة من لا ربعة قال ناوا ابودر و المقداد و النبی و العوام ابن مال کثر من
 کان رابعه علی مقداد و جال خوش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست چرا که او این سو بود و پیش مثل فواد و ایل بود
 قسوس بطون و ایات میعاد و کمالی علی بن نظر الی غاوت الکشی بودار الاعما و از نجاست نبیه که کثرین
 نام و درین موهب و نوکره پس کذا رسیده است که شهید ثالث نه سبب انبیه در فهم منی حدیث یعنی ابرار انار
 الا فلان فلان بنیة حفظنا انما مومن سببی آنکه بکینه احاطه نماید غور و تالیل بخاری و مصابیح شریف و زوجه حقیق
 ان مراد الکشی من الصحابة من عدا ذوی القرابة من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و من عد
 ان کرمه من مشاهیر الصحابة الذی کما و ما یحکم علیه النبی صلی الله علیه و سلم و المؤمنین المسقعات
 للنصیر الحکام فی شان امار المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة یومنون کما یروى و ما یحکم
 و قد کما یومنون علیه و فاطمة و السبطین علیه السلام و من کان معهم من بی هاشم

و تابعین و معالیهم مع ظهور ان الکشی که یقیناً از زمان هم قبیلت الطائفة الکثره
 التي لم یکنوا من مشاهیر الصحابة المستمعین للنص سایلین عن شکیب که از زمان هم قبیلت
 ان ذکر ان کثرت تالیفاتهم لکن لا یکن شکیب که از زمان هم قبیلت الطائفة الکثره
 منقرضی غیر از آن که در نفس الامر مخالف روایت مسعودی می باشد از امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که بعد از
 باقر مجلسی در مجاری معنی آن خبر این نیست که کسی از رجال طایفه اصحاب راه از او بشنیدند مگر جابر که علی
 بن ابی طالب مقدار دو سالان و ابوذر که شریک بار در خیر فخر و توفیق تسلیم آید و حضرت عباس
 عقیل و فرزندان ایشان پس می یابیم من نبی ما شمر را درین حدیث خارج از بحث پیدا می کنیم باینکه کسی
 صحابه باز ساختند از او و احدی سواي مقدار دو سستی تواند بود زیرا که مقبولین بسایه شیعه که اسامی بزرگوار
 از آنها قبل ازین منظور شده باظهار اکابر ایشان ملازمین صحبت شرف البریه و خواص انتخاب شده می شدند
 و در حضرت انحضرت و استماع اینها انصوح علیه مرصع را بنظر شکل در پی بر السند امامیه است و در صدر این
 فصل بالا جماع حال ارتداد و احدی ایشان یافتنی اکنون مفصلاً احدی این صحابه که بار از حدیث روت
 و غیره بجزترین وجه با بنات می سازیم باز خود را بسواحد حضرت عباس و اشال ایشان با خصوصین اصل
 تشبیهین توجه می گیریم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طریق امامیه
 خلط گفته در اصح الکتاب قبل الفرقان لالت دارد بطریق سیما سابق دارد و میگویم تا دریافت شود که احادیث
 رفضه در باره بزرگان شرف المخلوقات برین پنج وارد است و یا اینهمه عیوب خائلیها علما طایفه لالت
 و بلند و از راهش عظیم می سازند و بدو می فرزند و لای اهل بیت و منتسبین ایشان کردن می فرزند
 پس آنکه ارتداد و بهر و معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن کمال بیان تبدیل اخلاق
 می گویند و از غیر ذلک من ابیارت صادق می آید و بهر گاه تصحیح مرزا محمد کشمیری در تفسیر
 بزرگان از صحابه یا امیر اول مراد نیست لاحاله ثانی معین خواهد بود و مختصر سبب بی معلوم می شود که
 اصحاب مذکورین که چه مرتبه اسلام ایمان از دست ندادند و در کفر و ارتداد و شریک نیفتادند مگر از

بخدا سوگند میجویم که تو امیر مومنان هستی خلافت بلا فصل ترا سزاوارست هست خود را در از کن
 بیت کنیم حضرت امیر فرمود اگر بر این سرخ و آید و دست میگویند پس و اصدقم تر و من بهتر از شما
 تا با مخالفین جهاد کنیم پس امیر المومنین سلمان مقداد و ابوذر تر است بدند و دیگر کسی بهتر از شما نیست
 شرف حضور یافتند و امیر المومنین بآن فرمود که در روز اول شاد و باده بود با مختلف بکار بر و خدا و گفتم پس عمل
 در زندان بود امام فرمود که بعد از این سوانح او همراه امیر المومنین قتال کرده و شهادت داده لیکن بهتر از شما نیست
 شد که قلوب این مفسرین غیر حلقین و سهم حتی عمار بن یاسر نیز بجانب اهل البیت و هو المطلوب از بی مقام اینهم ظاهر
 که شصت عمار یاسر خیال در پنج مجرای غفلت مستغرق شد که بعد از سالها در از پیدا کرد و دید و فوت خروج حضرت
 امیر المومنین اتفاقا بحسب و صفین میارشد و بر ساحل خات رسید تا بدیدگان که از سر تا قدم طواریا
 بنودند اینی این صفت ایشان در احوال مرویت شد و عجیب آن خنده اقل حقیقه جهان نکر بود که شهادت
 حضرت سلمان ابوذر و بوقت موعود بمانند حضرت شرف حضور یافته باشند پس عمار بن یاسر تفصیل شد ایشان
 و مقام آتی بعضی زوایا و خواهر هم کرد و لیکن بطا افر و ابیات کتاب جفا مصلحت و چشم ندال اعتبار
 باقی نگذاشته زیرا که مصنف آن مروی نباشد و اینها را میاید قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
 يقول ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم لما قضا ان تد الناس على اعقابهم كما را الا فله
 سلمان و المقداد و ابوذر الغفاري و انه لما قضا رسول الله صلى الله عليه وآله جاء
 اربعون رجلا الى علي بن ابي طالب عليه السلام فقالوا لا والله لا نعطي احدا طاعة
 بعدك ابدا قال و لم قالوا سمعنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان تد الناس على اعقابهم
 انفعلو قالوا نعم قال فاقوا في عدا الحلفين فقالوا انما هو الا هو الا الثلاثة قالوا عمار بن ياسر
 الطمعي و كبره عاصم بن قال له مالك ان كنتي طمعي و انما الغفلة ان جوا فلا حاجة لي بكم
 انتم لم تطيعوا فخلق الله ابرك كيف يطيعوا في قتال جبال الحديد فلا حاجة بكم
 ازین روایت صحیح معلوم شد که هر چند حضرت عمار روز موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن چون پیش

بروقت مطلب نمود محبت و عدم محبتش هر دو برابر افتاد و از نجات که جناب سیر المؤمنین و اولاد طیبین
 و طاهرین و عمار از متخلفین شریفند اکنون رویت دیگر ازین کتاب هم از امام حق ناطق جعفر صادق
 علیه السلام در باره ابو ذر و سلمان توجه تمام و اصفا لاکلام باید شنید و باید دید که دلالت بر نحو
 اقل البر یا دارو یا نه عن ابن عباس رضی الله عنهما عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله انما اهل النار اربعة اربعة الله ان وحي عن محمد صلی الله علیه و آله و سلم ان
 منه الى وقت ظهر فعاقبه الله الى ان رسل الله عليه عثمان حتى حمله على قتب اكل لحم
 الكلب و طرده عن جوار رسول الله صلى الله عليه وسلم فاما الذي لم يتغير منك
 فبشر رسول الله صلى الله عليه وآله حتى غار الدنيا طرفة عين فاما هذا فبشر رسول الله
 فاما فابيض اكل قلبي السيف عينا في عيني من المؤمنين ينظر متى يامر مني سلمان
 و قتی بخیرت امیر حاضر شد که افتاب بلند شده بود و وقت حاجت خورشید ببل را منتقم حقیقی در دنیا بنویزید
 عذاب خرد شما که که گذشت زکدام احوال نصا خلفا بکافرا فلک بخش گردید تا آنکه مثل طوف شانی پیدا
 و ابو ذر عفا را وقت نماز پیشین مستحضر آنجا در رسید هر چند دنیا را از اجزای نیست مگر ازیر و شجایر و نیز در عالم
 بیا و افرا را بنید و عثمان را بر سلط گردانید تا بر شهر بر نه تند رفتارش کرد و حتی که سر میرا او مجروح
 گشت و بقول خدا اثبات حق گوشت نهانش هر خیرت عکاو از جوار حضرت سید الابرار او را آواره کرد و بدین
 افکند که انقض قهری نرد او بود علی مقدار حال صلی نرد آنمیر حاضر بود شهر شیر تیز بدست گرفته
 و چشمها خود را چشم مبارکش در خسته نادیده و چه فرماید و کدام وقت در نصار و بر و اهل عتساف لفظ
 بل من مبارز بر زبان مقدس جا کنایه و این هر دو حدیث در بخار نیز در مقام تزلزل و روت اصحاب
 و عدم تغییر و تبدل مقدارند که درست فلیتنبه له حالیا در روت و احداث ابو ذر و سلمان از نهان
 یا سر کدام حالت متغیر و کدام هم و در و با است اکثرین نام قطع و قطع موده آن توجه شود و از روت
 اخیر صحیح و یافت ملبیان کرد که این بزرگان مجروح و قاسر در کائنات در باره جناب

مرآتوی مصدر تغییر و تبدل گردیدند و بی از کتاب تکلف و مجاز فرمودی مؤلف استند فارقتهم را ایشان را
و آنهم از اینجا نبوت پیوست که تهر متقم حقیقی در خلا عثمانی بحال ابوذر صدوق امامیه مشهود شد و در
لوی رسیده از خدا رسیده حضرت امامیه در شب طاعن فی النورین که تعلق بواقع ابوذر دارد و بر اصول و
خویش سر محاذ له با حکیم مطلق و اراده عداوت با حضرت امیر خلیفه بر حق بر دارند و معظم کلمات ایشان در دنیا
متنبه بر زاری جانی و با قدر است الحمد لله علی ذلک شکر خدا شود سبب خبر که خدا خواهد به خمیره و کما
شیشه گرسنگ است امی معاشره مضین احداث واقعی مقبولین الی تشیع تا شاکر فی است
که روز غدیر رضی قطعی خلافت بلا فصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعه غدیر را با هزاران مجازات و کرامات
و در انصاف قطعیه خلافت مرصع نور اشرف روز بزرگ شیعیه ششم خود دیدند و عقدا را نسخ با تفسیر و تفسیر
و تازندگی خواب خاتم النبیین بان عقیدت ثبات قرار ورزیدند و کج و ذوات سرور عالم قلوب ایشان منفتح
شد و سالک راه مخالفت مرصع گردیدند و حقوق اجبه انجبار یکسر فراموش نمودند و و عا بنی صبر علی الله علیه
آله و سلم را که داخل من خند است بر خود مطلق فرمودند برب ترب و این موار از امور خود منکره بود و از
البته بدایع و اشعار با یک گفت نه انچه از خلفا را شنیدن اصول متشعین صدر یافته که بصر صورت معنی اعاده
و نباش نمی گذارد و کما سبق تقریریه و مخفی همانند که هرگاه متبصری در هر سه روایت اختصاص فی
التهال بانند که عذر و امان بنید البتة تطبیق این قصص مختلفه در روایات جدا گانه با این طور بگزیند که نفسی
تخلیق از عمار یا سر و در مباحرین حقیقت و معنی خویش محمول است بحسب اثبات آن بر مسلمان ابوذر
مقداد لیکن فرق مباحرین و عمار یا سر بنابر خبرین همین قدر است که او سر تر نشاید ولی بظهر حاضر
بخلاف اینها که سر تر نشاید و نه حاضر شدند لیکن خبر مقداد احد از ابوذر و مسلمان بر وقت موجود حاضر
گشت و بر حقا عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم بستر نشیدن فقط اتمام محبت الزام بین
که سلسله چهار و حرکت میدادند و نه خبر دیگر کاش بدون تخلیق صحابه قبضه شمشیر دست گرفته حاضر
با یکدیگر بر سر تقدیر مخالفت مرصع از ایشان صادر شد و در بال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

نیست مکاره ابو جعفر کلینی علامی برای این و آن در کتاب خویش نگه داشته بلکه این کتاب بقول صاحب
 فوائد مدینه که ملائقی مجلسی الدلائل بقره اقل اعمی ناز و بنده وین الحدیث پند آیین حکم غربت من نیست
 النفس لامة حکم محض خواهد بود و چون من اهل حق از شمالین خرافات و عفتوات و حق مطهر علی دنیا
 حضرت عباس عم جناب شرف الناس منزه است احتمال تفسیر رواه و امه بداهه در میان نیست چه حال
 روایت عزو را از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب خود میگوید باطنها را هو حق بود و اگر مارند که از حق
 است که ایقول المعاصرین پس نیز مجال نیست که در حدیث قدح تواند کرد چه خودشن و غرض این است
 سطور اعتبار و اعتماد آن اعتراف نموده تکلیف که بعد ازین هویدا خواهد شد که خبرند که محض فایده این بلکه
 باوله قاطعه بر این سطح که در صورت خیالی که اگر با مسیة قرار یافته مدلل می باشد شسته باقی ماند آنکه حضرت علی
 علیه السلام است پس عجب نیست که در حدیث سابق است زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب که امامیه برای تمام آن
 سعی بلین که برومی کار نیارده اند و در و مات است بلکه الی الان در ثبوت ایمان آن بزرگوار
 اکابر امیثیل مثل کلینی و تفسیر اهل بیت مانند آن حرف است قطعه کفتم بلکه بسیار از روایات که نه
 کفر و شرک است تا بوقت حضرت عبدالمطلب معصوم بودند و نش از صغیر و کبیر چه رسد در مقام امری فرج مبارک
 عوام بلکه انحصار و تمت اقل الانام یکی از روایات را الباء الکنا میگویم و مبلغ کثیر از حواله
 تتبع ما یرین می نامیم فی تفسیر القیامه محمد بن ابی عن ابی عن یوسف عن عمارة و عبد الله بن سنان
 فان ابی حمزة الثمالی قال لما سمعنا اباع عبد الله جعفر بن محمد یقول لهما سمع رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم یخبر ان الله اذ اراد ان یزل بالکون و وضعته کبر و ساد فجلس علیها ثم دفع یدیه الی السماء و قال
 لکم کبریا و قد یدانکم قال یا ربنا انک وعدت فی فی ارضی و ابی و عنی ان لا یقعد بهم بالنار و قال
 فاقول الله الیه ان الیت علی نفسی ان لا ینزل حبیبی الا من یتعدان لا اله الا الله و انک عبد
 و رسول و انک انما الیت فنادیهم فان اجابک فقد حببت لکم و عنی فیما البیة و قد
 الله علیه و آله و سلم ان الشیخ فنادیهم یا اباک و یا امما و یا عماما فخر جواسع فصرخوا انک رب

عن رؤسهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ترون هذا الكرامه اليكم فمضى
 الله بها فقالوا نشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا حقا وان جميع ما انبئت
 من عند الله فهو الحق فقال رجل من اصحابكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم مكة
 قدم على بن ابي طالب عليه السلام من اليمن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ابشرك
 يا علي فقال له اهل بيته المؤمنين بانى انت فاعلمى كتمت لمبشرافنا الا ترى اننا قد
 الله تبارك وتعالى في سفرنا هذا واخبرنا الخبر فقال علي عليه السلام الحمد لله على هذه
 نبينا امام صادق عليه السلام فرموا که چون گذر بنمبر صلی علیہ وسلم در حجه الوداع بر قبر پدر و مادر عم خویش افتاد و گریه
 بدرگاه باری عز و جود و شفاعت ایشان نمود و می آمد که من قسم خوردم که کسی بجای او قرار نگیرد و سالت در
 جنت خواهم بود ولیکن تو نیز مقبور حاضر شو اگر بعد رحلت بدینا قرار نبوت تو کنست بر حال زار آنهار رحم خواهم کرد
 پس حضرت شریف اود و با و از بلند ایشان را و خود کرد و منبت مجبور می از قبر پدر و مادر و قرار توحید خدا و سالت
 آن حضرت صلی علیہ و آله وسلم کردند و با رعایت نمودند چون حضرت امیر از سفر زمین باز گردید باین بشارت
 مبشر شد و شکر از روی بجا آورد و انتهای قصه حالات این حدیث را بنسخه گفتم از شهر الشیخ کما لای فی حق
 کفر و شرک حضرت ابوطالب از کتب معتبره دوم گوش کردی از جبر خدا چند حرف از اسلام و ایمان بن برد
 که منکر است باین غیبت است انما طایفه از اولیای طایفه بشمارند و بر جمیع اهل حق و یاران در آن
 در بر این اخفصار شریف است انما طایفه از اولیای طایفه بشمارند و بر جمیع اهل حق و یاران در آن
 امام صادق علیه السلام فرمود که اسلام آورد و ابوطالب بحساب عمل عقد کرد و بدست خود انچه بر او
 سه نفر است باز در عمل معنی این حدیث از کتابها الاخبار و استیخار صدوق از حسین بن روح
 نقل کرده که شخصی پرسید که غنی قول حضرت عباس و بر و جناب بنمبر صلی علیہ و آله وسلم
 هم تو ابوطالب بحساب عمل اسلام آورد و بدست خویش عقد شصت و سه نوبت گفت مراد گرفت که
 احد جوایز خدا یکی است عتاج و باز ملا می مجاز است و بنوع و و شخر این تاویل از بعضی چنانست

خویش نقل کرده و بنا برین و تائید تاویل برداختند از ظاهر آن حدیث است که اینهمه بر نور و انوار
 و باره ایمان فقط از زیر آفتاب قریش بود تا معاونت خباب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر جبر اکرم
 که اگر از ایمان خویش جناب سالتم بیکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند که ام مشرت وین و اخرو می
 شوم بود آیا این بزرگان حافظ اسرار می داشتند و فر اوان حیرت نیست که فرید معاونت و صورت تقیه
 از قریش پیغمبر خدایتاد صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفاء آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
 هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جل و عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی و شیخ اوس و
 تقیه ابوطالب آنحضرت هم کمتر از آن حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مدعی زید یون مطالبه میکرد و قاضی
 بطبع ثروت یون کوخت که وقت مطالبه خبر لفظ بلاس هیچ مگو علی و سن الناس خا هم گفت که مخزون
 مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت فخل شد و جناب خاصر باز گردید چون بوقت
 دعوی قاضی بجلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس تکرار کرد و در حواس او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
 مایوس شد و گفت که با من هم بلاس وجه دوم با عتراف مجلسی نگه داشته کرد و با صبیح مسجحه کلمه
 لا اله الا الله محمد رسول الله تائید شد و روایت این شهر آشوب باز ندرانی مقصد کرده آن نیست که چون
 چون محضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیای من بر من حضرت فرمود بحکیمه برادرتیم
 خوف میکنی و بر نفس خود از عذاب خدا نمی ترسی پس خندید و عقد حاضر و نص و عقد ابراهام بواسطی نمود
 بسجده کرد و امیر المؤمنین خیر است گفت الله اکبر بخدا سوگند که تپت یافت به برکات تو و مال قول
 حضرت جعفر نیز بآن می کشد و ازین وجه که فاضل مجلسی چشم ضا دیده صا هوید باشد که حضرت
 ابوطالب وقت مرگ هم به بلا تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز با اشاره ابجد و عقود و ایان کرد و در
 حساب آن بسیار استعجرا با عتراف مجلسی که گمانی بود بر بجمان تکرار فرمودند و بسبب حاصل نجات شدند
 و این هر دو تاویل از احوال و ایالات که گاهی حساب جل فرود آوردند و گاهی حساب عقود و مایل
 شدند و در حقیقت به گمانه بر نرفتند و باره تاویلات دیگر که خود مجلسی کاکت و سخافت آن بعضی

چوگان توانی کرد و ازین مقامات سرمنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکارا شده که از احاطه
 درود بوار خانه بایرون نگذاشته که الاغنی آهده برناویل دیگر درباره حضرت عبدالمطلب یعنی پسر کینه و
 ولایت تقویم اولین بدایت عقلیه غیر تقسیم است زیرا که مستلزم مثل سارست که مدعی است گواه است
 اگر ازین نزد چیز واقع نامی نشانی می بود البته حضرت عبدالمطلب بطریق ذیل خود ازین فاشه قبیح و اثبات طریقت
 فرزند و بلند خویش بآن می فرمود اگر زیاده قبول میکرد حاصل میشد و الاونه و بحیف شری شغول او و تشریف
 روایات دیگر که در افتاد شمرده اند شیعین بنظر قاصر رسیده نیز نمیدانند که این خردش را استبداد بسیار کشیده و
 نامی قریش سید و لیکان نام این مرد و همچنین یا ایضا بزبان صدق ترجمان حضرت عبدالمطلب و خواهران و گذشته
 مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین نباشد بر آوردن یک غلط و نمودن او و عجبی که از حضرت صادق علیه السلام
 سرزد و جعل شده باشد قطع سیرت برای حضرت عباس و فرزندانش بدو فاشه حضرت عبدالمطلب و ابا الله
 و عدم طریقت حضرت عباس شاهنشا کفای ندارد و نفوذ بالند و سبک آبار و اجداد و شرف المخلوقات
 در آن در افتاد و متکلبین افعال ناشایسته دهند و در حق حضرت عباس که مضرب نبوی از آبار انحضرت
 چنانچه فصل معجم و تفسیر منج السد و لطالب الشاد و غیره یاد کرده است که چون جناب سالتاب صلی الله علیه
 و سلم قبل از عام الفتح مع خود حضرت عباس را بکوه فرستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آن
 آنحضرت تاخیر شد آنجناب فرمود که در و اعلی و نیز در باره او فرمودند البقیه ابانی و چون ظاهراً است که قصیده
 از نصف بیان شنی می باشد لابد که حضرت عباس را وجود یک عم آنحضرت بود و حال ابانی آنحضرت باشد از نبی قدا
 احاطه بر کلامه این چنین روایات را در عمده کتب دینی ایمان خویش خرج کنند پس بر عقلای مس و رکاب
 مستحبی ند که اگر وصول امید به عدم طریقت ابامی جناب سید المرسلین عیاذا بالله بدین
 الشیاطین و اکثری زبانی ما شرم و علوین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیاء و مرسلین قبل و قال کنم کتابی
 بالاستقلال باید نوشت تا چار و اینجا بر قاعده کلیه که بر تمامی جزئیات خویش نشیند و بر فرود خود طلب
 گویند اشعار نام من بعد پیدا از احادیث که اصل این اصل است می شمارم آنگاه توضیحاً لایم حید

اشال را با بیجا تمام در عرض بیان اگر مسمی بداند که قانون موجود که از باب نفس برایی ناصبت کابر
 جنگ بران میزنند و در زده عثمان بنشد اضاب می نوازند و رگ جان اهل سماع را از زخمه حرورت چون
 تار طنز و نغمه عفا با نوا چکا و کیشور و فریاد می زنند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه و کامل
 علی الاطلاق و هر که لیاقت نیافتند شسته باشند با جاوید مرغومی نموده می باثبات رسانیده اند که
 عداوت اهل بیت علیهم السلام دلیل عدم طیب الاوث شخص میباشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار
 و سایر استوفاضی و کتب المندوبه در اشال این مقامات بدل خرافات کتاب مجالس گفته شده
 محبت مردان مجوز پس پدیری که دست غیر گرفته است یا مادر او و دیگر اعلام شایان ایشان و دیگر
 آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون ناصبت حضرت عباس فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر
 ما شرم عقربان کتب امامیه است بیکم بن هم کس این هم عیان گردید که دایت کلینی در باب فتوی و مجور
 حضرت عبدالمطلب عدم طیب الاوث حضرت عباس و حمزه و ابی طالب و بر این قاطعه فرموده است یا شایسته
 از دست باز و چون مجلسی کرسی بر آید و دست او را در این رسد و ایضا بعضی وضع انجامید بگاه
 آبابی که ارم سر و نام او اولاد و محبا و سلاما خاندان ختم نبوت و صطفی و خلاصه و دو بار جمعیت و انصاف
 چنین و چنان شنید چاره ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع و شیاع ایشان که می برد اکنون بعضی
 از احادیث شارالیهها باید دید و بنور و معانی ریزان عقل فراست باید بخند که وال بر دعای
 نه کورست یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلح عن ابي عبد الله عن الحسن بن مالك عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان ذات يوم جالسا فلما باب الدار ومعه علي بن ابي طالب اذا
 قبل الشيخ فسلم على رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لعلي اتعرف الشيخ فقال له علي ما اعرفه فقال هذا ابليس قال علي لو علمت يا
 رسول الله لضربت به ضربة بالسيف فخلصت امته منه قال فانصرف ابليس الى
 علي فقال له ظلمت يا ابا الحسن اسمعت قول الله عز وجل وشاركوه في اموالكم الا وكم

مَا شَرَكْتُ أَحَدًا أَحَبَّكَ فِي أُمَّةٍ وَزَيْدٌ ذَلِكَ بَيْنَنَا وَنَفْسًا مَارَوْي صَاوُهُمْ فِي
 الْعَيْنِ عَنْ عَلِيٍّ بِرَأْسِطَلِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كُنْتُ جالسًا عِنْدَ بَابِ الْكَعْبَةِ إِذَا شَيْخٌ
 مُحَمَّدٌ وَدَبَّ قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ فَرَشَدَ الْكَبِيرُ فِي يَدِهِ عَمَارٌ عَلَى رَأْسِهِ بَنُونَ
 أَحْمَرٌ عَلَيْهِ مَدْلَعٌ مِنَ الشَّعْرِ قَدْ نَالَ إِلَى لَبِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَسِينًا ظَمْرًا بِالْكَعْبَةِ فَقَالَ
 يَا رَسُولَ اللَّهِ أَدْعُنِي بِالْمَغْفِرَةِ فَقَالَ لَبِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَابَ سَعْيُكَ يَا شَيْخٌ وَضَلَّ عَمَّاكَ
 فَمَا أَوْلَى الشَّيْخِ قَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ تَعْرِفُهُ قُلْتُ اللَّهُمَّ لَا قَالَ ذَاكَ الْعَيْنُ الْبَلْبَلُ قَالَ
 عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَدَّوَتْ خَلْفَهُ حَتَّى خَفَتْهُ وَصَرَ عَنَهُ الْأَرْضُ وَجَلَسَتْ عَلَى صَدْرِهِ وَوَفَّ
 يَدَيْهِ فِي خَلْقِهِ لَا خَفَافَةً قَالَ لَا تَفْعَلْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ مِنَ الْمُنْظَرِينَ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَةَ الْمَعْلُومَ
 وَوَاللَّهُ يَا عَلِيُّ لَا أَحَبَّكَ وَمَا أَبْغَضَكَ أَحَدًا إِلَّا شَرَكْتُ أَبَاكَ فِي مِمَّا قَصَاوَدَ كَدْرُنَا
 فَضَحِكْتُ وَخَلَيْتُ مَسِيرًا أَنْتَ بِلَفْظِهِ زَيْنُ الْحَادِثِ مَعْلُومٌ مَشْهُومٌ كَمَا نَبْغِضُ نَجَابَتِ وَأَرْحَبُ
 وَاطَاعَتِ وَبِجَهَةِ أَنْفِطَةِ شَيْطَانٍ بَلَدِ الْحَرَامِ وَسَيِّدِ عَلَى نَفْسِي وَجَوَاشِي عَلَى شَرَائِعِي وَرُوحِي عِيدٌ وَخَوَلٌ لَدُنَا
 يَنْتَسِبُ بِنَفْسِي بِدِينِهِ مَقَرَّتْ وَلَدُ الزَّانِ مَحْبُوبَتِ نَدَارُ خَالِي بِشَيْءٍ كَبِيرَةٍ دَارُ الْبَيْتِ الْبَيْتِ عَالِيكَ فَارُوقُ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَرْشُوحٌ حَيْثُ لَيْسَ إِلَّا الْفَارُوقُ الْكَبِيرُ دَارُ الْبَيْتِ كَرَامَةُ الْخِطَابِ وَدَاخِلُ الْمِكْرَةِ فَتُفَرِّقُ كُنْزِ
 دَوْلَةِ زَبُورِ الْخُفَى لَدُنْ خَلَالِ الْبُورِ بِلَا بَقَرَةٍ مَجْلِسِي كَمَا حَلَيْتُهُ بِتَقْوِيَةٍ خَصَرُ رَامٍ دُاقُ أَوْدَةٍ كَالْخِطَابِ فَرُوقُ كَمَنْ
 بَلَيْتِ كَمَا كَسِيكَ وَلَدُ الزَّانِ بِشَيْءٍ يَأْخُذُ مِنْ حَقِّهِ بِلَا مَلَكَةٍ يَأْخُذُ مِنْ حَقِّهِ وَبِكَ أَرَانِ لَمْ نَأْمُرْ أَنْ أَوْدَةٍ كَمَا كَسِيكَ
 خَيْرُ قِيَوَانِ كَيْسَ شَرِكُ شَيْطَانٍ مَدَّةَ أَفْرُوقِ كَمَا أَوْدَتِ الشَّيْطَانُ وَشَرِكُ شَيْءٍ رَسْمٌ كَمَا كَسِيكَ شَيْطَانُ
 وَشَرِكُ شَيْءٍ نَهَى عَمَلِي كَمَا كَسِيكَ شَيْءٍ نَهَى عَمَلِي كَمَا كَسِيكَ شَيْءٍ نَهَى عَمَلِي كَمَا كَسِيكَ شَيْءٍ نَهَى عَمَلِي
 الشَّرِيعُ زَا مَامُ صَاوُ ابْتِخُوهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَحْبَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَحْبِبُوا
 أَوْلَى النَّاسِ قِيلَ مَا أَوْلَى النَّاسِ قَالَ طَيْبُ الْوَدَادَةِ وَلَا يَحْبِبُنَا إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ طَابَتْ لَهُ دَنَةُ شَيْءٍ طَبِيعِي
 أَتَجَاجُ خَضِرَ بَوْرِيَّتِ أَوْدَةٍ فَرُوقِ دَارِ الْبَيْتِ كَمَا كَسِيكَ شَيْءٍ نَهَى عَمَلِي كَمَا كَسِيكَ شَيْءٍ نَهَى عَمَلِي

دهد باشد و قاضی طریقی در مصایح خویش جای که صاحب لوفی افاضی نامیده که او محضر طریقی
 در مصایح و دیگر کارهای امیر زاریت امام حسین است میکند که بر این توانا صید ترازوی است و بیاید
 هذا الفصل کشف عن نصیبه وعداوتیه که هلال البیت عکفه علیه السلام و وضع عن سره
 ووی عن الصادق علیه السلام انه قال لا تحبنا محنتا او کذا او کذا بعد
 از این قاضی مذکور در باب نبیره او و در شمامه و در تیرانیاست که گوشت کمالاخی علی ظاهر باشد
 از این آیات حال طائفه شیعه که در حال از جمیع بن محبوب صا از محنت بودن خلاف تجربه با هر محول
 فاکه تم یقولوا فیها ما افاد وجاد الشیخ البهائی فی واردات شهر جماد الثانی
 باها مفسوخة للکاخلائین پاکیزه شنبه مانند نیم نور روشن شد و اگر حضار صدق از صدق
 بردارند و شمر خواهند شد که در تطهیر اوفیال شعبه حادث عجبیه را می نامید و لیکن در باره محصورین آنچه
 که در این میان خوش شایع و غیر آن روایت بنشیند هیچ مسلمانی را یارائی ذکر آن نیست تا بشود ضرورت
 باره از این روایت با طبع مجتهد جالبی که از جهت ناصبیت اندیشی با وی این واو شده آورده که ما کافر
 علی طایفه با اینها که شنید در با صفا که کرام کاخ عجبیه و جان محفل البین در صنادیق خوشحال بداند
 اعاذنا الله عن ذلک هرگاه سیرین چند روایت حاظر کرد حال بعضی از روایات که دلالت
 رغبت و تفریقگی حضرت عباس و عقیل برادر حضرت امیر بدینا خلفائی نشد و ترک سبب بود و نص غیبی
 عداوت نصیب ایشان با جلد طبیعت شیر و شیر و شسته باشد یا بدین شنبه ثقه الحدیث طایفه پسند حسن و است
 کرده و مجلسی در حیات القلوب تبجیه آن نموده که سید این حضرت امام محمد باقر العلوم سپید که کی بود و ثروت کثرت
 و شوکت نبی ما شتم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر و عمر و سایر ائمه
 معلوب گردید حضرت فرمود که از نبی ما شتم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان یقین از سابقین بودند
 و بعالم قهار است که در روزند و در ضعف یقین دلیل النفس تازه سلمان شده بودند عباس و عقیل الشانرا و خلیف
 اسیر کردند و از آن چند ایام پیشتر قتی بنیاد را در خند اسفند که اگر حمزه و جعفر حاضر می بودند در آن وقت ابوبکر و عمر را

آن ندانند که حق امیر المؤمنین بر خصم نیستند و اگر سعی میکردند البتة ایشان را می گشتند انبئی از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس را ره بودند و به دست طمع و دین و کاتسین خلف
مسک شدند و در باب فتنه خلافت و انحصار ائمه سه بذات عالی صفاتش اعتقاد نمی شنیدند و لهذا اجناس
ایشان از حجاب غیبت انداختند و باین طریق تعبیر نمود و وقتیکه حضرت عباس گفت مدید که هرگز بران
نفرمود و بر اصول امامیه نیست که از قلب صمیم نیست اگر خمره و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل شنیدند زنده
می بودند مجال غصب خلافت مخالفین بهم نمیرسد باجماع صفایان دولت نفس بر بعد از وفات جعفر
علیه و سلم است و در زندگی انجمن و الاجرای منافق بر زبان خمره صادق که از عباس که از راستن او ادول
بدینست حکمت و ارعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندان و نظر است که اگر ساطع این شبهه قبح و قرآن
باشد منافق حضرت امیر و جاسید و شال ایشان نیز از محل اعتماد و ساقط خواهد بود و از وجه اعتبار بالبطون اصح
که مراد از انصاف نفس دولت نفس همین سبیل فلبی ایشان بجا خلفا و ناصبیت و عدو ایشان بل بیت السیاسه
است اگر برین سبیل عتبات کنی و گوش بدلول بکار برده و مجاوله نه نهی و لا امل دیگر اعدا و ناصبیت
بزرگان پیش خود در آن باجماع روایت تمام کلینی است حضرت السید جعفرین امام از این عباد کنی و حق عبد الله
بدین عباس بر این تزلزل شده و بزرگان فی هذه الحقیقه و فی الاخره ایچ و من سبیل کفر غیر کرد
و بیا کورست راه حق انمی بنید لیل و در آخرت کورستار و دید راه نبوت گمراه است و ترجمه لایه الکرمه علی
صاحب القلوب لیس مراد از کوری این بدو پس عا و الله که فاقه مرتضویان میان خلفا و حق ناصبیت
فدا کنی لید عا و اگر چیز دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت یا فتنه و فحش و بدست که اصل صحت تبصره برترین
و دو عالم ظاهر و لپهار آن سازند و از رویه امروا است آنچه در مسک و اشاره بان فتنه و آن است بخوار نهادن
کلینی است و تفسیر این بیت و الفاظ هذه عن ابی جعفر قال قال امیر المؤمنین بعد فاته قال سئل الله
للمسبحین و الا من یحییون بصره عا لکذیر که مراد و الله عن سبیل الله اصل عا الله فقال
قال له ان عباس بن ابا الحسن اذ قلت ما قلت قال فرأت سیما من القرآن قال لقد قلته لا یفر

ظلم بر این جناب بنویس و حتی که چون بر من در گرفتار میشد و میخواستند که دو اور شمشیر افشانند میگفت اول
 در چشم علی یافشانند پس چشم مبارکش و او می انداختند لیکن در دمی شسته باشد عبارت حدیث مرقوم در کتاب
 اینست که از آن مظلوم که من و کلامی حتی از عقیلاکان یصیب که در مکه فیه قولی تذکره
 حتی تذکره و علیا فیکدونی و ما که چون برین چند سطر اطلاع دست از ناصبت لوازم آن بر
 حضرت عباس عقیل سعادتمند حصول عین نزد و لا اهل بیت نبوت رسید اکنون ایسی دیگر طوطی شایسته
 صدر رتبه ریخته بین که اثری از او و او آن عید که انحصار یک صل و اوراق بکفر بود و نسبت حکم
 و در کتاب حضرت اوصیاء و تهنید بر حصول مایه حایتهای این بزرگان پیش خلفای جور کرده باعث شهادت
 گردیده یا سلب نیت جا و آنچه نیت نیت نامت ازین طبعین طاهرین قصه کرده پس غبار حصر که در قصه
 منقصه مانده اخلو جمیع احادیث موضوعه شیعه بلند شده بود که دوست دارد این بیت که کسی با این بار و احرام
 و له انحصار باشد و شمر این بانیان بصورت کار ازین حقوق نیت که بایستد کمنا که وبال و نکال حصیت اول از موهوم
 افتاد و علت این علت مطابق صور خیالی که با مایه بلع من الجار و غیره جز نصیب سنن چیز قرار یافت و لیکن این
 ثانی ثانی چون باین فرزند منسوب باشد صفت قهر و انتقام عادل حقیقی ایشقی لاخرین فتد که در برده
 محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیا و ائمه معصومین باین لوک کت کند حالیا و دست تو کویم و مبلغ کثیر تسبیح و
 هتقر استعین که از من این اعان که الله و ایا عن المتشعین که از آنکه زید بن عین بن سبطان است که در
 قوم از عربی در قار و حاشا جنیت کرده که و باعث شهادت نام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی تذکره الایمه
 که زید بابت شهادت او حقیقا کرد و در کشید نوبت شجبه و قاسم رسید و از خبر و هشام علیه السلام که نام فیت
 تر فضل گردانید و با جوادین هر گردید و از آنکه علیه السلام علیه السلام حضرت صفی است بویات که مجلسی در کتاب
 بحکایت اتباع و متبعانش در کتب دیگر و در حلاله زید کو و خویش با کثر خبر نامیل و شت و فیل با بود از بنات و افطخ
 میگفتند و فطیمه فرقه از فرق شیعه با و منسوب اند و در ایام صادق علیه السلام با طایفه حشو به و و مسو
 می شد قبول طلبی باینده جمیع و شت با خرو عوی ملت که و انتهی قبل ازین اصول شیعه ثابت کرده

ام چنانکه دانی که هر که غیر از امیه ششاد دعوی امامت بر خود کند که علوی فاطمی باشد بشهادت
 تفسیر قمی یکس نو احصای هر از مخلصه فی الناس است و لازم و محال بر این منصب بین ما و ه غاصب با عدا صادق
 مصدوق و ماوریکر عبدالله که رسید چنانچه در اول پیمان جنجینی و ماوریکر زید و تفصیل احوال هرگز از اهل
 حق و انبی و اولاد و از آنجمله علی بن اسمعیل بن جعفر و ابی اکریم از لشکر محمد بن طایفه کایدل علیه تذکره الامم و غیره
 من کتب المجلدی محمد بن اسمعیل بن و درین بر و اینک از ایشان مثال ابو نصر خیاچه در کتاب عمده الطالک انجبا
 مجلسه در کتب معتبره امامیه باره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است اعلم الکتابه
 و الفاضل لعلامه سجال الدین المعروف بابن عینک صااحب عمدة الطالب
 نسب ال ابي طالب شهرا لکتاب او تفهوا فی النسب بخاطر ما و در شید عباسی
 ممکن گردانید که امام کاظم اراده سلطنت از و دارد و احوال و سلطه جمع میکند تا کار بجای رسیده
 انتخاب بر هر طایفه کنند و بر و ابلیغ عومی گردانیده کردند و از آنجمله جعفر بن طاووس است که هم مدعی
 امامت شد چنانچه از کتاب حق البقیه و مانند آن بر آید و هم سقا و کلانی ناحیه مقدمه سید علم امامیه
 خلیفه حضرت و کما فی ترتبه الکشمیر و بر این منوال اراده قیل و قال در باره دیگر سادات و حقیقت
 بلار عبید الفریقین بنیخار اعتقاد امامت بخبر افات شیعه بدشتند فرخ می شود و کما لا یخفی
 اندکی پیش تو گفتیم غم دل ترسیدم که دل زرده شوی و به سخن بسیار است اگر چه چند می بهر شوقیا
 که راس و رئیس آن شخص عبدالکد سبایود و حال و در باره گاه کردن شیعه غفران کتب معتبره ایشان
 می نگارم اینهمه خرابیها و درین محدثان ابلیس لعین بر مقلدین خویش با و کار گذاشته اند با و دیگر
 کیست که از ان اهل فرست کسب و ابتداء خواهد شد طریقه ترا که غمی نصبت بر بیاعت و او عکس است
 اختتام سیاقه بلکه اصغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله جناس تا حضرت آدم صفی السند و گاهی
 از انجمن تنزل فیه مثل سلسله انواع تا حضرت خاتم الانبیا میگرایند زیرا که از روایات ایشان که تا خود
 اصوات اجماعیه است ساخته و پراخته شده است و چون بوضوح می بخاید که در زمره انبیا و مرسلین

احدی این حیو که بار بار تذکراتش غالی از سارت نیست مشغول نبوده و غیر از اولو العزم من الرسل نسبت
 اعداد ایشان بسیار اندک نسبت قطره به بحر محیط احدی که بتعداد هایت از امام ابو جعفر علیه السلام
 در تفسیر ایل بیت و ایت شیخ المشایخ در علل بر لایت فضایل ایل بیت شیخ و عزمند است و لهذا ایل
 لقب لقب شدند و غیر اینها ازین دولت محروم ماندند و موبد همین معنی است روایات محمد بن حسن در باب
 حضرت ابوالابار و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه بدنه آوردند و از احادیث دیگر که نمونه
 او را ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که درین شناسنامه مشکو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث
 و عیانا معلوم توان که در این بزرگان حق شیخ و اعتقاد صحیح کما یفنی بجای آوردند و شبیهند انچه شبیهند
 القصد در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم و در صورت خیالیه شیعه اکثرش برسانند و حسیا عبود
 بلکه ایش ملاحظه شان را کرده موجود است که از او هم ناسر و آدم غیبی آدم هر که از انبیا و اعتقاد و اولاد ائمه
 ائمه بد روز میانی توقف و اهل خود در سوانح عظمی که بصایب کبر مبتلا شده علی بن ابراهیم القیاس ایل بیت
 وقت سبب هر بنی عرض کرده اند هر که توقف کرده با و اثر آن می بینند بالاسم و حاد جسمانی گرفتار آید
 ر این بدیه که ماده تمامی ضلالت عام بود تا آنکه نوبت بخصت یونس سید و او بر تو معیشت شد و لیکن ولایت
 قبول نکرد و ایان زین الشیبه و روحی الهی عیا و ابائند از این با و سبکبار و زید و انچه در الوقت
 خطاب آبی غلط گفتیم بروحی گفت تا شربان الفاظ میرسد که قبول کردن لایت سکینه او را ویده با شمر
 نه او صفا او شنیده معنی شخص است تا آنکه در زندان شکم مایه میوش و در تحت آله می به مقام قارون رسید
 و ناصبت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان است از یک کمال محمدی الظالمین
 بعضی حکما خلفای نشسته علی بن ابوشیبه هستند لال میکنند احوال باقی نیست اگر درین تمام ایل خصوص
 و عناد و احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان میدهد که این احادیث که مقتضای انطباق
 درین تفصیل است کجاست و کتب متعدده وارو است یا غیر آن علمی نفع این احوال را بدو زستی برآید
 از کتب معتبره شیعه دارم ولیکن بحوالا اختصار یکدور و است از ملائی مجلسی صاحب بحر که جامع

این مژده اسرار تواند بود و او میگوید که بگوشت عورت باید نشیند بگوید که ابو حمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله پس عمر خدیج نام بنی الحارثی آمد و گفت تویی که یسوی که یونس از برای این لشکر ای اندام
که ولایت جدم امیر المومنین را بر عرض کرد و داد و او توقف کرد و در آن حضرت گفت بلی من گفتم ما در تاجران
تو نشیند عبدالله گفت اگر راست میگوئی عاقبتی برتر از گفتاری خود بمن بنمای حضرت فرمود تا عصا
بر دیده من استند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بکشاید چون بده بانی خود را کشود و خود را
در کنار دریایی که موجهاش بلند شده بود دیدیم پس عمر گفت که امی سید من چون من برگردن تست
حضرت فرمود که اضطراب کن که احوال علامت ترا گوئی خود بتو مینمایم پس فرمود که ای بانی گاه ای
دریا بیرون رود مانند کوه عظیم و میگفت لبیک می گوئی خدا حضرت فرمود تو گویی گفت من با یونس سلمی
من فرمود که با را خبر ده که قصه یونس چگونه بود بای گفت که امی سید حق تعالی این پیغمبر معجوت کرده از آدم
تاجد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه ولایت شما این است بر او عرض کرد پس هر که قبول کرد سلام
و هر که ابا کرد و تنگ آمد و دید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری معجوت گردانید پس حق تعالی وحی کرد با و که ای
یونس قبول کن ولایت امیر المومنین علی را بدیده شدن از صلب او با سخنان دیگر که با و وحی نمود یونس گفت چنانچه
که اختیار کنم ولایت کسی که او را ندیده ام و نمی شناسم رفت بکنار دریا پس خدا امین وحی فرمود که یونس را خبر
بر شوخان و راست کن پس چون زور شکم بر باند او را میگردد و اندام در دریا تا و تاریکها ندانید که
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قبول کردم ولایت امیر المومنین را بدیده شدن
از فرزندان او پس آن را بولایت نام کرد و پرو کرد کار که او را انداختم بر ساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای باری بر او سواشیاں خود را بسجده قرار گرفته است و از عبارات صاف و صاف
از جمله امامیه بعد از آنکه غرور و معان بر آید که این قسم حاوی مثل قصه تقام حوت بخت بر تابی از ولایت
خدا بر توفیق معجزه ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد جمیع متواتر المعنی و مدار ثبات فضیلت امیر
همی نیست بر توفیق معجزه ملکوت و نجات از انواع عقوبات بعد جمیع متواتر المعنی و مدار ثبات فضیلت امیر

بوالهوسی و بوالهفوی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در باره انصاف است
 ایست که بهتر از نبوت رسالت انبیا و مرسلین انکار آید و عقاید دیگر یکبار باشد مع ذلک طریقی
 جدلی الزام خود با عقافت مجتهدان در کتابنا بطبع اختراع کردن در مسأله الحق و ایضا ضعیف بار آورده
 تحسین و دلالت بر این مخرجات ظاهر خود را شاهد فرمودن غیر از سفاک هر چه چیز محمول تواند افتد
 از روایت بخارجی و فیه که یونس علیه السلام ابان ولایت ایله از اصول خمس بلکه اصل الاصول است
 سنی داشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جمله روایاتیکه بر نفاق انجاء لیل است میتوان
 است لطیف حضرت امیر عاشرها عرفی که نسبت میدهند کافی الجار و غیره محصلش اینست که حق تعالی
 عرض کرد ولایت مرا بر آسمان زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید
 نکرد یونس استی چه ازین حدیث صحابه نمی آید که نه یونس از طائفه اولی بود که بزبان دلالت با قبول
 کردند و نه از گروه ثانی که بزبان دل انکار نمودند بلکه از مذبذبان بودند که از هر دو گروه دور
 بودند و نه از هر دو گروه انفاق و از جمیع روایاتی چنان بحث صریح می باید که اولاً انکار صریح و
 استکبار و قبیح بلکه اعتراض و خرابی نیز اختیار کرد و چون برآمد و معاند شدند تاگزیر ولایت امیر
 را مثل ضاقتین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هرگاه در بطین میان زندگی و جزایمی باقی نماند
 وقت باطنش بار اصل گردید و از سبک تالساک رسید پس بداند که ملا باقر مجلسی که احکام جیشا است
 مثل او در گذشته و متشعین شده و الحق مرتبه او ازینهم در گذشته حتی که اگر برای دخول و خروج
 امامت گشت و خلقت خروج و با صفت شوند و سلم ولایت بنام او به برهان سلمی سلم شود هرگز بعد
 نماید بعد از این روایات طریقی محمول خویش که آتش زدن بران بکنند آن قطره افسا و آب آشی مشغول
 کشیدن از عاود استمراف و ششم شرم حیار اکیو گذاشته میخواهد که با آن با صفت از عوام از حضرت یونس
 علیه السلام بار آورده و عند الخواص از تشیع و تشیع از ادنی باجلی رساند هرگز خاطر کسین نمی خوا که بذر
 آن بر دهم و قطع آن خود را متوجه سازم لیکن چون این خلاف جهل و عداوة خوشی بر عجز حمل

که اشارتی در سطر و کلام بسو آن رفته نظر افتاد چنان مدعی شد که حاجت به ترتیب این مقدمات
هم نبود و خود صفا این کتاب بعد از او عاصی آنکه لقب سلطانیت مرصع یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته روایت کلینی آنچه در عبارات مطبوعه گفته نص در معنی است که در نبی نوع انسان قوسیکه این
صحنه نشان بدزوه اعتبار تصعد نموده و در فرشتایان این عطیه کبری مخصوص بوده و خطا انضاج این
عشره یک کسی نمیتواند شد و ذلک عین امداد و از کتاب غایه المطلب نیز سمت و صریح دارد که غیر از فرقه مذکور
کسی ایست و امامت باید بر بندشته و لیکن نظر بر آیات کتاب مناقب فقیر ارجحان معلوم میشود که محمد بن
امامیه تفاوت در معنی دارند که بوم دیگر جانوران شومل این فرقه شوم بودند بانه بعضی از روایات نیز بیان
دارد بعضی ثبانی بلکه ذکر بودنش نیز بر اصطلاح امامیه بر می آید پس در مقام در باره ملا محلی که زیر کلام
زیاده تر از مدفعی است باید خواند شمس ماری تو هر گاه به بنی بنی یا بوم که هر گاه نشینی کنی اکنون
حاشیکه وصول به ائمه السلام بمقام قارون و ملاقات این هر دو کدو با هم در مضمون است و بحساب
امام جعفر صادق نسبت میدهد بنی خنجره و بحار است بشنو که چون قارون صد یونس که خداوند است
انکار ولایت ظلم کردم اکنون ولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان دل متقد گشتم و از سر کفر و نفار
و کد شتم شنید از موبدین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خنجره قامت یکم وزیر این فرقه می
مهلای فرخواست گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده که کار سبیل حضرت موسی شدت غضبش و سر گذ
ماردن وقت قلبش و اجرا و خنجره انچه حضرت موسی علیه السلام که یومی فرو شده بود و استفسار کرد و فرمود
خرامی باقی نماند و این حکایت یا اعتبارند که اولت معلوم و تاویل ملای محلی چه مشابهت قیسه فیرونی که
بالش و با نادر راه نغزید و بجای افتاد هنوزش خیال نیک و حجره خانه خود رسیدم قضا را با بنیانی بهم رسان
اگر قمار شد فیرونی با بگت نزد کیست که در خانه شرفانی اجازت بیاگاه و غل گشتی گفت و در خیالی
ای غیبت نیست بلکه چاه فیرونی گفت خیر هر چه با و ابا و است بلکه تیشه تو چیست گفت قند و شکر گفت
از بهر خدا و انکی بکیر و قدی بود به آجمله تاویل معراج میرا می حضرت یونس را اصول و خنجره شنیده

بن ابطال بیا که ولا پیش برین عرض کردی چشم ندیده ام و دم آنکه اوصاف او را هم نمیشناسم
 انتهی فقیر حقیر مقدم اول رسیدم کرد لیکن انکار از معرفت اوصاف منبشج معنی شسته باشد بگره پیچیده
 حضرت موسی درین تدبیر کتب صحف آسمانی خصوصاً تورات حاوی تفصیل امت است بلکه هزاره امیر
 کبیر تا قائم آل سرور کائنات محبوب ترین وجود زیاده از انبیا و خویش معرفت ایشان شسته باشد کجا
 فَاُولَئِكَ اَصْحَابُ الْاُصْحُوْلِ ۚ لَكُمْ فِيْهَا اٰیٰتٌ لِّمَنْ اٰتٰهُمُ الْوَحْيَ ۚ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ حَادِثِ
 طَوَّلِ يَقُوْلُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَذٰلِكَ اَتَيْنَاهُمُ الْكِتٰبَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ
 يَعْرِفُوْنَ مِمَّا وَاُولٰٓئِكَ فِيْ التَّوْرَةِ وَلَا يُجِزُّ لَكُمْ اَعْرِفُوْنَ اَبْنَاءَهُمْ فِيْ مَنَازِلِهِمْ اَنْتَ
 و هنوز حکما انانیت و ضعف مرد و بهر بلکه احق است به دل نبصیرت بر امت جمیع مینام نام می
 و قدر و متاخرین قوم سائل بران پر از ندوب و بیار ازین جاوید که بهر و شمال بیهوده می افت
 بودند در تفاسیر اهل بیت مکر باشد پس انکار ازین معرفت بخیر از کذب اینهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
 گویم بر روی تو بر جسته و گیر عمل توان کرد و سخا و اند که احدی از مدعیان اصول خمس که حد انجمله
 تجویز کند که تکلیف بمعرفت ایمان بولات مجهول مطلق که نه اوراد دیدند و نه اوصاف او شنیدند
 داده بودند صد چنین بی اندامی خصوصاً در خطاب آنچه غیر از ناصیه او است اهل بیت از کسی
 ممکن نیست اکنون حد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف این
 در کتب انبیا سابقین بر طبق نعم متشیعین که عرف حرقانها و اخذ میثاق و انبیا و مریدان بآیه
 ایشان اجنبی اندانی که بی فرغ و از اقرارات اشقیاء یهود است که برای تفضیح و تدبیل ذوات
 مقدسه انبیا و رسل متخریبین ببداع آن پرداخته اند یا آنکه حضرت یونس کذب صریح اختیار کرده
 چون حقیقتش ثانی بر اصول مضموعه شیطان که شتم که در ففاق حضرت ذوالنون است سهل تر
 در ثبوت کذب جناب بی نهایت سبحان حکما و امامت باطل مطلقاً معتنع الاجتماع باشد سابق
 و نبوت در مواد غیر متناهی کما لا یخفی بالاضافه کذب مع شود و اینجا بر اصول متشیعین

از لوم لایق است ترسم القصد لای مجلسی در جارجای سپهر ما و از حضرت یونس کجانی می نماید شناسا
این بجز نباید که از سبکسوزی از آنکه خود مجلسی بعد از این قصه حدیث این است. یعنی فراموش مذکور کرده که مخفی
بی گفتن این است که اگر کسی در زند نفس کشا شده بود بر آن حال می بود هرگز نقد ایمان اسلامت نمی بود
استی بر ظاهر است که شخص بدو اعتقاد بولایت می نمود پس بر مصلحت کجا گنجایش داشته باشد
بر کاروان جواسخه مجلسی که عقوبت انکار ولایت نفاق مذکبات بر مصلحت تبیین می نماید اول دشمنی
می تازد ظلمت ناصبت که بر شب بچرخ عدالت غمت است که از احاطه و غشا آن مشقت بر سر
غور شده در سبک شده یونس اندر زمان می شد تا اولی دیگر که متن معاوات این است سید
کائنات زیاده تر از آن می بود و ما هم اهل انش و پیش ساخت بر ایشان می بود و رئیس انصابت
آن بگوییان نخلت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد و مجادش بر ایشان بود
نبود که ترش موجب گناه باشد و جوایش خیر این است که از آن لکن و کجا حفظه که خود ملا مجلسی
در حیا القلوب بجا رود دیگر محله او اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش آورد و خلاصه
و جواب بلکه از وجوب سابق الاقدام خدمت ملا بعد از اول عطفی گردید بمقتضا که یکبارگی اجماع بکند
و دیگران او دیده و شنیده را ناشنیده پیشه کنند یا صحرای خیره شود و نه ناصبت مانع ملا را نخل کرده علماش بر طیار
سنو بخندالا ما میخیز از افتحان که بسیار از احادیث و باره تو همیشه در فصل مهر و خیران را صورت
صورت است چیزی دیگر که نبود آنچه در با حضرت آدم قبل از این کتاب نامه ارد کرده ام و احاطه بر آن نمی توان
انصابت نیست در سبک ایمان با فضیلت ولایت ای که از تقدمات است هر که انکار نماید او را شش جنم بکشد و رک
است از آن تر که گاه او را باین کید است شدیده و دشمن بلخ هم در زو شایق هم وقت و سبب و سبب ملا که
بلا و سبب از آنکه آفریدگار خلایق با بنیاد و دود محمد با سخت بجان خود و شور و زنده آن مرده بعد از او را بد
هر که از آن عرض می شود و این نوع عقوبات گرفتار شود و نگاه و جو و حتم جو و سبب مجلسی است
این است ثابت نگرد پس معلوم نیست که جو ایمان به توحید باری تعالی منبوت حضرت انسیدیا

و معاد و عدل از کجا با ثبات خواهند رسانید کفایت که در روایات روضه و مثل آن کما مر سابقا
 صحیح موجود باشد که ادنی توقف هم درباره ولایت مرکز دایره ولایت موجب کفر است
 و اگر اینها محبت او را قبول نیکوند باز از دعای بولایتش نمی آورند ابدالآباد و خطیب و فوج نیکو بینند
 آیا عدل و ادب نیست که محبت و ولایت شخص است و در کار آن اینها و رسل با این عقوبت کفایت
 آیند علاوه بر آنکه حضرت یونس و جبرائیل این ولایت تحقق شده بودند و نه امر مذکور حقیقه بطریق وجود
 بود لیکن از جناب ایشان در کتب آسمانی و زبانی اینها سابقین دیده شنیده باشند که او هم در جبهه و انکار
 حقیقت اینها را چه پیش آمد و حضرت خلیل چه گذشت که غیر ذلک و سببی انشاء الله تعالی بگویند ایمان قبول
 بحد و حجت و لیکن این استیجاب یا هر چه در مجلسی رسل انوار داشت بر تیره رسیده که تار کش و عقوبت
 زیاده غیر منتهی است و از چشم می کشند و باز هم عجزت و فرست با هم که قصه از منتهی و موعود می شنوید
 شد شرط هم شیر و گاو در روی بخت و کار رفت بودند از ظلمت کو به سار و گاو گوی بر و نر گشت
 رفت و یافتند و کارشان از شیر رفت گفت شیرای گرگ این بخشن که سعادت را تو کن ای
 گرگ گشت شد گاو و حسی بخشفت و آن بزرگ تو بزرگ رفت و حست و بزرگ که زبان است
 وسط و در بها خرگوش تان بی غلط گفت پیش ای خرگوش بلید پیش آمد بچیز داور او دید بعد از
 رویش بار و باده کرد و گفت این بخش کن از بچه خود و سجد کرد و گفت این گاو سبک چاشت خودت
 باشد ای شاه زمین و آن بر از بهر میانه روز را بخشنی باشد شرف و روز را و آن در خرگوش هم شام
 بشیر ای شاه بالطف و کرم گفت ای بده و عدل فروختی و اینچنین شمت که آه و خفتی از کجا آه و خفتی
 ای بزرگ گفت ای شاه جهان ز حال گرگ و اکر این همه نصیرات بسبب کار بعضی از
 بخنال حضرت مؤلف مرکز نشو و طالع میماند و باید باشد اینک حاوی تیر و تاز از کار سبب
 مرقضوی باید شنید و محشم الضاف باید دید که دلالت بر وجود بار و بانه پس آنکه مؤلف این کتاب مذکور
 محمد کاتب غوثی را برای خواب و بخت این خواب جمع کرده برای آن قدما و خویش بیان احتجاج

و استدلال نموده انچه در باره وجود باریت گفته یکی این است که قبل از تصور صورت نبی نوع انسان به صورت
 بشه و بکل عنصری امامت مرده حق است و کافیه رکاهت مخلوقه لایق با طبقه انسانی عرض شده با قرار
 حقیقت آن تکلف و مخاطبه شده اند چنانچه در کرمیه و اخذ رکات الایه اشاره شده و حقیقت خلقت و
 انسانی و اخذ معاينه از ایشان برین امر بر وجهیکه چهره شایسته این معنی بنگاشته بیان اکثر مفسرین
 شده است که قبل از آنکه آدم هم ساینشین درخت طوبی و خلوت گزین نرسیده است از جنات ملک
 کرده و صفا و لکشائی یکی از ابواب بهشت که سافت آن ساوی سیر نه ارسال است محل توقف گردید
 و از ریت آدم هم می لازم الی لا بد از صحت بر صورت مورچه صغیره استخراج پذیرفته بعد از عطا
 حیات و فهم و علم که سناط ابلست خطاب قابلیت سوال و جواب است مهمل و مینه بر ایشان عرض شد
 انهی بلفظ این روایت نظر بر آنکه حکم قبول لایب است بر افراد کائنات که بعد از این خلقت کسب
 صورت بشه از کارخانه غایت اجلی جو و یافتند خفا و وجوب بود و ایمان بولایت ایشان اصل مهمل
 و نسیه بود و انچه ملائکه بنا بر ناصبیت خدا و ائمه اجداد خیال کرده و الا قائل شود که امر با عفو او و تحذیر
 ختم المرسلین هم محدود نبوده و نیز صاحب کتاب کتب خیر و آیات بسیار نقل کرده که در تذکره
 مجلسه هر واحد از ان کتب فیکفیه که بهیئت مجموعی ملحوظ گردد و حرفی از ان کتاب نیست مع البصایق
 عَنْ أَنبِيَاءٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ قَالَ مَنْ عَمِلَ لِي إِلَّا أَنَا وَحْدًا وَأَنْتَ مُلْكًا
 عَبْدِي وَرَسُولِي وَأَنْ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي وَأَنَّ الْأُمَّةَ مِنْ وَلَدِي حَتَّى أَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ
 بِرَحْمَتِي وَبِحَبِيبَتِهِ بَعَثْتُ فِي الْجَنَّةِ جَوَارِي وَأَوْجَدْتُ لَهُ كَمَا أَمَرْتُ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَجَعَلْتُهُ
 خَاصَّتِي خَالِصَتِي نَادَانِي أَنْتُمْ وَأَنْ دَعَاؤِي أَجَبْتُمْ وَأَنْ سَأَلْتُمُنِي أُعْطِيتُمْ وَأَنْ
 ابْتَدَأْتُمْ وَأَنْ أَسَأَلَ رَحْمَتَهُ وَأَنْ مَرَّي دَعْوَاهُ وَأَنْ دَفَعْتُ قَبْلَتَهُ وَأَنْ فَرَّغْتُ بَابِي فَتَحْتُهُ
 وَمَنْ كَرِهَ شَيْئًا أَنْ لَا يَكُنْ إِلَّا أَنَا وَحْدًا أَوْ شَيْئًا بِذَلِكَ وَلَمْ يَشْعَلْ أَنْ يَحْتَمِلْ

[illegible]

تصویرش تا آنکه حجتی محکم علیه با محمد افیر این همه که گوشت خورده نقلی قصیده حضرت یونس داشت
 آنچه بنا بر حسد و بدخواهی حضرت رسالت پنا بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین باند که تفصیل شنید
 و هنوز نیز از آن از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که درین بلاها بمقتضای روایت بحار و مناقب تصویق
 این شهر آشوب از ندانی گرفتار گشتند و از جلیح ناصبیت و انکار ولایت سید باخا آنچه بر سید نظر
 نکنی قصیده حضرت یعقوب که بفرق حضرت یوسف است از زمانه طولی و آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
 حتی که بنص فرانی هر دو چشم سفید و جهان روشن بر روی سیاه گردید بلکه آنچه بر انجناب برین ساخته گذشت
 مجال کسی نیست که تغییر از آن تواند کرد و ما احسن باقیل شعر شنیده ام مخنی خوش که بر سر کفایت
 فراق دست نه آن میکند که بتوان گفت و علمای قوم بعد از تهیقا و اراطه آن بزرگوار اخبار حسد
 کرده اند چنانچه از عاصمه علی شایع المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن ظهور می نماید چنانچه فدا آن است
 که شخصی از صلحا و اعیانای نامی متبلا با انواع فقر شهو به بیوای حلقه برور یعقوب علیه السلام نزد او فاقه
 که سنگه خویش فریاد کرد و قیام آنجناب همه راه اولاد خویش که با نه پیخور پس چند روز آنکه او عثمائی
 و انفا کجاش نفرمود و قصیده گوشت بریان بر صبح نگاه داشت پس بیای بیای الکی بخوش آمد و در آن شب
 حضرت یونس خواب دید و با خبر حسد برادران فوت بجانی رسانید که علم هر کس را خواص و عوام بدان سه نهی سرگزیدیم
 در نمی بد که حضرت یعقوب را همین جهت و مصیبت گرفتار فریاداری چون نور و علی علیه السلام و نقل
 سمت جواز بلکه وقوع دارد و زیاده برین نیست که قصیده در ویش را غنیمت آید که از آنکه از همین سبب متلا با
 پیش آمد و انکار و توقف در ولایت نامه هرگز و غلی نبود و الا و الله و موقوفه شود که تغییر ازین است
 چیزی نیست از زیر که در مخصوص هم دلیل قوی با و دارم استیانت بکتاب تصنیف و تالیف و تالیف تمام منقول
 بعد حذف زوائد و چند سطر می گنجام پس بدانکه مولف کتاب بدانکه از منافق این شهر آشوب است این آنچه
 شمالی را بتفصیل نقل کرده که این طور هم در ترجمه تقریری حضرت یونس اخلاص است که از زبان حضرت
 ابو شریح تا شفیع یوم شرا حدی از انبیا اخلاص است مخفی گشته که ولایت ایل بیت را بر او حسن

نکرده باشند پس اگر توفیق قبول نمودی از مخاطرات و نیوایه تخلیص یافتی و در جمیده سالهای منتهی
 گشتی و الا بتاز باین تاسیب مقصود گردیدی و همانا حرمان آدم از خزان القامی خلیل در میزان پوسیده
 کفایت می نماید ایوب مجاز از خلیفه او و ازین مقوله است که آخر المذبان اکنون انصاف اند که
 شود که از دست امایه حضرت انبیا را اولوا الضرم که برایت مشهور این جناب هیچ کس اند حضرت نوح و ابراهیم
 و موسی و عیسی و پیغمبر ماصلی الله علیه و علیه السلام که نجات یافته اند و کجا ماند حدیث هشتم که هشتم از ابواب
 کلینی است از اسلام شیخ الشیخ الشیخ الی شان الی که کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در شان تفسیر
 اشاره بدان کردم بر اصول مایه بر ضرورت و عتقاد حضرت ائمه ای حضرت یعقوب و در وجهی از اتفاقی
 بحال نیال از وسوسه اهل غفله و فساد و علل این وجه بمصائب حضرت یوسف که برادران ایشان
 راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تاریک انداخته و نگاه داشتند و بیع و شرا و زندان و نجات رسیدن و پس
 فلیک فی السجین یصنع سیرین مدت و از بران گذشت نظر بعدل عادل حقیقی و باری نمی توانی
 که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با و حذف صغیرین یا و اثنان گرفتار آید بخلاف بلای الحاق و اثنان
 که بلای یحیی از ان مراتب اید بر قصه مذکور است و تعلق باصول همه دارد و نه بصرف و طفلان هم بدان
 سکنه ای اندیشه نه باین چیزها پس بالیقین ازین بزرگان و باره ولایت قصور و قوتوری رفته و نه
 المطلوب **باب فی شرح** از ملاحظه حکایت فی نیال هیچ دریافتی باشند که جمیع جمیع
 خصمه و فارق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجا آمد و از بعد وطن نبودن او در
 سکایت کرد و او گمان محکم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و مدارک است
 بعمل آورد و چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه که بر کافیه مذکور است
 خیمه ناعاقبت اندیشی نگاریده اند چه بعد از تسلیم صحت و یاقوت احتیاج بملاحظه حکایت
 و نیال که در حلقه شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی با معرفت سابقا کمتر از اصول و رعایت
 سرور می باشد و ناله و می شود و معلوم می شود که خود انبیا علیهم السلام را انقسم ما جبرائیل

پیش آمده که با وصف انصاف و محبت کل در غربت و سخت طعاع چنانکه دانستی در ویش خسته را که از صلح و ایضا
 روزگار بود بحال خدیت خسران زد و در خوشی نمانده اند آری فرق نیست که فاروق بدینا شسقت تاصدق
 و کذب امتحان فرماید و بعد از علم برستی زاده و راحله با عربی و ادب خلاف حضرت یعقوب که از حال و خیال
 اغراض صریح اختیار فرمود و با وصف زانالی او هرگز بحالش نپرداخت و آخر متبدا بمصیبت گفت و فرقا
 این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب داشت خدا را دوستی حرف در قصه حضرت ایوب صابر که نظر بعضی از
 روایات کافی تفسیر الکاشانی و غیره در زمره اولو العزم محسوب و بر دایت تفسیر قمری گوش کن که توفیق
 بعد سبب نعمتها از اموال و اولاد و عمارت بدان رسید که تمام بدین پیشانی تا ناخن پایک
 آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لائقه و لایحه می ران افتادند و حمله گشت بدین منیر و ندم و منیر یعنی
 بدین محمدی بخامیه که است اجابت و خلوص رانش و از از قریه بیرون کرد و نگذرد و فریاد از فرایل مسند که خارج
 قریه بعد از آبادی بودند خفته و خشن چنانکه هم از کوب بدین ساز می بودند آ یا کسی بر اصول ایستاده
 دانستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصایب این قدر باشد که روزی طیس برین و حسد بر و در ظن
 که خدا یا شکر این نعمت عطیات و نیو است و که هیچ اگر مر بر اموال و اولاد و زراعت و عمارت
 مسقط کنی هرگز شکر نخواهد کرد و طیس بر تر قیبت کور تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب همان بود و اطفا
 شدیدی پس علت این مصایب غیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریب ظاهره او خیر دیگر نمیباشد
 شد چنانکه از کتابت بر دایت السید صدیق الشیخ باطنی چون هنوز حکایات هزاران از انبیاء
 باقیست اندر احوال خاتم النبیین میگویم و آن نیست که بر دایت این جمهور و هم روایات ملا مجلسی در
 کتاب صغیر کبیر انواع ایدایا بر انجمن گشته و عجایب بکلاما خصوصاً از روز سبعت پیش آمده
 بلکه اینهمه مرویست که ابتلائی آنجناب اید بر ابتلائی دیگر انبیاء است پس معاذ الله روایات و تقریبات
 را فصد و راجع فیروزه تکراری آید که اشاره هم از آن کوتاه است تکلیف که زیاده از صد بار آسمان
 عروج فرمایند و در باره امامت مر کتو تا کیدات بلا و سطره نشوند و تا آخر عمر در بیان آن نیست بطول

نار و روزه و حج و زکوة تعلیل و تسلیف رود و آخر حدیثی که با آنجا میرایه و رود و بر کشد باز هم حدیث
اولاً مخصوصاً نفرمانند از علی علیه السلام فی ما سمعوا له و اطيعوا له غیر ذلك من عبارات نه الا لایا
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل سان لازم صحبت خاتم پیغمبرین بودند و مدح آنها بخجوش
محبت اهل بیت را انداختیم و بعضی از اصحاب العیون غیره از آنکه مدعی مرویست که هر که قیل قال کردند و حدیث
و معانی غیر بحث نمودند عقول بعضی برخلاف قلوب جمعی بیروت قرار گرفت شاید مراد بر کسی نیست
تا زبانت باستفسار از رسول مختار رسید که آنچه انشاء الله تعالی چه جا آنکه در دنیا ظاهر فی بعضی
با وصف علم تفصیل که سابق تقریر چندان قریب منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات نیز فهم قدما
و متاخرین متکلف بیان است و مجتهدی در ترجمه بجا حدیث مخصوص کمال قریب منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت آثار موضوع این فصل نفوذ باشد من لکن باید تر بر در کتب که برای نجات شان شمشیر فلکست
بر جمله این مقدمات اطلاع تمام است و بالیقین معلوم شد که تعلیق اهل حق بلفظ توصیف مبالغه است و خود
خود را از ان معذور نمیدارد و باعث افتخار است موجب تنگی و انضجار کمال انجمنی علمی و دینی لایضا نهاده است
آنکه در صدر الحجت بالکثر از آن مقامات خرافات و سخافات و دشمن عقل و دین باید دید که بود و حدیثی که
که دهمی شین نیست و باید توجه ارباب علم از هم می باشد بحجاب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام که بعضی
حدوات بهم رساند و دین ایمان خویش را بتقلید حدیث از مغویان و مضربیان و ربا زدوارند و قریبیم
آبائی خویش که مصداق و اکتبعت ملة الاباء و اولادهم و استحق و یعقوب بود و نمطه با صفت
این بزرگان است بردارد و حیران تیر فضالت شود و باید و کتب و رسیدند و بیکو شش و نرسید که از
نیز ان بضا و جابجا کور است که مذمت هر تارک نباید کرد و اگر باطل باشد اگر در مذمت اهل حق تند نباشد
بخاطر شاه یافته بود بایستی که دین را از همه مذاهب جدا کرده بتلاش عیب و نه انشاد می تنه فرام
ساخته بمیزان عمل بخید می گردید و در مذمت قدیم و جدید عیبها بدست آمده آنگاه میدید که در اصول و فروع
تناقضها و خرافتها و در کدام فرق و زاید است حاشا که در ضحی و حقیقت اهل سنت و اهل بیت است

مخفی می باشد بحال ایزد کریم و الله اعلم و تعلمون عظیم که در صناعی بودن این مذہب و
مجموعیت ذاتی این مسلک برخلاف تفرقه المیزانین می باشد و نیست و در احوال مخصوصه ایشان
احادیث مخصوصه ایشان نیز معنی بیروت سرعین و محسون در کتب معتبره اینها خصوصاً اصول
قدیمی شیعیه که ضنا و دیدشان در ضنا دین بقیه نگاه میدارند و در و بر و ال حتی هنوز بر نمی آرند و اتفاق
مخفی و محسوس حتی بعد از صحبت ایشان از اتفاق می گاید محفوظ دارد و در و بر و ال یعنی خسر انبیا و صلوات
و اتقیا خصوصاً اهل بیت و صحاب و کائنات و روز قیامت شمرنده کند عقلمانی عالم را باید
که بعد از مطالعه اینهمه کفریات و خرافات از زلفه تقلید ایشان سر بر آرند و براه الحق که بر تمام
انبیا و آل اصحاب ختمی مآب صلی الله علیه و آله و اوجان شاری میدهند و هر کس را بر تبرئه
می گذارند و جزا هر چه را از بیرون و ضار و نواصب و نواح و روافض بکنارشان نمی نهند و ایل شوند
پس بغفلت را از گوش حتی نبوش بر آرند و از سنت سنت تقلید بانیان بسانی مذہب شیخ خود رقل
طلوع الشمس من مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت ضعیف و خراج خصوصاً کبر از قطعیات
رویت انبیا و مرسلین سید و رشتیان آل و صحابش که مورد و الاذین امنوا معاً و درهم کسبی

باین آیدیم و بایمانهمه یقولون ربنا اقم لنا و اقم لنا انک علی کل شیء
قدیر انما الرئسین است زیاد ازین چگونه و ما علینا الا البلاغ پسین شهر و افاضی بود
کفایت حواله با خدا کردیم و فقه سحان المدخل از کجا بجا رسیدل موضوع این مثل ثبات حد
بود و خصوصاً نه حال دیگران از مقبولین بسانی را مایه از فضائل و مناقب و محدثات و شال می گویم
متوجه باید کرد و بگویند باید شنید از جمله شان سامین زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
او را محبوب شایسته و بحال عطوفت و شفقت و اختری و غیضی از کتب شهرت محتاج دلیل نیست و
حیات القلوب است کتابی که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حق و معنی عای خیر فرمود و گفت و دانست
الی آخر القصه فی باب تجسم جلیه و زبان میهدی خصوصاً مامورین باطهارا با حق مثل حضرت باقر

علوم او پس از آخرین بنا قبضش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل تلخیص مستوفیان یافت که در حق
او خبر خیر هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام عظیم علی حسن بن ابی و دیگران هم سیدنا
امامیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المؤمنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در خروج نمود و قبول شد از جناب بر تئو نیز منقول است و آخر کار امام عظیم موصوفت افتاد
روایت از تسوین است و از کتب رجال بلکه تفسیر البیت رسول تعالی نیز نیست که او از جمله کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المؤمنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصحیح حضرت امام عظیم
چنانچه از متن کتاب پنج الحق ملخص ثبوت میسر که او هم مثل سعد بن عباد و دیگران است خوش کردن
افراخته و بعبث است بیکر صدیق مثل دیگران نه پرداخته و از اینجا کمال تجربه و تحقیق و امانت شیخ حلی
بضمیمه اعطیت نظر بانچه در احادیث سابقه واد شده است پی توان برد و درباره دیگران از کاتبان
چگونه و چه نویسم حیف است که تشیعین محبین و متبعین از دست دهند و کمال و بالاضوای
مقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی العلوم خرمیه بن
است که با عارف اکابر قوم و رغوات و شایسته شرفه از بدو خبر آن رفاقت مصطفی حاضر نموده
فاصلی نورانی شومری نیز تاسیما با اسلاف در مجالس المؤمنین باین مور تصحیح کرده مع ذلک جناب
سید الکونین گواهی را بمنزله شاهدین عاقلین اعتبار نموده چنانچه لقب بنده و الشهادتین نیز از
گواه است و نقل نورانی شومر در مجالس المؤمنین و هم از مطالعه کمال بحکای ظاهر و باهر است که اول سخن
النصار را بر خلافت سعد بن عباد و بر فلانید خرمیه و الشهادتین بود و گفت که علی کرم الله وجهه و خانه
ساکن شد و تبجرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مشغول گشت و دیگر از قریش لایق این کار نیست
انگاه انصار را بدین و جماع این کلام و بسعه نهادند انهمی مقام الحاحیه دیدند که ازین حرکت
برکت آمد از یاده و مجروح و وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور نی پوشید فاعتدوا
بأولها که هر چند محدثات و متبعات این بزرگان که بنیادست سقیفه نبی ساعده

نهاده ایشان تها از حد در گذشته باشد لیکن حکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابد فریبی و شریعتی
 خانگی حضرت امامیه بعد از توجیه طاعت اهل حق سرکشی این جماعت ضروری افتد پس حال شیعیه در
 شخصی است که قصدش زبان در خاص عام است که او را خادمی بود بجا نیست بجا بود بدو که بویست
 مجتهد بهارستان شیراز و نشان دست شمع ازین حضرت فی موی کالبه به بدی هر که برود
 مالیده و دو قاشق به اندامی او در باره آقای خویش رزدا فرون لیکن چون آن شخص خادمی دیگر
 بهم نمی رسید داشت جور و جفا او نمید تا آنکه روزی او را خمازه در گرفت بهمنکه و نهش و شد
 این بی هنر بدکیش احاطه بن خود بدین هوا خویش انداخت آنکس بمقام حضرت آفرین در آمد
 گفت چه خوشن ایضا و چه خاک سر و دست آن ندو بهم برآید و گفت من را مروز چاکری نمی گم دیگر
 رانجه شکاری نگاه باید داشت که لعاب من و گرم باشد و آن جمله مقبولین است طایفه سعد بن عباد
 انصار است که بر زبان قاضی نورالدین شوسری تا سیاد افتد با الاسلاف از اکرام صحابه است
 و کرمان روزگار بود و چنانچه ناظرین مجالس المؤمنین بر این معنی اطلاع کلی دارند و حال آنکه فتنه سقیفه بلند کرد و
 و از آنجا است که در احادیث معصومین صدوقین و را پیشوا فتنه بن قرار داده و او را اگر حضرت امامیه
 این چنین متنبه و بن امام المذنبین از کرمان و زکار قرار دهند و دیگری است که قد وانی این عباد
 تواند کرد و حال یاد زمره طایفه اصحاب سید انبیا که باقی ماند که اصول شیعه تصنف با و صافی باشد
 اصول و فروع این مذنبان نقل نماید و روایاتش در میان تجدید و پیاد و راید بکند و در و در مثال اب
 طبق ایاز ترجمه بجا فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس لایلی که گفت
 شنیدم از ابو ذر و سلمان بن مقدا و رضی الله عنه عنهم که می گفتند که رسول خدا فرمود که علی امام حق و پد
 است بعد بن عباد و پیشوا فتنه و قبل ازین روایات امامیه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امام
 شود غیر از امامنا غفر و کفر و گمراهی گسانیکه حق تعالی بوی هم رسانند غفر گشتنه حاکم
 اعاده نیست ازین جا حال کفر و ضلال قاضی شوسری اخوانش که سعد بن محسن نمیدانند و در حد

مبارک است بلکه اطرا می نماید توان فهمید فحش که شوقی است فی الضحاک هم
 و احوالهم و از آنجمله عامر بن اثمه است که با وصف صحابیت از یاران حضرت امیر است و کارش از حال
 خالی نیست تفصیل همین با وصف تفصیل مرصع و اقرار میکرد با کسیانی مذکور است که توان ماست محمد بن حنفیه
 بعد از امام حسین علیه السلام و انکار حضرت امیر و صاحبان مذکورین بلکه ذرات ایشان است علی بن محمد بن
 احداث و از او بمقتضای قول و تعالی در حق اشقیاء منصفین فاعقبهم نفاقا و نباش نمیکند و او را
 شکی با خبرانی اظهار قاضی نکرده و در مجلس است که برای اثبات قدیم بودن مذکورین و رفع
 یقین حدوث چه بذل چه بدو چه مذکور و چه گوئی نامی تعصب و نفوآت که در میدان منا ظهور نموده
 و بعد از آنکه اصول احادیث این بیت بهر جهت و خشک فروئی گردد و بجهت سستی این متنبه عین محمد بن ابی
 بابی از این فتره در وسط کفر و ضلال لوازم و مواضی آن می سپارد چون کلام ما با بنجار شنیده است
 خوف تطویل مصلحت در آن می بینم که در این از کار این بزرگان فرمایم و در تطبیق بقیه اوصاف
 و فیو حدیث بعضی مقبولین لسانی منشیین می کنم و درین باب نیز حرفی چند ندم اما لفظی
 در این حدیث این احادیث از جناب سالکین در الطباق آن خبری نیست زیرا که کابر
 امامیه قاطبه میگویند که زبانی خبر صادق ناقص و محمد بن عوف بنان در اصول ما روایت چنانچه گذشت
 و از او و او حدیث و فسون اینها وقتی منقول می شد که از واقعیت نصیبی شد و او لیس و اظهار کسان
 امامیه نیست که بزرگان خبر صادق اگر شایسته شان مذکور می شد این جماعت نیز در رنگ خلفائی
 آمده واجب العباد و می بیند ائیم و تبری بزرگ از ایشان لازم می انگاشتم پس نفی درایت تحقیقی
 ارتکاب اختیار مجاز به زبان شایخ امامیه است شده و اگر این کلام را به فضل کنیم باز هم اولویت
 نفی درایت حدیث ایشان نسبت با حدیث درت خلفاء اصول امامیه درست نمیرود زیرا که ضعف
 اکابر علما ایران که در جمعیان از دست خلفاء راشدین و حکمرانان درت و مایم خلفا نیست باین
 مقبولین کسان زیاد تر بوده باشد حالیا اگر معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بحجاب تدری می شوند از حقیقت حال اهل رت یعنی محمد بن کی و افاضت محمد بن
 صورت باعتبار اسلام آنها در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاتصال بنی منقول شد
 اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کردند چنانچه از افادات فرزند طاووس جلوه ظهور دارد و تصریحها انشاء الله تعالی
 که این تاویل چنانکه می بینی صحیح است چنانچه تا بدین دنیا و حیات خود خبری و نه بعد که حال بعض
 اصحاب که در دنیا قرب منزلت دارند و آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز بمنزله حال
 شان علی الاعقاب خبر خواهند داد و در نصیحت عدم ولایت لامحاله مایل خواهد بود و فائز و علی بن
 علی المنتهین قلمند و اظهار علی انهم فقط ما طوبی الخشع عن ذکره فاعلم انه علی وجه اما اول السبل
 تدری تعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه باین موصوفه متعلق است یعنی بنیانی که جایز
 احداث کردند پس زفات و پس تنفی ذات خلق مطلق محدثات نیست بلکه تعلق بفاصل محدثات دارد
 مثل غلامان انصار که خلافت فریب دادن آنها برین جنی که حضرت امیر بعد ساختن وفات عمر و
 نشانین اختلاف کاری ندارد و چنانچه حضرت امیر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است خلافت
 زینهار اختیار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سر او نیست چنانچه از خرمیه و ابی
 واقع شد و دعوی خلافت بر او خود و مضمون طعمه مصطفی را در باره امامت هر مصطفی پس نیست
 انداختن و مصداق کریمه فَبَدَّلَ كَذَابَهُمْ لَكَا وَ كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا
 انصاری نوع یافت و با کراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر و خواستن و بر این طمع شقاق
 حاج و تسلط خویش بجایه زمرم با خلیفه ثانی و بر ساختن بوکات فضولی و ولایت عهد نکاح
 مصطفی را با جمیع بن خطاب بعد تلاوت بیت قرآنی وَ كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا
 وَ كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا كَذَابَهُمْ لَكَا
 امیر المومنین بودن سرستی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبد المطلب صدرا ن شد و اتخا و عجل و راه
 خلافت شقاق مورد نص غیر محمود چنانچه از اکبر فرزند الشصا و شیدالی غیر ذلک منقول

محمد ثانی و متبعانهم اما ثانیان برین کلام بر حسب محاوره واقع است که هر چند مخاطب با جراح
 آگاه باشد مگر گاه است که بحسب فطاعت و شجاعت یا بمصلحتی آخر یا بهرام می اندازد و بعضی
 بر یکسکه سلیقه فهم کلام بلغاوار و مخفی نیست و این کلام فقیر محض پسند محاوره عربیت بلکه از خصوص قرآنی
 و آثار نبوی هم مستفاد است اما ثالثا ثانیان بر نفی درایت محمول بمعنی حقیقی نیست الا عدم او را که روح
 بنوی بعد اقرار آن بر حسب لازم می آید و این خلاف تعقد امامیه است بلکه خلاف اقرار عند حکما هم است
 عموماً اما را با این بر عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم و ادعای او که در حق الباقین مانند آن بجای خویش ثابت است لیس انی است و تحتی کافی و تسبیح
 این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام عظیم قدس و جدید و مجالس المشتهرین
 ثالث طایفه از علمای شیعه و این برین است اگر چه در واقع اقرار باشد اما کما فی شفاعی طاعت
 کرده گشت بحکم شهادت گاه و اعاده قوله حضرت عیسی پس الطباقی آن نیز برین است و طایفه
 محدثات و متبعات ازین بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم صدر یافته و در حیات
 آنچنان مرتعاهل بیت طاهرین بزیان امامیه و قیقه نامرعی نمی گذشتند چه حضرت حجت الاسلامین و شفیع
 المذنبین که مکرر معنی شفاعت در حق این گروه کرده و دنیا کافر بودند و نه در احکام آخر او اگر در مقام
 خود است بخلاف خلفا مانند یزید و یاسفر یا قوم که محل مطلق شفاعت نباشد تا شفاعت ثانیه چه
 و جلوه طاعت یعنی رویت می محلیه فن از این طایفه نیز بهین طایفه است که مودت و محبت کمالی بود
 بود که حضرت سر را ختم رسالت گمان نمیکشید با ایشان میداشت از همین حسن طریح حیات ایشان
 روز قیامت متوجه شفاعت شان خواهد شد اما استدلال فراموش بسیار بدست و احداث ایشان
 که باظهار معروف و دیگر علمای امامیه لول جمله لم یز الو است پس کی یا از خصائص این حضرت است
 غیر هم چه صحابه مذکورین در حیات و بیرون حیات یا عقد و مقتضای قول و تعالی و فعلی که
 از آن سید عالمین مهلت بکشت بشما ایضاً ایشان شد اول فضل ایشان سلطان مسیح

که طول عمر او از جمیع اصحاب ائمه درست و بعد از صدور احداث هم قریب بود که شش یا هجده گزنی از ایشان
بعد از آن خلفا ائمه داعی اجل را بلیک گفتند همچو عمار یا سیر خدیجه بن ابی طالب و خرمیه و ائمه و تنی عامر بن
و ائمه و محمد بن عمار بن ابی الوالیع انصار و جابر بن عبد الله اشاعره و بعضی از اینها از ان امام سجاد و بلکه امام
محمد باقر را هم او را که و احراز نمودند کمالا یحیی بن عبد الله بن مسعود ابو ذر و خلافت عثمان غنی از این
جهان گذران بعد از آنکه هر سه خلافت بدو گردید و حضرت عباس هم در زمان الشیطان خست آنجا
از دنیا می رفتی فایسری جاودا بر بسته لکن قبل از شهادتش بدو سال قربین دعا کرد درین فصل یاد کردیم
کتاب رجال ماسیه شش گشتی و تذکره و مجالس و غیره بران قطعی است و هم دلیل لطیفی نکتہ دقیق بر بسته
احداث بقول مولف باید شنید که کلمه لم نزلوا الاقتضای صحیح دارد که ان احداث و ارتداد اول
الاعتصاب یا میری باشد که زمانه متمدنی بران صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران از
اہل بدت که زمانه متمدن بران نگذشته که اکثری از آنها در همان نزدیکی بیوت مروند یا در وقت آنکه
راه عدم میروند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم نزلوا الی آخره با کلام اهل
چنانچه بیروایت مجلسی رسد و اوراق گذشت یا میگوید که ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم نزلوا تعظیم
آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر حدیث بحق کسی که بقول مجلسین بر ردت
الافور کشته شدند و در گذشتند و در باشد البته کلمه لم نزلوا بی محل بلکه مشروط بود و تعالی الله عن الک
علو اکبر او حاشا ملائکه عن مثل هذا چه اجد او مطلب دین قدر میشود که ارتداد و العبدک و اما او علیه السلام نزلوا
مردن چه فایده دارد پس مراد خواهد بود مگر امری متعلق بخلاف که تا زمانی در ازیران احداث و ارتداد
علی الاعقاب را نسخ و قائم ماندند بلکه تعصباتشان الی یومنا یا حقیقه بران نسخ دارند بعد ازین چه محتاج
که احداث ارتداد صحیحی نباشد که از احداث مشهوره متعصبات صحابہ و اواسع و روضه و نحو
لا و ارتداد و همچنین اگر اکابر طایفه بعد از جمع و تلیق و قد تفران البقیین لا یزال البقیین بلکه چنانچه
کتاب اصول رجال مخفی نیست بجهنم او را مگر دیگر هم از امور مهمه است آن اینکه سیر ازین بزرگان

در خلافت مرتضوی که بعد از پیروان و برادران و اندک حال عمار یا سر یا نداری که تبصر او وقت جنگ است
است نمیدان روی پیشین مفید بلکه شیخ المشکک و مانند او است که در حیات الطوبی و ولایت است
ایام ضیاء التوحید الشنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که عمار رحمتی خواهد بود و در قیام
نشسته شود و بریان و دشمنی که یکی از آنها پیراه حق و سنت من باشد و دیگر از دین برتر باشد استحقاق
بلفظ از پنجایم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کار و دکان و نشانی از سید انکشاف صبح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب و بی خلوص و وقت قتل است و در غیبتی عادی و دیگر کتابی با علم
از ورق گردانی بسیار حوازی است پس معلوم شد که مجروح وقت و میل بجانب مرتضوی در ایام خلافت
بر خلوص حاضر و لاثمی نداشت و از و احمق که هرگاه رفاقت شیخین و فو فی النورین با جناب حیدر الکونین
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه با بر خویش و صراحت احوال و آشتی عساکر اسلام و جان نثار و محاسن
ایشان را ایام عزت کما قال الله تبارک و تعالی لقد نال الله علی النبی و آلہ جبریل و کذا کذا
الذین اتبعوه فی ساعه العسر طوف بفاق صبی بر رویا و سمعه و سید و در خلافت نظر و آیا
کا زمین باشد اقامت لیلی و تنها جنتی برانی خلوص این بزرگان که امور خلافت مرتضوی را طلبند
در زمان خلافت آنجناب با بر خص طمع و اهل ایام کشاده و استبا معاش میزوی فی الجمله ادا و سید
بقدر مبدل شد از جمله محالات است حال این عباس که در کتب حال ندیده که با تحریف علماء قوم و
خروج شهید که بلا صحت خلف بکار برده و قس علی نه حال برابرین طایفه چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
احداث سابق بود یا چیز دیگر پس از میل رفاقت مرتضوی وقت مذکور فاعده خلوص بران سترتب نمیشود
و از اینجا گفته اند که **لَا تَحْزَنْ لِقَائِهِ أَوْ قَوْلِهِ قَوْلِي بَا** اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
کنایان ایشان که متعلق بر حق و لای غرضات است و دیگر بار با جناب صلی الله علیه و آله و سلم بود و خلافت
است بران ترتیب یافت نمیشود و شورش بی دار و گریه است و اینهمه بیشتر است و در زیر کتب
نادر باشد که بعضی از ایشان متعصبانه شدند و برای باطله احوال شیعه را طایفه انصار را بر روی

خلافت بر نگینند و بعضی خود مدعی خلافت گردیدند و بعضی برای سرکستی خلفا چه خوشامد و بدست
 که از قوتش بیخ و بن و ریشه تا آنکه ظاهر در تنجین محل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد و ازین بهجا و محراب
 عالمی از ازل بیت سر موجودات خرف شد و بعلم یقین نیست که اگر نص غیری در واقع اصلی نیست این
 دعا و سرسبزی خلفا گریز پر روی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار تشیعین تصریح و تأکید آن میکنند
 مَا قِيلَ فِي عَمَلِ الْإِسْلَامِ أَنَّهُ لَمْ يَأَيَّ النَّاسُ فَعَلَهُمْ وَهُمْ وَجَّوْا الصَّلَاةَ وَمَنْ كَفَسَ الظَّنَّ
 عَلَيْهِ وَيَدَّ حَالَ شَيْئِهِمْ لِيُفْعَلَهُ تَوْهَمَ أَكْثَرِهِمْ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا مَرُوءَةً أَقْدَمُوا فِيهِ
 مَا أَقْدَمُوا عَلَيْهِ لَا يُعَدُّ لَهُمْ ذَلِكَ وَيُحْوَجُّ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّبُهَةُ وَاسْتَحْكَمَتْ
 فِي نَفْسِهِمْ وَلَمْ يَمْنَحُوا النَّظَرَ فِي حَالِهَا فَمَا لَوْ كَانَتْ سَلَوُا لَهُمْ وَيَقُولُ لَعَارِفُونَ الْحَقِّ فِي
 الثَّابِتُونَ عَلَيْهِ غَيْرَ مُمَكِّدِينَ مِنْ أَظْهَارِ مَا فِي نَفْسِهِمْ إِنَّهُ فِي مَوْضِعِ الْحَاجَةِ وَقَدْ رُفِضَ
 مِنْ أَفَادَاتِ الْجَمْعِ الشَّيْءُ بَعْدَ اضْطِلَالِ عَالَمٍ وَكَمَاهِ كَرُونِ نَبِيِّ آدَمَ حَلُولُهُ تَصْدِيقِي بَلَاغَةِ صَوْنِ سَافِرٍ كَرْدِ شُودِ
 که این جماعت بلا مواخذة و عقاب رخت داخل شوند بلکه و همی شین نیست چه حضرت مجتهد جاسسی رخا
 رساله نام مطبوع می نماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حامل مضمون آن نیست که شخصی را
 مدت مدیدی برای تحصیل دنیا از وجه جلال نمود چون در امیسی نشد تا یکدست دیگر از وجه جلال ندان
 وجه خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم برادر خود ز سید شیطان محسوس شده پیش آورد و گفت که
 تا این مدت از مر جلال حرام طلب نیا کردی و ترا دنیا بدیشد احوال اگر مکتب من عمل نای التبه بر روی
 خودی توانی رسید و کام جهان بشهرت مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
 شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و برخلاف طریقه نبوی مردمان دعوت باید نمود
 آن مرد فرقیته دنیا بر طبق آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان الفضالت انداخت روز خیزد بزین
 که دنیا باین جمع نمود و اموال و سیاهان نیوی زیاده از آنچه که تمنای او بود پیش خود آماده و میا
 یافت بعد مدت مدیدی چون خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که واهناه چه کاری کردم که دین

خود را بدینا فرمودم و خود را استحقاق عذاب الهی ساختم بخوبی در لیسمانی برگزیدم و بجهت از غمخواران خود
گرفت و خود را باین استقامت اظهار توبه و استغفار بیدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود خطاب حق سبحانه و تعالی
از پیغمبران خود را وحی نمود که برویش این بنده من بگو که اگر خود را بتیقید رسیده نگاهداری که گوشت و کبر
و استخوان از هم جدا شود و تا که هزار که در ضلالت انداخته بدایت زندگانی توبه تو هرگز قبول نیست
بلطف مقصود مجتهد فانی ازین معصیت و خوش باین آن بود که تصریح در آری مرشد الیه صاحب
اشباح در خاتمه کتاب فرمود هرگز قبول شدنی نیست آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب
باب عدم قبول توبه صوفیه بر روایت کلینی افاده نموده و در این فیه بطریق اولی بکار آید بحال
اعتقاد در و عارفین نگارنده ششمی است پس آنکه جالسی فرمود بعد از آنکه جامعنی از زمره علمای
خویش و طعنا و ظنا از صوفیه فاطمین لوح حدیث وجود بطریق صاحب فتوحات شمرده و نام حیدر اعلی و صدر
شیراز و محسن کاشانی بر زبان آورده می گوید و مکرکات احتمالی التوبه متفرع علی قبول التوبه
وهو فصل المنع نظر الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبه اهل البدع کما هو فی الکافی
و غیره و متوجه نشود که تغییر در نسخی فقط همین قدر از اقوال اهل جالس و روشن خود محفوظ دارند و بر آنکه بطریق
محدثان بجا و دیگر کتابها رسیده از احادیث ایه اظهار دینداران برست که نمونه آن نیست
فی البحار نقلاً عن علی بن شریح الشافعی ابن مسروق عن ابن عمر عن محمد بن محمد بن
جمهر القسری باسناده رفعه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی الله کما
البدع بالالتوبه فیل یارسول الله وکف ذاک قال انه قد شرب قلبه جها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشت که در ثواب الاعمال بر روایت ابن ولید از صفار از ابن زبیر
نیز شل این حدیث مرویست که کتاب جالس این حدیث را بمثل این سند روایت کرده و همچنین
که حکایت آن شخص که فاضل جالسی در آخر خود الفقار وار کرده و بی سند ذکر فرمود و در بحار را نقل
است سندش تا بحباب بن صمد و علی السلام نیست ابی عن ابی کونج عن ابی عمار عن حسن بن

بن الحکیم عن ابی عبد الله علیه السلام و نیز این حکایت را محمد بن ابی شان در کتب دیگر وارد کرده اند
 که آنحضرت علی بن تنج الحار و ملا باقر مجلسی در توحید عدم قبول توبه اهل بدعت و حدیث نبوی چندین بار و نیز
 بیان لعل لکد الله که کوفه التوبه حکما یظهر من التعلیل ولا یقبل توبته قبوله کما لا یشک
 بعضی از بعضی مضامین و آیات این باب بعضی از آن در بنی تمام یاد کرده اند و در غرض آنست که کسی که
 بر این باب شوریده کند و باعث خصومت زندگانی دیگران شود و در تعلق دارد شوند و تاکید شان بر حصول
 اما پیش از آنکه بدین بیان رسید و اذ قال لا یسأل الله عما کفر قال لا یسأل الله عما کفر قال لا یسأل الله عما کفر
 ای آخاف الله کتب العالمین فی دار و گیر بخت رزق و توبه ایشان مرتبه بحال بدلا و الله
 شمس لامه الله علامه مایه گفته ایم که تمامی این اصحاب جذب خواهند شد پس محتال است که در حق بعضی شفقت
 صاحب مقام محمودی بحال بکار آید که فوراً از آن ارگیر بخت یابند و در حق بعضی فی الممال که لعب از
 تعذیب یاد رزق آید که هیچ یکی از الفاظ حدیث مخصوص است احد از محدثین اما پیش از آنکه بدین بیان رسید
 و تحذیر نصیحت و عقوبت یاد دانی در بنیاب آید انشاء الله تعالی اما خلاصه بعضی مضامین از آن
 دار و گیر بشفاعت بشیر و نذیر این نیز برین اصحاب منطبق است خدا و النعل بالنعل و القدره بالقدر یعنی
 کسی که در وقت شان انجاف بود پس آنرا از آن مواخذه همان وقت مانی خواهند یافت کسی که در باب
 این بیت سید المرسلین مخالفی شده بداند و عداوت و مخالفت و رزید و نیز عزم خود تدارک بعمل آورد و
 ربانی آنها بدون عذاب نخواهد شد با جمله لفظ لفظ خود هم ذات الشمال دلیل تخلیه آنها و تفسیر نیست پس
 کردن دست بر کمر و اعمی از بداد شرعی صحاب قنوی در احکام و تفسیر و جواب قتل آنها دادن کما سبق و تفسیر
 بحار المجلسی تحت ضعیف و خفیف است فلا یخفی رکاکته و سخافه بلکه باعث و فور حیرت میکرد که از این
 شخص هم از فضلا بلکه از کبار علما و ائمه مایه است ایراد کلام باین مخالفت که غالباً هیچ سبب مگر عامی هم
 مشهوره چنینیست که در وین چنانکه گفته از غایت بکمال و عصمت و کتمان حق حال همه حکما اعلام
 اهل شیخ برین است چنانچه بقول قاضی نور الله شهید ثالث شیعایی در زنی مختار و در نماز خروج

و نصب فرمودی پس میگردد و در نهی کار و اهل حق می نمودند و خود قاضی رطل بر حق که بود و او را تکلیف
 ایشان نیز است ایشانند آنچه در کتمان حق و انکار باطل و دروغ زدن و اقرار کردن کوشش می نمودند
 و لها حق اما میباید که داند آخر فضل جنابری هم اعتراف اقرار و پنهان و بر زبان جبار ساخته کمالا نفعی
 علی مرتجع تالیفات و اگر خارج از مقصود نمی بود لفظا نیز کثیر برای این موقوفات و ابابلیس مصلحت اقل
 میگردد اگر چه بالا محال سابقا و لاحقا گذارش یافته باشد بجملة این فاضل جلیل القدر و دیگر بزرگان از
 کفرین خلفا این قدر هم خیال نکردند که در مستح حدیث که جملة فیوض خدیجه ذات الشمال موجود است
 و آن هیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخیل ندارد الیست پس اگر تا هزار بعضی حقوق و تقصیر در آن
 از احداث مراد باشد چنانچه در باب اول است بوقوع آمد مگر بر نقد را هم صحابه رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم چنین نمی نمایند پس اگر بدو رخ و ندیده قیامت لازم می آید و کدام دلیل بر شفاعت آن عند المناظره آقا
 می گویند که و بعد از این هم غرض نگرفته که جناب شافع الله بنور رحمة الله علیه در شفاعت می تواند کرد شسته
 کلامیکه حضرت روح الله در حق است خود میفرماید خوانند فرمود و تلاوت کردیم فرمود مشغول خوانند شنیدند
 آنچه معنی شفاعت را میجو است از حیاست که در جواب حضرت رسالت آید و خوانند که و اللهم کرم لکم فی القیام
 هر کس که علی اعقابهم و الا حاجتی باینکه این کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه می شد بلکه در بخاری و ابی نعیم
 مذکور است اصول اسمیه بر او نه معنی شفاعت قایم توان کرد و آن نیکه صلاح و کمال و کمال سلام و ایمان صدق
 حدیث محض بی البطولات این شان را جرم منحصر در صورت فستق کفر خواهد بود و چون شوق ثانی
 باطل است شوق اول با یقین تعیین خواهد بود اما وجه بطولاتش پس آنکه جمله ان تعذبهم الی از است که در
 حق کفار وارد شود زیرا که ایشان باریب محل عذاب اند استحال شرا و این شان ایشان بر محل خود نیست
 آنکه ان تعذبهم نیز مناسب نیست باینکه زیرا که آنها البته مخلوقی النار خواهند بود جمال حضرت شان معنی دار
 چنانچه بطریق معلوم مضاحت بلاغت نمی تواند شد بخلاف اهل فسق که تعذب و مغفرت هر دو در باره ایشان
 محتمل البته حکم حدیث نبوی که متفق علیه یقین است معنی شفاعت می که کمال الکبائر مورد شفاعت

تعیین الاول به المطلب نجات و فایز بیانیه در این دو عزیز حکیم بجای لفظ حقیر و جیم نیز میفرمود مضمون
 شفاعت هرگاه نباشد که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مردان نجیب از تلاوت آیت کریمه معنی شفاعت پیدا
 شود در کلام صاحب جامع الکلام لازم می آید و بطلان امری البیدیه بیات الاولیه پس بکفر دارند و شرعی چگونه ممکن است
 کرد و هم بر این امر خفا این نوعی است که هرگاه بگویند که فتوی بر کفر دارند و شرعی چگونه ممکن است
 و ادون در حقیقت مستند به تخطی جناب بر فتوی که برای بقای اسلام نهائی جنگ قتال شده کاسبت
 سراج و دیگر در زمان غزالی خوش اصدی از تقلید این جماعت بعد از مذکور کثرت با نیست و بیشتر
 نیستند پس بدینکه احداث موقوف بدعت است کما بدینا انشاء و بدعت مستحق جهنم است و لیکن خلوص
 و بیکر است پس سیر امور محل میتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نظر نموده که ایها مباحث اولیای
 امر محدث دلائل دارد و لیکن چنانچه آن کفر و ارتداد شرعی نیست تا خراج بعض حقوق و تقصیر در اکتفا
 با اتفاق هم نیست مگر گفته شود که تقصیر در حق قبول عذر ادام اللامه الخبایر و حضرت سید اوصیایم را باشد
 تا البته خیلی چنان می آید مگر باور نمی کنی که تقدیم سعه و تاخیر بود و موجب کثرت می باشد که فعلی می باشد
 و آنچه بر آن تصریح شده امر عظیم و فحشیم است المختصر انهم بحیث یبارک کسی انشاء کند که ارتداد علی الاعقاب
 با تاخیر و تقصیر در حقوق اهل بیت آیا انساب لفظی معنوی است یا نه اینها را در اینها علی کلامها
 و انشاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید قلم خواهد آمد اما تطبیق علی عتقا بهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل
 و بر این نیست بلکه تقدیم بقید علی عتقا بهم بر اقصا و استحقاق است و شعر بانست که با وجود احداث در
 ایشان برگزیده و بهر دلیل و شعر بالفتق الامی بایست که میفرمودند لم یزوالوا منقلبین و چه کمالی
 اما لفظ منند فارقتهم بطریق آن بر زمره مسطورین باصولی مایه کمال سهل است نه بدینی که بی
 از متنبی ایشان خرمیه بن ثابت است که با عتق علمای شیعه کرده و ایضا را بر دعوی خلافت و فتی
 بر آنجهت که در سقیفه از تعیین نشانی نبود و حال احداث و بدعت مجرد وفات سرور کائنات بر خور نشسته
 واحد است که متصل وفات شریف باشد زبانه ازین سخن نخواهد بود که انصوحی طبعیه خلافت مرصوفیه را

گریان روزگار بود و لایل و لولیت خود بخلاف بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلفای اموی یعنی حضرت امام
 اعظم طوطی باقر مجلسی بیان حال مدح حسن بیان جناب مخلص چنانکه در روایات بجا صرح است و اما القینا
 علیک من ذکر البکمال تعجب بیان سازند و صلاقطره اشک از چشم قطره عیالقت و اما است و دوخته بر ناید
 تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکرر و طمان نافع حسن تقریر و بعد و کرد و طلب است
 بلکه از شدت مرض نده در گور باشد و هر که مصفون است نه و نفس غریبی بخاطرش خطور کند و یکی را
 از فرزندان خود در آن معرکه و مجمع مردم بر آموخت ایام خلافت خویش مثل ترجمه قرار دهد و بموجب
 روایت بعد از آن که بجا و حیات القلوب بعد از آنکه نبوی تاملاتی بی غفلت و کفر افتاده بود که زانم
 بسوز و خاک بدینهم باد چنان گوئیم که در مثل نذات جسام و قوتی تغیر میکرد و پس جابه این حضرات
 وارد که ایا امری مهم تر از تجوید و تکبیر موتی هم می باشد چه جا که خاتم النبیین شیخ الحدیث حبیب الله
 و دیگر خیال همانان غرت و بیرون نخواستن و نخواستن بر ربات ستانی نظر داشته باشند
 شدت مرض که لب کور مانده بود و خیال نایزند فانی می باشد که در آن وقت که فعل می کرد
 نقلت فاستمع ما فی منیخ الک الکتاب ذکر که ایام و است و کلام
 السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یومئذ یومئذین فی آخر الصفی و حالهم و حالهم
 قال انما یانه توفی یومئذ یومئذ من نصف ربيع اول و لهذا اقرب عند احقر انکم و الله
 اعلم و ان کان الخلیف یضعفه ثم احتلفوا فقال بعضهم یضعف النهار و قبل عندنا
 المضعف و قبل فی اللیل و اجمعی و کانت بیعة ابی بکر و سقیفه بنی ساعده بعد ان قبض رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو بیته لم یفرع من امره قد خلق دونه اهله الباقی فکما
 یومئذ ابوبکر و السقیفه و کان الغل جالس یوئذ علی المنابر فقام عمر فقال یا ایها الناس
 ان الله تعاقدکم علی خیرکم صلح رسول الله و ثانی اثنين اذ هما فی الغار فیا علی ما یح
 الناس انما بکر بیعة العامة و بعد السقیفه فلما اوجع اقبل الناس علی محمد بن النبی و یومئذ

الثلاثة والتفوق على ان يدفنوا في البقيع ويجعلوا ابا بكر امام الخزانة ويصلوا خلفه
دعوة علم سبيل العادة فاسرع العباس الى عليا واخبره بآراء قهقهة وفساد دارهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناظر محاطا ان سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
ادفن حيث قبض لانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما على خزانته
قصا سببا للناظر حيث صلى عليه اوله ثم رخص عشرين ان يدفنوا في البيت ويقيموا
حواله ويقروا الله في ما يمكنه يصولون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا يسئلنا مضي على زعمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلاثاء من اوله الى
اخره حتى لا يبقى احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك يقلل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغترب له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلاثاء حين غابت الشمس واول
حيث رآه الطوسي وهو الامام الاعظم الا قدم عندهم عن باقر علومه والذين واخرين
لا عمن يخاف من التغليب فالظن امعاشر المنصفين الى تشيعات المؤلف وغيره من
المشيعين على ائصال الصمد يفتن بانه اقرى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في رواية
ادفن حيث قبض لمعظم عائشة ابنه وانه اخذ منه عليه السلام الى ثلثة ايام
يؤمنون ان التشيع راجع في الصور بين علي عليه السلام وظنوهما لهما سدة
اشبهوا خصوصا باجماع اكثر افراد زمره انصاره من حضرات امامية ومقبولين ساسي باشند ووشترين ثابته
انها بحسب خوف طول موتهم وشم ابتداء بارادة اخذ خلافتا زجانب مير كير در سقيف جمع شدند وبار
ابن ابي كروند پس زند او علی الاعقاب از ابتدا زمان فراق جناب ختمی باب ازین دار سخن

متناق که در اول صریح احادیث امامیه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلا شبهه و از تریا متحقق گشت
 و متخی فارق هم مطابق واقع افتاد و علی بن ابراهیم را در آنجا بود و از ما احدی تو اگر امر خلافت و کوه ساله پستی و یل
 خلفا را نشدند بکاره لطیف و لا یکنر للتخلف مثل الفاضل الجعفی و اما اوله ان القاسم
 الملقب بکمال و اول یسوی و اول سلیمان که حضرت عباس فرزند ایشان و بعضی دیگر از مقبولین
 شیعه در سقیفه شریف حضور نجاب امام المذنبین یافتند لکن چون قلوبشان بر اتحاد و عمل بر اصل
 امامیه مجبول بود پس کجا و شان نزد جد مطهر خاتم بغیران باشد لیکن حکم و اشراف فی قلوبهم و العمل
 حقیقه حضور قلب طایفه در سقیفه بودند فان المکرر مع من اعتبه بالثقاف الفریقین فان الله و
 الناظرین و السامعون لکن اجتمعوا للشیعة و الامامیه و انما عشنا و امننا
 من الله و رسوله و الشیطان علی ان یا نور و مثل هذه المعارضات في الخلفاء الثلاثة
 لا یا نور و مثل اوله کان بعضهم لبعض ظهیر و اولی من تبع الله تعالی علی معاشیر
 السیئة و الجماعة ان فضله کان علیهم کثیرا و اگر کسی گوید که سلسله حدیث انجیلی
 کردی بسبب عبارت مناسب است زیرا که هر قید را بر سرورش تصبیق داد لکن محال تا دلیل
 و ذیل خلق احتمال و سیم و اذا جاز الاحتمال لعل الاله لال گویم که اینجا بجز این چند احتمال یکی رد است
 و مقرر علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلال العیون و حیات القلوب و مجاز الانوار بر این
 میکند دوم رد است بعضی از قبالی و بایستی بهاسوم تبدیل اخلاق و حقیقه باخلاق و سیم و ترک رفتار
 بطریق زخارف دنیا و سیر الی اختلاف و در آن موعوی فی السجده فترق حتمال دیگر اسکان مبادرجه حدیث
 از مایع میکند و چون عاکی خنجر صادق است وقوع آن لابدی و بجز این واقعه ناله بعد انتقال رسول
 رب العالمین بعد از مسئله امری در که استحقاق جهنم بر آن بر آن مکتبین آن از صحابه تفرع شود
 مقام شفاعت و ذکر آن هم باقی ماند و بعضی بعد از آن وقت از آن محسوب نجات یابند و وقوع گفته
 مکر از مقبولین امامیه بلکه توان گفت که آنچه بعد از آن وقت حسن مجتبی حسین شهب که بلا از قضا

اجمال گان میر کہ مسائل ابن سوال حمدی از خطای نلشہ بودہ باشد کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 نظر تفاق و حسب باطلش معا والد خوت ایمانی اور اسلخ و خیا کہ جامعین بیاض ابراہیمی گان و
 و بر نفی اسٹال لیل و وہ اند لک از روایشیخ محمد ابو جعفر بن احمد بن علی القمی نزل ری کہ صاحب صفی
 المعارفین و خیر او از کتابش نقل نموده اند چنان واضح و واضح نمی گردد کہ حضرت ابوذر صدیق باسیب
 خود باین سوال کشودہ الفاظہ قال علیہ السلام اُتدرون ما عی و فی ای شیء فکری
 والی ای شیء اشتہیک فی قال اصحابہ لا یا رسول اللہ ما علمنا ہذا من شیء آخر انما
 و تکرر ک و شوق قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبرکم انشاء اللہ ثم یفصر
 قال ہا شوقا الی اخوانی من بعدی فقال ابوذر یا رسول اللہ السنۃ اخوانک قال لا
 انتم اصحابی و اخوانی یحبون من بعدنا شافعہم شان لا ینسیاء قوم یفرقون الابرار و
 الاکھار من لا یرحمہ ولا احوال و من المقرات ابتغاء رضات اللہ یزکون لکمال
 اللہ و یزکون الفسہم بالتواضع للہ لا یزعمون فی الشہوات و فضول لکدیا عجبہم
 بدت من بعات اللہ کما عزمنا ترہم محزونین خوف لئلا رجح الجنة فمن اعلم قدہم
 عند اللہ کسین ینم قر بہ و لا مال یعطون بها بعض بعض سفوف لای علی الولد الولد
 علی الولد من لا یخرج علی اخرج ہا شوق الیہم و یزعمون الفسہم مرکب الدنیا و
 اجمہا و یجاءل نفسہم من عذاب الابد و دخول الجنة لرضات اللہ اعلم یا ابا ذر ان
 لکوا حرمہم اجر سبعین شہدا بدیا اذیر و احد منہم اکرم علی اللہ من کل شیء خلق اللہ
 علی وجہ الارض انہ یقول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی کل مرة یا ابا ذر ان
 زیادۃ علی المذكور فارید فیقول ابوذر یا رسول اللہ نزع اوصافہم فقال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فی صدق احدہم اجر سبعین من غرامی فی غرہم بتوک وان یکی احد منہم بکت
 میلا انک لہ السماء السبع لرحمتہم علیہ ثم یقول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لکواء

بشود یگانگی یعنی زوی پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم از صحابه خود شش نفر شد که امید اندید که غم من چیست و فکرم
 من چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچکدامی را نمی دانیم و متوقع آنیم که از این
 امور را از خبر دی فرمود اگر خدای عزوجل خواسته است شما را گاه میکنم بستم حضرت است بر سر و از دل در بر
 بر کشید و فرمود سخت شتابم بسوی برادران خودم که خواهند آمد بجهت از من معشای غوت منحصر است
 بذوات شان بلکه حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که سلام آوردیم و فدا
 تو اختیار کردیم فرمود شما از غوت من بصره ندارید بلکه شما از قمار و هوس من می باشید و برادران
 من که مرا اشتیاق آنها را از اید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از شان آنها شان انبیاء علیهم السلام
 ظاهر و هویدا است بجز طلب مبرات خدا و خوشنودی خدای عزوجل از برادران ما و برادران من
 خواهران بلکه از سراسر اقربای خود می گیرند و هرگز در ادا حقوق و بنی دست باو یال شان نمی آورند
 بجز و فروتنی و تواضع بدرگاه ایندی نفوس خود را پاک و ضایع می کنند و خواهرهای نفس و فضول و سوز و غمی
 ندارند و زکوة مال الهی و نهد مثل سافران رسا جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار ایشان منم
 و مخزون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند داشت با وجود این همه
 محبت و اتفاق کلی قریبتی با هم و گردانند و نه یکی از ایشان هرگز بر بجهت خرج مال بر خود اشتباه کرده
 بر دیگری زیاده از عطف برادر بر برادر و پدر بر پسر و پسر بر پسر و مخطوطه در بار او نجات از خداست و محبت
 سرمدی و خیال و غول جنت بخشود می آید و از کدورات و نعمای نیافار غول نشسته اندامی بود و در
 برای هر یکی از ایشان جز و هفتاد شهید جنگ بر و در عالم الهی تقدیر است هر یکی از ایشان شیش تن تعالی
 از هر ششی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و لبط خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود و در
 هر یکی از آنها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و اینم ارشاد شد که
 اگر کسی از آنها آه می کند و دلش بگریزد و بقیاری می یابد ملائک هفت آسمان یکجا و از می آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بکار وزارت از حد زیاده نمود هرگاه بر نیکویش اطلاع دست داد و معمولش
 در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض نکور و تقلید ایشان خصوصاً
 حضرت محاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبه رکال ایمان اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
 نبوی و در گداز حلیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقارب و قریه بطلب رضوان الهی و ترکیه
 نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض خوف و خشیت یزدی بی بهره و غلبت تمام
 بشهوات نفسانی و لذتها هیچ فانی داشته باشد الی غیر ذلک القیاس و از او اکل چه چاکه که منتصف
 نفساً باشد امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما یجی تفضیلها انشاء الله تعالی با سجده صدرا نیکویش
 ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصاً و شرکا و اخوانش عموماً از مقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
 و حذیفه و عبد الله و جبره از رجال سلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست که اخوت
 ایمانی پس انبیا البته نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چنان باشد که جناب خاتم النبوة در قیام
 وقت طرد و ذود همین نفدر را بر ایشان مکرر عاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در انشاء
 حدیث مذکور روایت لیل بر آنست که ابوذر و برادرانش برگرد و طلب رضوان الهی از خود بیشتر
 اقارب نمیدادند بر تبه تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیست ایشان در تواضع مشوب
 بر یا و تمسک بوده و زکوة بهم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حصر
 کلی داشتند و با هم که محبتی و خلوصی بهم ایشان حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت و شن دیگری بود
 و بر همین حدیث و علم ابوذر با قلب سلمان قتل که او را حاد است همچنین احتمال این را یکبار شنید
 احادیث در باب بیان دیگر کاستر فها انشاء الله تعالی پس تفهیم نشود که شاید این معانی ذات نقطه درین دو
 باشد زیاده برین نیست که ابوذر غفاری حبشی است که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
 بود پس اصول متشعین همین رگان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بآن اخلاق عظیم ایشان را
 از دانه اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بفرمود و باطل و وجه یعنی سلوک راه کنایه متالب

و صاحب ایشان بفرموده صدق حدیث الحوض خواهند بود ولیکن از حدیث احد که حضرت مولف
برای منقبت صدیق آورده تا این حدیث فوق بسیارست زیرا که مقصود اصلی از آن بر روایت
حق همینست که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام نیاوردید یا برادران اینها
نیتید بخلاف این حدیث که اول بسم الله ان فی اخوت ایانی از مخاطب است و آثم پیچیدگی را کتبی
معتبره امامیه که نامش انوقت از قلمش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ایله بدی چشم خود دیده مگر
فوق نیست که در حدیث مالکین انس ابو بکر صدیق سائل بود و از آن روایت و آخر میگرد که این سائل
از حضرت صدیق امامیه یعنی ابو ذر سرزده فوق دیگر آنکه در حدیث مالکین انس در آیت احداث است
در آن حدیث نظر بذاتیات مذرب امامیه اختلاف رواه واقم است بعضی نفعی روایت میکنند و برخی
بایشان آن بلام تأکید و مویداخیرست آنچه در کتاب کمال بیامیزد که رست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
در احد بر سر نهادار استاد و فرمود که بر حسن خاتمه آنها گویم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان
کردیم و اسلام آوردیم و مقصودشان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان داده و فرمود
حضرت فرمودی که اگر کسی از ما گفت که او گفت که بعضی از من التبعید انم آنچه شما خواهید کرد و بعد
من و سرگرد حق ایشان روح و ستایش فرمود و انتمی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که غافلین
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفا را شدین زیرا که اگر لعین ابو بکر صدیق همانند او در روایات مشهور هم معبود
مولف کامل بیجا که فرید مقصد بخند و بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل اربند و صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و چیز خرافات که در افترا و بهتان بر صحابه خاتم پیغمبرین چا ویده چنانچه بکار
دانسته قطعاً و یقیناً تصریح بنام او میکرد چه باطن و لقیین از همین سبب نقل روایت ابو جعفر طوسی از بعضی
صحابه که مجلسی آنهمه عداوت و بوالبوسی بدین لعین نامش در سبها آورده و دلالت بر آن دارد که ایشان
در ایمان اخلاص گوی سابق بودند و صحابه از مرتبه ایشان محروم ماندند پس کار امامیه تفسیر انفساع
المقبولین را حق پوشی نمود بلکه آفتاب را بکل اندودند و کمالی نفعی و بر اهل فہم و فراست تشریفست که

چون بدالات حدیث نمی کا عرفتہ و اگر احادیث معتدہ شیعه کما سترها انشاء اللہ علی البورخانی
 در زمرہ مقبولین کتاب الفتن جو صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم معدوم الظہیر است تو بہ خطاب حدیث
 کہ در کمال بہائی مانند آن محل و بہم مرویست بسوی او اولیٰ نزوہ صغیر و کبیر است از بنجا ہویا شد کہ
 امامیہ نہ در ساقب مدائح حضرت ابو ذر و اخوان و نقل سفیرانید مثل آنکہ جناب سالتماب فرمود کہ از جناب
 حق تعالیٰ امور محبت ابو ذر و اشال و انزیرکات ایشان باران می بارود و گیاه می روید و دریا ہا و چشمہ
 جوش می زند الی آخر حدیث کافی الحار و تر از اجبار از اشہر موضوعات باشد علاوہ اگر بہا و احببت
 باشد بشا بہت یک ذمہ جناب سید المرسلین نیز جو محبت ایتہا شغول شد پس بر طبق استدلال احتجاج
 امام اعظم علی در الفین لزوم العصۃ خوانند بود و ہر باطل عند الفریقین چگونه واجب المحبتہ باشد کہ
 ردت ایشان فی الجملہ معلوم جناب اقدس مخبر آخر زمان بود کہ تفصیل آن خبر حلام الغیوب اقب
 و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم مبدیہ است آدم باشد پس خصائص ائمہ بدی خصوصاً
 قائم آل سید انبیا سیادین صیبت کبری ہم از دست رود و اشک خونی از چشمہا می خصلین جاری
 می شود و کما لا یخفی علی ہر دراصلہ الاربعۃ التي صنفہا خلفائہم الثلثہ و نظر بعض صوال رجاہتہ بین
 روادہ امامیہ کہ آب چشمہ اندشتند و آتش در بلا و می ندختند و علم خوشا بد و تقیہ در اطراف مکنات عالم
 می فرشتند و قلوب بہا آغشتہ بعد ہر غبار بود بر حلیب منافع ناپایدار در وقت حکومت و رہا
 ابو ذر بود و خیالیہ مولف سالہ من تلقا نفس الامارہ مقتعل نمودند جنابہ تفصیل این مورخگی می مگر جو

وانست انشاء اللہ علی الجملہ مسلم الثبوت است کہ حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در انحن فید این معنی
 غایت صریح وارد و صراحت لاوری ماتھون او تفعلون کجا تفسیر و تبیین احد کوا بعدک است و
 بشہادت حدیث از رجال مکورین پنج الغیب حدیث سلیم بن قیس است و کلینی و مانند ایشان کہ مرجع
 ما احد فوا باشند و مرجع انہا جیم باشد مخاطبین مذکورین حدیث حسن بن علی طبری و کتاب کامل مراد
 و از نفی و رایت حدیث انخوض نفی و رایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لاسئلہ

انما قضی بسبب ثبات رایت متعلق با جلال است و نفی آن تفصیل فالظنق اللفظ علی المعنی و ثبات توجیه
 حدیث دیگر محدثین بامیه که حرف نفی در آن موید است نیست که بخیر بشرط احتمال و همی وارد شده
 لکن نزد اولوالالبصار که مرضی تعصب نشان نماند عین بصیرت از البصار حق نیست واضح است که
 حدیث حضرت سلیم بن قیس بلالی صمدی این تاویل میکند چه حدیث بلالی که از زبان مجاهد صادق
 آمد خبر از مستقبل سید بلالین وقوع آنی اجب هرگاه همان کلمات را صرف تفسیر غیبت و صغیره خطاب
 بحق مخاطب من ضامنا و اعاده فرمودند و معنی ابدا الرسول صلی الله علیه و سلم از اصحاب حدیثی اقام
 نشده الا همین حدیث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضی و در راه دادند و مواعید و موثقی
 بر طاق نهاده الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس سیرین گشت که این کلام اخبار بوده است
 از مستقبل نه احتمال و همی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیة میدهد آیا نمی بینی که در نحوه موته بر او ایستاد
 قوم مخصوص خیر طبرستان نقل فی سحر المجلسی لطایف سبیل جمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
 شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبداللہ بن رواحه سرگروه لشکر
 و اگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هرگز او شهید باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگ علی
 الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند
 و ساعتی رو بکنگ نخواستند یا از ایشان رئیس او قرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الله تعالی نعم الله علیہ
 اکملت لک دینک در کتاب مجید حق و نازل و مبین شود ایامی بامیه العہدہ علیہم در عین وایت متفوه می شوند
 که چون بدیدند که در عید مدبر نور قرآن مگر را قریب یقین یافتند فی الجمله و از جهاد کفار تارفتند
 از نیاج است که جناب رسول تعالی و عالم مثال و جوه و خفاق شان کج دید آری حضرت جعفر طیار را بی
 و سقیم الخدا یافت کما نقل فی الجار پس بود باشد که گویند بطاهر حکم علی سبیل الاحتمال و تشریط و قیود بود
 مگر در حقیقت اخبار نسبت به ده است علاوه اگر از رکذ احتیاط صرف با احتمال عقلی نیست مبرودند

خصوصیت این سخن که چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سر
 فروگذاشت میفرمودند پس بنا بر علی بن ابی حمزه ان انجام دادی تا چون او قفلون بعدی خبر از احد
 یقینی میدادند مجرد احتمال و سببی است و دلیل برین مدعا و اگر آنست که اگر بر مجرد احتمال و سببی عمل
 کند روایت دیگر که در کمال بیانی بلام تأکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدق بلام
 تأکید و مثبت است این منفی بطور احتمال و سببی از ترجمه صاحب کمال خیال پذیر گذشت نیز صریح معلوم گردید
 است که بلا شبهه لادری مقرون بلام مذکور است بقصر لامی نیه چنانچه بعضی از محدثین در لفظ
 لید اذن که در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام مجیر
 الا نام تناقض و تباها را با بد و سیران دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط باین حیثیت مکتب
 میفرمودند که اینها شمشیر شدند و خاتم الشیاء بخیر شد و الشیاء چگونه یکسان باشد که هنوز زنده اند و
 نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود پس رشا و میشد که حسن خاتم الشیاء که از جهان فتنه
 بیست و شش هنوز زنده اند و الا ذکر اقصی و ان و تعلمون بعد الیوم این لفظ احداث و تفسیر آن بلام
 صحیح و دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران بعبیث رسول بروی کار آورده اند و الا رشا
 مورد کریمه و انک لعلی خلق عظیم و مخاطب خطاب بجا و لهما بالقی و حی احسن پس مستبعد که
 متعذر است که مجرد احتمال و سببی حق چنین بار عکسار صدق است در جواب سوال حسن خاتم خود را
 کلام رشا و سازند که از ان شبهه تام و در حقیقت پیدا شود بلکه اگر کلامه دال بر شک رشا و کرون ضرر و
 میفرمودند که انشاء الله یا بشر حسن عمل تا آخر عمر خاتم شام بخیر است که عدم او همان مخفویت یا قتل
 احدی امری بعد انتقال خود دال فرمایند و بر مقتضای بعضی از روایات بعضی بر صدور افعالی شیخ از
 مخاطبین صدر بلام تأکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون احتمال بر بلای از ادب شما بلکه اساطیر انک
 بر این حدیث چه چاکه من کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید
 بعدیت اخبر من شد کمال یعنی علی البیضاء نشان این شان رسول الملک العلم و شول هذا الکلام

پس بحد و ابطال خمال و بی گذارن داده شد برای آنکه این بجهان بخود مختص ساخته که بخود لایق
 از جانب شیخ بخاطر گذاردن از امر و نگذارن بکلیه بنقیر و فطیر فکر کرده با ابطال آن در وارد الاحتمال بی بی نیست
 نیست پوشیده مباد که عوام را در ادبی النظر شبیه افتد که قصد کلام ادبی علی فی بعض احوال خود
 دال است بر شک و احتمال و بی از انکار از ان یعنی چنانکه در نظر دقیق و بیست است که استنباطها با بحال از اخبار
 بالغیب بدون حدیث با دو قوی گذارن داده شد بنویسد است تا حدیثی که با تفعل و جمع بودن بر آید درین
 احداث بعضی از صاحب شجر کا غالبی و ندش علما را بر سر خرید و حدیث قط کا حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
 گفته شود بلکه میتوان گفت که با عجز بنوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعمال از حال خود خوان
 سخن خود بود و بر آید ما هم جواب بگویم مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
 اگر کسی را هم توهم در گیرد که این قوی درست است افتد که حدیث مروی فی نسخه سلیم اول از زبان بنوی بیان
 بنوی برآمده و حدیث کامل بعد از ان این مقدم و اخبار کجا با ثبات میتوان کرد و گوئیم که ازین قلیت
 بعد از شما و حدیث بنوی روایات نامیه که با حقه ان امام عظمی قدم در دیباچه کتاب کبر حدیثی در دنیا افتد
 که مخالف و متضاد ان غالباً صادر شده باشد فرق در اصل مع عار و نید بدید در حق تقدم حدیث اول و الا
 بالا بهام حال بعضی از صحابه بر شاد کردند و بجهه ان ابهام را بخاریش ثانی تفصیل فرمودند که ان جا که استند
 در صورت تاخر حدیث اولین دلالت بر شاد کردند که فلا نیها بعد اشتغال من حدیث امور میکنند و انیا حال
 ان محدثین آنچه در روز خراج خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
 لفظ محالی فرمودند تا ساسعین شنبه شنبه میقتند که رجال من زبور از اصحاب نباشند بلکه لفظ تفصیل یاو
 فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشتقاق بنوی بوده اند کما مر از احاد الناس فی فی فرق من تقدمنا
 و تاخر ذالک اجعلنا الله من المتصفین و ایاک و ابنا الطیفة الیسین و فیتو که در حدیث سلیم از احداث
 زینهار تدانی توان گرفت و الا در حدیث شیخ ابو جعفر فی مقام نفی خود اثبات بسیار از ثواب و قبیل
 صدیق که امامیسلو که راه کنایه که ابلیخ من التبیح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

انصوح بتاکید بلخ است هم این ارتداد و کفر مراد باشد لیکن از شرط ادب جبارت نمیتوانیم کرد که حضرت
 خیر البشر حق صدق کبر اعنی ابا ذل بطریق جرم و یقین بدون احتمال عقلی کفر و رت و نفی اخوت ابائی که
 زبان علم از بیان بنده از تفصیل لازم و عوارض آن بکم بلکه اطلع و اجرم است فرموده باشند و اگر احیاناً
 امامیه بر او رسوخ بر این حادثه یعنی اخوت مذکوره ارتداد گیرند و مقام جدان اهل تشیع ماعد
 ندارید و میگویم لاضرر و لا ضیر لیکن باز هم وجود وقوع در ارتداد همان جلب نفع از اهل خلافت و گو ساله برستی و
 شکرستن که جبار و مخالفت این طهارت خواهد بود لا غیر و هرگاه اینها بافتی بر تو کاشمش و سلسله
 روشن گشت که از ضمیر غائب احد تو امر او نیستند مگر خطایین بخطایب نتم تستم خوانی الی آخره از مقبولین است
 و خطایین که ادوی ما تقبلون بعد بر اصول و آیات امامیه که مضایح و قبیح بسیار در دنیا است و نیز
 هویدا گردید که هر واحد از این هر دو حدیث بقرا ده ال است بر آنچه دال است دلالت بر یقینیه و اگر با فرض دلالت
 بر واحد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منها بالنضمام الثانی قوی تمام تر پیدا میکرد و محضوف بالقصر
 میگشت فکیف هما قوتان فی هذا الباب غیر حاجه الی النضمام الثانی بلا ارتداد فکیف ظنک
 اذا اجتمعوا معی فی حلالهم و لم یقتضوا حدیثاً بالآخر فضلاً عن البرکاتین الفاطمیه
 و الذل لیل ساطعه التي لا تعد و لا تحصى تدل علی احداث مقبولین الذین عدتهم
 الا کما میله من ارکان و او نادر مملک سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و غیره عندهم
 آجین و لهذا اگر با جمیع انصاف و بیان باشد و خزانگشت ائمت قلوب اهل خلاصانه خزان
 همین قدر بسند و کافی است که حدیثین بطور اجماع بغیر ضم ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع نصف اول
 دست بهم میدهد که جناب خیر صادق از مجرای تعلقات خلافت جبار بلکه قریع عصاف مودعاند لیکن
 حبابه و طمع ریاست بهره و کوفه عراق و قضائی دمشق و شام برامی مقبولین لسانی امامیه زکاء
 لسان خلفا را شنیدن مرجعیت خلافتی و بار کوفه دهند و ستان پرکاران مولف سرانده شیعین
 عنان تاملکن دست حضرات در ر بوده و بنا علی ذلک از ذکر مویات کثیره بلکه بر حسین

صیدیه در اصل تشبیه زمین و استعدای و مصارعت از حریف مقصود بود که با بعضی تشبیهی هم در میان است
 هم برای مخالفین واقع شود از آنجا که انبیا و ائمه علیهم السلام در کفایتی که اشیاء الکلیه قبل از عرفان است
 که معرفت منافق را و استعدای که در زبان ملا باقر مجلسی در جبال القلوب انبیا است که روزی ابوذر غفاری
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله صبح آید من مشیت با من موافقت میکنند یا خصم
 میدهمی که من سیر برادر من بیرون و بیم بسوی قبیله فرینه و در اینجا سیر بریم حضرت فرمود که میرسیم که غایب
 بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس گشتند سیر برادر ترا و بیانی بسوی من و لیده و در آن
 من بایستی بر خصای خود تکیه کرده و بگویند گشتند سیر برادر من و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت
 یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله که اگر آنچه خیر است پس حضرت او را رخصت داد و او با سیر برادر خود
 زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون قبیله مرنه رسیدند بعد از آنکه زانی گروهی از سواران قبیله فرانه
 بر ایشان غارت کردند که در میان شان بود عینه بر جبین پس حیوانات را گرفتند و سیر برادرش را
 گشتند در آن و در آن قبیله بی غنای بود گرفتند بیابان و در میان سیرت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم رسید و البتة قطعه نیزه بر زده بودند که خوش سیده بود پس بر خصای خوش تکیه کرد و گفت
 راست گفتند خدا و رسول و چنانچه فرموده بود گرفتند کلام او پس برادر مرا گشتند اکنون تو و تو و تو
 خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صد از در میان مسلمانان ایشان
 سبادت نمودند بر بیرون رفتن قبیله فرانه و قاتل بنمودند و آنها ابوذر را پس گرفتند و جمعی از شرکان را
 بقتل آوردند استی ترجمه جدید است اکنون آنکه تامل مینماید غلط گفتیم اصلاً تاملی که در کار نیست بلکه از جمله
 بدیهیات است که این صدق بامیه از ابتدای شرف شدن بدولت اسلام برگزادگان اتق و ایقان است
 در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول ایمانی داشت و در بابی و زبان دراز کمتر پیش
 او در قبول ایشان می آید چنانچه قصد سرگشتن کعبه جبار که از غلصین این است بود و درستی
 از اول و اول قاطع از آن است که در میان است و در میان است و در میان است

این چنین می باید و بایسته ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکیه بی ایشان معاذ الله
مصدق حدیث خاتم المرسلین باطلت انحصار و لا اقلت انحصار علی فی ایضا صدق من بی و حسان
بود مگر آنکه قبل از این زبان ثقات امامیه و اثر شنیده و در کتب امامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیق
امم سابقه گرفته تا این است لاحقه تفصو و محصور شده بزرگوار است اعنی خرقیل مرسل فرعون حبیب
نجا و حضرت امیر صاحب الفقار و محیر تم که اگر ابو ذریا اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق است
باشد و صدیق بودن ابو بکر رضی الله عنه بر حصول رتبه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات او گویا
حتی که طفلان اهل اسلام هم خواهند فهمید که هرگاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود بحال
ایمان بدون سوخ عقیده است بجناب یزدی حضرت نبی امی ممکن نیست پس احداثها که ازین بزرگوار
بر اصول امامیه یاد تراز بعضی دیگر بظاهر پیوست از خبریات همین کلی و از فروع همین اصول از آنست که
قانون است اگر زبان حکما امامیه حجت لا الشیرون و صاحب حمید و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و آنجا است که تصحیح روایات صاحب منہج المقال فی تحقیق الرجال و اشراق چون روایات
تقدیم و سلوک راهدار با مخالفین شریف مرتضوی قبول نموده و گردن بر طاعت انجمن نهادند
قهر انهمی هم در دنیا بحال و توجیه شد که در شانیدن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست جوان خلفا
بباد افراهِ رسید و بخاطر کسرتن خلایق میخاکه نشاید علما طائفه افنا عشریه بخیاالین معنی باشند که چون
در دنیا رسو کرده اند و قیامت مانند اتقوا و صلحی میخوانند بر انگشت و اصلا از تصدیق او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت اجماع هرگز نخواهند پرسید نه بنی که فاضل مجلسی لالت حدیث جعفری
خند نصر از بدترین خلایق شمرده که سر آمد بقایل پس آورد علی السلام که مایل است و در حدیث
دیگر از ان امام عالم تمام در کتاب گمیزن پسند متعبر و نیست که قابل طاعت ابدی در آتش
پرستی بنیادینا و و غیر زندان خود بخیر از شرک آتش پرستی چیزی میراث نداد و آتشی مختصراً و در حدیث امام
علیه السلام بطریق محمد و نیست که او را تا قیامت پرا تندی و چشمه قناب میگردد و با این همه

حدیث انجذاب بدالات مطابق ندای گفته که در قیامت اورا العذاب دوزخ آتش آغوشند کرد و
 جمع هر دو عقوبت وینو و آخر وی خلاف عدل باری تعالی شانه و مسلم ظلمت پس اوز بطریق اولی
 از دار و گیر قیامت پاک و نسا باشد نیز نالایق کسری و خلایق حتی گوید که این همه خیالات
 خام و سوسه های نفسی من در جام است اولین تیره سر انجام در حق بقولین بسانی می نرند مقام آنست که
 انگشت تا سبب ندان تخریر گزند و نکذیب بن سخن ساز زبان دراز فقط تلاوت آیت سراسر
 قَالَ اخذَ اللَّهُ مِنْ عَمَلِكُمْ أَفْكَرَ يُخَالِفُ اللَّهُ عَمَلَكُمْ كَمَا أَهْلُ تَقْوَاهُ عَلَى اللَّهِ مَا كَانُوا كَانُوا وَكَانُوا
 است علاوه در کدام آینی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی پیرایه و رود پوشیده که هر کسی
 از اهل اسلام ترک مجامعی شود و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او خانی ندانسته باشد غلط گفتیم تکلیف
 حیات کن و با خصوص و حق این است قصد تقصیرات کرد و در اشتغال و اخیلفه بر حق کردن کند و
 ترک تقید و مخالفت و عناد و بد چون نمونه قهر الهی بحسب بعضی روحانی و رسید لا محاله او و قیامت و مال
 و نخل مخدرات و مستحبات سکه و شرف و فارغ البال خواهد بود و کلاً اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ تَرْكِهِمْ يَوْمَئِذٍ مُّحْضَرُونَ
 تَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ عَمَلُهُمْ كَمَا كَانُوا يَكُونُونَ أَمَّا هَذِهِ سِيَرَةُ رِبَابِ تَبَرُّهِ ابْنِ زَوْغَارِ شَيْبَانِ كَوْنَهُ
 مانند سراب یا نقش برجسته زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایت فرموده را خالف و دیگر احادیث
 مستوره که در جمع هر دو عذاب یا عقوبتی نیست و واقع شده اند گفته فلا یسأله عکاده از غایت ظاهری محتاج
 و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام آنست که چون کسی در اتعاب لام وینو و لوکان زبان
 پیر است بلا سبب باز وی در عالم آخرت خدای نامید بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
 تا قیامت است موهلین عقوبت بسیار و فرشته گان برای توبه کما و چنانکه درباره قاسم و
 و قد اعترفوا به بخلاف مصدق بود و غفار می بحسب شایسته اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبقری و طیف
 پیش از مدح و ذک قرآن حدیث مملو از نیست که بر ائم سابقه هر دو عذاب دارد گشته و صحت
 تَحْطِئُكَ أَهْلُهُمْ أَعْرِضُوا فَإِنْ خَلَوْا إِذَا كَانُوا يَحْدُوهُمْ وَرَأَى اللَّهُ أَعْمَارَهُمْ كَمَا كَانُوا يَكُونُونَ

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قروہ ہم از متواترات است آیا حال تباع و اشباع عبیدالدین زیاده
 احوال الضایرید بنهاد بر کسی از خواص عوام شیعه مخفی است که همدرد دنیا کمال مذلت و نصیحت عبرتگاه
 خلایق شدند و هم در آخرت با انواع عقوبت گرفتار آمدند **مسئله** عذابیکه برای ابوذر رخاقت مرصوف
 مقدر بود بجهت عذاب دنیوی سبب شد نه آنکه کلیه مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب جز دنیایی
 در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن را سزا کمالیج من الجار و بر تقدیر نفی مذکور هم بکار شیعه
 نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق نامه بین سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی خست یا
 سکونت هرگز مغرب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که محدثات او درین امر متنبه
 کما عرفت ندانی که بسیر تراشیدن خود کار نه است و سیر بگناهی شکست بلکه خواست که شریک از دوش
 بردارد و استخوان پایی او را از کتف برد و بلکه نکذ خلب و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افاد
 مجلسه در بخاری می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعاد نماند که هرگز مقبولین بامور حدیث
 و در کمال و معانی نتوانند بود و متاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین کون خطاب
 با ابوذر بود لیکن مراد جمعی گیر اند که اهل سنت آنهارا بر قصد و نیشوایی گیرند و بامامت عظمی و ربیت
 کبری حسیده و نهایت بدین جهد و تاول حدیث کلینی بحالفت مصطفی که از ابوذر سرزد آنست که با محمد
 رئیس المتأخرین در بیان کتاب یعنی حیات القلوب تبعا لاسلامه الما ولین المسلمین تصدق آن شده است
 قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول اصلی علیه و آله و سلم منافی جلالت است و محتمل است که این
 در احوال ابوذر باشد پیش از آنکه ایمانش کامل گردد و فله و ده و معتمد ابی الضحافی او هم دیدنی است
 که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که غرضش ظهور و سخره آنحضرت باشد یا احتیاج
 اکنون ثوابی خیرت راحت نیافتنی لغایه مجرور و محبت از ملائکه یا اینهمه تخرید و تحوالت بر
 عقلای عالم نظر نمایند و از ذکر انفس کلمات یکبار منع نمی کنند بر تاملی شدن آن روزگار ضعیفین
 گفته اند که در حدیث آمده است که اگر مراد حضرت با محمد است که با او است

با حادوث منافق دست از صدیق و صدوق بود نشو و مانند آن گماشته را ایضا بقایس مجمل قبل ازین
 اینهم گذشت که آن شافعی ضحاک حضرت امیر مدعی است که غیر ذلک کفی به شهید اعلی بطلانها و ضعفها
 و اگر مراد بجزی دیگر است پس تا پیش بر او لیامی فاضل مدوح ع که گشت و گشت که آن بود و غلطی
 و اجابت حتی شکم علیه از کتب رجال صحیح معلوم میشود که این بزرگ در شهادت شرفه که غالباً مدار جلال است
 سابقیت است حاضر نشد از کلام ملاهم واضح و واضح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجا خاتم المصلحین
 شده و مخالفت آنحضرت نمود و مرتبه ایمان اسلامش در زمان قوت اسلام و رفایت ضعف بود
 لیکن ملا و عبارت مرور و عوی ن سکینه که اسلام او بعد از ان از خصیص خطاط با وج کمال سبب و
 و آنرا فی ایمان او در اول حال بود چون معلوم است که مقامات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
 صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی داشت که ابوذر وقتیکه ایمان
 آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مصنا از دست
 قریش بود و بخوبی نفوذ و بسبب ضعف اسلام او را مقید بادل حال کردن اجمال ابهام نمودن کار ملا و در حال
 دون غیره اکنون تحقیق اینمقی موجه باشد که حضور او در مدینه و رفتن بجبهت مخالفت سر و وجهان
 بسوی قبیلہ مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و اخطاط و کمال بر صغیر و کسیر عیان گردید
 و طشت از اینم یافت پس بداند قاضی نور الله شوکت در مجالس المؤمنین ترجمه ابوذر را رد و دیگر در آورده
 که او بعد از ابد و ان خندق در مدینه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته اکنون
 از حیات المصطفی عارف ملا با قریب دیدار یافت که غرض خندق که آن غرض احزاب نیز گویند در سان خیم از هجرت
 و امتحان او آخر بعد از شهادت حضور فاضل النور هم زمانه گذشته باشد تا آب بهای مدینه که مدوح جمهور
 اهل ایمان و افضل از انجیو است شکوه و شکایت بهم رسد و بحدی که باطن خالص صفا ظاهر کرد که بنابر
 اسلام و ایمان برآمده خدا و رسول کوشش نهند و داد مخالفت و مکر و بد و با لبد است به هجرت
 مدینه و اقامت ایشان در قبیلہ مزینه هم جزو از زمانه سپهر شده باشد و لو کان قلیلا لیس

باقی نماند زمان حیات سرور کائنات و صحبت شریف نبوی که اکسیر سعادت است مگر قلیل پس بعد از
 اقرار و اعتراف بصف اسلام در آن و آن ثبوت قوت و کمال ایمان ابوذر چنانکه زبان و اما سیه است
 مستبعد و اول دلیل برین استبعاد آنکه حدیث قوی که بر نفس ایمان ابوذر دلالت دارد و حصول نام
 و مثال باند ایشان ثابت میکند چنانکه استی بعد از غزوه تبوک که آخر معازری حضرت نبی جبار نیست نزد
 ارباب سیر و فراغ از آن فریب سال حلت شریف اتفاق افتاد و هو ما انخفی علی ابوذرین و روایت
 کما اشرت الیه بن جان ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض نه اتفاق بمجودوک باشد بلکه سلو و
 نقص موثقی و عموما گفته اند نقصت عن حاکم بعد قوتها انکاکا مجلوم نیست که باز در کدام وقت
 اسلام تار و بود کار که ایمانش بقوت مبدل گشته باشد یا اگر اعتقاد و مجلسی است یا چون
 احمد او سر نشین بمجبول پیوسته باشد الی غیر ذلک من المحدثات بحج و ابراهیم از علما طائفه که در حق
 خلفائی را شدن مجروح احتمالات ضعف و ایات بلکه تحریفیات را از تفسیرها بکار برند و در باره مقرر
 خویش قصه طویل کوتاها کنند اگر چه شیخ ابو جعفر قوی انصب العین از اساس جلال و فضیلت ابو
 سجاد است و میشود المختصر و جبا یغیر صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مشاهده آثار ضعف اسلش که از
 حسین عادت قرنی و لمعان ظهور داشت از ابتدای دوی همان محاطه فرمود که باضعفامی بود و پیشتر
 انواع مصایب شد اند از دست کفار بر سر افتاد است او هرگز بخیر نفرمود و او را بطش خیر
 و اینهمه مضامین و ارشاد نبوی خطاب ابوذر غفاری که بعد از آن اسلام حاضر باید شد و بجای
 العلوس و دست از افاضات و رسائل جب الحرج شعبان العظم اما سیه نیز انیمعی در کمال ظهور اللفظ
 لِلأَوَّلِ حَبِطَ فَاذْوَنَ كَرَاهَانَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَبَا ذَرٍّ صَنِی اللَّهِ عَنْهُ
 كُنَّا جَاءَ إِلَيْهِ وَاسْلَمَ عَلَيَّ بَدَّ قَالَ لَهُ ارْجِعْ إِلَى بِلَادِكَ فَكَفَرْنَا بِرَبِّكَ قَدْ مَاتَ وَقَدْ
 خَلَفَ مَا كُنَّا حَقَّ عَلَيْهِ وَالبَّيْ فِي بِلَادِكَ الْإِقْفِ كُنَّا وَأَتَيْتُ رَجَعَ إِلَى الْيَمَنِ حَا
 كُنَّا أَجْرَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَحْسَنَ عَلَى الْمَالِ وَفِي فِي بِلَادِهِ حَتَّى ظَهَرَ

و لا ولا و صبر و اعلى الكرامة فينا مع الاذى سوره القول فيهم فذكرهم حين
 جاز حديث يدل على انهم لم يخرجوا من الجاهلية ابدا و انهم لم يخرجوا من الجاهلية ابدا
 اخبرني خاتم المسلمين السرخسي رحمه الله تعالى عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 مسلمون في ذلك و انهم لم يخرجوا من الجاهلية ابدا و انهم لم يخرجوا من الجاهلية ابدا
 بخلاف ابو ذر كما عرفت و همچنین حال دیگر و صفا از خلوص بود و صفای محبت و لا اقل که این همه مستلزم
 ضعف ایمان و مؤید این معنی باشد که حدیث لا ادري در شان و مثال و است و سائل آن بزرگ بود
 و خوسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت مدح شهدا را حدیثی فرمود که اگر چه در میان اول
 الکتاب و حدیثی دیگر در تفسیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصفا اسلام او بدلائل مطبوعه
 در خواستگاری ایشان پیدا هم که حضرت لا باقر مجلسی از امام اعظم طوسی بسند معتبر روایت کرده
 حضرت سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابو ذر بدرستی که من دست میدارم از شما تا آنچه از
 خود دوست دارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس می شود بر تو کس و تکفل مال قیمی مشورتی ترخه
 مافی الجار و وجه الدلائل این حدیث بصفا ایمان عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که
 بر نقد بصفا شبه و ناتوانی بدن تصریح آنجا که پس می شود تکفل مال قیمی مکن درستی است
 زیرا که بسیار می از اغراض ضعیفان از شیوخ و مشاهیر را برین امور متذکرند پس متعین شد بصفا اسلام
 و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص و نومی زیرا که مضرت این امور این چنین ضعیفان شدید الطمع و التمسک
 قاتل هم زیاده تر است علاوه بر ظاهری و جماعت باطنی اگر چه در اوقات جهاد و با کفار و کوفه
 سمت ظهور نیابد چنانکه در جبار و راجع آن است و در مسکات و سخن ازین باب هم رفته لیکن در مقابل
 اصحاب کبار و تابعین چنانچه بعدی بود که اگر چه کتب کثرت مشرب را بر دوش میگرداشت پس مطلوبین
 مسلمانی که برایتان از اهل تشیع و غیره از شرح نهج البلاغه حضرت فاروقی از اجله اصحاب بعد از
 تصحیح کمال ثواب و ضعیف گفته لیکن بسیار است که محل اتفاق عامت کبری جزی و دیگر است و اسیر

شدن بر چند کس بلکه تکفل باین قیمتی جزو دیگر انتهای ثانی موجب تنهایی اول ثبوت مطلوب است و اگر
 القصه در تالیفات باین اخبار می مثل معتد السبعه علم جدید موجود بلکه دلالت بر این دارد که ابو در غف
 بعلیه جز حاضری خود را از سوال چند و زیاده پنهان حاضری روح حاصل است از علی کاشف مومنین
 و سبب دوست مبارک خود را بر سبکشن و فرمود یا ایا ذلک ضعیف و ائمه امانت
 و ائمه یوم القیامه خیر می و نکامه الا کم من اخذها بحقوقها و اذی لذلک علیه
 فیها با جمله حال بزرگ ناگفته بلکه کتاب امیر است این تقریر افتد روشن تر از آئینه سکت بر
 بلکه آئینه خام و اگر دو که نفی خوت و اشبات شالب ابو ذر قریب صلت شریف واقع شده و مویا نیست
 خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی بجا آورده و مخلص آن روح تاخرین است آنکه توقع باین حال نیست از خطبه
 نسبت باین معنی باین پایه بود و از کتاب جزو توانی است که این خطبه متصل فوات و افرموده و تاخر
 مخلص آن قریب حدیثی است بحجابه ملاکه دعوی تجدد بجا را لا نور زبان تسلیم می آر و روایات
 شالب و را که خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابو جعفر و شالش که درین فصل بر او افتاد
 هنوز خبرش نیست که بقیض این جمال لالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابو ذر غف
 را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفات طوبت و حسن سیرت حاصل نمود و او بلا عصیت حاصل
 کما یکجا می برد که بچنین تاویلات خفیه و تسوایات ضعیفه که او بن از بیوت خاکست تم دوست میرفت
 کاخ انصاف و سدا و را بر یکسند این همه کیهو آخر نفی دین ایمان از کسی که تقیه کند و خود را در
 معرض تلف انگذد و کافی و دانی و صافی آیا از مشهورات و متواترات است یا نه و اگر در میان مذکور
 و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لادین من القیامه و الا یا ان من الآئینه و اصول
 اما سیه خواهی یافت و خود بلا باقر مجلسی در ضلال تاخرین مثل عبدالله سبب و متقدمین است و در
 القلوب دیگران در غیر آن لایع در آن شعوبه بانگ بلند می سرانید و در مقام استخار بران بزرگ
 اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خونی نگذرد و در اظهار دماغ ذی النورین نگار باغت است و در

رو بروی او و ارکان خلافت و اعیان امارت شکسته و لهذا غضب الهی برای عیبت خلایق بحال
 متوجه است و موافق را و باره مرتضی شکستن و دل بقضای ملا و عظیمیستن که مصدر عواطف و متن
 بود چه ناست میهن بیات درویش سقایی بخاری ایست طرف کلاه و کامل شکستن
 است و صدق سینه زده جهان زین شکست است و بام شکست عهد و باغیاریست
 و احسن آنکه گشت مران شکست و است و پس میان ایمان ابوذر بلکه با و حین و نیز کجای باقی با این
 و ز زمان خلفا از وی سلب گشت بنا بر علی نه سخن سازی ملا و مجلسی را باره حصول قوت ایمان کی
 مسامحه داشته باشد مگر شاید بر بدیهی است و حجت باز در دنیا از عالم بر رخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
 و برادرانش چنانکه از تا ویلات صاحب نیر و در جلد چهارم پنجم نظر با حصول مامیه از متاخرین آمده
 شان او و است لازم می دید تدارک نافات عمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نرو عقل ایمان
 ابوذر کمال رسیدن گرفت که حضرت مسطفی صلی الله علیه و آله وسلم و برادر با بر بالمره و فنی
 المنکر تا کید شده بد فرمود که قل الحق و انکار منکر و لا تحت لواءکم و انتم انتم
 لیکن قیاط این مؤثر او هر غضب است و احادیث اطاعت خلفا را و آیت است و تفسیر این است
 انداختن قصه پارتیه بعد از او باره ادعای حرمت نازسته لا بالکرمیه لا تقریوا الصلوة زنده گان
 است علاوه بخنده و باره امروزی بخان بابام وقت خلیفه با فضیل بن شاذل شده التبه از تا کید ابوذر را
 بود و خباخیه برینا طریقی است بهر گاه امام نام تفسیر فرماید و پشت خلفا در خارج کجا
 اقتدا سازد ابوذر و خویش در چه حساب خواهند بود که با طهارت پرورنده علاوه این همه بر بالمره
 و نهی عن المنکر و اعلا کلمه الحق در و تکیه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود و یانه
 که ابوذر بر خلاف دیگران در این خلاصه خراشید و لیکن سر خورانه تراشد در مقام پر وایتی از
 روایات بشمار که در باره اطاعت خلفا فرموده است و گفته میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
 کرده شود که آیا معاملة ابوذر با خلیفه ثالث و زقهای او دلالت بر تنها ایمان میکند یا بر نقیض آن

احتمال بکری که مقصود بود از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور و اعجاز مصطفی و آمدن ثواب آن حضرت
 بود و این طرفه تا در آن وقت که حضرت ملافاوده فرموده این فاضل جلیل او حدیث بنی قدر هم خیال نکند که تا در آن
 باضعف از آن کس که در آن وقت منصوص است که سابق و خود مجلسی آن بعد از سطر از ناو بلات خویش را داشته
 مشابهت کامل ظهور است که شخص فاضل از آن سطر از آن سطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه از آن
 معجزات و ارمودم و دیدار ایشان از آن سطر از آن سطر خارج میشد و آنکه در آن وقت که احتمال بود که
 از اقامت مدینه سرگران بود و از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از ادبایل نیاست چنانچه
 آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود و فیما والا از تکالیف اقامت مدینه
 رفاقت شریف نجات کلی حاصل است اختیار سفر از احدی الحسین خالی نیست و خیال ثواب آن حضرت در اختیار
 مصائب و تکلیف عیش و نشاط خود را بر صحت بنف تر جمیع و در مرتبه قناعت بدست آوردن
 به خود الکبیر یعنی سلطان افارسی و در میان فی المسکن الاول و باضعف از آنجا که از اختیار حکومت
 بر آنجا که این مصروف بود و ضرورت بلجیه داشته باشد از عجاایب است باجماع و مخالفت و تکلیف
 ایرونی صلعم او خوار و اب فمیدان کار بود و در میان حاصل ملا باقر است معاشه مسکین و خوار و اب
 صحبت آنجا که بود و در آن وقت قطع نظر از این همه امور بر نفس خویش بستی کردن یا بر
 برادرزاده خویش که سفت او را در معرض تلف انداخت و وبال خویش برگردن خود گذشت که اگر
 نوع محال است جواز داشته باشد که سیدانام علیه الصلوه و السلام بکسی فرماید که ای فلان تو از بنام و دو
 القراته خود را همراه ببر که دشمنان برای بدخواهی در کین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل و اسیر شده
 تو مجروح و آنها مقتول و مجروح خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه بگوید که من بستم
 واقع نخواهد شد و حضرات نامیه مر احوال مخفی او را تا بدیل کنند که اختیار این مخالفتها را از اظهار
 بود و میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویه و ایقان آنها و محض بر اظهار مجرّه نبوی بود یعنی اخبار ظنی
 یا عمار قتل آنکس که الباعیه همچنین جو در حضا اعوان انصار نیز بدیده سر آمد و شرار الی غیر

ذلک من المناکیر این طهارت محجزه و ادخار ثواب است که باعث قتل یکنواختی موجب اسرائیلیت او شود
 و فاعلش متوقع ثواب و فرید در جوار حسنا باشد کاش برادرزاده خود استبداد از بیخعی اعلام میکرد و می گفت
 ای برادرزاده وافرند و بلند ترا هر حال زنده شد رسول تعالی بجزت باید کردن تا کشته شوی ناموس تو بر
 نماند که در صورتی که در جوار خرومی فایز کردی گنایان تو کان لم کن می شوند ندانی که اظهار سحره بود
 که در یک شاترش که قمر بدو نیم شد برین جرئیت یعنی اختیار سفر طویل سو قوف است و این انبست همین
 اراده محفوف اگر آن اهل سیده قتل و اسرائیلیت خویش لطیف قلب انبساط نفس قبول میکرد و اطاعت
 السیدین صلعم اختیار می نمود و زور ثواب عالم آخرت می کشود و از نجاست حضرت ابراهیم
 علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا ای ابراهیم ای ابراهیم ای ابراهیم ای ابراهیم ای ابراهیم
 ما کذا آری و جناب سید المرسلین صلعم در مناسبات ریحان خویش اغنی شید که بلا علی را و راه المجلد فی البحار
 و غیره فی غیره من الاسفار و انمود که ای فرزند کرامتی و تبرک بفرموده باید رفت که فوز بدید رجحان شهادت بدو این سفر
 اختیار مشقت کافی ندارد و بار خدا یا اگر حضرت ابو ذر مطالع لوح محفوظ میداشت که بر تقدیر اعلام و ابواب
 خواهد کرد و محجزه شریف در پروه اختصار و حجاب خواهد ماند پس ناچار هر حال در او معرض طالع انداخت
 که هر گاه این کار با ماسیه صدر چنین تاویلات رکبیکه برای سیر سستی مقبولین خویش میشوند باز بکدام
 زبان طاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب نبایک که مخالفت نام او شریف بود
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم موسوم فرمود و او امتناع کرد و سیکه از اطاعت بنوا سبکبار و
 استکبار و زرد و چنین و چنان است و چه بگوید از مخالفت انجناب صلی الله علیه و آله و سلم و باره لغو
 خلافت مصلحتهم صدور باید الی غیر ذلک من المطاعن التي اوردنا فی اصل الجائسی سیاه با سلافة فی عماد
 الاسلام با جمله سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به بسیدن و تشویج داشته باشد مگر حجت
 سکوت و اخلاف از رگد زبی الصفا در نظر عاسیان محمول بر عجز و انگی بد اشارتی بسخافت توجیه بطور
 بود و در حدیث جناب سید المرسلین صلعم با ضعیف الی غیر ذلک فرموده شد و اگر برینهم قائل توفیق که امم مبتدیان

عمامی تعصب بمرکوبه حق یعنی نبرد و از بحث وجدال میسر و پاوست کشد هنوز این کینه تبری
 و اگر جگر و وز برای کار به کیش کینه توز و کیش دارد که لبهای هرزه و رای را بهم میدوزد و آن اینکه صبا
 بخار و آتش کرد و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از اقارب نیست که خذیفه و الی این
 بود از جانب عثمان چون عطا طاهری بامیر المومنین منتقل شد عهده کیس خذیفه نوشت که در اسطبل
 ساز و از حکایت خود و حیات مردم با و خذیفه بیاورد و در نشست و نشسته مرتبه گفت بخدا قسم که والی
 با و شاه شمار دید امیر المومنین چها پس جانی برخاست گفت امیر ایام را ما دون بسیکار و سخن گفتن
 گفت بگفت ایام و امیر المومنین شنیده یا همیشه بوده است خذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر نشان بود
 و هست همان گفت بچه چیز این از تو قبول کنم خذیفه گفت بدریکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که کار و حیه
 کللی از من بیدار نمی نمودن نباید و من روزی بخت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدم برداشتم و حیه بی
 دیدم چشم بهم گزیدم و خدایت علیه السلام دیدم فرمود خذیفه از کجا می آیی من حکایت عرض کردم فرمود
 برگرد من میدارم که امروز حجتی بر خلق ظاهر شود من خدمت آن سرگشته و بر درایت او دم آن سرور
 شده گفت ایسلام علیک و رحمه الله و بگانه گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمه الله و بگانه یا امیر
 و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که حیه باشی گفت بگانه سر عورت که منرا و از سر عورت
 شد درین آنحضرت سر برداشت فرمود یا علی سر مرا تو از او من که رفتی حضرت امیر گفت از من
 و حیه فرمود بلی او چه گفت و توجه نمئی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت
 خوشحال قوامی علی که سلام کردند بر تو ملائکه بآبارت نمودن آن جانب پروردگار عالمیان بعد از آنحضرت
 امیر بیرون تشرف آورده فرمود امی خذیفه آیا شنیدی گفت من بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
 عرض کردم بعد از آن آن جانب فارسی بخذیفه گفت بگانه بگو شیری نامی شما در روایت ابوبکر خذیفه گفت
 این لبهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از بر آنها است آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شما
 آنچه کرده اید و خوبها سوال کرده نمیشود آنچه آنها بکرده اند از اعمال خیر و از برای شما

بلافاصله میگویی که سید رحمه الله از عبدالمدین سلمه و متداوین حدیث را بطول و بسط روایت کرده است
 و در آن مذکور است که خلیفه از آن جوان عذر سکوت و معارضه نکردن بیعت ابو بکر را باین نحو خواست
 که ای جوان بنده اقسامی که چشمها و گوشها می آید گرفته شده بود و مرگ کرده و زندگی و حیات زینت یافته بود
 و پیشانی و در علم خدا گذشته بود و از خدا سوال میکنی که امرش گناهان و گناه بدستش بقیه عمر را بدستگیر کند و مالک
 این دنیا و آخرت باشد و این خرد و خرد از این روایت مناسبان بود که قلب صابر مولف بدو ارم
 لیکن چون غفیریت تقریبی که حال بدین عازب از کتب قوم قلب عبارات مولف منع خراش میشود
 لهذا این قلب بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذشته بدو دیگر فواید عظیم که برین حدیث ترتب
 یافته متوجه بیشتر نخستین آنکه منظر حضرت امیر از بازگروانیدن خلیفه شنوید نش کلام اشرف ملائکه
 و رباب است بلا فصل غرضش اتمام حجت بود تا با آن خلیفه باستماع آن بشمار و بیدار شود و در وقت ضرورت
 یعنی وفات سرور کائنات اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کسمان شهادت نه نماید و با جمله یسوی
 اهل خلاف میل کنند و دوم آنکه خلیفه بصیغه تکلیف الخیر خود را با تمامی حریفان مثل ابوذر و سلمان
 و ابن مسعود و غیر هم از مرتبیین احداث میداد و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زبان نموی متخارن میکرد و همه
 کس را از غافلین و کاهن حق شماری نمود و این تقریر را بخواجگان فارسی بر آن آورده تا معلوم شود
 که سکوت ایشان در زبان بیت ابو بکر بجهت تلباسی حرص و نموی که راس هر جرم خطاست بود و الا می
 گفتم که هیچ آن گروه مخلصین معاشرتقدین امیر المؤمنین در بساط خلافت ابو بکر با هم اتفاق کردیم که چون می
 نمبر رسول با باز قدم و خلف و میر و شمال بروی زمینیم و او را از علو منبر بخصیض ندلت بر اندازیم
 لیکن امام بر حق و خلیفه بر مطلق و چرندید فرمود و هرگز بر نمیخیزد و رضا نداد و آخر با حاج و اصرار را راضی
 مجابده لسانی شد پس عاصب را علی رؤس الاشهاد در وقت مذکور یاد کردیم و درین مثال و نامی
 اعوان انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشمنانهای غلط زبان آن و دریم و وقیفه از تکلیف قوم نامر
 نگذاشتیم چون امام راضی نشود و شمشیر چگونگی بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه پذیریم بلکه نشنیدیم و همه

که سلطان به پسند و شهر است پس باطل شد و انبیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
 بابوکر صدیق و یارانش محمول موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع اشغال این روایت دارد زیرا که
 چون طمع زخارف دنیا مستورین قوم باشد بیک گوش ایشان یا که چشم ایشان را که نور نیست محفل را
 مسلوب کند و زندگانی دنیا را زیب و زینت دهد و مورد صدم کیم عی گرداند بیکه بر بیعد امیر المؤمنین خاشع
 و شکر خود را نه ترانند و در وقت مرگ خود نه نهند معارضه کند آسینه ایشان در مجامع اصحاب کما یجوز
 تفصیلها با خلفا کجا راه بسته باشند ندانی که بزرگان گفته اند شعر عالم که کامرانی و تن پرور کن
 او خوشتر گم است که آبرو ببرد و نیز فرموده اند قطعه هر که هست نه فقیه و پیر و مرید و وزیران او را
 باک نفس چون بد نیاید و ن فرو آید بصل و کاند مجوس و هم آنکه اگر بیت ایشان از جبهه تقیه و بدو حجت
 طمع و بیو جلوه خدایه نفس و نفس با بر نفس و خل می او و بر گناه خود و یاران خود چرا خالف می بود و خود
 با اتباع و شیعیان چرا از مخالفین مرگ و فرار میداد و کما سبق مفصلاً اکنون بر آن روایت
 موضوع اعلام بنمایم محصل سخن آن که از طول حادث کتاب فتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
 شده در فکر و آرد میگویم که ابان تغلب از صادق برسد آیا در شکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
 سعید و سلمان ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شمس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خرمیه و زانی
 و ابو ایوب بیک گروهی کردند که هرگاه ابو بکر برسد ایستند او را بیدلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را در تکیه
 میندازید و اول آن حضرت امیر بر پدید پس حاضر شدند و اول ملائت کردند که حق خود را با وصف اولویت
 و صد و حدیث که حق با صلی است هر جا که باشد ترک کرد می باز گفتند که دل برین اراده نهادیم پس
 سبب فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سرانجام نمی شود و آنها شمشیر کشیده بر سرین خواهند رسید
 که برخیز و جیت کن ای الگردن عزیزم پس ضرورت دفع آن حضرت بر تقدیر نقد ان انصار صراحت فرمودند
 نداری که اول مشغول تهیه بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسین گرفته دیدم که در دیدم
 که قبول نکرد و دیگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر و لاجرم در خانه من فرو شدم پس گرد این اراده

نگرید و گریه می کرد که این خصوص خلافت من بر وی پس افتند و انصار به مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لَقَدْ تَأْتَابَ اللَّهُ بِالَّذِينَ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَكَانَ نَصْرًا بَابًا كُنْتُمْ
سِنِيَانِ حَتَّى تَلَاوَتْ سَيَكُنْ لَقَدْ تَأْتَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَكَانَ نَصْرًا فَرَسُودَ بَرَاهِمْ
این وقتی درست افتاد که از پیغمبر گناهی صادر یافت و رایتی آنکه اینمه وقت و فاشتریف غایت بودند باز
به اینمه آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالده خبر است گفت ابوبکر از خدا تبرک نیک است ای که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که صدای کفار پرست میرشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار صبر
نگاه دارید که علی خلیفه من است و الا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و از
من این است اند باز برای طایعین عاف فرمود و بر خمر فین دعاء بد نمود و گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت و خلی نیست گفت این خطاب گویایی تو از زبان من گیر نیست حسب تو خراب
و منصبی اوئی و قدر تو کمتر است بنام منی لیسیم بودن شهر و مانند شیطانی و عاقبت شما خودی
النار پس سلمان فارسی برخاست بآنگاه ایرانیان اول زبان فارسی خنجر زد که گوید و نگرید و این مو
بعد از آن بود که نمونه قهر الهی بگردش رسید ابوبکر کار خلافت از تو نظام نخواهد یافت آخر در سال
رجوع بحضرت امیر ضرر خواهد بود عهد و موافق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العذار کشیدید و از زیر
رایت ساسمه درآمدید و اکنون بر بنیر برآمدید برین گناه دینی نگذاشته توبه کنی از سر و حوخی بشن بگذر که چون
برخواست گفت صحت پیغمبر را بخیال آوردید و در است ترک نمودید اگر امر خدا در اهل بیت ماند شکوک
اوام در دین آه خواهد یافت آخر جمله و ظلمه سلطه خواهند شد و انجام کار بسفک با خواهد بود و قوا
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی است یا حسین یا زرت طایفه من پس قول پیغمبر را بپشت
انداختید و بنار انصب العین اشتبیه و تعمیم آخرت پست باز دید و بر کوفی اسرائیل کردید و حقیر
و بال خواهید کشید باز مقدار او و او عطف او و گفت از ظلم و جور باز کرد و توبه کن و خانه من و شو
و امر خدا با میر فویض نماید و نداری که اول شما را بکنین منصفین را که عمرو بن عاص است و با اتفاق

است از نشانی که همگانی بود و حق او دارد و شریک نیست کرد و پس شما بر خلق چگونه امام توانید شد و پیر
 دنیا و رب بخورید و حق را بر مرکز نشاند و گزین سوامی خواهید دید باز بریده است جمیع کرد و گفت با فرمود
 کرد و علی خود را تکلف از اهل انبیاء قرار داد و ایستاد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی امیر المؤمنین
 نهاد و باران فرمود که او قاتل قاسطین است بنور وقت از دست زود و منتهی شود و برادر مجرب و ظالم و
 پس عا گرفت اگر سیدانید منها والا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی خلافت و قیام امور دین
 پس قبل از آن که بنیاد دین ایمان بفرستد و آید و منت نه نامی عظیمه بر پا شود و حق را مستحق سپاید
 و حال مخصوص خلافت از اهل ابواب ابابا علی و فضائلش و خطبه فاطمی و بود نشانی علم و حکمت محتاج
 بدون شما بسوی و خود میداند پس از تدوین علی لاعتقاد اختیار میکنند فتنه قبل و خاصه سیرت و
 لا تقوا الله مدینه است از این یک قصه طویل اختصار کرد که و بابل عصیان در باب وصی
 آن زمان همه بسوی تو راجع خواهد شد و در تدرارک با فات بعزل او خلافت را با اختیار اهل بیت برگزید
 و الا در نظر قیامت گرفتار شوی و ما از یک لفظ لکم العید باز خرمیه شهادت همه حضرات
 خود را ثابت کرد و گفت گوش خوار بنی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اهل بیت فاروق و بنیو امی
 و ما علی رسول الله البلاغ المبین باز الوهیه قصه غدیر یاد آورد و گفت که من بعد از شما
 همه گفتند این قامت بر خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بداند که هر که حضرت را می
 داند علی مولا اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کن بسوی حضرت صلعم فرستادند و فرمود بگویند علی
 مؤمنین است بعد از آن فصیح مردم اکنون بعد از شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر کرد
 ان یوم الفصل کان فیما کان پس سهل خیار است و هر وقت بجا آورد و گفت که من چشم دیدم در میان
 آنحضرت را که دست علی گرفته بود و میگفت مردم این امام ثواب من آید و درجات و مقامات من و تقا
 دین و بنزد عین اول کسی که مصافحه کند با من چشمتان را خواهد بود و شما بحال ناصر و یار من می
 و خا دل و باز بر او ش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر مولا اهل بیت بخوم

زمین اندایشان را و خلافت مقدم کنید شخصی را یا خاست پرسید که اینها کیستند فرمود علی و زینت علی
 او چون خود خلفا را بیان کرده بنمود که آنکه اول کفر به ما و لا تقبلوا الله و لا تقبلوا ما کان لکم
 و انتم تعلمون پس ابویوسف عظمی را ختم کرد که بارها شنیدیم که تصحیح با ما است فرمود و گفت که علی امیر
 و قاتل کفار است مخدیان و خادان و موصوف با و ناصر و مقبول الا لله من خلقکم ان الله توکلت علیهم
 و لا تمکونوا عنه مخرجین اما صادق علیه السلام فرمود که ابو بکر ساکت شد و اما که در عمر گفت ای
 احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنی پس اول ثنائی بر غایب شد و تا سه روز کار خلافت بلکه بود
 متعلقه به شریف محفل بود و روز چهارم خالد بن ولید با بنی امیه آمد و گفت چشم بسته اند که بنی شام طمع خلافت
 کردند و در این حال سالم هم با بنی امیه آمد و رسید بنحسین بن علی بن ابی طالب تا آنکه چهار نفر از جمیع شدند و شش نفر
 کردند و بعد از آن همیشه بود اول و غطین با بنی امیه یعنی خالد بن ولید و در گفتگو بلکه بدشنام با عمر و زینت و بنی امیه
 مصاحبت می نمود و علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر صاحب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون
 داخل شدند و در مسجد کعبه بنی امیه را و در وقتیکه اصحاب گفتند که برو با برادر خویش و با کفار چه او کن برگرد
 همراه تو نخواهد رفت عجز از وضع این دو تن که بر ابان تغلب بلکه امام صادق ایمنه دروغ میفرمود و بنی امیه
 ندانست که آثار جعل از سیاست پیدا و علامات حققت را و ناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
 از فحوائش بود آنچه اول عمر قصه است که الشیخ غمسته بودند که صدیق از بنی امیه بر آورد و او را بکشتند
 و حضرت امیر حکم آنکه عرق عدا و خلفا بچوشن نیاید و طلب بعیت یا قتل متوجه نشوند و این تقیه از بنی امیه
 منع فرمود و خبر این قدر بخوبی نرسید که بنی امیه را بیاد ابو بکر دهند و از اینجا است که محقق جلدانی و ترجیح
 به جمیع بعضی از فقرات این حدیث در مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهد بهر
 نتوانید آمد پس خاست که با بنی امیه می کشیده جنگ بر آمده اند بلفظه و وسط حکایت دلیل بر
 که این هم در حدیثی خلفا سخت به باک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تفسیر و تفصیل شأن ابی طالب
 کوشیده از اراده انصاف ابو بکر زینت را فراتر نهادند و حال آنکه در بنی امیه مستفیضه قوم عجم را فخر الدین

مهاجرین و مسکری نگردانند و انصار هم گفتند که در اول جمله کجا بودی حالیا طبع لغت از انانیا بدو است
 که چه گفتند و چه بگویند و قبل ازین گذشت که اصحاب ثلثه هم بروقت معهود سینه تراشیدند پس اگر این
 جماعت طعن بر صدیق میکردند چنانچه این طومار بران نه طولست جوابش از ابو بکر صدیق و مخلصانش که
 معرکه حاضر بودند بسیار آسان بود که ایقوم مورد لوم هرگاه این همه انصوحان ماست که خود بود شما اول
 روز چرا کافر شدند و بگویند انصار چرا پیوستید که علی بن ابی طالب خلافت قبول نمی کند باید که از شما
 کسی متولی این کار شود و حال آنکه عصمت با دیگر شروط در امانت و کار است با زول خلافت معهودید
 و تا وید بین المهاجرین و الانصار قبل از حال حاضر بود و کسی گفت که شما کیستید که با وجود انهم منصوب
 خلیفه شوید قطع نظر از پیغمبر هرگاه او را از فرزندان خویش را بر دانی شما حاضر گردانید و اصحاب و زاری
 تهاد السملوات تفتطون منه و در شان او تزلزل کرد و زانید ریحی حال را بش نگویید و گفتید که
 اکنون نیست عظیم بر پیغمبر و پس حالیا چرا اثارت فتنه و فساد میکند مگر باید دیدار بیکه در محکات تزلزل
 میفرماید یا ایها الذین آمنوا لکم تفکرون ماک تفعلون ولا تقنوا فی الکادر مضیدین ولا تقبلوا
 فی الاذن تعبدا صلا کما و الفتنه اشدهم القتالین همه میگویند که اتفاق کرده بکارت اجماع
 مشغول شده بودید که چرا حق خود تلف میکنی و او باشما گفت که فلان وقت بر تراشید و حاضر شوید و شما
 عمل بران نکردید اکنون باز میفرماید بدو و جبین شما مانند آفتاب هر کس بچلفتی خواهد کرد
 ما و علی دشمنی پدید آید و هنگامه ظلم و ستم بر اهل بیت بر آید و در شود و در شود که خنجر بجا و از آن حال
 خویش گرفتار سید و در آن کجاست که با کافران غیر ذلک من التقاریر و چون
 این مصایر باوران معرکه عظیم بر زبان نیارده بلکه واضح تقریری برخلاف حکم بداهت اولی باقام
 تمامی اصحاب شده بالیقین بطور بعضی از شدالات و لاف کما منی المسکال اول معلوم شد که ستمها
 چندین داستان باشد قصه و عیار از پیش خود یافتند فرق این است که دو ضعیف حکایت محمول
 فرزندان شیخ مبارک خان سحر بیانی بکار بردند که مردم روزگار از اهل اسلام بلکه از عجاج

حضور علیه خورش باشتیاق اجتماع آن دست پریدارند و استیجاب افشاند و حکایت مغرایی کا بر بابیه
 مانند فقرات دیگر مشتمل بر اینست که اول سلامت مشکوه است که احد از عقلا گوش بر آن نمی خفت
 باجمل کسانیکه ادنی غور در اشغال این فقرات میکنند بر آنها واضح می شود که این مقبوله بسیار فی المایه درین
 دراز نفسیهای غیر از تماشای مظلومی و کجی این است چیزی دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر آن این است که
 چون سید قالسا خواست که عای بدو حق خلفا کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار با تقدیر
 از اساس خراب نشاند و فریب که متغلبین خود بخود زنده و گور شوند همین بزرگان سچری خلفا
 آوردند و آنجناب ازین کلی خیر باز داشتند چنانکه خواهی و است انشاء الله تعالی و چنانچه است که اگر
 چنین نمیکردند مناصب جلیل از نگاه خلعت چگونه می یافتند و عجیب است که پیروان است المقتدر
 خلفا را هم بر نام مکتوبینند و علامه و آغاز و ستان نذران میکنند که جناب امیر با صفت ملاحظه
 عذر و صبر قوم مرقه بعد از اینهمه اخلص اصحاب است برای تذکیر احادیث شریف و نذیر مستقام
 و نجاش و لالت بران میکنند که ایشان مثل قلع طبری ذهاب است و ربك فقا کلا انما همتنا
 قاع و فن تصدیق نمود و فخر و ابادلی الالبصار و از عجایب خرافات که ازین
 بدش جوش میزند یکد و حرف دیگر باید شنید که امام صادق معاذ الله درباره آیت مذکور فرمود
 که قرأت عامه موقوف بر صد و گناه از جناب نبوت است لازم باطل فالست و هم شکره مبارک برین دلیل
 چه قدر تین استوار واقع شده اگر لفظ تاب بعد علی فلان دلیل صد و گناه باشد عفا الله عنهم و فعل
 که اجماع دلیل بر آن خواهد بود پس معلوم نیست که این بروایات تشیعین درین است یعنی عفا الله عنک
 لکن ذنت لهم و تحریف کرده باشند و ازین است صریح معلوم میشود که از کتاب سحر بوقوع آمده که اول
 بدان توجه است ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لکن ذنت الله علی النبی و رویانند
 و بر اثر آن یکی نیست چگونه دلیل صد و گناه خواهد بود و اما مطالب البینه و چون این بحث طولی نخواهد
 برینقدر گفتار دوم اگر بقیه هم نفوت از صحابه بسیار سر میر و حضرات فضیله علم و تقوا را که آن می نهانند

و ازین جنس و آیات و افادات بر اصول موضوع پیش از پیش است اگر اجل مهلت دهد و کتابی
 دیگر ضبط کرده بمضمون مؤلف میسازد و همگامیست بر تلو باطل خلاف می نهد و هم از عجایب
 خرافات آنکه واضح حدیث و شگافی آن دعوی در و دانی میکند که این عظیم در وفات
 شریف حاضر نموده اند که و این دفعه دخل تقدیر است که چون در حدیث موجود که وقت تمام از
 جاکر اصل قبول نکرد و جمع شدن این بزرگان بر این دفعه صدق و نفی بر تندی که خلا واقع می نماید
 بحال فقر می نگاشت که و نمونده که و یکد از آیات دیگر است که دلالت صحیح بر حضور اشیا میکند
 چنانچه گذشت و بر ناظر و آیات نامیه تفسیر است که در زمره و عظیم نام زبیر و خدایه هم در
 از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه هیچ که لغات و ثبات بمعرض عرض سید باز
 میگویم که نسبت احادیث و با دواعی فقط بر اعتراف خدایه موقوف و مقصود نیست بلکه حال دیگر این مقبول
 لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن توان کرد و لیکن چون بفرست از دلالت حال و سیما همین ناظرین
 این منجم که تعلیمات مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خود کرده می یابیم که غصه بر تندی
 نال خواننده گفت که بر این حدیث که تعلیق بحال خدایه خصوصاً و دیگر مقبولین عموماً دارد و خود این
 نهاد نمیشوم بلکه باستماع حال برابر عذاب خاصه که بروایت محمد بن اسماعیل بخاری از جاکر خود را
 میفرمود و عاب خویش بر طایفه میگرد و بر اعمال زبان سعاد تو امان سرور السو جان اعتماد نمی نمود
 بر اصول نامیه متناقض شده ایم و دست بدامن تو او خیمه پس از رو اعلان شفا علل ایشان بجان فوت
 الهی بین تهرید و تدبیر مکتب است که ائمه عظام و شایخ کرام اثنا عشریه که در فن نقد بحال عدم نظیر و
 بمثال نیش کشی غیر و تصحیح کرده اند که بر این باب بدعا خطاب میگرد و مانند انوار باطنها را کیا
 فضلالی طائفه نمونه باو ش اعمال گرفتار آمد و وجه صدور خط و غصب است که هم ارجع طامور آیات
 سور اهل قی بر طبق نصیحت این جماعت است که روزی بخواب است بود که و نحو امانت بدار
 خود را از واقعه روز غدیر شهادت برابرین ثابت فرماید و کتمان شهادت نمود و از وعید الهی

این قرآنی و کلامی الشهادۃ و من یکتبها فانه انکم قلبه و خونی نکرد و در کتاب مختصر
 الاقوال که از چندین نسخه صحیح آن مفقود و نسخه مستقیم آن موجود است قدمت و نیز سمت و ضوح دارد
 قرآن عبارت از آنچه جمعی دیگر در حال آورده اند خارج از حال میشود که هرگاه او را از مشرکین سوال میکردند
 و او صواب میدادند که می نمودند و دیگر بیان جریسته بود و عاریت از ایشان بیشتر و گاهی همراه حرفیان مثل خلیفه
 بن یان گاهی با شخصی در حق خود می گفت چگونه رشد یافته ای یا بد شخصیکه به عاریت من تصویب بخت شایع
 کوشید و عبارت کتاب بسبب رندگورنیا و دم تا مثل مورد ملامت شود اکنون اندک تا
 باید غلط گفتیم اصلاً تا ملی در کار نیست بلکه از اجلائی بدیهیات است که این صحابی جهان
 اعتراف و توجع مضمون لا تدری ما احد ثواب العبدک و لا اوری ما احد ثواب العبدک و تفعلون بعد از
 اکنون که با نیکوگان آنکه حدیث اول در حق خلفا را شنیدین واقع است نشان مقبولین را با میرزا نسبت حدیث
 پس برقع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جسد درباره برای این عازب بر او نشان از قبایل
 سرپرستی او در مخالفت حضرت امیر و تهمان شهادت واقع قدیر است که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
 جلی خواجه الله تعالی با عالم مثل خیر عبدالعزیزین زیاده و عماله در خلاصه الاقوال فی سقره الزوال
 تصدیق آن شده است حیث قال البراء بن عازب شکوا لجدک ان اصحابک قد غفوا کما
 المؤمنین علیه السلام فی حاکمان حدیث عبدالعزیز بن محمد فیه ان فی یلیفظم لغی کر
 مد عام رضوی شخص مذکور سلامی کوری جسته را گردیده و لیکن با معاشرا اما میباید بصیرت قلب عطا و نیکو
 او دارم و بجا آن که شکر او میگذاردیم انتهی مخصوصه او دلیلا و مصدق عصبیت و عطا و اهل بیت عجاو
 علما علی سیمایه عظام ایشان را در سرپرستی کور آن اهل طین و ظاهر چه کور و کورانه می برد و چه پیر و کاهنوس
 ایمن خالصین و عین مزید و لا اهل بیت ظاهرین که در ویر و عطلای انام می درو اینست حال حضرت
 جلی حسن بن طاهر احسن دیگر که او هم از ما برین فن است کسی ادران سخن نیست حاره کار جز این نمی بیند
 این امور بر گزینند و او را تبااهی و تقلید ابابله از کور می و کور است که سراسر سازد

دعوی محمی اجماع و عامی متصو کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقع غدير خياخچه گذشت بدیده
 اهل حق اندازد در کتاب تنقیه گفته که این همه روایات اهل سنت در ویافته و اسناد را مایه از آن
 یعنی و اثری نیست خیاخچه عبارتش بدیده البراء بن عازب ی صحیح کش شهادت علیه السلام
 بالجنة وذلك بعد ان روت العامة انه دعا عليه السلام عليه ليكتا اليه الشهادة بيوم
 غدير خم فعمي انهم يلفظ بها ال و کیا او هنوز در نمی آید که این اقرا و بهتان نظر بذاتیات مذاب
 اما مایه معنی نفاق و تقیبه پس مرست سان لیکن لزوم که با یک عظام اما مایه زده را متاخرین پس
 کار است شکل با یکدیگر سخاف این توجیهات و خرافات این تاویلات بلکه اقرآت نه چنانست که حاجتی
 تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از یکدیگر فی و نظر عاسیان محمول بر محجود و
 نماید اصداغ با تخی فاستمعه الی الفصفوا و آن اینکه سلمنا که انسان ز راه تواضع و شکست نفس التبه نسبت
 ارتکاب مطلق معای بخو میکند که من گنه کارم و گناهان از من صادر شده است این بقوله اگر خلاف واقع
 هم باشد من حیث الشرح ممنوع نیست بلکه مستحبی غالباً بجنه حصون علیه السلام این جمله جمله ناسل من
 حیث الواقعه گفتن صحیح باشد لیکن این معنی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود
 و ترتیب ثمره آن بر نفس خف و دشوار قرار کند مثلاً بگوید که من اینیم یا شارب خمر یا شل برادر امام یا زده هم علمای
 المجلس البجا و حق البقین قمار می بازی و مینویسم و نورم و میروم و بعد از آن افعال است که مخالف است
 عادات خدان نبی فلا ان صلی از مردم و یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و گناهان
 شهادت نفس جو را بر امامت محکو که در حقیقت بلسان شرح بر تفسیر و تبدیل و ردین که لزوم کفر منسوب
 اطلاقی می آید و پس خود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری نتیجه دعای مرفوض است که بر گناهان شهادت
 ترتیب یافته و سخت تحریم کشیج علی و من من شباهه و یقوم مقامه نسبت گناهان شهادت و آنچه بران متضرع
 گرفته کمال است که قدم آنرا که علی الاطلاق از اکبر کبار است کلیف در واقع غدير و نفس
 شهادت است شهادت آن امام مطلق فی ملاحظه

محویش حکوین میزد و بمجود روایات مخالفین چون جلالین تحت و آخر این عادی که برابر این
 خبری ازین خارج بود و با بسیاری از مقبولین برابر می نمود و از مقبولین قدما بود و میگردند تا قول
 بروایت عامیه آنکه اینهمه در روایات ایشانست و در الایمانیه هیچ نشود اگر علمای الهیه بکنند
 ایامه عظام خو جرات داشته باشند معاذ الله که مانست این اقرا بدین دین بایک نیم و راه
 نمک ایشان بپاییم علاوه کتب حال شل شیعیان و اصحاب موجود باید که با صاحب فکر و شیعیان
 نظریه بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است یا بکمال نظر محال اگر از راه
 انحصار نفس اینها هم جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع از ان
 سبب باشد و حضرات امامیه شکر او تقدیر طاقت بشری بلکه زیاده بر آن بخارند و در سر سینه
 او دقیقه نامر عیند از بد باری بصیغه تکلم مع الغیر و اگر صحابه را مثل حضرت صدیق کبریا را
 تشیع و عمار یا سیر غیر هم بدون آنکه او ده بدعت او احداث باشد چرا در چنین معاصی بکسر شریک میکرد
 چنانکه از نسیم قادات خدایه و هیچ است این طایفه شکست نفس است که صاحب بول را با خود و در تنهایی
 گناه عظیم شریک گرداند و آنها که کافه و قاطبه مقبول پاک را بنشیند اصل حدیث آنها از یقین است و با نظر
 اگر احدی خدایه و بر او شایع اصحاب شریک نمیکرد و چون حدیث او بدعت بنامد و بدعت میباید بجا خود را
 قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کسی معارضین هیچ نمیرود و شرکت شان بمقتضای حدیث
 فعل هر حال ثابت میکرد و با کمال صیغه تکلم مع الغیر حقیقه اقتضای آن را که در جماعت که آن فعل بانها
 قائم باشد صفت عامه باشد و رای اکثر آن در آن فعل و اینجا تقریر قول قائل صحبت با بدعت و غیر
 آن که در حدیث تقریر اشارتی بدان کردم البته غیر تکلم هم از صیغه تکلم مع الغیر اصحاب بخور و اند
 شل عمار و ابوذر را بینه چنانچه احدی از این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت با عاوه
 و نیز واجب است که در آن فعل تکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگان از کتمان شهادت
 و حتی الف مضمون بهترین بوده معلوم کرد و علی بن حنین احداث مراد بر این عمار و خدیجه نیست بلکه

چه جمیع اصحاب بعضی بطوع و رغبت مثل حضرت صدیق امیر بر قواعده مقررہ عدلیہ و من تبعہ از
 سلمان و عمار و خنیزہ و ابن مسعود و غیرہم و بعضی بکراهت و شریک داشت بودند حتی آن شخص که علی بن
 ایطال را جلیفہ بلا فصل سید استند و دیگران درین عتقاد و مصداق خاص جمیع متکلمین مانند مقداد و غیر
 ہم بجهت خلفائے کثرہ کردند و خطاب بہ شریک اصدات شدند پس مخافت گروه اول ازین برجا بود و خود را
 کہ کم لبیب جمیع اصحاب عدد کافی برای جہاد و نظریہ بعضی از روایات بہر واحد را از انہاد در احداث امیر علیہ
 السلام و شرکت احدی بمعجزہ و رجوع بہ یاد او کہ قیامت معذور و بد بخلاف گروه ثانی کہ انقضای آثار
 و تصویب نمودند و توریہ تفسیر نمودند و با جمیع طاعت و التیاد امام خود را مد نظر داشتند و مقولہ عارف
 شیراز معجز از حال ایشان بہ شہر بی بجادہ نگین کن کرت ہیرمخان گوید کہ ما لاک نجیب بنو
 زراہ و کم منسربہا لہ این جماعت بر طبق حال ابو طالب را طہار کفر و ابطالان بیان نمودند و انتخاب
 بر طبق روایات فرعونی حضرات ائمہ قبل اصحاب کتب بود و ثواب بنیمہ از اہل جہاد و تقلید حق
 تعالی بدلائل احادیث این طہارین مصداق گردانیدہ بجا بجا بروایت محمد بن یعقوب و کافی و تہذیب
 ابن بابویہ قوی در کتاب ابی اکیال دندان فی عہد ذلک من الکتاب المعتبرہ عند ہم از جناب امیر المومنین
 حضرت امام صادق علیہ السلام ثابت لیکن معلوم نیست کہ اصحاب کتب فرعونی امیر و کلام وقت کدام
 شہر بودند کہ ایان باور قلوب خلیفہ ایشان گاہ داشتند و کفر و شرک را اظہار کردند زیرا کہ نص فی بی بخل
 آن ناطق است اگر این خصوص در مذہب بعضی بعضی بعضی و زیادت لایق اعتبار نیست باری از
 روایات و تحقیقات محکمہ چگونہ روخواند بر یافتہ بجا و قصہ شان می رود کہ آنہا ہرگز بہ سقیہ
 و حکم بادشاہ وقت را قبول نکردہ بحبلہ شکار از شہر بدر فرستند و ہجرت برگزیدہ و غار و در
 آمدند انقصہ کردہ ثانی بحجت اختیار تفسیر و تقلید حضرت امام الایلیہ دار فرید ثواب و ترقی در
 باشندہ خائف از خدا بجهت اتباع مرتضوی و صد و بیعت خلفا و مابقی مذکور کما ہو فرعون
 المولف ہونا ش من قصو تبتصر فی کتب الاصول الاحادیث از اعتراف برابر بن جانب

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود و مثل حضرت ابوذر و عمار و غیره تابعین رجواب
 قابل که او را مع کلماتی که در ده بود که خبر عافیت از آن استناد میشود بیان کرد که از این احداث که اصحاب
 مثل بزرگان مذکور کردند و من هم شریک بنمایم آنچه تو یقین خبر عافیت دار و ما را از داخلین جنت بزرگان
 تعذیب مطلقاً می شمارم و سر منی تکلم مع الغیر واضح شد و ضوابطاً ما و نیز وجه انک لا تدری
 هم ظاهر گشت چه قابل تابعی بود و دستی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلاثه غصب خلافت کردند و ابوذر
 عمار و سلمان بن عساکر و ابوبکر و علی و عقیل بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
 منصوب و مقرر و من بعد از این خواهی دانست که علایم رجال از کبار امامیه در فائز مذهب طوطی خویش
 و تفصیل نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبا یهود است هرگز در اسلام قبل از این
 کلمات بزرگان سنی از صحابه جایز گشت پس منی محمودی باین مخترعات باطل تواند شد و کف
 تابعی غالباً که بهر از زبان بزرگان و خبری از آن یهود اتفاق شبیه کرد و بعد ابرار بن عازب با گفت
 نمی دانی که ما بان چه کردیم بلکه از قرآن حدیث خدایه تسنن جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه شیعی
 بزعم خود میدانند که امره مؤمنین در حیات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر ما هم کتبوا و مسلم شده پس حقیقه
 سوال از حدیث و قدم لاسنی که کفیف که بر قول و سکوت نکند بلکه بیانی طلبه علی از قبیل حداد در باره
 خلافت امیر مثنی خیال کرد که شاید خدایه بر سابقین طعن میکند پس بفضل رسید و بعد اتمام آن بعد
 الزام شد و ثابت گردانید که خدایه بی محبت کوری و کری باطل نباشد و خواهد بود و عکاده شیعی شیعی طاعن
 نمی شود و بی منی یا شیعه تواند گفت که با وصف اعتقاد غصب بکر جبراقال نگردید و مخفی نماند که هر شیعی
 تا بل ببط اعمال سنیان بلکه خلفای نیز نیستند و آنچه وجه ضرورت وقوع احداث مقارنات انتقال
 الرسول لا بعد بر تیره من الزمان در قول باین حدیث اولین تفصیل هر چه تا متر بر اصول حضرت امیر است
 اینجا بطریق اولی ثابت است چه در وقت قبایل را که خندان حرمه نگذاشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
 قریب بیست و دو سال نزد مؤلف شده پس منی بعد از آنکه در انوار بر سر تیره سنیان

مؤلف بدون مراد و فتن اموریکه متعلق بخلاف باشد اینجا هم صداق نمی آید پس لامحال مراد از احادیث
و مانند آن درین عادت کتمان شهادت نسبت بخود و مخالفتهای مرتکبونها بیگانه می دیگر و فرست
بر نسبت کما و نیا نسبت بخبرایان خویش خواهد بود و چون با عجز اهل بیت نبوت بمقاود الله تتم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری شود و در بعضی خبری مروی است **إِنَّ عَلِيَّكَ التَّقَاتِ إِلَى الدِّبْرِ** علی بن ابی طالب
وَقَالَ لَهُ يُقْتَلُ وَلَكِنَّ الْحُسَيْنَ وَأَنْتَ حَيٌّ حَاضِرٌ وَلَكِنَّ تَضَرُّعَهُ وَتَرْجَمَهُ أَنَّكَ لَنَا قَاتِلٌ
الْحَسَيْنُ بْنُ الدِّبْرِ أَوْ بِنِ عَارِبٍ يُطْعَمُ الْحُسَيْنَ وَالنَّدَامَةُ وَقِيلَ لِحَدَّثَنِي سَيِّدُ عَلِيٍّ
أَبْطَلَ إِلَيْهِ يُقْتَلُ وَلَكِنَّ الْحُسَيْنَ وَلَكِنَّ الضَّرْعَ وَظَلَّ يَكْفُرُ الْحُسَيْنَ وَالنَّدَامَةُ مَدَّةً عَمْرًا
تخلف ایشان و پیغمبر امیر مومنان بنیادین کتاب مژده بلکه دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر سید او نکرست و تشیع فرموده که و نحو تشیع میکنی و حرف جان مبارکی زنی و واقعه
که بلا هرگز حضرت حسین نخوابی که وجه خوش گفت صابای تبریزی شهر ناله حزینت کو آه
استینت کو به لاف عشق بازی چند عشق را نشانیهاست و از اینجا معجزه منکوره بودنش و
اما میر بر دعوی حضرت امام عظیم کما من خلاصه برداشته و ان جهان باشد آفتاب در خشان شد
و در دعوی مزید و کما اهل بیت سید انبیا سیما خا مسأل عباد و می لاله که حضرت امیر
عمو با و جناب مؤلف خصوصاً با ایجاد تالیفات خویش می آرند و از روایات کلمات اهل حق
و قاصت نماند و بار بار ذکر و لای بی خاندان صفت و صفات نموده بر خود می بالند استکار گشت
شهر کدام دل ازین اقصه جگر خون نیست کدام دیده که غنایه جگر کون نیست و کس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق برابرین عازب کتمان شهادت اقرار بسته اند و کجا مانند شبهه
آنکه او شهادت امیر المومنین قطعاً جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و الله اعلم
اتمام الله است چه با علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او جز در امر خلافت احدی را بر
اما میر تقی نبود اعتقادات همه بزرگان از صحابه اهل بیت کونما صبیح خلافت یار شدند

در الهیات هم در باب نبوت و سعاد و ما یعلق بهای بر هیچ واحد بود کما لظهور من کلام المؤلف و من
 متوجه الاضافه الی هذا الباب مثل الحق الخیالی و احداث درین امر بدو انیکه جن جناب لایت مای بود و چنانچه
 تمام با وجود اجتماع نفوس متواتره جماعت انصار را بخصب جور بر علانیدند و جمعی در حصین و بعضی در
 و آخر سیر برستی خلفا و کالیس علی الشان و نهاده اند و محمود و موافق را که با اهل بیت موافق و موافق کرده
 بودند کان لم یکن انما شتند صادق نخواهد آمد و توهم میباد که کسی از امامیه خلفای شتند را شریک مسلم
 یعنی برابرین عازب را احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث و خدثون همان
 احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس چون حدیث الحوض بر خلفای
 راشدین هیچ گونه منطبق نیست که اعرف مفضلان ایشانم نزد مؤلف سبب اهل المعان و خوض است بخلفا
 منطبق نباشد آمدیم برینکه احداث را محال آن نیست که از شکار حدیفه و برابرین عازب متجاوز
 و تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احداثی مشکلی حقیقه انبار نانی سبیل است که
 خطبه شریف امیر المومنین با عارف صاحب ریاض السالکین واقع است چنانچه نسبت فعل
 بسوی جناب امیر نمیتواند شد زیرا که ابا و احجاش کافه جمیع مؤمنین بلکه اوصیا خلفای انبیاء است
 بودند پس محال بود که دیگر اصحاب اند که در کشتن پیران خویش مرفه نکرده اند و بعضی رقت انبیا را
 خویش برگز درین نه بودند اگر فرمان اجب الازعان حضرت خاتم النبیین حامل نبی شد که احداث
 المسک الاول و نقلیه کبریه المعتمده همچنین حدیفه برابرین عازب را که مورد خلی ندارند یا تواند گفت
 اطمانند است و حال قیحه خویش و آنچه بران متفرع شده بصیغه حدان کلام کافی بعضی روایات الامامیه
 عن البر اگر چه بطلب بر خصوصیت متکلم با احداث مقتضی است لیکن ممکن است که از ابناء عا
 معصومین یعنی الهی حدیث ظلمت و توانست باشد مگر فرق این است که درین معصومین و متکلمین کلام
 از طایفه عصیان و توانی که از شیعه صدر یافت بلکه بعد از عثمان باید گفت سوال جوان فارسی نه لایک
 بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت سوال جوان فارسی نه لایک

شش یا بیست و نه وقت بخت ابو بکر و جواب جزیفه اول دلیل بر اثبات کوری کرمی بخت احد است
 بعد وفات شریف است متصل و احتمال شکر است یا جزیفه و برادری و لالت بران دارد که این هر دو همراه
 معا و یا بهر المیزین قائل که کرده باشند و هویتانی کتاب الرجال قطع نظر از نیمه قائل می باشد بر این عارض
 بصحت سوال رسول الله علیه و آله و سلم مع بقیة الرضوان کرده بود و او را تهیت گفته و همچنین در صحیحها دیگر
 اعمال حسنه او از تقسیم می شود و ندکما عرفت سابقا که اگر عیاذا بالله بر این عارض بخون یا سینه بودی است
 احتمال نیست که در جواب قول قائل که خوشحال بودی که شرف صحبت رسول رسید و بقیة الرضوان
 کردی گوید که امی برادر زاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قائل و جدال با ابی المیزین بعد
 الرسول صلی الله علیه و آله و سلم کرد و لا خلا غایتش آنکه اگر قائل میگفت که طوی لاصحاب الرسول
 و صحابیه الرضوان این شخص میگفت که لا تدری احدنا بعد از جمال است که در ایضا معاویه را و دیگر
 غلط گفته تا که شکل را بیفهم ما شمول و مثل نباشد از جمله حقیقت نمیتوان گفت با خصوص صغیر و حد
 حکایت نفس حکم کو اما میسر بر سخن ساز گار بود و بدینهم صبیح منجم واحد بر جمع غائب حمل کنند علاوه بر بقیة
 الرضوان با بی صحیح دارد که از احداث حدث معاویه مراد توان گرفت چه در صورتی که بقرینه کلام
 و جواب بر این عارض قائلین حدث منصف صحبت رسول و بابت تحت الشجره خوانند بود که اما میسر
 زبان خود و محمد شان می رند و حال آنکه تا آن زمان معاویه بطاعت شرک بود و ضلالت بقیة الرضوان
 چنانچه علمای الهامیه باین تصریح کرده اند بلکه گاهی باین اصطلاح خود نص نموده بلکه او را در بدین
 افراد کائنات او را باین رسول الله علیه و آله و سلم برده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدین
 خلق خدا هیچ کس از بدین قبایل فرعون و شخص که نبی اسرائیل از خویش برگزیده و شخصی از این است که بکفر و عت
 خواهد کرد و در شام بخیر معاویه بن سنان است ترجمه من حیث التناوب و یلا وافی که بریدید پس از تقیای
 بدترین خلایق نه شمرده و او خروج ناصبت دادند طرفه آنکه مؤلف در حق محمد بن اسمعیل بخار علیه السلام
 روایت نفی گفته و در حق امیر المومنین علیه السلام نگویید و در مقام غالباً بجهت تمام طریق تاویل و تفسیر

وعلما و امامیه در آن نهک شده و در هیچ دورج بجز زلات و قلزوم سقطات بلکه مخافت و غنا و با
بده اند و در فدا اند که ساحل نجاش بدید نیست کما قال الله تعالی او کذلک است فی نفسی که می بیند
موج مزنی و موج فوقی که کلمات بعضی فوق بعضی است شرح بدید که یکدیگر را
و من که یجعل الله له نوراً فها له من نور زیر که شرح سنه می می ایشان در تبدیل و توشیح مقبول
اصحاب تصانیف علم حال شل فهرست کشتی نجاشی تذکره و خلاصه و تخیص منبج المال و غیر آن خیا که مجلا
در ترجمه بر ارباب عازم علوم شد این است که فلانی در جنگ بر شرف محبت خباب قدس بنجر صلی الله علیه و آله
سپه یافته و بر سبای فلان کس در روز احد آثار شجاعت تا فخر و فلانی در غر و خندق او جان بهار داد
و فلانی و فلان چهار سینه خود را بر افتاد رسالت سپرد و فلانی ثبات وقت لغزش و فیر است کرد
مقاومت که از شد و فلانی از این امر شایع می کرد بنویس علی الله علیه و آله و سلم بدست نه یا علم رفعت
مرتضی در محل و صفین نیز شمرده و فلانی در سنا طره و خراج و جنگ خمر و ان نیت المیر المومنین امامی
بست خویش بر گاشته خباخچه بر ناظر کتب کرده و افادات بزرگ و عقیقی و شوش و سمر و از ندرانی و اکبر آبادی
غیر هم مخفی نمایان جوان بخش مقالات علما و قوم فیکر و هم و اسکا کتب زبان نامه بروم نقل عبارت که حسب
حال اطمینانست فاضل می نماید پس این همه است و تشریف لای بی که از منی مقبول پسانی بر گزیندن و ابرار
و شعور بخواب بود چو این حال هرگز بدون شرط مذکور از مروت الله و عهده و کامل خلافت با فضل حضرت
خیر الله و خلوص اخلاص در باره اهل بیت امجاد مثل آنچه از قصد او بی بود نقل می کند شمر نیایچ از خودی
کما هو ایضاً فی مواضع غیر متناهیة فی حق خلفاء الله الشهدین غیر هم من الامم و فضل المیر المومنین و فضل
المیر السجید یا و فیکر و نایات و مقدمات تصدیقین کما سیر فلک الال فلاک کشید و ثوب نبوت علیهم السلام
افشاد بالاخر تو بهم شیطانی بلکه شایسته و مرتبه لای شیطانی نیست اثبات قبول تو ایشان که علم و معرفت
ضائع کرد و بخوبی که الله انبیا و کبر قیامت گرفتار نشوند و بعد از آن از خدا بپا از خودی خدایا و در از
و کنت علما می امامیه خراج است چنانکه قبل ازین کتاب فاضل مجلسی مجتهد جالیسی ایراد نمودم

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وودت ان ذلک یوردلنا وان کل شیء عملنا بعدک بمخوفنا منه کما قال
 راسا براسه فقال انک والله خیر من ابی وجہ لالت یحدث برانچه گذارش و او مدبر خیر اعا
 و همیشه یوسف پوشیده نیست چه بظاهر است که اهل سنت از ان درین سعدل و مع و تفاوت عمر است بحال خیر از
 بیشتر مسلمانان در فتح بلاد و مالش فار و ترویج دین پس ان قدر از دست نشان شده که متون تواریخ اهل سنت
 از ان شون است پس ای خصی خلافت و مایل زنه کدام گناه سرگ صادر شده که سوگند بخدا یا بکرده
 تسامی نجات کفاف راسا براسه استند و عدم جبط اعمال زمان سعادت تو امان نبوی رضا نکند و حله
 یبر و لنا ظاهر است مختتم می پیداشند و اگر گویند که عمل حضور جناب سالتا بشفرت اردو گویم اولاً السلام
 بلکه اعمال زمان علیت یاوه تشریف دارد چه در او ان حضور نبوی بر عیبر رسول و تا کیدات پیغمبر صلی الله
 علیه و آله وسلم و تو ابرصد در سحرات کدام کس بود که اعمال خیر از و صادر نمیشد و در زمان علیت محض قوت
 ایمان باعث بران بود پس پس عمل مابعد از ان آثار یونمون بالعبث حق است و ثانیاً انچه اعمال خیر
 متقد باسلام در عهد خلافت خودشان از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشرین ان زمان نبوی صدور
 نیافته چه هرگز و نبی است که سر کرده غروره باشند یا از دست تفریق آشنا کافر می گشته باشند یا قبیله از
 قبائل عرب توسط شان شرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بن الصلین است که اعمال سابقه مرتبی
 داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از محبت اضممون حدیث نیست که اعمال یک عید نبوی
 قائم و برقرار باشد و عمل خیر و شر مابعد کافی شوند پس ان عمل شریعت که یا انهمه خیر تکافو داشته باشد
 و هرگاه مثل ابو موسی شمری اعمال حسنه مابعد زمان نبوی را زباده می شمرد و باشد پس با اعمال ان خلقت
 خود و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند یقینی است که اهل سنت مضی فقره اخیر از حدیثین
 خواهند گفت که گفت ابو دود که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن بیاق حدیث همین خواهد که ضمیمه فقال چه
 بسوی عبداللہ بن عمر باشد چه را که حدیث خود او برده است و مقوله عبداللہ بن عمر را حکایت میکند
 پس باید که مقوله خود من البیضه تکلم بیان کند و لفظ حدیث نقلت باشند که فقال بکر انک تکلف

بگویند که این مقوله را وی است که از ابو بکر و عمارت میکنند لیکن باز میگویم که با وجود بعد از این تاویل
 سوق کلام ازین ایاد دارد چه ابو موسی اعمال حسنه را بعد از اعمال سابق تفضیل داد پس عمل خیر او
 شد و جناب فاروق اعمال را بعد از اعمال سابق نفیست معتمد هستند پس محال است که عبد الله
 بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو بکر بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
 که بالعکس قضیه شکستگ نفس تو واضح و دعوی دلیل است بلین باید ازین توجیه تحاشی ارد چون از محوا
 حدیث فرمود بر وجه خیالیه مولف اعتراف خلیفه ثانی بنصب خلافت و تحسیر وندت و ثابت شد لیکن عمر را
 بر ابن عازب حدیثیست به توبه و ثابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی بهم ازین جنبه ثابت
 بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت گیری که از حجاب
 شریف تا ملک قیصر کسری رسید کرده بود بخلاف برابر پس باید که اینهمه پاک و صفا ازین جهان فیه
 باشند و لا یقول احد من الخلفین محال اگر محسوس بر اصول مایه توبه وندت کافی
 لازم می آید که نیرید لیمیم هم بدکات افضل سافلین واقع نشود و از غدا ب نخل غلصی باید زیر آید
 هم در بعضی از ایام حسرت افسوس شهادت امام حسین نمود و عجلت این مر جانده زجر شدید کرده
 چنانچه بطلالعجبار و غیره من لا ینفاد دلالت بر این ارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
 کتاب بعد ساخته که بلامر وی است ظاهر میشود که نیرید لیمیم حسین علیی که آشته که خمر میخورد و عید
 میکرد سلسله که بر ابن عازب ثابت بادت حجت از تا بعین نفقات وقت مرگ خود گفته که من
 گمانیکه جناب مرتضو تقدیم کردند بر ارم چنانچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین ذکر کرده
 لیکن برابر با بصیرت و انصاف که مقولات مولف و توبه عبد الله بن عمر خطا بعد آورده اند خفیه
 نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشند جمیع خلفا و اکثری از اعراف انصار ایشان را بر
 اعتقاد امامیه مشروطه قطعیست حجت باید داد و از ظاهر شهادت اقرار تا بعین نفقات که قاضی کوثر گفته اند
 الحاکم الهیای در و قبل ازین حال اقرار و نهائش این من لا ینفاد لیس الشمر گوید مستفادی

میشود که تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در همین وقت بود که حصول فائده و سبب از اولاد معشوقان صلوات
 شد پس حق به او از محدثات و تبدعات و در زمان مرگ باشد و چون لغت نقل فی کتبهم قطعه است
 سید شد و هیچ نوینت سیاه نماند و احسن تو که بنیان کردی که ترا طاقت گناه نماند علان
 مختلف نیست که مجرد تبری از اعداء اهل بیت و رنجات طعنت و دخول جنت بالغنی از مرمرار کانیست
 بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم جزو رست و چون شهادت حضرت امیر غیض خلوص تشیع
 از وی سلب است مجرد تبر خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المؤمنین قبل ازین سمت ذکر با قیاس معلوم
 که او با وجود کتمان شهادت از تشیع خاص به دست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث نبوی
 هر دو حالت قیام و قعود و انصاف با است داشت و بسیار از آیات قرآنی در باره وجود حق تعالی
 در وقت خروجهش بریزید و تعالی در محکمت قرآنی نازل ساخته چنانچه مطالعه بجا بران گوا
 هست هم خلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت نماند آن را بر این عازب و صوری یافت الا
 از امام حسین فله کید رسول ثقلین مقتضای انصاف است که نقطه این تخلف بدون ضم ضامن و همیشه
 باب گرفتاری او با بدی ملائکه عذاب را کشید بجانب سقر و محروم بودن از جوارح و شکر بلکه در
 شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کافی بود و لیکن رفع غشاوه عصیت و ناصیت و تشیع و سب
 نیست و از حدیث حضرت امیر و نقل بجانب مبین بلکه مبین گشت که حدیث بسیار است این بزرگ که حضرت
 امام عظیم طوسی در فهرست آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل آن کرده فقط مصاعی محض آخر است
 است چه به بر این قوی با ثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما حد ثوابی که از لفظ اعداء همین
 شرکت و اعانت و نصرت خلف از این که بر مراد است چنانچه بر اهل بعیت است که حجت شد و با عیال و عیال
 باشد چون محض صادی کار از احوال و ابا از یقین مقصودیت قبول پس فی الجمله انتم هم اخوانی الی آخر
 و بکلام لا ادر ما تفعلون بعد از اخبار بالغیب از احداث کائنات با عتراف منعم فرموده باشد و حجاب
 امام الاوصیاء حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص سبب این عازب شود و او را بر سر

مستقیم از شهید که بلا لایستی گفت **فَقُولُوا عَظِيمًا** شمار و در آن لحظه حدیث مذکور
 از بایم افتد چنانچه گذشت تبشیر بخت در باره حضرت ابوذر و صحیح بشاق بودن و دوس برایشان
 کما فی الجاه و غیره من الکلب المصنعه بشهادت مرتضوی در باره برادرین عازب کما ادا امام الاعظم الطوسی
 و رسوت تا خزان حدیث نفی اخوت و حدیث عدم درایت حدیث کور که دیدن برادرین عازب با آنها
 دعوت و حدیث خلف از سید الشهدا در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجماع فقیهین بلکه نقایص
 است و محال است عقلاً و نقلاً فلیت که در نحو تاخر مثالین بزرگان عظمی عدم اختیار تقیه و مایمانه
 مخالفه الامام المطلق از قطعاً و یقیناً بشما غرض برادر روایاتی که بر ضعف ایمان و یقین بلکه کذب
 ابوذر و امثالهم صریح نبوی و اشکاف از شویات اخرو و کوری تعامی امثالش دلالت دارد
 و اگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بود که جناب یق اکر امامیه و صاحبیه چرا از حضرت اقدس
 احادیث درخواست که ایشان را کاشش ربانات و جهاد آپد میگردند در بنی نوع انک اشراخله کلمات
 تصانیف اکابر مثل الحار و برادرین عازب وقت مرک ملاقات قاضی الارواح که مصداق و آئی که
 الکبر است چرا از کوساله پرستی و ظلم و در ارتداد توبه خود ظاهر شود و مدد العهر جمع و فرج در باب حدیث
 و بدعت خود دارد و این تجر و افسوس وقت مرک تنها از این بزرگان صدور نیافته بلکه سلمان فارسی که او را
 در ابلهیت ثار نیز از مهول مرک فشار کور و کور که متعلق قیامت است مثل ایتان پیش قاضی
 جزایر احسان اند الوصف می ترسید و بویل و شور میگفت بلکه سر آمد این رگان حسن مجتبی
 که هم در صحت و اعتدال وقت ذکر موت و قبر و بعث و نشور میگفت بلکه وقت حدیث عرض احسان بحضرت
 اقدس الهی نعره جانگاز میزد و بهوش میگردد و هم در وقت احتضار اعتراف به شرارت این معاصی نمود
 آنچه از مهول مطلع بعد از مجروح شدن زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشت بلکه از
 زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیار از روایا امامیه جلوه ظهور میداد که انجانب احتضار صورت مهول
 میدید و می ترسید چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از

تبع و خور و اسکان بر آید طرفه آنکه در تحقیقات علمی قوم موش و حواس را کفایت گذارسته پنهان
 پشت بازده افتخار برین چیز مایه نماید و از جمله مناقب اینجانب میسراند اگر باور کنی بکتاب است
 از دستار جوج کن بعد از مراجع و مناقب حسن مجتبی از زهد و سخاوت و علم و تواضع و کثرت عبادت
 میسرید و بدین قیاس را عبادات آنحضرت سجدی بود که بغیر از حدیث مصطفی او پدرش مرتضی کس
 باه میسرید و با وجودیکه جدی چون سول الله صلی الله علیه و آله و سید پرچون ^{نصیر} مرواد در مثل فاطمه زهرا سلام
 داشت خوشتر مرتبه بود که چون برادرش امام حسین حالت احتضار او را گریان دید نیمه بکبه زیاده بران
 برای تسلی او ذکر کرد هرگز آنکه یو آه و ناله باز نماند و گفت در امر داخل می شوم و محتشبه می شود که گاهی
 مثل آن ندیده بودم و از مخلوقات الهی محجی وار می شوم که با ایشان و مثال ایشان ندیده ام نهی مختصرا
 ازین عبارت و روایت صریح هویداست که امام این مشاهد صور انجماعت که وقت احتضارشان
 حاضر بوده اند می رسید و این بی لالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر و نیکر بوده و مشبه و تشبیه
 مومنین با آنها مجلسی در مجاز سفر شده اند و مؤید همین معنی است آنچه بعد ازین بجزیره وضوح می رسد که
 معاینه صور مجرور او الله هدایه مومن را موجب انس و اطمینان می شود و مخالف را نوع دیگر آید هم بر اثبات و
 آخر پس بدانکه اسفار مقبره امامیه برانهم شهادت می دهد از انجمله آنکه شیخ اشباح در کتاب او روان ^{عنه}
 علی بن ابیطالب علیه السلام کان احب الناس فی زمانه و از حدیث هم و فضله و مکان ذاج
 حج ما مشی و ما مشی فیا و کان اذا ذکر الموتی و اذا ذکر القبر کبکی و اذا ذکر البعث و النشور
 بکی و اذا ذکر امر علی الصراط بکی و اذا ذکر الحضر علی الله تعالی ذکره شفق شفق یعشی
 علیه فی الحضر و هم فاضل مجلسی در مجاز از علی بن اشباح روایت می دهد عطاء القانی ^{این} و محمد بن احمد
 عن علی بن الحسن بن فضال عن ابی یونس عن ابی ایه قال لما حضرته الحسین بن علی بن ابی طالب الوفاة
 بکفیله یا بن رسول الله تبکی و ما کانک مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی انک
 و قد قال فیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما قال و قد حججت عشرين حججه

ما شيا وقسمت مالك ثلاث مرات حتى التعل فقال انما انكى شخصين ليهول المطلع
 وقل والا حجة حول ام حسن بام مرگ در سید گریه و زاری آغاز نهاد حاضر عرض کرد که چرا گریه میکنی
 حال نمک نیرنه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هستی و انجانب شایسته نماز تو بار بار ارشاد فرموده عطا
 برین سبب ارجح گردی از مدینه تا مکه یا ده قسمی و سبب تمامی ثبات البیت از دریم و دینار و مانند آن بر راه
 خدا بر نفس و وسایل نفس منتهی حتی که با بی افراز را هم نزد خود نگذاشتی فرمود که پرسیدن برادر و صحبت
 یکی از آن رهوگیا فایده است و آنچه بدان تعلی دارد که من بر آن مطلع شده ام دوم فراق دوستان و چه
 دلالت این عبارات بر آنچه گذار شد داده شد پوشیده نیست چه بر سر است که اهل تشیع را از این سر و زلف
 و خلافت امام حسن باشد یا نه لیکن تمحیل ایشان بر باره حفظ نفوس را با تشیع و صیانت ناموشن که
 دست آن امام نام شده افتد راست شون کتبیه امیه مثل کتاب امانت اردستان بلکه احادیث
 متشعین از این شون است تا آنکه حضرت شیخ الشیخ نیز در طل قدیمه خویش و اب آن سیکه با کماله الی
 من اجلها صالح الحسن بن علی معاویه بن ابی سفیان و داهنه و کیم یحاجدک الی قال حد ثنا
 سعد بن عبد الله عن حماد بن ابی عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابی بصیر عن سعد بن
 قال نو عبد الله علیه السلام و معی ابی یاسد یا اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
 فیہ امر ان کفناک عنه وان کان مقصرا ارشدناک قال و قد هبت ان اتکم فقال
 ابو جعفر علیه السلام امساک حتی اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم عند علی من عرفة کان منی و من یجد کانک فاما کان من بعد الحسن
 فکفبت بتاک المنزلة و قد کان فیها ما کان دفن الی معاویه فقال سکت فانه اعلم بها
 صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم و مر او ازین مر عظیم بر تقدیر قال معاویه غیر از سفن و شیعه
 زیرا که روایت ابو سعید خدری و حضرت حسن مجتبی و علی بن ابی طالب نیست الفاشن که لکما اتیت لکما
 ترک من شیعتی لکی و جلا ارضی احد الا و قیل یخبر ان من نزل بصباح معاویه بر روی فرم

و زن خلع خلافت می داد و نامی شیعیان را گشت می شد و واحد ازینها باقی نمی ماند پس ای حسن
 و ابراهیم و پرورش نبی امیه و ذلیل امام حسین بجان رسول انقلید بیدل علیه قوله و قد مر المسد الاول
 بلکه ازین خنجر بگوئی مبارکش و انصرع علیه خنجره بعضی از شعرا که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب
 جامع اخبار ائمه نقل از شیخ الامامیه جلاله کوفیه کافی التلخیص و غیره من کتب الرجال منقول است و شعرا بر این
 که در قصه کربلا از دست امام حسن و امام حسین است ابیات فمساء فی احد کما ساء فی
 احی و کلم ارض و الله الذی کما صانعاً و لکن اذ اما الله امضی قضائک فلا یکنان
 ترا لا مراً واقعاً و لو جرت فی قبل جرت فی جوی کما الفیت بالصلح تابعاً بکدام گناه شرک
 شده بود که باین کیدات و تصرحات علی و رسول الله و در عین خضار سیکریت و ناله و زاری و فریاد و بمبار
 میفرمود تا آنکه موالی و احباب سابق علیه اش بجان بجان میزدند و خاندان استی باز هم علیه را جاسوسان میگویند
 بلکه وجهی که خود را مفصل گفت که جهت فراق دوستان و هول مطلع بعضی عذاب قبر و قبایست میگرفتند
 و در این بجا انکشاف واقعه کربلا و مصائب امامیه تا ظهور قائم آل عباس است فانه مضحکه القتل و الا
 بالستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلائی شیعه گریهیم خدا یا اگر دشمنی نداده که خاک
 کربلا علیه السلام را لول نماید ولیکن جناب سید الانبیا القصیل ابن واقعه حکیم نور و شرح ابن سنان
 روایت امام حسین بی اوت طفلی و خنجره از کتاب ستانی و رشا و مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
 باطل شد آنچه شارح کافی و شافعی بی ادراک و شعور است لعل کرده تجوید و بجان رسول حق تعالی و بی زنده
 گفته و کلام عبادت عن واقعه کربلا من مصیبه الحسن و الخیر و اهل بکیده و اصحاب کینه
 الحدیث من بی علی الحسن و عتباکی و جدت که الجنة و هم المرحلون لاجله و یکن کون المظلم
 عبادت عن جميع مصائب اهل الحق الى ظهور القائم علیظنه و اگر مراد شایع است که و هم
 کربلا وقت خضار انکشاف شد و امام حسن و حسین نیست که انتهای سلسله است اسیر است و در میان
 اعراب و یدار معتمد و دریا که در چهره و باره شهید کربلا و زود غدا و غلبه خنجره و شیعه بر روی مبارک آفتاب

و از آن باب در ایام مضائقه کردند و در دنیا مثل عبد الله زیاده و مصائب عظیمه گرفتار و در حق بنی همدون
 شدند پس بهایابی گریست و بخاطرش اسخ شد که دار و گیر قیامت در پیش است گوئیم که این امر خود ظفر
 بالطلوبت از دیر بادر دل این زوکرده بود پس که بر آن چه گرانیکه معاذ الله یا رکن کائنات کی بود
 بمقتضا حدیث مذکور در غل ثوابه باشد لکنون گریست که بداد معروضه فقیر بر حصول فقره ایامیه
 و گوید که هرگاه اطفال ایشان از بسادگی و انکشاف صحیح شعور بر غریبات خویش در باره حضرت رب
 اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از مضائقه خویش قرار دهند و بسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی فعال
 اضطرابیه مواخذه نمیزد و تفتیه آنچه از شخص صدور می یابد مامور به بلکه واجب لازم حتی که اگر خلاف
 آن بعمل آرد و درین بیان اندر پس امام حسن با که در کتاب مخوم مامور باین امور هم بود چنانکه
 پس معلوم شد که دعوی کتاب مخوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و خلق کردن
 ایشان که از قریش هم نبود کافی الکامل البها لکنون قلب و اسحق که داد انصاف دادند چون متوجه
 خلق بودند با قفای اثرشان خلق را برین دلبسته گری می باید گریست و خاک بر سر باید ریخت و گریان
 درین اتم چاک باید کرد اگر چه در کتب معتبره مدعیین و کاتامی آل عباس مثل فضول همه و در اصول
 خبر و واقعه شهید کر بلند و باشد و اندک که انصاف است که بخین نفوس مقدسه و ذوات مظهره را که
 اعتقاد کامل بعدل جناب مبارک خواسته حاصل شایبی از تکلیف مصیبتی جا خوف و هراس نیست چه جا
 گریه و بکا و آنهم در وقت تهاد رفیق اعلی که در آن حین موجب ظهور طاهره صریح بر جبار خون غالتیب
 بلکه ایمنی علامت معرفت است چه جا امانت و جلوس بنده خلافت و انگاه سموم شدن کسم طاعت
 که اگر شخص گنایم با از جهت مطلوبت خط معاصی او میشود و بیام و فقیه که پارسا با جگر و خنجرهای دل
 مواضع اصلیه جدا شده در پشت افتاده باشد و احتمال اینکه خرم و فرح بجهت فراق امام حسین باشد
 ایشان از برادران عزیزان خویش و دو بهایابی که یقین از تسلیه احباب مطهرین و مشفقین
 خود را که راسه مضائقه گشت کان لم کنی و الترتیب از قبل انضمام نفس مستحقان گشت و شاید از کلام

اردستان در یافته باشی ای محاسن مومنین اگر اینهمه از باب انضمام باشد زهی انصاف غلط گفتی
 خاک برین اعتنا و قس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیرا که آنجناب اگر با سلطان که با شکو
 و صداقتی می بود می بایست که خلافت را با اختیار او که عین تمام تحصیل آنست میسر و نیکامه کرد
 و باز از مکالمه شیعیان پیوفا کرم نشیند نه آنکه به پرورش نبی امیه و ابد شجره ملعونه فی القرآن معلوم
 است که مراد از جناب امام حسین و آل ایشانند لیکن اینهاست اگر موجب رقت چیده از اجابت
 آنرا باعث مصلحت با جناب سید الفنا و حضرت علی رضی الله عنهماست می بایست نه مبنی که چون
 جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد و مورفیک اعلیٰ انجوا هم یعنی انبیا و اوصیا و دوتان را
 چنانچه ملاحظه در حیات اهل بیت تصریح کرده و در بجا تقریب حل معنی رفیق اعلیٰ که در حدیث
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقوع یافته از نهانند آورده و گفته قال الجبرئیل فی حدیثه ان
 الحقیر بالرفیق الا علی الرفیق جماعتنا کانبیاء الذین یسکنون اعلىٰ علیین و هم اسم جماعه علی
 نقیل معناه جماعه کالصديق و الخلیف یقع علی کواحد الجمع و منه قوله تعالیٰ الحسن
 او لیک رفیقاً قطع نظر از عدم عمل برنت نیت جماعه خویش محبت که فراق اجاب بنویس
 که به و انقباض شود و موصفت رفیق اعلیٰ باعث انبساط گردد و فقیر با وصف قلت عیبت
 بر اصول موضوعه متفقین می تواند گفت که غالباً مراد از اجبه که فراق شان باعث تشویش و
 موجب اینهمه زاریها بود زنان کل اندام و نازک بدن دختران سپید رخسار افروشی ترین
 خواست بودند که در دیار عرب و عجم شهره و جمال شان قلوب شغاف را خراشیده و لذت آواره صاحبان
 راحت آنها با مسامحه مقدس حق مجتبرین بود معاذ الله من ذلک و اعنی به مراد جماعه
 زیرا که آنجناب نه انقدر شغفی مباشرت نداشت که بتوان پوشید گردانی که ملاحظه افسار
 معتبره امامیه بر میخیزد که ای سید که آنجناب مبرات کثیره بصیفه نکاح بعد اطلاق یا و صد بنحایت
 اتفاق افتاد و جناب امیر که دنیا را طلاق یافت و کما یخبر الحق و غیره خیال از ملاحظه این و لکنی دانسته

بر سر منبر رخ میفرود که دختران خویش را بخلج او نداده باشند حتی که در کفنی هم رویت عن ابی
 عبد الله علیه السلام قال انتم علیکم السلام قال وهو علی المنبر کثر ورجل الحسن قال کثر
 وطلاق استغفر الله عن حضرت امام حسن قول شیخ سعدی هم در گذشت شصت و نون
 اینجاست در هر چهار که تقویم پاریت ناید یکبار از اکنون سه فراق حجاب پیدا شد و بعد از اندک نورال
 کثر و طلاق محمد امام حسن و باره امام حسین یکصد نگاه نمیکند کتابا بل بانی که طلاق چهارش اینجاست
 مرویت لالت برین از که سهر بانو را حسین علیه السلام تعقد طلاق دادند و سهر بانو هر شبی بگریه بود
 چونان بهشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز ازنی افتد که شریک بود
 ایما از صلی الله علیه و آله و سلم و باشند حسن ازین شب آن بسیار کردی حسین را در جفتی می برادر ظاهر بخان
 که آنچه طلاق کردی از تو در گذشت و من با تو حسن دانست که ایما از پشت او نیستند انتهی کسی از عطا تجویز کند
 کرد که خدمت خواری این بیت علیهم السلام را قطعاً معلوم باشد و نه از آن حدیث در اصول و معطل
 شیخ و امامی احوال و شرح آن مندرج کرد که ایما از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی
 محمد بن حسن بن موسی بن مهدی مادی سر برآمدت نوبت نبوت خواهند آراست و حسن بن محمد بن موسی
 نباشد و کتب تاریخ و لالت بکثر و طلاق و طلاق بعد از اعلام امام حسین باقی ماندی و ما دارد بلکه ازین
 هم روایت نکرده و بقرینه و هو علی المنبر بلکه بنی از شارحین آن معلوم توان کرد که امیرالمؤمنین و خلا
 خویش مانع شده پس قول عمومی و عینی اعتماد و عتقاد نموده و بالیقین این جسد و رنج مثل جسد خمره
 یوسف علیه السلام و اوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتماد بدید بسیار در سلامت ایما بدو
 صد و باره امام حسین برین در که نوبت صحبت صد تا از مره نسوان رسید و محتمل که با آن
 علل معلول واحد و جد گریه و زار حضرت اینهم باشد که اگر ازین تعیش و تلذذ بریده شوم جوابی مقبول
 میسر نیست زیرا که طلاق هر چند باج باشد لیکن نزد با عزوجل مغضوب است و کفایت که از حد و خطا
 تجاوز باشد سیاد و باره که سیکه سنبا طلاق و طلاق او تعیش و تلذذ بلکه چرید سلطان کربلا بود و این است

جناب مرتضوی منع می فرمود و اگر این طراح و طلاق را بنا و بیل و تسویل کا هو شایع باشد باز گردان
معلوم نیست که احادیث نقلی باشد که در مرتبه اول درجه شهادت که بلا و در رابع درجه شهادت نبوت و رسالت
شیفیع روز جزا بدست آید و تعبیر از مافوق آن عبارت از اشارت زبانی شاید و نه از ان هزار مرتبه
که از فطرت غسل و سبک می دهند برای تسبیح و استغفار بآن برین میرسد کما فی تفسیر الکاشانی غیره
و اولاد صلیبی این مردون کما یدل علیه روایات الامامیه و قد نظمه آساکه هم مره و آخری
تَجِدُ وَهُمْ ابیات هم نسل متع است مشهور از بصره و خدمت نور آن جمیع نسل شعبه
باید که عدد و زهم باشند و مقتضای مثل مشهور مندی مجلسی روح و لیس فی رشتی یعنی قابضان و واضحی
آدم بر طبق اعمال شان مشتمل میشوند و بر طبق روایات مجلسی درباره خاتون زحرا و مانند ان بکاران
مندی عاقل خواهند آمد و در کدام صندوق تعبیر و توری و بن خواهند کرد و بار خدا یا هر چه اضحی که و تجویب
مگر بر اصول مختصر می توان گفت که این همه ملذذ و حفاظ نفس با خزانة البکار و دوشیزگان روزگار بود
و از احادیث آمده اظهار چنان آشکاری شود که این نوع متع یکبار هم موجب عیب عارست چه با این
اعداد بسیار و از اینجا است که جناب مرتضوی سرگران بود گوئیم قطع نظر از آن که این همه عیوب بجانب
حسن محبتی میکند نور شخص این باب نام تمام است می بایست که این و صد نجاه زن بقید عدم بیان
هم مفید میگردد زیرا که در تهنید شیخ محمد علی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست
که فرمود لا تمتنع بالکوفه فذلک لکها و احادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام و غیره و نیز میگوید
و دلیل عقلی هم ناسد آن میکند زیرا که هرگاه فقط یکبار بود زن علی الاطلاق موجب عیب عار
باشد مقتضای ایمان آن است که در باره مؤمنه زیاده تر سرستی و غمخواری بعمل آید و عده متع را
که بنا بر آن شهرت است و خانه ویرانی است در باره او تجویز نکنند و لیکن حیرت نیست که شیخ مفید
رساله متفعه نظر بر و احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهنید طوسی مرویست
و لا تذر و جلا عقیقه فتوی بر آن داده که وقت اراده متع خروج بعضی از مونات ضرر است

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرت ائمه طایفه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
 داشته اند عن علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام ساء اهل المدينة
 قال فواسق قلت فاکثر وجع عنقن قال نعم در روایتی دیگر در متعه فاجره با مخصوص درین کتاب
 و هم در استیصار و دست سحان لکن از بخا و ج حضرت ائمه در باره ساکنین مدینه طایفه بدو دیده
 نسا اهل آن خیر البلاد را که به برکات خیر النساء قبول زهره از و اوج مطهرات سید بنیاد حضرت
 زیاده بر دیگران ازند و اسق نام نهاده حاکم اشکنا بهم عن ذلک و توسعه که در باره متعه بکار برده
 برین قدر مقصود نیست که از تهذیب طوسی همراه میتوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن شتر
 لحاظ قرآن را نسخ شد که زنی که از او متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از انقشای عجمان برآمد نام
 صادق علیه السلام فرمود که چرا انقشای کردی و همچنین سر نش نمود شخصی که مردم با او گفتند که فلان
 زن شوهر دار است آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار بحدیث
 انجمن است سنانند که یکی از جاری بکر مرا میخواهد و از پدر مادر خود پوشیده می دارد و فرمود هر چه خوا
 بگو و کوشش نبرن بگر از موضع فرجش هر حد را بشو بلجوق عار غلوب اهل و را حذر اش و این کتاب است
 و کتب دیگر از تصانیف طوسی با سیر آیات قطعه و نصوص تعلیمه و لالت بران دارو که لو اطلت بآن خویش
 رواست و ائمه بدی رجعت آن زبایات قرآنی استدلال میکنند و معا و ائمه تا حضرت طایفه
 که مراد او ازین قول طوسی که انک انکم کنتم فاعلین است که با و خسران بی بی فعل
 شفع بکنید و آنچه بعد که در آن حق ازین خسران شکاک منزه است بلکه همه جمعا و فردی از آن
 محدثین که تحت کور را بر اهل بیت سال در باره حضرت لوط است اند بهر از زبان تری میکنند
 زیاده برین نیست که از بعضی تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بمنکوحات
 رفقاند و لیکن لالت این آیات ضعیف است کما لا یغنی باجماع متعه باز انیه جایز است الاطلاق از
 خلاف و سر از شرح ارشاد و غیره جواز آن سمع ظهور دارد بلکه از بسط و ماندن آن فاق فقها

منقول است که گفتند درین است که ثواب عبادت متعه که بر طبق طایبات علامه بهی تواریخ
 مرقه بشیند نش غریبان را لغو و دیگران احتمال میدهند و تصور این سکه در حق اکثر نوجوانان
 حکم همچون یوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و بر این متمتع که بزین زانیه در ساحت مترتب میشود یا این
 فیه اگر چه بنا بر تسیر عیوب کلی طائفه خویش نصیحتی نمی نماید ولیکن کلام قابل تبحر خاتمه الحدیدان
 ملا باقر مجلسی صاحب بصاحب الاغلام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی اثبات تمام مقتضی
 اخبار است و با اینهمه نمیدهد علی السلام را و فی قتلها فیه که در مذاهب است دیده یا شنیده باشد
 بر حکم امامیه یعنی طعن نموده اند و درباره افادات خویش چنانچه قبل ازین نوشتی میفرمودند احادیثی
 احادیثی است یا حکما تا آنکه این سلسله از اخبار اجدیت معاذ الله میرسانند و برینهم نص میدهند که احادیث
 و روایاتی است مابعد طایفه اختلاف انداخته ایم کما مر مصلحا اسی غریزات حال
 تناقض و تخلف اصول امامیه قبل از ایشان تا کجا گوئیم فروشنده می دیگر دارد و جوشن می
 ناچار با جمل عامیر و هم که این جوه که درباره طلاق امام حسن تفسیر کردم در احادیثی که اطمینان
 صحیح است اگر حضرت رضه در اینان و منادیقی تفسیر مخفی از اخبار نگاه دارند و در حدیثی که مذکور
 صلوات الله علیه و آله و سلم لا تطلقوا النساء الا من کبره فان الله
 لا یحب الذواقین و الذواقات و روی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم بر رجل فقال ما فعلت امراتک قال طلقها یا رسول الله
 قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال
 تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امراتک قال طلقها قال من غیر سوء
 قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز وجل یفضل و یحب
 کل ذواق من الرجل و کل ذواقه من النساء و روی ایضا عن عبد الله علیه و آله و سلم
 ما یأثم و ترکها ذمرا مخافة الاطمان و البکاه اب از غیب قیاس کن چون

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شخصی که دو بار نکاح کرد و طلاق داد انقدر خشم فرماید و ارشاد نماید حق
 تعالی بنحویس می آید و لعن میکند کسی که بنیاد طلاق و نکاحش بر نلند و باشد قضا آنکه **رَجُلٌ لَزَّكَابٌ**
مَا كُنَّ يَنْتَهِنَ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ بِرَأْسِهِ بر آنچه اشاره کردیم مثل الشمس وسط السماء است
 آمدیم تفصیل از چه دوم که هول مطلع باشد و محدثین قوم مثل بقر مجلسی در بجا و غیر آن گفته اند که مراد از آن
 هول قیامت و قبرت پس آنکه چون این هول مطلع بر چشم نفس محمول تواند شد گمان آنرا الیه لا محاله
 نفس طی خوف محبتی از عطائی صلابت نبی امیه باز پرس در قیامت آید بود که ثابا و صفت جمیت
 فوج و اتفاق جاجم عرکات فی علل الشرائع و غیره این خبره ملحونه فی القرآن چرا آب دید و نوحال
 گلشن امامت نوابه و چمن خلایق و آیات مستاصل کرده قطع رحم و اخوت نمودید و از آیات قرآنی
وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ هرگز خوف ترس نکردید آیات کام نرید داده از ترس
 حسین * بگر کر اقبال که دلشاده کرده بهر خسیکه خار و دخت تفاوت است بدین باغ دین چه گل و ثمن
 کرده پس اگر خوف ازین معنی نبود باز ارشاد شود که آن گناه شرک و جرم بزرگ جمیت که از جهت آن هول
 مطلع است و اگر به و بجا نمود و تسلیم احباب نمیکشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب منزلت با حجاب
 سید البشیرین است خیال نمی آورد و خار و دیگر با من لم آن می خلد که محدثین امامیه مثل باقر مجلسی
 در بجا و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول همه از روایات مرعومی خویش که باظهارشان بجهت
 و تواتر محلی است با ثبات رسانیده اند که محیی خباب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المؤمنین نزد هر کس
 مؤمن و کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار ضرورت بجا امام حسن ناله و زاریشان
 از هول مطلع نصیب برین معنی که بلا تحف و لا تخزن مانند آن بشارتی بگوش حق نبوت ایشان
 بعضی از روایات فصول همه در باب النبی صلی الله علیه و آله وسلم و الائمة یحضران محمد کل مؤمن و کافر است
عَرَفَتْهُ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ الْجَلَّ ذَا وَقَعَتْ رَوْحُهُ فِي نَفْسِهِ وَ قَدْ
رَأَى فَقُلْتُ فِدَاكَ وَمَا يَرَى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ

انا رسول الله ابشر قال نعم ياربى على بن ابي طالب فيقول انا على بن ابي طالب
 الذي كنت تحب انا انفعك اليوم قال قلت له ايكون احدا يوبى هذا ثم يرجع الى
 الدنيا قال اذ اراى هذا ابدا مات في اعظم ذلك قال في القرآن قول الله عز وجل الذين
 امنوا وكانوا يتقون لهم الدبشري في الحيوة الدنيا وفي الآخرة الا يكفركم الله محمد بن
 سواد كتابه كور بعد نقل مثال ابن اببات گفته اتول الاحاديش في ذلك كثر من ان تحصى قد تجاوز
 حد التواتر ولا لتها قطعية كما ترى نعمي حضور اين بزرگان بدلا لالت يقينية وقت اختصار از ستواتر است
 باز برنده است بعض متكلمين شيعه كه باستحالته ان رفته گفته اند كه در آن واحد مجبى اين بزرگان و مشايق
 و مغاير عند المختصين سمع مكان نداد و در كره پس هر گاه هول مطلع غالب حصول شبات
 مفقود و معدوم لاحاله بحيث كلمات تهديد و انكشاف حقيقت حال اين ناله جا نگاه بالضر و زه
 بايد گريست و فراق ايجاب بر عين معنى كواه است الاقرب بمساكني رحيم مطلق و جواريد المرسلين البتة
 بهتر از احبه و ينوي بوده عجب نيست كه از فراق محبين اصرار داده كرده باشد كه چون شبات بكوشن نميخورد
 و صغير بالوف بنظر محلي يد الاحمال اكثر من هم فراق از ايجاب و نيست هم مفارقت از حواصط موقوف
 و اگر عمل بر خوانيم ذممت اقع مي شد تمام سرت و احتياج بوده نه جايي گريه و انقباض بلكه باستي
 مثل حضرت شهيد كبريا وقت شهادت خود خوشوقت مي شد خياخبر و ايات با سيرة اين بزرگان
 فاطمة و التفصيل في اليف لا رستما حيث قال شهيد است كه خواص اصحاب امام حسين سكونت كند و در
 ملازمت آنحضرت هرگز آن خوشحالي نديد و بوي و بكم كه در كبرلا ميبديد هم در خست كه در وقتيكه تنو
 كوفه بود و در يك از منازل فرزوق شاعر عجب متش شرفت و بعد از تسليم و تر گفت يا اين سواد
 چگونه اعتماد بر ابل كوفه توان كرد و حال آنكه از معاونت و يار سيرة است كل من يقبل لقاه و زبده
 بدرجه شهادت رسيد تحقيق كوفيان اورا بقتل او نديد پس آنحضرت فرمود كه رحم الله سواد
 روح الاله انه قضى عليه و بقي علينا يعني حق تعالى رحمت كند بر مظهر روح و حيان و محبت و رحمت

چنانکه از قضا و قدر الهی محبت او مقرر شده بود و فعل آمد و لیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
 و فعل نیامده و منتظر آنیم که آنچه مقرر است از قوت فعل آید چون بکبریا رسید و کوفیان از این بوالعین
 ترسیده از قول خود ایشان شنیدند و نوشتند و خواندند و نوشتند و خواندند و نوشتند و خواندند و نوشتند و خواندند
 پس با جبر و بخت و نصیب و کشتن بحین نیندا و گنجی گذشت که بشام رود و لا علاج دل بجز بیدار و بعد از آنکه
 فوج در برابر صف کشیدند تا آنکه عدد سوار پیاده بست و در هر ار رسید بنا بر روایتی که در نقل این
 مسطور است عدد لشکر مخالف بعد از رسید و بان حضرت از خویش و بگانه پیش از رستاد و کس
 بودند و در خاطرش مالی و نه در لشکرش نظری پیدا شد و با قوت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مگر
 پدرش و صفین و جل کرده باشد و بی کار فرمود که مگر امیر المومنین را بدو احد فرموده یا تا بجای دیگر
 شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت و در میان عرب شل شدند چه در نقل روایتی مذکور است که عدد
 لشکر آن حضرت تنها بی چهار هزار رسیده بود با آنکه بسیار بودند که قادر بر کشتن ایشان بودند و بدین
 می آمدند و نمی گشت و سر از کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند آن حضرت فرمود
 که چون جمع نیست که در صلب آن جمع شیعیان هستند همین جبهه ایشان ایستادند و نهی مبطوط و از قاعده
 کلیه مؤلف برای مومنین بر او ایستادند که معلوم میشود که محمول جمیع اینکه بدین بوده است
 که در اوقات همدست و موت خویش سرور بودند و نه برخلاف آن چنانکه امام حسن عسکری گردید و
 در نجف برین چند حرف چگونه گفتار آن کرد که بلا سلطان بن رکن عقیبات الاخره از امام
 محمد بن علی بن موسی و در قتل که میباید که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**
وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**
 که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میشدند و حقیقت از دوستان خدای بودند هر آنکه موت را دوست
 داشتند و این قدر را محاله میدادند که آخرت را ایشان تیره از دنیا است و نیز در کتب امامیه شجر

درست فاضله و نیست که از علامت ایمان است انبساط و طلاق و جود و شنی چهره نسبت لبان
و القباض و زنده و غم و خلاف آن لا اله الا الله و قریب انمی در عقبات بلا سلطان بن هم ند کورا
با جمله مروید ان کسی است که بر حادث و حصول موضوعه امانیه ثابت کند که علت کما حسن محبتی غیر از این
چیزی بگوید فصلیه البیان علینا قلعه و قسعه بالبرهان بعد اللقیاء و التی می گویم که اگر صدق
امامیه و صاحبیه یعنی سلطان و الواساس بن فی حکمهم با وجود کواکه پستی و مخالفت اهل بیت و تردید
خلافت بلا فصل جناب امیر الکواثر اختیار قیود و اطاعت مر قنویه من جمیع الوجوه از ثالب خصوصاً
مخالفت با مورد فصل اللهم وال من الا و عا و ن عا و ا و عنی علی بن ابی طالب نزد کافه احم و منهم شیعه
بری می بودند و احادیث متروکه و در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بلا حظ از نظر اهل عظیم نیست
میداد را و اهل سوره می نمود لیکن معین امها لکن تبایل و توجیه می برد و چند و هر گاه لصوص خلا
یسوب الدین امیر المؤمنین و ثالب خدام غاصبین و مترودین شاکن در حقیقت اهل بیت طاهرین یعنی
ثالث متساوی الاصلی که ثبوت عدم استقامت و احدی از آنها مستلزم عدم تمامت مجموع است
در کتب شیعه تکثیری باشد که از حد ثواب معنوی و گذر و صدق حدیث و روایت معاضد بیکدیگر باشد بلکه
در ایت اوله عقیله هم نمایند آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین ادراک پریشان انخوف همه بزرگان قلم
رفته و وفات مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجبولیت انهم طو امیر را که بطریق مختلفه از زبان اشخاص
شعده که با اکثر تفاوتی سکنی و چند در از منتهی الفه و می باشد زیرا قبول نمیکند علاوه حدیثی عان باشد
وین از را بر گزینی نمی نماید و البته از او ایات لیکه بارده چنانچه ملا مجلسی با کتاب ان رجاء و حیات القلوب
و غیره را در بر و عقلاً عالم مرتبه تجر و غر خود را و بالا خسته کما اثرنا الیه استقامت و استین می کشد و الا
الکواثر و اثر بالمعنی که در ایمان کما ذکر فی تصاعیف الکلام بر نیست و موطا علی المهر بحال المحرات
النبویه المرویه بنجر الاحاد و بالیه اتمه بهم اساس ایمانش میکند فمن شاء ان یهرب من المطر و یهوی
سوء المنزب فانیما یسیر و لا ینفعه نذاری المذکر ان ادنا من بعینه تنبیه

مستمر میاید که آنچه پیرایه عرض بر کرده و بعد ازین در خواهد کرد از سلسله وقت است که این اسمیچان صلا
 بختیانی ندیده و از کسی شنیده و در روایت کثیری و ورق گردانی کتب امامیه و تحف مقامات الزامیه و تشوید
 و تبیین عبارات و تطبیق فروع با اصول است از طلبه و علما شرکاء فقیر نبود و نقطه احادیث را بمقتضای
 اشبات مشالب صحابه و اشائان دیده بود پس اگر باینهمه معروضات معروضات مکتومین برین در حق
 تطابق که کدام کلامی از علما سابق داشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید
حاکم و اگر تشعبه عتید یا کوونی بیک باوصف ملاحظه اینهمه لاکل بر این صحت
 امامیه بر عدم اخلاص حسن افعال قبولین شان با قاست کرده تطبیق حدیث الحوض کاینهمه بر ایشان
 نموده شد فعل سکوت بر لب برود دست بدامن اهل حق آویند و در دوت واحد اشاین بزرگان
 استبعاد نماید و مناقب مجاهدین را احاده فرماید معلوم نیست که او در مناظره اهل حق کبدیم زبان
 مشالک خلفائی را شدین تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهند گذاشت که از پانی خود در گرفت و ده آب
 و صحاح ایشان را حدیث متواتر المعنی و مناقب این بزرگان و جوانان انصارشان خلفا عن سلف و سلف
 از چشمه خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجودی ندارد و مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جوایز
 حدیث الحوض هرگز بر خلفائی را شدن منطبق نمی شود و بخلاف قبولین لسانی امامیه چنانچه تفصیل کامل
 در یافتنی کفایت که هزاران دلائل مد او آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غرض بصرف خود آید
 اسمیچان روی بهمت تفصیل نمیدانی زبان مناقب محامد و باره بعضی از سر آمد شان که مرتب
 تالی مرتبه حضرات ایام بلکه از پیغمبر زیاد تر است آرد و او انصاف از طلبه علوم دینی بلکه تمامی روشن
 عالم امید دارد ملاحظه فرمایند که بدلاکت عقلی یا نقلی یا اصولی امامیه این مناقب محامد که خطاب بر
 عوام را فریب میدهد مجبول و منفتری است باینهمه پس باید دانست که افتخار لسانی شیعیه بر حق
 سلمان فارسی که او را در زمره قاصد اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورد
 بانصاح حدیث در شان سلمان بلکه هزار کمال قرار کرده بخوارق و محامد کثیره است که

عمده آن چند چیز نخستین یعنی ظهور امور غیبیه و صدور کرامات و معجزات از دست زبان اوست و در بعضی
 حکایات بسیار قصص شایع و در کتب الشیخان مرود مسأله انضام الضمک من منظومی را بچکله روایت کرده است که
 از علمای جال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابو بکر در گروهی از قریش ایستاده بود که یکایک
 سلطان قاهر برین جماعت گذشت و با او بیکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خانه خود
 کردی متعصبی چند نفر ازین حال هستند که ابو بکر را در یار و عداوتش تخریص کنند ابو بکر گفت لا ریب فی
 سلمان مرن نیست کرده مطابق نفس الامر است و چیزی که از من بوقوع آمد غیر از خدای تعالی کسی بران
 اطلاعی نبود و آنرا بچکله نیز روایت کرده است که سلمان قبل از جنگ عمل بدتهای دراز چون شیر
 که عسکر نام او سید یزدان یار بران منیر و گفتندش که چرا جانور بگناه را ایذا میرسانی جواب داد که این جانور
 نیست بلکه پسر کفغان جنی است که باین صورت تمثل گشته و درین شکل در آمده غنقریب مردم را از راه خود
 برد و همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بشم غالی خریدند و بسوار او برگردانیدند
 و از آن چکله روایت شخص کور است که چون و بزمن که بازار رسید مردم را ازین اقصه جانگذازد و هر
 برد از تفصیل تمام آگاه کرد و هر گاه گذرش بر جرد و اقصاد که خواب بیدین وقت خلافت امیر المومنین
 در اینجا جمع شدند و نیت فساد و صیحه کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و آنرا بچکله حکایت دیگر است
 طولانی مختصر آنکه چون حکومتی از بلاد یرنا مشتمل شد و او را برشتهای همراه غلامی
 صوبه بانه کردند و قضا را وقت دخول شهر نوبت سوار نظام بود و سلمان با وصف ضعف و پیر که چهار
 شتر را می کشید و بیاوری عصا کام میزد و مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
 بمعاینه اینحال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد سلمان قاهر رجوع نکرد و آنکه
 رعیت از تطاول و زدن مظلوم مله هوش و در هر کوه و بازار و کسری و دراز دستی ایشان بزرگان
 خلایق جاری بود و قضا را شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگر چه ضعیف و ناتوان
 و وجابت ظاهری ندارد اما حاله باید رفت اگر بد او مظلومان بپردازد و ما را روزگار روزان بپردازد

منبها و الاسر خویش گیرید القصه خدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سکی را پیش من آرید
 منی طبعین قدر جمعین از عدم مطابقت جواب بخت رنجیدند و واقعه سوال نبی اسرائیل و جواب حضرت
 موسی الی قوله اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْكَاهِلِیْنَ از سزا زده شد یکی ازین جماعت
 استخوان سکی را پیش سلمان آورد فرمود ای سگان شمشیر خبردار باید بود آورده اند که در آن شب هر دزد
 بکار خویش بر آید سگان در عقبش دیدند و به نهر سی و صفت درندگی خویش استخوانش را ریزه ریزه
 نمودند نام دزدی از شهر بر طرف تمامی سگانه شمشیر محفوظ گردیدند و بجان دل مقتدر گشتند
 و از آن جمله حکایت فاعی است که ازین هم اطول است که از این پنج خستار چنانکه معمول
 دارد میگویم که صنادید اخبار این شیعه بر یافته اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته می شود
 که سلمان فارسی بر جاتی از یهود گذشت آرزو کردند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بشنوند
 بیا که پس مضمون بعضی از احادیث قدسیه را فضیلت حضرت سید سلیمان امیر المؤمنین میگفت و احسان
 خداوندی تعالی در باره اجابت دعای خویش توسل این بزرگان می شمر و گفتند که تا زیاده تا بر تو میگویم
 نه بنمید که دعای تو چگونه قبول میشود سلمان برین بلا خبر صبر از درگاه باری درخواست نمیکرد و بود
 سیران بودند که با وصف این ضرب شلاق چگونه تعلق روح انسانی بقالب غصری تا میانه پس عاجز
 شدند و ساعتی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تا زیاده ز بیم که بمیری مگر آنکه بیو تب اغتیا
 کنی پس کار خویش مشغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو غریز پیروی و تعالی را ازین راه
 باز نیست سلمان غریزه و دعای نمی کرد بار سوم در ایذا و از حد گذشتند و گفتند تقیه چرا نمیکند گفت
 هر چند درست است و لیکن غریبت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و سخنان ایشان یکی
 هزار کشید که چرا بیا که از خدا میخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم آبی سلمان باشد گفتند وی را
 مستثنی کن درین انشاد و او را خانه شکافت سلمان بدید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که شل نوح در حق
 ایشان عاکن که احد از منیا ایمان نخواهد آورد پس طبق خواستش بود عرض کرد که خدا با این تا زیاده

با فاعی منتقل گردان لغتیه بنور افروزد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم معجزه سلمان را پیش صاحب
 بیان فرمود و پیر و نقش رسید افغانان فصیح سلام کردند و گفتند یا سیدنا که اولین و آخرین
 و السلام علیک یا علی یا سیدنا الوصی و السلام علی ذریه نبتک الذین یجعلوا علی
 الخلق قواهم باز قصه اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فضائل سلمان را و فرمود او را
 بنوح علیه السلام شبیه کرد و فاعی آرزو کردند که حق تعالی برای تغذیه این کافران را با فاعی جهنم ملحق
 فرمود که با زردی خود بر سید و با فاعی جهنم ملحق شود لیکن اعضای یهود را بیرون فکند تا ذات شان بپاشد
 شود و سر نه دیده اهل بصیرت و عیترت کرد و لیس قریبائی یهود آمدند و بدین پرداختند و بسیار از کفای
 مسلمانانند و شقیه با سحر و شعبه بازی تعبیر کردند و حضرت سلمان فارسی خطاب فرمود که تو از خواص در
 مائی و محبوبانها فرشتگانی و در حبیب حق تعالی و خوشتر کسی بلکه ماتحت الشری از انساب بهم زیاده تر
 مشهور و فضل مورد کریمه الذین یؤمنون بالغیب است و از ان جمل روایت بخیر امانت است
 پسند نامی مقبره از امام محمد باقر علیه السلام بر زبان باقر مجلسی در بحار و حیات القلوب و زری الیود
 نجاه مسلمانان مدد و قرآن مسلمانان زار بود پس ما شناسائی نکه با هر که سخن میگفتند و قرآن سزگون و بر
 زمین فتاد و هیچ از مرقم جز آن بر زمین نریخت پس الیود تعجب یار کرد از ان مسلمانان باز قرآن را برگردانید
 و بر حال خود گذشت مشغول سخن شدند پس باز قرآن سزگون و هیچ مرقم جز آن بر زمین نریخت پس الیود
 زیاده شد و از خانه سلاطین و زوایا بیرون آمد و در خیال تفکری نمود ناگاه حضرت امیر المؤمنین در خانه
 سلمان دید چون نظر حضرت امیر الیود افتاد و گفت ای الیود چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بروی آمدی چه چیز
 موجب تو بود است الیود گفت یا امیر المؤمنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و با من سبب تعجب و متعجب گردید
 ام حضرت فرمود که ای الیود اگر سلمان ترا خبر دید با آنچه میدانند هر آینه خواهی گفت که خدا رحمت
 کند و سلمان ای الیود بدینست که سلمان روانه خدمت هر که او را شناسد می آید و هر که او را شناسد
 نماید که فرستاد بدینست که سلمان از ما اهل بیت است و روایت مفید چون حضرت نیز سلمان آمد و فرمود

که اسی سلمان مدارکن بلبصاحب خویش نزد او ساز جزیر که او تاب نیاورد و در معجزات و خوارق عادت
او حکایات بسیار است که درستان عمر و عیار و جنگ ن شونده و بیکار است و لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسند است و جوهریکه در اسلام آوردنش ذکر می کنند بر عجاایب و قصصها و قصصها شال
است معجزه از غایت طنا بطول کلام محل خاص عام کیست که از عهد بیان آن فارغ توان شد و هم
افتخار امامیه بر آن است که شکر بزرگ بهر بابی با او سخن بگفت چنانچه با جناب امیر و این
روایت شعی از امام محمد باقر علیه السلام است سوم مایه افتخار ایشان آنست که او امام عظم را سید است
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بر ایشان بر اختصار چهارم اختصاص است
معلوم اول آن آخر و ظاهر و باطن آن شکار او نهان روایت صاحب اختصاص از امیر مومنین علیه السلام آنکه
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را ندانند در عالم پیدا نشده چنانچه در منبع المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و سیم تفصیل انشاء الله تعالی مختم بود و شش فیضی است که احدی از این
هم شریک و سهم او در آن معلوم نمیشود و روایت صاحب اختصاص و غیره از جناب مرتضی که حضرت
علیه السلام علیه و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان را شاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من نگاهی
نیاورد مگر آنکه از جناب قدس الهی مرا امر کرده که سلام او بگو و تقدیر با و رسانم ششم معجزه و نبوت
و زمره قاضیه الهیه نبوت روایت محمد بن اشیان کافیه اجمعین از جناب سید المرسلین امیر طاهرین
حضرت محمد مخلوق بود نشان لطیف جناب متفوی بعینها و مقارنت روح او بروح انجانب و ادبیه
اختصاص و غیره از محمد بن یحیی ششم تا روح جناب با و ایمان خدا و رسول عشق و دعا
فردوس باره آن بزرگ روایت حضرت امام علی علیه السلام که جوانی در شهر کوفه باز از جدان
او بر ملک الموت روایت این معلوم بود که کشتی از صداق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه باز از جدان
کرز نامی تشنه و دروغ را یاد کرد و پیوسته گشت سلمان بعد از آنکه شات حقیقت با و می عقد مواخات
و دعا نماز عادت این باب بعد از آنکه وقت اختصار بر بالینش آمد و بر ملک الموت بانگ زد که

حق او ملاطفت و مدارا کنی او گفتم که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک
 المناقب المحامد التي كادت من الكثرة ان لا تسامى **وفيه اقل خليفه** تصوير باغ و فدان اتباع
 و اشباع بلکه استعداد و لیاقت اول بعضی از مقولات مولف را که در تمهید رساله کبیر فاده بوده
 بتفاوت نیز که مری ندین بعد با اشارات اجمالیه خیا نچه لایق این اوراق بر ایشان است در باب وضع این
 مناقب که در حقیقت بعد اندک غرر و تا مل مثال بر سبک دومی پردازد پس **بمعنی** آنکه حق نیست که سمات
 و وفادار و غنچاری و حق گذاری بر فرقه متشیعین ختم است که چون رتبه اتباع و اقطاعی آثار
 اصحاب نشسته خود را زینت قاب خویش ساختند بحسب سماعی جمیل که نه بر دختند کلمات و حدیث هم عا
 و شین شحوة بر نعمهم کانه لا ترک ولا عین وقتی که بحیثیاد میهم مناقب فاخته فواضل تلق
 الفسیرم وان كانت لغو منالک کم من ثلثة و حدثت منهم فی الاسلام فشموا
 الذیل لا یسیدوها و کم من حبصه و قعوا فیها و کم من فضیلة اختصت بأهل البیت
 علیهم السلام فلم یأتوا بها فی مدح المبتدعین المحدثین و کم من رذیلة ظهرت
 لم یوردوها فی قدح المعصومین المحدثین ذاعین انهم اطفال نور الله بأفواکهم غافلین
 ان یدلهم الله نوره و لو کرم النواصیة من فی اشباههم ثم انهم بدوا حکم عین
 مواضعه فیا ولون تا ویلا یعبدا و حرقوا لها عن مواردھا فیسلکون خلاف قولک
 فلو اقولک سیدنا فها و ان حدیث النبی صلی الله علیه و آله سلم اعنی اصحاب کمال الجوام
 باهم اقتدایهم اهتدایهم و رتبه فی شان اصحاب الثلاثة و یجد و حد و هم من اهل الاخذ
 و ان بلغوا مبلغا کثیرا و لا یخص من قال الله تعالی فیرحمهم انما یرید الله لیدعیکم
 الوجوه اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فقد سخطوا قلوب الخالصین قیحا و جعلوا اکبادهم
 مثل اقدار یوسف قیحا جناحه از تفصیل این اجمال که پاره ازان مذکور شد طوایر حادثات فایز میر
 برین طرهم مشون است دول اضااف از دست هتسافی این حضرات پرغون این دزه بهیقدر از پیچیده

خیره روزگار پاره ازین باب بطرزیکه فی الجمله شرح داده و بیای صغای ارباب بصیرت میسراند و شرح
 این مطلب بعنوان مقدمه میگرداند و آن اینکه بریتعاقب سیر و تواریخ نبی آدم کانا علی العلم منجلی است
 که هرگاه شخصی از حقیقت کسی میری بقدری تامل و ریاست و رغامت میسرند فراخور رتبه حکومت کسبت
 مملکت و مصلک و دران بنه نشان زمان بمقتضای حجاب و تمنای تقریب ایجاد ملاحظاتی که بیجا
 آن کس میگرداند و لای صدامی دل کشان کم الم تقریب نیاید و نخر و اعیه خود می سازند و توهم نشود که
 اینها قیاس بر بدیعت شاعرانند و در بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب ملاحظ آنکس اسلافش و رفت
 میکنند و هر چند و احوال حال بر نایقان سخن حال کند و اختلاف کی ستور میماند مگر عوام از تداوم بیشتر ملاحظ
 میباشند و بعد طول مدت سلطنت در عقاب چنین شخص بدین خواص و عوام کیسان صحبت آن روایا
 رسوخ میگردد و الا این شایه نظائر مصر و صنفه فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر انبای الا تقوا پادشاه
 نمیشدند و خودشان زینبات لکون میبود که بود که العیاذ بالله حضرت مریم علیها السلام شیشین سال
 و آفتاب بجا اثرش منسوب ساخت و این کذب حشر که بطولش از آفتاب فشن تراست سجده
 در اذان سخن بود که میگویند شعر شد اول علی السنه ال لدلی شهر از ان طبع شود قدره پادشاه
 که آفتاب قدم می نهاد بخانه بر علام دولت سلاطین بنده از سلسله صاحبقرانی تبار زر می خستند
 او رنگ زیبایم گیر که از دوات زمانه و پاره بعلم آشنا بود این نقیضه که حیده اثری بر تبه ذوات لا اعلام
 می سازند پسندیده نشان از شهر بود بر نشانها گذاشتند هذا القیاس صاحبقران اعظم عرب شاه و مشق
 چپا که در سبب میر کبیر نشان نیاد و ده اهل سیر شاهزاده پنجه از ساله می نویسد مقدم سلاطین
 مالک جنوب هندوستان حسن نامی ملازم بر بنی موسوم بکجا بود بموجب عده با آقا خود حسب حاجت
 مشهوره وقت یافتن سلطنت اشرف احوال القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کاکو می نامی
 نقیض قرار داد بعد بر تبه من از ان سخنان عصر لفظ کاکو را محو و منسی ساخته یا منسی بقیض منسی ساخته
 بنسبت این سفید انصال نخشیدند و رفته رفته بعد می شهر شد که اولاد علاء الدین منور
 ایشان

اهل سیر سلاطین همینه موسوم اند و حالیکه نکلون همینه که در اینجا بود و کلکند و سبطت سیدند
 برای آنها هم شمشیر شریف برای سلاف آنها حسب سنیف پیدا کردند و همچنین حال دایره حقیقت
 و خوار هم شاهیه بلکه ساسانیان و بشیدا یان که اگر کسی اینها فی الواقع حسب بود و شمشیر
 از یکبار ساختند و الا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایت را شنیدند و
 دعوت گرفتند هرگز شایسته بر این امر چون خاطرشان نمیکرد و متکبران این ایات نزدشان مثل مکره و استرا
 بسف بلکه خون منسوب کردند و بتخصیص کسی که رقبه تقید عظمای محمد و حسن با حق از آنها در کار و این
 اینها باشد و اذ ادریت نه افا یقین این حال صحابه ائمه الذکورین المحدثین الصالحین خارج بود
 الکلیه که چون انساب عرب بر جانب آباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گشته اند بحجت غیبت
 عرب بعلم انساب سیر که حال ضنین بیشتر معلوم بوده است کنجایشان اخلاق شریف در آباشان یافتند
 است بر اثبات شرافت اگر ایم حسب و مناقب اتی ضاب محمد و حسن مقبولین خود که نزد خلفا رشدین
 تقرب داشتند بر گماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسید
 بود و فی الحاله خباستات و قباحت اعمال و لو فی الجاهلیه او فی الاسلام و لا التی داشت و تبدیل
 آن چه سماعی جمیل که مندرج است ساختند حتی که لفظ فارسی که شعر بلکه دلیل بر محبوبیت آتش پرستی
 سلمان بود چهل فارسی بتخصیص تصدیق سر آمد و موغان سلاطین کیانیه سیر در همان محلی بودند و در کوی
 طوسی بنا بر شهرت از در فضیله و از نا بعین مقلدین داشت بوده و آتش پرستی و لوازم و عواید آن
 آنها بود و محمدی بدل کردند و از نیم تجاوز نموده بر نام مخیر بن جواد و قین حضرت معصومین مخلص فرمودند که او را
 فارسی بنیاد گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تفسیر و باره
 محبوبیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او را هیچ زاننه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
 و دیگر ائمه معاد اند شرک کفر منزه بوده طاهر و مطهر از شک و دود و زائده و از طبیعت پاک و صلح و آفریده
 حقیقه در سابق هم که طریقه اهل کتاب کفر نکردند و او را داخل ساختند و مصروف آنکه چندی کان سیر

کما عرفت منتقض نموند همچنین در القاب صفات مشهوره دیگر از نجایاسان بدو که در صفات و اعمال
 آخر که بدرجه شهرت و لو آن رسیده بود بعد از آنکه او را خنضیر ننگی بود و چنانکه بعضی از بلاد و فانی شده
 کرده اند چون **مضمون** این تمهید و تخیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد و اما باین تفصیل بعضی از وجه
 اشاره میکنند و بعضی از شبهه مهبده را بر زبان قلم حواله می نمایند مبراهیم علیه الصلوات و تحجب هند و صفا
 احقر الناس الا گوش کن غدا و خود را می فراموش اما قصه **خبر غریبه** در باره صدور معصیت از
 ابو بکر صدیق پس بن عقیلی الی عالم روشن است که اعدا او وضع ساخته اند و مقصود اصلی نهائات است
 فخر آنجا که کسان حضرت ولایت است یعنی مردم بد آن که این اخبار غیبیه از ملائک مقربین میرسد
 خصائص آن عالی قیامت بلکه دیگران از اصحاب این سیرتبه علیا و درجه قصو حاصل بوده و نه
 مستبعد و مستغرب است که شخصیکه باندیار او و لغرم یعنی حضرت پیراهیم خلیل صلوات الله علیه و علی بن ابی طالب
 بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابیه تمام دارد و در محکمت قرآنی محدث و مبتدع
 جا بجا وارد شود و بلفظ او و الوافضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اوست
 و نیاز هیچگاه نباید تمام در سبج شریف خود قرار دهد و حکام تفصیل و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت
 البصر و الراس من الحسد تعبیر فرماید و او را حکم الهی با رعنا سازد و از راز آن قصه هجرت اطلاع دهد و
 فخر مستیلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی بران اطلاعی نیاید حتی که این خدای مهربان خلیل علی آخر عمر خبر داد و خبر
 در اینجا یاد کردم در سبک اول فصل گذشته مگر قصه هجرت آنجه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام حقیقت
 است و این شایسته آن است تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام زوجه تبار و دلیل شافی است این است
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَحَى إِلَيْهِ بِأَمْرٍ أَنْ الْعَلِيَّ كَلَّمَ عَلَى بَقَرَةٍ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ إِنَّكَ أَهْلٌ
 وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ جَاءُوا عَلَيْكَ فَقُلْ إِنَّكَ قَالَ وَأَمَرَ أَنْ تَسْتَصْحِبَ بَابَكَ فَإِنَّ
 التَّسَاقُ وَسَاءَ عَمَلُكَ وَوَارَكَ وَذَلَّتْ عَلَى تَعَاهِدِكَ وَتَعَاهِدَكَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مَوْزَنٌ فَقَالَ لَكَ
 وَفِي عَمَلِكَ خَلَصَ بَابُكَ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا بَنِي سَكَنَ

أَرْضَيْتَ أَنْ تَكُونَ مَعِيَ يَا أَبَا بَكْرٍ تَطْلُبُ كَمَا أَطْلُبُ وَتَعْرِفُ بِأَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي
تَحْمِلُنِي عَلَى مَا أَدْعِيهِ فَتَحْمِلُ عَنِّي أَوَاعِ الْعَذَابِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا أَنَا لَوْ عَشِيتُ
عَمَلًا دُنْيَا أَعَذِبَ جَمِيعًا شَدَّ عَذَابِي يَنْزِلُ عَلَيَّ مَوَاتٌ مَرَّةً وَلَا مَرَجٌ وَكَانَ ذَلِكَ
وَمَجْبُوتِكَ كَمَا خَلَقْتَ كَحَالِي أَرْتَبِعُهُمْ عِوَاذًا مَا لَكَ جَمِيعَ عَمَالِكِ مَا لَهَا وَفِي الْفِتَنِ
وَهَلْ نَادَاوَالِي وَوَلَدَا الْإِفْدَاءَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا جَرَمَ إِنَّ
اللَّهَ عَلَى قَلْبِكَ وَوَحْدَةً فِيهِ مَوَاقِفًا لِمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ جَعَلَكَ مَعِيَ بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَادَّ
وَالرَّاسِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَةِ الرُّوحِ مِنَ الْبَدَنِ عَلَى الَّذِي هُوَ مَعِيَ كَذَلِكَ وَعَلَى فَوْقَ
ذَلِكَ لَزِيَادَةِ ضَمَائِلِهِ وَفِي خِصَالِهِ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْ مِمَّنْ عَامَلَ اللَّهُ ثُمَّ لَمْ يَكُنْ لَهُ نِعْمَةٌ
يَبْدَأُ وَلَمْ يَحْسُدْ مِنْ أَجْلِ أَنْهُ اللَّهُ بِالْفَضِيلِ هُوَ مَغْفَى الرِّفْقِ لَعَلِّي إِذَا أَنْتَ مَضَيْتَ عَلَى طَرَفِهِ
لِحَبَابَتِكَ رَأَيْتَ وَلَمْ تَسْهَرْ أَمَا يَسْخَطُكَ وَوَأَفِيَّتُهُ إِذَا بَعَثَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ كُنْتَ لَوَافِي
اللَّهُ مَسْتَحَقٌّ لَوَلَدُكَ فَتَسْتَفِي تِلْكَ الْجَنَابَةُ جِبَابًا أَنْظُرَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَنَظَرِي أَفَافِ السَّمَاءِ أَمْ أَفَافِ
أَمْ لَا كَأَمْزِ النَّارِ عَلَى أَفْرِ مِمَّنْ نَارُهَا تَبْدِيهِمْ رِمَاحٌ مِنْ نَارِ كُلِّ مَيَادِي يَأْخُذُ مِنْ نَارِ بَأْمَرِكَ فِي
خِطَابِكَ نَظَرُ هُمْ ثُمَّ قَالَ تَسْمَعُ عَلَى الْأَرْضِ فَتَسْمَعُ وَإِذَا هِيَ تَنَادِي بِأَجْمَلِهَا مِنْ نَارِ
بَأْمَرِكَ فِي عَذَابِكَ تَمَثَّلُ أَمْرُكُمْ ثُمَّ قَالَ تَسْمَعُ عَلَى الْجِبَالِ فَتَسْمَعُ تَنَادِي بِأَجْمَلِهَا مِنْ نَارِ بَأْمَرِكَ فِي
عَذَابِكَ هَلْ كُنْتُمْ ثُمَّ قَالَ تَسْمَعُ عَلَى الْبَحَارِ فَتَسْمَعُ تَنَادِي بِأَجْمَلِهَا مِنْ نَارِ بَأْمَرِكَ فِي
مِنْ نَارِ بَأْمَرِكَ فِي عَذَابِكَ تَمَثَّلُ قَمَرُ السَّمَاءِ وَلَاَرْضُ الْجِبَالِ وَالْبَحَارِ كُلُّ قَوْلٍ لَهُ أَصْرُكَ
رَبِّكَ بِدُخُولِ الْغَارِ لَعْنَةُ الْكُفَّارِ وَلَكِنْ أَمْتَحَانَا وَابْتِلَاءَ لِيَخْلُصَ الْخَيْرُ مِنَ الظُّلُمِ
عِبَادَةٍ وَإِمَائِهِ يَا نَارَكَ وَصَبْرَكَ وَحِلْمَكَ عَنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ فَهُوَ مِنْ
رَفَقَاتِكَ فِي الْخَانِ مَنْ نَكَتَ فَمَا يَكُنْ عَلَى نَفْسِهِ وَهُوَ مِنْ قُرْبَاءِ ابْنِ أَبِي الْعَبَّاسِ
طَبَقَاتِ الْبُيُوتِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعْنَةُ الْكُفَّارِ لَعْنَةُ الْكُفَّارِ

السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ وَالرُّوحَ مِنَ الدِّمَارِ حَبِيبَتِ الْإِنِّ كَالْمَاءِ الْمُبَارِكِ إِلَى خَيْرِ الْمَغْلُوبِ
 الصَّادِقِ ثُمَّ قَالَ يَا أَحْسَنَ لَعَنَ بَرْدِي فَإِذَا أَنَا كَالْكَافِرُونَ يُحِبُّونَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
 تَوَقَّعَ بِهِ يَحْسَبُهُمْ فَلَمَّا جَاءَ الْبُحْثُ وَالْقَوْمُ شَاهَرُونَ سَيُؤْتِيهِمْ قَالَ لَهُمْ الْبُحْثُ لَا تَفْعَلُوا بِكُمْ
 هُوَ لَا يَشْعُرُ لَكِنْ رُمِيَ بِالْأَحْجَارِ لَيْسَ بِهِ بَلَاءٌ قَتَلَهُ قَوْمٌ بِالْحِجَارِ فَقَالَ صَابِرٌ فَكَسَفَ
 عِزَّ رَأْسِهِ فَقَالَ إِذَا سَأَلْتُمْ عَنْهُ فَقُولُوا هُوَ عَلَى عِلِّيِّهِ وَالسَّلَامُ قَالَ الْبُحْثُ مَا زِلْتُمْ كَيْفَ أَتَى
 هَذَا وَجَاءَ نَفْسُهُ تَشْتَغِلُ بِهِ فَيُحِبُّ الْبُحْثُ لَا تَشْتَغِلُوا بِعِلِّيٍّ فَدَعَى لِيَسْجُوَ بِهَا لَكَ فَحُجِّلَ
 فَمَا مَنَعَهُ أَنْ يَسْجُوَ فِي مَوْضِعِهِ إِنْ كَانَ رِيَّةً يَمْنَعُ عَنْهُ كَمَا زَعَمَ قَالَ عَلَى عِلِّيِّهِ وَالسَّلَامُ
 تَقُولُ هَذَا يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَظِيمٌ مَنِ الْعَقْلُ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ دُنْيَا وَآخِرَتِهَا
 لَصَارَ أَعْمَلُ مِنَ الْقَوْمِ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ صَفَاءُ الدُّنْيَا وَآخِرَتِهَا أَقْبَى يَا وَثَنَ الشَّعَائِرِ
 مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ جَبْنَاءُ الدُّنْيَا لَصَارَ أَسْبَحَانًا وَمَنْ أَتَكَلَّمَ مَا لَوْ قَسَمَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ سَقَمَاءُ الدُّنْيَا
 لَصَارَ أَوْ بِهَا حَكَمَاءُ وَلَوْ أَنَّكَ سَأَلْتَ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَصْرِي أَنْ أَكُونَ
 حَدَّثَنَا حَدَّثَ اللَّهُ لَكَ إِنْ شَأْنٌ وَلَكُمْ شَأْنٌ فَتَكُونُ قَتْلًا وَبِلَاكٍ يَا أَبَا جَعْفَرٍ لِيَسْجُوَ
 قَالُوا سَتَأْذَنُكَ فِي طَرَفِهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَالْبَحَارُ وَالْجِبَالُ فِي هَذَا لَكُمْ قَالُوا أَنْ بَرْدِي
 يَكُونُ وَيَدَارِيكُمْ مَلِيكٌ مَنِ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَبِقٌ مِنْكُمْ وَيُخْرِجُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ صَالَا
 وَأَرْحَامِهِمْ كَافِرِينَ أَوْ كَافِرَاتٍ أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ لَا يَقْطَعَهُمْ عَنْ كَرَامَتِهِ بِأَصْلَابِكُمْ
 يَفْعَلُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَرُدَّكُمْ فِي نَفْسِ تَعَالَى يَفْعَلُ بِكُمْ قَرِيشَ الْخَصْمِ الْبُحْثُ نَدْبِيرُ قَتْلِ نَوْصَرَةٍ
 أَنْدَابُكُمْ عَلَى أَرْفَافِ خُودِكُمْ كَذَلِكَ أَوْ دَرَجَاتٍ نَارِيَّةً تَسْمِعُكُمْ الْبُحْثُ رَافِعٌ خُودَكُمْ كَمَا كَرِهْتُمْ
 كُنْتُمْ بَرْتَعَامُ خُودِكُمْ كَرِهْتُمْ بَلْ أَهْلُ طَلَبِ نَفْسٍ تُوْخَا بِدَوْلَةِ حَضْرَتِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خُتَابُ
 أَمِيرِ الْإِسْلَامِ بِأَجْرٍ أَعْلَامُ قَرِيشٍ قَتْلُ خُودِ رَاضِي شَدُّ ثَوْبِهَا عَلَى خُرْشَتِ كَيْسٍ بِدِهِ وَبُكُورُ شَاحِدٍ سَلْبِهِ
 مَيْسِرُ كَيْسٍ خُتَابُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْبُحْثِ تَوَجُّهُ شَدُّ وَفَرَمُودُ رَاضِي مِي شُومِي كَرِيشِ

سفر همراه من باشی و کفار پیش خبا که مرا برای قتل طلب کنند بچنان چربی قتل تو متوجه باشند و هر
 شوی که تو مرا بر این کار آماده ساختی و بدوستی پس انواع العذاب لام حجت رفاقت من ز دوست
 نبورسد ابو بکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشم عذاب استلا با شرم و اقیامت من عذاب
 زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی محکمت دنیا مالک شوم جان و مال
 اولاد نیستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو یا آنچه در دل است موافقت دارد بالیقین و تو
 ترا از من بجز که سمع و بصیر و مثل نسبت بحسب و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
 که او نسبت بمن همچنین است بلکه در جفا و بجهت زیادت فضل فوق این است هر که بر عهد خود در سخن
 شود و براه نکشت نزد و زوال نعمت کسی که از وی افضلی باشد نخواهد بود و همراه است نظر کن در افاق
 آسمان پس دید که ملکات آتشین بر آبان آتشین بهوارند و با و از بلند میگویند که ای نبی حکیم یا نبی خالقین
 بیا و اش را بنیم همچنین زمین را از سید بدس و از اجبال نیز بیا که شد بد بر سید از د و تمامی بخار دنیا چو من
 و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول عار بجهت عجز از کفارت نیست بلکه خالص کردن خلیف از طیب است
 هر که بر عهد خود رسوخ یا بداد از رفاقت است در حیات الا از قرار الطیوس و طبقات تیران از فرمود ای
 علی تو بجز که سمع و بصیر و اس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سروت نسبت تشنه چو من
 جادو من بر سر کشی چون کفار خواهند حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد و هرگاه کفار بیا
 بر من و آنکه در آید از اجبال بکشت زو که قصه را کشید بلکه بر می صفاه بیدارش کند پس گاه می بیند که علی است
 ابو جیل گفت دیدید که محمد چگونه ویران لقیه و خود نبات یافته حضرت امیر و صاحب شجاعت فرست خود
 بر شمر و گفت که اگر از سل سیف نمی کشد شمارا می کشم و خباثت غیر صلی الله علیه و آله و سلم با شما کامل
 رفیع مدار اختیار کرده و الا زمین آسمان بخار و جبال صلاک همه هلاک شمارا میخواهند و منتظر امر
 آن سرور بودند قبول نفرمود و بعضی از شما توفیق ایمان رسد و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر آن قصه
 اگر کسی را معجز و ناظرین را دهم و در گیر که قضا باشد طبعی کی بر وقوع دلالتی دارد و البشیر ابو بکر

بسمع و بصیر و اسرار روح ثابت نشد و بعد از آنکه از این دو هم برایتان باب و در مسکن الی که شد
و آن حدیث که در آخر عمر سر فیاض خانبه میفرمود خدا صلی الله علیه و سلم بواسطه شهید گردید اما ثور است یعنی در
مقصود است بلکه از مطاعه آن بوضوح می بخشد که تنها بویگر صدق باین مرتبه متصف نبود بلکه یار او
یعنی فاروق و ذی النورین نیز این تنبیه شده اند و بطریق عجمی این خبر رسیده و اسکار است که معمول
آن که بر زبان عامه ماسیخ المشایخ و صدق فاق است و لیسان برادر بزرگ مولف مانند او از
اخبارین فرو کمال مایه علی الاطلاق است تنبیه ضعیف و غراب غریب است شایع که
اَلَا تُحَرِّبُ بَنِي حَارِثَةَ وَ سَلَّمَ كَمَا لَكُمْ وَ حَدَّثَ بِنُورٍ وَ بَنِي حَارِثَةَ وَ بَنِي حَارِثَةَ
و عقل هم منطوقی است لغزبان شعار کرده گفته اند زَكَّ الْعَابِدُ وَالْعَقِيلُ غَرِيبٌ
فِي هَذَا الْحَدِيثِ كَمَا اسْتَعْلَاهُ مِنْكُمْ تَدْنِي مِنْكُمْ الْجَعْفَرِي فِي هَذَا الْحَدِيثِ وَ حُجِبَ
كُلُّ الْعَجَبِ كَيْفَ حَضَرَ مَشْغُولٌ بِحَدِيثِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ بِصَحْتِ خِطَابِهِ زَيْدٍ اسْتَدْلَالُ
بِغَيْرِ بَابٍ وَ سَمِعَ بِهِ وَ فَوَادٍ وَ رُوِيَ عَنْ قَدْرَةِ انبِيَاءِ اِمَامٍ وَ اَلْبَدَلِ خَطْبِهِمْ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَلْ كَمَا عَادَ
كُفْرُهُ وَ تَفْسِيقُ اَنْبِيَائِهِ كُنْزٌ فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ بِأَجْمَلِهِ بِرَحْمَةِ بَرِ خَطْبِ نَامُوسِ نَدْبِ وَ مَنَاقِبِ
خَفَائِهِ بِأَشْدِّ حُرُوفٍ شَرَطَ افْرَانِهِ وَ حِجَّتِ اِطْهَالُ مَنَاقِبِ بِنِيزِ كَانِ غَايَةِ اِسْمَاعِيلِ كُنْزِ اَلْبَدَلِ
نُورُهُ وَ نَاصِرُ حَبْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْجَاهِلُونَ **عَلَانِ** بَرَكْتُ فِي كُلِّ مَدْرَسَةٍ وَ تَفْسِيرُهُ كَرَامَتُهُ
نَيْكَتِ يَدَانِهِ وَ رِايَةُ اَنْبِيَائِهِمْ اَلْسَلَامُ وَ كَسَانِيكَ دَرْجَتُهُ شَانِ بَهْدِ تَشْدِيدِ وَ رُبُّهُ تَخَوُّفُ كَرَامَتُهُ وَ اَقْرَبُ
و در احادیث آید دیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بخاری باب بیاد امیر المومنین و صحابه
خوش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جمله منافقین خواهی بود و همچنین در بسیاری
از خطابه ها که بفاطمه زهرا را شناسانده و تفسیر آن کران علی بطول کلام بلکه تا لام بنی خاص و العام است
و مقصود شارح تهنید و تعظیم صحابه و کسر صولت و تیر نفس است اگر در خطابه انحصار این فرمود
باعث استبعاد نخواهد بود و در خطابه صدیقی که نیز شرط را در اول و در آخر استعجاب است

و بعد از این بمقام خویش خواهد آمد که درباره سلمان فارسی که نامیده در مع او بر اهل کمال مبالغه میروند حضرت
 شترافزوده اند و بعضی عالم خفنی تواند ماند که از اضافه شتر و طرد حدیث هجرت القیاط و تنبیه بر تصوف
 هم منظور بود و گویند که این باب و این دو نفر و کمال اقبال و اقبال عیسی در تبویب میگویم و یار تو هم بشنو
 و نمیدان که این باب سیر هم مثل صدق و نادر ملک و غیر هم شنید و آنچه ابو بکر و یار هم دیدند چنانکه خانه
 حدیث صراحت بر این شهرست و قد عرفتم الفاسح نذیران الهی است که عابد مفسرین طائفه مثل
 ضامن جمع البیان و غیر او بر وقوع نیمه شتر و طبعی حصول مونسیت مساعده و موازات و تعاضد
 نفاذ صدق و نادر بود و این باب و این دو نفر و کمال اقبال و اقبال عیسی در تبویب میگویم و یار تو هم بشنو
 متفحص است و را شاعر قصیده هجرت ابو بکر صدیق و عترت از نذر و نجات عبارت فارسی خلاصه الشیخ
 که در اعتبار زیاده تر از اصل است ویرا که در ویابجهش فاضل کاشانی و حده قصیر بر روایات معتبره کرده
 است که فایده و تا عوام و خواص هر دو بهره از آن بردارند و عبارت تفسیر است الکتاب تفسیر و
قد نصحه الله اگر نصرت پیغمبر خواهد کرد پس بسبب تنگی نصرت و او را خدا اذ احببه الذین
 کفر قرا و فیکه برین کردند و او را کافران یعنی قصد اخراج قتل و کردند از آنکه حق تعالی او را دستور
 خروج و او تا کفرت انشأین اذ کفرتی الفکار و حالیکه دهم دو بود یعنی با او نبود مگر ابو بکر در و فیکه او و ابو بکر
 عاری بودند که بر اهل جبل ثور اطل است و جانبین که مسیبتی ز ساعا و در انوقت کسی بجانب سیر
 و شبانان اهل صحرا و ان نزول میکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر که امیر المؤمنین علیه السلام
 را بجا خود بخوابانید و خود بر قاف ابو بکر بیرون آمد در میان شبان غار متوجه شد و در آنجا بر او
 حق تعالی در آن شب رخت غار مضیلان بر در غار بر ویانید و بعضی کتور و حشی امر کرد تا پایین و غار
 اشیاء گرفتند و تخم نهانند و عینکوتی را الهام داد تا بر در غار تنید و مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه
 و سلم شبی از آن غار بماند و از عروجه پیشرفت ابو بکر را گوسفند خیزد و بنام عامر بن قهمیر آن
 گوسفند از در غار را انداخته ایشان شیر گوسفندان خوردند و قاده گفته که عبید بن جریج خفیه را بیا و او را

آمدی برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظ انیت حال صدیق بر رویا یا به مقبول و تفسیر من فیما احوال
خلیفه اول ماسیه که در عصر بر جهان و صفت سرور عالم در خلایق ظاهر و باطن بسیار و حتی که در ایام قرآن
خود هم این صفت را بر اصول شیعه از دست نداد و گفته است شصت و شش خبر باشند از حال درون به
استغنی الله عن غیره و آنست که از حدیث تفسیر امام حسن مکرری علیه السلام فوائد عظیمه است
آمد بعضی از آن که در الطال سحرکاری و شعبه بازی و طامعی طالع پس بجای آید اعلام میرود نخستین آنکه
خویشا ب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا مرآی البکر صدیق را همراه گرفته بود و با و مثل حضرت
امیر از حجت گفته پس خبر اهل عصیت و عناد مثل قاضی نور الله شوشتری احتمالات یکیکه خفیه در مجلس
المؤمنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که البکر از منافقین بود در خلاف مرقده شیعی در شمار راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از چهرش دید او را همراه گرفت تا کفار را دالالت کند و آنکه
مفسرین هر دو کتاب کامل گفته اند به این بیان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در با خود دیده بود
الی خیر ذلک من الکفرات باطل شد جاء الحق و دھق الباطل ان الباطل کان زھوقاً و از اینجا
که صاحب بیان در بیانیت غار بعد از آنکه معنی آنست که باید اینجا که فاضل شانی نوشته و جمع غیر
بکوصدق در کرده و در حق و جعل این ثمنان عقلی گفته است بتبعین تفسیر مذکور پوشیده نیست و هذه عبارات
وقد ذکرنا الشیعة فی تحفیط النبوة صلی الله علیه و آله و سلم فی هذه الآية بالسکينة
کلاماً و اینها الاضمار عن ذکر آخری له لا ینسبنا ناسیاً الشیء انما کلامه بلفظ
ووم آنکه حدیث تفسیر امام محمد باقر علیه السلام در نیکه ال کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود
بالو بکر صدیق و از نیست که مقتضای اخبار خبر صادق و را مثل آن سرور بر اقل طاعت کند و طاعت
مؤمنین فاضل باشد از کفار منافقین الذین اذا اخطوا الشیاطینهم قالوا انما معکم انما نحن
مستعززون و لهذا البطل شیعی بر عمارات مرتفعه و قلن جال بلند چهر او علانیته نداسید که هر که خبر میدارد
او را شتر بدیده و همچنین هر که با بکر بن ابی قحافه دالالت کند مع ذلک عقلی که بخوبی تواند کرد که در

اهل لفاق و عداوت با هم راه گیرند خاصه سفریکه مثل بر صنف الثواب فتن و التواکم و محبت باشد و حفظ
 جان و ناسوت و دشمنان نظر بر است با طاهر می نمود از ان بود و صدور امری که با حجاب و ضحمت
 رفاقت اهل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب فقی یا کافر می باین جنوسیا که باره از ان با قول
 علمای شان نیست نیز باعث تزلزل کان حواس میشود پس عقلا و فکرا کمال فاد و ملاص و ابان
 اسلام فضل الصديقين بهر صفت ثبوت رسیده و تهتمیکه در فسق و فجور او دعوی عجاز سلمان یافته بودند
 باره باره گردید و الحمد لله علی ذلک اما حکایت شرام المؤمنین و جبهه مطهره رسول رب
 العالمین که سیرت خان جنی بود و می همایطحت علیه الصدیکان و المجانبین فضلاء عن
 الفاضله کیف لا و انکه هر ضعیف طار البعد و قسوات الحیث عند العاقلین هرگاه صبر
 موعظه قوم در اول و صلیب حضرت آدم جنیان خیل شوند چنانچه علل شیخ المشایخ بران لالت درو و فتن
 انشاء الله تعالی و نیز این قوم را در تمیز بشکل حضرت ام کلثوم بنت ابی طالب علیه الصلوه و السلام بر فاد
 باقر مجتبی العلوم دخلی تمام باشد اگر در باره شتر عایشه صدیقیه هم حضرت ملا این قسم روایات از انبان
 خویش برارد و بعد از غسل در اندیش خواهد بود و الفاظ در بیت شیخ المشایخ است احسنی علی بن حاتم
 قال حدثنا ابو عبد الله بن ثابت قال حدثنا عبد الله بن احمد عن القاسم بن عرق عن
 بن عاصم بن الجهم عن ابي جعفر عليه السلام قال قال الله عز وجل انزل حوراء من الجنة
 الادم فرجها احد بنيه وخرج الاخر الى الجن قولنا جميعا فما كان من الناس من حال حسن
 خلق فهو من الجن و ما كان فيهم من سوء خلق فمن الجن و انكر ان يكون زوج بنيه من
 بناته یعنی امام ابو جعفر علیه السلام فرمود که حق تعالی حور از جنات فرستاد و هم علیه السلام بر با یکی از فرزندان
 خویش عقد بست و دیگر به جنیه پیوست هر دو طفلان بر آوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل است
 خطبه در نسل این امام از روایات بنیان انکار کرد که حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود
 پس شیخ المشایخ را در اینجا یاد نمایند که من و جد کما حج احادیث و است کرده ام انهمه و ال نیست

باشد بحال تکبر کردن می کشند و لغزه و او میلا و مصیبت میسرند و آنچندند که اکنون بر نقد را کما میگویند
 اقرار دارند که حالیا بعد و در تطهیر نعل و در شربل هر کس که در من مقدس شایان این احوال که اشارتی بدان
 رفته آلوده کند کذب است قرآنی است پس کذب تکفیر قد ما ر خود که عمده واسطه اخذ دین ایمان از ایمه
 فرعونین شان باشند من حیث الاشعرون میکنند و هذامن بحجایه قد ربه فاق الحب والکفر خالق
 الصبح والکساء اما و هم اخبار عن الغیب ساخته کرد بلا و خروج خارج حضور
 الی غیر ذلک مثل آنچه در باره شترام المومنین سلمان نقل میکنند پس از عجایب تو بهات و غرائب کلمات
 چه اینهمه بر تقدیر واقعیت زیبا و خبر صادق گوش کرده بود وقت مرور بر هر کربلا و عجم بر بوم حور و یاد
 آورد و چنانچه حضرت ام المومنین ام سلمه شیشه خالکف از فرع اشورا یاد فرمود و خبر کتابت حضرت
 این مدعا را که از ان واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان را سی امچو خدیجه را خبر و قاضی
 و در واقعات فتنه های شافعی که در این امت بهر سید مطلق میفرمود پس مقام مدح و ستایش بر حصول
 امامیه باشد و نه جای تو هم خرق عادت طرفه آنکه سلمان را که اینهمه حکایات و قصص را که یکبار از زبان
 سید ابرار شنیده باشد در تخمید خویش نگذاشت برای التماس مردم باین که در و لصوص قطع نبوی
 بر امت بلا فصل منقضی تا کلمات و تصدیقات و اطاعت علویه علی که الشهور و مکره هو بسامع علیه
 سیر سید بلکه با عجز و خرق عادات زیبا حیوانات خصوصاً افعالی که بدعا و کفار بود و فرود آمدن و
 از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاه می شنید یاد نه نمود و حقیقه سر هم نه تراشید بلکه ترومی بهر سانید
 حال آنکه قلوب ما میخوبترین وجه می شنید که ادنی تر و در باره حضرت امیر عجل است یسبح بقیع میل شد
 و آنچه در تمهید گذارشیافت که منی لم یجد و افهم مناقب فاطمه و اسبقها انفسهم و الکانت تعوذ شالبت
 عیان گردید و شمل سفیده صبح صادق پیدا گشت که در ضمن حدیث نقش یعنی در دل سلمان بر قوت
 ملک نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و تهاوت حسابی بزدشته اند و التعلاتی بان نکرده الا
 قابل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المومنین از الهام ملاک باشد و قیس علی نه از او و قدس

الفاسد بالاجتناب اما واقع در وان و مهربانی سکان بر آن نیز ازین مادی است
 عجیب عجبی افزاید و هنوز اهل خبرت را میرسد که برای فتح شرف و روان از قومی که جنان حقوق شان بند خود
 نداشت این همه عجز و خرق عادت بر روی کار آورده و در تفکیک اهل بیت امجاد از دست مصون و متعلین در انواع
 مصائب خزان مبتلا شدند کام غیر مرقه سکان به کار خود را برگماشت تا دمار از روزگار خفاصین و به باز بر می
 آوردند طرفه تر آنکه چون جناب سیده النساء خواست که درین وان دعا بدبر ایشان کند و پلاک شان از جناب
 مستقیم حقیقی سالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات بدین از اساسها خویش جدا شدند و قریب بود که مشور قیامت و
 زلزله ساعت رخسار و عوان الضار شان برپا شود و بگویند **النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتَلُ** و
تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ همین بزرگ یعنی سلطان قار خجانب با حجاج تمام و قریح مالا کلام باز
 داشت و سرستی خلفا بعنوان عجب به کار برده و ادا صبت او کما فی تألیفات کلام
أَعْظَمَ الطُّغْيَانِ وَالْبَغْيِ الْجَلْسِي وَالْفُطْرُ وَالرَّوَايَةُ لِلأَوَّلِ فِي اخْتِيَارِ الرِّجَالِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَلَمَانَ الدَّارِمِيِّ أَنَّهُ لَمَّا اسْتَجَّحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَنِي
مَرْجٍ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ خَلَوْا عَنِ ابْنِ عَمِّي فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ
تَخْلَوْا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ رَأْسِي وَلَا أَضَعَنَّ قَبْضَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
عَلَى رَأْسِي فَمَا نَاقَهُ صَاحِبُ الْكَرَمِ عَلَى اللَّهِ مِنْ وَكْرِي قَالَ سَلَمَانُ فَرَأَيْتَ وَاللَّهِ أَسَاسَ
جِبْرَانَ الْمَسْبُودِ تَقَلَّعَتْ مِنْ أَسْفَلِهَا حَتَّى لَوْ أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَفْدِنَ مِنْ تَحْتِهَا لَنَفَذَ فَنَفَذَتْ
وَقُلْتُ يَا سَلَمَةُ وَمَوْلايَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَالِكِ حِمَاةٍ فَلَا تَكُونُ لِي نَفْسَةً فَرَجَبْتُ
الْجِبْرَانَ حَتَّى سَطَعَتْ لِفَتْرَةٍ مِنْ أَسْفَلِهَا فَدَخَلْتُ خِيَارَ شَهْمَا لِحَ لَكِنْ بِرَأْصِ حَضْرَتِ
 که جناب امیر بر تسلیت بیان خود بسیار از معجزات و خوارق عادات و عطاوات ظاهر می نمود
 چنانچه روزی موالی آن جناب بذروه عرض رسانیدند که با اینهمه عجز که بر مرکب شستن و عمارات بر سر
 گرفت و بعد سیر ما دنیا و نظاره عجایب صنایع ارض و سما مثل سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در یکدم و

کردی برای جهاد اهل شام چرا محتاج به جمع خیل و رجال و سیوف و انصاف بشوی حضرت فرمود که این همه
 برای تعبید و قریب ثواب خرومی است والا ملتوانم که همین وقت باین دست کوتاه خود را پیش بروت
 معاویه ببر کنم بجز در این رشاد فیض نباید دست کوتاه را دراز فرمود و مو معاویه با صحنای خود باز نهان
 صادق خبر دادند که در همان روز معاویه در شام از تخت سلطنت برخاست و تا مدید و در غشی بود چنانچه
 تفصیل این قصه در کتاب السماء و العالم از بحار موجود است و نیز خباب بنظیر العجایب عبد الغزالی هر گاه را
 حفظ جان و ناموسش چنان بلکه بعضی از مجوسیان انواع سحر و نیر و کاه را در وقت حفظ ناموس
 و جان سلاطین اهل بیت مسید الشرح جان مانند جنین بجم در پرده نشینید و مثل خاندان گریخته در خانه جا
 گزینید کافی حق یقین و بهجت المباح و غیره ما من الکتب معتبره اینهمه شکوه و شکایت از سلمان و صاحبیه
 بیاختیاری ایشان نخواهد بود بلکه آنچه از تهاصد و ریافت اصول موصوفه متشیعین عین کمال خواهد بود و کمال انجمنی
 تفصیل قصه مجوسی بدینها و که فاروق عظمی را کشت و جانی بیکایک سرتی و او ترقی عادت نمود و دست
 انکار صاحبان پیش مثل فضل بن شاذان و غیره که نزد سبک از علمای شیعه بصحت رسیده و منا کاملان
 بودند آنرا با مقتضای بصحتش ندارد بلکه در صورت خیالیه او چنان ترنگ نیست که عمر نگذشت که مردم او را
 بکشتند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون مری قتل کند پس فرمود تا او را ازاد کردند اینست که
 چون عمر غنیمت شمرست کرد ابو لوفی و ز نام بجهت معیره بن شعبه افتاد و او حقیقت کرد و بخدایت امیر المومنین
 مزد می نمود معیره خبری بوی نهاد هر روز و دانگ از میداد به نیم دنیا کردند آنهم میداد پس بپادشاه
 رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت پادشاه عمر بن خدیج دانگ رسید فیروز سر باز زد و درین اثنا روزی پیش عمر
 رفت و گفت یا خلیفه ترا عجب آید که علی را ذوالفقار است مرا ز برای تو بهتر از ذوالفقار شمشیر بدارم
 لیکن شمشیر طلسمی که مراد خدمت تو حاجتی مانعی نباشد عمر از فیروز بفت حلیه انومی طلبید و آهنی چند بدست
 آورد هر روز چند نوبت خدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمودی شمشیر تمام کرد و روزی بر سر تو
 قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت خلاف آن جوی بود سفید و نرویک قایم آن سوزا

کرده بود و هیچ آنهی در اینجا فرو نگذاشته که بخوبی دیگری نتوانست بر آوردن چون شمشیر بدست عمر داد
 خواست که از خلاف بیرون کشد نتوانست فیر گفت بمن بده چون با و داد آن منیج از اینجا بر کشید و بخوانی
 خوش کسی نماند شمشیر شکست خورد و همچو آنجا گذاشته بگریخت گویند که در خانه علی رفت علی بر در خانه
 نشسته بود از اینجا خواست بجائی دیگر نشست چون مردم طلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا آن
 اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام همان شب لو لور را بدلدل نشانده و گفت که آنجا بدلدل بزمین فرو و آید
 فرو و آئی و زنی بخوابی و نامه ای قم با و داد که بخود وصول و زنی را بقصد نکاح و می رسید چون سال
 تمام شد مردم طلب او در آن شهر رسیدند او کپس آورده بود پس بجنیل مقصود باز گردیدند این نوع
 روایات که سر سبزی کفار و شیعیان زنده و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند همیشه است از آنکه قصه
 ابوذر که چون و را از مدینه بیده خراج کردند و نماندی می کرد که احدی متابعت او بیرون رود و
 نکند خباب سیر با فرزندان اصحاب خویش سر ازین حکم بچید و دست زد این لقبه هشتم همراه او رفت
 وقت دواع انواع عاطفت نمود و شائب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات اهل بیت اما ساس
 یهود و تبدیل سواط یا فاعی بن لالت بر کمال صبر و شجاعت و اجتناب از غریت
 و لیکن ترک وجوب بغی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت انضباط
 مرتضوی از وی در بنیاد چنانچه گذشت منافی مدلول این قصه است کمال انجمن علی بن ابی طالب
 فی باب خلفاء الراشدین از خاتمه قصه فاعی صریح میتوان یافت که ضعیف از خوشامد و جلدت منافع
 دنیوی توقع تقریب حکمید و بدین حکم انی سکیر چیزی می گیر بطحوظ نبوده چه بدلات حدیث او علم ابوذر
 قَلْبَ سَلَامَانَ لَقْتُ لَهُ وَلَقَدْ أَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَنْ هُمَا فَمَا
 ظَنَنْتُكَ بِسَائِرِ الْخَلَائِفِ مَعْلُومٌ مَشْهُودٌ كَسَلَانٌ بَابُودُ عَقْدُ مَوَاقِفَ بَسْتَدِ بِنِجَانِ نَحْتِ
 ایمانی از ابوذر مقتضای حدیث شیخ ابو جعفر نقلی باشد از سلمان در بزرگداشت و التماس تسلیم مسلوب خواهد بود
 والا یلزم خرق الاجماع بر ظاهر است که در خصوص مواقف این سه کس التماس ملاحظه مرجح و روا بطریقه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق در میان باشد لقوله تعالی و ما یطو عن الهوی علی ان کھولک
 و حجی یوحی چنانچه تفصیل و تصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طعن قرطاس نموده اند پس حال است
 که این عقد مواخات از اتفاقیات و خرافیات نباشد علاوه چون سلمان از عرض عظم تاخت اشری ملائکه
 مقربین از انقباب هم مشهور تر باشد کما یدل علیه خاتمه قصه الافاعی نصابت کند که ظاهر اصرار علیه
 بهر خصوصاً اسناب حضرت علی رضی که بروایات معراج سید بنیاد تعلق دارد کجا باقی می ماند مع بد
 عامل علی بسبب بلا خط حکایت فاعی کمال پشیمانی دست و گریبان میشود که بعد از ترقی و بینش
 فوت و شوکت اصحاب سید المرسلین بود بیدین کجا طاعتی بر بختن خون سلمان شسته باشند کما لا یخفی
 علی من نظر الی روایات اسلام سلمان فرید اخلاصه کمال یانه کاش و ضعیف این داستان تصریح بر
 می کردند که او در مکه بایان شرف شده و از امثال و اقربان خویش گوی سبب ربود و این بهر انواع باید
 از دست کفار خویش برداشت از دست بود با حق اقرار بالاستیعاد ادا می شد و کلام از تناقض و اشتبا
 بی افتاد اما حدیث نزول **فشرکوا کماله** او با سلمان این تصریح
 علمای امامیه که این امر از خصائص ائمه معصومین و جناب سیدة النساء حضرت سید المرسلین است کما فی التفسیر
 و قد روے اکابرهم عن الصادق علیه السلام من خصائص حجج الله تعالی و من غیرهم مکنه بیان دعوی است
 او خاصه الشیء با وجهه فیه و لا یوجد فی غیره و جمیع از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر امثال بن خرابها
 متنبه شدند روایتی دیگر از ایشان در بنیل خویش بر آوردند که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام
 در نور امامت خود بدو می آمخت و محمد بعد که این روایت نیز دعوی کماله ملائکه است با سلمان از هیچ
 چنانچه روایت شیخ المشایخ و علل اسلمان **کان محمدنا فسرکال العهد و عن ذلک**
وقال لهم انکم ائمة بعدنا فقال رسول الله و ائمة المؤمنین و ائمة اصحاب محمد و ائمة و علی
منکم ائمة بعدنا و ائمة بعدنا کما لا یحکم الله و ائمة بعدنا کما لا یحکم الله و ائمة بعدنا کما لا یحکم الله
 و لیکن بر بختل نیز هوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف لول حادثی است که در تفسیر شیعه

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته با وی حرف زد و قصه امر و نبی سلمان با حضرت
 قاضی الارواح خود قبل ازین در مناقب او ثبت گردیده و از اصحاب الکتاب امامیه نیز همین معنی از حضرات
 معصومین بنصیه ظهور جلوه گریست **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ أَنَّ مُحَمَّدًا هُوَ الَّذِي بَوَّسَ الْمَلَائِكَةَ**
فِي كَلِمَةٍ وَبَيَّعَ الصُّلُوحَ وَكَانَ يَرَى الصُّلُوحَ إِتْمَانِي أَعَادَنَا اللَّهُ عَنْ أَهْلِ هَذَا الْهَقْلِ
وَالْتَمَاقِضَاتِ علاوه در برابر است بر امامت از گروه مخلصین سلمان که بوقت معهود حاضر نشد و در
 بهم رسانید بر چندین اورا باین رموز خصاص بخشیدن مقدار که اخلاص کامل در سنج عقدا و اول این
 مفصل معلوم شد و بطریق پیوست که او دو فاد اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت بعد هم
 النظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غموض را از انبیا بدو پیش از این
 در بیع بناید که در چنانچه روایات بجا بران شده حدل است مویده مزید و فاد اخلاص مقدار و آنکه مثل او درین
 باب کسی نبود مطابقه وافی است زیرا که از ان بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفه ثالث در
 اطاعت و انقیاد و مصلحت واحد می باشد که میم او نمی پنداشند و در باره او چنان معتقد بودند که او احاط
 خطاب میر چندین میکند که مطلع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه بلاط هر قومی جامع می اعتقاد آن است که
 این عالم سرور و نور مخصوص سلمان بود و درون خیره من لا صحابا الا کرام و حضرت امیر علیه السلام در ابانین
 اختصاص امتیاز شایسته بود و دیگری باین معنی صلاحتی نداشت و از نجاست که در حدیث آمده که
 اگر بود اطلاق برانی الضمیر سلمان یافتی بلا صحت و راقص کردی یا و عا خیر در حق کشنده او نبود و چنانچه
 از رساله فارسیه او عیان میگردد و ازین عقدا و تهبوید که هنوز این همه کار امامیه نیز جاویدت ایمه
 مدعی طلای مستبهم نداده که بر فیض این مقدمات لالت دارد و یکی از بسیار و اندکی از بشمار اکتفا
 می نماید که فاضل ستر آباد در منبع المقال از ابوالعباس آورده که او از امام ابو عبید الله روایت میکند **قَالَ قَالَ**
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا سَلْمَانَ لَوْ عَرَفْتُ عِلْمَكَ عَلَى مَقْدَارِ كَلَمَتِكَ
يَا مَقْدَادُ لَوْ عَرَفْتُ عِلْمَكَ عَلَى سَلْمَانَ لَكُنْتُ بِسَبْعِينَ مِائَةً وَبِئْسَ مَا لَكَ مِنْ مِثَالِ

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجه آن بر اصول موضوعه امامیه تقابل می نماید و در کتب
 احدهما عملی الاخرست چنانکه بسمان الله باشد و در باره مقدار هم لفظ محدث بر این درود پوشید
 حضرات تشیعین معتقدان باشند و اولی فلسف حاکم خیال اقم ثم بر روایات شاعشریه که در باره
 مقبولین است قبل ازین که دست در آید که در حدیث شریف لفظ محدث اسم فاعل از حدیث بود که
 رساله در تحقیق آن تفصیل کشید و مراد و بدعت قرار داده و لیکن محدثین و محدثین را که مختلفین بودند
 و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن است و او یافت بازمانده در از کشید عیادت قدیم
 و تبدیل نموده باشند و فخره تشبیه حضرت امیر از طرف خود افزوده پس درین صورت هم ضابطه عملی
 محظومی مانده و هم احادیث حدیثین بزرگان کا ذکر فی الصدور و محامل خویش بعنوان سیاق نشینند
 و حاجتی بتأیید کتب خفیه و مقولات لا طائله ضعیفه نمی آید تنها این عبارات و عشرت و جهل و محال
 حدیث منجم المقال مانند آن بلای قومی اتباع و شیاع او را پیش نیامده بلکه این سقراط و زلات لغافل
 و همول ز منتقدان فحول غنی البواقی هم موسو ملقب هم المهدیه صدر یافته چنانچه فاضل ستراباد در کتاب
 مذکور میفرماید و اعلم ان السید المصطفی ذکر فی بعض فرائد الجواب عن الحدیث المتضمن ان
 ابا ذر لو علم ما فی قلب سلمان لقتله و هذه صوره لفظ الجواب بالله التوفیق ان
 هذا الخبر اذا كان من اخبار اهل احاد التي لا توجب علما ولا تنبئ صدرا و كان له ظاهر
 ينافي المعلوم المقطوع تا و لنا ظاهره على اطلاق الحق و يوافق ان كان ذلك سهلا و في
 نسخة لذلك سبيل و الا فالواجب طرحه و ابطاله و اذا كان من المعلوم الذي لا يمتثل
 سلامه سبيل كل واحد من سلمان و ابی ذر و بقاء صدر كل واحد صاحبها
 ما كانا من المحدثين في الدين و لا منافقين فلا يجوز مع هذا المعلوم ان يعتقد ان
 الرسول عليه السلام يشهد بان كل واحد منهما لا اطلع على ما في قلب صاحبه لقتله
 على سبيل الاستحلال لدمه و من اجب ما قيل في تاويله ان الهاء في قوله لقتله

راجعه الی المطیع لا الی المطیع علیه کانه اراد انکه اذا اطلع علی ما فی قلبه وعلیم موافقه
 باطنیه بظاهره وشدت اخلاصه له وانشد خلطه به وحبته له وشمکه بموده و
 نصرته فقتله ذلک لظن الود معنی آنکه کاد بقتله کما یقولون فی من هوی غیره وشدت
 محبتة له آنکه قد قتلته حبه واتفق نفسه وماجری حجری هذا الالفاظ ویکون
 فائده هذا الخبر حسن البناء من النبی صلی الله علیه وواله وسلم علی الرجلین وانه اخا
 بينهما وابطهما کظاهرهما وشرهما فی النقاء والصفا کما لا ینتبهما انتهى قد
 فی ذلک بلفظه فیرا بعد از استقرار مولفات سید مرئی جان بدین شد که این افاده غریب
 کتاب را ضرر اند و غیر القلاندر است که صاحب منهج المقال دانش گرفته کنون حقیر العباد اول
 تمخیص قول علم الهدی می یزد و ثانیاً بخدمت گذاری او خود را متوجه بسیار و بسین آنکه ملخص بیان ترست
 که اگر چه مذکور از اخبار صحیحیه حادث مخوف قبر نیست ظاهریش شافی خبر نیست که قطعاً و یقیناً معلوم
 مؤید است و اولش اینهم در بعضی کمال فاضل باقی ماند اگر کسی بوی بل مفتوح باشد و اسلوب الالباطل در رو
 واجب بود و چون ملخص صفای هر دو بزرگ کبریا معلوم و اینهم از احادیث واضح شنی و کلام این سرود کس سلام
 و علی ندشته اند ایمان ایشان بدرجه کمال سیده هر دو از نفاق و ضعف ایمان منزه و پاک بوده ندین با وجود
 امر مطهر عقایدی توان کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم گواهی بداینکه اگر هر یکی بر کنون ظاهر دیگری
 واقف گردد خوش سبیل استحال برین دلیل لا محاله تا و علی باید کرد و هر از تمهیدات است که ضمیر این
 با بود و برگردانده ایمان فاضل علی قتل جان علم که علم مفهوم شده قرار دهند یعنی اگر بود و ضمیر سلمان که محبت
 مودت و اخلاص موافقت باطن بظاهر است و تف شود این علم بجهت بود و در محبت سلمان بلکه نماید چنانچه
 در باب عشاق می گویند که محبت فلان فلانی را کشته است مقصود بوزن کلام اظهار موافقت و اخلاص
 فیما بین ایشان است تا معلوم شود که ظاهر ایشان مثل باطن ایشان است صاحب منهج المقال بعد ذکر توبه
 مذکور گفته که درین کلام تامل کن اینهمی حال سخافت این توجیه که او برین از نسج عناکست ناگفته

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز و زبونی عمل نکند بر چند بحث اکتفا میرود نخستین آنکه از اجلائی
 بدیهیات که بیان مخفی کلام او را که از تهافت و تناقض کمتر خالی می باشد بگویند می باید که سنایق و سابق
 متحمل بود و الفاظ و قیود که در آن سرود شود بعد از مخالفت افتد چه جایان حدیث خاتم المرسلین که بجامع الکلم
 اختصاص یافته عجب از شریف ثانی که در مسلک اول حال تبحر و کثرت علوم او بر مبروبات امامیه گذشت
 چنان در سخن ساز مشهور شده که او را از الفاظ حدیث که در هر خبری مانند مطالعة بحار الانوار و دیگر تفصیلات
 علمای کبار امامیه قدما و حدیث بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرت امامیه بدست
 علیهم السلام مرسل است این جمله هم واقع است و لقد اخار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فها طانک
 بسائر الخلق و این کلام نص است در نیکیه مایل شریف متشیعین که آنرا اجمود حسن فراد او خطای صحیح ندارد
 چه جای اجمود حسن بودنش زیرا که این صفت طاهرین بر رویا محدثین ایشان فرمودند که اگر ابوذر و توفیق بکنون
 سلمان باید فی الفور او را بکشند و حال آنکه عقیده او آخا باشد که حاصل بود پس بر طبقات خلایق که محبت بود
 ندارد چه پس و پیش و تفریق نصی که بگوید که مقصود از این حدیث آنست که اگر ابوذر بکنون سلمان وقف شود
 محبت مودت خود و دلش باید که کشیده محبت او گردد فاعبر و یا اولی لا بصار انصاف باید کرد که برین
 تقدیر خاتم مزبور چگونه مرتبط خواهد شد آنست حال خوش فحشی علمای طائفه که معاذ الله خباب بخیر
 و تعلیم و تلقین ایشان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا با علمای دیگر چه رسد این همه بکفر بار می منجم
 بخال شیعه او نگذاشت که کلام مایل که شریف تفسیر بخواهش اتهام نموده چنانکه نیستی در کتاب کو حقیقه تشکیک
 خاتمه است چه صده سواش نیست که بخت صادقی نسبت میکنند که فرموده او آخا که روشی میان ایشان
 و ابوذر در حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بکنون خلایق سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فاطنک بسا
 در حدیث هم معنی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی کند و لیسند اول قاروره کسرت چه
 اقطع نظر را و احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم در گذشته الفاظ مستحقین زبان می آرند و خیال میکنند
 این بیغیات یکجای می کشند چنانچه مستحقین در روای غیر فحشی نیست فاعبر و یا اولی لا بصار دوم آنکه قبول و رد

رساله در مواضع بسیار بدارک علما قرار یافته که احادیث مراد حدیث را تفسیر میکند و در روایات دیگر که
 اشترک الیه دارد است که اگر ابوذر بر کتوبات قلب سلمان اقص شود و خیر در حق کشنده او کند و اینهم است
 و مضاد این توجیه تاویل است اول دلیل بر طلب آن است پس شریف ثنائینی در دعوی وجودیت احصیت
 این تاویل توجیه باطل کرده بعد اولی و مره بعد از وی در هیچ خطایا بحثی گرفتار شده که اولیای او را
 امید حصول کتوبات تا آنکه شمشیر تار یکیم موج و گردابی چنین نایل به کجا و حال و سبب آن
 ساحلها به سهوم آنکه نصیب مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
 درباره تکفیر مقدار و سلمان با هم دیگر بر تقدیر اطلاع احدی باقی قلبی از خرد و منج المقال غیر آن
 مزو نیست و قدر مرین قبل نیز تجا بل نموده و کول عوام و خواسته زیر که لفظ توجیه و یا وجود
 سخا فتهای بلکه توافقیهای ایمه که دست می رلفظ تقصیر باشد در لفظ لکفر و سبب که لکفر و سبب فی
 قلبان بقتله و لکفر باعتبار لفظ معنوی شاکل یکدیگر است و بنا بر دعوی تفسیر حدیث مرید دیگر را آخر
 با متبار معانی شده باعتبار لفظی آخر علما امایه علی ما لفظت به استهم چنانچه سلمان ابوذر را
 اصحاب و اولیایند همچنین مقدار را نیز پس معلوم نیست که شریف مرصنی درین حدیث بر که اتم تاویل تسویل
 کار خواهد بست خدا یا دیگر احباب معتقدین شریف ثنائینی گویند که مراد از تکفیر احدی یعنی سلمان
 یا مقدار و در حدیث منج المقال نیز همان است که شریف مرصنی تصریح آن کرده یعنی مقدار و علوم سلمان
 اگر مطلع شود و کتوبات خاطرین مقدار و عرض کرده آید مقدار و کافر شود یعنی چنانچه رجب و اخلاط و فتنه
 گردد که در این از خدا و رسول حدیث و قرآن امامت میمید که کاری با نماد باز بهین تکفیر او نماید که بزرگان
 گفته اند شمس اگر خود بهقت سبج از بر خوانی و جانشین الف با ناندانی چهار هم آنکه ضعف
 ابوذر و سلمان که مدلول و ابیات امامیه است قبیل زین را رسول مقبره ایشان گذشت شاید هنوز سبب
 نصیب عود و مکرده من سید و یقین من العجمی الضلال است که اگر قول ثنائینی را درباره صحابه
 کنیم نفیر است که او را مقدر و مضر میهم نرسد چنانچه در شنیدن ان عالم ظاهر است منو فوج آن بقدر کتابت

اگر مآطلعه علوم و دینی تفصیل را از ان اجمال استنباط نمایند و آن نیست که اکثر ادیان تکیه در باره
 مطاعین و مشایخ خلفای راشدین تکلیف ایامیه که میکنند اگر از احادیث و ظاهر معنی آن مخالفت
 چیزی که موقوف است پس و آن ضرر خواهد بود و بعضو اینکه مخالفت واقع از میان برخیزد و الا
 و الطالآن ارجح خواهد شد چه بالقطع از آیات قرآنی و احادیث تنویر رسول ربانی معلوم است
 که اصحاب کبار از مهاجرین انصار خصوصاً خلفای راشدین از اهل اتفاق نبوده و غلبی در اسلامند
 پس محال است که یکی مرد دیگری را دشمن از خود جدا کند **وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِيَكُونَ لِلْعَرَبِ الْحَكْمُ** و غضب حق علیه
 ابی طالب بنایند و خلاف اخبار الهی **كُنْزُ الْكَلِمَةِ وَالْفُسُوقُ وَالْعَصِيانُ** بعمل آید و باید از فاطمی برآید
 پس از آیات اجمالی ضرر و باید آورد که با سید کثر مخالفت نماید خباثت شرح حدیث اهل سنت
 تکلیف ایشان میکنند و غالباً نظر با مثال این بجای صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیه شریف مری
 گفته فقه برنی ذلک شاید اگر در خطا طریقی خلجانی پیدا شود که افاده شریف مری در باره کسانی است
 بر روایات فقهیین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوئیم این هم هرگز برناظرین این اوراق
 مستحق خواهد شد زیرا که متفقاً اصول و آیات اساسیه بر صور خیالی ایشان در باره خلفا ثلثه تفسیق و ذور
 و مانند اوست خباثت سابقاً اتفاقاً که شش مع ذلک رسک اول واضح شده در این اوراق نیز نقد ضرر و
 بر زبان قلم حاکم گشته که سابق خلفا راشدین در کتب فقهیین مضبوط است و شیعه از قبول آن بدلیل غلبه
 و نقل جاریه نیست اگر خط انصاف در قرآن مجید اندک خور و تامل بکار بند آیات بنیاد بسیار خواهند یافت
 که اصل فقهیه برنی ندارد و روشک ایشان باقی می آید و کلمات الهیه لا اشاره این حرف
 بتقریر شریفی ترتیب بود و در او نیز داد انصاف شنی داده اند خباثت او کیا شریف کتابی که از جلد و تاریخ و فکر
 بر و آن پرداخته اند تیره که مختصالی که کنیم تا در چند سطر دیگر تقدیر خود را مثل خبر شریفی و در عنوان
 شود و آن که بود مطلع علیه که علم است نقل کند و دوم آنکه گفتار قبلیان را بکشد یعنی در محال ضیق علم اندازد
 اول از ان محل گفته که مستلزم تکرار آن نیست و لغز قبل محل چه مطلع بر لب غیر خواهد بود و مگر عالم با

و نامی را از آن محل قرار داده که اتفاق سلطان لازم می آید و سوال سایل خود میکنند زیرا که ظاهرش اخوت ابوذر
بود و باطنش کلفت مضروبند. اصل این اتفاق انتهی قریب اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات جمعیت
مجموعات شریعت متصرف بسیار و بعضی از آن بنیاد این تسویات نیز بر می نوازند و امام حسین
کمترین پس بعضی از آنها مقتضای ناعاقبت اندیشی چنان فاده فرمودند که مقصود آنست که اگر
ابوذر حال طلب سلطان گاه شود یعنی آید گوید که طلاق فلان منافق اند و پیر از دین ملت اند از بد بلا صحت سلطان
را بکشند انتهی درین صورت باید که اهل تبر و تاجی علمای شیعه که اتفاق و کفر اصحاب خود خصوصاً
انصاف ملازمین آن جناب سخن تمییز خویش گردانیده اند حکم این احادیث گشتنی باشند و ماول بکفر خویش
فتوئی بد و خون خود را بدین غایت پست بر انداخته و جودیه امامیه ز مثال این احادیث بد کا خویش را باثبات
رسانیده اند چنانچه اختصار الانام در رساله که در سنه کهنه از دو صد و چهل پنج بحری تبانی صوفیه نوشته
و انکار مشتمل است که هیچکس از متبحرین با سالکین مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر اصلاح
بعضی از عماید شفا الله طول بقائه و رفع تعطش بعضی از سرمد صوفیه قدرت سرار هم بر دیات قوم تکمیلش نمود
نموده که با نموده که با وصف قلت اوراق شعله منقلب این حضرات است که فریدی بران مقصود نباشد یعنی
قاضی در مجالس مصیبت سلی کار خود گواهی می دهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی بسیار و امید است
و شیع جعفری بی اختیار تصوف از محالات هم محتوی عبارات شیخ بهائی در کلمات شان آنکه بر
طریقت بر اصول اهل الحق کشف مسند وحدت وجود از ضروریات و هم منظوم بر او تالیست که در
ملا مجلسی در جرح و بازی صوفیه بکمال طاهر قمری زین قیم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خاجان شیعه
کلمات است که در رساله اوصاف تبانی صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر دو ضرر خرافات ملطاف
قمری و شیاع است که در باره تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر سائ
اکثری که تشیعین نامهای شان بحال تعظیم بر زبان می برند و مصنفات شان بر تصحیح عقاید اعمال
خویش بجان دل می خزند و هم متضمن آنست که منتهمای مرادوت مومن جالبی در تالیف شهاب

ثبات یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دایره تصوف و لعن و اوعامی کاذب که زنجار صوفی
 بنودند بلکه فقط سب و تحقیر صوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه نمی پنداشتند
 تا کارگاه مذاهب صوفیه که جاسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نما می دینوی و پربال
 طاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین را اینست حق را منطبع است بوسل این مقولات کاذب بر سر
 نگرد و او حال جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدایره مذکوره که نوم و قیظه آنها نزد او برآید نمود
 و قول بعد قبول تو به ایشان حقیقه نباشد لغت و معاد و دو سخن شش آنها همراه یزید و شمر و عبید الله
 با برادر و ایات اردبیلی در باب جبهه و الفصاحه از دعاوی باطله و غدر است که بدتر از گناه توان شمر
 و از نجاست که بوجه عدیده و نفوذ سدید که **تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ** که معجرات از است تمامی
 خرافاتش فقط جمیع اقوالش بدخل مقدمات اضمحیه با فحش طرق بر می نقلد که به الی غیر ذلک من
 لیکن چون اوراق محل این قال مقال نیست ایراد این فضول از باب فضول است بر ساله مذکور و الله
 نمودم و بجان فقیر خیابان مرتکز است که بواسطه بعضی از سرآمد صوفیه و هم بعضی از غایب ذکر حضرت
 خاص آل عبا که هم در تشریح دارند و هم با تصوف بلا خطه آن علی اخباری بعضی اوقات خیلی خور
 میباشند بحضرت مولف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شد بدینهم باقی مانده آنها را
 بر صل سخن بیروم و میگویم که فاضل زیند رانی و ملا باقر مجلسی اصغری جاره کار خیرین ندیدند که تسبیح
 و تاویل های دیگر مسلوک و مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که تفسیر کلامه ملاک است
 و آمده شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائکه سخن بسلیمان میگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته
 با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهى و سخافت و درین تاویل خود از کلام این
 بزرگان که بلفظ اللهم و لفظ اسکانی و رده اند کمالاً بخی علی طالع البحار و حیات القلوب و غیره و واضح
 پیدا است هرگز این سخن ساز و این ایات تمثیلی نمیشود چنانچه از ملا خطه حدیث جعفر ناسخ چشمه خاوری است
 و در تفسیر من الله شیخ فیما سبقت من تناقض بجا باقی است و چون حضرات ایامه امجاد در غلاف المفاخرین

بجای خویش باریب ثابت است دریافت شد که احادیث کلامیه و محدث بودن سلمان محض از
 له و بات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدعاها مخالفت میکردند مثل تقدیر
 یمنه گذار یمنه کار میشوند و کسب و دار البوار میرود آسفی کسی از کثرین خطایق روح پر فتوح طار مجلسی شاکر
 باجید است او کیا ایشان عرض نمیداد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب مرتبه کمتر است از آنکه بواسطه
 با و کلام فرماید پس بسیار از انبیاء که غالباً کلام او تعالی شنیدند از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم که غالباً کلام مقدس بواسطه فرشته گوش میفرمود فضل باشند و لا یقولن عاقل مع ذلک چون
 حضرت امیر باخضرون جناب میرزا ابواسطوخیریل امین پیام و سلام حضرت العالیین عیانارسد
 الهی با ایشان فایز گردود و هم بواسطه فرشته محادست و مکالمات سرانجام باید پس ختم نبوت کج راه
 داشته باشد مع انی الامانه من حیث فضل من النبوة کما و از انشال این مقامات عاقل بود
 می تواند فهمید که عبدالمذنب مبارک و منسین یهود و نصاری و شیعیان از ارباب سمعه و ریاضیه
 عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد و ضلالت تبلیغ الضوائی متعین و شید نموده که مقلدین ایشان
 هرگز بکشف حقیقت نمیتوانند بدو الا من فقه الله تعالی مثل الهارونی که مایح من دیباچه تبت
 الطوسی نگار کشیده که چون آن بیوهی شقی و کور باطن غوی چشم خود دید که سفیده صبح دین محمد
 از مشرق خلافت خلفای راشدین سیده و آوان فتوح و دولت شرف اسلام از هر طرف فرارسید
 طناب بر اوقات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو رخت از انواع مکاید و جیل
 برای شکست اسلام و فتح کفار ایام برانگیخت و سود بران مترتب شد که اخبار را ده فتنه انگیزی
 چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف آن کرده در لایس اسلام را زد و از مذہب یهود بحسب هر توبه بفضوح
 اختیار نمود باز موالات مرتضو ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود
 در باره یوشع و صی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد و برای حضرت امیر تجدد میدنود و اول کسی که
 قول نصریت است بلا فصل آن جناب زبان آورد و همین مفتری کذاب یهودی نه خراب است که

و نیز اول سیکه رسم تبر او را عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و احوال انصار ایشان ملائق تولا
 نیستند بلکه عادات ایشان از ضروریات است مخالفین حضرت امیر کافرانند و بهر از ایمان دارند
 همین ملعون ابد و مردود و سگ است و از اینجا است که بر اندیشه نمی دم و از طرف انان عالم شهر تمام است
 که در بعضی از خود از بهر و تقیاست فاضل ستر اباد تپاسی سلاف خود کمال سرور و غلبه و طبع
 خاطر این همه مطالب و کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بکشد و پیش
 در تحریر آن سبابت نماید فانظر الی عبارته و اشارته الی کشتی ذکر بعض اهل
 العلم ان عبد الله بن سبک کان یهودیا فاسلم و والی علیهم و کان یقول و هو علم یهود
 فی یوشع و صی موسی بالخلق فقال فی اسلامه بعد و قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم فی علی مثل ذلک فکان اول من شهور بالقول یقرض امامه علی علیه
 السلام و اظهر البراءة من أعدائه و کاشف محالفیه و اکثرهم فبنی ههنا قال من
 خلف الشیعة اصل التشیع و الرضی ما حوّد من اليهودیة انشعبت الامة حنابلة
 عنها و عکافا المسلمین فی یوم التناد فانک قد افاد و احاد اما دعای
 تعلق علم سلمان بسم اعظم من بسم اقری عظیم است بر ارفع شان سلمان بسمه بلکه بزرگ
 فخواهد شد وجه کثافت و خصا اصل می که از دستهای مدعیین مزید و لایر و خواهد رفت کتب ایشان موجود است
 روایای ائمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص حضرت معصومین است یا نه و بسیار از احادیث و دلالت بر آن
 دارد که اسم اعظم پس از یکی نیست قد بر قطع نظر از این همه حدیثی دیگر نیز نقیض عموم کور باید شنید که هرگاه
 جناب امیر را بر ابعیت طلب کردند و حقوق و راخص نمودند و آخر بنا بر این ضرورت نجاست و دست به عیب
 و راز فرمود و بعلب همان میگردد و بد که بوی صف نیستن اسم اعظم حرا و دست مخالفین خود و اذلیل کرده یک
 گرد و پیش نمیتواند که تار و بود خلافت را بر هم زند و خاصه بین غلامین را برساند انتهی بخش فانی الحیا
 و غیره من الاسفار من اوضح شد که اگر اسم اعظم را پیدا نیست حفظ ناموس را بیهت خصوص

جناب سیده النساء حضرت علی مرتضیٰ سبطت خلفا را باقی نمی گذاشت و سحرة با ظاهری میکرد
 بار خدا یا اگر گویند که سلمان را می اسم اعظم بعد از این سانحه و مخالفت مرتضیٰ حاصل شد چنانچه برادر
 ایشان صدیق کبریا سید ابی بعد از مخالفت خدا و رسول هجرت از مدینه قوت یان بدست آمد کما
 و برنجیدش فائده دیگر که هیچ و بنیاد مذہب قوم را میکند ترتیب یافت که اگر حدیث طویل الذیل
 را که در احادیث سابقه دارد کردم اصلی می بود و سبعا و سلمان بجهت لقیه امیر و عدم بذت
 با حلیه اول محال می نمود زیرا که حدیث مشارالیه برخلاف قواعد شریعت می نمود و در
 عقلا دلالت بر آن می کند که از خلفای ثلاثه بر ظلم و جور که صد و یابید بران صبر و سکوت باید کرد
 و در هر یک نباید کشید و قد تقران اهل البیت البصره یا فی البیت و قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
 الاول و الآخر محبت ترانکه با وصف تهاض و تمل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دستا
 طائفه مثل ملاطافه برقی غیر او کما یظهر من سالتی گویند که بنابر حسن اسم اعظم حدیث لو علم ابو ذر باقی قلب
 سلمان لقتله و در شده و منین کثرت خلق خلق جبرائیم که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
 باعث کشتن این بزرگ عدم المثال که خود جناب رسول تعالی عقده موافقتش با ابو ذر غفاری است
 و مراعات حق او را ندیده ابو ذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و آنچه گفته که ابو ذر بر علوم مرتضی
 که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاع شکم مبارکش گردیده کما روی شیخ المشایخ فی علاقه و هذا عباد الله
 الحدیث قال امیر المؤمنین و اما کذا بطنی فان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علم علی
 بابا من العلم ففتح ذلک الباب الفبا کما نزل حم فی بطنی فنحن عن ضلوعی و فونی بیت
 و الا از حسیه الله زیاده و ثواب اسم در گذشته در اوقات کسی از اهل بیت زنده نیکند نیست و عجب نیست
 مخالفت این بزرگان را طاعت مرتضیٰ شاید غنی بجهت سوز و اسرار است اسم اعظم با
 و غایت استعجاب از نیست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جبل و حصین اجضت
 المؤمنین نبود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال الامام حرارا و مقتضی اسرار و سوز

امامت نیست مگر همین قیل و قال و قتل و قتل در او یقین کی باو بگیری پس چرا نم که اکنون
 حضرات رضیه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدخواهند گفت و در ایشان خواهند
 و ابوذر و سلمان ازین عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد غیر بد علم و عقل صحابه و پیغمبر را علاوه
 مطالع حدیثیکه در سابق کتاب منج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه هر که صاحب
 عباد نبودند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقدس مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقدار و از توجیه شریف مر
 که حالش در سابق بوضوح انجاسید و نظام است که در حدیث شریف بود و باید سلمان ابوذر قتل هر که
 در سبب حجت قال فلا یجوز مع هذا العلم ان یعقدا ان الرسول لیس هادیا کما هو
 منهما کو اطلع علی ما فی قلبه صیاحیه لقتله و هنوز بنظر کسی نیامده که احد از محمد بن ابی قحطیه
 با نیمی شده باشد که مقدار و ابوذر هم هم عظم را می بینند پس تا آنکه هر که بر صورت خیالیه ملاطافه می نمود
 چگونه برین توجیه مخفی یعنی حصول علم عظم برای سلمان محمول تواند شد که در اخبار موعود و غیره منقردی
 در و باید فان الدرایه خیر من الروایه اما حدیث عامیته او معلوم اولین آخرین
 پس مراد از ان علم حضرات انبیاء را نمیبینید البتین با با حفظ علم آنحضرت و سایر یونین علم رضی
 ای تقدیر لازم می آید که سلمان خارج مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و معصومین و پیغمبر
 ای که انحصار جناب بر تصور در هم شود زیرا که فقط علوم جناب میر که آثارش ظاهر بر اصول امامیه بود
 نمود و از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقباس نور و علوم بر اصول موعود ایشان
 از حضرات امامیه با خصوص حضرت میر نموده اند و جو مقدس آنها تجلی ذات ایشان بوده چنانچه و اما
 صدوق و دیگر اکابر امامیه معانی الاخبار و امامی خیر ان رضی عنهما واقع شده اند فاطمات علیهما
 جمیعاً و بر نیده انصاف نقل میکنند از آنکه اهل بیت علیهم السلام در اوایل ارجحیت برین معنی
 ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر بود و مراد از اول انست
 و مقصود از آخر حضرت امیر المومنین حدیث دیگر در منج المقال بحث کرده اند و از فضل ایشان و از

شسته قال کاشکافی که اسلام رحل منک افکار الناس کما ان افکارهم بسلطان
 الفکر است و ظاهر حدیث که متبادر علی الاطلاق مقتضی نسبت ترجیح او بر جمیع افراد است محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم و این جامعیت علوم مقتضی آن بود که آثار صوری هم برای سلمان فاضل
 می شد عجبکه دعوی این محبت در باره سلمان مذکور نمایند و به ترتیب آثار در باب حضرت سید قائل
 باشند پس کو حضرت زینب بن جوف و تفسیر که از ادبیات مذکور است بر زبان نیارند بگرد
 حقیقت یفرخ حوصلی سلمان فارسی بنفید بنو صلی الله علیه و آله و سلم و تنگ حوصله جناب تصور
 معارف و قائل اند که فقط تعلیم کجای علم باعث انتفاع لطن واقع شد بخلاف سلمان که مجمع علم اولی
 بود و جمله الآن حکماکان معبر از حال و طر فیه تر آنکه از حدیث علت کبر لطن شریف مرقنوی صاحب
 سید است که حضرت امیر فطره از رویا و بانی از علوم سید یا حاصل شد ابو جعفر کلینی امام الحدیث شیعه
 بانی در کافی بر وایت ز راه که اصل ملو دة فتنه و فساد و بدعت احداث در وقت خویش است
 ملعونیت او قبل ازین از کتب معتبره امامیه قلمی شده و هم بر وایت دیگران از ملین و مفسر منقده کرده
 امیر المومنین بر علم سید المرسلین بود و هر دو نصف هم گویند و العیاذة الله عنکم
 فلا یغفل باب ان الله عز وجل جعلکم لیس فی علمکم لیس عیلة الا امره ان یعلمه امر لیس
 المؤمنین و انه کان شریکة فی العلم و در غیاب حدیث و در بر وایت ز راه که کفای
 عن ابی جعفر قال نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بر ما نلتین من الجنة فاعطاهما ایاها فاكل واحدا و کسرا لآخر یوصفین فاعطی علیهما
 نصفها فقال یا علی اما ما ناکه الا کولی لکی اکاها فالنبوة کسرت فیها کسری و اما لآخر
 فهو العلم فانت شریک فیها و اگر زینب بن جویا ط خاص نام لا اقل که حدیث فضا کم علی
 الی غیر ذلک الاحادیث بعد و در مثال این مناقب سلمان فارسی و دعوی آنکه احدی اسلام
 افتد از وی بوجو نیاده بلا شکر و بدون معاینه بنی نماند تا انحصار اصل ایمه لایحقین که کمتر از مرتبه

جناب میرزا الشیخین بودند چهره آندم برینکه او از جهت عدم عصمت مفضول باشد
 و جایش محض بر آید که او از جمله اهل بیت است این صغیر قیاس قیاس باید کرد و کبری نکره که چنین باشد
 معصوم است بقوله تعا و تطهروکم تطهیرا کافی کتبهم الحکامیه التي صنفها اکابر الامامیه پس خاصه عصمت
 هم از دست و برین قدر مقصود نیست زیرا که خود علمای شیعه در صد و اثبات عصمت نه اند نور الهدی
 شهید ثالث در مجالس ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحیدین محمد بن ابی العری که مانند جمعی از علمای
 خود او از شیعه شمرده شد لال عصمت همان کمال طبع و طریقه و صفات نفس نقل کرده که لکن کان
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَبْدًا مُخَضَّأً فِي خَاصَّةٍ قَدْ طَهَّرَهُ اللَّهُ تَعَالَى
 أَهْلَ بَيْتِهِ طَهْرًا وَادَّهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَكَفَّلَ مَا شِئْنَهُمْ فَإِنَّ الرِّجْسَ هُوَ الْقَذَرُ
 عِنْدَ الْعَرَبِ عَلَى مَا حَكَاهُ الْفَرَاءُ قَالَ تَعَالَى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَلَا يُضَافُ إِلَيْهِمْ إِلَّا مَطْهُرٌ لَا بَدَانَ تَكُونُ ذَلِكَ فَالْإِضَافَةُ
 إِلَيْهِمْ هِيَ الَّذِي يَشْبَهُهُمْ فَمَا يُضَيِّفُونَ إِلَى أَنْفُسِهِمْ لَا مَنْ لَهُ حُكْمُ الطَّهَارَةِ وَالْإِضَافَةُ
 هَذَا شَهَادَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِسَلَمَانَ الْفَارِسِيِّ بِالطَّهَارَةِ وَالْحِفْظُ
 الْأَخْيَرُ وَالْعَصْمَةُ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلَامًا أَهْلَ الْبَيْتِ
 سَلَامًا اللَّهُ لَكُمْ بِالطَّيْرِ وَهَارِبِ الرِّجْسِ عَنْهُمْ وَإِذَا كَانَ الْإِضَافَةُ إِلَيْهِمْ إِلَّا مَطْهُرٌ مَقْدَرٌ
 وَحَصَلَتْ لَهُ الْعِنَايَةُ أَلَا هِيَ تَجْعَلُ الْإِضَافَةَ فَمَا ظَنُّكَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَنَفْسُهُمْ
 فِيهِمْ الْمَطْهُرُونَ بَلْ عَيْنُ الطَّهَارَةِ (شَقِي) نَا كَمَا شَرَحْنَا قَضَى تَهَاتُ مَقَالَتِ شَيْخِ بَعْدَ تَوَانِ
 که یکجا قابل عصمت سلمان میشوند و بجای دیگر روایات احداث و مخالفات و با جناب انصوحی
 الاتصال و اروی نمایند و بر اهل حق ریشخند میکنند و با آنکه هر گام نیز بر سر و دگر بعد غرور و معان
 معلوم شود که بر اصول امامیه قائلان ماست شیوه کس بدیشد زیرا که حکم احادیث کافی با عتراض صاحب
 شافعی که استغفر الله تعالی هر که از اهل بیت اوصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی ضرورت که ضمیمه می‌انداختن نماید و بامامت شش عشره قائل شوند و حال آنکه بر اصول ایشان
 مستبعد نیست مگر باید نمیکنی که باظهار امام اعظم علی و غیر او امامت نبرده امام در نسخه سلیم که آدم و اصل
 بر اصول است کما سبق تقریر یافته و لیکن شکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب
 از احادیث معتبره امامیه خواجه غفر رب غواهی داشت انشاء الله تعالی نبراسید و این است که بدایره است
 و خل شود بلکه اگر شکر که بر نیارند و بصفتی همین وقت سناطه جمیع نکند نظر باخچه در حق که بدست
 می‌نمایند زیاده تر توسیع دایره مذکور قائل شوند و سیحی حدیث الایمه فی باب لهره انشاء الله المستعان
 لیکن بن علی بن الحسین اصول بن بزرگان بلایب بشرک کافر است معاذ الله من کک خناخچه از مطا
 شانی و بجایز نظر محلی بخانه حدیث قال هو لفره ان من لک تعرف اها که زمانه و اتبع الطبع
 مشرک لیکن بحسب حقیقه و در بجا محلی کتب صدوق ششم روایت که زید وقت ولایت امام باقر
 است بجا امامت خویش کرد و گفت که پیروی من مجتبی کن بامامت من بدیده پس حال است که
 مرتبه و صایت امامت او مقرر شود اگر چه برای که به سببین لمجاظ وصف عنوانی نزد خرافا
 ممکن باشد لاجل لاقوه الا بانه امام دعوی من معنی که در هر دو حیث ختم هر دو
 فامور اسلام رسانی آدمی شد پس بطالب بطلان است و محتاج به تنبیه نیست چه جابا
 دلیل بر مان ملاحظه این حدیث بر اصول مذهب امامیه ظاهر ثانی خصه در جگر می شکند که برای
 حضرت امیر کبیر سید الوصیین سند المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث محکم صحیح و دکت می در باره
 بر آیه ورود پوشد بلکه حق استناد او بنوم حضرت جبرئیل ثابت باشد صدایم امر بن سلام و پیام
 نشود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه از ان مراتب جانب پروردگار را مود اسلام رسانید سلطان
 فارسی باشد و قید الوف از لوازم صاب برانی ملائقی اصغرها مستفا و میگردد کافر فی المسک الاول
 پاخذ ایا که چون حضرت جبرئیل نه بر روی بلاد مطهره جناب امیر مجتبی و ذابا استبداد و انتباه میسر
 و در مورد سراسر میسازند حاجتی توسط انبیا باقی نمانده بود و ابار و ایت سلمان من اهل

اهل البیت اوسن اهل البیت پس اگر حقیقتش مرا گیرند مقام کمال استغراب است
 و استعجاب زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ائمّه منین بوشن نص قرآنی و وفاء خلاص و بخت
 بخت خصوصاً در باره شهبه طفا ز اول تا باخر کمالا بخی علی من تتبع افادات اکبر و المجلسی الکاشانی
 تا آنکه برایت نشان حال و صایا و کسب طمان کر بلا بود و خطاب الی بالذات باشد و در جایکه آیت طمیر
 وارد است تعلقی دارد بالیقین خارج از اهل بیت باشد و در غل کردن جناب سیده النساء بضعه سید
 الانبیاء و زمره مقدس اهل بیت هنوز زیب شک پیرامون اهل بیت گرد و موجوسی تشبیهی
 گوشت پوست و بلکه عام بد نشاند تها می دراز از لوازم و عوارض آن بد نشاند و نمایافته باشد
 کما قال الخلفون حق الخلفاء الراشدين بعد از اسلام زمره نرین شاهد شیر فیه که در فضیلت
 و اکملیت تواند بود محروم مانده و زبان تها خربصت شریفی می رسیده و آخر الامر بمقتضا بقیه معنی خود
 کمال شئی بر جع الی اصله بمجود فوات سید کائنات ترد می در باره حضرت امیر بهر سانیده و وقت معهود
 سرهم نه تراشیده باشد کما تفصیل در زمره قاده اهل بیت و غلبان شد فاجبه و لایا اولی الانبیا
 و نولوا ان هذا شی عجا لیا دعوی اهل بیت با خطه کافی بل می رسند و کافی و اما دعوی ثانی پس کلام صایا
 شانی روشن میگردد و حقیقت قال فی الحج فی الرابع و الخمسین من النامین الماکه ان اهل بیت
 کل نبی اوصیاءه و علی هذا میگویند ان یکون دخول فاطمه فی اهل بیت با عینا
 آنها و سبیل و صایه اهل البیت کما صریح فی توضیح آیه سوره الاحزاب اولوا الاحرار
 بعضهم اولی بعض فی شرح اول السابق و میگویند ان لا یکون دخلة فی اهل البیت
 یعنی در حدیث پنجاه و چهارم از باب جد و شتم خواهد آمد که اهل بیت هر نبی خلفا و امی باشند و چون جناب
 سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس این اعتبار که ما در ائمّه اطهار است و سبیل صی بودن و صایا
 ممکن است که او را زمره اهل بیت بگفت کنجایم و ممکن است که در اهل بیت داخل باشد از نبی خلاصه
 عاقل نیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صایا فی بایر و لفظ امکان حکم شریک فاطمه

و آنست حقیقه اشعار بر آن میکنند که او خالی و درین زمره از محالات است کما اشترنا الیه فی تلخیص مقالہ زیر که
 حکم حدیثی که بودن شخص از اهل بیت مذکور و صابت و خلافت است و این فرع و کورت است پس علم
 باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود و او بلا واسطه است که بعد از این خراسیها بنویسد
 اما سید دعوی فرموده که اهل بیت در سر باشد عجب نیست که آنچه علمای اهل حق در باره تطبیق احادیث
 و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آن را از باب ضحاک است پذیرند و ازین مقامات بخاطر مخاطب میسر
 مرنموده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند و در خارج او از هر چه
 اهل بیت میگویند محض برای ترتیب مقامات مطاعن مذکور خلفای راشدین است اللهم اهدنا صراطک
 المستقیم سعاد الله که احدی از ائمه مجتهدین کلام مخفی که باعث خراج اصل الاصول ایشان از اهل بیت
 باشد حکم نواند شد که اهل بیت هر بنی فقط خلفای معنی می باشند زیرا که قرآن مجید باین معنی مطلق است
 که از واج انبیاء علیهم السلام در اهل بیت شایسته است اوله و آله و ائمه ما قال الله تعالی فی کتابه
 المجید حکایه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انکم المقرین جئن خا طبا سناة زوج ابراهیم الخلیل
 علیه السلام تعجبین من امر الله رحمة الله ویرکانه علیکم اهل البیت را که
 جمیع کتب مجتهدین پس معلوم شد که بر این معنی اموات المؤمنین و بیضه سید کائنات اینهمه خرافات را بآن
 طبعین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شوق اول بوده و اگر مقصود از یحیی و یونس
 بعد نیست که سنان از خواص شیخ اهل بیت است و طیف از لطیف شیخ ائمه چهارچهره است و صبا
 بصائر الدریات از حضرت امام صادق (ع) است که ساجی الشارعه تعالی یا گویند بعد او درین
 حدیث از آن جناب است که در حق کرب از امام صادق علیه السلام در تہذیب طوسی مروی است ان علیا
 قال لما کفی من اهل البیت پسین تقدیر علمای طائفة جمیعین من الف مرار و المتباخرین
 که در پی ذکر خصال حضرت سلمان فارسی هستند و میخوانند که او را بوسیله حدیث مذکور
 برین رسانند کما اشترنا الیه الاحماله از حمقا و سقا و محدود خواهند شد بلکه در سلسلہ مجاہدین

و آنست حقیقه اشعار بر آن میکنند که او خالی و درین زمره از محالات است کما اشترنا الیه فی تلخیص مقالہ زیر که
 حکم حدیثی که بودن شخص از اهل بیت مذکور و صابت و خلافت است و این فرع و کورت است پس علم
 باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود و او بلا واسطه است که بعد از این خراسیها بنویسد
 اما سید دعوی فرموده که اهل بیت در سر باشد عجب نیست که آنچه علمای اهل حق در باره تطبیق احادیث
 و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آن را از باب ضحاک است پذیرند و ازین مقامات بخاطر مخاطب میسر
 مرنموده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند و در خارج او از هر چه
 اهل بیت میگویند محض برای ترتیب مقامات مطاعن مذکور خلفای راشدین است اللهم اهدنا صراطک
 المستقیم سعاد الله که احدی از ائمه مجتهدین کلام مخفی که باعث خراج اصل الاصول ایشان از اهل بیت
 باشد حکم نواند شد که اهل بیت هر بنی فقط خلفای معنی می باشند زیرا که قرآن مجید باین معنی مطلق است
 که از واج انبیاء علیهم السلام در اهل بیت شایسته است اوله و آله و ائمه ما قال الله تعالی فی کتابه
 المجید حکایه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انکم المقرین جئن خا طبا سناة زوج ابراهیم الخلیل
 علیه السلام تعجبین من امر الله رحمة الله ویرکانه علیکم اهل البیت را که
 جمیع کتب مجتهدین پس معلوم شد که بر این معنی اموات المؤمنین و بیضه سید کائنات اینهمه خرافات را بآن
 طبعین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شوق اول بوده و اگر مقصود از یحیی و یونس
 بعد نیست که سنان از خواص شیخ اهل بیت است و طیف از لطیف شیخ ائمه چهارچهره است و صبا
 بصائر الدریات از حضرت امام صادق (ع) است که ساجی الشارعه تعالی یا گویند بعد او درین
 حدیث از آن جناب است که در حق کرب از امام صادق علیه السلام در تہذیب طوسی مروی است ان علیا
 قال لما کفی من اهل البیت پسین تقدیر علمای طائفة جمیعین من الف مرار و المتباخرین
 که در پی ذکر خصال حضرت سلمان فارسی هستند و میخوانند که او را بوسیله حدیث مذکور
 برین رسانند کما اشترنا الیه الاحماله از حمقا و سقا و محدود خواهند شد بلکه در سلسلہ مجاہدین

مسلك خوانند که دید زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان منزعج می آید و بر صحت
 او درین مرابقی غنی ماند و معنی ثانی بحدی بتزل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
 شریک شده اند پس فضایل بر ذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت که دم بر ذکر
 حدیثیکه دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حاش از اصول شیعه مفصل درین مسلك شنید نیز
 مقدمه اهل بیت دارد پس آنکه در امین بن افراس جاسع خویش و شیخ ابوعلی لمبسی در بحار لم اخلاق
 مرسله و سند آن روایت کرده اند و اللفظ للثنا و کمال المحمدي علی من نظر الی عین
 الحیات للفاضل المجتبی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل الحسن هـ
 الاوراق من وصیة رسول الله صلى الله عليه واله سلم کربی خیر الغفاری الی احب
 هـ الشیخ المهدی الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقرئ الرازی و الشیخ الاجل الحسن بن
 الحسن بن الحسن بن بابویه إجازة فلا اقل علينا الشیخ الاجل ابی جعفر محمد بن الحسن
 الطوسی و اخبرنی بذلك الشیخ العالم الحسن بن الفتح الوراق الجرجانی و مشی هذا الرضا
 علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابو عبد الله الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ
 ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطهر الشیبانی
 قال حدثنا ابو الحسن رجاء بن یحیی الكاتب سنة اربع عشرة و ثلثمائة و فيها مائة
 قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن بن احمد بن الفضل
 بن سیار عن هب بن عبد الله قال حدثنی ابو حنیفة بن ابی الاسود الداعی عن ابی الاسود
 قال قدمت الریدة فدخلت علی ابی ذر جنداب بن جنداب رضى الله عنه فحدثنی ان
 قال دخلت ذات یوم فی صدر نهارة علی رسول الله صلى الله عليه واله سلم و مشی
 فلم أر فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله صلى الله عليه واله سلم و علیا علیه
 السلام الی جریته فاعتمت خلق المسجد فقلت یا رسول الله یا ابی انت و

اُمّی اَوْ صَنَعَتْ بِنَفْسِی لِلّٰهِ بِمَا قَالَتْ لَكُمْ وَاَكْرَمَ بِكُمْ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰتٰكُم مِّنْ اَهْلِ
 الْكِتَابِ لَیْ اِخْرَجَهُمْ مِنْ دِلْفِظِهِ اَمَّا حَدِیثُ عَلَوٰی كَه طَبَقَتِ الشَّیْخَانِیَّ
 اَخْرَجَهُ مِنْ صَوْتِکُمْ اَوْ اَزَانِ غَبِیْتُ عَدَمَ اَخْلَاطِ خَمِیْرِ نَوَاصِبِ شِدِّ مَسْبُوقِ الْكُفْرِ تَوْبُوْنِ خَانِجِ حَدِیثِ
 شَيْخِ الْمَشَلِیْخِ ابُو جَعْفَرٍ قُمِیْ اَزْ اَمَامِ كَاظِمٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ سِرَّ اَنْتَ سَتَعْرِفُ مَحْصَلَهُ اَشَاءُ اللّٰهُ لَآ اَمْنٰی لَهُ
 مَعَ ذٰلِكَ صَدْرُ خِلَافَتِ مَرْتَضَا اَوْ دَعَا كِهْ تَوَاضَعُ مَرْتَضَا سَیِّدِ رَهْمَتِ مَرَّا اَوْ جَعْفَرِیْ اَزْ دَهْ بَنِیْ كِهْ دَرِ سَلَكِ اِلَیْ
 ذِیْلِ حَدِیثِ طَبَقَتِ تَفْصِیْلِ تَامِ كِهْ كَذِبَتْ كِهْ اَحْوَاطِیْتُ حُجُبِ عَصَمَتِ اَمَّا نَدِیْ عَصَمَتِ اَمَّا دُجُوبِ عَصَمَتِ
 بِهَیْئَتِ كِهْ اَرِطِیْتُ بِاَكِیْ وَبَاكِیْ رَهْمَتِ اَنْدَكِ اَزْ عَلَیْمِیْنَ بِهَیْئَتِ رَهْمَتِ اَوَّلِ اَقْعِ نَشْدِ وَاكْرَمِ
 مَعْنٰی حَدِیثِ تَحْرِیْ بِكَابِرِ وَحَدِیثِ اَمَامِ صَادِقِ اَزْ اَبْصَارِ الدَّرَجَاتِ تَقْلُ فَرَاغِ كِهْ مَوْلَانِ اِلَیْ طَرِیْقِ مَقْصُورِ
 فَضْلِ بِنِ عَیْسٰی اَبِیْ اَمَّا كِهْ مَنِ بِمَرَّهْ بِدَرْ خُودِ شَرَفِ خُصُوصِ بَابِ اَمَامِ صَادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ دَرِ یَقِیْمِ دَرْ مَرِّ
 اَوَّلِ بُو سَیِّدِ وَكَلَفَتْ كِهْ دَرِ بَارِ وَحَدِیثِ بُو یَحْیٰی سَلَامَانَ اِلَیْ اَبِیْ جَعْفَرِیْ فَرَمُودِ صَوْتِ اَمَامِ اَسْلَمِ
 اَزْ اَوْلَادِ عَبْدِ الْمَطْلُبِ اَمَّا كِهْ اَوْرَادِ اِلَیْ اَبِیْ فَرَمُودِ خُصْرِ اَرشَادِ مَوْكِهْ اَوْرَادِ اِلَیْ اَبِیْ اَمَّا كِهْ اَبِیْ
 اَوْلَادِ اَبِیْ وَبَارِ بَیْ حَوَاطِیْتُ وَازْ فَرَمِ اِنْ یَكُنَّ عَاجِزِیْنَ فَرَمُودِ مَقْصُودِ حَدِیثِ نَدِیْمِیْنَ دَرِ یَقِیْمِ
 اَزْ دَوْلَتِ خَمِیْرِ اَزْ عَلَیْمِیْنَ سَیِّدِ اَكْرَمِ خَمِیْرِ شَعِیْرِ اَكْرَمِ اَزْ اَنْ بَكِیْ رَجَبِیْنَ یَا مَعْنٰی اَزْ اِلَیْ عِبَتِ اَنْ اِلَیْ اَخْرَجَتْ
 لَخْصَا تَبِیْ عَوٰی رَفَتْ مَنَازِلِ عَظَمَتِ مَرَاتِبِ طَهَارَتِ وَحَصِیْمَتِ سَلَامَانَ بِكَلِمَةِ اَلَا اِنْ رَمَاهُ اِلَیْ حَوَاطِیْتُ
 حَصِیْمَتِ اَمَّا اَزْ اَبِیْ صَوْرَتِ خُودِ اَبِیْ سَیِّدِ اَمَّا كِهْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ
 جَارِیْ اَبِیْ دَرِ صَدْرِ رَحْمَتِ اَوْرَادِ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ سَلَامَانَ خَمِیْرِ خُودِ اَبِیْ دَرِ اَصُولِ حَضَرَاتِ اَمَامِیْنَ عَدِیْمِ
 غَدَابِ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ
 اَبِیْ طَبَقَتِ شَعِیْرِ اَبِیْ طَبَقَتِ نَوْصَبِیْنَ بِكَلِمَةِ مَحْطُوطِ شَدِّ وَبَرِ مَحْطُوطِ خُرَاقَتِ خُوشِیْنَ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ
 اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ
 جَلَالِ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ اَمَّا اَحْوَاطِیْتُ اَبِیْ

گرفتار آید حکایاتی عجیب و غریب در کتب ظاهر و باطن و انوار و کتب کجایتی از ان
 بر اعانت و بی عانت ایجاز سادت بنمایم حکایت لطیف امیرزاده اشیدم که بفرید حسن جمال و لطافت
 و اعتدال انصاف است چنانکه گفته اند شمع مگر ملائکه بر آسمان گزینش بر بحسن طاعت او بر زمین نخواهد بود
 اتفاقاً یکی او باشد و هوای وصالش در کس تشنگی و در جگر افتاد و آنرا دلیل و اطراف النهار یک
 از دیده میر خجسته خاک حسرت بیشتر بخت و چند آنکه وسیله کار می جست نمی یافت هیچ تدبیری
 مفید مدعای او افتاد و قصار او در عین یاس یکی از دوستان صداقت اساس نقش که اگر نام فلان را
 و طیفه کنی در روز باری ساری بر آید کامست که ظایر اخراج از لقیه امکان است آسان کرد و انقضای نشانی
 که آن جن شمر شد و گفت که من بر سبک ره که در پی جلالی و خوبصورتی مثل عقیقه باشد مثل می شود باید که
 مراد نظر محبوب و جلوه دمی چون قعطش تمام بخردن من را بهر سبک تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از غبار
 آید و کامل بخوبی جوهر گرفته شود انقضای آن بیدل حلقه رسی بگردن آن بهر حکم بسته و سر رسن است
 گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بجز و نظاره آه و دل از دست او این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
 پرستار آن موالی خویش را با آنک نزد که از جانی خویش محبت خود در تحش و دید تا آنکه خلوتی خالی از
 اغیار بهر سید و دوست صاحب بهر بختی مدعا رنگین گردید شمع گل از غنچه خندید و در سفسفه به سخن بدین
 که در پاره چون گفته شد و راوی گوید که چون نام اختیار آهوی غفای نماید این غزال عفا و کمال
 شادمانی هوی گوی خود خرمید هرگاه قرب یافت و داد او بهو شکل سر و ریش و رازی در آمد و فریاد برآورد
 که ای حاشا عقل را بدانی سید این مانع عجیب به بیند که فاسقی بد که با این نازنین بسجست شود و جلوه این
 با این تپتی گردن من بکناه افند غریب و از خلق برخاست نهره قاه قاه ایشان افکاک اطلس سید با جمله حد
 طینت خصائل به در باره عصمت و با تعلق به از دست میر و یا اختصاص حضرت با آن اطلالی
 اصل شود فاختاروا الله ما شئتم فاما عاشرا لتشیعین و ان سمعتموهن وعظمن و تذکری
 یا ایات الله تعالی و احادیث رسول الله بکمال الدجی نور الهدی فعلمکم باتباعکم علیکم

الطاهرين والقيس بن ابي ابيال كريمة الصادقين والخلفاء الراشدين فان ذلك هو الفناء
 السليم ولا يميلوا الى امر يخلف عنهم مقصرون غير محققين محدثين غير محدثين فانه
 هو الخلد النابئ اما قضيه شتياق حبه عشق و عاشق و باحضرت سليمان
 بن مقام حبه و حبه است که آيا اين شوق که حبه را نسبت سليمان فارسی و او در زمان نبوی بود
 باو قیام او و ترک احداث و ابتداء و مصدر تفصیر و حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 شد و سر بر تنی خلفا بکار برد چنانکه دلتی و درین وان عشق سلمان بنجت زیاده تر بود یا بالعکس نیز
 در حیرتم که مراد ازین حبه با غمهای قوم نموده و عادت است چنانچه باحقا و با بودید و اعتقاد و اید و از حبه
 آدم علیه السلام با عباد و دنیا مراد است اگر چه جمعی از امامیه در نیاب توفیق کنند کافی منج السد او
 بسیار از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل یان بخراعی اعمال خوش
 در عالم آخرت در آن داخل خواهند شد کافی بخار الجلسی غیره با مقصود ازین حبه توفیق برین التواویل
 اعرف خواهد بود و علامه مقصود واضح حدیث شتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول است
 شتیاق تراست نص صریح درین است که او هم اسرار خصائص جناب ابی البرکات بنی قیام نموده زیرا که
 لفظ بعد بقرینات مواف رساله در بعدیت متصده حقیقت واقع شده و بر ظاهر است که مقصود حقیقت
 نیز همین است همان است که تا کار از اصل براید صیرورت بسوی فرع روان باشد و کفی شهید علی
 بطا زاده احمد که حدیث صریح محکم بحال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت است و او به
 ملک الموت پس آن نیز آدم خصائص شریع است بحال مقتد عین محمد بن است که بر ملاک
 مقربین و ملا اعلی خصوص ملک الموت فالنص الارواح حکم فرماید از عقل و دانش و در وجه است و خفت
 رای بر نیز و کایست بهر بنا با ملاک مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته و در غیرهم سلمان را چه
 یا را باشد که یا غیرت گمان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه حکمرانی کمال انجفی علی الافا
 و الا که متوجه نشود که این کلمات قسم احتمالات خطی است و با حاد و شایسته نبوی مکتوب

وَاللَّهُ يَنْظُرُ إِلَى الْعُلُوفِ فَظَنَّا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا يَأْتِي عَلَيْهِ الْعَدُوُّ وَالْحَسَنُ
 يَقُولُ مَلِكُ الْمَوْتِ كَيْفَ أَرَفَ بِمَنْ ذَلِكَ نَوَابَهُ وَهَذَا مُحَمَّدٌ أَعْرَضَ زَوَارِكُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمَوْتَ عَقِبَةً لَا يَصِلُ إِلَى تِلْكَ الْجَنَّةِ إِلَّا مَنْ قَطَعَهَا لَمَا تَنَاوَلَتْ وَجْهَهُ
 وَلَكِنْ يُخَادِرُكَ وَمُحَمَّدٌ هَذَا اسْمُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَبِسْمِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَوْلِيَايَاهُ الَّذِينَ
 أَذْنَبُوا الْمَوْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ يَقُولُ مُحَمَّدٌ يَا مَلِكُ الْمَوْتِ حَمَّاكَ أَخَانَا قَدْ سَلَّمْنَاكَ إِلَيْكَ
 فَاسْتَوْصِرْ بِالْخَيْرِ نَمِيزْ تَفْعُ هُوَ مَعَهُ الْوَضْءُ الْخَيْرُ وَقَدْ كَسَفَ فُضْ الْعَطَاءُ وَالْحَجَّ
 لَعَنَ ذَلِكَ الْمَوْتَ الْعَجَلِيلَ فَرَأَاهُمُ الْمُؤْمِنُونَ هُنَاكَ بَعْدَ مَا كَانُوا حَوْلَ فِرَاشِهِ يَقُولُ يَا مَلِكُ
 الْمَوْتِ الْوَحَا الْوَحَا تَنَاوَلْتُ رُوحِي وَكُلْتُ نَفْسَهَا هُنَا فَلَا صَبْرِي عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَعْرَضَ وَ
 الْحَقُّ فِيهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَنَاوَلُ مَلِكُ الْمَوْتِ رُوحَهُ وَيَسْلُهَا كَمَا يَسْلُ الشَّعْرَ الَّذِي يَقُولُ
 كُنْتُمْ تَرَوْنَ أَنَّهُ فِي شِدَّةٍ فَلَيْسَ هُوَ فِي شِدَّةٍ بَلْ هُوَ فِي رَخَاءٍ وَلَذَّةٍ إِلَى الْخِرَافَةِ
 يَطْوِيهِ وَيُفْسِرُ مَسْعُوعِي زَعْبِ الرَّحِيمِ رَأَيْتَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَحَدُكُمْ
 حِينَ يَبْلُغُ نَفْسَهُ هُنَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ مَلِكُ الْمَوْتِ يَقُولُ مَا كُنْتَ تَرْجُو أَفَقَدْ أُعْطِيَتْ
 وَأَمَا كُنْتَ تَخَافُهُ أَمَنْتَ مِنْهُ وَيُفْتَحُ لَهُ بَابُ الْمَنْزِلِ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُقَالُ لَهُ الظُّرُّ
 الْمُسْكِيكَ وَالظُّرُّ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى الْحَسَنِ وَ
 الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَفَعَا ذَلِكَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ هُمُ الْبَشَرُ
 فِي الْحَقِّ الَّذِي نَبَأَ فِي الْآخِرَةِ وَمَحَسِّنُ رَوَايَاتِ زَحَّاسَنَ بَرٍّ كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ أَوْطَاعَهُ
 دَعَوَتْ قَطْلَ الْقَطَابِ يَا مِيْنِزْ مَوِيدِ ابْنِ مَدْعَارِ سَتِ مَوْرَ تَصَانِيفِ مَامِ عَظِيمِ طَوِيلِ رِجْلِ
 نَهَاتِ مَرُوسِتِ قَالَ قُلْتُ يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قِصْرِ رُوحِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ إِذَا تَاهَا مَلِكُ الْمَوْتِ يَقْضِ
 جَنَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ مَا كُ الْمَوْتِ يَا وَلِيَّ اللَّهِ لَا تَجْزَعْ فَوَالَّذِي بَعَثَ

حَسْبُكَ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمُ کَمَا اَبْرَکَکَ وَاشْفَقَ عَلَیْکَ مِنْ قَالِی
 رَحِمَہُ لَوْ حَضَرَکَ اَفْتَحَ عَیْنِیْکَ فَاَنْظُرْ قَالَ وَمِثْلُ لَہٗ رَسُوْلُ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ
 وَاٰلِہٖ وَسَلَّمُ وَاَمَّا الْمَوْتُ مِیْنِیْنِ وَفَاطَلَمَ وَالْحَسَنُ الْحَسَنِ وَالْاَمَلُ مَہْمَہٗ مِنْ ذُرِّیَّتِہُمْ
 عَلَیْہُمْ السَّلَامُ اِلَى اٰخِرِ الْحَدِیْثِ ہر گاہ جناب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وایمہ ہدیہ متقدما
 پیران جاوید کے تشیید و ازالہ خوف ملک الموت برالین تجھے تشرف لے رند و خود حضرت قاضی الارواح
 و دیگر ملکہ مقربین شہادت دہند و گویند کہ امر و امید بستہ تو برآمد و خوفیکہ در جہان فانی و دشتی کبیر
 ازان نجات یافتہ در نامی بہشتی تو کشادہ دست با عیش جاودانی ہمہ امانیک سرور بنا و سید
 اوصیا و حسن مجتبیٰ و حسین سید کریم را بر یافت تو حاضر اند چشم خود بکشا و بسوی الشیال نظر نما سو گند بکشا
 احدیت کہ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر تمامی عالم برسم رسالت فتادہ کہ این پدر تو شفیق و رحیم
 ترم زینہار خوف مکن و خرن اندوہ را بخور آدہ جگو نہ رفق و مدارا کنم و ربارہ کہ سیکہ خستہ برائی
 بیارایند و انواع نعم و لذت عظیمہ را برائی او مہیا نمایند و سید النبیین و اوصیائی او برای زیارتش قدم
 رنجہ فرمایند و مختصر ہم با برین اشارات یقین و اتق و اعتقاد جازم حاصل کنند و بخت غرر اعلیٰ گوید کہ اکنون
 در قبض روح من تا خبری مکن تا ہمراہ این بزرگان روم و مقتدائی از دومی خویش رسم و آنچه در بارہ
 او شاید خود جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لی کم و کاست شد و نماید پس خدا را ساعقی سر
 بگریبان فرو برند کہ شفاعت مسلمان در بارہ این برادر مختصر کہ لامحالہ از شیعیان خواهد بود و امر کر و ش
 ملک الموت کہ عطوفت بحال او فرماید کی گنجایش در اردو از نجاست کہ جواب ملک الموت دلیل قوی بران
 کہ این ہزارش محض عتب و فضول واقع شدہ کما عرقہ فی الصدہ و اگر حادثہ تربیت کہ احوال رعبہ بر
 تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ائمہ الاحقین و احد بعد احد بسا یقین میرسانند تا آنکہ حضرت امیر
 بجناب پیغمبر و از پیغمبر بکنند کہ مختصر از شیعیان من است آنحضرت مجیر بیل سفیر ماید و او ملک الموت بارہ
 ملاطفت و رحمت نہاید و از ہزارش فضولی مسلمان زیادہ تر تنگ نشود و از نجاست کہ حکما گفتہ

اینده هر چه کار کنی فضولی من سباید به مراد وی سخن گفتن شاید با رحمت درایا
 مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معجزه نداشتند باشند پس حدیث جامعیت او معلوم
 او لعین و آخرین و آشکارا و نهان ملکت و نابود میکرد و بر تقدیر معرفت و خوف و خرافت و تاویل
 و تحریف اخبار مصححین کمالاخیفی علی من طالع افادات الشریف المقتضی ما قال تماخروهم فی کشف
 تبلیغات و تبلیسات لازم می دید پس در حقیقت این همه احوال و فضوایای سلمان مکتوب این احادیث است که
 بسیار از تخرین قوم دعوی توانور و استفاضه آن از نزد کمالاخیفی علی من در رس الفصول و مضامین
 البحار و حرات و جرات سلمان فارسی تقدیم او برین کید الله رسول الله شاهد بران هست که او با وصف
 حجاب غیر از ملک الموت اعوانش کسی از جناب سید المرسلین اهل بیت طاهرین چشم باطن ندیده والا
 نقل پس قاعده کلیه خصوص این بزرگان برای تبیین شیعیان با ساقی نقض شد و معلوم گردید پیشوایان
 ایندین سلسله قلوب خجاص و عوام انواع یکدست و عجایب فریب بر رو کار آورده اند و ساقی حجت
 و مانند آن نیز برای تخریب خواطر مقلدین خویش پر و خند و خباثت از شرح اربعین مجلسی آنکارا و در
 میشود با علم احداث و اخبار ابتداء سلمان کمالاخیفی خبر هم و قد عرفت سابقا که است که او بر ویت
 این بزرگان فایز شود با جمله عالمای طایفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
 سلمان مترنم و قاعده اصول بلکه حدیث رسول مقبول من ابلیس یکتا که یکتا است که خدا
 مقتضی امر ثانی است سر سبزی نبوی که نام فضایل مضامین می شود و ناظر اول است آری که
 مخلصان همین است شا با شرف صد آفرین اما حدیث مروی و بھی ائمه در باب لغت او
 که سلمان فارسی نباید بقت بلکه او را سلمان محمدیاد باید کرد و خباثت و تخریب و تخریب
 بدان نمود و دستنگ ایستاد و لقب بهو و نسبت الکار محمد و سببش بخواب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم خباثت از روایت امام عظیم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذب است بدین افراتی
 است غیر بدین اقول تفصیل این است که هم از جواب جامالی اشاره نایم پس بدید است که در کتاب

اختصاص پسند سید از امیر المؤمنین فضایل سلمان منقول است و در کتاب آن واضح شده که روز
 نروان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدند و سلمان خدششسته بود و اعرابی آمد و او را در
 بجای او نشست حضرت رعین شد او غضبنایل و باد فرمود که دور میکنی مردی که جبر بیان کرد
 مرا السلام رساند او را مورد ساخته اعرابی گفت بخیا لم ورناید که این مراتب بر ما مجوسی مسلم باشد حضرت
 بر آشفت و فرمود که شرک سلمان تقییه بوده انتهی لخصا مختصرا بر عارف بصیر و متوقد خبر که سینه
 چشم خود کشید و قیوت قدسیه بجای او را شناسا کردیده مخفی تواند بود که و اصنعان این حادثه
 را خبر خوشاند و تقریب سلمان را و ان حکومتش خبری دیگر غیر از برهم کردن امور و غنی منظور نبوده
 اصلی شان اینست که او را از عجب سید یک سازند و لقب بهو یعنی لفظ فارسی که در محبت
 او مانا نبض یک است بلقی بگیرم بدل فرایند چنانچه در مقدمه میده سمت که یافته که نه منندان
 زمان فراغ و سلطنت و حکومت شخص چه مناقب مداح که مجبول و مقصری نمی نمایند اگر روایت
 از لقب بهو مجبول و موضوع نباشد معصیت و نقص است ایما که بر اصول مایه لازم می آید و
 عصمت هر چه برهم بخورد و قبل ازین بار داشتی که نمی بر نصیح اکابر طایفه دارد نمی شود مگر بر عصمت
 صد و لقب بهو منشی عنه از حضرات ایما پیش از پیش در حمایت تشبیه این است نه یعنی که در حد
 کاظمی که شیخ المشایخ آنرا روایت نموده لقب بهو وجود است همچنین در حدیثیکه این شهر آشوب درباره
 عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سفارش اقرار سلمان یب قم فرموده و با عترت خاص
 مذکور هنوز آن نامه که امت شامه در دست او لا و او یافته می شود و قس علی هذا و روایتی که
 تعلق با خبر واقعه کربلا و نهروان دارد و همین منوال است قصه افامی در تفسیر امام حسن مکی
 علیه السلام زیر که عنوانش نیست **لَسَلِمَانَ الْفَارِسِيِّ مِمَّنْ يَقُومُ مِنَ الْيَهُودِ فَمَا لَكَ أَنْ تَكْفُرَ**
الْيَوْمَ وَتَجِدَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمِهِ هَذَا فَيُجْلِسَ إِلَيْهِمْ لِمُحَمَّدٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِي إِذَا جَاءَ

باقر مجلسی اگر چه در ترجمه این حدیث در حیات القلوب بلفظ مذکور نیاورد و لیکن در فصل تفسیر کلمه تسکون
 آن کمال صحت و ثبوت و تفسیر موجود است واقع است که مراد از آن بر پنج است روایت صاحب خضاصین
 معتبره که اعتراف مجلسی و شاکل این حدیث است روایت کتاب فضل بن ذی ان بن جریر و باره موت
 سلمان که بر عجایب و غرایب است اصل است و از اطوال عادی این باب است و اگر اندک تصحیح روایات باقی
 یافد فی خود و اسعانی را بجهت مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات فالغین با اختیار خود و درین مصیبت
 شرکت کرده اند و بر عمت بعضی و در نشر نشانی است که میانه تأمر من الناس بالهدی و تسکون
 النفس و انتم تسکون الکتاب فلا تعقلون گوییده و بعضی علی من در کتب
 القوم و وقف علی تصحیح آنهم یقولون ان اصحابنا لم یعتبروا فی اخبار الا باخبار من
 اهل الکتاب و اهل طهاره و ما روی عن واحد منهم و روی عن کلهما اجماع و کلهما هو
 منقول ازهم صدق اخبار النبیین و فیما ذکر که سابقا و لاحقا کافیه لطلب البیِّنیه
 المسترشدين و هر گاه حال می بین باشد حال علما طائفه ناکفته به چه هنوز لقب شهو طریق مثل
 جمیع که فلان فخر من المطرو و وقف تحت المیزاب السنه الالوق اینها و اراست خیالچه مطالب
 امکان الدین یعون و علی شیخ المشایخ و کتاب غیبت نام عظیم طوسی لغمانی و احتجاج طبرسی و بحران
 و جابر مجلسی لیل است روشن آدم بر روایت انکار حوسیت او پس میگویم که اگر مقصود از ان نفسی شرک
 اوست مطلقا و در عمو این معنی است که طینت و از عین طینت ایمنه بهم رسیده و گاهی مثل خیانت
 علیه السلام مسوقی الکفر نبوده پس با قطع نظر از امور که در اسبق گذشت حدیث کاظمی را و می توان
 بابویت منافقین است در اینجا مختصر روایت طولی لذل که جاما بکار خواهد آمد و در میگویم که خیانت
 رضی الله عنه و بعضی از اصحاب که در مقبره منوره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گرا آمده بودند قصه سلام سلمان
 فارسی بر بعضی که هرگز گفتنی نیست لیکن این مثالان اجبت میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
 به حیدر گاه رفتم اتفاقا از صومعه آواز را می شنیدم که الله الله و ان عیسی روح الله و الله

حبیب الله بلندی گرفته صید و قرارم در بود و از آفتاب پرستی بزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه حضرت
 خانداو خجسته باد گفت هر وقت بدیدید که گوش کرد و الا بدت خواهد گشت چون خفتند اجبارت بود
 مله شد و در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی هستی ایان
 قبول کن و محبت دیگر می بگذارد و بدید هر چند اصرار و احاج نمودند لیکل از شرک سرباز و دم تا آنکه تقبل
 متوجه شدند و در چهار آنک تار یک مجسم کردند و بعد از مدت طولی روزی توسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و میرالمومنین علیه السلام بخت یافته تا دو سال نزد راهی بودم از خروچی بمن او و حال من بر آن
 یاد کرد و در بعضی آن نزد این طبیب کی که بیش قدوم آن سرور علیه الصلوة و السلام بود دو سال بسر کردم
 پس مرا بر این کندی سپرد و دو سال جلش نیز فرارسید بدستوریم گفتیم مرا یک ميسار گفت ظهور
 خاتم نبوت قریب سیده و در بلاد حجاز او را طلب کن پس بکار دانی بطور خادمان روانه شدم گوشت کباب را
 برسم کفار قریش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب شراب چه چیدم اراده بکشتنم کردم و گفتم
 بندگی شما اختیار میکنم هر السببه در هم بدست بود فروختند قصه محبت حضرت رسالت و جناب و ایت
 باد گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح نشسته امی رنگی که بر دم سرباسمان کشیده بجای می گیر
 نقل کن الا ترا خواهم گشت در آشنای این ریخ و تعب عا کردم فوراً بادی تند وزید و مقصود حاصل
 پیرو چون صبح ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا بجا دوگر نسبت میکند و بدست من
 می فروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من
 کباب شریف و اطباقی از صد خرما با جارت خاتون پیش بر دم اصحاب می خورد و حضرت واقربا پیش دست
 تناول نمی بردند انشم که علامتی از علانات پیغمبر خزانان موجود است که صدقه منی خود را باز بدید
 آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که ای روزبه مهر نبوت میطلبی
 مهر من نبود و قدش فداوم فرمود خاتون خود را که غلام را با بفروشن به چار صد از دست خرمای رخ
 وزیر و راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خسته تا خراب از زمین می نشاند و امیرالمومنین پیش

میگرد و در دم به درختان میبوی و دارندند خاتون گفت همه خرمای از میخوام جبرئیل علیه السلام بایشان خود
 زر و گردانید پس مرا از او فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هر چند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده
 عظیم از مطالعه آن بدست آمد که اینچنان در صد و اثباتش بود یعنی ثبات محسوسیت و مشرک بودنش و انهم
 در وقت کمال عقل و گیاست و کمال انجمنی زیرا که از کتب اسیه با خصوصیت شهادت شهید ثالث در مجلس
 واضح است که بمقادیر اکثر روایات عمر سلمان تا سیصد و پنجاه سال رسیده بود و قید او بدست والدش
 بدلائل اصول ایشان بیاید و ترا از ما می کشیده چنانچه روایتی است و قطب وندی بر تصحیح اکابر قوم بزر
 معنی نص قاطع است و مدلول بایدهای بیان بر روایت صدوق که او نقل روایات است چنانچه از کجا
 و صحت اینجاست میتوان یافت از شش سال پیش نیست و را سبب خبر گفته بود که ظهور نبی آخر زمان قریب
 شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بعضی وجود گیریم تمامی مدت های ولادت شریف بانضمام صبا
 جوانی که استعدا بر آن آهی و غیره را احتیاطا حساب نایم قریب شصت سال می شود و بدست
 اگر بحسب سالی اوقات گذشتن در صومعه و محبوس شدن در چاه غیققی فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلعت
 ذمی گذشتن بنا بر شهر احوال و خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب مایه رسانی خلافت
 المؤمنین بر طاعت اصنع که ملا مجلسی نیز از بکار مخالف حادث مشهوره دانسته کمال انجمنی تا مشهور
 صمدال عجم منطبق نخواهد گردید و اگر بر خلاف ظاهر خلاف روایات ایام طائفه کما اثرنا البیه حیران
 محقق نام و در قرون و دو به فرض کنیم تطویل عمر والدین و اهل سیر و تواریخ خلاف آن
 نوشته اند پیشین اول باطل شد و انتساب عراقی مذکور محسوس است که در بعضی از روایات بنوعی
 منقصری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیمة المیه فرو آورده بر جا خود خواهد بود و کما
 محسوسیت خلاف انصاف از حدیث میرین شده که کیرم و صی اولو العزم میشود پس بنیان قاعده
 سلطنت افتاده که باید که وصی در وقتی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آید و در انفسی میسر
 الانبیا لایه گویند و آنچه بعد علی و آلک و اگر در معنی وصی تصرفی بکار نبرد بسیاری از احادیث

در صابت مرصع الکمان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و مری
 نمیدارد اگر خدای تعالی اعتراضات و احتمالات هنوز در این قلوب سامعین و ناظرین میجلد بآیه حدیث
 جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آن ورده و نص قطعی بر محبوبیت اوست بآنکه
 روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام علیه السلام فرمود بود
 جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند البوصیه گفت سلمان کبر بود سلمان شد حضرت از آنکه جدا گشته بخیط
 تمام فرمود که ای فلان خدای عزوجل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بود و نفس و قرشی کرد و انید بکفر
 بود و پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که بایدا که در طیار است اکنون بر محبوبیت او
 بر صور خیالیه قوم در مطاعن اهل اصحاب سلب مرتبه امارت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
 کلینی و کشی و امام عظیم طوسی را امام باقر علیه السلام بطل شوق اول است ترجمه این سخن زبان مجلسی گفته و درین
 در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جعفری از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در گفتار
 خود و قبیلهای خود را بالا بردند تا آنکه نوبت سلمان رسید پس عمر بن الخطاب با و گفت خبر ده مرا از سلمان
 که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر خدیجه خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
 مرا هدایت کرد بکتاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم من پریشان بودم پس خدای تعالی غنی کرد و انید محمد صلی
 علیه و آله و سلم من بنده بودم پس خدای عزوجل مرا آزاد گردانید بکتاب محمد و انید حسب نسب من بن سلمان
 که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه شنیدم من ازین جماعت با ایشان شستم
 شروع کردند بکتابها خود و فخر کردند بپدران خود تا آنکه بمن رسیدند پس عمر از من چنین سوال کرد
 حضرت فرمود که توجه جواب داد سلمان جواب خود را نقل کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود که ای گروه قریشین رستیکه چه دین است و در این خلق است و حال و معنی حال است حق تعالی
 نیز میباید که خلفا که در میان شماست و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا و انکم عندهم
 عند الله ائمتکم بنبرستیکه یا آفریده ایم شما را از مردی و زن و گروهی و شما را شعبها و قبیلها کردیم

آنکه بشناسند بیکدیگر را بدستیکه گرامی ترین شهادت و خدا پرستگارترین شهادت پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نیست هیچکس این جماعت را ضعیفی مگر به پرستش گاری از معای خداوند عالمیان
و اگر تو پرستش گار تر از ایشان باشی فضیلتی از ایشان انتهی لفظه و وجه لا تشرب مد عایط است زیرا که سلمان
بگمراهی خود درین حدیث قرار کرده و آن تواند بود مگر محسوس است و زیرا که احداث و ابتدا از وی درباره
امارت طاعت مرقوم و صادر نشده مگر بعد از آنکه ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم حال انجمنی و قس علی بن
احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهافهای بسیار است و دلالت بر محسوس
آدمی کند تا کجا شرح این حکایت که حد و نهایت توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره
باقی نیست و اگر مراد آن است که در وقتیکه او دروغه با غمهای خاتون سلیمه بود و خدمت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم حاضر و از بندگی او رهایی یافت و بنام سلمان ناموشد کما مشرک نبود و در واقع
می نمود پس مثل عرب بر سلمان الطباقی تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد و ملت عن النقد زیرا که در وقت
توجه والدین بقبولش و گرفتار کردنش با انواع اقباب آلام و جاه محقق تقیه نکرد و دست سار و شست
بوالدین بکار نه بد و از آتش اقباب پرست سر باز زد و همچنین چنانکه او را کار و انیان گفتند
و از او قتلش مصمم کردند لطعام و شراب بنام انفت نفرمود و علی بن القیاس و میکا و بدست ملقب
از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب سوط خوش روان کردند و در کشتن او هیچ تقیه با
نگذاشتند و در آخر با تقام فاعی بسرای خوش رسیدند نیز بر قول خود راسخ و ثابت قدم بودند
مگر که در نیوقت هم غریت از تقیه بهتر است و اعتقاد می بود و آن بلکه استیجاب هم نداشت کما انجمنی و
همچنین بنوال زمانه خلافت فاروق اعظم چه بخت گویند و درشت خویند که در مخاطباتش در حجاب
افزون نوشت چنانچه از کتاب جناب احمد بن ابی طالب طبرسی باعتراف قری مجلسی بر بجا هم بود و او شکر است
حالیکه امام عاقلی بخیر تواند کرد که چون نوشتن بلام خاتون سلیمه رسید که با عترتش بر وایت ابن ابویه
کمال عارف و شفقت پیش نمود و سلامتش و شمیم او بود و تقیه و استتار اختیار کرده باشد ان نهالشی

عجائب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدیث مادی بسبب بخاتون سلیمه صدیق مودت و صداقت
 محبت بهم رسانیده بخان دل تابع فرمانش گردیده باشد تا قال انشاء شعر القوم اخوان صدیق بنهم
 من الموده لم بعدل بنسب یا چنانچه فراموش جان بروی عاشق بودند او بر حسن طبعات خاتون
 سلیمه که مالک فراموش جان بودند از دست داده باشد و بر ظاهرت که حکم مادر و پدر آقا
 و بادشاه حکم دیگر است و حکم قهرمان عشق امری دیگر است و تقدیر انصاف من قال سحر هر چه
 سلطان عشق آمد نماند به قوت بزوی تقوی را محلش پاک من چون دید بجایه و او فتاده گریه
 در وصل و آنحضرت که حضور اتفاقی او بخیمت شریف خواجہ ہر دو سر اصل علیہ السلام و آنحضرت
 بکار آمد و با حجاز نبوی از آن گرداب بسا حال نجات رسید با حجاز علی بن ابی طالب و آنحضرت
 و ازین شواہد و دلایل بالخصوص حدیثیکہ از امام صادق علیہ السلام در بارہ مناقب از کتاب خصائص
 فری است و بخط و غضب آن امام بر حق و در حق کسانیکہ اورا کبر و محوسی گفته بودند محکم است ثابت کہ علی
 طائفہ چه افراد کما در مناقب و نکرده اند حتی کہ اورا بطولیت و قرینیت سانسند و اکمل الناس من
 الملائک المقدرۃ الممجدۃ اما اعجاز سلمان و سرنگون شدن فرقان و چون
 مرق و چربی آن پس گردالتش بنقاب سلمان قرص کیم القیمہ شالہ الہی و در ضمیر
 ایشان دلالت دارد چه اولاد از حیرانی و فکرا و بیرون برآمدنشان از خانہ سلمان مگر قرار گردیدن و بجز
 و حقیقت چنان دریافت میشود کہ هنوز او با وجود اینہم مراتب تصدیقیت و فائزندان کما اشیرنا الیہ تعالی
 و جلہ کرامات الاولیاء حق آشنانگست و بودند سلمان برادر خود را لائق صدور این مہجرات و بعد و
 در زمرہ زندہ دلان مردہ تن می دانست و تہ اورا در زمرہ قاصدہ اہل بیت گمان می کرد و تاسیا
 با عقدا و ملاطاف رقی کہ صوفی کش لقب است بعضی از اخادش قبل ازین گذشتہ مرا و ازین
 علوم و اسرار کہ بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیہ و بارہ قائل سلمان بخصو قلب بگاہ باری
 و علی خیر برادر و فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچہ رسالہ او بجاہارت فارس

در جواب ملا محمد تقی مجلسی در بیضال تصوف و لوازم و عوارض آن اینک خلاصه این لازم آمد که ابوذر را
 منکرین فضائل آنجناب شمرده و در افادات و حیل با میده باشی که خطبه فضائل جناب مرتضو که فرمود
 بر آن مدح و متیقن نباشد بخاطره سلمان ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که من در دوزخ
 و اسلام بهره ندارد اکنون علایف را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر خیاخچه بسیار از احادیث
 بسلب آن دلیل است قد سبق جمال امره و تفصیلا آخری دست بردارند و زبان هم قابل آن شوند
 ثالثا از قدم الايام زبانی ثقات شیعین شنیدیم و در کتب معتبره صحیح الشیخان بر آن عین میدیم
 که شخصیکه معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصراست مقدس
 علوی ذریه طایفه اوست که اگر انکس امت بجلوس منتهی انوس الشیخان رشک کارزار بود اکنون
 چنان از اقوامی مضربان کل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضو و اولاد و مجاهد
 مقام آنست که عقلای عالم سنگ خار از ده بصحر اسازند و چاک گریبانهای خود را تا دامن
 که محوسب آن تشیست که مدتی بلکه نامورد و هور با انواع کفر و شرک متبلا باشند بعد چندی
 بر اصول مایه در جلال مناقب بلکه خصایل حضرت معصومین علیهم السلام شریک و سهم نهند و آنچه
 بخیا و اضعین مختلفین در نیامد که طینت امیر از اعلی علیهین است طینت سلمان اشالش بلای رب
 مخطط به طینت نواصب بیدین حضرت آدم و حوا بلکه اولو الضم من المریسل و الانبیاء بجهت
 ایشان از حساسگی حق بیرون گردیدند و با انواع عقوبات و الآم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیاء
 قارون رسیدند و بعضی را بزم ابله مند رسیده اند چنانکه هنوز بخاطرت مکرور باشد و سلمان با و
 مخالفان او بعد از ساختن وفات سر و عالم چندان بر مرتبه عالیه فایز گردید که من عرفه کان موثق
 و من انکره کان کافر شهر جنونی شد که از قید خرد برون کشم بار بار که نیم بخیر با پی خوشترین جان صحر
 چون شرکت این جماعت با ذریه طایفه مصطفی و اولاد و اسد مرتضوی مجوز باشد و در احادیث
 اهل بیت نیز عزم شیعین را و اگر دو سب اگر شیعین غوی النورین که باریاب جمله عاید و صفا

قریش بودند و بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از سلام مجدد اقربا
 و سریر بهر دست داد و اول مصایب ای برفاقت رسالت بنای زکهار را شکر کشید
 و از وطن شهر و دیار خویش قطعاً و یقیناً هجرت گزیدند و در فاقه جان نثار دادند حتی قبل
 آباء و اجداد متوجه شدند و در آرزوی عساکر اسلام ایضاً اموال هرگز در نفع نکردند الی غیر ذلک من المجاهد
 ذکر فی کتاب الشیخ الفیاض منصف بیکه در باره خلافت شریک شیع ندکدام استحال عقلی نقل لازم
 می آید اگر چه بعضی از تهاجمات منام کرده و سسر غرورده از سبب عالمی منکر و معاند سید بنیازیر که منصفین
 شیعه قرار می نمایند که اسلام خصوصاً حدیث ازادی و قهر بر دو سر استرا چنانچه فاضل عاصم صانع
 اسرار و منیر مایه که چون مجاز مسلمان گمان کرده بودند که هر که بعد اتفاق و عفو ایمان آورد ثواب نسبت
 بشواکبیکه در اول ستمد کا خنیا طریقه مرضیه بیان نماید القصص اجراء اقل می باشد در صورت
 این است یعنی ان الذین امنوا و الذین هادوا و النصارى و المصنفین من امن بالله و الیوم
 الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون نظر بانیکه ثبت
 مساوات ثواب است بطلان خواهد بود و انتهی بلیغ بعد از غرور و معان در منصف بیکه در این
 میشود که محدود بودن ایامت در اصول خمسة مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکار عارفان
 موسی و جعفری از ایشان کافر است تکلفات بعدیه از اصول و آیات بر آید که الاخی فی من مطالع حدیث
 مصفوة الامام فی کتبهم التي صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف حضرت سلمان که بدلائل معتبره
 دلیل بر اینست که عارف مرتباً و منکر او بلای کافر است و شتان بینما یکله در مسلک اول
 بعضی از احادیث از کتب معتبره امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین و آخرین
 نجباء و وصیت اجله اصحاب ارشاد نموده که اطاعت و تناسل علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله
 بناید کرد که معروفه مضطرباً مستحق حقیقه و ضعیف و مضرب با بسفلسا فلین ساند که در خلافت او پیشتر
 آدم اصول موضوعه خویش چه که با که در انبان ندارد و چه روایت که از کس بطون بسیار گاه

ظهور نمی آید و کمال حق در فهم معانی این احادیث که در کتب اوستی امامیه در باره امید مسکن الی اینها و
 حق اهل سنت بر روی کار آورده بر حسب فهم خویش در تحقیق کشاده باشند قد کرد و لا یکن من الغافلین
 بحسب عجب آنکه اگر بعضی از متبحرین مذکور است الزام ایشان بر حصول فخر عه که حاشا بر سامع شریف
 در آمد و سه حرف بر زبان رانند آن برنا صبیت و حرورت حمل میکنند و فاضلیت خویش
 یکسر فراموش بسیارند و صدق آیت کریمه وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند را بجا رانند
 مرقضوی برای ابوذر که هر که مسلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نصیحت
 در تفسیر ابوذر است که در کرامات سلمان متجرب و متفکر شد و در غربت این حال متوحش گردید و نصیحت
 حضرت سید الساجدین اگر مسلمان از مکتوبات علم او را خبر میداد و عاقل و خیر در حق کشنده اش می کرد
 مؤید عرفان و انکار سخنان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منہج المقام ترجمه
 آورده عن جعفر بن عیسیٰ علیه السلام قال ذکر بیت النبی یوماً کجند
 علی فقال لو علمه التودی ما فی قلب سلمان لقتله ولقد اخی رسول الله صلی
 الله علیه و آله وسلم ببنیهما فما ظنک بسائر الخلق یعنی سلمان از ابوذر تفسیر میکرد و اگر
 ابوذر بانی الضمیر سلمان خوف می یافت و رامیست و حال آنکه بعد که مواخات و شنید و این تفسیر بدین
 عدم عرفان انکار تصویبست کمالی یعنی بر گاه و هستی که حدیث مذکور هیچ عملی نمی شنید اکنون آنچه بلا
 کلفت بعد از جمع و تلیق اصول شواهد و قراین که دلالت بر تحمیر و تفسیر ابوذر و وار و وارین حدیث مینماید
 الی الا زمان است بشنو حاشا آنکه ابوذر غفاری مسلمان فارسی را از سازان خیال می کرد و از سباحت
 که بشا اید این نور تو خوش و تحمیر و ساعه فضا تر می میکرد و اگر مسلمان از اهل بیت عتیق
 می نمود و از خلص اصحاب سید است حق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات پیغمبر صلعم و خلافت
 خلفا تکمیل علیه روایات هم اتفاق افتاد یعنی چنانچه تفسیر و تفسیر صاف پیدا است که اکثر متبحرین
 مسلمان صناعی و اقراعی است و الا تحمیر شخصیکه عمده معجزات و امره بعد از خسر مثل

حکایت فاعلی چشم خود دیده یا از زبان دیگران شنیده باشد تحریر و نوشتن از او از گونی و گیتی
 نریختن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگی با این همه یگانگیها چه محل و مشتبه باشد پس اگر
 نسبت به همان را در شمار آرند بر او دیگر یعنی صدیق ندیده خویش را بنقصند کفر دارند و او را خدا سازند و بهتر
 آنکه حضرت مولف سلمان با قنبر وکیل و جابر جلفی و رشید تاسی علما خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه
 طائفی در رساله فکر افاده نمود و با جمله بر اهل بصیرت و انصاف مخفی نیست که بعد از فتح باب طاعت اصحاب
 کبار سیمای خلفا را شنیدند عنوان ائمه علیهم اجمعین اگر علمای امامیه معاصرین یا شرفا و ضوفا و شهابیه
 اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه قلم و حضرت صاحب العصر و الزمان مصداق عرضها کفر فضل السعادت
 و الارض کافض علی شمله صاحب الجار و ادیشان نمایند بلکه سلیم لای و مشایین شیطان الطاف و فضل
 شایان و حسن صفار و برقی و سلا و قمی و ابو جعفر بن قبة ابو جعفر ثلثه جامع اصول رباعیه و این معجز
 ثانی و ثانی و ثانی و اگر اهل حکم و دینی و کسب و در اتم و زید نرسی و برقی و فضل و مسعودی و فخری و طبری
 و زبیری و نصیری و طوسی و حسن جلی و هر دو طبرسی را و ندی و مسعودی و عیاشی و ابن جهم و ابن مهدی و ابن طلوس و
 مشهدی و شافعی و عالمی و آملی و لاجی و بحرانی و استرآبادی و شوشتری و هر دو مجلسی و مازندرانی و کاشانی
 و دیگر اخوان ایشان از غولان بسیار کافه و قاطبه از مضامین و مقایر خویش جمع نمایند و خواهند که فضایل
 و ائمه و ائمه ایشان بر کرسی نشاند و او را و بر این بران قیامت نمایند شاید عا آهنا و در خوش
 آید و دستها ایشان تا دهن بقصود نمی رسد این چند حرف که بقالب صفت و خفا که در دست
 برقرار این حکما قوم خجسته حال سلمان می بود اگر مناقب که مقبولین بسانی گویم و معارضات آن در کتاب
 جویم کتابی ضخیم باید پرداخت و لیکن در بر این اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن بجان
 دل باید گردید و شصت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بهی گزشت کند که روزی بسلیل منهدار
 که هر چند مناقب آنهایی نفسها کثیر باشد مگر مناقب که ارات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نرسد
 عقلی است چنانچه در تفسیر اشارت بدان فقه که نه زندان و زکار و دشمنان هر دیار ضرر پذیر است و

استاد حکومت شخص در وضع مناقب بکلی جلب نفع ملحوظ دارند و بظاهر سرست که زمانه حکومت بود
 کی برآمدند و فرمان رداً سلمان بود و از نیست که هر چند فضائل مقدار که خلفا او را در جنگها می عظم
 فرستادند و بر او آیت شیعیه را بدست دشمن عیار کردند هم بر زبان آن زندگین تا بمحضرات عازمیه رسان
 که حکومتش بر کوفه و زمان خلفا را شدن کما نض علیه المقتضی فی الشافی و المجلسی العاجل سلم است
 حال آنکه در کلینی فصل نام باقر علیه السلام موجود است که امی ابو بصیر چنانکه شیعه و یثربی اسمیه نمی بداند
 باید از دین و مثل آنرا در امام کاظم و ولایت که اگر من کوهی برافتم و بریده شوم باره باره بهتر است
 من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر اتمی شخص محدثین علی لسان القزوینی بلکه بعد از ورق گردا
 کتب شیعیه و تصنیف روایات ایشان هم باید تغییر نمی بداند که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقدار نقل کرده باشند
 و این نیست که بجهت عدم فراموشی مقدار و تصمیم ازاده او بمقابله خلفای ممتنه خباثت از مطالعه حیات
 القلوب لوالقمری او و وضع تمام دارد و سکن که این قسم روایات در باره دیگران هم حتمی است
 بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر تحف سلیم هر که خبر و را بمقدار بر اصول مجعوله باور نمی کند
 با حمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کمالاً
 بخفی عکاده و فصل مجلسی بجای قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین مع و در مرقه طبعیه مهاجرین است
 و شاید بیشتر ثواب و فاقه شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم یافته پس بدین مناقب
 سلمان ابوذر اگر راست خواهد در نفس الامری مجال و محو مسامحت مشارکت از ندجه جا آنکه لاف
 زند لیکن نهمت مضر بیان در و غلو بیان که ابو جعفر کلینی و طبرسی مجلسی از جمله شان ندالاصلاح است
 که بایمیه بد نسبت میدهند که ایمان ده درجه مقرر است مقدار در ششم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم
 واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان بر صور علمیه یا ظنیه خویش چه قرار داده اند اگر کما نشین و نند
 این بیت مضر بد القیاد و اطاعت و امر ایشان حاصل میشود و چنانکه بر زبان قوم ائمت است از اصوار اربعه
 بر خطا بالستی که درجه هم مقدار را مضر میشد و احسن که یا نشان قدیم و او اخلاص اهل بیت نظیر هم

بود و در جبهه و بهم که فوق آن متصور نیست نصیب همان شود و غایب و یا اولی الالباب متصور نشود و عیال
 شیعیه بعد از تفسیر عمار زباده بحر لیلان و دیگر چنانچه قبل ازین مشاهده کردی چگونه بروایت سحران که
 او میل فنی داشته باشند زیرا که مولفات فضل شاذان کتب دیگر از تالیفات قدما نشان موجود است و در
 تذکره محصل کلی از مخرجات او که در تفسیر امام حسن عسکری و سبقت او باقر مجلسی در حیات القلوب بجا باری است
 ترجمه آن بسیار مکرر و در حق او واضح حکایت او بر پایه فرید و لا کسر نشان کننده در خیر مقصود بوده است
 که بهر دو بعد جنگ خاندان که مقتدای شمایع بنیبر تواند شد زیرا که نه بریت یافت پس چرا از فخر
 دست بردارید خدایه شنیدن این خرافات را غش شد و به غیظ تمام برخواست و عمار بحواله اقدام نمود که چشم
 از آن رویید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند و بهر پیشینه گفتند که تو اگر انقیاد میکردی این
 خفت جبهه که داری منظر همیشه گفت پس فضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین که مامانند
 یاد کرد و گفت بوسل الشیان تو آنم که آسمان بر زمین فرو آورم و زمین بالای آسمان برآمده بعد از قیام قال
 مجلسی شد و عمار شرف صحبت بوسل صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حدیث بر اصیانت دین خود
 از صحبت با طین است بر دست و تو در جهاد مشغول بودی در شان این کلمات بهر دو بیدار شدند و او
 عمار را بر شمر دند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواستیم که این سنگ که دو صد نفر بر تخریب آن قدرت
 ندارند برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود و عمار سنگ بالای او گفت که
 این خر سنگ بدست من هم سنگ خلا است و دیگر هیچ پس با اشاره شریفان سنگ بر هوا انداختند و سنگ
 با دبلند شد و بر تیر کوه قرار گرفت باز عمار با اشاره آنجناب بیگام بر قله کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفت
 بیک و کام فرو آورد و بغضانی بر زمین و که بخار شد بر هوا با آسمان رفت چندانکه بهر دو دیگر خنثید و بعضی
 با سلام شرف شدند با چکله حال صحرا را التماس صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول مامیه مثل بدیهیات و کینه
 گردید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که بروایت مجلسی تذکره الایمه چهار صد نفر را بودند جزو
 حقیقه ایمان نداشت و چون بر جا خود ثابت است اشارتی قبل ازین هم فرستاده حدیثی در دست

شیعه در دنیا فتنه گردانید و آن بعد از استقرار تمام و ایتی دیگر مروی نباشد پس در حقیقت استثنای
 او هم تقریبی است که نظریه بعضی از وجوه درین اوراق یاد کردیم نه تحقیق فقیر هیچدان در باره او آنچه در
 کتب شیعه دیده ام اگر بشمارم بالیقین خمای نیست که اولیاد ملاحظه تقریرات شیعه در طاعن خلفای
 راشدین زمان سید انبیا بسطک مسنین داخل نمیتواند شد چنانچه مستبعدین بکار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
 سلسله حدیث از جناب خواجه مودود از هم کسبیت و قصه فتح را ماسیه باین مقبولین از هم سخت مگر شاید وقت
 رجعت این جماعت پاک خدا گردیده از مقبور بر خیزند و دست احاطه کمال جان نثاری غمخواری بدارم مقدس این
 که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود و آفرینند و لیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه انستی باور نمیتوان کرد که در
 وقت هم به تیریه ایشان پروازند و اویال اینهارا بالوات مخالفت ان طبعین و طاهرین آوده نه کنند بلکه
 حسن یا قلیل شمس کسی مانند که دیگر به تیغ ناز کشی مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی مخفی مانند که چید زان
 رجعت آید و ظهور مهدی من باعث بساط مطلوب مستبعدین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث وقت
 و ارتقا و جگر ایل هست ازیر که اتفاق رجعت یحیی هم دارند چنانچه از کتاب ادیل لات نیز ظاهر است و چه
 تحسین براسف براسف نظریات آن که روزی مجتهد جاسی نزد ولی نعمت خویش فکر گشت شیعه در اوج این
 و در به خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت رجعت یحیی رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلسی ستوار
 بود آری سردار دل پز و بر کشید چنانکه تمامی مجلس بر خود لرزیدند و چشم سپیدند جواب داد که بعد
 رجعت یحیی قیسط امام مهدی قوت اعتقاد من باقی مانند زیر که هرگاه این مرد شیر خدا را مغلوب کرده
 باشند غلبت از کترین فرزند انش بقات آسانست پس باین تصور باید که است مسرور و مفرور باشد
 این قبیل را احوال اصحاب خیر البریه از مقبولین فی بود که اصول این فرق انضاد و شمن گشت
 رسانیدم اما حال تابعین لهم با حسان بکلان بنشان کوفیان باشند چنانچه از خارج طبری و امانی شیخ طوسی مجار
 شریعتی و خلفه الزار مجلسی مانند آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی بپروانده شد حال که
 وقت عرض ملایت ایله تمام مراتب خلوص و تها و انارطاعت و انقیاد و اغوائی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

فرط اس مد او زینهار بنی گنج بکبر و حدیث معتبر از امام صادق علیه السلام باظهار مجلسی مرتبه از این مرتبه
 است که ولایت ائمه را اسکنه بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی اصل بودند علی بن ابی طالب و اهل شیع
 است آنچه از بن شعیان و فایکرات مرآت خود داخل انواع مکائد و صنوف حیل و رאותا ائمه معصومین
 صدور یافته تا گفته به هزاران حادثه که نهایت اعدا و و تعدادش مرتبه بدایت احاد دارد و کتب معتبره
 مثل علل و خصال و امالی و کمالی و ریاض و وسائل و شرح اصول و کتب متنازل الی غیره و لکن تا لیقا
 مجلسی مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله و صایای اهل بیت آن بود که قبول
 و فعل کوفیان اعتمادی نیاید کرد و یکی مر و دیگر بر این صحت منید و خود حضرت علی مرتضیٰ قطب نجیب الهدایه
 که برادر شریف مرتضیٰ جامع است آنچه در باره این شیعیان جناب پیشه و مدعیان غنا از حکایت
 شکایت میفرماید احد و عالم چنین فایده و شالک کسب باین عبارات ضمیمه و محاورات بلفظه بزرگوار و ده
 باشند از هر لفظ و معنی آن پدید است که بعلمت یونانی و بدعبد آنها تمامی حکمرانان کش خون بر یکم گشته
 آنچه بر جناب حسن مجتبیٰ از نفاق و شقاق این اشقیاء گذشت و اصول ایشان بنوعی مصرع است
 که کسی بعد عثور آن ریبی نمی ماند در روضه الکسا لکن هم چنانچه خواهی داشت انشاء الله تعالی از بی و ده
 اند استهان شان که مجبور استماع آن باعث کاشن جسم و جان است خردار با موجود و ترسزیه مرتضیٰ و علل شیخ
 المشال هم مهر و دست که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبیٰ کرده است معاویه بسیارند و و خود فرید و لا
 اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین کرده وین فروش گذشت
 نه گفتی است نه هزار تند بیهوشی است طرفه آنکه چون از کشتن بجان سوال تفلید و غنیمت اناش ها انداز
 فاع شدند و نوب بدان رسید که اهل بیت را اسیر کرده بکوفه بردند و کسید و دیگر آواز کردند و دم با هم میزدند
 بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین علی بنی البحار بعد از ملاحظه کرده و زارشان فرمود که مرا گاه شما خود را
 کسید پس کسیت که مارا کشته باشد این واقعه حکم خراش بے آنکه باصول موسیقی و مضریات و لکیر و ضمه
 شود و صبر و قرار قلب و اهل خلاص میریزد چشمها چشمها ایشان از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن و

است که اگر ایشان راه خلاص بناب امام وقت می سپردند و روی روضه اعتقاد بسوی وی می کردند
و او بر حسب رتبه اینها اعتماد میکرد و غیبت کبری این مقدار امتداد نمی کشید و فلک علی بن حجاج و یحیی بن
تصحیح میکند و صفای فتنه نویسد که اکثر شیعیان با امام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت
انبیاء علیهم السلام ایان ایشان می کردند باز بسبب غرض فاسده انکار میکردند و انتهی باقی کتاب را بگذرد
حق تعالی در محکات کتاب مجید خویش آنچه درباره یهود مدینه و اتباع و شیعیان ایشان بفرماید بر اهل اسلام
نیت و که کجا که کتاب من عند الله مصدق کدامم و کما انما یقولون عکس
الذین کفر فافلا یحاجهم ما عرّفوا کفر و ایه فلعننا الله علی الکفرین من بعد ما بدوا
که علای قوم در حق اصحابی که مذکورین بحال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری ندارند و بر سر بنای
مفاخرت و علو ایشان صحاح و امام مدعی حضرت محمد ص برود و درم خصیصه اوقاضی الله بها که اصول و فروع
ایشان را روایت نماید و احادیث و مایم و مشایخ آخرین و اولین انصاف سابقین با کما عرفت نمود و چه
المسکات الاول تخمین میکند و خیال ندارد که ارشاد و نقلین این هر دو موصوم بدالات کتاب نجب قوم علی و اهل
انسان خوف هراس بود و کام و کثرت اصحاب و بر دانه بجه اتفاق افتاد که عالمی با فر گرفت اگر نصف و بنابر تعبیر از
ایشان و عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود و کما یحیی انشاء الله تعالی و از افادات فاضلی رطل بوق و محال است
که تیراجم بزرگان خود آورده که کثرت اصحاب این بزرگان هم برین قیاس بوضوح می انجامد و خصوصاً اصحاب امام و حق
علیه السلام آنچه نقل کرده صورت شخصی آن این است سوال اگر مذکوریمیه اثنا عشر یکی بود چرا حضرت معصوم است
سید بنده جواب می امام جعفر و زیان عباس بود و آنقدر خوف که از بنی امیه و شتمند از ایشان بیعت کنند بلکه قریب
عباسیه در باطن همیشه بودند و لاجرم کفار را از شاد و مردم نمودند و بنابر این همیشه بنامه انصاف ایشانست
یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد و ایوان اجداد ایشان حضرت زاده زینبهار بود و اندک است
طول السوال و عنوان جواب من کلام حسن گاه که کثرت به نقطه درین شهر چنین باشد بر عموم فاضلی هرگز نمی سکند
که مدینه را و ما المشرقا و مکرّمه را هم بخلاف ابیات مجاز شیعیه قرار داده این کثرت را قیاس باید

گردد که بلا تشاهی اعدا و میرسد بانه و حال صحاب ام باقر نیز قریب صحاب ام صادق است
و فقه در باره از تداد و احداث بلکه کفر همه اصحاب و امام الا شافعی لا یعاب به در کتاب و ثبوت ایشان
روایات بیش از پیش دیده بودم و هنوز بسیار از این بر خاطر خوش نگذاشته ام چون ایراد همه خالی از ملال
ناظرین نیست چه اینها زمان محبت فتور است و قصه نظر بعد از عیون سیری بر اوراق کتاب
کما و اما الهیه سابقا چنانکه می بینید و باطناب تطویل حرف گرفته حرف پهلودار میزنند لهذا سخنان
او هم خامه سبک نموده بر یکدیگر روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصر می نماید
و التمس که در مجلد چهارم از بحار که ملقب بکتاب السماء و العالم است حدیث وارد شده
فی الکافی عن ابی العده عن محمد بن محمد بن خالد عن ابی بیه عن النضر بن سوید عن ابی عن ابن کان عن زیارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال رایت کانی علی رأس جبل والناس یصعدون الیه من کل
جانب حتی اذا اکثروا علیه تطاول بهم فی السماء و جعل الناس یتساقطون عنه کل جانب
حتى لم یبق منهم الا عصابة بسیرة ففعل ذلك خمس مرات فی کل ذلک یساقطون
عنه الناس و یبکی تلك العصابة اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلك العصابة
فما مکت بعد ذلک الا نحو من خمس حتى هلك بیان کان تاویل لروایا الفان لقی حدیث
صالح الله علیه فی الشیعة فارتفع اقول و روی اکثری عن حماد بن عیسی بن محمد بن
عبد الله النضر علیه و فیها اما ان قیس بن عبد الله بن عجلان فی تلك العصابة
فما مکت بعد ذلک الا نحو من سنتین حتى هلك صلی الله علیه و قیس غیر مذکور فی
کتاب الرجال لکن یلفظه اکنون مقصود این هر دو حدیث کلینی و کشی و شیخ و رافعی آن مجلس گفته بگویند
فارسی شنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که قبله که بی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بران
بلند میشوند چون بر بلند کثرت تمام رسید بلند می گویند سمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه
قلوب ازین جمع غصیه کمتر از شفته باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بودند این

و اسیر المؤمنین و صبیح بخروج و حقوق تا کیه نمود تا آنکه بمقام مذکور رسیدند و گوشتی خریدند و کباب
 کردند و بجانب هر از زندگی ایشان بپوشیده بجائی دیگر رفت و زار زار میگفت و میگفت که بعد از
 خوردن بکس خوانند و چون وقت آن رسید که دستار خوان شدند جانبیده را تجسس کردند و دیدند خیال
 دیدند پسیدند که چه رود و کیفیت منار اظهار نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمناجات
 شد و جبرئیل علیه السلام در سینه آن بخت از شیاطین باعث اندامی فاطمی شده بود حاضر گردید
 پس ایشان بیانیدند و عاقلان می موخند و آیت کریمه انما التجوی فی الشیطان الخ شرف نزول
 یافت پس اگر خواب بام باقر ازین جنس باشد از تمام جمیع شیعه الا شاف لازم نمی آید جواب گوئیم
 اولاً آنکه که این خواب بر خوابی جانبیده قیاس آن کرد زیرا که امام باقر علیه السلام حقیقه از اهل
 بیت نبوی است بخلاف جانبیده که در معنی خارج از ایشان که سمعت سابقا کلف که امام باقر واقع
 نیست و شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار و اقصیت بهمین ترتیب قیاس این قیاس کمتر از قیاس اهل بیت
 نیست مگر اگر شیطان بر حصول مایه امام محمد باقر و سوسه نماید بار بار آنجناب در مقامات
 اندازد حسن ظن از سید اراد با اعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی مومن بودن روح القدس
 ایچمه که تا در هر امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس ظنون خطا باز دارد و چنانچه در عبارات و
 و غیر ما ازت خلاف واقع خواهد شد و در باره جانبیده فاطمه که اوصاف با مانت داشت اگر انقسم جای
 وقوع باید قیاسی لازم نمی آید که مصحفی سه برابر قرآن مجید ششبار حلال و حرام بر آنجا فرود آید و
 بهر سبب آنجا بایر جمع شود چنانچه در انصاف مجلس و نور الصالحین است و بعد تسلیم هم مدعا با مجامع و
 زیرا که عقرب ثابت شود که اگر مقتدره کس بلکه قیاس هم از ان هم در گروه شیعه مخلص بود و امامیه بر اکثر
 مخالفین استین می لیند و چون امام باقر خروج نکرد و تسبیح که اصحاب فرعون و منافقین بوده و هر روز
 ایان شد و المطر علی و این قیاس شیطانی و فتنی مفید می قوا که تعبیر این خواب را محمل امام
 و کوفی کرد و هر گاه خود در تعبیر این خواب ازیداد اصحاب قهر نص قطعی فرماید چنانچه در سنتی

پس تقریر کند که اکثر از وسوسه شیطان می خواهند بود و من بعد بدانکه در اینجا نکته ایست که در این کتاب معیت
 آن عصایه با امام باقر همین قدر لازم آمده که آن اصحاب آن خراجیات نام باقر را نسخ و کامل بودند و این را که بعد از
 شریف نیز و المطلوب است او در ذلک بعد از از فی اعانی و غوری معلوم میشود که سلب ارتداد و علی الاطلاق
 که بر کفر طاری علی الاسلام اطلاق می باید که اعتراف به المولف بجهت معیت و محبت امام مدوح مستلزم
 عدالت این جماعت نیست لیسوت الواسطه و می باشد و الا احداث فند که اینجا که دیدی
 حال اصحاب امام باقر و برای خدا یک حدیث از کتاب ثقه المحدثین الشیخان نیز بر اصحاب عمومی امام
 علیه السلام دیگر به من بعد از این بشنیدن روایات هرگز گفتنی نخواهم افزود و اصحاب نخواهم نمود که بغایت
 از من می فرماید کلام تمام شده و مجلس باین سید شریف غنی می شود و صلوات بر او باد که این جمله تصدیق می نماید
 تا بعد از ملاحظه و استماع آن مثل عرب لطف الصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدن
 مدعین مزید و لاکه هنوز آبی بجام میخیزند و آتش میزنند و در آید پس بدانکه سید صدر الدین حسینی
 ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصحاب در شرح و بیابان جبهه کامل نقل کرده که سفیان ابی یحیی الجعفی
 صلح امام حسن با امامت میبرد کرد و ندانم المومنین نقیض گذشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد و در حق
 فرمود که معمول این است که هرگاه عالم حق حاصل می گشت تثبیت بدان می نمایند شنیدم از حضرت پیغمبر
 الله علیه و آله و سلم که پس بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی عریض یعنی معاویه واقع شود و چون آن شهر
 در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح و دوام میگوید که امام حسین نیز میدانست که درباره خلافت
 نیز باید اجل بمرم نه پس چرا خارج نمود باز و جواب داده خلاصه اول آنکه امیه تابع کتاب منعم بودند و درین
 کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت برآمد پس چون چرا گنجایش ندارد دوم آنکه کالیف شریف
 با موظا هرست و بنیادین بر حصول یقین نیست چنان ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت
 رواند پس خروج فرمودند یعنی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بر آن نیا با رضای
 ریاضی بی آنکه متفق بر تناقض این شود زیرا که اولی لالت بر آن که امام حسین با موظا

و شهادت بود و میداشت که در وقت کربلا شهادت من با جمعی از رفقا و مقربانست بحال جبه و جبه در
 طلب آن بود و بعد تمام بدان طرف نیست کافی الحار و غیره و در کوفه آنی آنکه امام حسین قصد نمود که از
 شهادت جرح کند و بطرفی دیگر باز گردد و میفرماید که همچنین است حال امام حسن که اولاً موجب اجتماع شیعیان
 بمقام بلعوبه بن ابی سفیان متوجه شد و حال آنکه مصیبت را میداشت چون خدا لان اصحاب و لفرق ابوا
 شعیبه و میل بدنیامی محویتی که بعضی از آن شقیبا را بختیاب را مجروح کردند و بدیداشند ناچار بخلع خلافت
 تن داد و بصلح معویه ارضی شد تا ضرر بختیاب شیعیان و در رسیدن بعد شراح مذکور می نویسد حال
 سائر ائمه همین بود که هرگز باران مدوگاران از قوم شیعه نیافتند و اگر ایشانرا مثل امام حسن و امام حسین
 بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند و منبر نمی گشتند و با وجود علم حقیقت حال که شیعیان اوقات خود
 کرد و تفرق خوانند با تمام تمام خروج میکردند و برین وجه نیز روایت ثقه الاسلام الامام غفر له
 می آوردمی گوید اَلْعَلَّی فَلَکَ مَا رَوَاهُ ثَقَّةُ الْاِسْلَامِ بِاسْنَادِهِ اِلَى السَّيِّدِ الرَّضِيِّ قَالَ
 وَخَلَّی عَلَیَّ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَی السَّلَامِ فَقَالَ اللَّهُ وَابْنُ سَعْدٍ قَالَ وَابْنُ سَعْدٍ قَالَ
 قُلْتُ لَكَ مَوَالِیکَ شِیعَیْکَ وَابْنُ سَعْدٍ قَالَ اللَّهُ لَوْ کَانَ لَا مَوَالِیَ لَمَوْصِیْنِ مَا لَکَ مِنَ الشَّیْعَةِ
 وَلَا ابْنُ سَعْدٍ وَلَا مَوَالِیَکَ طَمَعٌ فَبَدَلْتُمْ وَابْنُ سَعْدٍ قَالَ یَا سَدِیْرُ وَکَمْ عَسَى أَنْ تَکُونَ قَاذِیَةً
 اَلْفَ قَالَ مَا یُکَلِّفُکَ قُلْتُ لَمْ وَابْنُ اَلْفَ قَالَ مَا بَنَیَ اَلْفَ قُلْتُ لَمْ وَابْنُ اَلْفَ قَالَ
 فَسَکَتْ عَنِّی ثُمَّ قَالَ یَحْتَکَ عَلَیْکَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَا اِلَیَّ یَبْلُغُ قُلْتُ لَمْ فَاَمْرٌ بِحَارٍ وَابْنُ اَلْفَ قَالَ
 مَادَرْتُ وَرَکَبْتُ فَقَالَ یَا سَدِیْرُ تَرَوْکَانَ تَوَدَّرْتَنِیْ بِالْحَارِ قُلْتُ اَلْبَعْلُ اَذِیْنِ
 وَابْنُ قَالَ اَلْحَارُ اَرَقْنِیْ فَذَرَلْتُ فَرُکِبْتُ اَلْحَارَ وَرَکَبْتُ اَلْبَعْلَ فَضِیَّ اَتَانِیْ اَلصَّلَوةُ
 فَقَالَ یَا سَدِیْرُ اَنْزِلْ هُنَا اَلْبَعْلُ ثُمَّ قَالَ هَذَا اَرْضُ شِیعَةٍ لَا یُجِبُ اَلصَّلَاةَ فِیْهَا فَاسْرَکَا
 حَتَّى صَرْنَا اِلَی رُحْرَکَا وَنَظَرْنَا اِلَی غُلَامٍ رَمَیْ جَدًّا فَقَالَ وَاللَّهِ یَا سَدِیْرُ لَوْ کَانَ اِلَی شِیعَةٍ
 یَعْبُدُ هَذِهِ اَلْجَدَّةَ مَا وَسَعْنِی الْقَفْقُوسُ وَنَزَلْنَا وَصَلَّیْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ

عظمتی الی الجدار فعددها فاذا هی سبعة عشر وهذا الحدیث صحیح واما کما ذکرناه
 المحدث اخبار اخره لا یطویل بذكرها استثنی فی ظلمه من خا وایضا حدیثی که سید مرتضی گفت که روزی
 نزد امام صادق علیه السلام حاضر شدم وگفتم که خانه نشینی ترا هرگز جایز نیست پس چید چرا گفتم که شیعیان مد و کاران گویند
 اند و اگر این مقدار از مال الفضا بری ایستادند می بودند بخدا که او بگوید و عمر جمال طبع خلقت نمی پوشند
 استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعبیه و گفتم بلکه دو صد هزار باز استغراب کرد و گفتم بلکه
 پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که تا نیایم رفاقت من بر تو آسان نیست یا نه گفتم و شوا نیست خداوان
 با اشاره شریف زین بر خروست خداوند محبت کردم و بر خروستوار شدم فرمود مرا از نیکویی خود برتر سوا
 نمی شوی گفتم شتر و زینت و نجابت از بهتر است فرمود این بهتر است لیکن خر و رفاقت زیاده تر و از خر و
 آدم و برتر سوار شدم و حضرت خیر الشریکین روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسیدیم و فرمود اگر نماز
 گزایم بهتر فرمود شتر و زینت و نجابت بر نیار و در چشم عمل ضایع مگردان و پیش من
 رسیدیم بزینت حضرت بسوی کسرید که بزینت عالی می چید چید شتر یا کرد و گفت و است
 سید اگر شیعیان بر این مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نبود و از فریب می آمدیم
 نماز گزار ویم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتیم سوی کله مذکور پس آثار شهر و معاصی مشاهده نمودیم
 هیچ شایع مذکور بعد نقل این حدیث گفتم که این روایت صریحه و لالت بر آنچه گفتم دارد و درین باب
 بسیار است که اگر ذکر کنیم کلام بطول بخشد از اینجا ظاهر شد که بعد از امام حسن و امام حسین حدیث از امام
 این مقدار نیز شیعیان است باینکه اند که بحسب این حدیث و در جنگ جوی کوشند و فرغند مردان بود
 و بعضی شریعت گیرند و سپهر پیشک و نیزند و نزد امام حاضر شوند و تقلید قدما را خویش گویند و از اخبار
 معارف سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال ان لا تقاتلوا قالوا لا والله لانا
 لا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من ديارنا وانا بناکنا فلما کتب علیکم القتال توکوا
 علیه و برزوا لبعوا علیه جارجیه و الله علیه بالظالمین و از روایت ثقه الاسلام

ششصد و نود و چهل برآمد بایشان آنکه قبل ازین در کتاب ما می دیده و از السنة الثانیة شین و باقی که است
 امام محمد نظر جمعیت چهل سال از مؤمنین می برد و ائمه سابقین اگر این قدر جمعیت فرج می یافتند جهاد
 بر آنها فرض میشد و قبل ازین بعضی از اصول ما می دیدین باب گذشته و از کتاب بنور الصحاحین بروایت
 ثقات و مصنفین ایشان بدیدست که جناب امیر المؤمنین بر ملا میفرمود که اگر چهل نفر از اصحابان خرم
 می یافتیم با خلفا جهاد میکردیم و لیکن چون ائمه را این مقدار از اصحاب لازم نیامدند تا که برادران
 تقیه با همی مبارک بیرون ننگد شدند باز روایات جماع است که از اهل بیان در شوط جهاد و غیره
 آمده باشند چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص معاین محسوس است بروایت امیر المؤمنین که جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرموده بود که اگر بیست نفر از صحابه با غاصبین خلافت جهاد و کونیا
 آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید بنویسند حَدَّثَنَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَخْلُقُوا مَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ اَتَتِي مَحْصُولُهُ اکنون حدیثی که معلوم شد که یکی
 هفتصد و پنجاه نفر کافی بوده اند و لیکن حیرت نیست که روایات و احادیث دیگر اصحاب ال بران است که ائمه
 هفت گفته اند که اگر ده حسن از شیعیان می یافتیم جهاد اقدام میکردیم و هرگز آنرا و اختیار نمی نمودیم
 و فرادان تجربه است که احادیث استفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتیاج مرقوم
 دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه الشهدا و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
 و سلم بقید حیات بودند بحال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابو بکر را خلیفه
 سازند بلکه حق هرگز خویش را بافضل قرار می یافت و بدون محبت جناب امیر سر خلافت را
 آراست و اگر شیخین در غضب بودند می کردند و در دست آن هر دو کشته میشدند ازین مقام
 صبح دریافت شد که فقط رفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت می کرد و سیدر ضحیر بر خلاف پیش خود
 جید را از روی تمیز نکرده جانبیکه در روایت امام محمد بن شیعیه گفته که اگر جناب امیر را این قدر از حرم
 و انصار می بودند شیخین طمع را بیست خیال نمی آوردند و معلوم شد که سیدر ضحیر مذکور نقد روایات

مزبور بلکه احادیث دیگر هم که بعد از این مسطور میشود بکلیه خویش نگاه داشته من بعد از مناقب جناب امیر
 بحکم حدیث ابو صلی الله علیه و آله و سلم چنان ظاهر میشود که حاجت حضرت حمزه و جعفر هم نبود چه منقول
 بدین طور هست که اگر علی بن ابیطالب را تنها با تمامی افراد کاینات معرکه قتال اتفاق افتد که کشته
 شوند و او غالب آید و هرگز از کثرت عدائند هر اسد و خج بدش را نه نیاید انتهی و این روایت خود مجید تصنیف
 که در کاتب پنج البلاغت مرویست مگر در سواد است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله
 و کثرت هجوم شان در روز دین با پوشد هرگز وحشتی انگیز عالم نکرده و بحجت رسوخ دینی و هدایت کمال
 یقین ثابت قدم باشم و حسن ثواب پروردگار شش نظر انتم انتهی فکیف از خلقه اول و اتباع و شیاع او
 نسبت شان حکم قطره با ذره داشته باشند و چنین خوف طغیت آنها باشد و بار ما بخدا و لا ورا آن
 قوم را بد و انگشت چنان باشد که تنبان زد و کنند کافی البجا و حق اقصین پس تعالیان با وصف تنهای
 بطریق اولی ترد نباشد که زده را میتوان از رویدات این احادیث روایات بشمار است از جمله
 قصه عفریت است که محمد عسکری بن محمد تقی انحراسانی الکو نایادی مخاطب یو افکن خان رزینوار اصفهان
 کتاب حسن الکبار که با طهار و علمای امامیه این کتاب تلقین صاحب الزمان میبندند نقل کرده و مفسر
 انبست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد من
 خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک آب کن در میان هر دو کوه پیش من بیار علی و الفقیه
 نیز حائل کرد و بن اجدیلین رسید و از شنب پرسید که رسول خدا کجاست گفت سول کیت گفت محمد بن
 عبد الله گفت هیچ رسولی ندانم سنگ بر سرش و بجز در فریادش هیچ سبک چو شقیه میدانست و حکم کردند
 ذوالفقار از غلاف آورد و از جوب است لشکر ابلت ناخت جمعی بدار البوار رسیدند و لفته السیف برده
 رفته پس قطع منزل مشغول شد بکاتگاه زنی صدق آیت که یوم کاتما اغشیمت و جوههم
 قطعاً من اللیل و ظلمنا که شرکایان سبیده و شعله های حیثا نشن بخیر طبعی نار کشید و در و در
 او گنبد آسمان چین از تاریکی و امن کوه بدیده آمد و دست بزمین زد و بخت هفت یا شش غریب بشد

و از جهات سه احاطه کردند و حضرت را بدو حضرت ذوالفقار و دوباره کرو باز کار زن سیاه کار ترنگ
 نمود و آنی آخر قصه و از اینهم در کتاب نور الصالحین تازه تر قصه دیگر است که تره فروشی که و کانش تره و شاد و
 باد شهاب بود اتفاقاً روز نظاره جمال دختر ملک فی الفور دل زوشتن بود و هر روز طبق سبزه بطول
 از بخان می برد و بعد چنگ جاوشان بر حقیقت افتد و او را منع کردند پس بر این قیام کرد و گریان
 تا دهن پدید و بر خطبه نزد پادشاه رسید ملک کشتن می فرغان او و جوان بدست جلدان و تا آنکه
 تیر و حامی و بر بد نشست و پادشاه سفارشش و زیر خوشی از سر خوان و در گذشت و بتکلیف اطلاق
 قتل جناب میر صاحب را و را معلی نمود جوان و بگوید نهاد اتفاقاً جناب میر بر کنار دریای کوفه عجب
 صانع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان برخورد حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود و باز
 که از کجانی و چه کسی و چه می شنید و گفت از من میرسم و در آنجا و پادشاه اندکی مونس هم کافر و خوشکار
 و اله شده شده ام و تمام قصه اعاده کرد و گفت چشم آن ارم که بخانه علی راه غالی قمر و بغایت سهل
 حضرت او را بر لب ری آورد و ذوالفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم و دستش از حرکت فرماند
 باز بد حامی آنجناب بحال صلی عود کرد جوان با پی مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق او جان بسکت
 نمی برم لیکن انقدرت جدا نمی شوم حضرت بسوی یمن و الفقار کشید و در کتاب سحر و شاه یمن
 یاد فرمود که کافر اکتتم و سلطنت و دخترش باین جوان دوم جوان بدین نعمت غیر تر قیام نرشد
 که از آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب میر را حاکمی جمع رفقا بنود و در کتاب الفهین از
 بشیر موی است و مضمونش تواتر مضمونی رسیده که حدیث خضر خدق که قبل ازین بیستم یافته و دلالت
 بر آن می کند که مفتاح ملک یمن بقصد پیغمبر آخرا من سپردند قصد یمن روایت ثانی نه نماید بیز
 بچشم ندکور بخار خاکساری آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد و تشعیر مرضی و مجلسی شانی و بجا
 که شخص حدیثی از محالی انصار و رسیدان مقاومت جماعت بشمار خجسته بکران رکابی قدم گذارد
 و در مقابله هراکس با بر جانش بود و شیاطین میگردید عجب آنکه این هر دو باینان نه شایع

برین قدر بلند نکرده میگویند که شیر خدا بار فقای قدیم و همراهی حضرت عباس و زبیر و خالد بن سعید
 و ابوسفیان که تحریر بر قبال کردند و بقبر اک مبارک و خجسته تا بقاومت اعوان خلیفه اول شد
 درینجا که عماد قوم روایت جابر جعفی میخورد که کذب ایشان است هم ندیدند که در مبداء خلاصه
 چون فریاد کنند فک بگوشتش میرسد یا ام حسین عمار و فضل و عبد الله عباس و جعفر شوجیه شد
 و وقت انتقام جمعی بر حاکم را بریدند پس حضرت امیر شمس که چون بشد و الفقا از خلافت
 ز بهیت فتد لرزه بر کوه قاف بد بخالد ولید که شجاعان عرب زیاده از مورخین همراه شت مقابل
 گوید مانند سید بر خود لرزیدند و غیر از جابلوسی چاره ندیدند آنحضرت اگر امیر المومنین بودیم
 مرتضی و مجلسی بار فقای قدیم و بزرگان دیگرین تا قبال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه
 جعفر طیار و عثمان و قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که امیه معصومین صراحت فرمودند که حمزه و جعفر اگر
 زنده می بودند هم ایشان را کفایت نموده بخانکده استی نتیجه کور را از امامیه کسی در تواند کرد که اقبال جبر
 طلمانی و شب بخور را لیل الله بر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت باین مرد و بزرگوار
 و لیکن بسیر خجسته است آنچه از جناب بطور سیر این مرد وجه حال استند که بعد حصول عمر فتح هم از قوت
 بفعل می آوردند بلی نصیب بیه اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت حیکه بنفاده کما شریع الله
 سابقا و این مرد خود نموده بدش است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده بر
 بود پس ل کفایت این مرد و بزرگ و در مقابل خلفا ملاحظه احادیث امامیه و عدم استقلال فایات قدس
 شیر خدا لامنی له مع ذلک بان می آید که حضرت حمزه درباره منصب کبری یرای علی مرتضی
 رضی الله عنهم جمعی کوشش حکیمانه و قلیکه امیر المومنین احکم سکونت در مسجد رفیع بن شد و در
 هم کرد که متعلق باین بود بر آوردند حضرت حمزه بر هم شد و آخر قوت شکایت جناب سالت شافیه
 رسانید و عرق حسدش مانند حضرت عباس کج فاش مد چنانکه در کتاب تاویلات الآیات و غیر آن منقول
 است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خود بسیار کرامت

استماع آن در قلمرسم حسد منجاک شدند و حضرت امام حسن لفظ و معنی اغوت را از دست دادند که سمیت
 سلطان و یا حسد و بدخواهی او معاذ الله منکرم نیستند ظاهر از حالات این بزرگان چنان سمیت و موضح دارد که
 روز غدیر بحسب طلب هر هم دست بخت بدست تصویبی نمی دادند چه چنان لفظ با لفظ مبارک و مگر عین خود
 صبح الکتاب بآنند آن این قسم عاویث یعنی کفایت حضرت حمزه و جعفر رضی الله عنهما از جناب معصومین
 است لامحاله اعتقاد بآن باید کرد و بسجاف سید مر و مجلسی که شجاعت شهر خدایا بپیران کما
 کردند و از دلال حادث صحیح نبوی و علوی و جعفری انحراف کردند بهر حال قایل باشند بطرفه انگیزه نبوی و نبوی
 تواریخ قدیمه اینهمه ندیدند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهایی بر شکرمانی عظیم شکست آورده چه
 جای شیر خدا که بر حصول مامیه حاکمیت فی المسکات الاول کارش بخدای رسیده بلکه از نیمه متجاوز گردید
 زیاده برین نیست که گاهی وقت شربت رفاقت بکند و کس در کار باشد بخلاف امید دیگر که حقیقتی
 غالباً بر آنها غالب بود و مثل طلب علوی که منصف حلاج حرفی از آن بزرگان آورد و بطریق حکایت
 مشهوره برانقرار رسید بکثرت و تفاضه از آنها مروی نیست با جماع شیعه احتیاج داشتند
 ولیکن بیغیج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل خلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی ولیکن چون
 اکثری خروج نه فرمودند و بعضی از دست میان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صبح معلوم شد که از
 طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم بر نیامدند و نه از اهل عاوازا احتیاج ایمیه متوهم نشود که
 در مرتبه شجاعت از حضرت مرخصتر باشند زیرا که از کتاب دستها کما سبق عبارت است
 هوید است که علمای امامیه خود متروک دارند که از جناب میر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربه صید
 یا قمر یانه بیکه افاده او اول دلیل بر آن است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیرزوان
 و شاه مردان زیاد و مردم رقه و شجاعت سلطان طغ در شمال مشهوره و خل شته و بران قوی بر هم
 اشائش آنکه جبار نر از سیاه پوشانند شمشیر انجوشان از دست آن امام سر و عین چشم ستافتند
 و آنجه الله که روایت دیگر که زیاده از بست نر از سوار از شمشیر آیدارش بدرک نر از فرورفتند

و از بیادگان آن قوم ضحاک را چه نام گوان بردن و متقله های بنظر اوست و مانند او نرسیده و الا
 گفت آنچه میگفت بار خدا یا اگر چون لطف کریمه شیعه و صلب اهل حلاله در زبان جناب مرقصه رضی الله
 زیاده تر بود ازین جهت عدد کشتگان و کشته شدگان از امام حسین که هر چند رعایت لطف شیعه متباخرین
 نصب این است چنانکه در کتاب روستا از امام صادق علیه السلام منقول است ولیکن آن خرسنتان
 مرقصه می این لطفه را و صلابت باطلین کمتر مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که فیه که در طب
 ولادت آنها حرفی نیست اگر بوجدنی آمدند واقعه که بلا چگونه بطور میرسد همچنان که در محافل لطف
 شیعه که حال اتفاق و نکاح آنها طشت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان
 و آنکه جناب سیده النساء و اولاد و مجاد و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس که بر عظم نقیض بود و کمال
 تقییر و غیره بنیال مقدسین یا کشف الله رکن کل ذنب اقارب الیکه کاشان از حادث
 ایام که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم کل اهل جن مراد باشند که حق بر مرکز خوشتر
 می باید و استبعاد و تمراض هم بر طرف نشود و الا از طرف و جانب مختصرین و وجه احاطه کردی
 اتفاق شیعه از اتفاق یهود هم در گذشته است و غیره با اینته شائعات بیشتر که اما در هر حال
 با عقائدشان چنان بر سرخ یافته که نیز و خرد بخش جهان آفرین فقط ایشان را برای اتفاق حجت فرمود
 و آثار این ترتیب بنوده و احکام بنه نماند چنانچه از تفهیر محمد مومن ترجمه آن که از ملا محمد مصطفی
 است سمت و صبح می باید و هم از کاکلی و کسب می مثل علل مقبولان فت پس مثل یکی از فقرایان حیا
 پیشه که احکام طهون برایت صاحب و افی و فضیه عجیبه بعد و له المحمول یعنی احکام استی برایت عید
 شیعیان یعنی مومن جانی در شان او کمتر از قصه آن جولا به نیست که تیری دیرین او تا غار فرشت
 انار راه میگفت که خدا این افعه را در فرغ گرداند القصه حاصل است و متا و متا و این قوم انتهایی اند و غیره
 که در کتب لفظیه و این بر حضرات ائمه اهل بیت دراز بود و انواع بد و صفت نفسان شقیان و این
 از کتب قوت بعضی اند و لیکن خدا را حاضر و ناظر نیست از انبیا گذشت اندک غرر باید که در خلاصه

که بدالات عیارات مجالس المؤمنین و چنانچه بر اهل استقرار نام مخفی نیست نهیب ثامن عشری و هشتمی
فاضل خبری در ایضاح بحجت قصود اهل خلافت آن گفته باشند در قتل و حبس و ایدای نفوس سید بر مردم
چون که کردند قیامت نیست که این ظلم و حیف چنانکه دانی مانند قرات محمدی سوره اشمس را که چندین
تا مایه و لا ینجاف عقبها بدو صرف باز گردانیدند که الملک عظیم بعینه بحجت و ثروت مصدر این ظلم
و ستم گشتم و الا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد هستیم و مذمت شیخ از آبائی خویش فرار گرفتیم
که قتل بدیدگی و شتوبین ایشان شیوع نهب بود و کفانی المجالس اکثر از لاف گزاف همه بدین شیخ مزید
و لا نوبت بدعا رسیده که اهل خلاص خلفا و سلفا بگوشت خمول نشسته بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن المنته لد تعالی که در کتب معتدله شیعه از عجایب ایت اهل بیت ساطع این کلمات جفته زبان
اکابر طائفه جاری شود حتی که مجلسی این همه عداوت اهل حق بواللهوی اخیر در بحار و تذکره الا که با عرفت
قوم هم از نقصان یافتند و است کرده است خود از ان پیداست که جمع فضائل اهل بیت و سترچ ایشان در مقابل
اشقیار و نواصب اهل بیت خوانی صادر شده که هرگز از شیعیان صدر و نیافتد انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در انوقت امامیه بزرگ انصاف و خوارج رنگین میشدند و آن بحیل نفسانیه موسوم
به تقیه می ساختند و من بعد مانند جاحظ حاضر نظر ان خیال نباید کرد که مناسطه فقیر با مولف ساله
و در کمال الفتن از محاصرین و سابقین بر انصاف و احباب سالک صلی الله علیه و آله و سلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بجزیه سیر و کار افتد متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده اند که خوارج و نواصب بود و الله و جوهر هم بلکه و حال ابلیس لعین هم بدیدن و
شینه نش سرگیر بیان حیرت فرو برده اند همچنان مخطوط است و فقیر باوصف قلت عمر و بسیار
از حوادث از موده و بقول عاتق شیرازی رحمه الله علیه من جرب المجر جلت بلانده
نخاستا برده شتم و بعد فهمیدن آنست که حقیقه مزید ولای امامی اهل بیت سید انبیاء و اوصیاء کمال و روح
و ثبات قرار در حضور و غیبت و فراخی و ستر نشستن اهل بیت افتاده و در مصائب هم بای

هم باهی ایشان هرگز منزل نشده و تشیعین وقت امتحان در برابر طرار نهاده اند و پوست یک بر رو
 کشیده از خرگوش رو باه پیش منستی کرده انداری و طلا و مسکینی و چرب با طایفه شیعه قدما و
 بی نظیر بیدار است کما قال الله تعالی و من الناس من یحیی کتوبه فی السجده الدنیا و یشهد الله
 علیه ما فی قلبه و هو الکاذب الخ و اذا تولى متبعی فی الاخر لیسبک فیها و یحکاک الحرت
 و الذنبل و الله لا یحیی الفساد این است حال صحاب فرعون یه مصرین و مقلدین
 ایشان اصولا و فروعاً و از اینجا است که در کتب معتزله حضرات امامیه از متاخرین و متقدمین ایشان
 الا نوار محلی و محاسن قبح و امالی قبی و غیر آن حدیث روایت بطرق مختلفه و اساسیه متنوعه مرقوم است
 که مشتمل بر آیه های متعدده می باشد این بود که راز داری درین طایفه می رسد که پوشین ندر و ناگفتی برابر اعدا
 نکند تا غوامض اسرار بوی گویند همچنین کتابت این قوم باین پنج قریبه تر منقول است که این قوم
 بجهت افشای راز و اذیت اسرار را و راول عمل صاحب گرفتار کرده اند و در حقیقت کشندگان باین
 جماعت اند زیرا که در پی از هم سابقه فقط افشای راز انبیاء علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند پس از این
 آن فوات مقدسه القبل ساینده و خبا اقباس الهی و قرآن مجید آن مصلحتین را میباش قتل این
 قرار داد و فرمود ذلك یا ایهم کاتوا یکفرون یا آیات الله و یقتلون النبیین و یقتلوا
 و اینهم در خصوص حضرت طاهرین بر ابست منادیدند کورین موجود است که قتل بر دست تشیعین که
 اذیت و انظار کردند بگو چه و باز از رسانیدند قتل خطا بناید فهمید بلکه خون عذرت استی و بر اعدا از
 خاصه عامه فحش نیست که در کتابت یحیی و قتل یحیی فرموده اند که و من یقتل مؤمناً متعمداً
 فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذاباً عظیماً آیه قتل
 می باشد و در آخر عجب حجاب آنکه انشائی را از که لازم المومنین یکبار اتفاق افتاده
 آنهم یکبار آنکه امرونی شریف یعنی فاختمی و لا تقضیه درباره خلوت صحبت با ربه رضی الله عنهما تعلق
 دارند و بقصه تحریریم مع ذلک تیه الامره که گناهی است که نفسانی بزال العیبه باینست محو تواند شد و باین

منه بن شیخ طبری و غیره و توبه کردند و در حجه قبول رسیدند و کفر و نفاق پندارند و انصاف
 قسریه در باره کمال این سنن و حلیه ایشان و کتاب مجید ایمان ندارد و مخاض صریح است
 کنند و بر آنکه با خویش که حال کفر و نفاق ایشان از هر من الشمس است هنوز عرق سیزی می کنند و عرق کنند
 و در غنای مدینه حشر که میشوند و فیکه بر حله این اوراق محیط کشتی حال اصحاب نامه که فیما بین ایشان
 و حضرات معصومین سالیانند و بهترین جوهر عیان شد و رطب با بس اینها باقی نماند بخلاف اهل حق که بیک
 تمامی اهل بیت اصحاب و آنکه در روایت حدیث با یقین از وضع و اقرار امیر بوده اند اتفاق دارند و
 برای فرات اقدام شان بنابر شریعت و باره محاربات مرتضو محامل صحیح بدلائل عقلی و نقلی و حکم
 و روایت و حدیث است که کتاب مجید حضرت ابیالمعین بر فضایل اصحاب خصوصاً مهاجرین
 و انصار و اهل بیت سید ابرار صدق و امانی قلوبهم در مجلس شامه برای فحام و الزام طین
 و مضر طین انبیه و نوبت و خارج بی دین گنایند که اگر کسی فرق بگیرد که هرگز از حقیقت نیست
 و جماعت و مفهوم شیعیان و نصب و خروج و انفس نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد و بعضی از اهل
 بهر ساند و حق سوال بنا کنید بلیغ سگوید که این آیات باریت مع اصحاب اهل بیت پیغمبر دارند است
 و دیگر بایان ایشان بر آن مخالفت این کتاب میرود و البته خارج از گروه سوم اند که دعای حضرت
 از انصار و مهاجرین دو عا ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا و الذین انک رفوف
 و حکیم و روز بان شان است و آنچه بعد که بارها علمای برای تمام حجت و الزام این فرق نوشته است
 و از این محرم نور دیده اند پس حق بر کسی نیست و باقی نماند مگر جنین مغالطات که فلا
 در شکر نبرد باید بقیه بقرت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از وی
 کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت و صداقت و مروت و مقصد
 این سادس غایت شوق جیشمی و تکیه بقیه ناموس قدما را از دست خویش ببرند که محدثین این سیکار
 از شوق نمی کنند و آیات ایشان بجوی نمی ستانند و اگر بعد از ورق گردانی کتب غیر متناه

یک و حرف ازین مجلس برآید چون علمای امامیه همیشه در کین بوده اند و کتب مذکور اهل حق از هر
جنس غالب اوقات در مطالعه ایشان می نهند بمشای آن تحریف کاسیه این با و مصلحت آن است
شناختن از مذاهب ایشان منع کنند چنانکه خواهی دوست و انصاف باید کرد که خرمشای این ارباب
مکیه از صف خود در نفیقه و پیدا کردن اعتبار و اعتماد در مدارس اهل سنت و در کتب ایشان علی الدوام گفتن
بی آنکه ضرورت بحجیه و تسمیه مذکور بود و یا امر آخر با جمله برای قریب اهل حق نماید گوناگون حیل
از کار نگار تریب و اندوختن اثبات قدم و حدوث مذکور ایشان اهل حق جمعی است و اگر چه شیعیان
و خیرتند با خیر و اخلاص تا آنکه رفته رفته بدین گاید و جل نرد عوام و مناظره و مجادله و روشنی تمام حال
و هزاران از علمای این مذهبند بلکه با بعضی از علما در فن تنقید رجال مانند آن حکیم شریف نغزیده کمال
و یکسکه روایات سابقه در باره تشیع اهل کوفه یاد دارد و تقریر بحار و ترجمه آن چنانکه باید نماید
محقق تواند بود که شمر مرود و همچنین جوان معنویان مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و در محو صحبت و شجاعت
مرکب می گردند پس اگر در مذکور شده از روایات احادیث هم باشند استبعاد و رومی نماید جز این
روایات و باره تشیع این ظلمه و فخره کنند که خود حاکم این شهر خندان عبید الله زیاد مورد شمر مشهور
انجی او را زیاد و کوهست هیچگاه شمر و این عمل که نوشته او کرده به محکوم تشیع بود بلکه عمر بن کعب
شکر شقاوت او بود و فوج سنگین بر کوه شوره عرش عظیم و حیان رسول کریم صلی الله علیه و آله کشیدند از
دریا هم مضایقه کردند تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت علیهم السلام جان او را بقتل رسانیدند و بعد از آن
از رومی احادیث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن استنباط نموده و این امر بر ناظران شاد و شایسته
عین البجواب و افادات سید ارباب و در کتاب النجوم تجتنب اند شد اگر علمای شیعه را منور و معصوم
فرید و لا در سر با آنکه و اینک میدان کتب نفیس در مجلس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که این
و هو اما خوانا نشان از متعالین کنندگان شهید کربلا و اولاد امجادش از سبکینه کوفه از راه استبانه
ایشان نواند بود یا اهل حق و تعداد و اینها در طایفه شیعه باید یا در زمره اهل سنت باشد محض نظر از اهل

مطهرین و معتبرین امامیه که طائفه واقعی را بجلاب مطهره لقب داده اند صد بار و ایت شان در
 کتب بن و ابان خویش می زند و فتوی بر آن دهند و حال آنکه با عرفان صاحب الحق و مجتهد کربلایی
 در حاشیه کتاب اصول خود متواتر منقول است که امامیه بد قوم مسطور را از لوصب خارج بدتر دانسته اند و در
 کفار و مشرکین اخل کرده از مجالست مخالفت آنها که موسی کاظم علیه السلام را خاتم الامیه اعتقاد می کنند
 از امامت سائر امامیه کنار دارند بلکه در بد گوئی آنها و قبیله فروگذارند زجر شدیدی نموده شیعیان را احقر و ذمه
 که در هر نماز دعا بد بر آنها کرده باشد همچنین قطع شرط از خنازیر بخورده یعنی جماعتی از شیعه که
 به تبری موسومند و از امامت محروم و انکار دارند و در حق انتخاب آنچه بعد از بن بدگوینا می کنند هیچ
 مسئله بر تفصیل آن حرات نتواند کرد و مجلس انکیه انتخاب معاذ الله فرزند امام رضا علیه السلام بود
 با این همه زواده مؤتلفین این فرقه اند عینا بن ابی ایهیم که توفیق او در خلاصه و تلخیص و دیگر کتب مشهور
 است و او بسیار از احادیث امامیه علیه السلام روایت نموده از جمله در کتاب غزالی که کتاب
 الصادق علیه السلام که با سن آن یغسل الدّم بالبراق از جمله این پنج از سبب و از جانب
 این کتاب از بن نام و قیام که درباره این گروه درین فروشن ریافتی خیابان اوضح سبب است که نباید
 سبانی تشیع بنو سید مرتضی بر احادیث و فتوی و اداند پس عوی محبت و حدت انوار چگونه مسجع
 شود چه جایز بدلائی اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم معصومین یا عذر کاسبیه می باشد
 بیاصل ضرر از حد کشی که مس سبز اند و دوند و باطل را بلباس حق و انمودند سود نمی نهند و دست کشند
 خرافات شان که متو یسوسن از ان بود محض فت توفیق الهی بی آنکه احدی را از علما و طلبه و جمیع
 و معتبره سواد معارفنا با مثل و دیگر تحقیقا و نسو و تبصیر عیالات مدخل باشد فراتر آورده ام هر که
 خواهد در پی بیان ترمیم بدندای مل من مبارز و دهرای عمر سیر اگر بدینهم دل نه نهند و نبات فرا
 نه و زند و آب شیر از اصول رجائیه مجلس طره نیازند و همچنان رعنا و لوق نظیه رعادت صفا و بد
 خویش نگاه دارند کما فی الکافی و البیارق فقل لعلنا ندع انباءنا و انباءنا

اَبَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ لَتَقُولَ فَتَجْعَلُ لِنَفْسِكَ عَلَى
الْكُفْرِ يَكُنِ الْكُفْرُ قَتْلُكَ نَسِيدُكَ اَمَامِيَّةً بِمَدِينَةٍ وَرَدَّ وَانْتَهَى لِبَاسِ اَهْلِ تَبْرُوتِ
جَامِعِ بْنِ الْحَيْضَةِ الْفَقِيهِ لِبَاسِ اَهْلِ دُرُوزِ هَسْتِ نُسَبَدُ وَطَبْلُ مَا تَمُوجُ نُسَبَدُ وَازْدُوسَرُ مَا خُوشِ
بَسَنَاطِ اَرَشِ سَازَنْدُ وَكَيْنِ دُوسِنْ كَتَرِنْ عِبَادُ خِيَانِ مَرَكَزِ اسْتِ كِهْ حَضَرَتْ مَوْلَى عَجُوبِ خُوشِ
هَرْ كَزَنْدِيدِ وَبَرُو عَاوَدِ عَيْنِ مَزِيدِ اَكَا اَيْنِدِ قَرِيبِ خُورِدِ وَچُونِ دُورِ مَرُوهْ اِذْ كِيَا اَهْلِ فَرَا سَتِ وَوَمِي شُودِ
اَسِيدِ تَوَسِيتِ كِهْ اَكُنُونِ بَعْدَ از عَجُوبِ بَرِيْنِ وَقَرِ وَخُوضِ اِهْرَبْ حَتَّى اَسْحَابِ تَدْفِيقِ دُرُودِ كِهْ دَرِ بَهْرِ نَفَاطِشِ
وَقِيْقَهْ مَسْتُورِ اسْتِ وَدِهْ مَعْنَى حَقِيقَتِ اَمَرْ بُوْرَازِ عَمَارِ تَشْيِيعِ مَحْدَثِ دَسْتِ بَرَادِ وَبِسْوَكَ رَا هَسْتُو كِهْ اَزْ غُولِ
اَشُوَاكِ اَفْرَاطِ تَهْ لَطِيفِ پَاكِ اسْتِ اَرُو كِهْ هِنُورِ شَاهِ خَاوَرِ لَطِيفِ شَمْسِ قُرْبِ اِنْبَارِ وَدُرُودِ تَوْبَةِ بَعْنَايَتِ نَبِيِّ اِيَسْتِ
وَاَكْرَا بَا اَيْنِمِهْ سَوَاعِظِ وَتَذَكِرَاتِ اَطْهَارِ حَقَائِقِ وَكُشَفِ لُطَايِفِ خُوشِ اَصْرَارِ وَدُورِ وَارِضُو وَبِسْمِهِ خُودِ
وَزَكَاةِ كُوشِشِ لَطِيفِ اَلْفَيْحِ بَجَانِ خُودِ كَرُومِ رُفُوكَارِ بَرِيْنِ بَسَرِ دِيمِ كِهْ نِيَايِدِ بَكُوشِ غُرْبِ كِشِ
بِرِ سَوْلَانِ بِلَاغِ بَاشَدِ سَلِ يَا قَوْمِ اِنْ كَا كِهْ بَرِ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِرِي بَا يَا اَبَا اَللّٰهِ
فَعَلِمَ اللّٰهُ تَوَكَّلْتُ فَاجْمَعُوا اَمْرَكُمْ وَتَشْرَكُواكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا
وَلَا تَنْظُرُوا هَذَا يَوْمًا لَا تَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذِرُكُمْ مُتَعَدِّدُونَ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ
جَمْعَكُمْ وَهَذَا وَلَيْنَ فَاِنْ كَا لَكُمْ كُنْدُ فَكَيْدُونَ رَبِّ اِنِّيْ دَعَوْتُ قَوْمِي لِكُنْ
وَتَهَارَكُمْ يَزِدْهُمْ دُعَايَ الْاَفْرَارِ وَاِنَّكُمْ لَمَّا دَعَوْهُمْ لَتَنُفِّرَهُمْ جَعَلُوا صَابِقَهُمْ
فِيْ اَذَانِهِمْ وَاسْتَعْتَبُوا نِيَابَهُمْ وَاصْرَوْا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتَكْبَارًا ثُمَّ اِنِّيْ دَعَوْتُهُمْ
جَهَارًا ثُمَّ اِنِّيْ اَعْلَنْتُهُمْ وَاَسْرَيْتُ لَهُمْ سِرًّا فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا لَكُمْ اِنَّكُمْ كَانْتُمْ عَظَمَاءَ
يُرْسِلُ السَّمَاءُ قَبْلَ الرَّجْعَةِ عَلَيْكُمْ مِدَادًا رَاوِيَةً كُمْ بِاَمْوَالٍ قَبِيْنٍ وَجَعَلَ لَكُمْ جَنَابَ
وَجَعَلَ لَكُمْ اَنْهَارًا رَبِّ اَنْتُمْ عَصَوْتُمْ وَاسْتَعْتَبْتُمْ لَمْ يَزِدْهُ مَالًا وَوَلَدًا اَلْحَسْبُ
وَمَكْرُومًا مَكْرَاكُمُ بَارَا اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِمَادَكَ وَلَا يَلِدُ

اَلَا فَاجْرَاكَ اَرَبَّ غَفِرْ لِيْ وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيْ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ
 الْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا تَبَارُكُ رَبَّنَا اَسْمِعْنَا صَوْدَا يَا بِنَادِيْ اَلَا يَمَانُ
 اِنْ اَمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاَمَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكُفْرَنَا سَيِّئَاتِنَا وَتَوْفِقْنَا مَعَ اَبْرَارِ
 رَبَّنَا وَاتَّقِنَا وَعَدُّنَا عَلٰى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لَا تَخْزِيْ اَبْلِيْعَادِ
 رَبَّنَا اَمْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوْفِقًا مُّسْلِمًا وَآخِرُ تَسْلُوْتَانِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ
 وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَلَا تَبَارَكَ اَكْبَارُ عَلَى حَبِيْبِهِ وَصَوْنِهِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْاَنْبِيَاءِ
 وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلٰى اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ اَلَّذِيْنَ جَاهَدُوْا الْكَافِرِيْنَ وَالْفَاجِرِيْنَ اِنَّكَ لَكَبِيْرُ

دَهْرًا لَّا اَهْرِيْكَ

الحمد لله الواهب المنعم والصلوة والسلام على سيد الانبياء العظام اصحابه الذين هم بداية
 الاسلام ما بعد كتاب تطالب سبب منتهى الكلام والملقب بتبيينها ليل الخوض
 لا غير اضمهم على حديث الخوض تصنيف عجوبة رفر كا وناو دره اصدار خبر مقام الموبد
 من الملك العلام جامع معقول وبقول ان اف فروع وصول حافظ كتاب الرحمن خاوم كلام سيد
 الانس والجان مولانا حميد علي فيض آبادي قد ظله الملك المالك لكل ملجأ والبلاد
 وادام الله تعالى بركاته ما هو است التيس من من صوت كادى كبرى فرقة فضله
 زمام شرف ورحم مصاصم ودر تبين فوام عقايد اين فرقة شنيده وبيان تعارضه لافق
 طامنه بضياع تمام كاشف اللثام لسان خضرم در جواب سنا قصصات وسماضاتش مثل صورت تصوة
 لان بلا كلام وبرا فواه من طوال الكلام ودر تمايله اش مصر خاموشى ختام است در سنيكه زار و
 پنجاه بحر مدار السلطت كه هو بفر مايش خان على الشان سمي لكان فقير محمد خان جوم غفر
 الله له با تمام حاجي مولوي محمد حسين عفي لحنه حليبه طبع پوشيده باشت تمام رسیده بود

یکی از اجزای غیر مرتبه کتاب مذکور خواص فرقی ثانی بسبب خوف مذهب خویش که خشمش بر
 هر قبیل الفهم و در اندیش از مطالعه کتاب مذکور بودید خواهد شد شیوه نامی بکار برده
 از رئیس خود تلف کنانید نه الا لعنایت از وی سخنها می حدوده از دست بیرون ظاهر
 سالم مانده بودند در همان زمان دست بدست تقسیم از همان اوقات طلب شائقین و حصول
 کتاب مذکور یو یا فیوما در تزیاید بود و لیکن صورت اعلی آن جلوه گرفته بود و درین اثنا
 بکرم قادر مطلق تا بر متاع خوش نیتی شود اگر کالای بلند بهیتمی عده اکابر عظام و زبده اماجد کرام
 ستوده شیم ضمیمه صفات جامع فضائل و کمالات مرجع انال امانی فارس مضارب خندانی
 بهمن میدان اشاعت و دلیری سبحان مضارب ضاحت و سخن گسری صاحب القلم حاکم
 شر و نظم موصوف نخلت الدغنی شیخ محمد امیر علی خلیفه الشیخ محمد امیر علی
 صاحب چهار نیروی محال تحصیل از محالات کتبیل ضلع کرنا ام اقباله و فضاله و صیانه الدین
 کلانالای که بر حرف بهجان جان بسته و صد و طبع آن گردیده بعون از وی بتاریخ بست و بکم
 شهر ریج الاول ۱۱۴۰ یک هزار و صد و هشتاد و دو و هجری بمطبع حافظ زمان
 سمو المکان حکیم غلام رضا صاحب با تمام اتم و نظم اتم گزین ارین میر فخر الدین
 بصحیح کتبینه حسب اقتضای زمان بر وجه حسن صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت

قطع تاریخ ریخته کلاک حافظ خورشید خالص اکرم

شیخ بهائی نظامی بکال خاتمه بابا	که سال وضع تمام او می گزیند
جوهر انوار کتبینه طبع او بهشتا کوچه	بکرم الهیون بکرم فیض بکرم

۲۲۲۷

DUE DATE

۲۹/۵/۲۲

۲۱/۲۲

۱۱۱۲
 ۳۱۲۲
 ۳۹۶۵۱۲

۳۱۲۲
 ۳۹۶۵۱۲

۳۱۲۲
 ۳۹۶۵۱۲

Date	No.	Date	No.